حبيب السير

٧٤٨

یا رب بثنای خود سخن‌سازم کن   با نعت حبیب خویش همرازم کن   در گلشن حمد نغمه‌پردازم کن
در ملک سخن بری سرافرازم کن   بعد   بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن‌شناس در نقاب
شبهه و التباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفور اللطایف مجلد سوم است از کتاب فایدت اثر
حبیب السیر مشتمل بر تبیین تاریخ ایام سلطنت خانان ترکستان و پادشاهان که لوای استقلال افراشته‌اند
پس از انقضاء زمان دولت عباسیان و انقضاء محوتیت بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی از مطلع تایید آیات
نامتناهی الهی و این مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه مبنی است از چهار جزو جزو اول در ذکر خانان
ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران عنوان نامه نامداری مبنی بر ذکر
ملوک جهانگشای و طغرای صحیفه کامگاری مبنی بر خبر حکام گیتی‌آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است که
بمقتضای حکمت شامله‌اش نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت
آیین منوط و مربوط گردید کلام صدق انجام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا موکد این معنی است و بر
حسب مشیت کامله‌اش رایت هدایت آیت مبارزان میدان جهاد و لوای کشورگشایی فارسیان معرکه جهاد
بدرجه رفعت و اعتلا رسید و آیت وافی عنایت فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة در شان

رفیعان مقام وجعلناکم خلایف فی الارض در بارگاه جلالش کلمه همایون ونحن له عابدون ورد زبان دارند
لاجرم منشور اقتدار ایشان بتوقیع وقیع تؤتی الملک من تشاء صفت تکمیل می‌یابد و تمکین مکان ولقد
مکناکم فی الارض بر درگاه والای ازلیش نقش وما النصر الا من عند الله بر لوح دل می‌نگارند بنابر آن
انوار اعانت آثار ان ینصرکم الله فلا غالب لکم بر وجنات احوال ایشان تابش و جلوه می‌یابد رباعیه
ای خاص تو منصب شاهنشاهی * موجود بحکم تو زمه تا ماهی * چون حضرت ترا از همه کس آگاهی
شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی * و نعت اوراق سخن دانی مخبر از آثار مالکان ممالک جاه و جلال و
دیباچه مجموعه نکته‌دانی مشتمل بر اخبار سالکان مسالک دولت و اقبال صلوات عالیمقداریست که نظام تواریخ
رفعتش از فحوای کنت نبیا وآدم بین الماء والطین پیداست و نفاذ مناشیر رسالتش از مقتضای وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین هویدا از خوان دعوت کریمش بر وفق کلمه بعثت الی الاسود والاحمر جمیع جن و انس
و معشر بشر محظوظ و از متابعت ملت قویمش بر طبق کریمه ان الله یغفر الذنوب جمیعا تمامی اصحاب معصیت
بعین عنایت ملحوظ رباعی ای بر سر خلق سایه‌گستر کرمت * کونین نواله‌خوار خوان نعمت *
انسان و ملک داخل خیل و حشمت * ملک دو جهان طفیل خاک قدمت * اللهم صل علی سید الکونین محمد المصطفی
و امام الثقلین علی المرتضی و علی السبطین المکرمین الحسن المجتبی والحسین الشهید بکربلا وصل علی سایر الائمة
البررة الاتقیاء و سلم علیهم تسلیما کثیرا طیبا مبارکا اما بعد ناظم جواهر اخبار و راقم نوادر این آثار بنده خاکسار
ذره بی‌مقدار غیاث الدین بن همام الدین المشتهر بخواند امیر یسر الله علیه کل عسیر بعرض فضلای تحریر و
بلغای صافی ضمیر میرساند که فروغ اشعه هدایت و پرتو آفتاب عنایت از برج آیات قرآنی و نیر باهر فرقانی
حیث اوحی سبحانه و ما اعظم شانه وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء فخذها بقوة و
امر قومک یاخذوا باحسنها بدانسان بر پیشگاه خواطر ارباب تیقظ و انتباه که از مطالعه احوال و اوضاع
ترتیب یافتگان مهد امکان و گذشتگان بنی نوع انسان بلوازم خیر و شر و لواحق نفع و ضر وقوف و اطلاع
کامل حاصل میگردد و سزاوار اطوار مستقبل بختیار چنانست که چون بحسن سیرت و یمن سریرت هوشمندی

ملایک شعار اعتدا یابد اقتدا به ونمود و قصر آمال و امانی را از چراغ مسرت و احسان نورانی دارد
و سرکار و بروخامت مال وکیفیت خسارتی واداگر ستمکار مطلع شود از شیوه ناپسند و ظلم اعتساف
اجتناب فرمود و بجاده پسندیده عدل و انصاف میل نماید **مثنوی** مشو ناپسندیده را پیش باز ∴
کز و پر دو کج نیایند ساز ∴ پسندیدگی کن که باشی عزیز ∴ پسندیده کانت پسندند نیز ∴ و الحمد و المنة که انوار
فیض آثار این معانی مشکوة باطن خجسته میامن دولتمندی که باعث ترتیب این اجزا توجه خاطر خورشید
مآثر اوست باکمل وجهی روشن ساخته چنانچه انعطاف اعنه مرام بصوب سینه ابرار انام مستلزم حصول سعادت
دینی و دنیوی و مستوجب وصول مرادات صوری و معنوی شناخته از شمایم مکارم اخلاق مشام جان
ساکنان اطراف آفاق را معطر گردانیده و از نسایم محاسن آداب ریاض آمال قاطنان اکناف امصار را
بکمال خضرت و نضرت رسانیده و از رشحات سحاب سخاوت بی غایتش در گلزار امید یاسمن مراد شکفته و
از کحل الجواهر احسان بی پایانش چشم آرزو در بستر استراحت بفراغت خفته **مثنوی** مدار مملکت آصف مکانی
که معمور است از عدلش جهانی ∴ جهان از مکنت خلقش معطر ∴ خجل از طبع پاکش آب کوثر ∴ آرایش خسار عروس
ملک و دولت باقتضای رای صواب نمایش میسر و آسایش قلوب طوایف سپاهی و رعیت باصابت تدبیر
عالم آرایش متقرر غبار اقدام خدامش منوّر حدقه مرادات و قطرات اقلام فیض انجامش مثمر حدیقه سعادات
ای ذات تو بر سپهر دولت خورشید ∴ محتاج تبه پرتو ملک جمشید ∴ روشن ز غبار کوی تو دیده بخت
پر نور ز رای روشنت چشم امید ∴ طبع کامل کیاستش به وفور فضیلت موصوف و ضمیر و افر ذکاوتش بصفت
نصفت معروف آفتاب اقبالش چون اقبال آفتاب بی زوال و کرایم اخلاقش با تداخل کرام در مرتبه
کمال **مثنوی** سپهر فضل و معمار اوج افضال ∴ نهال شمر گلزار اقبال ∴ بعدل و بذل عالم علم اوست ∴
پناه اهل شمشیر و قلم اوست ∴ بود ذاتش در اقلیم چهارم ∴ چو در چرخ چهارم شاه انجم ∴ عام انعامش
چون انعام عام شامل احوال خاص و عام و سحاب مواهبش نسان مواهب سحاب نضارت بخش بساتین
مراد و مرام **مثنوی** نسیم لطف او هر گه وزیده ∴ بجسم مرده جان نو دمیده ∴ شرار قهر او چون بر فروزد

لباس عمر اعدا را بسوزد ∴ یعنی حضرت عالی منزلت ممالک مدار متعالی منقبت معالی دثار ناظم مناظم
العداله والرافه صاحب مصاعد المرحمة والنصفه مطلع انوار جاه و جلال مخزن اسرار فضل و کمال آفتاب
رحمت قمر سریر کیوان رفعت مشتری ضمیر ناهید بهجت سپهر احتشام عطارد حشمت بهرام انتقام
ملاذ هنرمندان آگاه و اصحاب تیقظ و انتباه **بیت** کریم دولت و دین آصف سلیمان جاه ∴ ∴
جهان لطف و سپهر کرم حبیب الله ∴ مد الله تعالی ظلال افضاله و ثبت قوایم سریر اقباله چون ضمیر آفتاب
اشراق این ملاذ آگاه بر آفاق با تمام ارقام این کتاب افادت ارتسام میل تام و رغبت مالا کلام ظاهر
فرمود خامه بلاغت انجام بعد از اختتام مجلد ثانی بی شایبه توقف و تاخیر در تحریر مجلد ثالث شروع
نمود **قطعه** از فیض فضل ایزد اتمام این مولف ∴ روزی که شد مثنی گفتم شود مثلث ∴ ∴ ∴
نازد که هست مشهور این قول نزد جمهور ∴ الشی لا یتثنی الا وقد تثلث ∴ رجا واثق و وثوق صادق که بر طبق
این حدیث مشهور بلکه بمحض توفیق و تایید مهیمن غفور این مجلد نیز عنقریب زیب اتمام گیرد و زلات
خامه بدیع ارتسام باقلام اشفاق مستعدان مجلس عالی لا زال مرجعا للاعالی صفت اصلاح پذیرد و المسئول
من الله الکریم المتعال حسن القبول من اصحاب الفضل والاکمال والله اعلم بالصواب

گفتار در بیان شمه از احوال آبا سلاطین و اجداد خواقین بزرگ

نخل بندان حدایق اخبار و نغمه سنجان بساتین آثار
گلدسته این حکایت را بدین روایت زیب و زینت داده اند که نسب باقی تمامی خانان بلاد مشرق
و ترکستان به یافث بن نوح علیهما السلام اتصال می یابد و یافث بقول اکثر مورخان پیغمبر مرسل بود و
در آن اوان کشتی نوح صلوات الله علیه بر جودی سلامت قرار گرفت نوح علیه السلام بموجب وحی
سماوی یا باقتضای رای خود دیار مشرق و شمال را نامزد یافث علیه السلام کرد و یافث که بعقیده
بعضی از مورخان او را ابولجه خان می گفته اند از سوق ثمانین آن سرزمین شده از پدر بزرگوار التماس
نمود که او را دعایی آموزد که هر گاه آن دعا را بر زبان آرد باران بارد و نوح علیه السلام اسم اعظم بیافث
آموخته ایضا آن اسم را بر سنگی نقش فرموده بدو ارزانی داشت و یافث با اهل و عیال بجانب مشرق و شمال

شاقه بطریقه صحرانشینان ساکن گشت و رسوم نیکو پدید آورد و هرگاه باران میخواست به وسیلهٔ آن سنگ سحاب
عنایت الهی در فیضان می آمد و اعراب آن سنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده تاش گویند و حالا
نیز آن سنگ یده در میان مغولان و ازبکان بسیار پیدا میشود و بسبب آن باران میبارد القصه چون اولاد و
احفاد یافث غلبه شدند و او از سرای ناپایدار به دار القرار انتقال نمود و بروایتی که اشرف الفضلاء المتأخرین
مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین شمامه فرموده اند ازوی هشت پسر یادگار
ماند بدین ترتیب ؛ ترک ؛ خزر ؛ صقلاب ؛ روس ؛ منسک ؛ چین ؛ کماری ؛ که او را کیمال نیز گویند
تارج ؛ و بقولی که مؤلف جامع اعظم بقلم مانی رقم ثبت نموده یافث را یازده پسر بوده و سه پسر دیگر او
خلج ؛ وسدسان ؛ و غز ؛ نام داشته اند چون یافث وفات یافت پسر بزرگترش ترک که او را ترکان
یافث اغلان گویند قایم مقام پدر شد و ترک بغایت عاقل و مردانه و مؤدب و فرزانه بود و در منزلی که
آنرا ایسیکول یا سلنکاری میگفتند چشمهای آب سرد و گرم داشت علم اقامت را فراشت و نخست از چوب و گیاه
خانها ساخت و آخر الامر باختراع خرگاه پرداخت و از پوست حیوانات قبا و طاقیه ترتیب کرد و در میان
رعیت لوازم معدلت بجای آورد و یافث اغلان اول ملوک ترکست همچنانکه کیومرث نخستین سلاطین
فرس است و او را پنج پسر بود ؛ الجنه ؛ توتک ؛ چکل ؛ برسخار ؛ املاق ؛ و توتک که بعضی از متأخرین
ازوی بتودک تعبیر کرده اند روزی در شکارگاه طعام میخورد ناگاه لقمه از دستش بیفتاد و چون زمین شوره
زار بود نمکین شد و توتک آن لقمه را بدهان برده او را بغایت خوش آمد بنابر آن رسم نمک در طعام او
پدید آورد و اما خزر بعد از فوت پدر در کنار آب آتل منزل گزید و رسم روباه گرفتن و از پوست
آن لباس دوختن او اختراع نمود و اولاد او تتبع زنبور نحل کرده در مغارهای کوه عسل یافتند و از آن
حلوا پختند اما صقلاب چون به عذاب کثرت اولاد و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود
رفته التماس موضعی کرد که جهت خود تعمیر نماید و روس دست رد بر سینهٔ ملتمس او در نهاد و صقلاب از خزر
و کماری نیز یورت طلبید و موافق مدعای خود جواب نشنید بنابر آن میان ایشان محاربه واقع شده صقالبه منهزم

منهزم گشتند و در آن طرف اقلیم هفتم افتاده بجهت شدت برودت هوا در زیر زمین خانها ساختند
و ساکن شدند و در روضة الصفا مسطور است که نوبتی صقلاب را پسری در وجود آمد و مقارن وضع حمل مادر
پسر بعالم دیگر رفته صقلاب آن فرزند را پیش بعضی از سگان شکاری پرورش داد و او چون بزرگ شد مانند
کلاب در مردم مصاحبت اما روس بغایت بی آزرم بود و رسم بیغوله پرسیدن اختراع او نمود اما منسک که او را
فشنج نیز گویند بصفت مکر و تذویر اتصاف داشت و در کنار دیار بلغار علم اقامت می افراشت و بر روایتی
که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است منسک را پسری بود غز نام و تمامی حشم غز که بدترین اقوام مغول اند از نسل
آن پسر پیدا شدند و بقول مؤلف جامع اعظم چنانچه سابقا مذکور گشت غز پسر بی واسطه یافث بوده و به
اتفاق مورخان میان غز و یافث اغلان بسبب سنگ یده محاربه روی نمود زیرا که آن سنگ بعد از فوت
یافث بدست غز افتاده و چون ترک از او طلب فرمود غز حجری مشابه جده تاش پیدا کرده و آنرا منقوش ساخته
بوی داد و پس از چند گاه که ترک بباران محتاج شد هرچند وسیله گردانید آن سنگ را یکقطره باران نبارید
لاجرم بر مکر غز مطلع گشته لشکر بر سرش کشید و میان الجانبین حربی صعب اتفاق افتاده ولد بزرگتر غز یغو نام
در آن جنگ بقتل رسید و هنوز آن نزاع و خصومت در میان اولاد ایشان باقیست اما چین بن یافث
در موضعی که حالا بلده چین در آن سرزمین است ساکن گشت و او به دقت طبع و حدت ذهن موصوف بود
و صورتگری و نقاشی و بافتن جامه ملون اختراع نمود و ابریشم از کرم پیله او حاصل نمود و اکثر صناعات
که تا اکنون در میان مردم چین متعارفست از مخترعات اوست و چین را ایزد تعالی فرزندی کرامت نمود
ماچین نام و ماچین در زمان حیات پدر شهری ساخته باسم خود موسوم گردانید و رسم پزدن برنج و شتابه
و خود پوشیدن ماچین پدید آورد و مشک از ناف آهو او حاصل کرد اما کماری بعیش و شکار میل بسیار
داشت و در جایی که حالا شهر بلغار است علم اقامت برافراشت و او را دو پسر بود بلغار و برطاس و
پوستین سمور و سنجاب برطاس بدست آورد و چون ترک بن یافث دویست و چهل سال عمر یافت عنان
عزیمت بصوب عالم عقبی تافت و پسرش الجنه خان قایم مقام گشت الجنه خان پادشاهی عدالت آثار

خجسته اطوار بود و بر قواعد و رسم پدر چیزی چند افزود و بعد از آنکه بکبر سن رسید امر سلطنت را به
پسر خود دیب باقوی تفویض نموده عزلت گزید دیب باقوی خان یعنی دیپ باقوی تخت و جاه و منصب
و باقوی بزرگ را گویند و دیب باقوی ملکی بزرگوار فلک اقتدار بود و در وقت عزیمت عالم آخرت پسر خود
کیوک را بسلطنت تعیین نمود کیوک خان بعد از فوت پدر مدتی بر سریر خانی نشست و در آخر عمر پسر خود النجه را
ولی عهد کرده رخت سفر عقبی بربست النجه خان پادشاهی عدالت شعار و افزون احسان بود و در ایام
دولت او اتراک به کثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم بجاده انحراف جستند و در کفر و ضلالت افتادند و
النجه خان را در زمان جهانبانی دو پسر بیک شکم متولد شدند یکی را تاتار نام کرده و دیگری را مغول و چون این دو
پسر بسن شد و تمیز رسیدند النجه مملکت را بر ایشان تقسیم نمود و تاتار و مغول پس از فوت پدر هر یک در ولایت
خود بداراى رعیت و سپاهی مشغول شدند و از صنف تاتار هشت نفر بر سریر سروری نشستند بر این موجب
تاتار خان بن النجه خان ∴ بوقا خان بن تاتار ∴ ییلنجه خان بن بوقا ∴ اتلی خان بن ییلنجه ∴ اتسز خان ∴ اردو
خان بن اتسز ∴ بایدو خان بن اردو خان ∴ و بایدو پادشاهی عالی شان بود و در ایام دولت به سر
مغولان لشکر کشید بدان سبب میان قوم تاتار و مغول منازعت روی نمود اول تاتار سونج خان که آخرین
ملوک تاتار است و در زمان سلطنت او نایره عداوت بین الجانبین بمرتبه‌ای افروخته گشت که دیگر به آب
اصلاح انطفا نپذیرفت اما طبقه مغول نه نفر بودند مغولان تقوز را از این عدد گرفته‌اند و لفظ مغول در اصل مونک
اول بود یعنی فرومانده و ساده دل و نخستین این طبقه […] بود و او را ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرموده
قراخان ∴ و آورخان ∴ و کرخان ∴ و اوزخان ∴ و چون مغول خان از جهان گذران رحلت کرد پسر
بزرگترش قراخان روی به تمشیت مهم سلطنت آورد ذکر قراخان و چون قراخان در ممالک ترکستان جهانبانی
قراقوم بجد و دو کوه که آنرا ارتاق و کرتاق می گفتند جهت خود یورت ییلاق و قشلاق تعیین نموده در ایام
دولت او مغولان در کفر و شرک بمرتبه غلو میکردند که اگر کسی از آن طریقه مذمومه اجتناب فرمودی البته بتیغ
قهرمانی هر گشته شدی و قراخان را در ایام ایالت پسری در وجود آمد بغایت خوب صورت و آن طفل سه

شبان روز پستان مادر در دهان نگرفت و هر شب مادرش در خواب میدید که طفل با وی میگفت که ای
مادر تا تو به وحدانیت ایزدی نگروی من شیر ترا نخورم و آنجا تون چون از خوف شوهر تظاهر بایمان
نمیتوانست آورد نهان مسلمان شد انگاه کودک پستانش را بمکید و در آن زمان رسم مغولان چنان بود
که تا یکسال از عمر فرزند نمی گذشت او را نام نمی نهادند و پس از آنکه آن پسر یکساله گشت قراخان جشنی
ترتیب کرده باحضار اشراف و اعیان فرمان داد و بر سبیل مشورت بر زبان آورد که این فرزند ما به
یکسالگی رسید او را چه نام نهیم آن ولد اغز بلغت فصیح و بیان صریح گفت که نام من اغز است بیت
یکی ساله طفل آمد اندر سخن ∴ که باید نهادن اغز نام من ∴ حاضران از این معنی متعجب شدند و نام او را بر
همان قرار دادند و بعد از آنکه اغز بسن بلوغ ترقی نمود قراخان دختر برادر خود کرخان را با او در سلک ازدواج
کشید و میان اغز خان و آن دختر بواسطه مخالفت در مذهب موافقت دست نداد و قراخان دختر برادر
دیگر اوزخان را به پسر عقد فرمود و اغز با این منکوحه نیز بهمان جهت التفات نکرد و در آن ایام نوبتی
اغز از شکار بازگشته گذرش بر در خانه اوزخان که عم سومش بود افتاد و دخترش را در میان کنیزکان که
حاضر می‌شستند دیده او را از دیگر خود طلبید و گفت اگر تو بخدای ایمان آری من ترا بعقد خود درآورم
و از جان دوست‌تر دارم بیت چو بشنید آن کشته زخش ∴ چنین داد از زیر لب پاسخش ∴ که فرمان برم چون شوم آن تو
نپیچم سر از حکم و فرمان تو ∴ و اغز خان از پدر اجازت حاصل کرده آن مخدره را خطبه نمود و میان ایشان
الفتی عظیم وقوع یافته خواتین دیگر رشک بردند و در روزی که اغز خان بشکار رفته بود کیفیت خدا
پرستی او و دختر اوزخان را بعرض قراخان رسانیدند و قراخان از استماع این حدیث برآشفت و با فوجی از
سپاه بقصد پسر متوجه صیدگاه گشت و زن مومنه مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از توجه پدر آگاه ساخت
و اغز نیز مستعد کارزار شده چون قراخان بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه در دام اجل افتاد و مردم او
جنگ از جنگ باز داشته اغز تاج پادشاهی بر سر نهاد اغز خان باتفاق مورخان اغز خان پادشاهی
عالیشان کامیاب و خاقان نافذ فرمان بلند جناب بود و جمال حالش بانوار ایمان و اسلام منور و سلطنت

ملکش از هرچه تصور توان کرد بیشتر ذات شریفش در میان قبایل ترک مانند جمشید در ملک عجم و رای صواب
نمایش پیوسته مقصور بر رعایت خیل و حشم **بیت** جهان گرم بود از نجیب سخاش ٭ نکوکار و دین دار و فرخ لقا
زابر کفش تازه بستان جود ٭ ز رایش منور سپهر وجود ٭ و اغزخان در مدت سلطنتش با اعمام و اقربا و دیگر مخالفان
محاربات فراوان دست داد و در جمیع معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ابواب لطف و احسان بر
روی طبقات انسان برگشاد و تمامت ولایت مغولستان و ترکستان را تا سمرقند و بخارا مفتوح و مسخر ساخت
و بروایتی از آب آمویه عبور کرده در بلاد ایران نیز رایت استیلا برافراخت اکثر القاب که بر اقوام مغول
تا غایت اطلاق می یابد اغزخان اختراع کرد و او مدت هفتاد و سه سال بدولت و اقبال گذرانیده لوازم
جهانبانی بجای آورده اولاد ذکور اغزخان شش نفر بودند از آن جمله دو نفر پادشاهی کردند **گفتار در ایراد**
کیفیت القابی که اغزخان مغولان را بدان سرافراز گردانید و بیان صنعتی که درشان اولاد و احفاد
خود بجای آورد در آن اوان که اغزخان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از اقربایش از
مخالفان دوری جسته بوی پیوستند و اغز آن جماعت را بغور لقب داد زیرا که معنی این لفظ چنانچه در مقدمه ظفرنامه
مسطور است بهم پیوستن و با یکدیگر عهد بستن و در یکی از معارک که اغزخان بر اصحاب طغیان ظفر یافته
غنیمت بسیار گرفت طایفه از لشکریان جهت نقل غنایم بمقتضای رای صایب خود گردون ساختند و اغز
ایشان را ملقب به قانقلی گردانید زیرا که ترکان گردون را قانقلی گویند و در روضة الصفا مسطور است
که در وقتی که اغزخان را با ایت برق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربه اتفاق افتاد و خان شکست یافته
روی بصوب فرار نهاد و در رودخانه فرود آمد و ضعیفه حامله که شوهرش در آن جنگ کشته شده بود در میان
درختی مجوف وضع حمل نموده پسری آورد و اغزخان ازین حال خبر یافته بر آن عورت ترحم کرد و آن پسر را بفرزندی
قبول فرموده قبچاق نام نهاد و لفظ قبچاق از قبوق سمت اشتقاق پذیرفته و قبوق درخت میان تهی را گویند **بیت**
کنون قوم قبچاق را سربسر ٭ شمارند از نسل آن یک پسر ٭ و اغزخان بعد از این واقعه بهفده سال رایت بر ایت برق غالب
گردید و لوازم انتقام بتقدیم رسانید و در آن زمان که اغزخان از ایران بتوران مراجعت فرمود مدتی در کمال دولت

بود و پیوسته برف میبارید بنابرآن بعضی از سپاهیان از عقب اردو مانده با موکب خانی همعنانی نتوانستند
کرد و چون اغوز بر حال آن جماعت اطلاع یافت ایشان را قارلق لقب نهاد یعنی خداوند برف در مقدمه
ظفرنامه مذکور است که نوبتی اغزخان جهت تسخیر بعضی از ممالک آغاز طی مسالک فرموده حکم نمود که از
لشکریان هیچکس تخلف نورزد و در اثنای راه از منکوحه سپاهی فرزندی متولد گشت و آن ضعیفه را بسبب
فقدان قوت قوت رفتار فوت شد لاجرم سپاهی توقف کرده ناگاه شغالی دید که در روی بگرفت و آن شخص
تیری بجانب شغال انداخته نخجیر را از او بازستد و کباب ساخته بزن خود داد تا سیر خورده شیر بدید آورد **بیت**
بدین کار چند مرد آمد پدید ٭ اغز چون سخنها از ایشان شنید ٭ برنجید و گفتا کسی کز زن ٭ بزاید چرا باز ماند ز من
مراد را قلج خواند شاه زمان ٭ که معنی اش افتد کامی زنان ٭ اما در جامع رشیدی و در تاریخی که یکی از افاضل زمان
پادشاه عالیمکان شاهرخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیک نوشته است بنظر این ذره احقر در آمده که خلج در
اصل قلج بوده زیرا که چون اغوزخان بر کیفیت واقعه مذکوره مطلع شد گفت که قال آج یعنی بمان گرسنه و لفظ
قال آج بنابر کثرت استعمال مغولان به قلج و قلج بخلج تبدیل یافت و بر هر تقدیر نسب تمامی قوم خلج بآن شخص
اتصال می یابد و در روضة الصفا مسطور است که بعد از تولد و تناسل اولاد و احفاد اغزخان به بیست و چهار
شعبه منشعب گشتند و بعضی از ایشان که در ولایات ماوراءالنهر و خراسان متوطن شدند بنابر اقتضای آب و
هوا بلکه بسبب خشیت ایزد سبحانه و تعالی اشکال اطفال ایشان از صرافت ترکیت ترکیب بیرون آمد و مردم
آن طایفه را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و از سید جمال الدین عرب که در سلک علمای فن اخبار منتظم بوده
در آن فن علم کتابی بنام میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان تالیف نموده مشهور است که ترکمان
قومی علیحده اند و بترکان نسبت قرابتی ندارند و سیاق کلام مقدمه ظفرنامه دلالت بر آن میکند که ترکان
طایفه را گویند که از نسل منشک بن یافث بدید آمده اند زیرا که در آخر قصه ترک محاربه بن یافث و غز بن منشک
مسطور است که از آن روز باز که یغو بن غز در آن جنگ بقتل رسیده کینه میان ترکان و ترکمانان باقیست
والعلم عند الله تعالی **نقلست** که چون اغزخان از تسخیر ممالک ایران و توران فراغت یافت بیورت اصلی خود باز

گشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه ترتیب نمود و خرگاه زرین در غایت بزرگی
نصب فرمود و **پیست** زر خرگهی زد که در طول و عرض ∴ فزون از سما بود و ارض ∴ و تمامی
بزرگان و اشراف و اعیان و امرا و سرداران را در آن طوی طلبیده بروایت مقدمهٔ ظفرنامه نه تومان گوسفند
و نهصد سر مادیان بکشت و فراخور آن شراب و قمیز و سایر اسباب جشن و سور و لهو و سرور در میان آورده و
اختراع اشیره کرد تا طعام و شراب بر آن نهادند و در آن طوی اغزخان اولاد و امجاد خود را نوازش
نموده بتعیین مناصب و مراتب ایشان پرداخت و هر یک را بعنایت خاص اختصاص داده مباهی و سرافراز
ساخت گویند که نوبتی اغزخان در شکار بود و اولاد او کمانی و سه تیر زرین یافتند و آنها را پیش پدر بردند
اغزخان کمان را به پسر داد و پسران ∴ کن ∴ و آی ∴ و یلدوز نام داشتند و ایشان کمان را سه پاره منقسم ساختند
بنا بر آن به بوزوق ملقب گشتند و تیرها را به پسران کوچک که ∴ کوک ∴ و تاق ∴ و تنکز موسوم بودند بخشید و
بدان جهت ایشان را اوجوق یعنی اوچ اوق لقب دادند و نزد ترکان مرتبه بوزوقی از اوجوقی بلند تر باشد زیرا که
کمان را حکم پادشاه دهند و تیر را ایلچی گویند و در آن جشن اغز همین قاعده را مرعی داشته وصیت نمود که دست
راست لشکر که اعراب آن را میمنه نامند و اتراک برانغار متعلق به بوزوق باشد و دست چپ که به عربی میسره و
بترکی جونغار عبارت از آنست مفوض به اوجوق بود و ایضا ولایت عهد را به اولاد بوزوق مخصوص گردانید و
فرمود که فرزندان اوجوقی تابع ایشان باشند و چون اغزخان از امثال این وصایا فراغ بال حاصل کرد سلطنت
مجازی بدرود نموده روی به ملک باقی آورد **ذکر کن خان بن اغز خان** کن به لغت ترکی مرادف آفتابست
و آفتاب دولت کن خان بعد از فوت اغزخان بر اطراف بلاد ترکستان تافته رعیت را در سایهٔ عدل و احسان
و پناه لطف و امتنان جای داد و بموجب استصواب وزیر پدر خویش ازقل خواجه متروکات اغزخان را در میان
برادران و برادرزادگان تقسیم نمود و جهت هر یک منصب مناسب تعیین فرمود و تمغای ایشان مقرر ساخت و
بیمن تدبیر آن وزیر صافی ضمیر میان آن طایفه قاعدهٔ محبت و مودت موکد ساخته در مجلس طوی و محل کشیدن
شیلان هر یک موجه و ساوری خود میدانستند و بجای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه سالهای بسیار

موافقت در میان اولاد اغز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت و
چون کن خان مدت هفتاد سال باقبال گذرانید از دار ملال به ملک دیگر منتقل گردید **ذکر آی خان بن اغز خان**
آی و ماه به لغت ترک یک معنی دارد و ماهچه رایت جهان گشای آی خان پس از غروب آفتاب حیات
برادرش کن خان پرتو معدلت بر مفارق سپاهی و رعیت انداخته و چند گاه در یمن سعادت و کامرانی جهانبانی
کرده به هنگام حلول اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت **ذکر یلدوز خان بن آی خان** ترکان ستاره را یلدوز
گویند و اختر طالع یلدوز خان بعد از فوت پدرش بدرجه شرف رسید و چند گاه بجای آبا و اجداد خود پادشاه
بود و آخر الامر او نیز بملک باقی انتقال نمود **ذکر منکلی خان بن یلدوز خان** منکلی خان ولی عهد و قایم
مقام پدر بود و در زمان دولت بدستور اسلاف خویش در میان رعیت سلوک میفرمود **ذکر تنکیز خان**
تنکیز به لغت ترکی مرادف دریاست و کشتی دولت تنکیز خان پس از فوت منکلی در لجهٔ مراد در مرام جاری
گشته چون به کبر سن رسید امر سلطنت را به پسر خود ایلخان مفوض گردانید و خود بگوشهٔ عزلت شتافته به
تدارک مافات مشغول گردید معاصر تور بن فریدون بود و تور با سونج خان که سلطنت قوم
تاتار تعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان مخالفت نمود **گفتار در بیان شکست یافتن ایلخان از
تور بن فریدون و گریختن پسرش قیان در مصاف بکفت** منشیان بلاغت نشان و تکیجیان فصاحت بیان آورده‌اند
که بعد از فوت اغزخان مدت هزار سال اولاد و امجاد او به دولت و اقبال گذرانیدند اتفاقا سپهر ستمکار
بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بسر حد زوال رسانید تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده
اکثر ذریت اغز را تیغ بیدریغ بگذرانید و کیفیت این واقعه چنان بود که چون تور بر بلاد ما وراء النهر و ترکستان
استیلا یافت با سونج خان تاتار متفق شده عنان بصوب محاربه ایلخان تافت و بعد از تلاقی فریقین و
هیجان غبار جنگ و شیتن تور و سونج بپای مکر و فریب گریزان شده در دو فرسخی معسکر ایلخان منزل گزیدند
و روز دیگر بیک ناگاه بر سر مغولان تاخته رایت نصرت برافراختند و ایلخان را مغلوب ساخته در کوشش و
کشش و قتل و خونریزی بمرتبه مبالغه نمودند که غیر از قیان بن ایلخان و پسر خال او تکوز و دو هم سر حلال ایشان

متنفسی از آن قوم زنده نماند واین چهار کس خود را در میان کشتگان افکندند و چون شب درآمد با اسپان
باد رفتار سوار شدند و راه گریز پیش گرفته بهنگام دمیدن صبح بموضعی رسیدند که کوه انبوه بر اطراف
جوانب آن محیط بود و یک راه صعب پیش نداشت واز جملهٔ جبال لها **نظم** یکی کوه بد گرد چون بارهٔ
نو گشتی که بود از فلک پارهٔ ◦ بروئش خدا آفریده جنان ◦ درونش آب وعلف چون جنان ◦ و آن چهار
سوار بزحمت ومشقت بسیار بر قلهٔ آن جبل برآمده در آن طرف مرغزاری دیدند مشتمل بر چشمهای خوشگوار واشجاری
یافتند مشحون باثمار حلاوت آثار ونخجیر وسایر جانوران شکاری در اطراف وجوانب آن بسیار بود لاجرم
هم آنجا رحل اقامت انداختند وترکان آن منزل را ارکنه قون گویند یعنی کمر شد القصه قیان وتکوز مدتی
مدید در ارکنه قون بسر برده از نسل ایشان خلقی نامعدود در وجود آمدند وقبایلی که از ذریت قیان بودند
موسوم بقیات گشتند واقوامی را که از صلب تکوز ظاهر شدند درلکین خواندند در جامع التواریخ رشیدی
مذکور است که بلغت مغول قیان عبارتست از سیل قوی که از فراز کوه روی بنشیب آورد وقیان بسبب
کمال شجاعت ودلاوری باین اسم موسوم شده بود وقیات جمع قیانست **ذکر خروج قوم قیان
درلکین بمحض تایید رب العالمین** اشراف مورخین چنین آورده اند که چون کثرت قوم قیات ودرلکین
بمرتبهٔ رسید که ارکنه قون را گنجایش ایشان نماند همگی همت بر آن مصروف داشتند که از آنجا بیرون آیند و در
منازل آبا واجداد خود توطن نمایند وحال آنکه راه ایشان از کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت و آن
جماعت بعد از تامل اندیشه هیمه بسیار جمع آوردند وانگشت فراوان بآن منضم ساختند از چرم گوزن هفتصد دم
ترتیب دادند و آتش در آن هیمه زده دمها در دمیدند **بیت** چو آتش زبالا در آمد بتاب ◦ روان گشت بر خاک آهن
چو آب ◦ وبدین طریقه بعضی از آن کوه را گداخته وراه پیدا ساخته از ارکنه قون بیرون خرامیدند وبجانب دیار
مغول شتافته وطن اصلی خود را بضرب شمشیر وخنجر از تصرف قوم تاتار ودیگر قبایل آورده بیرون و
ساکن شدند انگاه جماعتی که در پیشه دمن ارکنه قون بیرون خرامیدند خود را داخل مغولان گردانیده بر ایشان
پیوستند وچنانچه جناب اشرف المتاخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقصد ظفرنامه خامه مشکین

عمار گردانیده اند که یورت مغولان در طرف شرقست از آبادانی دور و در آن هفت هشت ماه راه
شرقیش پیوسته بسرحد خطای وغربی آن متصل بزمین الغور وشمالیش ملتصق باراضی قرقر وسلنگای و
جنوبش ملتصق بحدود تبت وقوت آن جماعت در اکثر اوقات گوشت شکاری بود ولباس ایشان پوست
سباع وبهایم والعلم عند الله المنعم المکرم **ذکر یلدوز خان بن منگلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان
بود وبیان آنکه الانقوا را صورت حمل بچه طریق روی نمود** مورخان بزرگ ومتبحران احوال تاژیک و
ترک چنین آورده اند که بعد از خروج اقوام قیات ودرلکین از ارکنه قون سلطنت مغولان بر یلدوز خان
بن منگلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت واو بصفت شوکت وعظمت اتصاف داشت
وبحسن تدبیر الوس را معمور گردانیده ونزد قوم مغول انتساب کسی بخانیت صحیح باشد که نسب خود را به
یلدوز خان رساند والانقوا که مادر بوزنجر قاآنست ونسب چنگیز خان وامیر تیمور گورکان بدو می پیوندد
نبیرهٔ یلدوز خانست زیرا که الانقوا بروایتی که در مقصد ظفرنامه مسطور است دختر جومنه بود وجومنه
بنت یلدوز ابن آلانقوا دختری بود در غایت حسن وجمال ونهایت عفت وکمال **مثنوی**
ز دختر اختری از برج خانی ◦ گرامی گوهری از درج خانی ◦ وآن عفیفه خورشید لقا در اوایل حال در سلک
ازدواج پسر عم خویش دیون بیان که در آن اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت و یورت دیون بیان
اونان وکلوران وطوغلا بود واین رودخانه از کوه برغاد برخیزد القصه آلانقوا از آن شوهر دو
پسر در وجود آمد بلگدی ◦ وبکجدی ◦ وچون دیون بیان وفات یافت والانقوا بسرداری ایل والوس
وپرورش اولاد وامجاد اشتغال نمود در آن اثنا شبی آن بانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که
ناگاه نوری از روزنهٔ خرگاه در آمد وبه کام ودهان او فرو رفت وبدان واسطه آن ضعیفه حامله شد **شعر**
حکایات مریم اگر بشنوی ◦ بالانقوا همچنان بگروی ◦ قوم چون از آن امر مبطن خبر یافتند زبان طعن و
تشنیع بر آلانقوا دراز کردند وجناب عفت مآب اکابر واصول مغول را مجتمع ساخته در باب ازالهٔ خویش
از آنچه در خاطر مردم گذشته بود سخنان فرمود وبروایت صاحب جامع التواریخ گفت سبب حمل من آنست که

سر شب بخواب می بینم که شخصی اشقر اشهل نورانی نرم نرم نزدیک من می آید و آهسته آهسته باز گردد
و فرمود که اگر شما را قول من باور نمی آید چند شبان روز در گرد خرگاه من بسر برید تا حقیقت این سر ظاهر
گردد و جمعی از اشراف مغول چند شب مترصد کشف این امر مبهم بودند تا مشاهده نمودند که نوری از بالای
خرگاه او در می آید و بیرون میرود آنگاه صدق مقال آن مستوره پسندیده خصال کالشمس فی رابعة النهار روشن
و آشکار گشته بدگویان و عیب جویان ناچار کام خاموشی کشیدند و الانقوا را از آن نور موفور السرور سه پسر
خورشید منظر در وجود آمد یکی را بوقین قیقی نام نهاد و قوم قیقین از نسل او پیدا شدند و پسر دوم را موسوم بوسقین
سالجی گردانید و قبایل سالجوت بوی منسوبند و سوم را بوزنجر مونقاق خواندند و مجموع خانان مغولستان
از ذریت بوزنجر اند و اولاد و احفاد این پسر را که بزعم ترکان از نور بدید آمدند پرون خوانند و ایشان
بزرگترین اقوام مغول دانند **ذکر بوزنجر قاآن** چون بوزنجر بن الانقوا بحد بلوغ رسید باتفاق اشراف و اعیان
تخت خانیت را بوجود خود مشرف گردانیدند و او با ابو مسلم مروزی معاصر بود و مدتی بلوازم عدل و انصاف
قیام نمود و چون از دنیا رحلت کرد دو پسر یادگار گذاشت یکی بوقا که جد هشتم چنگیز خان و قراچار نویانست
و دیگری توقتا که فرزندی داشت باچین نام **بوقا خان** قایم مقام پدر بود و در وقت رحلت ولایت عهد
را به پسر خود دوتومین خان تفویض نمود **ذکر دوتومنین خان** بعد از انتقال بوقا خان از جهان گذران بر سریر سلطنت
قرار گرفت و طریقه رضیه عدل و احسان شایع گردانید و او را خاتونی بود عاقله منولون نام و ایزد بیچون
منولون را از دوتومین نه پسر کرامت فرمود و پس از فوت دوتومین آن شیرزن بر بالای کوهی که او را نوزش
ارکی میگفتند ساکن گشته همت بر ترتیب اولاد مصروف داشت و او را اغنام و مواشی بسیار جمع آمد و در آن اثنا
هفتاد کوران که هر کورانی هزار خانه دار بودند از اقوام جلایر که از جمله قبایل درلکین بودند در رودخانه کلوران
اقامت داشتند از مردم ختای گریزان گشته نزدیک بیورت منولان ساکن گشتند از جمله قبایل که درلکین بودند
و پاره کوهی از زمین برکندند و میخوردند منولان ایشان را از این امر مانع آمده گفت **بیت** که نیاید کار گرامی من ؛
که هشتند فرزند نامی مرا ؛ براین دشت هر وقت بازی کنند ؛ برون نشاط اسپ تازی کنند ؛ چو پرخنه کردید ایشان

چگونه بود حال مرکز ایشان ؛ جلایریان بدین جهت فرصت جسته رشته حیات منولون را از هم گسستند آنگاه
سر راه بر اولادش گرفته **مصرع** از آن نه پسر گشته شد هشت ؛ و پسر نهم منولون که قایدو نام داشت در آن
وقت بخواستگاری دختری از خویشان پیش پسر عم خویش ماچین رفته بود و چون ماچین از حرکت شنیع جلایر خبر
یافت ایلچی نزد کلانتر ایشان فرستاده بازخواست بلیغ نمود آن جماعت در مقام اعتذار آمده گفتند این قضیه بی
استصواب ما بوقوع انجامیده و هفتاد کس از طایفه که خون منولون و اولاد او ریخته بودند بقتل رسانیدند و
عیال و اطفال ایشان را اسیر گرفته نزد قایدو فرستادند و قایدو داغ عبودیت بر جبین آن جماعت نهاده به
تمهید بساط عیش و عشرت مشغول شد **قایدو خان** پس از وقایع مذکوره و احوال مسطوره بمساعی جمیله ماچین
سردار ایل و الوس خود شد و در ایام دولت و اقبال از رودخانه جویی بیرون آورده آن را اجرالوم نام نهاد
و از آب آن جوی قری و قصبات معمور ساخت و باری سبحانه و تعالی قایدو خان را سه پسر ارزانی داشت
بایسنغر که جد چنگیز خان و قراچار نویانست و چرقه لنکوم که قوم تایجوت از نسل او پیدا شدند و جارچین که قبیله
سجوت بوی منسوبند و چرقه لنکوم را پسری بود سرقدتنام و سرقد فرزندی داشت موسوم بهمقناد
ایام جوانی بدست اهل خطای افتاد و او را پیش التان خان بردند و التان فرمود تا شاهزاده را بمیخ آهنین بر
خرچوبین دوختند **مثنوی** چنانش بچوبین خری بر بدوخت ؛ که مسمار فولاد را دل بسوخت ؛ و چون ایام
حیات قایدو خان به نهایت پیوست پسر ارشدش بایسنغر بر مسند سلطنت نشست **بایسنغر خان** بعد از آنکه
مدتی بامر عدالت و ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولی عهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت **تومنه خان**
پادشاهی عالیشان دولتمند بود و چند ولایت از مملکت ترکستان و مغولستان گرفته با ممالک موروث منضم
فرمود و او دو منکوحه داشت از یکی هفت پسر در وجود آمد و از دیگری دو پسر بیک شکم متولد شد و از توامان
یکی را قبل نام بود و دیگری را قاچولی و قبل جد سوم چنگیز خانست و قاچولی جد هشتم امیر تیمور گورکان آنچه در باب
ازواج و اولاد تومنه خان نوشته شد موافق روایتی است که در مقدمه ظفرنامه مسطور است و عقیده صاحب
جامع التواریخ آنکه تومنه خان را از یک خاتون نه پسر بود بر این ترتیب جاقسو که اقوام اورت و میکعوت از

نسل ویند و یارییم شیر که یک پسر داشته اروم نام قاچولی که قوم برلاس نسب با او درست کنند و قاچیون
که قبیله بدرکین از نسل او ظاهر شدند با تیکیلکای که قوم مودت نسب خود را بوی رسانیده و از خاتون
دیگر چهار پسر که یکی از ایشان قبل خان است که جد اعلی چنگیز خان است دیگری اودرشان و دیگری تولجه و دلاک
که قوم دو غلاب از نسل وی اند گفتار در بیان خوابی که قاچولی دید و تعبیری که تومنه خان از آنجا طرز رسید و
گفت در کتب معتبره مرقوم گشته که قاچولی در زمان حیات تومنه شبی در عالم رویا مشاهده فرمود که سه ستاره متعاقب
یکدیگر از جیب قبل طلوع کرد و اوج گرفته غروب نمود و در نوبت چهارم کوکبی به غایت نورانی هم از جیب او
طالع شد که اقطار آفاق را منور گردانید و آنگاه اختر چند سیاره دیگر منشعب گشت که هر یک پرتو بر مملکتی انداخت
و چون آن کوکب نورانی غیبت نمود اطراف جهان همچنان روشن بود و بعد از آنکه در خواب درآمد لحظه در تعبیر
تامل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت اختر پی در پی طالع گشته غارب شد و در
کرت هشتم کوکبی بزرگ طلوع فرموده اطراف عالم را نورانی ساخت و از و چند ستاره پیدا آمد و هر یک بر خطه
پرتو انداخت و چون ستاره بزرگ غروب کرد شعبهایش همچنان روشنی داشتند آنگاه قاچولی بیدار شده دید که
صبح صادق دمیده و همان لحظه نزد تومنه خان رفته زبان به تقریر آن دو خواب بگشاد و تومنه از استماع آن وقایع
مبتهج و مسرور گشته با حضار قبل فرمان داد و زبان الهام بیان به تعبیر آن خواب گردان ساخته گفت خواب
اول دلالت بر آن میکند که از نسل قبل به ترتیب سه کس بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند
پادشاهی قرار گیرد که بیشتر معموره عالم را به تحت تصرف در آورد و بلاد و جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون
آن خان گیتی ستان فوت شود مدتی سلطنت در میان اولاد و احفادش بماند و مدلول خواب دوم آنست که از
فرزندان قاچولی هفت نفر به تبعیت حکومت کنند و یکی از اولاد او که در مرتبه هشتم باشد به جهانگیری اشتغال نمود و بسیر
ممالک ربع مسکون به تحت تصرفش در آید و او را فرزندان باشند که هر یک والی ولایتی گردند و چون تومنه خان
از تعبیر باز پرداخت برادران به اشارت پدر عالیشان با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سریر خانی بر
قبل و اولاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاچولی و ذریات او به امارت و لشکرکشی قیام نمایند و درین باب

وثیقه قلمی کرده به آل تمغا تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود کرد به مقتضای عهد
نامه مذکور قبل بتخت خانی صعود فرمود قبل خان ملقب به النجیک خان بود یعنی رعیت پرور و
النجیک خان به صفت نصفت و رافت و سمت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و به وفور عدالت
ابهت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی میبود و بنا بر آن خان ختا مثنوی چنان خواست کز راه مهر و وفا
میانشان بود دوستی مصطفا ∴ بتمهید بساط محبت و اتحاد پرداخته ایلچی فرستاد و استدعای حضور قبل خان نمود
و قبل خان برادر خود قاچولی را قایم مقام گردانید و بختای رفت و التان به تعظیم و تبجیل او قیام نمود و ترتیب
مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی ها قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از آنکه زهر در شراب کنند می اندیشید
هر زمان از صحبت برخواسته به کنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در آب فرو میبرد و قی کرده باز به
مجلس در می آمد و شراب می آشامید و چون مردم حقیقت آن حال را نمی دانستند از ین صورت متعجب
میشدند که کسی را چگونه این وقت مزاج تواند بود که این همه شراب خورد و مست نشود و بعد از چند روز
قبل در وقتی که مست و بی شعور بود و التان هشیار پیش او رفت و ریش خان ختا را گرفته دشنام داد و التان از این
بیحرمتی در خشم شده کینه او در دل گرفت و چون قبل از خواب مستی بیدار گشت در غایت ندامت زبان معذرت
بگشاد و التان عذر او را پذیرفته تاج و کمر مرصع بدو بخشید و رخصت مراجعت داد و از زبان داشت آنگاه امرای
ختای قصد قتل قبل خان نمودند و التان چون آغاز بدگویی کردند مثنوی که او را چرا زنده کردی رها ∴
چه نیکی طمع داری از اژدها ∴ و التان این سخنان را بسمع قبول جای داده ایلچی از عقب قبل خان ارسال داشت که
باز گردد قبل گفت که من به اجازت خان بیرون آمده ام و باز گشتن شگون نمیدانم و ایلچی این پیغام را به التان ساخته
خان ختای فوجی از لشکر به بازگردانیدن قبل مامور ساخت و آن جماعت چون نزدیک به قبل خان رسیدند اندیشه ها
فریب داده در خانه دوستی که در آن راه داشت فرود آورد و آن دوست که سالجوتی نام داشت قبل خان را گفت که
صلاح تو در آنست که دیگر التان خان را نبینی و اسپی را که در طویله منست و در سرعت رفتار از برق و باد سبق میبرد
سوار شوی و خود را به الوس خود رسانی قبل خان این سخن را بسمع قبول شنوده مصراع بر آن سبز خنگ ایغر یز رو

نشست و روی به صوب فرار آورد و مردم التان خان از عقب او در حرکت آمده متعاقب به منزلش رسیدند
و قبل بنا بر استصواب قاچولی بهادر آن جماعت را به قتل رسانید و خود از آن دغدغه توجه به جانب ختای باز
رسانید به ثبوت پیوسته که قبل خان را زنی بود از قنقرات که قراقیرتو نام داشت و آن زن از خان شش پسر داشت
و نامهای ایشان اینست ⁂ اوکین برقاق ⁂ قوبله برتان ⁂ قوتوقو ⁂ مونکوقدان بهادر ⁂ تودان ⁂
اوتچکین ⁂ و اوکین برقاق که به غایت صاحب حسن بود نوبتی در صحرا اطواف مینمود ناگاه جمعی از تاتار بدان
شاهزاده نامدار رسیدند و او را بگرفتند و پیش التان خان بردند تا بر خر چوبین دوخته هلاک ساخت **قوبله خان**
به کمال شجاعت و تهور موصوف بود و آواز او از غایت بلندی از هفت پشته تجاوز مینمود و در جامع التواریخ
مسطور است که قوت بازوی قوبله خان آن درجه داشت که هرچند شخصی قوی بنیه به پشتش افتادی مانند چوبی
ضعیف او را دو توکرده پشتش را بشکستی و قوبله خان بعد از فوت پدر افسر فرماندهی بر سر نهاده **مصراع**
میان بست بر جنگ و کین خواستن ⁂ و لشکر مغول را مجتمع ساخته و ایشان را استمالت داده گفت که **مثنوی**
نشاه و سپاه ختا و تتار ⁂ برآورد خواهم به مردم دمار ⁂ که ایشان بکشتند برقاق را ⁂ همان همتقا شاه آفاق را ⁂
و مغولان از طرف اطاعت و انقیاد نمودند و قوبله به عزم مقاتله و مقابله التان روان شد و خان ختا با سپاهی
بلا انتها در برابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق افتاد و ختاییان شکست یافتند **بیت** همه مال و اسباب کان بکل ⁂
به غارت ببردند خیل مغل ⁂ و قوبله خان مظفر و منصور به مقر عز خود باز گشت و چون اجل موعود او دررسید متوجه
ملک عقبی گردید **ذکر برتان بهادر** برتان بن قبل خان در شجاعت و مردانگی در زمان خود عدیل و نظیر نداشت بنا
بر آن لقب خانی او به بهادری تبدیل یافت و در ایام دولت برتان عمش قاچولی بهادر فوت شده برتان منصب
سرداری سپاه را به پسرش ایردمجی تفویض نمود بعد از آن ایردمجی را برلاس گفتند و نسب تمامی اقوام برلاس بوی
اتصال پیابد و برتان بهادر را فرزندان بسیار بود اما از آن جمله یسوکا بهادر به مزید مردانگی و تهور امتیاز داشت
لاجرم بعد از فوت پدر علم کامرانی برافراشت **ذکر یسوکا بهادر** چون تاج خانی بر سر نهاده سریر جهانبانی
را مشرف ساخت ایردمجی برلاس فوت شد و از وی بیست و نه پسر یادگار ماند و یسوکا بهادر منصب ایردمجی را

به سوغوجین که اعقل و واپسین اولادش بود عنایت فرمود آنگاه سپاه به بلاد تاتار کشید و اموال و جهات
آن طایفه را عرضه نهب و تاراج گردانید و به یلون یولدوق شتافته **بیت** در آن دو بیت فرخنده خاقان راد
به چنگیزخان شاه والانژاد ⁂ و سوغوجین با یسوکا بهادر گفت که این کوکبی است که قاچولی بهادر در خواب
دیده بود که عالم را منور خواهد گردانید و او را تموچین نام نهاد و یسوکا بهادر را از مادر تموچین سه پسر دیگر
بود ⁂ جوجی قار ⁂ و قاجیون ⁂ و اوتچی ⁂ و از خاتون دیگر یک پسر داشت بلکوتی نام و از جمله چهار پسر
جوجی قار به غایت شجاعت و عظم خلقت موصوف بود **بیت** میان تنگ چون شیر و بازو ستبر ⁂
به چنگال او پشه بودی هژبر ⁂ و چون جوجی قار چون یک پهلو سخی کمانی را از آنکه مماس میان او شود از زیر
پهلویش بیرون میرفت و یسوکا بهادر در تنکوزیل سنه اثنی و ستین و خمسمایه در گذشت و هم در آن
ایام سوغوجین که مدبر امور مملکتش بود عازم سفر آخرت گشت بنا بر آن قوم نیرون از اولاد یسوکا بهادر
روی گردان شده به قوم تایجوت پیوستند **بیت** سپاه یسوکی همه خیل خیل ⁂ با قوم تایجوت کردند میل ⁂
بیان مجملی از احوال چنگیزخان پدر چنگیزخان یسوکا بهادر بن برتان بهادر بود و مادرش اولون ایکه و
تولد او در دلون بلدق سابع عشرین ذی قعده سنه سبع و اربعین و خمسمایه موافق تنکوزیل روی نمود
و به روایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی مرقوم کلک لطایف نگار بدایع آثار
گردانیده اند چنگیزخان به طالع میزان متولد گشت و سبعه سیاره در آن برج بودند و راس در سیم و ذنب در نهم
اما سایر مورخان چنان آورده اند که اجتماع سبعه سیاره در میزان فی سنه احدی و ثمانین و خمسمایه اتفاق
افتاده و در آن سال چنگیزخان را سرداری ایل و الوس قوم نیرون دست داده و به اتفاق ارباب اخبار
چنگیزخان در وقت ولادت مقداری خون منجمد در مشت داشت و این معنی نزد عقلا دلیل بود بر دلیری
آن مولود بر سفک دما و چون در آن سال که چنگیزخان در وجود آمد زمان حکومت حاکم قوم تاتار که تموچین
نام داشت به انتها رسیده بود یسوکا بهادر پسر خود را موسوم به تموچین گردانید و چون تموچین سیزده ساله
شد در تنکوزیل پانصد و شصت و دو یسوکا وفات یافت و چنانچه سابقا مسطور گشت قوم و قبیله او

بمردم تایجوت پیوستند و تموچین در آن اوقات شبی بخواب دید که دستهای او دراز شده و بهر دستی شمشیری
دارد که سر یکی از آن دو شمشیر بمشرق متصل است و سر دیگری بمغرب و صباح کیفیت واقعه را با مادر گفته
آن عورت خواب پسر را چنین تعبیر کرد که تو بر شرق و غرب عالم مستولی خواهی شد و اثر تیغ خونریزت به بلاد
شرق و غرب عالم برسد و چنانچه در تواریخ معتبر مسطور است تموچین بعد از فوت پدر بسبب قصد دشمنان
بداختر چند کرت در مهلکها افتاد اما چون مقدّر چنان بود که بدولتی عظیم رسد از آن بلایا او را نجات
دست داد و در وقتی که سال عمرش از سی تجاوز نمود سردار ایل و الوس خود شد و بنابر مخالفت بعضی از
حکّام ترکستان در سن چهل سالگی باتفاق قراچار نویان بن سوغوخیجن پناه به اونک خان برد و اونک
خان حاکم قوم کرایت بود و در آن زمان از سایر خانان بمزید شوکت و عظمت امتیاز داشت و تموچین مدت
هشت سال در مرافقت و موافقت اونک خان بسر برد بعد از آن میان الجانبین مهاجرت و مخالفت روی
نمود و تموچین بروی ظفر یافته در تنکوز ییل پانصد و نود و نه که سال عمرش به چهل و نه رسیده بود در منزل ثانی
که برتخت خانی و مسند جهانبانی برآمد الخ . متوجه انهدام بنای عمر و دولت سایر حکام و خوانین مغولستان
شده باندک زمانی بر همه غلبه کرده و در سنه اثنی و ستمایه یکی از متعبدان مغول که او را بت تنگری میگفتند
اسم تموچین را به چنگیز خان متبدل گردانید و چنگیز خان بعد از تسخیر تمامی بلاد شرق و شمال بنابر اسبابی که در
ضمن قضایا سلطان محمد خوارزمشاه گذشت و در شهور سنه خمس عشر و ستمایه به بخارا رسید و هم در آن سال
در تمامی آن بلاد لوازم کشش و کوشش و خونریزی بجای آورده جبه نویان و سوبدای بهادر را با سی هزار سوار از
عقب سلطان محمد خوارزمشاه ارسال داشت و ایشان بهر دیار که رسیدند از دیار آثار نگذاشتند و چون
چنگیز خان از مهم ماوراءالنهر فراغت یافت از آب آمویه عبور نموده عنان بجزم بلخ تافت و تولی خان را با جمعی
کثیر از سپاه بتسخیر ولایات خراسان نامزد فرمود و تولی اکثر آن ممالک را ویران ساخته در هیچ
مکان متنفسی باقی نگذاشت و چنگیز خان از بلخ بطالقان رفته به نفس نفیسه خود قیام نموده از آنجا متوجه
دفع سلطان جلال الدین منکبرنی گشت و بعد از آنکه مهم سلطان جلال الدین بروجهی که در آخر مجلّد ثانی سبق ذکر

یافت از مهم گذشت آن خان بهرام قهر بار دیگر بماوراءالنهر رفت و از آنجا بجانب یورت اصلی خود در
حرکت آمده در ذوالحجه سنه احدی و عشرین و ستمایه بمقصد رسید و در اواخر ایام حیات میان او و شیدرقو
که حاکم تنکت و قاشین بود محاربه عظیم روی نموده در آن جنگ نیز چنگیز خان ظفر و نصرت دست داد اما متعاقب
آن حال مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در چهارم رمضان سنه اربع و عشرین و ستمایه که موافق تنکوز ییل بود
وفاتش اتفاق افتاد و اوقات حیات چنگیز خان نزدیک بهفتاد و پنج سال امتداد یافت و او مدت بیست و
پنج سال علم سلطنت برافراشت و چنگیز خان را خواتین و قمایان فراوان بود بیت ورا پنج فرخنده اردو روان
خواتین و سریت ز پانصد فزون ∴ و سرآمد آن زنان پنج نفر بد ∴ بره توچین دختر دی نویان که حاکم قوم
قنقرات بود و کنجو بنت التان خان کوری سورن دختر تایانک خان میسولون بنت جاکو تولان دختر جایر
اسون بیت وزین پنج خاتون با تاج و گاه ∴ فزون بود هم برته بوچین کلاه ∴ کزانشان فرزند بسیار داشت
چه زو پنج دختر پسر چار داشت ∴ و اولاد ذکور چنگیز خان بروایت مقدمه ظفرنامه نه نفرانند و از آن جمله چهار نفر
که از برته فوجین در وجود آمده بودند اعتبار داشتند و اسامی ایشان اینست ∴ جوجی ∴ جغتای ∴
اوکدای ∴ تولی ∴ و چنگیز خان هر یک ازین چهار پسر را برجوع مهمی سرافراز ساخته بود امر صید و شکار
و ترتیب مجلس تعلق بجوجی میداشت و یرغو پرسیدن و سیاست کردن و زدن و کشتن مفوض برای جغتای
بود و در تنظیم امور ملک و تدبیر مصالح جمهور او کدای اهتمام مینمود و تولی که او را الغ نویان میگفتند بمحافظت
اردو و سرانجام مردم لشکر قیام مینمود و از وقتی که چنگیز خان از تسخیر بلاد فراغت یافت جمیع آن ممالک
را بر اولاد و اخوان قسمت کرد و در باب تشید بنای اتحاد و موافقت میان ایشان چون سخنان سنجیده بر زبان
می آورد و چنگیز خان مانع هیچ دین و ملتی نبود و از رجحان مذهبی بر مذهبی احتراز مینمود و بتعظیم و تکریم علما و
زهاد هر طایفه میپرداخت و این معنی را نزد پروردگار پادشاه بی نیاز عظم سلطانه و عم احسانه وسیله تقرب میساخت
اکثر یاسا و رسوم را که تا غایت میان مغولان باقی مانده چنگیز خان وضع کرده و در سرانجام امور وزارت
او محمود یلواج بخاری شرایط اهتمام بجای می آورد و چون سبعی خامه سخن گذار مجملی از احوال و آثار چنگیز خان سمت

تحریر گرفت عنان بیان بصورت تفصیل بعضی از کلیات وقایع ایام حیاتش سمت انعطاف پذیرفت
انه هو الموفق والمعین **گفتار در بیان رفتن چنگیز خان نزد اونک خان و ذکر شمه از اسباب موافقت و مخالفت ایشان** ؛ در آن زمان که آبا و اجداد چنگیز خان فرمان فرمای اقوام بیرون بودند
تمامی قبایل مغول و تاتار مطاوعت و متابعت یک پادشاه نمینمودند بلکه هر یک قبیله و دو قبیله حاکمی علیحده
داشتند و پیوسته سالک طریق نزاع و خصومت بوده همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند و چون چنگیز خان
خردسال از پدر باز ماند اکثر قبایل که متابع یسوکا بهادر بودند از وی برگشته بقوم تایجوت پیوستند و بدین واسطه
اورا مهمات دشوار دست داد و چندین نوبت در مهلکها افتاد و بالاخره کارش بنهایت اضطرار رسید
باستصواب قراچار نویان بن سوغو چیچن با اونک خان که حکومت قبیله کرایت متعلق بوی بود و از سایر خانان
ترکستان بمزید جاه و حشمت و سعت ولایت و بسطت مملکت ممتاز و مستثنی مینمود پناه برد و در جامع التواریخ
رشیدی بنظر رسیده که در قدیم الایام در میان ترکان پادشاهی بود که هشت پسر سیاه فام داشته و بواسطه
اسوداد لون ایشانرا کرایت میگفتند یعنی گوشت سیاه و تمامت قوم کرایت که اونک خان حاکم ایشان بود از
ذریت آن جماعت اند و معنی اونک خان والی یک ولایت است و نام اونک خان و یسوکا بهادر طریقه محبت
و اتحاد سمت استحکام و ارتباط داشت و چنگیز خان نیز بعد از فوت پدر همواره نسبت به وی در مقام اخلاص بوده
هنگام حدوث وقایع رایت امداد و هواداری می افراشت القصه چون چنگیز خان بمنزل قوم کرایت رسید
اونک خان بچشم اشفاق و احترام در او نگریست و نسبت به ملازمانش در کمال مرحمت و عاطفت میسر بست
و چنگیز خان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف گفتار و حسن کردار باندک زمانی زمام امور ملک و
مال اونک خانرا بقبضه اقتدار در آورد و اونک خان بنا بر سرانجام اکثر مهام را باقتضای رای صواب نمایش
نهاد و از سخن او تجاوز نمیکرد و در آن اوان که چنگیز خان در مصاحبت اونک خان اوقات میگذرانید برادر
اونک خان جاگمبو با وی در مقام مقابله و مقاتله آمد اونک خان بیمن جلادت و شجاعت چنگیز خان
بر وی ظفر یافت و در سنه ثمان و تسعین و خمسمایه بر تورکین و حاکم قوم مکریت توقتا بیکی غلبه کرد و هم

و در آن ایام اقوام تایجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان و طغیان سلوک نمودند و
اونک خان و چنگیز خان متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن دو سپاه صف شکن بهم رسیدند
آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال سنگ یده کردند **مثنوی** پدید آمد از کرشان باد و برف
شد از برف صحرا چو دریای ژرف ؛ ولیکن همانکس که جه کار بود ؛ بفعل بد خود گرفتار بود ؛
بگشت بسیار کن آن گروه ؛ بسی کرد افتاد از تیغ کوه ؛ نکرد دگر کسی جنگ بگریختند ؛ از ایشان دو با هم نیامیختند
القصه چون چنگیز خان مدت هشت سال در پناه دولت اونک خان بسعادت و اقبال بگذرانید و روز
بروز جاه و حشمت او بیشتر از بیشتر گردید نایره رشک و حسد در باطن بعضی از بداندیشان در اشتعال آمده
همت بر استیصال او گماشتند و در خلوت نزد اونک خان او را به داعیه مخالفت و خیال استقلال متهم
داشتند و از جمله آن طایفه جاموقه که مهتر قوم بود بیشتر از دیگران مبالغه نمود اما اونک خان آن سخنانرا
بسمع قبول نشنود و جاموقه سنکون ولد اونک خانرا که بعضی از مورخان از وی به سنکوم تعبیر کرده اند در
قصد چنگیز خان با خود موافق ساخت و سنکون با چنگیز خان دل دگرگون نمود و چند نوبت پدر را بر اخذ و
قتل او تحریص و ترغیب کرد عاقبت تیر قصد اعدا را بر هدف مقصود آمد و اونک خان خاطر بر آن قرار داد
که سحرگاهی که چنگیز خان در خواب غفلت باشد بر سرش تازد و مهم او را بر طبق دلخواه سازد قضا را در آن
روز یکی از امرا صورت حادثه را در خلوتی پیش خاتون خود حکایت میکرد و دو کودک که از بره شیر آورده بودند
و تاتار و قشلیق نام داشتند از بیرون خرگاه این سخن را شنیده علی الفور متوجه اردوی چنگیز خان گشتند
و کماهی حالات را بعرض او رسانیدند چنگیز خان از استماع این خبر متغیر شد و با قراچار نویان طریقه مشورت
مرعی داشته در آن شب خیام معسکر خود را بجای بگذاشت و در موضع قلاطین که از حدود ولایت ختای است
بدامن کوهی گریخته بنشست **مصراع** تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون ؛ و همان شب اونک خان با سپاهی
فراوان به اردوی چنگیز خان شتافته چون خیمها را بر جای دید بفرمود تا تیرباران کنند و بعد از آن که دانست
که در آن خیام هیچکس نیست منفعل گشته از عقب چنگیز خان در حرکت آمد بدامن آن کوه رسید چنگیز خان با وجود

قلت اتباع پای ثبات بفشرد و آن روز از صبح تا شام به استعمال آلات پیکار اشتغال نمود و وقت ظلام
لیل که هر یک از آن دو لشکر بمنزل خویش فرود آمدند چنگیز خان پشت بر معرکه کرده بسر چشمهٔ بالجونه شتافت و در آن
مقام باستصواب قراچار نویان نام کسانی را که در آن جنگ به ملازمتش بودند در دفتر نوشته جهت هر یک بعضی
مناصب مقرر فرمود و آن دو کودک را که خبر قصد اونک خان بوی رسانیده بودند ترخان کرد مثنوی
چنین بود فرمان که تا هر نژاد ٭ هر آنکس که از نسل ایشان بزاد ٭ که شان پیر سپند ابنای ما ٭ که زین پس نشینند بر جای ما
و جمیع ترخانیان که در زمان سلاطین چنگیز خان و خواقین تیمور گورکان در بلاد ما وراء النهر و خراسان بقایت
داشتند از نسل تاتار و قشلیق اند نسبت تاتار و قشلیق بکاسلوت بن اوزناوت میرسد القصه چنگیز خان از
سر چشمهٔ بالجونه بسرحد ختای رفته بر لب رودی رفته و آمد و از آنجا تا چهار هزار و ششصد نفر از لشکریان جلادت
اثر بموضع ناور شتافت و از آن موضع ایلچیان نزد اونک خان فرستاده بطلب صلح او را غافل ساخت
چنان تاختن کرد بر لشکرش ٭ که ویران شد آباد بوم و برش ٭ و در آن جنگ قراچار نویان تیری بر اسپ
اونک خان زد چنانچه بسر در آمد و اونک خان بر اسپ دیگر سوار شده باتفاق پسر خود سنکون فرار بر قرار
اختیار کرد و تایانک خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود پناه برد و امرای تایانک خان اونک
خان را کشته سنکون بجانب کاشغر گریخت و در آن دیار بضرب تیغ قلیچ قرا که یکی از امراء قوم خلج بود رشته حیات
او نیز از هم گسیخت **ذکر جلوس چنگیز خان در مسند سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان
مسالک ولایت و جهانبانی** چون چنگیز خان بر اونک خان ظفر یافته قوم کرایت را مطیع و منقاد ساخت
در تنکوز ییل یا پیصد و نود و نه در موضع ثمان کره بر تخت خانی نشسته علم اقتدار برافراخت و بسیاری از
اقوام مغول کمر اطاعتش بر میان بسته سر بچنبر فرمانش در آوردند و این خبر بسمع حاکم نایمان تایانک خان
بن اینانج خان رسید خیال قتال بلکه قصد استیصال چنگیز خان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود
ایلچیان باطراف و جوانب مغولستان روان کرد و تایانک خان در آن زمان پادشاهی بزرگ بود و تابوقا
نام داشت و پادشاه ختای او را تایانک خان لقب داده بود یعنی پسر خان القصه چنگیز خان از داعیه تایانک خان

ترا چنگیز خان نام بنهاده ام مثنوی نهادیم نام تو چنگیز خان ٭ تو من بعد خود را تموچین مخوان ٭
همه کس ورا اینچنین خواندند ٭ بدان نام تا آفرین خواندند ٭ از آن رو که معنی چنگیز خان ٭ بود شاه شاهان بتوری بیان
و در جامع التواریخ چنان معلوم میشود که در اصل چنگ گیز بوده و معنی چنگ مستحکم است و این لفظ را جمع کرده
چنگیز ساخته بودند و چنگیز خان اگرچه میدانست که بت تنکری زور و کذابست اما در آن روز صلاح وقت در
تعرض او ندانست و بعد از چند گاه تنکری هوس سروری کرده نوبتی جهت مشیت امری از امور با برادر چنگیز
خان جوجی قسار آغاز بحث نمود و جوجی حلق او را گرفته از جانش برداشته چنان بر زمین زد که دیگر برنخاست و
در جامع التواریخ مسطور است که بت تنکری ولد منکلیک ایچکه بود و سبب منکلیک ایچکه بقوکمهان بن اوزناوت
می پیوسته و بعد از فوت پیسوکا بهادر مادر چنگیز خان اولون ایکه در حباله او بسر میبرده از غرایب آنکه بت تنکری
از سرما و گرما متضرر نگشتی و برهنه در میان برف و یخ نشستی و تنها در کوهی که از آنجا تا آن کاروان میگفتند منزل
گزیدی و از هیچکس خوردنی نجستی مثنوی برهنه بکوهی مدی پیکنش ٭ نه سرما و گرما بخستی تنش ٭ القصه پادشاه
کشورگشای بعد از این قضیه یلمتای بجانب بویروق خان ایلغار کرده بیک ناگاه در شکارگاه الغ تاق بسر
وقتش رسید و او را بدام اجل گرفتار گردانید و برادرزاده بویروق کوشلوک بن تایانک خان از حال عم خبردار
شده باتفاق توقتا بیکی روی بوادی فرار نهاد و چنگیز خان از عقبش رفته در اردلش ایشان را پیش آمد توقتا
بیکی بر پیش مهر کشته کوشلک پناه بگورخان برد و بعد از این وقایع مثنوی سپاه شهانی که گردیم یاد
یکایک بچنگیز خان سر نهاد ٭ بدان شاه گشتند مایل همه ٭ ز اقبال او گشته یکدل همه ٭ و حاکم ایغور که آزاده ای
قوت میگفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازه شوکت چنگیز خان بشنید ربقه از ربقهٔ اطاعت
گورخان بیرون آورده با غرایب تحف و تنسوقات بخدمت چنگیز خان شتافت و منظور نظر اشفاق گشته مثنوی
چنین گفت کای شاه گردن فراز ٭ بدیدم بمهر تو راه دراز ٭ چنان است امید این هواخواه را ٭ که پنجم پسر باشد این شاه را
ز روی کرم چون پسر خوانیم ٭ بوجه دگر خویش گردانیم ٭ بدانست شه کو چه گوید همی ٭ بگشاده رو جنت جوید همی
مر او را پسر خواند و خوش نمود ٭ بدادی خود دلش کرد شاد **ذکر در آمدن مملکت ختا بتعریف پادشاه**

جهان گشا: بر رای صواب نمای فضلای سخن آرای پوشیده نخواهد بود که جمعی از مردم ختا
کار ختا را عالم قدیم تصور کرده‌اند و زمره از مبدأ آفرینش تا زمان جلوس چنگیزخان بر سریر جهانبانی
هشت هزار و ششصد و نه هزار و ششصد و هشتاد سال گمان برده‌اند و اعتقاد ختاییان آنست که آثار طوفان
نوح علیه السلام به بلاد ختای نرسیده بلکه آن واقعه همین اهل بابل و توابع آن از غرق بحر فنا گردانیده و
بزعم این طایفه اول پادشاهی که در آن دیار اساس جهانگیری طرح انداخته سکو بوده و آخر پادشاهان ایشان
سوای سو سو و این سوای سو سو که معقب بالتان خانست معاصر بوده به چنگیزخان و گویند که از اول سلطنت
نیکو تا زمان ابهت سوای شو شو چهل و دو هزار و ششصد و هفتاد و پنج سال بوده و در این مدت سی و شش
طبقه در آن مملکت علم جهانبانی ارتفاع داده‌اند و هر کدام آن حکام موفور الاحتشام به هیچکس از ملوک انام
گردن انقیاد ننهاده‌اند و چنانچه در تواریخ معتبر مسطور است میان خواقین قبایل مغول و سلاطین ختا
پیوسته غبار نزاع و خلاف در هیجان بود لاجرم در آن اوان که عدد سپاه خان از قطرات باران زیاده گشت
خیال تسخیر آن مملکت فرموده جعفر خواجه را که از ملازمان قدیم او به صفت بلاغت و سخندانی امتیاز داشت
نزد التان خان فرستاده و او را به متابعت خویش خوانده مال و پیشکش طلبید و چون جعفر خواجه به ملازمت
التان رسیده از ادای رسالت فارغ گردید نایره غضب التان خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا
محروسه ایست که هرگز خسارتی به هیچ بیگانه ننموده و فضای این سرزمین محروسه ایست که در هیچ وقت پای
هوسهای دیگر آنرا نپیموده **بیت** ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست : عرض خود میبری و زحمت ما میداری
باید که چنگیزخان ما را به مغولان بی سر و سامان قیاس ننماید و ابواب تعب و بلا بر روی روزگار خود نگشاید
اگر البته باین ولایت متوجه خواهد گردید از دست برد سپاه ظفر پناه ما خواهد دید آنچه خواهد دید و جعفر خواجه
امثال این سخنان شنیده مراجعت کرده و نزد چنگیزخان سخنان التانرا بر زبان آورد و آنگاه چنگیزخان تنها بر پشته
بلند رفته کمر از میان بگشاد و بر گردن انداخته به تضرع و زاری از حضرت باری ظفر و برتری طلب داشت و بعد
از چند شبانه روز از آن پشته پایان آمده فوجی از سپاه را به محافظت اردو تعیین نمود و بجانب ختا نهضت فرمود

و پس از وصول بجد و در آن ولایت باندک زمانی معموره خور تخت را که هفتاد و تومانست مفتوح گردانید
و چند شهر دیگر نیز در حیز تسخیر کشید التان این خبر شنیده با لشکری که سپهر اخضر بانظار دیده هرگز بآن کثرت
و عدت سپاهی ندیده از چکد بیرون آمد و بر سر دره منزل گزید فوجی سرداران را با جنود فراوان پیشتر فرستاد تا
از عدد و مملکت برخبر بوده اگر فرصتی یابند دست بردی به مغولان نمایند و آن جماعت منتظر نشسته تا گاه
شنیدند که چنگیزخان یکی از بلاد را فتح نموده و بتقسیم غنایم اشتغال دارد لاجرم فرصت غنیمت شمرده بدان
جانب ایلغار کردند و در آن وقتی که مغولان به پختن آش مشغول شدند سیاهی آن سپاه را دیده چنگیزخان فی
الحال سوار شده فرمود تا دیگها را سرنگون ساختند و مجموع پای در رکاب آورده بر ختاییان تاختند و در حمله اول
لشکر التان خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان خسته تیر تقدیر و بسته کمند گزند شدند و بعد از این واقعه میان چنگیز
خان و التان خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و بار دیگر مغولان را صورت نصرت دست داد و التان گریخته
روی بدار الملک خود نهاد و چنگیزخان نیز بدان جانب روان گشته التان در دفع آن حادثه با امرا و وزرای
خود کنگاش نموده و هر کس طریق مشورت مسلوک داشت چنکسانک گفت انسب آنست که
در این ولا از در صلح و صفا در آییم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد بتقدیم رسانیم
التان خان این رای را استحسان کرده ایلچی جهت تمهید بساط مصالحه نزد چنگیزخان فرستاده و دختر خود کنجو
را بوی داد و چنگیزخان مخدره التان خانرا در آغوش کشیده باز گردید آنگاه التان خان جلدو را به پسر خویش
سپرده از امرای بزرگ را پیش او گذاشت و بنفس خویش شهر
کرساخته و پرداخته پدرش بوده و در وسعت و متانت با قلعه سپهر دعوی برابری مینمود انتقال کرد و چنانچه در
مقدمه ظفرنامه مسطور است که دور آن بلده چهل فرسنگست و سه باره دارد و در یک طرفش رودیست عریض
چنانچه از صبح تا شام بسعی تمام کشتی یک نوبت از این طرف به آن طرف میرود و می‌آید و در آن شهر میوه سرد
سیری و گرمسیری پیدا شد القصه بعد از رفتن التان خان بدان مکان اختلال تمام باحوال ملک و مال او راه یافت
و جمعی کثیر از امرا و لشکریان اعلام عصیان و طغیان ارتفاع داده شرار شور و شر به اطراف آن کشور تافت و

کار بجایی رسید که پسر التان خان حکومت چکدر را بامرا گذاشته نزد پدر رفت و حاکم جورجه که او را بوکه
میگفتند ایلچی همعنان برق و باد نزد چنگیزخان فرستاده و اظهار اطاعت نموده او را از حلو دار الملک ختا
خبر داده بنابران چنگیزخان و امیر تومان سنکان و سابوقه را با لشکر فراوان به تسخیر آن مکانها فرود کرد و ایشان
بچکدر رفته چندگاه به محاصره اشتغال نمودند و بعد از امتداد زمان قوت محصوران به اتمام رسید **شعر**
بچکدر خورش انچنان تنگ گشت ٭ که نان بجایی نیاید بدست ٭ و التان از اضطرار مردم خود خبر یافته از امرا
تومان ونکشه را با سه امیر دیگر مقرر کرد که ثغار بچکدر برند و حکم فرمود که امرا با تمامی نوکران و لشکریان
خود هر یک سه قفیز غله بردارند ایشان حسب الفرموده عمل نموده چون بمنزل سلنک سی رسیدند جمعی از
امرای چنگیزخان باز خوردند و چنگیزخان ایشان را گریزانیده و غلات را متصرف گردید و چون این خبر در چکدر
شیوع یافت از غایت غصه زهر خورده بمرد و سونک جونک گریخته عنان بصوب
تمسک تافت الغا تختنکا ختا به تصرف امرای پادشاه کشورکش آمد این خبر فرخ اثر بگوش چنگیزخان
رسید قتقو نویان را با دو امیر دیگر بدار الملک التان خان فرستاد و به نقل دفاین و خزاین فرمان داد و ایشان
بدان جانب شتافته آن نقود نامعدود و اجناس بی قیاس را با خازن التان که قدا نام داشت به نظر چنگیز
خان رسانیده و خان متبهج و مسرور گشته **بیت** بلشکر بخشید آن جمله مال ٭ که او را نبودی ببخشش ملال
و در پیچقان ییل که موافق ثلثه بود چنگیزخان ضبط آن ولایت را بعهده مقلی گویانک جلایر کرده از سرحد ختا
رایت مراجعت بجانب اردوی خود برافراشت و چون بدان جا رسید روزی چند به فراغت گذرانید بهمگی همت
متوجه دفع کوشلوک و تسخیر قوم قراختای گردید **گفتار در باب شمه از ذکر قراختاییان که گورخان لقب**
حاکم ایشانست و ذکر انچه میان کوشلوک و آخر ملوک آن قوم بوقوع پیوست مولد و منشا قراختای ولایت ختاست و
ایشان از جمله معتبران آن مملکت بوده اند و پادشاه خود را گورخان میگفته اند چنانکه ختاییان التان خان می
نامیده اند و قبل از ولادت چنگیزخان هشتاد نفر از اکابر آن قوم و عشیرت خود بر ولایتی که در هی ابنوه
ختا بیرون آمده بجدود قرقیز رفتند و میان ایشان و قرقیزیان منازعت اتفاق افتاد و از انجا با ایل ستابنده در

آن سرزمین شهری بنا نموده قریب چهل هزار خانه وار از اتراک بی باک در نواحی آن شهر مجتمع گشتند
و در آن وقت در بلده بلاساغون که مغولان آنرا غوبالیغ گویند یعنی شهر خوب خانی بود از نسل
افراسیاب اما چندان مکنتی نداشت و مردم قرلیق و قنقلی بر حواشی ولایت او زده غارت و تاراج
میکردند بنابرآن ایلچی نزد گورخان فرستاده التماس نمود که بدان جانب شتابد و بلاساغون را متصرف
گشته شر قرلیق و قنقلی را کفایت نماید گورخان به بلاساغون رفته و بر تخت سلطنت نشسته نام خانی از نبیره
افراسیاب بینداخت و او را بایلک ترکان موسوم ساخت و اقوامی را که مخالف او بودند مطیع
منقاد گردانیده فوجی از مردان صف شکن به کاشغر و ختن فرستاده آن ولایت نیز در سلک سایر
ممالک خویش انتظام داده الغا حکام ماوراءالنهر و فرغانه را نیز ایل و منقاد گردانید چنانچه در
مجلد ثانی سبق ذکر یافت و در شهور سنه ست و ثلاثین و خمسمایه با سلطان سنجر حرب نموده او را
منهزم ساخت بعد از آن گورخان فوت شده خاتونش کویونک قایم مقام گشت و قراختاییان مادام
که کویونک میل به فسق و زنا نکرده بود متابعتش مینمودند چون هوای نفس بر وی غلبه کرد او را و معشوقش
را از میان برداشتند و لقب گورخانی را ببرادر گورخان سابق اطلاق نمودند و نقش اطاعتش بر لوح
خاطر نگاشتند و میان این گورخان و سلاطین خوارزمشاهی گاهی صلح می افتاد و گاهی جنگ دست
میداد چنانچه شمه از آن حکایات در اواخر مجلد ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلک بن تایانک خان
بعد از کشته شدن عم خود بویروک خان و تقتی رسیدن و ماسکی نیافته به این گورخان آورد و گورخان
او را منظور نظر شفقت گردانیده به فرزندی خویش سرافراز کرد **بیت** ورا گورخان خواند فرزند خویش
بیفزود جاهش به پیوند خویش ٭ دلش کرد خرم بدختی چو ماه ٭ تنش را همی داشت از بد نگاه
و در آن اوان که چنگیزخان بجانب ختای رفته بود کوشلک خیال استقلال نموده روزی بعرض گورخان
رسانید که در بیش بالیغ و قیلق بی شد که سپاه مایمان مانند مرغی بی شبان سرگردانند و حالا که **مثنوی**
چنگیزخان در دیار ختاست ٭ همه کار ایشان نه گرد راست ٭ اگر رای صواب نمای اقتضا فرماید بنده بدان

جانب رفته قوم و قبیلهٔ خود را جمع کرد و ایشان را استمالت داده بخدمت کورخان سالم **مثنوی**
رسانده ولی کورخان کشتنش :. شنید و بهی دید در رفتنش :. و قامت قابلیت کوشلک را بخلع نفیسه آرایش
داده و لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود و چون کوشلک بیورت قدیم آبا و اجداد خود رسید و آوازهٔ
وصول او در آن دیار شایع گردید **مصراع** بر او گرد شد لشکر نایمان :. و حاکم قوم مکریت توقتای تیز با کوشلک پیوسته
جمعیتی عظیم دست داد و کوشلک به استظهار لشکر بسیار با کورخان آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در
اطراف ولایاتش زد و رسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنانست که سلطان
از آن جانب متوجه استیصال کورخان شود و من از این جانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر کورخان را مغلوب
گرداند کاشغر و ختن از او را باشد و اگر من در این امر پیش دستی نمایم سلطان تا آب فناکت بمن مسلّم دارد
آن دو پادشاه از طرفین متوجه کورخان گشته کوشلک پیشتر رسید و محاربه نموده منهزم گردید بعد از آن وجهی
که در اواخر مجلّد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و کورخان قتال اتفاق افتاده بسبب غدر اسپهبد کوه
جامه میمنهٔ سلطان پشت بر مخالفان کردند و برانغار کورخان نیز انهزام یافته قلب سپاه دو لشکر تیغ و خنجر
بر یکدیگر نهادند و کثرت هیجان گرد و غبار مانع رؤیت ابصار گشته غالب از مغلوب تمیز نگشت مبارزان
هر دو طرف تاراج کنان روی بوادی فرار آوردند چون کورخان به بلاد ساغون رسید اهالی آن ولایت که از
تعدی قراختاییان به تنگ آمده بودند و می‌پنداشتند که خوارزمشاه از عقب خواهد رسید دروازها بسته کورخان را
در شهر نگذاشتند و به انداختن تیر و سنگ و افروختن آتش حرب و جنگ اشتغال نمودند و کورخان نیز
آغاز محاصره و محاربه نموده بعد از شانزده روز قهرا قسرا بلاساغون را بگرفت و به قتل عام فرمان داده در مدت
سه شبانروز چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته شد و چون خزاین کورخان در وقت تهیهٔ اسباب سپاه از درم
و دینار خالی شده بود محمود بای که مال بسیار داشت و بترسید که کورخان از وی طمع نماید به عرض رسانید
که مناسب آنست که در عوض اموالی که از خزانه تلف شده غنایمی که امرا در آن وقایع گرفته اند به خزانه باز
و کورخان این سخن را به سمع رضا جای داده چون امرا بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یک بهانه بطرفی رفته در

عصیان زدند و کوشلک از این حال خبر یافته فرصت غنیمت دانسته بدان جانب ایلغار کرد **بیت**
چنان با سپاه آمد از سوی شرق :. که گویی همی آمد از میغ برق :. و مانند بلای ناگهانی بر سر بیلاساغون درآمده
کورخان بغیر تواضع و فروتنی چاره ندانست و قصد کرد که در پیش سریر کوشلک بپای خدمت بایستد اما
کوشلک بر این معنی راضی نشد و او را بحسب ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق و صامت مملکتش را گرفت و اما
کورخان بعد از این واقعه مدت دو سال زندگانی یافت و چون نقدش به نود و نه رسید به عالم باقی منزل گزید
و او هشتاد و یکسال به سلطنت و اقبال گذرانید **ذکر شمه از تسلط و تغلب کوشلک خان و بیان مندفع گشتن**
شر او بسبب توجه یونان بعد از فوت کورخان کوشلک در سلطنت استقلال یافته به اندک زمانی المالیغ
کاشغر و ختن را تسخیر کرده به اشتعال آتش ظلم و ضلال پرداخته دود از دودمانها برآورد و آن بدبخت
بت پرست بود و زنش متابعت ملت نصاری مینمود لاجرم هر دو کافر پیوسته در تعذیب مسلمانان میکوشیدند
و هر کس از رجحان شریعت غرا دم میزد او را به یاسا میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن تسخیر آن لعین
پرمکر و فن درآمد خواست که از روی حجت و برهان علمای اسلام را ملزم گرداند و ایمان آن را که با خود محرم
کرده بود بسامع معتقدان دین قویم رسانید بنابر آن فرمود تا در شهر منادی نمودند که هر که در زمرهٔ
اهل علم و صلاح است به صحرا شتابد و سه هزار کس از آن طایفه مجتمع گشته کوشلک روی بدیشان آورد و گفت
کیست که از غیر خدا نترسد و سخن حق باز گوید و در باب رجحان دین و ملت اسلام از سر صدق نیت مناظره نماید
قدوة العلماء المتورعین علاء الملة والدین محمد الختنی کمر تقویت شریعت محمدی صلوات الله وسلامه علیه
میان بسته زبان الهام بیان بگشاد و با کوشلک لعین آغاز مباحثه و مناظره فرمود و در باب ترجیح ملت حنیفا
حجج و براهین اقامت نمود و کوشلک را ملزم ساخت و آن بدبخت از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرد
و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم کلمات بی ادبانه بر زبان آورد **بیت** چو عاجز شد آن بی ادب از جواب
ببد کرد حاشا نبی را خطاب :. و آن عالم ربانی از غایت دینداری بی تحمل گشته آغاز خشونت کرد و گفت خاک
در دهانت باد ای دشمن دین و آن سرخیل کفر و ظلام از شنیدن این دشنام برآشفته فرمود که آن جناب را بگیرند

نمایند تا از دین اسلام برگردد و فرمان بران به موجب فرموده عمل نمودند چون از ارتداد آن عالم پاک اعتقاد
مأیوس گشتند در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کردند تا به جوار مغفرت الهی واصل شد و بعد از
شهادت مولانا علاء الدین محمد برد الله مضجعه رسم بانگ نماز و قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن
دیار برافتاد و دست تقدیر ملک قدیر ابواب فتنه و ظلم و فساد و بیداد بر روی مسلمانان گشاد و در خلال
این احوال حاکم قوم تکریت بوقیقان از کوشلک جدا گشته بطرف قم کنک رفت و چنگیزخان این اخبار را استماع
نموده فرمان فرمود که جبه نویان با چند تومان از سپاه ظفرنشان متوجه دفع شر کوشلک گردد و جبه نویان به
موجب فرمان بجانب کاشغر روان شد و چون بحدود آن ولایت رسید کوشلک روی به هزیمت نهاد و جبه به
کاشغر درآمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر کیش آبا و اجداد خویش باشند و متعرض یکدیگر
نشوند و از اتباع کوشلک هر کرا هر کجا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از تعدی ظلمه بدنام نجات یافته فوجی از
مغولان کوشلک را تعاقب نمودند و به هر کس از قوم نایمان رسیدند فی الحال بقتل رسانیدند و کوشلک بکوهستان
بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی به دره رفت که آنرا ییلاق قول می گفتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن
حین جمعی از صیادان در آن کوه به شکار اشتغال مینمودند مغولان ایشانرا گفتند که اگر این جماعت که از ما گریخته اند
گرفته به ما سپارند بجان امان یابند و صیادان از اطراف و جوانب کوشلک و اتباع او درآمده همه را بدست
آوردند و به مغولان سپردند و ایشان کوشلک را گردن زده سرش را پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد
چنگیزخان فرستادند و انگاه چنگیزخان جوجی خان را به دفع بوقیقان که بطرف قم کنجک رفته بود نامزد فرمود
و جوجی بر وجهی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزمشاه نوشته شده مهم بوقیقان و قوم او را ساخته مراجعت کرد
بعد از آن چنگیزخان روی توجه به ماوراء النهر آورد

گفتار در بیان توجه چنگیزخان بماوراء النهر و کشته شدن اکثر متوطنان آن بلاد به تیغ خشم و قهر

چون چنگیزخان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت
یافت و آتش سیاستش بر کانون مخالفان درون آن حدود تافت به تسخیر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه
و برانش نهاد همت بلند ساخته با سپاهی مصراع افزون ز قطره در عدد و ذره در شمار ∴ بجانب ماوراء النهر

روان شد و چون بنواحی اترار نزول اجلال فرمود اوکتای و چغتای را به محاصره آن شهر باز داشت و
جوجی خان را بجانب جند فرستاد و الاق نویان را به فناکت و خجند ارسال نمود و بنفس خویش با یولی خان متوجه
بخارا گشت و ناگاه به قصبه زرنوق رسید و اهالی آنجا نخست دروازها برکشیده خواستند که در مقام غارت
آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت چنگیزخان مینمود ابواب
صلح و صفا گشاده ترک جنگ و غوغا کردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار ساختند و جوانانرا همراه خود کرده
روی بجانب حصار نور آوردند و مردم نور نیز اظهار اطاعت و انقیاد نموده حکم شد که ساکنان آن مکان
بر مالابد معاش مصالح زراعت و تخم و گاو قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اسباب بازگذارند تا مغولان
غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیده اتراک بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان
شدند و در اوایل محرم سنه موافق ییلان ییل چنگیزخان در نواحی آن بلده که در آن زمان مجمع اهل علم و کمال
و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است و بخار بلغت
مغان مجمع علم باشد القصه چون سپاه چنگیزخان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند آن بلده را با تدنکین
انگشتری احاطه نمودند در شب اول امرای خوارزمشاهی کیوک خان و سونج خان و کشلیخان با بیست هزار
یا سی هزار از شجاعان خنجرگذار برسم شبیخون بر سر مغولان تاختند اما چون طلایه آن سپاه خونخوار بسان بخت
خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریانرا بر خاک هلاک انداختند و روز دیگر که به واسطه ظهور
جمشید خورشید ثوابت و سیار حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا درب خلاف بسته ابواب شهر باز
گشادند سادات و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافته امان طلبیدند و چنگیزخان همان زمان سوار
شده بدان بلده فاخره درآمد و چون بمسجد جامع رسید پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدانست
و همچنان سواره به مسجد درآمده تا مقصوره عنان باز نکشید انگاه از اسپ پیاده شد و بر منبر رفت و نشست و
مردم خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسپانرا سیر سازید مغولان بموجب فرموده کاربند گشته درانبارها
گشادند و از صنادیق مصاحف و اجزا دور انداختند و آخر اسپان ساخته و افسار چهارپایان بدست علماء و

شیانغ داده به ایاغ داشتن مشغول گردیدند و آهنگ مغولی برکشیدند بعد از آن چنگیزخان به عیدگاه
رفت و به اجماع خلایق بخارا فرمان فرموده بر منبر بر آمد و نخست زبان بحمد و ثنای الهی گشاد آنگاه در باب
معایب سلطان محمد خوارزم شاه سخنان بر زبان راند گفت که ای قوم از شما گناهان بزرگ در وجود آمده است
بنابران خشم ایزدی مرا که از جمله بلاها است حضرتم بسوی شما فرستاده اکنون هرچه در این شهر ظاهر است حاجت
به تقریر نیست آنچه از اموال مخفی دارند تسلیم نمایید لاجرم مغولان آغاز فرود آوردن مال کرده هرچه دادند مغولان
پسندیدند و به تعذیب و شکنجه کسی را نرنجانیدند اما چون پرلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر
بیرون کنند و بسیاری از آن پناه بمردم برده بودند و این معنی بر چنگیزخان ظاهر گشت بنابرآن نایره خشم او
اشتعال یافته فرمود که آتش در بخارا زدند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود بیک روز بیشتر شهر سوخته شد
بلکه غیر مسجد جامع و بعضی از سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند بعد از آنکه چنگیزخان جوانان بخارا را به
جنگ قلعه مامور گردانیدند و از جانبین منجنیقها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان قهرا قسرا آن حصن حصین را
بگرفتند و مجموع مردانی که در قلعه بودند کشته عیال و اطفال ایشان را اسیر کردند و حصار را مانند زمین هموار گردانیدند
نقلست که در آن اوان یکی از بخاریان بخراسان رفت و شخصی از وی پرسید که حال شما بکجا انجامید جواب داد
که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و فی الواقع در کلام فارسی عباراتی مختصرتر از این در بیان آنچه از لشکر
مغول در بخارا حدوث یافته نتوان یافت اوجغتای و اوکتای که بفتح اترار مامور بودند بظاهر
آن دیار رسیدند غایرخان با آنکه شصت هزار سوار جرار داشت در شهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازه‌ها
بنشاند و شاهزادگان مدت پنج ماه آن بلده را محاصره نمودند و کار محصوران باضطرار انجامید آنگاه قراجه
حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزم شاه جهت غایرخان متعین بود با مغولان ایل شده شبی از دروازه صوفی
خانه بیرون رفت و همان شب چریک مغول در شهر ریخته غایرخان با هشت هزار کس از شجعان سپاه بحصار
بر دو روز دیگر جغتای و اوکتای قراجه حاجب را بکفران نعمت خوارزمشاهی مخاطب ساخته بکشتند و تمامی
مردم اترار را بصحرا رانده بتیغ تیز گذرانیدند و آغاز محاصره قلعه نمودند و غایرخان از آن حصار هر روز پنجاه مرد

بمیدان نبرد میفرستاد تا کشش و کوشش نموده بعز شهادت میرسیدند بر این منوال مدت یک ماه
زمان محاصره و محاربه امتداد یافته و در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون از سپاه غایر
زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار در آمدند و غایر با آن دو یار پناه بیام برده قرار بر تجلد میفرمودند و بزخم
سنگ و خشت مخالفان را از خود باز میداشتند فرمان چنگیزخان چنان بود که او را زنده بدست آرند بنابران
لشکر مغول تیر بطرفش نمی انداختند و بعد از آن دو کس تیر کشته شدند مغولان غایرخان را گرفته و بند کرده
قلعه را با زمین هموار ساختند و غیر ارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکان را بکشتند آنگاه جغتای
اوکتای عازم اردوی اعظم گشتند و در حدود سمرقند غایرخان را بنظر چنگیزخان رسانیده در کوک سرای او را
شربت فنا چشانیدند جوجی خان که بموجب فرمان بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در
سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت چنگیزخانیان مینمود بدانجا فرستاد تا مردم را نصیحت کرده
از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر در آمد پیش از آنکه بادای رسالت پردازد رنود و
اوباش هجوم نموده تکبیرگویان او را بکشتند و جوجی بدین جسارت اطلاع یافته فی الحال بسان شیر خشمناک
روان شد و بظاهر سغناق شتافته لشکریان را گفت که دست از جنگ باز ندارند تا آن بلده را مسخر نسازند و
مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده شعر بدو روز زیر و زبر گشت شهر :. همه خلق کشته گشته بقهر
و امارت آن دیار به پسر حسن حاجی متعلق شد جوجی خان روی به اوزکند نهاد و اوزکند به صلح مفتوح گشته
از آنجا باسناش رفت و اوباش اسناش آغاز پرخاش کرده اکثر کشته گشتند و چون این خبر بسمع قتلق خان که از
قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بنا بر ثبات و قرار او سمت تزلزل پذیرفته راه خوارزم پیش
گرفت و جوجی خان چینتمور را برسالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قصد جان او کردند و چینتمور
بلطایف الحیل خود را نگاه داشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجی خان چهارم صفر سنه سبع عشر و ستمایه بظاهر
شهر شتافته جندیان دروازه‌ها بستند و بسان نظارگیان بر سر فصیل نشستند و جندیان مغولی پلها بر خندق
ترتیب کرده و نردبانها نهاده بالای باره بر آمدند و از آنجا بزیر رفته دروازه‌ها بگشادند و تمامت خلق را

بصحرا راندند و جند را به جاروب غارت و تاراج پاک ساختند **شعر** چو مردم نکردند در جند جنگ
بکشتن مغل نیز نکشود چنگ نشد کشته غیر از دو کس شوربخت که با چتمو کشته بودند سخت و جوجی خان امارت
جند را به علی خواجه عجدوانی عنایت کرده روی به اردوی پدر آورد **الالاق نویان** که به گرفتن بناکت و خجند
مامور بود چون بظاهر بناکت رسید والی آنجا ایلتکو ملک به اتفاق ملسان که ملازم او بودند در حصار تحصن
نموده **شعر** به پیکار سه روز بر خواستند به روز چهارم امان خواستند و بعد از آنکه به آن بلده نزدیک رسید والی
آنجا تیمور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه از و مردانه تری نبود با هزار بهادر نامدار که هر یک خود را ثالث
رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که میان آب خجند ساخته بود پناه برده مدتی با مغولان کوشش نموده بسیاری
از ایشان را بقعر جهنم فرستاد و چون کارش به اضطرار انجامید خواص و متعلقان را در هفتاد کشتی سرپوشیده که بیرون
آنها را به گل و سرکه اندوده بودند نشاند و خود نیز به سفینه درآمده مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر قرار
تیمور ملک مطلع شده جنگ کنان کنار کنار آب میرفتند و تیمور ملک به تیر دلدوز که هرگز خطا نمیکرد کفار را باز
میداشت تا آنکه بساحل رسیده از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بوده تیمور ملک هر ساعت می ایستاد و جنگ میکرد
تا احمال و اثقالش پیش میگرفتند آخر الامر اکثر اتباع او کشته اموال او از اعدا باز ستاندند و او تنها با سه چوبه تیر که یکی
از آنها پیکان نداشت اسپ میراند و سه مغول از عقب او میراندند تیمور ملک عطف عنانی کرده بتیر بی پیکان از یک
چشم مغول زد که کور شده دو نفر دیگر سر خویش گرفتند و تیمور ملک به خوارزم رفته از آنجا بعراق شتافته و از عراق عنان
عزیمت بشام تافته چون فتنهها آرام یافته حب وطن او را بر مراجعت باعث گشت و به فرغانه خرامید و گاهی بخجند
میرفت و استکشاف احوال مینمود و در آن اثنا شنود که بحکم پسرش باتو بن جوجی خان بن چنگیز خان بخجند آمده و
متصرف اسباب و املاکش گشته لاجرم با پسر ملاقات کرده گفت اگرچه خود را بمن نمی شناسی پسر خوب داند که من
طفل شیرخواره بوده ام که از پدر خود دور افتاده ام اما غلامی هست که خدمت او را بجای میآورد آنگاه غلام را
حاضر ساخت و غلام او را شناخته خبر تیمور ملک در ترکستان شیوع یافت و او به امید لطف و مرحمت بجانب اردوی
اوکدای قاآن که بعد از چنگیز خان بر تخت سلطنت نشسته بود روان شد و در اثنای راه قدقان اغلان نوی دو چار خورد

زمود که پشتهای او را ببندند و از محاربات که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمود و تیمور ملک سخنان او را
جواب میگفت و در آن حین بحسب تقدیر آن مغولی که بزخم تیر بی پیکان تیمور ملک کور شده بود به آن مجلس رسید
و از وی سخنان پرسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنود آمده قدقان در غضب رفت و به تیری جان گزای
بتیمور ملک زد که دیگر نفس بر نیاورد القصه الاق نویان چون از مهم خجندیان فراغت یافت بجانب سمرقند که معسکر
خیام اردوی اعظم بود شتافت **اما قضیه سمرقند** چنان بود که در آن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه از
توهم سپاه مغول و تتار به متفرق ساختن حریفان مجلس بزم و پیکار میپرداخت و صد و ده هزار سوار جرار
در سمرقند گذاشت و غلبه خواص و عوام در آن بلده بمثابه بود که محاسب وهم و خیال از تعداد آن به عجز و قصور
اعتراف مینمود و سمرقندیان جهت احتیاط چند فصیل بر گرد شهر کشیده بودند و خندق را به آب رسانیده بنابر آن
چنگیز خان نخست به تسخیر بخارا و سایر بلدان ترکستان و ماوراءالنهر پرداخت و چون خاطر از آن امور فارغ
ساخت در اواخر ذی حجه سنه سبع عشر و ستمایه علم نهضت بصوب آن بلده فاخره برافراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از
شاهزادگان و لشکریان که بفتح امصار ترکستان مامور گشته بودند با مردم حشری بوی ملحق شدند و چنگیز خان در
کوک سرای فرود آمده دو روز آسایش نمود و روز سوم طایفه از سرداران لشکر خوارزمشاهی به پای جلادت در
میدان مبارزت تاختند و از لشکر مغول فوجی اسیر ساختند و روز چهارم چنگیز خان بنفس خویش سوار شده روی بشهر
آورده مغولان بمرتبه هجوم نموده شدراندند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه بیرون کنند و شب هنگام
آرای ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی مایل به صلح شدند و زمره ملاحظه حقوق سلطانی نموده به مخالفت مصر بودند
و چون دروازه افق مشرق بسبب ظهور تباشیر صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی
از اشراف انام از شهر بیرون رفته به ملازمت خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیز خان ایشان را از قهر و سخط خود
ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان به سمرقند بازگشته دروازه نمازگاه باز کردند و لشکر مغول
شهر ریخته قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ از مردم جدا کردانیدند و باقی آن
خلایق را به صحرا راندند و دست به غارت و تاراج برآوردند و روز دیگر همت بر تسخیر قلعه گماشتند از جمله محصوران

الب خان با هزار کس از شجعان دل از جان برداشته خود را بر میان لشکر مغول زدند و بسلامت بیرون شده
در حدود عراق بسلطان محمد رسیدند و او را بواسطه اخبار از حالات ماوراء النهر متفکر و سراسیمه ساختند و در
همان روز که الب خان از قلعه سمرقند بدر رفت چنگیزخانیان بر آن حصار استیلا یافته قریب سی هزار نفر از امرا و خواص
را با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس که پیشه ور بودند جدا ساخته چنگیزخان ایشان را بر
اولاد و اقربای خویش تقسیم کرد و از بقیه متمولان دویست هزار دینار چون بها ستانیدند و زیاده ازین اصلا بمردم تعرض
نرسانیدند **ذکر رفتن جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیزخان و بیان
شمه از قتل و غارت ایشان در اطراف ایران** در آن زمان که چنگیزخان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع
نمود که سلطان محمد خوارزمشاه با عدد اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام جمعیت او
بدست پای دوران از هم گسسته بنا بر آن جبه نویان و سوبدای بهادر و توقچار را با سی هزار سوار جنگ گذار از عقب
سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را بدست نیارند از پای ننشینند
و اگر طاقت مقاومت نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت عرضه داشت نمایند و امرا بموجب
فرموده متوجه خراسان شده در اواخر ربیع الآخر سنه ثمان عشر و ستمایه موافق ییلان ییل متعاقب یکدیگر از آب
آمویه عبور نموده بصوب هرات رفتند و چون ملک هرات پیشتر کس فرستاده و اظهار ایلی کرده بود جبه و سوبدای
متعرض آن بلده نشدند اما توقچار از عقب بهرات رسیده متابعت ملک را مسموع نداشت و آغاز محاصره کرده از شست
قضا تیری عمر فرسا بر سینه آن کافر خورده شر او مندفع گردید و اتباعش از عقب جبه و سوبدای شتافته در نواحی
زاوه بدیشان ملحق شدند امرا از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیدند مردم زاوه دروازه‌ها بستند و خبری بدیشان
ندادند و چون مغولان بر جناح استعجال بودند متعرض آن جماعت نشدند و بگذشتند و اهل زاوه در بالای باره آغاز
فحش و یاوه کردند و امرا از غایت غضب برگشتند و در عرض سه روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن
دیار دیار نماند و احمال و اثقال کشتگان را بسوختند و بعد از آن به نشاپور رفته هم مردم آنجا را
بصلح از هم بگذشت و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران کرد و سوبدای بطوس رفته خلقی بی نهایت

بکشت و از طوس براه کان شتافته خضرت مرغزار و جویبار انهار آن ولایت او را خوش آمد بنا بر آن متعرض
رادکانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان شتافته رنود و اوباش
آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته فوجی از سپاه بی باک به محاصره
قلاعی که از متعلقان خوارزمشاهی بود باز داشت و بجانب ری روان شد و سوبدای به وی پیوست و در آن اوقات
علی الدوام در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنا بر آن شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول
مغولان شنودند باستقبال شتافتند و جبه و سوبدای را بر قتل و نهب مردم شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند
و ایشان نخست حنفیه را بتیغ بیدریغ گذرانیدند بعد از آن باخود گفتند که از طایفه که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش
سعی نمایند چه نیکویی توقع توان داشت لاجرم شافعیه را از عقب حنفیه روان کردند و از ری سوبدای به قزوین رفته
جبه بجانب همدان توجه نمود و چون به قم رسید تمامت مردم آنجا را به اغوای بعضی از سنی مذهبان شربت شهادت چشانید
و بعد از قرب وصول بهمدان والی آنجا مجد الدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بکرد رود و خرم آباد نهاد
و دود از کرد رود برآورده خرم آباد را ماتمکده ساخت و مردم نهاوند را بسته کمند گذر گردانید و در سایر
ولایات نیز همین عمل بجای آورد و سوبدای در قزوین قریب پنجاه هزار مسکین را بتیغ کین کشته بعد از آن در
فصل معضل آن زمستان در حدود ری بهم ملحق شدند و در اول فصل بهار که بسبب وفور قتل سرو قدان گلرخسار لاله
عذار در اطراف دشت و کوهسار غرقه بخون از بستر خاک برخاست و بنفشه کبود پوشید و سوسن به ده زبان جهت
بقیه جوانان از آن بی‌رحمان امان خواست جبه و سوبدای عزیمت آذربایجان کردند و در زنجان و اردبیل مراسم قتل عام
و غارت بجای آوردند و از سراب جلو ریز روی بسوی تبریز نهادند اتابک ازبک که در آن زمان والی آن خطه
بود صلاح در صلح دیده مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشان را از قتل و غارت تبریز درگذرانید چون نوبت دیگر
سال برد سرما هجوم نمود جبه و سوبدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از گرجیان را
بقتل آوردند و در سنه تسع و عشر و ستمایه در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و بیلقان و شماخی و بعضی از
بلاد شروان آنچه مقدور ایشان بود از قتل و اسر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه گرا به

آن مایل شد که از جانب دربند شروان بمغولستان رود اما راه نمیدانستند و تدبیری اندیشیده قاصدی نزد
پیش شروانشاه که در حصنی حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض قلم رو تو نشویم
و مناسب آنکه جمعی از مردم نیک بفرستی تا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان موکد گردانیم
شروانشاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از خواص و مقربان نزد مغولان فرستاد و امرا از آن ده
نفر یکی را گردن زده باقی را گفتند که اگر شما قلاوزی کنید و ما را راه نمائید که از دربند بگذریم بجان امان یابید و
الا مانند یار خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان دلیل گشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان
آنجا نیز دربند اراقه خون و گرفتن مال بندگان خدای شده بطرف مغولستان گذشتند و در اثنای راه مهم مردم
الان و قبچاق را بسان ساکنان عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس نیز بهمان شیوه ناستوده خویش پرداخته
آنگاه بچنگیزخان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خود معروض داشتند و از
مضمون این وقایع کمال قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر میگردد بلکه غایت فهم و غضب منتقم جبار نسبت
با اهالی آن روزگار به وضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام قریب صد حاکم صاحب وجود با جنود
نامعدود و اسباب نامحدود در عراق و خراسان بودند و هیچ کدام تایید نیافتند که در صدد مخالفت
و ممانعت فوجی از لشکر مغول آیند تا آن ولایت را که از غایت معموری رشک نگارخانه چین بلکه غیرت
افزای بهشت برین بود ویران گشت و همچندین هزار کس بضرب تیغ بیداد زمرهٔ اهل کفر و ظلام از اهل اسلام
از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار صلی الله علی سیدنا محمد و آله الاطهار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیزخان بجانب خوارزم و ذکر تخریب آن خطه بعد از وقوع جنگ و رزم

چون چنگیزخان از مهم سمرقند
فارغ گشت روزی چند در نواحی آن بلده فردوس مانند توقف نموده جوجی و چغتای و اوکتای را بفتح مملکت
خوارزم مامور گردانید و در آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت است ترکان آن را اورگنج گویند دار
الملک سلاطین خوارزمشاهی بود و از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و اهالی حرف و صناعات و سایر
طوایف بنی آدم آن مقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن متصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب

زمان چنگیزخان با سپاهی چون حوادث آسمان بی پایان بدان جانب روان شدند و در آن وقت حاکم
خوارزم خمارتکین نامی بود که با والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه چنگیزخان ب
خوارزم نزدیک رسید جمعی سپاه جهانگشای پیشتر بنظارهٔ جرجانیه خرامیدند و براندن چهارپایان مشغول گردیدند
خوارزمیان ایشان را اندک دیده خلق بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت
بمحاربهٔ آن جماعت انعطاف دادند و مغولان بطریق مکر و فریب گاهی چون صید وحشی از ایشان می رمیدند
و احیانا اندک توقفی نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهر است رسیدند آنگاه سایر سواران
مغولان که در کمین بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت
طلوع آفتاب تا هنگام زوال قریب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند
و تا محلی که آن را شوره گویند شتافته شور حرب گرم ساختند و بهنگام غروب خورشید بازگشتند و بعد از ده روز از این
واقعه شاهزادگان جوجی و چغتای و اوکتای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست قاصدان
بدان بلده فرستادند و مردم را به ایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بر ارسال رسل و رسایل مترتب نگشت
بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و ساکنان خوارزم تیر بقدر مقدور
در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه زمان محاصره
امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قارورهای نفط و زخم سنگ عراده بسوخت و منهدم گشت مغولان
قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده
خوارزمیان بکیفیت حال اطلاع یافته جمعی کثیر بدان جانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد ظفر از
جانب اهل خوارزم در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطه این فتح جد خوارزمیان
در محافظت شهر بیشتر از پیشتر گشت و در آن اثنا میان جوجی و چغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولان را
تسخیر خوارزم میسر نگشت و این خبر بسمع چنگیزخان رسیده یرلیغ داد که سرور آن لشکر اوکتای باشد و جوجی و چغتای و
امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز جایز ندارند و اوکتای برادران را باهم در مقام صلح و صفا آورده و مهام

سپاه را منتظم گردانید و به اتفاق جنگ پیش بردند و یکبار زحمت متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه و محله به
محله از ایشان میگرفتند تا تمامی جرجانیه متخلص شد آنگاه خلایق را به صحرا راندند و قرب صد هزار نفر از مردم پیشه ور
جدا ساختند و زنان جوان و کودکان را به بندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده به قتل رسانیدند گویند که هر قاتلی را بیست و
چهار مقتول رسید و قاتلان از صد هزار متجاوز بودند و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آن
جناب از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود قلم مشکین رقم به تفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود

ذکر شیخ نجم الدین کبری

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و آنجناب
بدان جهت ملقب به آن لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد بر وی غالب می آمد و بدین سبب
او را طامة الکبری لقب دادند و بعد از آن به کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی بر آنند که لقب آنجناب
کبرا بوده ای موجب الکبراء جمع کبیر بالکبیر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب
آنجناب است و بسبب آن این لقب را بروی اطلاق کردند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبه ولایت رسیدی
سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است
و کنیت شیخ نجم الدین ابوالجناب بود و امیر اقبال سیستانی در رساله
که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که شیخ نجم الدین در ایام جوانی جهت سماع
حدیث از خوارزم به همدان رفت و چون از علمای آنجا اجازت نقل حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدث اسکندریه
نیز اجازت حاصل کرده در وقت مراجعت شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیده و از آنحضرت
استدعای کنیتی نمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ابوالجناب آنجناب پرسید که ابوالجناب مخفف حضرت فرمود
که لا مشدد و شیخ چون از خواب درآمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب میباید نمود لاجرم همان
خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد آغاز مسافرت فرمود و به خوزستان
رسیده در خانقاه شیخ اسمعیل قصری پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و به یمن توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید وی
گشته بسلوک مشغول شد و چندگاه آنجا بوده شبی بخاطرش خطور نمود که علم ظاهر من از شیخ زیادتست و از علم باطن
نیز حظی تمام یافته ام و این معنی بر شیخ اسمعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ

عمار یاسر میباید رفت شیخ نجم الدین دانست که شیخ اسمعیل را آنچه در خاطرش خطور نموده بوده اطلاع یافته
اما هیچ نگفت و به ملازمت شیخ عمار شتافته بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغولی کرد شبی همان حدیث بر ضمیرش
گذشت و صباح شیخ عمار او را گفت که نجم الدین برخیز و بمصر رو پیش شیخ روزبهان تا این هستی را به ضرب سیلی از
تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که چون بمصر رسیدم شیخ روزبهان را در پیش خانقاه او دیدم که
به آب اندک وضو میساخت بخاطرم گذشت که ظاهرا شیخ نمیداند که با این قدر آب وضو جایز نیست و چون شیخ از وضو
فارغ گشت دست بروی من افشاند و بسبب قطره آب وضوی شیخ که بر روی من رسید بیخود شدم و شیخ بخانقاه آمد
من نیز در رفتم آنجناب بشکر وضو مشغول گشت من بر پای ایستاده از خود غایب شده دیدم که قیامت قایم شده است
و مردم را میگیرند و به آتش می اندازند و بر ممر آتش پیری بر زبر پشته نشسته و هر کس میگوید که من تعلق بوی میدارم او را
میگذارند تا گاه مرا نیز بگرفتند و بجانب آتش کشیدند چون گفتم که من از جمله متعلقان ایشانم مرا نیز رها کردند لاجرم بدان
پشته بالا رفتم و در پایش افتادم سیلی سخت بر قفایم زد چنانکه بروی درافتادم و گفت پیش ازین اهل حق را انکار مکن بعد
از غیب باز آمده دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم و روی بر پایش نهادم شیخ در شهادت نیز همچنان سیلی
بر پس سر من زد و همان لفظ بر زبان راند بدان سبب عجب از من زایل شد شیخ روزبهان مرا بخدمت شیخ عمار یاسر
بازگردانید و بوی نوشت که هر چند مس داری تا من بزر خالص بخدمت تو فرستم و شیخ نجم الدین مدتی دیگر در خدمت
شیخ عمار یاسر بسر برده چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و به خوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد نقلست که در آن زمان
که سپاه مغول بجانب خوارزم توجه نمودند چنگیزخان و اولادش که بر علو مرتبه شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند
چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از جرجانیه بیرون رود تا آسیبی بذات فایض البرکاتش نرسد
اما شیخ این ملتمس را اجابت نفرموده فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با آن مردم بسر برده ایم چگونه
جایز باشد که در زمان نزول رنج و عنا و حلول محنت از ایشان مفارقت اختیار کنم و چون آن لشکر قیامت اثر
نزدیک به خوارزم رسید شیخ نجم الدین و شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب
را که زیاده از شصت نفر بودند رخصت دادند که از آن ولایت بیرون روند ایشان گفتند چه شود که اگر حضرت شیخ دعا کند

تا این بلا از بلاد اسلام مندفع گردد شیخ فرمود که این قضاییست مبرم و بدعا اصلاح نمی پذیرد آن جماعت گفتند
پس مناسب آنست که شیخ درین سفر با ما مرافقت فرمایند جواب داد که مرا اذن خروج نیست و هم اینجا شهید
خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده بهر طرف رفتند و در روزی که کفار مغول بشهر درآمدند شیخ نجم الدین
جمعی را که در خدمتش مانده بودند طلبیده گفت قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله آنگاه بخلوت رفته خرقهٔ خود را
در بر افکند و میان محکم ببست و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورده بر ایشان
سنگ میزد تا سنگهایی که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیزخان آنجناب را تیرباران کردند یک تیر بر سینهٔ مبارکش آمد
و چون آن تیر بیرون کشید مرغ روح مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید گویند شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم
کافری را گرفته بود و پس از آنکه از پای درافتاد کس نتوانست که آن کافر را از دست شیخ خلاص سازند عاقبت
کاکل کافر را بریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است که

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند
نی از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند
یکی دست می خالص ایمان نوشند
یکی دست دگر پرچم کافر گیرند

و کانت شهادته قدس الله روحه فی شهور سنه ثمان عشر وستمایه من الهجرة النبویه

ذکر توجه چنگیزخان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن شهور حیات مردم آنجا بسلخ

خوانندگان این قصهٔ پرغصه بیان این قضیه را چنان بزبان آورده اند که چون چنگیزخان اولاد و لشکرها را بجانب خوارزم فرستاد و بهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید آنگاه خیال تخریب ترمذ نمود و نخست نخشب مضرب خیام عساکر ظفرسلب گشت و بحسب مقتضای وقت تابستان آنجا بسر برد بعد از آن روی بترمذ آورد و ساکنان آن مکان

بپشتی باروی شهر و حصار
که میگرد جیحون بگردش گذار

پای در دامان استغنا کشیده بعد از وصول لشکر مغول دست بانداختن تیر و سنگ دراز کردند و مغولان بجد هرچه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نمودند

بده روز کردند ترمذ خراب
فکندند باروی ترمذ در آب

و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بکشتند گویند در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیزخان گرفته خواستند که بقتل رسانند آن بیچاره گفت مرا مکشید تا مرواریدی بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان در حال شکم او را شگافته مروارید را بیرون آوردند

از آن پس همه کشتگان را شکم
بامید گوهر دریدند

شکم و چنگیزخان از ترمذ بحدود کنکرت و سامان رفته زمستان آنجا بود و قومی از سپاه به بدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمذ گذشته روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری چنان بود که در نفس شهر و قری هزار و دویست جامع جمعه میگذاردند و هزار و دویست حمام راحت انجام در آن امکنه و مقام حاضر و موجود بوده و خواجه ابو نصر پارسا تقریر نموده اند که در وقت استیلای چنگیزخان پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشته اند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیزخان وقوف یافتند باساوری و پیشکش باستقبال شتافتند و بنابرانکه در آن ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشکری پرخشم و کین جمع آورده در میدان خلاف و عناد جولان مینمود بلخیان را اظهار طاعت و انقیاد فایده نداد و هر که در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان غرقه بخون گشته از پای درافتاد

همه بلخ را چون کف دست کرد
عمارات عالیش را پست کرد

و آنخان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خان را به ویرانی خراسان نامزد کرد و چون بطالقان رفت و اهالی طالقان در حصار بر کشیده بقدم جنگ و جدال پیش آمدند بنابر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته بعد از مراجعت تولی از خراسان و اجتماع لشکرها صورت تسخیر روی نمود و هر کس آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیزخان جهت دفع سلطان جلال الدین منکبرنی بطرف غزنین در حرکت آمده بهر شهر که رسید از آبادانی اثر نگذاشت و در بامیان تیغ از هیچ ذی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد جغتای خان بزخم تیر اهالی آن مکان کشته شده بود و چون چنگیزخان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسیده و منهزم او را بموجبی که در ضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت تحریر یافت بتفصیل ساخت بلا نویان را با دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن [illegible] در اعمال و مضافات بهاور و مولتان بقتل و غارت اقدام نموده بازگشت و به چنگیزخان پیوست

ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و خرابی بعضی از ولایات ایران

در آن اوان که چنگیزخان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خردتر خود تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر لشکر چنگیزخان بود نخست بمروشاهجان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت مینمود و جمعی کثیر از ابطال الرجال در ملازمتش بسر میبرد و آلات و ادوات حرب

وقتال بسیار واقع شد و چون تولی خان بظاهر آن بلدهٔ معموره رسید مجیر الملک بغرور موفور در مقام مقاتلت و مخالفت آمد و بروایتی در روز اول گروهی انبوه از شهر بیرون تاخته در عرض یکساعت هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک انداختند و تولی از تهور آن سپاه متغیر شده بغضب هرچه تمامتر مباشر حرب شد و بنفس خود با طایفهٔ از شجعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانیدند و بقیة السیف را از شهر گریزانیده تا مدت بیست روز میان محاصران و محصوران نیران قتال اشتعال داشت و قول مختار صاحب تاریخ جهانگشای و مولف مقدمهٔ ظفرنامه آنست که چون تولی خان بظاهر مرو نزول نمود تا شش روز در جنگ تاخیر نمود روز هفتم

چو خورشید تابان برآمد بلند   بیفکند بر چرخ رخشان کمند

سپاه مغول مجتمع گشته بدروازهٔ شهرستان راندند و جنگ آغاز نهادند و از مرویان دویست کس از دروازه بیرون آمده در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس خویش

بسر در آورد و بنمود دست   یکی برخروشید چون پیل مست

و پیاده بر شهریان حمله کرده مغولان متعاقب او بدروازه شتافتند و در حملهٔ اول جمعی را منهزم ساختند و چون زمانه در مصیبت کشتگان کسوت سوگواری پوشید مغول تا روز گرد شهر ایستاده پاس داشتند و روز دیگر که سپاه حبش از پیش دم انهزام یافت و زبانهٔ تیغ زراندود خورشید فرق شب زنگی سلب بشکافت مجیر الملک بغیر از اطاعت و انقیاد چاره ندانست و عالمی جمال الدین نام را که از تمامی دانشمندان و متقیان مرو بمزید علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک را بمواعید دلپذیر مستظهر و مطمئن خاطر ساخت و پیشکش بی قیاس از نقود نامعدود و نفایس اجناس ترتیب داده ببارگاه سپهر اساس شتافت و تولی خان مفصل متمولان شهر از وی طلبید و فی الحال دویست کس را نام نوشت و محصلان آن تحصیل را نشانده بشهر خرامیدند و آن مردم را اگر چند در مطالبت مال نمودند انگاه لشکریان بموجب اشارت تولی خان چهار روز متصل متوطنان مرو را از شهر به صحرا راندند و چهارصد نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران از ایشان امان داده بقیه را از نسا و رجال و پیران و اطفال بر لشکریان قسمت کرده هر مغولی را سیصد یا چهارصد کس حصه رسید هر یک رسد خود را بقتل رسانند گویند که سید عز الدین نسابه با چند نویسنده سیزده شبانروز تعداد کشتگان مرو کردند و از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد و سید حیرت نموده زبان باداء این رباعی عمر خیام گردان ساخت

ترکیب پیاله که درهم پیوست   بشکستن آن روا نمیدارد مست
چندین سر و پای نازنین و سر و دست   از مهر که پیوست و بکین که شکست

و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند به تخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی خان فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود و بواسطهٔ عزلت و انزوا آفتی بدو نرسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا شوند سردار میکند و پاس بدار و حکومت آن دیار قیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور روان گشت بقیة السیف از نقبها و سوراخها بیرون خرامیده فی الجمله جمعیتی دست داد تا که بعضی از مغولان ساقه بر آنجا رسیدند و حصهٔ مردم کشی خود طلبیدند و کشتند تا هرکس جهت ایشان یکدانه من غله از شهر به صحرا برد و بوسیلهٔ این چند تن زندگانی آن بیچارگان را با وفا دادند بعد از آن بایسی نامی که از جبه نویان جدا شده بود بمرو رسیده مرهمی بر جراحتها نهاد و مقارن این حال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه می‌انگیخت متوجه آن جانب شد و بارماس روی بجانب بخارا آورد و خون گرفتهٔ چند که در مرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که از خوارزم شاه چیزی بدیشان رسیده که شهر باز میگذارند و تا مل طبل کوفته یاغی شدند و بارماس اگرچه مراجعت نمود اما در بیرون شهر هرکس را یافت بقتل رسانید و به بخارا رفت و در این اثنا کوشتکین نامی از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه بر آن بارهٔ استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس بازگشته بود بکشت و این خبر به چنگیز خان رسیده دو سردار مغول با پنجهزار سوار خونخوار از نخشب بمرو شتافتند در حملهٔ اول شهر را گرفته قرب صد هزار مسلمان را که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شدند و آق ملک نامی را در مرو گذاشتند تا اگر مستمندی بپای جسارت از گوشه بیرون آید ابواب بلا بر رویش بگشاید و آق ملک بهر حیله که توانست طایفهٔ دیگر را بکشت و آخر الامر شخصی را گفت که بانگ نماز گوید معدودی چند که در نقبها خزیده بودند چون آواز اذان شنودند قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق ملحق شدند القصه صورت قتل در مرو بمرتبهٔ روی نمود که از تمامی ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چهار کس زنده نماندند و

اما واقعهٔ نیشابور چنان بود که در اوایل که تولی خان داعیه کرد که بلدهٔ مرو را مسخر نماید داماد چنگیز خان تغاجار گورکان که بروایت امیر یزیک خجند برادر خرد قراچار نویان بود با ده هزار سوار بطرف نیشابور فرستاد مجیر الملک و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزراء سلطان و اکابر خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان جرار و

و نور آلات کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق در بروج منصوب گردانیدند و خاطر بر مقاتله و مقابله قرار
دادند تغاچار شهر را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره فرمود و در روز سوم از شست قضا تیری بر جگر
گورکان خورد و در حال بمرد و سپاه مغول دست از حرب نیشابوریان باز داشته طایفه به سبزوار شتافتند و برخی
روی بطوس آوردند و از ضرب شمشیر ایشان در سبزوار هفتاد هزار مسلمان کشته و در طوس نیز جمعی کثیر قتیل شدند
چون تولی از مهم مرو فارغ گردید و خبر قتل تغاچار شنید عنان عزیمت بدان صوب منعطف گردانید و در مقدمه فوجی
از سپاه را با مجانیق و اسباب قلعه گیری ارسال داشت و با آنکه حوالی نیشابور سنگلاخ بود لشکریان از چند منزل
سنگ بار کرده با خود به نیشابور بردند چنانکه از آن سنگها پشتها پدید آمد و مجیر الملک و سایر اهالی شهر چون اهتمام
لشکر مغول را بدین مشابه مشاهده کردند و دانستند که این جماعت مانند جمعی که همراه تغاچار بودند زود باز نخواهند
گشت با وجود آنکه آلات و ادوات قلعه داری بسیار داشتند بترسیدند قاضی مملکت رکن الدین علی بن ابراهیم المغیثی را
پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت نموده جهت نیشابوریان امان طلبید اما تولی خان سخن قاضی را بسمع قبول جای نداد
بلکه او را بشهر باز نفرستاد و صباح روز چهارشنبه دوازدهم صفر از طرفین آغاز حرب و جنگ نموده تیر و سنگ پران
گشت و تا روز جمعه زمان مقاتله و محاصره امتداد یافته و در آخر آن روز مغولان چند موضع از خندق پنباشتند
و بخاک ریز بر آمده رخنه در دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجموع باره از مغولان پر شد و روز لشکر تاتار بیکبار در آن
بلده تاخته بقتل و غارت مشغول گشتند و مردم پناه به کوشکها و ایوانها برده جنگ میکردند مجیر الملک که حاکم بود
بزیر شتی گریخته مغولان او را از آنجا بیرون کشیدند و از وی سخنان درشت شنیده بصعب تر وجهی بقتلش آوردند بعد از آن
زن و مرد نیشابور را بصحرا راندند چهل نفر از پیشه وران جدا ساختند و بنیاد حیات سایر خلایق را برانداختند و دختر
چنگیز خان بشهر در آمده به انتقام شوهر خویش از جنبنده اثر نگذاشت و هفت شبانروز آب در شهر بسته تمام عمارت
هموار ساخت و جو کاشت از تاریخ خراسان در حیز بیان آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات
و اطفال هزار هزار و هفصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد الغ. تولیخان عازم هرات گشته مغولی چند آنجا بگذاشت تا اگر کسی
از گوشه پیدا شود بقتل رسانند **ذکر واقعه هراة حرسها الله عن الحادثات** جمهور مورخان آورده اند که چون خاطر
تولی خان از تخریب نیشابور فراغت یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنت هرات تافت و بعد از طی
منازل و قطع مراحل در مرغزار مشهر توقف نمود و المچی زنبور نام نزد کلانتران آن بلده فاخره فرستاده پیغام
داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر شهر باید که به استقبال رایات آل ما اقبال نمایند تا از ظلال افضال
پادشاهانه از تاب آفتاب حوادث ایمن مانند ملک شمس الدین محمد جورجانی که در آن زمان از قبل سلطان جلال الدین
در هرات حاکم بود و قرب صد هزار سپاهی داشت چون سخن زنبور شنید فی الحال او را پایمال غضب گردانید و گفت
گفت که آن روز مباد که مطیع و منقاد کفار تاتار شویم و چون خبر قتل زنبور در اردوی تولی شایع شد مغول بسان زنبوران
خاک آلود در خشم رفته بموجب فرمان تولی خان به اطراف و جوانب شهر در آمدند و هر کس یافتند بقتل رسانیدند و
ملک شمس الدین محمد مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هشت روز از هر دو طرف نهایت مردانگی و جلادت بجای آوردند
و از اهل اسلام و اصحاب کفر و ظلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم رسیدند از آن جمله هزار و هفصد نفر از
مغولان معتبر سفر پیش گرفتند و در روز هشتم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر تشمر استعمال آلات کارزار گشته در اثنای
گیرودار تیری بدو رسیده شهید گردید انگاه سرویان متفرق بدو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و
ملازمان ملک محمد جورجانی گفتند تا ما را از حیات رمقی باقی باشد دست از مقاتله باز نداریم و قضاة و علما و
اشراف و اعیان شهر بصلح مایل گشتند و چون تولی خان از لطافت هوا و عذوبت ما و زینت بساتین و طراوت سبزه
و ریاحین آن سرزمین موافق مزاج افتاده نمیخواست که بلده هرات مانند سایر ولایات ویران شود و بنابر آن
در آن روز که هرویان بمصالحه میل نموده بودند با دویست سوار نزدیک بدروازه خندق فیروزآباد شتافت و
خود از سر برکرفته گفت ای مردم بدانید که من تولی خان بن چنگیز خانم اگر میخواهید که بجان امان یابید دست از
محاربه باز دارید و بپای متابعت پیش آیید و نصف آنچه هر سال از خراج و مال بعمال خوارزمشاه میدادید بنواب
ما رسانید تا به لطف و مرحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان عظیم یاد کرد که اگر بوجب مخالفت عمل ننمایید دروازه
گردانید و دروازها بگشایید نسبت بدیشان در نهایت عدل و احسان سلوک نماید اهالی شهر که از زبان تولی خان
این سخنان شنودند ترک عناد و لجاج دادند نخست امیر عز الدین مقدم هروی که پیشوای جامه بافان بود با صد جامه

باف که هر یک نه جامهٔ قیمتی در دست داشتند بخدمت تولیخان مبادرت نمودند و بعد از آن اکابر و اعیان از شهر
بیرون آمده مشمول نظر عاطفت پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس را که از اتباع
سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشد و ملک ابوبکر را بحکومت و منکتای را بشحنگی باز داشته علم
عزیمت بصوب طالقان که معسکر پدرش بود برافراشت و ملک ابوبکر و منکتای در هرات برعیت پروری و مرحمت
گستری مشغول گشته خلایق در غایت فراغت بعمارت و زراعت پرداختند اما چون خامهٔ تقدیر تحریر پیمان آن بلده
نیز جاری شده بود در آن اوان امری بوقوع انجامید که هرات نیز حکم سایر بلدان خراسان گرفت و درین باب در کتب
علمای بلاغت مآب دو روایتست قول اول که مختار عمدهٔ فضلای کبار مولانا شرف الدین علی یزدیست آنکه چون
روزی چند ملک ابوبکر و منکتای در آن بلدهٔ دلکش بحکومت و دارایی قیام نمودند ناگاه خبر غلبهٔ سلطان
جلال الدین منکبرنی بر امرای چنگیز خانی در ولایت خراسان شیوع یافت و مردم کوته نظر تصور کردند که دیگر مقابله و
مقاتلهٔ چنگیز خان با سلطان صورت نخواهد بست و مغول فرار بر قرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و بدین
خیال محال در تمامی بلدان خراسان مردم بی سر و سامان حکام و عمال چنگیز خان را بقتل رسانیدند و مردمان نیز ملک
ابوبکر و منکتای را از پای در آوردند و روایت دیگر که حضرت ابوی مخدومی در روضة الصفا بصحت آن حکم نموده اند
آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد و قلاع خراسان اشتغال داشت مغولان هر چند سعی نمودند قلعهٔ
کالیون که حالا به نیره تو اشتهار یافته میسر نشد که مسخر گشته و بعد از رفتن تولی خان بطالقان ساکنان آن حصار استماع
نمودند که هرویان بترتیب اسلحه و آلات گرفتن قلعه قیام مینمایند میگویند که هر گاه ما را پادشاه گیتی ستان بتسخیر
نیره تو اشارت فرماید   بجوشیم بر سان زنده پیل   بجوشیم مانند دریای نیل   و تا بدست همت کمند استیلا بر کنگرهٔ
آن قلعه نیفکنیم از پای ننشینیم و متوطنان کالیون از استماع امثال این سخنان در وهم افتاده با هم گفتند مناسب
آنست که ما تدبیری اندیشیم که مواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویان بروجهی در هیجان آید که اصلاح پذیر نباشد
و بعد از تأمل و تدبیر صاحب نامی را که در جلادت و تهور بی مثل بود با شتاب و فدائی بدار السلطنت هرات فرستادند
بهر نوع که تواند ملک ابوبکر و منکتای را در پای حصار سوار دیده یکبار بزخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانید

و هرویان بمقتضای این مصراع که   عشاق ترا بهانه‌ای بس باشد   شمشیرها کشیده در جوش و خروش آمدند و در
یکساعت تمامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند آنگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساخته
امر کلانتری و ریاست را بخواجه فخر الدین عبد الرحمن غزالی تفویض نمودند و چون این خبر بچنگیز خان رسید
بغایت خشمناک گردید و تولی خان را مخاطب ساخته گفت اگر تو مردم هرات را میکشتی این فتنه وقوع نمی یافت و پس
ایلچیکدای نویان را با هشتاد هزار مرد جنگجوی بجانب هرات فرستاد و او را وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسی را
زنده نگذارد و ایلچیکدای بعد از طی مسافت در کنار هرات فرود آمده لشکریان را مدت یک ماه مهلت داد
تا بترتیب ادوات جنگ حصار پردازند و در بعضی بلدان خراسان که داروغه نشین بود بفرمان چنگیز خان مدد طلبید
پنجاه هزار نفر دیگر در ظل رایت آن بداختر جمع آمدند و ملک مبارز الدین و خواجه فخر الدین با اعیان و اشراف و
ارذل و اوباش عهد و پیمان در میان آوردند که در مهم جنگ و پرخاش اصلا از خود بتقصیر راضی نشوند و مانند کرت
اول دو رنگی نکنند و بعد از مدت یکماه ایلچیکدای دروازهای هرات را تقسیم نمود و بهر جانب شهر سی هزار مرد فرستاد
گفت هر کس که در جنگ سستی کند بیاسات خواهد رسید و هر که در اظهار مبارزت مبادرت نماید بغایت محظوظ
خواهد گردید آنگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و هرویان مضمون
بخاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعی و
کوشش و نهایت جلادت و خون ریزی بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه تسع و عشر و ستمایه چند روز پی در پی ایلچیکدای
جنگهای سخت پیش برده در هر حرب قریب پنجهزار کس از لشکر او کشته و خسته شدند اما از کثرت سنگ رعد منجنیق جدارها
سوراخ گشت و از نقبها که در زیر خندقها میزدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید و روز شنبه ناگاه پنجاه گز
دیوار افتاد و بر خرکها آمده چهار صد مرد نامدار از سپاه تاتار ناچیز گردیدند و بعد از این واقعه بسه روز بر قلت ذخیره
کار هرویان باضطرار انجامید و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادی الآخر سنه
مذکور ایلچیکدای نویان از برج خاکبرسر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته قهرا در هرات رفت و خاک ادبار بر مفارق
متوطنان آن دیار ریخته بزخم شمشیر آبدار رشتهٔ حیات مرد و زن و پیر و جوان گسیخت و مدت هفت شبان روز آن لشکر عالم

سوز بغیر کشتن و بردن و سوختن و کندن بکاری دیگر نپرداختند و مقدار هزار هزار و ششصد هزار دیگر ی
از مردمان هرات بدرجه شهادت رسانیدند انگاه ایلچیکدای بجانب ولایت هرات رفته چون بقصبه اوبه رسید هزار
مغول را بهرات بازگردانید تا اگر کسی از گوشه بیرون آمده باشد بیاران سابق لاحق گردانند و آن دو هزار کافر ناپاک
کرت دیگر بآن بلده شتافته قریب سه هزار کس را که مجتمع گشته بودند قتل نمودند بغیر شانزده نفر که یکی از آن جمله مولانا
شرف الدین خطیب قریه جغرتان بود و در نعل گنبذ مسجد جامع پنهان شده بودند هیچکس در هرات زنده نماند در
تاریخ هرات آورده اند که چون آن بلده از وجود شوم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون
آمده در بازار پیش خوان دکان حلواگری نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریسته هیچکس ندید انگاه دست بریش زده
آورد و گفت الحمد لله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن سی و چهار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک
آن شانزده کس پیوسته مدت پانزده سال بغیر این چهل نفر احدی در آن بلده فاخره و توابع موجود نبود و ایشان در
جنب مسجد جامع که مقبره سلطان غیاث الدین است بسر میبردند و مدتی بگوشت قاق کشتگان تغذی میکردند
و در انبار خانها و طویله ایشان بحیله که توانستند از گندم و جو آنچه بنظر ایشان در می آمد یکیک برمیچیدند تا چندمنی غله
جمع ساختند و آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بر خود حاکم ساخته و اندک زمینی را شیار کرده آن غله را کاشتند
تا سال دیگر در وقت ادراک محصول هر یک را چند مشت غله رسید و به این نحو روزگار میگذرانیدند تا آنزمان که
اوکدای قاآن بن چنگیز خان متوجه تعمیر بلده فاخره هرات گشته امیر عز الدین مقدم و بعضی دیگر از مردم آنجا
فرستاد و به آبادانی آن خطه مثال داد

ذکر مراجعت چنگیز خان بجانب توران زمین و سال محاربت او با شیدرقو حاکم قاشین

چون پادشاه پرخشم و کین تمامی مملکت سلطان ایران زمین را بموجبی که مرقوم خامه فصاحت آیین شد زیر و زبر
گردانید و خبر فتح خوارزمشاه و عجز اولاد او شنید تا قراچار نویان و سایر امرا عالیمکان طریق چاپقون مسلوک
داشته تا رای جمله بر آن قرار گرفت که از شاهزادگان چغتای حدود مکران و هندوستان را بجاروب غارت پاک
و اوکدای بنشیب آب سند روان گشته تا غزنین بتازد و این دو شاهزاده آن ولایت را بر وجهی ویران گردانند
که سلطان جلال الدین بدان نواحی بشتابد اصلا ماده معاش و استعانت نیابد و در زمان واجب الاذعان برین جم

نماید پس چغتای و اوکدای هر یک با جمعی کثیر از سپاه جهانگشای روی بصوب آن ولایات آوردند
و در اول فصل بهار که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانه حوت عنان عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنود
نصرت ورود ریاحین و ازهار روی توجه به بساتین و مرغزار نهاد چنگیز خان عزم نهضت بیورت اصلی خود جزم
کرده براهی که آمده بود بازگشت و در ییلاق یغرق خود پیوسته تابستان در آن حدود توقف نمود و در اول فصل خریف
از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و آن زمستان در آن بلده رحل اقامت انداخت تا چغتای و اوکدای که بتاخت ولایات
مکران و هندوستان و غزنین رفته بودند در اکثر آن مواضع مراسم قتل و غارت بجای آورده و شهر و ولایت خصوصا
غزنین را خراب کرده هر یک براهی متوجه ماوراء النهر گشتند و آن زمستان در بخارا قشلاق فرموده اکثر ایام بجانور
پرانیدن و شکار کردن اشتغال مینمودند و هر هفته پنجاه خروار پر قو نزد چنگیز خان شریف میفرستادند و العهدة
علی الراوی چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید
شد عازم کوه و دشت لاله :. برخواست بعزم گشت لاله :. چنگیز خان از سمرقند بصوب مغولستان روان شد و فرمود
تا ترکان خاتون والده سلطان محمد خوارزمشاه و حرمهای آن پادشاه عالیجاه پیش پیش لشکر بروند و به
آواز بلند برایران و سلطان و تاج و سریر :. همه وقت نوحه کنند و نفیر :. و ترکان با خیل بیکان در
تمامی آن راه همیرفت آب و همی کند موی :. جهانی از آن قصه در گفت و گوی :. و در کنار آب سیحون چغتای
و اوکدای بار دیگر پیوستند چون از آن آب عبور کرده بصحرای بقلان باری رسیدند جوجی خان بعد از فتح خوارزم بنا بر
نقاری که از برادران در خاطر داشت بجانب دشت قبچاق رفته بود بموجب یرلیغی که بدو رسید از یورت خود در
حرکت آمده بعزم شکار نرگه کرده و از این جانب چنگیز خان و اولاد و امرا نیز جرگه ساختند و در موضع اوقار که بهم پیوستند
چنگیز خان به نشاط و عیش و شکار سوار شد و در میان جرگه تاخته آهو و نخچیر فراوان بینداخت و پس از وی شاهزادگان
و امرا نیز بدان امر پرداختند و چون از کشتن شکاری مشغول گشتند آنچه زنده بود مانده داغهای خود نهاده بگذاشتند
انگاه جوجی خان زانو زده بشرف دستبوس پدر مشرف شد و پیشکش بسیار کشید از آن جمله صد هزار اسپ بود که هشت هزار
از آن اسپان خنگ یکرنگ بودند و چنگیز خان آن تابستان هم انجا بسر برده قوریلتای بزرگ کرد و جمعی از امرا نیز را

سیاست فرمود و الکاء جوجی خان را به دشت قبچاق فرستاد و خود بجانب یورت اصلی شتافت و در ماه ذی الحجه سنه
احدی و عشرین و ستمایه موافق لوی ییل بدار دولت در آمد ∴ جهاندار ایران و توران زمین ∴ که ذاتش جهان را جهان آفرین
بدار دولت فرخنده آمد فرود ∴ بدلخواه او گشته چرخ کبود ∴ خواقین توران سران در برش ∴ زده حلقه لشکر بگرد اندرش
زمین گو نگنجید با کل خان ∴ بشادی بسر برد چنگیز خان ∴ در میان زمستان که بسبب هجوم لشکر برد و سرما دست و پای
فرق را بامی فشرد خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنگقت که از قاآن نیز گویند سر از گریبان عصیان بر آورده جنود
نامحدود گرد کرده مستعد قتال گشته لاجرم چنگیز خان ترک مجلس بزم نموده با سپاه ترک عزم آن ناحیت فرمود و شیدرقو
با پانصد هزار مرد جرار برابر آمد ∴ بمیدان مردان کشیدند صف ∴ برآمد غریوی ز هر دو طرف ∴
بر آن هر دو لشکر زمین تنگ بود ∴ که پهنای ایشان صد فرسنگ بود ∴ بفرمان شه بر سپه آتش گیر ∴ ز پشت کمانها روان گشت تیر
ز رنده پیکان بر آن روی تیغ ∴ تنه شد سپاهی ز مور و ملخ ∴ و لشکر شیدرقو نیز در آن معرکه بقدر امکان ثبات قدم
ورزیده لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون مشیت ازلی مقتضی عظم شان چنگیز خان بود شکست یافتند و
اکثر ایشان کشته شدند بقیة السیف روی بوادی فرار نهادند در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنانست
که از هر لشکری که سه هزار بقتل آید یک قتیل بفرق سر بایستد و در آن روز از سپاه شیدرقو ∴ سه کشته بفرق سر ایستاده بود
و شیدرقو باز تا قیا گریخته ∴ از آن نامجو لشکر کامیاب ∴ ولایات قاآنین همه شد خراب ∴ و چنگیز خان چون از
قتل و غارت تنگقت فراغت یافت بطرف جورجه و سلکاس شتافت و حاکم جورجه ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح
ساخته پیشکشهای لایق ارسال داشت از آن جمله ∴ از اجناس ثمین یک طبله پر ∴ فرستاده بود از شب افروز در
و چنگیز خان فرمود که مرواریدها را بمردمی دهند که گوش ایشان سوراخ داشته باشد خدام بارگاه سلطنت بر این موجب
تقدیم رسانیده بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکار درد جوال دوز گوشهای خود را سوراخ کرده
و مروارید ستاندند مع ذلک بسیاری از آن لالی فاضل آمد مقارن این حال شیدرقو از تا قیا مصحوب ایلچیان سخن
پیشکش فراوان فرستاده پیغام داد که اگر خان مرا بجان امان دهد و عهد و پیمان در میان آرد ∴
پیک ماه با تحفه و پیشکش ∴ بیایم ببندم بخدمت کمر ∴ نهم چون قلم سر بخط شاه پر ∴ جهانجوی سوگند یاد کرد

بدانیش را ایمن و شاد کرد ∴ چو ایلچی تنگقت ز در دور شد ∴ چو چشم تبان شاه رنجور شد

ذکر انتقال چنگیز خان از جهان گذران

چون قوت مزاج چنگیز خان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیکست فرزندان و برادران و خویشان
و قراچار نویان را طلب فرموده شرایط وصیت بتقدیم رسانید و در باب تشیید بنای موافقت و عدم سلوک
در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان گذرانید آنگاه جغتای و اوکدای و تولی را که حاضر بودند مخاطب ساخته
گفت چه مصلحت می بینید که ولیعهد و قایم مقام من که باشد و آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند ∴
پدر شهریار است و ما بنده ایم ∴ بفرمان و رایش سر افکنده ایم ∴ و چنگیز خان منصب ولایت عهد و سریر خانی را
باوکدای داده

نبشته و سر بر خط فرمان او نهاده و بلاد ماوراء النهر و ترکستان را بجغتای خان
عنایت کرده او را به قراچار نویان سپرد و گفت تا عهدنامه قبل خان و قاچولی بهادر که به آل تمغای تومنه
خان رسیده بود به مجلس آوردند و آنرا بجغتای تسلیم کرده فرمود که باید که بمقتضای این وثیقه عمل نموده از استصواب
قراچار نویان تجاوز جایز نداری و او را در ملک و مال شریک خود شماری و جغتای متقبل آن وصیت گشته
چون خاطر خطیر چنگیز خان از این وصایا فارغ گشت گفت ∴ چو مدت نماند حیات مرا ∴
نهان داشت باید ممات مرا ∴ نباید که از کس بر آید خروش ∴ همان به که باشد همه کس خموش ∴ چو از شهر شیدرقو آمد برون
مر او را همانجا مریزید خون ∴ بر آرید از لشکر او دمار ∴ که تا بر شما ملک گیرد قرار ∴ بگفت این و دیده بهم بر نهاد
تو گفتی که چنگیز خان خود نزاد ∴ و این واقعه در چهارم رمضان سنه ششصد و بیست و چهار موافق تنگوز ییل که هم
سال ولادت و هم سال فوت و هم سال جلوس بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن ایام شیدرقو از
تاقیا بسان صیدی که بپای خود بدام آید بمعسکر چنگیز خان رسید شاهزادگان و امرا وصیت چنگیز خان را بجای
آوردند و حاکم تنگقت را با هر کس که همراه داشت بقتل رسانیدند بعد از آن بطرف اردو بازگشتند و چنگیز خان را
در پای درختی که روزی در اثنای شکار جهت مقبره خود تعیین کرده بود مدفون شد و باندک فرصتی چندان
درخت در آن موضع و نواحی پیدا شد که باد را از آنجا مجال گذر نبود و قبر چنگیز خان از نظرها نهان شد و هیچکس دیگر

پای آن سرزمین نبرد و نشان ننهد و ذلک تقدیر **ذکر طایفهٔ اولاد چنگیزخان بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده اند**

خواقینی که در الغ یورت چنگیزخان که عبارت از کلوران و تولا و قرام است وبالا و دو بالغ مشهور بر مسند خانی نشسته اند بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمه الله در مقدمه ظفرنامه نوشته اند پانزده نفر بودند و بقولی که پادشاه عالیشان میرزا الغ بیک کورکان انار الله برهانه در الوس اربعه قلمی نموده اند که نوزده نفر و اول ایشان به اتفاق مورخان اوکدای قاآنست و آخرین ایشان بروایت اول ... ایلغلان و بقول ثانی ... و چون راقم حروف را ارباب عدد و اسامی سلاطین چنگیزخانی اعتماد بروایت جناب الغ بیکی بیشتر بود نامهای ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است تعداد خواهد نمود والعلم عند الله الموصل الی طریق المطلوب والمقصود

ذکر اوکدای اوقاغان بن چنگیزخان

اوکدای قاآن که به صفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کردار و اخلاق اطوار و وفور عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان نافذ فرمان امتیاز و استثنا داشت پسر سوم چنگیزخان بود و بعد از فوت پدر بدو سال در شهور سنه ست و عشرین و ستمایه موافق اودیل بر تخت جهانبانی نشسته در باب انتظام مهام و عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرموده دین اسلام را بر سایر ادیان مرجح داشت و همواره همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان میگماشت باران انعام و عطایش بمثابه برفرق برایا بارید که آوازه به اقصای دیار مشرق و اشتهار بلاد مغرب رسید هرگز هیچ ایراد خوان احسانش بی حظی تمام بازنگشت و در جواب و سوال هیچ سایل کلمه لم و لا بر زبانش نگذشت و فوت تولی چرماغون نوین بجانب عراق آذربایجان و شکست یافتن سلطان جلال الدین منکبرنی و آبادانی بلده فاخره هرات و فوت تولی خان بن چنگیزخان در ایام دولت آن قاآن کامران بوقوع پیوست و چون چهارده سال به دولت و اقبال گذرانید در شهور سنه تسع و ثلثین و ستمایه رخت سفر آخرت بربست و اوکتای قاآن چهار خاتون معتبر و هشت قما بود و بخشنده بی منت هفت پسر و بی کرامت فرموده زوجه اولش بوراقچین نام داشت و زوجه دوم توراکنا نام داشت و سیم ترکان خاتون و چهارم خاص خاتون اما اسامی پسران اوکدای قاآن برین موجبست کیوک کوتان کوچو قراچار قاشیین قدان ملک اما مادر قدان و ملک و سلک سراری انتظام داشت و والده پنج پسر بزرگتر توراکنا خاتون والله تعالی اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

گفتار در بیان کیفیت جلوس اوکدای بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنة زمانی میان جهانی

راویان اخبار قاآنی و حاویان اسباب سخندانی آورده اند که چون مشیت حیات جلال سبحانی متعلق بر آن شد که در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بجمعیت و آبادانی تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان و نیر عاطفت و امتنان بر روضات احوال سالکان مسالک مسلمانی تابد چنگیزخان در وقت سکرات موت اوکدای قاآن را ولی عهد ساخت و بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نوینان از لوازم تعزیت باز پرداختند بی آنکه از مهم سلطنت سخنی گویند هر یک علم عزیمت بطرف یورت خود برافراختند اما بعد از انقضای دو سال در اوایل فصل بهار که از فیض فضل پروردگار سلطان گل پرده زمردین از جمال برداشته پا در رنگ فیروزه رنگ قرار گرفت و فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت خضرت و نضارت پذیرفت کلانتران الوس چنگیزخان از اطراف و جوانب مغولستان برسم قوریلتای متوجه گردیدند از طرف دشت قپچاق اولاد جوجی باتو و شیبان و چغتای و قشعوت و برکه و برکجار و از جانب مشرق برادران چنگیزخان اوتکین و ملکونی و ایلجای و از پیش بالیغ چغتای و از اردوی خود قراچار نویان اوکدای قاآن و تولیخان و سایر اولاد صغار چنگیزخان خود در اردو بودند و بعد از اجتماع همه شاهزادگان و امرا و نوینان مراسم جشن و سرور در باب وصایای چنگیزخان و نشستن اوکدای بر مسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را بتکفل مهام سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریص نمودند و اوکدای زبان اعتذار گشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگتر من چغتای خانست و اعمام من نیز قابلیت این امر دارند و مدت چهل روز این قال و قیل امتداد یافته در روز چهل و یکم که خسرو خاوری بر مسند نیلوفری باز آمد مجموع شاهزادگان و خواتین و نوینان نزد اوکتای قاآن رفته گفتند که خلاف صواب دید چنگیزخان متعذر و روا نیست ناچار از جناح مرحمت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط میباید ساخت و اوکدای سر رضا جنبانیده چنانچه آیین مغولست شاهزادگان

کرها ازمیان بکشادند و چغتای دست راست اوکدای را وکیتن دست چپش گرفته باختیار منجمان وقاآن
منظفر امن وامان را بر تخت خانی نشاندند ولوازم نثار بجای آوردند و زر وگوهرش بر سر افشاندند
تمامی شاهزادگان کامکار وامرای نامدار یکبار نه بار زانو زدند آنگاه بنابر عادت آبا واسلاف خویش از اردو
بیرون رفته سه نوبت پیش آفتاب بزانو درآمدند و به بارگاه عالم پناه بازگشته به بسط بساط عیش ونشاط وتجرع موجبات
فرح وانبساط قیام واقدام نمودند وخدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن درهای خزاین گشاده حاضران را به
انعام نقود نامعدود واجناس بیقیاس مفتخر وسرافراز ساختند وچون پادشاه وامرا از امثال این امور باز
پرداختند رای ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده لشکرها به اطراف وجوانب
ممالک ایران وتوران ارسال داشت از جمله جرماغون نوین را با سه تومان از لشکر ظفر آیین جهت دفع سلطان
جلال الدین علم نهضت بصوب عراق وآذربایجان برافراشت واز آن جنود هرکس بهر طرف رفت مظفر ومنصور
با غنایم نامعدود مراجعت نمود ودر ماه ربیع الاول سنه سبع وعشرین وستمایه اوکدای قاآن باتفاق چغتای
خان وتولیخان بصوب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تا از آن زمان در شهر منکک بر سریر سلطنت تمکن
داشت ونقش تدبیر تسخیر ممالک موروث برلوح خاطر مینگاشت واوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود
تولیخان را با دو تومان لشکر براه تبت ارسال نمود وبنفس نفیس براه راست روان شد وتولیخان نخست ببلده که بر کنار رود خانه
قراموران بود رسیده بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد فتح میسر گشت وسپاه مغول تیغ خشم وقهر جمعی کثیر
قتل رسانیدند آنگاه تولیخان روی به بمینک آورده فرمان فرمای آن سرزمین صد هزار سوار جلادت آیین
دفع او مامور ساخت وآن لشکر قیامت اثر تولیخان را ومتابعانرا در عقبه تولمقان فتلغه نکاری دار درمیان
گرفته وبجانب ختای راندند وتولی نا براستعمال ینک یده وپدید آمدن برف وباران وسرما بر ایشان
غالب گشته اکثر ختاییان را بقتل آورده وبعضی را اسیر ساخته پشت به ایران عمل قوم لوط کرد آنگاه عنان عزیمت
طرف اردوی اوکدای قاآن انعطاف داد وچون بپایه سریر سلطنت مصیر رسید قاآن برادر شجاعت سیر را نوازش
بسیار کرده از اعاظم امرا تقو تولقو چربی را با سپاهی ملا اشهب بفتح تبنیک وفیصل مهم التان خان مامور گردانید

وخود بطرف یورت اصلی بازگردید ودر اثنای راه تولیخان بمرض موت گرفتار شده وفات یافت واو پسر
چهارم چنگیزخان بود والغ نویان لقب داشت وپیوسته در ملازمت پدر بسر میبرد وچنگیزخان در سوانح امور
مملکت با وی مشورت میکرد از تولیخان هشت پسر ماند منکوقاآن وقوبلای واریق بوکا وهلاکوخان
از یک مادر نامش سیورقوقتنی بیکی دختر جاکمبو که برادر اونک خان بوده وبوجقو وموکا وبوجک
وسبوکتای از خواتین دیگر اما تولوی کیفیت حال را به قاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید وقاآن سپاهی بعدد
قطرات باران بدان جانب فرستاده در این کرت تولوی بدین یکبار فتح وظفر فایز شد وختاییان بشهر کیجه
مغولان آغاز محاصره کردند ودر آن اثنا هراس بیقیاس بر ضمیر التان خان استیلا یافته در کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر
گریخت ولشکر مغول او را تعاقب نموده التان از آن تعبه نیز روی بگریز نهاد وامرای چنگیزی اطراف آن شهر را فرو
گرفته التانرا امید نجات مسدود دیافت یکی از قورچیان را بر تخت پادشاهی نشاندند وبروایتی خویشتن را آتش افکنده
قولی خود را بحلق آویخت تا طناب عمرش از هم گسیخت لاجرم تمامی ممالک ختای بحیطه تسخیر تولوی درآمده اموال
فراوان ونفایس بی پایان بدست مغولان افتاده وچون خبر فتح به اوکدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت
متوجه آن مملکت گردانید واستیلای چنگیزخانیان بر التان خان در جمادی الاول سنه احدی وثلثین وستمایه وقوع
یافت وهم در این سال اوکدای قاآن فرمان داد تا معماران چین وختا که باردو آمده بودند در قراقرم قصری
سپهر انتما بنا نمودند ونقاشان ومصوران مانی آسا سقف وجدار آن کوشک را بنقوش گوناگون تزیین فرمودند و
هریک از شاهزادگان وامرا نیز در حوالی آن قصر عالی ابنیه رفیعه ساختند وبه فراغ بال متمکن گشته اعلام عیش وعشرت
وفراغت افراشتند ودر شهور سنه ست وثلثین وستمایه اوکدای قاآن با دو پسر جوچی خان وکیوک پسر خود ومنکو ولد
تولی خان ومونکان وبوری وپایدار اولاد چغتای را با سپاهی کشورگشای باستخلاص بلاد روس وچرکس وبلغار
وکاتسغر فرستاد وایشان به مدت هفت سال آن ولایت مسخر گردانیده سالما غانما بازگردیدند ودر سنه
مذکوره ارغون آقا از قبل اویرات که بخط ایغوری آموخته بود ودر سلک بتکچیان انتظام داشت بحکومت
ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدان جانب آورد وبعد از آن بنابر تقریبی که از کمال معموری ونهایت

ویرانی دار السلطنت هرات آن پادشاه پسندیده صفات رسید و همگی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت
گشته حکم فرمود که امیر عز الدین مقدم جامه باف که تولیخان او را با صد نفر از جامه بافان از هرات بترکستان کوچانیده
بود با پنجاه کس از اسیران انجایی روی بوطن مالوف آورده در باب عمارت و زراعت آن بلده مساعی
جمیله مبذول دارد و دو قرلق‌های را بداروغگی تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدور یافت که در باب امر
تعمیر هرات از خود بتقصیر راضی نشوند و در سنه ست و ثلاثین وستمایه قرلق و امیر عز الدین مقدم آن بلده
را بیمن مقدم مشرف ساخته در مهام زراعت و عمارت سعی و اهتمام نمودند و باندک روزگاری بار دیگر
هرات آبادان و معمور گشت چنانچه در تاریخ آن بلده فاخره مسطور است **ذکر بعضی از نوادر حکایات و غرایب
آیات که دلالت دارد بر حسن کردار و جود بسیار قاآن پسندیده اطوار** اکابر مورخین آورده اند که روزی
شخصی از منکران دین سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین نزد اوکدای قاآن رفته گفت که دوش چنگیز
خان را در خواب دیدم که گفت اوکدای را بگوی که در قتل مسلمانان بتقصیر جایز ندارد قاآن لحظه تامل نموده فرمود
که این سخن را خان بزبان خویش با تو گفت یا ترجمان از قبل خان ترا باین پیغام اختصاص داد آن شخص جواب داد
که خان بیواسطه این راز با من در میان نهاد قاآن فرمود که تو زبان مغولی میدانی جواب داد که نی قاآن گفت که
ظاهر شد که تو از جمله دروغ گویانی زیرا که چنگیزخان بغیر لغت مغولی بهیچ زبان دانا نبود آنگاه اشارت کرد تا
آن کذاب را بعذاب معذب قتل رسانیدند و مضمون من حفر بئرا لاخیه وقع فیه بوضوح رسانیدند **حکایت**
دیگر آنکه یاسای مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان بروز در آب ننشینند و دست در جوی
نشویند و بظروف زر و نقره آب بر ندارند و جامه شسته در صحرا نیندازند و سایر خلایق نیز از آن امور مانع آیند چه
زعم آن طایفه این افعال موجب ازدیاد رعد و برق میشود و در منازل ایشان از اوایل بهار تا اواخر تابستان
تصادم رعد و برق بسیار است غرض از عرض این مقدمه آنکه روزی اوکدای قاآن و چغتای خان بهمعنان
یکدیگر از شکارگاه باز گشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که به آب در آمده غسل میکرد چغتای متوجه سیاست آن بیچاره
شد و خواست که بضرب شمشیر آتش فعل خونش را بر خاک ریزد اما نسیم مهربانی قاآنی در اهتزاز آمده برادر را گفت که روز

بیگاه است و حال مجال پرسش این شخص نداریم مناسب آنکه امشب دانشمند حاجب او را نگاه دارد تا فردا تفحص احوال
یاساء عمل نماییم و چغتای دست از آن بیچاره باز داشته بدانشمند سپرد تا او را بخانه خود برد و قاآن در آن شب یکی
از معتمدان را فرمود تا بالشی نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت و دیگری را فرمود که بدو آموخت که در وقت تفحص بگوید
که من مردی کم بضاعتم و زیاده از یک بالش نقره سرمایه ندارم و چون گردنکشان دیدم ترسیدم که جمعی بیشتر که
آن را از من بگیرند لاجرم به آب در آمده از ایشان پنهان ساختم و صباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت چغتای آن
شخص را ببارگاه قاآن رسانید از وی پرسید که بچه سبب خلاف توره و یاسا کرده به آب در آمده بودی آنچه بدو
تعلیم نموده بودند عرض کرد قاآن جمعی از ملازمان فرمود که بروید و در آن آب ملاحظه کنند تا صدق و کذب مقال
این شخص ظاهر گردد آن جماعت بدانجا شتافته بالشی نقره یافته بنظر قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که هیچ
آفریده را زهره نیست که از مقتضای یاسا و حکم ما تجاوز جایز دارد و این مسکین از غایت فقر و احتیاج نقد حیات فدای
این محقر کرده بود پس ده بالش دیگر اضافه آن یک بالش نموده به آن مسلمان داد و او را بمبالغه فرمود که دیگر بامثال
این حرکات اقدام ننماید **دیگر** آنکه در ابتدای ایام سلطنت قاآن بر این جمله حکم نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بر
حلق گوسفند و دیگر حیوانات نراند بلکه بعادت مغولان سینه و ماسوج را بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده
بخانه برد و در را محکم بسته کارد بر حلقش کشید قضا را قپچاقی در بام کمین کرده بود کیفیت آن حال را دیده در ساعت پایان رفته
دست او را گرفته بقاآن رسانید و بوسیله بعضی از نواب جرم او را معروض داشت فرمود که این مسلمان رعایت حکم ما
کرده که پنهانی گوسفند را کشته و این ترک ترک یاسای ما جایز داشته که بیام خانه او بر آمده مسلمان را آزاد داد و قبچاقی را به
یاسا رسانید **دیگر** شخصی در شکارگاه سه خربزه نزد قاآن برد و بنابر آنکه از زر و جامه چیزی همراه نبود قاآن
بسوکا خاتون اشارت کرد که دو دانه مروارید که در گوش داری بدین درویش ده جمعی گفتند که درویش قدر این دو شاهوار دانه
نشناسد مناسب آنکه بدرگاه عالم پناه حاضر گردد تا آنچه مدعا داشته باشد از زر و جامه بستاند قاآن فرمود که این درویش را
آن حوصله نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز سیرت کریمان آن تقاضا میکند که آنچه عنایت نمایند مقارن زحمت و
مشقت نباشد و آن مروارید ها باز بدست ما افتد آنگاه درها تسلیم درویش نمود و درویش فرحناک بازگشته آنها را به

آنها به بهای اندک بفروخت مشتری بخود اندیشید که امثال این جواهر گرانمایه لایق پادشاهانست و روز دیگر
هر دو را پیش قاآن برده قاآن فرمود که من گفتم که این درها عاقبت بما خواهد رسید آنها را به موکا خاتون باز داد و
آن شخص را باصناف عطایا خوشدل و مسرور گردانید دیگر آنکه در دور فرخنده قاآن پادشاه مکرم بزبر
پشته کوشکی بنا کرده آنرا برغو بالیق نام نهاد و شخصی در حوالی آن پشته نهالی چند بید و بادام نشانده و طالع او مدد نموده
آن نهالها سرسبز گشت و حال آنکه قبل از آن کس در آن نواحی درخت ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان
افتاد فرمود تا بعدد هر درختی بالشی زر بآن شخص دادند پوشیده نماند که بالش زر هشتاد مثقال و دو دانگست
و بالش نقره کنایت از هشتاد درهم و دو دانگ دیگر روزی که قاآن در مجلس بزم نشسته مست گشته بود
شخصی چند طایفه آورد به بیات طاقیهای اهل خراسان و قاآن حکم فرمود که در وجه انعام آن شخص را بی
بمبلغی دویست بالش نوشتند نواب بتصور آنکه مبالغه درین باب از خاصیت شرابست آن مغایرات را موقوف
داشتند روز دیگر آن شخص برات را بر پادشاه عرض کرد حکم فرمود که دویست بالش را سیصد کردند همچنین
کامنان آن مغایرات را در تاخیر می انداختند و قاآن بالش را بران می افزود تا بششصد رسید بعد از آن قاآن نویسندگان را
طلبید و پرسید که هیچ چیز در دنیا موبد خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود این حدیث غلطست چه نام
نیک و ذکر جمیل ابدی خواهد بود و شما بدبختان بحقیقت با من عداوت میورزید زیرا که نمیخواهید که نام نیکوی من در
عالم باقی ماند و بتصور آنکه در سرمستی بخشندگی میکنیم انعام مرا در تعویق می افکنید و ارباب حاجات را انتظار
میدهید تا یکدو کس ازین کار را بردار اعتبار نکنم ترک این فعل مذموم نخواهید داد دیگر آنکه عادت قاآن
چنان بود که در سالی سه ماه زمستان بکار شکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر هر روز بعد از شیلان در بیرون خرگاه
بر صندلی نشستی و اجناس بیقیاس و امتعه نفیسه خرمن خرمن پیش خود نهادی و به هر کس خواستی چیزی از آن بخشیدی و گاه
بودی که شخصی را گفتی آنچه توانی ازین اشیا بردار و بخانه خود بر روزی مثل این انعامی بکسی فرمود آن شخص بقدر طاقت و
توانایی متاع فراوان را بنوکر خود رساند باز آمد که آن صله که افتاده بود بر دارد قاآن فرمود که مناسب
نیست که از برای یک جامه این عزیز قدم رنجه کند انگاه او را گفت باز هر مقدار که توانی ببر دیگر آنکه روزی

قاآن از بازار قراقرم میگذشت نظرش بر عناب افتاده بخوردن آن مایل شد و چون بباركاه رسید یک بالش
بدانشمند حاجب داد که از آن عناب بخرد و بیاورد دانشمند ببازار شتافته و ربع بالش را یک خوان عناب خریده پیش قاآن
آورد پادشاه فرمود که بهای این قدر عناب یک بالش کمست دانشمند همه بالش را بقاآن نمود گفت این عنابها را
بربع بالش خریده ام و ربع بالش اضعاف ثمن این عنابست قاآن او را رنجانیده فرمود که مثل من خریداری تا
العمر از دکان آن بقالی نگذشته بوده بالش دیگر به عناب فروش عنایت کرد دیگر آنکه نوبتی چند بالش
بمستحق انعام فرمود نویسندگان گفتند که ظاهرا قاآن صد بالش را صد درهم پندارد و بالشها را بهر راه بگستردند چون
نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیز است جواب دادند که بالشهاییست که بفلان درویش عنایت کرده
فرمود که صد بالش اندک چیزی بوده این را مضاعف سازید و بوی دهید دیگر در قراقرم کمانگری بود که
هیچکس کمان او را از غایت ردائت نمیخرید روزی بیست کمان بر سر چوبی بسته بر رهگذر قاآن بایستاد و قاآن را نظر
بر وی افتاد پرسید که این کیست و غرضش چیست کمانگر عرض کرد که من غیر از ساختن کمان هنری دیگر ندارم و چنان مشهور
شده که کمانها را نیک نمیسازم لاجرم بغایت پریشانحال گشته ام و این بیست قبضه کمان را برسم پیشکش آورده ام قاآن
فرمود تا آن کمانها را ازوی ستاندند و بعدد هر یک یک بالش زر انعام فرمود بوی دیگر آنکه شخصی از برای قاآن
اناری آورد و قاآن دانهای انار را شمرده بعدد هر دانه یک بالش بوی بخشید و بر این قیاس آن پادشاه حق شناس
در زمان مکنت و کامرانی و اوان سلطنت و جهانبانی همواره بایثار درم و دینار خاطر بیگانه و خویش و ضمایر
غنی و درویش را خرم و مسرور میگردانید و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بتجرع شراب ارغوانی و استماع
الحان و اغانی صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح رسانید که بیک ناگاه هادم اللذات دو اسپه بر سرش تاخت
و از شصت تقدیر تیر اجل گشاد یافته او را از پای در انداخت دیگر
اینست همیشه عادت چرخ کبود
چون بیغمی دید زوال آرد زود
و در روضة الصفا مسطور است که گرگی شبی خود را بر رمه گوسفند مغولی زد و بیشتر
اغنام او را تلف کرد روز دیگر صاحب رمه پیش قاآن رفته شکستی که بدو رسیده بود معروض داشت قاآن گفت که
گرگ پیدا خواهد شد اتفاقا جمعی از کشتی گیران که در آن اوان از خراسان بپایه سریر اعلی می آمدند گرگی گرفته

به درگاه آوردند قاآن گرگ را بهزار بالش و آن مغول را طلبیده گفت ترا از کشتن این گرگ نفعی نباشد فرمود تا
هزار گوسفند بوی دادند و گرگ را آزاد کردند فی الحال سگان شکاری که در کمین بودند در گرگ افتاده پاره پاره‌اش ساختند و
قاآن از مشاهده این حالت متغیر گشته فرمان داد تا کلاب را به قصاص گرگ کشتند و غمگین و متفکر به بارگاه آمد و ارکان
دولت را گفت غرض من از استخلاص گرگ آن بود که در مزاج خود احساس ضعفی مشاهده میکردم اندیشیدم که چون
ذی حیوتی را از هلاک خلاص سازم شاید خدای جاوید مرا نیز صحت کرامت فرماید و چون گرگ از این ورطه جان
نبرد ظاهر است که مرا نیز باید مرد و هم در آن ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و رخت هستی بباد فنا داد

خوش بودی اگر مرگ نبودی ٭ این کهنه سرای زندگانی ما را ٭ مردم بجهان لذت دیگر بودی ٭ بنیاد اگر کلی میسر بودی

ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواقین کلان

کیوک خان بن اوکتای قاآن در زمان حیات پدر مصحوب بعضی دیگر از شاهزادگان بجهه و بلاد روس و چرکس
و بلغار توجه نموده بودند و بعد از فوت قاآن به چهار سال باردو رسیده در ماه ربیع الآخر سنه ثلث و اربعین و
ستمایه باتفاق بر مسند جهانبانی صعود نموده در اشاعه عدل و رعیت پروری و افاضه بذل و مرحمت
گستری تقلید اوکتای قاآن نمود اما اوغول قداق که اتابک او بود و چینقای که در سلک امرای کشورگشای انتظام
داشت ملت عیسوی را بر دین محمدی صلوات الله و سلامه علیه مرجح میداشت و در اواخر ایام حیات مایل سیر
بلاد غربی گشته با لشکر بسیار روان شد و چون بسمرقند رسید به اجل طبیعی درگذشت مدت سلطنتش یکسال بود و مهمات
ملک و مالش را قداق باتفاق چینقای سرانجام مینمود از اولاد کیوک خان اسامی سه نفر بنظر درآمده بدین موجب
خواجه اغول توبهور قور و از این سه پسر هیچ به سلطنت نرسید **گفتار در بیان تسلطی که توراکینا خاتون را دست داد و ذکر وقایع در ایام کیوک خان اتفاق افتاد** مورخان سخندان چنین آورده‌اند که
اوکتای قاآن در اوان جوانی پسر بزرگتر خود کوچو را که مادرش توراکینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخت
اما مدت عمر پسر در زمان حیات پدر بسر آمد و پسرش شیرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولی عهد شده
چون قاآن وفات یافت بنا بر صغر سن شیرامون و غیبت کیوک خان بن قاآن توراکینا خاتون که والده کیوک نیز

بود بر مسند حکومت نشسته به ضبط و ربط امور جمهور پرداخت و برای تزیین و عقل دوستی و ارسال تحف و هدایا
و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بمتابعت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام که از
جمله اسیران مشهد مقدس بود نزد توراکینا تقرب تمام پیدا کرده محرم اسرار او شد و نیکو کارپرداز مهمات نهانی گشت و بدین
سبب در امور ملک و مال نیز دخل مینمود و افراد حشم بچشم دیگر در آن عورت نگریستند و این معنی بر خاطر بعضی از امرا و
نوینان گران آمد و بعد از سه سال که توراکینا خاتون به امر و نهی الوس چنگیزخان پرداخت کیوک خان از آن سفر مراجعت
نموده باردو رسید و با وجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی را بقبضه اقتدار مادر گذاشت و
توراکینا سرعان به اطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشت و فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران
بقوریلتای حاضر گردند و از حدود روم و شام و بغداد تا اقصای ولایات دشت قبچاق و چین و ختای ملوک و اشراف
و اعیان باندک زمانی باردو مجتمع گشتند و بغیر از باتو بن جوجی که بحکومت کیوک راضی نبود و بهانه در پاسخ نمود
تمامی متعینان ایل و الوس مغول باردو بالغ آمده کثرت خلایق بمرتبه رسید که دو هزار خرگاه جهت مهمانان مرتب کرده
بودند و ماکول و مشروب بغایت عزیز الوجود گشت و بعد از آنکه چنین جمعیتی دست داد خواتین و شاهزادگان در باب
تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعه مشورت در میان انداختند و چون کوتان بن قاآن مریض بود و شیرامون از
عهده آن امر بیرون نمیتوانست آمد توراکینا خاتون و خاتون تولیخان سورقوقتنی بیکی بجانب کیوک خان مایل بودند امرا
و نوینان در این امر با ایشان متفق گشته منصب قاآنی را بوی مسلم داشتند و در ساعتی که قایان اختیار نمودند تمامت
شاهزادگان و معتبران در کریاس کردولباس جمع آمده افسر از سر برداشتند و کمر از میان گشادند و دست راست کیوک
خان را منکو قاآن بن تولیخان و دست چپش دیگری از دودمان چنگیزخان گرفته بر تخت نشاندند و چنانچه در ذکر جلوس
اوکتای قاآن مذکور شد بسایر رسوم و آداب آن عهد پرداختند و کیوک خان به تفقد حال صغار و کبار از شاهزادگان
نامدار و امرای کامکار و حکام ولایات و ممالک و ولاة امصار و مسالک پرداخته تمامی حاضران اردوی اعلی را
علی اختلاف مراتبهم بانعام و احسان و فراوان نوازش نموده بساط نشاط گسترده چند روز بتجرع اقداح اغانی و
استماع الحان و اغانی اهتمام نمود آنگاه به تفحص جرایم متهم شده بود برانداخت بتعیین این مقال آنکه چنانچه سابقا

سمت تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که نزد توراکینا خاتون پیدا کرده بود چند گاه در سرانجام امور ملک
و مال دخل نمود و این معنی بر خاطر امرا و اعیان گران آمده آن ضعیفه را به امور نالایق متهم داشتند و مقارن
جلوس کیوک خان برادرش کوتان بیمار شده یکی از آن جماعت خاطرنشان او نمود که این مرض نتیجه سحر فاطمه خاتون است
کوتان ساده لوح این سخن را باور کرده در وقت توجه بیورت خود بکیوک خان پیغام فرستاد که بجهت سحر
فاطمه خاتون ضعف تمام بر مزاج من استیلا دارد اگر مرا واقعه پیش آید امید آنکه برادر آن ساحره را بقصاص
رساند و متعاقب این پیغام خبر فوت کوتان شایع گشت و حکایت که بر دولت کیوک استیلاء تمام داشت در
باب پرسیدن آن یرغو مبالغه تمام نمود و کیوک قاصدی پیش او فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و توراکینا خاتون
نخست به عذری تمسک جست چون الحاح پسر از حد اعتدال متجاوز شد طوعا و کرها فاطمه خاتون را تسلیم
کسان کیوک خان کرد و در همان ایام توراکینا وفات یافته یرغوچیان در مقام استکشاف احوال فاطمه خاتون
آمدند و چند روز او را گرسنه و برهنه نگاه داشتند و لوازم تهدید و تعنیف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه
ناکرده اعتراف نموده بقصاص رسید انگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول باردو برادر چنگیز خان اوتکین نویان
که هشتاد پسر ذخیره داشت بخیال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیز خانی گشته بود منکو قاآن و دیگری از
شاهزادگان را بپرسش این یرغو مامور گردانیده اوتکین بجریمه خود معترف شد لاجرم چند نفر از امرایش بیاسا
اختصاص یافتند انگاه کیوک خان مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و برخی را مقارن اهانت و اذلال
گردانید از جمله برادر پادشاه روم و حاکم حلب را یرلیغ و پایزه داده بخلیفه بغداد سخنان خشم آمیز پیغام فرستاد
زیرا که شیرامون ولد جرماغون نوئین از روی شکایت کرده بود نسبت به ایلچی علاء الدین محمد طریقه کم التفاتی مسلوک
داشته سخنان وحشت انگیز بوی قلمی نمود و چون از اهمات مهمات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب
مجلس عیش و نشاط و تمهید بساط عشرت و انبساط تافت بنا بر آنکه اتابک کیوک خان قداق و امیر امرالس جنقای
بر ملت نصاری بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظرش جلوه میدادند تا کیوک خان دین عیسوی را
بر شریعت محمدی مرجح پنداشته همت بر تربیت نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند

و دین اسلام ضعف تمام یافته در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره آن نبود که با ترسایی بلند تر سخن کند و نوبتی
جمعی از نصرانیان بامداد قداق و جنقاق نشانی حاصل کردند که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند
و یکی از کلانتران ایشان نشان را بدست گرفته از بارگاه بیرون آمد تا قرده بسایر ترسایان برد و همان لحظه سگان
درنده در روی افتادند و خصیتین او را کنده یک لقمه خام ساختند بعد از آن نصاری از اعجاز ملت مصطفوی
صلی الله علیه و آله وسلم ترسیده دیگر نام آن نشان نبردند و کیوک خان در اواخر ایام حیات با جنود ظفر سلب و
لوازم عیش و طرب از اردو بالیغ در حرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود و بر سر هر شهر و قصبه که عبور فرمود
ساکنان آنرا بانعام زر و جامه خوشدل و مسرور ساخت و چون بحدود سمرقند پیوست ناگاه داعی بحق
خدمتش رسیده روح او را نیز مانند دیگران مقبوض گردانیدند درین خواه سلطان خواه درویش
بآخر عقبه مرگ آیدش پیش ◦ درین تنهای که جای خرمی نیست ◦ کیایی بی تقاضاتر ز آدمی نیست

شیخ ابوالمعالی سیف الدین سعید بن مطهر باخرزی

بعد از فوت کیوک خان منکو قاآن
بر مسند جهانبانی و سریر قاآنی صعود نمود و سعی باتو بن جوجی خان که ملقب بصاین خان بود در شهور سنه ششصد و چهل و هشت
داد و بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت
امور شریعت غرا میگماشت بجود و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف و در ایام دولت سادات
عظام و علمای اعلام و مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخت بهمین منوال
بحال دانشمندان نصاری و پیران هر طایفه و عجزه هر طبقه پرداخت اما از جماعت یهود کسی را بسیورغال مدد
بهمین اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافته ممالک روی بآبادانی نهاد و رفتن هلاکو خان از توران بایران
باستیصال ملاحده بی ایمان و واقعه بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نمود و وفاتش در وقت توجه بطرف
چین و ماچین فی شهور سنه ششصد و پنجاه و پنج واقع بود مدت سلطنتش هفت سال و کسری بود و مهم وزارتش را
امیر عماد الملک ختنی باتفاق امیر بولغای منتظم میگردانیدند در جامع رشیدی مذکور است که منکو قاآن را چهار پسر بود
برین موجب بالکتو و از بزرگترین خواتین او بنت اولدای بن بوقا گورکان از قوم انکیراس داشت

حیات این دو پسر در جوانی اندراس یافت پیشتر کی را از ما پارچین که در سلک قمکان قاآن انتظام داشت
اسوهای ارکوس که او نیز داخل قمکان بود و از این پسران هیچ یک را صورت جلوس بر تخت سلطنت روی ننمود

ذکر قبلا قاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلو و کلوران

چون مدت حیات کیوک خان در حدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد توره چنگیزخانی راه یافت هر یک از
شاهزادگان بخیالی متوجه یورت خود گردیدند بنابر آنکه در آن زمان باتو بن جوجی خان که او را صاین خان میگفتند
از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخان بمزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف
مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیزخان و امرا و نوینان به دشت قبچاق حاضر شوند تا باتفاق
هر یک از شاهزادگان که شایسته سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد و عصیان
آمده گفتند که یورت چنگیزخان موضع قراقرم و کلوران است و ما را هیچ ضرورت نیست که بدشت قبچاق رویم و
زمره بدان جانب رفته جمعی از قبل خود کسان فرستادند و نوعی بیکی که خاتون چنگیزخان بود و جمال حالش باوصاف پسندیده
اتصاف داشت و پیوسته بچشم انعام و احسان در فضای دل اشراف و اعیان می‌کاشت در آن اوان پسر ارشد
خود منکو قاآن را گفت که چون اکثر بنی اعمام تو از فرمان باتو آقا تخلف ورزیده‌اند چنان مینماید که تو با
برادران بدانجا روی و شرف ملازمتش دریابی و منکو قاآن سخنها را در عمل نموده خود را ببارگاه باتو رسانید و لوازم
خدمت بجای آورده پیشکش کشید و باتو آثار اقبال از ناصیه احوال منکو مشاهده کرده گفت که از میان شاهزادگان
قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر حاضران را با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشت و کمر از
میان بگشاد و منکو را زانو زده و دو کاسه داشت و چنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قوریلتای نمایند
و منکو را بار دیگر باتفاق سایر اقا و اینی بر مسند قاآنی بنشانند آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب در دشت قبچاق
جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود برکه اغول و بوقا تیمور را با سپاه گران بمصاحبت
منکو قاآن موضع کلوران فرستاد تا بتشیید ابنای دولت او قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند باحضار
شاهزادگان و امرا و نوینان فرمان دادند جمعی از آن طبقه مانند ییسو منکا ولد چغتای خان و شیرامون بن کوجو و

باتو اغول ولد کیوک از امتثال آن مثال سر باز زده گفتند که شایسته سریر خانی کسی است که از نسل اوکدای قاآن باشد
و رسولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بسلطنت منکو راضی نیستیم و بنابراین مضایقه و مناقشه قرب
چهار سال قوریلتای در حیز تأخیر افتاد و برکه از طول مکث ملول شده کس نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم
منکو قاآن چیست باتو جواب داد که اگر شاهزادگان راضی شوند و اگر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت بباید نشاند و
هر کس خلاف ورزد سرش از تن بر میباید داشت و چون این پیغام برکه اغول رسید جماعتی که در این امر بودند حاضر ساخته
چنانچه معهود است منکو قاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند و به تمهید بساط عیش و نشاط و تجرع موجبات فرح
و انبساط اشتغال نمودند و منکو قاآن در روز جلوس بر مسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقه بنی آدم امروز
بعشرت و طرب میگذرانند اصناف حیوانات از زلالات بی نصیب نمانند و حکم کرد که در آن روز مراکب را از کوب و
حمل و قید معاف دارند و خون گوسفند هیچ ذی حیاتی را نریزند و صید و شکار نکنند و از گوشت اغنام و [illegible]
که در روز پیشتر کشته بودند اطعمه و اغذیه مرتب سازند و فرمانبران یک روز بر این موجب عمل نمودند و منکو قاآن
با امرا و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان مدت یک هفته به سرور و حضور گذرانیدند و در آن ایام هر روز
رابطه صحبت و خرج شیلان دو هزار گردون شراب و قمیز و بال بود و سیصد سر اسپ و گاو و دو هزار گوسفند
و چون طایفه از اهل اسلام در بعضی از آن مجالس تشریف حضور ارزانی میداشتند حکم شده بود که هر روز صد سر اسپ
و گوسفند موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از ایام جشن و سور و تفرق مردم نزدیک دو را اولاد اوکدای
قاآن و شاهزادگان که بر سلطنت منکو قاآن اتفاق نداشتند با امرای خود جاشی کرده حدودی اندیشیدند و گردونها
و اسلحه همراه گردانیده بجانب اردو در حرکت آمدند و جاموزداری از ملازمان منکو قاآن که شتری گم کرده بود در
جهت شتر باردوی شاهزادگان رفته بر کیفیت حال مطلع گشت و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه
اعلام داد و منکو قاآن منکسار نویان را جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشت و منکسار با دو هزار
سوار سحری کرد و اردوی مخالفان را فرو گرفت و بدیشان پیغام کرد که از شما مثل این سخن نقل نموده‌اند اگر آن نیست
بی توقف و تعلل باردوی اعلی شتابید تا از تهمت این نجات یابید شیرامون و برادران متحیر شده گفتند ما بدل است متوجه

حضرت شد و بودیم و فی الحال سوار گشته همعنان منکسار بار دو شتافتند و چون به آستان منکو قاآن رسید قاآن سه
روز ایشان را نظاره داده در روز چهارم بنفس خود به یرغو پرسید و پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان
ثابت گشته قداق که یکی از امرای بزرگ اوکدای قاآن و کیوک خان بود با هفتاد نفر از امرا بدان از موز آن به سیاست رسید و چون
خاطر منکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد برکه سوا خان و بوقا تیمور را تحفهای شایسته و تنسوقات بایسته بخشیده
باتو باز گردانید حکومت دیار مشرق را به دستور سابق به صاحب محمود یلواج عنایت کرد و پسرش مسعود بیک را
به وزارت ماوراء النهر فرستاد و ریاست خراسان و عراق و آذربایجان به قاعده مستمره به ارغون آقا داده شرف الدین
خوارزمی که نویسنده بود در کمال شرارت نفس جهت حصول اموال آن ولایات مصاحب ارغون ساخته و شرف الدین در آن
ممالک آغاز ظلم و بیداد کرده هر کس که یک دینار ازوی حاصل بوده ده دینار تحمیل نمود زیرا که از منکو قاآن متقبل شده
بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایای سنوات گذشته به حصول موصول گرداند و برین واسطه در تبریز و قزوین و
ری و اصفهان و قم و کاشان و دامغان و همدان و جرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار و مشهد مقدس طوس
تفرقه و تشویش بسیار بحال ارباب ناموس راه یافت و وقتی که آن منحوس در طوس بود بتیر دعای مظلومان بهدف اجابت
رسیده مرض مهلک بر ذات نامبارکش عارض گشت و چند روز بر بستر ناتوانی افتاده بموجب کلمه كما تعيشون تموتون
در آن ایام سخن تحمیل و زدن و گرفتن بر زبان شومش میگذشت تا ابویحیی بقبض روح ناپاکش پرداخت و در درک اسفل
جهت منزل و مقعد و مهیا ساخت القصه چون امر سلطنت بر منکو قاآن قرار گرفت و مهمات ترکستان و مغولستان و
ماوراء النهر بموجب دلخواه دوستان سرانجام پذیرفت بنابر حکایتی که قاضی القضات شمس الملة والدین احمد الکافی
القزوینی در باب تسلط و استیلاء ملاحده شنود و شکایتی که از فتور تنظیم و تجبر مستعصم خلیفه استماع نمود برادر خود
هلاکو خان را نامزد ضبط بلاد ایران کرد و هلاکو خان با صد و بیست هزار کس روی بدان طرف آورد و آنگاه منکو قاآن
برادر دیگر خود قبلا قاآن را بصوب ختای فرستاد و فتح ولایات چین را پیش نهاد همت ساخته و بنفس نفیس خویش روی
بدان جانب نهاد و نخست ایلچی نزد فغفور که موسوم به چوکان بود ارسال نمود و پیغام فرمود که صلاح دولت تو در آنست
که مال و خراج قبول کرده سر از حکم و فرمان ما نپیچی تا کی صفت به ضربات سخط عساکر منصوره گرفتار

نکردی و چون ایلچی به درگاه پادشاه چین رسیده از ادای رسالت فارغ گردید نایره غضب فغفور اشتعال
آمد و بر زبان راند که اگر در مذهب سلاطین و فغفور تمکین کشتن ایلچی جایز بودی به صولجان قهرمت را مانند
گوی در این میدان گردان بیانداختم و تنت را به خواری هر چه تمامتر در پیش کلاب می انداختم اکنون با قاآن خود
بگوی که طول و عرض مملکت چین را حافظ انعام داور هام پرورست و کثرت جنود ظفر ورود این ولایات از قطرات
باران افزون اگر بقای عمر و دولت میخواهی باید که پای در دامان قناعت کرد سازی و حشم تاتار و مغول را
در ورطه رنج و عنا نیندازی و چون این پیغام به عرض منکو قاآن رسید در شهور سنه ششصد و پنجاه و سه متوجه تسخیر آن
با هشت تومان از سپاه ظفر نشان متوجه خطه چین گردید و بعد از آن بکنار نهر قراموران با شیرامون پسر اوکدای قاآن
و خواجه با توابنا ر کیوک خان را در آب انداختند و چون ماهچه اعلام منکو قاآن بر ولایت خصم پرتو انداخت بعضی از
قلاع و قصبات را مفتوح گردانید و آثار تسلط و اقتدار بحیز ظهور رسید و در آن اثنا به کوهی سهمگین که دامنه پیش
کرده دی ماز تیغ آن بود ریش و بر فراز آن کوه قلعه ساخته بودند که با برج سپهر دعوی برابری کردی و منزل ماه و مهر در
مقام همسری کردی زحل بلند محل از رفعت شرفات او متعجب و قاعده گنبد گردون از رشک متانت اساس آن
مضطرب به آلات حرب و ذخایر و از مشحون و از آفات زمان و حوادث دوران مامون و سپاه مغول در گرد آن کوه
نشسته آغاز محاصره کردند و مدتی مدید که سعی و اهتمام در میان بسته لوازم مجادله بجای آوردند اما فتح میسر نگشت
و فصل تیرماه و زمستان بپایان آمده بهار نیز بگذشت و هوا گرم شده بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتادند
بلکه طاعون بر آورده رخت بقا به باد فنا دادند و منکو قاآن بتصور دفع وبا بکشیدن ساغر صهبا اشتغال نموده به
تقدیر ایزد تعالی او نیز مریض شده هشتم روز صاحب فراش بوده نقد زندگانی به قابض ارواح سپرد و در مقصد ظفرنامه
مسطور است که در بدایت ایام جلوس منکو قاآن ایدی قوت که سرور بت پرستان بود با جمعی کثیر از هم کیشان در
پیش بالیغ مقرر ساخت که در وقتی که اهل اسلام به ادای نماز جمعه مشغول باشند شمشیر عدوان از نیام انتقام کشیده به قتل
عام اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت الهی به دین حضرت رسالت پناهی
گرویده و به درگاه پادشاه دویده کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید منکو قاآن علی الفور باحضار ایدی قوت

و پیش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بجزئیه خود اعتراف نموده قاآن اشارت فرمود تا او را روز جمعه بر
همان مسجد جامع بحضور مسلمانان بر دار اعتبار کشیدند و از جمله مشایخ اسلام و مقبولان حضرت خیر الانام علیه الصلوة
والسلام شیخ المعالی سیف الدین سعید بن مطهر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم و در سلک خلفای شیخ نجم الدین
کبری انتظام داشت با منکو قاآن معاصر بود و منکو قاآن با آنکه متابعت ملت مسیحا مینمود هزار بالش نقره ببخارا فرستاد که
مسکن شیخ سیف الدین بود تا مدرسه ساخته مستغلات خریدند و بر آن وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات آنرا
بشیخ تفویض فرمودند و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر جنازه درویشی حاضر گشته گفت شیخا
تلقین فرماید درویش روی بیت با تیسا و زبان حال بدین رباعی بگشاد که گر من گنه جمله جهان کردستم ۞
لطف تو امیدست که گیرد دستم ۞ گفتی که بوقت عجز دستت گیرم ۞ عاجزتر ازین مخواه کاکنون هستم وفات شیخ سیف الدین
بعد از فوت منکو قاآن به سال فی شهور سنه ششصد و پنجاه و هفت بوقوع پیوست مرقد منورش در بخارا مشهور است

ذکر قبلا قاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خاقان قراقرم و کلوران

چون قبلا قاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت فی سنه ثمان و خمسین و ستمایه موافق پیچین ییل بر تخت
پادشاهی نشست و در ایام دولت او اختلال بقواعد توره چنگیزخانی راه یافته میان اولادش مخالفت به وقوع
پیوست موید این مقال آنکه در آن حین که منکو قاآن بجانب ... توجه مینمود برادر خود اریق بوکا را در قراقرم بمحافظت اردو
تعیین فرمود و اریق بعد از فوت برادر داعیه استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراخت و سه نوبت
بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاده دو کرت متعاقب قوبلا قاآن ظفر یافت و سوم بار اریق بوکا بمیدن پیکر
نصرت از سر افراز گشته قوبلا عنان بصوب ختای تافت اما بالآخره بنابر عدم مساعدت بخت و دولت اختلال
احوال اریق بوکا را دریافته سلطنت قراقرم و کلوران بل تمامت مملکت چنگیزخان بر قبلا قاآن مسلم گشت و اریق بپای
اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته در چهار دیواری که از خار مغیلان ترتیب داده بودند محبوس شد و بعد از انقضای
یکسال درگذشت و چون کار جهانبانی قبلا قاآن از خار خار معاندان پیراسته گشت چند نوبت لشکر بچین و ماچین فرستاد
و آن ممالک را در سلک سایر ممالک محروسه انتظام داد و نزدیک بدار الملک ختا که آنرا خنکد میگفتند بنا شهری

وسیع فرمان فرمود — اساسی بنزدیک جنکدو نهاد — وان خطه را نام دندو نهاد — در آن نزدیکی قصر ساخت
که کاخش بسقف فلک برفراخت — چو فردوس کشتش خجسته مقام — ستونهاش سیم و زمینش رخام — گویند که آن شهر را مربع
بنا نهادند و طول هر دیواری از آن چهار فرسنگ بود و مغولان آن بلده را به خان بالیق لقب دادند و ایضا قوبلا قاآن
فرمان داد که از دریای زیتون که بندر هند و ختا است جویی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بمیان شهر خان
بالیق بردند و تجار بحار در سفینها نشسته از هندوستان تا آنجا آمد شد مینمودند و نفایس اجناس می آوردند و میبردند
و بنا بر علی هذا به اندک زمانی خان بالیق بکمال معموری و آبادانی رسیده و قبلا در ایام دولت خود چند نوبت با علمای اسلام
معارضات فرمود و گاهی با ایشان در مقام عداوت و احیانا در طریق عنایت سلوک مینمود وفات قبلا قاآن در
سنه اثنین و تسعین و ستمایه موافق ییلان ییل بیت مدت عمرش هشتاد و سه سال و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن
پیوسته چهار وزیر میداشت و یکی از جمله وزرایش امیر احمد بناکتی است و دیگری سنکه ایغوری و قوبلا قاآن را دوازده
پسر بود و اسامی یازده نفر از ایشان بنظر رسیده بر این موجب دورجی جم کیم منکقلن نومغان ارغاقول خاتون
بنت الجی نویان قنقرات قوریدای از تورقجین خاتون که از قوم تکریت بود سوکاجی که نسب مادرش بقوم
دومان می پیوست قدوجی که مادرش دوربا چین خاتون می گفتند اباجی کوکجه که مادر ایشان موقجین بنت تورون نویان
بود از قوم سوشین توقیتمور که در سن بیست سالگی وفات یافت توغان که مادرش باباچا تون بنت تورا قچین بود و
مادر پسر دوازدهم قوبلا از سو خان بنت ماچین کورکان بود والله تعالی اعلم واحکم

گفتار در ذکر اختلال احوال اریق بوقا و بیان رفتن او بجای برد قوبلا

در آن وان که قوبلا قاآن از اریق بوکا انهزام یافته بدار
الملک خود شتافت حکم فرمود که هیچکس دیگر از ممالک ختای طعام بجانب اردوی اریق بوکا در قراقرم و کلوران
نبرد و بدین جهت قحط و غلای عظیم در میان ساکنان قلمرو اریق بوکا اتفاق افتاد و اریق ایلچیان نزد الغو خان که
در الوس چغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر شود بدین جانب ارسال دارند
تا ملازمان درگاه را بواسطه فقدان قوت قوت فوت نشود و الغو نخست شرط اطاعت بجای آورده آخر الامر یکدینار
دیگر بدانجانب نفرستاد و ایلچیان را کشته قاصدی بدرگاه قبلا قاآن روان کرده به اظهار مخالصت مبادرت

جهت و قبلا ایلچی ایغور را بواجبی نواخته یرلیغ و پایزه عنایت فرمود و ارتق بوکا از استماع مخالفت ایغور
خشمناک شده متوجه دفع او گشت و فتر بوقا را که در سلک امرای معتبر انتظام داشت منقلای لشکر گردانیده
و ایغور نیز روی بمیدان قتال نهاده بر مقدمه لشکر ارتق بوکا ظفر یافت و فتر بوقا در معرکه کشته سایر مغولان به
وادی فرار شتافتند و ایغور به مجرد این فتح مغرور نشده باردوی خود مراجعت نمود و بفراغت در مجلس حشمت و عشرت
بنشست کناکا و لشکریان ارتق بوکا را بالمالیق قشلاق کرده دست بکشتن جمعی از امرا که فی الجمله انتسابی به قبلا قاآن
داشتند بر آوردند و در فصل بهار بلای قحط و غلا در المالیق شیوع یافته اکثر چهارپایان لشکر ارتق بوکا تلف شد
و او بشراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت در آن اثنا روزی بادی شدید برخاسته طنابهای خیمه هزار
میخ ارتق بوکا را که بیت العشیرت او بود بگسلانید و ستون خیمه شکسته امرا اینمعنی را بفال بد داشتند و اکثر مشرق
گشته ارتق بوکا را تنها گذاشتند و ایغو بر اختلال او مطلع گشته با سپاه فراوان بجانب المالیق توجه نمود و ارتق بوکا
چاره منحصر در آن دانست که نزد برادر خود قبلا قاآن رود و بقیه ایام حیات را بفراغت بگذراند لاجرم روی بصوب
ختای آورد و پیشتر از خود ایلچی بسریر سلطنت فرستاد و از جرایم سابقه عذر خواست قبلا قاآن ایلچی او را نوازش کرده
برادر را بعواطف و مراحم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بآنجا رسید قبلا قاآن در کمال عظمت و حشمت بر تخت
سلطنت قرار یافته بارگاه عالم پناه را بسرداران جوشن پوش و بهادران کینه کوش بیاراست و برادر را مدتی مانند
حلقه بر در بداشت لاجرم فرمود که ارتق را برای گناهکاران در آورده بمجلس رسانیدند و در جایی که ایلچیان می
ایستادند او را برپای کردند در آن اثنا قبلا از ارتق پرسید که درین جنگ و جدل حق بجانب ما بود یا
از شما ارتق بی تأمل جواب داد که آنروز سلطنت حق ما بود و امروز نصیب قبلای قاآن است بعد از آن بغار چار
زانو زده رخصت جلوس ارتق بوکا حاصل نمود و بتمهید بساط نشاط پرداخته آنروز برادران در بزم عشرت و انبساط
بتجرع اقداح می و غوانی و استماع الحان و اغانی اشتغال نمودند و روز دیگر قبلا باحضار اشراف و اعیان فرمان
داده قوریلتای کرده در باب پرسش یرغوی ارتق بوکا و امرا و ارکان دولت او لوازم اهتمام بجای آورد و
یرغوجیان در مقام استفسار آمده ارتق بوکا گفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و نوئینان مرا درین گناهی نیست

این سخن مقبول نیفتاد و بعد از تفتیش و تفحص اکثر امرا و مقربان ارتق بوکا بیاسا رسیدند لاجرم پادشاه از
حکمای ختای که در پایه سریر اعلی حاضر بودند پرسید که هرگز در دیار شما مثل این امری که اینی تیغ در روی آقا کشد و
جمعی از نیکانها را کشد واقع شده است یا نی ایشان جواب دادند که در تواریخ مسطور است که دو برادر در ازمنه
سابقه بر سر ملک با هم منازعت کردند و مهتر بر کهتر غالب آمده او را بگرفت و پیرامون منزل برادر از خار بایشر
دیواری کشید و او را در آنجا مقید گردانید تا اوقات حیاتش بنهایت رسید قبلا بر وفق تقریر ایشان فرمان داد
تا چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب دادند و ارتق را با زمره از خواص و مقربانی که باقی مانده بودند و در آن
زندان بآن وحشت آباد فرستاد و طایفه از اغلاط اتراک بر ایشان موکل ساخت و ارتق بوکا در آن محنت و
اندوه بی انتها آنجا بسر میبرد و مطلقا بیرون نمی آمد مگر در ایام جشن و سور و چون مدت یکسال از کار بیتره بدین
ویتره بگذرانید رخت بزندان آخرت کشید و ارتق بوکا چهار سال پادشاهی نمود و او را چهار پسر بود برین موجب توتو
ملکتیمور مارلوق تماجی و هیچ یک ازین چهار پسر افسر بر سر ننهادند

ذکر بعضی از مناظرات قوبلا با متابعان ملت بیضا

در روضة الصفا مسطور است که نوبتی طایفه از تجار
مسلمانان جهت قاآن شنقاری سفید که پایها و منقارش سرخ بود آوردند و عقاب سفیدی پیشکش کردند و
پادشاه آن تحفها مقبول افتاده آش خاصه خویش نزد آن جماعت فرستاد و بازرگانان دست از آن طعام باز کشیده
داشتند قاآن منکلی ایغوری که وزیرش بود فرمود که از تجار بپرس که چرا چیزی نمی خورند منکلی این سخن را از آن جماعت
پرسید جواب دادند که در ملت ما تا گوسفند را ذبح نکنند خوردن گوشتش جایز نیست منکلی بنابر عداوتی که با اهل اسلام
داشت این جواب را باین عبارت عرض کرد که این جماعت میگویند که آش پادشاه باعتقاد ما حکم مردار دارد و
قبلا از استماع این حدیث برآشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب تیغ بر حلق گوسفند نکشند و
بطریقه مغولان سینه بشکافند و درین باب مبالغه بجایی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام
نتوانستند نمود و پسر خود را ختنه نتوانستند کرد لاجرم بسیاری از اهل اسلام جلای وطن اختیار نمودند و از خان بالیق
بیرون رفتند و قبلا قاآن بواسطه سعایت بعضی مفسدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جمله مریدان شیخ سیف الدین

با خرزی بود و در خان بالیق بنصیحت طوایف اشتغال مینمود و بجمعی سپرد تا تماما چین بردند و آن بزرگ دین و آن سرزمین
از تعنت سوء مریض گشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر ترقیری و ناصر الدین ملک کاشغری
و غیرهم از سالکان مسالک شریعت پروری نزد آن وزیر پر تزویر رفته مبلغی رشوت قبول نمودند تا بعرض قاآن
رسانیدند که بواسطه منع ذبح آمد شد تجار که متضمن آبادانی بلاد و امصار است از آن ممالک انقطاع یافته و قمشه
نفیسه مفقود و اموال بغا نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را اذن بحل دهد یمکن که بار دیگر سوداگران بدین
ولایت آیند و ابواب آوردن تحف و تنسوقات بر روی متوطنان اینجا بگشایند قاآن فرمود که اگر من بعد کسی تعرض
و سعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب نماید بسیاست رسد بواسطه صدور این حکم مسلمانان شادمان شده نذور
و صدقات به ارباب استحقاق دادند و در خلال این احوال جهودی مطرودی قاصد جان مسلمانان شده بآباقاخان
بن هلاکوخان رسانید که در قرآن وارد است **اقتلوا المشرکین کافه** و به عقیده متابعان ملت احمدی
هرکس که بر دین ایشان نیست کشتنی است آباقا گفت بحقیقت امثال این مقال قاآن از من داناتر است الغاه
آیت را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلا قاآن فرستاد و قوبلا باحضار یکی از علمای اسلام فرمان داده مولانا بهاء الدین
ماوراء النهری را بپایه سریر اعلی بردند و قاآن از وی پرسید که **اقتلوا المشرکین کافه** چه معنی دارد مولانا جواب داد
که جمیع مشرکان را بکشید قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمینمایید مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در
نیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شما را قدرت نیست ما راست و بقتل آن دانشمند
فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت خیر البشر صلی الله علیه
و آله و سلم که راه سخن داشتند معروض گردانیدند که پادشاه را درین باب تأمل باید نمود تا علمای اسلام را مجتمع ساخته از
معنی این آیت مذکوره استفسار فرماییم و روز دیگر از جماعت هرکس در خان بالیغ بود به بارگاه حاضر گردانیدند و قاآن
از ایشان پرسید که **اقتلوا المشرکین کافه** داخل کلام خدای بزرگ هست یا نه گفتند بلی گفت بگویید که مقصود از این کلمه چیست
جواب داد که از فحوای آیه کریمه چنان مستفاد میگردد که تمامی مشرکان را بباید کشت قاآن گفت چون فرمان حق برین
موجب نفاذ یافته پس شما چرا تخلف میورزید و خون مشرکان نمی‌ریزید قاضی علاء الدین گفت اضطرار وقت میکشیم

قاآن عدم مداهنه او را استحسان نمود و گفت اکنون پیدا شد تا از جانبین تعصب و عناد را بگذاریم و نزد شما را
کشتن ما را واجب دانید و نه ما خون و مال شما را مباح اعتقاد نماییم و جهت استفاده بایکدیگر مباحثه فرماییم الغاه
پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند که خدای بزرگ گفت محمد را هدایت و بدایت که داد گفتند خداوند تبارک
و تعالی بار سوال کرد که چنگیزخان را که آفریده جواب دادند که او نیز از جمله مخلوقات الهیست گفت شمشیر قدرت و
قوت در قبضه اختیار او که نهاد جواب دادند که خالق بلاد و عباد قاآن گفت قادری تواناست که توفیق و هدایت
که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ارزانی داشته بچنگیزخان ده علما گفتند این قضیه را خدای داند قاآن گفت از این جا
و مناظره چنان معلوم میشود که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و دیگری نظر قهر محمد را صلی الله
علیه و آله و سلم بنظر لطف آفریده و چنگیزخان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت بدو مساویست پس چگونه لطف او را
بر قهر ترجیح می‌نهید علما این سخن را جوابی ندادند قاآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هر فرمان اولو الامر را خلاف
کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چونست که شما از فرمان چنگیزخان که پادشاه جبار صاحب اقتدار بوده و از حکم من تجاوز
جایز میدارند علما جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باشد قبول
داریم و هرچه مخالف بود قبول نمی‌نماییم قاآن از شنیدن این سخن در خشم شد و فرمان داد که تمامی قضات در ولایات معزول
باشند و دیگر واعظان بر منبر نروند و موذنان بانگ نماز نگویند و سایر خلایق ذبح اغنام اقدام ننمایند و بدین مضمون
قرب یکهزار یرلیغ نوشتند تا روز دیگر ایلچیان قرمیر آن مثال را به اطراف ممالک برند و علمای ختای آن شب نزد وزیر
مسلمان قاآن رفته او را به غایت متغیر و متفکر یافتند و از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که میترسم که فردا
خون من و سایر مسلمانان ریخته گردد مولانا بدر الدین بیهقی که فاضل کامل و فصیحی نیکوشمایل بود با وزیر گفت مرا نزد
قاآن بر که جواب شبهه او را بوجهی عرض نمایم که این فتنه تسکین یابد و قول آنکه مولانا حمید الدین سابق سمرقندی
این التماس کرد و جناب وزارت مآب یکی از این دو عزیز را روز دیگر بپایه سریر سلطنت مصیر برد قاآن همان سخن را در
میان آورده گفت مشرکان را چرا نمی‌کشید گفت این خطاب مخصوص حضرت رسالت پناه و اصحاب اوست که مشرکان
عرب و عجم را بکشند و چون قاآن وارون چنگیزخان بر سر یرلیغها نام خدا را می‌نویسند چگونه مشرک باشند این سخن موافق

مزاج قوبلا او فتاد و آن فاضل عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت با او مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانید و

فرمان ذو نانشانهایی اکه جهت زجر مسلمانان نوشته بودند باطل کردانید نقلست که قوبلا قاآن بعد ازان هر

روز از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات سلطنت میپرداخت انگاه علمای اسلام واحبار یهود و رهبانان

ترسا و دانایان چهار ملت در مجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام مینمودند و او بر استماع مسایل عقلی و نقلی رغبتی تمام

مینمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریه و انجیل و کتاب شاکمونی از زبان مغولی ترجمه کردند

و شاکمونی شخصی است که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و امت او را اعتقاد چنانست که در وقت

ولادتش از آسمان گل باریده و همانساعت که شاکمونی متولد شد هفت قدم راه رفته و از هر قدم او گلی ظاهر گشته والله

اعلم بحقایق الامور وهو علیم بذات الصدور

ذکر بعضی از وزرای قوبیلا

در دفاتر فضلا بقلم بلاغت اشتمال مرقوم گشته که قبلا قاآن زمام اختیار ملک و مال را در قبضه اقتدار چهار کس از امرای نامدار

ایشان از چیکسانک لقب نهاده بود و اسامی ایشان اینست متون نویان اوجاچار اولجای ترخان داشمن

و مرتبه این چهار امیر از تمامی ارکان دولتش بلندتر بود و بعد از ایشان امیر لشکر اعتبار داشت و او را نیو میگفتند و

جمعی را که بامارت دیوان و وزارت مقرر بودند فنچان میخواندند و عادت قوبلا قاآن چنان بود که پیوسته زمام امور

وزارت را در قبضه اختیار چهار کس که در کیش موافق یکدیگر نبودند می نهاد تا بواسطه اختلاف در اعتقاد صورت اتفاق

میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند و از جمله وزرایش یکی سیزاده سید اجل بخاریست در

جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قوبلا قاآن بنابر فرمان منکو قاآن متوجه ولایت ختای بود چون مملکت

قراجانک بسید سیزاده سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت در طریق خلوص سلوک نموده باحسن وجهی لوازم

خدمتکاری بجای آورد بنابر آن چون قبلا قاآن بر مسند فرمانروایی نشست او را بپایه سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت

منصوب گردانید و پسرش ناصرالدین ابوبکر را بایالت قراجانک فرستاد و نبیره سید اجل که او را نیز سید اجل میگفتند چون

مدت بیست و پنج سال در کمال دولت و اقبال بکدخدایی و سرانجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت

و عوض او امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بوفور کفایت و کیاست از سایر وزرای قوبلا امتیاز

داشت بنابرین پادشاه بنظر اعزاز در وی نگریسته صورت مزید تربیت و رعایتش را بر لوح دل نگاشت و این معنی موجب

اشتعال نایره حسد سایر وزرا شده کاوفنچان که ختایی الاصل بود و او نیز بوزارت قاآن اشتغال مینمود با خود قرار

داد که بهر حیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و نوبتی قوبلا از خان بالیق بییلاق بیرون شد امیر احمد وزیر

ختایی را جهت سرانجام امور مملکت در شهر گذاشت وزیر ختایی باتباع خویش شبی مقرر ساخت که بنجاه امیر احمد

شتافته او را از میان بردارند و کاه بداد امیر احمد از این سگالش خبر یافته ولی نعمت خود را از کید بداندیشان مطلع

گردانید و امیر احمد چهل اسپ صبارفتار سمانشب از طویله قاآن گرفته بار دو شتافت و طبقی سیاه که پر مروارید سفید

بود کاردی بر سر آن نهاده وزیر غوی سرخ بر آن پوشیده بود بنظر قبلا قاآن رسانید پادشاه پرسید که غرض ازین ترتیب

چیست وزیر جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قاآن رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و در ملازمت

آستان سلطنت آشیان بسان مروارید سفید گشت و اکنون وزیر ختایی میخواهد که بکارد حلق مرا همچون غو سرخ گرداند

قاآن از استماع این سخنان غضبناک شده باحضار کاوفنچان مثال داد و او از کیفیت واقعه وقوف یافته بقلعه که در تصرف

کاشتکان حاکم ماچین بود شتافت اهالی حصار بوصولش مستبشر و بحصول مقدمش مستظهر گشتند قاآن فرمان داد که جمعی از

امرا بمحاصره آن قلعه توجه نمودند طالب منجنیقی را که در آن اوان از بعلبک آمده بود و در آن فن مهارت تمام داشت

همراه بردند چون امرا بظاهر آن حصن حصین شتافتند آغاز محاصره و محاربه کردند وزیر ختایی در خفیه پیغام بایشان

داد که من زیاده گناهی ندارم غایتش آنکه بنابر عداوتی که در میان ارباب مناصب میباشد من و امیر احمد پیوسته قاصد

جان یکدیگر بودیم و او فرصت یافته مزاج صاحب تخت و تاج را بر من متغیر گردانید اکنون اگر قاآن مرا بجان امان

بخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما درآید امرا در ساعت فرستاده او را نزد قاآن روان ساختند و قاآن امان نامه

و تیمشری جهت وزیر ختایی ارسال داشت و وزیر بتزویر مطمئن گشته بهنگام فرصت رخنه در دیوار حصار انداخت

و حاکم قلعه بر این مکیدت اطلاع یافته بصوب نیمروز شتافت و آن قلعه بحوزه تصرف قاآن درآمد چون وزیر

بپایه سریر سلطنت مصیر رسید نوبت دیگر منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض کردید مقارن آن

حال کرت دیگر نایره حسد وزیر ختایی در التهاب آمده با یکی از متمردان ختایی در قتل امیر احمد اتفاق نموده

وبدان واسطه رشتهٔ حیات خود را به منقطع رسانید تبیین این مقال آنکه در آن اوان در ولایت ختای زراقی متشید
پیدا شده بانواع مکر و شید و شعبده خوارق عادت بطبقات خلایق نموده بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان
مملکت را مرید و معتقد خود گردانید و کاوقچاق در دفع امیر احمد در خلوتی از وی استعانت جست شیخ زراق با وی دم از
وفاق زده و وقتی که قاآن به ییلاق شده بود چنان مواضعه کردند که دو هزار کس از مریدان او مستعد بوده که در چغان
زمینی خان بالیق بود رفته در کمین نشستند و هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر در آمده آوازه در انداختند که شاهزاده چمکیم
قاآن میرسد و چون امیر احمد به استقبال بیرون آمده نزدیک آن دره رسید او را دزده گردانند بعد از آن وزیر
ختایی پوشیده پنهان بآن هزار جاهل نادان بدره مذکوره شتافت و جمعی را متواتر بشهر فرستاد که آوازه بوصول
شاهزاده چمکیم میرسد و ما را نزد شما روان کرد که بتهیهٔ اسباب تعزیت پردازید ما این زمرسته را پیش هیچکس نگشایید و
امیر احمد بترتیب مایحتاج عزا مشغول گشته هر چند کسان میفرستاد که از ساعت وصول چمکیم آگاهی یافته باستقبال شتابد
ختاییان اشیاء از امیک شدند و چون زمانه لباس سوگواری پوشید پاسی از شب بگذشت و شموع و مشاعل پیدا شد مردم
خبر آوردند که اینک چمکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیر ختایی به عادت سالکان طریق کشورگشایی در محفه
نشسته می آمد و امیر احمد با استقبال استعجال نموده چون نزدیک ختاییان رسید او را در میان گرفته به غر شهادت رسانیدند
و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده و کشندگان سرور خود را تیرباران کردند از آن جمله تیری بمقتل وزیر ختایی
خورده وادی نیز برد و چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی بخان بالیق فرستاد و باموافقان وزیر ختایی را بر دار
اعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون نمودند و بعد از
گذشتن چهل روز بر این قضیه جهت ترصیع تاج قاآن جوهری بزرگ ضرورت شد و بعضی از تجار به عرض نواب فلک اقتدار
رسانیدند که پیش از این بچند گاه لعلی که بیست مثقال وزن داشت جهت خزانه عامره با میر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن
شنید گفت من از این معامله خبر ندارم و پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش منکوحه امیر احمد اینجو خاتون آن لعل را نزد
قاآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نایره غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور آن لعل شد که میانه ورثه امیر احمد
در وقت قسمت ترکه نزاع بوقوع انجامید و پادشاه به تحقیق متروکات او اشتغال فرموده در آن اثنا آن لعل پدید آمد

آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر بیرون کشیده رسنی بر پایش بستند و تا سر چهار بازار کشیدند و
گرد و غبار بر وی راندند تا گوشت و استخوانش با خاک یکسان گشت و اینجو خاتون را نیز کشته و پسر قنر منظرش را
پوست کندند و چهار صد تمامی آن وزیر مرحوم را بر لشکریان تقسیم نموده رقم اختصاص بر اسباب و املاکش کشیدند
فاعتبروا یا اولی الابصار زمانه چو باد ست و باد از نخست ∴ نقاب از رخ گل بعزت کشد
پس از هفته در میان چمن ∴ بمشت اندر خاک مذلت کشد ∴ در جامع رشیدی مذکور است که بعد از واقعه مذکوره
سنگه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت عداوت میورزید بمرتبه وزارت رسید و چون مدت هفت سال مهم دولت
و اقبال گذرانیده بود روزی قوبلا قاآن از وی چند دانه مروارید طلبید جواب داد که ندارم مسلمانی از مغانیکه
مبارکشاه نام داشت و نزد قاآن به غایت معتبر بود آهسته به عرض رسانید که سنگه یک خروار مروارید و طلا آلات دارد
اگر پادشاه او را بسخن مشغول گرداند بنده همین لحظه آن اشیای نفیسه را بپایه سریر اعلی آورم و قاآن با سنگه آغاز
تکلم کرده مبارکشاه فی الحال بخانه او رفت و دو صندوق مملو از جواهر زواهر و مرصعات نادر ببارگاه پادشاه
آورد و لاجرم همان لحظه سنگه مواخذ گشته به یاسا رسید و بجای او اولجای چکسانک شریک ساخت شغلست که چون
ناصر الدین مدت دو سال امر وزارت پرداخت بعضی از مقربان به عرض قاآن رسانیدند که ناصر الدین از
اموال دیوان هشت تومان بالش قوت کرده است و قوبلا او را مخاطب ساخته از حقیقت آنحال سوال نمود جواب داد
که چون سه سال متعاقب محصولات ممالک بواسطه آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور را نزد رعایا گذاشته ام رعایا
گذاشته ام تا حاصل نشوند قاآن را این جواب موافق مزاج افتاد فرمود که تمامی ارکان دولت نام خویش
میخورند و ناصر الدین غمخواری ملک و رعیت مینماید آنگاه او را خلعت زردوزی پوشانید و پایان قیچان لقب داد
و زمام اختیار جزوی و کلی مهام وزارت را در قبضه دولت او نهاد و نایان تا آخر حیات قوبلا قاآن وزیر بود
و در ایام دولت تیمور قاآن نیز بسرانجام امور دیوانی اشتغال مینمود ذکر خان جنم از پادشاهان عالی شان
که موسوم بودند به تیمور قاآن قوبلا در ایام سلطنت پسر خویش چمکیم را ولیعهد کرده بود و بحسب تقدیر عزیز علیم
چمکیم پیش از پدر از عالم انتقال نمود و قوبلا ولدش تیمور را که بصفت عدالت و تهور اتصاف داشت قائم

مقام پدر ساخت و در آن اوان که قبلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن در حد ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر
قیام مینمود که بجنگ شاهزاده قیدو رود لاجرم مادرش کوکجین خاتون متصدی امور سلطنت شده پایان قبچاق را
بطلب پسر فرستاد و تیمور قاآن بعد از استماع این خبر بجانب دار الملک پدر مراجعت کرده در سنه اربع و تسعین و ستمایه بخان
بالیق رسید و از شاهزادگان کوکجو و توقو پسران قوبلا قاآن و مسون تیمور اولاد چمکم و انند اغول ولد توموخان
بن قوبلا و از نوئینان جکسانک و اوجاجار و اولجای جکسانک و الون جکسانک و غیرهم مجتمع گشته تیمور قاآن را
بر سریر پادشاهی نشاندند و نامش را الجایتو قاآن کردند و چون الجایتو قاآن بر تخت خانی برآمد به بسط بساط عشرت
و انبساط قیام نمود و ابواب انعام و احسان بر روی خواص و عوام برگشود و مراتب ارباب مناصب را بدستور
زمان قوبلا مقرر ساخت و پایان قبچاق را بیشتر از پیشتر ترتیب کرده رایت اعتبارش برافراخت و فرمود که او را لقب
پدر لقب داشته بید اجل خوانند و فرمان او در امور مالی از جزئی و کلی معتبر دانند حکومت قراقرم و منازل اصلی
چنگیز خان را برادر بزرگتر خویش کملا عنایت نمود و پسر عم خود اننده اغول ولد توموخان بن قوبلای را بایالت ولایت
سکموت نصب فرموده کوکجو بن قوبلا و کورکوز کورکان را بدفع شاهزاده قیدو نامزد کرده در تمهید بساط عدل و
انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه بجای آورد و صحبت پیوسته که تیمور قاآن از مبادی ایام
جوانی و عنفوان ایام زندگانی بشرب راح ریحانی و تجرع باده ارغوانی مشعوف بود هر چند جد نامدارش قوبلا قاآن
او را از ادمان مدام منع مینمود اصلا قبول نمی فرمود آخر الامر قوبلا چند کس از اهل اعتماد را بر آن فرزند ارجمند
موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی برد و لب بر لب جام نهد و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب
وعظ و پند شراب نیاشامید بی تحمل شده بتعلیم مولانا رضی بخاری که بواسطه قرب مشرب نزد او مقرب بود
حمامی را گفت که بجای آب در یکی از آخورهای حمام شراب ریزد و هر روز باتفاق خدمت مولوی بحمام رفته
پنهان از اغیار دفع خمار مینمود آخر الامر موکلان بر این سر وقوف یافته کیفیت حال بعرض قوبلا رسانیدند و قاآن در
غضب رفته مولانا رضی بخاری را ببهانه مهمی از صحبت شاهزاده دور انداخت و چون پیمانه حیاتش ساقی اجل پر
کرده بود بطریق خفیه او را هلاک ساخت غرض از عرض این حکایت آنکه بنابر اسباب مذکور تیمور قاآن در زمان [illegible]

قوبلا قاآن نمیتوانست که بموجب دلخواه در مجلس عیش و عشرت قرار گیرد اما بعد از جلوس بر تخت سلطنت صبح
و شام بغیر شرب می گلفام کاری نداشت و شب و روز همدم قدح و جام بود و نصیحت نیک اندیشان را نشنوده
می انگاشت پس از آنکه شش سال در کمال اقبال بدین طریقه اوقات گذرانید بجهت شراب در مزاج موفور الابتهاج
تاثیر کرده بمرض صرع و لقوه گرفتار گردید و شش سال آن رنجوری امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت
امرا امور ملک و مال را بفیصل میرسانید

گفتار در بیان بدایه حال شاهزاده قیدو و ذکر بهار ایام اقبال او

شاهزاده قیدو بروایت اصح ولد قاشین بن اوکدای قاآن بوده بعقیده صاحب
مقدمه ظفرنامه پدر قیدو غازی اغول نام داشته در اوایل رشد و تمیز ملازمت ارتق بوکا مینمود و در آن
اوقات که آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال ارتق بوکا ظاهر گشت قیدو به مقتضای این مصراع که
ز بیدولت گریزان باش چون تیر   عمل نموده روی بعضی از بلدان مغولستان آورده در برکه اغول که در دشت قبچاق
بجای صاین خان پادشاه شده بود قاصدی سخندانی ارسال داشت و التماس نمود که او را بمال و لشکر مدد دهد
تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید برکه اغول که بصفت عقل و دانش و فهم و کیاست موصوف و معروف بود
و منجمان را طلبیده فرمان داد که بر زایچه صلاح قیدو نظر اندازند و سعادت و شقاوت او را از سر نجوم معلوم نموده
کیفیت عرض کنند و اهل تنجیم بعد از تامل و تدبر معروض گردانیدند که از امارات سماوی چنان بوضوح می پیوندد
که طالع قیدو در غایت قوتست و بر خصوم او عاقبة الظفر یافته سالها بر تخت بخت تمکن خواهد داشت بنابر آن برکه خان
قیدو را بزر و لشکر مدد کرد و قیدو باستظهار آن سپاه جرار بمحاربه ایغو خان که در الوس جغتای پادشاه بود
مبادرت نموده بروی ظفر یافت و پلاش و کیچک و بعضی دیگر از ولایات ترکستان و مغولستان را بحیز تسخیر در
آورد و در آن وقت که خاطر قوبلا قاآن از ممر مخالفت برادرش ارتق بوکا فراغت یافت فی سنه اثنین و ستین و ستمایه
ایلچیان نزد تمامی سلاطین و خواتین و شاهزادگان الوس چنگیز خان فرستاده به قوریلتای فرمان داد و مجموع
ایشان روی بخانبالیق نهادند مگر اولاد باتو و شاهزاده قیدو و قوبلا از تخلف قیدو دغدغه بخاطر راه داده
خواست که او را در قید بلا اندازد لاجرم چند کرت قاصدان چرب زبان پیش او روان کرده پیغام فرمود که مناسب

چنان مینماید که آن عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان خردمند بدینجانب شتابد تا دیده بدیدار یکدیگر
روشن کنیم و به اتفاق پرتو اهتمام بر انتظام ملک و ملت اندازیم قیدو خان به مساعدت بخت بیدار جواب
داد که امسال الاغان حشم و قدم ما از لاغری مجال رفتار ندارند اگر توفیق رفیق گردد و سال دیگر شرف ملازمت در
یابیم و مدت سه سال با مثال این بهانه تمسک جسته بدرگاه قاآن نرفت و هر سال طایفه از ابطال رجال باطراف
ممالک مغولستان و ترکستان میفرستاد و به اخذ غنایم و گوشمال ارباب جرایم میپرداخت بنا بر آن دغدغه خاطر قوبلای قاآن
از جانب قیدو خان شرایدگشته فوجی از شاهزادگان و نوینان را با سپاهی گران بمحاربه او نامزد کرد و ایشان در کنار
آب ارلش ییلاق کرده خواستند که در اوایل فصل حریف بمبارزت حریف مبادرت نمایند در آن هنگام عصیان
آمده سرداران لشکر را مواخذه و مقید کرده بند نهادند و جمعی از اولاد باتو و قوقه را پیش قیدو فرستادند و این معنی
موجب ازدیاد علو مرتبت قیدو خان گشته بعد از آن هرچند قاآن سپاه به محاربه او ارسال داشت منهزم باز آمدند
و چون قوبلای قاآن وفات یافت و پرتو انوار معدلت تیمور قاآن به اطراف و اکناف ولایات یافت در سنه سبعمایه
مواثق و ویل صد تومان لشکر مرتب ساخته به مقابله و مقاتله قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته
ایلچی نزد دوا خان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت
هرچه تمامتر با لشکر ظفر اثر بدینجانب پیوندی تا باتفاق شر سپاه تیمور قاآن از سر باز کنیم و دوا به مداوای درد
قیدو خان نپرداخته بمعاذیر نا دلپذیر تمسک جست و قیدو بالضروره با جنود خاصه بصوب قراقرم حرکت کرد
به آهستگی طی مسافت مینمود تا در برابر صد تومان لشکر تیمور قاآن رسید با آنکه او صد یک آن سپاه زیاده نبود
دل بر محاربه نهاده و مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخر الامر رحم دار شده نزدیک بود که گرفتار گردد
لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که هر یک از لشکریان در چند موضع آتش افروزند و سپاه تیمور قاآن شعلات نیران
فراوان دیده تصور کردند که قیدو را از جایی مددی رسیده و او خود همانشب کوچ کرده باز پس نشست و امرای
ختای تو هم آنکه قیدو حیله اندیشیده میخواهد که ایشان را نزدیک خود کشد و بدام بلا مقید گرداند او را تعاقب
ننمودند مقارن این حال دوا خان با شجعان ایل و الوس جغتای خان بقیدو پیوست و هر دو شاهزاده ابدا از تقدیم

چنانچه در مقدمه داستان خاقان قراقرم وکلوران مرقوم قلم شکسته زبان و کلک بنان گشت بروایت میرزا
الغ بیک گورکان عدد آن سلطانان نافذ فرمان نوزده نفر است و از این جمله پنج نفر مذکور شدند و بنابرانکه احوال
چهارده نفر دیگر نامعلوم است بمجرد تعداد اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر کشیده شد که قاآن توشیلای
بن خینک بن نرمه بلاد بن حم کم که قایم مقام تیمور قاآن بود توقتای بن قوشیلای نایزی بن تولک که در زمان حکو[مت]
او را بیلکتو خواندند نوشیروان بن دارا که به اخلاق حمیده آراسته بود و فتور در منصب قاآنی در زمان دولت او روی نمود
توقیتمور بن تیمور قاآن بیسودار اسکه بن بیسودار امک قاآن کینمور ارکیتمور ملی تیمور قاآن که ملازمت حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت به الغ یورت رفته بر مسند قاآنی نشست و التای که از نسل اریق
بوکا بود اوردای بن ملک تیمور ادای بن ارکتمور و این دو کس نیز در سلک اخفاد اریق بوکا انتظام داشتند و از
مقدمه ظفرنامه چنان معلوم میشود که قاآنی که بآستان امیر تیمور گورکان رسید بعد از فوت وی بقراقرم رفته ملازم
قاآن گردید و قاآن امیری بایزی نام داشته و چون قبل از سلطنت بایزی معمور نامی در ختای خروج کرده زمام
حکومت آن مملکت را بدست آورده بود بعد یورت اصلی که قلماق و قراقرم است موضع تصرف بایزی در نیامد و بعد از
اندک زمانی بایزی کشته گشته امرا و ایرات بر قراقرم و قلماق مستولی شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال ذکر شمه

از حال جوجی خان بن جنگیز خان و اولاد او که در دشت قبچاق پادشاهی نموده اند

مستحفظان اخبار آورده اند که نوبتی قوم تکریت که ایشان را مرکیت نیز گویند فرصت یافته اردوی جنگیز خان را غارت
نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر کرده پیش اونک خان فرستادند و اونک خان بچشم شفقت در این ضعیفه نگریسته
نسبت بوی در مقام حرمت میزیست تا وقتی که جنگیز خان بیورت خود معاودت نمود آنگاه او را نزد شوهرش فرستاد
بعد از روزی چند پسری از وی متولد شد و موسوم به جوجی شد یعنی مهمان نو رسیده و چون جوجی که اکبر اولاد جنگیز خان
بود بمرتبه جوانی و عنفوان ایام زندگانی ترقی نمود جنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و الان و آس و روس
و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و پیوسته میان جوجی و جغتای و اوگدای غبار نقار ارتفاع داشت زیرا
که برادران بنابر قضیه مذکوره در نسبش طعن میکردند و جوجی پیش از جنگیز خان به شش ماه وفات یافته چهارده پسر گذاشت

کذاشت برین موجب آورده اند که مادرش سرقان بود از قوم قنقرات باتو که مادرش اوکی قوچین بنت ایلچی
نویان قنقرات بود برکه خان برکجار شیبان تنکقوت بوال جیلاقون شنکقور جیمای محمد
اودور توقاتیمور سینکوم واز جمله این چهارده پسر که اوراسا این خان می کفتند بحکم وصیت قایم مقام پدر شد
واوکدای قاآن در ایام دولت باتو را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک خان را با منکو ولد تولی و بعضی از اولاد
چغتای مصحوب او کردانید تا تمامت ولایت آس وروس و چرکس آن حدود را مستخلص سازد و باتو تمغان شاهزادکان و
لشکر فراوان بدانجانب شتافته به اندک زمانی مواضع بسیار در حیز تسخیر کشید و شهر ملس را بعد از محاصره قهرا
کرفته بقتل عام فرمان داد و کفت که قاتلان کوش های راست مقتولان را بریده به عرض سانیدند دویست و هفتاد هزار
کوش بشماره درآمد و چون باتو از آن مهم باز پرداخت بصوب کلار و باشغرد که متصل بلاد فرنک بود و متوطنان آن که
دین نصاری داشتند رایت عزیمت بر افراخت و پس از آنکه ترسایان از توجه سپاه مغول آکاهی یافته مقابله و مقاتله
ایشان را پیش نهاد همت ساخته چهارصد هزار مرد بمیدان نبرد شتافتند باتو از کثرت عدد عدو واقف شده از اهل اسلام
هرکس که در معسکرش بود فرمود که یکجا جمع کشته بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسئلت نمایند و خود تنها بر پشته رفته و
یک شبانروز بتغییر مناجات و عرض حاجات پیچ سخن نکفت آنکاه از پشته بپایان آمده بتعبیه سپاه پرداخت و در شب جمعی از
شجعان را از آبی که میان او و مخالفان واسطه بود بکذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان درآیند و
روز دیکر بهادران هر دو کشور آغاز استعمال نیزه و خنجر کرده باتو بنفس خویش روی بجدال آورد و در آن اثنا جماعتی که
شب از آب کذشته بودند از عقب نصاری درآمدند و از هر دو طرف ایشان را درمیان کرفته منهزم کردانیدند و باتو آن ولایات را
نیز مسخر کرده بدشت قبچاق بازکشت و بر مسند خانی نشسته شاهزادکان را اجازت معاودت ارزانی داشت و شهر سرای را
بنا کرده دارالملک ساخت و فاتش در سنه اربع وخمسین وستمایه موافق لوییل روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و
غیر خداپرستی شیوه نداشت و مسلمانان و مغولان می نکشود هرچه که میتوانست و باسم سلاطین روم و شام احکام بر دولت
مینوشت و همواره تخم انعام و احسان در فضای خواطر طوایف انسان می کشت و بعد از فوت باتو برادرش برکه خان
قایم مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین وتسعمایه رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق باولاد جوچی

خانست و در مقدمه ظفرنامه اسامی سی و دو نفر از ایشان مسطور کشته و در الوس اربعه که بعد از مقدمه تالیف یافته
نام های سی و نه نفر نوشته شده بر این موجبست که تحریر می یابد و پرتو تفصیل بر این موجب اجمال می تابد اول جوچی خان بن
چنکیز خان باتو بن جوچی که مجملی از احوال او در حیز بیان آمد سیوم برکه خان بن جوچی خان که مردی موحد و مسلمان بود و پیوسته
بر افعالی که از هلاکو خان صدور می یافت اعتراضات مینمود و فاتش در سنه خمس وستین وستمایه اتفاق افتاد چهارم موکاتیمور
بن طوغان بن باتو که در زمان پادشاهی ملقب به کلک شد فوتش در سنه احدی وسبعین وستمایه واقع کشت پنجم ششم تودکان بن
طوغان هفتم توقتا خان بن منکوتیمور که جمیع الوس اوزبک بوی منسوبند هشتم جانی بیک خان بن اوزبک خان که
پادشاه عدالت شعار مرحمت آثار و دین دار شریعت دثار بود و در ایام دولت ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان بر اران
و آذربایجان استیلا یافته آغاز تظلم و تعدی نمود چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلاء وطن اختیار کردند از آن جمله
قاضی محی الدین بردعی بسرایی که دارالملک جانی بیک خان بود رفت و به نصیحت و موعظه مشغول فرمود و در روزی
که پادشاه و ارکان دولت در مجلس وعظ تشریف داشتند حکایت ظلم اشرف را به عبارتی تقریر کرد که همه در کریه افتادند
و کفت چون بندکان این آستان را دفع آن ظلم میسر است اکر در این باب غفلت ورزند در قیامت مواخذ خواهند بود و این سخن
تاثیری تمام نموده جانی بیک خان با سپاه فراوان فی سنه ثمان وخمسین وسبعمایه متوجه آذربایجان کشت و ملک اشرف از
قرب وصول پادشاه آکاه شده از تبریز بکریخت و سپاه آن پادشاه معدلت دستکاه از عقب رفته او را در حوالی شیخ محمد البحی که
نزدیک به خوی بود بکرفته و به تبریز برده بقتل رسانیدند و جانی بیک خان با وجود آنکه لشکر فراوان همراه داشت اصلا
جهت آن متعرض ساکنان آذربایجان نشد و خزاین اشرف را تلف کرده پسر خود بردی بیک را در تبریز حاکم ساخت آنکاه
رایت مراجعت بجانب یورت خود برافراخت و بعد از وصول بدشت هم در آن سال درکذشت مختصر تلخیص از مولفات جامع
کمالات نفسانی مولانا سعد الملة والدین التفتازانی بنام نامی جانی بیک خان مزین است و کمال نعمت و وفور لطف و
کرم آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین نهم بردی بیک خان بن جانی بیک خان دهم چون از
وفات پدر خبر یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست کیلدی بیک خان یازدهم نوروز که برادر خود را از
اولاد جانی بیک خان منسوب میدانستند دوازدهم سیزدهم خضر خان چهاردهم مرود بن خضر خان پانزدهم بازرجی شانزدهم توقای بن بیاشی هفدهم تولکتیمور بن

که برادرزاده نوقای بود پنجم مراد خواجه برادر تغلق تیمور خان نوزدهم قتلق خواجه برادر بوقای بیستم اروس خان که در اوایل زمان
امیر تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت به آنحضرت لوازم مخالفت بجای می آورد بیست و یکم توقتاقیا
بن اروس خان بیست و دوم تیمور ملک بیست و سیوم توقتمش خان که بواسطه امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان پادشاه دشت
قبچاق شده مرتبه او از مراتب آبا و اجداد درگذشت و بالآخره بدان حضرت مخالفت نموده دو نوبت بمقابله و مقاتله اقدام
نمود چنانچه در جزو سوم ازین مجلد مذکور خواهد گشت انشاالله تعالی بیست و چهارم شادی بیک بیست و پنجم پولاد بن شادی بیک بیست و ششم تیمور بن
تیمور قتلق بیست و هفتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و هشتم کریم بردی بن توقتمش خان سی ام کپک خان بن توقتمش خان و هیچ یک ازین پسران
زیاده ازیکسال پادشاه نبودند جکره سی و دوم جبار بردی بن توقتمش سی و سوم سید احمد سی و چهارم [illegible] ویش بن الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم
دولت بردی بن تاش تیمور سی و هفتم براق بن قرچق که میان او و میرزا الغ بیک گورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در حیز
بیان خواهد آمد انشاالله تعالی سی و هشتم غیاث الدین بن شادی بیک سی و نهم محمد بن تیمور خان و چون احوال این سلاطین نامعلوم بود
بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگری از خانان دشت قبچاق ابوالخیر خان است که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید
بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان بن امیر تیمور گورکان به امداد او فتح سمرقند نمود و مدت ملک ابوالخیر
خان قریب چهل سال بود و بعد از وی پسرش ابوالفتح محمد خان شیبانی بلوازم منصب پدر قیام نمود و پس از اندک زمانی ایتاق خان
ولد حاجی محمد خان به اتفاق جمعی کثیر از امرا اوزبک رایت مخالفت شیخ حیدر خان برافراخت و چند نوبت میان الجانبین
مقابله و مقاتله واقع شد و در اکثر معارک پرتو ظفر بر پرچم شیخ حیدر تافت آخر الامر ایتاق خان به امداد احمد خان غالب گشت
و شیخ حیدر در اثنای گیرودار چند زخم خورده درگذشت **ذکر [illegible]** که در اوایل سنه ست و تسعمایه بر سمرقند
استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا بخراسان شتافت ولد براق خان بن ابوالخیر خان
بود و بیان شمه از حالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابوالخیر خان که تا غایت در دیار ترکستان و ماوراءالنهر بر مسند
جهانبانی تمکن دارند در ذکر وقایع آینده از مساعدت وقت مامولست **ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران** چغتای
خان که پسر دوم چنگیز خان بود به وفور هیبت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور یاسا و تورا از سایر برادران امتیاز
داشت و چنگیز خان بهنگام قسمت حکومت ممالک ماوراءالنهر و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان

و بلخ و غزنین را تا کنار آب سند بوی تفویض فرموده در وقت وفات مقرر ساخت که قراچار نویان بن سوغو بیجن
بن ایردمچی برلاس که جد پنجم حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکانست مدبر امور ملک باشد و جغتای بعد از فوت
پدر بیش بالیغ را دارالملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را به قبضه اقتدار امیر قراچار گذاشت
و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکتای قاآن بسر میبرد با آنکه اوکتای از وی بسال خردتر بود در باب تعظیم و تکریم
و اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجای می آورد و چون چنگیز خان رعایت رسوم یاسا و توره را مفوض
بعهده جغتای کرده بود در تمشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار مینمود و تکالیفی که از شرع و عقل بعید
تمام داشت بسبب تفرقی ایام از وی صدور می یافت چنانچه خلایق را به اکل مردار الزام میکرد و نمی گذاشت که در
روز به آب روان درآیند و گوسفند را ذبح شرعی نمایند و در قضیه کشتن گوسفند بمرتبه مبالغه نموده بود که در ایام
دولت او هیچ آفریده در خراسان بر علانیه کارد بر حلق اغنام نمیتوانست کشید تا بماوراءالنهر و ترکستان چه رسد و
همچنین حکم کرده بود که هرکه در آب بول کند تا خلط منی در آب اندازد او را به سیاست رسانند و خروج محمود تارابی
و قتل او در ایام سلطنت جغتای خان دست داد و وقوعش در شهور سنه ثمان و ثلاثین و ستمایه تا سنه اربعین و ستمایه اتفاق
افتاد و از جمله افاضل ابویعقوب السکاکی صاحب مفتاح چندگاه در مصاحبتش بسر میبرد و مهمات وزارتش حبش
عمید سرانجام میکرد و در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل و ترتیب
موچی [illegible] مادر این پسر کنیزکی بود خدمتکار [illegible] خاتون بنت [illegible] نویان [illegible] و ییسولون خاتون بر سایر
خواتین جغتای خان رتبه تقدم داشت [illegible] متوکان که از جغتای خان در وجود آمده بود و در ظاهر قلعه طالقان به زخم
تیری از عالم رحلت نمود بلکشی که در زمان حیات پدر در سیزده سالگی فوت شد ساربان [illegible] مونگکا پایدار
قداحی تاجو و چنانچه عنقریب در قلم خواهد آمد بعد از وفات جغتای خان سی نفر از اولاد او و قربا او را در ولایت
توران و مغولستان سعادت سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلا لوای اقبال امیر تیمور گورکان
اتفاق افتاد **گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و ذکر کشته شدن او بزخم تیر [illegible]**
در شهور سنه ثلثین و ستمایه در قریه تارات که از آنجا تا بخارا سه فرسخ مسافت است شخصی محمود نام آغاز شید و زرق کرد

بتزویر سالک طریق زهد و عبادت شد و دعوی کرد که جنیان پیوسته با من ملاقات می‌نمایند و مرا از مغیبات
اخبار می‌فرمایند و به واسطه استماع امثال این مزخرفات جمعی کثیر از جمله عوام الناس پای ارادت نزد تارابی بنیاد
شد نمودند و جمعی از مرضی به نفس آن منفس تیمن و تبرک جستند و بحسب اتفاق در آن اوقات چند کس شفا یافتند و این معنی
سبب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی بر او جمع گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین محبوبی
لقب داشت بنابر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده می‌ورزید سند ارادت به آن جاهل داده گفت پدرم در بعضی از
مؤلفات خود آورده است که از تاراب بخارا صاحب دولتی موصوف به صفات کذا بیرون خواهد آمد و معموره عالم را
مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف تو صادق می‌آید عجب محمود از شنیدن این سخن روی به تزاید
نهاده هوس پادشاهی در خاطرش افتاده زمره از امرای مغول که در بخارا اقامت داشتند متوهم شده به میعاد اجتماع نزد
تارابی رفتند و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد گفتند که مناسب آنست که حضرت شیخ به شهر تشریف آورند تا آن بلده
از یمن قدوم شریف خدام بی نصیب نماند و تارابی این ملتمس را اجابت نموده متوجه شهر گشت و داروغه و اعیان
بخارا با هم قرار دادند که چون به سر تلی که در آن راه بود برسند تارابی را بکشند و شیخ زراق بر این سر وقوف یافته پیش از وصول
بدان موضع داروغه شهر را گفت از اندیشه فاسد بازگرد والا بی آنکه دست آدمی در میان باشد اشاره نمایم
که چشمهای ترا از کاسه سر بیرون کشند داروغه و سایر امرا از اظهار این سر اندیشناک شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا
بخانه مناسب فرود آمده ازدحام خاص و عام در آن مرتبه رسید که باد را مجال عبور نبود و داروغه و امرا [illegible]
که شیخ زراق را از میان بردارند اما به سبب کثرت آمد شد خلایق به مقصود فایز نمی‌گشتند در آن اثنا یکی از مریدان او را از
قصد امرا آگاه ساخته و تارابی از در غیر ظاهر از سرا بیرون رفته پای در رکاب آورد و به سرعت هر چه تمامتر خود را
به تل ابوحفص رسانید و عوام بخارا چون شیخ را آنجا ندیدند آغاز غوغا کرده گفتند خواجه از خانه پریده بیرون و به طرف
العینی تل ابوحفص رسید آنگاه وضیع و شریف عنان شکیبایی از دست داده روی به تارابی نهادند و چون شیخ به
آمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق پاکی اعمال و افعال توان نمود روی زمین را از لوث وجود کفار
خاکسار پاک باید ساخت و کما ینبغی به تقویت دین مبین باید پرداخت جهال و عوام الناس که از شیخ این سخن شنیدند آلات

حرب برداشته در رکاب محمود به جانب شهر شتافتند و داروغه و امرای مغول گریز اختیار کرده تارابی در غایت
عظمت در بخارا متمکن گشت و روز جمعه خطبه به نام خود خواند و از هر کسی که توهم داشت به اخراجش حکم فرمود و دست تعدی
او باش را قوی کرد و ایشان تا به منازل اغنیا درآمده هر چه می‌خواستند بر می‌داشتند و در آن ایام بر زبانش گذشت که عنقریب
از غیب اسلحه با خواهد رسید قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار شیراز در بخارا بار گشاده چهار خروار شمشیر به نظر آوردند و این
اتفاق سبب ازدیاد ارادت خلایق شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود داروغه و امرا که از بخارا بیرون رفته بودند
با لشکر بسیار مراجعت نموده روی به میدان قتال نهادند و تارابی ایشان را استقبال فرموده چون به مغولان نزدیک رسید
صف لشکر بیاراست و خود در مصاحبت شمس الدین محبوبی در قلب بایستاد و بنابر آنکه در میان خلق شهرت یافته بود
که تارابی به غیر جنود ظاهری از جنیان سپاهی دارد که میان زمین و آسمان طیران می‌نمایند و هر کس تیر و تیغ در روی او کشید
دستش خشک میشود مغولان ترسان ترسان دست به تیر و کمان و سیف و سنان می‌بردند و عاقبت دو تیر عمرفرسا از شست
قضا گشاد یافته به مقتل تارابی و محبوبی خورده چنانکه هر دو بر خاک هلاک افتادند اما به سبب شدت وزیدن باد و فور هیجان
گرد و غبار هیچکس بر این حال اطلاع نیافت و لشکر جغتای آن طوفان را بر کرامت شیخ حمل کرده به وادی فرار شتافتند و مریدان
شیخ ایشان را تعاقب نموده قرب ده هزار کس به قتل آوردند و چون به معسکر بازگشتند و تارابی را ندیدند گفتند خواجه غیبتی
فرموده اند و برادرانش محمد و علی را بر تخت حکومت نشانده کمر مطاوعت بر میان بستند و چون این اخبار به عرض
امیر قراچار رسید دو نوین شجاعت آیین را با سپاهی سنگین از برای دفع آن فتنه کرد و ایشان بعد از قتل تارابی به یک هفته
خود را به آنجا رسانیده و برادران تارابی در برابر مغولان صف آرای گشته جنگی سخت اتفاق افتاد و قرب بیست هزار کس از
جانبین کشته شدند و برادران تارابی نیز از پای درآمده مریدان ایشان به شعبها و پنهانها گریختند آنگاه مغولان به خیال قتل و
غارت بخارا به جانب شهر توجه نمودند و طایفه از اهل اعتبار با تحف و پیشکش ایشان را استقبال کرده التماس کردند که چندان
به تخریب آن بلده مبادرت ننمایند که صورت قضیه به عرض امیر قراچار رسد و خبر باز آید امرا این ملتمس را قبول نموده چون آن
نوین معدلت آیین بر این حال اطلاع یافت حکم فرمود که امرا و لشکریان بازگردند و متعرض بخاریان نشوند و از میامن
توجه خاطر قراچار نویان بخاریان از شر فتنه تارابیان و هم از قتل و غارت و تاراج لشکریان نجات یافتند و باز رستند

ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبش عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید عالم فاضل ابو یعقوب
السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی بیان از جمله مولفات بلاغت شان اوست از علوم غریبه و فنون عجیبه و تسخیر جن و
نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و سیمیا و خاصیات اجسام ارض و اجرام سما وقوف تمام داشت و این معنی از
تقریر حبش عمید وزیر و دیگری از نواب پایه سریر سلطنت مصیر چغتای خان ظاهر گشته انجناب را طلبید و از جلیس خویش
گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیا بپادشاه مینمود و آن معنی موجب مزید اعزاز و احترامش میگردید از جمله آنکه در روزی که
چغتای خان بر صندلی نشسته بود دید که کلنگی چند در فضای هوا طیران مینمایند و دست به تیر و کمان برد سکاکی پرسید
که پادشاه کدام یک ازین کلنگها را میخواهد که بر زمین افتد چغتای گفت اولین و آخرین و یکی از آنها که در میان میپرد و سکاکی خطی
مدور بر زمین کشید و افسونی خوانده و بانگشت اشارت کرد فی الحال آن سه کلنگ در زمین افتاد و چغتای انگشت بدندان گرفته زیاده تر
مزید معتقد ابو یعقوب شد که پیش او بزانوی ادب می‌نشست و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض چغتای رسانید که در آن وقت
که در بغداد بودم از وزیر خلیفه رنجیده و آتش را بستم چنانچه هر چند مردم سعی میکردند افروخته نمیشد و بعد از سه شبان روز دریا
از تنها دخلایق بر آمد خلیفه دانست که این معنی از شلوح طبع منست لاجرم مرا طلبیده گفت آتش را بگشا گفتم وقتی بگشایم که در
بغداد ندا کنند که این فعل از سکاکی صدور یافته و دیگر آنکه وزیر بوسه بر کون سگ دهد و همچنین کردند تا آتش را گشودم القصه
تقرب سکاکی نزد چغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشک و حسد در ضمیر وزیر مشتعل گردید و همت باستیصال آن زبده اهل
فضل و کمال بست و سکاکی ازین معنی وقوف یافته بروی مسابقت جست و با چغتای خان گفت که از دلایل نجوم چنان معلوم
میشود که کوکب دولت و اقبال حبش عمید بدرجه هبوط و حد و دنحوس رسیده و از آن میترسم که شقاوت و ادبار او در
سعادت و اقبال تو سرایت کند و چغتای این سخن را باور کرده فی الحال حبش را از وزارت معزول ساخت و چون
یکسال از عزل وزیر بگذشت و اختلال در احوال ملک و مال ظاهر گشت چغتای با سکاکی گفت که ضعف و نحوست طالع دم
دوام نمیدارد و شاید که کوکب طالع حبش قوت گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت میتواند بود و
چغتای بار دیگر منصب وزارت را بحبش تفویض فرمود و اکنون قصد یعقوب بر میان بسته زبان بغیبتش بگشاد و در آن اثنا سکاکی
تسخیر مریخ کرده لشکری آتش وش که ساز و سلاح ایشان تیر آتشین بود در خرگاه چغتای ظاهر گردانید و چغتای از

شده آنحال اندیشناک شد و حبش مجال سعایت یافته گفت چون سکاکی به اتحاد امثال این امور قدرت دارد میتواند
که خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشکر آتشین کشد و این سخن موثر افتاده چغتای خان سکاکی را محبوس گردانید و او
سه سال در زندان بسر برده بعد از آن روی بعالم آخرت آورد ذکر سلطنت میسو منککا و قرا هولاکو در مقصد ظفرنامه
مسطور است که چون چغتای وفات یافت قراچار نویان که مدبر امور مملکتش بود قرا هلاکو ولد موتوکان بن چغتای خان را
بپادشاهی اختیار نمود و در وقتی که کیوک خان بر مسند قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه جان قرا هلاکو کشیده میسو منککا بن چغتای
را در آن الوس والی گردانید و گفت بیت پسر تا بود چون نبیره کلاه ؛ بسر بر نهند تا نشیند بگاه ؛ و روزگار اقبال میسو منککا باندک
زمانی سپری شده از جهان پر ملال انتقال کرده قراچار نویان بار دیگر قرا هلاکو را بر تخت خانی نشاند بیت
آب اقبالش بجوی بخت باز آمد دگر ؛ بر سریر پادشاهی سرفراز آمد دگر ؛ و در ایام دولت قرا هلاکو امیر قراچار تاریخ سنه اثنی و
خمسین و ستمایه موافق توشقان ییل بدار القرار خرامید و از وی چهل زوجه و سه بیت و ده پسر یادگار ماند مدت عمرش هشتاد
و نه سال بود بعد از فوت قراچار نویان بچند گاه قرا هلاکو نیز از عقب رفته خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل الوس گشت
ارغنه خاتون بروایت صاحب مقصد ظفرنامه ارغنه دختر ارتق بوکا بن تولی خان بوده و بقول مولف الوس
اربعه بنت نورالچی کورکان و باتفاق مورخان ارغنه خاتون از قرا هلاکو پسری صغیر داشت مبارکشاه نام بعد از
فوت شوهر تاج خانی بر سر نهاده و برعایت حال مسلمانان پرداخته ایل و الوس را استمالت داد و کما ینبغی بلوازم امور
پادشاهی قیام مینمود تا آن زمان که الغو بر الوس چغتای خان استیلا یافته او را با خود عقد فرمود ذکر الغو خان
الغو ولد بایدار بن چغتای خانست و نامش الیغو بوده بنا بر کثرت استعمال آن لفظ به الغو تبدیل یافت و الغو به صفت
شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام منکو قاآن همواره در ملازمت منکو قاآن بوده رایت اخلاص و هواداری
می افراشت لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآن از سایر شاهزادگان الوس چنگیز خانی امتیاز یافت و چون منکو قاآن
بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا او را مصاحب خویش گردانیده و در وقتی که میان قوبلا قاآن و ارتق مخالفت و نزاع
بوقوع انجامید ارتق اندیشناک شد که مبادا الغو خان بهواداری قوبلا قاآن به ماوراء النهر و ترکستان آید و ابواب
جنگ و جدل بروی روزگارش بگشاید و در این باب با امرا جاقی نموده تا رای انجمله بر آن قرار گرفت که یکی از شاهزادگان

بسلطنت آن ولایت نرسید تا میان ایشان و مخالفان بندی باشد بنا بر آن ارتق بوکا در سنه ثمان و خمسین و
ستمایه حکومت الوس جغتای را بالغو تفویض فرمود والغو بحشمتی هرچه تمامتر بصوب مقصد روان شد و چون نزدیک بپیشبا
بالیغ رسید ارغنه خاتون طوعا و کرها امر سلطنت را بوی بازگذاشت والغو از ایمالیق تا کنار جیحون بحوزه تسخیر درآورد
باندک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد و در آن اوان که در اردوی ارتق بوکا بلا و قحط و وبا شیوع یافت ایلچیان
نزد الغو فرستاده غله طلبید والغو اگرچه خیال مخالفت داشت اما بواسطه آنکه مردم او را بکفران نعمت منسوب کردانند
نخست محصلان تعیین فرمود که همراه فرستادگان ارتق به ولایات رفته اجناس مقتاپس جمع آورند و باردوی او رسانند
و بعد از سرانجام اموال و اطعمه فراوان الغوخان طالب بهانه شد که دست تصرف بدان دراز کند و در آن اثنا شنود که یکی از
ایلچیان میگفته ما این جهات را بفرمان ارتق بوکا از رعایا ستانده‌ایم الغو بآن چه کار دارد و الغو همین سخن را بهانه ساخته
بحبس و قید ایلچیان و قسمت اموال بر لشکریان اقدام نمود و قاصدی نزد قوبلا قاآن ارسال داشته بیرلیغ و پایزه
مخصوص شد و ارتق چون بر کیفیت حادثه وقوف یافت از فرط غضب عازم ترکستان بخیال قتال شد والغو نیز روی بمیدان نبرد
آورده مقدمه سپاه ارتق بوکا را منهزم کرد اما بعد از آن ارتق بسر وقت او رسیده باتفاق انجل بن قراچار نویان که امیر
الامرایش بود غالب آمد والغو بکاشغر گریخته در وقتی که ارتق بطرف ختای شتافت بار دیگر بدار الملک خود بازگشت
وارغنه خاتون را در حباله نکاح کشید و بنا بر استصواب او امر وزارت بمسعود بیک بن محمود یلواج مفوض کردانید
و در خلال این احوال قیدو خان بامداد برکه خان مستظهر گشته علم مخالفت الغو مرتفع ساخت و دو نوبت میان الجانبین محاربه
دست داد کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه بیکسال فی سنه اثنین و ستین و ستمایه
از دار جهان بمرض طبیعی انتقال نمود سلطنتش چهار سال بود **ذکر مبارکشاه بن قراهولاکو** چون الغو خان رخت به
عالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادر خود ارغنه خاتون بمیمن اهتمام امیر انجل نویان فی سنه اثنین و سبعین و ستمایه موافق
اروغ پادشاه الوس جغتای کردیده و مبارکشاه پادشاه مومن حلیم کم آزار بود و همواره مغولان را از حیف و تعدی منع
مینمود و بنا بر آن بعضی از آن طایفه طالب بهانه گشتند که آن شاهزاده عادل را از میان بردارند و همت بر متابعت دیگری
کمارند و در آن اثنا براق اغلان بن ییسوتوا بن موتوکان بن جغتای خان منظور نظر عنایت قوبلا قاآن گشته منشور

سلطنت الوس جغتای حاصل کردانید و بدار الملک خود شتافت اما از وهم مبارکشاه مجال اظهار آن
حکم نیافت و روزی چند بتواضع و چاپلوسی کذرانید و در خفیه امرای مبارکشاه را با خود متفق ساخت و در وقتی که
آن شاهزاده نیکو سرانجام مبارک نام در جیسام بود با دو هزار سوار جرار خروج کرده بیکناگاه او را اسیر و دستگیر کردانید
جمیع خزاین و دفاین و شتر و گله و رمه و رمه مبارکشاه را بحیطه ضبط درآورد و بجای آن سپی نشانید **ذکر براق
خان** باتفاق مورخان براق خان بصفت ظلم و جور موصوف و باخذ اموال رعایا و زیردستان مشعوف و بشجاعت
و تهور مشهور و بجلادت و تکبر مذکور و در اوایل شهور سنه ثلاث و ستین و ستمایه موافق پارس ییل جلایرتای که بمزید جلادت از
سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت بمنصب امیر الامرائی رسانید و امر وزارت را بمسعود بیک یلواج مفوض کردانید
و در مبادی ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت محاربه اتفاق افتاد و آخر الامر بسعی آن قبچاق اغول بن
قدن بن اوکدای موافقت دست داد بعد از آن براق خان لشکر فراوان جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق
و آذربایجان و ایران از پیش نهاد همت ساخت و از آب آمویه عبور نموده با آباقا خان که در آن زمان قایم مقام هلاکو خان
بود محاربه کرده منهزم بازگشت و چون به بخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چند روز
بمرض فالج کرفتار شده در اواخر شهور سنه ثمان و ستین و ستمایه موافق توقیل ترقید و خان رفت و شربتی مسموم
خورده راه سرای آخرت پیش کرفت مدت سلطنتش شش سال بود **گفتار در بیان بعضی از احوال براق و بیان
منهزم شدن او از لشکر آذربیجان و عراق** در روضة الصفا مسطور است که چون براق در الوس
جغتای بر مسند ایالت تکیه زد از جاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکریان را از ظلم و اعتساف منع
نکرد و مغولان کافرکیش در بلاد ماوراء النهر و ترکستان شیوه ناپسندیده خویش پیش گرفته رعایای بیچاره پامال
رنج و عنا و مشقت کشید براق در اوایل ایام دولت بجانب ختن تاختن کرد و کاشته قوبلا قاآن را از آنجا گریزانیده
دست باسر و نهب و قتل برآورد و در آن ولایت مغول بسراهی در رقه آشیانه خطابی بنظرش درآمده و تیری بر آن
زده و دویست سوار از آنجا نازل گشت و در چاهی که در برابر آن آشیانه بود واقع شد و مغول آن چاه را در رقه صد و پنجاه
بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی از لشکریان براق شبی در باغی بوده اسپان خود را بر درخت میان تهی بستند ناگاه

اسپان از چیزی آرمیده آن درخت پوسیده شکست و از میان آن شش هزار بالش نقره ظاهر شد و سپاه براق برآن تمام دست آورده این معنی را از امارات وقت دولتش دانسته شد و چون براق از رفتن بدار الملک بازگشت پیشتر از پیشتر بجور و طغیان اشتغال نمود و این اخبار بسمع قیدو خان رسیده دفع شر او را بر ذمت همت تصویر فرموده با لشکر فراوان متوجه او گشته براق بیراق تمام مستعد جنگ و پیکار شده در کنار آب سیحون با وجمله مبارزان هر دو کشور آتش قتال التهاب یافته از بسیاری استعمال تیغ و سنان چون خون رود جیحون در فضای معرکه سیلان نمود و از جانبین بسیاری برخاک هلاک افتاده آخر الامر براق ظفر یافته با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت و بعد از این واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند میان آن دو شاهزاده دولتمند مقابله و مقاتله دست داده درین کرت قیدو خان بدین عروس فتح و نصرت فایز گردید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان یکران بازنکشید و قصد نمود که بجاروب غارت و تاراج بلاد ماوراء النهر را پاک سازد و براق لشکر دوباره دیگر علم جنگ و جدال برافرازد اما قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل آید قیچاق اغول که در سلک سایر چاکران اوکدای قاآن انتظام داشت از نزد قیدو خان برسالت آمده بآب زلال نصایح سودمند و مواعظ دلپسند آتش فتنه او را منطفی گردانید تا از مقام غارت ماوراء النهر و عداوت قیدو خان درگذشته بین الجانبین بساط صلح و صفا ممهد گردید و برین جمله مقرر گشت که قیدو و براق را براق دیده لشکر بعد از آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر عراق و خراسان نهد و بعد از آن احوال براق خان منتظم شده در شهور سنه ستّ و ستین و ستمایه موافق سیلان ییل مسعود بیک یلواج را برسم رسالت نزد اباقا خان فرستاد تا بحسب ظاهر اظهار مخالصت و اتحاد کرده در ضمن آن تحقیق کمیت لشکر عراق و آذربایجان نماید و بر کیفیت مسالک آن ممالک اطلاع حاصل فرماید و مسعود بیک نغمه بنیان عقیدت درست و دلی چون طالع مقبلان قوی از آب آمویه گذشت و بسرعت هر چه تمامتر طی منازل نموده جهت رعایت حزم در هر منزلی دو سر اسپ صبا رفتار و معتمد خدمتگار باز داشت و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین جوینی که صاحب دیوان اباقا خان بود باتفاق امرا و نوینان او را استقبال نمودند و خواجه هم چنید مرکب سرکشی را در زیر ران داشت در حین ملاقات وظایف انسانیت بتقدیم رسانیده پیاده شد و مسعود بیک همچنان سوار و جناب صاحبی را درکنار کشید و بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان تو لی نامتر نشان خویش خوشتر

خواجه شمس الدین محمد که یکی از عمال خود را قرینه آصف برخیا می‌پنداشت از این معنی بغایت آزرده خاطر گشت اما بنابرآنکه محل مقتضی باز خواست نبود دم درکشید و چون مسعود بیک ببارگاه اباقا خان رسید منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب و اشارت مرغوب ادای رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه اختصاص یافت و بنابرآنکه مهم او بمکر و فریب مبتنی بود بعد از چند روز از اثر بدگمانی در خود مشاهده کرده در طلب رخصت سرعت فرمود و اباقا خان شرف اجازت ارزانی داشته مسعود بیک بی توقف و اهمال بر تکاوری برق مثال سوار گشته چون فلک الافلاک لحظه در هیچ مرحله از حرکت باز نایستاد و روز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق باستعداد جنگ و قتال اشتغال دارد و رسالت مسعود بیک جهت تجسس بوده لاجرم اباقا خان ایلچی قمر سیر بباز گردانیدن او ارسال داشت هیهات هیهات مسعود بیک را کسی چگونه در تواند یافت او مردی عاقل کار آزما بود در منزل بمنزل ایشان آسوده نایستاد و بهیچ وجه تانی و توانی نکرده چنان تعجیل نمود که برید فلک از سرعت آن حرکت حیران ماند و باعتقاد صاحب تاریخ وصاف در عرض چهار روز بکنار جیحون رسیده و چون ابرو باد از آب بگذشت و بخدمت براق پیوسته هر چه مشاهده نموده بود معروض گشت و براق عزیمت فتح خراسان و عراق تصمیم داده قصد کرد که جهت ما یحتاج لشکر و ضرورت سفر بخارا و سمرقند را غارت کند مسعود بیک عرض کرد که تخریب ولایاتی که در حیطه تصرف پادشاهست بتهور تسخیر مملکت موهوم از مقتضای خرد و کیاست دور مینماید باری آن مقدار رعایت باید نمود که اگر اعیا [illegible] باسه چشم زخمی رسد رعایا بترتیب نزل و ساوری قادر باشند براق از شنیدن این سخن غضبناک شده فرمود تا مسعود بیک را هفت چوب زدند ولیکن از عزیمت نهب و غارت متقاعد گشت و قیدو خان قیچاق بن قداق بن اوکدای قاآن را با یکی از اولاد کیوک خان و چند هزار نفر از لشکریان بمعاونت براق نامزد کرده قاآن را در خفیه باشاهزادگان گفت که باید شما قبل از ملاقات اباقا خان و براق مراجعت نمایید و چون ایشان بماوراء النهر رسیدند براق با جمعی هزار سوار آراسته در سنه سبع و ستمایه موافق اییت ییل از آب آمویه گذشته غبار فتنه و آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت والی هرات بود با براق دم از ایلی و اتحاد زده شهزاده بوشین اغول ارغون آقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت با سپاه ماوراء النهر

عاجز گشته و انهزام یافته روی بصوب عراق آوردند و براق بر اکثر ولایات خراسان مستولی شد و اباقاآن بعد از
استماع این خبر با سپاهی بی عدد و قطرات امطار از عراق و آذربایجان بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بحدود ری
رسید پیشین اغول و ارغون آقا بموکب اعلی رسیدند و حقیقت حال و کثرت ابطال جدال براق را عرض کرده به اتفاق متوجه
جلگای هرات شدند و خبر توجه اباقاخان در اردوی براق خان متواتر پیوسته شاهزادگان که به فرمان قیدو خان بکمک
معاونت براقیان بر میان بسته بودند و بهنگام فرصت عنان یکران بصوب ماوراءالنهر تافتند و این معنی موجب
دلشکستگی براقیان گشت و براق سه کس را بسم جاسوسی بعسکر اباقاخان فرستاد تا بتحقیق نمایند که خان بنفس خویش متوجه
میدان قتال شد یا بعضی از شاهزادگان با امرا و لشکریان بمحاربه نامزد کرده و قراولان سپاه آذربایجان جاسوسان را گرفته پیش
اباقاخان بردند و بعد از استفسار یکی از ایشان موجب آمدن خود را بر سبیل راستی تقریر کرد و آوازه در انداخت که سبب
تاختن تا سپاه دشت بلاد و آذربایجان زیر و زبر گشت و بر علانیه فرمود که مصلحت دولت ما در مراجعت است الحال
کوچ کرده در وقت سوار شدن به آواز بلند گفت که جاسوسان را بقتل رسانید و آهسته اشارت نمود که آن شخص را که موجب
آمدن خود را بر زبان آورد بگریزانید و دیگران را بکشید و فرمان بران بموجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت
برق و باد در اردوی براق خان رفت و آنچه دیده بود و شنیده بازگفت و گفت حالا صحرای هراجرب به خیمه و خرگاه
مفروش و ملبوس آراسته است و از سپاه عراق و آذربایجان در آن دیار دیار نمانده براق از استماع این خبر مبتهج
و مسرور گشته مرغادل و جلایرتای که کلانتران ماوراءالنهر بودند خرامان و خندان بیارگاه پادشاه درآمدند
و رسم تهنیت بجای آوردند سو سرافراز مرغادل جنگجوی ✿ بیامد همانی بر آن گفت و گوی ✿ که اقبال شاهی پاینده باد
سپهبد چو ما بندگان بنده باد ✿ نگفتم که هنوز کسی مرد تو ✿ نیارد کسی تاب ناورد تو ✿ القصه براق و امرا به مجرد استماع این خبر
کاذب پیش از طلوع صبح صادق بنگامیشی اباقاخان پای در رکاب آوردند و تا صحرای هراجرب عنان باز نکشیدند
و آن سرزمین از خیمه و خرگاه مالامال یافته آن شب در غایت عیش و طرب بروز رسانیدند علی الصباح که خسرو شرقی (?)
آفتاب بمیدان سپهر تاخته رایت نهضت از عقب مواکب کواکب برافراخت براقیان بسان سیل غران بنگامیشی اباقاخان حرکت
آمده و چون نزدیک بتیره شکندیان رسیده فضای صحرا و پایان از لمعان اسلحه مبارزان عراق و آذربایجان مانند عرصه

آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور به ماتم مبدل شد و براق خان آه سرد از دل پر درد کشیده بکنکاش [illegible]
با امرا و مخصوصان خصوصا مرغادل و جلایرتای زبان به تسلی خاطر پادشاه گشودند و آن شب دل بر تهیه اسباب جنگ [illegible]
روز دیگر از جانب مشرق غریو و افغان سوزن برخواست و جمشید خورشید معرکه سپهر را به خطوط شعاعی بیاراست آن
دو پادشاه رزم خواه به یاسامیشی سپاه پرداخته از صدای کورکه و کوس گوش گردون کر میگردید و از آواز نفیر و کرنای
زمین و زمان برخود بلرزید از غمام کمان سهام اجل بسان باران نیسان باریدن گرفت و از میغ سنان و تیغ خون به سیلان آمد
روی زمین صفت روی جیحون پذیرفته در آن اثنا برق عزم براق خان از سحاب تهور آغاز درخشیدن کرد و از هر طرف
بر لشکر خویش همچون رعد غران در جوانب مخالف تافت و هر کس که در برابرش بود بزخم شمشیر و خنجر منهزم ساخت
و نزدیک بآن رسید که جیش اباقاخان از هم فروریزد و آن پادشاه کشورکشای از دست برد لشکر چغتای بگریزد اما [illegible]
بهادر همت بر دفع آن واقعه هایله گماشت در آن حین از اسب پیاده شد و بر صندلی نشسته عراقیان را بر محاربه و ستیز تحریض کرد
اباقاخان بنفس خویش با فوجی از دلیران پیش رانده حمله فرمود و از سپاه براق مرغادل در برابر آمده کشته شد و در آن
ساعت کوشش مردان هر دو لشکر و خون ریزش دلاوران هر دو کشور برتبه رسید که تا بهرام شدید الانتقام بخنجر گذاری
موسوم است چنان کارزاری ندیده و تا سپهر بمهر در گرد عالم و عالمیان گردیده مانند آن کارزاری نشنیده و چون
پادشاه چرخ چهارم از جهات آن معرکه ترسیده روی بدیار مغرب نهاد و از عکس خون سالکان مسالک پهلوی آسمان
شفق آسا رنگ شقایق نعمانی داد براق خان امارات عجز و انکسار بر وجنات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب
ماوراءالنهر آورد و بعد از وصول بخارا نور توحید در دلش پرتو انداخته مسلمان شد و سلطان غیاث الدین لقب یافت و هم
در آن ایام بمرض فالج گرفتار گشته سلک جمعیت اعضاش از هم گسیخت و مسعود بیک یلواج هم در آن ایام به اردوی قیدو خان گریخت
و براق نیز باميد مرحمت و اشفاق نزد شاهزاده قیدو رفته دو سه روزی بفراغت گذرانیدند و آخرالامر فی سنه تسع
ستین و ستمایه از دست ساقی مکر و عذر قیدو شربت مسموم درکشید سو در گردش این سپهر ناپیدا غور ✿
جامیست که جمله را چشانند بدور ✿ نوبت چو رسد بعذر نتوان کردن ✿ با ساقی این بزم که دور است نه جور ✿ نقلست که
از براق خان چهار پسر ماند و بزرگترین ایشان بیکتمور نام داشت و بیکتمور با اتفاق برادران خود و اولاد یغوخان (?)

قید و آغاز مخالفت کردند و از سرحد خجند تا بخارا آتش ظلم و بیداد برفروختند و خان و مان جماعتی را که بسعی مسعود بیک
بلواج در آن بلاد جمع آمده بودند بنایره قتل و غارت بسوختند و چند نوبت میان اولاد براق خان و قیدو محاربه دست
داده مره بعد اخری بجانب اولاد براق افتاد و بدین واسطه رعایای بیچاره بمصادره و مطالبه گرفتار شدند و در آن اثنا ابتاقیک
ترکان کوتوال قلعه آمویه بود بتبریز دابا قاآن رفته بتحریک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان شمه از وقایع مذکوره
عرضه داشت و گفت هر کس که والی سمرقند و بخارا میشود مانند براق بخار پندار به کاخ دماغ او تصاعد نموده متعرض خراسان
میگردد مناسب آنست که حالا که بسهولت میسر میشود فوجی از سپاه ظفرپناه بدان جانب شتافته نوعی سازند که در آن دیار
دیار نماند اباقا خان این سخن معقول افتاده یکی بهادر را با یک تومان لشکر در مرافقت ابتاقیک بدین مهم نامزد کرد و ایشان
بعد از طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده بر آن بلده استیلا یافته و قتل عام کرده آتش در مدرسه مسعود بیک بلواج که
معمورترین مدارس آن بلده بود زدند و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود جز خاکستر چیزی نماند و چون ابتاقیک بیاده و زکا
و یکی میشوم تقدم از لوازم فتنه و فساد هیچ باقی نگذاشتند پنجاه هزار پسر و دختر ماه پیکر را که باسیری گرفته بودند در پیش انداخته
علم مراجعت برافراشتند و مدت هفت سال بخارا از آدمیان خالی بود و بعد از آن مسعود بیک بحکم قیدو خان بار دیگر بتعمیر آن
خطه پرداخت و بدستور پیشتر بخارا و توابع را مجمع اشراف و اعیان طبقات ایشان ساخت **ذکر نیکی خان** بعد از
وقوع فراق براق خان امرا و کلانتران الوس جغتای خان بنابر اشارت قیدو خان نیکی خان را که پسرزاده جغتای بود
و بروایتی پسر پیش شیرامون و بقولی ساربان نام داشت بپادشاهی برگرفتند و چون نیکی را روز بد مرگ پیش آمد در سنه احدی
و ثمانین وستمایه علم متابعت بوقا تیمور بن قداعی بن تورانی بن منتوکان برافراشت و پس از آنکه بوقا تیمور در سنه ستین و
ستمایه وفات یافت پسر براق خان که بقولی دوا ایچان و بقولی دوا ایچن نام داشت در سنه تسعین وستمایه در ماوراءالنهر و
ترکستان پادشاه گردید و امیر الامراء لشکرکش دوا امیر الملکیر بن ایجل نویان بود و بروایتی دوا مدت سی سال سلطنت نموده و
بقولی شانزده سال

گفتار در بیان مخالفت دوا خان بن براق خان با پادشاه الغ لورت و حامی لعنی تیمور قاآن

دوا خان باتفاق مورخان پادشاهی کامکار بلند مقدار بود و بمزید شجاعت و مردانگی از تمامی
امثال و اقربا ممتاز و مستثنی میبود و بهمن پسر امیر الملکیر خلقی کثیر در ظل رایتش جمع آمده دوا بقصد بعضی از شاهزادگان که مجاورت

حدود مملکت تیمور قاآن مأمور بودند کمر بست و بجانب ایشان ایلغار کرده شب هنگامی که بجرع اقداح و دستگاهی
اشتغال مینمودند شنیدند که یاغی رسید و بغیر از کورگوز کورکان که داماد تیمور قاآن بود هیچکس از سرداران شوکت کار در
برابر دوا خان آمد و کورگوز با شش هزار سوار به استقبال شتافته بعد از وقوع قتال گرفتار شد دوا خان او را مقید و محبوس
گردانید و غنایم بسیار گرفته مراجعت فرمود و در حدود و توابع ترم بفراغت بساط عشرت مبسوط ساخت و چون گریختگان
به تیمور قاآن پیوستند بر آشفته بعضی از امرا سرحد را بند کرده روی بتدارک اختلال احوال سپاه آورد در این اثنا الوس
بوقا و دو رود قای با دو هزار مرد خبر از دوا خان گریخته نزد تیمور قاآن رفتند و گفتند ما بر بد و نیک سپاه
جغتای اطلاع داریم و نهایت شجاعت آن جماعت را میدانیم اگر اشارت قاآن نافذ گردد به رزم ایشان کمر بندیم و دوا
و اتباع او را بمرض هلاک و خرابی ملک گرفتار سازیم و تیمور قاآن دو امیر را به انعام کلاه و کمر مفتخر و سرافراز ساخته
دوا را عارضه دست برد و دوا منحصر در آن دانست که فوجی از امرا و لشکریان مصحوب ایشان بمحاربه آورده و براین
موجب حکم فرموده الوس بوقا و دو رود قاآن سپاه را سر کردند و در وقتی که دوا خان بقصد شبیخون الوس بعضی از شاهزادگان
که متابع تیمور قاآن بودند ایلغار نموده بود و بیک ناگاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکریان
جغتای بکشتند و دوا خان عنان بصوب فرار گردانید و داماد وی اسیر شد و چون دوا خان بدار الملک خود رسید
ایلچیان سخندان نزد تیمور قاآن فرستاده پیغام داد که اگر بی ادبی کردیم بجزا و سزا رسیدیم اکنون مناسب آنکه داماد در این
جانب فرستی تا ما نیز کورگوز را اطلاق نماییم و تیمور قاآن داماد دوا خان را بسیورغامیشی کرده شرف رخصت
ارزانی داشت اما قبل از وصول او دوا خان کار کورگوز را ساخته بود و با جمعی که از نزد قاآن بطلب او آمده بودند
گفت ما کورگوز کان را بدین جانب روی شاهزاده قیدو فرستاده بودیم او در اثناء راه وفات یافته و بعد از این وقایع چنانچه
در ضمن وقایع قیدو خان گذشت کرت دیگر میان دوا خان و لشکر تیمور قاآن محاربه روی نمود و در آن نوبت ظفر و نصرت
قیدو خان و دوا خان را بود و چون دوا خان بمرض موت گرفتار گشته طبیب حاذقش از دوای آن عارضه عاجز شد پسرش
مسند شهریاری نشست و او در ایام دولت خود ولایاتی را که اولاد قیدو خان متصرف بودند در حیز تسخیر آورده
داخل الوس جغتای گردانید و بعد از آن کونجک خان نیز رخت بر کنج لحد کشید **تالیغو خان** بن قداعی بن توری بن منتوکان

پادشاه گردید و بوقت حلول اجل تخت و تاج را وداع کرده در سنهٔ ستین و سبعمایه ایسنبوقا در الوس جغتای لوای خانی و علم
جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادر خود کبک خان و شاهزاده یسور بن ارکتمور
بن توقاتیمور بن توری را نامزد آن مهم فرمود و شاهزادگان با سپاه فراوان از آب آمویه عبور نموده بقتل و غارت
خرابی شهر و ولایت مشغول گشتند امیر بیساول و بوجای ولد دانشمند بهادر که در آن زمان از قبل سلطان محمد خدابنده در
حدود خراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته بکنار آب مرغاب شتافتند و در آن مقام سپاه ایران و
توران حربی صعب دست داد کبک خان و یسور ظفر یافتند و لشکریان خراسان عنان بصوب عراق و آذربایجان
تافتند امیر بیساول و بوجای با هزار سوار ساعتی ثبات قدم استوار داشتند و کمال جلادت و مردانگی بجای آوردند آخر الامر
امیر بیساول با هفت نفر جان از آن کرداب فنا بساحل نجات کشید و بوجای با چهل سوار آهن خای مبارزت مینمود تا وقتی
که آن سواران تمام کشته شدند آنگاه از غایت سراسیمگی خود را در آب انداخت و یکی از بهادران ماوراءالنهر بزخم تیر جان گرامی آن
و درا از خون بوجای گلگون ساخت و شاهزاده کبک و یسور آن روز تا شب از عقب خراسانیان میتاختند و تیر کرده
مردم می انداختند کبک خان میخواست که در ظلام تیر عنان باز کشد اما شاهزاده یسور مانع آمده گفت ٭

چو فیروز گشتی مشو در ستیز ٭ مکن پشت بر خصم راه گریز ٭

بنابر آن کبک ترک تکامیشی نموده بایر کرکچیکان داد و شاهزاده یسور جمعی از
کرکچیکان را که اسیر گرفته بود از راه عنایت کرده بمنازل ایشان فرستاد و چون خبر استیلای شاهزادگان و فرار
امرا خراسان بعرض اولجایتو سلطان رسید با لشکرهای عراق و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید و کبک و یسور
از توجه او واقف شده عنان بصوب ماوراءالنهر و ترکستان تافتند و بخدمت ایسنبوقا رفته سیورغامیشی و التفات
یافتند در آن ولایات بکام دل اوقات میگذرانیدند تا آن زمان که ایام حیاتش بسر رسید و متوجه عالم عقبی گردید ذکر
کبک خان بن دوا خان باتفاق امرا کبک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود بعد از فوت
ایسنبوقا بتخت سلطانی و مسند جهانبانی صعود فرمود و از نوادر وقایع که از آن خان ستوده آثار نقل کرده اند یکی آنکه
روزی بعزم گشت با جمعی از خواص سوار شده در کوه و دشت میگشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش در آمد که در مغاکی
بر زیر خاک ریخته بودند عنان کشید لحظه در آن عظام پوسیده نگریست پس روی بملازمان آورده گفت که میدانید که این

استخوانها با من چه میگویند و ایشان سر در پیش انداختند کبک خان فرمود که مظلومی چند داد میخواهند آنگاه
همت بر استکشاف احوال آن اموات گماشته امیر هزاره که آن سرزمین تعلق بوی میداشت طلب کرده از وی حال آن
استخوانها پرسید آن شخص بسردار صده رجوع نمود و سردار صده دست در دهچه زده بعد از تفحص بلیغ بصحت پیوست که
قبل از آن تاریخ به سال کاروانی از جانب خراسان بدان جا رسیده بود و آن جماعت ایشان را کشته اند و مال ایشان برده
بعضی از آن مال موجود است قهرمان عدالت خان چون بر این حال وقوف یافت بجمع آن اموال رفته و خونیان فرمان
داد و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که از وارثان کشتگان هر کس که باقی مانده باشد ارسال دارد و چون آن جماعت
بدرگاه معدلت رسیدند کبک خان خونیان را با اموال بدیشان سپرد ٭ عدل چون کز غایت انصاف و داد
استخوان مرده کان نزد او داد ٭ سنه احدی و عشرین و سبعمایه بسبب حلول اجل طبیعی کبک گنگ و لال گشته برادرش
ایلچیکدای خان و دوا تیمور خان نوبت بتصدی امر سلطنت بودند و چون ایشان نیز بر بستر هلاکت غنودند پادشاهی الوس جغتای
خان برادر دیگر ایشان ترمشیرین خان رسید و او پادشاه عادل کامکار و جهاندار مقبل مرحمت شعار بود
چهره دولت خانی را بگلگونه سعادت مسلمانی برافروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی سلطنت جاودانی اندوخت
اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی او بدین اسلام فایز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان ملت
بیضا بسعی در کوشیدند ٭

چو از نور دل شمع دین بر فروخت ٭ در آن بوم بیخ ضلالت بسوخت ٭
از میل کردند یکسر بدین ٭ بدان شاه دارکوش آفرین ٭

و ترمشیرین در زمان دولت لشکر بهندوستان کشیده چند
دهلی و گجرات را تاخت کرده سالما غانما بترکستان باز گردید و بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمایه موافق لوییل برادر
ترمشیرین خان بوزان بن تیمور بن دوا خان که جمال حالش بحلیه اسلام تزیین نداشت از آن جهت لشکر بماوراءالنهر
کشیده در منزل نزدیکی سنداق باتره ترمشیرین خان حرب کرده او را بدرجه شهادت رسانید و بوزان اگرچه در الوس
جغتای متمکن گشت اما جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا از تیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعدین خان بوجود می پیوندد
کار بوزان در سنه ثمانین و سبعمایه در خشب مریض گشت و آن عارضه امتداد یافت در گذشت جنکشی بن ایبوکان بن
دوا خان بعد از مراجعت بوزان بجانب جته متصدی امر ایالت شد و چون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش

خروج کرده برادر او را بقتل رسانیدند و مسعود تیمور تهمت یاری دیوانه سار بود چنانچه هر دو پستانها را خود برید
بتهمت آنکه یاغی شدن مرا الحکشی تو گفته بودی بنابر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشتند در این اثنا
کنبتش باوکدای قاآن می‌پیوست خروج کرده بر الوس جغتای استیلا یافت و عهدنامه قبل خان و قاچولی که با ایل
تومنه خان موشح بود و او در شهور سنه ست و ستین و سبعمایه موافق توییل بر تخت سلطنت صعود نمود و لوازم ظلم و بیداد
افراشته بنیاد حیات بسیاری از نوینان و امرا را برانداخت و از هر کس اندک جریمه در وجود آمده معموره خاک نشین
ساخت سیاستش بمرتبه بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه ملازمتش بودند از غایت وهم کفن در زیر جامه پوشیدند
اهل و عیال را وداع مینمودند و حیاتش بشبابه که مقربان او و ایلچیان هر شام که از قید خدمتش نجات یافته بصحت نزد
فرزندان میرسیدند سجدات شکر الهی بجای می‌آوردند و نذور و صدقات بمستحقان میرسانیدند آخر الامر بقیه اشراف
الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن که در سلک اعاظم امرا برلاس انتظام داشت موافقت نمودند
و امیر قزغن سالی سرای را معسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد و چون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت با
لشکر فراوان بجانب مخالفان نهضت کرده در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه در دشت قرنیه دو زنگی آن دو گروه
جنگی را اتفاق ملاقات افتاده در میدان دار و گیر تیری بچشم امیر قزغن رسید قزان سلطان را ظفر و نصرت دست داد
در آن زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق کرد و از شدت سرما و کثرت بارندگی اکثر الاغان لشکریانش را بچارگاه
عدم آورده امیر قزغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته بسر وقتش شتافت
و باز میان آن دو سپاه رزم خواه محاربه روی نمود و درین جنگ قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت
و تاراج مانع آمده جناح مرحمت و احسان بر مفارق بازماندگان قزان سلطان مبسوط گردانید در مقدمه ظفرنامه
مذکور است که از زمان جلوس جغتای خان در ماوراء النهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قزان سلطان صد و نه سال بود
و مدت سلطنتش بروایتی دوازده سال بعد از قتل قزان سلطان امیر قزغن **علی سلطان** را که نسبتش باوکدای
قاآن میرسید بخانی الوس جغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال امیر دانشمندچه خان بگذشت امیر قزغن او را
بکشت در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغدای اغول بن دوا خان بود و در ایام دولت امیر قزغن

عدل و کرم گسترده بدان انعام و احسان مزرع دل طوایف انام را خصیب نمود و در سنه ستین و سبعمایه تغلق تیمور خانی
که خواهر امیر قزغن را در حباله نکاح داشت بسبب با امیر قزغن رایت مخالفت برافراشت و ذریکا آن امیر
معدلت پناه را در دام بلا انداخته بدرجه شهادت رسانیدند و بطرف قندز گریخته یکی از مقربان امیر شهید با ملازمان خود
از عقبش روان گردیده در بلده قندز بوی رسیده بضرب شمشیر او را پاره ساخت و دولت کام بازگشته علم حسن عهد و
وفا برافراخت آنگاه پسر امیر قزغن امیرزاده عبد الله قایم مقام پدر شد و سمرقند را دار الملک گردانید و بنابر
طمعی که بنت بخاتون بیان قلی داشت او را بقتل رسانید **تیمور شاه خان** پس از کشته شدن بیان قلی بنابر اشارت
امیرزاده عبد الله بر سریر پادشاهی نشست و او پسر سیور تیمور بن دکا بن دوا خان بود و در ایام دولت امیرزاده
عبد الله امیر بیان سلدوز طریق خلاف مسلوک داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد قراچار نویان
بود لشکر بهم کشیده و متوجه سمرقند گشته تیمور شاه و عبد الله در معرکه بقتل رسیدند و امیر بیان دیار ماوراء النهر
را بحیز تسخیر در آورده لوای پادشاهی مرتفع گردانید و چون او مردی سلیم نفس کم آزار بود و در شرب مدام و
مصاحبت سروقدان سیم اندام افراط مینمود اختلال باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سری سودای سروری و در هر
دلی تمنای بهم آمده امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجای بوغا سلدوز در بلخ و محمد خواجه ایردی
در شبرغان لوای استقلال برافراشتند و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکری جمع آورده
پیوسته در آن ولایات تاخته نقش ستمگری بر صحایف روزگار می‌نگاشتند **ذکر تغلق تیمور خان**
بعد از شهادت امیر قزغن تغلق تیمور بن ایلخواجه بن دوا خان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی
ماوراء النهر بسمع او رسید همت بر استخلاص آن ولایات گماشت و در شهور سنه احدی و ستین و سبعمایه بطرف سمرقند نهضت
نمود و چون اکثر امرای سرکش را بحیز اطاعت در آورد و در هر بلده حاکمی و داروغه تعیین کرده بازگشت و پس از مراجعت
او آتش خصومت و نزاع در میان حکام ولایات اشتعال یافته رعایای بیچاره پایمال گشتند بنابرین تغلق تیمور خان
در سنه ثلث و ستین و سبعمایه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشید و امیر بیان سلدوز و بایزید جلایر را بقتل رسانید و پسر خود
الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر باز داشت و رایات معاودت برافراشت **الیاس خواجه** بن تغلق تیمور خان

بعد از مراجعت پدر در سمرقند چندگاهی به لوازم امر پادشاهی پرداخته و در شهور سنه خمس و ستین و سبعمایه امیر حسین بن امیر
مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بروی خروج کردند و بین الجانبین محاربه وقوع یافته
الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار قمرالدین دوغلات رشته حیاتش را از هم بگسیخت **عادل سلطان**
بن محمد بن پولاد بن کونجک خان پس از فرار الیاس خواجه خان باستصواب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند
روزی بفراغت بگذرانید خیال استقلال نمود و این معنی بر امیر حسین ظاهر شده او را گرفته در آب چیگا انداخت انگاه **قبول سلطان**
بن دورجی بن ایلچکدای بر الخانی تعیین نمود و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلاء بر امیر حسین قتل فرمود **سیورغتمش خان**
بن دانشمندچه خان حضرت صاحبقران در وقتی که علم مخالفت امیر حسین مرتفع گردانید سیورغتمش خان را با آنکه از نسل اوگدای
قاآن بود بسلطنت الوس جغتای برداشت و چون فوت شد پسرش **سلطان محمود خان** را قایم مقام ساخت و فرمود تا علی الرسم
اسم او را در اوایل مناشیر تحریر نمایند و سلطان محمود در شهور سنه ثمانمایه در بعضی از بلاد روم وفات یافت چنانچه در
ضمن احوال امیر تیمور گورکان در مغولستان بر تخت سلطنت نشست و بعد از چندگاه که بین الجانبین مواد نزاع و هیجان بود صلح
گونه واقع شد و حضرت صاحبقرانی دختر خان را که تکل خانم نام داشت با خود عقد بست و بعد از فوت خضر خواجه ولدش
بن سر علی اغلان بن محمد خان قایم مقام گشت و بعد از چندگاه که به لوازم امر خانی پرداخت
او نیز درگذشت و از ویس خان دو پسر یادگار ماند امرا مغولستان پس از واقعه ویس خان دو فرقه
شدند بیشتر ایشان حلقه مطاوعت ایسن بوقا خان در گوش کشیدند و اندکی متابعت یونس خان اختیار کرده آنحضرت را با امید
مدد و کومک نزد میرزا الغ بیک گورکان بردند زیرا که خواهر خردترش در حباله پسرش عبدالعزیز میرزا اوقات میگذرانید
با وجود این نسبت میرزا الغ بیک یونس خان را منظور نظر شفقت گردانید و امرا و لشکریانش را متفرق ساخته آن [illegible]
خانی را بصوب عراق و آذربایجان گسیل کرد و یونس خان در زمانی که میرزا جهانشاه والی تبریز بود به آن ملک رسیده زیاده
بر یکسال آنجا اقامت نمود انگاه بشیراز رفته طریقه ملازمت میرزا ابراهیم سلطان پیش گرفت و پس از انقضاء پنج شش ماه
میرزا ابراهیم سلطان وفات یافته یونس خان کمر اطاعت ولدش میرزا عبدالله که قایم مقام پدر بود بر میان بست القصه
هجده سال یونس خان در ولایت غربت ماند و در وقتی که میرزا سلطان ابوسعید گورکان بر سریر سلطنت متمکن گشت

بنابر طلب آن پادشاه سعید مرکب بطرف وطن اصلی راند و سبب طلب سلطان سعید آنخان صاحب تایید آن بود
که در زمانی که میانه میرزا الغ بیک گورکان و پسرش عبداللطیف میرزا در کنار آب آمویه آتش نزاع التهاب داشت ایسن بوقا
فرصت غنیمت دانسته ولایت فرغانه را تا کند نام تاخت کرده تمام اندجان را در قید اسر آورد و سلطان سعید بعد از
تسخیر سمرقند بمکافات آن بیداد لشکر بمغولستان کشید و ایسن بوقا را مغلوب و منهزم ساخته قاصدی بطلب یونس خان روان
گردانید و چون آنحضرت دارالسلطنت سمرقند رسید سلطان سعید طوی پادشاهانه ترتیب داده منصب خانی مغولستان را بیونس
خان مسلم داشت و از امرا نویان و سلحوری که از ایسن بوقا روگردان شده بودند مقرر ساخت که در سایه علم یونس
خان در سلک ازدواج کشد و یونس خان را از ایسن دولت بیگم سه دختر در وجود آمد و از همه بزرگتر مهر نگار خانم بود که
سلطان ابوسعید میرزا به پسر کلانتر خود سلطان احمد میرزا عقد فرمود و دختر دوم قتلق نگار خانم بود که در حباله نکاح
میرزا عمر شیخ گورکان بن سلطان سعید درآمد و دختر سوم خوب نگار خانم است که شوهرش محمد حسین دوغلات بود
بن یونس خان پس از فوت پدر در تاشکند افسر خانی بر سر نهاد و در میان مغولان بخانیکه اشتهار
یافت و سلطان محمود خان و برادرش که بالچه خان مشهور شده در زمان خروج محمد خان شیبانی
بوجهی که بعد از این سمت تحریر خواهد یافت بدست او گرفتار شدند و شیبان خان دو سه روزی ایشان را محافظت نمود
چون دختر سلطان محمود خان در حباله نکاح او بسر میبرد از ریختن خون آن دو برادر نیک اختر دست کوتاه داشت
و ایشانرا اجازت داد که بهر طرف که خواهند روند و چنانکه الچه خان بطرف ترخان رفته در آن دیار بعد از دو سه ماه
الچه خان بجهان جاودان منزل گزید و سلطان محمود خان دو سه سال در آن صحاری و قفار سرگردانی کشید آخر الامر با امید
لطف و مرحمت متوجه درگاه شیبانی خان گشت و چون بولایت فرغانه رسید جانی بیک سلطان نزد شیبانی خان
فرستاده پیغام داد که اگر سلطان محمود خان در این ولایت درآمده متوجه ملازمت است بشیبانی خان این معنی
موافق مزاج نیفتاد زیرا که تصور فرمود که مغولی که در سلک ملازمان او انتظام یافته بودند غاشیه خدمت جانبکه
بردوش خواهند گرفت و آنجناب به استظهار ایشان کرت دیگر خیال استقلال خواهد کرد لاجرم بنقض عهد که خلاف
شیوه ستوده سلاطین حشمت آیین است اقدام نمود جمعی را از آنجا براه استقبال سلطان محمود خان ارسال داشت تا

سرجا باو رسند رشته حیاتش قطع نمایند و آن جماعت در خجند بموکب ارجمند خانی رسیده آنجناب را با سه پسر و
فوجی از خواص که همراه بودند شربت شهادت چشانیدند و مدت حیات سلطان محمود خان از چهل زیاده بود و از
پنجاه کم والله اعلم **ذکر طبقه اولاد چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال برافراشته اند و همت بر تمشیت
امور سلطنت و استقلال گماشتند** طایفه از چنگیز خانیان که در ولایت ایران بر مسند جهانبانی نشسته‌اند هفده نفر بوده‌اند
از آنجمله نه نفر در کمال اعتبار و اقتدار پادشاهی نموده‌اند و هشت کس دیگر از استقلال و اختیار خبر نداشته‌اند و موجب تعیین
و طبیعت امرا خود را پادشاه و فرمان فرما می‌پنداشته‌اند اول این طبقه هلاکو خان بن تولیخان بن چنگیز خانست و آخر
ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان او را به سلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکو خان در اوایل
ایام دولت برادر خویش منکوقاآن فی شهور ذی حجه سنه اثنین و خمسین و ستمایه از آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران
نهاد و انوشیروان باتفاق ملک اشرف در سنه ثمان و خمسین و ستمایه رخت بقا بباد فنا داد پس زمان اقبال این طایفه
نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بتفصیل سمت تحریر بیابد و هو الموفق والمعین **گفتار در بیان تسلط
و استیلا هلاکو خان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران**
شهریاران ممالک سخنوری و شهسواران مسالک هنرپروری رایات این حکایات را بدین عبارات برافراشته‌اند که چون
منکوقاآن بن تولیخان در منزل قراقرم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت نخست تانجو نویان را بضبط
ولایات ایران نامزد فرموده و تانجو بعد از وصول بحدود عراق و آذربایجان ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده
از ستم خلیفه و تخاش شکایت آمیز عرضه داشت کرد و هم دران ایام قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی که از خوف
فداییان اسمعیلیه مانند ماهی جوشن پوشیده بود در باب وجوب دفع ملاحده مبالغه بسیار بجای آورد و بنابرآن منکوقاآن
خاطر بران قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهده جمیع مهمات ایران گرداند پس از تقدیم لوازم
مشورت ترغو اختیار از برای این کار بر هلاکو خان افتاد و منکوقاآن او را منظور نظر عنایت گردانیده گفت
ز توران بکذر کن با ایران خرام * بر آور بخورشید رخشنده نام * باید که بمین جلادت و پهلوانی و ضرب شمشیر جهانگیری و
کشورستانی از کنار جیحون تا اقصای ولایت مصر تحت تصرف در آری و ملاحظه رسوم و یاسای چنگیز خانی نموده هر که

بقدم اطاعت و فرمانبرداری پیش آید او را رعایت نمایی و هر کس سرکشی کند ابواب قتل و غارت بر روی او و
عیال و اطفال و اقربایش بگشایی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاده مدت یکماه منکوقاآن و خواتین و شاهزادگان
و امرا و اعیان او را بنوبت طوی دادند و بعد از آن هلاکو خان با جمعی از لشکر چنگیز خان که صد و پنج هزار سوار بود
رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمایه موافق اودیل از اردوی قاآن بیقتول خود شتافت و بترتیب
اسباب قلعه گیری و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغول شدند و هزار خانه منجنیق ساز و نفط انداز از ختای آمده
بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان مذکور بجانب ایران روان شده در سنه ثلث و خمسین و ستمایه موضع تشقان هلا
نی سمرقند و مرغزار کان گل منزل گزید و مسعود بیک یلواج که در آن زمان صاحب اختیار ماوراءالنهر بود بترتیب اسباب
طوی قیام نمود و هلاکو خان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش و عشرت گذرانید آنگاه از آنجا بشهر کش
خرامیده حاکم خراسان امیر ارغون و ملک شمس الدین محمد کرت با بعضی از اکابر و اعیان در آن مرحله بخدمت رسیده
و پیشکش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برای قضای موکب گردون اساس به آهستگی طی مسافت نموده
در هر منزل جمعی از معتبران ایران بکریاس فلک اقتباس می‌شتافتند و بعنایت و سیورغامیشی اختصاص می‌یافتند
و هلاکو خان در ذی حجه سنه مذکوره از جیحون عبور نموده در آن زمستان در حدود شبرغان قشلاق فرمود و در اوایل
بهار در هنگام ظهور سپاه ریاحین دار زهار از شبرغان بصوب ولایت خواف نهضت کرد و ارغون آقا بموجب فرمان
روی بجانب اردوی منکوقاآن آورد و دو پسر خود کرای ملک و احمد بتکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطاملک
جوینی را نزد هلاکو خان که او را و اولاد او را مؤرخان ایلخان گویند بگذاشت و چون بزاوه رسید کتوبوقا نویان را بفتح
قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر ارغون و خواجه عزالدین طاهر که نایبش بود هلاکو را طوی
دادند و در خلال این حال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصرالدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی
که حاکم قلعه تون بود رفت و بعد از ادای پیغام ناصرالدین در مقام فرمانبرداری آمده در مصاحبت ملک باردوی
هلاکو پیش گرفت و چون بر آستان سلطنت آشیان رسید بانواع التفات سرافراز گردید و هلاکو خان پس از طی منازل و قطع
مراحل بحدود ولایت رودبار نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایای ملاحده سبق ذکر یافت در روز یکشنبه

اول ذی قعده سنه اربع و خمسین و ستمایه رکن الدین خورشاه به ملازمتش شتافت و چون مهم قلاع و بقاع ملاحده بتفصیل
انجامید رایات حشمت و عظمت افراخته متوجه دار السلام بغداد گردید و بر وجهی که در اواخر جزو سوم از مجلد دوم
مذکور گشت فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه صورت تیسیر پذیرفته هلاکو خان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست و خمسین و
ستمایه بدار الخلافه شتافته و امرا و اعیان را طوی داده مستعصم خلیفه را که هنوز مقید بود در آن مجلس طلبید گفت
که تو میزبانی و ما مهمان آنچه در دست مکنت تو به آن رسیده در خور ما باشد بیار و مستعصم این سخن را بر حقیقت حمل کرده
دو هزار جامه وارنیش و ده هزار دینار سرخ و بعضی از ظروف و اوانی طلا و نقره که به جواهر زواهر مرصع بود از خزاین
بیرون آورده بر طبق عرض نهاد ایلخان بچشم التفات در آن اشیا نظر نینداخت و مجموع را بحاضران انعام فرمود و باز
خلیفه را گفت که اموال ظاهری تو و بغدادیان در تصرف بندگان ماست احتیاج بتسلیم تو نیست وظیفه آنکه از مخفیات
و دفاین چیزی بگویی مستعصم اشارت به صحن دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفره کردند موضعی مملو از تنگچات طلا یافتند
که هر یک صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه انام در دست مغولان بی اسلام
اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام ندادند و مستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از موکلان خوردنی طلبید ایشان
التماس خلیفه بهلاکو خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه برند و او را به تناول آن اشیا
تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید گفت زر و جواهر چگونه توان خورد ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را
که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین مسلمان نکردی و بسپاه ندادی تا ملک موروثی را از لشکر بیگانه محفوظ دارند
خلیفه چون عذری مقبول نداشت با دلی چون کوره زرگران گرم آه سرد برکشید و از بوته دیده اشک بر رخسار روان
گردانید القصه هم در آن چند روز خرمن عمر مستعصم بآتش غضب ایلخان سوخته اولاد و اخوان و اقربا و امرا و نواب او
مانند سلیمانشاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دواسان صغیر و کبیر تمام کشته شدند بلکه حکم قتل عام صدور یافته
بنا بر حیات ششصد هزار کس در دار السلام سمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر
ثمین و ظروف و اوانی زرین و سیمین و فیول عربی و نعال قیمتی و غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد
که محاسبان از حساب آن عاجز آمدند و چون لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند عنان تخریب برج و باره آن بلده

تافتند بعد از آن نایره غضب ایلخان تسکین یافته بر بقایای برایا که در مضیقها خزیده بودند ترحم فرمود و کشتگان را
از شوارع برداشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند و تعرض ننمایند و چون مهم دار السلام
و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید داشت که بنا بر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت
بنی عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بدو تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد اما
ایلخان او را منظور نظر شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که از کسی که با ولی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و
باستقلال بغداد را به علی بهادر که نخست او به اردوی بغداد درآمده بود ارزانی فرمود و حکومت دار الخلافه را به عم ابن علقمی تفویض نمود
و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم دو زبان بر تحریر آن جاری میگردد بصحت پیوسته که ابن عمران در سلک
آحاد الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از بیاض معلوم کرده بخدمت عامل یعقوبه قیام مینمود و قبل از
رسیدن ایلخان بیک سال روزی عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر سبیل استراحت خفته پایهای او را ابن عمران میمالید
و بشرایط ذلک بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت واقع شد عامل از وی
پرسید که چرا دست از پای من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی گفت چنان
مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس در نوردیدند و زمام ایالت دار السلام را در قبضه اختیار من نهادند از
شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که پشتش بزمین آمد و در وقتی که هلاکو خان بغداد
را محاصره میکرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب نماید شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم
ایلچی نزد مستعصم فرستاد و ابن عمران را طلبید و خلیفه مضمون این مصراع را که مصرع کم کیسه ز بغداد کهن نیست : بخاطر گذرانیده
ابن عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر یرلیغ شرف نفاذ یابد من لشکر پادشاه را بغذا احتیاج نشود و
علوفه هم هرچند این سخن بعیدی تمام داشت هلاکو شحنه جهت این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود
که مردم یعقوبه و توابع آن غلات خود را در کدام مواضع در زیر زمین سر ساخته اند و باتفاق شحنه به یعقوبه رفته بترتیب
سرچاهها بگشاد و غله بمغولان میداد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکری بدین کثرت را به غله احتیاج نشد و این
خدمت موقع قبول یافته تیر تدبیر ابن عمران بهدف مقصود رسید و ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم گردانید

و حکم فرمود که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و وزیر از این غم و غصه بیمار گشته در همان چند روز درگذشت

ذکر مراجعت هلاکو خان از دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام

چون خاطر ایلخان از مهم بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بصوب آذربایجان تافت و بعد از وصول بمراغه در اواخر رجب سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لولو که بسبب استیلای او بر ولایت موصل در اثنای ذکر آخرین سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین بن زنگی بن آق سنقر مسطور شده بدرگاه گیتی پناه رسید و بنابر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول الطاف و اعطاف ایلخان گردید و در ششم شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت بصوب موصل تافت بعد از آن هلاکو خان ایلچیان بولایت شام فرستاده حکام آن دیار را بمطاوعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بگماشتگان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایای آل ایوب گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلچیان ایلخان را بوفق مدعا باز گردانیدند بنابر آن هلاکو خان عزم تسخیر ولایات شام میکرد و نخست قاصدی نزد بدر الدین لولو فرستاده پیغام داد که ما ترا بواسطه کبر سن از این یورش معاف داشتیم اما باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشورگشا گردانی و بدر الدین لولو بموجب فرموده عمل نمود و ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را بوی ارزانی داشت و در بیست و دوم شهر رمضان سنه سبع و خمسین و ستمایه بصوب مقصد نهضت نموده چون بدیار بکر رسید پسر خود یشمت را با طایفه از امرا و بسیاری از سپاه شجاعت انتما بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد که آنرا حامد نیز گویند فرستاد و بنفس خویش برها رفته و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبان و حران در حرکت آمد و آن دو شهر ابجنگ فتح نمود و در قتل و غارت از خود بتقصیر راضی نشد آنگاه بحلب رفته در باب انطاکیه نزول فرمود و دیگر دروازها و اطراف شهر را بر امرا و نوینان قسمت کرده بمحاصره و محاربه مشغول شد و باندک زمانی مغولان از باب العراق شهر حلب درآمده بقتل و غارت پرداختند بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد همت ساختند و آنرا نیز در عرض چند روز مسخر گردانیدند صناع و محترفه را اسیر کردند و سایر خلایق را کشتند و ایلخان چون از مهم حلب فارغ گشت کمند همت بر کنگره تسخیر حصار دیگر که از مضافات آن ولایت بود انداخت و آغاز

محاربه و محاصره کرده کار ساکنان آن مکان باضطرار انجامید و پیغام فرستادند که فخر الدین ساقی مردی بود که با آن مردم سابقه معرفتی داشت و در آن ایام بملازمت هلاکو خان قیام مینمود فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلخان بقلعه رفته عهد و پیمان در میان آورده آن طایفه پایان آمدند و هلاکو خان فرمان داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره بقتل آوردند و هیچکس از آن جماعت نجات نیافت مگر ارمنی زرگر که در آن فن ماهر بود آنگاه ایلخان فخر الدین ساقی را حاکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنگی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز حلبیان از فخر الدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضه اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعه قلاع و بقاع مذکوره وقوف یافتند اصناف تحف و هدایا در صحبت طایفه از بلغا به آستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و هلاکو کیتوقا نویان را نامزد ضبط دار الملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیتوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص یافتند و مقارن آن حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبر فوت منکو قاآن رسانید و هلاکو خان محزون گشته بجانب آذربایجان بازگردید و کیتوقا بفراغ بال در دمشق بر مسند اقبال تکیه زده ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قطز بر سرش تاخت و او را اسیر ساخت بنیاد حیات بسیاری از مغولان برانداخت و ذکر سیف الدین قطز و دیگر سایر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر تخریب میافارقین و ماردین بسبب استیلای مغولان بر خشم و کین

چنانچه سابقا مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیار بکر پسر خود یشمت را باستخلاص میافارقین مامور گردانید و چون شاهزاده روی بدان جانب آورد ایلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال فرمود و او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود ملک جواب داد که بر عهد و پیمان شما اعتمادی نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام بلاد را نخست بامان مطمئن گردانیدند و آخر الامر همه را بقتل رسانیدند لاجرم من با خود قرار داده ام که تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشم ازین حصار دیوار بیرون نیایم و چون این پیغام بیشمت رسید مستعد محاصره میافارقین گردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از جنس زر و غله و اجناس دیگر آنچه در خزاین و انبارخانه موجود است

از سپاهی و رعیت دریغ نیست و لله الحمد والمنة که من مانند مستعصم خلیفه نیستم که دینار و درم را فدای نفس و عرض
خود نکردم آنچه ضرورت دارید بستانید و در محافظت این بلده از خود به تقصیر راضی مشوید و متوطنان آن بلده از
استماع این سخنان امیدوار گشته مستعد پیکار لشکر تاتار شدند و از جانبین غراده و منجنیق بکار داشته آغاز انداختن تیر و
سنگ کردند و هر روز از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده نایرهٔ قتال می افروختند و خرمن حیات جمعی از مغولان میسوختند
از جمله دو جوان بودند که به ملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان در اکثر ایام بمیدان سپاه خرامیده انواع آثار
جلادت ظاهر میگردانیدند که داستان شجاعت رستم دستان و اسفندیار روئین تن منسوخ گشت نقلست که ملک کامل را
منجنیقی بود که بزخم سنگ او رخنه در بنای زندگانی سپاه ایلخانی می افتاد و مغولان در قضیهٔ دفع او چاره جوی شده منجنیقی
بدر الدین لولو را که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند و چون آن شخص باردوی هشیت رسید منجنیقی در
برابر منجنیق شهر نصب کرده آن دو استاد یکبار سنگها از منجنیقها دادند و هر دو سنگ در فضای هوا بهم باز خورده ریزه
ریزه گشت مردم اندرون و بیرون از حذاقت آن دو هنرمند متعجب شدند القصه قصهٔ میافارقین مدت دو سال امتداد
یافته عاقبت در شهر قحط و غلای عظیم روی نمود و سپاهیان اسپان خود را کشته خوردند و بعضی از اغنیا گوشت ضعفای
ابنای نوع بشری میخوردند و آخر الامر هشتاد و هشت تن مخلوق در خدمت ملک کامل ماند کس پیش هشیت فرستاده امان
طلبیدند و شاهزاده ارغو نویان نام مردی فرستاده بود که به میافارقین رفته ملک کامل را دل وثوق رسانید و مردم را تیغ
کین گذرانید و ارغو بشهر در رفته آن دو جوان جلادت شعار چون حال نوعی دیگر دیدند بر بام خانه برآمده به تیر انداختن مغول
شدند و پس از آنکه سهام ایشان باتمام رسید سپرها در سر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجهٔ شهادت فایز گشتند همان لحظه
تمامی متوطنان آن مکان کشته شدند هشیت ملک کامل را پیش پدر فرستاد و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت
از بدن آن حاکم عادل مسلمان بریده در دهانش می نهادند تا درگذشت گویند که ملک کامل بمرتبهٔ بود که با وجود سلطنت
بحرفت خیاطت مشغولی نموده روزگار میگذرانید و هرگز خیال ظلم و عدوان پیرامن خاطر عاطرش نمیگردید و چون مغولان میا
فارقین و اعمال مضافات آنرا بسان سایر بلدان ویران کردند روی بجوب ماردین آوردند و ملک سعید نامی که
حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته هشیت سپاه را بمحاربه و محاصره بدو و دراز کشید و در شهر علت بلا و وبا و غلا شیوع

یافت و پسر ملک سعید ملک مظفر از غنا و لجاج پدر به تنگ آمده او را زهر داد و با هشیت صلح کرده ابواب
شهر باز کشاد و در قول ثانی آنکه چون امرای ایلخان ایلچی نزد ملک سعید فرستاده او را به ایلی دعوت نمودند بعهد و پیمان
بیرون آمده شاهزاده هشیت او را باردوی پدر ارسال داشت ایلخان بقتلش رسانید و پسر ملک سعید ملک مظفر
را که بحکم پدر در مجلس اوقات میگذرانید منظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید

ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او بر دست مغولان جاهل

چون عمر بدر الدین لولو به نود و شش رسید و از جمله قرب پنجاه سال بدولت و اقبال گذرانید
بقولی یا بعین در شهور سنه سبع و خمسین و ستمایه وفات یافت و بروایت روضة الصفا فی سنه تسع و خمسین بجهان جاودان
شتافت ایلخان پسرش ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قائم مقام ساخت و ملک صالح روزی چند طریق
اطاعت سلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردیده از
سلطان مصر بندقدار غیاث و التفات دیده الکا با هزار سوار به مقر خود مراجعت نموده خزاین و دفاین موصل را
بمصر برد و ایلخان از وصول او واقف شده امرای دیار بکر را فرمان فرستاد که محافظت طرق و شوارع نمایند تا اگر ملک
صالح بار دیگر پای در طریق موصل نهد دست بردی نمایند و سنداغو نویان را با لشکری بیکران بموصل ارسال داشت
تا به کیفیتی که توانند ملک صالح را بچنگ آورده و در روزی که ملک صالح با تمام مردم طالع دار الملک خود بنای
و نوش اشتغال مینمود یکبار آواز کوکه و کوس بگوشش رسید لاجرم از آمدن سنداغو خبر یافته دروازه ببست و
ابواب خزاین گشاده لشکر شول و کرد و ترکمانان که در شهر بود بمال بی پایان خشنود ساخت و سنداغو آغاز محاصره و محاربه
فرموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشکر مغول بالای سور برآمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و
سرهای کشتگان را بزیر انداختند و بدین جهت در منازعت مجدتر شدند و چون پادشاه مصر بندقدار از هجوم سپاه تاتار
و اضطرار ملک صالح خبر یافت یکی از امرای عظام را با جنود نامعدود به امداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان
بسنجار رسیده نامه در قلم آوردند مضمون آنکه ما به ملک صالح و اهل موصل باید که هیچ دغدغه بخاطر راه ندهند که
سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند و آن نوشته را ببال کبوتری بسته بطرف موصل پرانیدند قضا را
کبوتر غلط کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیقی کبوتر را گرفته نامه را از بالش باز کرده نزد سنداغو برد و سنداغو

این معنی از علامات فتح و ظفر دانسته علی العوز یکتومان سپاه را بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع
منازل بنواحی سنجار رسیده منقسم بدو قسم شدند و در کمین کاه نشستند و در وقت وصول لشکر شام یکبار بیرون تاخته
باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته و در آن اثنا نسیم فتح و ظفر از جانب مغولان وزیدن آمد
بادی صعب جنبید و چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه مغول جامهای آن طایفه
را پوشیده بر اسپان عربی نژاد سوار گشته روی بطرف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که
لشکر ملک قادر به مدد می آیند لاجرم جمعی کثیر برسم استقبال از دروازها بیرون خرامیدند و مغولان ایشان را در میان
گرفته همه را شهید گردانیدند و بعد از آن وقایع ضعف تمام باحوال ملک صالح راه یافته کس نزد سنداغو فرستاده
امان طلبید و سنداغو متقبل شفاعت جرایم ملک صالح گشته از شهر بیرون آمد و سنداغو او را بجمعی سپرد تا او را نزد ایلخان
برند هلاکو چون از وی خشمناک بود فرمود تا ظاهرش را در دنبه گرفتند و نمدی در روی پیچیده بریسمان محکم بربستند و در آفتاب
انداختند و گاهی اندک غذایی بوی میدادند و پس از چند روز آن دنبه ها متعفن و کرم ها شده اعضای ملک صالح را آغاز خوردن
کردند و صالح مدتی یکماه باین عقوبت مبتلا بود و وفات یافت آنگاه پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت برکنار
رودخانه موصل بضرب تیغ جان گسل دو نیم زدند و نیمه او را در یکجانب رودخانه بیاویختند لامرد لقضاء الله ولا معقب
لحکمه **گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکه اغول و تلف شدن جمعی از خیل مغول** چون برکه اغول بن جوجی خان
بموجب فرموده برادر خود باتو در باب نشست و در مهم سلطنت منکو قاآن سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکو خان
برتر میدانست و پیوسته بهرگونه تحکمات مشوش اوقاتش گشته روی شوق صحبت و هلاکو از این معنی بتنگ آمده در وی
بر زبان آورد که هرچند برکه خان اینجاست و من اینجا اما از بس که طریق عنف مسلوک داشته همواره تکلیفات نامناسب مینماید
بعد از این بدین قاعده پیکارکی را بیکارکی خواهم داد و این سخن بسمع برکه خان رسیده برآشفت و گفت هلاکو در هلاک اهل
اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را از انجا که یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت اقا وینی بکشت اگر خدای جاوید تاید
دهد خون بیگناهان را از وی خواهم خواست و در خلال این احوال بتاریخ شهر صفر سنه ثمان و خمسین و ستمایه هلاکو توتار اغول
را که خویش برکه خان بود بسحر متهم گردانیده بیاسا رسانیدند و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه شده دفع هلاکو توتار اغول را که

خویش برکه خان بود بسحر متهم گردانیده بیاسا رسانیدند و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه شده دفع هلاکو را پیش نهاد
همت ساخت و بوقای را که لشکرکش او بود و با توتار قرابتی داشت با سی هزار سوار در عقب روان کرد و هلاکو بر توجه
سپاه دشمن واقف گشته در شوال سال ششصد و شصت از الاتاق در حرکت آمد و شیرامون و یاسار بر سبیل منقلای پیشتر شتافت
و چون شیرامون بحدود شماخی رسید بیک ناگاه توقای بر او تاخت و از اعیان امرا سلطان چوقی و بسیاری دیگر از دلیران
ایران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو رسیده اباقای نویان را بدفع شر توقای نامزد گردانید و اباقای در روز
جمعه مذکوره در یک فرسخی شیروان خود را به سپاه برکه خان رسانید و در بیست و سوم همین ماه در نزدیک چاشتگاه بدربند
شیروان رسیده گروهی از مردم باغی در زیر دربند دیده و لشکریان ایران بر خصم حمله آوردند و ایشان را از دربند گذشته
آغاز حرب کردند و هزیمت بر جنود دشمن افتاده ایرانیان دست بقتل عام برآوردند و در غره صفر از بوقای و سپاه
برکه خان در آن حدود اثری نماند آنگاه اباقا خان و شیرامون و اباتای نویان که منقلای ایلخان بودند بر جناح استعجال عازم
دشت گشته و بر آب ترک عبور نموده منازل الوس برکه خان را از خیمه و خرگاه و بغال و جمال و اغنام و مواشی مملو یافته
و از مردم سپاهی خالی دیدند زیرا که همه گریخته بودند و عیال و اطفال را گذاشته لاجرم بی تحاشی در خانهای قپچاقیان فرود
آمدند و با دختران گلعذار و سیمبران ماه رخسار دست در آغوش کرده بنای و نوش مشغول شدند و بعد از سه شبانروز
بیکناگاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بی پایان در آن بهین دشت پیدا گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام
غروب اباقا خان و امرا بمقابله و مقاتله قیام نمودند برکه خان غالب آمد و ترکان ایلخانیه ترک محاربه کرده بگریختند و در
زمان عبور آب ترک یخ شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و از این چشم زخم حزن تمام داشتند و ما لا کلام بر ضمیر هلاکو
خان استیلا یافته فرمان داد که در تمامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب
جدال و استمالت ابطال رجال عازم انتقام برکه خان گردد اما فرصت نیافت و از ییلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق
جغتو تغتو تافته و در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمایه موافق دیل وزی به حمام رفته و چون از آن مقام
راحت انجام بیرون آمد مریض شد و باتفاق اطبا مسهلی خورد و آن دوا موجب غش گشته مرض منجر به سکته شد و در آن
لیالی ذو ذوابه مهیب هر شب بدید می آمد و بعد از چند شب که آن ذو ذوابه غیبت نمود هلاکو خان نیز گلشن حیات را بدرود

فرمود و امرا و ارکان دولت جهت مدفنش سردابه ساختند و چند دختر ماه پیکر را بانواع زیب و زیور آراسته در آن
سردابه فرستادند تا ایلخان از وحشت تنهایی و مشقت جدایی متالم نگردد زهی عقل و دانایی اشراف و اعیان
مغول که همت بر امثال این افعال بی‌حاصل می‌گماشته‌اند و آنرا سبب عشرت و حضور اموات خود می‌پنداشته‌اند خواجه نصیر الدین
طوسی در تاریخ وفات هلاکو خان گوید چون هلاکو ز مراغه بزمستان کج شد کرد تقدیر ازل نوبت او را آخر
سال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال شمسی بود
و زمان سلطنتش نزدیک به نه سال و چهارده پسر داشت اباقا از یسونجین خاتون که از قوم سلدوز بود جومغار از کوی خاتون
بنت تورالجی گورکان از قبیله اویرات یشموت که مادرش قتایی بود توقاجین ایلچی نام تکس که از قوتوی خاتون قنقرات
در وجود آمده بود و در خرد سالی بعلت استرخا شانه از عالم انتقال نمود طراقای و مادر او نیز قتا بود و [illegible]
نام داشت مسکر که برادر اعیانی یشمیت بود تکودار اغول که از قوتولی خاتون تولد نموده بود اجای که مادرش از
تقاق المچی بود دختر سکر گورکان منعرهای که مادرش کنیزک خاصه بود نام او جوجه انگاجی چیودار که مادرش
مشجن بود از قوم کریوت منکوتیمور که مادرش اولجای خاتون بود دختر تورالجی گورکان هولاجو که مادرش
ایل انگاجی بود از قوم قنقرات ثناوجی که برادر اعیانی هولاجو بود بلغاتیمور که مادرش در سلک [illegible] انتظام
داشت و ازین جمله اباقا و تکودار بسلطنت رسیدند **گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر سنه ارتحال وزرا
و عمال آن ممالک جهانبانی** چون منکو قاآن بجودت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز
داشت و گاهی خاطر بدیع مآثر بر حل بعضی از اشکال اقلیدس می‌گماشت هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت
تمشیت آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایه سریر سلطنت مصیر طلب فرمود که ببنای رصد پردازد
و جمال الدین محمد از سر انجام آن امر خطیر عاجز گشته منکو قاآن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار میگذرانید تا آنکه آوازه
فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسیده در وقتی که هلاکو خان را بایران میفرستاد با وی گفت که
چون قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون دز
بخدمت ایلخانی شتافته هلاکو به مفارقتش رضا نداد و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنا بر رغبت خواجه

بترتیب اسباب رصد و استنباط زیج فرمان فرمود و خواجه نصیر الدین مراغه تبریز را جهت بنای رصد اختیار
کرد و حکم شد که هرچه محتاج الیه آن مهم باشد دیوانیان و خزانچیان تسلیم نمایند و خواجه هرکس و هرچه بایست بود
طلب فرموده بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر پشته رفیع ببنیاد رصد خانه اشتغال نمود مشتمل بر تماثیل افلاک
و اشکال و ثد و برات و حوامل و دوایر موسومه و صور بروج دوازده گانه و آن رصد بر وجهی ساخته و پرداخته شد
که هر صباح پرتو نیر اعظم از عقبه قبه بالا بر سطح قبه می‌افتاد و درج و دقایق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول
اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون و اختلاف حرکت اوج آفتاب
میان زیج ایلخانی و زیجات پیشین و طالع سال بتفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد ناتمام بود که کوکب
طالع هلاکو خان بقاطع رسید اجل موعود از مرصد تقدیر کمین گشاد و چون هلاکو خان را بعمارت میل تمام در ایام دولت
بود در الاتاق قصری رفیع ساخت و در حوالی اران و آذربایجان بتخانهای بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات
حیات بیشتر اوقات خود را بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تمشیت امور مملکت نیز غافل نبود و چون آثار رشد در
ناصیه پسر بزرگتر خویش اباقا خان مشاهده نمود زمام حکومت عراق و مازندران و خراسان تا کنار جیحون در کف
کفایت او نهاد و منصب ولایت عهد را نیز به او داد و ضبط و ربط دیار اران و آذربایجان را بولد دیگر خود یشمت
رجوع فرمود و ایالت دیاربکر و دیار ربیعه را در عهده امیر [illegible] کرد و مملکت روم را به معین الدین پروانه سپرده و در زمانی که
هلاکو خان در بیشتر اوقات تعلق بخواجه سیف الدین بتکچی میداشت و در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمایه که هلاکو خان
متوجه رزم برکه خان بود در منزل شابران جمعی از مقربان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل گرجستان بود و
خواجه مجد الدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخان رسانیدند و هلاکو خان پرسش این برغو فرمان فرمود و بعد از ثبوت
گناه هر سه خواجه بیاسا رسانیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال تفویض اصحاب قلم ملاذ ارباب کمال خواجه شمس الدین
محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد به برادر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشای
تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد و زبده حاویات کمالات نفسانی
عبد الملک جوینی بود و آبا عن جد متعهد صاحب منصب منصب بلند و متقلد مراتب ارجمند جد نامدارش که ایضا شمس الدین

محمد نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین منکبرنی نیز بهمان امر مشغول
میبود و پدر بزرگوارش خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت و مشکور السعی والاثر در
گذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را به خواجه شمس الدین محمد که نزد جمهور خان مشهور است بصاحب دیوان تفویض نمود
بنا بر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران
گشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیزد مسوده شرط
متابعتش بجای می آورد و با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظت دین مبین و تقویت شرع سید المرسلین کمر جد و اجتهاد
بر میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظه فارغ ننشست و چون هلاکو خان وفات یافت و پرتو
انوار استقلال بر اجوال صفحات اباقا خان تافت در باره آن وزیر صافی ضمیر غایت التفات بیشتر فرمود و او در
تمامت مملکت ایلخان نواب کافی و عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بافتتاح ابواب صلوات و صدقات بر ارباب استحقاق
و اصحاب حاجات مامور گردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجه عالیمقدار غنچه آمال زمان و تقوی متعهدان
در سر وشوی در چمن اقبال شکفته گردید امتیاز افاضل از اراذل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بیمن اهتمام
و حسن اهتمامش سپهر بمهر از سر انداز فضلا و قصد جفای علما بتمامی برگشت **ــو** نهال باغ دولت در برآمد **:**
جفا و خار محنت بسرآمد **:** برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد رسید و بساط
عدل و احسان مبسوط ساخته به اندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف نهری
حفر کرده زیاده از صد هزار دینار سرخ در آن جوی صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدسه حضرت اسد الله الغالب
امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام جاری فرمود و پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد
و خواجه شرف الدین هرون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل نفسانی سعی و
کوشش میکردند اما خواجه شرف الدین هرون بر برادر سبقت گرفته در صنوف علوم ماهر و در فنون دانش متبحر شد و علم موسیقی
از استاد صفی الدین عبد المومن تعلیم گرفته آن جناب رساله اشرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در زمان آباقاخان
در خطه اصفهان رایت حکومت برافراخت و از غایت صرامت و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط ساخت تا

حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرش عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام ارتفاع اساس دولت و انخفاض
لوای حشمت ایشان خواهد تافت انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان** از جمله
مواهب سنیه و عطایای جلیه که هلاکو خان را میسر شد یکی افضل المتقدمین اعلم المتاخرین افتخار الحکماء العظام و اشرف
العلماء الکرام **خواجه نصیر الدین والدنیا الطوسی** آن زمان عصر بود و با وی مصاحبت مینمود کنیت آنجناب ابو جعفر است
و نامش محمد بن حسن خواجه نصیر در اصل از ساوه است اما چون در طوس متولد شد و نشو و نما یافت بطوسی مشهور گشت
آنجناب در تمامی اقسام حکمت بر حکماء اعصار و علمای ادوار مرتبه تقدم داشت و در سایر علوم معقول و منقول بعلم جودت
طبع و حدت ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتادن او به قلعه میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان
چنان بود که در زمان مستعصم خلیفه جناب خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین
محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامه عالیمقام گشاده آنجناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او
تالیف نمود و قصیده عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد و ابن علقمی را این صورت موافق مزاج
نازک نیفتاده و بر پشت همان قصیده بناصر الدین نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه روی زمین آغاز مکاتبات و مراسلات
فرموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خرد نتوان شمرد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین نازنین رسید
خواجه را حبس فرمود و در وقتی که نزد علاء الدین محمد به قلعه الموت تا میمون دز میرفت آنجناب را همراه برده با وسپرد بنا
بر آن علامه زمان چند گاه بحسب ضرورت در میان ملاحده اقامت نمود و چون اساس دولت آن طایفه بصدمت سپاه
مغول در هم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست و باصناف الطاف اختصاص یافته در سلک
خواص و مقربان منتظم شد و بنابر آنکه عداوت مستعصم نسبت بسادات نزد خواجه نصیر الدین ظاهر بود هلاکو را بر آن
داشت که بصوب بغداد لشکر کشید تا مهم بغدادیان بانجا انجامید که سابقا مذکور گردید از جمله مولفات خواجه شرح اشارات
و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در حکمت و هیئت در ریاضیات و اوصاف الاشراف در سلوک و اخلاق ناصری
و تنسوق نامه ایلخانی مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور علما و فضلا مذکور و تاریخ وفات آن
علامه پسندیده صفات ازین قطعه معلوم میشود که **ــو** نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل **:** یگانه که چو او مادر زمانه نزاد

میان ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه بروز هژدهم اندر گذشت در بغداد در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر
وصیت فرموده بود که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد
عطرافشان جهت او آغاز حفر قبر کردند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش وضوح
پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته و پسرش ظاهر بخلاف وصیت در رصافه دفن فرموده و از غرایب حالات
آنکه آن سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمایه تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر الدین
تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بوده والعلم عند الله تعالی و دیگری از افاضل آن زمان
اثیر الدین اومانی است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلای هلاکو خان
بر بغداد در مصاحبت سلیمان شاه که در سلک نواب مستعصم منتظم بود بسر میبرد و در مدح اشعار ابدار نظم میکرد و در تاریخ
گزیده مسطور است که اثیر اومانی اخر ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم و ملقب به مجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه
در هجو او منظوم گردانید شعر ز آن داشت قضا مرگ وی اندر تاخیر ❋ که بود اجلش بجای ما تعجیل لیک دیده ضلالات ز چنان
گم گشت ❋ که بصد سال برد ره بسرش عزرائیل ❋ و مضمون این قطعه در مزاج قاضی که مردی متقی بود تاثیر نمود چهل نوبت سوره
انعام خواند و بروی نفرین کرد و هم در آن نزدیکی اثیر به تیر قضا اسیر درگذشت و از آنجمله دیگری خواجه صفی الدین
عبدالمومن است که در فن ادوار و موسیقی در عرصه گیتی دارای بدل بوده مانند فیثاغورس و در وقوف بر شعبات اصول
مقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد میبود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشه خزیده
نیم روزی خود را بنواحی خرگاه هلاکو خان رسانید و بر پای ایستاده آغاز بربط نواختن کرد و بنابر آنکه آن نوای
روح افزا اصلا در مغولان میپرد تاثیر نمیکرد تا وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمه
از فضایل آن استاد بمسامع پادشاه قاهر رسانید و ایلخان آنجناب را خوشتر از بربطش نواخته مالی خطیر از ارتفاعات
و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هر سال بوی رسانند و آن عارفه مدتی مدید به خواجه صفی الدین و اولادش میرسید و
در زمان اباقا خان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه عبدالمومن بملازمت آستان وزارت
آشیان شتافته وزیر صافی ضمیر ولد ارشد خود خواجه شرف الدین هرون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن

اوقات بتصنیف رساله شرفیه پرداخت و از آنجمله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم
فرمان داد حسام الدین به ملازمت پادشاه رفته گفت که اگر خلیفه کشته گردد عالم سیاه و تاریک شود و علامات قیامت
مشاهده افتد و امثال این کلمات مهابت آمیز چندان تقریر نمود که هلاکو خان در کشتن خلیفه تردد پیدا کرده و در آن باب
با خواجه نصیر طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریای پیغمبر و یحیی معصوم را سلام الله علیهما بقتل آورده و هیچ
یک از این حالات بوقوع نپیوست و اگر حسام الدین دعوی مینماید که این اهوال بر خونریز آل عباس مترتب شود غلط است
زیرا که چندین تن از ایشان پیش از این کشته شده اند و نه آفتاب منکسف شده و نه قمر منخسف الغا ایلخان از حسام الدین
بمچلکا ستاند که بعد از قتل خلیفه تا مدتی معین اگر آنچه گفته بظهور نرسد او را بکشد و چون آن مدت انقضا یافت در
شب پنجشنبه هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه حسام الدین بحکم مغولان بر خشم و کین کشته شد و دیگری از آنجمله
نجم الدین دبیرانی است و هو ابو الحسن علی بن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از فضلاء
زمان گوی مسابقت میربود و در وقتی که خواجه نصیر طوسی برصد مشغولی میکرد او را بمراغه طلبید تا در آن باب شرایط
امداد بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام
نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخته شمسیه نام فرمود و شرح کشف و حکمت العین و جامع الدقایق نیز از جمله تصانیف
نجم الدین دبیرانی است و موید الدین عرضی دمشقی و ❋ مراغی موصلی و ❋ اخلاطی نیز با هلاکو خان
معاصر بودند و در وقت بنای رصد خواجه نصیر الدین را امداد نمودند و دیگری از فضلای زمان هلاکو خان صدر الدین
ساوجی است و او بحدت ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف داشت
در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین موازی یکجزو کتابت را بیک خواندن یاد میگرفت و در زمان هلاکو بسحر متهم
گشته شربت شهادت چشیده قصیده حسنا در علم عروض و قوافی از جمله منظومات اوست و دیگری از آنجمله محیی الدین
المغربی است و او در اوایل ایام دولت هلاکو در شام مقیم بوده در علم تنجیم بر امثال و اقران فایق بود و بعضی از
مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع اتفاق افتاده بر السنه و افواه مذکور
در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکو بجانب جاوران شتافت اباقا خان در قشلاق مازندران

بو و امرا و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق بهادر و غیر هما سرعان بطلب او فرستادند و اباقا بسرعت برق و باد متوجه اردو گشته نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلاث و ستین و ستمایه بمقصد رسید و باقامت مراسم تعزیت قیام نموده در ماه رمضان سنه مذکوره موافق اودیل باتفاق شاهزادگان و امرا و اعیان در موضع جغان ناور از جده و براهان بر سریر خانی نشست و به تمهید بساط عدالت و تشیید قواعد معدلت و مرحمت پرداخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست زمام منصب امیر الامرایی را در قبضه اختیار سونجاق نویان نهاد و حکومت ولایت خراسان ببرادر خود تبشین اغول داد و انتمشیت مهم وزارت بدستور زمان مهر به خواجه شمس الدین محمد باز گذاشت و خواجه علاء الدین عطاملک بر همان منوال همت بر تعمیر بغداد گماشت ایالت اصفهان بخواجه بهاءالدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و امصار معدلت شعار تعیین فرمود و در ایام اوایل اباقا شاهزاده بوقای بفرمان برکه خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقا خان ازین معنی وقوف یافته برادر خود یشمت را بدفع مخالفان نامزد گردانید در بیستم صفر سنه اربع و ستین و ستمایه مابین الجانبین محاربه دست داده در اثناء دار و گیر تیری بچشم بوقای رسیده هزیمت بجانب سپاه خویش نهاد و چون برکه اغول خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقا خان نیز با سپاهی بیکران بدان جانب شتافته در این طرف آب منزل اختیار فرمود بعد از روزی چند برکه خان بجانب تفلیس رفت خیالش آنکه از آن معبر عبور نماید و روی بجنگ ایرانیان آرد اما در اثنای راه بمرض قولنج گرفتار گشت و پادشاه طبیعتش دست از شهرستان بدن کوتاه کرده در گذشت بالضروره سپاهش بساط محاربه درنوشته و سر خود گرفته بپای استعجال متوجه دشت گشته در ذی حجه سنه ثمان و ستین و ستمایه در پنج شش فرسخی هرات بر وجهی که سابقا مذکور شد میان اباقا خان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق منهزم گشته اباقا بدستور پیشین تبشین را در خراسان حاکم گردانید و در سنه اثنین و سبعین و ستمایه موافق سیچقان ییل اغول اوقا که قرب سی سال بفرمان چنگیز خان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بیمار شد و در طوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه تسع و سبعین و ستمایه اباقا برادر خود منکوتیمور را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت و منکو تمر با سپاه پرتهور رایت توجه بصوب آن ولایت برافراخت در حد و حمص در ماه رجب سنه مذکوره با سلطان مصر سیف الدین قلاون

که مشهور است بالبی بی محاربه دست داده و پادشاه مصر ظفر یافته بروایتی منکوتیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و قولی آنکه منکوتیمور را از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت و ببغداد رفته همانسال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت اباقا خان در دار السلام از شکست سپاه خود مطلع شده قصد کرد که جهت انتقام بجانب ولایت مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفته بتاریخ ذی حجه سنه ثمانین و ستمایه متوجه ملک عقبی گردید و مدت سلطنتش هفده سال بود و بعد از فوتش برادرش تکودار پادشاهی نمود

ذکر حکومت خواجه بهاء محمد صاحب دیوان در مملکت اصفهان

خواجه بهاءالدین محمد که قوت غضبی و صفت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقا خان در بلده اصفهان رایت حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را بانگیختن غبار فتنه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت بنابر آن ابواب عفو و اغماض یکبارگی بر بست و پشت بر مسند غلظت نهاده و دمار اصفهانیان به تحمیل بار گران شکست و در اظهار قدرت و اجرا سیاست قاعده چند وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بود و اگر سخنی بر وفق مزاج خود شنیدی تا بجریمه صغیره و کبیره چه رسد خاندانها بر باد دادی و مال و جان مسلمانان را هبا منثورا گردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یک لحظه بر بستر استراحت می غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر جان خود ترسان و لرزان بودند که آیا امروز از چنبر قهر او چه تدبیر نجات توان یافت و باد شرار خشم آتش بارش بر روزگار کدام خاکسار را از اهالی این دیار خواهد تافت رنود و اوباش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق تردد نمیتوانست نمود در اندک زمانی چنان مطیع و منقاد شدند که زیاده بر آن متصور نتواند بود و ارباب دهقنت و فلاحت پیوسته اسباب حرث و زراعت به وکیل سیاستش می سپردند و اگر چه جنسی در غایت نفاست در راهی افتاده بودی آینده و رونده از بیم سیاستش دست بدان جانب دراز نمیکردند محافظت محلات و اسواق اصفهان را بر روسا و سپاه سالاران مفوض گردانیدی و دکان داران بموجب اشارت او شبها ابواب دکاکین را باز گذاشتندی آسیبی بامتعه ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرصی نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بهای آن همانجا گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغه خاطر اخفاء آن حال نتوانست کرد

و مضطرب شده روی بدرگاه خواجه آورد و چون واقعه بعرض رسانید همانساعت عسس را در همان دکان
مصلوب کردند نقلست که خواجه بهاء الدین غلامی داشت ینکی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که گرد شهر
برای تفحص احوال محافظان محلات و اسواق بنورد و خبری تحقیق نمای و ینکی شرایط احتیاط بجای آورده چون باز آمد بعرض
رسانید که فلانکس از اهل پاس متعهد کار و بیکار و بیدار دل و هشیار بود و دیده بان غرفش از شرفات حصار خرم
اطراف و جوانب اسواق و محلات را محافظه مینمود و فلان شخص در مقام حراست تمکن داشت اما سلطان منام
بر شهرستان دماغش غلبه کرده عمله حواس ظاهری او را از اعمال معهود معزول می پنداشت و فلان عزیز از موضع
احتراس غایب بود و سزاوار عتاب اقارب و احباب روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید حارسان شبستان
آسمان از عیون اعیان زمان غیبت نمودند شحنه قهر خواجه بهاء الدین اشارت فرمود تا هر یک از آن سه شخص را شقه چوب
زدند شیخ جمال الدین که راوی این حکایتست گوید که من در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از وی
پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عقوبت شدند این عزیز که کما ینبغی بلوازم مهم خود قیام
مینمود چرا در زمره ارباب جرایم انتظام مییابد جواب داد که مؤاخذه این شخص جهت آنست که ینکی را در تاریکی شب دیده
بسر وقتش رسیده چرا نگرفت و نپرسید که در این وقت بچه سبب از خانه بیرون آمده القصه چون سیاست و کشش و عقوبت
خونریزش خواجه بهاء الدین از حد اعتدال متجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از روی دلسوزی و شفقت ابوت چند نوبت
مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال داشته ولد ارشد را از کثرت قتل و احراق و اغراق منع نموده وخامت عاقبت آن
حرکات ناملایم را بعبارات مختلفه پیغام فرمود اما خواجه بهاء الدین را صلابت زیاده گشت و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود
درنگذشت **بیت** پند پدر مانع نشد رسوای ما دزد را ∴ آخر الامر زبردستی روزگار دست استرداد مواهب خویش سوی او
بپوست و عروض امراض متضاده سورت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و منشور سنین اوقات حیاتش بثلاثین
نرسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود **بیت** فغان ز آفت این پنج ساز راحت سوز ∴
فغان ز گردش این چابک سوار جورپرست ∴ که صورتی که به عمری نگاشت خود بسترد ∴ که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست
در روضة الصفا مسطورست که خواجه بهاء الدین محمد هر چند در شیوه هیبت و عقوبت سعی تمام و مبالغه لاکلام داشت

اضعاف آن در طریقه جود و سخاوت اهتمام فرمود و هرگز در باب تعظیم علما و فضلا دقیقه مهمل و نامرعی نمی
گذاشت اوقات خود را منقسم گردانیده از صباح تا چاشتگاه در صفه بار نشستی آنگاه با طایفه از اصدقا و اخوان
الصفا بساط صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی و بعد از پیشین ساعتی با افاضل ندما بتجرع اقداح می ارغوانی
مستأنس بودی و در هیچ وقت از سرانجام مهام ملک و مال و انکشاف احوال تغافل ننمودی و چون خبر
فوت خواجه بهاء الدین محمد بسمع خواجه شمس الدین محمد رسید در فراق قرة العین خویش محزون شده این رباعی در سلک
نظم کشید **رباعی** فرزند محمد ای فلک مند و تیت ∴ بازار زمانه را بها یکموئیت ∴ تو پشت پدر بودی از آن پشت پدر
خم گشت چو ابروی بتان بی رویت

گفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین محمد

در گلشن سپهر بهر گل دولت بدست که افتاد که از عقب خار ناکامی
در پایش نشکست و در عشرتخانه عالم پر بهانه پیمانه اقبال بکام که رسید که از دست خمار دلش نخست **بیت**
سرسبز گشت بوستانی ∴ کازار نیافت از خزانی ∴ سروی چمن کجاست از جای ∴ کاخر تبری نخورد بپای
سرناز زمانه را نیاز نیست ∴ هر شمع مراد را گداز نیست ∴ در دهر کجاست صبحگاهی ∴ کش نیست زپی شب سیاهی
مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوانست که چون در زمان سلطنت
هلاکو خان و اباقا خان چند سال در کمال استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین
محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی نقصانی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب تعب بر روی روزگار
برادرش خواجه عطا ملک برگشود و تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابوالمکارم بود در سلک وزیرزادگان
انتظام داشت بواسطه حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسفشاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت و ملازمت
خواجه بهاء الدین محمد اختیار کرد و چون او را بغایت درشت خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد
مبادرت نمود و جناب صاحبی شغلی از اشغال دیوانی در عهده او کرد و مجد الملک کما ینبغی از عهده سرانجام آن مهم
بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و بسعایت اهل حسد مدد حق شده نقد
اعتماد و خلوص اعتقاد وزیر نیکونهاد بنسبت مجد الملک مغشوش گشت و بعنا انجامید و مجد الملک شغل انگیخته

عرضه داشتهای نیازمندانه ارسال داشت تا بار دیگر خواجه عالی گهر او را منظور نظر اشفاق گردانید لیکن
بجایی نرسید و قرین یاس و حرمان روزگار میگذرانید و نزد امرا تردد مینمود و اساس معرفت مستحکم میگردانید در اثنای
آن اوقات روزی مجد الدین ابن الاثیر که نایب خواجه عطاملک بود بتقریبی شمه از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن
دیار به بعضی از هم نشینان خود میگفت و مجد الملک آن سخنان را شنوده آغاز خباثت کرده بوسیله یکی از معتبران بعرض اباقاخان
رسانید که مجد الدین ابن الاثیر که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنابر اشارت و استصواب او خویش با مصریان زبان
یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان مصر میگشاید از استماع این حدیث نایره خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد
تا مجد الدین ابن الاثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و او را ایذای بسیار نمودند تا به مدعای مجد الملک اقرار نماید و چون آن شخص محض
دروغ و افترای صریح بود مجد الملک را با این شابه مشاهده فرموده او را نامزد ضبط اموال سیواس کرده مبلغی کرامند
نزد وی فرستاد مجد الملک بنابر آن همچنان بهتانی گشته بود و بمجرد این انعام بر جانب صاحب اعتماد نفرمود و انتظار فرصت
کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی میورزید تا در زمانی که اباقاخان متوجه خراسان گشته بقزوین رسید و پسرش
ارغون خان بسعادت ملازمت فایز گردید مجد الملک بتوسط اماجی که در سلک نواب شاهزاده انتظام داشت در
مجلس ارغون راه یافته بعرض رسانید که هر سال آن مقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانه عامره میرسد حاصل املاک
خاصه صاحب دیوانست که بسبیل خیانت از اموال پادشاه خریده مع ذلک در کفران نعمت میکوشید و با ملوک مصر و شام
شراب اتحاد مینوشد و برادرش عطاملک ملک بغداد را ملک خود تصور کرده و بدستور ملوک ذوی الاقتدار تاج مرصع جهت
خویش ترتیب داده و اگر خان گیتی ستان مرا بتربیت سرافراز گرداند بر شمس الدین محمد ثابت میسازم که چهار هزار
تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود خریده و از نقود و جواهر قریب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنابر آنکه
دانسته که مرا بر معایبش اطلاع حاصل است اینک منشور ضبط و حکومت اموال سیواس بنام من نوشته و مبلغی کرامند بطریق رشوه
فرستاده ارغون این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده در خلوتی بعرض رسانید اباقا بر زبان آورد که حالا به افشای این سر
مبادرت منمای تا بهنگام فرصت شرط پرسش بجای آوریم و بعد از اندک زمانی از این قیل و قال در وقتی که صاحب دیوان در اردو
نبود مجد الملک در مجلس پادشاه به استقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب

تاج و تخت تاثیر نموده به خواجه شمس الدین محمد بدمزاج شد و مجد الملک را هم در آن مجلس بدست خود کاسه داشت و از
احوال تمامی ممالک و خرابی و آبادانی هر بلاد و دیار استفسار فرمود و او به عبارتی روشن کیفیت آن حالات خاطر
نشان خان کرده یرلیغ شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف جمع و خرج قلمرو ایلخانی باشد و محاسبات چند ساله
معروض سازد و از شاهزادگان و امرا و مقربان هیچکس در مهم او دخل ننماید و علاوه این احکام پایزه سر شیر که پیش از این
بهیچ یک از سلاطین نداده بود عنایت فرمود و مهم مجد الملک در یک لحظه که پرتو انوار عاطفت پادشاهی بر وی
افتاد شبنم صفت از حضیض انحطاط روی به اوج ارتفاع نهاد و غلامان پرپوش با جامهای زرکش را با اسپان تازی و باد
پایان شامی و حجازی سوار ساخت و خرگاه چهل سری و بارگاهی اطلس ششتری تا ذروه آسمان و ایوان کیوان برافراخت جهت
استحضار وکلا و نواب صاحب دیوان که در تبریز بودند ایلچیان تعیین نمود و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد آن جناب
روان فرمود **رباعی**

خصم تو بسی توسیت خواهم کردن ÷ یا غرقه شدن یا گهری آوردن ÷ در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن
یا سرخ کنم روی بدان یا گردن

چون آن رقعه بنظر صاحب رسید این دو بیت در جواب گفته روان گردانید که **رباعی**

هم سرخ کنی روی بدان یا گردن ÷ وین کار که پای در میانش داری ÷ پس غصه روزگار باید خوردن ÷ بر غو بر شاه چون نشاید بردن

القصه چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه اباقاخان درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت
برمیان بسته و ما را کوچ دادی و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت سلطنت بوجود ما تزئین یافت بیشتر از بیشتر درباره تو
عاطفت بظهور رسانیده ضبط اموال جمیع ممالک محروسه را برای و رویت تو منوط گردانیدیم و حالا مجد الملک تقریر
میکند که تصرف و تغییرات بسیار است و از اموال سلطان آنچه در معرض تضییع افتاده و بیشمار ضمیر صاحب دیوان که
جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صورت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب محال دانسته بتلقین ملهم
سعادت و تایید رشد عقل و هدایت بر فصیح بیان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای جان باد
و نور نعم و ایادی پادشاهی را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید ضیاگستر را نابود که تواند انگاشت
مرا آنچه در دولت ابد پیوند من و برادر و فرزند ستدیم و دادیم و برداشتیم و نهادیم و خوردیم و بردیم و چیزی در خدمت
درگاه سلطنت و چیزی جهت صدقات ثبات دولت صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف است از ضیاع و عقار و املاک و

اسباب و نفقه و دواب و اماء و عبید و نواله از خوان انعام پادشاه است و هرچه خاطر خواه بندگان درگاه عالم پناه
باشد بنده عن صمیم القلب بر آن مصر است ❊ خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان ❊ هرچه مراد تو بود هست
مراد من بجان ❊ هرگاه مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد تسلیم رود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و اهمال نماید تا از
زلال حیات قطره در جام زندگانی باقیست پیک فنا میان بسته بخدمت زبان حال گشاید ❊ تا جام اجل دهند بر ساقی عمر
دست من و دامان تولای باقی عمر ❊ اباقای سخندان چون این سخنان دلنشان استماع فرمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت
وزیدن گرفت غبار نقار از خاطر دریا آثار محو نمود و اضعاف الطاف خسروانه درباره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و
منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض گشته نوبت دیگر جناب صاحبی بمرجع اعتبار رسید و صاحب سعید سجدات
شکر بجای آورده بر ابقای منور صدقات قیام نمود و رسولان باطراف و جوانب فرستاد و از تجدید عنایت اباقاخان
اعلام فرمود که در این باب برادر خود خواجه عطا ملک نوشته صدر این آیه ساخت که ذکر وفات ابقاخان
ذکر بعضی از اکابر زمان و این بیت را ردیف این آیه شریف کرد که محمد مولانا جلال الدین
امروز بحمدالله فارغ دلم از دشمن ❊ کاندر دل تنگ من جز دوست نمی گنجد ❊ در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید
هرچند از سخط پادشاه ایمن شده نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت اما مجد الملک بنا بر کمال اعتبار و اختیار در قصد آن جناب
همچنان مجد بود و صاحب بقوت نفس و علو همت از ملازمت ابقاخان لحظه فلحظه [illegible] و روزی آباقاخان جناب صاحبی و
مجد الملک یزدی را احضار فرموده که بمشافهه با یکدیگر سخن گفته شد و چنانچه رسم است هر دو پهلوی هم زانو زدند اباقاخان فرمود
که خواجه شمس الدین محمد پس تر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه آن جام تلخ مذاق در کشید
و سخنان او را بر نهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کنند که روزی در اثنای مجلس بزم جناب
صاحبی سه نوبه زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کاسه را از قبول آن کاسه اعراض فرمود و صاحب کرت
چهارم بدان امر اقدام نمود پادشاه از گوشتی که بنا بر نص کلام حضرت ملک علام حرمت آن ثابت گشته بر سر کارد لقمه بجناب
داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت بوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جانب صاحبی ستانده درکشید اباقاخان
گفت که این تاجیک عجب جرأتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نموده

خاطر خیال بود که اگر آن لقمه را رد کند دیده او را هم بر آن کار دارد ❊ چشم خانه پرور گشت القصه چون مجد الملک یزدی
که مکافات او در شأن آصف نشان تاثیری نکرد در غمز و سعایت برادرش علاء الدین ملک سعی نمودن گرفت و ابواب مجد الدین
بیشتر با برادر صاحب علاء الدین آمد و آغاز تقریر کرد و فرمان اباقاخان نافذ و بقید عطا ملک صادر گشته چون خواجه
شمس الدین محمد نازکی آن مهم را مشاهده نمود برادر پیغام داد که هرچه مقرران گویند قبول کن و بهیچ وجه بر سخنان ایشان
انکار منمای و بعد از گفت و گوی بسیار صاحب علاء الدین مبلغ سیصد تومان متقبل شد که زود آورد و مع ذلک معاندان
خرسند نگشتند و مهم بجایی رسید که محصلان او را به سلاسل و اغلال کرده در بغداد میگردانیدند و بانواع شکنجه و عذاب تعذیب
میدادند تا هرچه داشت وقایه جان خود ساخته بفروخت و بها تسلیم نمود و او را به مجرد مطالبه اکتفا نکرده صاحب را
بمصاحبت و مصادقت حکام مصر و شام متهم گردانیدند و بیکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام حیات که
ابقاخان در همدان بود مجد الملک از غایت اعتبار و اختیار کس به بغداد فرستاد تا صاحب علاء الدین را بدو آورند و محصلان
او را با بندگران همراه داشته متوجه گشتند اما در آن اثنا اباقاخان فوت شد و ایزد تعالی خواجه علاء الدین را از آن شدت
فرج داد ذکر وفات ابقاخان در روضة الصفا مسطور است که در آن اوان که شاهزاده منکو تیمور بن هلاکو خان از دست برد
لشکر مصر و شام انهزام یافت اباقاخان در سنجار بود و بعد از استماع این خبر بطرف بغداد عنان تافت و در ذی قعده سنه
ثمانین و ستمائه بدار السلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و در روز چهارشنبه ششم ذی الحجه
در آن بلده نزول فرمود و بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شرب مدام عارضه قوی مزاجش
طاری گشت و ضعف قوت پذیرفته در چشم او مذکور فی الجمله خفتی احساس فرمود و بر صندلی نشسته ناگاه کلاغی در
برابر آمده بانگ کردن گرفت و ملازمان آنرا پرانیدند و در آن حین پادشاه را غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش
قالب تهی ساخت شاهزادگان و خواتین و نوئینان برسم و آیین مغول چند روز عزادار شدند [illegible] و تیلتای کرده
نعش طاعت نکودار بن هلاکو بر لوح ضمیر نگاشتند و از اباقاخان دو پسر ماند ارغون از [illegible] خاتون و گیخاتو از قدان
خاتون و این هر دو بمرتبه سلطنت رسیدند ذکر بعضی از اکابر زمان ابقاخان از جمله
مشایخ عظام و اعاظم عرفای لازم الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی با ابقاخان معاصر بود

ودرایام دولت او از عالم انتقال نمود در نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین محمد شیخ بهاالدین محمد
بن حسین بن احمد الخطیبی البکریست و مادر شیخ بهاالدین محمد که ملقب بود بولد دختر سلطان محمد خوارزمشاه است
سلطان محمد بنابر خوابی که دیده بود دختر خود را با حسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاالدین ولد در علوم ظاهری
و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند داشت و پیوسته همت عالی نهمت خود را بر ادای وظایف طاعات و عبادات
میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع وستمایه اتفاق افتاده آنجناب در صغر سن
بود که مولانا بهاالدین ولد عزیمت گزاردن حج اسلام نموده و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته متوطن شده در
بلده لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش به هجده رسیده بود کدخدا ساخت و در سنه ثلاث وعشرین وستمایه
آنجناب را پسری متولد شد و آن مولود را عاقبت محمود را سلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاالدین محمد با اولاد اعظام
از لارنده بقونیه رفته در آن شهر وفات یافت و بهمان روز این معنی در ترمد بر سید برهان الدین محقق که مرید پدرش بود
ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت
سید بسر برده و ترقی تمام کرده در خامس جمادی الآخر سنه اثنین وسبعین وستمایه روی برياض جنان آورد و شیخ
صدرالدین محمد قونوی بروی نماز گزارده و از مولانا جلال الدین دو پسر غیر از سلطان ولد ولدی نماند و او نیز از سید
برهان الدین محقق و شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه اثنی عشر وسبعمایه بجنات عدن شتافت
از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان ولد نیز
بروزن حدیقه شیخ سنایی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار و مواجید معنوی و از جمله مشایخ آن زمان یکی جامع سعادات
دینوی واخروی محمد بن اسحق القونیوی بن اسحاق القونوی است و شیخ صدرالدین در میدان کتب علوم ظاهری
و باطنی و فنون عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میربود و مولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد
آنجناب تحصیل نموده بود در نفحات مسطور است که شیخ صدرالدین پسر زن شیخ محیی الدین الاعرابیست و تربیت از وی
یافته و او را نیز مؤلفاتست چون تفسیر فاتحه و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الٓهیه و دیگری از جمله
مشایخ آن زمان شیخ محمد کججانی است و کججان قریه ایست در یک فرسخی تبریز و شیخ محمد مردی متقی پرهیزگار

بود و هم در آن ایام پادشاهی اباقاخان از عالم انتقال نمود و از آن جمله دیگری شیخ اوحدالدین حامد
کرمانیست و او مرید شیخ رکن الدین سجاسی بود و بصحبت شیخ محیی الدین عربی رسیده و شیخ در کتاب فتوحات
و رسایل دیگر از وی حکایات نقل نموده و شیخ اوحدالدین بدیدار جوانان ساده عذار میل بسیار داشت بنابر آن
در وقتی که شمس الدین تبریزی از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب می بینم شیخ شمس الدین
گفت که اگر بر پس سر دمل نداری چرا آسمان نمی بینی نقلست که نوبتی پیش مولانا جلال الدین رومی گفتند که شیخ اوحد
شاهدبازست اما پاکبازست فرمود کاش کردی و بگذشتی و از جمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود
دلالت بر آن دارد که مشاهده صورت بغایت مقید بوده شعر زان می نگرم بچشم سر در صورت
زیرا که ز معنیست اثر در صورت ... این عالم صورتست و ما در صوریم ... معنی نتوان دید مگر در صورت ... و کتاب مصباح
الارواح از جمله منظومات بلاغت آیات این شیخ اوحدالدینست و از آن جمله دیگری شیخ عزالدین ... نظمیست
که شارح یکی از قصاید ابن فارض است و از جمله علمای زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین علامه شیرازیست و اکثر
علوم آنجناب شاگرد خواجه نصیرالدین بمجلس هلاکو در آمد و ایلخان بنابر آنکه در آن ایام از خواجه رنجیده بود آغاز عتاب
و خشونت کرده در اثنا آنجناب را گفت که اگر رصد ناتمام نمیماند ترا میکشتم مولانا پیش رفته گفت من رصد را تمام کنم
چون خواجه از مجلس پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش همچنین مغولی اعتمادی
مثل این سخنی میگویی شاید که او ندانستی که تو منزل میکنی جناب مولوی جواب داد که من منزل میکردم و از روی جد این سخن را
بزبان آوردم و از جمله مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است و نکات و دقایق آن کتاب افادت
انتساب بالنسبه اطباء عظام مذکور و دیگری از آن جمله حافظ علی بن الحاجب عثمان بن الساعی البغدادی المورخ
بود و او را قصیده ایست ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو بیت از غزلیست که در آن قصیده
مندرج کرده شعر بدیدم خود سر وصلم نداری ... ندارد عهد تو هیچ استواری ... ز تو جز سرکشی کاری نیاید
نیاید جز خوی نرم و سازگاری ... و دیگر از آن جمله جمال الدین رفیق اللفظی است و رفیق اللفظ اسم محلتیست از محلات بغداد
و جمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بود وفات یافت و این رباعی مشهور از منظومات

اوست شعر: ای زیتو یی آنکه جامع لذاتی / محبوب خلایق بهمه اوقاتی / پشک نه خدایی تو ولیکن بخدا
ستار عیوب و قاضی حاجاتی دیگری از شعرای زمان اباقا خان **سید جلال الدین** کاشیست و او را اشعار لطافت آثار
بسیار است از انجمله ترجیعی است که در جواب ترجیع فارس میدان سخن سازی شیخ سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات
اینست که شعر: من مستم و رند و لاابالی / وین شیوه مراست لایزالی / و بند ترجیع این که شعر:
برخیزم و دست یار گیرم / بی یار چرا قرار گیرم و دیگری از شعرای آن زمان **ملک رضی الدین** است و ملک رضی الدین
در زمان اباقا خان چندگاه حاکم دیار بکر بود و چون از آن منصب معزول شد جلال الدین نامی که به علت ظرافت اهتمام داشت
قائم مقامش گشت این رباعی نظم نموده نزد خواجه شمس الدین محمد فرستاد که شعر: شاها ستدی کشورت از هیچ و منی
دادی بمخنثی نه مردی نه زنی / زین کار چو آفتاب روشن گشتم / پس تو چه دف زنی چه شمشیر زنی و از آن جمله دیگری عماد الدین
فضولیست که مشهور بود به عماد لر و عماد لر در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی با خواجه
بازی شطرنج باخته در آن اثنا بزبان مطایبه بگفت که ای کون زنت فراخ و عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که شعر:
هر چند سخنهای چو در میگویی / هشدار که با عماد لر میگویی / عیب تو همین است که اندر شطرنج / ای کون زنت فراخ پر میگویی
و دیگری از انجمله فاضلیست سخنور مشهور به **مجد همگر** و او سرآمد فضلای زمان خود بود و در اوایل حال از یزد باصفهان
رفته چندگاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نموده و نقلست که در آن ایام که مجد همگر از یزد عزیمت اصفهان فرمود زن منکوحه
خود را که بغایت مستور بود در یزد گذاشت بعد از چند ماه خاتون از عقب شوهر باصفهان رفته در وقتی که مجد در خانه
نبود بدانجا رسید یکی از تلامذه مجد او را از قدوم خاتون خبر کرده مژدگانی طلبید گفت مژدگانی وقتی میدادم که خاتون
بعالم آخرت رفتی این سخن بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرده در آن اثنا گفت که شعر: پیش از من و تو لیل و
نهاری بوده همگر گفت پیش از من بلی اما پیش از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد در تاریخ گزیده مسطور است که در زمان
اباقا خان میان فضلای کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعر انوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همگر را حکم ساخته این
قطعه بوی فرستادند شعر: ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل / ماه خجسته منظر و خورشید انوری شعر:
جمعی ز ناقدان سخن گفته ظهیر / ترجیح می نهند باشعار انوری / جمعی دگر برین سخن انکار میکنند / فی الجمله در محل نزاعند و داوری

رجحان یکطرف تو بدیشان نما کنون / ای زیر نگین طبع تو ملک سخنوری همگر در جواب نوشت که
جمعی ز اهل خطه کاشان که برده اند / از ارباب فضل و دانش گوی سخنوری / کردند بحث در سخن منشیان نظم
تا خود که سفت بهتر دُرّ دری / در انوری و منظره شان رفت و در ظهیر / تا در کراست پایه برتر ز شاعری
از آب فاریاب یکی عرضه داد در / وز خاک خاوران دگری زر جعفری / ترجیح می نهاد یکی مهر بر قمر
تفضیل مینمود یکی حور بر پری / انصاف چون نیافت گروه از دگر گروه / من بنده را گزیده نظرشان بداوری
در کان طبع او چو نگشتم گران گران / در قعر بحر این چو نمودم شناوری / شعری که تر آمد چون در شاهوار
نظم دگر برآمد چون مهر خاوری / شعر ظهیر اگر چه تر آمد ز جنس نظم / با طرز انوری نزند لاف هم سری
بر اوج مشتری نرسد نثره نظم او / خاصه که شناگستری و مدح گستری / طعم رطب اگر چه لذیذ است و خوش مذاق
کی بود بخاصیت از قند عسکری / پیدا چه سبزه و نغز و لطیف است و آبدار / چون در چمن بجلوه کند چه عرعری
هر چند لاله صحن چمن را دهد فروغ / پهلو کجا زند به بهی با گل طری / اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن
گر تو مقلد سخن مجد همگری / زاد این نتیجه نیمشب آخر رجب / در خا و صین و دال ز هجر پیمبری و از جمله شعرای زمان دیگری
امامی هرویست و هو ابو عبدالله محمد بن ابی بکر بن عثمان و امامی در کرمان ساکن بود و در مدح سلاطین آنجا اشعار
نظم مینمود و این قطعه در جواب سوال مذکور از جمله منظومات اوست که شعر: ای سالک مسالک فکرت در این سوال
معذوری ار نمی تحقیق چون بگری / تمییز از بهر شناسب در این دو طور / هیچ احتیاج نیست بدین شرح گستری / کین معجزات ز آن سحرانست شمع این چراغ
این ماه و آن ستاره این حور و آن پری **ذکر تکودار بن هلاکو خان** بعد از وفات اباقا و تقدیم لوازم عزا به
تاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمایه به اتفاق اعاظم امرا تکودار پای عزت بر مسند سلطنت
نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان ولایات عراق و آذربایجان برگشاد و چون او متقلد دین احمد مختار صلی الله
علیه و آله و سلم بود منشی تقدیر لقبش را سلطان احمد تحریر نمود و سلطان احمد زمام امور وزارت را بدستور معهود به
خواجه شمس الدین محمد داد و مجد الملک یزدی را بقتل رسانید و خواجه عطا ملک را بار دیگر بحکومت بغداد فرستاد
و شیخ کمال الدین عبدالرحمن الرافعی را برتبت تربیت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را به

کاشتکان آن جناب مفوض گردانید و وظایف اطبا و منجمان نصاری و یهود را که پیش ازو قاف میدادند منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان به ایشان رسانید در تجهیز قوافل حاج و ترتیب مؤنات سبیل بیت الله الحرام تاکید تمام اصدار یافت و در باب جمع و وصول حاصلات موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده پرتو اجتهاد بر تقویت سایر ارکان شریعت تافت موضع اصنام و بتخانها و کنایس صفت انهدام پذیرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امرای کافرکیش نبود با برادر سلطان احمد قنقرتای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را از میان بردارند و بار دیگر در اطفای انوار ایمان و عرفان کوشیده عبادت اوثان و رسوم سایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بداندیشان وقوف یافته امرای مفسد را بیاسا رسانید و بثبت فتوای راسخه مسلمانان را از ظلم و عدوان باز رهانید شهادت سلطان احمد بر دست ورثه قنقرتای و بحکم ارغون خان بن اباقا خان فی شهور سنه اثنین وسبعین وستمایه روی نمود مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود

گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آیین

چون سلطان احمد تایید سرمد بر تخت قرار گرفت و از اشعه ضمیر منیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که ایلچیان به همدان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطا ملک را به اردو آوردند و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت محمد نهاد و کرت دیگر نایره بغض و حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته به ارغون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را بزهر هلاک ساخت و چون میداند که من بدان سر وقوف یافته‌ام قصد سر من دارد و سعد الدین برادرزاده مجد الملک بر مضمون این عریضه واقف گشت و بنابرآنکه مجد الملک او را از منصب خزینه داری معزول کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسید و حکم نمود که مجد الملک را مقید و مغلول گردانیدند و ایضا یرلیغ نافذ گشت که آنچه در زمان اباقا خان بر خواجه علاء عطا ملک کرده بود باز دادند خواجه علاء بسمع اشرف اعلی رسانید که هر نعمتی که با برادران در مدت ملازمت یافته‌ایم از فواضل صدقات حضرت سلطنت است و حالا من بنده همه را در این فترت ایثار میکنم و اشارت نمود تا آن اموال بتقیاس که باورد کرده بودند حضار درگاه پادشاه از یکدیگر بربودند لکن از مرحمت جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امرای عظام در پرسش مهم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در آن اثنا از میان امتعه و اقمشه مجد الملک قدری از پوست شیر بیرون آمد که بزعفران و شنجرف سطری چند نامفهوم بر آن نوشته بودند و چون اتراک منکر سحر میباشند از آن نوشته خایف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر باستصواب قامان و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را شسته غساله آن را مجد الملک بیاشامد تا نتیجه سحر بوی عاید گردد و مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نمود چه گمان برد که آن نوشته را شیخ عبد الرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و در ضمن آن مکیدتیست و چون جرم مجد الملک به ثبوت پیوست اما سونجاق نویان بقتل او رضا نداد و مقارن این حال سونجاق پهلو بر بستر ناتوانی نهاده شیخ عبد الرحمن بعیادت رفته مبالغها نمود تا سونجاق بکشتن مجد الملک راضی شد آنگاه او را بملازمان خواجه علاء الدین عطا ملک سپردند خواجه علاء از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت جنایت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی گفتند بر همگنان روشنست که این مدبر مدتها در ایام اختیار هیچ دقیقه از ایذا و آزار فرو نگذاشت و در روزگار اعتبار مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر مخلص او صورت بندد هر آینه باز عالمی را در سرپنجه ظلم و شکنجه جور گرفتار بیند و فوت نباید ساخت و بنای حیات دشمن از بنیاد بباید انداخت

بیت
سنگ در دست و مار بر سر سنگ   نزد دانش بود فسوس و درنگ

ناگاه اعوان صاحبی مجد الملک بزودی را از محبس بیرون آوردند و بیک طرفة العین او را پاره پاره کردند و هر عضوی از اعضای او را به مملکتی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه را که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی دادند سرش به بغداد رسیده مدتی بر دار اعتبار بود و پای آن شوم قدم را بشیراز و دستش به عراق بردند یکی از فضلا این بیت نظم نموده که

بیت
میخواست که او دست رساند به عراق   دستش نرسید لیک دستش برسید

نقلست که شخصی زبان مجد الملک را بصد دینار از جلاد خریده به تبریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع انشا کرد

بیت
روزی دو سه سردفتر تزویر شدی   جوینده ملک و مال و توفیر شدی
اعضات به هر یکی گرفت اقلیمی   فی الجمله بیک هفته جهانگیر شدی

القصه چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد و سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد خواجه عطا ملک هرچند با خود مقرر ساخته بود که بقیه عمر در گوشه منزوی بوده پیرامون امور سلطنت نگردد و عذر ایام گذشته بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه

اورا از دو عقاب یکی شماتت و دیگری هلاکت نفس بی‌محابا نجات داد و خلاص ساخت و خصم معاند و دشمن حاسد
را با هر چه از اموال وکرده بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده بود به او عنایت فرمود. از بنیاد برانداخت سر آیند
مذهب مروت و شریعت فتوت رد فرموده منع آن جایز نبود بنا بر آن از اعناق آن امر خطیر و خطب کبیر احتراز و اجتناب
مؤانست نمود و چون بدار السلام رسید روزی چند به تمهید بساط معدلت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمین گاه
بیرون تاخته آن خواجه فاضل عادل را از تخت بخت بر تخته هلاک انداخت و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجه سنه احدی و
سبعین و ستمایه روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است به لوازم امر تعزیت قیام فرمود

علاء دولت و دین آن وزیری | که حاکم بود اندر ملک بغداد
چو فخی گشت زیر پرده خاک | خفا از سال تاریخش خبر داد

ذکر مخالفت شاهزاده ارغون و دستور سلطان احمد بجهة ارغوت بیحد

در آن ایام که بحسن سعی و اهتمام خواجه
شمس الدین محمد و یمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقد و حسد در کانون ضمیر بعضی از
شاهزادگان و امرای بی‌ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن ابقا خان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داد و
طغاچار نویان از منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراوناس را که بی‌باکترین اقوام مغول بودند در پاس او کرد و سلطان احمد
از فساد نیت و تغییر عقیدت ارغون وقوف یافته حلی‌اسیاق را که در میان مورخان بالیناق شهرت دارد نزد شاه
زاده فرستاد و جهت امتحان با حضار او فرمان داد و ایشان چون بمجلس ارغون رسیدند شاهزاده به فنون عواطف
و احسان او را از جاده موافقت سلطان منحرف گردانیده با خود مشفق ساخت و الیناق حالی عهد و پیمان را به غلاظ ایمان
استحکام داد و به پایه سریر پادشاه اسلام بازگشته در باب تخلف ارغون عذری مبهم عرض کرد و صاحب دیوان بر
مواضعه شاهزاده و الیناق مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان همت بر استمالت الیناق گماشته اورا
به ازدواج دختر خود سلطان کوچک سرافراز گردانید تا شجره مخالفت را از فضای سینه برکند مشفق گردید چون ارغون
خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان گشته جوشنی را در کار سلطان فرستاد و قصد تقریر مجد الملک و اشتعال
نایره غضب ابقا خان و رجعت کوکب دولت صاحب دیوان یاد داد و پیغام فرمود که در آن اوان خواجه شمس الدین اقرار
کرده بود که از نقد و جنس و ضیاع و عقار هر چه در قبضه تملک و اقتدار اوست همه تعلق بایلخان دارد و هر وقت فرمان شود

درگاه مصلحت باشد بهر کاشارت نافذ گردد بی‌مجال تاخیر و اهمال سپارد و اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت
آشیان آنست که صاحب را مصاحب جوشی بدین جانب ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح دیوان دیده تفحص از
حقیقت حال بواجبی استفسار نمایند سلطان از استماع این سخنان دانست که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه
قصد جان او دارد و در جواب فرمود که امهات مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر در ضبط کفایت می‌دارد و از
درگاه عالم پناه غیبت نماید مصالح ملک و مال در محل اهمال و اختلال می‌آید و بر رسول و نامه مطلقا التفات نفرمود و جوشی
قرین ناخوشی به آستانه ارغون مراجعت نمود این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی از پرده پوشی در
گذشت شاهزاده نشانها باطراف ممالک فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را بتصرف اینجانب روانه گردانند و گماشتگان
او را از شروع در مهمات و معاملات باز دارند و بنا بر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشت عراقیان بیان
گشته هر کس از وکلای صاحب دیوان آنچه در قبضه اختیار او بود بتصرف گماشتگان شاهزاده بازگذاشت و ارغون بجانب دار
السلام بغداد خرامیده و عمال و متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام جرعه چشانید و در اوایل سنه اثنی و ثمانین و ستمایه
با لشکر حاضر عازم بلاد شرقی گشت و بسرعت شد باد و داعیه فتنه و فساد بر آن بلاد گذشت همه وقت در این اندیشه که
سریر سلطنت پایدار از قبضه اقتدار عم نامدار چه تدبیر بیرون توان آورد و شب و روز در این فکرت جانسوز بیقرار که سلطان
احمد را چه سان از میان بر دارد و در آن اثنا ایلچی به پایه سریر اعلی فرستاد و التماس نمود که تومانات عراق و فارس که اکثر به دیوان
خاص اختصاص داشت نمود و پیغام فرمود که چون سریر دولت پدر نامدار ما محل جلوس سلطان زاده شایسته هر آینه ما را نیز
ظرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که از ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اگر این ملتمس شرف اجابت یابد از
اتفاق بر صفحات احوال آفاق وانماید و الا بعد الیوم

مرا تخت زرین باشد و تاج ترک | فنا جوشن و دل نهادش بمرگ

سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود فرمود که یورت اصلی و ملک مالوف ارغون خطه خراسانست و مازندرانی
شفقت آن ولایت را به او مسلم داشته‌ایم اگر توقعی دارد که موضعی دیگر اضافه نماییم باید که به قوریلتای حاضر شود تا التماس او
درجه اجابت یابد و اگر نه نیوند و باسط طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرماییم که موجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار
بخراسان روند و ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورند و ایلچی بازگشته امرا قراوناس که دم از محبت ارغون

نیز روند موافق شدند و ابواب صلح و صلاح از جانبین مسدود گشت و اختلال انحلال از حد و تدارک درگذشت و صاحب
دیوان بکارسازی جنود نصرت نشان مشغولی فرموده بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود
بعد از استعداد لشکر الیناق با پانزده هزار از مبارزان صف در مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب
آذربایجان در حرکت آمده در غره صفر سنه ثلاث و ثمانین وستمایه در صحرای آق خواجه میان او و الیناق حرب روی نمود
و شاهزاده شکست یافته گریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد از این معنی خبر یافته به سرعت برق و باد روی بخراسان آورد
و ارغون جهت دفع حوادث زمان شکسته رکاب و گسسته عنان بقلعه کلات شتافت و متعاقب الیناق با ده هزار سوار بپای
آن حصار رسید و شاهزاده بغیر از تسلیم رایی و بجز توکل پناهی نیافت و جهت ملاقات الیناق از قلعه بپایان آمد و الیناق پیش
خنک پیشکش کرد و در ملازمت شاهزاده به قلعه رفته شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلمات دلجویی الیناق فریفته
شده همراه او بطرف اردوی سلطان خرامید و بعد از قطع منازل و طی مراحل در خرجان بآستان سلطنت آشیان رسید سلطان
احمد مدتی دیر بار شاهزاده سرافراز را در آفتاب بالا داشته آنگاه بار داد و او را در آغوش مهربانی کشیده روی بر روی او
نهاد و بشیوه حکومت مملکت خراسان امیدوار ساخته جهت سکنی برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا اروق
را با چهار هزار کس بمحافظت آن خرگاه امر نمود و روز دیگر که شهباز ثوابت و سیاره از جانب مشرق بطرف دیار مغرب راه
عزیمت برافراخت سلطان احمد بصحبت حرم خود تودی خان که در اردو گذاشته بود مایل شد و الیناق را بمصلحت کوچ دادن
اردوی جناب شاهزاده ارغون متعین ساخت بیت بیخبر زانکه نقشبند قضا || در پس پرده نقشها دارد || و چون سلطان از [illegible]
خفت و طیش بمحال عشرت و عیش واگشت بوقا و بعضی دیگر از نوئینان را هوس مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا به نوبت برادر خود
که رتبت تقرب داشت بر صحیفه ضمیر شاهزاده و امرا نگاشت که احمد آن نوع چنگیزخان را ویران ساخته از بنیاد برانداخت و رایت
تعظیم مسلمانان را بتعلیم صاحب دیوان تا ایوان کیوان برافراخت مصلحت الوس آنست که مولاجو را بنجانی و احمد را از سریر سلطانی
بر دارند و این مهم توفیق تمشیت یابد که ارغون را از حبس چون در از صدف بیرون آرند همه را این رای صواب نمود و مقرر شد که
چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد و بر این قرار در شب سه شنبه سیزدهم ربیع الآخر
سنه ثلاث و ثمانین وستمایه بوقا نزدیک به خوابگاه ارغون رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب لازم برداشت ارغون از

بستر استراحت باضطراب بنهایت برجست چه تصور نمود که موسم وداع حیات و زندگانی است و بوقا دست
او را گرفته تهنیه مواضعه را که بر نهج مسطور عرض کرد همان لحظه موافقان ایشان جمع آمده برباد پایان گرم رفتار
سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاخته او را در پس خانه خشیه یافتند و میر علی تمغاجی از ملازمان بوقا بتیر بیلش
رفته سرش از بدن جدا کرد و افغان دشت محشر و فزع روز اکبر آن شب دست داد و خروش و زلزل در منازل افتاد
و اکثر خواص و مقربان سلطان احمد کشته گشتند کمی از آن جماعت بر مرکب فرار سوار شده و از عقب سلطان شتافته در وقتی
که چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود بدو رسیده و از خروج ارغون و حادثه شبیخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان
و انصار شمه بعرض رسانیدند سلطان از این خبر وحشت مضطرب و مشوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی
خاتون که در سراب بود نهاد و امرا و سرداران و اتکیان و معتبران که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب
سلطان انتساب جدایی اختیار مینمودند بیت بهر کاری که میدوی میماند || زمحنت آیتی مسطور میخواند || و صاحب
دیوان چون بحاجرم رسید الاغی چند بدست آورده ملازم اصفهان گردید بعد از آنکه ارغون از مشیت
ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بوده و در آن زمان که صبح صادق آغاز دمیدن
کرده مواکب کواکب را بخدمت جمشید رسانید شاهزادگان و امرا به ملازمت ارغون خان رسیده و زبان بتهنیت
تیمار زندگانی و وصول مرتبه جهانبانی گردان ساختند و بوقا جماز سواری فرستاده تا لشکر قراوناس را به سلطان
احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و مسرعی دیگر نزد توشیان روان کرد که باز همت در هوای صید نوکران
آن پادشاه سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب بدان جانب نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده
رسید و او را از آن حادثه آگاه گردانید قوتی خان گفت انسب آنست که درهمین منزل توقف کنی و جمعی که در
ملازمت باشد متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت روی مینماید و دو سه روزی حقیقت حال
مردم اردوی قوتی خان در لباس التباس محتجب بوده هر کس بحسب غلبه ظن سخنی بر زبان میراندند و صباحی
قرانقای و پیکور نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام نمودند
سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان هوشیار سپردیم و ما جهت سرانجام اروق و مایحتاج لشکر عزیمت این

جانب کردیم شخصی از اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه
جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را به پادشاهی برداشته‌اند و همم عالیه بر اخذ و قتل سلطان احمد گماشته‌اند
اگر انتظام اموال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار مدهید امرا بعد از استماع این
مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قراوناس
در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید و قراغاد
شنکور سلطان احمد را دست بسته به استقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن
زمان عادت مغولان بود که هرگاه که دشمن را معذب خواهند دست و پای افشانند لفظ مربو بر زبان راندند ارغون
در آن انگیته از سر شماتت مربو گفت و هم آنجا کاسه داشته لوای عشرت برافراشت

چنین عجایب حالی لبالب‌های دراز
نه گوش دهر شنیده نه چشم دولت دیده

و چون ارغون خان به تجربه معلوم
نموده بود که [illegible] ترتیب [illegible]
غنچه بست غایت [illegible]
بسیار در وثیقه [illegible]
سلطان احمد [illegible]

قنقورتای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و ششم شهر جمادی الاولی سنه ثلاث و ثمانین و ستمایه
پشت او را به قصاص مرحوم مانند اهل اسلام بشکستند

سپهر عدل نکو دار مشتری دیدار
که بود سپهر خانان خضر ایران
زدست بر دغشا پشت اشکست ولی
نمود سال شکستش ظهور از لب خان

و از احمد خان سه پسر ماند قبلانچی ارسلانچی از اری خاتون بوقاجی از قوتوچین و ازین پسران
هیچ یک به سلطنت نرسیده‌اند

ذکر ارغون خان بن ابقا خان

هرچند که در وقت استخلاص
ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان مقرر چنان بود که شاهزاده بولاجو ولد هلاکو خان را بپادشاهی
بردارند آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را به عالم مختلفه فرستاده به اردو رفته خواتین و امرا و شاهزادگان
که در آذربایجان بودند در مقام فرمان برداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را در روز پنجشنبه هفتم جمادی الاخری

خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاده‌اند و جمیع ارباب جرایم را بخشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت
آید هرآینه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف
صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق و باد طی مسافت مینمود تا در روز جمعه دهم رجب سنه ثلاث
و ثمانین و ستمایه به اردو رسیده در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایه سریر اعلی برد ارغون خان
صاحب سعید را بنواخت و به تفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب زمان زمین خدمت بوسیده دعای
دوام دولت بادا رسانید و بمنزل خود بازگشت و چون چند روزی براین قضیه گذشت و تر داهل حسد و بوضوح انجامید
که خواجه شمس الدین محمد به دستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخرالدین مستوفی و حسام الدین حاجب
بوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب ریاض حکومت تو صفت نضارت نخواهد گرفت و اگرچه چند روزی خواجه طریق تملق
سلوک دارد هرگاه متمکن گردد ترا نیز مثل سایر امرای اختیار خواهد کرد

دشمن چو بدست آمد فرصت داری
زنهار که از دست خودش نگذاری
ور بگذاری و دست یابد بر تو
سودی نکند ندامت و غمخواری

بنا بر علی هذا
بوقا زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در باره پدر نیک نهاد بد اندیشد و بر کفران نعمت اقدام نموده
او را از مرده دار نو خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات دولت تاج و سریر و فنای وزیر پر مکر و تزویر قرین
یکدیگراست او را زنده نمی‌باید گذاشت

چو قدرت یافتی بر خصم غدار
مکن تقصیر و نغرش بر آر

بنا بران ارغون خان حکم نمود
که صاحب دیوان را بموقف یرغو آرند و امرا و نوئینان همت بر تحقیق آن مهم گماشتند الحکم جناب صاحب را بموجب فرمان
دستها بسته بر دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان به اوج آسمان رسانیدند که درازنای خلایق باجر [illegible]
و خاطر بینوایان و مسکینان از چون او هنرمندان بچه جهت خسته گشته خواجه شمس الدین در جواب اصحاب حسد گفت تغییرات و
تصرفات بنده که ارباب غرض عرض کرده‌اند یکی را صد اعتراف می‌آرم اما از تهمت اندیشه غدر و خیانت نسبت اولی
نعمت اصلا علم و خبر ندارم

نه بر زبان گذرانیده و نه در خاطر
نه در عقیده این بنده هرگز آن بود

دست ظلامت
لسان و فصاحت بیان هیچ فایده ندارد

با حکم قضا دم مسیحا چه کند

و حکم شد که بانی فضل و معالی اخراب
کنند و سرچشمه جود و احسان را سراب گردانند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورده دوگانه

از برای یگانهٔ تحقیق بگذارد و مصحفی که همراه داشت بر رسم تفأل بگشاد این آیه برآمد که ان الذین قالوا ربنا الله
ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر عاطر از
علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم بر زبان آورد که — بیت — هرچه از تو آمد خوش بود خواهی شفا خواهی الم ؛ و نماز دیگر
دوشنبه چهارم شعبان سنهٔ مذکوره در موضع اهر از سرپنجهٔ جلاد قصه شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن وزیر
صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز همان شربت چشانید — بیت — تیغی کشیده بر سر ما این چرخ کوژپشت
کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت ؛ چون عاقبت فناست جهان دورنگ را ؛ سهلست خوب و زشت اگر نرم یا درشت
وبعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان
بود بتحت تصرف درآوردند و اساس خیرات و بنای مبرات او را مندرس و منهدم گردید نقلست که هر روز حاصل
املاک خواجه شمس الدین محمد یک تومان میرسید و اکثر آن وجه در امور خیر مصروف میگردید یکی از فضلا در مرثیهٔ آن صاحب
سعادت انتما این رباعی را منظوم گردانید — رباعی — از رفتن شمس از شفق خون بچکید ؛ مه روی بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیاه کرد در ماتم و صبح ؛ برزد نفس سرد و گریبان بدرید ؛ و دیگری در تاریخ وفات آن خواجهٔ پسندیده صفات
این قطعه در سلک نظم کشید — قطعه — نظام عرصهٔ آفاق و صاحب دیوان ؛ محمد ابن جوینی در یگانهٔ دهر
بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چار ؛ بوقت عصر دوشنبه برودخانهٔ اهر ؛ ز دست ظلم ببازوی اختیار بجبر
ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر ؛ یکی از دوستان مجد الملک یزدی در آن واقعه این رباعی گفت که — رباعی
چو مجد الملک از تقدیر ایزد ؛ شهادت یافت در صحرای شهر (?) ؛ بقصد صاحب دیوان محمد ؛ که دستور ممالک بود در دهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته ؛ چشید او هم ز دوران شربت قهر ؛ تو در دنیا مشو بد اعمال ؛ که دارد در ترازو نوش با زهر
وبعد از اشتغال خواجه شمس الدین محمد بجنب بوقا در حکومت تمامی مملکت ایلخانی استقلال تمام یافت ارغون خان او را چینگسانگ لقب
داد و فرمان فرمود که تا به کنکاش بزرگ ارتکاب ننماید در هیچ امری پادشاه کسی کنکاش او نپرسید و بی آل تمغای او یرلیغ مسموع
ندارند و قوانین او در فیصل ملک و دولت بر نهج عدالت مرعی میبود روایتست که در ایام حکومت او یکی از سائسان
اصطبل خاص سیبی از دکان بقالی برداشت دکاندار بمقتضای عادت جبلی خود در مقام مناقشه آمده سایس مشتی بر وی زد

بازاری با ناله و زاری نزد بوقا رفته صورت حال بعرض رسانیدند بوقا فرمود تا خربنده را بدو نیم زدند و با
حاضران گفت که اگر ما امثال این مردم را به مختصرات افعال مواخذه ننماییم دیگران در صدد ارتکاب عظایم
امور آیند و سلک امور جمهور از هم گسیخته ضبط مملکت بسهولت میسر نگردد و چون استبداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال
تجاوز نمود و ارغون خان از سلطنت جز نامی نماند آتش رشک و حسد در باطن سایر امرا و ارکان دولت التهاب
واشتعال آمد و آغاز رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود لطف و عنایت ارغون تیر تمنای ایشان بهدف مرام
نرسید لاجرم به مدارا و مواسا اوقات میگذرانیدند و سر در گریبان تفکر برده خون جگر میخوردند و منتظر فرصت بودند
در خلال این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود باوج ترقی و ثبات صعود نمود و سپهر غدار چنانچه عادت اوست در
استرداد مواهبی که بیوقا چینگسانگ داده بود سعی فرمود و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سعد الدوله که ولد صفی الدوله
ابن مهذب الدوله ابهری بود و متابعت ملت موسوی مینمود در زمان ارغون خان خود را داخل اطبای ایلخانی
ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخت و با ترک و تاژیک مربوط بوده در آغاز اختلاط و انبساط کرد بهمه
لغات دانا شد و بر حقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و تقصیرات ایشان واقف شد و در آن اثنا جمعی از کشیکیان
که پیوسته ملازمت آستان ارغون مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعد الدوله در خطهٔ بغداد دست در دامان
ز اختصار گر وا ایند و خدمت درگاه عالمپناه را پشت پا زده چون او نیز بر اخذ علوفه و انعام خدام بارگاه سپهر
احتشام مبادرت مینماید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت بوده در سفر و حضر از اردوی همایون غیبت نفرماید
این سعایت سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشته بموجب فرمان ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرد — بیت
نیک و بدی که در شمارست ؛ تا درنگری صلاح کارست ؛ و حسب اتفاق هم در آن اوقات پادشاه مریض شده سعد
الدوله در معالجه شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون را مسهلی داده نافع افتاد و از زیاد مرض روی در انحطاط نهاده
در ایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دافع ملالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود چون او میل خاطر
ایلخانی را بجمع آوردن مال فراوان معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف نواب و کتاب مربلاد و دیار خصوصا
خطهٔ بغداد را بتقریر دلپذیر بر لوح ضمیر ارغون خان نگاشت و گفت که تمامت اموال مملکت را بوقا و خویشان او تصرف

تصرف در می‌آمد و جهت خزانهٔ پادشاه چیزی معتد به در هیچ جا نمی‌گذارد و آوازه که برادر اوست که در خطهٔ بغداد
ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده و در آن ولایت صورت عدل و رفاهیت مانند روش اهل هنر در کم
کاستی افتاده سر کشاده برخلایق دست بیداد ؛ ز دست ظلم او عالم بفریاد ؛ بچرخ از ناله بیدادش آهنگ
زنالش قامت مظلوم چون چنگ ؛ بنابراین حکم شد که سعدالدوله در مصاحبت اردوقیا و پیان سکورچی بطرف بغداد توجه
نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و دفع ویرانی اهتمام تمام فرماید و سعدالدوله به
اتفاق مشار الیهما فی اواخر سنه ست و ثمانین و ستمایه بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایای سال گذشته
و متوجهات سال نو فراهم آورده بجانب اردو بازگشته و چون آن نقود نامعدود و اجناس بی‌قیاس بانظار ارغون خان رسانید
ایلخان در باره او اوصاف الطاف مبذول داشته او را مشرف جمع و خرج بغداد کرده و سعدالدوله بار دیگر به بغداد رفته
از هر چیز که توانست خزانه را باضعاف کرت اول بهم رسانیده در قشلاق النک که حالا بلدهٔ سلطانیه در آن موضع است به
تقبیل بساط ایلخانی سرافراز شد و آن اموال که از ابتدا ارغون خان او را منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده به
خاطرش گذشت که هر سال آن مقدار مال آوردن از حاصلات بغداد میسر و به این واسطه ارغون خان به صدق و درایت
و حسن کفایت سعدالدوله در جه اعلی یافت و اردوقیا نیز از کمال اخلاص و کاردانی او سخنان بعرض رسانیده و خان
اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعدالدوله از یک ولایت در مدت اندک بدو نوبت این مبلغ مال بخزانهٔ عامره
واصل گردانید و محاسبات و معاملات از روی راستی مخرج و مشخص ساخته آن مملکت را معمور کرد اگر ضبط اموال جمیع
ممالک محروسه در عهدهٔ او باشد کار خزانه و ملک را بجایی رساند که در نظام انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی شهر
و ولایت عقل خرده دان انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند و ایلخان تحقیق این معنی نموده حکم شد که طغاچار نویان و
اردوقیا و جوشی البغسا مارت تعیین کنند و سعدالدوله را حاکم و وزیر ملک و مال ساخته استصواب او امر و نهی
موقوف عرض نساختند اما سعدالدوله مروت و هرجا که خواهد اگر حتمی نوشته باشد مشورت موقوف نداشته عرضه داشت
کند الغرض سعدالدوله از روی قدرت و اختیار متصدی ضبط و ربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا روی
بنقصان نهاد و جمعی که منتهز فرصت بودند در خلوت نزد ارغون خان زبان به عیبش گشادند و طغان نویان و توجی

عرض رسانیدند که سلطان احمد بوقا را عشق دولت و محرم سر سلطنت میشمرد مع ذلک سالک طریق خیانت
گشته آن نوع کارهای از پیش برد و حال آنکه در آن زمان چندان قدرت و مکنت نداشت امروز که خزاین نامحصور و عساکر
موفور دارد و شاهزادگان بنظر احترام در روی نمی‌نگریسته هرچه میگوید بسمع رضا اصغا مینمایند باید که مرد عاقل از وی
غافل نباشد و دست تسلط او را بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدرالدین احمد زنجانی که نایب طغاچار نویان
بود جهت آنکه بوقا از وی بقایای اموال فارس میطلبید در مجالس آغاز خباثت کرده بر زبان میگذرانید که بوقا
پادشاهیست در کمال استقلال زیرا که پیوسته بمشورت امرا مهمات فیصل میدهد و اموال ممالک ایلخانی را بر وفق اراده
خود صرف مینماید و کار بجایی رسید که هر ایلچی با یرلیغ و پایزه بتر زیر رود و اگر آل تمغای بوقا همراه نداشته باشد ملحوظ عین
عنایت امیر علی تمغاچی نمیگردد بنابر استماع امثال این حکایات مزاج ارغون بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب
بوقا و یکی از امرا یکدیگر را سخنان خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را بازخواست نکرد و بدین جهت بوقا از ارغون رنجید
و متعاقب این قضیه بر حسام الدین قزوینی که از راه نیابت بوقا بشیراز رفته بود در سر دیوان ایلخان مفروزان صد و
پنجاه تومان ثابت ساختند و بوقا بالکل از درجه اعتبار افتاده به بهانه وجع المفاصل در کنج خانه نشست و ارغون خان
تعرض او را دانسته یرلیغ داد که عمال و متعلقان بوقا دفترها بسپارند و از اعمال معزول باشند بنا علیه بوقا از خاطر
بمخالفت ارغون قرار گرفته قاصدی معتمد نزد شاهزاده جوشکاب بن سوباعز بن هلاکو خان که در سلک نوکران من انتظام
داشتند برتبت ترتیب سرافراز گردانیده لاجرم فوجی از امرا و اعیان را با خود متفق ساخته ام و رایت موالات نوازش
باید که خاطر او نیز باستخلاص مملکت موروث قرار دهی تا من کار مملکت را از دخل تعرض منازعان مصفی کردم شاهزاده
جوشکاب چون این حدیث عجیب شنید انگشت حیرت بدندان گزیده لحظه متأمل گردید آنگاه ایلچی را گفت که مرا بر سخن تو زیاده
اعتمادی نیست اگر میخواهی که وثوقی کلی حاصل گردد باید که اسامی آن جماعت که با بوقا موافق اند مفصل کرده با مچلکای ایشان
و ایلچی بازگشته والتماس جوشکاب را بعرض بوقا رسانیده آن خاین اسامی چند امرا و مچلکا بود ارسال نمود و جوشکاب ایلچی
گفت که من در فلان شب باردو خواهم رسید باید که بوقا با موافقان خود متکفل باشد تا هم ارغون را مقتول سازیم و ایلچی
مراجعت نمود و جوشکاب خواست که صورت حادثه را علی اسرع الحال بعرض رساند تا وخامت خیانت بوقا بروزگار

سرایت کند لاجرم بر جناح استعجال بجانب اردو روان شد اما در شب موعود نرسید و صباح روز دیگر بملاقات
ارغون خان فایز شده کیفیت حال را مشروح عرضه داشت و ارغون نخست آن حدیث را بسمع قبول راه نداد و
چون کتابت خطی را که مشتمل بر اسامی موافقان بوقا و محلکا راشان بود بوی نمود ارغون آشفته و همان لحظه گفت که سلطان
اینداجی و طولدای و طوغان با لشکر فراوان بیورت بوقا روند و دست و گردنش بسته در پایه سریر اعلی حاضر گردانند و امرا
بموجب فرموده متوجه آن جانب گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و فرار بر قرار اختیار کرده باردوی ایلچی خاتون
گریخت و امرا بی بدانجانب برده او را گرفته بدرگاه رسانیدند و روایتی آنکه ارغون بنفس خویش جهت اخذ و قتل بوقا توجه
باردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت اوجای خاتون یافته بغور رسید و بر مقتضی بعد از ثبوت گناه شاهزاده جوشکاب
در آن مجلس شمشیری چون قطره آب بر راست کرده او را گردن زد و لشکریان اردوی او را بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند
هرکس که بوی اندک تعلقی داشت بیاسا رسانیدند **ذکر شمه از عظمت و حشمت سعدالدوله یهودی و بیان آنکه بسبب قتل او**
چون ارغون از تقدیر صانع بیچون خاطر از غدر و مکر بوقا فارغ ساخت کما یجب و ینبغی بترتیب و رعایت
سعدالدوله پرداخت تمامی مصالح ممالک و مهمات عالمیان را بحسن درایت و کاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال
آن سرخیل اهل ضلال باوج استقلال و استعلا صعود نمود و سرافرازی رایت آتش بفلک ازرق قد کشید و کمین کشای
عزم نافذش بمسافت سریع السیر صبا و دبور راه آمد و شد بست جهان وزارت او را بطوع داده عنان
فلک سعادت او را تسخیر کشیده عنان سعدالدوله حکومت اکثر ممالک ارغون را بقرابتان خود داد و از آن جمله فخرالدوله را که برادرش
بود و در جهل مرکب مانند افلاطون بی بدل مینمود ببغداد فرستاد و برادر دیگر را حاکم دیاربکر و ربیعه ساخت ولید بن ابی
ربیعه در بعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام روی بحکومت ولایت
فارس آورد و اگر شاهزاده غازان و کیخاتو خان در خطه خراسان و روم والی نبودند سعدالدوله آن ولایات را نیز بقرابتان
خود تفویض میکرد و حقیقت حال آنکه در زمان وزارت سعدالدوله تمامی مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و هیچکس از
امرا و علاء زمان ارغون خان بر رعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم و تعدی نتوانست نمود مگر دیهی هیچ آب از بادیا
فنای کل گشتی باز آباد مدت دو سال که سعدالدوله در کمال استقلال بدین اشتغال و اعمال اشتغال داشت مبلغ هزار

تومان زر در خزانه عامره مخزون ساخته همت بر تدارک خللهای چند ساله گماشت لاجرم پرتو تحسین پادشاه حشمت
آیین روز بروز بر وجنات احوالش میتافت و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت ترقی زیادتی مییافت
تا کار بجایی رسید که روزی در خلوت با ایلخان نرد میباخت و از سر تقرب و عظمت پا دراز کرد و بی ادبانه کعبتین می
انداخت در این حال قبچاق درآمده بر آن ترک ادب ایراد بلیغ نموده فرمود که هرچند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول
دارد در این چنین حضرتی این نوع بی ادبی چگونه جایز تواند بود شاه اگر لطف بیحد فرماید بنده باید که حد خود داند
سعدالدوله در جواب همین قدر گفت که سبب ترک ادب وجع المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل
چون کمال اعتبار و اختیار سعدالدوله باین درجه انجامید نایره عداوت در کانون درون امرا و ارکان دولت
مشتعل گردید و طوغان که از وی رنجش بیشتر داشت جمیع اعیان حضرت را بر دفع او متفق ساخت و با نوئینان [illegible]
کرده اساس مذلت او طرح انداخت اما بنابر مصلحت وقت آن سر در گنجینه سینه مخفی میداشت تا آن زمان که دست یافته
سرچشمه حیات او را بخاک و خاشاک بینباشت و سعدالدوله در ایام اختیار بحسب فحاوی در باب ترویج دین سید ابرار صلی الله
علیه و آله الاطهار سعی مینمود و در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمائه جهت رعایت و معاونت حج کتابتی بدار السلام
بغداد فرستاد و تا آخر الامر بکمال دولت و اقبال با غایت عظمت و استقلال مغرور گشت نخوت و غیرت و ابهت و باد
بروتش از حد عدد درگذشت چند تن از قوم یهود نزد او هم اسه شکیلا پای در مدارج استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزا
و امتهانات نسبت بامت حضرت رسالت علیه الصلوات والسلام گشودند و سعدالدوله از غایت شقاوت چند کرت بعرض ارغون
خان رسانید که نبوت از چنگیزخان بحسب ارث و استحقاق بحضرت آفاق رسیده و بعنایت الهی جناب پادشاهی را تمهید
قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت باکمل وجهی میسر گردیده چنانکه نبی عربی صلوات الله و سلامه علیه و اصحاب
و انصار او دست و پای در نصرت سپار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان بقتل آوردند قلاده انقیاد و قبول ارکان
اسلام برگردن خواص و عوام نهادند اگر ایلخان عالم ستان بمقتضای همت عالیشان کار فرماید و لطف موفور و عنف قهر
محصور نسبت بارباب موافقت و اصحاب مخالفت باز نماید ملتی جدید در روزگار پایدار پدید تواند ساخت و رسوم
عادات پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصه جهان براندازد ارغون خان که بسبب حب مال دشمن جان مسلمانان بود

بعد از استماع این سخنان پریشان بهر بهانه بر قتل بیگناهان اقدام مینمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار
نفرمایند و آن طایفه را از آمد و شد اردو منع فرمایند سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام
سازد و اهل اسلام و بسیاری از توانا مر را از عبودیت رحیم رحمان بعبادت اوثان رساند و بدین اندیشه با اعراب بدو
نشین مراسلات و مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه اعلام ضلالت بر افراشت و در این
اثنا نجیب کحال را که هم کیش آن بداندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد و اسامی دویست نفر از اعیان و متمولان آن
دیار را مفصل کرده بدو داد که ایشان را از فضای عالم بقا و حیات بسرحد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و تبار
مملکت همه را واصل دیوان اعلی گرداند و همچنین شمس الدین دله را بکشتن بفرستد تا از علمای بزرگ شیراز تعیین نمود و این جماعت
غیر شهرت درجهان و قدمت خاندان و خرده ریزه گناهی نبود چون حرکات ناشایست و افعال نابایست سعد
الدوله یهود از حد اعتدال درگذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا گشاد یافته متوجه جان او گشت و ارغون خان از سبب
مداومت بر خوردن معجونی که بعضی از اجزاء آن زیبق و گوگرد بود مرضی در غایت صعوبت روی نموده و خواجه امین الدین
طبیب در معالجت مساعی مشکوره بجای آورده مرض آن روی در انحطاط نهاد و در آن اثنا جوکیی که مرتب معجون مذکور بود
بر جام شراب باو داد و علتش نکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوای اطبا و حکما درگذشت
از قضا سکنجبین صفرا فزود روغن بادام خشکی مینمود ∴ امرا و مقربان از صعوبت آن حالت حیران ماندند صلات و
صدقات بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبان و زندانیان را از محنت و قید و بند خلاص و مطلق گردانیدند
سعد الدوله از دیگران زیاده بر آتش محنت میجوشید از خطا پشیمان گشته آه جگرسوز میکشید از مشاهده صورت صحت
ایلخان بغایت نومید و از وخامت عاقبت اندیشهای ناهموار نموده بزبان بیان برکشید منم امروز و دلی زنده و یکتی بودیم
هم آنست متوهم که بجان باشد هم ∴ جهت رفاهیت رعیت و استمالت مردم در سر ولایت فرمانها مزین بالمثال سال نو
و در یک روز ترتیب داده و شان فرستاده مشتمل بر اظهار عدل و داد و دفع ظلم و فساد بهر مملکت روان نمود و چون بمقتضای
محالست که این حکم محکم و قضای مبرم سمت تقدیم و تاخیر کرد و دعای

اهل حال

شرف بقبول و اجابت پذیرد و مبرم و غیر مبرم سمت تقدیم و تاخیر کرد و د

در عالم در اشارت مال فراوان و اظهار عدل و احسان فایده مترتب گشت و مرض ارغون خان استعداد یافته
کار از تدبیر برنا و پیر و صغیر و کبیر درگذشت غیر از سعد الدوله و جوشی کسی را بخرگاه پادشاه راه نمیدادند و
ایشان بطریق نهانی ایلچیان نزد شاهزاده غازان بخراسان فرستادند که بر سبیل سرعت رایت عزیمت بجانب
مستقر سریر سلطنت برافرازد و مقصود ایشان آنکه قبل از حدوث واقعه خود را به تختگاه رساند و ایشان را از ضرب
تیغ امرا خلاص سازد و امرا و نوینان بر این مکیدت اطلاع یافته در خانه طغاچار اجتماع نمودند و نخست جوشی و ایلچیان
و اعوان سعد الدوله را گرفته به عالم دیگر روان فرمودند حکایت سعد الدوله نیز جهت موذی گرفتار شده دو سه روزی
در خانه طغاچار زندان محبوس بود بعد از آنکه فنای خودش بعین الیقین مشاهده افتاد دیگی در نجات انداده و تعب تعهد
بدین عبارت پیش کسی فرستاده مضمون آنکه بخدای لم یزل و لا یزال که این بیچاره تا بوده با دوستان ایشان دوست
و با دشمن دشمن بوده و اگر **والله علی ما نقول وکیل** یعنی اگر در عمر مهلتی افتد هم بر این نمط طریقه اخلاص مسلوک خواهد **المعلق**
بالشی المحال محال روز دیگر سعد الدوله منحوس طالع منکوس پس از آنکه از آب تیغ آتش بار شربت فنا دادند و مغول و
مسلمانان کلدسته صلوات طیبات روضه احیا بخش ساکن خاک یثرب فرستادند اولیاء دین احمدی از خزانه لطف
احدی قبای بقا پوشیده اند و اعداء ملت محمدی از جام قهر انجام قضای صمدی شراب فنا نوشیده اند ارغون خان
که در آن اوان بغایت ضعیف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب غیبت سعد الدوله ∴ استفسار نمود یکی از
حاضران عذری ناممسموع بعرض رسانید و آن خان حقیقت حال دانسته در شب پنجشنبه ششم ربیع الاول سنه تسعین و ستمایه
از آن متوجه عالم آخرت گردید چنین است آیین چرخ بلند ∴ گهی با نشاط و گهی با گزند ∴ و ارغون
خان چهار پسر داشت بدین ترتیب غازان که مادرش قتلق ایکاجی بود و سیو تیمور را و سلطان که او را رکن خاتون خواهر
زاده امیر اوچین والده ولد اشان بود خدای اوغول که مادرش ارقتلق خاتون بنت قتلق بوقا میکشید و از جمله این چهار پسر
غازان و اولجایتو بسلطنت رسیدند

ذکر بعضی از دانشمندان و فضلاء زمان ارغون خان

یکی از جمله علماء دوران ارغون خان ضیاء الدین محمد
بن علی بن یوسف الشاطبی است و او در علم لغت عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و سبعین و ستمایه علم توجه بجانب عالم
آخرت برافراشت و دیگری از آن جمله محدث مجد یوسف بن محمد الکاتب المورخ المجود است و او در سنه خمس و سبعین

وتسعمایه بجهان جاودان پیوست دیگر از جملهٔ اعیان اعاظم علما و اشراف قضاة لازم الاحترام قاضی القضات
ابوسعید ناصرالدین عبدالله البیضاوی با ارغون خان معاصر بود و همواره بتدریس علوم معقول و تحقیق مسایل فروع و
اصول مشغولی میفرمود و پدر قاضی بیضاوی بود و پیوند امام الدین بواسطه بحجة الاسلام ابی حامد الغزالی میرسید
و قاضی ناصرالدین بیضاوی را مولفات مفید و مصنفات پسندیده بسیار است و تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح
مصابیح و منهاج و طوالع و مطالع و مصباح و مرصاد و نظام التواریخ از آن جمله است انتقال قاضی ناصرالدین بیضاوی
بتنزهات عالم اخروی وفات شیخ جزری در سنه خمس و ثمانین وستمایه اتفاق افتاد و بقولی فی آن صورت در سنه
اثنین و تسعین وستمایه دست داد و دیگری از آن جمله علامه کبیر قاضی القضات شهاب الدین محمد الحلبی **شهاب الدین**
واو در تحصیل علوم فی المثل بوعلی زمان خود بود و در ایام حیات تصنیفات افادت ایام نمود و نظم علوم الحدیث از
نتایج اقلام پسندیده ارقام اوست وفاتش در سنه ثلاث و تسعین وستمایه واقع شده و از آن جمله دیگری فاضل مفسر
جمال الدین محمد بن سلیمان بن نقیب المقدسی است واو را تفسیریست در صد مجلد و فوتش در سنه ثمان و تسعین وستمایه
اتفاق افتاد و دیگری از آن جمله عالم عابد زاهد زین الدین علی بن الصاعد است و آن جناب دمشقی الاصل بود
بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینمود و چون خبر واقعه سعدالدوله یهود و ارغون خان استماع نمود قصیده نظم فرمود که از آن
جمله مطلعش اینست **بیت** یهجمن دار بالملک ** بذا الیهود اعز دولتک ** و از جمله شعرای آن زمان نجم الدین کوبت
واین قطعه انشای او راست ** منم زرکوب و محصولم ز صنعت ** بجز فرمانی و یایکی نباشد ** همیشه در میان زر نشینم **
ولیکن هرگزم دانگی نباشد **ذکر کیخاتوخان بن اباقاخان** کیخاتو بخط اکثر مورخان بیای آخر حروف و خای معجمه
مشاهده افتاده و بعضی از کتاب آن نام را بنون و جیم نوشته اند میرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه باین
عبارت قلمی فرموده که غالبا نام کیخاتو عیقاتو باشد چه بمغولی معنی دارد یعنی در عجب انداز و کیخاتو در زمان سلطنت
ارغون خان در ولایت روم حاکم بود و چون صورت فوت ارغون روی نمود جمهور امرا متفق اللفظ و المعنی
ایلچی گورکان را بدان مرز و بوم فرستاده از حدوث واقعهٔ ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بان پادشاه جهانبانی
اعلام کرده استعجال حضور فرمودند و بعد از توجه ایلچی اختلاف در آرای امرا پیدا شده طغار و طوغان و قنجقال پادشاهی

بایدو اغول که حاکم بغداد بود مایل گشته و مکتوبی مبنی از این معنی مصحوب معتمدی برداد و فرستادند اما بایدو
ملاحظه جانب کیخاتو نمود و ملتمس آن جماعت را اجابت نکرد و چون ایلچی بروم رسید کیخاتو از حقیقت
حال مطلع گردید فی الحال بر جناح استعجال متوجه اردو بایجان گردید بعضی از خواتین و شاهزادگان و نوینان تا الاتاق
او را استقبال نمود و تهنیت سلطنت گفتند و در حدود اخلاط قوریلتای اتفاق افتاد و بتاریخ یکشنبه بیست چهارم
ماه رجب سنه تسعین وستمایه کیخاتو بر سریر خانی نشست و لوازم آن امر چنانچه معهود است بوقوع پیوست طغاچار
بر سبیل طوع و رغبت و از مرار ضرورت و کراهت پای در دایره متابعتش نهادند و کیخاتو بعد از چند روز
که در مجلس عیش و نشاط بعفه باز خرامید
نوبت عنایت کرد و تران قراچار را بدیگری از امرا بخشید
طوغان را با ولا دارد و قنجقال را سپرد تا بقصاص رسانند پس خویش تقبال آوردند و مبشران باطراف ولایات فرستاد و خلایق
را بعدل و احسان و دفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آن حال از جانب روم اخبار پریشان شنوده راه روم پیش
گرفت و اردو را بشنکور نوییان تفویض نمود روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرمود و در غیبت ایلچی
فتح آیت بعضی از شاهزادگان و امرا خیال خلاف کرده و تربیت اسباب فتنه و فساد آوردند اما کیخاتو در جمادی
الاخری سنه احدی و تسعین وستمایه از آن سفر منصور و مظفر باز آمد و بتجدید پرتو التفات بر سرانجام مهام سلطنت
انداخت و بخلاف مفسدان جمعی را که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم و عواطف نواخت منصب امیر الامرایی بایتوقا
بهادر داد و زمام امور وزارت را ششتم ذی الحجه مذکور در کف کفایت خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی نهاده و
او را ملقب بصدر جهان گردانید و برادر صدر جهان قطب الدین احمد متعدی مهم قاضی القضاتی و تولیت موقوفات
ممالک محروسه گردید و کیخاتو خان باتفاق مورخان سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین
آبا و اجداد خود را بر شاهزادگان و خواتین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر و زواهر که سلاطین سابق آنها را مانند
جوهر دل در گنجینه سینه محفوظ میداشته اند افتاد تمامت را بجزها و نهایت بخشید و گفت امثال این امتعه نفیسه لایق بحال
آن جماعت است که خود را بدان بیارایند و الا چه در خزانه محبوس داشتن و چه در قعر دریا و صمیم کان گذاشتن واین

پادشاه صاحب کرم هم در ایام دولت در باب اعطاء ذهب و ادرارات و اشاعه بر صدقات اهتمام تمام ظاهر ساخته
سادات و علما و مشایخ و فضلا را احکام ترخانی ارزانی داشت و مخلص محبوسان و زندانیان حکم فرمود و همچنین
همت بر ترفه احوال عامه برایا گماشت و کیخاتو بالطبع از ریختن خون افراد انسان متنفر بود و لازم در مدت سلطنت اصلا به
قتل کسی اقدام ننمود و در ایام دولتش غیر جام و صراحی هیچ آفریده خونریزی نمیکرد و در روزگار سلطنتش بجز دف و
چنگ هیچ [illegible] . چنانچه گوشمال نخورد و ایلخان با وجود این صفات پسندیده بر لذت مباشرت شغف تمام داشته
همواره رایت عیش و عشرت می افراخت متقبل دست متعرض به بنین و بنات خرد و بزرگ و تاجیک و ترک دراز میساخت
و هتک پرده عصمت مستورات امرا و ارکان دولت اقدام نمود و اساس پسربری طرح می انداخت از مقام هواداری
کیخاتو درگذشته قتل کیخاتو در منا خان لیفه مان بایدو خان در ماه صفر سنه اربع و تسعین و ستمایه روی نمود مدت
سلطنتش سه سال و چند ماه بود وضع جاو و ابطال آن در ایام فرمانفرمایی کیخاتو اتفاق افتاد چنانچه خامه عنبر شمامه
ابواب تحریر آن باز خواهد کشاد

گفتار در باب سمت اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر وضع جاو دست

در جامع التواریخ جلالی مسطور است که خواجه صدرالدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در اول
حال چند گاه ملازمت طغاچاریان مینمود و هم در عنفوان ایام جوانی در کرم و سماحت و جود و سخاوت رقم
نسخ بر مکارم حاتم کشیده و هرچه از سر مربیتش آمد وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا معروف گردانیده
پیوسته همت بر اشاعت خیرات و مبرات می گماشت و یکی از شعرا در آن ولا این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت [شعر]

بسینه صدر نتوان شد در آفاق ∴ که صدر ناموری هفت کشور ∴ کسی باشد که پیش دست جودش ∴ چو خاک راه یکسان گوهر و زر
اگر صدری نیابد است کردن ∴ بیاموزید از صدر تفاخر ∴ سپهر مکرمت احمد بخشود ∴ کلاه سروری از چرخ اخضر

القصه چون کیخاتو خان بر سریر دولت نشست امرا و نوینان در باب تعیین وزیر قرعه مشورت در میان انداخت
و اسامی جمعی از کارپردازان که ملازم منشور وزارت بنام او تحریر بود بهنگام عرض متحمل در آیینه خاطر نورانی
ایلخانی بی سابقه اندیشه این صورت پرتو انداخت که جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی صدرالدین
احمد زنجانی را وزیر میباید ساخت شهزادگان و خواتین و امرا شرط موافقت بجای آورده این خیال ممکن را مستحسن نمودند

کیخاتو خان خواجه صدرالدین احمد زنجانی را به عالی منصب افروزد و صاحب راجمع دیوان و شرف لقب صدر
جهانی مخصوص فرمود و انعام آل تمغا و زرین و توق و کورکه و کیتومان لشکر بان منصب افزود و صاحب اجمع میان
وزارت و امارت دست داد و کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شأن در تزاید افتاد و کار اختیار روی با وج
شرف و رفعت نهاد و ابر انعام اثیار دست کوهر بارش عرق غرق خجلت بوده و کوه از رشک بخشش خون در دل
کان لعل و یاقوت ظاهر میشود [شعر] هیچ سایل بر خوشدلی ونجشم ∴ لاد اروی او ندیدم چشم ∴ تا نیاید ز سایلان تشویر
هم پیش انثار کوید چنین ∴ و صدر جهان هم بدایت حال دست   در امور ملک و مال کوتاه گردانید
ولی استقلاب ایشان مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بتکفل میرسانید تا آن   در ماه ذی القعده سنه اثنی و
تسعین و ستمایه جمعی از مصارف تیر آن داشتند که سرکرد را میرسانند و بدین جهت لشکر دیرقا ... ها اهمال و تحمل میماند تا آفتاب
فلک همت آفتاب عصمت آن شنوده ما شنوده انگاشت و بتاریکی حکم برشمع نهاد یا شه از کف آب بوی تاجه و حضر نظر
حضرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت زمام اختیار جماعت دشمنان را به قبضه اقتدار داد و صدر جهان زمین خدمت
بوسیده و از مجلس بیرون آمد   پای بر آستان نهاد و بعد از روزی چند کار صدر انتهی حاصل گشت عفو و رحمت
شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان درگذشت و چون بواسطه اسراف کیخاتو خان در انعام اشراف و اعیان کثرت
احسان و لذت صاحب دیوان از درم و دینار چیزی در خزاین نماند و بحسب اتفاق در آن شیوه و با در میان گله و رمه
مغولان افتاد و بسیاری چهارپایان ایشان را از هلاک و عدم رسانید و پادشاه به دستور خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نداشت
صدر جهان از سرانجام اخراجات ضروریه ایلخانی عاجز شده هرکس در آن باب نقشی بر لوح خاطر می نگاشت در آن اثنا
عزالدین مظفر بن محمد بن عمید که علم داری شریر بود به عرض صاحب دیوان رسانید که مصلحت مملکت در آنست که بدستور
ولایت ختای قاآن جاو را عوض زر در ممالک ایلخان روان کرد و تمغا و   تا جنس سیم و زر تمام اصل
خزانه عامره شود و پادشاه را دستگاهی پیدا شده هیچ آفریده در زیان نیفتد و بنابر آنکه در آن زمان صدر جهان با چند
تومان قرض کرده بود و مطلق تن آن وجه از دیوان میسر نمی شد و هر لحظه فوجی دیگر روی مینمود سخن عزالدین مظفر را به
سمع قبول راه داده و به اتفاق پولاد چینگسانگ که   قاآن بود این خیال محال را بعرض پادشاه رسانید و کیخاتو

حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا به زر و نقره سودا و معامله نکنند و رقم نسخ بر نسج نیاب زربفت کشند مگر
جهت خاصه پادشاه و زرگران و زردوزان دیگر بجهت خود مشغولی ننمایند و در هر شهری از بلاد عراق عرب و عجم و فارس
و خوزستان و دیار بکر و خراسان چاوخانه بنیاد نهند و عمال جهت تثبیت آن کار تعیین نمودند و مقرر شد که تجار و
سوداگران ولایات [illegible] و در وقت سفر عوض علوفات جماعت زرگران و صرافان و زردوزان هر سال
مبلغی معین از چاوخانه مجری دارند تا دیگر بآن صنعت نپردازند و در هر بلده مبلغی کلی در موونت بنای چاوخانه صرف
گشت و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود چند کلمه به خط ختائی بر آن صنعت [illegible] نوشته و بر دو طرف آن کلمه طیبه لا اله
الا الله محمد رسول الله کشیده بودند و لفظ دو برجی که قاآن ختای بدان عبارت پادشاه را ملقب گردانیده بودند ثبت
ساخته و در میان دایره کشیده بودند و از نیم درم تا ده درم نظر باختلاف چاو رقم زده و ایضا سطری چند
بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه تاریخ سنه ثلاث و تسعین و ستمایه پادشاه و صاحب دیوان آن را با بیات کشند از جمله
یک بیت بخاطر بود نوشته شد [illegible] چاو اگر در جهان روان باشد ∴ رونق ملک جاودان باشد ∴ القصه در ماه ذی القعده
سنه مذکوره در تبریز بیان انتشار یافت و این زیان بی تحمل گشته روی بسفر آوردند و زر اگر چه از رسم ابواب دکاکین پاک کردند
اما قماش و امتعه و اغذیه و اشربه را پنهان ساختند بنابرآن در روز جمعه عوام الناس زبان بجزع و فغان گشاده بر غزالین
مظفر لعنت نمودند و روز دوم اوباش قاصد جان آن شریر شدند و بروایتی او را کشتند و آمد شد کاروان و سود و معامله
طبقات ایشان منقطع گشته امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که وضع چاو مستلزم خرابی
رعایا و مستوجب فقدان حاصل تمغاست و اگر چند روز دیگر این بدعت بماند اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یابد و
گیخاتو خان چون سخنان شنود بابطال چاو حکم فرمود و مردمی که جلا کرده بودند به تبریز باز آمده آبادانی آن بلده بحالت
اصلی معاودت نمود

ذکر مخالفت بایدو و بقتل رسانیدن گیخاتو

در آن ایام که امرا و نوئینان بواسطه
شرب مدام گیخاتو خان وحشت رسانیدن و بنات مسلمانان بر خود می پیچیدند و خاطر بر خلاف او قرار داده بطلب
طلیفه غیبی میکشیدند شبی در اتاق پادشاه بایدو اغول بن طرغای بن هلاکو خان آغاز بدمستی کرد و ایت قلی فرمود تا
مشتی چند بروی زدند و صباح که از خواب خمار بیدار شد از حرکت شبانه و فعل مستانه پشیمان گشته مجلس پادشاهانه بیارایست

بایدو را طلبیده افسر خاصه بر سرش نهاد و عذرها خواست بایدو اغول هر چند غبار اخلاص را مشغول گردانیده بود
مصلحت وقت در اظهار نشاط دیده و آن روز بعیش و طرب گذرانید امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند رنجش خاطر بایدو را
دانسته نهانی بملازمتش رفته و مواضعه کردند که سال دیگر بایدو از بغداد بجانب اردوی گیخاتو نهضت نماید تا
ایشان کمر معاقبتش بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی ایلخان بگشایند بعد از آن شاهزاده که در اردو بود بتمهید
خویش معاودت نمودند و در میان زمستان منهی بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغداد عرضه داشتی مشتمل بر ابای بایدو از ایشان
و مواضعه ایشان فرستاد و تا ایلخان امرا را مؤاخذه کرد و مقید ساخت و طغاچار که تیر
از آن رفته بود قاصدی همعنان برق و باد به بغداد ارسال داشته بایدو پیغام داد که بر جناح استعجال بدین جانب
ایلغار باید نمود تا مقصد بحصول پیوندد بایدو در جنبش آمده چون این خبر بسمع گیخاتو رسید از اران بتبریز خرامید و سباق
را با چهار سوار مصلح ساخته آقبوقا و طغاچار را با دو تومان لشکر از قلب روان گردانید و بنفس خود

حکایت

سنه
اربع و تسعین و ستمایه از زوجانه دار بعزم حرب و قهر متوجه گشت و میان قشلاق و نزولان بایدو محاربه روی نمود
فوجی از سپاه بایدو بقتل رسیدند اما آقبوقا و طغاچار چون دور ماندند و مسافت قطع کردند سحری که صبح صادق را
دیدند بود طغاچار بمشورت آقبوقا طبل کوچ کوفته روان شد آقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاچار متعجب گشته
چون در منزل نزول نمود کس فرستاد و سبب این معنی را استفسار نمود طغاچار جواب داد که موجب تعجیل در نهضت قلت
علف و ضیق علوفه بود و آقبوقا این سخن باور کرده دیگر باز طغاچار بر آقبوقا سبقت گرفت و ما تقدم روز گذشته پیشتر روان
گشت و درین واسطه آقبوقا در غدغه افتاده پیغام داد که چرا طغاچار بخلاف با ما درین دو روز پیش از ما کوچ مینماید
طغاچار نقاب ارتیاب از چهره اندیشه برگرفته در جواب گفت که تا امروز بحکم گیخاتو با قبول منصب امیر الامرایی روز مرتبه
تقدم داشت و حالا فرمان بایدو خان آن امر بمن تعلق گرفت چون این جواب گفت که تا امروز بحکم گیخاتو آقبوقا منصب امیر
الامرایی بگوش آقبوقا رسید متوهم گشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل در وقت انحدار روی بمنزل طغاچار نهادند
آقبوقا با معدودی چند عنان بسوی اردوی گیخاتو خان انعطاف داد و بعد از وصول بمقصد کیفیت حال عرضه کرد گیخاتو
خواست که بطرف روم گریزد اما بعضی از مردم کوته اندیش مصلحت ندیدند و ایلخان بطرف اران بازگشت در اثنا توکل کر

با لشکر گران به گرجستان رفته بود مراجعت نمود و جمعی از امرا که در تبریز نهفته بودند گریخته بوی پیوستند و باتفاق
متوجه اردوی کیخاتون شدند   در ساختند ناگاه پادشاه را بگرفتند و امرای خاصی سپردند و
ایشان روان در روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر سنه اربع وتسعین وستمایه هلاک کردند و کیخاتون را سه پسر بود
و هیچ یک ازین پسران به
سلطنت نرسیدند و از جمله مشایخ زمان کیخاتو خان یکی   قزوینی است و او در زهد و عبادت درجهٔ عالی داشت
و در سنه تسعین وستمایه علم عزیمت به عالم آخرت برافراشت و از شعرای آن زمان شیخ احمد قزوینی است و او اشعار نیک دارد
و این مطلع از آن جمله است شعر صبحدمی که از رخت برقکنی کلاله را چشم رخت خجل کند نرگس مست و لاله را ذکر بایدو
خان ن چون مهم کیخاتو خان بضربت تیغ نوئینان فیصل یافت طغاچار و سایر امرا از صغار و کبار به بایدو
پیوسته و در ماه جمادی الآخر سنه اربع وتسعین وستمایه در حدود همدان او را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط
و بساط عیش و انبساط آراسته شعر زر و گوهرش بر سر افشاندند ن و بایدو بعد از چند روز بشرب می ارغوانی و استماع الحان
اغانی قیام نمود و از سرانجام مهام سلطنت آورد و منصب امیر الامرایی را به طغاچار داده خواجه صدر الدین احمد را ز
وزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین محمد دستجردانی نهاد و ایضا حکومت روم و دیاربکر
را به طغاچار تفویض فرمود و حکم نمود که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و ولایت عراق عجم را به طولادای عنایت
کرده مهمات را حاکم شبان کاره ساخت و اوقاف ممالک محروسه را از بروات دیوانی ترخان گردانیده در آن باب نشانها
به اطراف ولایات فرستاد و از نواب کیخاتو خان آقبوقا ماچوق را بیاسا رسانیده حسن را بجان امان داد و ایت قلی را که در
مجلس الاتاق بفرمان کیخاتو خان او را در متی مشت زده بود به حضور طلبیده مخاطب گردانید ایت قلی در جواب گفت که در آن
زمان کیخاتو خان بر مسند سلطنت تمکین داشت اگر مرا بر قتل برادر یا پسر خود مامور ساختی شرایط اطاعت بجای می آوردم تا بضرب
چه رسد امروز نیز بنده و خدمتکار پادشاهم اگر گناه من عفو فرماید ن بایدو این جواب را پسندیده و ایت قلی را در سلک مقربان
منتظم گردانیده و هم در اوایل ایام پادشاهی بایدو غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز غازی رایت خلاف افراخته
متوجه آذربایجان گردیده بایدو مغلوب شده از شربتی که به کیخاتو خان چشانیده بود جامی لبالب درکشید مدت حکومتش

شت ماه بود و قتلش در حدود تبریز روی نمود

خان پادشاه غازان خان

خیمر خواجه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ چنین تحریر فرموده که مازندران به طالع عقرب اتفاق
افتاده و چون آثار دولت و لایت شاهزاده غازان بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الآخر سنه سبعین وستمایه
در سلطان دوین ماه مانند به طالع عقرب اتفاق افتاد و چون آثار دولت و شهریاری از ناصیه آن دری درج کامگاری ظاهر
می بود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد   یک جشن فرمود با زیب و سا
که در وصف آن قصه کوته دراز   و غازان تا سه سالگی در حجر عاطفت مادر و پدر بسر برد آنگاه اباقا خان آن نیره دلبند را
طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنه ثمان وسبعین وستمایه که اباقا خان جهت دفع شر لشکر قراوناس متوجه خراسان بود در میان
سمنان و دامغان طرح شکار انداخته در آن صیدگاه غازان آهویی را به تیر زد و چون در آن زمان غازان هشت ساله بود
این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشته اتفاقا چنانچه رسم مغولانست برای یاد
اشتغال فرمود و در سنه ثمانین وستمایه که سن غازان
ده سالگی رسید اباقا خان وفات یافته شاهزاده به پدر خود ارغون خان پیوست و چون احمد سلطان محمد را گشته بر تخت
سلطنت نشست ایالت خراسان را به غازان تفویض نمود و امیر نوروز را بملازمتش مقرر فرمود
در زمان چنگیز خانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت
و جمال حال امیر نوروز به زیور ایمان و اسلام و حلیهٔ متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه و آله السلام مزین و محلی
بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود و در میدان شجاعت و
مردانگی از امثال و اقران امتیاز تمام داشت و از   جلادت و فرزانگی همواره از معرکه اعزه کفار تتار اعلام جهاد
و اجتهاد برمی افراشت و در آن اوان که ارغون خان   امیر نوروز را با تحاد صداقت
بوقا متشعر گشته در ذی حجه سنه مذکوره خبر که جای قشلاق او بود روی دست رفت و شوهر خواهر خود شهزاده کشو و بعضی از
امرای خراسان را در خلاف غازان با خود متفق ساخت و رایت عصیان برافراخت و در روز پنجشنبه بیست و هفتم ربیع

اوایل سنه ثمان و سبعین و ستمایه که شهزاده در کشف رود نزدیک معین منزل گزیده بود و امیر نوروز با سپاه عالم‌سوز
یکبار در او درآمد غازان را بجانب مازندران گریزانید و چون شاهزاده بدان ولایت رسید مولاجو کلام
نوروز در هوا داری او میزد گرفته نزد ارغون خان فرستاد و لشکر پراکنده را مجتمع گردانید روی به نوروز نهاد
در اواخر سنه مذکوره در نواحی رادکان میان الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و این کرت نیز
غازان منهزم گشت و نوروز غنیمت بسیار گرفته صیت شجاعت و پهلوانی او از ایوان کیوان در گذشت و شهزاده
غازان در آن انهزام بکالپوش استراباد رفته چهل روز در آن مقام آرام گرفت و بعد از آنکه لوی در گذشت و شهزاده غازان
بایدو و اغول و دورین نویان با سپاه فراوان به مدد رسید بار دیگر به عزم رزم متوجه نوروز شد و امیر نوروز
در حرکت آمده چون بجرمان نزول نمود دانست که با آن لشکر دست در کمر نمیتواند زد لازم عنان عزیمت بصوب ترکستان
و شاهزاده غازان تا نواحی دارالسلطنت هرات او را مقاومت فرمود و حربی منصور و غنیمت
متوجه بدست آورد و از صحرای هزارجریب قبل مراجعت کرده غازان خان آن زمستان در نیشاپور قشلاق کرد و در نوبهار
سنه تسعین و ثمانین و ستمایه در قرای جانفزای رادکان سلادق نمود در فصل شتا خرامیده و بایدو ارغون را با
سپاه عراق عزیمت معاودت فرمود و در اواخر زمستان بقریه سرخس که آنرا سهر سول گویند نزول کرد و هنوز در آن مقام
بود که خبر توجه سپاه قیدو خان بتواتر پیوست کیفیت واقعه آنکه نوروز یک بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته
صورت تسخیر خراسان در نظرش آسان نمود و آمد و یورش خراسان کرد و مصحوب نوروز
روان گردانید و ایشان در شهور سنه تسعین و ستمایه از آب آمویه عبور کردند این خبر در اردوی غازان شایع
گشت و شاهزاده و امرا مجال قتال آن سپاه محال دانسته تا ولایت سجستان عنان یکران باز کشیدند
لشکر قیدو خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیدند اما
در وقت مراجعت بر سر دیاری که میگذشتند بشب مغولان بی ایمان را میکشتند
بشاه کوه چون آن سپاه بباد غیس رسیدند قرب پنجهزار سوار از ایشان ناپیدا بود و بدین جهت او زیکمو تخشم رفته نوروز
را به چوب یاسا تادیب نمود و در خلال این احوال خبر فوت ارغون خان و سلطنت کیخاتو خان شیوع یافت و غازان

در ولایت سمنان از کیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان عزیمت بطرف دماوند تافت و از آنجا
بسلطان دوین رفته در آن منزل شاهزاده ابنای و طولادی و قبچقال با جایی از ابطال الرجال برسم کومک از
و غازان خان بوصول آن سپاه مستظهر گشته چندگاه به فراغ بال اوقات گذرانید و در سنه اثنین و تسعین
ستمایه بعزم ملاقات کیخاتو خان و عرض حالات خراسان آذربایجان گشت و کیخاتو خان وصول شاهزاده را باعث
صلاح ملک ندانسته جمعی از نوینان ارسال داشت تا او را بطرف خراسان بازگردانیدند و غازان خان نوبت دیگر
بمازندران شتافته در اواخر سنه ثلاث و تسعین و ستمایه عنان عزیمت بصوب نیشابور تافت و در آن میان آنحضرت و امیر نوروز
جنگ و مخالفت به صلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل آنکه چون روزی در مصاحبت انکیتو را از نوروز خویش طغان
خاتون از مغولستان مراجعت نموده و کنار آب آمویه از وی متوجه گشته سلوک طریق مفارقت اختیار و با نوشان
و جه خویش طغاجاریان که ضعیفه عاقله بود دگرت دیگر ملازمت غازان خان از خواص ملازمان ساتلمش و ایشوی از نزد
شاهزاده فرستاده و سخن از صلح در میان انداخت مخلص پیغام آنکه تاکی از جانبین طریق مخاصمت بنمائیم و قصد جان و
عرض یکدیگر نمائیم اکنون وقتست که شاهزاده جرایم جرم این کمینه را به آب عفو و اغماض بشوید و من بعد بقدم الطاف
طریق عنایت و اعطاف عذر تقصیراتی که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده درپذیرد تا بنده به درگاه عالم پناه
آید طریقه عبودیت و اخلاص پیش گیرد و غازان خان از شنیدن این سخنان بغایت مبتهج و مسرور شد و اطاعت نوروز
از جمله مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرد و ریاض آمال الجنان را برشحات سحاب عواطف و مراسم نضرت و نضارت
داد و میان الجانبین مبانی عهد و پیمان به غلاظ سرخس و مرو رفرموده در عهده شیرخان بقتول نوروز رسید و در
ساعت بخدمت مبادرت کرده سر اسپ صبا رفتار پیشکش کشید و زبان اخلاص و نیاز به عذر خسارتی که تا غایت
از وی صادر یافته بود بگشاد و دست امید در ذیل عاطفت شاهزاده زده چون سایه در پایش افتاد غازان خان
بحکایات لطف آمیز و کلمات شفقت انگیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایتش گماشته رایت مراجعت بصوب سلطان
دوین برافراخت
در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمایه که غازان خان همعنان امیر نوروز متوجه سلطان دوین از استراباد بود در اثنای راه خبر قتل

کیخاتو و جلوس بایدو متواتر گشت و این معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد بعد از وصول بمقصد در باب دفع بایدو
و تسخیر ممالک با اعاظم ارکان دولت طریقهٔ مشورت مرعی داشت نوروز گفت امید چنانست که عنقریب شاهزاده
عالمیان را بر سریر جهانبانی بنشانم و بایدو را مانند حجاب کفر از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان را مسخر فرمان
گردانم بشرطی که شاهزاده باطن خجسته میامن را بانوار ایمان و عرفان منور سازد و مسالک طریق مسلمانی گشته لوای
متابعت ملت پیغمبر آخر زمان برافرازد غازان خان بقبول این ملتمس زبان گشاد و رایت نهضت بصوب آذربایجان
برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده حدود از معسکر ظفر اثر ساخت بنابر استصواب نوروز یک مولای و
نفیس را برسم رسالت نزد بایدو فرستاد و پیغام داد

لاجرم توقع چنانست که جمعی را که متصدی کیخاتو خان بوده‌اند بحضور فرستند تا نواب درگاه ما
بعد از آن قضیه رسیده که کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و ایلچیان در هشت روز مراغه به پایهٔ سریر بایدو
رسیده سخنی که داشتند بعرض رسانیدند و در این موجب جواب یافتند که امرا بموجب فرموده کیخاتو خان را کشته حالا
تمامی دنیا بر سلطنت ما متفق گشته بنابرآن مناسب چنان مینماید که غازان خان زحمت ندارد و بجانب خراسان مراجعت
نماید و مولای و نفیس زبر وفق مدعا   سخنان بایدو را معروض گردانیدند و غازان خان
از خواب برآشفت و بجانب هشترود روان گشت و بایدو از آن حال آگاه شده عنان عزیمت استقبال اهل عبادت
انعطاف داد و روز پنج شنبه پنجم رجب سنه اربع و تسعین و ستمایه در نواحی قرمان شهر نزدیک رودخانه قریه سر
مرد و لشکر برابر یکدیگر صف کشیدند و پیش از آنکه آهنگ طبل جنگ بگوش طالبان نام بوادی فرار

و پیغام داد که چون
قواعد مواخات و موالات همواره میان ما صفت استحکام داشته مرا در ملک و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنکه
شمشیر خلاف در غلاف کرده بر وجهی که رضای جانبین و مصلحت ایل و الوس بآن مقرون باشد با یکدیگر صلح نماییم و بر
رغم روزگار ستمکار ابواب مؤالفت و موافقت بگشاییم و غازان مصالحت را   گشته مقرر شد که هر دو پادشاه با هم
ملاقات نمایند و سخنی که داشته باشند بی توسط غیری با هم گفت و شنید نمایند پس روز دیگر بایدو خان و شهزاده

غازان فارس و کرمان و عراق که تعلق بارغون میداشت بنو دباید و خان این ملتمس انجمن مقبول تلقی فرمود و قرار آن
افتاد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند و امرای او بخیال آنکه در وقت ورود
چند آتش مهم غازان را فیصل دهی روی بمنازل خویش آوردند این معنی بر ضمیر عالم آرای شاهزاده غازان پرتو
انداخت امیر نوروز و توقیتمور را   را جهت اطلاع بر سر آن روز

در شب سه شنبه هفتم ماه مذکور بجانب مازندران روان شد

و بتعجیل هر چه تمامتر طی مسافت کرد و چون در منزل سلم نزول اجلال فرمود ارکیتمور را برسالت فرستاد و بایدو پیغام داد
که من با تو اقامیر یکدلی داشتم لیکن از حرکات و سکنات امرا امارت عصیان مشاهده نمود و بی رخصت بایت مراجعت
فرو داشتم با بیکه نوعده وفا کرده   نوروز بیک نزد وی ارسال گردانید تا انهدام
پیمان را بنیاد و بایدو آغاز تواضع نموده یرلیغ داد که ملک اسلام جمال الدین که حاکم فارس بود محصولات
اما اجازت امیر نوروز را در خیر تأخیر گذاشته او را تکلیف ملازمت خود فرمود و نوروز
در خفیه با طغاچار بیان عهد و پیمان در میان آورد که
غازان خان را مطیع و منقاد گردند و بشیوهٔ مکر و حدت نزد بایدو سوگند خوردند که اگر خان مرا بازگرداند خان را بسته
به ملازمان سپارم بایدو بدین افسون فریب یافته در پانزدهم ماه در فیروزکوه بخدمت شاهزاده کوه شکوه
رسیدند و گفت و شنید که   شروح معروض گردانیدند امیر نوروز غازان یعنی دیگر را آراسته پیش بایدو
خان فرستاد پادشاه و امرا از مشاهده این حیله در حیرت افتاده از گذاشتن نوروز پشیمان گشتند و بتاریخ
چهارم شعبان سنه مذکور غازان که بموجب وعده که سابقا با امیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم
بن شیخ سعدالدین حموی کلمهٔ توحید بزبان رانده از روی اخلاص دین مبین نبوی را پذیرفت و اقتدا و حکم سنت
غرا کرده ترک شرک و ملت مذموم را ترک گرفت و در آن روز قریب صد هزار مرد مومن و موحد گردیده بودند و از ظلمت
کفر و عبادت اوثان نجات یافته به انوار توحید و عرفان رسیدند و در این اثنا ایلچی که نشان   فارس با شیراز برده بود
باز آمد و بعرض رسانید که حاکم فارس منشور   ظاهر ساخت و طریق غنا و سلوک داشته با اقتدا و فرمان

شاهزاده و پرداخت و این معنی موجب اشتغال نایرهٔ غضب غازان شده بار دیگر خیال یورش آذربایجان نمود و امرا
و نوئینان را شهر اسباب مقابله و مقاتله امر فرمود و مقارن این وقایع صدر جهان خواجه صدرالدین محمد زنجانی
که نامزد ضبط ولایت روم بود از راه عنان بصوب گیلان انعطاف داده متوجه اردوی غازان خان شد و در هفتم
شوال موکب خانی بپیوسته عنایت بی‌نهایت یافته و بهنگام فرصت معروض داشت که اگر خسرو اسکندر آیین آینه دل را
بطفیل توکل روشن ساخته نیت کند که چون بر دشمن ظفر یابد در تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی باقصی الغایت
سعی نماید و ادارات و صدقات که سلاطین ماضیه در ممالک مقرر داشته‌اند از شوایب نقص مصون دارد و املاک [illegible]
را که گشاده بوده‌اند بایشان سپارد من کفیل میشوم که نوروز بیک با سلامتی کرده از کهاکیلان معانقه برسر پایه در سالم
غازان خان تقبل آن امور شده در روز جمعه پانزدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز بر سر پایه رسانم و غازان
خان صدر جهان در مقدمه بفرستاد و امیر نوروز ایلغار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نمود و هم نشینی موضعی رسید
که از اینجا تا اردوی پادشاه دو روزه راه بود و این خبر را قتلغ شاه و بعضی دیگر از امرا بکار رسیدند یکبار اقبال وار از پادشاه
روی برتافتند و مانند بخت به دولت بخدمت نوروز بیک شتافتند و پادشاه در روز جمعه پانزدهم ذی القعده
از کمار رسیده و که معسکرش بود فرار بر قرار اختیار نمود و براه مرند و اوجان عازم گرجستان شده بوعده اختیار
راجعت رسانیدند این خبر نزد غازان روان ساخته خود بسرعت از عقب پادشاه در حرکت آمده و قورمشی که قراول
نوروز بود در حدود نخجوان بآن خان بی‌سر و سامان رسیده و او را گرفت در تبریز بنظر نوروز رسانیدند و نوروز پادشاه
بخدمت غازان که در آن زمان باوجان آمده بود ارسال نمود غازان خان سوتای اختاجی را باستقبال فرستاد تا در
روز چهارشنبه بیست و سوم ذی قعده سنه تسع و سبعین و ستمایه خرمن بقای پادشاه را بباد فنا داد

بر هیچ آدمی اجل ابقا نمی‌کند   سلطان مرگ هیچ محابا نمی‌کند

از پادشاه سه پسر ماند قپچاق علی محمد و از ایشان هیچ
یک بسلطنت نرسیدند

ذکر سلطان محمود غازان ولد ارغون خان بن ابقا خان

چون نهال دولت پادشاه و
شد با دا حتها دیوزو بسلطنت منقطع گردید نسیم شوکت غازانی بهار زندگانی آن سالک طریق جهانبانی را بجریان
برگ مبدل گردانید و در ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمایه غازان بروز عید اضحی در تبریز طلعت روح‌افزا بردم

نمود و تخت خانی و سریر کامرانی را بوجود همایون خود زیب و زینت داد و همان روز حکم یرلیغ نفاذ یافت
که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شرع شریف پردازند و بنیاد دیگر و خدایان را باستد ظلم و طغیان از جهان براندازند
و هر کس از انقیاد دین قدیم گردن پیچد سرش بردارند و اهل کتاب را اگر جزیه دهند بمقتضای حکم سنن قواعد
و قوانین شریعت بنوازند و پادشاه اسلام هم در مبدا جلوس همایون بحیث تیمن و تفال آل تمغا را
که مربع بود بشکل مدور که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله
نقش نمود و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و فرامین کلمه الله اعلی قلمی گردانند و بتاسیس وزارات و سیورغالات
اهل اسلام را در جمیع ممالک بامضا همایون مقرون گردانید و منصب امیر الامرایی و لایت و یاساتیشی سپاه بهرام
صولت و انتخاب نوروز بیک تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدرالدین محمد زنجانی را مستعد امر وزارت
تعیین فرمود و هم در اوایل ایام سلطنت غازان خان قتلقشاه و ایلدوز و بعضی دیگر از امرا منافق شیوهٔ غدار
پاپسا را ایلخانی اختصاص یافتند و جمعی دیگر که زنده ماندند سالک مسالک طریقهٔ مکر و تزویر گشته ایشان نیز به
تیغ جلادت امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتند و در سنه ست و تسعین و ستمایه صدر جهان نیز از کف
شربت جام لبالب درکشید و در همین سال میان غازان خان و سلطان مصر در نواحی حمص مقاتله دست
داد و غازان خان صورت نصرت روی نمود و حکومت هر بلده از بلاد شام را در عهدهٔ یکی از امرا کرده مراجعت
نمود اما امرا بواسطهٔ خونریزی و فتنه‌انگیزی سلطان قلاع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب
غازان خان بصوب آذربایجان در حرکت آمد بساط نام و ناموس در نوشتند و در شهور سنه اثنی و تسع
کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند بر نواحی طلب بعیش و عشرت بگذرانید آنگاه استخلاص
آن ولایت بعهدهٔ جلادت و کاردانی قتلغشاه نوئین و چوپان بیک گذاشته بازگردید مقارن انحال
پادشاه مصر ملک ناصر با لشکر وافر بر سر ذوی جلادت آیین تاخت و بسیاری از سپاه غازانی کشته
رایت ظفر و نصرت برافراخت وفات غازان در روز یکشنبه دهم شوال سال مذکور اتفاق افتاده
از مدت هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاده حیاتش سی و دو سال و بعد از او برادرش سلطان محمد بر

بامر سلطنت قیام نمود **گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان** در سال اول از جلوس غازان خان از جانب خراسان خبر آمد که اجای ولد براق خان با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده و امرا و لشکریان آن حدود تاب مقاومت ندارند و بامداد خدام موکب غازانی امیدوارند چون غازان خان میدانست که دفع آن فتنه جز بیازوی اقتدار امیر نوروز میسر نخواهد پذیرفت او را با سپاه بلا انتها بجانب خراسان روان فرمود در آن زمان لشکر اجای تا حدود مازندران رانده بودند و قتل و غارت می نمودند اما چون از وصول نوروز بیک خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند و امیر نوروز با جنود دشمن سوز شب و روز از عقب ایشان طی مسافت کرده در حدود هرات بدیشان رسید و بضرب تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف را بگریزانید و متعاقب در حرکت آمده تا وقتی که مخالفان از آب آمویه گذشته باز گشت آنگاه مظفر و منصور باستان غازان خان بازگشته بیش از پیشتر سیورغامیشی یافت و مقارن آن حال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز رقم عزل بر صحیفه حالش کشیده منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانید در خلال این احوال طایفه از شاهزادگان و نوینان مانند سوکا و برلا و ستمور بن قتوربای و ارسلان که از اشیاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده قواعد پیمان را باغلاظ ایمان موکد گردانیدند که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد را کنایس را بیت الاصنام گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل پیدا شود نوروز بیک نوبت دیگر حسب بعضی از مصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکا و برلا در آن سفر موافقت نوروز بیک نمایند لاجرم بداندیشان با هم قرار دادند که سوکا و برلا در حدود خراسان بروز معین خاطر از نوروز فارغ گردانند و ایستمور و ارسلان غازان خان را در آذربایجان بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بخراسان سوکا و برلا معتمدی پیش شاهزاده تایجو فرستاده او را از اندیشه خویش وقوف دادند تا با ایشان اتفاق نماید و تایجو بحسب ظاهر سر رضا جنبانیده در خفیه قاصدی نزد نوروز بیک ارسال داشت و از باب مواضعه آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موعود

از اردوی خود بیرون رفته در کمینگاه ایستاده و سوکا و برلا با موافقان نیم شب مکمل و مسلح بخیم او شتافتند و چون خیام را از صاحب سرا چه دل خود از نور ایمان خالی یافتند وهم نموده عزم گریز کردند در آن حین امیر جلادت آیین کمین گشاده راه نجات بر آن قوم بی دین بر بست و جمعی را به تیغ بی دریغ گذرانیده نخردرا اسیر ساخت و سوکا مجال فرار یافته برلا در سلک اسیران منتظم گشت و روز دیگر شحنه سیاست امیر نوروز بساط حیاتش در نوشت و ایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعه ایشان را مشروح پیغام داد و در آن اوان ایستمور و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بودند و پادشاه نیز با لشکر ستیز بجانب ایشان نهضت نمود و در نواحی پل طغان بین الجانبین مهم باستعمال تیغ و سنان سرایت کرده ایستمور با چند کس از شجاعان به تهور کشته بقیه معاندان راه گریز پیش گرفتند و آخر الامر اکثر ایشان بدست افتاده رخت زندگانی بباد فنا دادند چنانچه در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امرا از منازل این جهان فانی رخت بساحل عدم کشیدند و بدین فتح مبین متوطنان دین مبین مبتهج و مسرور گشته نذر و صدقات بمستحقین رسانیدند و از غرایب وقایع آنکه در اثنای ظهور این امور بعضی از مباشران اعمال دیوانی خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشته او را بمحصلان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه بی ثبوت جریمه حکم سیاستش حاصل نمودند اما امیر قتلغ نوین چون کیفیت بیگناهی صدر جهان اطلاع یافته قصد و غرض بداندیشان بر غازان خان عرض کرده فرمان واجب الاذعان باطلاق آن وزیر باستحقاق شرف صدور یافت ۰ در روضة الصفا از صدر جهان منقول است که گفت که در اوقات گرفتاری شبی مرا خواب در ربوده دیده بصیرت من واقعه مشاهده کرد که روز جمعه مرا بسیاستگاه بردند و در بیان بیشه بغایت بخوف موقوف داشتند ناگاه شخصی نورانی از میان بیشه با شمع افروخته بیرون خرامید و مرا از چنگ محصلان خلاص گردانید و گفت بهر جانب خواهی توجه نمای و پیش هفت کس از محرمان خود این راز بگشای روز دیگر این واقعه را با هفت کس از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده سر رشته اختیار بدست عنایت پروردگار دادم **بیت** در دست ما چو نیست عنان ارادتی ۰ بگذاشتیم تا کرم او چه میکند ۰ و چون روز جمعه شد موکلان مرا بر اسب پالانی سوار کرده به بیشه

بردند و بنا برانکه در عهد کیخاتو خان درباره ایشان اصناف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجرای حکم تاخیر میکردند
و دران اثنا ابیات شخصی که در واقعه بر صحیفه خیال ارتسام یافته بود بنظر من درآمد از غایت دهشت و اغتشاش روی نمود
در انحال میر قداق نوین از لشکرگاه مراجعت فرموده بدان موضع رسید و حقیقت حکمی که در حق من صدور یافته
بود معلوم کرد و دو شخص را بر محافظت من معین گردانید و چون از آن غش افاقت یافتم آن دو عزیز بشارت راحت
رسانیدند و محصلان را از قتل من مانع آمده تا صباح شرط حراست بجای آوردند و در روز دیگر میر قداق صورت
بیگناهی مرا برای انور خانی نگاشت و حکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان ساخت و در اواخر سنه ۶۹۵
خواجه جمال الدین دستجردانی بیاسا رسید و در اوایل محرم سنه ست و تسعین و ستمایه نوبت دیگر پرتو انوار
عنایت غازانی بر رجحات احوال صدر جهان تافت و بکام دوستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از
فضلا این رباعی در سلک نظم کشید رباعی با صدر جهان فلک چو دمساز آمد ؛ شهباز سعادتش بپرواز آمد
تا ثبت روز و مه و سال کند ؛ اقبال ز در صلح کنان باز آمد ؛ طوایف انام باز اجرام ملازمه آصف جم احتشام شدند
و از یمن عدالتش رعیت بجمعیت خاطر و رفاهیت ضمایر در کنج فراغت نشستند هم درین سال امیر نوروز
غازی بنصب ایلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد و تفصیل این اجمال آنکه چون صدرالدین احمد زنجانی
کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن شد بنا برانکه سابقاً نوروز بیک در عزل او دخل داشت همت بر انتقام
مرتبه اش گماشت و جمعی از امرا اتفاق نموده در بهار سنه مذکوره که غازان خان در ییلاق همدان بود بقلم تدبیر بلوح
خاطر خطیر ممنون نگاشتند که نوروز با پادشاه مصر زبان یکی دارد و میخواهد که باتفاق مصریان حضرت
جهانبانی را از میان بردارد و از زبان سلطان مصر و نوروز بیک مکتوبات مزور قلمی فرمودند و آن نوشتها
در مجلس شراب در کیسه قیصر نامی از غلامان امیر نوروز که از مصر آمده بود و اول میان حاجی بیک که برادر نوروز
بود نهادند و چون پادشاه آن سخن شنید و متوجه تحقیق آن گردید علی الفور قیصر و حاجی بیک را بیارگاه طلبید
مکتوب مزور را از موضعی که نهاده بودند بیرون آوردند و غازان خان مضمون آن مراسلات معلوم نموده بی توقف
حکم فرمود که برادران و نواب نوروز را که در عراق بودند بیاسا رسانند و امیر سوسای و میر قداق نوین را تعیین کرد

که با دو تومان لشکر بخراسان روند و تا جان مزور را باتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند و متعاقب آن دو امیر
امیر قتلغشاه را با طایفه از سپاه بکومک ایشان نامزد فرموده و امیر نوروز در نیشابور از کیفیت حادثه وقوف یافته
با امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخته گفت مرا مصلحت چنان مینماید که بهرات رفته پناه بملک فخرالدین
کرت برم زیرا که داماد منست و حقوق تربیت در ذمه وی ثابت دارم طایفه از اهل عقل و تدبیر بر زبان آوردند که
قلعه معمول فضای صحراست انسب آنکه امیر نوروز خود را در چهاردیوار هرات مقید نگرداند و بر جانب ملک فخرالدین اعتماد
ننماید و نوروز بیک بر صواب دید خود اصرار نموده اکثر لشکر از وی جدا شدند و او با چهارصد کس بهرات شتافته
ملک فخرالدین که برادرزاده امیر نوروز را در حباله نکاح داشت بقدوم او اظهار بشاشت فرمود و از آن جانب در قلعه
اختیارالدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلغشاه نوین با سپاه جلادت آیین در ظاهر آن بلده فاخره نزول نموده
بجد هر چه تمامتر آغاز محاصره و محاربه کرد و امیر نوروز بمتانت و حصانت حصار و کثرت غوریان جرار مغرور شده
روزی با رمضان و بعضی دیگر از مقربان خود گفت که از هیچ بنایی و آرامگاهی بهتر ازین شهر نیست و مقرر است که قتلغشاه
هر چند سعی نماید تسخیر این قلعه او را میسر نخواهد گشت رمضان گفت از جانب قتلغشاه دغدغه بخاطر خطور نمیکند اما بر غوریان
اعتماد نمیتوان کرد تدبیر آنست که حضرت امیر ملک فخرالدین را مواخذ و مقید گرداند و بنفس نفیس متصدی محافظت
گردد و هرگاه ضمیر منیر از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر تربیت ملک بر دارد امیر نوروز گفت معاذالله
که من غدر اندیشم در مقام قصد داماد خویش باشم یکی از سرهنگان چیستان که در پس پرده خرگاه گوش می کشید این
سخنان شنیده فی الحال بعرض ملک فخرالدین رسانید و ملک با خواص خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر
بران قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد و آنگاه نزد او رفته گفت درین شهر از هر صنف مردم هستند مباد که
جمعی اتفاق نموده دروازه بروی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرای مصلحت داند جهت محافظت دروازها معتمدان خود
باز دارند تا این دغدغه از خاطر مرتفع گردد و امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل نموده در ساعت ملازمان خود را
بر دروازها فرستاد و چون اندک مردمی پیش او ماندند ملک فخرالدین تاج الدین یلدوز و جمال الدین محمد سام
و سراج الدین عمر ارون و محمد لقمان را با طایفه مبارزان غور بگرفتن امیر نوروز نامزد فرمود و ایشان در ها و چها

بدست گرفته در دفتی گرزباد از جار کس در ملازمت نوروز بیک بودند و او بجانب سپاه قتلغشاه تیری انداخت
بالا رفته و در آن زمان عجب تقدیر بزه کمانش گسیخت و بدست خشم کمان را بر زمین زده دران اثنا حشمش بر غوریان
افتاد و پرسید که بچه مهم رنجه شده اید یلدوز جواب داد که ملک ما را فرستاده که این دروازه را ببندیم تا از زخم تیر اعدا
آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشد و کمان را برداشته بزه بستن مشغول شد و یلدوز قدم در پیش
نهاده گرزی بر شقیقه او زد و دیگری آن امیر رستم نشان را از دگرفته با دست بسته و سر و روی در هم شکسته در خانه
باز داشتند و همان لحظه ملک فخر الدین با دویست سوار مکمل بدر قلعه آمده هر یک از نوکران نوروز بیک را که بمحافظت
دروازها مشغول بودند ببهانه طلب نموده و پرسیدند و نود نفر از آن جماعت کشته و اسیر ساخته نوروز را با دو نفر نوکر نزد
قتلغشاه فرستاد و قتلغشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را گردن زده سرش را بدوار سال آن
و غازان فرمود تا آن سر را از دار اعتبار آویختند یکی از فضلا دران باب گوید رباعی باعیش شها طبع تو آمیخته باد
وز خنجر تو خون عدو ریخته باد . هر سر که نه بر مراد تو باشد . همچون سر نوروز در آویخته باد . و چون خاطر قتلغشاه
از جانب نوروز بیک فراغت یافت عنان عزیمت منعطف گردانیده باستان سلطنت آشیان شتافت گفتار
در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان نکر را بجانب شام
در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان بمقتضای عادت
قدیم گاهی بقطع طریق اقدام می نمودند پادشاه فرمود تا از آن طایفه خطی بستانند که اگر این فعل مذموم قیام نمایند
مال و جان ایشان دیوانی باشد بعد از آن هر کس دران ولایت راه میزد یا چیزی می دزدید از داروغگان نکودریان
می گرفتند که این کار شما کرده اید و آن جماعت ازین معنی تنگ آمده و بی استجازت از عراق بقهستان رفته و ازانجا
بهرات شتافته پناه بملک فخر الدین کرت بردند و ملک آن قوم بیباک را باستظهار اسب و سلاح مستظهر
گردانید و هو پیوسته تاخت بعضی از حدود خراسان امور میساخت و آتش نهب و تاراج در خاندان مسلمانان
می انداخت و بدین واسطه دود از دود و دمار بر آمده فوجی از خراسانیان برسم دادخواهی بدرگاه عالم پناه
آمدند و غازان خان چون بطغیان نکودریان وقوف یافته فی الحال در سنه تسع و تسعین و ستمائه برادر خود

خربنده اعنی اولجایتو سلطان و سلطان محمد خدابنده عبارت از دست و دران زمان در مازندران حکومت
می نمود و نامزد خراسان فرموده مکتوبی نزد داراسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک رسی نکودریان را از ملک
فخر الدین طلب نمای و اگر ملک در تسلیم آن جماعت اهمال ورزد بمحاصره هرات پرداخته بعد از مشاهده صورت
فتح و ظفر از وجود قدم نکودریان اثر باستیصال مگذار و رعایا و سایر فرق برایا را میازار و چون اولجایتو سلطان
بنیشابور رسید ایلچی پیش ملک فخر الدین فرستاده و سبب آمدن خود پیغام داد ملک در ارسال نکودریان اهمال نمود و
بین الجانبین مجادلات و محاربات دست داد بالاخره بوساطت شیخ شهاب الدین حاجی مصالحه بوقوع انجامید و هر دو بان
مبلغ صد هزار دینار رکنی مبلغ صلح بیرون فرستاده سلطان محمد عنان معاودت انعطاف داد و در سنه مذکوره یکی از
جهال انام که دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر مغیبات میکرد با شاهزاده تاجو گفت جهل ورزد بگر سر پادشاهی بوجود تو
تزئین خواهد گرفت و بمجرد شنیدن این سخن بخار پندار بکاخ دماغ تاجو تصاعدی نموده در همان ایام آن خبر بگوش
غازان خان رسید و تاجو را با امرا و مقربان و کرامات گوی نادان سیاست رسانید و در همین سال نوروز
و قتلغشاه و صدر جهان یعنی خواجه صدر الدین احمد صاحب دیوان را بتصرف در اموال متهم داشتند حمته ازان معنی
عرضه داشت کردند و ایلچی ان سخن عرض خواهان را بسمع رضا جای داده حکم فرمود که بنیاد فضایل و معالی را خراب
کنند و سرچشمه احسان را مزوار سراب سازند و در روز یکشنبه بیست و دوم رجب از حادثه ناپدید واقع شد برادر
صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید شهید هیچ خویش نداشت هم دران ایام از عقب آن
جناب روان گردید بعد از آن هم دران سال نوبت نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی
بیمن اهتمام و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام علوم عقلی و نقلی سیما فن حکمت
و طبابت سرآمد علما عالم بود و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در فن استیفا و سیاقت بی همتا می نمود
مفوض گشت و آن دو وزیر صاحب حشمت صایب تدبیر کما ینبغی بسرانجام امور دین و دولت و انتظام
مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرموده بواسطه تدبیر پیر و بخت جوان ایشان جهان کهن سال جوانی از سر
گرفت و ارباب در طلب اقارب و اجابت بکفایت اقران یافته سلک احوال فضل و افضال سمت نظام

پذیرفت الاهم در آن اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحستین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق
افتاد رشحات سحاب عنایت الهی چندگاه انقطاع یافت چنانچه در آب جیحون و دجله و نیل تفاوت فاحش ظاهر
گشت و شرار قحط و غلا کانون درون بی نوایان از و تافت و از عقب عسرت بلا و وبا شایع شده در بلده شیراز
بمرض حصبه زیاده از پنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار گلفام کشیدند و عالمیان در فراق خویش قرین ناله و زاری
و گریه و بیقراری گردانیدند در خلال احوال مذکوره و وقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان ملک مصر
ملک ناصر چهار هزار سوار بیاری [illegible] فرستاد تا انتهاز فرصت نموده بیک ناگاه خود را بماردین و راس العین انداخته
دست بغارت و تاراج آوردند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را باسیری برده اند و این معنی موجب اشتعال
آتش غضب غازانی گشته بتاریخ بیست و ششم صفر سنه تسع و تسعین و ستمایه با نود هزار سوار اسفندیار
آثار که هر یک از دق شستمایه همراه داشت رایت نهضت بجانب پادشاه بر افراختند و چون حدود نصیبین
محل حلول جیوش ظفر آیین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه را طوی داد که
مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب شام شتافته بمحاصره آن شهر را تا زمان
فیصل مهم مصریان موقوف ساخت و در نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخت تمامی امرا و سران
و لشکریان و بهادران جبه پوشیده با هیئت تمام و مهابت مالاکلام در فضای صحرا صف کشیدند و پادشاه
سپهر احتشام بر ابرش گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط در آورده و در وقتی که بقوم سلدوز رسید
امیر چوپان که از امرای ایشان بود از صف پیش دعای دوام دولت ابد پیوند بادا رسانید و زانو زده گفت چون
چشم همایون پادشاه درین روز بر مراکب می افتد اگر اجازت باشد اسبی با در فتار پیشکش نمایم و این سخن گفته
اسبی کوه پیکر هامون نورد پیش کشید و این معنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاده سایر امرا درین امر با امیر چوپان
اتفاق نمودند و اسپان گردون توان پیشکش کردند و بازان رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده
در نواحی بلده حمص میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاده و بنیاد حمله دلیران بنیاد نبرد و نیران
ستیز بر گشته خرمن جان بسیاری از مبارزان طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم

غازان خان وزید و [illegible] آمد و مولای و تورمشی بحملات متواتر قریب پنجهزار سوار از لشکر ملک ناصر را
خاک هلاک انداختند و سلطان مصر بی آب و رو گشت پشت بر معرکه گردانیده و بر وقت فرار در رفتار
سرعت نموده چون بدار الملک رسید زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان در روز حمص توقف کرده
و مراسم قسمت غنایم بجای آورده علم عزیمت بصوب دمشق بر افراخت اعیان و اشراف آن بلده بعد از آنکه از
قرب وصول موکب غازانی خبر یافتند با تحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف بیکران
مخصوص گردانیده متوطنان آن بلده را شربت امن و امان چشانید و قتلق قیا بشحنگی شهر موسوم شد و بلاد و ضبط
نغارات مضبوط گشت و امر حکومت بقپچاق که سابقا از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت
و اهالی دمشق بشکرانه امان مبلغ صد تومان قبول نموده جهت تحصیل آن وجه سید قطب الدین و خواجه صدر الدین
امیری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتلغشاه نویان را بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود و
ریاست حمص و طرابلس و عکه و سلامیه و معرة النعمان که شام وسطی عبارت از آنست بالکلی مفوض شد و ایالت حلب
و حماه و عشاب و جبل السماق و سرمد تا رحبة الشام که آنرا شام سفلی گویند به تیمور متقرر گشت و مولای رومی بحکومت
غزة اورد بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی ❁ گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند ❁ و بعد از مراجعت
غازان خان قتلغشاه نویان بمحاصره قلعه دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصار را
بضرب سنگ منجنیق مسخر گردانم و قتلغشاه بسر انجام مهم احتیاج استاد اشارت فرمود که کوتوال قلعه دانست
که اگر منجنیق فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزاء آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم با بعضی از دلیران
خود گفت که هر کس سر این شخص را از ما منقطع سازد هزار دینار باو میدهیم و یکی از عیاران مشهور خدمت را
متقبل شده تغییر لباس کرد و از قلعه بپایان شتافته نماز شام که استاد منجنیقی از وثاق خویش غایب بود
بخانه او در آمد و در گوشه تاریک نشست و چون استاد معاودت نمود پای در منزل نهادن همان بود
و زخم خوردن همان و آن متهور سر استاد از بدن جدا گردانید و کارد برهنه بر دست گرفته از خانه بیرون دوید
و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانید و بانواع آفرین و تحسین سرافراز گردانید بنا بر علی هذا فتح قلعه دمشق

در توقف افتاد و قپچاق با مصریان در ساخته اهالی قلاع پنهانی بروند در دیده بشب از مواضع خویش بیرون می آمدند
و اسبان مغولان را دزدیده هرکدام را که می یافتند می کشتند لاجرم قتلغشاه مصلحت در مراجعت دانسته سایر امرا
و حکام شام همراه او روان شدند و در وقت عبور از فرات جمعی کثیر بگرداب فنا رفته شعله حیات ایشان
انطفا پذیرفت و چون امرا بملازمت غازان رسیدند از آن رهگذر غبار بسیار بر خاطر شریف او نشسته
و خیال وصال خود پس آن مملکت همواره بمثابه ضمیر کیمیا تاثیری بود تا آنکه در شهور سنه احدی و سبعمایه بار دیگر
علم ظفر پیکر افراخته عازم استخلاص بلاد شام شد و بعد از وصول بظاهر حلب چنان معلوم گشت که سلطان
مصر در آن سال از مقر عز خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنا بر استصواب امرا مراجعت فرمود و در بهار سنه
اثنی و سبعمایه قاضی نصیرالدین تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاد و زبده
پیغام آنکه اگر در آن دیار خطبه و سکه بنام غازان خان نمایند و خراج قبول فرمایند از تعرض لشکر قیامت اثر
این گردند و الا بمصریان آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزم شاهیان از چنگز خان رسید و ایلچیان بعد از
وصول بمصر ادای رسالت ملک ناصر فرمود که جواب این سخنان معتمدان ما نزد غازان خان خواهند برد
قاضیان را بانعام خلعت و نعمت مستظهر ساخت و رخصت معاودت ارزانی داشت و چون ایشان بخدمت
غازان خان شتافته آنچه دیده بودند و شنیده معروض گردانیدند باجتماع جنود ظفر ورود فرمان فرمود و در جمادی
الاول سنه مذکور متوجه شام گشت و چون ظاهر حله مخیم عساکر گردون اثر شد رسولان مصر باردوی کیهان پوی رسیدند
مکتوبی را که ملک ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک ناصر بآب طلا محرر گشته بود
و نسبت بایلخان طریقه ارباب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این
ممالک در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف می گردد و از آن چیزی فاضل نمی آید که ادا و
الزام توان نمود و اما قضیه استدعا سکه بخاطر خان رسیده که بر نقودی که درین دیار جاری است بر یک جانب
نام امیرالمومنین و سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم
سلطان مصر رقم کنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه باز پرداخت صندوق مقفل مختوم نظر

پادشاه رسانیدند غازان خان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند ما را برین امر بطن اطلاع حاصل
نشده ملازمان سر آن صندوق گشاده در آنجا انواع اسلحه یافتند و غازان از مشاهده آن غضبناک گشته بعد از
آنکه ایلچیان طوی داد کرت دیگر علم ظفر پیکر بصوب دیار مصر برافراخت و فرمان فرمود که ایلچیان تا زمان
مراجعت موکب نصرت نشان در همدان توقف نمایند آنگاه براه غازانیه که از مستحدثات ایام دولت
روزافزون بود توجه فرمود و پس از آنکه بعانه رسید عرق را بوصل ارسال داشت خود بحوالی شام شتافت
و پیشوای آن قلعه لشکر ایلخانی را بعلفه و نقل مدد کرده و تسلیم حصار را بدین عذر تمسک جسته که چون این قلعه حرم
بلاد شام است مناسب نمی نماید که قبل از آنکه پادشاه عالیجاه آن مملکت را در حیز تسخیر کشد بنده بخدمت شتابم
هر کار که خاطر خطیر از معظمات مهمات این ولایت فراغت یابد جبین اخلاص بر خاک آستان سلطنت آشیان خواهم
سود و شهر و قلعه را تسلیم خدام عالیمقام خواهم نمود و غازان خان این عذر معقول افتاده بی آنکه متعرض آن دیار
گردد بطرف حلب رفت و چند روز در آن حدود بعیش و عشرت گذرانید و قتلغشاه نوین چون از آب فرات گذشت
و اثری از مصریان ظاهر نگشت بحمص رفت و آغاز محاصره و محاربه نمود در آن اثنا شنود که ملک ناصر هنوز بدمشق
نیامده بلکه دمشقیان نقود و اجناس و احمال و اثقال خود فراهم آورده میخواهند که بمصر روند لاجرم بطمع اخذ اموال
فتح بلده حمص را در حیز اهمال گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد و بر جناح استعجال طی مسافت نموده در دوم
رمضان موضع مرج صفر برپشته بلند رسید و بهامون نگاه کرده فضای صحرا را از امواج سپهر سپاه مصر و شام
مانند بحر مواج دید زیرا که همان لحظه ملک ناصر در آن منزل نزول فرموده بود و لشکریان با فراختن خیام و تعیین
یورت و مقام قیام و اقدام می نمودند و صرصر رعب و هراس اساس ثبات و قرار قتلغشاه را متزلزل گردانید
عزم مراجعت کرده امیر چوپان او را ازین حرکت مانع آمده خاطر بر اشتغال نایره حرب و قتال قرار گرفت
و قتلغشاه و مولای باد و توران ار سپاه آهن خای بر بسته متوقف گشته امیر چوپان و قپچاق با سایر
امرا و لشکریان روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شده غبار معرکه بجایی رسید که چشم
روشنان فلک تیره گردید و خونریز تیغ و سنان بمثابه رسید که خون کشتگان فضای دشت را غیرت لاله زار گردانید

وامیر چوبان و میتاق بهادر با جمعی دیگر از دلیران پرتهور آن مقدار کارزار نمودند که میسرهٔ ملک ناصر منهزم
شده بنا و جیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملک ناصر دو هزار سوار بطرف جوانغار ارسال داشته
دران اثنا از لشکریان غازان از هراق وطغایتمور بی جهتی روی گردان شدند و سپاه بهم برآمد هرچند
چوبان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان را منتظم گرداند میسر نپذیرفت و هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت
لشکر مصر تا تدرک که از عقب رمه بوی کنند مغول را تعاقب نمودند و چوبان تنگ جان بسلامت بیرون برده در
تخلیص گرنجگان سعی فراوان کرد اما میتاق با زمرهٔ از امرا اسیر سرپنجهٔ تقدیر گردید و قتلغشاه و چوبان و سایر نویان
آن شب با نواع تعب دران بیشه بسر بردند و چون خسرو زرین سلب از افق برق سر بر زده با نوار اقتدار اثار رجوالی
تیغه فلک را احاطه نمود سلطان مصر با لشکری افزون از حد حصر بگرد آن پشته درآمد و لشکر غازان بران پشته
در مقام رفع دشمنان ثابت قدم ورزیده ملک ناصر گفت که ایشان را از یک طرف راه دهید و سپاه مصر حسب الامر نمود
بتقدیم رسانیده و قتلغشاه و نویین با موافقان از انجا پایان رانده و دشمنان از عقب روان گشته تا گاه مغولان
بشورستانی رسیدند که آب حرج صعب بان راه یافته بود اکثر گرنجگان با اسب و سلاح از ربکل منزل گزیدند
و از کشتگان معرکه سیجا ده هزار از مغول با بیست هزار اسپ در قبضهٔ تصرف مصریان درآمد و ملک ناصر باین فتح قانع
نشده امیر دمشق را بتعاقب سایر گرنجگان مامور گردانید و او با دحه تاخته رخنه در بناجات جمعی دیگر انداخت و
ملک ناصر باین فتح نامدار اظهار فرح و سرور بسیار فرمود و فتح نامها باطراف بلاد و امصار ارسال داشت
ظفر هم عنان نصرت اندر کاب رایت معاودت بصوب دار الملک خود برافراخت و امرا مغول مغلوب و مخذول
در ماه صفر سنه ثلث و سبعمایه بموکب ایلخان پیوسته غازان خان در بلده اوجان قورلتای ساخت و قتلغشاه نویین
و چوبان بیک و سایر سرداران را در موقف یرغو باز داشت و هر یک را علی اختلاف مراتبهم بچوب یاسا
تادیب نمود و چند روز هیچ بیک را در اردو راه نداد و امیر چوبان با وجود انکه دران معرکه غایت جلادت بتقدیم
رسانیده بود بموافقت اقوانی بخوردن سه چوب مودب گردید اما بعد از ان باصناف عنایت غازانی امیدوار
گشته با نعام خلعت خاص مخصوص شد

ذکر فوت غازان خان و بیان بعضی از آثار ان پادشاه عالی شان

غازان خان که بواسطهٔ غلبهٔ مصریان الم فراوان در خاطر داشت در قشلاق سرای مریض شد و پهلو بر بستر ناتوانی
گذاشته اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی
روی برتافت نه انواع معالجه نافع افتاد نه صدقه و دعا فایده داد و در اول فصل بهار که سبزه چون دل غمزدگان از جای
برخاست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده در اثنا راه اشتداد
مرض بجایی رسید که قوت ماسکه از امساک عنان عاجز شد و پادشاه در محفه منزل گزید و بعد از وصول بحدود قزوین
حسن معدلت آیین به تیغ توکل قطع رشتهٔ علایق کرده خواتین و نوئینان و وزرا و مقربان راجع ساخت و شرایط وصیت
بجای آورده ولادت منصب ولایت عهد را در گردن برادر خود سلطان محمد خدابنده انداخت در روز یکشنبه
یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمایه در وقتی که زبان الهام بیان باد اکلمهٔ طیبهٔ توحید گردان داشت قوت محرکه انسانی را از حرکت
باز ایستاده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت بمراسم
تعزیت قیام نمود جسد شریفش را بدار الملک تبریز در گنبدی که در شنب تبریز بنا کرده معمار همت عالی نهمتش بود و بر تبع سپهر
بخاک سپردند از غرایب اتفاقات اینکه پهنای دیوار آن گنبد سپهر آثار سی گز است و در تاریخ وصاف مسطور گشته
که شاه عدد قندیل زرین و سیمین که هر یک از انها پانزده من بود جهت آن قبه ساخته بودند و سفید من لاجورد را
نقش سقف و جداران صرف نموده و غازان خان در گرد آن گنبد مسجد جامع و مدرسه شافعیه و مدرسه حنفیه و
خانقاه و دار السیاده و رصد و دار الشفا و کتابخانه و بیت المتولی و حمام السبیل و حوض خانه و سقایه بنا نهاده و
باتمام رسانیده بود و شهر اوجان نیز از جمله مستحدثات آن پادشاه خجسته صفات است و از جمله اثار آن شهریار خلافت
که در همدان ساخته دار ربی که در شیراز برافراخته اما مشایخ و افاضلی که معاصر غازان خان بوده اند بسیارند
و از ان طایفه یکی شیخ عثمان ساوجی است و فوت شیخ عثمان در بلده ساوه فی عشرین رجب سنه خمس و تسعین و ستمایه
روی نموده و از طبقهٔ علما شمس الدین عبیدی معاصر غازان خان بوده و در زمان سلطنت او از عالم انتقال نموده متن
تلبیه پس و رساله حساب داخل مولفات آن جناب است و دیگری از فضلا دران زمان رفیع الدین ابهری است
داود در اصل از ابهر بود اما در کرمان اقامت می نمود و این رباعی از اشعار اوست رباعی با چرخ ستیزه کار مستیز و برو

ور زخم زمانه ناله چون چنگ مکن ۰ در خاک بزر و در آب دریا گوهر ۰ ضایع مگذار و تو دل تنگ مکن ؛ و رفیع الدین را
پسری بود در کمال علم و تقوی رکن الدین نام و او نیز اشعار دلفریب بر لوح روزگاری نگاشت و تا زمان سلطان ابوسعید
بهادر خان در گلشن حیات نشیمن داشت و از شعرای زمان غازان خان یکی شمس الدین کاشی است که تاریخ آن پادشاه
عالیشان نظم کرده اوست و شمس الدین را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید و ظاهرا
خواجه سلمان ساوجی در نظم قصیدهٔ مصنوع تتبع آن قصیده نموده و وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان
اتفاق افتاد و از اشعارش چیزی بخاطر نبود لاجرم بیت خامه تحریر آن زبان نگشاد ؛ والعلم عند الله العلیم الرشاد

ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بوده است باولجایتو سلطان

ولادت باسعادت سلطان محمد
خدابنده دوازدهم ذی الحجه سنه ثمانین و ستمایه اتفاق افتاده و چون قامت قابلیتش بر جویبار اقبال بالا کشید برهان
برادر عالی گهر خود غازان روی توجه بحکومت خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر وفات غازان خان شنید شاهزاده الافرنگ
بن کیخاتو خان امیر قداق نویان را که سر خلاف داشتند بیاسا رسانید و متوجه تبریز گردید و در خامس ذوالحجه سنه
ثلث و سبعمایه بدان بلده رسید و در سن بیست و سه سالگی در تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید
مبانی ملت خیر الانام علیه الصلوات والسلام ابواب خیر و احسان گشاده در بار ظلم و بیداد بربست منصب رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم تزین ساخته اسامی ائمه معصومین را بر وجوه سکه نگاشت و اول پادشاهی است از چنگیز خانیان
که بسعادت متابعت علیه امامیه رسید و نام نامی ائمه اثنی عشر علیهم الصلوات والسلام در خطبه و سکه مندرج گردانید
ضبط اوقاف ممالک محروسه را در عهدهٔ قتلق قیا بهاء الدین منصوب کرد و ایشان را بر سبیل تاکید گفت که در جمع
حاصل موقوفات شرایط رعایت شروط واقفان بجای باید آورد و در بهار سنه اربع و سبعمایه اولجایتو سلطان در
قنقور الک شهر سلطانیه را طرح انداخت و در باب متانت و زیب و زینت آن بلده اهتمام کرده چون تمام شد
دار الملک ساخت و در ذوالحجه سنه ست و سبعمایه اولجایتو سلطان بعزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرموده میان او
و حکام آن دیار محاربات دست داد و در بعضی از آن معارک امیر قتلغشاه از عالم انتقال نمود اما آخر الامر گیلانیان
در مقام مصالحه آمده در لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه بنام آن پادشاه اسلام خوانده جهت خراج هر ساله چند خروار

ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده یسور و کبک خان باتفاق یکدیگر از
آب آمویه گذشته در بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج نمودند و ابواب ظلم و تعدی بروی روزگار متوطنان
آن ملک گشودند و چنانچه در ذکر الوس قاآن ذکر یافت امیر یسا دل با بعضی از امرای خراسان بجنگ ایشان مبادرت نمودند
و بجایی در جنگ کشته شد و امیر یسا دل عنان بصوب فرار تافت و اولجایتو سلطان از این معنی واقف گشته
حکم نمود که امیر علی قوشچی بدان جانب شتافته شاهباز همت در هوای صید فتح بسوی مخالفان براند و هر کس از جماعه
که در خراسان باید بمنقار آب و چنگال عقاب معذب و معاقب گرداند و امیر علی با جمعی کثیر از شیران بیشه یکدلی
بدان طرف در حرکت آمده اولجایتو سلطان نیز از عقب نهضت کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان الوس
جغتای خان رسید عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته هر یک روی بیورت خویش آورد بیت
موز خسرو خورشید سوی نموده ؛ ستارگان بگذارند جای و بگریزند ؛ رفتن امیر دانشمند بدار السلطنت هرات
و کشته شدن در قلعه اختیار الدین در زمان سلطان محمد خدابنده سلطانیه شب و روز اول از ماه شوال
سال هفتصد و شانزده اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام
داده بیت از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت ۰ از گاه و کلاه سروری شاه گذشت ؛ بگذشت و
جهان بی‌وفا را بگذاشت ۰ آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت ؛ مدت سلطنتش دوازده سال و سه ماه بود و اوقات
حیاتش سی و شش سال خواجه سعد الدین ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام وفاق
و اتحاد بود آفتاب اقبالش از منفعت وبال در زوال محروس و مصون می‌نمود بیت تا گل شگفت عهد گلزار
بشکفت زمانه در دلش خار ؛ و در سنه احدی و عشر و سبعمایه خواجه صدر الدین بواسطه تسویلات شیطانی
و تخیلات نفسانی سید تاج الدین آوجی و جمعی از نواب خود در ایران داشت که نسبت بخواجه رشید الدین
در قلم تقریر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر اموال ممالک قبول کردند و امرای عظام بموجب اشارت پادشاه
کردن غلام مشهوران را با وزرای عظام در موقف رفع حاضر ساخته گناه بر خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی
از مکمن غضب صدور یافته خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین یحیی و خواجه زین الدین کیمیاگر و خواجه شهاب الدین مبارکشاه

وبعضی دیگر از اهل تبریز بتاریخ دهم شوال سال مذکور در منزل محول از توابع بغداد بیاسا رسید و حمد الله
مستوفی در تاریخ آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشیده بیت عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف
گشته از تاریخ هجری سال ذال و با و الف ** در محول شد بفرمان خداوند جهان ** سید عمر خواجه شمس الدین محمد نخست
و مبلغ یکصد تومان که متقرر آن ملتزم کفایت آن شده بودند از جهات و ممتلکات ایشان بحصول موصول گشت
و سید تاج الدین که قبایح افعالش بربطلان دعوی سیادت دلالت میکرد دران ایام در قید حصار رد و مواخذت
افتاده در حضور قاضی القضاة ممالک و سادات و علما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده بر سیصد هزار دینار از
اموال نقد و شاهراهیه معصومین و سرا و اسراف ملبین بغضب رشقاق گفته بود بنا بران اورا بسادات
صاحب سعادات سپردند تا حقوق خود را ازوی بستانند و بجزای کردارش رسانند و آن زمره واجب التعظیم تاج الدین را
بکنار شط برده بضربات متعاقب قتل کردند و چون سید عماد الدین سمنانی درین امر با نواب خواجه سعد الدین
شرکت داشت جهان بین اورا میل کشیدند اما نور باصره اش تمام زایل گشت و پس از آنکه دهره قهر اولجایتو
سلطان سراپستان مملکت را باغبان آسا از نهال وجود اهل شرارت به پرداخت جهت تعیین وزیر صاحب تدبیر که
باتفاق خواجه رشید الدین فضل الله بسرانجام مهام پادشاهی قیام نماید و با امرا عظام مشورت فرمود و خاطر
انور بران قرار یافت که خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند و بموجب
حکم قضا امضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله در امر وزارت شریک باشند و در وقتی که فرقدان
انجمن چمن در نظر سلطان گل جلوه گر گشته از اوراق شکوفه درهم و دینار بسیار بصورت نیاز نثار کردند و خواجه
علیشاه پادشاه و نوئینان و اینافان را در دار السلام بغداد طوی داد و دران جشن دکله مرصع بجواهر
نفیسه که چهار رطل وزن داشت و افسر و کلاه که ده قطعه لعل بیست و چهار مثقال دران تعبیه کرده بودند و
نه غلام سیم اندام گلعذار با کمر زرنگار و نه اسب عربی نژادی که زین و لجام آنها زرین بود پیشکش کرد و آن
وبعین عنایت ملحوظ گشته هر دو وزیر صاحب تدبیر بنعمت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند
و بعد ازان اولجایتو سلطان داعیه نمود که بدستور غازان خان همت بر فتح بلاد مصر و شام گمارد اما دران اثنا

بخاطرش رسید که چون اهل گیلان با وجود قرب جوار اطاعت فرمان های نمی نمایند لشکر بدان دیار دور دست نباید
نخواهد بود و درباب توجه بصوب گیلان با امرا و اعیان مراسم جانقی مرعی داشته و رای همگنان بران قرار گرفت
که نخست ایلچی بدان ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر بقدم قبول پیش آیند فهو المطلوب
و الا جهت تادیب ایشان توجه نمایند و دران ایام در گیلان حکام متعدد با مر ایالت قیام مینمودند و تا غایت هیچ یک از
اولاد هلاکو خان را اطاعت ننموده بودند و امیره دباج از سایر ولایت آن ولایات معظم تر بود بنا بران
اولجایتو سلطان نخست ایلچی پیش او فرستاده و امیر پیشکشهای لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت و
باصناف الطاف اختصاص یافت و بر اندک زمانی از بسیاری تکلفات و توقعات امرا بتنگ آمده هم شبی بی
رخصت عنان عزیمت بطرف وطن خود تافت و سلطان محمد ازین حرکت رنجیده بعد از استماع سپاه فراوان فرمان داد
که امیر چوپان از راه اردبیل بجانب لشکر رود و امیر قتلغشاه از طریق حلوان متوجه رشت و تولم گردد و امیر طغان
و امیر مومن از راه رستمدار و کلان دشت بدان ولایت درآیند و اولجایتو سلطان بعد از رفتن امرا بیک منزل از
بلده سلطانیه متوجه لاهیجان گشت و امیر چوپان در حدود لشکر خارتبه قبل از وصول سلطان بلاهیجان سالما و غانما باردوی
حضرت نشان ملحق شد اما امیر قتلغشاه چون بگلخال رسید حاکم آن موضع شرف الدین گلخالی بخدمت مبادرت نموده
بزبان دولتخواهی معروض جناب امارت پناهی گردانید که درهای تنگ و راههای صعب در پیش است و هنوز مهابت
سپاه پادشاه در دل گیلانیان جای گیر نشده مناسب آنکه در گال خرم و تانی طی مسافت کرده شود امیر قتلغشاه چون
طمع باموال ملوک جیلان کرده بود و بحشمت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود و امیر فولاد
قیا را منقلا ساخته بر سبیل سرعت رایت نهضت برافراخت و اتباع امیره دباج در عقبه تنگ سر راه بر فولاد قیا
گرفته آغاز جنگ کرده سه نوبت میان ایشان روز حرب واقع شد و سه بار فولاد قیا غالب آمد و امیره دباج قاصدی
نزد او فرستاد و طلب مصالحه نمود و فولاد قیا این التماس را عرضه داشت امیر قتلغشاه کرده امیر باغوا پسر خود
از قبول صلح سر باز زده و پسر را پیشتر فرستاده و امیرزاده را انجا زیندار بکاخ دماغ راه داده متوجه گیلانیان گشت
و بعد از وقوع مقاتله انهزام یافته اکثر لشکریانش در گل فرو رفتند و چون بقیه گریختگان بقتلغشاه نویان رسیدند

ملازمان موکب او نیز روی بهزار آوردند و امیر قتلغشاه پای ثبات ساعتی بیفشرد و بزخم پیکان یکی از شجاعان گیلان
نقد جان بقابض ارواح سپرد و گیلانیان غنیمت فراوان گرفته بوطن خویش رفتند اما امیر طغان و امیر مومن
چون بحدود آن ولایت رسیدند امیر هندوشاه که حاکم سرحد بود بتقدیم اطاعت اقرار پادشاه را استقبال نموده
ایشان را بمصحوب خود گردانیده باردوی اعلی پیوستند و بعد از آنکه رایات عالیات اولجایتو پرتو وصول
بولایت لاهیجان انداخت والی آنجا غاشیه فرمان برداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت و سلطان نماز عید
اضحی در آن بلده گذارده ناگاه خبر قتل امیر قتلغشاه شنید و بغایت غمناک شده امیر شیخ بهلول و امیر ابابکر را
با پنج هزار بی باک بجهت کشیدن انتقام ارسال نمود و متعاقب ایشان امیر حسین و امیر سونج را بمدد فرستاد
و امرا بعد از کوشش و کشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان کشتند و رشت و تومن و تولم
غارت کرده بازگشتند آنگاه حکام گیلان خراج قبول فرمودند و سلطان محمد علم مراجعت برافراشت و امیر
قتلغشاه را بسبب فرار از معرکه گیلانیان چوب یاساق زده چوپان نویان را بمقام قتلغشاه ساخت و در سنه
اثنی و عشر و سبعمایه حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب جمال الدین افرم که از اعاظم امرای مصر و شام بودند
از سیاست ملک ناصر توهم نموده با چند سوار جرار بخدمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه بتقبیل
بساط جلالت مناط سرافراز گشته باضعاف انعام و نوازش اختصاص یافتند و ایلخان بسبب تحریض و ترغیب
و تحریص ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت بدان جانب برافراشت
و بیامن اهتمام وزرا و اعاظم امرا اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار باکمل وجهی مرتب گشت
از آنجمله هزار و پانصد زره و مغفر از مستعملات استادان فرنگ بهم رسید و دویست و شصت اسب کوه
پیکر هامون نورد با جلهای گوناگون از اطلس و اکسون و زینهای مرصع آراسته گردید و دو هزار و پانصد شتر
ابر سیر پرتحمل جهت حمل سادوری در قطار کشیدند و نود چرخ دور انداز و یازده هزار و کسری تیر پولاد و صد
قاروره نفط دشمن سوز و صد خروار کوس رعد آواز و صد علم زربفت مرتب گردانیدند و سیصد و شصت
نقاب تیز چنگ با بیل و کلنگ همراه بودند و آن پادشاه عالی جاه و امرا و سپاه با این ترتیب و آیین در سلخ

رجب سنه مذکوره براه سنجار عزیمت فرمودند و در روز جمعه ششم ماه مبارک رمضان برحبة الشام رسیده متوجه
فتح آن گردیدند و آن قلعه متین دوازده برج داشت و خندقی در عمق سی گز و در عرض پانزده گز در گرد آن فرو
برده بودند و اساس جدارش بسنگ استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در خدمت کوتوال آن حصار
که بدر الدین موسی کرد نام داشت بسر میبردند و ذخایر وافر و اسلحه و اسباب جنگ حصار بسیار داشتند القصه
چون سپاه عراق و آذربایجان بظاهر آن قلعه رسیدند بدر الدین بدر الدین موسی پای در دامان استغنا کشیده
ابواب قلعه را مضبوط ساخت و آغاز انداختن تیر و سنگ نمود و از اینجانب نیز دلیران آیین جنگ آغاز
حرب و جنگ کردند و نقابان دست نقب زدن برآوردند و لشکریان پر ساختن خندق را مطمح نظر همت گردانیدند
و چون نقابان کار بجایی رسانیدند که آواز ساکنان قلعه را شنیدند و سپاهیان هیزم فراوان در خندق انداختند
مردم قلعه از خسارت خویش نادم گردیدند و بواسطه آمد شد قاضی نجم الدین و مساعی جمیله خواجه رشید الدین سلطان
ظفر قرین بصلح و صفا مایل شده آن مهم بر وجهی تمشیت پذیرفت که مقرون برضای جانبین بود و آنگاه پادشاه
عالمیان بتاریخ بیست و چهارم ماه مبارک مذکور عزم انصراف جزم گردانیده و از آب فرات عبور نموده بعد از طی منازل
و مراحل قرین صحت و عافیت در دار الملک سلطانیه نزول اجلال فرمود و در سنه ثلث و عشر و سبعمایه اولجایتو
سلطان پسر عالی گهر خود سلطان ابوسعید را حاکم خراسان ساخته بدان جانب روان فرمود و امیر سونج را
باتابکی شاهزاده تعیین نموده جمعی کثیر از امرای عظام ملازم آن دری اوج سلطنت ساخت چون چتر روزگار
کامکار سایه وصول بر آن مملکت انداخت امیر یساول و ملوک فراه و سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان
بملازمت مبادرت نموده رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنودند و ریاض ملک و دولت از رشحات
سحاب عدل و مکرمت حضرت نضارت یافت و در خلال این احوال میان کبک خان و شاهزاده یسور که
شمه از حال ایشان در اثنا قضایای اولاد جغتای خان مذکور شد غبار عار مرتفع گشت و یسور صلاح در آن دید
که از آب آمویه گذشته در منتزهات دیار خراسان ساکن گردد بنابران یکی از مخصوصان خود را با تحف
و تنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاد و داعیه که نموده بود پیغام داد و سلطان محمد ایلچی او را بانواع لطف

پنجه نواخت و جهت میوه‌کان لایقه ارسال فرموده شاهزاده را مخیر ساخت که در هر موضع از آن ولایات
خواهد توطن نماید و بسور بیاد و نفس شتافته در صحرای فارس علم اقامت مرتفع گردانید **گفتار در بیان وفات آن**
سلطان و ذکر بعضی از اکابر زمان آن پادشاه عالیشان سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روزی
بعزم شکار سوار شده و بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه بازگشته چون دو هفته بران قضیه گذشت مزاج شریفش
از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند و آن عارضه
روی بانحطاط آورده دران اثنا پادشاه بحمام رفت و خود را صحیح تصور فرموده باکل اغذیه غلیظه مبادرت نموده مرض
نکس کرده درین کرت هم از مداوا اطبا درگذشت و ارکان دولت از صحت مایوس گشته رسولان جهت شاهزاده
ابوسعید ارسال داشتند تا قبل از حلول واقعه ناگزیر بدار الملک پدر خویش رسیده مالک تاج و سریر گردد اما این عا[رضه]
مهلت نداد و فی سنه ست و عشر و سبعمایه در شب عید فطر سلطان محمد خدابنده رخت سفر آخرت بربست و امرا
و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز و تکفین بر نهج شرع شریف سید المرسلین آن پادشاه با داد و دین را در گنبد سلطانیه
که از مستحدثاتش بود دفن کردند و باطعام فقرا و مساکین پرداخته جهت ترویح روح شریفش ختمات کلام ملک علام بجای
آوردند از جمله آثاران خسرو جمشید اقتدار یکی بلده سلطانیه است و آن شهر را مربع وضع نموده بودند و طول هر دیواری
از ارکانش پانصد گز بود و یک دروازه شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده بمرتبه
که بهیاد درآمده که بر زبر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند و گنبدی که مقبره آن پادشاه عالیجاه است و در درون
آن شهر ساخته شده قطر آن شصت گز و ارتفاعش صد و بیست گز است و ایضا باهتمام اولجایتو سلطان در سلطانیه
مساجد و خوانق و دار القراة و دار الحدیث و دار السیاده و مدرسه بتکلف ساخته و پرداخته آمد و دران بقعه شریفه
شانزده مدرس و معید و دویست طالب علم موظف بودند و ایضا شهر سلطان آباد در پای کوه بیستون و شهر
اولجایتو آباد در موغان در کنار دریا از مستحدثات این پادشاه سعادت اثارست و چون سلطان محمد بصحبت
علما و مباحثه مسایل شرعیه مایل بود در ایام دولت خود فرمان فرمود تا بطرح مدرسه از کرباس چهار ایوان و خانها
ترتیب دادند و در اسفار آن را همراه خویش میگردانیدند و مولانا بدرالدین تستری و مولانا عضد الدین ایجی از جمله دانشمندان

که دران مدرسه کرباس مدرس بوده اند و همیشه قریب صد طالب علم دران مدرسه اقامت داشتند
و ماکول و ملبوس و الاغ و سایر محتاج الیه ایشان از نواب دیوان اعلی سرانجام می‌نمودند و از جمله اعاظم اهل علم
و اجتهاد و اکابر ارباب رشد و رشاد و مظهر فیض جلی **شیخ جمال الدین مطهر حلی** سلطان محمد خدابنده
در اواخر ایام حیات روزی بعزم شکار سوار شده و بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه بازگشته چون دو هفته
بران قضیه گذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه سعی موفور بظهور
رسانیدند و آن عارضه روی بانحطاط آورده دران اثنا پادشاه بحمام رفت و خود را صحیح تصور فرموده باکل اغذیه
غلیظ مبادرت نموده مرض نکس کرده درین کرت هم از مداوا اطبا درگذشت و ارکان دولت از صحت مایوس گشته
رسولان جهت شاهزاده ابوسعید ارسال داشتند تا قبل از حلول واقعه ناگزیر بدار الملک پدر خویش مالک تاج و سریر
گردد **شیخ جمال الدین مطهر حلی** سلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه بارشاد آن جناب
متابعت مذهب علیه امامیه می‌نمود فضایل و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مطهر بسیارست
و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینیه و فنون یقینیه بیشمار و کتاب نهج الحق که مشتمل بر ادله صحت امامت ائمه اثنی عشر
علیهم السلام و التحیه است از آنجمله است و قواعد و شرح تجرید و مختلف نیز از جمله مولفات آن فاضل امجد است طاب ثراه
رحمة الله علیه واسعة کامله و از زمره مشایخ آن زمان دیگری **شیخ عبد الرحمن** خراسانی است و او برقت قلب و
کثرت عبادت از ابنا زمان ممتاز بود و در سنه ست و عشر و سبعمایه در بغداد از عالم انتقال نمود و از جمله
افاضل آن عصر که قدوة العلما المتبحرین **مولانا قطب الدین محمود** است که ولد مولانا مسعود بن مصلح بود و او
در هفدهم ماه رمضان سنه عشر و سبعمایه از عالم انتقال نمود و در چرنداب مدفون گشت شرح اصول ابن حاجب
و شرح حکمت اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست و از جمله مورخان بلاغت انتما **مولانا شهاب الدین عبدالله**
شیرازی صاحب تاریخ وصاف معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف بود در ایام دولتش آن کتاب افادت
انتساب را تالیف فرمود و از انجمله دیگری **ابوسلیمان فخر الدین** داود بناکتی است و فخر الدین را دران ایام
عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آنرا روضة اولو الالباب نام نهاد

و تمام کتابت کرد بیان مورخان تاریخ بناکتی اشتهار یافته و دیگری از آنجمله محمد بن اسعد بن عبدالله
الحنفی التستری است که منتخب جامع الحکایات از مولفات اوست و از جمله شعراء آن زمان خجسته نشان
یکی سعد بها است و این مطلع از جمله منظومات اوست بیت خاکش بده که را مهر تو از دل برود، یا جور از
خاطر آن شکل و شمایل برود، و از جمله خوشنویسان آن عصر یکی سید شرف الدین خطاط شیرازی است
و اولجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابوسعید بهادرخان را بحکومت خراسان میفرستاد آن جناب را
بمعلمی ولد خود تعیین فرموده شاهزاده بنده ارکان در تعظیم و احترام آن جناب مبالغه می نمود چنانچه پیاده
بمکتب میرفت و ایستاده او را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب می نشست

ذکر سلطان علاء الدین ابوسعید خان بن اولجایتو سلطان

ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه هشتم ماه ذی قعده
سنه اربع و سبعمایه در قوی از بلاد آذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمر شریفش درگذشت بحکم
اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی آن قرة العین سلطنت مقرر گشت و در سنه ثلث عشر و سبعمایه که
شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز گردیده بدان صوب توجه نمود و سه سال دیگر
در آن بلاد بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنه عشر و سبعمایه که در مازندران تشریف داشت از فوت
پدر خبر یافت و انقدار توقف فرمود که امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق
شتافت و چون بسلطانیه نزدیک رسید چوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال
نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت در قرق سلطانیه قرلیتایی فرمودند و در غره ماه صفر سنه
سبع و عشر و سبعمایه باتفاق جمهور نزدیک و دور امیر چوپان یک بازوی شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر
گرفت و او را بر مسند پادشاهی نشاندند و زر و جواهر بسیار تازی نثار کردند و چون سلطان ابوسعید بر سریر
شاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهادند و چون رشید الدین و
خواجه علیشاه را بدستور زمان پدر منصب وزارت و امارت دیاربکر بامیر ارکمن سمت تعلق پذیرفت و امیر
تیمورتاش بن چوبان بامارت روم مباهی گشته راه آن مرز و بوم پیش گرفت و در مبادی سلطنت سلطان

ابوسعید خان بواسطه صغر سن آن پادشاه عالی شان و کمال استیلاء امیر چوپان بسیاری از شاهزادگان و
نوینان در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت کرده فتنها انگیختند و در آن ولایات
محاربات و مکاربات دست داد و دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر از ابنا روزگار را بر خاک هلاک ریختند
و در جمیع آن معارک بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابوسعید ظفر و نصرت ملازمان آستان اقبال
ایشان او را روی نمود لاجرم باندک زمانی تمامی فتن تسکین یافته دست عنایت ایزدی ابواب فراغت
و رفاهیت بر روی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب وزیر و قتل شاهزاده میسور و انهدام بنیاد
حیات چوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابوسعید خان بوقوع پیوست و ایضا هم در آن
اوقات خواجه علیشاه جیلان وفات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بر مسند وزارت نشست
و بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمایه در نواحی قراباق اران وفات سلطان ابوسعید
بهادرخان بوقوع انجامید و در وقتی که بحوالی سلطانیه بنا نهاده بود مدفون گردید اوقات حیاتش سی و دو
سال بود و مدت سلطنتش نوزده سال

گفتار در بیان شمه از حال خواجه رشید و ذکر شهادت آن جناب بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابوسعید

جناب فضایل پناه خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت ارسطو و حکمت افلاطون
اتصاف داشت و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح خاطر می نگاشت
از رشحات خامه گوهربارش ریاض فضل و فصاحت ناضر و ریان بود و از قطرات خامه در نثارش حدایق
انشا و بلاغت از زواهر ازهار پر می نمود بیت خامه او چون گهرافشان شدی، نظم سخن لؤلؤ و مرجان شدی،
و از جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان مورخان
معروف و مشهور است در حکایات غرایب آیات و مسایل فرخنده سمات آن اوراق بر لوح خاطر منقوش است
و مسطور چنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته و اوصاف صواب نمایش
ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل گشایش مرتب امور جمهور بنی آدم شد بیت زبیم قهر او دل در بر دشمن هراسان شد
ولی زامید لطفش دوستان را کار آسان شد، و آن جناب تا اواخر ایام حیات جناب غازانی در غایت اقبال و کامرانی

ببرد و چون اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی بقبضه اقتدار درآورد بیشتر از برادر درباره
آن دستور ستوده پیر لطف و مرحمت مبذول داشته درجه اورا از ابناء جنس بلندتر گردانید و وزیر نصفت
بها و باهل کرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت
گردانید و جهت ایشان مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات بران بقاع وقف نمود
و پیوسته عام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد می بارید و هرگز هیچ آفریده از خوان نعمت و انعام
بیکرانش مایوس و محروم نمی گردید آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطیات متوفر در ولایت عراق و آذربایجان
باقی و پایدار است و زبان ارباب نظم و نثر از شمول مراحم و عواطفش مدح گوی و شکرگذار شعر ان آثارنا تدل علینا
فانظروا بعدنا الی الآثار و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان خواجه علیشاه جیلانی بغایت مقرب شد و بعضی مهمات
بی وقوف خواجه رشید فیصل میداد ازین جهت حزن و ملال بخاطر وزیر حمیده خصال رسیده مرتبه نزد پادشاه زبان
بشکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگرچه منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد
واگر او در تمشیت این امر استقلال یافته بنده را روی بسرانجام مهام دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه هریک ازین
صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق آید اول آنکه متعهد سرانجام جمع امور دیوانی شود تا من بجواب محاسبات سنوات
سابقه قیام نمایم دوم آنکه تمامی مهامی که متعلق بوزارت باشد به بنده باز گذارد و من بعنایت سلطانی مستظهر بوده
از عهدهٔ آن امر بیرون آیم سیوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هریک در سرکار خود دخل کنیم
و بقدر مقدور آثار کفایت بظهور رسانیم اولجایتو سلطان در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو دستکار
شایسته اند رشید بر روی پیر دانشمندست و علیشاه جوانی کاردانی بی مانند صلاح مملکت در آنست که هر دو باتفاق
یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در مقام تعظیم و حرمت بوده قدم از دایرهٔ موافقت
بیرون ننهند و برحسب فرمان آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی شده ترک آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت
و مساهمت روی بسرانجام مهام آوردند اما چون سلطان محمد خدابنده رخت بعالم بقا کشید و سلطان ابوسعید مسند سلطنت
بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت افتاد و خواجه علیشاه هرچند خواست که تصرفی در

در خواجه رشید ثابت کند ابواب حصول آن معنی بر روی او نگشاد و درین اثنا جمعی از عملهٔ دیوان چنانچه عادت ایشانست
نزد خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرمایید ما با خواجه علیشاه در مقام گفت و گو آییم و مبلغی از
تصرفات بروی ثابت کرد و خواجه رشید از غایت سلامت نفس برین امر همداستان نشد و گفت من خواجه علیشاه را
بگویم که شما را استرضا نماید و آن جماعت از خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تزویر کردند و بالتماس
روی تقریر وزیر صافی ضمیر آورده و خواجه علیشاه را گفتیم که شما را استرضا نماید و آن جماعت از خواجه رشید مایوس
گشته نزد خواجه علیشاه نواب سلطان ابوسعید خان را رشوت داد تا مزاج سلطان از خواجه متغیر گردانیدند و در
خدمت پادشاه آن خواجه صاحب فضیلت را بعیوب منسوب ساخته در آخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمایه رقم
عزل بر ناصیهٔ حالش کشیدند و امیر سونج اگرچه بر عزل صاحب سعید راضی نبود اما در ان اوان مرضی صعب داشت
و سلطان ابوسعید در ان زمستان علم عزیمت بصوب دارالسلام بغداد برافراشت و امیر سونج در عشرین ذی القعده
سنه مذکوره در منزل محول بعالم آخرت انتقال نمود و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیار ببرج حمل سلطان
عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان بمراسم شکار پرداخته در ان اثنا
کس خواجه رشید بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبید و گفت وجود تو در درگاه پادشاه مانند نمک در طعام
مطلوبست و مهام سپاهی و رعیت بی دخل رای صواب نمایت معیوب البته گرفت دیگر ملازمت اختیار باید کرد
و روی بتفصیل مهمات مملکت باید آورد خواجه جواب داد که عمری در ملازمت گذرانیده ام و شام اوقات شباب را صبح
ایام شیب رسانیده و روزگار شباب اگرچه جمع کردن اسباب کامرانی است بنهایت پذیرفت و نهال آمال و
امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعیف و ناتوانی بسمت انحراف گرفت بیت بسان پشت کمان گشت پشت
زانوی که تیر عمر گرانمایه درگذشت از شست بپای خواستنم مشکلست و میگویند نماند خیر کرا این خانه جبت
جای نشست و آنچه مرا در وزارت دست داده هرگز هیچ وزیری را اتفاق نیفتاده و اکنون سیزده نفر از اولاد
رشید و رسیده اند اولی آنست که حالا ایشان عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نموده
خودم نیم رقم نسیان بر جراید حال من کشند بیت رسم است که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر خواجه رشید

هرچند در باب استعفا مبالغه بیشتر نمود امیر چوپان در تکلیف قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید
و چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده ابو بکر آقا را که
نفس ناطقه امیر چوپان بود باشارت درم و دینار برانگیختند که مزاج امیر را با وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوپان با یک
اگرچه با خواجه نیک بود اما لوحی ساده داشت که هرکه میخواست مطلوب خود را بدان مینگاشت و کار بجائی رسید
که اعدا از خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود باغوای
خود پادشاه را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم مخلد نهاد و امیر چوپان این حدیث بسمع سلطان ابوسعید
رسانید و دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و قتل آن وزیر فاضل حاصل فرمودند
و در هفدهم جمادی الاول سنه ثمان عشر و سبعمایه در نواحی ابهر بقریه خشکدر جلاد اول خواجه ابراهیم را در
نظر پدر گردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه گفت او را که با علیشاه بگوی که بی جریمه قصد جان من کردی
روزگار مکافات این کینه از تو باز خواهد خواست و من الحال نیز همین قدر جواب او بود که گور من کهنه و قبر تو نو
خواهد بود بعد از آن جلاد خواجه عالی نژاد را از میان بدو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی که منطق همان جناب
بود تاراج نمودند و امرا املاک و اولاد حطامش دیوانی ساختند مولانا جلال الدین عتیقی در تاریخ فوت
خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشیده بیت رشید ملت و دین چون رحیل کرد بعقبی :. نوشت منشی تاریخ
او که طاب ثراه

ذکر مخالفت شاهزاده یسور و بیان قتل آن جسور پرتهور

شهزاده یسور که در اواخر
ایام زندگانی اولجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در بادغیس علم اقامت برافراخته بود و از استماع خبر
فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرد و این راز را با امیر مکتوب ولد او امیر یونان در میان نهاد و مکتوب
گفت تدبیری میباید اندیشید که امیر یساول بقتل آید چه بعد از رفع او این ولایت کسی نمی ماند که با ما مقاتله نماید
و روزی چند درین فکر بسر میبرد و دران اثنا یساول ببهانه آنکه شاهزاده یسور را طوی میدهم مالی خطیر در بلاد خراسان
توجیه کرد و از آنجمله پنجاه هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هرات رقم زد نمود و در اواخر سنه ست و عشر و سبعمایه
پنجاه سوار خونخوار آن تحصیل را بهرات آورده بضرب لت و شکنجه در عرض دو روز وجه مذکور نقد نمودند و برین
قیاس در تمام بلدان محصلان بیداد فراوان تقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین یساول گشادند و تیر دعاء
مظلومان بهدف اجابت رسید شهزاده یسور و مکتوب باهم گفتند که میتواند که طوی یساول مشتمل بر مکری باشد
مناسب آنکه قبل از آنکه بی اختیار شویم مهم او را فیصل دهیم و امیر یساول زر و جوی که بظلم جمع کرده اوانی
زرین و پشمینه و اسپان تازی نژاد و غلامان پریزاد و پنجه خروار از جنس ماکولات و چند جنگ شتر لب
و دو هزار گوسفند بهم رسانیده متوجه اردوی یسور گشت و تخت بحیل خانه مکتوب رسید و بساط نشاط گسترد
و بشراب خوردن مشغول شد بیک ناگاه شخصی با وی گفت که کسان مکتوب بعضی از متابعان ترا گرفته
قصد تو دارند لاجرم بر جناح استعجال پای در رکاب آورده با تندبرق و باد روی بطرف عراق نهاد و هنوز
نیم فرسنگ نرفته بود که شاهزاده یسور تمامی جهات او را غارت فرمود و چون یساول بحدود جام رسید مبارک
بن بوجای که از وی کینه دیرینه در سینه داشت با پنجاه سوار سر راه بر او گرفت و دران وقت با یساول زیاده
از سی کس نبود لاجرم آغاز پیکار کرد و کشته گشت یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید بیت در هفتصد و هفده دهم ماه محرم
سال و مه و تاریخ ز نقصان نه زیادت :. شد میر خراسان یساول پیش اجل باز :. بنهاد سر انجا که قضا بود دارا و
چرخ فلک آنرا که برافراخت بینداخت :. اینست مرورا صفت سیرت و عادت :. سلطان ابوسعید خان بعد از
استماع این اخبار امیر ایسن قتلغ را بعد از اخبار جهت انتظام مهام خراسان بدان صوب روان فرمود و چون ایسن
قتلغ در حدود آن مملکت نزول نمود امیر مکتوب از جانب شاهزاده یسور پیش او رفت و گفت یساول بحیلت
قصد شاهزاده یسور کرده بود لاجرم بقتل رسید و ایسن قتلغ بخلاف جمهور مردم مکتوب را بانواع نوازش مخصوص
داد و گفت باید که سایر امرا خراسان مطیع و منقاد او باشند و یسور عهدنامه در باب اطاعت مردم نزد ایسن
قتلغ فرستاد و آن مغول ساده بهمین قناعت کرده روی بصوب سلطانیه آورد و از آنجا بحکم سلطان ابوسعید
خان متوجه اران شده در اثنا راه بعلت فجاه درگذشت اما شاهزاده یسور بعد از آنکه خاطر از جانب ایسن
قتلغ جمع کرد مکتوب را بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت گردانیده قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه بیاراست
و هزار مرد مکمل مسلح در تابین او مقرر فرمود و گفت در بادغیس متوطن گردد خود روی بطرف گرمسیر آورد

زیرا که پیش از این بنابر رعایت غایت حزم اوروق خود را بدان طرف فرستاده بود و چون بگرمسیر رسید
و روزی چند بفراغت بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابو سعید جزم کرده و لخت بسیستان رفته خواست که حاکم
آن دیار ملک نصیر الدین را ایل سازد لاجرم مکتوبی مشتمل بر وعد و وعید پیش او روان گردانید و ملک در مبادی
حال از سطوت او اندیشیده قصد نمود که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که تیمور نکودری
با یسور داعیهٔ سرکشی دارد و ملک غیاث الدین کرت نیز سر بحلقهٔ متابعتش در نمی آرد لاجرم فرستادگان
شاهزاده را بقتل رسانید و باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نمود و یسور از حدود آن ولایت دست بغارت
و تاراج برآورده از توابع ملوک جمعی را بتیغ بیدریغ بگذرانید و عنان مراجعت انعطاف داده بر
نکودریان تاخت و تیمور را که کلانتر ایشان بود سر بخاک هلاک انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول
شده ملک غیاث الدین کرت ازین حال آگاه شد قاصدی نزد امرا ابوسعیدی که در رادکان اقامت داشتند
فرستاد و از عزیمت یسور اعلام داد و امرا با هم گفتند که این تازیک میخواهد که ما را بترساند شاهزاده یسور هرگز در مقام مخالفت
شاهزاده نباید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد که باستظهار ایشان روی بخراسان
آورد و یسور بعد از جمع ساختن لشکر بهتر اردوی خود را بحکی که پسرش بود سپرده فی اواسط شهر جمادی الاخره
سنه ثمان وعشر وسبعمایه متوجه خراسان گشت و چون بقصبهٔ جشن رسید مکتوب و سایر امرا که در بادغیس اقامت
داشتند بهم پیوسته و خاطر بر یورش مازندران قرار داده مکتوبی نزد ملک غیاث الدین کرت فرستادند و او را
بایلی و انقیاد دعوت کردند و ملک سخنان خشونت آمیز در جواب نوشته یسور از اطاعت مردیان نا امید شد
و در ماه رجب از جلگاه هرات گذشته بسرعت برق و باد بصوب رادکان که محل اقامت امرا ابوسعیدی بود نهضت
نمود و بیکناگاه بر ایشان تاخته تمامی یراق و گله و رمهٔ ایشان را متصرف گشت و مکتوب تا دامغان راند
یسور تا وسط مازندران عنان بازکشید و خرابی بسیار کرده قرب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایت
اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید امیر حسین گورکان ولد امیر آقبوقا جلایر
با سپاه وافر بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده یسور از توجه امیر حسین گورکان خبر یافته در قلب زمستان

عنان مراجعت انعطاف داد و امیر حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمد و چون یسور به نیشابور رسید و فراری کش تعیین
نمود که مال فراوان از متوطنان آن مکان ستانده رسانند و آن مردم بنیشابور در آمده آغاز مطالبه و مواخذهٔ مسلمانان
کردند اما پیش از آنکه چیزی که معتد به حاصل گردانند خبر وصول امیر حسین شنوده پی کارهای خود گذاشتند و علم عزیمت
افراشتند و چون یسور بنواحی مشهد مقدس رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیه نزول نمود استماع فرمود که ملک
غیاث الدین کرت فوجی از تهوران غور بجانب بادغیس فرستاده و جهات مکتوب و اتباع او را غارت نموده
لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت و در آن حین سید عزالدین نقیب با سایر سادات مشهد اندک ساوری ترتیب
نموده بملازمت شاهزاده شتافتند و بطریقهٔ سنت زبان بسلام گشادند و چون آتش غضب یسور مشتعل بود لب
بجواب نگشود و سادات را نیز رخصت جلوس نفرمود و ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر برپای ایستاده بودند آنگاه
شاهزاده از نازنین سر برآورده گفت سادات را تغاری باید و مطبخ ما را گوسفند نه امیر عزالدین فرمود که تا ایلم محصلان تعیین
فرمایند که تا بزودی این مهم ساخته شود و یسور پانصد کس همراه سادات کرد تا پانصد بره گوسفند و پانصد خروار آرد
و پانصد خروار جو با سایر مایحتاج ستانده باردو رسانند و خود متوجه جام شد و بقیت آن پانصد کس را همراه بشهر برده هر
جماعتی را در محله‌ای فرود آوردند و تماشب همه را با جمعی از یسوریان که جهت سودا و معامله بدانجا رفته بودند بقتل رسانیدند
و اسلحهٔ ایشان را پیشکش بیکین مرتب ساخته چون امیر حسین بدان حدود رسید باستقبال رفتند و امیر زبان بتحسین
گشاده سادات را بعواطف بیکرانه بنواخت و شاهزاده یسور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام
شهاب الدین را بمجلس خود حاضر ساخته از وی اخذی نماید اما هر چند کسان در طلب آن جناب فرستاد و التماس حضور
نمود بجائی نرسید و شیخ در کوشکی متحصن گشته فرستادگان را بغیر تردد و زحمتی نداد و بنابر آنکه الاغان امیر
حسین بغایت لاغر بود روزی چند جهت آسایش در الکهٔ رادکان توقف نمود و در آن ایام بکرات یسور و مکتوب
بنواحی دارالسلطنه هراة تاخته در باب محاصرهٔ آن بلده و تضییق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه
ابواحمد جشنی را بشهر فرستاده طلب مردم و جهاتی که ملک در غیبت ایشان از بادغیس بهرات برده بودند تا بان
وسیله مصالحه نمایند اما ملک اصلا بدان سخن ملتفت نشد و هیچ چیز بکس باز پس نداد و یسور و مکتوب عاجز گشته

دران اثنا خبر وصول امیر حسین بتواتر انجامید و شاهزاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر بطرف کرمسیر خرامید
و امیر حسین در اواخر سنه تسع و عشر و سبعمایه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرموده ملک غیاث الدین را باصناف
انعام و احسان بنواخت و باتفاق او از عقب یسوریان در حرکت آمده جمعی را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت
و در سنه عشرین و سبعمایه کبک خان بن دوا خان در ماوراء النهر از پریشانی حال یسور خبر یافته بنا بر کینه که از
وی در خاطر داشت شاهزادگان عظام المچیدکای و [illegible] و [illegible] خواجه و قولادرا با چهل هزار مرد جرار از آب
آمویه گذرانیده با ایشان مقرر کرد تا یسور و مکتوب را هم بقتل رسانیده بازگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام
داد که مناسب آنست که شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشکر ماوراء النهر تعیین نمایند تا علی اسرع الحال مهم یسور
فیصل یابد و امیر حسین بیست هزار کس را یراق کرده از عقب مردم کبک خان ارسال داشت و چون این لشکر بخرشنگ
رسیدند شنیدند که سپاه جغتای یسور و مکتوب را بدست آورده کشته اند و کیفیت آن واقعه چنان بود که امرای کبک خان
پس از طی منازل بده فرسنگی اردوی یسور در رسیده پنهان پیش سرداران سپاهش فرستادند که ایشان را باصناف
انعام و اکرام وعده دادند و آن بیوفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشکر ماوراء النهر پیوندند و بعد از
آنکه شهزاده یسور از وصول اعادی خبر یافت مردم خود را دلگرم [illegible] داده روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف
امرا و ارکان دولتش حسب المقرر بجانب خصم رفته شهزادگان جغتای بر یسور تاختند و اول بمکتوب رسیده سرش از
تن او جدا ساختند و یسور چاره منحصر در فرار دانسته المچیکدای هزار سوار از عقب او ارسال داشت و آن سواران بیلغار
طی مسافت نمودند تا بدو رسیدند و دست باستعمال تیغ دگربار برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماوراء النهر اولاد شاهزاده
یسور جوکی و دختران سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر گرفته و غنیمت بی نهایت تحت تصرف در آورده بسوی
دیار خود نهادند و ضمیرها را بارام و خاطر خراسانیان را اطمینان دادند **گفتار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک
عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان ابوسعید بهادرخان** دران اوان که خبر ویرانی ولایت خراسان
و وصول شاهزاده بیرحم سلطان ابوسعید خان رسید امیر حسین حسب الحکم جهت دفع شاهزاده روان کردید بعد از چند
روز امیر چوپان نیز بعزم امداد امیر حسین از قراباغ اران نهضت فرموده ببیلقان شتافت دران اثنا

اوزبک از جانب دشت بدربند آمده امرایی را که آنجا بودند بزخم تیغ و سنان بگریزانید و چون گریختگان
بسلطان عالیشان پیوستند با یک دو هزار سوار که دران زمان در ملازمت موکب بودند متوجه دفع اعدا
گشته بکنار آب کر رفت و فرمود که مجموع لشکریان و شاگرد پیشگان مانند خط مستقیم برلب آب فرود آیند
تا در نظر اعادی بسیار نمایند و دران طرف آب سپاه اوزبک یک یک از ولایات را می تاختند و هرچه می یافتند می بردند و امیر چوپان
این خبر در بیلقان شنوده دفع اوزبکان را از توجه بخراسان اهم و اولی دانست و با دو تومان از سوار جرار ایلغار
کرده باردوی همایون پیوست اوزبک چون حال بران منوال دیدند بمضمون کلمه العود احمد عمل نموده بازگردیدند و امیر
چوپان از آب گذشته از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر گرفته بنظر صاحب سریر آورد
و سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت چوپان نویان کوشیده پایه قدر و منزلتش بلند گردانید آنگاه امیر چوپان بعضی از
امرا و نوئینان را که در وقت وصول سپاه اوزبک در بند گریخته بودند بموقف یرغو باز داشته قورمشی
سبرالیناق را بزبزه و دیگر چوب یاساق زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینه چوپان در دل گرفته
خاطر بران قرار دادند که هنگام فرصت دستبردی نمایند بعد ازان سلطان بقرغ خویش بازگشته چوپان روی بگرجستان
آورد و پسر خود حسن را بسراعوق گذاشته بجانب کوکچه تنگیز توجه نمود و امرا بدعهد وصلت غنیمت شمرده باتفاق
ایرنجین بتعاقب چوپان روان شدند و منهی این خبر بچوپان رسانیده او را باور نیامد و بنا بر دفع مظنه ابوبکر و تنشوا را
جهت تحقیق آن قضیه بازگردانید و آن دو نفر کس بدست مخالفان افتاده کشته گشتند و چوپان بعد از رفتن ابوبکر
دالسنوقا قبول خود خالی گذاشته به پسر خویش حسن پیوست و دشمنان نیم شب به انجا رسیده هرچند او را
جستند نیافتند و یورت غارتیده روی باردوی چوپان نهادند و چوپان چون از وصول ایشان آگاهی یافته
مستعد پیکار گشت و جنگی صعب دست داده هزیمت بر جانب چوپان افتاد و او با پسر خود حسن جان از آن ورطه
بکنار کشیده به تبریز رفتند خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان بیک را استقبال نموده خدمات پسندیده
بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند و چون امرای مخالف امثال
نشانی تزویر مبنی از صدور حکم سلطان بر قتل چوپان در قلم آورده بودند بر مردم می نمودند آن حدیث را چوپان

شنیده خاطرش خدعه تمام پیدا کرد و بنا بران تبانی طی مسافت میفرمود و خواجه علیشاه پیشتر بخدمت شتافته
وازنور عنایت پادشاه جزایته قاصدی نزد امیر چوپان فرستاد تا رفوده خودرا بسلطانیه رسانند و امیر
چوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته بشرف دستبوس پادشاه حاصل کرد و آنچه از امرا دیده وشنیده بر
زبان آورد و از انجانب امیر ایرنجین که پدر یکی از حرمهای سلطان بود و قورمشی و تغاق و ایسنبوقا و بوقا والبیدور
وغیرهم از امرا و مخالف سپاه بلا انتها فراهم کشیده و ازسفید رود اکذاشته مستعد پیکار گشتند و سلطان ابوسعید
و امیر چوپان باستقبال ایشان بیرون رفته روی بکارزار آوردند و دران اثنا حرم سلطان چند نوبت ایلچی نزد
پدر ارسال داشته و ادراعنایت پادشاه امیدوار ساخته بسلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از عاقبت
عاقبت مخالفت بترسانید ایرنجین بدختر پیغام فرستاد که اگر سلطان با ما درمقام عنایتست باید که ذوالعلمها را خنجر
برافرازند و این ملتمس مبذول افتاده چون مخالفان رایات سعد دیدند در جنگ دلیر گشته باهم گفتند که ابوسعید خان
از ما ترسیده بعزورمو فوردست به تیر و کمان و سیف و سنان برده انداز انجانب نیز سپاه پادشاه بریشان حمله
نمودند دران اثنا سلطان فرمود تا پسر ایرنجین امیر شیخ علی را گردن زده سرش بسر نیزه کردند و فریاد برآوردند
که هرکس بود دشمن شهریار بدین گونه بیند سرانجام کار و ناپرخشم وکین امیر ایرنجین ازمشاهده سیاست آن
جوان نازنین اشتعال یافته باتفاق منکوخه خویش شاهزاده کیجک مانند سیل جزوشان و دریای جوشان عنان
کران بمیدان تاخت وچون بسیاری از ملازمان موکب همایون را بر خاک هلاک ریخته نزدیک بآن رسید
که چشم زخمی روی نماید دربن حال پادشاه ستوده خصال نفس نفیس بردشمنان سمند براق مانند را نهنگ آسا
دربحر محاربه انداخت وامرا وسپهدار سپاه از ملاحظه جرات پادشاه عنان تمالک ازدست داده یکبار بر مخالفان
حمله کردند بتقدیر باجران شمشیر بران پهلوانان مقارن بود و تیغ و سنان ایشان باروح دردوان دشمنان مصاحبت
می نمود **بیت** تیغها در مغزها کرده مقر همچون خرد ∴ تیرها در تخمها کشته روان همچون روان ∴ قلعه بند اجل در پا
عذاران رکاب ∴ رشته دام فنا در دست بکاران عنان ∴ در خلال آن احوال نسیم عنایت الهی بوزید و بوی فتح
دولت بوسعیدی بادی برخواست که چشمها مخالفان از اردوانه معزول گردانید **بیت** یکی باد برخواست ازان کوس را

زد بر رخ دشمن شهریار ∴ وامرا عاصی را دیده دولت خیره وچشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند
و ایرنجین و تغاق و ایسنبوقا در نتیجه تقدیر گرفتار گردیدند و سلطان فرمود تا ایشان را بسلطانیه برده ارد ولی پادشاه بخشید
و در زیر دار آتش افروختند و باین طریق خرمن حیات آن بدبختان را بسوختند و قورمشی و پسرش عبدالرحمن
و بوقا البیدورجی و چوبان قراوناس که ازان دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سونتای که از
دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتاده وسونتای عبدالرحمن و بوقا و چوبان قراوناس را بر تیغ تیز بگذرانید و قورمشی را
زنده بدرگاه پادشاه فرستاده واو نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان دران محاربه بنفس نفیس
مباشر امر حرب گشته بود مقرر شد که منشیان بلاغت نشان لقط بهادر را اضافه القاب همایون نمایند باین عنوان که السلطان
العادل ابوسعید بهادر خان فتح نامها نوشته باطراف ولایات ارسال داشتند ∴ الحمد لله علی ترادف نعمائه وتوالی آلائه

ذکر بعضی از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادر خان و بیان احوال خواجه علیشاه ازجهان گذران

در سنه احدی وعشرین وسبعمایه امیر چوبان نزد سلطان ابوسعید بهادر خان شاهزاده ساتی بیک بنت اولجایتو
سلطان را خواستگاری نمود و پادشاه ملتمس جناب امارت پناه مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف
انتقال نمود و هم درین سال امیر تیمورتاش بن چوبان باغوای جمعی از مردم نادان بخار پندار در دماغ او راه داده
در ملک روم خطبه وسکه بنام خود کردانید و به دعوی آنکه مهدی آخرالزمان است لب گشوده از حکام مصر وشام
مدد طلبید تا ممالک عراقین وآذربایجان را بدست تصرف درآورد و با ایشان طریق اتحاد واتفاق مسلوک داشت
و امیر چوبان از طغیان پسر واقف شده شمه ازین معنی با سلطان درمیان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب
روم انعطاف داد و تیمورتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کرده پشیمان شده بخدمتش شتافت و چوپان نویان
امیر تیمور کاسی و قاضی نجم الدین طیبی را که خیرمایه آن فتنه بوده گشته تیمورتاش را بند فرموده وبدرگاه پادشاه
رسانیده و سلطان ابوسعید ملاحظه خاطر امیر چوبان کرده گناه امیر تیمورتاش را بخشید و او را بار دیگر بحکومت
روم روان گردانید و در سنه ثلاث وعشرین وسبعمایه شلتاق اسباب بنا از خاتونی در ولایات سلطانی
مرتفع شد منفصل این مجمل آنکه در اواخر ایام اولجایتو سلطان قاضی محمد نامی که خطیب همدان بود بنا بر غرضی که داشت

تبالکه کهنه بنام ناز خاتون بنت امیر کبر کر استان بدست آورده آنرا نزد امیر چوبان برده عرض کرد که مدبر شما ملک
بهادر بن نوران نویان در زمان هلاکوخان ناز خاتون را اسیر گرفته بود تا بحکم یرلیغ و املاک ناز خاتون بملک
ملک بهادر برده و حالا الحجب ارث بسما برسید در مملکت عراق ضیاع و عقار ناز خاتون بسیار است امیر چوبان
سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را مصحوب آن قاضی متدین بولایت فرستاد
و چند موضع در فرقین و خرقان و همدان تحت تصرف در آوردند و این حدیث غریب در میان خلق شهرت یافته
هر کس که از املاک مزرعه شغری داشت میگفت این موضع داخل املاک ناز خاتون است لاجرم فریاد از نهاد خلایق بر آمد
و امیر دمشق قتلق و خواجه رشید زبان نصیحت امیر چوبان گشاده طوعا و کرها او را از مقام فرخشه در گذرانیدند
تا همان چند موضع که گرفته بود و منازعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار و اعتبار امیر چوبان
بمرتبه کمال رسید قاضی محمد باتفاق دیگری از اهل ولایت خریطه کهنه که دویست تمسک مشتمل بر اسباب و املاک در آن
ولایت در آن نهاده بود نزد امیر چوبان برده گفتند که در فلان موضع خاره میساختیم ناگاه ازین قبالجات
ملک سابق ناز خاتون یافتیم و امیر چوبان حاصل آن مواضع از شبرها در حلالتر تصور کرده وکلا را و دست تصرف
بمزارع و املاک رعایا دراز کرده و کار بجدی رسید که اسبابی که بدو سه هزار دینار می ارزید و مردم اردم
الکه نکوبند ملک ناز خاتون بود به دینار میفروختند لاجرم آتش در خرمن اصحاب زراعت افتاد و خواجه علیشاه
جیلان درین مهم با چوبان نویان گفت و شنید کرده ولایتی در مملکت روم عوض اشیا ناز خاتون گرفته
بتصرف وکلاء امیر چوبان گذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار نقد تسلیم نمود تا امیر چوبان از مقام دعوی
آن اسباب در گذشت و نشانی موکد بلعنت نامه در قلم آورده آن قضیه هایله از مسلمانان مندفع گشت و در
سنه اربع و عشرین و سبعمایه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شد و دست اطبا حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسید
سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده آن صورت نیز نافع نیفتاد و خواجه در آن جان
جان نازنین بجوار مغفرت حضرت رب العالمین سپرد نعش او را بآیین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه
و آله الطیبین برداشته بحظیره تبریز بردند و در جوار مسجدی که بنا کرده معمار همتش بود دفن کردند از وزرای هلاکو

و اولاد او غیر از خواجه علیشاه هیچکس باجل طبیعی فوت نشدند و خواجه علیشاه باصابت رای و تدبیر و غایت
وقوف و کاردانی در سرانجام امور سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان
ابنیه رفیعه مانند مدارس و خوانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود و مستغلات خوب و مزارع مرغوب بر آن بقاع
وقف نمود و سلطان ابوسعید اولاد و اقربای خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کردی و خواست
که منصب وزارت بیکی از دو پسر او دهد در آن اثنا میان برادران نزاع دست داده بر یکدیگر تقریر بودند
و مهم بدان انجامید که هرچه پدرشان در مدت العمر اندوخته بود بدیوان دادند و منکوب و مخذول در کنج
خانه نشسته در فکر سرانجام قوت لایموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان
بعد از فوت خواجه علیشاه چیلان تعلق برکن الدین صاین گرفت و رکن الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد
بن مودود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین
چون ببادی سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوبان منتظم گردانید و امیر چوبان بو مانوما
در ترتیبش می افزود و او را بوزارت سلطان نصب فرمودند گفتار در بیان اسباب تغیر مزاج سلطان ابو
سعید نسبت بامیر چوبان سلدوز و ذکر سوختن خرمن عمر او و اولادش باتش خشم جهان سوز
خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیر چوبان را دختری بود که طراوت
عذارش طعنه بر گلبرگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و مشتری گرو بردی بغداد خاتون نام و
امیر چوبان آن حور پریزاد را در شهور سنه ثلث و عشرین و سبعمایه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن حسین گورکان
بن ایراقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت از وست انتظام داد و در سنه خمس و
عشرین و سبعمایه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون تعلقی پیدا شد و عنان صبر
و قرار یکبار از دست اقتدار شهریار کامکار بیرون رفت **بیت** چو دل در سر نرگس مست رفت ** اگر شاه اگر
بنده از دست رفت ** و این بیت که ثبت می افتد از خاتمه غزلی است که جناب سلطانی در آن اوقات در
سلک نظم کشیده **بیت** بیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی ** که آرزوی دلم در هوای بغداد است ** و چون بابهای

و چون یاسای چنگیز خان چنان است که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه
فرستد سلطان ابوسعید بعد از کمال اضطرار محرمی نزد چوپان روان ساخته ما فی الضمیر خویش
اعلام نمود چوپان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در درون سینه اش زبانه زدن
گرفت و جوابی نه بر وفق مزاج پادشاه گفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بربست اما از جانب چوپان
غباری بر حاشیه ضمیر منیرش نشست و این حال در آخر تابستان بود در ییلاق اوجان و چون زمستان
نزدیک رسید امیر چوپان بملاحظه آنکه هرگاه بعدی میان محب و محبوب حاصل گردد شاید صورت عشق
انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون بقراباغ اران فرستاد و سلطان طوعا و کرها تقبل آن نمود
بود و بعد از آنکه خسرو عالیمقام بمدینه السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر بر شهرستان
ضمیرش مستولی گردید **بیت** دوای عشق گویند از سفر خیزد چه دانستم   که در دل مهر آن مه خواهد افزودن
بهر منزل   و چون صاین وزیر که بملک نصرة الدین ملقب یافته بود تغیر مزاج پادشاه بنسبت بچوپان معلوم نمود
هنگام مجال شمه از اعمال و افعال چوپان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اختیار دارد و سند تمامی ممالک
ولایات در قبضه اقتدار چوپان است و با وجود او هیچکس از امرا و وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست
زر و زور دارند و فرمان و بس :: ندارند اندیشه از هیچکس :: و سخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جای گیر
آمده ابن عم ذمیمه عشق بغداد خاتون گشته بنابران از خرگاه کم بیرون می آمد و کسی را بار نمیداد **بیت**
جهاندار در کنج ایوان خویش :: همی کرد خو با غم جانان خویش :: و چون امیر چوپان حال پادشاه را بران منوال
دید در خلوتی بعرض رسانید که معموره ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر اشرف
معلوم نیست :: چرا خوش نخندی نگویی سخن :: بکن هر چه خواهی که گوید مکن :: سلطان جواب داد که
من زمام اختیار تمامی ممالک البته بکفایت تو گذاشته ام باید که بر وجهی سلوک نمایی که من بفراغت
توانم بودن اکنون باری روزی چند بگذار امید دارم و از دمشق خواجه که در آن اوان نیابت و سرانجام مهام خاص
سلطان تعلق باو میداشت شکایت کرد و چوپان متفکر و حیران از خرگاه سلطان بیرون آمده دمشق خواجه را

طلبیده آنچه از پادشاه شنیده بود با وی در میان نهاد و گفت باید که تو در نیکو خدمتی بشتابی و مساعی جمیله بتقدیم
رسانی که اگر از من جریمه در وجود آمد سلطان بجهت خاطر تو آنرا بر روی من نیارد نه آنکه چاره بسبب افعال
ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه جواب داد که من روز و شب بر پای خدمت در آستان سلطنت ایشان
ایستاده ام و چشم و گوش باشارت و فرمان شهریار نهاده از هوای نفس خود گذشته ام و بخلاف رای ارتکاب
امری نگذشته ام اما چند گاه شد که مزاج پادشاه را نسبت بخود متغیر می یابم و سبب آنرا غیر خباثت
صاین وزیر امری دیگر نمیدانم چوپان بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دانست که روزی چند خود را
از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه برده در وقت فرصت گردنش را از بار سر سبک سازد
بنابران در وقت دمیدن گل و ریحان از فضای باغ و بستان بهانه ضبط و ربط مهمات ولایات خراسان
از سلطان ابوسعید بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر اکرنج و امیر محمود ایسن قتلغ
و امیر محمد بیک و صاین وزیر را مصحوب خویش برده و امیر دمشق خواجه را بدستور در خانه گذاشت و
سلطان هم در آن اوان از بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید
شنید که ترمشیرین خان در حدود کابل نزول گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابران پسر خود
امیر حسن را با سپاه صف شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمشیرین خان از توجه ولد چوپان خبر یافته جمعی از
لشکریان خود باستقبال او روان فرمود و تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داد و از کر و فر بهادران
پر خشم و کین زلزله در زمان و زمین افتاد و آخر الامر امیر حسن غالب آمد و سپاه ترمشیرین فرار کردند و جنود
خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را
اسیر ساختند و اوراق مصاحف و صحیفه کتب را در زیر دست و پای انداختند و چون در اواخر شهور سنه
ست و عشرین و سبعمایه از آن ولایت مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوسته کیفیت حال بازنمود
اما دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی از پیش خود
گرفته در غایت استقلال سرانجام مهام ملک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را جز نامی نماند و این معنی بر خاطر

همایون گران آمده در خلوتی با بنی العم خود با بعضی از نزدیکان درمیان نهاد یکی از ایشان مجال یافته گفت
دمشق خواجه با یکی از ملکان اولجایتو سلطان که از قلعه سلطانیه می باشد تعلق می ورزد و سلطان فرمود که هرگاه
دمشق خواجه نزد محبوبه بقلعه رود مرا آگاه سازید و هم در آن ایام که داخل شهور سنه سبع وعشرین وسبعمایه بود غلبه عشق
دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت و سلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس را زهره نبود
که برین فعل اقدام نماید حسب الاتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق کردستان آوردند و آوازه در انداختند
که این سر چوبان و اتباع اوست که در خراسان بردست امرا و اتباع او کشته شده اند دمشق خواجه از شنیدن
این خبر عنان شکیبایی از دست داده باد و پس از قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه
و اقالولو را بکامیشی او فرستاد و با آنکه دمشق خواجه در آن روز اسپی را که بهترین اسپان هلاکو خان بود در زیر
ران داشت مصر خواجه و اقالولو بوی رسیدند و آن اسپ تیزتک مانند اسپ چوبین در بساط شطرنج از رفتار
باز ایستاده هرچند دمشق خواجه خواست که بدست سیاست از آن برانگیزاند میسر نشد لاجرم خیال جنگ نمود
و بقبضه شمشیر را گرفت تا برکشد تیغ از نیام بیرون نیامد و مصر خواجه بوی رسیده خواست که دستش را با خنجر بپراند
اقالولو گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه پیش پادشاه رفته کیفیت
حال بازگفت سلطان جهت نشانی انگشتری بوی داد و مصر خواجه او را با اقالولو نموده بضرب شمشیر مصری روز
عمر دمشق را بشام رسانید در آن روز که ششم ماه شوال سال هفتصد و بیست و هفت بود تمامت خزاین و اسباب
تجمل و حشمت دمشق خواجه برباد غارت و تاراج رفت و مفلسی که بامداد آن روز نان چاشت نداشت بوقت
شام از مال دمشق خواجه غنی گشت و چون آن مهم از پیش گذشت سلطان ابوسعید بهادر خان نشانی مصحوب یکی از
معتمدان نزد امرا بخراسان فرستاد که در گرفتن و کشتن چوبان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین
باطراف دیگر ولایات فرامین مطاعه ارسال نمود که از ذریات چوبان و چوبانیان اثر نگذارند و بنفس
نفیس از سلطانیه نهضت فرمود بقزوین شتافت و درباب اجتماع جنود ظفر ورود احکام بتاکید تمام نفاذ
یافت و قاصد سلطان از بادغیس هرات باردوی چوبان رسید و نشان واجب الاذعان را پنهان بامرا رسانید

دانشمندرا علی الفور مخالفت چوبان محال بود لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت حال باز گفتند و از جنایت
بقتل دمشق خواجه ابرا ذمه کرده در اظهار موافقت و اتحاد مراسم مبالغه بجای آوردند و چوبان بر
فوت پسر جزع و فزع نمود چون مجلس بشکست ولد بزرگترش امیر حسن بعرض رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان
ابوسعید در نمیگیرد و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتماد نمیتوان کرد مصلحت دولت در آنست که من پس سلطان ابوسعید را
نشناسیم ما کشیم و از سلاطین الوس جغتای مدد طلبیده تمامی ممالک خراسان را بحیطه ضبط در آوریم اگر سلطان
ابوسعید بدین جانب آید با وی مقاتله نماییم والا هرگاه ما را مکنت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داد دل
خود از وی بستانیم چوبان این سخن را از حسن مستحسن داشت و از کثرت لشکر و زور بازوی خویش غره شده گفت
حالا در ایران کیست که در برابر من صف کشد بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را که خمیرمایه آن
آن فتنه میدانست بحضور طلبیده و جلاد را گفت باتمام نام بهم این ناتمام پردازد وزیر متحیر شده مجال قیل و قال نیافت
و از جلاد التماس نمود که او را از میان بدو نیم زند جلاد پرسید که سبب این تمنا چیست ملک نصرت الدین بجانب
چوبان نگریسته بیت بدو گفت زیرا که پشتی کرا آن ∴ کند بر شما اعتماد جهان ∴ نباشد بجز تیغ فرجام آن
همین است آخر سرانجام آن ∴ بعد از آن امیر چوبان با هفتاد هزار سوار که همراه داشت رایت عزیمت بجانب
عراق و آذربایجان برافراشت و امرا و نوینان را سوگند داد که با وی مخالفت نکنند و چون منازل و مراحل
قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه شیخ رکن الدین علاء الدوله رفت نوبت دیگر در مجلس شیخ
رکن الدین علاء الدوله رفت نوبت دیگر در مجلس شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورده که از وی
روی گردان نشوند و از آن حضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات نموده بزلال موعظت و نصیحت نایره
غضب سلطانی را فرونشانند تا بار دیگر نسبت باو در مقام عنایت و رعایت آید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه
اهتمام نموده اند بوی سپارد شیخ رکن الدین علاء الدوله ملتمس چوبان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه
اردوی پادشاه جهانبان گشته و بعد از وصول سلطان عالیمقام تعظیم و احترام شیخ قیام نموده او را در
پهلوی خویش نشانده بدو زانوی ادب نشست و شیخ درباب اصلاح جانبین و ارتفاع نایره نزاع و شین

سخنان بر زبان آورده سعی موفور بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امرا آن نصایح بسمع رضا نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت راسخ دم و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بتقدیم ندم بازگشته آنچه گفته بودند و شنفته بسمع چوپان رسانید و اورا از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت تحذیر فرمود و چوپان بعذر موفور از سمنان روان شده چون بمنزل تومار رسید و میان او و اردوی سلطان یکروزه راه بیش نماند امیر محمد چچک که خال سلطان بود و امیر نیکروز و غیرهما از امرا با سی هزار سوار دم عهد و پیمان چوپان را بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند و چوپان بر بیوفائی امرا و لشکریان بی اعتماد شده از راه بیابان روی بولایت خراسان نهاد و سایر امیران و تابعان او بر نشان گشته چوپان در اثنای راه شاهزاده ساتی بیک را که زوجهٔ او بود و خواهر سلطان اجازت داد که پیش برادر رود و خود بخیال ملازمت قاآن تا کنار آب مرغاب عنان بازکشیده دران منزل از ان عزیمت پشیمان شده عازم هرات گشت که در جوار ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد و بکلی دولتی فریاد برآورد که این چه رای ناصوابست ملوک هرات باکه وفا کردند که با ما کنند بیت صحبت گیتی که تمنا کند :: باکه وفا کرد که با ما کند :: دانشمند بهادر [illegible] حذر قتل نمودند و امیر نوروز را گرفته تسلیم قتلغشاه فرمودند و چون نامهٔ عز چوپان بعنوان رسیده بود سخنان مشفق نشنود و بهرات رفته ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورده چوپانرا در منزل مناسب جای داده اظهار اخلاص و نیازمندی کرد و دران ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپانرا بیاسار رساند بمواصلت حرمش کرد و تحسین واخذ و اموال اتابک فارس منتج و سرافراز گردد و ملک تربیت و رعایت چوپان نابوده انگاشته جلاد را بجهت قتل او فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس مقبول نیفتاده آنگاه دل بر واقعه ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود اول آنکه سرش از تن جدا نسازند و اگر خواهند نشان باردو برند یک انگشت او را که ده برداشت روانه گردانند دیگر آنکه پسر او جلاو خان را که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و خواهر سلطان ابو سعید و لندی منت اولجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند ثالث آنکه چون سلطان را چشم

بروی افتد عرق خویشی در حرکت آمده خونش نبخشید سیوم آنکه کالبد او را بمدینه رسول صلی الله علیه و آله وسلم برده در عمارتی که دران بلده طیبه ساخته بود مدفون گردانند ملک عنایت فرموده زبان بقبول این ملتمسات گشوده و اشارت نمود تا جلاد چوپانرا بخفیه هلاک نمود و انگشت او را بعراق روان ساخته آن نشانه در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمایه باردو رسیده حکم شد که آنرا در سر ارد و بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده در اثنای راه شنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه درآمد و اختیار و اعتبار بسیار دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافت کسی بخراسان باز گردانید تا جلاو خانرا بقتل رسانید و خود بآستان سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بعز ملازمت فایز شد و بواسطهٔ اعتبار بغداد خاتون مهمش از پیش نرفت بلکه ملک را در اردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان رفته تابوت امیر چوپان و جلاو خانرا باردو آوردند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار در خرج محمل افزود حاجیانرا فرمود تا آن دو تابوت را بمکه بردند و از انجا بمدینه رسانیده بخاک سپردند و آنجماعت بموجب فرموده عمل نموده در سایر مناسک حج تابوتها با محمل بود و در روز اضحی حاجیان بران بران جنازه نماز گذاردند و همراه خود بمدینه طیبه برده در جوار مزار فیض آثار امام عالیمقدار امام حسن بن امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان در قبله مسجد رسول صلی الله علیه و آله وسلم بود و کندن قبر دران موضع مستلزم سوء ادب می نمود و مطلع سعدین مذکور است که امیر چوپان بصفای نیت و نقای طویت اتصاف داشت و پیوسته همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات می گماشت و در راه مصر و شام عمارات عالیه که ماحی آثار فنا مره و اکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده بان واسطه از بلده مکرمه را مزروع و معمور ساخت

ذکر اولاد امیر چوپان

چوپان نویان را نه پسر بزرگتر از همه امیر حسن و او سه پسر داشت از انجمله یکی موسوم است بتالش و تالش در ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان در اصفهان و فارس و کرمان حکومت می نمود و دران اوان که امیر چوپان از سلطان گریزان گشت [illegible] بمازندران افتاد و از انجا بخوارزم رفته قتلق تیمور که از قبل پادشاه اوزبک بیک دران ولایت حکومت میکرد پدر و پسر را [illegible] فرمود

ونزد خان فرستاد و خان ایشانرا بتربیت سرافراز ساخته با سپاهی بحرب جرکس روان ساخت و امیر حسن

از آن جنگ زخمی بازآمده درگذشت و هم در آن نالش بمرض طبیعی عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسین

که حاجی بیک و قوچ حسین نام داشتند حاجی بیک را بر عرش شیخ حسن کوچک زهر داد و قوچ حسین را سلیمان خان

بجهان جاودان فرستاد و پسر دوم امیر چوپان امیر تیمورتاش بود و او خبر اندراس اساس حیات پدر و برادرا

در سیواس شنود و روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم تحصن نمود و آخر الامر با اموال فراوان بمصر شتافت

الملک ناصر کرد و مرغ دل اشراف و اعیان آن مملکت بدانه انعام و احسان صید فرمود و ملک ناصر خیدروزی

نسبت بتیمورتاش در مقام عنایت و التفات سلوک نموده چون دید که بیشتر اعاظم آن ولایت متعلق او شده اند

بترسید که مبادا خروج نماید و بهنگام فرصت سر تیمورتاش از بدن جدا ساخته نزد سلطان ابوسعید فرستاده و آن سر

در شوال سال هفتصد و بیست و هشت در ییلاق اوجان بادر رسیده بتیمورتاش را چهار پسر بود و امیر شیخ حسن

کوچک و ملک اشرف و ملک اشتر و مصر و ذکر ایشان در داستانهای آینده از مساعدت وقت معلوم است و پسر

سیوم امیر چوپان دمشق خواجه بود که کیفیت کشته شدن او در حیز بیان آمد و دمشق چهار دختر داشت یکی از آنجمله دلشاد

خاتون است که خواجه سلمان ساوجی از جمله مداحان اوست و پسر چهارم امیر چوپان محمود که در گرجستان حکومت می نمود

و محمود در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و هر چهار بدست

امیر شیخ حسن کوچک مسموم و مقتول گشتند این چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و برادر

چوپان جلاد خانست که ذکر شهادت او سابقا مسطور است و دیگر امیر چوپان سورغان بود و مادر این پسر سالی

بیک است دختر اولجایتو سلطان و سه پسر دیگر از امیر چوپان که سیوکشاد و یاغی باستی و نوروز نام داشتند

از یک مادر بودند و ذکر ایشان ممکن کردن بعد عنقریب در حیز بیان آید انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مشرف**

شدن بغداد خاتون بمناکحت سلطان ربع مسکون عشقت که شیر نر زبون آید از و :. از هر چه گمان بری فزون آید از و

که دوستی کند که جان افزاید :. که دشمنی که بوی خون آید از و :. مشاطگان حرایس اخبار چهره بکر سخن را بدین گونه

آراسته اند که با وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره و کشته شدن چوپان و اولاد و استقلال

و انطفاء نیران شر و فساد چون بغداد خاتون بنت چوپان بهمان دستور در ضمیر صاحب تاج و سریر تمکن بود و

بهیچ وجه پادشاه روی زمین بدان مواصلت آن زهره جبین شکیبائی نمیتوانست نمود **بیت** هر کسی را بی گل روی

غم یار برا **بیت** دشمنان عهد شمان دزد همان یار همان :. آخر الامر قاضی مبارکشاه را طلبیده گفت پیش امیر شیخ حسن

رود و بهر حیله که تواند او را از سر بغداد خاتون بگذراند قاضی برحسب و بر حسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعبارتی

گذرانست که از میلان خاطر پادشاه بدان مفارقت و مرافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس جان و خوف خان و مان

با پرداخته مساعدت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت منقضی شد و غلبه شهوت متقضی گشت سلطان

او را بحباله نکاح در آورد و بغداد خاتون پای بر مسند عزت و فراش قربت نهاد و در امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت

و بار دیگر مهمات چوپانیان صفت سلیمان پذیرفت **بیت** کمی عشقت پر افسون و نیرنگ کمی صلحت کارزو جنگ

و در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمایه جمعی چاپیدان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد

خاتون مراسلات پنهان واقعست و سلطان از این سخن بار در آمده از موقف سیاست حکم بقتل شیخ حسن صدور یافت

و مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود چون او را پادشاه بدو بخشید او را بقلعه کاخ فرستاد و بغداد خاتون را از

نظر اعتبار بینداخت و بعد از چندگاه که مقربان نزد پادشاه جانبان تحقیق پیوسته بار دیگر بغداد خاتون در مقام

عنایت و التفات آمده چگونه روم را با امیر شیخ حسن تفویض فرمود **کفتار در بیان شمه از حال صاحب سعید**

خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید خان ظهور پیوست

خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین فضل الله بود در مبادی عنفوان اوان جوانی را که

خلاصه اوقات زندگانی است باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نموده باندک زمانی

حقایق اکثر علوم معلوم و دقایق بیشتر فنون معقول را بر لوح خاطر نگاشته و جمال حالش بحلیه اصناف فضل

و هنر آراسته گشته ذات بنسخاوت بر افراشت ببلاغت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف و سلامت

نفس و استقامت دین مشهور گشته و هم در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه حضرت

خیر الانام علیه و آله الصلوة و السلام مشرف شده از ارتکاب منهیات درگذشته در آن اوقات که سلطان ابوسعید بها در خان

امیر دمشقخواجه بن چوبان را بعالم بقا فرستاد عنان توجه بجانب قزوین انعطاف داد و باستصواب امرا و ارکان
دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملک و مال را در قبضه اقتدار خواجه غیاث الدین محمد بسپرد
شغل استیفا رفعه صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرمان دهی
نشسته باجرای مراسم عدل و احسان و اعلاء معالم امن و امان و استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت
قیام و اقدام نمود و در تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین جد و اجتهاد
تمام فرمود و نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افضالش نشو و نما پذیرفت و ریاض امانی علمای ربانی از قطرات
احسان بی پایانش صفت طراوت و نضارت گرفت **رباعی** ای نقد دولت تو در داد آوازه ٭ بر عالمیان گشت
در رحمت باز ٭ پیر از سر این کهن جهان کرد طمع ٭ کز بخت جوان تو جوان گردد باز ٭ و چون مدایت اعتبار و اختیار خواجه
غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی بی باکی و بیدادگری
بوده بودند متوهم شدند و آن خواجه نیکو سیرت بخلاف عقیده آن جماعت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید
دوستان را کجا کنی محروم ٭ تو که با دشمنان نظر داری ٭ از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوه فضلاء آفاق مولانا
کمال الدین عبدالرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع السعدین تافته که ناری طغای ولد کوجک نقا ابن کوکتا
در اوایل سن رشد در تبریز در ملازمت سلطان ابوسعید می بود و امیر دمشقخواجه بن چوبان امارات ظلم و ضلال از ناصیه
او مشاهده می نمود چنان ساخت که مانند بخت و ادبار از آمد شد اردوی کامکار سلطان مهجور گشت و ناری طغای
استعانة نزد امیر چوبان برد چون از غایت نیک نفسی دمشق را از قصد آن بدکیش منع کرد و او بار دیگر
بملازمت پادشاه کمر بسته ترصد فرصت می بود تا تبریز مزاج صاحب تخت و تاج را نسبت بچوبانیان فهم نمود
آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال آن دودمان سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم بر حسب
مدعا او از پیش رفت و اموال و متروکات و جهات امیر چوبان و اولاد او بگرفت رایت نخوت برافراخت
و بحکم یرلیغ مهمات خراسان پیش نهاد همت ساخت و پس از آنکه بآن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین
کرت آغاز بهانه و لجاج کرده میخواست که تومان هرات را در تحت تصرف در آورد اما چون خواجه غیاث الدین محمد

نامی ملک بود آن مهم از پیش نتوانست برد و در وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هرات
میرفت یکی طغان نام از نوکران خود را با فوجی از لشکر همراه فرستاد تا براق جهات ملک را ایلجار و بغارت
و تاراج برد و در ولایت خراسان رایت ظلم و بیداد برافراشت و اموال مسلمانان بناحق می ستاند و در
هر چند روز بطمع اخذ مال بطرف ولایتی دیگر میراند چون خبر افعال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید غضب رفته
تاشتیمور را جهت کسر سورت شهرت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و ناری طغای قبل از وصول تاشتیمور
خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده بود در وجه تدارک متوجه گردیده در اثنای راه آن دو امیر بزرگ بیکدیگر
رسیدند و باهم خلوت کرده مراسم اتحاد و اتفاق بجای آورده خاطر نامبارک بر آن قرار دادند که بغداد خاتون
و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند بعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند
و چون میدانستند که امیر علی پادشاه نیز با ایشان درین امر موافقت خواهند کرد معتمدی نزد او فرستاده
کیفیت اندیشه خود را او اعلام فرمودند و چنان مواضعه کردند که ناری طغای بسلطانیه رود و اگر تواند که پادشاه را
در قصد آن دو عزیز با خود موافق سازد فهو المراد و الا کمر باهندام بنای حیات سلطان بر بندد هرگاه او را مدد
باید دیگرانرا اعلام نماید آنگاه تاشتیمور در قزوین متوقف شده ناری طغای بسلطانیه رفت و سلطان بواسطه
ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده بود او را بار گاه راه نداد و بغداد خاتون که قتل پدر و برادر از اتباعش
میدانست بوی کم التفاتی آغاز نهاد لاجرم ناری طغای سراسیمه شده با امیر تورین ملاقات کرد و حقیقت
اتفاق خود و تاشتیمور و علی پادشاه را بر زبان آورد و از وی موافقت طمع داشت تورین او را بوعده فریفته
صورت حال با خواجه غیاث الدین محمد باز گفت و سلطان ابوسعید نیز از بعضی ایناقان شهر ازین حدیث استماع فرمود
در اندیشه آنکه این عقده مشکل را با مل تامل چگونه بگشاید در آن اثنا ناری طغای جمعی از ملازمان خود را مکمل و مسلح
ساخته در مدرسه که متصل بسرای خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت و ایشانرا گفت هرگاه که جناب وزارت
پناهی از خانه بیرون نهد دستبردی نمایند و خود سلاح پوشیده بدار الوزاره شتافت و گفت میخواهم که خواجه را در خلوت
ببینم برادر وزیر با او گفت حکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح نزد وزیر نرود و اسلحه او را بازستانند

و نوکرانش را نیز از دخول منع آمد و ناری طغای تنها بخانه در رفت نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی کرد
و گفت نوعی باید ساخت که نوبت دیگر پادشاه روم و سخن شما را عرض نمایم ناری طغای بیرون رفت و نوکران
خود پیوسته بهمان خیال بر در مدرسه بایستادند و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد در دیگر داشت خواجه
از آن در سوار شده بخدمت سلطان شتافت و معروض گردانید که چند روز شد که ناری طغای بامید عنایه
سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت بساط بوسی می کشد پادشاه از غایت سلامت نفس وزیر متعجب شده
فرمود که هیچ میدانی که ناری طغای در حق تو چه اندیشه دارد خواجه عرضه داشت که من بنده در کام و منظور نظر
التفات پادشاه هر کس بی جهتی درباره من اندیشه بد دارد بمقتضای و لا یحیق المکر السیء الا باهله مدد عاید گردد
و سلطان در همان لحظه باخذ و قتل ناری طغای فرمان داد و آن حرام نمک از آن حکم خبر یافت و بصوب فرار
شتافت بخیال آنکه خود را بخراسان رساند و دوستان و لشکریان انجای را جمع گرداند و سلطان خواجه لولو را از
عقبش فرستاده خواجه لولو بی توانست رسید لاجرم ایلچیان با اشاره و لجب الاوغان بهر طرف روان ساخت
که هر جا ناری طغای را بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت بحدود ری در اکوه رود فرود آمد و یکی از نوکران را
جهت آوردن طعام بیورت حاجی اتیاس اینور که در آن حدود بود فرستاد و حاجی آتیاس پس گفت و انبوه از تبع
با جمعی سوار شده و او را گرفته و دست و گردن بسته بسلطانیه برد بعد از آن سلطان حشمت آیین کسان تعین
فرستاد تا ناشتور را نیز بدار الملک رسانیدند و در غره شوال سنه سبع و عشرین و سبعمایه که عید فطر مسلمانان بود
آن دو نامسلمان قربان شدند و در سنه ثلاثین و سبعمایه امیر شیخ علی را بامارت خراسان و خواجه علاء الدین
محمد بوزارت آن مملکت جنت نشان متعین گشته و بعد از وصول جراحات جارحات ظلم و بیداد ناری طغای را
بمراهم مرحم مندمل گردانیدند و باندک زمانی بار دیگر آن بلاد را بسرحد معموری و آبادانی رسانیدند و در تاریخ
ثمانین و سبعمایه امیر محمود شاه اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر برده بغایت مقرب و گستاخ بود در فارس حکومت
می نمود از آن منصب معزول شده منشور ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر اینانی در قلم آمد و چون امیر محمود شاه در شیراز
و توابع آن مقدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از عزل خویش بغایت محزون گشته

امیر محمود اینجو قلع و امیر سلطان شاه نیکروز و امیر محمد بیک و امیر محمد پلتن را که از جانب مسافر اینانق
شغل نام در خاطر تمام داشتند با خود متفق ساخت و با جمعی کثیر سوار شده بیک ناگاه بدر خانه مسافر شتافت
و مسافر گرداب بلا را بخود محیط دیده بهر حیله که توانست بخانه سلطان گریخت و امرا تا درگاه پادشاه رفته تیری چند
بر دیوار زدند و مسافر را طلبیدند و حال بر سلطان تنگ شده نزدیک بدان رسید که مسافر را بدشمنان سپارد
در آن اثنا امیر سیورغان بن امیر چوپان و خواجه لولو با غلبه تمام بمدد سلطان عالیمقام آمدند و امرا و اعیان عنان
مراجعت انعطاف داده پادشاه یک یک ایشان را بگرفت و حکم قتل فرمود اما خواجه غیاث الدین محمد خون ایشان را جان
درخواست کرده امیر محمود اینجو قتلق را بخراسان پیش امیر علی قوشچی فرستادند تا نقدگاه دارد و سلطان شاه
بن نیکروز در قلعه تبریز جان محبوس شد و محمد پلتن در روم و محمد قوشچی در نطنز و محمود شاه اینجو در قلعه
اصفهان مسعود شاه بن محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن فرستادند و تمامی این طایفه را در مواضع مذکوره
بودند تا وقتی که سلطان ابوسعید درگذشت مگر محمود شاه که هم در آن اوان حریفه او بتیغ داغ خاص مقابل

ذکر وفات پادشاه صاحب تایید سلطان ابوسعید در تابستان سنه ست و ثلثین و سبعمایه که از
غایت حرارت هوا جوشن در تن مبارزان صف شکن سیماب سان در اضطراب و ذوبان بود سلطان
ابوسعید بهادرخان خبر توجه دشت قبچاق استماع نموده بحدود اران نهضت فرمود و در آن سفر مزاج مبارک
پادشاه بحر و بر از منهج استقامت انحراف یافته بسر حد سقم و علت شتافت و بعد از دو هفته اندک صحت دست
داده سلطان عالیمقام بحمام رفت و مرض نکس کرده بعضی اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و
اطبا سعی موفور بظهور رسانیدند اما فایده بر استعمال ادویه و اغذیه مترتب نگشت و سلطان در سکرات افتاد
کار از تدبیر برنا و پیر درگذشت **مصراع** برخیز ای طبیب که بگذشت کار از آن در مقدمه ظفرنامه مسطور است
که سلطان ابوسعید در ایام اواخر حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را در سلک خواتین خود
انتظام داد و با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد و بنابر آن بغداد خاتون بزهر دادن پادشاه جسارت
نموده و بدان سبب طایر روح شریفش بمتنزهات آن جهان پرواز فرمود عجب آنکه تمامی مورخان باتفاق بغداد

خاتون بنت چوپان و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را از جمله ازواج سلطان ابوسعید بهادرخان
شمرده اند و حال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و برادرزاده در نکاح جایز نیست و سلطان ابوسعید
در سلک اهل اسلام انتظام داشته پس باین معنی قایل می باید شد که سلطان ابوسعید بغداد
خاتون را مطلقه گردانیده بعد از آن دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را در سلک ازدواج کشید القصه در ثالث عشر
ربیع الآخر سنه مذکوره مدبر طبیعت سلطان ابوسعید دست تمشیت امور بدن کوتاه کرد و روح شریفش روی بجانب
ریاض قدس آورد افسر برز بور سلطانی که سر بسر قیصر فرو نمی آورد روی بر زبر خاک نهاد و تخت فیروزبخت
خاقانی که از وجود سکندر عار میداشت خوار و زار در گوشه افتاد بیت گر بگرید تاج و سوزد تخت کی باشد عجب
بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید ؛؛ امرا و ارکان دولت در لباس سوگواری مقارن فریاد و افغان ورای
جسد مطهر شهریاری را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در منزلی که در نواحی آن بلده جهت همین مصلحت بنا فرموده
بودند بخاک سپردند بیت روانش بنور پر از نور باد ؛؛ بباغ جهان شاد و مغفور باد ذکر بعضی از مشایخ عظام
و فضلاء کرام که معاصر بودند با آن پادشاه عالیمقام از جمله عطیات عظمی و سعادات کبری
که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادرخان بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش
شرف وجود فایض الجود صاحبقرانی معنوی اقتران داشت که باطن خجسته میامنش مطرح اشعه لمعات فیوضات الهی
بود و ضمیر فیض پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی بوده و دیده بصیرتش مشاهد اسرار عالم بالا و ذات هدایت
صفاتش برگزیده دست قدرت ایزد تعالی بیت امامت نژاد کرامت سیر ؛؛ ملاذ تمام کرام بشر
ز بطن بتول و ز پشت امام ؛؛ ز نسل محمد علیه السلام ؛؛ یعنی سلطان نقبا معارف شعار مقتدای اولیاء
مواهب آثار قبله اصحاب علم و عرفان قدوه ارباب تحقیق و ایقان مخصوص بسعادات ازلی و عنایات
لم یزلی شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین الاردبیلی روح الله تعالی روحه و زاد بین الصدیقین فتوحه دران
اوقات ترک و تازیک و دور و نزدیک آستان ملایک آشیان آنحضرت را کعبه حاجات میداشتند و بتوسل
نقش ارادت و اخلاص خدام لازم الاحترامش بر الواح خاطر می نگاشتند طبقه اتراک با وجود کمال

هرگز از فرموده آن مهر سپهر ولایت تجاوز نمیکردند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش
شرایط اهتمام بجای می آوردند و چون در وقت ذکر نسب همایون فرمان فرمای ربع مسکون اعنی حضرت
شاهی دین پناهی خلد الله ملکه و سلطانه شمه از احوال آن قدوه اولیا و ستوده خصال که پدر پنجم آنحضرت مرقوم
کلک بیان خواهد گشت درین مقام خامه مشکین شمامه از سر اطناب در آن باب درگذشت و دیگری از مشایخ
آن زمان شیخ شرف الدین طویل قزوینی است و او بشرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات
و تکالیف دیوانی از رعایای قزوین سخنان بعرض سلطان ظفرقرین میرسانید پادشاه آن سخنان را بسمع رضا می شنید وفاتش
در سنه اثنی و عشرین و سبعمایه در بلده مذکوره اتفاق افتاد و هم آنجا مدفون شد و دیگری از آنجمله شیخ سعد الدین
بیلواجه قزوینی است که در سلک احفاد شیخ نور الدین گیل انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالمی متبحر بود و بزعم حمدالله
مستوفی غازان خان و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند و فاتش در ماه محرم الحرام سنه ثمان عشر و
سبعمایه در قزوین روی نمود مدت عمر عزیزش هشتاد و چند سال و از آنجمله دیگری عارف اسرار سبحانی شیخ رکن الدین
علاء الدوله سمنانی است حمدالله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده قلمی نموده که شیخ
علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل شهر بود و پدرش در مرتبه وزارت
بعد از آن تایب شد و در عبادت درجه عالی یافت در نفحات مذکور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد
بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بود و در سن پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از
حروب جذبه بوی رسید و در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمایه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنه عشرین و سبعمایه
در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر
برآورده وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ست و ثلثین و سبعمایه در
برج احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیره قطب زمان عماد الدین عبدالوهاب مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود
از نتایج طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله در کتاب مکاشفات بسیار است و دیگری از آنجمله شیخ اوحدی
اصفهانی است در نفحات سمت تحریر یافته که چنان اشتهار افتاده که شیخ اوحدی کرمانی است و این نسبت

مبنی از انست و شیخ اوحدی را دیوان شعری است در غایت لطافت و عذوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق و معارف
و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقهٔ شیخ سنایی جام جم نام و در انجا بسی لطایف درج کرده است و در پنجشنبه ماه شعبان
سنهٔ سبعمایه آن کتاب را باتمام رسانیده و وفات شیخ اوحدی در سنهٔ ۷۳۸ اتفاق افتاد و در مراغه بتربت مدفون
شد رحمة الله علیه و از جملهٔ اعاظم علمای آن زمان یکی **قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین عبد الغفار ایجی**
و آنجناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بود و در مبادی ایام شباب بتکمیل فنون معقول و منقول و
تحصیل فروع و اصول موفق گشته بافاده مشغولی مینمود همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید
طریق مصاحبت مسلوک میداشت و پیوسته مدح و ثنای جناب صاحبی را بر دیباچهٔ مصنفات خود می نگاشت
شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی بیان از جملهٔ مؤلفات آن
فاضل خجسته صفاتست که بنام نامی خواجه غیاث الدین محمد در سلک تحریر کشیده والحق کمال علم و دانش خود را در
رسایل پر فواید بابلغ عبارتی ظاهر گردانیده وفات قاضی عضد الدین در شهور سنهٔ ۷۵۶ روی نمود علیه الرحمة
والرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از انجمله مؤلف نکته پردازی **مولانا قطب الدین رازی** است
و آنجناب را نیز نسبت بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را باسم شریفش تألیف نمود
و از انجمله دیگری **حافظ عبد الرزاق بن الفوطی است** که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت
کامل حاصل داشت وفاتش در بغداد فی سنه ثلاث و عشرین و سبعمایه اتفاق افتاد و از شعرای آن زمان یکی
مولانا جلال الدین عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد **بیت** از خاک کف پایت
هر گرد که برخیزد ** جانهاش فروبارد دلهاش فرو ریزد و از انجمله دیگری **فخر الدین فتح الله بن ابی بکر
بن حمد الله مستوفی** است و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست **بیت** صد گره باز بران زلف معنبر زده
عالمی را چو سر زلف بهم برزده ** و از جملهٔ مورخان آن زمان یکی برادر فخر الدین فتح الله **حمد الله مستوفی** است
که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ
گزیده را بنام نامی آن صاحب زادهٔ سعید تصنیف کرد و از جملهٔ مؤلفات حمد الله دیگری نزهة القلوب است

و از ان کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص
اشیا ظاهر میگردد **ذکر ارپا خان** نسب ارپا خان که او را قبل از وصول بمرتبهٔ سلطنت ارپا کاون میگفتند باریق
بوکا بن تولی خان می پیوندد و بر این موجب که ارپا کاون بن سوسه بن سنکقان بن ملک تیمور بن اریق بوکا و
سلطان ابو سعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که شایستهٔ امر
پادشاهی باشد نمانده این کار بارپا کاون میرسد و در ان وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه
غیاث الدین محمد رشید قاصدی بطلب ارپا خان فرستاد و او را باردو طلب نمود و چون سلطان در گذشت
روز دیگر امرا و اعیان چنانکه رسم و آیین ایشانست ارپا کاون را بر تخت خانیت نشانده تاج مرصع
بر سرش نهادند و امرا چو زانو ارکمر خدمت بسته هر یک بجای خود ایستادند از روز تا شب بحضور
گذرانیدند و نوای عیش و عشرت بزمگاه بناهید رسانیدند و روز دیگر ارپا خان زبان باستمالت سرداران
دیوانیان گشاده گفت من مانند سلاطین سابق بتجمل و تنعم مقید نیستم عوض تاج زرنگار کلاه نمد و سیخ بجای
کمر فیروزه کار میان بندم قسمت مرا کفایتست از لشکر متابعت و موافقت و از من مرحمت و شفقت و مناصب امرا
و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابو سعید مقرر ساخت در جمعه بمسجد رفته در خطبه لقب او را معز الدنیا
والدین خواندند و بی شایبهٔ تکلیف و غایهٔ تخلف شیوهٔ سلطانی قبایی بود بر بالای او زیبنده و تشریف جهانبانی خلعتی
بر قامت قابلیتش دار ازنده **بیت** ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو ** تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو
اما چون بر ساقهٔ دولت افتاده بود روزگار ناسازگار آن شهریار عدالت شعار را امان نداده و هم در اوایل ایام
اقبال اختلال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه خروج نموده در سابع عشر رمضان سنهٔ ست و
ثلثین و سبعمایه بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و ارپا خان منهزم شده وزیر نیز بطرفی گریخته بود
نخست خواجه غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته و در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت
چشید بعد از ان ارپا خان نیز بچنگ دشمنان افتاد و در سیم شوال همین سال در مقام اوجان از عقب وزیر
روان گردید **گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپا خان و ذکر بعضی از مخالفان** چون ارپا خان

چون ارپا خان بر سریر سلطنت متمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابوسعید معتبر بوده اند
معدوم نشوند زمام امور ملک در قبضهٔ اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابران اغتیال بعضی از امرا و اعیان را
پیش نهاد همت ساخت و نخست بغداد خاتون را که بنظر استخفاف در وی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک
و زهر دادن سلطان ابوسعید متهم داشته در اواخر ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمایه بقتلش فرمان داد
و خواجه لولو در حمام آن سیم اندام را شهید گردانید آنگاه ارپا خان در میان زمستان لشکر بجانب دربند شروان کشید
زیرا که پادشاه ازبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپا خان طایفه
از سپاهیان را از آب گذرانید تا از عقب ازبکان در آمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان ایستاد و این معنی
موجب انهزام مخالفان شده ارپا خان مظفر و منصور بدار الملک مراجعت فرمود و شاهزاده ساتی بیک بنت اولجایتو
سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش در آورد و در روز استفتاح همان سال امیر محمود شاه اینجو را
بتهمت آنکه یکی از اولاد هلاکو خان را در خانه خود پنهان کرده داعیهٔ خروج دارد بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه
و امیر مسعود شاه و امیر شیخ ابواسحق از تبریز پای در وادی گریز نهاده مسعود شاه بروم پیش امیر شیخ حسن
رفت و شیخ ابواسحق بدیار بکر شتافته با امیر علی پادشاه که خال سلطان ابوسعید و از مخالفت ارپا خان دم میزد ملحق
گشت و هم دران ایام ارپا خان توکل قتلغ را که نسبتش باوکدای قاآن می پیوست با دو پسر خورشید منظر بیکبی
سیاست کرد و مقارن آن حال زمرهٔ از امرا مانند امیر محمود ایسن قتلغ و سلطانشاه بن نیکروز و محمد بن
پلتن که بحکم سلطان ابوسعید مقید بودند نجات یافته بملازمت ارپا خان شتافتند اما بمقتضای عادت جبلی خفیا در
اشتعال نیران فتنه سعی مینمودند و دران اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابوسعید بار در خانه حامله بود از اردو
گریخته نزد امیر علی پادشاه رفت و آن پادشاه مغرور بود حاجی خاتون که بر سریر سلطنت ارپا خان رضا
نداشت خواجه لولو را نزد امیر علی فرستاده برادر را بر مخالفت ارپا خان تحریض فرمود و حال آنکه علی پادشاه
از قوم اویرات بود و از نسل تنکیز گورکان در زمان تولی قاآن پیوسته با اریق بوکا که جد اعلی ارپا خان است معاندت
و مخالفت مینمود لاجرم بمقتضای الحب یتوارث والبغض یتوارث امیر علی عداوت ارپا خان را پیش نهاد همت ساخته موسی

خان بن علی بن بایدو خان را بپادشاهی گرفت **ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه**
و بیان انجام روزگار ارپا خان و وفات وزارت پناه چون امیر علی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را به
سلطنت برداشت همت بر دفع ارپا خان مقصور گردانیده علم نهضت برافراشت و این خبر بارپا خان
رسیده بنابر استصواب صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورده و پیش از تلاقی
فریقین بعضی از امرا مخالف ایلچیان نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که
منصب امارت و سرداری سپاه بامیر علی پادشاه تفویض یابد تا این فتنه تسکین گیرد وزیر باین التفات نکرد
و بر زبان آورد که بیت نشوم خاضع عدو هرگز :. گر چه بر آسمان کند مسکن :. باز گنجشک را دهد فرمان شیر
روباه را نهد گردن :. درخلال این احوال ارپا خان قصد کرد که زمرهٔ از امرا را که بهواداری امیر علی پادشاه
متهم بودند از میان بردارد خواجه غیاث الدین محمد از غایت جود و عدم ایشانرا یکسان انگاشت
و گفت مصرع چه جای قصد که اندیشه هم کرد نکند :. و در روز چهارشنبه سابع عشر شهر رمضان سنه ۷۳۶ در حدود
جغتو تغتوان دو لشکر را با یکدیگر ملاقات اتفاق افتاد حربی در غایت صعوبت دست داد و در اثنای
اشتعال تیر دلدوز و سنان شعله افروز محمود ایسن قتلغ و سلطانشاه نیکروز از ارپا خان روی گردان شده
بامیر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدین ظفر فایز گشته پادشاه و وزیر هر یک بطرفی و مخالفان از
عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سرکنبدان مراغه دستگیر کردند و نزد امیر علی پادشاه بردند
امیر علی اگر چه از ان وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده میخواست
که گزندی بوی نرساند اما سایر امرا در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند
در بیست و یکم ماه مذکور آن خواجهٔ عادل فاضل عالم نواز را شهید گردانیدند و ارپا خان را در همان چند روز
در ولایت سجاس گرفته باوجان بردند و بحکم موسی خان باولاد امیر محمود شاه اینجو سپردند و ایشان
در ثالث شوال سال مذکور بقصاص پدر او را بقتل آوردند و معنی آیهٔ کریمه من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
ظاهر کردند و بعد ازین وقایع ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمان غارت

و تاراج یافته چندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن بنوشتن
و گفتن راست نیاید و از صعوبت مصیبت آن وزیر و از منقبت علما اعلام را تاج مکرمت از سر بیفتاد و فضلای کرام را
مهجوری از خلعت شکیبایی دست داد یکی از ایشان بیتی چند در مرثیه آن وزیر پادشاه نشان در سلک بیان کشیده
چاربیت از آن بخاطر بود در سلک تحریر منتظم گردید بیت جای آنست کاختران امروز ٭ بر سر از دست چرخ
خاک کنند ٭ دردمندان مهر از سر درد ٭ جامه بر چو صبح چاک کنند ٭ الغیاث الغیاث در گیرند
ناله و آه دردناک کنند ٭ که وزیری بآن عزیزی را ٭ بچنین خواری هلاک کنند ٭ در باب وفور جود و سخاوت
و تربیت و رعایت علما و ثقات حکایات از آن وزیر فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در اوان اوقات که بامارت
سرافراز امیر شیخ ابو اسحق در مملکت شیراز بر مسند فرمان دهی نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین به
مجلس شریفش رسید و در اثنای محاوره امیر شیخ از آنجناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابوسعید
بهادرخان رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در اوان دولت من قاضی عضد الدین تبسم نموده جواب داد که
صورت حال این فقیر آنست که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه سعید بود در یک مجلس
نوبت بدست عطابخش بجانب من اشارت کرد و بمجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست
که حالا هر سال نواب دیوان شما عشر حاصلات آن را سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من می ستانند و امیر
شیخ ابو اسحق از تفصیل این اجمال سؤال نموده قاضی گفت که یکی از عادات آن وزیر خجسته صفات آن بود که
در شب جمعه با علما و موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفه که از صفای باطن فرخنده بنیانش حکایت میکرد می نشست
و آن جماعت را علی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخنی پسندیده می شنود
او را بجای دیگر میگردانید و اول نوبت که بدان انجمن رسیدم در صفه که وزیر بر منزل گزیده بود جا یافتم و در وسط
صفه دیگر نشسته در اثنای قیل و قال بر بعضی از افاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آمدم و این معنی بر آن
مربی اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر تمامی مردمی که در آن صفه جای داشتند تقدم
نشستم و باز بحثی در میان افتاده بار دیگر مرا غلبه دست داد و وزیر اشارت فرمود که نزد دیگر نشین و من بصفه که

که آنجناب نشسته بود رفتم و چون سیم نوبت در بحث بر علمای آن مجلس غالب آمدم اشارت نمود و بی واسطه مرا پهلوی
خود نشانده و فرش و اوانی آن صحبت را بمن انعام فرمود و خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات
آنجناب درباره من باین مرتبه مشاهده کردند مرا بمقداری که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابو اسحق
بعد از استماع این حکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او هر سال برسم مال وجهات از قاضی میگرفتند
بوی بخشید و بر طبق این کلمه که ان برکات آثار که بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار آن فاضل افاضل
از آن عطیه بهره ور گردید بیت ای گشته ترا مسند اقبال معال ٭ رای تو امور ملک را داده نظام ٭ خواهی که
شوی در دو جهان نیکونام ٭ در تربیت اهل هنر کوش مدام ٭ ذکر جلوس موسی خان بن علی بایدو و بیان مخالفت
امیر شیخ حسن ایلکانی با او در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از مهم اربا خان باز پرداخت در
موضع اوجان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشاند و سرانجام تمامی مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد
و لوای استغنا برافراشته بی استصواب امرا امور ملکی و مالی فیصل میداد بنابر آن تومانات از متابعتش تنفر نموده
پای در دامان انزوا کشیده و مخالفتش را با خود مخمر ساخته انتظار وقت میکشیدند و چون استیلای علی پادشاه
و تومان او یرات در اطراف و ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن
که برگزیده سلطان ابوسعید بود شتافت و او را بمخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریص نموده امیر شیخ حسن محمد
بن توقتاق بن ایلسمور بن انبارجی بن منکو تیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت تسخیر ملک ایران را با خود
قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روان شده در چهاردهم
ذی حجه مذکور در موضع نوشهر با قرا دره از توابع الاتاق آن دو سپاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه حیله اندیشیده
قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاده و پیغام داد که دو پادشاه بر سر ملک با هم نزاع دارند چه ضرورت
که ما و تو درین خونریزی با ایشان شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع بر سر پشته برآمده ایشان را
بهم گذاریم و هر کدام ازین دو خان که ظفر یابند تابع او شویم و امیر شیخ حسن این سخن قبول نموده با ده هزار مرد صف
شکن بر فراز پشته برآمده و آتش قتال بیار حمله ابطال رجال اشتعال یافته محمد خان عنان بصوب هزیمت تافت

و امیر علی پادشاه از دست برد فلک ستیزه کار غافل گشته و خود را غالب مطلق تصور نموده بفراغ بال در کنار آبی
نزول فرموده و بتجدید وضو مشغول شده دران حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیرزن از پشته ورد تاخت و بزخم
تیر و تیغ امیر شیخ علی پادشاه را زیر و زبر ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرده و محمد خان
عنان مراجعت انعطاف داده روی با امیر شیخ حسن آورد **ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغاتیمور خان**
از جانب خراسان چون امیر علی پادشاه بقتل رسید موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را
بر مسند جهانبانی نشانده و بضبط امور مملکت پرداخت بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت
و دلشاد خاتون را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابوسعید بهادر خان بعنف از وی ستانده بود بحباله نکاح
در آورد و نوای عیش و عشرت و صدای فرح و مسرت بایوان کیوان رسانید اما هم دران ایام بعضی از امرا بمقتضای
شیوه ناپسنده خویش جنگ مخالفت ساز دادند و هر یک خیالی کرده روی بطرفی نهادند از الجمله
امیر محمود ایسن قتلغ بخوزستان شتافت و امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان
ولایت با امیر شیخ علی ولد امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخ علی
ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت ولایات خراسان اشتغال ملاقات نموده خاطرنشان ایشان کرد
که مملکت عراق و آذربایجان را از امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امرا عازم آن طرف شده طغاتیمور بن سودی بن بابا
بهادر بن ابوکان بن اسکان بن تور بن جوجی قسار بن یسوکا بهادر را بخانی برداشتند و با لشکر عظیم متوجه آذربایجان
گشته رایت عظمت بر افراشتند و در ماه شعبان سنه تسع و ثلثین و سبعمایه بسلطانیه رسیده آن ولایت را متصرف
گردیدند امیر شیخ حسن چون ازین حال خبر یافت از تبریز جلوریز باران شتافت و شاهزاده ساتی بیک و پسر شیخ
سیورغان را بعهود و مواثیق با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال شد و خراسانیان در ولایت عراق عجم خرابی
بسیار کرده موسی خان نیز با ایشان پیوست آنگاه روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند و امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان
مخالفان را استقبال نمود و از منتصف ذی قعده سنه مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغاتیمور خان
پیش از استعمال سیف و سنان عنان کیران بجانب خراسان منعطف ساخته موسی خان بمیان نزاره ملک گریخت

و جمعی از امرا و لشکریانش یکی از قلاع تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده در روز عید
اضحی بیاسا رسید و طایفه که دران قلعه بودند متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بجد و بسطام نزول نمود
امیر ارغون شاه بن امیر نوروز غازی که در سلک امرا عظام خراسان انتظام داشت و دران یورش تخلف نموده
بود بوی پیوست و امیر شیخ علی را در روز عید اضحی بی جهتی بشمشیر غدر بگذرانید و در یک روز دو دشمن امیر شیخ
حسن بعالم آخرت و ملک عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال مرتفع ساخت و منصب وزارت را بخواجه
شمس الدین زکریا که خواهرزاده و داماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت نمود و در شهور سنه اربعین
و سبعمایه امیر محمود ایسن قتلق و امیر اکرنج را که سرمایه انواع فتنه و فساد بودند و دران ایام از ترس وی در زی
اهل تصوف سلوک مینمودند در قشلاق موغان بیاسا رسانید **ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش**
و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که شیخ حسن کوچک عبارت ازوست
بعد از توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسر میبرد و در شهور سنه ۷۳۸ هوس جهانگیری بر خاطرش استیلا
یافته درباب تمشیت مهم خود حیله اندیشید و غلام ترکی نژاد قراجری نام را که به پدرش مشابهتی داشت
و مملوک حاجی حمزه بود نزد خود برده و جامهای نفیس پوشانیده آوازه در انداخت که پدرم تیمورتاش بیک
از جانب مصر تشریف آورد و تا مردم را این سخن باور آید با در آن خانه قراجری نشسته در رکاب او پیاده میرفت
و چون این خبر در ولایات عراق و آذربایجان شیوع یافت امرا و اویرات و بعضی از لشکریان که با امیر شیخ حسن بزرگ
صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب قتال و جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان
گردید و امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در بیستم ذی حجه مذکوره در حدود الاتاق
لشکر روم و عراق بیک دیگر رسیدند و چون حلیف امیر شیخ حسن چوپانی بر حیله و تزویر مقصور بود در حین تسویه
صفوف آتش بلند بر افروخت مردم تصور نمودند که جمعی با وی مواضعه کرده اند که در حین اشتعال نیران قتال
بجانب آن آتش رو نهند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان از امیر شیخ حسن بزرگ روی گردان
شد بنزد ای خود پیوست و بدبختی امیر شیخ حسن عنان قرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست ابر

شیخ حسن چوپانی افتاد و در پس صبی رخت هستی بباد فنا داد و امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق
و آذربایجان دست ظلم و بیداد بر آورده در آن اثنا قراجری تیمورتاش شده در انجا ظهور نمود که تا بناکا
زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی منهدم نشود اورا از روی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر نگردد و
دشمن فرصت بوده بیک ناگاه کاردی برابر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و شیخ حسن بطرف گرجستان
گریخته شاهزاده ساتی بیگ و امیر سیورغان پیوست و حال پدر بزرگ را اظهار نمود و تیمورتاش مزور بعزم
رزم امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین در سلک جمعیت او ازهم گسیخت و باتفاق اقوام او بطرف
بجانب بغداد گریخت **گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساتی بیگ بر تخت سلطنت بموجب استصواب امیر شیخ حسن**
چوپانی و آمدن طغاتیمورخان بطرف عراق و آذربایجان باستدعای امیر شیخ حسن چون مهم امیر شیخ حسن کوچک از مرحله
غرور تمشیت پذیرفت بگرجستان رفته در سنه تسع وثلثین وسبعمایه ساتی بیگ بنت اولجایتو سلطان را بپادشاهی
برگرفت و نام اورا در خطبه وسکه مندرج گردانیده عزم رزم امیر شیخ حسن بزرگ کرده و امیر شیخ حسن در آن زمان
که از تبریز بسلطانیه شتافته بود این خبر شنود عازم قزوین گشت و ساتی بیگ و شیخ حسن کوچک بسلطانیه و
آذربایجان مستولی شده رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد علیشاهی را بوزارت منصوب ساختند
وعلم توجه بتبریز بر افراختند و امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنابر آنکه بر مصالحه ایشان اعتماد نداشت
اتابک خود تاشتیمور و دیگری از خواص را نزد طغاتیمورخان که در مازندران و بعضی از ولایات خراسان فرمان
فرما بود و التماس نمود که بجانب تختگاه ابوسعیدی شتابد و طغاتیمور باتفاق امیر ارغونشاه و خواجه علاء الدین محمد
وزیر متوجه آن صوب شده در ماه رجب سنه مذکوره بسلطانیه رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده و خدمات
پسندیده بظهور رسانیده اما چندان فایده بران مترتب نگشت زیرا که طغاتیمورخان و امرای خراسان تابع رای
خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکتی که هنوز بر ایشان قرار نگرفته بود آغاز کفایت کرده بتبریر و تطهیر معاملات
مینمود چنانچه بر بعضی از املاک امیر شیخ حسن که از زمان دولت غازان خان تا آن زمان از مال و جهات معاف بود
خرج حواله داشت لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشته ولیکن عذر اطاعت چاره نمیدانست و امیر شیخ چوبانی

بعد از تحقیق این اختیار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیگ و سیورغان از اران باوجان آمد و مقارن
وصول ایشان مردم اویرات قراجری تیمورتاش شده را بند کرده باردو رسانیده و همان لحظه بحکم ساتی بیگ
مقتول گردانیدند بعد از آن امیر شیخ حسن چوبانی در باب ویرانی سپاه طغاتیمورخان و امیر شیخ حسن ایلکانی
تدبیری صایب اندیشید بحسب ظاهر قاصدان نزد ایشان فرستاده طلب مصالحه نمود و ضمنا طغاتیمورخان پیغام فرمود
که اگر پادشاه در قصد شیخ حسن ایلکانی با ما اتفاق نمایند من شاهزاده ساتی بیگ را بعقد آنحضرت در آورده بندهوار
طریق خدمت مسلوک دارم آن مغول ساده لوح فی الحال بقبول این سخن اقبال نموده بعد از آمد شد سفرا و تحقیق
بعضی ازانکه چوبانیان در قصد ایلکانیان اهتمام نمایند تا امارت اولوس بر ایشان مسلم گردد و جوبانیان از شر وی نجات
یابند بخط خویش در قلم آورده و نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و او فرخناک شده نیم شبی باتفاق جمعی از خواص
بکنار اردوی امیر شیخ حسن بزرگ رفت و یکی از نوابش را طلب داشته گفت هرچند شیخ حسن آقا با ما
که درباره او این نوع خیالات فاسد دارند دم از دوستی میزند ما نمیخواهیم که مضرتی بوی رسد و آن خط را
تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان شنید و آن نوشته را دید دود حیرت بکاخ دماغ او
تصاعد کرده فی الحال یکی از مخصوصان طغاتیمورخان را طلبید و آن عهدنامه را بمطالعه وی رسانید
آن شخص سر خجالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه باز گفت طغاتیمور از حیله شیخ حسن چوبانی
انگشت تعجب بدندان گرفته از غایت انفعال همان شب عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی بآق
طاق رفته در حدود تلمبار منزل گزید **ذکر برداشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهانتیمور بن الافرنگ را بجانشینی**
سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن چوبانی بر مسند جهانبانی چون مهم امیر شیخ حسن بزرگ
و طغاتیمورخان چنانچه در حیز بیان آمد فیصل یافت امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده جهان تیمور بن الافرنک را
بپادشاهی برداشت و بجانب عراق رفته بغداد و دیار بکر را مع توابع و لواحق تحت تصرف در آورد و در اواخر
شهور سنه تسع وثلثین وسبعمایه بخاطر امیر شیخ کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از پیش ضعیفه تمشیت نخواهد
پذیرفت بنابران سلیمان خان را که از احفاد یشمت بن هلاکو خان بود بپادشاهی برگزید و ساتی بیگ را طوعا و کرها

در سلک ازدواج کشید و در ماه شوال سال مذکور در اوجان نزول کرده سپاه بکلی در ظل رایتش جمع آمدند
و مقارن آن حال امیر شیخ حسن بزرگ باتفاق جهان تیمور بن الافرنگ آهنگ جنگ کرده از بغداد روی بآذربایجان
آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک خصم را استقبال نموده در روز چهارشنبه آخر ذی حجه مذکوره در
نواحی نقتو مقاتله بوقوع انجامید و در آن معرکه از جانب سلیمان خان امیر پیر حسین چوپانی و امیر ابراهیم شاه سونتای
و اردو بوقا ارتوزی و حاجی یعقوب شاه مولائیشی و محمود شاه ذکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیدند
امیر محمد ایسن قتلغ و امیر مسافر ایناق را که در میمنه سپاه جهان تیمور بودند به تیغ بی دریغ گذرانیدند و جهان تیمور و امیر
شیخ حسن چوپانی مظفر و منصور بتبریز شتافته امیر سیورغان بن چوپان برادر خود ملک اشرف بن تیمورتاش را بایالت
عراق عجم تعیین فرمود و برادر عم خویش امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان را نامزد حکومت فارس نموده چون
امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر
صحیفه حالش کشید و خواجه جمال الدین سلیمان ساوجی که در آن اوان ملازم امیر شیخ حسن نویان بود در باب
از آن انهزام قطعه نظم فرمود که چند بیت از آن ایراد افتاد

بیت

حضرت لشکر منصور گر رجعت کرد :: نیست بر دامن جاه تو از آن هیچ غبار :: عقل داند که دهد دور فلک را رجعت :: استقامت نپذیرند نجوم و سیار :: این تغیر که در عرصه ملک و شطرنج :: برتر از شه کی نیست تمکین و وقار :: دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهند :: بیدقی بهتری کم خطر بیمقدار :: وقت باشد که نظر بر سبب مصلحتی :: ننهند شاه و شود از ره که زار :: نه از آن عزم بود پایه بیدق را قدر :: نه از این حزم بود منصب شاهی را عار :: آخر این دست برآرد ز دولت شاه :: زند او شه که بستم بی پیل و سوار ::

و در بهار سنه احدی و اربعین و سبعمایه بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده بآذربایجان
درآمد و در ذی حجه مذکوره سلیمان خان باتفاق امرا و نوئینان جهت دفع دشمن باوجان رفته در آن ایام امیر
یاسی ولد چوپان بنا بر توهمی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان روی گردان شده بشش
هزار اسب که در چند منعطف گذاشته بودند در پیش افکنده میراند بحسب اتفاق گذار او بر جایی افتاد که نزدیک
معسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود و بغدادیان گرد و غبار فراوان مشاهده نموده تصور کردند که لشکر بسیار بر سر

ایشان رسیدند و متوهم شده بمنازل خویش بازگردیدند و مقارن آن حال برادر طغا تیمور خان امیر شیخ علی
کاون باستصواب طغا تیمور عازم تسخیر عراق و آذربایجان گشت و ازین جانب ملک اشرف بن تیمورتاش
باشارت برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده در حدود ابهر میان الجانبین مقاتله دست
داد و شیخ علی کاون انهزام یافته بخدمت طغا تیمور پیوست و بموجب فرمان او عنان بجانب سربداران تافته
در جنگ آن طایفه کشته شد و در شهور سنه ثلاث و خمسین و سبعمایه طغا تیمور خان نیز بر دست خواجه یحیی
کرابی سربدار بقتل آمد چنانچه کیفیت آن حادثه در ذکر سربداریه مشروح خواهد گردید انشاء الله تعالی

ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیاربکر و حدود روم و بقتل رسیدن بعد از مراجعت بنا بر قضای قیوم

امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب دیاربکر
کشیده در ولایت موش خرابی بسیار کرده آتش بیداد برافروخت و خانهای مسلمانان و خرمنهای مزارعان
سوخت و چون بحدود ماردین رسید حاکم آنجا بملازمت مبادرت نمود بسیورغامیشی و التفات اختصاص
یافت و از آنجا امیر حاجی بیگ بن امیر حسن بن چوپان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ
حسن ایلکانی امیر علی جعفر و قراحسن را با طایفه از مردان شمشیرزن در برابر ارسال داشت و شکست بر چوپانیان
افتاد و چون گریختگان بماردین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفته در آن مرز و بوم هر موضع
که تعلق بامیر شیخ حسن بزرگ میداشت ویران ساخت و از متمولان ارزالروم زر بسیار گرفته علم معاودت
برافراخت و در تبریز مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک زمانی آن عمارات
باتمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمایه نوبت دیگر سلیمان خان و امیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از
بلاد روم فرستاد و ایشان از آن سفر منهزم بازآمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را بتقصیر متهم داشته محبوس
و مقید گردانید خاتون امیر شیخ حسن عزت ملک که با یعقوب شاه تعشق میورزید بتصور آنکه شوهرش بحال
او از آن پسند وقوف یافته و بدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن
گماشته دو سه زن را با خود متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را افشردن

بفشردن حلقه بعالم آخرت فرستاد و خواجه جمال الدین سلمان ساوجی دران باب قطعه در سلک انتظام
ز هجرت نبوی هفتصد و چهل و چار :. در آخر رجب افتاد اتفاق چنین :. زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان
بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن :. گرفت محکم و میداشت تا برون رفت :. زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن
و چون ازان قحبه ناکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح از دار الاماره گریخته با هم پیشگان خود بحمام رفت
و بنابرانکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن هیچکس را یارا نبود که پیرامن حرم سرای او گردد دو روز ازین قضیه در پرده
خفا مستور بود و روز سیوم امرا کنیزکی پیدا کرده بدار الاماره فرستادند که معلوم نماید که بچه سبب امیر از خانه در
دو سه روز بیرون نیامده و آن کنیزک بخوابگاه امیر شیخ حسن شتافته او را مرده یافت و از محرمان حرم امرا
هیچکس ندید لاجرم علی الفور بازگشته کیفیت واقعه بعرض امرا رسانید و ایشان بصورت حال پی برده بعد از
جست و جوی عزت ملک و دیگر پرستاران او را بدست آورده بخواری هرچه تمامتر هلاک ساختند گوشت ایشان را
بخورد دادند **ذکر بعضی از اعاظم افاضل ثقات معاصر امیر شیخ حسن چوبانی** مورخان سخنور آورده اند که از طبقه
فاضل دانش اثر **خاتم الحفاظ جمال الدین یوسف بن الزکی** در زمان امیر شیخ حسن چوبانی از نتایج طبع
خویش بهره ور داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی بیان حدیث بمرتبه بود که شیخ جزری
در وصف او نوشته که بعد از وی مثل او دانشمندی دیده نشده و در تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لا نظیر له شهر
علی التالیف شده و انتقال جمال الدین از دار ملال در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه دست داد و از جمله اعاظم
علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة **عبدالله بن محمد العبیدی الفرغانی** است و او صاحب منصب قضای
ولایت تبریز بود و تا آخر عمر بدان امر قیام مینمود و در فقه حنفی و شافعی مهارت تمام داشت و پیوسته نقوش تألیف
و تصنیف بر لوح ضمیر می نگاشت شرح الغایه در مذهب شافعی و شرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصر
الدین بیضاوی داخل مؤلفات اوست وفاتش در سنه ثلث و اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از جمله دانشمندان
آن زمان دیگری **ابوالمکارم فخرالدین احمد بن الحسن الجاربردی** است و در زمان خود اعلم علماء تبریز بود و پیوسته
اوقات شریفش بدرس و تالیف علوم عقلی و نقلی صرف میشود و از غرایب حکایات آنکه در روزی که شب

شب رحلت امیر شیخ حسن چوبانی میشد مولانا فخرالدین بحسب اتفاق با امیر شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثنا
محاوره ازان عالم تحریر پرسید که اگر جمعی از دشمنان ناگاه شخصی را فرو گیرند و بکشند و او را مجال نشود که کلمه توحید
بر زبان راند و معنی او را نیز بر دل نگذرانیده باشد حکم بر اسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام
زندگانی سالک طریق مسلمانی بوده باشد بمقتضای حدیث انما الاعمال بالنیات حکم او و سایر مسلمانان کلمه
گوی یکی باشد و چنانکه مذکور شد همان شب امیر شیخ حسن بر دست آن زن بهمان طریق کشته گشت در تاریخ
یافعی مسطور است که احمد بن حسن را تصانیف بدیعه است منها الحواشی علی الکشاف فی عشر مجلدات و شرح
المنهاج البیضاوی فی اصول فقه الشافعیه و شرح الهدایه للحنفیه و شرح التصریف لابن الحاجب وفات
مولانا فخرالدین بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوبانی بدو سال فی سنه ست و اربعین و سبعمایه بوقوع انجامید
و دیگری از جمله افاضل آن عصر **شمس الدین محمود بن ابی القاسم احمد الاصفهانی** است و او نیز در سلک اکابر علما
انتظام داشت و مدتی در اصفهان و تبریز و بلاد شام و مصر بتدریس و افاده قیام مینمود و قال الیافعی
و من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و ناظر العین فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح التجرید
فی اصول الدین و عروض الساوی و شرح البیضاوی و شرح الطوالع و فصول النسفی و الف کتابا فی الفقه فی
مذهب الشافعی و ابی حنیفه و کانت اقامت بدمشق سبع سنین و الف کتابا مختصرا فی اصول الدین و شرف
و شمس الدین محمود دو نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در شهور سنه ۷۴۹ درگذشت و از جمله افاضل
زمان امیر شیخ حسن چوبانی دیگری **قاضی مظفرالدین شاه قزوینی** است این رباعی در تاریخ فوت
امیر شیخ حسن از نتایج طبع اوست **بیت** نویان زمان شیخ حسن چوبانی :. از حکم قضا و قدر یزدانی
در سال و مه و در شب و روز معراج :. بر دست زنی تباه شد پنهانی **ذکر ملک اشرف بن تیمورتاش** ملک اشرف
حاکمی بود با فروختن آتش ظلم و بیداد معروف و بانگیختن غبار فتنه و فساد موصوف دوست و دشمن
از امرا و خویش و بیگانه نزد او یکسان و بر عهد و پیمانش اصلا اعتمادی نبودی و از هر کس اندک
دغدغه بخاطرش راه یافتی در ساعت بقتلش حکم فرمودی **بیت** چو اشرف در ظلم و طغیان گشود

بجز بریز مردم دلیری نمود ∴ بر افروخت نیران شر و فساد ∴ برافراخت اعلام جور و عناد ∴ و ملک اشرف در زمان
جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی بادی طریق موافقت مسلوک میداشت و گاهی بمسالک
سبیل مخالفت شده رایت منازعت می افراشت و در اوایل سنه ثلاث و اربعین و سبعمایه لشکر بطرف شیراز
کشیده ولی الکه مسمی ساز دسلطانیه باز گردیده و دران بلده با عم خویش امیره یاغی باستی طرح محبت و مودت انداخته
باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی ببغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک
پنهانی قاصدی بدار السلام فرستاده یکی از اعیان ایلکانی را فریب داد تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن
چوپانی بملک اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شما را بعهد اعدا بدان جانب ارسال داشته انتظار میکشیم که مهمی
که متعلق شده اید بتقدیم رسانید تا غایت اثری ظاهر نکرد اگر فرصت آن کار نمی یابید اعلام نمایید تا تدبیری دیگر
کنم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملک اشرف و یاغی باستی کرده مبنی ایشان را ازین حال خبر
داد و آن دو امیر با تدبیر از خانه کمان گریزان شده جان تنگ بابیرون بردند و بهزار مشقت خود را بابهر
رسانیده دران قصبه شنیدند که رای ملک بن ایسن قتلغ با احشام بسیار دران نواحی منزل دارد و با
مغولی چند که همراه داشتند بسر رای ملک شبیخون برده او را بقتل آوردند و اموال و جهات حشم او را
غارت کرده غنیمت بی نهایت گرفتند و بر اصفهان شتافته بر متمولان آن ولایت مال فراوان حواله
نمودند و لشکری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود بر افراختند و چون
بیک منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی را شنیدند بسرعت هرچه تمامتر بجانب
آذربایجان باز گردیدند و بعد از وصول بدان مملکت سلیمان خان بطرفی بیرون رفته هم دران ایام میان ملک اشرف
و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و میان الجانبین معاملت دست داد و ظفر و نصرت ملک اشرف را روی نمود
و اکثر بلاد اران و آذربایجان و عراق و عجم در تحت تصرفش قرار گرفت نوشیروان نامی را بخانی برگزید و مدت
سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دود از دودمان ها برآورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیک خان
که دران زمان پادشاه اوزبکان بود رسید لشکر بآذربایجان کشید اشرف را اسیر گردانید و تیغ بی دریغ بگذر

و این واقعه در شهور سنه ست ۷۴۶ روی نمود و زیر ملک اشرف در اکثر احوال عبدالحی بود

گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک اشرف بدرجه شرف و اقبال و ذکر شمه از صادرات افعال آن کثیر الظلم و الضلال

ارباب اخبار آورده اند که بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان و فوج حسین بن امیر چوپان گشته
عازم قراباغ گشت و حاجی حمزه مولایی و جوپان اختاچی را بمنصب امارت رسانید و یعقوب شاه را از قید
خلاص گردانید و یعقوب شاه چون بکثرت عدد و عدد از سایر امرا ممتاز بود در دولت سلیمان خان
استیلا یافته بر سایر امرا تفوق جست و سلیمان خان از تمشیت امور ملک عاجز آمده کسی باستدعای ملک اشرف
و یاغی باستی فرستاد و چون قاصد بدیشان رسید تسخیر شیراز را موقوف داشته عنان عزیمت بطرف عراق
و آذربایجان انعطاف دادند و در روز نوروز بسلطانیه درآمده از آنجا به تبریز رفتند مقارن آن حال
سیورغان که بفرمان امیر شیخ حسن کوچک در قراحصار روم محبوس بود کوتوال آن قلعه را که ثروت نام داشت
گشته از ذخایر حصار یراق بهم رسانید و بجانب تبریز در حرکت آمد و یاغی باستی و ملک اشرف از قدوم او آگاهی یافته
مراسم استقبال بجای آوردند و در معموره میان ایشان ملاقات واقع شده بعضی تاق و کوکچه تنگیز که ییلاق امیر
چوپان بود رفتند و قریب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان را جمعیتی تمام دست داد و سلیمان خان که تا آن زمان
در قراباغ بود دمی پنداشت که امرا غاشیه اطاعت او بر دوش خواهند گرفت چون هیچکس پروای او نکرد
حرف دیار بکر رفت و حاجی حمزه مولایی و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر و عماد الدین سراوی مستوفی از
وی جدا گشته باردوی ملک اشرف ملحق شدند و دران اثنا عماد الدین سراوی را خیال نیک بر آن داشت
که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سیورغان و یاغی باستی که با ملک اردو از ملک اشرف دور نشسته
بودند رفت و گفت که ملک اشرف نوکران خود را جبه پوشانیده قصد شما دارد یاران یاغی باستی و سیورغان
با اتباع مسلح و مکمل شده مضطرب ایستادند و نیم شب خبر بملک اشرف رسید که اعمام تو صلاح پوشیده خیال
غدری نموده اند لاجرم او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کس نزد یاغی باستی و سیورغان
فرستاده پیغام داد که هنوز ملکی نگرفته ایم که بسبب قسمت آن مخالفت دست دهد شور و شغب چیست ایشان

جواب دادند که عماد الدین سرادی مثل این سخنی گفته ملک اشرف سوگند یاد کرد که من ازین معنی خبر ندارم و اصلا خیال
اضرار شما بخاطر نگذرانیده ام اکنون باید که عماد الدین سرادی را بحضور فرستند تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد
و ایشان عماد الدین را تسلیم نموده چون او بقبول ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا بموافقت یکدیگر بتبریز شتافتند
و بنا بر آنکه یاغی باستی و امیر سیورغان پسران امیر چوپان نویان بودند تبریزیان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند
و ازین جهت نایره حسد ملک اشرف در حرکت آمده از تبریز بمشهد رفت و دران منزل شنید که یاغی باستی و سیورغان داعیه
دارند که شبیخونی بروی زنند لاجرم باتفاق برادر خود مصر ملک کمل شده متوجه شهر گشت و در اثنای راه استماع نمود که سیورغان
و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته اند ملک اشرف ایشانرا تعاقب نموده در صحرای اعنا تلاقی فریقین دست
داد و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافت یاغی باستی و سیورغان گریز بر ستیز اختیار کردند و اشرف
در نایتل نزول نموده نوشیروان نامی را که قبچاقی او بود بخانی برداشت و اورا نوشیروان عادل خوانده در آذربایجان
و اران رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی و سیورغان چون بموضع بانی رسیدند قاضی محیی الدین بردعی
و فخر الدین حبش را نزد برادر فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان را قبول نموده فرمود که مناسب
آنست که امرا تشریف آورند تا باتفاق مهمات ملکی فیصل دهیم و چون فرستادگان بازگشتند سیورغان بدان سخن
اعتماد نکرده بدیار بکر شتافت و دران دیار بدست امیر ایلکان بن امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باستی را
بروجهی هلاک ساخت که هیچکس بر کیفیت آن اطلاع نیافت آنگاه بفراغ بال دست بظلم و تعدی برآورده در سنه
ست و اربعین و سبعمایه برادر خود ملک مصر را بگرفت و در قفص آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار و خواجه علی
و ایلکیز بهادر را بقتل رسانید و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه در تبریز وبایی عظیم علاوه بیداد ملک اشرف گشت
و بدان جهت هرکس که توانست از آذربایجان جدا شده بجانبی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین ملک اشرف
با سپاهی جلادت آیین عزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی کرده روی ببغداد آورده و بنا برآنکه امیر شیخ حسن قوت
مقاومت نداشت در شهر متحصن شد و ملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخته چون حرارت بر حوالی هوا استیلا
یافت و دانست که کاری از پیش نمیتواند برد مراجعت کرده و بدستور پیشتر در آذربایجان و اران و عراق عجم

بمواخذه رعایا و فقرا قیام نموده از هرکس هرچه توانست بستاند و در بهار سنه ۷۵۱ با پنجاه هزار مرد جرار متوجه
تسخیر اصفهان گشت و امیر نجیب الدین برادر زکریا وزیر و خواجه عماد الدین محمود کرمانی که دران زمان از قبل امیر
شیخ ابواسحق اینجو حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط ساخته متحصن بودند و ملک اشرف مدت پنجاه روز
بمحاصره و محاربه پرداخته بعد از ان مصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده
دو هزار دینار سرخ با موازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند و ملک اشرف بهمان مقدار از ایشان راضی
گشته بآذربایجان مراجعت نمود و بعد از ان ترک جابکیری کرده در ربع رشیدی ساکن شد و خندقی
در گرد آن منزل حفر کرده فصیلی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف تا تجار و محترفه
دران مکان رحل اقامت انداخته هرکس تواند جهت خود عمارتی سازد و هرکس استطاعت نداشته باشد
در تبلع خیمه متمکن شود و ازدحام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه انجامید که زیاده بران نتواند بود و چون
ملک اشرف از خویشان و قرابتان امرا و ملازمان کسان کشته اموال ایشانرا گرفته بود دران اوقات هراس
و قاس بر ضمیرش مستولی شده در خانه تاریک نشست و در ماکول و مشروب غایت احتیاط بجای آورد و جناغ
مرغ و گوسفند در برابر او میکشند و سقایان در نظر او آب آورده در خم چینی میریختند و بخیز ارم در او سوم داده
مقرر ساخته که پیوسته بر دربار کاهش حاضر باشند و زنجیری که زنگها بر اطراف آن بسته بودند
از دریاچه گنت اساس خویش بیاویخت و از آن زنجیر عدل نام نهاد و هرکس بدادخواهی می آمد آن زنجیر را میجنباند
تا ملک اشرف وقوف یافته احوالش می پرسید و هرسال امرا و وزرا خود را مواخذه کرد جمعی دیگر را بمنصب
سرافرازی ساخت و در اثنی و خمسین و سبعمایه دختر حاکم جار دین را خواسته به تبریز آورد و در ربع رشیدی با
آیین پیشه طویی سنگین کرده اما بعد از ملاقات آن دختر را نپسندید و زیاده از یک شب او را نخواند **گفتار**
در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان و ذکر بعضی از ظلم چنانچه در ضمن حکایات اولاد
جوجی خان گذشت در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه جانی بیک خان شرح وفور جور و تعدی ملک اشرف را
از قاضی محیی الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون این خبر بملک اشرف تحقیق انجامید بعد از چند سال

از ربع رشیدی بیرون آمده در شنب غازان مراجعت کرده آنجا بودند آنگاه از عقب خواتین و خزاین در حرکت آمده
و جمعی که با او بودند متفرق شدند خدمتش با دو غلام کرجی در مرندها غرق پوست و مردم آنجایی بر کیفیت سکنات آن
خاین وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز نمودند و خواتین نیز صلوات تعرضه در داده ملک اشرف بجانب
خوی روان شد و در خانه شیخ محمد یالیغی که در راه بود فرود آمد شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد اما
جهت اعلام آن حال قاصدی بعنان برق و باد باردوی جانی بیک خان فرستاد و امیر بیاض بحکم پادشاه بدان
منزل شتافته و اشرف را گرفته به تبریز درآورد و مردم از بامها خاکستر بر سر آن بدبخت می پاشیدند و داد دشنام
داده لوازم شکر بتقدیم میرسانیدند و امیر بیاض آن شب اشرف را در خانه واله خواجه شیخ کججانی نگاه
داشته روز دیگر باوجان برد و چون چشم جانی بیک خان بروی افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی
جواب داد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده اند و جانی بیک از اوجان بشب روز رفته و در آن موضع
کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد و سر او را بتبریز برده و مسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیک خان
با ده هزار کس از سپاه به تبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز با مردم بگذارد
و حکومت آن مملکت را بپسر خود بیردی بیک خان باز گذاشته علم مراجعت برافراشت و بسر ملک اشرف
تیمورتاش و دختر سلطان بخت را با خزاین همراه خویش برد **بیت** دیدی که چه کرد اشرف خر
او مظلمه برد جانی بیک زر و چون آن پادشاه عادل مسلمان سالما غانما بدشت قبچاق رسید بعد از اندک
زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید و بیردی بیک خان این خبر شنیده از آذربایجان بمملکت آبا و اجداد
خود نهضت کرد و اخی جوق باستظهار توابع و لواحق ملک اشرف به تبریز شتافته روی بضبط ولایت
آورد خواجه عماد الدین محمد کرمانی داماد ابوبکر بن خواجه علیشاه چپان را وزیر گردانید و در افروختن آتش ظلم
و بیداد شیوه ناستوده ملک اشرف بظهور رسانید ثقات رواة آورده اند که در آن اوان که ملک اشرف
بظهور رسانید ثقات رواة آورده اند که در آن اوان که ملک اشرف در بلاد اران و آذربایجان فرمان روا
شد خواجه عبدالحی را بمنصب وزارت تعیین نمود و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکوبندگی بجای آورد ملک اشرف او را

گرفته و جهاتش را ستانده بقلعه الموت فرستاد تا کوتوال آن حصار کیا اسمعیل رودباری جناب وزارت شعاری را
مقید نگاه دارد اما کیا اسمعیل بچشم اعزاز و احترام در خواجه عبدالحی نگریست از خویشان خود دختری بوی داد
و خواجه عبدالحی بملوک گیلانات آغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب حکام گیلانات را
مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف دانست که وزیر بفراغت روزگار میگذراند از ارسال او بالموت پشیمان
شده اندیشید که اگر عبدالحی را اطلب ارد کیا اسمعیل دست رد بر سینه ملتمس او نهاده لاجرم آغاز حیله و تزویر کرده فرزندان
و متعلقان خواجه عبدالحی را که گرفته بود مطلق العنان ساخت بلکه ایشان را مشمول انعام و احسان کرده ابتدا
بخواجه پیغام فرستاد که پادشاه با او در مقام عنایت و التفاتست مراجعت می باید نمود بعد از آنکه ملک اشرف
مصحوب بحری فراش نوازشنامه نزد وزیر فرستاد و التماس حضور کرد خواجه عبدالحی چون آن نوشته را دید
از موسم جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روح او طیران نماید و همراه بحری عازم تبریز گشت و هر چند کیا اسمعیل
گفت بر قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست هم درین ولایت بفراغت اقامت نمای بجایی نرسید و چون خواجه
نزدیک به تبریز منزل گزید بحری پیشتر بخدمت ملک اشرف رفته از صید کردن مرغ دل عبدالحی و آمدن او اعلام
نمود اشرف گفت او را امشب در نشیمن خود فرود آور و بگو که امیر ترا طلبیده خلعت وزارت خواهد پوشانید و
بحری بموجب فرموده عمل نمود روز دیگر ملک اشرف او را گفت عبدالحی را بقلعه النجق برده مقید سازند بحری خواجه
مشرف الوزاره را بر اسبی لاغر سوار ساخته بآن قلعه برد و بکوتوالش سپرد و بعد از چند گاه ملک اشرف عادل
احتاجی را بالنجق ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا بیرون آورد و بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی جحی بود برد
و موسی عبدالحی را احترام کرده ابواب لطف و احسان برویش بگشاد و در آن اثنا وزیر بلند تدبیر عرضه داشتی پیش ملک اشرف
فرستاد مضمون آنکه موسی در محافظت این قلعه تغافل می ورزد و پیش از آن که کردان استیلا یابند درین باب
فکری می باید نمود **بیت** چو پیدا شود مرد را روزگار ∴ هر آن کند کش نباید بکار ∴ و ملک اشرف پیش از وقوف
بر فحوای آن عریضه موسی را طلبیده در عقوبت کشید و چون آن بیچاره از جریمه خود پرسید عرضه داشت عبدالحی را
ظاهر گردانید و موسی بدلایل معقوله خاطرنشان ملک اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده دلیل

کوتوالی بامضا رسانیده ازانجا بازگشت و خواجه کامل عقل را در خانهٔ تنگ و تاریک مقید ساخته در آن بسنگ و گچ برآورد
و سقف خانه را سوراخ کرده هر روز دو نان جهت خواجه نان از آن سوراخ پایان می‌انداخت و حال خواجه عبدالحی برین
منوال جاری بود تا وقتی که از عالم انتقال نمود **خواجه مسعود دامغانی** داماد خواجه عبدالحی بود و بعد از عزل او
بمنصب وزارت ملک اشرف مشغولی نمود و خواجه مسعود خط خوب و انشاء مرغوب داشت و چون چندگاهی رایت
وزارت برافراشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی و خمسین و سبعمایه او را گرفته در قلعه روین در مقید کرد اینست آن
حال خواجه مسعود از کتب تاریخ بوضوح انجامید والعلم عندالله **ذکر وفات امیر شیخ ایلکانی و نشستن پسرش**
سلطان اویس بر مسند جهانبانی چون امیر شیخ حسن بزرگ در دارالسلام بغداد چند سال بتمشیت مهام نازک و بزرگ
قیام نمود در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمایه مریض شد بریاض بهشت انتقال نمود امرا و ارکان دولت
بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسرش سلطان اویس که از دلشاد خاتون بنت تمورتاش
بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان دعا و ثنا گشادند و خواجه جمال الدین
ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده در غایت جودت بنظم آورد و مطلع ظهیر فاریابی را
تضمین کرده دو بیت اول آن قصیده اینست **بیت** مبشران سعادت بر اوج چرخ بلند ✿ همی کنند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب ✿ ابتاق خان بیاری خلاق ✿ و این شاه بی‌تکلف و بخردی آن مهر سپهر سروری و شاهی
بود در کمال حسن و رعیت پروری و نهایت معدلت و مرحمت گستری نسبت باهل فضل و هنر التفات بسیار داشت
و همواره همت عالی نهمت بر انتظام حال علما و شعرا می‌گماشت **بیت** رایت این دولت اندر ممالک برفراشت ✿ بر در دولت
گیتی نقش نکویی نگاشت و بواسطهٔ اطوار حمیده آثار پسندیده باندک زمانی تمامی مملکت عراقین و اران و آذربایجان
مسخر فرمان او گشت و پایه قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد در گذشت مدت سلطنتش بیست سال امتداد یافت
و در شب دوم جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمایه بفردوس برین شتافت **گفتار در بیان کیفیت ارتفاع**
رایت سلطنت سلطان اویس و ذکر شمه از وقایع دولت او در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمایه که خبر مراجعت جانی بیک خان
بجانب دشت و تسلط اخی جوق بر آذربایجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد با سپاه بسیار روی بتبریز نهاد

و اخی جوق با کوه مسمای لقای جهانگشای را استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاد و در روز اول محاربه
غالب از مغلوب تمیز نیافت اما روز دویم اخی جوق از معرکه ستیز عنان هزیمت بطرف تبریز تافت و سلطان نیز عنان
بدان صوب توجه نموده اخی جوق چون بر وصول آنجناب واقف گردید بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت
رشیدی نزول اجلال فرموده امراء اشرفی بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز غدری اندیشیدند
لاجرم سلطان در ماه مبارک رمضان سنه ستین اکثر ایشان را بیاسا رسانید و بقیة السیف باخی جوق پیوسته از نخجوان
بقراباغ اران رفت و سلطان اویس علی پلنگ را بحرب مخالفان نامزد کرده خدمتش بنا بر غباری که از سلطان بر
خاطر داشت در جنگ تکاسل ورزیده منهزم بازگردید و سلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را باخی جوق بازگذاشته
علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر بران ولایت استیلا یافته بقدر مقدور نیران ظلم و
عدوان مشتعل گردانید و در بهار سنه ستین و سبعمایه امیر مبارزالدین محمد مظفر از شیراز لشکر بتبریز درآورده
خانه خواجه شیخ کججی را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و اخی جوق از اهل فساد و بناه صدرالدین قتانی که مرخوانده
او بود او را بعواطف خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نمود و چون روزی چند در ظل رایت سلطانی
آسود باتفاق مسعود پلنگ و جلال الدین قزوینی قصد غدر کرده و خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید
و در سنه احدی و ستین و سبعمایه بیرام بیک ولد سلطان شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب بعضی
از همنشینان جنگ کرده کشته شد و بعد از رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق نامه را در آن واقعه
نظم کرد و سلطان چون تحمل بحران پیرامشاه نداشت کسان فرستاد تا او را به تبریز باز آوردند و در سنه اثنی و ستین
و سبعمایه سلیمان بیک دایه سلطان را که امرای عظیم الشان در فیصل مهمات باو احتیاج داشتند در جامه خواب کشتند
و بنابران وصلت منصب امارت رسید و هم دران ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر شمس الدین زکریا وزیر گردید
و مولانا الیاس قلندر که با آن امیر و وزیر صفایی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت
امارت بر سلیمان شد مقرر ✿ وزارت بر نجیب دنک حیران
فلک نیز از دمی گوید جهان را ✿ که اینک آصف و اینک سلیمان

و در سنه خمس و ستین و سبعمایه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت مینمود لوای عصیان ارتفاع داد
و سلطان بدان جانب نهضت فرموده خواجه مرجان بمیدان قتال خرامید اما چون چشمش بر علم ظفر پیکر افتاد تیر
هزیمت شمرده بجانب شهر گریخت و جسر دجله را ویران کرد و روز دیگر غایت لطف و مرحمت پادشاهی را شفیع
ساخته ابواب دار السلام باز گشاده سادات و علما و مشایخ و معارف را باستقبال موکب همایون فرستاد
و سلطان به بغداد درآمده از سر جریمه خواجه مرجان درگذشت و این لآلی آبدار بنابر توجه طبع پاک خواجه سلمان نظم یافت
بازگشادند برگتی در دار السلام ؛ در طواف آمد جهان زان کاس من مدام . زاده خارست زان گل منتسب بوی وفا
خود کسی بوی وفا نشنید زابنای لئام ؛ لاله را لا [illegible] زبان کام دل ؛ زان سیه رویی و سر اندر پیش چون اهل غرام
بر درخت آمد برون گل لاجرم بر باد رفت ؛ این چنین باشد چو بر مولی برون آید غلام ؛ و سلطان اویس یازده ماه در دار السلام
بعیش و کامرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت آن ولایت نصب کرد و روی بصوب موصل آورد و آن ملک
از برادر پیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات از نتیجه فکر خواجه سلمان سمت اشتهار پذیرفت بیت
موصل رسید و آورد اخبار فتح موصل ؛ باد این خبر مبارک بر پادشاه عادل ؛ زین پیش که از قدومت امروز [illegible] بحر
چون آب دجله افتد در پای شهر موصل ؛ و سلطان اویس از موصل بصحرای موش رفته با پیرام خواجه ترکمان که عم قرا یوسف
بود محاربه نمود و جماعت ایل و الوس او را بباد غارت و تاراج داده از آنجا براه قراکلیسا بتبریز رفت و چون در عقب
موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که اباعن جد حکومت شروان تعلق بوی میداشت و [illegible] را تا غایت اولاد
او در آن ولایت بایالت اشتغال دارند و نوبت بقراباغ اران شتافته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده
بود درین فرصت که سلطان اویس بآذربایجان رسید و این خبر شنید پیرام بیک را با فوجی از امرا بتسخیر شروان و
تادیب ملک کاوس نامزد فرمود و امرا با سپاه لاتعد و لاتحصی بجانب شروان روان شده ملک کاوس در بعضی از قلاع
تحصن جست و امرا در آن بلاد مدت سه ماه رحل اقامت انداخته چون ملک کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت
مسلوک نمیدارد آن ملک بیکبارگی ویران میشود مشایخ و علما را وسیله ساخته نزد پیرام بیک رفت و امیر پیرام او را [illegible] کرده

پیش سلطان برد و سلطان اویس سه ماه پادشاه شروان را نگاه داشته بار دیگر سلطنت آن مملکت با وی
ارزانی داشت و در سنه ست و ستین و سبعمایه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت و خواجه
سلمان مرثیه گفت که بیت اولش این بود بیت دریغا که خورشید نوجوانی ؛ چو صبح دوم بود کم زندگانی
و درین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شده بار دیگر خواجه مرجان حاکم دار السلام گشت و در همین سال
پیرا شاه که سلطان اویس لحظه از صحبت او شکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و سلطان
در آن مصیبت نمد سیاه پوشیده خواص امرا پلاسها در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که مثل آن در هیچ
زمان وقوع نیافته و خواجه سلمان در مرثیه پیرا شاه قصیده نظم نموده است و بیت اولش ثبت افتاد بیت
آسمان را سینه پر آتش و پشتی دو تاه ؛ شد بپاها های گریان بر سر پیرا شاه ؛ و در سنه احدی و سبعین و سبعمایه
در تبریز وبای صعب دست داده و بسبب سیصد هزار کس بر خاک هلاک افتادند و در سنه اثنی و سبعین و سبعمایه
امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود نسبت بسلطان اویس اظهار خلاف
نمود و سلطان متوجه حرب او گشته در حدود ری بوی رسید و جنگی صعب اتفاق افتاده امیر ولی منهزم گردید و
سلطان تا سمنان او را تعاقب نموده جمعی کثیر از ان لشکریان جرجان بقتل رسانید و حکومت ری را بقتلغشاه
ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت و بعد از انقضای دو سال قتلغشاه از ری باصفهان رفته آن منصب
بعادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی از مورخان او را سارق عادل گویند در مبادی احوال شحنه
دار السلام بغداد بود بعد از ان نوکر سلیمان شده روز بروز مهم او در ترقی بود تا در حکومت ری شروع
نمود و در سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه امیر زاهد که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک اوجان افتاده
جان بباد فنا داده و از مرثیه که خواجه سلمان جهت او گفته سه بیت ثبت افتاد بیت دریغا که باغ بهار جوانی
ز دور بخت ازین باد خزانی ؛ دریغ آن مه سرو بالا که او را ؛ ز بالا فتاد این بلا ناگهانی ؛ تو دانی چه افتاده است ای زمانه
نهادست مهر کرم را بجانی ؛ و در سنه اربع و سبعین و سبعمایه امیر ولی لشکر آماده کشیده آن بلده را بتصرف گرفت

ومبارکشاه که حاکم آنجا بود روزی چند روی پنهان کرده آخر الامر نزد امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت
حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانید بازگشت و هم درین سال جهانی زندگانی
ملک کاوس پسر والی انهدام یافت و سلطان اویس پسرش ملک هوشنگ را که ملازم اردو بود بجای او
نصب نمود و در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمایه والی بغداد خواجه مرجان جان بقابض ارواح تسلیم کرد
و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور رومی بر انجام مهام آن مملکت آورد و در سنه ست و سبعین آب دجله طغیان نمود
عمارات عالیه بغداد منهدم شد و قرب چهل هزار کس در زیر دیوار مانده وفات یافتند خواجه ناصر بخاری در آن
واقعه گوید دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود و خواجه سرور
از الم ویرانی دارالسلام بگذشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد
زکریا وزیر گرفت **ذکر انهدام بنای زندگانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی** در اواخر ربیع الآخر سنه ست و
سبعین و سبعمایه مرضی صعب بر ذات شریف سلطان اویس عارض شد و بروایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ بسه
آن پادشاه عالیجاه بر زمان فوت خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده
بود و چون آثار نزع بر ناصیه احوال سلطان پسندیده خصال ظهور نمود ارکان دولت باتفاق قاضی شیخ علی
و خواجه شیخ کججانی بر سر بالین آن پادشاه جهانبانی حاضر شده طلب وصیت نمودند سلطان گفت ولایت عهد
تعلق بحسین میدارد و ایالت بغداد بشیخ حسن گفتند شیخ حسن برادر بزرگترست تحمل نخواهد کرد فرمود که تا شیخ
امرا این سخن بر اجازت حمل نمودند شیخ حسن را مقید ساختند و در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره سلطان اویس
بریاض رضوان منتقل گردید و در همان شب شیخ حسن شربت شهادت چشید سلطان زاده را در پیران شروان و شیخ حسن را
در عمارت دمشقیه بخاک سپردند و تعزیت سوگواری بجای آوردند **ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر
و بیان مخالفت شاهزاده شیخ علی** در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمایه چون امیر اسمعیل بن امیر زکریا در دارالسلام
بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم زمانه را ترغیب کرد معتبر ساخت و شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس

که در آن ولایت بی اختیار و بی اعتبار بسر میبرد انجماعت را اطلاع نمود تا در روز جمعه از جمعات سنه ثمان و سبعین
که امیر اسمعیل با کسی اندک بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نامی که ترکش او را برداشته بود پیش دوید و شمشیری بر رویش
زد چنانچه از پای درافتاد و امیر مسعود بجانب برادرزاده روان شده مبارکشاه زخمی دیگر که قرا محمد نام
داشت او را نیز بسعادت شهادت رسانیدند و نزد شاهزاده شیخ علی رفته کیفیت واقعه باز گفتند والده شاهزاده
با قاتلان گفت که اگر راست میگویید سر اسمعیل را بیاورید و ایشان در ساعت سر او را بریده پیش او در و بیرون
از عمارتی که بنا کرده امیر اسمعیل بود آویختند از غرایب آنکه در وقتی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود و
استادان کار میکردند نجاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل او را منع نمود و گفت
بگذار شاید سر کسی را آنجا بیاویزند و عاقبت سرش را از آن چوب آویختند القصه چون این خبر بتبریز رسید امیر زکریا
که در کبر سن بود در فوت پسر بزرگوار وزارتی آغاز نهاد و سلطان حسین منشور سلطنت بغداد در ایام شاهزاده شیخ علی
در قلم آورده نزد برادر فرستاد و پیغام داد که ما در ایالت ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان مینماید
که یکی از امرای بزرگ را پیش خود نگاه داری تا پاس ابیش رعیت و سپاهی قیام فرماید اکنون هر یک از نوئینان را طلب
کنی بدانجانب فرستیم و شاهزاده شیخ علی فرستاده برادر را خوشدل و مسرور باز گردانید و بر سریر پادشاهی
متمکن گشته منصب وزارت را بعبید الملک تمغاجی تفویض فرمود و قاتلان امیر اسمعیل را بتاج عظمت و اقتدار رسانید
و چون دید که مهمات امور مملکت از ایشان نمی آید قاصدی نزد پیر علی بادک که از ملازمان قدیم آبا او بود و در آن
زمان از قبل شاه شجاع در ششتر حکومت مینمود فرستاد و او را ببغداد طلبید و پیر علی بدارالسلام شتافته
سر انجام تمامی مهام را از پیش خود گرفت و سایر بلاد عراق عرب را تحت تصرف درآورد و چون این خبر بمسامع
علیه سلطان حسین و عادل آقا رسید بعد از استماع سپاه در پاییز سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه از تبریز متوجه
بغداد گشتند و شاهزاده شیخ علی و پیر علی تاب مقاومت نیاورده بغداد را باز گذاشتند و علم توجه بجانب
ششتر افراشتند و پادشاه بهوای عیش و طرب عازم بغداد گشته هر چند عادل آقا گفت مناسب آنست که
بهیات اجتماعی بششتر رویم و مهم شیخ علی و پیر علی را منفصل دهیم بسمع قبول نشنود و عادل آقا کوفته خاطر

فوجی از سپاه تبریز شتافت و با مخالفان صلح کرد بر آنجمله که شیخ علی بسن قناعت نماید و دیگر در حکومت بغداد
دخل ننماید و از آنجا ببغداد رفت روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و بنابر رنجش مذکور پادشاه را
هم آنجا گذاشته با اکثر لشکر بسلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسرانجام امور ملک و مال مشغول
گردید و در همان زمستان عبدالملک تمغاچی بعضی از اعیان بغداد را با مبلغ پانصد تومان نزد شاهزاده شیخ علی
و پیر علی فرستاده استدعای حضور نمودند و ایشان متوجه دارالسلام گشته سلطان حسین محمود دوانی و [illegible]
بمقاتله مخالفان نامزد فرمود و آن دو امیر بر دست پیر علی بادک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند سلطان
حسین بعد از استماع این خبر عنان عزیمت بصوب تبریز انعطاف داد و در راه مشقت بسیار کشید
بعد هزار حیله بمقصد بفضل الله [illegible]

ذکر ارتفاع غبار تفرقه و شورش و کشته شدن سلطان حسین

دران اوان که سلطان حسین در کمال پریشانی بدارالملک آذربایجان نزول اجلال فرمود عادل آقا از سلطانیه
بجانب ری رفته فتح بعضی از قلاع آن ولایت را که امیر ولی در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان
اکثر امراء لشکر را بجهت استمالت خاطر آقا بکومک نامزد کرد چنانچه اندک مردی در خدمتش ماندند در خلال
این احوال فی اوایل سنه ثمان و ثمانمایه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او بی باکی در خطه خاک
پیدا نمی شد خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که بسوی رغال او بود پیش گرفت سلطان حسین
هر چند کسان از عقب برادر فرستاد و التماس مراجعت نمود بجائی نرسید و سلطان احمد از اردبیل
باران و موغان شتافته لشکری فراهم کشید و عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنه مذکوره بیکناگاه
بآن بلده درآمد و سلطان حسین سراسیمه گشته در گوشه خزید ایام دران شب بدست برادر نامهربان افتاد
بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید **بیت** تیغ نیلوفری اخر چکند بر تن او ٭ که نمالش بدی از زرابچه نیلوفر
بعضی از مورخان گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغول میبود و گاهی مرافعال که مناسب مرتبه
سلطنت [illegible] حالت رجولیت بود اقدام مینمود امیر شمس الدین زکریا و خواجه جمال الدین بلغر [illegible]
سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت و معموری شهر دخل مینمود و دو پسر داشت موسوم بعبدالله

و فضل الله نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترک باجت طلب کاه بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد و
چون آن شخص پیغام بگذارد خواجه جواب داد که پسر عبدالله و جان فضل الله که در [illegible] ما چندان [illegible] موجود نیست
که عصافیر لبنا قبر بر سطوح نشسته نوکر بیچاره معنی این کلمات را ندانسته بار دیگر گفت مگر همان تبلای در
خواجه فرمود که اعادات عبارات از عادات اولوا الالباب بعیدست و آن ترک چون دید که هر چند می ایستد
سخنی مفهوم نمی شود بازگشت و امیر شمس الدین زکریا را گفت من هر چند از خواجه جمال کاه مطلبیدم او در ان [illegible]

ذکر شمه از احوال سلطان احمد و رسیدن سخن باختتام جزو اول این مجلد

سلطان احمد شهریاری بود در غایت سفاک
و خونریز و بسیار بی باک و فتنه انگیز بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم حلم معروف
از بعضی اقسام فضایل بهره ور و در علم موسیقی پیش رو ارباب هنر **بیت** ز خونریز هرگز نمی داشت بیم
زهم ولیش چرخ بودی دو نیم ٭ بدی زهر و تریاق در کین و مهر ٭ بدیدار و مقدار مهر سپهر ٭ و چون آن پادشاه کیوان
بهرام قهر در دولتخانه تبریز به تیغ تیز مهم سلطان حسین را بانفصل رسانید برادر دیگرش سلطان بایزید گریخته بعد از
ارتکاب مشقت فراوان در سهند [illegible] بدستش افتاد و پای در رکاب آورده تا زمان وصول سلطانیه
هیچ جا نایستاد و عادل آقا او را بپادشاهی برداشته شاه منصور را در قلعه کرا او تو مقید گردانید و با سپاه جنگجوی
شدخوی عازم تبریز گردید و در موضع [illegible] یاغی باستی ولد شیخ علی ایناق و ابوسعید ولد پیربیک از عادل گریخته
بسلطان احمد پیوستند و او را از کیفیت وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام دادند سلطان احمد چون [illegible]
مکنتی پیدا نکرده بود شهر را گذاشته بنیت [illegible] و عادل آقا به تبریز رسیده و عباس آقا و مسافر ابوداجی را
حاکم ساخته بر بندر خت و محمد دوانی و قرا بسطام را بگجارات اران فرستاد و ایشان بلد ضیاء الملک را محکم کرده
ثابت انداختند و سلطان در خفیه قاصدی نزد محمد دوانی و عباس و مسافر روان گردانیده پیغام داد که شما نوکران
من بید بجهت خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب سلطان مایل شده چون این معنی بر عادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت
و سلطان احمد از مراجعت خبر یافته حمزه و یاغی باستی و ابوسعید را به تبریز ارسال داشت و چون ایشان نزدیک بآن
بلده رسیدند از دور سیاهی سپاه عباس و مسافر را دیدند که متوجه اردوی سلطان بودند و با هم گفتند که

هر گاه که عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد جلایر رسند یقین که از ما اعتبار بیشتر یابند اولی آنکه هم اینجا خاطر از دغدغهٔ
ایشان فارغ گردانیم و در مبدأ ملاقات پیش از تکلم و بی توقف و تلعثم بهم برپیچیدند و عباس و مسافر کشته
حمزه و یاغی باستی سرهای ایشان نزد سلطان احمد روان کردند و این معنی موافق مزاج سلطان نیفتاد و اما چون
کار از دست رفته بود چاره نداشت و تبریز خراب دید توجه ضبط مملکت و استمالت سپاهی در عهدت گشت ناگاه
خبر متواتر شد که شاهزاده شیخ علی و پیر علی بادک با عساکر عادل آقا عزم رزم جزم کرده نزدیک رسیده اند
بنابران سلطان باستقبال ایشان روان شد و در حوالی سنجت دو محاربه دست داده عمر قپچاقی از جوانغار
سلطان احمد صف ویران کرده بشاهزاده شیخ پیوست لاجرم شکست بر جانب سلطان احمد افتاد و از راه خوی بنخجوان
رفت و در مزار پیر عمر نخجوانی بقرا محمد ترکمان ملتجی گشته ازو استمداد نمود و قرا محمد گفت این ملتمس وقتی مبذول افتد
که چون ما در برابر مخالفان صف کشیم تو با نوکران خویش در موضعی که تعیین نمایم توقف نموده قدم پیش ننهی
و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر در غنیمت طمع نکنی و سلطان احمد متقبل این دو شرط شده قرا محمد نخجوار مرد ترتیب داده
هر پنجصد کس را یک قشون ساخت و هر قشونی را سی و پنجه کرد مقرر آنکه از هر قشونی دو مرد پیش رفته تیر اندازی کنند
و چون خصم قصد ایشان نماید گریزان شده ده نفر دیگر قدم پیش نهند تا سیال اعدا از هم فرو ریزد و باین منوال
قرا محمد با شاهزاده شیخ علی و پیر علی بادک حرب کرده شاهزاده و پیر علی دران معرکه بقتل رسیدند و ترکمانان غنیمت
فراوان گرفته روی بمنازل خویش آوردند بعد ازان سلطان احمد به تبریز شتافت و سر پیر علی را بر سبیل استهزا نزد
عادل آقا فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته در بین اثنا بین الجانبین سخن صلح میان افتاد و سلطان احمد خواجه
شیخ کججی و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا روان کرد تا مبانی پیمان را بایمان موکد سازند و منتظر مراجعت ایشان
می بود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیک رسید بنابران متوهم شده اغرق را براه قلعهٔ قهقهه ارسال
نمود و خود از راه نخجوان بطرف اران و موغان رفت و قاضی شیخ علی را بطلب موشنگ که حاکم آنجا
بود فرستاد و عادل آقا در اوجان نزول کرد امرا ببغداد بخدمتش شتافتند و بنوازش و عواطف اختصاص
یافتند آنگاه امیر موشنگ واسطه شده بین الجانبین صلح گونه اتفاق افتاد و برین موجب که آذربایجان مستقلا تعلق

سلطان احمد آقا بر سر قرار سلطانیه بازگشته امرا ببغداد رفتند و با وی گفتند که معتمدی را بفرست تا ما از قبل تو دار السلام را
ضبط کنیم و عادل آقا تورسن را که سرداری صاحب وجود و بسر خانهٔ او بود بحکومت و قوام الدین النجفی را بوزارت
بغداد نصب نمود و همراه امرا روان فرمود و چون تورسن در دار السلام فرود آمد عبد الملک تمغاجی که صاحب
اختیار آن دیار بود با طایفه که امیر اسمعیل را بشمشیر غدر کشته بودند بدیدن او رفت و فی الحال با مصاحبان بقتل رسیدند
مبلغ دو هزار تومان از منزل او واصل مفلسان شد و بغداد پر فتنه و آشوب گشته خزینه که جهت عادل آقا فراهم
آورده بودند بباد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان احمد رسیده بر جناح استعجال روی ببغداد نهاد
و در اثنای راه شاه منصور از حبس قلعه کراو نو خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و چون تورسن از قرب وصول
سلطان خبر یافت از راه یعقوبیه بوادی فرار شتافت و جمعی از عقب رفته او را گرفته بخدمت سلطان آوردند و
بنابران پس از روزی چند تورسن را با قوام الدین النجفی بیاسا رسانیدند و سلطان احمد هم دران ایام
امیر علی و مند و قورچی و سلطان حرب را که اندیشه غدری داشتند تیغ بیدریغ گذرانیده شاه منصور را حاکم
جوزه و شوشتر گردانید و شاه منصور دران ولایت متمکن شده دیگر او را ندید و سلطان احمد آن زمستان در بغداد
قشلاق فرموده و در بهار سنه خمس و ثمانین و سبعمایه خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دار السلام نصب کرد و خود روی
به تبریز آورد و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمدند و از هر دو جانب دلیران درهم آویختند و جمعی کثیر کشته گشته
هر طایفه بطرفی گریخته و آقا بسلطانیه مراجعت نموده سلطان از مراغه باوجان رفت و از آنجا بزنجان شتافت
چون آقا عادل بر قرب وصول سلطان بر دل اطلاع یافت و سلطانیه را بمعتمد آن کاروان سپرده روی بهمدان نهاد
آنگاه ایلچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد فرمود و شاه شجاع بهوس تسخیر آذربایجان
در حرکت آمده چون بحر باد قان رسید سلطان بایزید عادل آقا بوی پیوستند و هر دو بهمدان رفتند
و سلطان ایلچیان نزد شاه شجاع فرستاده که پیغام داد که سلطان بایزید آقا و مخدوم بنت دمر الملک و [illegible]
در تیغ غیرت و سر چه شاه دران باب فرمایند الطاعت بسامع اما عادل بندهٔ عاصی است که روی بان درگاه آورد
خروج آنگاه او را تقویت نکند و مجال تسلط ندهند شاه شجاع خود دانند شنید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستانند

وبنواب خویش دهد عادل آغا را مغلوک سازد و آنچه مکنون ضمیر او بود با ایلچیان در میان نهاد مهم بر این قرار یافت
و شاه شجاع حکم کرد که امرا و تبریز ملازم سلطان بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد به تبریز رفت
سلطان بایزید با امرا خود و ابراهیم شاه و عبد الکریم شاه از ملازمان شاه شجاع روی بسلطانیه آورد و شاه
شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار مال و ملک بقبضه اقتدار امرا فارس گذارد و خود بجانب ششتر شتافت
و چون ایشان بسلطانیه رسیدند از امرا سلطان بایزید قپچاقی و محمد جمشید با هم گفتند که چه گونه اختیار شهر
و قلعه را بدست امرا شاه شجاع توان داد و ابراهیم شاه و عبد الکریم را در شهر فرود آورده اندک نزلی بایشان
دادند و خود بحصار در آمده دیگر التفات بدیشان نکردند و ابراهیم شاه و عبد الکریم بقوت لایموت محتاج شده در
میان زمستان بشیراز باز گشتند و سلطان بایزید قرب پنج روز در سلطانیه حکومت نموده ناگاه بیحیی عمر قپچاقی
بقتل آورد و امرا دیگر از وی متوهم شده بگریختند و سلطان احمد خبر ضعف برادر شنیده بسلطانیه رفت و قلعه را
بصلح گرفته و مضبوط ساخته پسر خود آقبوقا را که دو ساله بود بحکومت نصب نمود و زمام اختیار ان دیار را در کف
کفایت شیخ محمود جاندار نهاد و چوبان قورچی را کوتوال قلعه ساخت و سلطان بایزید را مصحوب خویش به تبریز برد در
اثنا خبر توجه حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بطرف عراق و آذربایجان شایع شد و جمعی از ایلچیان آن حضرت
به تبریز رسیدند و سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را در بغداد به بندد و ایشان را بدان جانب فرستاده و خود نیز از
عقب در حرکت آمد و عادل آغا سلطان را از حدود سلطانیه دور دیده نوبت دیگر آن بلده را تحت تصرف در آورد
و نیز از پس بخد تنش پیوسته اطراف آن قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان غبار نزاع در هیجان آمد
و نیز از جانبین طریق مخالفت می پیمودند که ناگاه رایات آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو وصول بر حدود ولایات
فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجایی رسید که بعد از ان هیچ یک از ان دو سردار بدیگری نپرداخت و سلطان
احمد مدتی مدید نسبت بصاحب قران دار نعمت نیز در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر بروم گریخت و روزی
چند در پناه دولت آن پادشاه مرز و بوم ایلدرم بایزید بسر برده دران اوقات که امیر تیمور گورکان عازم روم شد
سلطان احمد بموافقت قرا یوسف ترکمان که او نیز در ظل رعایت ایلدرم بایزید روزگار میگذرانید بجانب مصر شتافت

و سلطان مصر ایشانرا مطلق العنان ساخته سلطان و قرا یوسف ترکمان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند
و سلطان احمد بر عراق عرب استیلا یافت امیر قرا یوسف آذربایجان را در حیز تسخیر کشید و در وقتی که
بجانب روم رفته بود سلطان احمد بنا بر عهدی را که میان او و قرا یوسف بود منهدم تصور کرد به تبریز خرامید
دران خطه مستولی گردید و چون امیر قرا یوسف از ان یورش باز گشت روز جمعه بیست و هشتم ماه ربیع الآخر
سنه ثلاث عشر و ثمانمایه در دو فرسخی تبریز بین الجانبین محاربه دست داده فرار بجانب سلطان احمد افتاد
و در تبریز مختفی شد هم دران روز امیر قرا یوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این
وقایع بعد قضاء الهی در ضمن قضایای حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بعرض خواهد رسید و چون جواد
خوش خرام خامه از جولان در میدان احوال چنگیز خانیان باز پرداخت بموجب وعده که در دیباچه کتاب
کرده شد عنان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان بوده اند معطوف ساخت مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام | جزو اول زین مجلد شد تمام | گر چه کلکم از پی دانش سواد
قصه شاهان چنگیزی نژاد | بلکه از بحر ضمیر خرده بین | گشت این اوراق پر در ثمین
تا نماید از سر رافت نظر | جانبش آصف پناه دادگر | سرور دریا دل عادل شعار
مشتری کردار خورشید اقتدار | روشن از دیدار او چشم امل | دیده بان قصر اقبالش زحل
ترک خونریز فلک روز ستیز | نیز مدبر فرق خصمش تیغ تیز | کلک زرین عطارد بر سپهر
می نویسد مدحتش از روی مهر | زهره در بزمش بود خنیاگری | ماه بر فرق لوایش پیکری
در کرم مثل امد زان سبب | ذات او رشید کریم الدین لقب | هر کرا دادند از نامش نشان
خر حبیب الله نار و بر زبان | مست بحد چون نثار ذات او | ختم بهتر بر دعای ذات او
آنکه کلک سخنور گفت و گوی | تا بود طبع سخن دان نکته جوی | باد یا رب آصف عالی مقام
مرجع اهل فضیلت بر دوام | خامه دایم در ثنایش نکته زای | نام او هر نامه را زینت فزای

تمت المجلد دوم بعون الله
تعالی

یارب ز سخن قدر و علی ساز / از غیر حدیث خود دلم خالی ساز / چون سخن از ثبات تنگ گویم / در ملک سخنوری مرا والی ساز

بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که بخامهٔ مشیت تقدیر نقش منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع وقیع
مرتفع میگرداند و جل جناب جلاله و پس از تبلیغ صلوات صلوات دین پناهی که بهدایت ملت
مستقیمش گمشدگان بادیهٔ ضلالت راه وصول درجهٔ بلند / که بحصول می پیوندند صلی الله
علیه و آله مفهوم میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان سلطنت نمودند حالات نه طبقه بنظر این فقیر
رسیده بتفصیل ملوک مصر از احتسابیان آل ایوب / اتابکان لرستان / سلاطین هند و سند
ملوک سیستان / ملوک هرمز / سربداران / ملوک کرت / و کلک سخن گذار شمه از احوال این ملوک نامدار
درین جزو بهمین ترتیب در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان
هر یک از پادشاهان سابق الذکر مذکور خواهد گردید و من الله التوفیق

گفتار در بیان حکومت [illegible] دولت ملوک مصر از وقت ارتقاء ایام اقبال آل ایوب تا انقراض

بر الواح ضمایر مستنیر ارباب
احوال و بیان اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه در مجلد ثانی در اواخر ذکر آل ایوب گذشت که پادشاه مصر
ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور

سنه ثمان و اربعین و ستمائه بدست غلامان خود کشته گشت انگاه ممالیک ملک صالح که زمام اختیار
در قبضهٔ اقتدار ایشان بود سرداری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انتظام داشت
تفویض نمودند و خطبه بنام والدهٔ ملک معظم که ملقب بشجر الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجر الدر
ضعیفهٔ عاقلهٔ جمیله بود و قریب دو سال آن مملکت را بحسن تدبیر ضبط فرمود و در سنه اثنین و خمسین و ستمائه امر
سلطنت بعز الدین متعلق شده او را معز لقب نهادند و از آن روز باز پادشاهی مصر بر غلامان قرار گرفت
و آن قاعده چنانچه حالا مرعیست سمت انتظام پذیرفت

ملک معز الترکمانی الصالحی

پادشاهی صحیح الاعتقاد
بود کامل در رعایت احکام شریعت می‌نمود و چون بر سریر مملکت تمکن گردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد
از آنکه سه سال در دولت و اقبال بسر می‌برد دختر حاکم موصل را بعقد خویش درآورد و ام خلیل از غایت رشک
بنیاد مکر نمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند

ملک منصور علی بن معز

بعد از قتل پدر باتفاق امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در بیابان قلعهٔ مصر بقتل رسانیدند و چون دو سال
بکامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین را که اتابک منصور بود بر تخت نشاندند و او را ملک مظفر خواندند

ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن

نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب
داشت یافت بروایت یافعی قطز بود بالقاف و الطاء و الزاء و در بعضی از کتب تاریخ نام او را قطز نوشته‌اند
در بدو تقدیر چون ملک مظفر بر مسند سلطنت مصر تمکن یافت استماع نمود که هلاکو خان بر بلاد شام استیلا یافته
و کتبوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته عنان بجانب آذربایجان تافته بنابر آن دفع مغولان را بر ذمت همت
لازم شمرده رایت توجه بصوب دمشق برافراشت و کتبوقا نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر رمضان سنه [illegible]
در عین جالوت تقارب فریقین دست داد و ملک مظفر طایفه از ابطال رجال را در کمینگاه باز داشته بر [illegible]
[illegible] و کتبوقا نویان [illegible] تا حملهٔ ملک مظفر موجب [illegible] بجانب او گردانید روی بر
[illegible] قرار آورد [illegible] مصر یار اتفاق نموده چون کمینگاه رسید یکبار سپاه مصر اطراف
و جوانب او را گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری از مغولان محترق گشت و از وقت طلوع

آفتاب تا هنگام استوا غبار معرکه هیجا در هیجان بود و آخر الامر ملک مظفر قطز نام خویش ظفر یافت و کتبوقا در جنگ
اسیر گرفتار شده هم آنجا بقتل رسید و ملک مظفر اگرچه منصور و مظفر بازگردید اما هم در آن ایام بعضی از امرا بر قتلش
اتفاق نمودند و بهادر معزی در موضع مسطره زخم تیری جانگداز بر وی زد و او را از پای درآورد و بعد از آن غلامان زمام امر
پادشاهی را بدست ابوالفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند و او را ملک ظاهر لقب نهادند

ذکر ملک ظاهر

نامش بقول یافعی بیبرس بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار و در اوایل حال در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از
جمله ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال در ناصیه حالش مشاهده کرده او را از امیر
علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در سنه ثمان و خمسین و ستمائه
بر سریر سلطنت صعود نمود و او بصفت شجاعت و جلادت و دیانت اتصاف داشت و در حمایت حوزه اسلام مساعی
مشکوره بتقدیم رسانید همواره همت عالی نهمت بر غزو و جهاد مصروف داشت و در ایام دولت خود ابا احمد بن الظاهر بالله
بن الناصر لدین الله العباسی بخلافت بیعت کرده او را مستنصر بالله خواندند و بعد از قتل مستنصر الحاکم بامر الله ابوالعباس احمد بن الحسن علی
را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاندند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت گذرانید در بیست و هشتم محرم الحرام
سنه ست و سبعین و ستمائه بعالم آخرت گزید

گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمه از احوال علمای افاضل روزگار

در تاریخ یافعی مسطور است که در سنه ستین و ستمائه که ملک ظاهر در مصر بود و علم سلطنت بدار السلطنه
برافراخته بود احمد بن الظاهر بالله العباسی که اسم و لقب داشت بان سرزمین رسید و صحت نسب خود را به ثبوت رسانید
و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر ملتمس او را بعز قبول اقتران داده اشراف و اعیان مصر را مجتمع ساخت و شرط بیعت
بجای آورد و دیگران نیز متابعت کردند و احمد را بلقب برادرش المستنصر بالله ملقب گردانیدند هم در آن مجلس مستنصر بدست
خویش خلعت سلطنت در قامت قابلیت ملک ظاهر پوشانید و در آن باب مثنوی در سلک تحریر کشیده و ملک ظاهر قاعده
معهوده را آیین بسته با خلعت خلیفه سوار شده گرد شهر برآمد آنگاه جهت مستنصر اتابک و حاجب و استادالدار و منشی تعیین
نمود و سی استر و شصت شتر و چند غلام بکار آمدنی باز داشت و مستنصر بمجرد آن قدر جمعیت خود را خلیفه اسلام تصور کرده
بجانب بغداد روان شد تا آن دیار را از تصرف تتار بیرون آورد و بدستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال

نشیند و چون بهیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف و جوانب در آمده آغاز قتال نمودند و طایفه از اعراب
و اتراک که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کردند مستنصر با فوجی از خواص کشته و از جمله مردمی که از آن
غرقاب بلا خود را بساحل نجات رسانید یکی ابوالعباس الحاکم بامر الله بود که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام
داشت چون او بمصر رسید بموجب صواب دید بندقدار قایم مقام المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و
چند ماه اسم خلافت بر وی اطلاق کردند درگذشت و در سنه ثلث و ستین و ستمائه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول الله صلی الله
علیه و آله که روی بویرانی آورده بود امر فرمود و در عرض چهار سال آن بقعه متبرکه بکمال معموری رسید و در سنه
ست و ستین و ستمائه ملک ظاهر قلعه اکراد و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه تسع و ستین و ستمائه
حصن عکه نیز بحیطه تصرفش قرار گرفت آنگاه بندقدار هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر
بنیابت خویش باز داشت و با دو سه کس از خواص در لباس اخفا بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر
احتیاط درآورد و بدار الملک خود بازگشته ایلچی نزد اباقا خان فرستاده پیغام داد که ما جهت نظاره و تماشا بولایت
روم رفتیم و در دکان فلان طباخ خاتم خود را بمقدار رسن طعام مطبوخ گرو کرد آنکه پادشاه بارسال او حکم فرماید اباقا
از کمال تهور و جرات ملک ظاهر تعجب نموده قاصدی جهت اعلام این حال نزد معین الدین پروانه که در آن دیار بحکومت
اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بندقدار با لشکری بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود بروایت تاریخ وصاف
انگیزه این حرکت از وی بنابر استدعای معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربه بر آن مملکت مستولی گشت
و بقول یافعی آنکه بندقدار و لشکر تتار در روم محاربات اتفاق افتاده صورت فتح و نصرت او را دست داده روزی
چند در آن ولایت بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بازگشت و چون اباقا خان از کیفیت آن حادثه خبر یافت
عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام بیرون کشیده معین الدین پروانه را با
دویست هزار مسلمان نماز گزار شهید گردانیدند و چون از آن ولایت بدار الملک خود بازگشت طایفه از ابطال
رجال را بدیار شام ارسال داشت و آن جماعت بمحاصره قلعه بیره مشغول شدند نزدیک بان رسید که آن حصن
حصین را بغلبه و قهر مسخر گردانند و ساکنان بیره حال بنده خود را قلمی نموده آن نامه را بر بال کبوتری بستند و بوقت پرواز

شاهباز زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن برید پرنده
مکتوب را بقاهره رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامه اطلاع یافت فرمود تا بر فور در جواب نوشتند که ساکنان قلعه
تیره باید که مطمئن خاطر و مستظهر باشند که صبح رایت دولت ما در روز هفتم از آن تاریخ بر افق حوالی بیره طالع خواهد گشت
و اگر درین وعده خلاف واقع شود ایشان در تسلیم حصار مرخص اند و السلام و صباح قضای همین مضمون بطریقی که آمده بود باز گشته
بندقدار با دو هزار سوار بجانب بیره در حرکت آمد و بنفس نفیس با هفت غلام بر مراکب یام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون
دران وقت از قاهره تا بیره در بیست و هفت موضع یام بسته بودند چهار شبانروز آن مسافت دور و دراز را قطع کرده
بعد از قرب وصول بمقصد دویست سوار از لشکریان موکب نصرت انتما پیوستند و بندقدار در وقتی که خسرو انجم از قلعه
چرخ چهارم بر آمد بکنار آب فرات که میان او و بیره حائل بود بر زبر پشته رفته علامات سلطنت ظاهر ساخته و متوطنان
قلعه غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان رسانیدند و مغولان اگر چه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از
پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتجمل هر چه تمامتر از آب فرات گذشت مغولان چون آن صورت مشاهده کردند روی
بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند و فات بندقدار بروایتی که در روضة الصفا
مسطور است در ماه ذی الحجه سنه در دمشق اتفاق افتاد و بقول یافعی ملک ظاهر در پانزدهم محرم الحرام سنه مذکوره مریض
گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در بیست و هشتم همان ماه درگذشت و از وی سه پسر و هفت دختر ماند پسران
محمد و خضر و سلامش نام داشتند و اسامی دختران معلوم نیست و از مشایخ زمان بندقدار یکی فخرالدین ابراهیم است که به شیخ
عراقی ∴ اشتهار دارد و شیخ از نواحی همدان بود و در صغر سن از حفظ قرآن فراغت یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود
و باندک زمانی آنجناب را آنمقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول گشت روزی
جمعی از قلندران بهمدان رسیدند اما با ایشان پسری خورشید منظر بود و چون چشم شیخ عراقی بران پسر افتاد بواسطه غلبه
مشرب عشق گرفتار شد و انگاه ∴ بباد داده ورقهای درس و تقریر را ∴ و سر در پی قلندران نهاده همراه ایشان بمولتان
رفت و دران بلده در صحبت شیخ زکریا مولتانی رسیده دست ارادت بوی داده چندگاه در خلوت نشسته و
ریاضتها کشیده بدرجه کمال صعود نمود و شیخ زکریا یکی از بنات خود را بعقد شیخ عراقی در آورد و شیخ عراقی را ازان

دختر پسری در وجود آمده او را کبیرالدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ زکریا بزیارت حرمین شریفین زادهما الله
تعظیما و شرفا دیگر بار رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدرالدین قونوی مشرف شده استماع فصوص کرده و
کتاب لمعات دران ایام تالیف کرده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که دران زمان حاکم روم
بود شیفته صحبت جمال شیخ عراقی گشته جهت آنجناب در توقات خانقاهی ساخته و هر روز بملاقات شریفش می پرداخت
و روزی مبلغی بر سبیل نذر نزد شیخ برد و شیخ فرمود که ما را نظر فریفته بصورت و حسن قوال را بار رسان و حسن قوال دران
زمان در غایت حسن و جمال بود چون امیر معین الدین پروانه میل خاطر شیخ را نسبت بوی معلوم نمود فی الحال کس فرستاد و
حسن را طلبیده و شیخ و امیر معین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافتند چون شیخ بحسن نزدیک رسید پیش
رفت و سلام کرده او را در آغوش کشید شربت طلبیده بوی داد انگاه بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشته سماعها
کردند و شیخ در آن ایام غزلها گفت و یکی از انجمله غزلیست که مطلعش اینست ساز طرب عشق چه داند که ساز است
کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تاز است و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان نسبت باو ارادت تمام بهم
کرد و شیخ بی تکلف گرد کوچه و بازار سیر می نمود تا روزی شیفته پسر کفشگری شد و پدر پسر را گفت که حیف است که لب و
دندان این پسر مصاحب چرم بوده باشد گفت شیخا که ما مردم فقیریم و غیر ازین حرفتی نداریم اگر چرم خرد بدندان نگزیم نان بدست
نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چند مبلغ پیدا میکند جواب داد که چهار درم شیخ فرمود که من هر روز هشت درم میدهم
باید که دیگر این کار نکند بعد ازان شیخ عراقی بدکان کفشگری رفتی و اشعار خواندی و اشک افشاندی حسودان این خبر
بسلطان رسانیدند او ازیشان پرسید که شیخ مر آن پسر را بجایی میبرد گفتند نه گفت در دکان با وی در خلوت
می نشیند گفتند نه انگاه دوات قلم خواست و نوشت که هر روز پنجه دینار بر وظیفه خادمان شیخ افزایند و شیخ عراقی پس از
چندگاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیرالدین که در مولتان بود دران بلده بملازمت پدر
رسید و مقارن آن حال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد
در سابقه چون قرار عالم دادند ∴ مانا که نه بر مراد آدم دادند ∴ زان قاعده و قرار کان روز افتاد ∴ نی بیش کسی وعده نه کم دادند
وفات شیخ عراقی در هشتم ذوالقعده سنه ۶۹۹ اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق در قفای قبر شیخ محیی الدین عربی مدفون شد

و رقه و لدش کبیر الدین آتم انجابت رحمهم الله تعالی و از علمای زمان ملک ظاهر یکی **حافظ نجم الدین علی** بن عبد الکافی است در تاریخ یافعی
مسطورست که قبل از آنکه سنین حیاتش بعقد ثمانین رسد فوت شد و اکراد او را اجل امان ندادی در حفظ حدیث بمرتبه‌ای رسید که بر تمام محدثان
متقدمین فایق میگردید غروب کوکب زندگانی حافظ نجم الدین در شهور سنه ست و ستمایه دست داد و دیگری از آن جمله صاحب تصانیف
محمد بن عبد الله بن مالک الجیانی بود و او نیز در سنه اثنی و سبعین و ستمایه از عالم انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه
حافظ منصور بن سلیمان وجیه الدین العمادی الاعادی الاسکندری است در زمان سلطنت بندقدار در سنه ۶۷۶
از لباس حیات عاری گشت و از جمله دانشمندان عالیمکان آن زمان دیگر **شیخ محی الدین النووی** است و نام او شیخ
محیی الدین یحیی بود و اسم شریف پدرش شرف بن موسی بن حسن و ولادتش در عشر اوسط از ماه محرم الحرام سنه احدی و ثلثین و
ستمایه دست داد و در سنه تسع و اربعین جهت تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه رواحیه قریب دو سال ساکن بود و تمامی اوقات
را بتحصیل معروف داشت چنانکه در آن مدت پهلو بر زمین ننهاد و در سنه ۶۵۱ بمصحوب والد خود بمکه مبارکه رفته بگزاردن حج اسلام
فایز شد و در سنه ستین و ستمایه آغاز تصنیف نموده تا سنه ست و سبعین و ستمایه وفات یافت بآن کار مشغول بود
روضه و منهاج و مشکوة الانوار و تهذیب الاسماء واللغات و شرح صحیح مسلم و شرح مهذب و کتاب تبیان و
کتاب ارشاد و کتاب التیسیر والتقریب و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین
و کتاب طبقات الفقها للشافعیه از جمله مولفات وی است **ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر** بن ملک ظاهر محمد بن بندقدار
بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امرا کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت و چون قریب دو
سال بتمشیت امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنابران اشراف و اعیان قصد
خلع او نمودند و ملک سعید آن معنی را دانسته برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاند و
او را ملک عادل لقب داد و سیف الدین قلاوون را که در سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی ساخت
و بنفس نفیس با برادر خود مضر بعضی از خواص بقلعه کرک شتافت تا در شهور سنه ۶۸۵ در آن دیار بشهریار بعد
از آن سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه گردانیدند و او را ملک
منصور لقب دادند امیر سنقر اشقر صالحی که ملک الامرا دمشق بود اظهار خلاف نمود و ملقب بملک کامل شمس الدین

گشت و در سنه تسع و سبعین و ستمایه سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقابله اتفاق افتاد
و سیف الدین ظفر یافته بسواحل شام شتافت و بر بعضی از آن بلاد مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و
شاهزاده منکوتمور بن هلاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقاخان بمدد حمص آمده بود قتال روی نمود و کفار تتار منهزم
گشته ملک منصور بر طبق لقب خود نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمایه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح به
وقوع انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی بازگذاشت و در ماه ربیع الآخر سنه ۶۸۸
سیف الدین قلاوون بلده طرابلس را بجنگ از کفار فرنگ گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بتحت تصرف در آوردند و
در سادس ذی قعده سنه تسع و ثمانین و ستمایه در ظاهر قاهره معزیه آن پادشاه غازی از عالم مجازی رحلت نمود مدت
سلطنتش یازده سال و چند ماه بود **ذکر سیف الدین قلاوون**
از جمله فضلای زمان سیف الدین یکی **ذکر بعضی از افاضل مشهور** است و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی
در تاریخ یافعی مسطورست که ابن خلکان در سنه ثمان و ستمایه تولد نمود و در موصل تحصیل علوم کرده بمصر شتافت و چندگاه
در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضاء بلاد شام منصوب گشت و مدت ده سال بدان امر اشتغال فرموده در فصل
قضایا شرایط امانت و دیانت بتقدیم رسانید و چون سلطان قلم عزل بر صحیفه حالش کشید در مدرسه امینیه و نجیبیه بتدریس
و افاده می‌پرداخت تا در سنه احدی و ثمانین و ستمایه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله مصنفات ابن
خلکان کتاب روضات الاعیان است و آن بهترین کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند و از جمله
مشایخ آن زمان **شیخ ابو اسحق ابراهیم بن معضاد** بن معضاد المصری است و شیخ ابو اسحق بن عم یافعی صاحب کرامات بود و
در سنه سبع و ثمانین و ستمایه در مصر از عالم انتقال نمود و هم درین سال در ماه ربیع الاول **شیخ یاسین** المزین الحجام وفات
یافت و شیخ یاسین در سلک اکابر مشایخ انتظام دارد بواسطه آنکه احوال خود را بر دیگران مستور کرده بامر
حجامت اشتغال می‌نمود و شیخ محیی الدین نواوی را نسبت بشیخ یاسین ارادت تمام بود و پیوسته بزیارت او
رفته طریق تلمذ مسلوک داشت عمر شیخ یاسین قریب بهشتاد سال بود و هم درین سال ابن النفیس العلامه **علاء الدین بن علی**
بن ابی الحرم القرشی الدمشقی که در دیار مصر بلکه در سایر امصار مثل او طبیبی نبوده از عالم رحلت فرمود و از تصانیف

آنجناب موجب مشهورست و بسیاری از اکابر علما آنرا شرح نوشته اند و دیگری از افاضل زمان سیف الدین قلاون
ابن النجاری المحدث است و ابن نجاری در سنه خمس و تسعین و خمسمائه تولد نموده بود و در بغداد تحصیل فرموده از شیخ
آن بلده اجازت روایت حدیث یافت و او بصفت صلاح و دیانت و تقوی و امانت موصوف بود و در صالحیه دمشق فی سنه
تسعین و ستمائه بجهان جاودان انتقال نمود و سبب شهرتش با بن نجاری آنکه پدرش چندگاهی در نجار بسر برده بود و هم در این
سال **عفیف الدین سلیمان** بن علی التلمسانی از عالم فانی بمنزل باقی انتقال نمود و آن جناب منازل السایرین که مولف
مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری است شرح نیکو نوشته و دیوان اشعارش در غایت سلاست و عذوبت
واقع شده و آنکه بعضی از فقها شیخ عفیف الدین را بزندقه و الحاد نسبت نموده اند ظاهرا بنا بر کمال حسد بوده والله تعالی اعلم

ذکر ملک اشرف صلاح الدین بن ملک منصور سیف الدین قلاوون بعد از فوت ملک منصور جمهور اشراف مصر ولد ارشدش
ملک اشرف را در ذی قعده سنه ۶۸۹ بر تخت سلطنت نشاندند و او پادشاهی صاحب رای کشتی آرای بود و
چون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر وزارت را بشمس الدین بن سلعوس تفویض نمود و منصب سرداری سپاه را ببدر الدین
بیدره متعلق گردانیده روی باستخلاص طرابلس که بار دیگر بتصرف فرنگ در آمده بود آورد و پس از آن سلطان آن حصار را
محاصره و پیکار رغایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید در کمتر از یک ماه آن بلده را مسخر گردانید و بسیاری از آنشان را بتیغ تیز
بگذرانید و اساس قلعه را انهدام داده متصل آن شهر نو بنا کرد و آنرا نیز طرابلس نام نهاد و بعد از آن همت بر تسخیر عکه گماشته
با عساکر موفور و جنود غیر محصور که از آنجمله سیزده هزار غلام زرخرید او بودند متوجه آن حصار شد و در چهارم ربیع الآخر سنه
تسع و ستمائه بمقصد رسیده آغاز محاصره و محاربه فرمود و مخالفان بی دین که در آن قلعه متین مسکن داشتند در مقام دفع
و منع آمده از جانبین تیر چرخ و سنگ منجنیق پران گشت در آن اوان روزی از کفار یکی از مسلمانان را که به اسیری
گرفته بودند عوض سنگ در منجنیق نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند و اجزای جسد آن بیچاره در فضای هوا متلاشی
گشته از مشاهده آن حالت آتش غضب و عصبیت ملک در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را با خاک یکسان
نسازد و خرمن متوطنان آنجا را بصرصر نابود نگرداند دست از جنگ باز ندارند و نقابان تیز چنگ را فرمود تا در مسام
زمین آغاز راه بریدن کردند و از خندق گذشته ستونها در زیر برج و باره نصب نمودند و تمامی نشیب قلعه را مجوف

ساخته بیکبار آتش بدرون ستونها زدند لاجرم باد ادبار بر مفارق کفار خاکسار وزید و بعضی از جدار حصار افتاد
و در صباح جمعه هفدهم جمادی الاولی سنه مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند و خون اکثر آن
بی دینان را با خاک راه آمیختند و بعد از دور و نزدیک وقوع این صورت مدینه صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف در آمد
و اهلش را طاعت و انقیاد کرده داروغه طلبیدند و هم در آن سال ملک اشرف بنا بید از دستغال حصار صیدا و عثلیث
و طرسوس و طنانی را نیز مفتوح ساخته نصاری فرنگ را بتمام از آن دیار اخراج فرمود و ابواب فتح و سرور
بر روی روزگار اهل اسلام گشود و در همین سال ملک عادل سلامش بن ملک ظاهر بیبرس وفات یافت و ابواب ده
هزار روز انوار معدلت ملک اشرف بر مفارق اهل اسلام تافت بیدره دنبروی خروج نموده در سابع محرم الحرام سنه
۶۹۳ نقش وجود آن سلطان عادل مجاهد را بنوک شمشیر از لوح زندگانی بسترد و محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاوون را
پادشاه کرد و ابن سلعوس وزیر را مواخذ گردانیده آنقدر اشکنجه نمود که از عالم انتقال فرمود **ذکر اقبال و ادبار**
بیدره و کتبوغا و لاجین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آنکه چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت
نموده اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سرانجام تمامی مهمات را از پیش خود
گرفت و لمعت ملک قاهر شد چون یکسال حال بر همین منوال گذشت در محرم الحرام سنه اربع و تسعین و ستمائه کتبوغا که در زمان
غلبه ملک مظفر بر کسوفا بومان با سیری در دست مصریان افتاده بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت
نهاده باتفاق لاجین و غلامان اشرفی خروج کرده او را بکشت و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت گشت و او
در آن وقت که بر سریر سلطنت صعود نمود پنجاه ساله بود و بعد از دو سال از پادشاهی کتبوغا با حسام الدین لاجین عقد
بستند کتبوغا با چهار کس از غلامان خاصه خود بصوب دمشق گریخته لاجین که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از
سپاه را بدان جانب فرستاد تا او را گرفته بقلعه صرخد ساکن گردانیدند و اسباب بهم رسانیدند و در سنه
ثمان و تسعین و ستمائه اعیان مصر نسبت بلاچین نیز طریق بیوفایی پیش گرفتند بعد از ادای نماز خفتن در وقتی که لاچین
بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی القضات حسام الدین اطنفی و امیر عبدالله بریدالبندوی کسی نزد او نبود
هفت کس از اعاظم امرا شمشیرها کشیده بر سر لاچین رفتند و قفس قالبش را شکسته مرغ روح او را بطرف

آشیانهٔ عقبی پرواز دادند، و دیگر بطلب محمد سیف الدین قلاون که در قلعهٔ کرک بود کس فرستاده او را بمصر
آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را با سالار تفویض کردند و در سنهٔ اثنی و ستمایه
حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن دقیق القشیری در مصر فوت شد، در تصحیح المصابیح مسطورست که تقی الدین را مصنفاتیست که
مانند آنها تالیف کرده نشده و در همین سال کتبوقا که بعد از خلع از سلطنت مصر در صرخد می بود از عالم انتقال نمود والله اعلم

گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه شد در زمان او ظاهر گشت

چون ملک ناصر بر سریر مملکت متمکن گشت چنانکه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار
بماردین و راس العین که حکام آنجا خراج گذار غازان خان بودند فرستاده و احوال و حیوانات ساکنان آن موضع را بباد
غارت و تاراج داد و بنابران میانهٔ سلطان محمود غازان مواد نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنهٔ تسع و
تسعین و ستمایه لشکر بصوب حمص کشید و در نواحی بلدهٔ حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانید و ایالت آن دیار را
ببعضی از امرا تفویض کرد رایت مراجعت برافراخت و امرا عظام از محافظت ثغور شام عاجز شده مرکب عنان
عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساخت بنابران خان ثانیاً سپاه بدان بلدان برد و بعد از وصول
بحلب فتح شام را در عهدهٔ قتلغ شاه نوین و چوپان بیک کرده روی بصوب دار الملک خود آورد و ملک ناصر
با عساکر نصرت مآثر در موضع سفر بر سر غازانیان تاخته همه ایشان را [illegible] داده و غنیمت بی نهایت
گرفته قدم بر مسند حشمت نهاد امر خطیر نیابت و لشکرکشی را به تیمور تفویض نمود و به منصب وزارت فخرالدین عمر خلیلی
را مشغول فرمود و قراسنقر را در دمشق حاکم کرد و جمال الدین اقوش در حلب بدین تمشیت امور سپاهی و رعیت
آورد صیت کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشکری و رعیت
مطیع و منقادش گشتند تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت در سنهٔ احدی و سبعمایه الحاکم بامر الله عباسی
که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و ناصر و امرا
و اکابر پسرش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند و بر منابر اسلام در دیار مصر و شام خطبه
بنامش خواندند چون مدت هشت سال از ترشحات سحاب عنایات الهی ریاض ملک ملک ناصر الدین ناضر و ریان بود

نگاه چشم بد روزگار در کار آمده صرصر خلاف امرا وزیدن گرفت روزی چند بهار دولتش بخریف حرمان تبدیل نمود
تبیین این مقال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بیبرس چاشنی گیر که از اکابر امرا بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی
بودند هوس استقلال کرده در سنهٔ ثمان و سبعمایه قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از اندیشهٔ غدر دشمنان وقوف یافته
خود ار زر و جوهر و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر از غلامان جلادت اثر از قلعهٔ قاهره پایان آمده بجانب
حصار کرک که در حصانت با سد سکندر برابر بود نهضت فرمود و بعد از وصول برج و باره آنرا استحکام تمام داده
مطمئن خاطر سکون بر حرکت اختیار نموده سالار و چاشنی گیر چون عرصهٔ مملکت مصر را خالی دیدند المستکفی بالله
اعیان و اشراف را مجتمع ساخته در باب تعیین پادشاهی که از عهدهٔ ضبط حوزهٔ اسلام بیرون تواند آمد
از برای مشورت طلبیدند و خاطر تمکنان بر سلطنت چاشنی گیر قرار یافته او را بر سریر عزت نشاندند و لقبش را
مظفر ساخته خطبه بنامش خواندند و چاشنی گیر زمام حل و عقد مهام را بکف کفایت سالار داده منصب نیابت را
به بیرعلی قبچاق تفویض نمود و قتال السبع از ممالیک سیف الدین قلاون و جمال الدین موصلی غلام بدرالدین لولو و
علاء الدین بغدادی را با یکی کس از سرداران و سپاه فراوان جهت محافظت حلب بحدود آن ولایت فرستاد
و دمشق را بجمال الدین آقوش و حماه را بقبچاق و حلب را به قراسنقر و طرابلس را باسیتمور داد و چون از جانب ملک ناصر
خوف و خشیت بی نهایت داشت بنابر استصواب امرا قاصدی سخندان نزد او ارسال نموده پیغام فرمود که چون
بموجبی طریق اعتزال و انزوا اختیار کرده مملکت را بازگذاشتند اشراف و اعیان مسلمانان ممکنه را بر تخت
سلطنت نشانده ملک مظفر لقب داده اند اکنون مبلغی کلی از خزانه مصحوب سلطان است و ما را جهت تجهیز لشکر
اسلام و اخراجات بیت الحرام بدان وجه احتیاج تمام و همچنین زرد و بیست غلام شجاع در ملازمت آستان
سپهر ارتفاع بسر میبرند توقع آنکه معدودی چند که از عهدهٔ خدمات ضروریهٔ آنحضرت بیرون آیند نگاه
دارند و سایر آنجماعت را بمصر فرستند تا باتفاق دیگر بهادران اسلام بامر غزا و جهاد بپردازند ملک ناصر داد که
محقر وجهی که از خزانه همراه آورده شده عشر خزاین موروث و مکتسب نیست که در مصر گذاشته ایم و اگر آنرا باز
فرستیم هر روز جهت ما یحتاج وجه معاش دریوزه باید کرد و طلب فوجی از ملازمان که رعایت حق نمک

نموده مصحوب الجانب المذ غایت تا الصافی است چه امروز زیاده از دوازده هزار بنده و بنده زاده اشرفی و
منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک مظفر
نهاده اند و ما بر سبیل اختیار دل از ملازمت آنجماعت برداشته ایم و وجود و عدم ایشان یکسان انگاشته ایم
مناسب آنکه ملک مظفر و اتباع او جهت این خرابیات خود را رنجه مدارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند و چون
پیغام بچاشنی گیر و ملازمان او رسید دم در کشیدند و دیگر از ملک ناصر حرفی نطلبیدند بعد از آن ملک مظفر از غلامان
اشرفی و ناصری توهم فرموده سرا و علانیه باهدام بنای زندگانی ایشان جسارت نموده منکوتمور از ممالیک ملک
اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فائق بود و از قصد ملک مظفر اندیشیده از مصر بگریخته به قلعه کرک
رفته بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت و دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یک یک و دو دو بتقلید
منکوتمور نموده بملازمت ملک ناصر شتافتند لاجرم باندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسید
حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزد ملک ناصر فرستاده اظهار هواخواهی فرموده و قتال الپسع و جمال الدین موصلی و علاء الدین
بغدادی که در آن حدود بودند از عقیده قراسنقور نسبت بملک مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تاختند و این خبر از
ملک ناصر شنوده جمعی از شجاعان لشکر را و مخالفان فرستاد تا تمامی یراق و جهات ایشان را گرفته تاراک بردند و چون صاحب
دمشق جمال الدین بر جمعیت ملک ناصر اطلاع یافت هراس بیقیاس بخود راه داده عنان بجانب مصر شتافت و
ملک ناصر بلطف پادشاه قادر واثق گشته با سپاهی متکاثر از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام شام
بر ظل رایت آفتاب احتشام التجا کرده ملک ناصر همه ایشان را باصناف الطاف و اعطاف خسروانه بنواخت و
قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان تشیید گردانیده لوا توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه
ثمان و سبعمایه با عظمت و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد و چون چاشنی گیر
نسل ملار المصر جاه و جلال خود محیط دید بصد درد و داغ وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار پنجاه خروار زر از خزانه
بارکرده با چهارصد غلام خاص براه صعید طریقه فرار گزید و سلطان بر گریز خصم اطلاع یافته قراسنقور و منکوتمور
را با طایفه از دلیران روان فرمود تا ما بین غزه و خلیل شتافته راه بروی بسته او را مسدود گردانند و بنفس نفیس در

در طی مسافت مسارعت نموده در شب عید فطر بقاهره معزیه رسید و همان شب به قلعه خرامید در روز دیگر مصریان از عید
روی نموده بنشاط و انبساط بساط عیش و عشرت گستردند و یکدو روز بسور و سرور بسر بردند در روز دوم عید خبر آمد
که قراسنقور و منکوتمور در منزل چاه اتابک بسر وقت چاشنی گیر رسیده او را دستگیر گردانیده می آورند و ملک
ناصر منشور حکومت دمشق را نیز بقراسنقور فرستاد و حکم فرمود که هم از آن راه بدار الملک شام رود و چاشنی گیر
نجات بمجلس همایون درآمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت این کیست که با وجود آنکه من درباره تو غایت
رعایت و عنایت بتقدیم رسانیدم از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران مقابل کردی چاشنی
گیر از شنیدن چاشنی آن خطاب زهر آمیز مضطرب شد و گفت که سالار مرا باین حرکت باعث گشت ملک ناصر
او را گفت که من بواسطه سوگندی که خورده ام این حرام نمک را نمی کشم اما دیده شخصی که بصیرتش بدین نعم مسیحا
نباشد کور بهتر و امر بقصد میل کشیدن چاشنی گیر کرده خدمتش بتضرع و زاری التماس قتل نمود و ارکان دولت
این ملتمس را مبذول داشته او را بزه کمان از میان برداشتند و چون نوبت بسیاست سالار رسید حکم شد که
بقلعه سویک رفته بقیه عمر آنجا بگذارند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین افرم ترک سپاهیگری داده دیگر بر اسپ
سوار نشود و اگر مرکب احتیاج داشته باشد بر خر نشیند و در سنه احدی عشر و سبعمایه ملک ناصر قراسنقور را از
حکومت دمشق عزل کرده اینمعنی موجب آن شد که مشار الیه باتفاق جمال الدین افرم و پانصد کس از اهل جلادت
باستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافته انعام و اکرام بسیار یافتند و اولجایتو سلطان بنابر
اغوای ایشان لشکر بجانب شام کشید و چنانکه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت با اهل رحبه صلح
کرده بازگردید و در سنه اثنی عشر و سبعمایه سلطان بکه مبارکه شتافته بگزاردن حج و کعبه رفته و کرت بعد
اخری بدان سعادت عظمی اسعاد یافت و بدار الملک خویش بازگشته پرتو انوار عدالتش بر وجنات احوال
متوطنان بلاد مصر و شام تافت **اختتام کلام بر ذکر ملوک مصر و شام** بر خاطر واقفان احوال ملوک عظام و
عارفان اخبار مشهور ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ وصاف و امرا الحان حالات ملک ناصر
تا این مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان سمت انتظام دارد و راقم حروف را اسرار احوال آن پادشاه

باستقلال از سنه عشرین وسبعمایه که سال وفات اوست معلوم نشده ونیز از کسی که در وقت تحریر آن مختصر در نظر بود
بوضوح نه پیوست که بعد از ملک ناصر ملک مصر کدام یک از غلامان او انتقال یافت بنابران هر امری که از آن
نگردید وانچه از السنه وافواه مسافران آگاه استماع افتاده آنست که از آن زمان باز همواره ممالک زرخرید
سلطان مصر میشوند ودر باب تمشیت امور مملکت ودر باب غزو وجهاد سعی واجتهاد مینمایند چنانچه ظفرنامه ومطلع
سعدین بتحقیق می‌انجامد در زمان حضرت صاحب‌قران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق ببرقوق نامی گرفته بود وچون
او فوت شد پسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود نمود وملک فرج را در دمشق با حضرت صاحب‌قرانی
محاربه اتفاق افتاد وشکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد بعد از فتح روم ایلچیان بدرگاه صاحب
قران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد نمود وچند تنگه مسرخ بنام نامی آنحضرت سکه زده ارسال
فرموده ودر این زمان فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف بحکومت بلاد مصر وشام اشتغال
داشت وچون او فوت شد سلطان شیخی علم سلطنت برافراشت ومظفر وتاترکه در سلک امرای کبار منتظم بودند
صاحب اختیار شده برتق وفتق وحل وعقد آن ملک قیام می‌نمودند وبعد از وفات سلطان جقماق بیک که امیر
اخورش بود سلطان مصر شده میان او ومیرزا شاهرخ رسل ورسایل آمد شد می‌نمود وطریقه اتحاد وموافقت رعایت
یافت چنانچه در جزو سوم این مجلد پرنوا سنام بران حکایات خواهد تافت واز جمله ملوک مصر دیگری سلطان
قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بود وازانجمله دیگری ملک قنقوست که در ایام طلوع آفتاب اقبال
نواب درگاه عالمپناه شاهی سلطنت می‌نمود وچون چند سال از حکومت قنقو درگذشت ملک الامرای حلب
خیربا نام با وی یاغی گشت وپادشاه روم سلطان سلیم بنابر تحریص وترغیب خیربا لشکر کشید وقنقو باستقبال
خصم از قاهره مصر بیرون آمده بعد از قطع دو سه منزل متوجه عالم آخرت گردید وچون سلیم خروس آن مملکت را بانواع
زاغ بال در آغوش گرفته خیربا را قایم مقام قنقو ساخت واز هر کس توهم خلاف داشت بقتل رسانیده علم
مراجعت برافراخت وظاهرا تا غایت که تاریخ سنین هجرت بغره محرم الحرام سنه تسع وعشرین وتسعمایه رسیده خیربا در آن
مملکت پادشاه است چنانچه تفصیل این حکایت ان شاء الله تعالی در جزو چهارم ازین مجلد بوضوح خواهد پیوست

ذکر بعضی از علما و اکابر

در تصحیح المصابیح

توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر فی شهور سنه احدی عشر وسبعمایه حافظ علامه
بن احمد الحرانی که حنبلی مذهب بود وبقضای ولایت مصر اشتغال مینمود از عالم رحلت فرمود ودر
همان سال جمال الدین محمد بن مکرم انصاری که تصانیف مفیده در سلک تحریر کشیده متوجه عالم
آخرت گردید ودر سنه خمس وعشر وسبعمایه محدث علامه سلیمان بن حمزه المقدسی که قاضی بلاد
شام بود صحیح زندگانی را وداع فرمود وهم درین سال سید فاضل وعالم کامل رکن الدین
بن محمد الحسینی در موصل بجهان جاودان شتافت وآنجناب حافظ قرآن مجید بود ودر علوم مختلفه
تصانیف نمود وازانجمله متوسط مشهور است وبیمنت آن نسخه بر السنه وافواه طلبه مذکور ودر سنه
ست وثلاثین وسبعمایه وفات یافت صاحب مؤلفات برهان الدین بن عمر الجعبری از لباس
حیات عاری گشت ودر سنه ثلث وثلثین وسبعمایه قاضی القضات مصر ابو الفتح محمد
که در علم حدیث ودیگر علوم تصنیفات دارد درگذشت ودر سنه اربع وثلاثین صاحب تصانیف
قطب الدین بن سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت ودر سنه خمس وثلثین وسبعمایه
مؤلف تاریخ مصر وشارح صحیح بخاری قطب الدین بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودان
شتافت ودر سنه ثمان وثلثین وسبعمایه قاضی حماة شرف الدین بن القاضی نجم الدین عبد
الرحیم بن القاضی شمس الدین ابن البارزی الجهنی جهان جاودان را منزل ساخت وقاضی هبة الله در
سلک اعاظم اهالی حدیث منتظم بوده از جد خود وکمال صرر وجمعی دیگر از محدثان اجازت روایت
داشت واز تصانیف آنجناب یکی شرح حاوی است در دو مجلد وتصنیف دیگر دارد موسوم
بحل الحاوی مدت اقامت هبة الله در منازل دنیوی هفتاد و سال بوده ودر سنه تسع وثلثین و
سبعمایه قاضی قضات دمشق محمد بن ابراهیم بعالم اخروی انتقال نمود واو پدر مولانا
عبد الرحمن بود وهو ابن قاضی القضات سعد الدین بن قاضی القضات امام الدین وقاضی جلال الدین

محمود بخت بخطابت بلدهٔ دمشق اشتغال داشت بعد از ان ملک ناصر را طلبیده بتکلیف منصب قضا
فرمود و قاضی جلال الدین باستقلال برجه تمامتر بتفصیل قضایا فرق بشر پرداخته در اختیار و اعتبار
بدرجهٔ رسید که امثال و اقرانش آن مرتبه میسر شده بود در تاریخ یافعی مسطور است که و کان
فصیحا مملو العبارة یعرف العربی و العجمی و الترکی ملیح الصورة و من التصانیف المشهورة الکتاب المشهوران
فی علمی المعانی و البیان المسمیان بالتلخیص و الایضاح مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و هم درین سال
صاحب تاریخ کبیر در سنهٔ و یکسالگی از عالم انتقال نمود و درهمین سال
حافظ کبیر علم الدین بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان جاودانی پیوست و او را کتابیست در نهٔ
غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در سنهٔ اربعین و سبعمایه در مصر ابوبکر اسماعیل
بن عبد العزیز بن مجد الدین السنکلومی فوت شد و ابوبکر در وقتی که پسر بمو نزدیک بود بقاهره معرفت شناخته
از شیخ محیی الدین عبد الرحیم النابلی اخذ فقه نمود و آغاز تالیف منها الکافیة الفقه فی اربع مجلدات
و منها اللمع العارضة فیما بین الرافعی و النووی من المعارضة فی مجلد واحد و منها شرح منهاج النووی و منها
شرح مختصر التبریزی قال الیافعی قلت و بلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عمره نیف علی ستین و در سنهٔ
ثمان و اربعین و سبعمایه محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی
نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف متعدده است و در سنهٔ تسع و اربعین و ثمانمایه
شمس الدین معروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید و ولادتش در سنهٔ
ثلث و سبعین و ستمایه در دمشق اتفاق افتاده بود و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته
تا آخر ایام زندگانی دران بلده اقامت فرمود و هفتاد و سال عمر داشت و در مدت حیات مصنفات
جلیله بر اوراق روزگار نگاشت منها الکتاب ازالة الشبهات عن الآیات و الاحادیث
المتشابهات و منها نزهة الایام علی مسائل الروضة فی اربع مجلدات و منها مختصر روضه و منها
رسالة فی النحو و صنع لها شرح بین مجملها و مفصلها و له دیوان خطبه جمعه و له فی علم الحدیث مصنف

مفید و در سنهٔ خمسین و سبعمایه نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الاصفونی در مکه مبارکه در آخر ایام
حج بعالم اخروی پیوست و او در سنهٔ سبع و سبعین و ستمایه متولد شده بود و از مصنفاتش یکی مختصر
روضه است در دو مجلد و در سنهٔ اربع و ستین و سبعمایه خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین
بن ایبک الصفدی که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بر افراشت و او در فن
تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده دارد و در سنهٔ ثمان و ستین و سبعمایه عفیف الدین بن اسعد
الیافعی الیمنی بجهان جاودان انتقال فرمود کنیت آنجناب چنانچه در تصحیح المصابیح تصریح یافته ابو محمد بوده
و در نفحات ابو السعادات مکتوب است که یافعی از اصناف علوم ظاهری و باطنی بهرهٔ تمام داشته و
همواره همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف گماشته منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین
و منها کتاب الدر النظیم فی فضائل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث
الزمان و بنا ء این کتاب احادیث انتساب را بتاریخ نستین هجری نهاده است و از سال اول
هجرت تا سنهٔ خمسین و سبعمایه کلیات وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و
آنجناب در مکه مبارکه ساکن می بود و دران بلدهٔ طیبه از عالم انتقال نمود و در سنهٔ قاضی شام تاج الدین
ابی نصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات که یکی از انجمله
جمع الجوامع در حیز تحریر آورده و در سنهٔ ثلث و سبعین و ستمایه جمال الدین بن حسن الاسنوی که شیخ فقهاء
مصر بود از عالم انتقال نمود و هم درین سال بهاء الدین که ملقب به احمد و مکنی بابو حامد و در مکه از جهان
فانی رحلت نمود و سواء العلامه تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مولفاته شرح الناسخ و در ماه صفر سنهٔ ثمان و
سبعین و سبعمایه ابو حفص بن مزید بن مسلمة المراغی الحلبی المزی در دمشق بمنازل جاودانی پیوست و کان
خیرا و اتقا حافظا للقرآن و ذاکرا للحدیث و در سنهٔ تسع و تسعین و سبعمایه برهان الدین ابرهیم بن احمد الشافعیست
که در علم قرات و حدیث در مصر و شام نظیر نداشت علم عزیمت بصوب آخرت بر افراشت و در سنهٔ
خمس و ثمانمایه سراج الدین عمر بن علی الانصاری مشهور بابن ملقن و تصانیف کثیره کبیره دارد وفات یافت

و در سنه ست و ثمانمائه در مصر **زین الدین عبدالرحیم** بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری هو
آخر حفاظ الحدیث وحمته و جامع انواعه والمؤلف فیه و به ختم هذا العلم فی تلک الدیار علیه الرحمة من الله الغفار **ذکر**
حکومت قراختائیان در مملکت کرمان نزد جمهور مورخان سخن دان محقق شده که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزم
شاهیان از قوم قراختائی ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات احوال ایشان هشتاد سال
امتداد یافت و نخستین کسی از ان طبقه که افسر سروری بر سر نهاد براق بن کلدوز است و اخوان ایشان قطب الدین شاه
جهان **براق بن کلدوز** در مبادی حال بملازمت پادشاه قراختائی کورخان قیام می نمود و در زمان سلطنت
تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان تکش او را اجازت مراجعت نداد و چون
اورنگ خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را ولا و تفویض حجابت مخصوص
ساخت و ما بنیاد از رسیدن یرغو و اقامت مراسم دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود
سلطان غیاث الدین پیرشاه را علاوهٔ این مناصب گردانید دران وقت که سلطان محمد غیاث
الدین را بحکومت عراق منسوب ساخت شحنگی اصفهان را ببراق حاجب داد و مقارن آن حال اختر جاه
و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماه چتر رایت دولت چنگیزخانیان در مغرب مختفی گشته براق جناب
از ملازمت ایشان واجب دانسته ویرا از راه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابوالقاسم
زوزنی که دران زمان حاکم کرمان بود به طمع اموال و یراق براق سر راه بروی گرفت و بین الجانبین محاربه
اتفاق افتاده و علم دولت براق سمت ارتفاع پذیرفت و ابوالقاسم گریخته در سنه تسع و عشر و ستمائه براق بکرمان در
آمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانی که اوکدای قاآن در قراقرم و کلوران قایم مقام پدر شد براق ایلچی
سخندان با پیشکش فراوان بآستان معدلت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و قتلغ سلطان
لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قاهر سیاس بود و قرب پانزده سال
باقبال گذرانید و فی سنه اثنی و ثلثین و ستمائه وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود در ظاهر کرمان در محله
ترک آباد مدفون شد و از و یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه حق نام داشت و اسامی دختران اینست

سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان و بعد از فوت براق محمد سلطان بن حمید پاسکو روزی
چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه حق در آن زمان در اردوی اوکدای قاآن بود
وزارت براق تعلق بخواجه امین الدین ضیاء الملک الطالبی میداشت و خواجه یمین الدین در اوایل حال در سلک
نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم نصفت و نیکنامی برافراشت
سلطان رکن الدین خواجه حق بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی
بدان جانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد
و سلطان رکن الدین از روز دوشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ثلث و ثلاثین و ستمائه بلده کرمان را بیمن مقدم تشریف
مشرف گردانیده قرب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید و دران اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان
در ظل تربیت صاحب محمود یلواج بسر میبرد و چون منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را
بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهت او حاصل کرد و رکن الدین از ین معنی خبر یافته جهت استمداد روی
ببغداد نهاد و اما او را از انجا کاری نگشت و لاجرم بازگشته بدرگاه منکوقاآن رفت و قطب الدین از عقبش
شتافته قاآن رکن الدین را بوی سپرده بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند و اسامی ایشان معلوم
نیست و وزیر رکن الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه یمین الدین بود و آخر الامر خواجه یمین بمقصد و غرض
بعضی از اهل حسد مواخذه و مقید شده شهادت یافت انگاه طاهر الدین ظهیر الملک متصدی منصب وزارت گشت
و بعد از انقضای دو سال قلم قضا رقم عزل بر صحیفهٔ حالش کشیده شرف الملک معین الدین زوزنی متعهد آن
مهم گردیده اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهدهٔ تدبیر سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و به
اندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک احمد بن تاج الدوله قایم مقام گشت و او نیز در سال اول ببلای مصادره
گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران به اندک زمانی
از ان کار معاف شده بار دیگر طاهر الدین ظهیر الملک دران امر شروع نمود تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود
در منتصف شوال سال ششصد و پنجاه بکرمان رسید و تاج ایالت بر سر نهاد و قتلق

قتلغ ترکان که از قتلقان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود و در آن اوقات در حرم قطب الدین جای داشت
باصابت رای و تدبیر مملکت را معمور و آبادان ساخت قطب الدین قرب چهار سال بفراغ بال سلطنت کرده در ماه
رجب سنه خمس و خمسین و ستمائه مریض گشت و در آخر شهر رمضان همان سال درگذشت با وزارتش خواجه طاهرالدین
ظهیرالملک و فخرالدین شمس الملک محمدشاه بن حاجی زوزنی بمشارکت یکدیگر قیام می نمودند و آن هر دو خواجه در
غایت عدل و انصاف بودند قطب الدین را دو پسر و چهار دختر بود پسران حجاج را سلطان و سیورغتمش سلطان
نام داشت و اسامی دختران از امور خان حسن نگاشته اند پادشاه خاتون بی بی ترکان و قتلق یعلق پادشاه
خاتون و بی بی ترکان از قتلغ ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را اباقا
خان در حرم خویش جای داد بدین سبب مادرش بعد از فوت شوهرش پای بر مسند رفعت نهاد **عصمت**
الدین قتلغ ترکان بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکو خان ارسال داشته کیفیت واقعه را عرضه داشت کرد
هلاکو خان فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان آستان ما شرایط نیکو بندگی بجای آورده بود مملکت کرمان را
بفرزندان او ارزانی داشتیم و چون ایشان خردسال اند باید که ترکان اسم سلطنت بر حجاج سلطان اطلاق نموده
سرانجام کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت و در تعمیر ولایات و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان
و تشیید قواعد بر و امتنان سعی تمام نموده در افاضه درات و اشاعه حسنات و انعام علما و اکرام فضلا بمرتبه
اهتمام فرمود که تا آن غایت عشر آن از هیچ پادشاهی ذو شوکت بوقوع نپیوسته بود در ایام اختیار خود خوانق
و مدارس و مساجد بنا کرد و گرد ستم و پریشانی از چهره احوال حاویان فضائل نفسانی بسترده و در آن اوقات که
اباقا خان جهت دفع براق سلطان متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی
عالی روان ساخت و حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر عاطفت اباقا خان شده بعد از مراجعت بکرمان
نسبت بترکان بی حرمتی آغاز نهاد و نوبتی در مجلس بزم اراده کرد که ملکه رقص نماید خواص و ندما در آن محفل
باین بیت ترنم نمودند که ﴿ع﴾ چرخ است پیر و اختر بخت تو نوجوان ؛ آن پیر که پر دولت خود با جوان دهد
و ترکان خاتون از این حرکات ناپسندیده رنجیده متوجه اردو گشت و حجاج سلطان هراس تیقساس

بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت ده سال در غربت مصابرت نموده بعد از آن سلطان
هند لشکری همراه ساختند تا ملک موروث را تحت تصرف آورده و حجاج سلطان با جمعی کثیر از هندیان به
صوب کرمان روان گشته چون بمنزل کبر رسید مریض گردید و در شب پنجشنبه سابع ذی حجه سنه سبعین و ستمائه وفات
یافت و او را چهار پسر و هفت دختر اسامی پسران اینست سلطان مظفرالدین محمدشاه شاه قطب الدین طغرشاه
شاه رکن الدین محمودشاه شاه علاءالدین حسن شاه و اسامی دختران معلوم نیست و بعد از فوت اباقا خان در اثنا
پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمد خان رفته نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان
حاصل نمود و بر مرکب مراد سوار گشته روی بملک موروث آورد و چون ببیارکوه رسید دید که ترکان خاتون
بجانب اردو میرود و با وی ملاقات کرد آن نشان را برو خواند و ملکه از وقوف بر مضمون آنچنان بیمار گشت که
غش کرد و بعد از افاقت در غایت سرعت باردو شتافت اما مهمی نتوانست ساخت و آن زمستان در اردو گذرانیده
تابستان گشت و آخر الامر دخترش بی بی ترکان کفنش و او را بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش
بود دفن نمودند مدت اختیار و اعتبار ترکان خاتون در کرمان نزدیک بیست و شش سال امتداد یافت خواجه
قوام الملک فخرالدین یحیی و عمده الملک منتجب و مجدالملک تاج الدین ابوبکر شاه و قوام الدین بهاء الملک بنوبت
وزارت قتلغ ترکان و حجاج سلطان مینمودند و خواجه منتجب الدین را پسری بود ناصرالدین نام و تاریخ کرمان که بنام
این قتلغ نوشته شد تصنیف ناصرالدین است **سلطان جلال الدین** در شهور سنه احدی
ثمانین و ستمائه بکرمان رسیده بی مانعی و منازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن وقت که ارغون خان احمد خان را
که مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالک ایران لوای کامکاری برافراخت باستحضار سلطان سیورغتمش
فرمان داد و سیورغتمش با خوف و هراس تمام بدرگاه شتافته امرا او را در موقف یرغو بازداشتند آخر الامر
بوقا جنکسانگ خاطر به سرانجام مهمش گماشت و خواهرش پادشاه خاتون که منظور عشق بود در سلک ازدواج
کیخاتو کشیده بجانب روم فرستاده و خان زاده کرد و تحسین را سیورغتمش داده نشان حکومت کرمان بنامش نوشته
اجازت مراجعت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش در مرافقت حرم محترم بملک موروث خرامیده بر

مسند دولت و اقبال صعود نمود و خانزاده کردوجین دختر شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان بود و مادرش ابش
خاتون بنت اتابک سعد بن ابوبکر است و کردوجین با وجود علو نسب بحسن صورت و صفاء اعتقاد و وفور
انصاف اتصاف داشت و در باب اشاعت خیرات و مبرات و ارتکاب طاعات و عبادات و تعمیر و
ترویج بقاع و نقاع پیوسته سعی و اهتمام تمام می نمود القصه چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان قطب الدین
سیورغتمش درگذشت ارغون خان فوت شده و کیخاتو از روم بآذربیجان آمده بنشستند و به عظمت هرچه تمامتر
بجانب کرمان در حرکت آمده فی شهور سنه احدی و تسعین و ستمایه بر سر سیورغتمش راندند و او را گرفته در قلعه شهر
محبوس گردانید و شاهزاده کردوجین و بعضی دیگر از هواخواهان در مقام استخلاص سلطان شده طنابی در میان
مشک سقایی که آب بقلعه می برد پنهان ساختند تا بسیورغتمش رساند و بآن وسیله سیورغتمش از دیوار قلعه پایان
آمده بگریخت اما چون رشته عمرش با تمام پیوسته بود بار دیگر بدست خواهر نامهربان افتاد و در بیست هفتم رمضان
سنه ثلث و تسعین و ستمایه در وقت افطار شربت شهادت چشید و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر قطب الدین شاه جهان
نام داشت و دختر عصمة الدین شاه عالم و وزارت سلطان جلال سیورغتمش بخواجه نظام الدین دهر و رئیس الملک قوام الدین
مسعود بن صفاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین هم در اوایل حال معزول شد و یمین الملک از روی استقلال
بتمشیت امور ملک و مال قیام می نمود **صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین** ملکه فاضله زیبا صورت
نیکوسیرت بود و در ایام دولت بتمهید بساط عدالت و نصفت اقدام فرمود و بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت
و همواره اشعار آبدار بر اوراق روزگار می نگاشت و چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت پرتو آفتاب
انعام و احسانش بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت و در نوروز سنه اربع و تسعین و ستمایه که کیخاتو خان
کشته گشته بایدو اغول بر سریر فرمانروایی نشست حزن و ملال بسیار قرین روزگار پادشاه خاتون شد زیرا
که شاه عالم بنت جلال سیورغتمش در حباله بایدو بود و از استماع آن خبر شاهزاده کردوجین در غایت فرح
و سرور با اتباع و ملازمان از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه بشیراز رسید لشکر اطراف و جوانب آن ولایت
بوی پیوستند و کردوجین بقصد پادشاه خاتون مراجعت نمود و بمحاصره کرمان مشغول گشت و اکثر امرا و نوکران

طریق بیوفایی مسلوک داشته از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او از ضبط بلده عاجز آمده بقضا رضا داد
و دروازها بازگشاد و کردوجین بشهر خرامیده او را با خواص مقید گردانید و در شعبان سال نا فرمان بایدو
خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از همان شربت که برادر چشانیده بود
درکشید

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات   که واجب شد طبیعت را مکافات

این رباعی نتیجه افکار آن خاتون فاضله است

بر لعل که دم گرد ز مشک رقم   یا غالیه بر نوش لبی کرد ستم
جا اثر خال سیه بر لب تو   تاریکی و آب زندگانیست بهم

و این قطعه نیز از اشعار آبدار اوست که

درون پرده عصمت که تکیه گاه منست   مسافران هوا را گذر بدشواریست
همیشه با سر زن بزیر مقنعه   که تا رود و دوی از عصمت و نکوکاریست

فخر الملک خواجه نظام الدین محمود وزیر پادشاه خاتون بود **سلطان معز الدین محمد شاه**
در اواخر ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمایه بفرمان غازان خان حاکم ولایت کرمان گشت
و آن خسرو خورشید طلعت گردون همت دریا سخاوت بود و وزارت قاضی فخر الدین و شهادت او در کرمان
در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب مدام و تجرع اقداح فرح انجام شغف تمام داشت و در ایام
جوانی حرارت می ارغوانی در مزاج آن سالک طریق جهانبانی اثر کرده فی سنه ۷۰۳ بعالم جاودانی انتقال فرمود
مدت حیاتش بیست و نه سال بود در اوایل حال بوزارت محمد شاه یمین الملک خواجه ظهیر الدین قیام می نمود
و در اواخر خواجه نصیر الدین حسن

گفتار در اوایل وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل دنیوی بمنتزهات اخروی

قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم و حاوی فنون محسوس و مفهوم بود و در جمع فضایل نفسانی و کسب کمالات انسانی
از سایر افاضل زمان ممتاز و مستثنی می نمود و آنجناب در سنه خمس و تسعین و ستمایه منظور نظر تربیت سلطان
محمود غازان گشته منشور وزارت مملکت کرمان حاصل کرده با یرلیغ و پایزه بآن خطه رفته بر پهلوی سلطان
محمد شاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالمپناه شتافتند
و قبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه و پادشاه رسانیدند و چون وزرا اعظام خواجه رشید الدین
فضل الله و خواجه سعد الدین محمد که دران زمان متکفل سرانجام عظائم امور غازان خان بودند خود را در سلک

تا آمدند قاضی فخرالدین مشیر وند رعایت جناب مولوی نمود و احکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و
محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمده قاضی فخرالدین رعایت جناب مولوی نمود
احکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و محمد شاه مصحوب او از اردوی همایون بطرف شام
در حرکت آمده قاضی فخرالدین در غایت حشمت و تمکین فی سنه ست و تسعین و ستمائه بکرمان رفت و در اشاعت
عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور و جهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی
روزگار غدار در استرداد مواهب خویش کوشید و محمود شاه برادر سلطان محمد شاه باتفاق جمعی از نزاکه و مردم
اوباش خروج نمود و قصد قتل قاضی فخرالدین کرد و آنجناب روی بوادی فرار آورده در خانه یکی از کرمانیان پنهان
شده محمود شاه در آن شب دیگ آتش ظلم برافروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخرالدین را بباد غارت و تاراج
برداد و چون صبح صادق دمید و آغاز غمازی نهاده پی بمنزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حیث
الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون حاکم شیراز ساداق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه
فارس و عراق فراهم کشیده بجانب کرمان شتافت و شاه محمود در شهر متحصن گشته ساداق بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از
آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید و در شهر قحط و غلای عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم گوشت
سگ و گربه میخوردند و بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم ساداق بیک را فتح میسر شده محمود شاه با اهل فتنه بیاساق
رسید و چون غازان خان خبر آن واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید
و چنانچه مسطور شد محمد شاه در شهور سنه احدی و سبعمائه متوجه ملک آخرت گردید

قطب الدین شاه جهان

بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان پای بر سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر چابک
سوار بود اما از تجربه روزگار عاری مینمود و در ادرار مال مقرر اهمال کرده ایلچیان را کما ینبغی رعایت ننمود بنابران
اولجایتو سلطان در زمان جهانبانی خود شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز
رفته در زاویه ساکن گشت و بفراغت روزگار گذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک
دختر ماند مسماة بیجی قتلغ که او را مخدوم شاه نیز میگفتند و مخدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حباله نکاح آورد

شاه شجاع و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد از عزل شاه جهان بحکم اولجایتو
سلطان بملک ناصرالدین محمد بن برهان قرار گرفته و او در سنه سبع و سبعمائه بدان ولایت رفته مدت سی و پنج سال
زمان او و ولایات پسرش قطب الدین نیکروز سمت امتداد پذیرفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه آن مملکت
در حوزه تصرف امیر محمد بن مظفر درآمد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی

آغاز گفتار جانه سخنور در ذکر احوال آل مظفر

مبارزان معرکه اخبار و مسندان اخبار در مبادی احوال آل مظفر کمیت
قلم را بر منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر مبارزالدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث
الدین حاجی خراسانی طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی خراسانی از افق ولادت بروایت مطلع
السعدین از شتقان خواف روی نمود و بقولی آنجناب از سجاوند خواف بود و باتفاق مورخان امیر
حاجی در زمان استیلای چنگیز خانیان بر ولایت خراسان از مولد و منشا بخطه یزد رفت و او مرتبه
عظیم خلقت بود که در یزد موزه که گنجایش پاش داشته باشد پیدا نشد و شمشیری که بر میان میبست سنگ
یزد سه من و نیم وزن داشت و دیده بخت امیر حاجی به دیدار سه پسر منور بود ابوبکر و محمد و منصور و محمد ملازمت
علاءالدوله که در یزد رایت حکومت می افراشت اختیار کردند و در اوان که هلاکو خان عازم بغداد
بود علاءالدوله ابوبکر را با سیصد سوار باردوی ایلخان روان ساخت و هلاکو خان از فتح دارالسلام
او را با فوجی از سپاه بسرحد مصر فرستاد و ابوبکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانیده در جنگ اعراب
خفاجه امد و محمد تا وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاءالدوله انتظام داشت و از وی و برادر اصلا
نسل نماند منصور بن حاجی خراسانی را که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد سه پسر بود امیر محمد و امیر علی
و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگر چه
بحسب سن از برادران کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و او در
مبادی سن رشد و تمیز خوابی دید و بجهت تعبیر آن بوصول مراتب علیه امیدوار گردید کیفیت واقعه آنکه
امیر مظفر شبی از عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از خانه علاءالدوله برآمده بگریبان او فرو رفتی

و او در پای خاسته و آفتاب قریب بنجاه پاره شد از دامنش بغدادی و امیر جعفر این خواب را
بعرض شیخ داد رسانید شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان
بخاندان تو انتقال نماید و بعد دو قطعه که دیده سالی بماند و بعد از این واقعه امیر مظفر نظر تربیت یوسف
شاه ولد اتابک علاء الدوله که قائم مقام پدر گشته بود روز بروز مهم او ترقی نمود و در اوقات
جماعتی از قطاع الطریق در کوه نوبان که در قهستان یزد واقع است متحصن گشته به قطع طریق اقدام مینمودند
اتابک یوسفشاه امیر جعفر را بدفع آن جماعت نامزد کرده چون او نزدیک بدزدان رسید آتش محاربه
مشتعل گردید و اعدا به قله جبل گریخته امیر مظفر از باره جهان نورد پیاده شده و بپای جلادت
بمصاعد آن ذروه رفیع تصاعد نموده جمعی از ایشان را تیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی را بر سن مقید
گردانید و اول جماعتی که از وی در وجود آمد این بود و مقارن این احوال اتابک یوسفشاه بعضی از ایلچیان
ارغون خان را کشته از غایت وهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر از وی مفارقت کرده بکرمان
رفت و از کرمان بمیبد شتافت و از آنجا باردوی ارغون خان امید و بوسیله امرای جوشی منظور
نظر تربیت ارغون شده بمنصب یساولی منصوب گشت و چون مسند خانی بوجود گیخاتو زیب
و زینت گرفت مرتبه امیر مظفر تزاید پذیرفت و در زمان غازان خان بامارت و انعام طبل و علم
مفتخر و مباهی شد و در اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و از یمن دولت
آن مولود عاقبت محمود امیر جعفر را دولت و مسرت افزود و پس از وفات غازان خان اولجایتو
سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت امیر مظفر پرداخت و او را بمحافظت شوارع ابرقوه و هرات و مروست
و امارت مسند منصوب ساخت و امیر مظفر گاهی در خدمت پادشاه اوقات میگذرانید و احیانا
در میدان مراحم بنصفت و رعیت پروری قیام و اقدام مینمود تا در شهور سنه ثلث عشر و سبعمائه
مریض گشته قریب سه ماه صاحب فراش بود و چون اندک صحتی روی نمود بعضی اضداد سقمونیا در نخود
آب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت و در مدینه میبد در مدرسه که

از جمله مستحدثات اوست مدفون شد و از امیر مظفر سه پسر ماند و دختری دختر را به برادرزاده خود امیر
بدر الدین ابوبکر داده بود شاه سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز از وی در وجود آمد اما پسران امیر
مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین آل مظفر اوست و از آل مظفر هفت نفر بمرتبه حکومت رسیدند
و اکثر ایشان بصفت نصفت و فضیلت همت و حسن خلق و کرامت اتصاف داشتند اما چون قطع
صله رحم و کشتن و میل کشیدن یکدیگر اقدام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و پنجسال
امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید ان شاء الله الحمید المجید ذکر
امیر مبارز الدین محمد چنانچه سابقا کلک سخن آرا وانمود امیر مظفر بن محمد بن مظفر در اواسط جمادی الآخر
سنه سبعمائه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلالت و سروری از ناصیه حالش ظاهر گشته امیر
مظفر را فرح و سرور موفور دست داد و در سنه ثلث عشر و سبعمائه که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید
امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان شتافته ملحوظ عین عنایت گردید و برجوع مناصب
پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنه تسع عشر و سبعمائه حکومت ولایت یزد ضمیمه مناصبش
گشت و در سنه ست و ثلثین و سبعمائه که سلطان ابوسعید بهادر خان بریاض رضوان انتقال کرده
در ممالک ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی نافذ فرمان نماند و در هر سر سودایی و در هر دلی
تمنایی پدید آمد امیر مبارز الدین نیز خیال استقلال کرده بوسیله کمال قدرت و پهلوانی بر زین
ملک ستانی نشست و بعد از تهیه اسباب اقبال و اجتماع ابطال جدال در محرم الحرام سنه احدی و
اربعین و سبعمائه زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیوم شوال سنه اربع و
خمسین و سبعمائه شیراز را فتح نمود و در بهار سنه سبع و خمسین و سبعمائه دست عنایت پادشاه
ملک بخش ابواب تسخیر اصفهان بر روی روزگارش برگشود و کوکب اقبال آن پادشاه ستوده
خصال باوج شرف رسیده پای بر ذروه کمال استقلال نهاد و نقد مقدور در تقویت ارکان
شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد ولی شایبه تکلف و سخنوری امیر مظفر

پادشاهی بود در کمال عدالت و دین پروری و از شرب شراب و ارتکاب مناهی از مهابت
مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر بزبان ظرفای شیراز ملقب بمحتسب در رعایت
جانب سادات عظام و علمای اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و
دفع مواد ظلم و اعتساف از خود بتقصیر راضی نمیگردید و در میدان مبارزت بچوگان چستی و
چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان و سام نریمان میربود و در تنظیم امور مملکت و سرانجام مهام
سپاهی و رعیت از خلفای زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سفاکت و درشت
گوی و قساوت و قلت رحم اتصاف داشت و بر سفک دما و ریختن خون برایا حریص و مشعوف بود
هیچ مجرمی را لحظه زنده نمیگذاشت از مولانا لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان
امیر مبارز الدین محمد بود منقولست که گفت من بسیار مشاهده نموده ام که در وقتی که جناب مبارزی
قرآن میخواند جمعی از عاصیان را بدرگاه خرگاه آن پادشاه عالیجاه آوردند و او ترک تلاوت کلام
حضرت عزت کرده برجست و بدست خویش آنجماعت را بکشت و باز بجای خود نشسته و بقرات
قرآن مشغول گشت از سلطان عماد الدین احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایتست که گفت شاه شجاع
روزی از پدرم پرسید که هزار کس بدست خود کشته باشید گفت نی ولیکن ظن من آنست که عدد
مردمی که بتیغ من مقتول شده بهشتصد میرسد و امیر مظفر محمد از غایت خشونت خلق اولاد عظام
خود شاه شجاع و شاه محمود را که بر یک سپهر مملکت را خورشیدی انور و ریاض سلطنت را سرو
سایه گستر بودند پیوسته بچیزی بزبان میرنجانید و از شماخ تکبر به منزوی تعبیر کرده در مجالس آنش مراد
عالم عادل را بدشنامهای صریح متاذی میگردانید بالاخره برادران از ایذا و اضرار پدر نامهربان
بجان رسیده باتفاق جمعی از امرا و اعیان جناب مبارزی را مواخذ و مقید و محبوس کرده در
شب جمعه نوزدهم ماه رمضان سنه ستین و سبعمائه جهان بینش را میل کشید خواجه سلمان گوید
یکچند شکوه همتش پیل کشید ** یکچند سپه ز سند تا نیل کشید ** پیمانه او و لیک چو شد مالامال ** هم روشنی چشم خودش میل کشید

و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده بود و در اواخر
ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمائه درگذشت
در سنه تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابو سعید
بهادرخان ایالت خطه یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان که در حدود سیستان
می‌بودند بسر راه یزد متعلق بامیر بفتنه و فساد و قطع طریق و بیداد بر آوردند و امیر مبارز الدین
محمد این خبر شنوده با شصت نفر از دلیران شجاعت سیر عنان نگاران بجانب منازل دزدان نکودر
معطوف ساخت و در سر حوض عبد الملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست ساله نشده بود هم
هم از گرد راه بدیشان حمله فرمود و نکودریان در مقام مقاومت ثبات قدم نموده تیرباران کردند
و هفتاد تیر بجوشن مبارزی رسید اما چون در پناه عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید
گر از گردون ببارد خنجر و تیر ** نیاید کارگر بی حکم تقدیر ** و در اثنای اشتغال نیران قتال بارگیر امیر محمد
بزخم تیر از پای درآمد و میرآخوران اسپی دیگر کشیده آن نیز بتیری دیگر سقط شد در آن حال جمعی از
ابطال رجال از عقب جناب مبارزی بمعرکه رسیدند و نکودریان متزلزل گشته روی بوادی
فرار نهادند امیر محمد از عقب ایشان اسپ برانگیخته نوروز را که از اکابر آن قوم بود و در هنرمندی
پهلوانی ممتاز بود بقتل رسانید و گریه را که یکی از رؤسای ایشان بود اسیر گردانید مظفر و منصور
از میدان نبرد بازگشته گریه را در قفصی آهنین کرد و نوروز را از گردنش آویخته باردوی سلطان
ابو سعید بهادرخان فرستاد و سلطان مجدداً پرتو التفات بر حال جناب مبارزی انداخته
انواع لطف و اصناف اعطاف ارزانی داشت اما چون نکودریان شکسته رکاب و گسسته عنان
در قشول خویش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته و عزم انتقام جزم کرده چهارصد سوار شمشیرزن نیزه
گذار تا نواحی میبد تاختند و خبر وصول آن قوم بدکردار بسمع جناب مبارزی رسیده با هفتاد مرد از دلیران
صف نبرد روی بجنگ ایشان آورد و درین نوبت نیز بعد از وقوع محاربه نکبت و کره بادبار



برچهرهٔ روزگار راتشه ار پاشید و نسیم نصرت از مهب گلشن اقبال بر پرچم اعلی جناب مبارزی وزید و تومن
کوسر خیل نکودریان بود با فوجی از لشکر دشمن گشته نقد حیات ایشان گریز بر ستیز اختیار نمودند و امیر محمد قرین
فتح وظفر عنان بمستقر دولت معطوف ساخته روس نامبارک قطاع الطریق باردوی همایون فرستاده

پیشتر از پیشتر نعو لطف خسروانه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بعد ازین واقعه چند کرت

دیگر امیر محمد مظفر را با نکودریان محاربات بوقوع انجامیده ماده فساد آن جماعت در مدت سیزده یا
چهارده سال منقطع گردید و در سنه خمس و عشرین و سبعمایه جناب مبارزی را پسری خورشید منظر تولد نمود و به
شاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه امیر محمد مخدوم شاه دختر شاه جهان را
در حبالهٔ نکاح کشید و در سنه ثلثین و سبعمایه شاه شجاع متولد گردید و در سنه اربع و ثلثین و سبعمایه جناب
مبارزی شاه مظفر را مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابوسعید بهادر خان رفت و شهریار ایران
پدر و پسر را منظور نظر مرحمت و عنایت ساخت که موجب رشک و حسد امرا و اعیان دولت شد و
دران سال سلطان ابوسعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز از قفای آن سامان بملازمت موکب اعلی اختیار نمود
از بغداد به نجف رفته بشرف زیارت مرقد معطر امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و دران مقام لازم
الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرمود و در سنه ست و ثلثین و سبعمایه آفتاب حیات سلطان ابوسعید
بهادر خان روی بمغرب فنا آورد و در جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین و سبعمایه کوکب وجود قطب الدین شاه محمود
بن امیر محمد بن مظفر از کتم عدم طالع شد و بر افق ظهور جلوه کرد ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق
و ولایت کردن امیر مظفر انجا بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان و فقدان پادشاهی نافذ
فرمان در ولایات ایران در هر بلده از بلاد عراق عجم و فارس متغلبی رایت استیلا برافراشت و در هر گوشه
ای توشه سر بحکومت بر آورده خیال سروری با خود مخمر داشت هر کسی خواست که امیری کند و هر مفتری در فکر آن
شد که آیا نعمت ثروت او را چگونه بحصول پیوندد و اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی و تسلط ملکی در
شیراز داشتند تمامت آن مملکت را ملک خود میداشتند امیر مسعود که ارشد برادران بود اطراف آن
بلده بواجبی ضبط کرد و امیر شیخ ابو اسحق که از سایر برادران آفاق بمزید مکارم اخلاق استثنا داشت
روی بجانب دار العباده یزد آورد و امیر محمد مظفر با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حسن ملاقات آثار
خوف و انفعال بر ناصیهٔ احوال امیر شیخ ابو اسحق ظهور نمود و گفت که ما بسبب مبالغهٔ امیر مسعود شاه بجانب
آمدیم و الا همگی همت بر کسب فضایل نفسانی مقصور است و جملگی نهمت بر حصول کمالات انسانی محصور

حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود ° من از کجا سخن سر مملکت ز کجا ° و جناب مبارزی بصیقل کلمات محبت آمیز زنگ
اندوه از مرآت خاطر شریف زدوده و کما ینبغی بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را گسیل فرمود و امیر شیخ
طرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری از پیش نتوانست برد بار دیگر روی بمملکت یزد آورد و بخیال آنکه بمکر و حیله
و تدبیر بر آمده منصوبه انگیزد و بدست مکر و فریب در دامان عروس آن ولایت آویزد و جناب مبارزی که همگی
را دانسته دروازهای یزد را مضبوط ساخته اعلام بقصد جنگ و جدال برافراخت و بعد از تساوی صفین و
تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب علی عمران که امیر محمد مظفر از صواب دید او سر کج تا و زمین داشت قدم در میدان
مصالحه نهاد و صورت **وان طایفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما** بر الواح خاطر نگاشته و زلال نصیحت و موعظه آتش غضب
جانبین را تسکین داد و امیر شیخ به صلح راضی شد و ملامت دار گشته روی بطرف شیراز نهاد

گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر مملکت شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک اکبر

سنه اربعین و سبعمائه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمد مظفر استمداد
نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روان
شده در اصطخر فارس اجتماع سعدین دست داد و چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد اطلاع یافت بصوب کازرون
شتافت و جناب مبارزی بنابر استصواب امیر پیر حسین او را تعاقب نموده امیر مسعود شاه بنابر تفرق
خیل و سپاه بدار السلام بغداد خرامید و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ آسود و امیر محمد مظفر قرین فتح
و ظفر باردوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر طالع شهر شیراز از مضرب خیام
عساکر نصرت انجام گردانیدند و در امر محاصره و محاربه طریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام
خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند که باقدام تهور سر از دروازه بیرون کنند و نقبچیان تیز
چنگ آغاز نقب کرده دو میان سور روی بانهدام آورد قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر
زهاد و فضلا بود پای در میدان مصالحه نهاده و این بیت را ثبت نموده نزد امیر محمد مظفر فرستاد

مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ° ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی ° و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین

قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازها باز کشادند و امیر پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و
کامرانی بشیراز درآمد ایالت ولایت کرمان را بامیر محمد مظفر داد و او را با عساکر ظفر آثار بدان جانب فرستاد
و جناب مبارزی در محرم الحرام سنه احدی و اربعین بکرمان رفته ملک قطب الدین نیکروز که در آن وقت حاکم
آن مملکت بود گریز بر ستیز اختیار کرده بجانب هرات توجه نمود و جناب مبارزی بلده کرمان را بیمن مقدم شریف
مظهر امن و امان ساخته جهت آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید و چون ملک قطب الدین نیکروز
چند روز در هرات اقامت فرمود و تسخیر ملک کرمان را در نظر ملک حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود
آسان نمود ملک داود نامی را با فوجی از سپاه غور مدد او تعین کرد و نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان گشته
روز مختفی می‌شد و شب مسافت می‌پیمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان
وقوف یافته بنابر تفرق سپاه در حوف بلبل بجانب سرحد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز همعنان ملک
داود بشهر درآمده ضبط مملکت را پیش نهاد همت ساخت و امیر محمد در اندک سرحد سپاه بسیچ جمع ساخته نوبت
دیگر لوای توجه بصوب کرمان برافراشت و تا دروازه چهار طاق راند و در آن موضع میان جناب مبارزی
و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شرف الدین مظفر و شاه سلطان کمال جلادت و پهلوانی ظاهر کردند
غوریان روی بوادی فرار آوردند و امیر مبارز الدین بیگاه بکلاه مرد کاز محل نزول زنده و دلان ساخته در محاصره
شهریان نقد امکان در اهتمام فرمود و در خلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی فوج کثیر از سالکان مسالک
پهلوانی بمدد رسیدند ملک قطب الدین نیکروز خود را بد روز دیده و دیده بختش تیره گشت و بار دیگر بهانه
آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملک حیدر روزی چند در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین
عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفته خود را بنظر کیمیا اثر محمد مظفر رسانید و بمنصب وزارت
یافته و به اصناف عواطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از مشاهیر رجال و جماهیر ابطال
از ملک ذور دولت زوال روی گردان شده بامیر محمد پیوستند لاجرم آثار عجز و انکسار در صفحات احوال او
لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده التماس نموده که عساکر متعرض نگردند تا شهر باز گذارد و

روی بصوب وطن مألوف آورد و جناب مبارزی ملتمس ابی الحسن را بقبول تلقی فرموده ملک را او داد زمان را داد.
آمده بود بازگشت و امیر محمد در جمادی الاخری سنه ٧٥٤ بار دیگر بکرمان در آمده بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان
در نوشت انگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر کمند عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت و آن حصار از دوران
سلطان ابو سعید بهادر خان تا آنزمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین بود و جناب مبارزی چند نوبت پای
آن حصن آسمان گرد لشکر کشیده و لوازم محاصره و محاربه بتقدیم رسانیده بعد از کشش و کوشش بسیار اخی شجاع
الدین با تیغ و کفن بدرگاه حشمت وجهت شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین
نهاد و امیر محمد نخست طریق عفو و اغماض مسلوک داشت اما سم در ان اوان از روی خیال مخالفی فهم کرده چشمه حیاتش را
بخاشاک ممات بینباشت

ذکر امیر پیر حسین چوبانی و رسیدن امیر شیخ ابو اسحق بحرب جناب مبارزی

در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه میان امیر پیر حسین چوبانی و امیر محمد مظفر بواسطه فساد
اهل فتنه و شر غبار نقار ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شد هرچند امیر پیر حسن جهت
دفع مواد نزاع و شین او را بشیراز طلبید اجابت ننمود و هم درین سال امیر پیر حسین قصد تربیت امیر شیخ
ابو اسحق بن امیر محمود شاه انجو کرده زمام ایالت ولایت اصفهان را در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان
بر مسند حکومت نشست ملک اشرف روی تسخیر ملک عراق و فارس آورد و امیر شیخ حقوق رعایت
امیر پیر حسین را نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست و متوجه میدان مقاتله گشته در قصر زرد منزل کرد و از احشام
و صحرانشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس الدین صاین و قاضی سمنانی و امیر طیب شاه
امیرزاده و حلی سلدز از وی برگشته بملک اشرف ملحق شدند و ازین جهت اختلال باحوال امیر پیر حسین راه یافته بصوب
تبریز شتافت تا از برادر عم خویش حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن بخلاف متوقع او را در سلطانیه زهر
داد و ملک اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب مالک ممالک عراق گشته بجانب شیراز در اهتزاز آمد و قبل
از وصول بمقصد امیر شیخ تدبیری انگیخته بشعبده و نیرنگ صاحب افسر او زنگ شد بیان این سخن آنکه چون امیر
ابو اسحق را ملک شیراز اختصاص تمام بود در آن هنگام که ملک اشرف بسرحد آن ولایت رسیده بعرض رسانید

که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر در آمده بترتیب نزل و ساوری بپردازد و ملک اشرف رخصت فرموده امیر
شیخ ابو اسحق بشیراز خرامید و بمعاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط ساخته و صدای مخالفت باوج عیوق
رسانید و چون این خبر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که ثریا صفت فراهم آمده بودند بسان بنات النعش
متفرق گشتند و ملک اشرف متحیر شده بعضی از مواضع فارس و عراق را بآتش قهر و غضب بسوخت و روی
بجانب آذربایجان آورد و امیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بسمع
امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و یاغی باستی را بدان جانب گسیل فرمود و امیر شیخ ابو اسحق حل و
عقد مهام سلطنت را ببرادر بزرگتر بازگذاشته شیرازیان آستان جلالت آشیانش را مرجع و ملاذ خود دانستند
و یاغی باستی از مشاهده این معنی در تاب شده فرصتی جسته ناگاه کاردی بر پهلوی مسعود شاه فرو برد و اوباش و
مردم شهر دو فرقه گشتند جمعی با امیر شیخ ابو اسحق پیوستند و طائفه تابع یاغی باستی گرفتند و چند روز من الجانبین غبار
نزاع و شین مرتفع بود بالاخره یاغی باستی بجانب آذربایجان گریخت و امیر شیخ در سلطنت استقلال تمام پذیرفته
پرتو اهتمامش بر ضبط امور ملک و مال تافت و خطبه و سکه را بنام و لقب خویش زیب و زینت داد و ابواب
لطف و احسان بر روی روزگار طوایف انسان بگشاد
راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی — خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ذکر وصول طایفه از اشرفیه بحدود نایین و رسیدن مولانا شمس الدین صاین بخدمت امیر مبارز الدین

در ماه محرم الحرام سنه اربع و اربعین و سبعمایه ملک اشرف چوپانی از لشکریان جمعی را جهت نهب و تاراج به
جانب قصبه نایین فرستاد و چون آن قصبه از توابع ولایت یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه مظفر و
شاه سلطان را جهت دفع اضرار اشرار نامزد فرموده ایشان زیاده غرم معهود قطع مسالک نموده خود را از حصار
بامن انداختند روز دیگر اشرفیان دست بافکندن تیر و سنگ بر آورده بیک حمله چند رخنه در فصیل ظاهر شهر
انداختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمعی از پهلوانان از دروازه بیرون تاخت و زخم شمشیر آبدار بر
آتش طغیان مخالفان بر وجهی منطفی گردانید که ایشان را یقین شد که آن قلعه را نمی توان گرفت بنابران در وقت
وصول خورشید بسرحد غروب ترک حرب کرده بازگشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم

شیراز شده قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاده مدد طلبید جناب مبارزی جواب داد که اگر در خاطر شریف
حضرت اشرفی آنست که من الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک شده باید که مولانا شمس الدین صاین قاضی را
که پیوسته در مجلس عالی زبان بغیبت مخلصان گشاده ماسو و مقید بدینجانب فرستند و ملک اشرف بنابر استمالت
خاطر امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بیزد که در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت
مولوی به آنجا رسید شفقا الکلمة منظور نظر عاطفت و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که امیر شیخ
حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف عنان مراجعت بصوب آذربایجان تافته لاجرم جناب مبارزی آن
مملکت عراق را از خار تسلط اغیار پیراسته دیده فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان آنجناب و مولانا
شمس الدین قاضی عهود و مواثیق بقسم مؤکد شده مهم برین جمله قرار گرفت که مولانا صاین قلعه سیرجان را که در تصرف
گماشتگانش بود تسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک و مال بوده هر سال صد هزار
دینار کپکی علوفه گیرد بعد از آن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمود که او را برسم رسالت نزد
امیر شیخ ابواسحق فرستند تا بزلال نصیحت غبار کدورت از حاشیه ضمیرش فرو شوید و اروفوه و شبا نگاره
را داخل دیوان امیر محمد سازد و جناب مبارزی آن التماس را بعز قبول مقرون داشت مولانا چون بمقصد
رسید امیر شیخ ابواسحق وزارت مملکت خود را بشرکت امیر غیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید و
خدمت مولوی دفتر عهد و پیمان امیر مبارزالدین محمد را بر طاق نسیان نهاده از آنچه تقبل نموده بود تغافل فرمود
ای امید من و عهد توست سر همه باد و چون کیفیت بیوفایی مولانا شمس الدین بعرض امیر محمد رسید خواجه تاج الدین
عراقی را که از خدمت مولوی که باغوا او مستقبل رسالت شیراز گشته بعرض امیر محمد رسیده بود مخاطب ساخت
ملک از موقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت و خواجه تاج الدین در آن حبس این بیت بر زبان آورد گفتار در بیان
بر تاج عراقی ز سر لطف ببخش تا خسرو تاج بخش خوانند ترا و جناب مبارزی ترحم فرموده او را بخشیده بدستور معهود
وزیر گردانید اما بعد از چند کاه کرت دیگر خواجه بجریمه متهم شده شهید گردید والحکم لله العلی الحمید گفتار در بیان
لشکر کشیدن امیر شیخ ابواسحق بمملکت عراق و کشته شدن امیر ظهیرالدین ابراهیم و مولانا شمس الدین

چون امیر شیخ ابواسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان را پیش نهاد همت ساخت و در سنه خمس و
اربعین و سبعمایه عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت و در راه خرابی بسیار کرده یکبار در ظاهر آن بلده
نزول نمود و پهلوان علی دارکی که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از بیم جان در قلعه کوه تحصن نمود امیر شیخ
دانست که دست امید بدامن خاک ریز آن حصار نمیرسد بنابر آن آتش قتل و غارت در محلات بیرون زده
روی بجانب کرمان آورد و در قریه بهرام جرد نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر اوغانی و جرمایی و اعراب
و احشام عراق را با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال است و از این معنی اندیشناک شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم
به آن صوب صواب فرستاد تا بتوسط او با جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم بنابر سبق معرفتی که نسبت
با امیر شیخ داشت از امیر مبارزالدین محمد اجازه نموده باردوی امیر شیخ ابواسحق شتافت و او را بر سلوک طریق
مخالفت ملامت کرده به شیراز بازگردانید و موعظه فرمود که من نیز عنقریب بدانجانب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم
صواب از بهرام جرد بکرمان رفته حیله برانگیخت و از جناب مبارزی اجازت رفتن شیراز حاصل کرد و متوجه مقصد
گردید بعد از وصول امیر شیخ سید غیاث الدین علی و مولانا شمس الدین صاین قاضی را از وزارت معزول ساخته آن
منصب را من حیث الاستقلال با میر ابراهیم تفویض نمود و چون میر ابراهیم از رای صواب بی بهره بود آغاز کفایت
کرده ابواب منافع امرا و ارکان دولت بربست و آنجماعت کیل از نو درا در طرح انداختند تا فرصت نگاه
داشته بزخم تیری جناب وزارت مآب را بقتل رسانید و نوبت دیگر امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس
الدین وزیر گردید و چون هرگاه میان آن دو وزیر منازعت میشد سید غالب آمد مولانا بهانه استخراج اموال
هرموز بآن ولایت رفت و آتش ظلم و بیداد در سواحل زده در فصل بهار عازم سردسیر کرمان شد و هزاره
اوغانی و جرمایی را بوعده و وعید مطیع گردانیده و بخار پندار بکاخ دماغ راه داده و خود را سرداری شجاعت
دثار تصور نمود و در آن اثنا پسرش عمیدالملک از شیراز مکتوبی بنظر پدر فرستاد مضمون آنکه سید غیاث الدین
اعتبار تمام یافته مصلحت چنان می‌نماید که آنحضرت در مراجعت مسارعت ننماید بلکه سعی در تسخیر کرمان فرمایند و جناب
مولوی با هزار سوار از ملازمان امیر شیخ ابواسحق و دو هزار از مغولان اوغانی و جرمایی و جمعی کثیر از مردم هزاره جایی

روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی از استماع این خبر برآشفته با وجود عارضهٔ درد پای با
هزار و پانصد مرد در رزم آزمای متوجه اعدا گشت و بعد از تلاقی فریقین در حملهٔ نخستین مولانا شمس الدین پشت بر معرکه کرده
روی بوادی گریز آورد و جناب مبارزی از عقب شتافته اکثر ارا از زوار آن سپاه را اسیر و دستگیر
ساخت و بنفس نفیس بازگشته جمعی از عساکر نصرت مآثر را بگرفتن مولانا شمس الدین فرستاد و جناب مولوی
بدست آن جماعت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد و چون خبر این شکست نزد امیر شیخ ابو اسحق بتحقیق پیوست
سپاهی مانند اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بیشمار همه چون کوه آهن سنگدل پولادپوش
چون سیل تند و با فغان و خروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت و امیر مبارز الدین
محمد در شهر متحصن گشته امیر شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارزی مانند شیری خشمناک
و ببر بیباک از دار الامان کرمان بیرون تاخته در حملهٔ اول لوکبر احتاجی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود
بشمشیر کین از پشت زین بر روی زمین انداخت و آن معنی موجب دلشکستگی مخالفان شده چند روزی از
جانبین بانگیختن غبار جنگ و شین پرداختند و چون امیر شیخ دید که کاری از پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان
کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز آورد ذکر شمه از حال هزارهٔ اوغانی و جرمانی و غلبه ایشان
بر جناب مبارزی کشورگشای در زمان جهانبانی ارغون خان هزارهٔ جرمایی و اوغانی که در سلک اقوام مغول
انتظام داشتند بموجب التماس جمال الدین سورغتمش قراختایی بمحافظت حد و کرمان آمده بودند و در مواضع
مراتع آن ولایت ساکن گشته اموال و توابع بسیار پیدا کردند و چون شعاع تیغ ظفر پیکر امیر مبارز الدین محمد
مظفر پرتو تسخیر بر کرمان انداخت و ایشان را بشرف مواصلت و ملاطفت مشرف ساخت اما آن قوم که به
صورت بت پیکری داشتند و آثار تعظیم مینمودند بواسطهٔ عداوت و شرارت جبلّی در هر چند گاه قدم در
وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج اموال مسلمانان بازگشتند و جناب مبارزی در صدد
محاربت آن بدکیشان درآمده بزخم تیغ آبدار نیران فساد ایشان را تسکین میداد و در سنه سبع و اربعین و
سبعمائه که امیر شیخ ابو اسحق در مملکت عراق ویرانی بسیار کرده بشیراز بازگشت نوبت دیگر هزارهٔ جرماوا و اوغان

آغاز طغیان نموده و بهمت تعرض بجانب آینده و رونده دراز ساختند و با علان شعار عصیان مبادرت
جسته لوای مخالفت بر افراختند و چون خبر فتنهٔ اصحاب عناد بمعرض جناب مبارزی رسید بخیال آنکه دفع بیداد ایشان
باسهل وجهی میسر خواهد گرد بیدادزیکار را اهل او بار چندان حسابی بر نداشت و بی آنکه یراق سپاه نماید علم توجه بجانب
خصم برافراشت بر صحرای خاون بر سر دشمن تاخت و در حملهٔ اول اکثر ایشان را منهزم ساخت اوغانیان بعد از
هزیمت مراجعت کردند و بهیأت اجتماعی روی بجانب مبارزی آوردند و جناب مبارزی مانند آفتاب بلند که تنها
روی بمواکب کواکب آورد فردا وحیدا با اعدا کارزار میکرد تا هفت زخم ببدن مبارکش رسیده از اسپ خطا
شد درین حال پهلوان علی شاه بمی ا. رسه جان که متاعی است بس گران بر جا نهاده اسپ خویش پیش کشید و امیر
مبارز الدین بران بارگیر با درفتار سوار شده جان از آن غرقاب بلا بیرون برد و مخالفان پهلوان
علی شاه را با قرب ششصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند ~ زمانه به نیک و بد آبستن است
ستاره گهی دوست که دشمن است ~ و این خبر بعبارتی که از آن بدتر بود بعد از سه روز بکرمان رسید شاه
شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهت تحقیق اخبار مسرعان بهر طرف دوانید و دروازهای شهر را مضبوط
گردانید و روز دیگر مژدهٔ سلامتی جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین زیر چند قطار شتر و
استر و اوانی و ظروف نقره و زر از خاصهٔ خویش سرانجام نموده همعنان اعیان شهر باستقبال جناب
مبارزی شتافت و آن نیکوخدمتی بموقع قبول یافت گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابو اسحق کرة بعد اخری
پیش از تسلط اوغانی و جرمایی بوساطت مرتضی سعید سید صدر الدین یحیی و حاکم ابرقوه ملک بهاء الدین
میان امیر شیخ ابو اسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافته بود و ابواب محبت
و اتحاد مفتوح شده بنابران حرب جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید از کمال مکارم امیر شیخ
ابو اسحق توقع میداشت که او را بلشکر و یراق مستظهر گرداند تا از دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف
مقصود سرداران هزارهٔ اوغانی و جرمایی را مشمول انعام و احسان گردانید و همت بر استیصال
نهال اقبال امیر محمد مصروف داشته در شهور سنه ثمان و اربعین و سبعمائه امیر سلطان شاه جهاندار را با

دو هزار سوار جرار بمدد اوغانیان بکردار ارسال داشت و بنفس خویش با لشکری از قطرات امطار بیش
بطرف یزد بحرکت آمد و سلطان شاه با آن طایفهٔ گمراه پیوسته باتفاق طاهر کرمان را محل اقامت ساختند
و به امر محاربه و محاصره پرداختند و امیر شیخ به یزد رسیده بنا بر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر
بود آن خطه را تحت تصرف درآورد و شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهت محافظت عیال و اطفال خود که در
میبد بودند بر جناح استعجال از کرمان بدان جانب شتافت و مقارن آن حال امیر شیخ ابواسحق محمدی وزوائی
اصفهانی را روانه گردانید و چون آن دو سردار بظاهر آن حصار رسیدند آغاز محاصره و محاربه نمودند
شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر آثار از دروازه بیرون تاخت و در حملهٔ اول هفتاد نفر از نامداران
اسیر گردانید و جمعی کثیر را از شربت مرگ چشانید و این خبر امیر شیخ ابواسحق ملول شده از امتداد محاصره
چون دانست که مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر تیسیر پذیر نیست لابد قاصدی بمسند فرستاد و سخنان صلح آمیز پیغام
داد و بنا بر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه نیافته بود این ملتمس را بسمع اجابت نشنود و آخر
الامر امیر شیخ روزی بدر قلعه رفته و از اسب پیاده شده گفت ، بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت
بشرط آنکه نگوییم از گذشته حکایت ، و شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار
گرفتند و هر یک بمنزل خود بازگشتند بعد از آن امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون به
آنجا رسید شنید که سلطان شاه و جهاندار و هزاره و اوغان و جرما مهم کرمان را فیصل نمیتوانند داد
بار دیگر بتوسط سید صدرالدین مجتبی و خواجه عمادالدین محمود که بوفور قابلیت و استعداد برنا و پیر بودند
و در شیوهٔ تقریر و تحریر مقتدای هر دو پیر با جناب مبارزی صلح نمود و سلطان شاه را باز طلبیده بجانب
شیراز نهضت فرمود و چون هزاره و جرما و اوغان تنها ماندند رسولان چرب زبان باستان
اقبال آشیان جناب مبارزی فرستاده زبان استغفار و اعتذار برگشادند و امیر مبارزالدین
رقم عفو بر جراید جرائم آن طایفه کشیده با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در یکروز
هزار جامه باعیان آن قوم بخشید اما بعد از چند روز مخالفتی از آن خون گرفتگان سر بر زد و امیر محمد

در مقام انتقام آمده در اندک زمانی بسیاری از رؤسای ایشان را بقتل رسانید و در سنه تسع و
اربعین و سبعمایه بسمع شریف جناب مبارزی رسید که طایفه از بقیة السیف جرما و اوغان در گرمسیرات
کرمان خرابی فراوان میکنند بنا بر آن شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود با لشکری نصرت
نشان از جانب جیرفت و رودبار روان فرمود و اوغانان بقلعهٔ سلیمانی تحصن جستند شاه شجاع
اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصرهٔ آن قلعه کرد و مقارن آن حال
بار دیگر امیر شیخ ابواسحق بانهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطانشاه را با فوجی از لشکر
جرار بکرانات و حدود هرموز فرستاده با او مقرر ساخت بعد از فراغ آن مهم بامداد هزاره
جرما و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تهتک و تعلق مشاق امیر شیخ ابواسحق
ایشان بتنگ آمده بود خط بطلان بر اوراق اخلاص او کشیده بخدمت جناب مبارزی شتافت
و بمزید عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص امرا انتظام یافت در آن اثنا شاه شجاع سالما غانما از
ظاهر قلعهٔ سلیمانی بازگشته به پدر پیوست و در سنه احدی و خمسین و سبعمایه امیر شیخ ابواسحق نوبت
دیگر با جمعی کثیر از اهل یزد بیزد رفت و شاه شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ
ساخت و رایت مدافعت و ممانعت برافراشت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه هرچند سعی نمودند
کمند تسخیر بر کنگرهٔ آن حصار استوار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه در یزد برخاسته بشیراز
شتافتند و در سنه ثلث و خمسین و سبعمایه امیر شیخ ابواسحق امیر بیکجار را که از امرای معتبر مملکت روم
بود در آن اوقات از ملک اشرف چوپانی گریخته بوی پیوسته بود با جنود نامحدود بجنگ امیر محمد
مظفر روان فرمود و جناب مبارزی از توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد امجاد و سپاه جلادت
نهاد از دارالامان کرمان باستقبال دشمنان توجه نمود در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم
رسیده و از جانبین جمعی غریق دریای هیجا گشتند آخر الامر بیمن مردی و شجاعت شاه مظفر
و شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شد و بیکجار ناچار طریق فرار پیش گرفته

قرین نکبت و ادبار نامیر شیخ ابواسحق پیوست **گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد بجانب**
شیراز و پیوستن شاه مظفر و در اوایل سنه اربع و خمسین و سبعمایه همت بلند نهمت ارجمند امیر مبارز الدین محمد
را بر آن داشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر مملکت شیراز انداخت و با سپاهی که از غبار سم سمند ایشان
آینه سپهر تیره میشد و از بروق اشعه اسلحه ایشان دیده مهر و ماه خیره میگشت علم نهضت بدان
جانب افراخت و امیر شیخ ابواسحق از توجه جنود کرمان و عراق واقف شد بعد از تقدیم مشورت
عمدة المتاخرین قاضی عضد الدین الایجی را که شمه از حال خجسته مآلش در جزو اول ازین مجلد صفت تحریر
یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد روانه ساخت و التماس مصالحه فرموده و خدمت
قاضی در صحرا دشت بر موکب امیر محمد مظفر پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بقدر امکان
مبالغه نموده و مبلغ پنجاه هزار دینار جهت خاصه آنجناب و ده هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت
کرده و شاه شجاع شرح مختصر ابن حاجب پیش قاضی بنیاد فرموده و بانواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد
از چند روز که از رنج راه برآسوده در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نموده اما فایده بر آن
مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان امیر شیخ ابواسحق مطلقا اعتماد نیست
زیرا که هشت نوبت با من مصالحه نموده و باز راه منازعت پیموده و قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت
و آنچه گفته بود و شنوده بعرض امیر شیخ ابواسحق رسانیده و امیر شیخ از صلح نومید شده با لشکری چون سیل
پرخروش همه خنجرگذار و جوشن پوش پنج فرسخی شیراز را محل نزول ساخت لیکن بعد از قرب وصول
جناب مبارزی وهم بر وی غالب گشته بشیراز در آمد و روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده را
معسکر ظفر اثر گردانیده بقدر امکان در تضییق محصوران کوشید و از هر دو طرف نیران جنگ اشتعال یافته
نیزه سنگ صاعده و هابطه گردید چند ماه هر روز از وقتی که برافق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان شد
تا زمانی که تیغ آفتاب از جانب غروب شام میساخت شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال
افراخته در خلال آن احوال مرضی عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد و آن جناب از غایت شعف بجنگ و

حرب با وجود شدت آلام صبح و شام در محفه نشسته بدستور ایام صحت در محاصره و محاربه اهتمام مینمود تا آنکه
از شربت نجاة و ادام صحت فهو یشفین شربتی نافع نوشیده اهم دران اوقات شاه شرف الدین مظفر مریض
گشته جمادی الآخر سنه مذکوره بجهان جاودان انتقال یافت جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین ملاحظه
آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده دلیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور مرد و زن سوار شده
روی بمیدان مردان می آورد نعش شاهزاده را بجزوه میبد ارسال نمود و اولاد امجاد او را تسلی فرمود و شاه
مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی **ذکر فتح دار الملک سلیمانی**
و در افتادن میر شیخ چون مدت شش ماه رمضان محاصره شیراز امتداد یافت در سوم شوال سال هفتصد و پنجاه و
چهار امیر محمد را فتح میسر شده امیر شیخ ابواسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب
مبارزی در تضییق محصوران سعی مینمود چند واقعه دست داد که دلیل اقبال بود **اول** آنکه امیر شیخ
ببعضی ظاهر جناب سیادت مآب امیر حاج ضراب و حاجی شمس را که با رئیس ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته
تخم انعام و احسان در اراضی دل شیرازیان میکاشتند بقتل رسانید و بدین جهت رئیس ناصر الدین که از
اعیان کلویان بود از وی برنجید و خاطر سایر مردم آن دیار از موافقتش متنفر گردید دیگر آنکه مجد الدین
سربندی که از سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و بدست نیاز در دامن دولت امیر محمد آویخت
و جناب مبارزی او را بایالت قلعه سربند امیر سرافراز ساخت و مجد الدین یاغی شده جناب مبارزی
بر سرش تاخت و فتح واقع شده جناب مبارزی حصار حیاتش را انهدام داد **دیگر** آنکه قاضی
عضد الدین از امتداد ایام محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و بجناب
مبارزی ملتجی گشت و منهی باعزاز و احترام آن قدوه علما را اعلام پرداخت **دیگر** آنکه خواجه حاجی
قوام الدین حسن که جهت مبالغه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای مرد و زن بود در روز جمعه ششم
ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان انتقال فرمود و او در شیراز آنمقدار اعتبار داشت که در
ایام محاصره روزی امیر شیخ ابواسحق که آیا مهم ما و امیر محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که

تا من زنده باشم انهدام بقواعد جاه و جلال تو راه نخواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا و العرفا خواجه شمس الدین محمد الحافظ در مدح خواجه حاجی قوام کنایتیست که **بیت** دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما **ذکر** آنکه در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز از صبح تا شام روی بجنگ آورده باستعمال تیر و حسام قیام و اقدام می‌نمود امیر شیخ پیوسته بساط عیش گسترده بتجرع اقداح گلفام و مشاهدهٔ رخسار خوبان سیم اندام مشغول بوده در ارتکاب شرب مدام بمرتبهٔ مبالغه کرد که در آن روز که امیر محمد مظفر بشهر درآمد امیر شیخ در خلوای مستی آواز طبل شنود و پرسید که این چه غوغا و آشوب است جواب دادند که امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان ستیزه روی هنوز اینجاست **ذکر** آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرمود و کلو همنی را معلوم نموده در محلهٔ موردستان که مسکنش بود خود را محکم ساخت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه که جنگ سلطانی در اندازند دروازهٔ موردستان را بگشاید القصه چون این اسباب که موجب نکبت امیر شیخ ابواسحق و جهت دولت امیر محمد بود دست درهم داد در سوم شوال سال مذکور امیر محمد بن مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ در انداخت و کلو عمر بموجب مواضعهٔ مذکوره که میان بخدمت بسته در دروازه باز کشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر درآمد امیر شیخ بطرف شولستان گریخته و از آنجا بقلعهٔ سفید که در زیر چرخ کبود نظیر ندارد رفته محکم شد و قاصدی بغداد فرستاده از امیر شیخ حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد شمشیرزن بامداد او نامزد فرمود و چون آن لشکر با امیر شیخ پیوستند عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین امیر شیخ ویران گردیده و هر یک از متابعان او طریق فرار گزیدند و امیر شیخ ابواسحق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن آن حال امیر علی سهل ولد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و بحسن خط و جودت طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و با جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل پیکار و پسر تاج الدین و کلو فخر الدین مقید شده هم در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را

را همراه خود برده در منزل یزدوان رفتی آن گل نوشکفته را بصرصر بیداد بر خاک هلاک انداخت و گفت که باجل طبیعی فوت گشت و سایر گرفتاران نیز بحکم جناب مبارزی سفر آخرت پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه اکبر در دار الملک فارس متمکن گشت سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام نموده در تقویت ارکان شریعت سعی موفور مبذول داشت و در امر معروف و نهی منکر مبالغه بمثابه کرد که ظرفای شیراز او را محتسب لقب دادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ در آن ایام غزلی نظم فرمود که مطلعش اینست

اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

ذکر بعضی از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان در نهایت در سنهٔ خمس و خمسین و سبعمائه امیر محمد مظفر خواهرزادهٔ خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفرآیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از کرمان بدرآمده در قصر زرد به پدر پیوست در خلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که آیتمور از جملهٔ امرای امیر شیخ ابواسحق که بمزید تهور ممتاز بود بشولستان شتافته با داماد امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکم می‌نمود اتفاق کرده متوجه شیراز است بنابر آن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرمود اما قبل از وصول شاهزاده مخالفان بشیراز رسیده بنابر موافقت بعضی زمره هواداران امیر شیخ ابواسحق بر آن بلده استیلا یافته و آتش در محلهٔ موردستان زدند و شاه سلطان فرار بر قرار اختیار نموده در راه بشاه شجاع رسید و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیکناگاه با سپاه ظفرپناه بشهر درآمد مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهاده در حین اشتعال نایرهٔ پیکار آیتمور خاکسار زخم تیری گشته و سایر دشمنان بادپیما سر خویش گرفتند و راه گریز در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر بدر اصفهان برده بمحاصرهٔ امیر شیخ ابواسحق و جلال الدین میرمیران که کلانتر اصفهان بود اشتغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابوبکر مستعصمی عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد بخدمت امیر محمد شتافته آنجناب با وی بیعت نموده بنام معتضد خطبه خواند و سکه زد و چون ایام محاصرهٔ اصفهان امتداد یافت و لشکر بدست بیداد برآورد امیر محمد بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص شدند و امیر شیخ ابواسحق

ابواسحق در لرستان با اتابک نورالورد و سلیمان شاه بن احمد شاه پیوسته است و لشکر پریشان جمع گشته و
شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب کندمان در حرکت آمد و جناب مبارزی که از
اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود در منزل فیروزان بموکب نیک اختر ملحق شد و امیر شیخ توجه
لشکر بسیار شیراز را شنوده از آنجا بشوشتر خرامید و نورالورد نیز از رهگذر سبیل برخاست و شاه شجاع بظاهر
اصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در نواحی ماروانان لوای اقامت برافراشت و چون شاه شجاع روزی
چند بمحاصرهٔ اصفهان پرداخت جلال الدین میرمیران مبلغی فراوان برسم نعل بها بیرون فرستاد تا از در
شهر برخاسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست و خمسین و سبعمایه ملک اردشیر که با منجد حکومت
اتابک و شبانکاره تعلق بوی میداشت نسبت بدودمان سلغری در مقام مخالفت آمد و شاه قطب الدین محمود باشارت
جناب مبارزی با جنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره گشته قهراً قسراً آن ولایت را بحیطهٔ تصرف در
آورد و ملک اردشیر از فرار بر قرار اختیار کرد و در سنه سبع و خمسین و سبعمایه امیر محمد مظفر شنود که امیر شیخ
ابواسحق کرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است بنابران سپاه فراوان ظاهر آن بلده را مضرب
سرادقات جاه و جلال گردانید و بعد از چند ماه که در تضییق اهل شهر کوشید برودت بر جوهر هوا مستولی گردید آن
مهم را بشاه سلطان بازگذاشته خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان برافراشت تا مواد
انتعاش نورالورد از آن دیار منقطع گرداند و شاه سلطان بجد هرچه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در
آن زمان امیر شیخ و میرمیران در مضیق حصار محنت بسیار روزگار گذرانیدند و چون خسرو انجم بمنزل کوتوال
حصار برج حمل خرامید و قلعهٔ غنچهٔ طری بسبب هبوب نسیم سحری مفتوح گردید کار محصوران اصفهان بجان رسید
فوج فوج از شهر میگریختند و بدست اخلاص در دامان دولت شاه سلطان می آویختند و دران وقت متولی
قلعهٔ طبرک قاصدی نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و از استماع این خبر آشوب
تمام در اصفهان روی نموده هرکس بجانبی شتافت از جمله میرمیران فرزندان و متعلقان را گذاشته
از دروازه بیرون تاخت و تا کاشان عنان گیران باز نکشید اما امیر شیخ بواسطهٔ قرب اجل راه

فرار مسدود یافته در خانهٔ مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان باصفهان
درآمده چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان برگماشت تا پی بمقر او بردند مولانا اصیل
الدین خایف و هراسان گشته در خلوتی کیفیت حال بعرض شاه سلطان رسانید و او در تنوری مختفی گردید
دشمنان آن پادشاه باستحقاق را از آنجا بیرون کشیده از وهم هجوم اصفهانیان در غراره پنهان کرده بقلعهٔ
طبرک بردند و دران ایام امیر محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود چون گرفتاری
امیر شیخ را شنود کس باصفهان فرستاده او را طلب نمود شاه سلطان با صد کس از معتمدان آن
خسرو بیسامان را بدان جانب روان ساخته ایشان او را در روز پنجشنبهٔ از ایام اواخر جمادی الآخر
سنه ثمان و خمسین و سبعمایه از راه مجهول بحکایتی که در ظاهر دروازهٔ سعادت ساخته بودند رسانیدند
و حال آنکه امیر محمد مظفر با سادات و قضات و علما و اعیان فارس دران مقام تشریف داشتند چون
امیر شیخ را در منزلی که جهت شوکت و استکبار بنا کرده بود در غایت تذلل و انکسار دید روی بدو آورده
پرسید که امیر حاج ضراب را تو کشتی جواب داد که بلی بموجب فرمودهٔ ما او را بقتل رسانیدند و جناب مبارزی
حکم بقصاص کرده آن پادشاه عالیجاه را با اولاد امیر حاج ضراب سپرد و پسر امیر حاج همان ساعت نایرهٔ
زندگانی او را بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید و آب حیاتش را بصرصر تیغ شعله کردار منتفی آری سرپنجهٔ تقدیر
بدست تدبیر برنتوان تافت و از قضا نازل هیچ وجه نجات نتوان یافت و این دو رباعی زادهٔ طبع
امیر شیخ ابواسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده ⁂ افسوس که مرغ عمر را دانه نماند
امید بهیچ خویش و بیگانه نماند ⁂ دردا و دریغا که درین مدت عمر ⁂ از هرچه بگفتیم جز افسانه نماند
با چرخ ستیزه کار مستیز و برو ⁂ با گردش دهر در میاویز و برو ⁂ یکجرعه [illegible] است که نامش مرگ است
خوش درکش و جرعه بر جهانیان ریز و برو ⁂ خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح امیر شیخ ابواسحق و اکابر
آن زمان محنت نشان گوید ⁂ بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق ⁂ به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش ⁂ که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد ⁂ دگر مربی اسلام مجد دولت و دین

که قاضی به از و آسمان ندارد یاد :: دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین :: که من همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف :: بنای شرح مواقف بنام شاه نهاد :: دگر کریم چو حاجی قوام دولت و دین
که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد :: نظیر خویش نبگذاشتند و بگذشتند :: خدای عز و جل جمله را بیامرزاد
و از جمله افاضل آن زمان دیگری **مولانا عبید زاکانی** است که بعضی از رسائل هزل آمیز و سخنان فرح
انگیزش در میان مردم اشتهار دارد و این قطعه در مرثیه امیر شیخ ابواسحق از منظومات اوست که
سلطان تاجدار جهانبخش امیر شیخ :: کاوازه سخاوت و جودش جهان گرفت :: شاهی چو کیقباد و چو افراسیاب گرد
کشور چو شاه سنجر و شاه اردوان گرفت :: ده ساز و عیش عادت خسرو بنا نهاد :: در عدل و جود شیوه نوشیروان
بنگر که روزگار چه منصوبه باز نمود :: کمیت حکومت دولت او را عنان گرفت :: بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال
نی بر ستاره دست و نه بر آسمان گرفت :: و از مشاهیر شعرا آن وقت یکی **خواجو کرمانی** است و او
ملقب و موسوم بکمال الدین محمود بود و خواجو را فضلای سخن آرا نخل بند شعرا لقب داده اند زیرا که در تزیین
الفاظ و تحسین عبارات انتظام داده و بغایت نیکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع و اربعین و
سبعمایه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم نموده که شد تاریخ هفتصد چل و چار :: که این نقش بند هیچ نگار
علیه الرحمه من الغفار **گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربیجان و میل کشیدن اولاد**
در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمایه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده نخست بجانب اصفهان نهضت
نمود تا در آن شهر مایحتاج سپاه مرتب سازد آنگاه اعلام ظفر نیاد بصوب مقصد برافرازد و بعد از آنکه
بحدود اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد و چون مانند امیر شیخ ابواسحق دشمنی را
گرفته بود لوازم خدمتگاری و اخلاص تقدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع اصطناع
اختصاص یابد و پرتو عنایت حال بر رخسار حال او تابد اما چون امیر محمد از خواجه برهان الدین
وزیر شنوده بود که شاه سلطان مبلغ هفتصد تومان از مال عراق تصرف نموده بنظر شفقت
در وی ننگریست و شاه سلطان پس از روزی چند طویی گرامند مرتب ساخته جناب مبارزی

را بجا نه برد و چشم او بر اسباب ضیافت افتاد نایره حسد در اشتعال آمده با خواهرزاده آغاز
سفاهت کرده فرمود تا هر چه بهم رسانیده بود تاراج نمودند و بسبب حرکت ناپسندیده شاه
سلطان نهال کینه خال در فضای سینه نشاند مقارن آن حال سیصد سوار از نزد جانی بیگ خان
که به تبریز آمده ملک اشرف کشته بودند باصفهان رسیدند تا امیر محمد را بپایه سریر خانی برده یساول
سازند و جناب مبارزی سخنان درشت در جواب گفته اخراجات ایلچیان را بر شاه سلطان حواله کرد
و او را از این جهت تنقیص بسیار رسیده چون اوزبکان با آذربایجان معاودت نمودند خبر فوت جانی بیگ
خان و رفتن پسرش بردی بیگ بطرف دشت قبچاق و استیلای اخی جوق بر تبریز شیوع یافت و
جناب مبارزی تصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار خنجرگزار بدان جانب در حرکت آمده و اخی
جوق با سی هزار از دلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده در موضع میانه گردان هر دو کشور با یکدیگر
دست در کمر زدند و جنگی در غایت صعوبت روی نموده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی وزید
و اخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه محمود و شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت پدر تا نخچوان از
عقبش رفتند آنگاه عنان بگردان بازکشید سه روز در آن مکان بعیش و نشاط پرداختند و بخدمت
امیر مبارز الدین محمد بازگشتند و آن جناب بسیار از سخنان درشت و دشنامهای ناخوش مکدر و مشوش
گردانید و جلدوی فتح بنام شاه یحیی نوشت و از این جهت شاهزادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند
و چون جناب مبارزی مدت دو ماه در تبریز بسر برد شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجانست
و بنابر آنکه منجمان با امیر محمد گفته بودند که ترا از جوان ترک چهره بلند بالا ملامتی روی خواهد نمود و آنجناب
اصدق آن مفهوم سلطان اویس را میدانست و گمان می برد که آن آفت بجهت مخالفت شاه شجاع بوی
خواهد رسید تبریز را بازگذاشته روی باصفهان آورد و در اثنای راه بسیار از پیشتر رنجانیده
بکشتن و میل کشیدن تهدید کرد و گاهی سخنان نسبت بآن جوانان عالیشان بر زبان می آورد که
گوش با آنان از تلفظ بامثال آن شرم دارند بنا بر علی هذا شاه شجاع و شاه محمود خاطر

بر گرفتن پدر قرار دادند و شمهٔ ازین معنی باشاه سلطان درمیان نهادند شاه سلطان چون از جناب
مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شمارا بگیرد و ابویزید را بر تخت نشاند و خود
لشکرکش باشد آنگاه آن سه کس باهم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی
را گرفته مقید سازند و بعد از وصول آن بلده نیمشبی شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمد و رخصت
فرار طلبید شاهزاده از سبب این اجازه پرسید جواب داد که چنین شنیده‌ام که امیر محمد از عهد و میثاق ما
خبر یافته اگر این سخن راست است فردا همه را کشته میباید شد شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود
که صباح خاطر از مهم پدر فارغ گردانند و روز دیگر شاه شجاع و شاه سلطان شاه محمود را با خود متفق
گردانیده بدر وثاق امیر محمد رفتند و جناب مبارزی دران وقت در بالاخانه بود و بتلاوت کلام
الله اشتغال مینمود شاه محمود با نوکران خاصه در بیرون نشست و شاه شجاع با جمعی از دلیران در پای
نردبان بایستاد و مسافر ایواجی با شش نفر بالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجی بودید
جواب دادند که شاه شجاع خرجی ندارد و جناب مبارزی غضبناک دست بشمشیر برد و مسافر ایواجی
خودرا بر بالایش افکند آنجناب او را زیر ... برجسته و بجنگ مشت مشغول گشتند و شادی
بار پا بهایش گرفته بکشید تا بیفتاد و فی الحال آنجماعت شیر بیشه شجاعت را درهم بسته در خانه محبوس
ساختند و او زبان بدشنام گشاده تا هنگام غروب لب از هرزه گویی نبست و چون شب شد نوکران
شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبه پوش گشته جناب مبارزی را بقلعه طبرک بردند در
شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمایه شاه سلطان بموجب اشارت شاه شجاع بدان
حصار شتافته جهان بین آن خسرو حشمت آیین را میل کشید و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته
پدر مکفوف البصر را بقلعهٔ سفید فرستاد و خواجه برهان وزیر نیز در ایام تحکم شاه شجاع کور
گشته بعد از دو ماه اوراق هستی باد فنا داد و امیر محمد پس از آنکه شصت روز دران
حصار بسر برد با جمعی کوتوال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت فرو کوفت و بنابرآنکه اولاد

امجاد و از کردهٔ خویش پشیمان بودند در استرضای خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند
و مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانیده مهم را برانجمله قرار دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه
بدستور سابق باسم و بنقش او مزین شده شاه شجاع بی استصواب پدر در هیچ کار دخل ننماید و جناب
مبارزی بشیراز رفته شاه شجاع بوعدهٔ خود وفا نمود و بعد از چندگاه امیر محمد مظفر باغوای طایفهٔ از
مردم بدگوهر همت بران گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان ابویزید را بر تخت نشاند و شاه یحیی
را لشکرکش گرداند شاه شجاع ازین معنی وقوف یافته مفسدان را بسیاست رسانیده پدر را بقلعهٔ
گرمسیر فرستاد و آنجناب را دران حصار بیماری عارض شده امتداد یافت شاه شجاع بتصور آنکه شاید
که بواسطهٔ نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را بقلعهٔ بم بردند اما هیچ فایده بران مترتب نشد و
در اواخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمایه مدت حیات جناب مبارزی بپایان رسید نعش او را
بمیبد نقل کرده در مدرسهٔ مظفریه بخاک سپردند و چنانکه رسم است جهت ترویح روحش ختمات کلام
و اطعام فقرا و ایتام بجای آوردند و از امیر محمد مظفر چهار پسر ماند شاه شجاع شاه محمود شاه سلطان
احمد ابویزید و از جملهٔ اعاظم فضلا محدثان شیخ سعد الدین محمد بن مسعود بن محمد الکازرونی معاصر امیر
محمد مظفر بود و در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود از مصنفات آن
جناب شرح مشارق الانوار و سیر سید ابرار صلی الله علیه و آله الاخیار مشهورست و آن سیر بزبان
اهل خبر بسیر کازرونی مذکورست وفات شیخ سعید در شهور سنه خمسین و سبعمایه بوقوع انجامید و از
شعرای آن زمان یکی مولانا رکن الدین هروی است که در میان شاعران برکن صاین شهرت گرفته در
روضة الصفا مسطورست که دران روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد گرفتن امیر محمد مظفر کردند غیر
از رکن صاین هیچکس پیش جناب مبارزی نبود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین
خودرا از ان بالاخانه پایان انداخته زبان بسفاهت و دشنام گشاد و روی بگریز آورد
و دران اثنا بر شاه شجاع بگذشت و از غایت خوف و حیرت شاه را نشناخته همچنان تا سر اسکفت

شاه شجاع شمشیر برکشید زد خدمت مولوی از پای درآمد و احشا و امعاء وی ظاهر گشت آنگاه شاه را
شناخته گفت از برای خدا ترحمی فرمای شاه شجاع درخنده افتاده گفت معذور دار که این امر نا
دانسته واقع شد و جراحان طلبیده تا زخم او را دوختند و بمعالجه مشغول گشتند و رکن صاین
در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع یافته اختیار کرد و در آن اوان که شاه شجاع بیزد
میرفت در یکی از منزل با رکن صاین آغاز مطایبه فرمود و کیفیت آن واقعه را بیادش آورد که در آن روز
بر زندگانی هیچ امید داشتی جواب داد لی گفت حالا چند سال دیگر شد و همان ساعت مزاجش متغیر گشته از
خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه خود رسید جان بقابض ارواح سپرد **ذکر پادشاه جهانمطاع جلال الدین شاه شجاع**
طبع آفتاب شعاع شاه شجاع مرآت صور حقایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الاتباع بر
فراز آشیانه سدره پرواز می نمود بصفت تواضع کرم موصوف و ذات خجسته اش بمکارم اخلاق
و محاسن آداب معروف و فور شجاعتش ماحی آثار اسفندیار و رستم و کمال سخاوتش ناسخ اطوار معن
زایده و حاتم در احیاء مراسم عدل و انصاف با نوشیروان مساهم قوت حافظه اش بمرتبه بود که
هفت هشت بیت عربی را بیک خواندن از بر میکرد و جودت افکار صایبه اش بمثابه که مراد نحاریر علما
از معضلات عبارات بمجرد ادنی توجهی بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام الله فراغت
یافته بکسب سایر کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بذروه مهارت از علوم دینیه و معارف
یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون عقلی و نقلی بهره کامل حاصل ساخت ع ذات او کامل در ادراک علوم
وز کمال عقل دراک علوم * بنظم و نثر در عالم علم بود * پناه اهل شعر و قلم بود * و چنانکه سابقا پرتو اشارت
بر آن تافت ولادت باسعادتش در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه وقوع یافت و در سنه ستین و
سبعمائه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال پای بر مسند اقبال نهاد و ضبط ممالک را
پیش نهاد همت گردانید و در سنه اربع و ستین و سبعمائه میان او و برادرش شاه محمود
مخالفت دست داد و در سنه خمس و ستین شاه شجاع شکست یافته شیراز از دست شاه محمود افتاد

و در سنه سبع و ستین بار دیگر صورت نصرت شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته
بحکومت آن مملکت قناعت فرمود و در سنه ست و سبعین و سبعمائه شاه محمود راه سفر آخرت پیش گرفت
و بلده اصفهان در سلک سایر قلمرو شاه شجاع سمت انتظام پذیرفت و در سنه ست و ثمانین و سبعمائه
شاه شجاع نیز بعارضه قوی ضعف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان
سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد و اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و او مدت
بیست و پنجسال و دو ماه سلطنت نمود پیر نوا ستمام خواجه قوام الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین
حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمان شاه بنوبت بر
منصب وزارتش حکم یافت چنانچه شمه از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده سمت تفصیل خواهد
یافت والتوفیق من الله تعالی انه هو القادر علی من یشاء **گفتار در بیان وقایع اوایل ایام سلطنت
شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی بطریق خلاف** چون شاه شجاع پدر را گرفته مسند دولت و
اقبال بر سر نهاد و در استمالت خواجه رشید کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد
زمام امارت اصفهان و ابرقوه در قبضه اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجانب
سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت حبس شاه یحیی در قلعه قهندز بوقوع پیوست و خواجه
قوام الدین صاحب عیار بر زیلوچه وزارت نشست بعد از روزی چند که اوقات بفراغت
بگذشت بار دیگر خبر عصیان و طغیان مزاره جرما و اوغان و تحصن در قلعه منوجان شایع گشت
شاه شجاع دفع شر آن جماعت را اهم مهمات دانسته لوای نهضت برافراخت و با سپاهی یکدل منازل
و مراحل قطع کرده ظاهر آن قلعه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار حرب و
شین در هیجان بوده بالاخره جرما و اوغان از مقاتله عاجز گشتند و طالب مصالحه و مهادنه شده بساط
جدل در نوشتند و جناب شیخ الاسلام مولانا عبدالعزیز را که از اولاد شیخ شهاب الدین
تورپشتی بود شفیع جرایم ساخته بدرگاه پادشاه شتافته و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف

باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لوای ظفر پناه بصوب شیراز توجه نمودند و مدتی میان شاه
شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنه اربع و ستین و سبعمایه بنابر بعضی از ضروریات ملکی
گماشتگان شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر قیامت اثر بصوب اصفهان شتافت و شاه محمود
بقدم مقاتله و مقابله پیش آمده عنان بجانب جهاد اوان اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر
آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و شاه محمود گاهی از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور
می آورد و در اثنا روزی جمعی در کمینگاه نشانده از دروازه بیرون خرامیده از جانب شاه شجاع شاه
سلطان سلاحی بخود راست کرده مستعد قتال گردید در حمله نخست پشت بر معرکه گردانیده روی
بشهر نهاد و شاه سلطان از فریب او غافل بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف داد و چون
بکمینگاه عبور نمود شاه محمود بازگشته آغاز حرب فرموده آنجماعت که در کمین نشسته بودند مانند
شیر خشمناک بر سر شاه سلطان تاختند و او را بدین روباه بازی بدست آورده اسیر ساختند
شاه محمود پسر عم را منظور نظر عنایت گردانیده از میان شربت که به امیر محمد مظفر داده بود جرعه بوی
چشانید مولانا صدرالدین عراقی که از جمله هواخواهان امیر محمد بود در واقعه شاه سلطان این رباعی
نظم فرموده   گر دست قضا چشم ترا میل کشید   در ذات شریف تو شد نقصی پدید   آنکس که بدان چشم تو آسیب رساند
او نیز بعینه مکافاتش دید   بعد از آن میان برادران صلح گونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام
برادر خواند شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد در خلال این احوال شاه یحیی بخدمت
مبادرت نموده حسب الحکم بجانب یزد روان گشت بعد از وصول بظاهر آن بلده و وقوع محاصره
و محاربه بر دار العباده استیلا یافت و خواجه بهاء الدین را که گماشته شاه محمود بود گریزانید بار دیگر
عنان بوادی مخالفت تافت چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید بعد
از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین را بمحاصره یزد روان فرمود خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر
محاصره و محاربه اقدام نموده و به اندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر شفعا انگیخته شاه

شجاع از سر جرایم او در گذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعه فهندر محبوس بود شاه شجاع
برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی میگوید که ملتمس چنانست که اولاد مرا مستاصل نگردانی
بلکه نسبت بایشان طریق لطف و رحمت بظهور رسانی بنابر آن شاه در استیصال شاه یحیی سعی نکرد و مجدد ملایمتی
که از آنجانب واقع شد خواجه قوام الدین را طلبیده روی بشیراز آورد و در ذی قعده همین سال یعنی سنه
خواجه قوام الدین صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده نسبت با امرا و اعیان تعظیم و تکبر می نمود بلکه گاهی
بی مشورت پادشاه نیز تفصیل مهمات اقدام بسفر نموده مؤاخذ و مقید گشت و بعد از تعذیب فراوان بسیاست
شاه شجاع بساط حیاتش در نوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی بمنصب وزارت رسید و از سر وقوف
و اهتمام بتمشیت امور ملک و مال مشغول گردید

ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تختگاه و مملکت سلیمانی

در سنه خمس و ستین و سبعمایه شاه محمود ایلچیان نزد سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد
نمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت عراق و فارس کرده اشارت نمود تا از امرا خاصه قچقاباشی و ساقی و سیار کش
و ولی از ارکان دولت امیر شیخ ابو اسحق امیر غیاث الدین منصور شول و سلغر شاه ترکان در صحبت امیر شیخ علی
اسناق روی باصفهان آوردند و شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز آمد
و شاه یحیی را بتطمیع از راه برده تا شعار خلاف شاه شجاع اظهار نموده در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لر
کوچک و قم و دری و کاشان و آوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازه کثرت آن عدد بسپاه شاه شجاع
رسید با خواص و مقربان طریق مشورت مسلوک داشته منشی سلطنت ایشان را نزد خود طلبیده و گفت بمحمود نویس که ای جهد
رسانیده بر دولت خود گزند   نه محمود هستم بجنگ آمدن   مرا و ترا تیغ بر هم زدن   تصور کن ای نامور شهریار
که گر زانکه مرد و بباشیم یار   که یارد کشیدن سپه پیش ما   چو آگه شود از کم و بیش ما   اویس ار بما ترکتازی کند
گر با سر خویش بازی کند   ز فردوسی پاک دین یاد کن   بگو تا چه گوید بدان سخن   که گر دو برادر بهم داد پشت
تن کوه را باد ماند بمشت   و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم اشعار در جواب نوشت که بندی
پادشاه لشکر باصفهان آورده مملکت خراب کردند و هنوز از مزاج ایشان ایمن نیستم بناچار استعانت سلطان
اویس کردم که شاید ایمن توانم بود شاه شجاع از مطالعه این مکتوب دانست که آتش فتنه شاه محمود جز به

استعمال شمشیر آبدار رحمت انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر آذربایجان غیر از صرصر حملهٔ مردان دلاور صفت
انقطاع نگیرد بنا بران سپاه فراوان مجتمع ساخته از شیراز بجانب بیضا در اهتزاز آمد و این قطعه گفته نزد
برادر فرستاد شعر ابوالفوارس دوران منم شجاع زمان ؛ که نعل مرکب من تاج قیصرست و قباد ؛
منم که نوبت آوازه و صلابت من ؛ چو سبط همت من در بسیط خاک افتاد ؛ چو مهر تیغ گذارد چو صبح عالمگیر
چو عقل راه نمای و شرع نیک نهاد ؛ بهیچ کار جهان روی دل نیاوردم ؛ که آسمان در دولت بروی من بگشاد ؛
کمال صولتم از حیلهٔ کسان ایمن ؛ بنای همتم از منت خسان آزاد ؛ نزده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی
که بر بنای توکل نهاده ام بنیاد ؛ تو رسم و خوی پدر گیر ای برادر من ؛ که شوهریت بباید ز دختر دش ؛
مکن مکن که پشیمان شوی باخر کار ؛ ز مکر روبه پیر و ز شکر بغداد ؛ القصه مرد و فریق بعد از فتح طریق در
منزل دشت رسن بهم رسیده دست بآراستن سپاه صف شکن بر آوردند شاه شجاع قرة العین سلطنت
شاه اویس را بمیمنه فرستاده و میسره بوجود سلطان عماد الدین استحکام داده و بنفس نفیس در قلب جای
گرفت و شاه محمود شیخ علی اشاق و امیر غیاث الدین منصور شول و توکم ترکان زاده را در میمنه بازداشت و ضبط
میسره را باهتمام پهرساقی و سلغرشاه ترکان گذاشت و خود در قلب مقام فرمود آنگاه از هر دو جانب طالبان
نام و ننگ چنگ در چنگ زده کشش و کوشش بنوعی بر افروخت که تا شرر دخان آن کرهٔ زمهریر را بجوشش
آورد و شیر از شعلهٔ آن خرمن ماه را سوخته در جرم فلک اثر کرد مرغ فتحی که از دست زرین چنگی کشاد یافت
آهنگ جنگ پهلوانی و سرپری که از ترکش وشن خمری در پرواز آمده وری در فضای سینهٔ امیری کشود
چکاچاک خنجر ز میدان کین ؛ بهفتم فلک شد ز روی زمین ؛ عاقبت شاه محمود غالب آمده چون خسرو ثابت و
سیار بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان انهزام بصوب شیراز شتافت و سلطان عماد
الدین احمد رقم بیوفایی بر چهرهٔ حال خویش کشیده از برادر بزرگتر جدا شده بشاه محمود پیوست و روایت
آنکه سلطان احمد قبل از ملاقات فریقین نزد شاه محمود رفته بود القصه چون شاه شجاع بشیراز رسید درب
فنارا معسکر ساخته پسر خود سلطان شبلی را بکرمان ارسال داشت و شاه محمود و امراء عراق و آذربایجان متعاقب
ظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال فرمود و شاه شجاع در شهر متحصن شده و زمان محاصره بتطویل انجامیده آثار

عجز و انکسار بر صحایف روزگار شیرازیان ظاهر گشت شاه شجاع جهت طلب مصالحه جمعی از اشراف و اعیان و اصحاب
یکدیگر نزد شاه محمود بر وفق مطلوب ایشانرا جواب بداد آخر الامر مولف تاریخ آل مظفر یعنی قدوهٔ اهل فضل و هنر مولانا
معین الملة و الدین الیزدی جهت سرانجام آن مهم از شهر بیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعلیم فرمود گفت
بنا بر استبداد امرا سلطان اویس مرا چندان اختیاری نمانده اکنون مناسب چنانست که آقا ام شاه شجاع
با برقوه روند و آن قدر تحمل نمایند که من امرا بیگانه را بوطن ایشان بازگردانم آنگاه ممالک موروث را بر
سبیل راستی قسمت نماییم و چون مولانا معین الدین بازگشته این پیغام بشاه شجاع رسانید شاه عالی گهر رقعه
برادر نوشته التماس نمود که بپای قلعهٔ فهندر آید تا مشافهه گفت و شنود کرده شود و این بیت را در آن مکتوب ثبت
کرد که شعر اگرچه دل بکسی داد یار ماست هنوز ؛ بجان که او دلم بر سر وفاست هنوز ؛ و شاه محمود ملتمس شاه را بعز اجابت
اقتران داده این بیت را از همان غزل در جواب قلمی نمود که شعر جنایت از طرف آن شکسته پیمانست ؛
وگرنه از طرف ما همان صفاست هنوز ؛ و روز دیگر در پای قلعهٔ فهندر قران سعدین دست داده مقرر شد که
شاه شجاع از راه حصار رشید امیر بجانب ابرقوه رود و آنجناب در وقتی با جمعی از خواص طریقهٔ حزم مرعی
داشته از طریق معهود عنان براه مقصد بر تافت و قرین صحت و سلامت با برقوه شتافت و حال
آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بکنکاش شاه شجاع روی براه سرپند امر آورده
بودند و چون در آن طریق روی او ندیدند رفیق یاس و حرمان بازگردیدند و شاه محمود بعد از رفتن برادر در
عین تنعم و ناز بدار الملک شیراز آمد و اخبار این فتح نامدار با تحف و هدایای بسیار نزد سلطان اویس
فرستاد و چون شاه شجاع بمرحلهٔ جانکشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته
باستقبال موکب همایون شتافت و شاه بنظر عاطفت در وی نگریسته آن زمستان در ابرقوه بفراغت
و عشرت بگذرانید و بعد از انقضای دو سه ماه در ماه اسفندارمذ عازم کرمان گردید

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالی مکان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز
متحصن بود و شاه محمود بلوازم محاصره قیام مینمود بخاطر ستوده آثار شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی

از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینه که از جهت قتلش در سینه دارند درین محل اضلال کرده فتنه
انگیزند بنابراین هر یک از آن جماعت را به بهانه از شهر بیرون فرستاد از آن جمله ملک محمود دولتشاه را
بتحصیل مال کرمان روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون عرصه کرمان از والی صاحب
وجودی خالیست امکان دارد که محصلان پس از تحصیل اموال خیال استقلال نمایند بنابراین مقرر ساخت که
خواجه مجدالدین فاقم باتفاق امیر پاکور افغانی و دو هزار سوار از سالکان مسالک پهلوانی بدار الامان گرفته
از محافظت مملکت غافل نباشند اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند احوال فارس و
عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرده امیر غیاث الدین حاجی امیرآخور را که در کرمان حاکم دیوان بزرگ
بود و خواجه بدرالدین هلال را که باتابکی سلطان شبلی قیام می نمود به بهانه بدیوان خانه طلبیده فی الحال خنجر
زندگانی هر دو را باحتراق مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین
و خواجه هلال فرار نموده امیر بهلول نیز که منصب حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولتشاه سلطان
شبلی را در قصر چنگیز محبوس گردانید و مراجعت فرموده رسول از عقب بهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شده
بنابر حکم پادشاه بود انسب بحال شما آنست که بازگشته در کرمان بمهم خود مشغول باشید و امیر بهلول این
سخن را قبول کرده مراجعت نمود و دولتشاه ابواب خزاین و انبار گشاده نقد و جنس بسیار بمردم داده
بآرزوی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون خواجه مجدالدین و امیر پاکور بظاهر آن بلده
رسیدند و حال برین منوال دیدند امیر پاکور بازگردید و خواجه مجدالدین وسیله الحجه بشهر خرامید و این
اخبار را متعاقب و متواتر شاه شجاع در شیراز می شنود و بنابر آنکه تسلط اعدا مجال تدارک آن اختلال
نداشت تحمل می فرمود و چون از شیراز بابرقوه رفت و هجوم لشکر سرما کمتر گشته سلطان گل روی بدار الامان
باغ و بستان آورد و در شهور سنه ست و ستین و سبعمایه شاه شجاع با سیصد سوار جرار که هر یک در میدان
جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثنای راه شاه سلطان
برادر شاه سلطان با دویست سوار و بعضی از امرای عرب با پانصد سوار بموکب نصرت شعار پیوستند و

و چون نواحی کرمان از غبار سم سمند سپاه نصرت نشان عبیر افشان گشت دولتشاه با چهار هزار مرد خنجرگزار
در برابر آمد و اما تاب یک حمله نیاورده بچهار دیوار کرمان گریخت و بسیاری از لشکریان التجا بآستان گیتی
ستان آوردند و بعد از آنکه ماه رایات آفتاب اشراق پرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز
الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دولتشاه را نصیحت
نمودند تا از مقام قلعه داری درگذشت و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته با اشراف و اعیان دار الامان
متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه درباره او اصناف الطاف مبذول داشته آن بلده فاخره را بیمن
مقدم شریف مشرف گردانید و خواجه علاء الدین این قطعه بر بدیهه گفته بعرض رسانید

تو آن سلطان دینی کز سر صدق ∴ دعاگوی سند بهر نمازت ∴ اجل را دست کوته باد یارب ∴ ز عطف دامن عمر درازت
بزودی باد در ملک سلیمان ∴ سلیمان آصف و محمود ایازت ∴

و هم در آن ایام که شاه گردون احتشام
بکرمان درآمد دولتشاه گمراه قصد غدری کرده با جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه درآید و تیغ تیز
بخون ولی نعمتان بیالاید و امیر درسون ازین مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید شاه شجاع آن
حرام نمک را با جمعی از موافقانش شمشیر سیاست بگذرانید و در آن باب این سه بیت نظم کرد

امان چون خواست فرمودم امانش ∴ چو عجز آورد بخشیدم بجانش ∴ دگر چون غدر در دل داشت غدار
سر انداز آن شد این شمشیر خونخوار ∴ سگ مکار دونی بی وفا بود ∴ مکافات جفاکاران چنین بود

گفتار در بیان ارتفاع ایام دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن شاه محمود از شیراز بعد از استیلا

چون خسرو عالیمکان از تنسیق مهمات دار الامان کرمان باز پرداخت متوجه گرمسیر گشته گوشمال هزاره
جرماوغان را وجهه همت ساخت و در اثنای طی مسافت در هر منزلی مقبلی بشرف ملازمت رسید و بهر گامی کامی
مشاهده میکردند و چون صیت سطوت حشمتش و اعیان هزاره جرماوغان از توجه پادشاه گیتی ستان آگاه
شدند در قلاع سپهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال تحصن جستند و عساکر منصور در گرد آن منازل حصین
نشسته و دلیران جرماوغان بهنگام مجال پای در میدان قتال می نهادند و بنا بر متانت حصار آن

آن موضع از ولات آن زمرهٔ ضلال آسان تسخیر نپذیرفت و زمان محاصره سمت امتداد گرفته اوغانیان
از شاه محمود استمداد نمودند و شاه یحیی را بمعاونت نامزد کرد چون خدمتش بحدود کرمسیر رسید مکتوبی از
عم بزرگوار خود فرستاده او را باطاعت فرموده بر طبق دلخواه جواب یافت و ترک امداد اوغانیان گفته
بدار العباده یزد خود شتافت مقارن حال عارضهٔ در پای بر شاه شجاع مستولی شده یکدو کوچ
پس نشست و دشمنان دلیر گشته پیش آمدند دران اثنا جمعی از مسافران علمی بر سبیل تحفه از مدینهٔ طیبه
ببارگاه پادشاه آوردند و آنجناب دست اعتصام بذیل رایت آن متبرک دراز کرده عنان مراجعت
انعطاف داد و یلغار فرمود و خبر بسر اوغانیان رسید چنانچه مجال قرار نداده جبال نیافتند حلقهٔ
اطاعت درگوش کشیدند و امیر سیورغتمش با سایر آن طایفه بملازمت مبادرت نمود و شاه شجاع مظفر و
منصور مراجعت فرموده مقارن آن حال شاه یحیی رسل و رسایل بکرمان فرستاده دختر بزرگ پادشاه
سلطان را خواستگاری کرده شاه شجاع ملتمس برادر زاده را مبذول داشته مخدرهٔ شبستان عظمت و جلالت را
با تجملات پادشاهانه بجانب یزد روانه فرمود و بعد از وقوع این امور استقامت تمام در مهام خسرو سپهر
احتشام پیدا شده فوجی از لشکریان شیراز روی امید بدرگاه عالمپناه می آوردند و در مدت اندک لشکر
بسیار در ظل رایات نصرت شعار جمع آمدند دران اثنا اصول و اعیان فارس از تحکمات ترزنان بجان رسیدند
وکلو حسین را جهت استدعاء لوای کشورکشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلو حسین میدان
پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بجانب شیراز در اهتزاز آمد و چون موضع چهار گنبد از فر نزول همایون غیرت
فزای سقف گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست
و خبر توجه حشر نصرت اثر در شیراز شایع گشته شاه محمود با جنود نامعدود باستقبال
برادر توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازیان وقوف یافته از راه دیگر
عنان بکران بجانب مقصد تافت و شاه محمود این معنی را دانسته او نیز روی بسوی شیراز
آورد و شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در پل فسا منزل گزید   برابر نشسته دو گیتی فروز



وظفر مخصوص شده در نزدیکی شیراز فرود آمدند و در همان سه چهار روز بعضی اعیان فارس پنهانی قاصدی به
آستان اقبال آشیان فرستاده پیغام دادند که هرگاه اعلام ظفرپناه پرتو وصول بر ظاهر شهر اندازد ما دروازها
را بسان ابواب دولت و سعادت بر روی روزگار همایون آثار خواهیم گشود و شاه محمود این مواضعه را شنوده در
اواخر ذی قعده سنه سبع و ستین و سبعمائه شبی که پرده ظلام نور باصره را از رویت اشباح مانع بود با طائفه از
خواص به صوب اصفهان نهضت فرموده و در اثنای راه سلطان عماد الدین احمد از وی تخلف نموده به برادر بزرگتر
پیوست روز دیگر که خسرو ثوابت و سیار بر اورنگ فیروزه رنگ سپهر قرار گرفت شاه شجاع بعظمت و حشمت بسیار
بدار الملک آمده تخت سلطنت را بوجود همایون زیب و زینت داد و بشارت امن و امان بمسامع طوایف
انسانی رسیده ابواب نصفت و احسان برگشاده در امر معروف و نهی منکر و تقویت ارکان شریعت خیر البشر
صلوات الله و سلامه علیه و آله الی یوم المحشر مبالغه نموده در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق مساعی جمیله مبذول داشته
ملازمت مجلس علماء کرام اختیار فرموده منصب قضاء شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کوه گیلوی
مفوض داشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه بن خواجه محمود کمال رایت وزارت برافراشت و شاه شجاع در
سنه سبعین و سبعمائه بالقائم بالله محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد شرط متابعت بجای آورد
در همین سال به نیت تسخیر اصفهان بجانب ابرقوه توجه فرموده و شاه محمود ایلچیان فرستاده بعرض
رسانید که من شیراز را بجهت تصرف بازگذاشتم که آنحضرت نیز در اصفهان باینده مضایقه نفرمایند از کرم
بیدریغ دریغ نخواهد بود و شاه شجاع این ملتمس را اجابت فرموده بشیراز مراجعت نمود بعد از انقضاء فصلی عازم یزد
شده شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورده شاه شجاع بشهر درآمده بعیش و نشاط گذرانیده
بشیراز معاودت فرمود

خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که ضعیفه سلطان جمیله بود در حباله نکاح شاه محمود
بسر میبرد و جهت انتقام عم خویش امیر شیخ ابو اسحق در طریق مکر و فریب سلوک نموده پیوسته حیله می انگیخت
که بدان واسطه در میانه آل مظفر مواد جنگ و نزاع در میان می آمد و در شهور سنه ثمان و ستین و سبعمائه

منسوب مهر انگیزه و مراسلات محبت آمیز پنهانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر موکب همایون بجانب
اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم خدام عظام شاه شجاع این معنی را فوزی عظیم
دانسته بجانب اصفهان روان شد و شاه رسولان چرب زبان روان گردانید و بوسیله ایشان
سخنان نیازمندانه بعرض رسانید و شاه بر بیچارگی برادر رحم فرموده او را طلب نمود و شاه محمود
باردوی آنجناب شتافته اخوین یکدیگر را در کنار گرفتند و شاه محمود لوازم اطاعت و فرمانبرداری
بتقدیم رسانید و قبول فرمود که دیگر از حکم برادرزاده بزرگتر تجاوز نورزد آنگاه هر یک روی
بولایت خود آوردند و چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان شاه وزیر را گرفته
محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین حسن را که بشرف حسب و علو
نسب مشرف و مفتخر بود بمرتبه وزارت رسانید و هم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس
گریخته باصفهان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بر مسند وزارت نشاند درین اثنا بار دیگر خان
سلطان مکاتیب عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاده او را بر تسخیر اصفهان باعث گشت شاه شجاع
طالب بهانه شده قاصدی نزد شاه محمود فرستاده پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضروریه پیش آمده
دخل بخرج وفا نمیکند طریقه آنکه آن برادر امسال از مال اصفهان مدد فرمایند شاه محمود جواب گفت که تمامی
ممالک فارس و معظم بلاد عراق در تحت تصرف آنحضرت است و بواسطه عبور لشکرها ویرانی اصفهان بمرتبه
رسیده که بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه حملی که لایق خزانه عامره باشد تواند کرد شاه شجاع چون این
جواب شنود گفت ما بآن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز ننماید اکنون
که خلاف حکم جایز میدارد لشکر باصفهان باید کشید و سپاهی مرتب ساخته بدان جانب روان شد
در آن اثنا شاه محمود از منهی استماع نمود که منبع آن فتنه کیست و منشاء خیال برادرش چیست بنابران
خان سلطان را بقتل رسانید و رسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون ماده وحشت و نزاع
یافت اگر پادشاه بر سر عنایت آید شاید بار دیگر برادران گرگ آشتی خود گرفته شاه شجاع

بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان شده شب و روز از حرمان طلعتش در کانون
درون آتش حزن و الم می افروخت و از اشتعال نایرهٔ مهاجرتش بر اعضای خویش دامن میسوخت گفتار در

بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتلهٔ او با شاه شجاع بمعاونت مردان همسران

در سنه سبعین و سبعمایه شاه شجاع شنید که شاه محمود قرار بر آن داد که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد نماید
و از سخت اندیشناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز فرستاد تا مخدره از
مخدرات سلطان خطبه کند و شاه محمود نیز جهت یمن خواجه تاج الدین عشیری را که وزیرش بود و باصابت
رای و تدبیر محتاج الیه برنا و پیر بآن جانب ارسال داشت و چون این و قاصد بپایهٔ سریر سلطان اویس
رسیدند بنابر آنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین در کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود در غایت تعظیم
بجای آورده مکتوب را مصدر باین دو مصرع کرده بود که العبد باقی یدیه کان لمولاه ما زان نوالم هرچه داریم
و شاه شجاع در نامهٔ خویش سلطان اویس را برادر خود خوانده بود ملتمس شاه محمود مبذول افتاد و امیر اختیار
الدین حسن بمضمون یاس و حرمان بشیراز بازگشته خواجه تاج الدین بحسن تدبیر حجله نشین دودمان ایلخانی را در
حبالهٔ نکاح شاه محمود و قرین انواع تجمل و حشمت باصفهان رسانید و خواجه تاج الدین سلمان در تهنیت
این قضیه قصیده گفته که این چند بیت از آنست **شعر** آسمان ساخت در آفاق یکی سور و چه سور
که از آن سور شد اطراف ممالک مسرور : جشن سور و سروری که اگر در نگری : خانهٔ زهره بود برجی از آن عالی سور
اجتماعیست منور قمری را با شمس : اتصالیست مقرر ملکی را با حور : مهد بلقیس زمان داشته است ارزانی
بسراپردهٔ جم دولت تشریف حضور : قطب دین شاه فلک مرتبه کو هست : بهمه سیرت محمود و محامد مذکور
ای به پیش نظرت گشته ملازم مرکز : کوست در پردهٔ خضرا زمه عالم مستور : خواجه تاج الحق و الدین محمد الحق
سعیها کرد درین باب بغایت مشکور : دری از بحر بزرگی بکنار آورد : که چنان در نتوان یافت در اطراف دهور
و چون این مواصلت دست در هم داد سلطان اویس لشکری بامداد داماد فرستاده و شاه شجاع
این خبر استماع نموده با سپاه جرار از شیراز بیرون خرامید و شاه محمود نیز عازم میدان قتال گشته

در صحرای جاشته خوار غبار معرکه بیکبار ارتفاع یافت شاه منصور از میسرهٔ لشکر شیراز حمله کرده میمنهٔ
شاه محمود را درهم شکست و میسرهٔ شاه محمود نیز بر میمنهٔ شاه شجاع غالب گشت و هر دو سپاه بعد از ستیز و آویز
بعجز آمده بساط مقاتله را بناکامی برچیدند و هر یک بطرف مملکت خود برگشتند

ذکر حبس شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن او بحکم آن پادشاه سریر

شاه رکن الدین حسن وزیر با آنکه بمدد ما اوجب التعظیم
رسول کریم الذی نزل فی شانه و انک لعلی خلق عظیم علیه التحیه و التسلیم انتساب داشت از حسن خلق بی بهره
بود و در ایام وزارت در شیوهٔ تکبر و نخوت سلوک کرده هیچکس از اشراف و اعیان مملکت سلاطین نافذ
فرمان را اعتبار نمینمود و چون آن جناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمانشاه روزی چند بتمشیت
امور ملک و مال پرداخت و بواسطهٔ توهمی که از خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه عماد الدین محمود
داشت مکتوبی به شاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشار الیهما این عریضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون
کتابت آنکه هرگاه رایات نصرت پناه پادشاهی بنواحی شیراز رسیده بندگان دروازه گشوده ملازمان را
بشیراز می آریم و التماس نموده بودند که جواب بر ظهر قلمی شود و از زبان شاه محمود بر ظهر نوشته شده بود
که در فلان روز موکب همایون بظاهر شیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت ما امیدوار بوده در سر
انجام مهمی که وعده کرده ام لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه و
خواجه عماد الدین را طلبیده در موقف خطاب و عتاب بازداشت آن دو بیگناه روی بخاک راه
نهاده سوگند خوردند که ما از این مکتوب خبر نداریم شاه شجاع پرسید که این رقعه بخط شماست جواب
دادند که هر چند مشابه بخط ماست که انکار نمی توانیم کرد اما از این واقعه بیخبریم پادشاه در غضب رفته
گفت چون اقرار می نمایید که خط شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود
قرار داده ایم لیکن امیدواریم که پادشاه کما ینبغی بتفحص این صورت نماید در آن روز شاه حسن جهت
درد پا مسهل خورده در خانه نشسته بود شاه شجاع کس نزد او فرستاده پرسید که این کتابت کجا بدست تو
افتاد شاه حسن پیغام داد که مبلغ دو هزار دینار بدوات دار خواجه تورانشاه تسلیم کردم و این

این مکتوب را از وی گرفتم فی الحال دوات و اوراق و شکنجه کشیده این مکتوب را از کجا آوردی هرچند در آن ابرام
مبالغه نمود مقر نیامد شاه شجاع دیگر باره کس نزد شاه حسن ارسال داشته فرمود مراتبی که مقصود بود
نسبت به ما از حیز قوت بفعل آمده و اقرار نمود شاه حسن در جواب فرمود که خواجگان را اشکنجه می باید نمود تا
بجرم خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه شاه شجاع فرمود که در ضمن این قضیه حیله مندرج است این معقولیتی ندارد
که کسی مکتوبی چنان را بغلامی دهد که در مدرج دفتر نهد آنگاه حکم شد که امیر اختیارالدین قورچی بخانه شاه رکن الدین
حسن رفته از وی بزجر و تکلیف اقرار کشید که حقیقت آن مهم چگونه است و امیر حسن نسبت شاه حسن در
مقام تشدد آمده چون جناب وزارت پناه سیادت مآب مضطرب گشته گفت که من حاجی محمود و عمر منشی را
بر آن داشتم که بر سبیل تقلید این رقعه در قلم آورد زیرا که از این دو شخص سوسنه اندیشناک بودم و میخواستم که
ایشان را مستاصل ساخته فراغ بالی حاصل نمایم باقی رای عالی حاکم است و چون صورت مکر و تزویر وزیر بی تدبیر
بعرض پادشاه صافی ضمیر رسید نایره غضب او اشتعال یافته فرمود که او را به زه کمان از میان برداشتند
و در روضة الصفا مسطور است که چون این خبر مسموع پدر شاه حسن سید معین الدین اشرف شد نماز جنازه پسر حاضر
نگشت و گفت هرکس که سخن پدر خود را نشنود و متابعت جد بزرگوار ننماید هر آینه بامثال این بلاها مبتلا گردد
سادات را با غدر و ظلم و فسق چه کار چه مارا رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت
جهانیان باشد مقررست که بعذاب و عقاب دنیوی و اخروی معذب و معاقب شود   فرزند خوش گر خلف زاد
ور ناخلفی بود تلف باد   بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر خواجه جلال الدین تورانشاه باستقلال
تمام پای بر مسند وزارت نهاد **ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او و یمن اهتمام
علی شاه ترخانی** شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان به پهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب
داشت بیشتر التفات می نمود و عجب اتفاق صبحی که هوا در غایت برودت بود پادشاه پهلوان را دید
که بر کنار جوی نشسته یخ بشکند تا وضو سازد و بواسطه مشاهده این معنی اعتقاد شاه شجاع نسبت با
سید مضاعف شد فاضلی در این باب گوید   از کرمی که هست شاه شجاع ∴ مهر این مرد در دلش بنشست

زانکه در ماه دی بوقت سحر   یخ شکست و دست و رو بشست   و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بجانب
شیراز در اهتزاز آمد زمام ایالت آن ولایت را در کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در کرمان در اندک
زمانی قوی حال گشته امیر سورغتمش افغانی برادر زن شاه شجاع و شاه یحیی بنابر اغراض فاسده خود پیوسته
هوس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و به او می نوشتند که بر مزاج شاه یحیی اصلا اعتماد نیست بطریق
حزم سلوک می باید نمود و از خویشتن غافل نمی باید بود بنابر آن پهلوان اسد بخار غرور و استکبار بخود راه
داده اما چون والده شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت داشت اظهار عصیان نمیتوانست نمود در
آن اثنا بسبب تعصب دوستی کنیزکی که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان نوکران مخدوم شاه و ملازمان
اسد نزاع واقع شده مخدوم شاه برنجید آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از امارات طغیان
اسد شمه بسمع پسر رسانید شاه شجاع آن سخنان را نخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را
خالی یافت بمرمت برج و باره پرداخته مالی خطیر از متمولان بستاند و خبر فساد اعتقاد او متواتر پیوسته
شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از آنکه این عزیمت از حیز قوت بفعل رسد سلطان
قطب الدین اویس بن شاه شجاع از پدر متوهم شده بمیان هزاره گریخت و مکتوبی مزور از زبان شاه شجاع
بنام اسد نوشت مضمون آنکه بلده کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب
گفت که میان من و پادشاه نشانی است هرگاه آن نشانه ظاهر شود بی بهانه کلید شهر تسلیم خواهیم کرد و الا
فلان سلطان اویس با طایفه از سپاه جرما و افغان بنواحی کرمان رفته چون دید که کاری از پیش نمیتواند
برد باصفهان شتافت و بشاه محمود پیوست و به این سبب نخوت و استکبار اسد یکی در هزار شده خیال
استقلال و تحقق انجامید بنابر آن شاه شجاع در شهور سنه اربع و خمسین و سبعمایه بجانب کرمان خرامید و
پهلوان اسد وار در حصار خزیده عساکر شیراز آغاز محاصره و محاربه کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد
او از شاه یحیی که محرک آن فتنه بود مدد طلب نمود شاه یحیی بحسب ظاهر قوت رد اسد نداشت اما پهلوان خرم
خراسانی را که در فارس قایم مقام شاه شجاع بود چند آن اغوا کرد که بهانه از قدر شاه یحیی ترتیب

اسباب حرب مشغول شد و این خبر بعرض شاه شجاع رسیده بر سبیل جزم دانست که خرم چه خیال دارد لاجرم طرفین
خرم مرعی داشته سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین را بمحاصره کرمان تعین نمود و خود بجانب شیراز باز
گشته این رباعی انشا نمود بیت من جرعهٔ صبر بیکشم فرزانه * وز غصهٔ دهر نخورم مردانه * نومید نیم که عاقبت خون فلک
روزی برد او پرکند پیمانه * و سلطان احمد در محاصره اسعد جهد بسعد در لوازم اهتمام بجای آورد شوارع و طوارق
کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نمیتوانست که یکمن بار بشهر برد بنابران قحط و غلائی عظیم نصیب پهلوان
شده کار را سعد باضطرار انجامیده فرمود که هر کس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهت قریب
صد و بیست و سی هزار کس بچند دفعه از کرمان بدر آمده طایفه باصفهان و زمره بآذربایجان رفتند و بعضی
باردوی سلطان احمد پیوستند و چون احمد سلطان مهم کرمان را نزدیک بآن رسانید که فیصل دهد و میخواست
که بعد از فتح ایالت آن ولایت تعلق باو گیرد و در ضمن عریضه شمه از مکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت و شاه
شجاع در جواب عرضه داشت برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قضیهٔ جلادت و مردانگی شجاعت و فرزانگی
برادر عزیز معلوم گشت همین ممکن که جاودان بدوام دار توفیق صورتی که بواسطه برادر داده اسد نمی چیدها جل
مس مید نمود من کل الوجوه حق بجانب اخویت آثار سعی که از ان برادر دیوان طیبو ناطی ظاهر میشود موجب ازدیاد
اعتقاد میگردد هر آینه چون از سر اهتمام این خطر باتمام رسانند او را بانعام و اکرام مقابل و مماثل دارد و اگر
تقدیرا منصب حکومت کرمان بنا باشد اضافتی کرامند بر مواجب و ملک و اقطاع او برد آری مصرع
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد * سلطان احمد از جواب در تاب بلکه بیتاب شده در تسخیر کرمان تغافل
و اهمال ورزیده بشاه شجاع نوشت که بنده تا ملازمت شده سلطنت بر مقاصد و مآرب داری در رخ است و بیش ازین
تحمل مفارقت ندارم امید آنکه محاصره کرمان بدیگری حواله رود تا از سر قدم ساخته بخدمت شتابد شاه شجاع
ملتمس برادر را مبذول داشته پهلوان علیشاه مرسانی و پهلوان خرم خراسانی را فرمود تا یراق یکساله
بر داشتند و سلطان کرمان رفتند و سلطان احمد روی بدرگاه عالم پناه نهاد و در آن وقت که پهلوانان
بحدود کرمان رسیدند مهم اسعد باضطرار انجامیده بود اگر بجز عنبر دانه و تخم سبوس و پسته و امثال آن میکرد آنا بشبندند

لاجرم پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد از آمد شد سفرای و پهلوان علیشاه و پهلوان خرم مهم بر آن قرار گرفت
که اسد خطبه بنام پادشاه کند و قلعهٔ میان شهر را بخدام درگاه سلطنت سپارد و برادر و پسر خود را بخدمت روان
سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نمود و پهلوان خرم با برادر اسد که موسوم بود بمحمد بشیراز رفت و
سپاه علیشاه با کرمانیان آغاز خرید و فروخت کرده یکمن جو میدادند یکمن دمنه می ستاندند و اسد در قلعه کوه
ساکن شده بغایتی بی اختیار میگذرانید و هر لحظه اندیشهٔ غدری بخاطر میگذرانید و پهلوان علیشاه نیز متوجه اتمام
مهام اسد گشته خاتون او را بوعده مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک
داشت و مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز درین امر با خود متفق گردانید و خاتون اسد با جناب حکمت مآبی
دران امر مشورت نموده تدبیر صواب دران دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده گفتند
مصلحت آنست که نخست این زهر را امتحان کنیم که بی شایبه تاثیر نماید و بعد از ان بخورد او دهیم آنگاه از ان
در جو شبره کرده پیش علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستادند علی سرخ آن طعام را بکار برد بعد از
یک شبانروز بمرد و بنا بر آنکه پهلوان اسد زرد فام بود مولانا صدر الدین شاعر این بیت نظم نمود بیت
زبستان که گلی ریخت فرو ریخته باد * یارب که گل زرد فرو ریخته باد * و بعد از فوت علی سرخ خاتون پهلوان
اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند که اگر او را زهر دهند و یکشبانروز زنده ماند مجموع تبع و ملازمان را
بی دریغ هلاک کند زیرا که اسد دران اوقات بغایت تندخو و سراسیمه شده و مجدد و فوج انگیزی
که مخالف مزاجش روی می نمود و نزدیکان خود را تعذیب میفرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگر را طلبید که
بنظر او حلوا پزد و پیش از احضار حلواگر تخفی با او گفت که فلان شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازند
دران اثنا ملازمی که بطلب حلواگر رفته بود بمجلس درآمد گفت آوردم پهلوان بی تامل گفت برهنه اش سازید
و حلواگر بیگناه را برهنه ساخته چندان چوب زدند که بیهوش شد دران حال نوکر مست را آوردند پهلوان
صورت و معنی پرسید که این چه کس است گفتند فلان ملازم شماست که شراب خورده گفت پس این
چه کس بود که چوب خورد گفتند فلان حلواگر که از غفلت امی کشیده فرمود که من حلواگر را مست پنداشتم

انجاه دوبیست دینار بحلوا کرنم جان داده اشارت کردنا او را برداشته بمنزل بردند القصه چون دشمنان
پهلوان مصلحت دران ندیدند که او را از مرد سند را بهیا بران قرار دادند که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها
بحمام میرفت از نقبی که از قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بودند جمعی بر سر او روند کارش بسازند
وکیفیت اندیشه را بپهلوان حلیشاه پیغام داده پهلوان نقبچیان را فرمود تا آن نقب را که مسدود گشته بود باز
باز کردند و در روز معهود پنجاه شصت مرد کامل مسلح را از ان راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از
قصر ارمات بیرون می آمد که بحمام رود دبکمینگاه آنجماعت بسر وقتش رسیدند و همان لحظه او را قطعه قطعه ساخته از قصر
بپایان انداختند و گرسنگان کرمان که از نقدی اسد بجان آمده بودند از گوشت او نقدی نمودند چنانچه در
مطلع السعدین مسطور است که قصابی شوشتری در صدد فروختن گوشت اسد در آمده مبلغ ده بیست دینار از بهای
آن حاصل کرد و این واقعه در چهاردهم رمضان سنه خمسین و سبعمایه بوقوع انجامید و روز دیگر که حسام الدین
که خواهرزاده اسد کوتوال قلعه کوه بود با پهلوان حلیشاه قواعد عهد و پیمان استحکام پذیرفته مقالید حصار
تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاده کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن
جهت ایالت کرمان حسب الحکم مقضی جریان روی بدان ولایت آورد

ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان

چون بمقتضای کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول
جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال بسر حد زوال امریست لازم و غروب کوکب حیات تمامی ناصبان
رایات سلطنت و استقلال بمغرب وبال قضا امریست متحتم در شهور سنه ست و سبعین و سبعمایه دو پادشاه
عالیجاه از فضای عالم فنا بریاض راحت فزای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن که در
شب دوم جمادی الاولی سنه مذکوره تاج و تخت سلطانی را وداع کرده دوم قطب الدین محمود شاه
بن امیر محمد مظفر که در نهم شوال سال مذکور روی بجوار رحمت غفور آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز
رسیده شاه شجاع بر فوت برادر نیک اختر اظهار حزن و ملال نموده مراسم تعزیت پرداخته این رباعی
نظم فرموده — محمود برادرم شه شیرکمین   میکرد خصومت ز پی تاج و نگین   کردیم دو بخش تا برآساید خلق
او زیر زمین گرفت و من روی زمین   و چون طایفه از اشراف و اعیان صفهان بموجب تربیت شاه محمود و سلطان
بن شاه شجاع را بپادشاهی برداشته بودند و زمره بدین فرمان برداری شاه شجاع با ایشان مخالفت مینمودند
پادشاه بعد از فراغ از لوازم عزا لوای کشورگشا بصوب صفهان برافراشت در هر منزل جمعی از مردم یکدل از شرف
ملازمت میرسیدند و دران مقام جوقی از اشراف انام تحفه و پیشکش بموقف عرض میرسانیدند و چون قرب
وصول مواکب کواکب مرتب نزد اصفهانیان بتحقیق انجامید سلطان اویس از کردار خویش پشیمان شده عریضه
مبنی از اعتذار و استغفار نزد والده نامدار فرستاد و شاه شجاع در برابر کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هر
چند قرة العین ما از جاده مستقیم اطاعت انحراف نموده اما محبت پدری و عطوفت گوهری دامن عفو بر جریمهٔ او
پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بعنایت والد بزرگوار مستظهر گشته با اصول و اعیان صفهان رکاب
نصرت انتساب را چند میل استقبال و شاه شجاع فرزند خود را ملحوظ عین مرحمت گردانیده بکلمهٔ معنی ما حتی تحکم
نمود و سلطان اویس در سلک سایر شاهزادگان انتظام یافت و بروایتی هم دران ایام شربتی مسموم
خورده بریاض جنان شتافت و شاه شجاع بدولت و اقبال در اصفهان تاج بر سر نهاده امرا و حشام و
صحرانشینان و حکام جرباذقان و کاشان با تحف و سلایکات فراوان روی بآستان سلطنت آشیان
نهادند و کمر خدمتگاری بر میان بسته زبان بدعا گشادند

بیت

ببستند نام آوران سر بسر   باخلاص در پای تختش کمر
گشادند بهر دعایش زبان   شدند از عنایات او کامران

حکایت

دران اوان که در بلدهٔ اصفهان سپاه فراوان در ظل اعلام نصرت نشان جمع آمده بودند آن خبر بتواتر
پیوست که اشراف و اعیان آذربایجان از حرکات بی سامان حسین سلطان بن سلطان اویس ملول
متنفر اند و وصول مواکب کواکب مراتب را بدل انتظار میبرند بنابران شاه شجاع عزمت تسخیر آن مملکت نموده
بیراق لشکر پرداخت و سلطان حسین از این داعیه وقوف یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس
و اصفهان روان ساخت   جناب قصر جلالت بلند باد چنان   که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد
رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمر و مکنت و مملکت بر ستون استقامت بروزگار آن یگانه روزگار برگزیده

و در کنف حمایت ایشان ، و بخت یار خلد الله ظل معدلته متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب
ملک و مغبوط اهالی مملکت است ذات ملکی صفات را حاصل داشت و دست نکردن مرادات و مرامات حایل
چنین خود هست و تا باد چنین باد ، و درود ثنا و اهدا دعا مدود که مهب نسیم آن ریاض نفحات باشد مصفی
از کدورات جسمانی و مبرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میگرداند و در شرح لواعج
اشتیاق و بیان افتراق که شیوه ارباب تکلف و عادات اصحاف تصلف است شروع نمینماید
کان جو الطاف توئی پایانست چه محقق است که محققان اخوان صفا و خرده شناسان خلان وفا بنظر بصیرت
و جبین بصارت مرقمی که منشی تقدیر بر ناصیه احوال کاینات کشیده بدانند و نانوشته بخوانند بیت

برون از عالم جسمت جان خود دیده نیازا ؛ بغمزه سوی یکدیگر اشارتهائی نهانی ؛ مقصود تار و پود را
در لباس ملک آمیز دادن و ماه جان را متقنع در معرض بدر فلک آراستن و چشمه خورشید را بکحل تمویه و تلبیس
انباشتن و در محاضره بوادی تخاطر و بوادی لاف انا خیر منه زدن چرا نباید که در خزانه انصاف و حکمت
بگشاید و نقد خزانه را بر محک صراف عقل زند آنچه از غل و غش و از رزایل مشوش آمیخته بود در قلم و زبان آن
را نداند منحه آن باشد و العاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه امروز از حکم و فرمان ما مخاطب و معاتب و فردا به
عذاب و عقاب ابدی مواخذ گردد ؛ **ذکر مراسله شاه شجاع و سلطان حسین** چون سلطان در کمال حسن و جمال
بود و با مردم عاشق در طریق التفات سلوک مینمود شاه شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت
که بچون عاشقان داری دلیری مکن جانا که عاشق هم شجاع است بنده مخلص ترین بندگان و معتقد
صادق ترین بندگان اگر تا بود و بود بنده تو و اگر نباشد همچنین باشد عبودیتی که مبنی از خلوص
طویت و مبنی از صفای عقیدت باشد بمعرض عرض موقف انها میرساند اشتیاق بمطالعه طلعت
دلارا اگر همه عمر سودای آن داشته و تخم تمنای آن کاشته و برای آنست که بر بدیه تیز گام وهم و فهم بسر
حد آن رسد پادشاه و باز بلند پرواز فکر ارباب عقول بر شرفات قلل قاف آن تواند نشست سعادت
ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبده آمال و امانیست میسر و مقدر باد بالنبی الامی الهاشمی خیر البشر

غرض آنکه عتابات فتنه انگیز بار غباری بر خاطر یاری نشست چرا که بنا بر مدعای آنحضرت و جوه علیهن النعم
ویورا در لباس ملک آیین دادن و ماه جان متقنع را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که مقنعه دختر از برقع
شاهانه انداختن و پیراهن و ازار و الا پوشیدن ؛ نه امینست آیین شاهنشهی ؛ شهنشه نه اینست و آیین نه این
حمد الله تعالی که بقوت قاف توفیق ابدی و عون عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مبارک و ردای فضیلت
بر دوش هوش و تیغ بیدریغ شجاعت و حسام انتقام سیاست بر میان جان بسته و همواره
بجای می سرخ کین آورم ؛ کمان و کمند و کمین آوری ؛ و عرصه مملکت را بی وقت رحال که
قلم زن نگهدار و شمشیر زن ؛ نه مرد ، که مطربان بذرزن و پاشیدن مال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا
بالمال در قبضه اقتدار آورده میگوید که ؛ مرا ز جمله دشمن نرفت پای از جای ؛ که شرط کوه نباشد ز جای جنبیدن
آنچه در باب تخویف و تهویل آنجهانی فرموده اند از آنروز باز که نقاشان تقدیر و قلم زنان تصویر نقش نیکی
و بدی با مر ایزدی ثبت فرموده اند ؛ کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت
ما هم که ز راز ازل ؛ **دیگر** آیات عز و علم و شجاعت نشانها بر ذروه معارج دولت که مقام
مطاری که بر پرواز آشیانها و انکار ارباب باسلاق شاق و یرلیغ همایون و توجه لشکر همایون بر زبان
خامه و زبان سلطان باستحقاق و مخدوم علی الاطلاق رفته بود ؛ هرچه آن خسرو کند شیرین بود
چه حاجت بلشکر ز بهر کشتن عاشق ؛ بیا که از صف خوبان بسنده است سواری و السلام چون مضمون
این مکتوب بعرض سلطان حسین رسید دانست که لشکر شاه شجاع بدان صوب خواهد کشید لا جرم ازین ترتیب
سپاه و استعداد مردان رزمخواه مشغول گردید و شاه شجاع بفال فرخ روز همایون فی سبع و سبعین و
سبعمایه با دوازده هزار سوار جوشن پوش خنجر گزار از اصفهان بصوب آذربایجان روان شد و سلطان
حسین با سی هزار نفر از لشکر جلادت اثر او را استقبال نموده در صحرای حرماخوران بهم رسیدند
خروس کوس و بانگ نای برخواست ؛ زمین چون آسمان از جای برخاست ؛ غبار معرکه یکبار بالا گرفت و
آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت لطف ایزدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از

از مهب کرم نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش نوزیده و دیوار و بارو تکیه انگبت خاک خیبت و خسارت
در دیده بخت تبریزیان پاشید تمامت احمال و اثقال در عرصه قتال گذاشته مضمون من نجا برأسه
فقد ربح را غنیمت شمرده نشسته فوجی سر خود گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند از آن جمله
پهلوان حاجی خربنده و امیر عبد القادر دستگیر شده شاه شجاع بر تبشیر این فتح سجده شکر بجای آورده امرا و
ارکان دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف الطاف نوازش فرموده و اهل
آذربایجان را امان داده بصوب تبریز نهضت نمود و در نواحی آن بلده خواجه کججانی و سادات
و قضات و موالی و اهالی و اشراف و اعیان بشرف بساط بوس استسعاد یافته و پادشاه بر تخت
آذربایجان مقام و آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت و حافظ یوسف شاه که صیت حسن
صوتش زهره را چنگ بر رقص آورد مجلس همایون را بنغمات دلکش و الحان فرح افزای اذیب و
زینت بخشیده بلبل طبع خواجه سلمان هم در آن اوان در مدح پادشاه کامران قصیده سرایید
که مطلعش اینست   زهی دولت که از اقبال همای چتر سلطانی   همایون فال شد بومی که کوس دیو را
شاه شجاع را ازین مطلع بلکه سایر ابیات این قصیده مستحسن نیفتاد و خواجه سلمان قصیده دیگر که مطلعش
نوشته میشود در سلک انشا انتظام داد   سخن بوصف رخش چون بخاطرم سر زد   ز مطلع سخنم آفتاب سر بر زد
و بسبب قصیده شاه شجاع را نسبت بخواجه سلمان اعتماد عظیم پیدا شد و بر زبان خجسته بیان گذرانید
که ما آوازه این کس را از مشاهیر ولایت شنیده بودیم و خواجه و خواجه شیخ کججی مناقص و چون مدت
چهار ماه شاه عالیجاه در تبریز دولت و کامرانی بگذرانید بسمع شریفش رسید که شاه یحیی اظهار خلاف
نموده خیال شیراز دارد و این معنی بر خاطر خاطر شهریاری گران آمده مقارن آن حال سردار ملازمان
سلطان حسین که در کنار آب خفته بودند و یکی از ایشان شبلی داود نام داشت و دیگری برادر
عمر چوب کشتی و نعقولی طرحوت دشتی صبحگاه بر سر امیر اصفهان شاه که در او جان بود تاختند و او را
امیر کرده بآوازه وصول سلطان حسن در انداختند و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق پریشان

بودند و شاه شجاع درد پا داشت باوجود غایت برودت هوا لوا مراجعت برافراشت و بعد از
رفتن شاه بدو ماه و سلطان حسین به تبریز رسید ایلچی بشیراز فرستاد و پیغام داد که دو امیر از امرا
ما در آن جانب گرفتار اند اگر ایشان را نفرستند ما نیز اصفهان شاه را مطلق العنان کردانیم و شاه شجاع
امیر عبد القادر و پهلوان حاجی خربنده را خلعت داد و به تبریز ارسال داشت و سلطان حسن نیز امیر
اصفهان شاه را تشریف پوشانید و اجازت فرمود

ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و تزویر و بیان بعضی دیگر از حوادث چرخ اثیر

چون شاه شجاع از یورش آذربایجان بفارس رسید
و به تحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال فرموده بود طایفه از ابطال
رجال المحاصره یزد نامزد فرمود و شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافته بعد از وقوع محاربه
بشهر بازگشت و متحصن شده لشکر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداختن سنگ و تیر کردند و شاه
یحیی قاصدی بیرون فرستاد و پیغام داد که شما در جنگ مسارعت منمایید که من ایلچی بشیراز میفرستم
تا هر چه حکم شود از جانبین بدان عمل نمایم امرا و لشکریان اعتماد برین سخن نموده تیغ انتقام در نیام
کردند و در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه با شاه یحیی با لشکری آراسته از دروازه بیرون خرامید
شیرازیان سراسیمه شده هزیمت غنیمت شمردند و بعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد و چون
شاه شجاع بر غدر برادرزاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس نفیس لشکر بر یزد برد اما شاه منصور
متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع سپاهی مصحوب او گردانید و شاه منصور بعد از وصول بمقصد آغاز
محاصره و محاربه کرد شاه یحیی مادر خود را که والده شاه منصور بود نیز جهت تمهید بساط مصالحه نزد برادر
فرستاد و آن ضعیفه را چندان وسوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور تن بصلح در داد لاجرم
جنود ظفر ورود جوق جوق روی بشیراز نهادند و شاه منصور قصد فرمود که بیزد رفته روزی چند
بیاساید شاه یحیی باین امر همداستان نشد و شاه منصور در غرقاب تحیر افتاده روی بجانب
سلطانیه آورد چنانکه در اواخر خرو اول این مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت و مصادقت

کرد و چون شاه شجاع برین قضایا اطلاع یافت ماهچهٔ علم آفتاب شعاع بصوب یزد برافراخت و
شاه یحیی مضطرب گشته شاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر زنان
جهت اظهار اعتذار و استغفار بیرون فرستاد و آن جماعت ملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع
وزاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استقبال شاه یحیی درگذرانیدند اما سوگندان بر زبان
راندکه اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلعه بنیان اقبال او کوشش نماید
و آن وقایع در شهور سنه تسع و سبعین روی نمود و در سنه احدی و ثمانین و سبعمائه بسمع پادشاه شجاع
رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت می نماید لشکر بسیار جمع آورده و داعیه
دارد که ابواب تعرض بر روی متوطنان ممالک فارس برگشاید بنابران با سپاه فراوان متوجه سلطانیه
گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حربی صعب دست داد و نخست هزیمت بر شیرازیان
افتاده ناگاه نسیم عنایت الهی از مهب **وما النصر الا من عند الله** بر پرچم علم شاه شجاع وزیده سارق
عادل روی از معرکه برتافته در قلعه سلطانیه تحصن جست و آخر الامر مهم بمصالحه انجامیده بشرف دست
بوس شاه شجاع استسعاد یافت انگاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت بمستقر کرامت تافت و در
سنه اربع و ثمانین و سبعمائه سلطان احمد بن اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت و چنانچه
در اواخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان ابویزید بن سلطان اویس بپادشاهی برداشته
میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمائه شاه شجاع بموجب
استدعاء عادل آقا نوبت دیگر عازم سلطانیه شده در اثناء راه بسعایت مفسدان و خباثت
مفتنان از ولد رشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن جوان نازنین را مقید بقلعه اقلید
و سرمق فرستاد و بعد از سه روز در وقت بی شعوری حکم فرمود که رمضان اختاجی بان حصار شتافته
آن شاهزاده را میل کشید و چون از خواب مستی برآمد بنابر التماس خواجه تورانشاه وزیر مسرعی
از عقب رمضان ارسال داشت که چشم قرة العین سلطنت را آسیب نرسانند اما هنگام وصول

آن شخص قضا کار خود کرده بود   قضا چون ز گردون فرو هشت پر   همه عاقلان کور گشتند و کر
القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در ان سفر بنواحی سلطانیه رسیده و آن بلده را بنام سلطان ابو
یزید از سلطان احمد ستانده روی به ششتر آورد و شاه منصور که در ان اوان حاکم ششتر بود بعلم بزرگواری در
مقام نیازمندی آمده ایلچیان بملازمت فرستاد و شاه شجاع از سر او درگذشته راضی گشته عنان عزیمت بجانب
شیراز انعطاف داد **ذکر وفات خسرو فلک ارتفاع جلال الدین شاه شجاع** چون شاه شجاع از سفر ششتر قرین فتح
و ظفر بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام
میکشید و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی بر کف گرفته لحظه لب از لب جام طرب دور نمیگردانید و
دران ایام غذا بسیار اندک میخورد بنابران حرارت باده در مزاج با تهاج تاثیر کرد و علل متضاده در عنصر
لطف مجتمع گشته قوت ضعف شد و دست تصرف اطبا از دامان معالجه و مداوا قاصر آمده فایده بر استعمال
شربت و دوا مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بجوار مغفرت ایزد متعال نزدیک است زلاتی
را که بقلم تقدیر در جریده اعمال مثبت گشته بود بمقتضای فحوای **وهو الذی یقبل التوبة عن السیات** تدارک نمود
در ارتکاب ایام شباب و ایام گیتی ستانی را باستمالت خواطر ضعفا نوازش فقرا تلافی فرمود و اسباب سفر آخرت
در نظر ترتیب داد و وجه حافظ بانعامات گرامند مسرور ساخته ابواب لطف و کرم بر روی ایشان گشوده گفت پیوسته
ملازمت دولتخانه اقدام نمایند و هر روز یکنوبت بختم کلام حضرت عزت قیام فرمایند درین اثنا امرا و اعیان
متوقف بوده دو فرقه شدند بعضی با سلطان احمد بیعت کردند و برخی روی بمتابعت سلطان زین العابدین
آوردند و شاه شجاع زین العابدین را طلبیده نصایح سودمند فرموده منصب ولایت عهد بوی تفویض نمود اصفهان را
برادر خردتر خویش سلطان ابویزید عنایت کرد انگاه سلطان عماد الدین احمد را طلبیده چون چشم اخوان بر
یکدیگر افتاد گریه بمثابه بر ایشان غالب شد که هیچکدام مجال التکلم و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت شاه شجاع
تسکین یافت و پیر شاه که نوکر نیک سلطان احمد بود طلبیده گفت از زبان من سلطان احمد بگوی که دنیا
مشابه است بظلم غمام و حلم منام و آن مایه بر یکجای قرار نگیرد و نه از ان خواب جهتی تمتع ثبت پذیرد و من درین

شهر فتنه بسیار می‌بینم و مقام اصلی ما دار الامان کرمانست امید آنکه بهمین ساعت بآن ولایت و درین بلده
پر آشوب توقف ننمایی و در تهییج فتنه سعی نفرمایی و سلطان احمد این نصیحت قبول کرده همان روز بکرمان آورد
و چون خاطر شاه شجاع از امر وصیت و تقسیم ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان و دیگری به سلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بکار مغفرت
ملک منان در قلم آورده و هر یک را مصحوب معتمدی روانه کرد و یکی از علمای متقی را جهت عمل تعیین نمود و فرمود که امیر
اختیار الدین حسن قورچی را از کرمان طلب دارند تا نعش او را در مدینهٔ طیبه نقل کند و از برای مجاوران حرمین
شریفین تحف کرامند مقرر فرموده در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع
بوضوح می‌پیوندد و ازین خارستان پر اذیت بگلستان رحل   رحلت فرموده همان شب جسد مطهرش را امانت
در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا و ارکان دولت بعد از اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امور
مملکت آوردند از جملهٔ علمای اعلام و فضلای ذوی الاحترام جناب افادت پناه خواجه شمس الدین
فقیه با شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه ستوده مآثر شرح مختصر ابن حاجب را که تصنیف قدوة المتأخرین قاضی
عضد الدین است نزد آن جناب مطالعه فرموده و از شعرای زمان شاه شجاع یکی حکایت فقیه
کرمانیست و آن جناب شیخ و خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشته گویند
که خواجه عماد هرگاه که نماز گزاردی گربه او شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع اینمعنی را بر کرامت او
حمل فرموده پیوسته بقدم اخلاص بملازمت آنجناب مسرور بود و خواجه حافظ که ازینمعنی رشک میبرد این غزل
نظم نمود ؛ صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد ؛ بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد ؛ بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد ؛ این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت ؛ و آهنگ بازگشت به راه حجاز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم ؛ زانچه آستین کوته و دست دراز کرد ؛ فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد ؛ صنعت مکن که هر که محبت نه پاک باخت ؛ عشقش بروی دل در معنی فراز کرد
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست ؛ غره مشو که گربه عابد نماز کرد ؛ حافظ مکن ملامت رندان که در ازل

ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد   کلیات خواجه عماد از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهورست و
ابیات بلاغت آیات آن بر السنه و افواه مذکور و دیگری از آنجمله خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازیست
که بواسطهٔ کمال بلاغت و فصاحت غایت شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمان مناظم سخنوری
ندارد   با آفتاب چه حاجت شب تجلی را   در نفحات مسطورست که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان اسرارست
بسا اسرار غیب و معانی حقیقت که در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف آثار مندرج است
گویند که روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یک از غزلیات شما
از مطلع تا بمقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شرابست و دو سه بیت دیگر
در تصوف و یکدو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریق بلغاست خواجه فرمود که آنچه
بر زبان مبارک شاه میگذرد عین صدق و صوابست اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار
یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازهٔ شیراز بیرون نمی‌نهد بنا برین کنایت شاه شجاع در مقام ایذای خواجه
حافظ شده بحسب اتفاق در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش اینست   گر مسلمانی ازینست که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردایی   و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت که از مضمون این نظم چنین معلوم میشود که حافظ
بقیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقهای حسود قصد نموده که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفرست
و ازین بیت این معنی مستفاد میگردد و خواجه حافظ مضطرب گشته نزد شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی که در آن
اوان عازم شیراز بود در حجاز تشریف داشت رفت و کیفیت قصه بد اندیشان را باز گفت شیخ فرمود که
مناسب آنست که بیتی دیگر مقدم بر مقطع درج کنی مشعر باینمعنی که فلانی چنین میگفت تا بمقتضای این مثل که
نقل کفر کفر نیست ازین تهمت نجات یابی بنابران خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل مندرج
ساخت   زان حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت   بر در میکده با دف و نی ترسایی   و باین واسطه از آن
عذغه خلاص یافت و خواجه حافظ در سنه اثنی و تسعین و سبعمایه بریاض رضوان شتافت ذکر ایالت سلطان
زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی وقایع که بوقوع پیوسته در آن حین و والا چون امرا و ارکان دولت

از تعریف شاه شجاع پرداختند بموجب وصیت سلطان مجاهد الدین زین العابدین که از جانب مادر
شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه اختیار تمام پیدا کرده
سلطان ابویزید را از رفتن بجانب اصفهان مانع آمد و اشراف و اعیان اصفهان کس بیزد
فرستاده شاه یحیی را بآن بلده طلبیدند و حاکم خود گردانیدند و امیر معز الدین اصفهانشاه سرانجام
جزئیات و کلیات امور مملکت را از پیش خود گرفته امیر عماد الدین اناق و خواجه جلال الدین توران
شاه را معاقب ساخت و بترتیب آلات و ادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که والده سلطان
مهدی بن شاه شجاع را در حباله نکاح کشید و سلطان مهدی را بپادشاهی بردارد و سلطان
زین العابدین بر این عزیمت اطلاع یافت منکوحه و یکی از نوکران معتمد امیر اصفهانشاه دیگر
تا در ماه رمضان او را زهر دادند و امیر اصفهانشاه و امیر حبیب نسیب بود و سنت بفضلا و رعایا
با حسن وجهی سلوک می نمود اما شاه یحیی چون باصفهان درآمد روزی چند در کامرانی بگذرانید خیال تسخیر
شیراز کرد و با سپاه عراق روی بدان جهات آورد و سلطان زین العابدین با لشکر سخاوت آیین
او را استقبال نموده و در اثنای راه عمش سلطان ابویزید باتفاق بعضی از امرا گریخته بشاه یحیی پیوست
و از آنجانب نیز طایفه از سرداران روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین آمدند و در حوالی
پل بوتقاقی فریقین دست داده بی غبار جنگ و دشمن ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحیی صورت
مصالحه جلوه گر گشت و در میان میدان بارگاهی زده و آفتاب از یک برج و دو گوهر از یک درج
مجتمع شدند و شاه یحیی و سلطان را عذر خواهی نموده التماس نمود که حکومت ابرقوه را از پهلوان
مدبر ستانند و سلطان ابویزید را در آن ملک حاکم گردانند سلطان زین العابدین با وجود آنکه
عمو بایزید در وقت عجب از و برگشته بود این ملتمس را مبذول گردانید و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته
نمود که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان ابویزید با برقوه رود آنگاه میان سلطان
زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق در میان آمد سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیرا

زیرا که شاه منصور از ششتر لشکر بدان حدود کشیده خرابی میکرد و چون شاه منصور از وصول سلطان
زین العابدین واقف شد روی بوادی فرار آورد و سلطان زین العابدین در ضمان فتح و اقبال
مستقر عزت و اجلال گشته و در آن ایام خواجه حافظ غزلی گفت که مطلعش اینست
خوش کرد یاوری فلکت روز داوری تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری اما سلطان ابویزید که نامزد
حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید پهلوان مدبر شهر را بدو نداد و بنشان در وی را نیز
سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفاتی ننمود لاجرم عمو بایزید نومید و حیران باصفهان
بازگشت و در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه سلطان زین العابدین خال خود مجد الدین مظفر الدوله امیر الامرا
ساخت و امیر غیاث الدین منصور شول را آن معنی موافق مزاج نیفتاده و بهانه استخلاص اموال بر
شولستان رفته از آنجا باصفهان شتافت و خدان سلطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق جایز
شمرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساکر نصرت نشان
گردانید بعد از سه چهار روز لوای محاربت افراخته از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز از در در آمده
از نصف النهار تا وقت اصفرار بلوازم پیکار اقدام نموده چند روز حال بر همین منوال گذران بود و فتح
شهر ششتر پذیرفت و برودت هوا استیلا یافت سلطان زین العابدین بنابر ابرام التماس
کوچ کرده بدار الملک خود شتافت و هم در این سال اشراف و اعیان اصفهان بواسطه بخل و امساک شاه
یحیی از اطاعت و فرمانبرداری او پشیمان شده بمقام هواداری زین العابدین که در غایت کرم و سخاوت
بود آمدند بیکبارگاه قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح کرده قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه کس بیرون
فرستاده از سبب این جرأت پرسید جواب داد که چون شاه بنابر التماس ما بدین ولایت تشریف آورده
بودند امید چنانست که حالا نیز سخن ما را قبول فرموده از این شهر بیرون روند که بعد از این اصفهانیان طریقه
خدمتکاری بجای نخواهند آورد شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول این ملتمس گشاده همان شب رخت سفر بیزد
بست و مردم اصفهان جهت ایصال امیر علی سرمر از شیراز فرستاده سلطان زین العابدین او را به

بانعام خلعت فاخر و کمر مرصع سرفراز گردانید و بسرعت مرحبه تمام متوجه اصفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید امرا
و رؤسا و اکابر و اعیان اصفهان مراسم استقبال بجای آوردند و مشکسهها کشیدند سلطان زین العابدین همه را
بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خال خود مجدالدین مظفر را قائم مقام گذاشته
عازم شیراز شد زیرا که عمو بایزید از قتل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال تعرض مملکت فارس بر لوح
خاطر می نگاشت و سلطان زین العابدین بیکناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده خدمتش بطرف لرستان
گریخت و روزی چند در شاه دولت اتابک که تربیت یافته پدرش بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین
منظفر بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید ذکر شمه از احوال سلطان ابو یزید و بیان آنچه در میان
ایشان بوقوع انجامید سلطان احمد پادشاهی بود بوفور عطف و کرم معروف و به صفای اعتقاد و رقت قلب موصوف
ارباب علم و فضلا و متقی ارکان شریعت مطهر عزا و چنانچه سابقا رقم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع
در مرض موت حکومت کرمان نامزد سلطان احمد کرده او را بدان جانب میل کرد و چون سلطان احمد مانع آمد
گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاهی برسد آنگاه باتفاق عازم آنصوب شویم و اگر مهم نوعی دگر باشد
تو ما را بجای پدری و از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از دوازده روز از وصول سلطان احمد بکرمان
خبر فوت شاه شجاع شایع شد امیر اختیارالدین حسن معزز و مکرم همانجا توقف کرده در اوایل سلطنت سلطان
عمادالدین امیر احمد سور غتمش اوغانی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرما و افغان بود با سلطان
احمد در مقام مخالفت آمد و یکدو نوبت بین الجانبین ستیز و آویز روی نمود در معرکه آخر سور غتمش نشانه تیر تقدیر
شد و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاده منصب شتواسی جرما و افغان تعلق به پهلوان علی نوربیگ
گرفت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه سلطان ابو یزید در لرستان مغلوک چند در هم کشیده بجد و کرمان در آمد
و خواجه تاج الدین سلماز امش سلطان احمد فرستاد و از مقدم خویش اعلام داد سلطان فرمود که مهتر حسن
فراش که در سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال نموده باحتیاج نوکرانش ترتیب
سازد و چون سلطان بایزید در شهر بابک فرود آمد لشکریان چندم کب برسنه و گرسنه بودند دست تعدی

بال رعیت دراز کرده آن ولایت را برهم زدند و این خبر بسلطان احمد رسیده آزرده خاطر گشت و پیغام فرمود که
برادر بایزید باید که از سرحد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه رفسنجان شد و سلطان احمد نیز
بدان جانب توجه فرمود و سلطان بایزید چون در دبیر دبیر زد رفت و طریق ملازمت شاه یحیی مسلوک گرفت گفتار در بیان

وصول ولایت آفتاب اشراق حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان به بلاد فارس و عراق و دگرگشته شدن

در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایات
آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی
اتحاد بود بنابر آن در وقت وفات مکتوبی در باب سفارش تو ارسال نمودی باید که بدرگاه عالم پناه آیی تا نزاع جوئی
منظور نظر تربیت گردانیم که علم مفارقت و مسامات مرتفع سازی و کمال دولت و اقبال حکومت آن مملکت پردازی
سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع در توجه بآستان جاه و جلال طریق اهمال مسلوک داشت
بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشه بغی و ضلال بخاطر گذرانید و چون این بصاحب قران عالی رسید در شهور
سنه تسع و ثمانین و سبعمائه اغرق را در ری گذاشته از راه همدان علم نصرت بصوب اصفهان برافراشت بعد از
وصول بجهه آن ولایت سادات و قضات و علما و اکابر مراسم استقبال استعجال نموده باصناف اعطاف اختصاص
یافته مال امان قبول کرده بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و امیر اکو تیمور برلاس جهت تحصیل توجیه آن وجه
قنو طرک آمده و لدآق بوقا بهادر و امیر محمد سلطان شاه بشهر در رفتند و محصلان و نوکران امرا با رعایا آغاز تشدد
کرده زمره از مغولان بی باک متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت آن مردم بر اشتعال نایره فتنه
مجبول بود بطاقت گشته در اواخر شوال سال مذکور خروج نمودند و آواز طبل و بوق بعیوق رسانیده و نوکران امرا و
محصلان را بجواری مرحبه تا متر بقتل رسانیدند ز شمشیر خون ریز آشفتگان شبیخون در آمد بشب خفتگان
و در اول شب خبر هجوم عام و خروج ایام باردوی سپهر احتشام رسید و صاحب قران گردون غلام را بر آتش تیز خرام
سوار گشته بدروازه توجهی شتافت و طالبان ننگ و نام از اطراف و جوانب روی باصفهان آوردند تا وقت
طلوع خورشید جوز شده از طرفین باستعمال آلات قتال قیام و اقدام می نمودند و چون از اصفهان زن و مرد بهیات

اجتماعی بیرون ریخته بمیدان نبرد آمده بودند ∴ هراسنده ترکان شهباز ورک ∴ سراسیمه گشتند از بیم کرگ
بسی باز و شاهین و شاه ∴ ز منقار زاغ و زغن شد تباه ∴ ز ترکان جنگ آور نامدار ∴ نکشتند آن شب سواری دو
علی الصباح که خسرو کواکب تاب و دیدار آفتاب نیاورده خفاش وار فرار اختیار کردند اصفهانیان ترک ستیزه نموده روی
بگریز آوردند و شهر مسخر شده صاحب قران فریدون فر از غایت غضب سپاه را بقتل عام فرمان داد و فرمود که هر کس که در
اردوی همایون است از وضیع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ یاسای آغاز سرافشانی کرده در آن روز هفتاد هزار کس از
اصفهانیان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحب قران مظفر لوا بودند نمیخواستند که بقتل کسی اقدام نمایند
سر از سپاهیان میخریدند و نزد خدام بارگاه سلطنت میبردند و در اول روز سری به بنجاه دینار بود و در آخر سری به
یک دینار میفروختند و هیچکس نخرید القصه چون در اصفهان غیر از سادات و قضات و علما و جماعتی که محصلان خود را حمایت
کرده بودند زنده نماند صاحب قران مظفر لوا حاجی بیگ جانی قربانی یوسف شاه را بمحافظت شهر گذاشته عازم
شیراز گشت سلطان زین العابدین از واقعه اصفهان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب ششتر گریخت
شاه منصور که حاکم آن دیار بود بحسب ظاهر او را بامداد امیدوار ساخته و ضمنا نوکرانش را بمتابعت خویش
دعوت نمود و اکثر آن جماعت خاک بی شرمی در دیده مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند
و شاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس گردانید و حضرت صاحب قران بی مانع و منازعی به
شیراز آمده سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان عماد الدین احمد و سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن
شاه شجاع باستان سپهر ارتفاع شتافتند در آن اثنا از جانب ماوراء النهر ایلچی رسید و خبر رسانید که توقتمش خان
لشکر کشیده و سمرقند و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج مشتعل گردانیدند بنابران حضرت صاحب قران عزم مراجعت
جزم کرده حکومت شیراز را بشاه نصرت الدین یحیی اقامت نمود و کرمان را بدستور سابق بسلطان عماد الدین احمد تفویض
فرمود و ایالت یزد را بسلطان ابو سعید متعلق ساخت و پهلوان مهذب در ابرقوه رایت حکومت برافراخت
سلطان ابو یزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسید از یزد بیرون آمده بصوب گرمسیر دار الامان
شتافت و در آن مواضع مزاره اوغان پیوسته چون سلطان احمد این خبر شنود با وجود ویرانی مملکت و پریشانی

سپاه و رعیت خاطر بر محاربت قرار داد و روزی بعد از ادای نماز عصر برسم تفأل مصحف مجید گشاده آیت بشارت
بر آمد و سلطان همچنان روی بقبله مناجات کرده گفت الهی بحرمت آن کلام کریم که بر پیغمبر واجب التعظیم علیه التحیة
و التسلیم بازگردانیده که بایزید برادرم را بدست من گرفتار سازی تا در برابر بدی که در حق من اندیشیده نسبت
باو نیکویی کنم و همان لحظه با آن مقدار لشکر که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورد و در ابتدای محاربه روی
نموده اثر اجابت دعای سلطان احمد بظهور پیوست و لشکر گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت سلطان احمد
بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم برادر در گذشت و او را مشمول رحمت و مکرمت گردانیده بعد از مراجعت
بکرمان بسیرجان فرستاد و سلطان ابو یزید بدانجانب شتافته قلعه سیرجان را بصلح گرفته ساکنان آنجا مبلغ
گرامند بستاند و بخدمت برادر رسانید و سلطان احمد بسیط بساط عیش و نشاط اشارت نموده این ابیات نظم نمود
باز آمدیم و باز نهادیم اساس عیش ∴ کردیم ز آفتاب قدح اقتباس عیش ∴ ساقی می که در قدح غم شکست خیز
بر عاشقانه دلشده پیمانه کاس عیش ∴ بنشین بخرمی که برارم پخ غم ∴ از سبزه زار گلشن گردون هراس عیش
بیدار چشم بخت کسی کو زمان گل ∴ دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش ∴ هر کس قیاس کاری و باری همیکند
باری نمیکند دل ما جز قیاس عیش ∴ احمد بکار دینی و عقبی ز لطف دوست ∴ دارد بقدر همت خود التماس عیش
یا رب بفضل خویش که در کار کائنم ∴ خالی مدار از قدح ختم لباس عیش

ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع و امور

شاه منصور از سایر سلاطین دودمان مظفری بمرتبه شجاعت و کینه وری ممتاز و
مستثنی بود و از عنفوان ابواب شباب همواره ارتکاب مقاسات محاربات مینمود و در آن ایام که سلطان
زین العابدین را محبوس و مقید گردانیده و خبر مراجعت حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان استماع فرمود
علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه یحیی تاب مقاومت برادر در خود ندیده دار الملک فارس باز
گذاشت و شاه منصور به آسانترین وجهی در آن بلده فاخره رایت عدالت برافراشت و خواجه حافظ در تهنیت
قدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انشا انتظام داد و یک دو بیت از آن بخاطر بود ثبت افتاد
بیا که رایت منصور پادشاه رسید ∴ نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید ∴ جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت

کمال عدل بفریاد داد خواه رسید و دران ایام که شاه منصور در شیراز باستمالت خاطر اکابر و اصاغر می‌پرداخت
یکی از وزرای سست همت ادرار ارباب عمایم که مبلغ هفتاد تومان بود جهت اظهار کفایت مناصفه ساخت
و پرتو شعور شاه منصور بر حرکت ناپسندیدهٔ وزیر افتاده بروی غضب فرمود که چگونه مرسوم عالی را که آبا و
اجداد ما مقرر ساخته باشند ناقص گردانیم و فرمان داد تا ادرارات مذکوره را صد تومان ساخته بسویت درمیان
سادات و علما و فضلا تقسیم نمودند و از وفور این عنایت ابواب بهجت و سرور بر روی روزگار شیرازیان
مفتوح شده بار دیگر بلبل طبع نغزپرداز خواجه حافظ این نوا آغاز نهاد که جوزا سحر نهاد حمایل برابرم
یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم ساقی بیا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز خرم و سرافراز بگذرانید ناگاه خبر مخلص زین العابدین بسمع
شریفش رسید کیفیت واقعه چنان بود که پس از آنکه شاه منصور از شوشتر بشیراز رفت کوتوالان قلعهٔ سلاسل باهم
گفتند که پادشاهی باین تجمل و حشمت پناه به پسر عم خویش آورد و او سالک طریق عدم انسانیت گشته اسباب
سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محبوس گرداند انگاه آنجماعت متفق اللفظ و المعنی شعار خلاف شاه منصور ظاهر ساخته
سلطان زین العابدین را مطلق العنان کردند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر مجد الدین مظفر کاشی که خال
جمال حالش بود از اردوی حضرت صاحب قران باتفاق موکلان گریخته ببغداد میرفت باوی دوچار خورد و خال و
خواهرزاده بمرافقت یکدیگر روی باصفهان آوردند و بی کلفتی بران بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیک و
یوسف شاه که گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته بودند و شاه منصور خبر مخلص
سلطان زین العابدین شنوده لشکر باصفهان کشیده روزی چند بامر محاصره پرداخته بازگردید اما چون شاه یحیی از
شیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارت نموده بیزد رفت سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را باخود متفق ساخته بعزم
تسخیر کرمان روان شده میان او و سلطان احمد محاربتی در غایت شدت اتفاق افتاد و دران معرکه سلطان ابو یزید
از طرف برادر مردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان ابو اسحق گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر
جریدهٔ جریمهٔ او کشیده سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر منصور روی بکرمان نهاده و در احدی و تسعین و سبعمائه

سلطان زین العابدین با عم خویش سلطان احمد اتفاق کرده عازم استخلاص شیراز شد و شاه منصور پیش باز
استقبال نموده در موضع خفرک میان خویشان نیران قتال اشتعال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور
بر طبق نام خویش بتایید نصر و ظفر فایز گشته سلطان احمد روی بکرمان آورد و زین العابدین باصفهان رفت و
شاه منصور متعاقب بجد و اصفهان رسیده سلطان زین العابدین بطرف ری گریخت و موسی جوکار که مشهوری بود
غدار او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور از عذاب قیامت نیندیشیده فی شهور سنهٔ اثنی و تسعین و
سبعمائه جهان بین آن خسرو حشمت آیین را میل کشید و هم درین سال لشکر بدر یزد برده دست بغارت و تاراج
برآورد و بتوسط بعضی از خویشان با شاه یحیی صلح گونه کرده مانند بلای ناگهان بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد
سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما ایمن نیستم و الا بجانب کرمان با عم خویش چگونه مصاف کنم مصلحت
آنست که خویشان با یکدیگر بطریق مصادقت سلوک نموده دفتر عهد و پیمان امیر تیمور گورکان را بر طاق نسیان نهند و مرا
بمال و لشکر مدد دهند تا کنار آب جیحون رفته نگذارم که سپاه جغتای از آب عبور نماید سلطان احمد جواب داد
کاین سخن خبط دماغ و علامت اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور گورکان را ده هزار چاکر است جدّ و مدد از
من و منصور زیاده و سپاه کشورگشای آنحضرت از ری تا سرحد خطای در غایت عظمت و کامرانی نشسته اند ما شاهان
ممالک بکدام استطاعت با چنین پادشاهی صاحب شوکت در مقام موافقت توانند آمد. چون شاه منصور این
جواب استماع نمود حدود کرمان را بجاروب نهب و تاراج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و در
شوال آن سال سلطان ابو یزید بن محمد مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال نمود آن پادشاه زاده پاطلعت پسندیده
سیرت بود و مدت سی و شش سال و هفت ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار آبدار آن پادشاه این رباعی یادگار گذاشت
از واقعهٔ تو را خبر خواهم کرد و آن را بدو حرف مختصر خواهم کرد با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت با مهر تو سر ز خاک برخواهم کرد

گفتار در بیان انقضاء ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان

فضلای سخنور باقلام صحت اثر بر صحایف روزگار
و اوراق لیل و نهار نگاشته اند که کرت ثانی که ماهچهٔ فتح آیت حضرت صاحب قرانی یعنی امیر تیمور گورکانی پرتو وصول
بر حدود ولایت عراق و آذربایجان انداخت استماع فرمود که در غیبت موکب همایون شاه منصور خیال استقلال

داشته و پیوسته تخم مخالفت و عدوان در زمین دل خویشان می کاشت دفع اشرار او را بر ذمت همت عالی نهمت
واجب دانست در سنه خمس و تسعین و سبعمایه با عساکر ظفر مآثر از راه شوشتر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال که
از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت اشتغال مینمود گریخته بشیراز رفت و سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب
همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و آن سالک طریق نامداری خواجه مسعود سبزواری را با هزار مرد کاری
بمحافظت شوشتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی رفیع واقع و
صیت غایت متانتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن مستحکم بگچ و سنگ
در جوانب آن آب روان بی پایان و در درون آن قصور خوب و عمارات مرغوب فراوان   از حالتش شنیده تا آمده سنگ
در سپهرش برفعت آمده غار   و پیش از این بپنج شش سال شاه منصور سعادت نامی شقاوت فرجام را کوتوال
آن حصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی آن قلعه مضرب سرادقات
سلطنت و استقلال شد بموجب فرموده صاحب قران گردون غلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر حصار آوردند
و قرب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای نفیر و نقاره دل کوه را پاره
پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از هول جان تیر و سنگ می انداختند و بهادران موکب ظفر نشان سپر جلادت
در سر کشیده دلهای دشمنان را به پیکان دیده دوز می نواختند و سه روز بر همین منوال آتش قتال در اشتعال بود قهرا
قسرا قلعه مسخر گشت و سعادت با اتباع تیغ انتقام در گذشت و سلطان زین العابدین مکحول بپایه گردون مصیر
شتافته صاحب قران کهتر نواز او را منظور نظر عاطفت گردانیده فرمود که بعنایت الله تعالی داد تو از منصور
مقهور خواهیم ستاند آنگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آن قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج فرسخی حوالی شیراز رسیده در آن
دوران ایام هر چند صاحب قران سعادت مند از احوال شاه منصور پرسید همین جواب میشنید که متوقف
یک خبر محقق است که مملکت باز گذارد و روی بره فرار آورد و فی الواقع معقول آن بود در روضة الصفا مسطور است
که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحب قران سرفراز استماع نمود از شیراز جمعی از اهل ستیز بطریق گریز بیرون رفت
و در پل فسا منزل گزیده در آن مقام مردی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان

در شان ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم می گفتند که آنان که ترکش بنده
من و چماق ده من داشتند اکنون مانند بزی که از پیش گرگ بگریزد میگریزند عرق حمیت شاه منصور از شنیدن این سخن
در حرکت آمده و حلول اجل موعود او را بر آن داشت که علی الفور بشیراز بازگشت و باستعداد پیکار اشتغال نمود
و با سه هزار مرد شمشیر زن با چهار هزار بهادر صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و در روز جمعه در سه فرسخی شیراز بصاحب
قران دشمن گداز رسید از جانبین تعبیه لشکر ساختند امیر تیمور گورکان دو قول ترتیب داد و یک قول را بفر
وجود همایون آرایش بخشید قول دیگر را بامیرزاده محمد سلطان که نبیره پیری از آنحضرت بود تفویض نمود و امیرزاده
شاهرخ را امراول و عثمان عباس را قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را بخش کرده میمنه و میسره مرتب
ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون چشمش بر لوای کشورگشای افتاد مانند شیری خشمناک که از
هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد با آن هزار سوار نامدار که در ملازمت موکب نصرت شعار بودند حمله کرده صفوف
سپاهی بدان کثرت و ابهت را بر هم زده کارزاری نمود که دوست و دشمن بر آن میدان داری و خنجر گذاری
آفرین کردند و جمعی که در پیش صاحب قران نیک اندیش باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده
شاه منصور در آن حین سپاهیان خود را دلداری میداد و زبان بخواندن این ابیات میگشاد
برآنم که گردون نوازی کنم ⁂ بشمشیر با شیر بازی کنم ⁂ من امروز کاری کنم بیگمان ⁂ که بر نامداران سر آید جهان
و دلیران شیراز در این ستیز و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار رستخیز ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت
صاحب قران بروایتی زیاده از پنج کس نماند شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود آنحضرت رساند و چون حمایت
الهی نگهبان بود مضرتی روی ننمود   اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ⁂ نبرد رگی تا نخواهد خدای ⁂ و عادل اختاجی سپر بر
زبر آن سرور گرفته خماری یساول و محمد شاه و محمد آزاد و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش بردند و حملهای بهادرانه
کردند تا شاه منصور عاجز عنان بر طرف تومانات میرزا شاهرخ تافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که
احوال آن شاهزاده ستوده خصال بودند باتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم از امرا مساعدت کرده
از زخم پیکان فضای معرکه را چون پر دلان رنگین ساختند و امیرزاده شاهرخ با آنکه هفده ساله بود در برابر

شاه منصور چندان ثبات قدم نمود که لشکریان ظفرنشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثنای
گریز و ستیز از اسپ در افتاده پیاده شد و بهادران شاهرخ خان مات گشته بر بساط تیره خاک سر نهاد
و یکی از لشکریان از اسپ پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاهرخ آن سر را پیش پدر برد و بر پایش
انداخت شعر هرکه سر بر قدم او به ارادت ننهاد ؛ تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد ؛ امیر علاء الدوله اسحاق در تاریخ
شاه منصور گوید ؛ شهریار عصر منصور آنکه او ؛ در زمین ملک تخم داد کشت ؛ ملک هشت از دار دنیا چون رفت
لاجرم تاریخ او شد ملک هشت ؛ القصه چون قضیه شاه منصور بر نهج مسطور بفیصل انجامید بقیه آل مظفر مانند سلطان
احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و نصرة الدین شاه یحیی با فرزندان معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و
سلطان ابو اسحق از سیرجان باردوی اعلی شتافته در سلک سایر ملازمان انخراط و انتظام یافتند و صاحب قران بهرام
انتقام موجب استصواب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان آن ولایت هم در آن چند روز تمامی
آنجماعت را مقید و محبوس گردانید و جهات و یراق ایشان را بباد غارت و تاراج برد اما سلطان شبلی و سلطان
زین العابدین را که آن یک بحکم پدر و این یک از جور شاه منصور بن مظفر مکفوف البصر شده بودند بسمرقند کوچانیده
وجهت ایشان وجه معاش تعیین فرمود و آنگاه ایالت مملکت فارس را با میرزا عمر شیخ تفویض نموده بجانب
اصفهان در حرکت آمد و بعد از قطع ده دوازده منزل در قومشه یا ماهیار بتاریخ دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین و
سبعمائه خرد و بزرگ صغیر و کبیر آل مظفر را بسیاست رسانید و نهال اقبال آن ملوک ستوده خصال را بیکبارگی مستاصل
گردانید شعر بعبرت نظر کن بآل مظفر ؛ شهانی که گوی از سلاطین ربودند ؛ که در منتصف خمس و تسعین بهجرت
بسیم شب ز ماه رجب چون غنودند ؛ چو خرمابنان در زمانه بر رستند ؛ چو تره باندک زمانی درودند ؛

داستان اتابکان لرستان در کتب راستان رقوم خامه بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسمست لر بزرگ و لر کوچک
و منشاء این تقسیم و وجه تسمیه آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدر نام داشته و کوچک ابو منصور مصاحب یکدیگر در دو
موضع از آن ولایت ایالت می نمودند نقلست که چون برادران از جهان گذران انتقال نمودند محمد جلال بن بدر در آن
مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را بمحمد بن خورشید داد و در شهور سنه خمسمائه وار کرد از جبل السماق

شام بسببی از اسباب جلاء وطن اختیار کرده بلرستان آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از
کردان را اضافت نموده وقت کشیدن آش کلاه کاوی پیش ابو الحسن فضولی که رئیس ایشان بود نهاد و ابو الحسن پسری
داشت علی نام در روزی علی بشکار رفته سگی همراه برده جمعی در راه بدو باز خوردند و میان ایشان مناقشه دست داد و آن
جماعت را چندان لت زدند که بیهوش گشت و دشمنان تصور آنکه مرده است پایش را کشیده در غاری انداختند و سگ از
عقب آن زمره شتافته چون شب در آمد بخواب رفتند و سگ خایه مهتر قوم را خائیده تا برد و بخانه خویش بازگشته
چون نوکران علی دهن سگ را خون آلود دیدند دانستند که او را واقعه پیش آمده و سگ روی براه آورد و ایشان از پی
او روان شدند تا بدان غار رسیدند که علی افتاده بود و او را بخانه بردند علاج کردند تا صحت یافت و چون علی درگذشت
پسرش محمد بخدمت سلغریان شتافت و بواسطه شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود
شجاعت آثار ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد و در آن وقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت می نمود ابو
طاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته دوستکام بفارس بازگشت و اتابک
سنقر او را تحسین نموده گفت از من چیزی طلب نمای ابو طاهر یک سر اسپ خاصه التماس کرده و اتابک چنین پیشکش بوی
داده گفت چیزی دیگر بخواه و ظاهرا لاغ اتابکی خواست این ملتمس نیز مبذول افتاد و اتابک فرمود که التماس دیگر
نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد با سپاهی بلرستان روم و آن ولایت جهت اتابک مستخلص گردانم و سنقر لشکری
مصحوب ابو طاهر گردانید و او را بدان جانب گسیل فرمود ابو طاهر بن محمد ؛ بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلوی
چون بامداد اتابک سنقر مستظهر گشته بکوه و لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بدان ولایت مستولی گردید و
هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش همین طریق مرعی داشتند و
بدین تقدیر ابو طاهر و اولاد او اتابکان جبلی باشند نه واقعی چه اتابکان حقیقی جمعی از امرا سرحد بوده اند که ملوک
سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان می سپرده اند و آن شاهزادگان ایشان را اتابک یعنی اتا بیک میگفته اند چنانچه
در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابو طاهر در آمد با اتابک سنقر مخالفت کرده مدتی در روی استقلال
حکومت فرموده رو بعالم عقبی آورد و از وی پنج پسر ماند بزرگترین همه نصرة الدین هزار اسپ بود ؛ اتابک نصرة الدین

که نسب مادرش بسلغریان می‌پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و اتابک سعد بن زنگی بنابر کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنه خمس و خمسین و ستمائه تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیتوقا گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تحسر و تأسف میخورد و هلاکو از شنیدن این خبر رنجیده شد و قصد تکله نمود و او از اندیشه پادشاه خبر یافته بی رخصت عنان بلرستان تافت و هلاکو بوقتو نویان را با دیگری از امرا از جانب ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغو را که متوجه اردو بود در اثنای راه دیده بند کردند و بدان ولایت در آمدند و تکله در قلعه تحصن نموده امرا هر چند از وعده و وعید سخن گفتند او را پایان طلبیدند نفعی نداد آخر الامر هلاکو انگشتری خود را بنشانی نزد او فرستاد و تکله بدان اعتماد کرده از حصار بیرون خرامید و امرا او را به تبریز برده بعد از پرسیدن یرغو و ثبوت گناه بقتل رسانیدند

اتابک شمس الدین

چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراخت و از وی دو پسر ماند یوسفشاه و عماد الدین پهلوان

اتابک یوسفشاه

بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام نمودندی و اتابک یوسفشاه در بعضی از یورش رکوب اسفار نسبت باباقا خان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ولایات خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان و جربادقان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان می‌بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسفشاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را بازداشته بیاورد و اتابک با او در اواخر ایام در گذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد

اتابک افراسیاب

بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در گذاشته بلرستان رفت و طریق ناپسندیده ظلم و عدوان پیش گرفته هر یک از نواب اسلاف خود را ببهانه مؤاخذه و مصادره نمود و عاقبت الامر جماعتی را تیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا و منتسبان

ایشان پناه باصفهان بردند و اتابک عمزاده خویش قزل را باصفهان روانه ساخت تا گریخته بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرد و شحنه اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواندند و اتابک خود را پادشاه باستقلال پنداشته طایفه از خواص را بدعوای عراق نامزد فرمود و پسر تکله را بدربند کره رود ارسال داشت لران در آن سرحد با صدی از مغول دچار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهای ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول از غایت غیرت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر بر آوردند گویند که در آن جنگ یک مغول زن ده از لران بکشت و چون گیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نویان را با دو هزار سوار بدفع اتابک فرستاده طولادای بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش ایلخان برد و گیخاتو بشفاعت بعضی از خواتین محترمه رقم عفو بر جراید جرایم افراسیاب کشید نوبت دیگر ایالت لرستان را باو مفوض کرد و در سنه خمس و تسعین و ستمائه که غازان خان ببغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت دیگر بشرف ملازمت رسیده التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت اما در اثنای راه هرقداق نویان که از فارس متوجه اردو بود دچار خورده هرقداق او را طوعا و کرها باز گردانید و بعد از وصول بپایه بارگاه غازان خان اطوار ناپسندیده اتابک را بتفصیل عرضه داشت کرد و در آن باب آنقدر رسانید که افراسیاب بیوسفشاه بیاسا رسید

اتابک نصرة الدین

بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و بآب معدلت و انصاف گرد ظلم و اعتساف از چهره اهالی آن حوالی فرو شست و در ترویج امور شریعت غرّا مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه باجل طبیعی در گذشت و پسرش یوسفشاه در لرستان پادشاه گشت

اتابک رکن الدین

مدت شش سال در لرستان حکومت نموده عدل و داد ورزیده با رعایا بوجه احسن معاش فرموده وفاتش در شوشتر فی جمادی الاولی سنه اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد ملازمانش نعش او را بایذج برده در مدرسه که برکن آباد موسوم بود مدفون گردانیدند

اتابک مظفر الدین

پس از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد و در ایام دولت او ماهچه رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر مورد

جهان انداخت و ارستان را نیز مانند سایر بلاد ایران مسخر و مفتوح ساخت وتلک الایام نداولها بین الناس
بقا بقای خداست و ملک ملک خدای

ذکر ملوک رستمدار

بر ضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلاد
امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سالهای بسیار تعلق باولاد
عظام کادوباره میداشت و نسب کادوباره که موسوم بجیل بن جیلان شاه بود بجاماسب که عم نوشیروان عادلست
می پیوست و در اثنا سلطنت آن طایفه گاهی نواب خلفا و نقبا و خدام سادات عالی نژاد در آن مملکت استیلا
می یافتند و هر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند جلالت نشست اثار ابابنده ابو الفضل جعفر بن محمد بن
الحسین المحدث بن علی بن الحسن بن علی بن عمر الاشرف بن امام علی بن العابدین بن الامام حسین بن امیر المومنین علی علیهم السلام
وسلطنت السایر بابند در بلاد رستمدار در زمان حکومت ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شهراد بن
افریدون بن قارن بن سهراب بن نامور بن بادوسپان بن خورزاد بن کاوباره اتفاق افتاد و کادوباره عبارت
از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسب بن فیروز الملک و چنانچه کلک دو زبان در مجلد دوم بیان
کرد بعد از آنکه اثار ابابنده چند روزی در رستمدار مازندران حکومت فرمود میان او و ابو الفضل محمد بن شهریار
صورت مخالفت روی نمود اثار ابابنده عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگر باره در ایالت رستمدار
استقلال یافتند بعد از فوت محمد بن شهریار اصبهبد حسام الدولة بن فرامرز بن شهریار بن جمشید سی و پنج سال
رایت اقبال برافراشت انگاه پسرش سیف الدوله بیست و هفت سال پادشاه بود بعد از آن ولدش
بیست و پنج سال سلطنت نمود پس برادرزاده اش حسام الدوله بن نصیر الدوله بن سیف الدوله
سی و دو سال حکومت کرد انگاه پسرش عز الدین چهل سال در تمشیت امور مملکت آورد و بعد از
فوت هزاراسپ پسرش شهرنوش بر مرکب سروری سوار گشت و این شهرنوش پادشاهی عالی همت صاحب
حشمت بود و پادشاه غازی رستم که حکومت جبال مازندران که با عز جه تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک
نموده خواهرش را در حباله نکاح کشید و بدین جهت مرد و مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری
رسید و مظفری شاعری در آن ولا قصیده بنظم آورد که مطلعش اینست جنت عدنت کوهی کشور مازندران

در حریم حرمت اصبهبد اصبهبدان مدت پادشاهی شهرنوش سیزده سال بود و بعد از وی برادرش
اسفندیار کیکاوس بن هزاراسپ چون روزی چند بلوازم منصب جهانداری پرداخت بر
اسپ جلادت سوار شده مخالفت شاه غازی را پیش نهاد همت ساخت چند نوبت
بین الجانبین محاربت دست داده بالاخره مصالحه اتفاق افتاده هر یک از آن دو
سردار روی بمملکت خود نهادند در سنه ثمان و خمسین و خمسمایه شاه غازی بعلت نقرس
از عالم مجازی انتقال نمود پسرش علاء الدین حسن نزد وی سپری گشته ملک اردشیر بر مسند
سروری نشست و کیکاوس را پسری بود حسان نام که منصب ولایت عهد تعلق بوی
میداشت اما حسب تقدیر رخت ان پیش از پدر وفات یافته از وی پسری ماند یکساله زرین
کمر نام و کیکاوس در سنه ستین و خمسمایه بملک عقبی توجه نمود و مدت دولتش سی و هفت
سال بود اسفندیار هزاراسپ بن شهرنوش بن هزاراسپ بعد از فوت عم در رستمدار پادشاه
شده و او در فن کمانداری و تیراندازی بیهمتا مینمود بخلاف روش پدر و عم تقویت شرع
نداشت و با ملاحده رودبار صلح کرده همت بر شرب مدام و مصاحبت کارجان هم اقدام
گماشت بنابران اعیان رومان از وی روی گردان شده بملک اردشیر پیوستند و کیفیت
حال او را بازگفتند ملک مازندران قاصدی سخندان نزد اسپهبد هزار فرستاده بر دوستی
ملاحده و دوام ارتکاب شراب ملامت کرده بسلوک طریق رشد و ارشاد ترغیب نمود و
هزاراسب همچنان بر اسپ غرور سوار شده آن نصایح سودمند را قبول نفرمود بنابران ملک
اردشیر لشکر برستمدار کشید و میان او و هزاراسپ همچنان جنگ و جدل بود و دراز رسید
آخر الامر هزاراسپ از ستیز و آویز عاجز گشته بجای اضطرار از نزد اردشیر رفته و اردشیر او را
اعزاز و احترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورده و در آن اثنا برادر هزاراسپ امیر جلیل
بعلت خناق در گذشت و بعلت اردشیر امرا و ارکان دولت را با پسرش هزاراسپ فرستاده

و خود نیز بدر تعزیت سر تشریف برد اما فرود نیامد همچنان سواره باز گردید این تعظیم بر خاطر هزار
اسپ گران آمده خیال فرار کرده مافی الضمیر او بعرض ملک اردشیر رسید و او را فی الحال مقید
گردانیده خواست که در قلعهٔ ولیج محبوس سازد اما بدر الدین خورشید که یکی از بنی اعمام او بحکم
هزار اسپ از اسپ زندگانی پیاده شده بود در صدد انتقام آمده بیک ضربت هزار اسپ را
بقتل رسانید مدت ملک هزار اسپ بیست و شش سال بود **ذکر عصیان اعیان رویان در سیدی سلطنت**
رستمدار بر زرین کمر و در تاریخ سید ظهیر الدین مذکور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزار اسپ در ولایت
رستمدار پادشاه علی نامی را بر زین جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند شنود که زرین کمر خستان بن کیکاوس
بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیهٔ احوال او لائح گردیده خاطر را بر آن قرار داد که یکی از
مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشیده و زمام سلطنت موروث را در
قبضهٔ اقتدار او نهد و اعیان رویان بر مافی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج
نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه دست بیعت بیکدیگر داده بیستون نامی را بالحکومت بر
گزیدند و پادشاه علی را بزخم زوبین از میان برداشته ادیب زرین کمر را سر بریدند و زرین کمر
گوشه گرفته چون این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری
از مخالفان را به تیغ سیاست گذرانید بیستون بقلاع رود بار گریخت آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر
سر زرین کمر نهاده او را آنمقدار تقویت کرد که بمراتب آباء خود رسید و زرین کمر مدت و چهار سال
باقبال گذرانیده در سنه عشر و ستمایه وفات یافت **بیستون بن زرین کمر** بعد از فوت پدر
کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت اردشیر ملک آخرت پیوست و مملکت مازندران بگماشتگان
خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بود و بضرب شمشیر ولایت خود را از
مخالفان محافظت نمود و او در سنه عشرین و ستمایه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود
فخر الدوله در بیستون : بعد از فوت پدر بر تخت حکومت نشست و در ایام دولت

و آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسر حد زوال رسیده ماه جاه چنگیزخانیان از افق ولایات ایران
طالع گردید و چون نام آور مدت بیست سال با ملک تخت و افسر بود بعالم عقبی توجه نمود و پسر بزرگش در خدمت
گیلان لوای حکومت افراشته ولد خردترش که نسبتش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست
در آمل پادشاه شد و چون اسپهبد اردشیر وفات یافت
که برادرش بود قایم مقام گشت و مدت چهارده سال بعدل داد و انصاف اوقات گذرانید هلاکو
همت بر فتح قلاع ملاحده گماشته اسپهبد شهراکیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم
مازندران بود بمحاصرهٔ قلعهٔ گردکوه رفتند اما قبل از آنکه تسخیر حصار تسخیر پذیرد هر یک متوجه ولایت خود
گشتند و چون این خبر بهلاکو خان رسید یکی از امرای بزرگ او را که مشهور بود بغازان بهادر بتادیب
شمس الملوک و شهراکیم نامزد فرمودند و چون غازان بهادر بمازندران درآمد شمس
الملوک مرکز دولت خالی گذاشت و شهراکیم نیز نخست خیال گریز کرد و بالاخره نزد خان رفت
و از تقصیر خدمت لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده و غازان او را مشمول نظر اشفاق
گردانیده چون این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان شتافت و غازان
از دیوان خان منشور حکومت ایشان را امضا فرموده خود در آمل ساکن شد بعد از چندگاه میان شمس
الملوک و شهراکیم مخالفت وقوع یافته شمس الملوک منهزم باردوی قاآن رفت و آنجا رخت هستی بباد
فنا داد و حکومت مازندران تعلق ببرادرش علاء الدوله علی گرفت وفات اسپهبد شهراکیم در سنه
احدی و سبعین و ستمایه اتفاق افتاد و پس از وی پسرش کرشاه غازی لقب
داشت در رستمدار تاج ایالت بر سر نهاد و او پادشاه عادل شریعت پرور رحمت گستر بود و چند سنه
مردم را باداء طاعات و عبادات ترغیب و تحریص می نمود بمرتبهٔ که اشارت فرمود تا در دار الملکش منادی
کردند که فرقهٔ انام بمقتضای کریمهٔ
عمل نموده در وقت نماز صبح آفریده به بیع و شری و سایر مهمات دنیوی نپردازد و هر کس

بمسجد جامع رفته بگزاردن نماز و عرض نیاز قیام نمایند و جمعی از ضعفای صناع و محترفه بدرگاه شتافته عرض
داشتند که بحسب کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بمهم خود مشغولی میباید نمود تا وجه معیشت بهم
رسد و اگر حسب الحکم حاضر نمیشویم از خدام آستان ایذا می یابیم حکم جهت شاه غازی فرمود که جهت
مردم ضعیف شهر و بازار وظیفه معین سازند تا هر ساله از دیوان اعلی بگیرند و جهت کسب نفقه عیال آزادی
یابند و در نماز تقاعد نورزند اهل دیوان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده بعد از آن محتسبی را معلوم شد که شخصی بی وضو
نماز میگذارد و بتادیب او مشغول گردید آن شخص گفت که آنچه ملک بر من عنایت فرموده اجرت گزاردن
نماز است و اگر شما خواهید که وضو سازم چیزی دیگر برای مزد آن کار مقرر نمایید و این قیل و قال بسمع شاه غازی
رسید فرمود تا ثلث آنچه جهت گزاردن نماز برای آن شخص معین ساخته بودند در ادای او افزودند و چون شاه غازی
مدت سی سال در اقبال گذرانید در سنه احدی و سبعمایه متوجه عالم باقی گردید و از و پسری ماند اسکندر نام
مولف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوک زمانست
بعد از برادر خود شاه غازی پانزده ساله بر مسند سرفرازی نشست و برادر دیگرش ارغش کمر خدمتش بربست
شاه کیخسرو را حضرت ایزد تعالی قرب صد فرزند کرامت فرمود و فوتش در سنه احدی عشر و سبعمایه روی نمود آنگاه
آفتاب دولت   از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شعار بود
پیوسته با علما و صلحا و فضلا مصاحبت مینمود و در ایام کامرانی مساجد و خوانق و بقاع خیر طرح انداخت
و قری معمور و مستغلات مرغوب بران مواضع موقوف ساخت اوقات ایالتش پنج سال امتداد
یافت و در سنه سبع عشر و سبعمایه عنان بعالم جاودانی تافت   بعد از فوت برادر
افسر خسروی بر سر نهاد و مدت هشت سال با اقبال گذرانید چون زمان حیاتش نزدیک باتمام رسید
برادرش تاج الدین زیار با وی مخالفت کرد و در سنه سبع و عشرین و سبعمایه پسر تاج الدوله اسکندر بیکناگاه
تیغی بمقتل عم رسانید و او را متوجه ملک عقبی گردانید   در زمان شهریاری
برادر در کلارستان مقیم بود و بعد از فوتش تا مدت نه سال باستقلال حکومت نمود و وفاتش در موضع کوربه

فی سنه اربع و ثلثین و سبعمایه اتفاق افتاد **جلال الدوله** پس از فوت پدر تاج اقبال بر سر
نهاد و ولایات آمل و رستاق را برادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت اجلال
جلال الدوله سلطان ابوسعید بهادرخان وفات یافت و امیر مسعود بقتل سربدار در سبزوار قوی حال شده
فی اواخر سنه ثلث و اربعین و سبعمایه لشکر بمازندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت
بقتل رسید و غنیمت بی نهایت از جهات و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستمدار افتاد و تجمل و حشمت و
تمکنت و عظمت جلال الدوله اسکندر بدرجه کمال رسید و لشکر بحدود ری کشید و چند قلعه معتبر مفتوح گردانید و در
تاریخ سید ظهیر سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رستمدار و گیلان و مازندران چنان بود که موی سر میگذاشتند
و دستار نمی بستند اما بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال الدوله و برادرانش موی سر تراشیدند و دستار پیچیدند و جلال
الدوله در صباح روز شنبه بیست و یکم ذوالحجه سنه قلعه و شهر کجور طرح انداخت و باندک زمانی عمارت عالی
تمام ساخت و چون مدت ملکش به بیست و هفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضاء قضا فی سنه احدی
ستین و سبعمایه بزخم متهوری بسان ولی متوجه عالم عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه جلال الدوله مسخره را که قزوینی الاصل
بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب می نمود و بصیقل سخنان هزل آمیزش زنگ ملال از آیینه خاطر میزدود و
در آن اثنا شبی یکی از اهل صحبت آن مسخره را سخنی درشت گفت و قزوینی را کمال نادانی بر آن داشت که
کاردی از میان کشیده برخاست که بر آن شخص زند و بدین جهت مردم بهم بر آمده چراغ فرو نشست
و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده برجست که از خانه بیرون رود قضا را کارد مسخره بی اختیار بر دستش خورد
و رستمداری فریاد برآورد که ملک را بوزینه یعنی ملک را بزدند و در آن حال ملک پای از خانه بیرون
نهاده بود ولی که حاضر بود تصور نمود که آن شخصی است که جلال الدوله را کارد زده است و میخواهد که
بگریزد بنابر آن خنجری بر پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت بیفتاد و بمرد **فخر الدوله شاه
غازی بن تاج الدوله زیار** بعد از شهادت برادر نزدیک بهفت سال در رستمدار بر مسند سرفرازی
نشست و در سنه ثمانین و سبعمایه بملک عقبی پیوست **عضد الدوله** قایم مقام پدر بود و بیست و

یکسال دران ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در وقت محاربهٔ لکنور بر دست سید فخرالدین
بن سید قوام الدین کشته گردید **سعد الدوله** پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت بر سر
نهاد و او بعدل و انصاف و جود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحب
قران امیر تیمور گورکان بمازندران بملازمت مبادرت نمود **گفتار در بیان شمهٔ از احوال کیومرث بن بیستون
و ذکر ارتفاع بنیاد دولت او مجملا** ملک بیستون که ولد گستهم بن تاج الدوله بن زیار بود در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه
در طالقان بدست جمعی از ملاحده افتاده عالم را بدرود نمود و از وی پسری ماند کیومرث نام و کیومرث
در وقت استیلاء امیر تیمور گورکان بر مازندران خود را از ده و از منظور نظر آفتاب آثار آن پادشاه
کامکار گردانیده بکوتوالی قلعهٔ نور منصوب گشت و چند سال دران حصار باقبال گذرانید دران اوان که اسکندر
شیخی ولد افراسیاب چلاوی با حضرت صاحب قران آغاز مخالفت کرد و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر
سلیمانشاه بعضی بدفع فتنهٔ او مامور گشته ملک کیومرث بنابر نزاعی که با اسکندر شیخی داشت از قلعه
بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بعضی را با فوجی عظیم و از نسبه یکی از
معتمدان را بکوتوالی قلعهٔ نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را بوی داد و وی را بگرفتند و نزد اسکندر شیخی
باین سخن و امثال التفات نکرده ملک کیومرث را اسپ و خلعت داد و گفت بهر طرف میخواهی توجه نمای
که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته نقدی که امیرزاده رستم نسبت باو واقع شده
بود بعرض برادرش میرزاده پیر محمد که در فارس حکومت مینمود رسانید و امیرزاده پیر محمد او را
استمالت داد و زمان ملازمت میرزا رستم و سلیمان شاه بگذشت و کیومرث را بایالت ولایت
موروث وعده کرد اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد رسانیدند که
کیومرث داعیهٔ خروج دارد و بنابران ملک محبوس گردید و چند ماه در زندان بسر برد و بگریخت
و روزی قلندران با جمعی از آن طایفه خود را بنواحی قلعهٔ نور رسانیده در هر چند روز یکبار بپای
دروازهٔ قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایت میکرد تا حسن الجنس الف و

مؤانست پیدا شد و روزی تا شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که دربان ببستن دروازه
مشغول گشت کیومرث در گوشهٔ خزیده چون جای خواب کوتوال را خالی دید در نیمشب بدان جا
رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحهٔ او بود کرده و بخواب
رفته و حربه نزدیک بخود نهاده کیومرث بقدم جرات بسر بالین آن دو غافل رفته و حربه را برداشت
و کوتوال و همشیره را کشته و سرهای ایشان را برداشته برجی از بروج حصار بان رفت و فریاد بر
آورد که متوطنان قلعهٔ نور در آمده سر کوتوال و سر زن او را از تن جدا کردند و حالا هر دو سر
را بدست دارم باید که هر که درین حصار نوکر و نوکرزادهٔ من و پدران منست تیغ انتقام از نیام
کشیده در قتل و غارت مغولان از خود تقصیر راضی نشود و این کلمات را تکرار کرده تا شناختند فوجی
از ملازمان قدیمی ملوک رستمدار خود را بوی رسانیدند دیدند که در قول خویش صادق است در الحال
بسر دربان رسیده او را بقتل آوردند و بعد از ان شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاد و رستمداریان
بسیاری از نوکران کوتوال را کشتند و زمرهٔ را از حصار بیرون کردند و آن ولایت نوبت دیگر
بتحت تصرف کیومرث در آمد و باندک زمانی بلدهٔ رویان بلکه تمامی رستمدار را تسخیر کرد و چند نوبت
تاخت تا بحدود ری و دماوند و فیروزکوه برد گویند که رستمداریان تا آن غایت سنی مذهب بودند
کیومرث در محبس نذر کرده بود که اگر کرت دیگر در ملک موروث حاکم گردد مذهب اثنی عشریه را بنا
بران و دران وقت که مملکت را تسخیر کرد شعار شیوهٔ علویه ظاهر گردانید و سایر رستمداریان بموجب
آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت
با امیر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ میرزا چندگاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت
کیومرث را بوده آخر الامر کیومرث ایلچیان را باستان شاهرخی فرستاد و از جرات خویش عذر
خواهی نمود و مقبول افتاد و وفات کیومرث در سر راه ما بود در ماه رجب سنه سبع و خمسین و ثمانمایه
دست داد و او را هشت پسر بود بدین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو

ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک منطفر از نخجه ملک اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات

کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بود **اختتام حکایات ملوک رستمدار** چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک

بیان گشته بعد از فوت کیومرث قلعه نور و توابع آنرا پسر بزرگترش متصرف شده سایر مواضع را ملک اسکندر

گرفت و چون کاوس بظلم نفس و سفک دما موصوف بود بیشتر مردم مایل سلطنت اسکندر گشتند و مدتی مدید

میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی

نمود و بالاخره من الجانبین مصالحه دست داد و در سنه احدی و سبعین و ثمانمایه وفات کاوس اتفاق افتاد و پسرش

ملک جهانگیر قایم مقام پدر گشته روزی چند نسبت با عم خویش طریق اطاعت مسلوک داشت و آخر الامر

بواسطه فساد اهل فساد میان عم و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت و در آن سال که امیر حسن بیک

از دفع میرزا جهانشاه فراغ یافته در قم نزول جلال فرمود عم و برادرزاده باردوی اعلی رفتند و کیفیت حال

خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیک حکم فرمود که جهانگیر بهمان موضع که در تصرف پدرش بود قانع گشته نسبت

ملک اسکندر در مقام اطاعت باشد و درین باب مناشیر نوشته ایشانرا اجازت انصراف داد و چون چند سال

برین احوال بگذشت بار دیگر نایره خلاف مشتعل گشت مولف تاریخ طبرستان گوید که درین کرت میان ملک اسکندر

و جهانگیر مخالفت اتفاق افتاد و ملک اسکندر از حضرت سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در

گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد نمود آنجناب را با هزار کس بدانجانب فرستاد و من بکجور شتافته

مدت دو ماه در آن مقام اقامت نمودم ملک اسکندر و جهانگیر را نصیحت کردم تا با یکدیگر طریق صلح و صفا مسلوک

داشتند و تا غایت که تاریخ هجری بماه شعبان سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه رسیده بنای مصالحه من الجانبین انهدام

نیافته و بدین واسطه پرتو اطلاع بر وجوه احوال متوطنان آن ولایت نتافته جامع این اوراق بعرض خدام آستان

کرامت فضلای آفاق نشان میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال مذکور تحقیق پیوسته بود این بود که خامه

بلاغت شعار در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده مرقوم خواهد گردید انشاء الله

وحده العزیز **ذکر ارتفاع رایات دولت طبقه سیوم از ملوک باوند بعنایت بی غایت حضرت خداوند** مورخان

خردمند بعبارات دلپسند بیان کرده اند که در تاریخ سنه خمس و ثلثین و ستمایه که معموره جهان بسیما بلاد

ماوراء النهر و ایران بسبب تسلط و استیلای سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر

کینخوار بن شهریار بن کینخوار بن رستم بن دارا بن شهریار بن قارن بن شیروین بن سرخاب بن مهرداد

بن سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک العجم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور

اجداد خود مملکت مازندران را ضبط نمود و بعد از وی هفت نفر از اولاد و احفادش در آن دیار بر مسند اقبال

نشستند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته فی شهر محرم سنه خمسین و سبعمایه بنهایت انجامید

چنانچه از سیاق کلام آینده واضح خواهد گردید **حسام الدوله اردشیر** ابو الملوک لقب داشت

و او در سنه خمس و ثلثین و ستمایه خروج کرده در مازندران علم تسلط بر افراشت و هر چند بواسطه قتل و غارت جیل

مغول رواج و رونق مملکت مهجور گشته بود بمقدار امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امرای چنگیزی در ساری

که دار الملک سلاطین باوند بود بسیار روی می نمود بآمل رفته آن خطه را تختگاه ساخت و در سنه سبع و اربعین و ستمایه

هادم اللذات دواسپه بر سرش تاخت مدت دولتش دوازده سال بود و بعد از وی پسر کلانترش **شمس الملوک محمد**

بامر ایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او هلاکو خان بر تخریب قلاع ملاحده گماشته شمس

الملوک را باتفاق حاکم رستمدار بمحاصره گردکوه بازداشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود بازگشتند

بنابرین جرم فی سنه خمس و ستین و ستمایه شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و مدت هجده سال لوای ایالت

مرتفع می گردانید **علاء الدوله علی** بن حسام الدوله اردشیر بعد از برادر باتفاق امرای مغول حاکم مازندران

گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت در سنه خمس و سبعین و ستمایه دست قضا در نامه دولتش رقم نوشت

حسام الدوله بن شهریار بن اردشیر قایم مقام علاء الدوله بود او را در مازندران اقتدار تمام شده

نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت خانقاه و روضه سید ظهیر در ایام دولتش در آمل اتمام و مدرسه عمارت

یافت و در هر مدرسه عالی بدرس افاده اشتغال میفرمود و چون تاج الدوله بیست و سه سال افسر اقبال بر سر نهاد

وفاتش در سنه ثمان و تسعین و ستمایه دست داد **رکن الدوله** شاه کیخسرو بر مسند

ایالت نشست و بجهت تردد و آمد شد امرا ترک اهل عیال و اطفال و اموال خود را به رستمدار فرستاد و
دران ولایت قریهٔ خویلاه مسکن آن جماعت گردانید و فاتش رکن الدوله در سنه ثمان و عشرین و سبعمائه دست
داد مدت دولتش چهارده سال بود و پس از وی پسرش شرف الملوک بن شاه کیخسرو شش سال صاحب افسر بود و در سنه
اربع و ثلثین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد انگاه برادرش فخر الدوله حسن که خاتم ملوک باوندست
بر تخت حکومت نشست و قضیهٔ امیر مسعود سربدار در ایام دولتش بوقوع پیوست و مقارن آن حال وبا در ولایت
در مازندران واقع شده بسیار از اکابر باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله و بعضی از اولاد
صغار و از ان قوم شخصی معین زنده نماند و دران اثنا بسبب سعایت زمرهٔ از مردم مفسد کیا جلالی را که از
علما و ارکان دولت او بود بقتل رسانید و بدین واسطه تفرقهٔ بسیار با اهالی مازندران رسید و کیایان
جلالی بر ملک فخر الدوله استعلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حبالهٔ ملک او بود سرانجام امور ایالت را
از پیش خود گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود و افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن را بمباشرت
نسبت برسته کرده از علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل نمود و در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمس و سبعما
فخر الدوله بحمام رفته چون از آنجا بیرون آمد پسران افراسیاب جلالی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز
بودند ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بحال آن جوانان بنفس خود شاهنامه برایشان میخواند در سر حمام هم
دو را طلبیده شاهنامه را کشاده خنجر خویش بر بالای کتاب نهاده و بهمت ایشان بتعلیم مبتدا که ناگاه یکی ازان
دو غدار خنجر برداشته بر سینهٔ ملک زد چنانچه فی الحال بعالم باقی انتقال نمود انگاه جلالیان بر مازندران
تسلط تمام یافتند و چندین هزار خون ناحق ریخته اکثر خاندانهای قدیم را برانداختند و فرزندان ملک
فخر الدوله با سایر متعلقانش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار بود نمودند و در ظل شفقت و عاطفت
اسکندری روزی چند برآسودند و اولاد ذکور فخر الدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک
کاوس و کاوس که از همه بزرگتر بود در وقت شهادت پدر ده ساله عمر داشت و بعد از فخر الدوله هیچکس
ازان قوم رایت ایالت نیفراشت

گفتار در بیان مجملی از حال قدوهٔ اولاد رسول قرشی سید قوام الدین المرعشی

چنانچه سید ظهیر الدین در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن عبد الله بن
حسن المرعشی است و نسب سید حسین المرعشی بامام زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
منتهی میشود سید قوام الدین از اوایل ایام صبی و ایام ابتدای نشو و نما متتبع سنن سنیه آبای بزرگوار و اجداد
نامدار خود نموده به سلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقهٔ صلاح و رشاد مشغولی فرموده بعد از تحصیل علوم دینیه و
تکمیل علوم معارف یقینیه از وطن مالوف که ولایت آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سید عز الدین سوغندی
که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسید و دست ارادت بآنجناب داده یک اربعین در
خدمتش گذرانید انگاه اجازت مراجعت یافت و بآمل شتافته چند گاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت
دیگر توجه جاذبهٔ سید عز الدین آن قدوهٔ اولاد سید المرسلین را بطرف خود کشیده و سید قوام الدین بار بخراسان
رفته و بشرف طواف روضهٔ منورهٔ رضویه مشرف گشته اربعینی دیگر در خانقاه پیر خود برآورد و بعد ازان
بوطن اصلی معاودت فرموده بارشاد فرق عباد اشتغال نمود دران زمان افراسیاب جلالی حاکم مازندران
فخر الدوله حسن را بخنجر غدر کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه یافته و در هر بلده متغلبی بظلم و تعدی
مشغول میکرد و هیچ یک باطاعت دیگری سر فرو نمی آورد و افراسیاب با وجود آنکه اکثر مازندران را بحیطهٔ
تصرف داشت و دفع طایفهٔ که در حدود آن ولایات آتش فتنه و فساد برافروخته بودند نتوانست نمود درین
اثنا کسان حسن چهاندار که همشیرهٔ افراسیاب را در حباله داشت و از قبل ملک فخر الدوله حسن ملکی را کشتی و ذلک
پیوسته مرتکب انواع مناهی و ملاهی میشوی بنابران مرا و سایر امرا و ولات را شرعا متابعت تو جایز نیست
باید که دست در دامن توبه و انابت زنی و من بعد در جادهٔ شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی
نگردی تا مهم تو سمت استقامت پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود بحسب ظاهر قبول نمود و بپای
نیازمندی خود را بزاویهٔ سید قوام الدین رسانده دست در دامن متابعت آنجناب زد و زبان بکلمهٔ استغفار
گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد

از شرب مدام و لاف مشرب توبه ؛ از عشق بتان سیم غبغب توبه
در دل هوس گناه و در لب توبه ؛ زین توبهٔ نادرست یارب توبه

بوجه جناب سیادت مآبی آثار مسکنت و انابت در بشره افراسیاب جلالی مشاهده نمود بحکم نحن نحکم بالظاهر ابواب
شفقت بر رویش مفتوح کردانیده و سرش را بدست مبارک خود تراشید و طاقیه درویشانه بر سرش نهاده و مردم
چنان پنداشتند که افراسیاب من صمیم القلب مرید جناب سیادت مآب گشته و سلوک طریق زهد و تقوی اختیار
نموده بهمان نسبت اولاد او را شیخی ملقب ساختند و از آنجمله یکی اسکندر شیخی است که چند گاه در ملازمت حضرت
صاحب قران امیر تیمور گورکان بسر برد و آخر الامر مخالفت کرد القصه چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار
اطاعت و ارادت نمود متوطنان آن دیار هر روز فوج فوج بعتبه علیه سیادت می شتافتند و بدست نیازمندی
در دامن متابعت آنجناب آویخته مرید می گشتند و درویشان چون افراسیاب را داخل سلسله خود میدانستند گاهی
بخانه اش رفته بزبان یاری از روی احتیاج خود مطلب مینمودند و بدست گستاخی جامه او را بر میداشتند و می پوشیدند
و میگفتند تو پادشاهی دیگری برای خود تعین نمای و افراسیاب ازین معنی تنگ آمده ترسید که سید قوام الدین نیز
بدستور ساداتی که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرماید و ابواب تفرقه بر روی او گشاید
او مسکینانه جمعی از فقها و علماء آمل که بران سید ستوده خصال رشک میبردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار
کرده آنجماعت گفتند که حال سید قوام الدین برین منوال جاری باشد باندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو
راه می یابد و پریشانی بدولت و اقبال بر ناصیه احوال او نماید مناسب آنست که از منع روش سید اجتناب و احتراز
واجب دانی و او را بمجلس حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بر وی ثابت سازیم که مبتدع و اطوار مریدانش
مخالف مسائل شرایع الهی است خدمتش را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمایی و اگر قبول نکند اخراج فرمایی افراسیاب
این سخنان بسمع رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار جناب سیادت مآب فرمان داد و چون آن جناب سیادت مآب
تشریف حضور ارزانی داشت هر چند فقهای حسود سعی نمودند چیزی که مخالف شریعت مطهره باشد بر وی ثابت
نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو بذکر جهر مشغولی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب بهمین سخن تمسک
جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که با او بمقتضای شرع عمل نمایند و آن جماعت در میان بازار دستار از
سر آن زبده ابرار برداشته بند بر پایش نهاده و بزندان فرستاده و افراسیاب باز از لباس فقر بیرون آمده

توبه شکست و آغاز شرب شراب کرد و بمجلس عیش و نشاط نشست   اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود



ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست   اما حسب اقتضای همایون شکوه سید سعادت انتما
زندان رفت کیا سیف الدین افراسیاب را که ولی عهد پدر بود در دو هولیخ گرفته بزودم مردم آملی را

برکرامت سید هدایت منزلت حمل کرده خاص و عام بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده بمنزل شریفش
که در قریهٔ دابو بود رسانیدند و بعد ازین واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر کمر متابعت سید بر میان بستند و
ابواب محنت آنجناب بر روی خود گشاده در مقام فرمان بری نشستند و افراسیاب از مشاهدهٔ این معنی تاب
بی تحمل شده در شهور سنه ستین و سبعمایه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش درگذشته و دور آفتاب
اقبالش بسر حد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریهٔ
دابو شده و سید ازین حال خبر یافته با فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخته و در صدد مدافعه آمده
با سیصد کس در غوزه زاری که عورتی اطراف آنرا بشاخهای درخت استوار ساخته بود بایستاد و آب در
حوالی آن موضع سر داد و چون زمین آن منزل در غایت لینت بود لای و گل بمرتبهٔ رسید که سوار را عبور از آن
متعسر بود بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید فرمود تا اصحاب قبضه بر سید و یاران
تیرباران کردند و از آنجانب نیز در روی ایشان دست بتیر و کمان برده بحسب تقدیر ملک قدیر تیر اول بر هدف
مراد یعنی بر سینهٔ افراسیاب خورد چنانچه از اسپ درگشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام
الدین دلیر شده بر جلابیان بیکبار حمله کردند و سه پسر افراسیاب کیا حسن و کیا حسین و کیا علی هم در آن معرکه
از عقب پدر فرستاده دشمن را منهزم گردانیدند تا دروازهٔ آمل از عقب گریختگان تاخته بسیاری
از ایشان به تیغ بیدریغ گذرانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و سایر اقارب و عشایر افراسیاب
چون آن حال مشاهده نمودند بر اسپان تیزرفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل
جان بلا رحان کشیده از آنجا برستمدار رفتند و آن زمستان در پناه دولت ملوک کاروبار گذرانیده از رستمدار
بشیراز رفتند و آن زمستان در پناه دولت ملوک کاروبار گذرانیده از رستمدار بشیراز رفتند و از شیراز
بخراسان خرامیده تا زمان استیصال امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند

چون افراسیاب بجزای اعمال

سیئهٔ خود گرفتار گشت و سپهر ستمگر کار از مقام رعایت جلاسان درگذشت قدوهٔ اولاد ائمهٔ دین

سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب کرام بآمل تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا
انداخت رسم فسق و عناد و شیوهٔ ظلم و فساد را منسوخ کرده مبانی دین متین و قواعد شرع مبین مشید و
مستحکم ساخت آستان هدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شده درگاه خلایق
پناهش آرامگاه اکابر و اعاظم طبرستان و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران را بزور
ضرب تیغ و سنان در حیطهٔ تسخیر درآورده و قلعهٔ فیروزکوه را بعد از محاصره مصالحه گرفته آبادان کرد آنگاه
پسرش سید فخر الدین با لشکر جرار برستمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعه نور
کجور و سایر آن دیار را مسخر نموده رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجهٔ
کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال در بار فرو شده دهه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در ماه محرم الحرام سنه
احدی و ثمانین و سبعمایه رخت هستی بسرای فنا داد و بعنایت واهب العطیات بعد از وی سلطنت آن دیار را
باولاد امجاد و احفاد عالی نژادش قرار گرفت و علم دولت آن سادات صاحب سعادات سالهای
فراوان صفت ارتفاع پذیرفت امتداد سلطنت سید قوام الدین در سنه ستین و سبعمایه بود و چون بیست
سال باقبال گذرانیده وفاتش روی نمود تا سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه که سید ظهیر الدین بن نصیر الدین بن
سید کمال الدین بن سید قوام الدین یوسف تالیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانیده سلطنت مازندران
دران خاندان بوده بلکه تا غایت که تاریخ هجرت بحادی الآخر سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده انتزاع ملک
ازان دودمان بالکلیه روی ننموده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاده و ذکر فتوحاتی که آن جناب را در ایام کامرانی دست داد

چون خازنان قضا و قدر از جامه‌خانهٔ تؤتی الملک من تشاء خلعت سلطنت آن ولایت آمل را
در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند و افسر پر زیور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق مبارکش
نهاده فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانیدند اولاد عظام خود را جمع آورده نصایح سودمند
و مواعظ دلپسند فرمود و فرمود که مناسب چنانست که یکی از شما باسم مهتری موسوم باشد و دیگران

اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت نظام گیرد و مهام دین و دولت انتظام پذیرد ایشان فرمودند که ما همه
بنده و فرمان برداریم از مقتضای رای صواب نمای تو تجاوز جایز نمی شماریم و سید قوام الدین پسر بزرگ
خود سید عبدالله را بریاست نامزد کرده آن جناب جواب داد که نزد من طاعت و عبادت و زاویهٔ فقر
و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد و مناسب آنکه دیگری از برادران متعهد این امر گردد آنگاه
پسر دیگر سید فخرالدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوایی برادران را متکفل شده در شهور سنه ثلث و
ستین و سبعمائه ریاست آمل را برادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهت سایر برادران از مملکت
مازندران مواضع متعین گردانیده ایالت ساری را باسم خود مرقوم کرد و چون کیا فخرالدین جلالی که در ان زمان
در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیا وشتاسف که در قلعهٔ توجی ریاست مینمود از استقلال سادات
در ولایت آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافتند لشکری جمع آورده مستعد مقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون
آمدند و منزل باول رود را معسکر ساختند و از ان جانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین ظفر آیین بر
جلابیان بشتافته از جانبین مردان مرد میدان نبرد تاختند و چون یکدیگر ناک عرصهٔ رزمگاه گل ساختند و
نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخرالدین جلالی بجانب ساری گریخت و کیا وشتاسف بقلعهٔ توجی
رفته سلسلهٔ جمعیت ایشان از هم گسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروش ده فرود آمده در
آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیا وشتاسف جلالی آغاز تزویر کرده پدر وی را
که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از فداییان جلابی را از وعدهٔ زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل
سیدزاده عبدالله شدند و به آمل رفته بدر خانهٔ آن جناب بشتافتند و پیغام دادند که ما جماعتی ایم از
اهل صلاح و بپای ارادت باستان سیادت نشان آمده میخواهیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم و
سیدزاده عبدالله را بر دوش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامیده آن جناب را شربت شهادت
چشانیدند و چون مریدان سیدزادهٔ شهید و ملازمان سید ازین حال خبر یافتند سلاح برداشته از عقب
آن مدبران بشتافته است همه را بر خاک هلاک انداختند و بدستیاری تیغ آبدار ارواح خبیثهٔ ایشان را

بجانب آتش و دوزخ روان ساختند و چون این خبر بعرض سید قوام الدین رسید اولاد و ملازمان را از
جزع و فزع مانع آمده تیغ انتقام از نیام برکشیده متوجه ساری گردید و کیا فخرالدین جلالی و وشتاسف آن
جناب را استقبال نموده کیا فخرالدین جلالی در میدان قتال با چهار پسر و بعضی از ابطال بقتل رسید و کیا
وشتاسف منهزم گردید و در آن محل که عبور سپاه بر آن دشوار بود تحصن جسته باز متوجه جمع آوردن لشکر گشت
و سید قوام الدین در همان منزل نزول فرموده سید فخرالدین را بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین
کیا فخرالدین جلالی پردازد و سید عزالدین رکابی را با معدودی از لشکریان برسم شبیخون بر سر کیا وشتاسف
ارسال داشت و سید عزالدین شبی بر کیا آن گاه خود را بر مخالفان زده و کیا وشتاسف را بقلعهٔ توجی گریزانید
سالما غانما مراجعت نمود و موکب عالی قوای [illegible] و جناب سیادت شعار با سپاه جلادت آثار
بپای حصار توجی رفته آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته کیا وشتاسف با هفت نفر از اولاد و قریب بیست کس از
اهل اعتماد اطراف حصار استوار کرده بمدافعه مشغول شده و از جانبین تیر و سنگ مانند [illegible] و رشحات
سحاب صاعد و هابط گشته بحسب تقدیر هفت پسر کیا وشتاسف بضرب تیر مقتول گردیدند و آخر الامر کلثوم [illegible]
تیری رسیده از پای درافتاد و شخصی علی کیا نام در روی نام خود را از باره انداخته گفت حال معروض
سید ستوده خصال گردانید لاجرم اشارت فرمود تا یکبار عساکر نصرت مآثر از اطراف حصار را و دروازه جنگ
در انداختند و در قلعه را انداخته و در را بزخم داره پاره پاره گردانیدند و فتح میسر شده سید کمال الدین بخانهٔ وشتاسف
رفت منکوحهٔ کیا وشتاسف که همشیرهٔ ملک فخرالدین حسن بود چادری در سر کشیده دلی داشت بر سیدزاده سلام
کرد و گفت چون کیا و امثال جلالی قدم از حد خود فراتر نهاده دست به دست غدر را دراز از پای درآورد و حضرت جبار
شدید الانتقام ایشان را مستاصل گردانید اکنون اجساد کیا وشتاسف و هفت پسر من درین خانه افتاده است
و من از وجه حلال چند گز کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمایی تا ایشان را بطریق
سنت تجهیز و تکفین کرده مدفون گردانند و سیدزاده کمال الدین از کمال تهور آن عورت تعجب نموده جمیع مملکات او
و دختران او را ابوی مسلم داشت و فرمود تا کیا وشتاسف و اولاد او را غسل داده از آن کرباس کفن کردند و

و بجنگ سپردند و بعد از فتح نوچی از فرزندان کیا جلال هر کس مانده بود گریخته در اطراف امصار متفرق گشتند
و بعضی از ایشان بگیلان رفته در گوشهٔ خمول ساکن گردیدند و چون خاطر سادات ستوده مآثر از جانب دشمنان
فراغت یافت حسب المقرر کمال الدین بساری شتافت و در سنه تسع و ستین و سبعمایه از ولایت ساری و آمل مردم
طلبیده فرمود تا خندقی عمیق عریض در گرد بلدهٔ ساری کندند و در درون شهر قصری عالی و حمامی و دیگر عمارات
طرح انداخت و استادان بنا و کار کرده در سنه سبع و سبعین و سبعمایه آن ابنیه باختتام انجامید و چون دشت مازندران
تمام در حیطهٔ تصرف سادات عظام قرار گرفت سید کمال الدین از پدر استخاره نموده متوجه تسخیر قلاع و جبال آن ولایت
گشت و بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و اذعان پیش آمده کلید حصار با ذخایر و اموال بخدام سید ستوده
خصال سپردند مگر متوطنان آن قلعهٔ فیروزکوه که کوتوال آن کیا جلال دم از استقلال میزد و چون در اوایل آن
بواسطهٔ دم سردی دی محاصرهٔ آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نموده در اوایل فصل بهار
باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروزکوه شتافت و درین نوبت نیز آن مهم فیصل نیافت و کرت سیوم سید قوام الدین
باتفاق اولاد سعادت قرین بپای قلعهٔ فیروزکوه تشریف برد و آغاز محاصره کرد و کیا جلال مضطر گشته سید علی کیا گیلانی
را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن اوان در آن مقام شریف مشرف داشت شفیع مرام خود گردانیده طلب
عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا برگشایند و از مضیق حصار بپای خدمتکاری بیرون آمد و سید علی کیا مدعای
او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت دستگاهی باتفاق قواعد پیمان را بایمان موکد
گردانید و سید علی کیا این خبر بحصار فرستاده کیا جلال بیرون آمده شرف ملازمت سادات دریافته با عیال و اطفال
و اموال و حیوانات خاصهٔ خود متوجه ساری گشت و ایالت فیروزکوه تعلق به کمری گرفته سید قوام الدین و اولاد بمنزل
خویش مراجعت کردند ذکر فتح ممالک رستمدار و رسیدن سید قوام الدین بجوار رحمت پروردگار
چون خواطر سادات نصرت شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت سید فخرالدین بن سید قوام الدین بموجب
اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده با سپاه بسیار عنان عزیمت
بصوب رستمدار تافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقابله و مقاتله اقدام نموده در منزل میران دشت

تلاقی فریقین دست داد و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخرالدین وزیده ملک قباد بقریهٔ کنش گریخت و از آنجا بکجور
نقل کرد و در فصل بهار وقت ظهور لشکر سبزه و ازهار سید فخرالدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور شده ملک
قباد با جنود کوهستان رستمدار رو بمیدان قتال نهاد و در منزل لکتر آن دو لشکر بهم رسیدند و حربی در غایت صعوبت
روی نمود و نزدیک بود که جنود مازندران منهزم گردند ناگاه در آن حین از شست قضا تیری جان گزای بر گردن
قباد خورده از اسب درافتاد و رخت بقا بباد فنا داد و انگاه جناب سیادت پناه و سپاه نصرت دستگاه
بپای قلعهٔ کجور تشریف برد و چون کوتوال آن حصار دانست که ملک قباد را چه پیش آمده امان طلبیده به پایان
شتافته مقالید ذخایر و خزاین تسلیم کرد و برین قیاس تمامی قلاع و بلاد دشت و کوهستان رستمدار باندک زمانی
تحت تصرف سید فخرالدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایت قاعدهٔ عدل و داد ممهد گشته اعلام
شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید فخرالدین ناتل را دار الملک خویش ساخت و بر گرد آن منزل خندقی
عمیق فرو برده قصر و حمام و بقاع خیر طرح انداخت و چون دوام و ثبات جمیع ممکنات از مقولهٔ محالاتست و فنا و
زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات مقارن آن حال که کوکب اقبال سادات ستوده خصال بذروهٔ کمال رسید
آفتاب حیات جناب سید قوام الدین بحضیض زوال تحویل نموده مریض گردید اولاد عظام و احفاد کرام آن سید
عالیمقام که این خبر استماع فرمودند از مقر عزت خود نهضت کرده به بارفروشده که مسکن پدر بزرگوار ایشان
بود شرف حضور ارزانی داشتند و سید ایشان را منظور نظر اشفاق گردانیده بسلوک طریق زهد و تقوی و تقویت
شریعت غرا و ملت بیضا ترغیب نموده لوازم نصیحت و وصیت بتقدیم رسانید و سید کمال الدین را وصی ساخته در محرم الحرام
سنه احدی و ثمانین و سبعمایه بریاض رضوان خرامید فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از آنکه بلوازم گریه و زاری
و مراسم تعزیت و سوگواری اقدام فرمودند نعش آنجناب را از بارفروشده برده و سر گرفته تا آمل بردند و بمقتضای سنت
سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه و آله تحف السلام و التحیه بخاک سپرده بر سر مرقد منورش قبهٔ عالی بنا کردند تعداد اولاد امجاد آن سید
باتفاق جمهور اولاد ذکور سید مرحوم مغفور چهارده نفر بودند به این ترتیب سید عبدالله که بخنجر غدر جلاسیان شهید گشت
سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود سید رضی الدین که در آمل حکومت مینمود سید فخرالدین که در رستمدار

کامکار گشت سید نصیرالدین که بعضی از قصبات ولایت آمل تعلق بوی میداشت سید ظهیرالدین که در میان ولایت
رود و توابع که داخل آمل است رایت عدالت می افراشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات
پدر بعضی از قصبات ساری متعلق بوی بود سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساری است ریاست مینمود
و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست **ذکر پریشانی احوال اولاد**
سید قوام الدین بسبب استیلاء دولت صاحب‌قران چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود بازپرداختند بدستور سابق سید
رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال الدین بساری رفت و سید فخرالدین برستمدار مراجعت نمود و سایر برادران بمقر
خود شتافته تا زمان توجه حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بجانب مازندران ایالت ولایت برایشان مسلم بود
و در سنه اربع و تسعین و سبعمایه آن حضرت باغوای اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که پدر و اقربای او در دست
سادات کشته گشته بودند بطرف مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین ازین معنی وقوف یافته پسر خود سید غیاث الدین
را با تحف و تبرکات بملازمت آستان صاحب قران کشورستان فرستاد و در باب اطاعت و انقیاد خود سخنان
نیازمندانه پیغام داد و چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابند بنظر شفقت
در سید غیاث الدین ننگریست بلکه او را مقید ساخته کوچ بکوچ بجانب مازندران نهضت فرمود و در آن زمان
سعد الدوله طوس و تاج الدوله زیار که اولاد ملوک کاوباره بود در حدود رستمدار میگشت بنابران سادات
می اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رود و مانند اسکندر شیخی در تهییج غبار فتنه و فساد سعی نماید
لاجرم قاصدان سخندان پیش سعد الدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار را باو گذاشتند و او را سوگند دادند که
بر این خلاف نکند اما چون حضرت صاحب قران بجرجان رسید سعد الدوله دفتر تعهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده
باردوی همایون ملحق گردید و سادات در بحر اندیشه فرو رفته چاره جز آن ندانستند که قلعه ماهانه سر را که داخل ولایت
آمل است مضبوط ساختند و تمامی اموال و ذخایر از ساری و آمل بدانجا نقل کردند و لشکر آن حدود را جمع گردانیده
دل بر محاربه نهادند و در روز دوشنبه بیست و ششم ذی قعده سنه اربع و تسعین و سبعمایه الجوبه بصحرای قراطوغان
قراولان حضرت صاحب قران و سادات عالیمقام بهم رسیده لشکر مازندران منهزم و پریشان بسادات پیوستند

و ایشان با تمامی جنود بقراطوغان رفته و در متعاقب مقاتله پادشاه مشرق و مغرب قیام نمودند و بسیاری از سپاه
مازندران کشته گشته شب سوم بقلعه ماهانه سر گریختند و روز دیگر اسکندر شیخی که قراول صاحب قران ظفر قرین بود سادات
را تعاقب نموده در برابر حصار ماهانه سر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت از قلعه بیرون
نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی را بتیغ بیدریغ گذرانیدند و جبی خواجه ولد شیخ علی بهادر را که از عظماء امراء صاحب
قران مظفر لوا بود گرفته بقتل رسانیدند و صاحب قران مظفر تا روز به ظاهر ماهانه سر رسیده مازندرانیان منهزم
گردانیدند قلعه را مرکزوار در میان گرفته مدت محاصره بدو ماه و شش روز کشید آنگاه سید کمال الدین و برادران
مضطر شده و طالب مصالحه گشته سید کمال طویل و سید عماد را که در سلک علماء انتظام داشتند با تحف و هدایا بیرون
فرستادند و امان طلبیدند و حضرت صاحب قران دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته سید غیاث الدین
ولد سید کمال الدین را از بند نجات داد و فرمود که همراه ایلچیان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایت پادشاهانه
امیدوار گردانیده بمجلس همایون رساند سید غیاث الدین بموجب فرموده عمل نموده در ششم ذی حجه جد مذکور
سادات صاحب سعادت بپای اضطرار از ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا ببارگاه صاحب قران
مظفر لوا شتافتند و آنحضرت بتعظیم ایشان قیام نموده همه را رخصت جلوس ارزانی داشت آنگاه سید کمال الدین
را بسوء مذهب و فساد اعتقاد سرزنش کرده سید در برابر سخنان درشت بر زبان آورد و امیر تیمور گورکان در
غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بیرون بردند و در برابر بارگاه بنشاندند درین حال اسکندر شیخی
زانو زده عرض کرد که این جماعت پدر مرا کشته‌اند ایشان را بمن سپارید تا قصاص نمایم صاحب قران عالیجناب
جواب داد که ملک سعد الدوله طوس را نیز حاضر می باید کرد تا ازین طایفه هرکس را که خونی وی باشد بوی سپاریم
و هرکس خونی تو باشد بتو سپاریم و چون سعد الدوله بملازمت رسید و حضرت صاحب قران از وی کیفیت حال پرسید
جواب داد که ما هیچ یک ازین مخادیم بحسب شرع شریف اثبات نمیتوانیم ساخت که خون آباء ما ریخته‌اند تا دعوی
قصاص نمایم دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرف اند و هرکس در قتل ایشان سعی نماید با یزید
نحس محشور خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخن بشنید گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات

وادی ولایت برای اسکندر شیخی که مرا همنان خویش خواست که بنار رحم رساند آنگاه سادات را امان داده از اتباع
ایشان قریب هزار کس بکشت و نقل اموال خزاین فرمان فرمود و لشکر فیروزی اثر بامانه شتافته سنگ طلبه تا می جهات
سادات و سپاهیان و رعایا و بازاریان بباد غارت و تاراج رفت سید ظهیر در تاریخ خود نوشته که من از پدر خویش
سید نصیر الدین که در آن وقت دوازده ساله بوده اند شنیده ام که فرمود که از اموال خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه
بخزانه عامره امیر تیمور گورکان انتقال یافت ششصد هزار تنکه سفید و دویست هزار تنکه سرخ بود و از طلا آلات صد و
بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد شتروار و سایر اشیاء ایشان را برین قیاس باید کرد و چون این
حضرت صاحب قران خاطر خطیر ازین امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا
ایشان را با جمعی از معتمدان کاروان از راه دریا بماوراء النهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین سید
کمال الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین در بعضی از بلاد ماوراء النهر وفات یافتند و سید فخر الدین
در کاشغر بجوار مغفرت ملک اکبر پیوست و سید زین العابدین در سیرام از جهان محنت فرجام انتقال نمود والله الغفور الودود

گفتار در بیان بعضی از حوادث فلک زنگاری و ذکر ایالت سید علی آملی :.

چون امیر تیمور گورکان از روی غلبه و قهر سادات مازندران را بماوراء النهر کوچانید مملکت ساری را بجمشید قارن بخشید و
ملک سعد الدوله بامارت رستمدار سرافراز شده اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید قارن
رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری را بشمس الدین غوری بازگذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت
صاحب قران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان سلوک نمود و بعد از آنکه
مهم اسکندر شیخی بر وجهی که در ضمن قضایای صاحب قران مظفر لوا مذکور خواهد شد بفیصل انجامید ایالت ولایت آمل بسید
علی بن کمال الدین بن سید قوام الدین مفوض گردید و سید علی باتفاق برادر خود سید غیاث الدین بآمل شتافته
پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن ولایات تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحب قران بی همال
بسر حد زوال رسیده از احفاد سید قوام الدین هر کس که در ماوراء النهر بود عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات
تافت و بعد از وصول بملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت بجانب مازندران حاصل کرده روی

براه آوردند و چون باسترآباد رسیدند مرگ پادشاه که حاکم آن خطه بود سادات را بند فرمود و این خبر بساری رسید و
اشراف و اعیان بحمایت سادات هجوم نمودند و سکنا کاو سپردوان شتافته و شمس الدین غوری را بقتل رسانیده جهت
مخلص مخادیم خاطر بر سفر استرآباد قرار دادند و سید علی بن سید کمال الدین که در آمل بود عزیمت نشست کرده روان شدند
و از مردم آمل نیز بسیاری با اهل ساری پیوسته چون این خبر بسمع مرگ پادشاه رسید ترسید و سادات را از حبس و قید
بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب مازندران روان گردانید و مردم ساری بیاری حضرت باری در شادمانی داد
با اولاد سید قوام الدین رسیده و دست و پای ایشان را بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند
المنة لله که مرادم بدیدیم ۞ دیدار نگارم بمقصود رسیدیم ۞ و آن فرقه واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری
درآمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شتافتند و بسید علی بن سید کمال الدین پیغام
دادند که در وقت قسمت ولایات بموجب صواب دید پدر نامدار شما آمل تعلق بپدر ما گرفته بود و سید کمال الدین در
ساری حکومت می نمود اکنون انسب آنست که همان دستور مرعی باشد سید علی جواب داد که مرا درین باب مضایقه نیست
اما چندانی صبر می باید کرد که خبر قتل شمس الدین غوری بشاهرخ میرزا رسد و معلوم شود که آنحضرت از سر جریمه که بی
اختیار ما واقع شده در میگذرد یا نی و من کس بهرات فرستاده ام لکن که عنقریب باز آید هم در آن ایام قاصد سید
علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد مضمون آنکه ساری و آمل بالقبضه اقتدار سادات بزرگوار بازگذاشتیم و
جریمه قتل شمس الدین غوری را که بواسطه هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده انگاشتیم آنگاه سید علی بساری رفته بار
فرو نشسته را ببرادر خود سید غیاث الدین مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین سید رضی الدین بازگذاشت
و چون مدت یکسال ازین قضیه بگذشت آملیان از سید قوام الدین که بصفت خست و امساک موصوف بود و از غایت
کم آزاری از هر کس گناهی در وجود می آمد سیاست نمی فرمود متنفر گشته حکومت سید علی بن سید قوام الدین که بجود
و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کرده و شمه از بعضی بسید علی ساری عرضه داشت فرمودند و سید قوام
الدین را از آمل عذر خواستند و سید علی را که در جنگل آمل میگردید بشهر طلبیده کمر مطاوعتش بر میان بستند و سید
علی در آمل ابواب عدل و انصاف برگشاده با سید رضی کیا که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرمود

در سنه اثنی عشر و ثمانمائه دختر برادر او را بعقد خود درآورد و بعد از آن سید علی آملی بنابر اغوای سید غیاث الدین
بن سید کمال الدین نسبت بسید علی ساری در مقام مخالفت و یاغی گری آمد و از سید عز الدین هزارجریبی و ملک
کیومرث رستمداری استمداد کرده از آمل بیرون خرامید و در موضع سرو کلا منزل گزیده اکثر ذریت سید قوام الدین
و قرب دو هزار مرد جلادت قرین در ظل رایتش جمع گشتند سید علی ساری چون از تجمعی خبر یافت مانند شیری
خشمناک با هزار سوار بی باک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را به تیغ بیدریغ گذرانیده بر
خاک هلاکت انداخت اما چون اعدا بسیار بودند کاری از پیش نتوانستند برد و منهزم گشته روی باستراباد
آوردند و سید علی آملی و سید غیاث الدین سید مرتضی ولد سید کمال الدین را در ساری بریاست نشاندند و هر یک بمقر خود
بازگشتند اما سید علی ساری چون باستراباد رسید برادر دیگر خود سید نصیر الدین را که پدر مولف تاریخ طبرستان
است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاده تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید
و سید نصیر الدین بملازمت آستان سلطنت آشیان شتافته کیفیت واقعه معروض گردانیده حکم همایون شرف
نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان
مراسم سعی و اهتمام بجای آورند اما قبل از آنکه این لشکر بملازمت سید علی ساری رسد عمش سید شرف الدین
بن سید قوام الدین از برادر خود سید علی آملی جدا گشته تا استراباد به سمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید
غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند و با اندک مردمی نشسته و بر شرب مدام اشتغال دارند بمجرد استماع خبر توجه
شما از ساری میگریزند بی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود بحصول می پیوندد بنابرآن سید علی با دویست
کس از سالکان مسالک یکدلی روی بساری نهاده چون نزدیک بشهر رسید سید مرتضی در حمام خبر وصول
برادر شنیده از غایت وهم سراسیمه بیرون دویده بیکتای پیراهن منهزم گردید و با یک برادر خود سید
عبدالله بسوادکوه رفته از آنجا بشیراز شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور
بساری درآمده استمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و رقم
عفو بر جریده جرایم مخالفان کشیده بواسطه وفور حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت سید

علی بمقام مخالفت بود و در سنه اربع عشر و ثمانمائه در رودبار قلاپایان بار دیگر میان آن دو سید علی
نام مقاتله واقع شده سید علی ساری ظفر یافت و سید علی آملی فرار نموده برستمدار شتافت و سید علی ساری
بآمل درآمده باز حکومت آن ولایت را به سید قوام الدین بن سید رضی الدین داده بنفس نفیس روی توجه بساری
نهاده و در سنه ست و عشر و ثمانمائه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت
و چون خبر بسید قوام الدین رسید بی شائبه توقف فرار نموده شهر و ولایت بازگذاشت و سید علی بآمل درآمده بنابر
آنکه سید علی ساری در آن زمان بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر
بمقام امداد سید قوام الدین درآمده نزد سید علی آملی فرستاده التماس مذکور نمود و سید علی رفتن ساری را
قبول نموده از روی تهور سید و بار دیگر آمل را بازگذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام الدین باشارت
سید علی ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون این خبر بسید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل زاغ سرا
بجانب آمل ایلغار فرموده علم او بر موضع میان رود برافراخته سید قوام الدین از غایت بیدلی دو نهاد انی
پای در رکاب فرار آورده تا بلده ساری در هیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقر عز خود درآمده بواسطه یمن
قدوم او امور ملک و ملت رواج و رونق پذیرفت و در اواخر سنه عشرین و ثمانمائه بتقدیر حضرت باری مرض
علی ساری روی در ازدیاد نهاده دانست که وقت رحلت است و پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنابر
دغدغه که از جانب سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داده و برادر دیگر خود سید نصیر را
با فوجی از سپاه بیگناه بیار فروش ده فرستاده تا سید غیاث الدین را با عیال و اطفال گرفته بساری
درآمد و هم در آن دو سه روز سید علی بمغفرت ایزدی انتقال نمود مدت سلطنتش یازده سال بود

ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر

سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بعد از فوت برادر برادرزاده خود سید مرتضی را بر مسند ایالت
ساری نشاندند و به آمل رفته از سید علی آملی و سایر سادات آنجا بیعت او بستد و مقضی المرام مراجعت کرده
از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلا شائبه مخالفت در خاطرش خطور نمینمود اما در آن ولا سید مرتضی
اسکندر روز افزون را که سابقا نوکر سید غیاث الدین بود تربیت فرمود زمام امور ملک و مال او در قبضه

اختیار را و نهاد و اسکندر بنابر توهمی که از سید غیاث الدین داشت در خلوتی خاطرنشان جناب مرتضوی کرد
که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر را بارتکاب این مهم مامور می باید گردانید و اگر قبول کند او را
نیز بقتل می باید رسانید مرتضی سخن اسکندر را در میان نهاده آن ضعیفه برین حرکت انکاری بلیغ فرمود و کیفیت
حال را بوالده سید نصیر پیغام داد و آن مستوره آن قیل و قال را بگوش پسر رسانید و سید نصیر علی الفور بیازارگاهی که
الکاء او بود رفت بنا علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در
جمیع آن معارک سید نصیر شکست یافت و در کرت سیوم از موضع نور که محل اشتعال نیران قتال بود منهزم صوب
گیلان شتافت چون بولایت سیاه کله رود رسید محمد کارکیا که حاکم آن حدود بود سید نصیر الدین را استقبال نموده انچه
از لوازم ضیافت و غریب نوازی بود بتقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند آنجا بسر برده داعیه داشت
که نزد رضی کیا که کلانتر و حاکم گیلان بود بلاهیجان رود اما دران اثنا شنود که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار
نقار ارتفاع یافته و سید مرتضی سید علی را از آمل بیرون تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را دران ولایت
حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه زاغ سرا نشیمن دارد و در انتظار لطیفه غیبی روز می شمارد بنابران سید نصیر خیال
فرمود که بسید علی پیوندد و به اتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گردد و عیال و اطفال و احمال و اثقال را
همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریه مذکور بسید علی پیوسته و من الجانبین عهد و پیمان در میان
آمده متوجه آمل گشتند چون سید قوام الدین ازین اتفاق آگاه شد مسرعی همعنان برق و باد بساری فرستاد
و قضیه توجه سید علی و سید نصیر را پیغام داد و سید مرتضی از ساری شب در میان بآمل آمده سید علی و سید
نصیر بعد از استماع این خبر متوجه فریکنار شدند و دران موضع لشکر آمل و ساری بدیشان رسیده بار دیگر
هزیمت بطرف سید علی و سید نصیر افتاد و ازان دو سید در حدود گیلان هر یک باردوی خود پیوستند و پس ازین
واقعه در سنه خمس و عشرین و ثمانمائه نوبت دیگر سید علی با اندک مردمی از تنکابن که نشیمن او بود بدر دروازه
آمل تاخت اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت و چون باغرق خود پیوست هم دران ایام بوقتی که وضو
ساخته میخواست که بنماز مشغول شود از پای درافتاد و روی بریاض رضوان نهاد و در ماه صفر سنه سبع و

ثمنین و ثمانمائه سید مرتضی ببیماری دعوت حق تعالی را اجابت نموده تخت حکومت را بدرود کرد و در شوال سنه
ثمان و ثمنین سید نصیر نیز بهشت برین خرامید. مدت سلطنت سید مرتضی هفده سال کشید. **در بیان سلطنت
سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که دران ایام واقع شد بنابر اقتضاء قضا** چون از سید مرتضی بغیر از سید محمد
ولدی دیگر نماند مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته بود
و در ایام دولت او ابواب عدل بر روی خلایق گشود و از سفک دماء و اخذ اموال تا بمقدور امکان اجتناب و
احتراز میکرد و با آشنا و بیگانه مراسم عواطف و لوازم مراحم بجای می آورد اما بشرب خمر حرص تمام داشت
و پیوسته همت بر بسط بساط عیش و نشاط میگماشت و در اوایل ایام اقبال سید محمد سید غیاث الدین بن سید
غیاث الدین بن سید کمال الدین در مجلس وفات یافته آنجناب اولادش را مطلق العنان گردانید و هم دران
اوقات والی آمل سید قوام الدین بهشت برین خرامید پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم گردید سید محمد را از عنایات
الهی پنج پسر که هر یک شایسته مسند پادشاهی بودند در وجود آمده بودند و خرج ولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی‌نمود
بنابران بهرام ولد اسکندر روز افزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنست که سید کمال الدین بن سید قوام
الدین را از ایالت آمل عزل نمایی و یکی از ارجمند نژادگان بجایش نصب فرمایی تا توسعه در سرکار تو پیدا شود و سید
محمد این امر را مستحسن ساخته قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او دانست که سبب طلب
چیست باین بهانه تمسک جست که عم من سید مرتضی خیال فتنه انگیزی دارد و اگر من بملازمت میشتابم خروج نموده
بر آمل استیلا می یابد لاجرم صلاح دولت در آنست که مرا بحال خود بگذارند سید محمد بعد از شنیدن این سخن
سید مرتضی را بیاری طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین نمود سید
کمال الدین درین نوبت مافی الضمیر خود را ظاهر ساخته گفت تا یک تن از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد
الآن بآن راضی نخواهد شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد مناسب آنکه از سر این خیال فاسد درگذرند و
بعضی دانند که حیله بهرام از پیش نخواهد رفت چون این پیغام بسید محمد رسید با لشکر ساری متوجه آمل گردید و سید
کمال الدین بعد از محاربه انهزام یافته به تنکابن شتافت و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود بسر میکرد و

منهزم شد و سید محمد آمل را به پسر بزرگتر خود سید عبد الکریم ارزانی داشته بساری بازگذاشت بعد از آن بعضی از رجال
سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظهٔ غایت وعهد وفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین
گشتند و جهت این معنی کس فرستادند و سید کمال الدین با سید نصیر الدین که مولف تاریخ طبرستانست اتفاق نموده
متوجه آمل گشت و در سنه اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین نزدیک بآمل رسیده سید عبد الکریم روی بساری نهاد و
آنجناب بمقر عز خویش در آمده هم در آن ایام سید ظهیر را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از
توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بند بیرون آورد و بحکومت آمل را نامزد باو کرد و لشکر داده بدفع برادر
زاده مامور گردانید و سید کمال الدین در آن زمان در موضعی که بتارن آباد دشت مشهور است نشسته بود که پیکان کاه سید
مرتضی در انجا رسیده و من الجانبین نایرهٔ قتال اشتعال یافته در این حین سید ظهیر که از کیفیت حادثه خبر داشت
از عقب سپاه سید مرتضی در آمد بنا بر آن سید مرتضی منهزم تا ساری در هیچ مقام آرام نگرفت بعد از آن سید محمد
یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر هندوکه حاکم جرجان بود فرستاد و در موضع زناک میان ایشان و سید
کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد بسیاری از آملیان بر خاک هلاک افتادند نخست سید کمال الدین منهزم
گشت و سید ظهیر لحظهٔ ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند زخم باو رسید بسنت سید کمال الدین عمل کرده بآمل
گریخت و چون امیر هندوکه و سید محمد نزدیک بآن بلده نزول اجلال فرمودند آن دو سید مصلحت توقف ندیده
برستمدار شتافتند و در مقام نالوای اقامت افراشتند و سید محمد و امیر هندوکه و سید مرتضی را در
آمل بر مسند حکومت نشاندند هر یک بمقر دولت خود باز گشتند انگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید
مرتضی فرستاده پیغام داد که شما عم و مخدوم منید و انچه من الجانبین واقع شد بواسطهٔ آن بود که سید محمد
میخواست که ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون امید آنکه رخصت فرمایید تا بخدمت شتابم
و در سلک خدام آن جناب انتظام یابم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید
مرتضی با او در کمال شفقت و مرحمت سلوک فرمود اما مردم آمل چون بالطبع مایل سلطنت سید کمال الدین بودند هم در آن
ایام بروی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند و سید مرتضی را فی الحضر املیان اطلاع یافته بگیلان گریخت

و در قریهٔ لنگرود ساکن شد و سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده باستمالت سپاهی و رعیت مشغول
گشت و بعد از چندگاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری بآمل لشکر کشیده اگرچه نخست او را غلبه دست داد اما
بالاخره منهزم گردید سید کمال الدین گریختگان را تعاقب نموده قریب هفت کس از مردم رستمدار بتیغ بیدریغ گذرانید
و در سنه ۸۰۰ سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر استدعای آملیان از رستمدار بدان جانب
شتافت و بعد از وصول بمسند ایالت متمکن شده برفع بدعتها و نامشروعات قیام نمود و مردم را از ارتکاب
ملاهی و مناهی زجر فرموده و در سنه ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او
هژده سال در تمشیت مهمات سلطنت شرایط اهتمام بجای می آورد **ذکر سید عبد الکریم بن سید محمد** سید عبد الکریم
در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف ترکمان بود و چون این خبر شنود
از برق و باد در سرعت سیر استقاره کرده بعد از یکماه از فوت سید محمد بساری رسید و افسر ایالت بر سر نهاد و
بضبط بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل ایام حکومت او سید مرتضی در آمل فوت شده پسرش
سید شمس الدین قایم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبد الکریم کرده روزنامهٔ زهد و تقوی در نوشت
لاجرم هرج و مرج باحوال مازندران راه یافت و قافلهٔ امن و سلامت از آن دیار سفر کرده شر و شور بر
ناحیه احوال تمکن یافت و مقارن آن احوال سید شمس الدین فوت شده شاه اسد الله ولد سید حسن
بن رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشت و چون سید عبد الکریم نه سال باقبال گذرانید
او نیز مانند دیگران بعالم آخرت منزل گزیده پسرش   قایم مقام گردید و در زمان دولت
سید عبد الله علی بن بهرام بن اسکندر روز افزون صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و بر خلایق
ظلم و تعدی بسیاری نمود بنا بر آن سادات بابلکانی که بکثرت تبع از امثال و اقران ممتاز داشتند هجوم
کرده روزی در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را بگرفتند و گردن زده ریسمانی بر پایش بستند تا بلده ساری
جسدش را بر زمین کشیده آنجا از داری آویختند و سید عبد الله از غایت ضعف و شرب شراب و ارتکاب
مناهی و ملاهی از هر باب پروای امثال این امور نداشت لاجرم روز بروز پریشانی مردم مازندران بیشتر

پیشتر میکرد و بعد از آن اثنا سید عبدالله از پسر عم خود سید مرتضی متوهم شده و بدست خویش میل آتشین در چشم آن
قرة العین سیادت کشید و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و او در زندان بیمار شده بمرد
بنابران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه با دو سه کس اتفاق
نموده در وقتی که سید عبدالله در حمام بود قدم جلادت پیش نهاد و خون او را در میان آب و آتش ریخته رخت
بقایش بباد فنا داد و مدت دولت سید عبدالله مقتول هفت سال بود و در سال شهادتش میرزا سلطان
ابوسعید بجانب آذربایجان رفته پسرش سید عبدالله سید عبدالکریم در سن چهار سالگی ملازمت موکب همایون
مینمود

ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی

چون سید زین العابدین کار سید عبدالله را بر نهج دلخواه بساخت
و بر مسند ایالت ساری متمکن گشته علم اقتدار برافراخت اکثر مازندران با وی بیعت کردند اما سادات
طریق مخالفت پیمودند و این خبر بسمع شریف کارکیا سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلاطین گیلان بود
رسیده بغایت متغیر گردید و کیا جلال شفاول را با تحف و هدایا بدرگاه ابوسعید میرزا روانه ساخت و سیدزاده
عبدالکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از جمیله روزافزونی و سادات بازداری بر وجمع گشتند و متوقع امداد سید اسدالله
آملی تا سرحد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز با زمانه درساخته و دفتر حقوق تربیت سید عبدالله مقتول
را بیکطرف انداخته در رستمدار توقف نمودند در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابوسعید بمغرب فنا
غروب کرده ابوالنصر حسن بیک ممالک عراق و آذربایجان را بحیطه تصرف درآورد و والدۀ سید عبدالله مقتول
باردوی امیر حسن بیک رفته شهید شدن سید عبدالله و اضطرار پسرش سید عبدالکریم را بموقف عرض رسانید
و امیر حسن بیک بحال آن ضعیفه ترحم فرموده ترکمانی شبلی نام را مصحوب او بطبرستان فرستاد و نشان واجب
الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سیدزاده عبدالکریم قیام نمایند و او را باملاک موروث
رسانند بعد از وصول ایشان بگیلان سید کارکیا سلطان پادشاکیا نامی را که بشرف سیادت مشرف بود با
فوجی از سپاه گیل نامزد امیر عبدالکریم گردانید و ملک اسکندر بن ملک کیومرث رستمداری نیز برادرزاده
با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سیدزاده عبدالکریم متوجه ساری گشته سید زین العابدین در

برابر آمد و اندکی محاربه کرده بطرف مزار جریب گریخت و امیر عبدالکریم بدار الملک آبای خود رفته رستمداریان را
رخصت مراجعت ارزانی داشت چون روزی چند از سلطنت میرزا عبدالکریم بگذشت سید هبة الله ملکانی از ساری
فرار نموده با سید زین العابدین و سید هبة الله بزخم تیر و سنان مخالفان را منهزم ساختند و سادات بازداری
بساری رفته سید عبدالکریم را از آنجا ببارفروش ده بردند و پادشاکیا در قلعه ساری تحصن جست و سید زین العابدین
بر قلعه رفته بپادشاکیا پیغام فرستاد که در حصار بگشایند تا بسلامت رخصت بگیلان دهیم و پادشاکیا از آن
آمده با سید ملاقات کرد و باز بقلعه رفته روز دیگر سید هبة الله ملکانی یکبار درآمد و آن کیا را بقتل رسید
و بحرمت پادشاکیا بگیلان روان گردانید و چون پادشاکیا برستمدار رسید بنا بر قضیه مذکور مددستی زین العابدین
منهزم شده بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لاسر مقید گشت در خلال این احوال برادرزاده سید اسدالله آملی ابن
ابراهیم بن سید رضی الدین با عم خود یاغی شده با سید زین العابدین موافقت کرده اسدالله از آمل بیرون تاخت
و سید اسدالله برستمدار گریخت سادات بازداری سیدزاده عبدالکریم را نیز بدان منزل بردند و از ملک
زادگان رستمدار ملک جهانگیر با لشکری در مقام امداد سید اسدالله آمده ایلچی بساری فرستاد و میان
و میان سید زین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری نیز زین العابدین حرکت
آمد آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت امیر ابراهیم کوتاه کرده و
و با میر سید اسدالله پیوستند لاجرم سید ابراهیم از آمل برویان رفته بملک اسکندر بن ملک کیومرث پناه برد و امیر
اسدالله بآمل رسیده و نسبت با میر زین العابدین مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد و سید ابراهیم و سید عبد
الکریم ملحق گشته بمرافقت یکدیگر راه گیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را
نوازش نموده و یراق داده بملازمت امیر حسن بیک که در بلده قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی از
امرای خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته عرض ملتمسات خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که
امیر زین العابدین هر ساله صد و بیست خروار ابریشم از مال مازندران بخزانه عامره میرساند اگر سید کار
کیا سلطان محمد متعهد آن کار شود منشور سلطنت آن مملکت را بنام سیدزاده عبدالکریم می نویسم و الا

تا چون قبول آن تعداد ابریشم منعقد و رنبود مشار الیهم بگیلان بازگشتند و سید زاده عبد الکریم همان جا
توقف نمود و سید ابراهیم برستمدار شتافت **ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله و بیان تتمه احوال سادات**
سید ظهیر الدین در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان گردانیده است که سید اسد الله آملی را دو
پسر بود حسن و حسین و چون سید اسد الله حسین را دوست‌تر میداشت او را پیوسته بر برادر بزرگتر تقدیم می‌نمود
بنابران حسن از پدر رنجیده بخدمت زین العابدین رفت و بملازمت پدر مشغول شد و بحکم من یسمع مزاج نازکش
امیر زین العابدین بر اسد الله متغیر گشته نامه بسید هبة الله بلکائی که صاحب اختیار آمل بود فرستاد و او را
بگرفتن سید هبة الله مأمور ساخت و سید هبة الله بموجب فرموده روزی بمزار سید قوام الدین رفته سید
اسد الله را بهانه طلبید اسد الله که از روبه بازی زمانه غافل بود آنجا شتافته فی الحال نوکران هبة الله
گرگ صفت در او آویخته مقیدش ساختند و این خبر بامیر سید زین العابدین رسیده بآمل تاخت و
خزاین اسد الله را تصرف نمود و ایالت آن ولایت را به سید حسن بازگذاشت و خود ببارفروشده رفته سید
اسد الله را همراه برد و بعد از سه چهار روز از این واقعه سید هبة الله بی جهتی آغاز مخالفت نمود و کسان
بگیلان فرستاده تا استدعاء حضور سید عبد الکریم فرمود لاجرم امیر زین العابدین سید اسد الله در بارفروشده
بمعتمدی سپرده عزیمت ساری کرد و در غیبت او مردم بارفروشده هجوم نموده سید اسد الله را از حبس بیرون
آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم شریفش را مغتنم شمردند و سید حسن این حال مشاهده کرده
بطرف جلاد گریخت و سید اسد الله بآمل درآمده قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاد و سید عبد الکریم و
امیر ابراهیم را بالمبالغة التمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم شتافته مردم بسیار در آمل جمع آمدند و
سید اسد الله قبل از آنکه سید عبد الکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و امیر زین العابدین مرکز دولت
خاقانی گذاشته بطرف هزارجریب رفت و سید اسد الله مغرور موفور در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبد
الکریم میکشید که او را بر مسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که بیکناگاه زین العابدین بدانجانب تاخت
و نائره قتال اشتعال یافته سید اسد الله در اثنای کر و فر اسیر سرپنجه تقدیر شد و همان ساعت بحکم سید زین العابدین

بدانجناب تاخت شربت شهادت چشید این واقعه در ذی القعده سنه ثمانین و ثمانمایه دست داد و
سید ابراهیم چون حال بدینمنوال دید بجانب آمل بازگردید و مقارن وصول او سید عبد الکریم نیز بدانجانب
رسیده سید ابراهیم لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید اهالی مازندران از اطراف و جوانب ملازمت
سید عبد الکریم گرفتند و سید هبة الله نیز بخدمت مبادرت نمود و باتفاق روی بساری آوردند و چون از
بارفروشده بگذشتند نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزارجریب شتافت و سید
عبد الکریم بساری درآمده پرتو دولتش بر وجنات احوال ساکنان آن دیار تافت مؤلف تاریخ طبرستان
گوید که تا اکنون که تاریخ هجری بجمادی الاخری سنه احدی و ثمانین رسیده سید عبد الکریم در ساری بر مسند
ایالت متمکن است و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزارجریب بسر میبرد
از اولاد سید اسد الله سید حسین در ساری مقام دارد و سید حسن در هزارجریب نسبت بامیر زین العابدین
شرط موافقت بجای می‌آورد و آنچه نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق تحقیق پیوسته آنکه تا
غایت که سنین هجرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین بسنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده سید عبد
الکریم در قید حیات نیست و در بارفروشده بامر حکومت مشغول دارد و نسبت بخدام علی مقام درگاه شاهی
لازال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی شرایط اطاعت و دولتخواهی بجای می‌آورد و سایر مواضع
مازندران از حیطه تصرف آنجناب بیرون رفته و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون بر ولایت ساری
مستولیست و او نیز خود را در سلک خدام آستان ملایک آشیان میشمارد و کیفیت مآل حال زین العابدین
دست استیلای آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر محقق شود در ضمن حکایات مسطور خواهد گردید والتوفیق من
الله المجید **ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار** اکابر مورخین چنین آورده‌اند که در
باشتین که قریه‌ایست از قریه بیهق خواجه بود در غایت مکنت ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و
نسبش از جانب پدر منتهی بامام عالیمقام حسن بن علی المرتضی علیهما السلام میشد و از طرف مادر بیحیی بن خالد
برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت باین ترتیب امیر امین الدین امیر عبد الرزاق امیر

الدین مسعود و امیر نصر الله و امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان اوقات
مسکنه رسانیده و منظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تایید بود و دران زمان علی سرخ خانی که ابومسلم کنیت
داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابوسعید میکرد روزی
بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابومسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین
الدین عرض فرمود که بنده را برادری است عبدالرزاق نام که با ابومسلم مقاومت می تواند کرد سلطان فی
الحال مسرعی جهت آوردن امیر عبدالرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضای دو ماه او را
بپایه سریر اعلی رسانیده شکل و شمایلش مطبوع پادشاه عادل افتاد و هم دران دو سه روز امیر عبدالرزاق
ببازار سلطانیه دید که کمانی و بدره زر بر طاق آویخته اند و از حقیقت آن امر استفسار نمود گفتند فلان
پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرده که هر کس این را بکشد صره زر از وی باشد امیر عبدالرزاق
کمان را فرود آورده چنانچه شرط است بکشید و زرها را برپاشید و این حدیث بعرض سلطان ابوسعید رسید
عنایتش نسبت با میر عبدالرزاق بیشتر از بیشتر گشت و فرمود تا با ابومسلم تیر اندازد و ایشان بصحرا رفتند در
نظر پادشاه تیراندازی کردند چون تیر عبدالرزاق ده قدم از تیر ابومسلم بگذشت ابومسلم خجل شد و
سلطان فرمود که عبدالرزاق را وزارت مهمی نافع فرماید دیوانیان بتحصیل مال و جهات کرمان که مبلغ صد و
بیست هزار دینار کپکی بود بوی دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار جهت خاصه خود تصرف نماید و صد
هزار دینار بخزانه عامره رساند و امیر عبدالرزاق در کرمان تمامی آن وجوه را بعیش و عشرت صرف کرده
چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یکدینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت
بحسب اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابوسعید بهادرخان شایع شد و امیر عبدالرزاق روی بوطن
معهود خود آورد و چون به باشتین رسید مشاهده نمود که فتنه حادث گشته است کیفیت واقعه آنکه دران اوقات
ایلچی بباشتین فرود آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد طلبیده حسین و حسن در
باب شاهد عذری گفتند ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان گردد و برادران شمشیرها کشیده گفتند

که ما سربداریم و تحمل این رسوایی نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند و خواجه علاء الدین محمد که دران اوان وزیر
خراسان بود در قریه فریومد اقامت داشت کسان به طلب حسن و حسین فرستاده ایشان در رفتن تعلل کردند
دران اثنا امیر عبدالرزاق از کرمان تشریف آورد و چون بر حقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را با خود متفق
ساخته نوکران وزیر را نه بر وفق مراد بازگردانید و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس
جهت سرانجام مهم به باشتین روان کرده امیر عبدالرزاق در مقام خلاف آمده و میان جانبین مصاف
واقع شده دو سه کس از نوکران جناب وزارت مآب کشته گشتند و باقی منکوب و مخذول مراجعت
نمودند بعد از آن عبدالرزاق مردم آن قریه را جمع آورده فتنه عظیم درین دیار بوقوع پیوست اگر
مساهله کنیم کشته شویم و بمردی خود بر دار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهت
این سخن و قول سابق این طایفه ملقب بسربدار شدند القصه رایت اقبال امیر عبدالرزاق بالا گرفته
باندک زمان جمعی کثیر در صدد متابعت او درآمدند و خواجه علاء الدین محمد از بی ناموسی اندیشید
از فریومد متوجه استراباد شد و امیر عبدالرزاق از عزیمت وزیر خبر یافته از عقبش بشتافت
و در دره السهک نوکر بوی رسیده از جانبین دست بتیر و کمان و سیف و سنان بردند خواجه
علاء الدین محمد در معرکه کشته گشته سپاه و متعلقانش بطرف ساری گریختند و امیر عبدالرزاق سالما غانما
به باشتین مراجعت کرده هفتصد مرد جرار بجهت لشکر بستند و سربداران در شهور سنه ثمان و ثلثین و
سبعمایه بسبزوار شتافتند و چون دران ولایت کسی که با ایشان مقاومت تواند نمود نبود سبزوار
را بتحت تصرف درآوردند و امیر عبدالرزاق بر مسند حکومت تکیه کرد و قصد کرد که دختر خواجه علاء
الدوله سمندوری را بحباله نکاح درآورد و دختر چون میدانست که غرض امیر عبدالرزاق ازین مواصلت
آنست که با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد و شبی از سبزوار گریخته بجانب
نیشابور توجه نمود امیر عبدالرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را به بازگردانیدن آن مستوره
مامور ساخت و امیر مسعود در سکندیه به دختر رسیده خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه بزبان

تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مردی مسلمانی و غرض برادر خود را از باز گرداندن من میدانی بدوستی
حیدر کرار که طریقهٔ دوستی پیش گیر و از سر من در گذشته از پرسش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود
از شنیدن این سخن رقت دست داده فرمود که برو بسلامت که مرا با تو کار نیست و بخدمت برادر باز گشته
گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صحبت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود بر
فساد نهاده است و عبد الرزاق خشمناک برخاسته که در برادر آویزد و امیر مسعود شمشیر حوالهٔ او کرده
عبد الرزاق از بیم جان خود را از دریچهٔ بالاخانه پایان انداخت و امیر مسعود خویش را بر زبر برادر افکنده
شر او را از سر خلق باز کرد و این واقعه در ذی حجهٔ حجهٔ مذکور دست داد و امیر مسعود در وقتی تمشیت
مهمات سربداریه آورد **وجیه الدین مسعود** امیر مسعود سربدار سبزواری مردی بود
شجاع و مردانه و با جرات و فرزانه از غایت تهور جوشن بی باکی پوشیده مانند سیل تند رو از فراز
و نشیب نه اندیشیده چون زمام حکومت سربدار بدست آورد و شیخ حسن جوزی را با خود متفق ساخته
بدان وسیله قاعدهٔ دولت مستحکم کرد و در ایام اوایل ایالت میان او و ارغونشاه چون قرنائی که حاکم
نیشابور بود مقاتله روی نمود امیر مسعود ظفر یافته آن ولایت را نیز ضبط فرمود و در سیزدهم صفر سنه
ثلث و اربعین و سبعمایه میان امیر وجیه الدین مسعود و ملک معز الدین حسین کرت در دو فرسخی زاوه حرب
سخت دست داد و امیر وجیه الدین مسعود ظفر یافت و در آن اثنا شیخ حسن جوزی کشته گشته امیر مسعود عنان بطرف
سبزوار تاخت و هم در اواخر همین سال میان شیخ علی گاون برادر طغاتیمور و سربداران قتال اتفاق افتاد
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم امیر وجیه الدین مسعود وزیده شیخ علی در معرکه کشته گشته غنیمت موفور نصیب سبزواریان
گردید و امیر مسعود مظفر و منصور باستراباد در آمده طغاتیمور خان ببلاد قصران شتافت و امیر وجیه الدین مسعود
خطهٔ جرجان را ضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت و در آن ولایت شکست یافته اسیر پنجهٔ تقدیر گشت
و در اوایل ذی حجهٔ حجهٔ مذکور جلال الدوله اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایات
پنج سال بود و بعد از وی محمد آی تیمور چند روزی حکومت سبزوار نمود **گفتار در بیان مبادی شیخ حسن جوری**

و ذکر نجات یافتن او و راه دوری و مهجوری و اتفاق نو و کهن و عارفان غث و سمین سخن آورده اند که
شیخ حسن جوری بود از قریهٔ جوره و در عنفوان شباب باکتساب فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس فرموده و در
این اثنا شنود که درویشی پاکیزه روزگار خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار
می نماید و هوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیرش استیلا یافته از جوره بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافته
گشته بباد داد و ورقهای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اوایل حال با مازندران دست ارادت با شیخ بالو آملی داده
و بعد از چندگاه در عقیده که بشیخ بالو داشت نقصانی پیدا شده به سمنان رفته و بخدمت مقرب بارگاه سبحانی شیخ
علاء الدوله سمنانی شتافته روزی چند در خانقاه معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبهٔ بحرآباد رفته بخواجه غیاث
الدین هبة الله حموی ملاقات فرموده و از آنجا بسبزوار خرامیده در مسجدی ساکن شد و بآواز بلند قرآن میخواند
و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد و بنابر آن جمعی کثیر مرید و معتقد وی گشتند و فقهاء در مقام انکار آمده او
را از نشستن در مسجد منع میکردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمی نمود آخر الامر جمعی از اهل حسد فتوی
نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید و منع اصحاب علم ممتنع میگردد و اصرار می ورزد و اینکس مستحق
کشتن باشد یا نی اکثر فقها نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه داشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادرخان
فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند و فقهای سبزوار
بسی بسیار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده و میان ایشان نزاع کلی روی نمود و هنوز منازعت قایم بود که
شیخ حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهت مهم او ترقی کرد تا مقارن این حال در
صباح روز پنجشنبه دوم ربیع الاول سنه ست و ثلاثین و سبعمایه مریدان شیخ خلیفه را در همان مسجد از ستونی بحلق
آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کردند و شیخ حسن بلدهٔ نشابور و
ابیورد و خبوشان و مشهد مقدسهٔ رضویه رفته اهالی آن بلاد را در طریقت شیخ خلیفه دعوت می نمود و هر کس مرید
میشد نامش نوشته میگفت حالا وقت اختفاست که آن کار را ترصد کرده منتظر اشارت باشند و چون شیخ
حسن مردی شیرین سخن بود کلمات عام فریب با مردم میگفت و در مدت اندک خلق بسیار بمرتبهٔ مرید و معتقد او

او گشتند که مزیدی بران صورت تصویر نتوان نمود بنابران حکام خراسان از وی توهم کرده امیر ارغونشاه
جونی قربانی که پدر محمد بیک و علی بیک بود نشابور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را گرفت و بولایت مازندران در قلعه
تاک که آنرا طاق نیز گویند محبوس گردانید و چون امیر وجیه الدین مسعود بر مسند ریاست صعود نمود جویان سندی شد
که بواسطهٔ آن قصر دولت خود را استوار گرداند و بعد از تامل و اندیشه خاطر بران قرار داد که شیخ حسن جوزی را که اکثر
مردم آن ولایت مخلص او بودند از محبس بیرون آورده مقتدای خود گردانند بنابران با چند سوار جرار از سبزوار
ایلغار کرده به یازر شتافت و شیخ را از حبس نجات داده بنفس خود رسانید و در روایتی آنکه خواجه حسن نامی از مریدان
شیخ حسن با مصطفا و نفری دیگر از اهل ارادت متفق گشتند و بحیله که توانستند شیخ را از قلعه طاق بیرون آوردند و
بسبزوار بردند و بهر تقدیر چون بنا مواقفت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود در سبزواری محکم گشت خلق
بسیار در ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و هر ساعت ساحت مملکت ایشان فسحت میگرفت
و روز بروز آثار جاه و جلال دولت علامات ایشان گشت تضاعف می پذیرفت تا کار بجایی رسید که
امیر ارغونشاه نیشابور را بازگذاشت نزد طغاتیمور خان بجرجان رفت و پسر محمد بیک در بعضی از ولایات
خراسان خود را محکم ساخته بخوف و وهم روزگار میگذرانید امیر وجیه الدین مسعود بعزم تسخیر بلده
هراه و گرفتاری شدن شیخ حسن بعظیم ترین آفات امور امیر وجیه الدین مسعود و شیخ حسن جوزی در سبزوار و مشاور انتظام
تمام یافت تسخیر مملکت خراسان در نظر همتشان سهل و آسان نمود و ده هزار مرد شمشیرزن و هر یکی کوه شکوه
و تهمتن تن فراهم آورده بجانب دار السلطنه هرات که در آن زمان مستقر ایالت ملک معز الدین حسین کرت
بود نهضت کردند و ملک حسین سپاهی خونخوار از غور و سا خود جبار مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت
آمده و در دو فرسخی زاده تلاقی فریقین اتفاق افتاد صدای نفیر و کرنای و خروش کوس صدا آوری گوش
گردون را کر ساخت و آواز غریو و سورن و افغان دلیران صف شکن زلزله در زمین و زمان انداخت
چنان شد بانگ کوس و نعرهٔ جوش ؛ که گردون پنبه محکم کرد در گوش ؛ غبار خاک زیر پای باره ؛
شده چون سرمه در چشم ستاره ؛ یهادران نیز جنگ بی لبث و درنگ در هم آویختند و بزخم سهام و حسام

حسام خاک را با خون درآمیختند ؛ زمین از خون مردان موج زن گشت ؛ سر اخترا چو شهباگلگون گشت
تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد ؛ زمین دریا فلک صحرای خون شد ؛ در ابتدای حال سرداران
غالب شده بسیاری از مردان خسته و کشته گشتند و ملک حسین با اندک مردی بر سر پشته راند متحیر ماند



از غایت وحشت اشارت نمود تا علمها را بر پای کرده نقاره ها فرو کوفتند و بعضی از گریختگان چون آن صدا
شنیدند و رایات را بر پا کرده روی بدو آوردند و سیصد کس جمع آمده امیر مسعود و شیخ حسن را انجاعت حمله

کوند و در آن اثنا شخصی هم از سربداران بنموده امیر مسعود یا بغتیق چو زخمی بر شیخ حسن زده او را هلاک
ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم زنهار که تو در معرکه توقف ننمایی
و بجانب سبزوار توجه فرمایی بنا بران امیر وجیه الدین مسعود فرمود که جسد شیخ برگرفته عنان
دار الملک خویش معطوف ساخت و ملک حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لوای فتح و ظفر بر
افراخت و دشمنان را تعاقب نموده طایفه از ایشان تیغ بگذرانید و زمره را اسیر گردانید و
یکی از شعرا درین باب گوید

گر خسرو کرت بر دلیران نزدی   و ز تیغ یلی گردن شیران نزدی
از بیم سنان سربداران تا حشر   یک ترک دگر خیمه بایران نزدی

چون خبر استیلای سربداران کر:

بعد اخری از ولایت مازندران بگوش هوش طغا تیمور خان رسید لشکری ترتیب داده برادر خود امیر
شیخ علی کاون را بدفع امیر مسعود نامزد گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته طایفه از
مردان یکدل و گردان جوشن گسل باستقبال اعدا روان شد چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید
و میمنه و میسره و قلب لشکر مرتب گردید سنان دلیران بجان ستانی زبان دراز کرد و ناوک بهادران
روی بدار ابی آورد خنجر بسیاری از جوانان ماه پیکر برید و گرز گردن جمعی از پهلوانان صف شکن خرد
گردانید امیر شیخ حملهای مردانه نمود اما چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود و در اثنای کر و فر
تیری جان گزای بر مقتل او خورد و از اسپ در افتاده از ضرب آن زخم عزم ملک جاوید کرد و سپاه
جرجان انهزام یافته سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بیپایان گرفته عنان بطرف جرجان
تافتند طغا تیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لار و قصران بر افراشت امیر وجیه
الدین مسعود مظفر و منصور بفر و سرور باستراباد در رفته منشوری باسم اهالی و اعیان مازندران در قلم
آورده و ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرد کیا جلال الدین احمد جلابی که سری کار دیده بود و
گرم و سرد روزگار چشیده در آن ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی کلانتر نمی پنداشت

چون خبر شوکت و عظمت امیر وجیه الدین مسعود بشنود ترسید که بیکبارگی بر ولایت مازندران تاز
و دست بیداد برآورده با جمعی از سپاه خود متوجه خدمت امیر مسعود شده نوازش بسیار یافت
و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته مطمئن خاطر بمازندران توجه نمود و حاکم رستمدار جلال الدوله
اسکندر که سابقا شمه از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود جلال الدوله با برادر خویش
فخر الدوله شاه غازی مشورت کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را به سربداران باز گذارند و
چون ایشان بر رستمداران درآیند روی بمیدان کارزار آرند و بر موجب مقدم رسانیده امیر وجیه الدین
مسعود در شهر سیم ذی قعده سنه ثلث و اربعین و سبعمائه بآمل نزول نمود صحرای تورا را معسکر ساخته در گرد
لشکرگاه از چوبها و درختها دیوارها قلعه گونه بنا فرمود و سپاهیان اسکندر و شاه غازی شبها بر اسپان
تازی نشسته بر حوالی اردوی امیر مسعود تاخت میکردند و مراسم قتل و غارت بجای میآوردند چون این صورت
چند کرت بوقوع انجامید بنیاد ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال بقرابتان خود و سایر
مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر خود راه نباید داد
و جمال حال حیله خود را بمردانگی بیارایید و در دفع سربداران بقدر امکان کوشش نمایید از شنیدن امثال
این سخنان مازندرانیان کمر سعی و اجتهاد بر میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را غارت
میکردند و فریاد زه و بیه بر زبان میگذرانیدند که ای خراسانیان مازندران بیشه شیران ژیان است
و مسکن هژبران گردون توان شما بدست خویش ابواب بلا بر خود گشاده اید و پای در دام رنج و فنا
آورده همه یکسان بمرغزار عدم خواهید تاخت و هیچکدام ازین عسکر نجات نخواهید یافت امیر مسعود
از شنیدن امثال این مقال مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته نه حرکت میتوانست کرد و نه روی بطرفی میتوانست
آورد   نه رای سفر کردن و نه روی اقامت   و بعد از آنکه نه روز دران مقام ساکن بود کوچ کرده
بطرف رستمدار توجه نمود چون بقریه یامن الکلاه رسید از پیش دلیران رستمدار و از پس شیران
بیشه مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آوردند و خود را بر اطراف و جوانب سربداران

زده در کشش و کوشش تقصیر و اهمال میکردند و امیر مسعود چون حال برین منوال دید کیا احمد جلالی را با
برادرزادگان بقتل رسانید و براه لاریج روی بوادی فرار نهاد و خرد و بزرگ و خواص و عوام آن دیار
آغاز قتل و غارت کرده در هر گوشه کشته افتاده و سربدار بسیار در دست رنود و اوباش اسیر گردید
و امیر مسعود با چند نوکر معدود براه رودبار ملوردان شده چون نزدیک به رودبار رسیدند شنیدند که فوجی از
سپاه شرف الدوله کستهم بن تاج الدوله زیار دران موضع بهم پیوسته است و در انتظار مقدم شریفش مسلح و کمل
نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد لشکریان کستهم او را تعاقب نموده مسعود در قریه باردز
بدست ایشان افتاد و آن جماعت او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشتند
روز سیوم حسب الحکم بقتل آوردند در تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه بهاء الدین بیکر و سمنانی که مستوفی
دیوان امیر وجیه الدین مسعود بود بر سر راه امین الکاله زخم خورده بیفتاد و او را برداشته نزد فخر
الدوله برد و فخر الدوله خواجه بهاء الدین را منظور نظر خود ساخته از کمیت لشکر امیر وجیه الدین مسعود سوال
کرد جواب داد که در مازندران دواب خاصه امیر مسعود چهار هزار اسپ و ششصد سر استر و چهار صد
نفر شتر بود که هر شب بقلم من علیق آنها مقرر میشد عدد سپاه را برین قیاس باید نمود

دران اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنگ امیر علی کاون برافراشت محمد آیتمور خبر قتل امیر
مسعود بشنود و در استمالت خواطر کوشیده از روی استقلال بسرانجام امور ملک و مال اقدام فرمود و بعد
از آنکه مدت دو سال حال برین منوال گذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت اتصاف داشت
متوجه قلع نهال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوزی را با خود متفق ساخته ناگاه
بمجلس محمد آیتمور در آمد و او را مخاطب گردانید و گفت عجب حالیست در وثاق شما اصلا قدر و
قیمتی نمانده و با وجود آنکه مهم تو و خواجه تو بیمن تقویت این فرقه واجب التعظیم تمشیت پذیرفته پیوسته
اراذل و اوباش را بر ایشان تقدیم می نمایی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر
زبان آوردند و آیتمور متحیر مانده میدانست که جمعی با او اتفاق نداشت آغاز ملایمت کرده و گفت من تا غایت

هیچ درویشی را نرنجانیده ام و در ضبط این مملکت لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام و حالا انچه صلاح
شما باشد چنان میکنم گفتند برخیز و با من بخانه در آی که ما حکومت ترا نمیخواهیم محمد آیتمور بالضروره بخانه در آمد نجاحان
در بروی بستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند مهتر و بهتر ما تویی مسند حکومت را بوجود شریف خود مشرف
گردان تا کنکبان در خدمت نوکری بر میان جان بندیم خواجه شمس الدین علی هر چند که ضمنا طالب ریاست بود
اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد آیتمور را حمل بر غرض نفسی نمایند گفت که من درویشی و گوشه نشینی را بر سلطنت ربع
مسکون برابر میکنم مناسب آنکه کلو اسفندیار حکومت اختیار نماید و محمد آیتمور را بقتل رسانید تا از شر او ایمن
باشید و آن جماعت در ساعت برین موجب عمل نمودند **ذکر محمد آیتمور** بعد از قتل محمد آیتمور در سبزوار
شهریار شد و او نه اصل داشت نه نسب و نه فضل و نه ادب بنابران بر مسند ریاست نشست طریق ناستوده تکبر
پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست میکرد و شیوه ظلم و تعدی بجای می آورد لاجرم سربداران از حکومتش متنفر
گشتند و چنانچه محمد آیتمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس الدین فضل الله که
برادر امیر وجیه الدین مسعود بود گماشتند **کلو اسفندیار بعد از قتل امیر شمس الدین** بعیش و عشرت بغایت راغب بود و در ضبط
امور مملکت اهتمام می نمود بنابران خبر شمس الدین فضل الله را شنوده با خود گفت و لاگدایی و رندی ز پادشاهی به
دمی فراغت خاطر ز مرحه خواهی به در تمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین علی نهاد و
بر بسط بساط فراغت و انبساط مشغولی نمود زمان حکومتش هفت ماه بود **خواجه شمس الدین علی**
بعضی از مورخان از وی بخواجه علی شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن مشاجره علی خواجه و خواجه علی بخاطر
گذرانیده عرض می نماید که خواجه شمس الدین علی بصفت شجاعت و ریاست اتصاف داشت و در زمان دولت
همت بر اجرای سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را مرتبه رعایت می نمود که خورندگان بنگ
و شراب از قلمرو خویش بالکلیه بر انداخت و قرب پانصد فاحشه را کشته و فن مطمورها خاک ساخت شبها تنها گرد
محلات طوف نمودی و اخبار جزیی و کلی را معلوم فرمودی و چون طغا تیمور خان از امارت خواجه شمس الدین و
شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشکرکشی گفته عنان بگوشه فراغت تافت نقلست که خواجه شمس الدین علی را

را لازمی بود موسوم بحیدر قصاب که مغا تعلق بوی میداشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبهٔ حیدر را نوشته
مبلغی بروی باقی کشیده و خواجه محصلان تعیین کرده تا هر چه حیدر را بود و خانه بود از او بستانند و چون حیدر را
چیزی در دست نماند و تشدد محصلان کم نمیشد روزی فرصت یافته از عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید
خواجه شمس الدین فحاش و دشنام دهنده بود در جواب گفت زن خود را در خرابات بنشان و از آن ممر وجه دیوان را
بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشک از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین را بر خود مصمم گردانید و از این
باب شمه با خواجه یحیی گفت رخصت یافت و نماز شامی بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود در بان
دادخواهی برکشید و گفت ای خواجه بر حال من ترحم فرمای و پیش دویده خنجری بر سینهٔ خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش
بیرون آمد و حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را زخمی زند خواجه یحیی آواز برآمد که حسن دست نگاه دار که گفته ام است که
این امر بنا بر استصواب شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین صفایی نداشت این بیت را بر حیدر خواند **بیت**
ای در نبرد حیدر کرار روزگار **...** دی کرده راست خنجر تو کار روزگار **...** قتل خواجه شمس الدین علی در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمائه
بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی پادشاه گردید **خواجه یحیی کراوی** بصفت شجاعت و پرهیزکاری
و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب فراغت بال و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور نمود و از خوان انعام و احسانش
غنی و فقیر محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و مرسوم او نوکران و سرسکان بساط حیات در نوشت در مطلع
سعدین مسطور است که چون حکومت سربداریه بر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغاتیمور خان از جرجان ایلچی بسبزوار
فرستاده او را به ایلی و انقیاد دعوت کرد خواجه یحیی از قبول این ملتمس ابا فرموده آخر الامر بحسب ظاهر شرط اطاعت
فرمان خان بجای آورده در اواخر سنه ثلث و خمسین و سبعمائه با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی عالی گشتند و بعد از وصول
سلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین بجرابادی و بکیدو طالب علم پیش پادشاه بودند و بر در خانه غرفچه حاجی فراش
و خواجه سرا کسی نبود ببارگاه درآمدند و خواجه یحیی آغاز گفت و شنید نموده ناگاه حافظ شقانی تبری بر فرق پادشاه
زد چنانچه بروی درافتاد و خواجه یحیی سرش را از تن جدا کرده فزع روز محشر در میان مغولان برخاست و مضمون آیه **یوم**
یفر المرء من اخیه و امه و ابیه ظاهر سربداران شمشیرها کشیده بر مجلس ایلغار کردند و با اموال بسیار و یراق

بیشمار روی بسبزوار آوردند و در روضة الصفا مسطور است که چون سربداران باردوی طغاتیمور رسیدند سه روز بر شرط
ملازمت بجای آوردند و در روز چهارم که خان ایشان را طوی میداد قدم جرأت پیش نهادند و خرمن حیات
طغاتیمور خان را بباد فنا دادند و علی کل التقدیرین سربداران جلادت آثار کاری از پیش بردند که تا انقراض
عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هر کس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان اندک وقوف یابد انگشت تحیر
بدندان تعجب خواهد گزید و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی گذشت و مملکتش معمور و آبادانی
گشت فی سنه ست و خمسین و سبعمائه برادر زنش علاء الدین فرصت نگاه داشته در وقتی که خواجه سواره بدیدن برادری
خود درآمد بر جست و بر پس اسب او نشسته و خنجری بر پهلویش فرو برد و خواجه هم در آن کمر دست او
را بگرفت و هر دو از مرکب افتاده خواجه یحیی قاتل خود را از خم زد و فی الحال قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند
خواجه ظهیر الدین کراوی بروایت مطلع سعدین خواهرزادهٔ خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران
برادرش و بر مرتقد بر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربداریه شد و مردی
حلیم کم آزار بود همواره بنرد و شطرنج اشتغال می نمود و بسرانجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعد از انقضای
چهل روز حیدر خواجه را معزول گردانید و خود متصدی آن مهم گردید **پهلوان حیدر قصاب** چون چهار ده ماه بتمشیت
و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان حسن دامغانی قتلق بوق نام بنا بر اشارت خواجه خویش فی ربیع الآخر
سنه احدی و ستین و سبعمائه او را بقتل رسانید **امیر لطف الله** بن امیر وجیه الدین مسعود بسبب اهتمام
حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود بعد از آن میان او
و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوانان امیر لطف الله را بگرفت و بقلعهٔ دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود و
سربداران امیر لطف الله را بگرفت و امیرزاده مسکفتند و معلوم نیست که این لطف کسی اطلاع یافته باشد **پهلوان**
حسن دامغانی در شهور سنه اثنی و ستین و سبعمائه در سبزوار بر مسند ایالت نشست و در ایام دولت او درویش
عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلقی کثیر بروی جمع آمدند و درویش
بمعاونت آن جماعت خروج کرده قلعهٔ طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدان جانب

کشید و طوس را گرفته و چند خروار ابریشم بدرویش داد و گفت دیگر درین دیار اقامت منمای درویش باصفهان
رفته ساکن گشت و بعد از چندگاه از تربیت خواجه علی سبزواری در اصفهان خروج نموده امیر نصرالله را که گماشته
پهلوان حسن بود از شهر اخراج فرمود و محمود رضا را گفت ترا باصفهان می باید رفت و درویش عزیز را آورد و محمود
گفت این خدمت را بتقدیم میرسانم مشروط بآنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد
خواجه این معنی را قبول فرموده محمود باصفهان رفته و درویش ابوالفضل را با ابدالان رسانده و خواجه علی دست
ارادت بدرویش داده بسیاری از مردم آن حدود کمر بمتابعتش بستند در خلال این احوال جمعی از قلعه نشینان
زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته و سبزوار را خالی گذاشته بدان جانب
شتافت و بمحاصره مخالفان مشغول شد و چون خبر خلو عرصه سبزوار بسمع خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان
طرف توجه نمودند و بی مشقتی بشهر درآمده بدارایی رعیت و سپاهی اشتغال فرمودند و خواجه یونس سمنانی را که وزیر
پهلوان حسن بود گرفته بقصاص میر لطف الله بقتل رسانیدند پهلوان حسن که این خبر شنید غیر اطاعت چاره ندید
و بحبال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید بسرداران سپاه مکتوب نوشت که
نخست حسن را بکشید آنگاه رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال آن مردم در سبزوار بود زبان یار گشتند و بیگاه
در اثنای راه دست در عنان پهلوان زده او را از اسپ پیاده ساختند و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی
فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود

خواجه علی مؤید

چون تایید الهی
در سبزوار بر حکومت مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب علیه امامیه مبالغه نموده باقصی الغایه در تعظیم سادات
عظام کوشید و به امید ظهور صاحب الزمان هر صباح اسپی کشید لطف و کرم آن خواجه محتشم را نهایت نبود جهت
رعایت شرع شریف هرگز بارتکاب بنگ و شراب اقدام نمینمود و بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری
لشکری بدرویش عزیز داده او را بحرب ملک حسین کرت روان ساخت و چون درویش بنیشابور رسید خواجه
تغیر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سپاهیان روان گردانید که درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت
نمایند آن جماعت این معنی را فوز عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و درویش با زمره از مریدان عزیمت عراق فرموده

خواجه علی نیز از عقب فرستاده تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه سبع و سبعین و سبعمائه ملک غیاث الدین پیر علی
نیشابور را که داخل قلمرو خواجه مؤید بود مسخر گردانید امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی داد و
در سنه ثمان و سبعمائه درویش رکن الدین که از جمله مریدان درویش عزیز و شیخ حسن جوری بود بفارس رفته از شاه
شجاع استمداد نموده با لشکری و استعداد وافر بخراسان درآمده اسکندر شیخی دست ارادت بوی داده باتفاق
متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران شتافت و درویش
رکن الدین در سبزوار تمکن یافته در سنه تسع و سبعین خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمانین و سبعمائه که امیر ولی که بعد از طغاتیمور خان
بر مازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه علی آمده بمرافقت یکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین
فرار بر کارزار اختیار نمود خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امر ایالت بقبضه اقتدار درآورده در سنه ثلث و ثمانین
سبعمائه که پرتو اعلام مظفر اعلام بصاحب قران گردون غلام امیر تیمور گورکان بر ممالک خراسان افتاد خواجه
علی مؤید برسم استقبال استعجال نموده در نواحی نیشابور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف سرافراز گشت

ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان

پدر امیر ولی که شیخ سندو نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور خان بود و امیر
ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال در شأن او مشاهده می افتاد و در آن روز که طغاتیمور خان بغدر
سرداران جهان گذران را بدرود نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به پیاشت شتافت و امیر شبلی جانی قربانی که حاکم
آن دیار بود خواهر او را در حباله نکاح کشید و امیر ولی بعد از روزی چند با مدد بسیار و عدد اندک روی بجانب
جرجان آورد و چون بدستان رسید از نبیره امیر شیخ علی سندو قریب دو هزار سوار و پیاده کمر بخدمتش
بستند که سرداری که بموجب نقض حسن دامغانی والی استرآباد بود با غرور بسیار و پانصد سوار تیغ کین بر
امیر ولی راند و امیر علی بضرورت پای ثبات فشرده بر سرداران ظفر یافت و اکثر ایشان را بشمشیر تیز گذرانیده و لشکریان
امیر ولی از اسب و سلاح و آنچه محتاج الیه بود بی نیاز گشتند و انهزام و انعدام سربداریه در آن دیار اشتهار
یافته اتباع خاندان طغاتیمور خان که در زوایا مختفی بودند در ظل رایت امیر ولی جمع آمدند و ابوبکر شمانی که از
قبل حسن دامغانی در شمان حکومت می نمود با دو هزار سوار و پیاده سربدار بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخت

بسبزوار شتافت و پهلوان حسن بچه ار مرد شمشیرزن بوی داده نوبت دیگر ابوبکر متوجه استراباد گشت و چون
و سلطان دوتن فرود آمد امیر ولی با طایفه از شیران بیشه یکدلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابوبکر
صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خوفی در دل سربداران افتاده مردم امیر ولی یکبار فریاد برآوردند که
تات قاشتی یعنی تاجیک گریخت و سربداران روی بگریز آورده ابوبکر شاه مانی خود را بر آب گرگان زد و از آنجا بیرون
نتوانست رفت و مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کرده خلقی از سبزواریان کشته گشته بقیة السیف
راه گریز پیش گرفتند و امیر ولی استراباد قوی حال شده بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز بحیطه
تصرف درآورده تا زمان رسیدن حضرت صاحب قران امیر تمور گورکان دران بلده حکومت میکرد

گفتار در ذکر نسب ملوک کرت و بیان شمه از حال اجداد آن حکام عالی نژاد

بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک نامدار
بسلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مصداق این مقال آنکه ربیعی پسر قاضی پوشنج در مدح ملک فخرالدین گفته که **شعر**
قاعده دوده سنجر تو بی ۞ واسطه ملک سکندر تو بی ۞ دوده سنجر ز تو خواهد نوید ۞ ملک سکندر ز تو دارد امید
و مولانا صدرالشرع در وصف ملک معزالدین حسین کرت گوید ابوالفتح سلطان السلاطین کلهم ۞ معز ال فخر کرت آل سنجر
و ملک شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دخترزاده ملک رکن الدین بوده نسب ملک رکن الدین بعزالدین مرغنی می پیوست
از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد بن سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی
گذشت و او بمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات
در دارالسلطنه هرات علم ایالت می افراشت و دران حکومت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنیاد نهاد
و بدست دریا عطا ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا برگشاد و از جمله اهل فضایل ارباب
مولانا شهاب الدین عبدالله فامی فالی که مولف تاریخ قدیم هرات است با عزالدین عمر معاصر بود و نوبتی
در مدح او قصیده نظم نموده که مطلع آن اینست **شعر** ایام شد مساعد و امید شد غنی
در عهد عزالدین عمر آن شاه مرغنی ۞ فرخنده خسروی که ز گلبن سخای او ۞ دارد همیشه دیده حاجات روشنی
خورشید را رفیع و گردون با علو ۞ با جاه او محقر و با قدر او دنی ۞ از هفت چرخ همتش ارشد با بلندتر

هستش صفت تواضع و حلم و فروتنی ۞ بی هیچ شبهه در سخا و گه مصاف ۞ او در بزم حاتمی و در رزم بیژنی
دران وقت که عزالدین عمر بر حکومت دارالسلطنه هرات رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعه خیسار را برادر خویش
تاج الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت جبال بعضی از بلاد غور بملک رکن الدین
مرغنی قرار گرفت **ملک رکن الدین** که جد مادری ملک شمس الدین محمد کرت است چون آثار اقبال در ناصیه آن نبیره
دولت مند مشاهده فرمود همگی همت بر تربیت او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک مدتی بوفور فضل و دانش و
شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق متفرد و ممتاز گشت و چون ملک رکن الدین در وقت سلطنت
بر ولات ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده نسبت بایلچیان آن پادشاه گیتی ستان خدمات پسندیده بجای آورد
چنگیز خان یرلیغ فرستاده حکومت خیسار و غور بدو ارزانی و مسلم داشت و ملک هرگاه باردوی چنگیزی میرفت
ملک شمس الدین محمد را همراه میبرد و ملک شمس الدین بواسطه حدت فهم در وقوف بر سایر توره مغول مراد حضور ارکان دولت
چنگیز خانیان اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین فی شهور سنه ثلث و اربعین و ستمایه بجهان جاودان شتافت
و ملک شمس الدین محمد را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان وقایع و حالات
روی نموده و در زمان سلطنت منکو قاآن بترکستان رفت و در یکی از معارک که قاآن را با
مخالفان دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید ملحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید و امارت
ملک هرات و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان بوی مفوض گشت ملک بمکین بالوف مراحم
نمود و در باب زراعت و عمارت و معموری شهر و ولایت اهتمام فرموده از اولاد ابی بکر کرت هشت
نفر در دارالسلطنه هرات حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکو قاآن تا محرم الحرام سنه [illegible]
که امیر تمور گورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی
بکر کرت است آخر ایشان ملک غیاث الدین علی ولد ملک معزالدین حسین

ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت

چون ملک شمس الدین محمد دوستکام و مقضی المرام از اردوی منکو قاآن بازگشت
دارالسلطنه هرات را مرکز دولت ساخت و ملک غرجستان را بسیف الدین حاکم سیستان نصیرالدین را

که باوی در مقام وفاق زندگانی نمی‌نمود بدست آورده بکشت و نطفه ایکبر را که در غایت حصانت و متانت
بود فتح فرموده و بعد از فوت هلاکو خان باردوی اباقا خان شتافته و در معرکه برکه خان بنوعی لوازم
جلادت و مردانگی بتقدیم رسانید که اباقا خان او را منظور نظر عاطفت گردانید و تشریفات فاخره و طبل و
علم عنایت کرد و اجازت مراجعت داده بمقر خود خرامید و بحکومت مشغول گردید و در شهور سنه [illegible]
که براق خان از آب آمویه عبور کرده بخراسان درآمد ملک شمس الدین محمد طوعا و کرها بملازمت شاهزاده
رفت و بسیورغامیشی و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسند نموده روزی چند عنان انقطاع
بخیسار تافت و چون براق از دست برد لشکر آذربایجان بعراق منهزم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض
اباقا خان رسانیدند که اگر هرات آبادان بودی ملک شمس الدین محمد اطاعت نمودی لشکر جغتای در این
ولایت دیوان او را از این مقام گذرانیدند بعرض رسانید که مناسب آنست که تخت ملک شمس الدین محمد را
بچنگ آوریم و رایت مراجعت بصوب آذربایجان برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک
شمس الدین محمد در قلم آورد و آن رقعه را مصدر باین قطعه کرد **قطعه** فروغ ملک ملک شمس الدین محمد کرت
تویی که همه ملک سر بسر همه جانی ∴ مشفقی که زهجرت رسید بر دل من ∴ مکنه آن زرسد بفکر انسی و جانی
بچشم من که در مردم کون دریابد ∴ غبار موکب تو هست کحل انسانی ∴ ز رای روشن تاریک بین تو الحق
چنان سزد که چو این شوق نامه برخوانی ∴ زباد پای براگیختی آتش عزمت ∴ باب حزم غباری که هست بنشانی
چه رنجها که رسد بر دل غمین ضعیف ∴ اگر تو هیچ بدین سو قدم نرنجانی ∴ چه فتنها که ز روی زمانه برخیزد
نعوذ بالله اگر عزم را بگردانی ∴ و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب نوشت که سالها تا
در روز و استعداد و سهم و دریوزه محب مخلص خواست تا بارتقای عز صاحب اعظم دستور اعدل اکرم
مبارک دم شمس الحق و الدین زین القادر بلند و عمان نو و کهن بارکوند فاما **رباعی**
با دشمن من چو دوست بسیار نشست ∴ با دوست نشاید که کلم برنشست ∴ پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت
بگریز از آن مگس که بر مار نشست ∴ و این رباعی را نیز قلمی کرد که ∴ آن به که خود مسکناری گیرد

یا گوشه قلعه حصاری گیرد ∴ نی منجر دو لعل شان می‌بوسد ∴ تا عالم آشفته قراری گیرد ∴ و در شهور سنه اربع و
ستین و سبعمائه اباقا خان نوبت دیگر منشور ولایت هرات نزد ملک شمس الدین محمد فرستاد و استمالت نیز ارسال
داشته در آنجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندی بوی نخواهم رسانید بنابران ملک شمس الدین محمد از قلعه خیسار بیرون
آمده بهرات شتافت و بعد از چندگاه بسبب استدعای امرا و ارکان دولت اباقا خان خاطر بملازمت
پادشاه قرار داده از هرات باصفهان رفت و از آنجا بمعان خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان راه
آذربایجان پیش گرفت و منظور نظر التفات اباقا خان نشده و پادشاه او را در تبریز نگاه داشته پسر و
برادرش را بدربند شروان فرستاد و ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان
سنه ست و سبعین و ستمائه بسبب شرب شربت مسموم رخت بمنزل عقبی کشید و بعضی از مورخان گفته‌اند که
زهر در هندوانه تعبیه کردند و در حمام ملک شمس الدین محمد دادند نامبرده از جمله فضلا **مولانا وجیه الدین نسفی**
با ملک شمس الدین محمد معاصر بود و در تاریخ وفاتش این قطعه فرمود ∴ بسال ششصد و هفتاد و شش به شعبان
قضای مصحف دوران چو بنگرید بفال ∴ بنام صفدر ایرانیان محمد کرت ∴ برآمد آیت والشمس کورت در حال

ذکر ملک رکن الدین

ملک رکن الدین بعد از رحلت پدر بدار عقبی در اردوی
اباقا بسر می‌برد در اثنا تشویش اعلی بر ویرانی بلده فاخره هرات اطلاع یافت شمه از آن معنی
بعرض برادر رسانید و چندان سعی نمود که اباقا خان در شهور سنه سبع و سبعین و ستمائه ملک رکن الدین
را منظور نظر شفقت و اشفاق گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنه هرات فرستاده فرمان داد
که او را بلقب پدر ملقب گردانند بنابران بعد از آن هرویان ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین
میخواندند و ملک شمس الدین کهین باندک زمان آن بلده را معمور و مزروع ساخته در شهور سنه سبع
ثمانین و ستمائه بولایت غور شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بکوتوالان سپرده چند ماه در اقلیم
غور ساکن گشت و رعیت را بر زراعت و عمارت ترغیب کرد و در سنه ثمانین و ستمائه لشکر نکودار کشیده
آن مملکت را مسخر گردانید و سالی چند بدار الملک خویش باز گردید و چون اباقا خان وفات یافت

ملک شمس الدین بنا بر اقتضای روزگار پسر خود علاء الدین را در هرات بحکومت باز داشته بقلعهٔ خیسار شتافت
و در زمان ارغون خان سند و نویان یکی از معتبران گشته بناه بملک شمس الدین برده و ملک او را گرفته نزد
ارغون خان روان ساخت و اگرچه پادشاه را این خدمت موافق افتاده جهت ملک خلعت خاص و علم
فرستاد اما زبان غمز و سعایت گشاده گفتند تا زکی را جدا باشد که امیر را مقید گردانیده ارسال دارد
چون این حدیث بسمع امیر شمس الدین رسید بخاطر قرار داد که مدت العمر از قلعهٔ خیسار پایین نیاید و ستمانی روزگار
میگذرانید تا در سنه خمس و ستمائه متوجه جهان فانی گردید از جملهٔ فضلا **مولانا حکیم الدین** خوزی با ملک شمس الدین
کهین معاصر بود در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود **سه** روز پنجشنبه از صفر ده و دو **ز** سال هجرت رسته ششصد و پنج
شمس الدین کرت خسرو آفاق **ز** شد بفردوس بن برای سپنج **ذکر ملک شمس الدین بن ملک فخر الدین** از رعیان او و ان جب
و عنفوان جوانی ملک فخر الدین بهنر و کاردانی موصوف بود و بشجاعت و پهلوانی معروف در انشاء ابداع و
و نثر از ابنا ملوک بسمت امتیاز داشت و پدر او را همواره مشغول عطوفت گردانیدی همت بر تربیتش مبذول داشتی
اما در ان اوقات که ملک شمس الدین در قلعهٔ خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین بزرگ
ابی جسارت نمود و پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرمود و ملک مای از خواص مدت هفت سال در حبس
ماند و در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمائه فرصت یافت و بند خود را در هم شکسته از قلعه بالا رفت و متحصن گشت هرچند
ملک شمس الدین قاصدان و استمالت نامها فرستاده او را پایان طلبید بر قول پدر اعتماد نکرد و میرزا نوروز که
دران زمان بیمن دولت غازان خان رائق فائق امور ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین که بمن ارسال
زبان بشفاعت ملک زاده بگشاد و می نوشت که او را بمنخانب می باید فرستاد ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز
غازی بقلم در آورد که از ناصیهٔ حال فرزند فخر الدین چنان تفرس می نماید که او را نه قابلیت ملازمت آن جناب است و نه
صلاحیت ملازمت این جانب امید آنکه از سر عاقبتش درگذرند و او را هم بدین منوال گذرانند و امیر نوروز کرت دیگر
قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک فخر الدین را بعهد و پیمان از جانب خود
روان ساخت تا از قلعه پایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز شد و چون بصحبت آن امیر دوست نواز رسید

بانواع اعزاز معزز گشته امیر نوروز برادر زادهٔ خود را در سلک ازدواج کشید و کیفیت کمال قابلیت مش
غازان خان رسانید و او را با طبل و علم و منشور بدار السلطنه هرات روان گردانید ملک فخر الدین بعظمت هرچه تمامتر
بدان بلدهٔ فاخره در آمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در عدل و انصاف کوشیده آن مملکت را
معمور و آباد ساخت اما چنانچه در جزو اول ازین مجلد مذکور شده در سنه ۶۹۹ که امیر نوروز از غازان خان
گریخته بناه بدو برد و حقوق تربیت آن امیر عادل مجاهد را نابوده انگاشته او را مصلحت بموسن گرد و نقل آن
و لشکر کشیدن دانشمند

بها در در زمان اولجایتو سلطان در دار السلطنه هرات و کشته شدن او در قلعهٔ اختیار الدین
بشمشیر غدر جمال الدین محمد سیاپان در زمان ملک فخر الدین روی نمود و هم دران ایام فی شهور سنه ست و سبعمائه ملک
فخر الدین روی نمود و هم دران ایام فی شهور سنه ست و سبعمائه ملک فخر الدین در حصار خیسار بعالم آخرت توجه فرمود و
قلعهٔ اختیار الدین و خانقاهی که در درون دار السلطنه هرات ببازار ملک واقع است از جمله بناهای ملک فخر الدین است
و ربیعی شاعر با وی معاصر بود و کرت نامه بنام او نظم نمود **گفتار در بیان وصول دانشمند بها در**
بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی از حوادث چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان سبق ذکر یافت در زمان آن پادشاه
عالیجاه جماعت نکودریان از ممالک عراق و آذربایجان بناه بملک فخر الدین کرت بردند و اولجایتو سلطان بنابر
فرمان برادر جهت طلب آن طایفه لشکر بهرات کشید و میان او و ملک محاربات دست داد و بالاخره بر مبلغ صد هزار
دینار رکنی صلح اتفاق افتاد و چون غازان خان از جهان گذران بعالم جاودان انتقال نمود سلطان محمد خدابنده
بجای برادر بر مسند خانیت صعود نمود ملک فخر الدین پای در دامان استغنا کشیده باردو نرفت و لوازم تهنیت
نپرداخت بنابران اولجایتو سلطان دانشمند بهادر را با ده هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بجانب هرات روان
ساخت که ملک فخر الدین نکودریان را بلطف یا عنف بدرگاه عالمپناه رساند و چون دانشمند بحوالی هرات در آمد هم
ملک فخر الدین فیصل بصلح نیافت مکام ... و قلعه کاه اسفزار و سایر ولایات نزدیک را طلبید و به
... شهر شتافت و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب قضای بلدهٔ هرات تعلق بوی میداشت و قبل از رسیدن

امیر دانشمند بخراسان جهت نشابور رفته بود و دران بلده بر سبیل اختیار یا اضطرار بدانشمند بهادر
پیوسته درین ایام از غایت دیانت بعرض رسانید که هرات را آسان می توان گرفت مشروط
بانکه شوارع را چنان مضبوط سازند که هیچکس غله بشهر نتواند برد و بتعلیم قاضی دانشمند بهادر سواران
بیشمار بر طرق گماشت و چون در شهر محصول کهنه تمام شده بود و نو نرسیده قحطی عظیم روی نمود و بعد از
آنکه ده دوازده روز از جانبین بحرب و ستیز پرداختند بوساطت شیخ قطب الدین ختنی میان
امیر دانشمند و ملک فخر الدین بساط مصالحه تمهید یافت برموجب که ملک فخر الدین بقلعه اسکلجه که آنرا
امان کوه نیز میگفتند رود تا مغولان در اثنای راه مضرتی بملک نتوانند رسانید و از انشار دانشمند بهادر
لاغری با وی همراهی نماید و طغای ببلدهٔ فاخرهٔ هرات در آید و چون ملک بحصار رسد لاغری را باز
فرستند برموجب میثاق و پیمان در میان آمده عهدنامه نوشته شد و بغلاظ ایمان تاکید یافت
انگاه طغای با معدودی چند بشهر در آمد و ملک فخر الدین قلعهٔ اختیار الدین را بجمال الدین محمد که از نوکران
قدیم او بود و بصفت شجاعت و تهور اتصاف داشت در محافظت حصار و عنان اختیار وصیت فرمود
و شمشیر خاصهٔ خویشتن بوی داد گفت هر کس از ساکنان قلعه از فرمان کردن بپیچد سرش از تن بینداز و
جمال الدین محمد زمین خدمت بوسیده گفت بقدر مقدور لوازم جانسپاری بتقدیم خواهم رسانید و ملک
هزار جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان قلعه بخش کرده با دویست و پنجاه سوار نامدار و امیرزاده لاغری
که ده کس همراه داشت روی بآبان کوه آورد و چون ثلثی از شب بگذشت بقلعه در آمد روز دیگر لاغری را
قرین انعام و اکرام بازگردانیده بدانشمند پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که آن جناب نیز
از مقتضای پیمان تجاوز جایز ندارد چون لاغری به پدر پیوست امیر دانشمند عازم شهر گشته فرمود تا نای
رزین در دمیدند و کوس حربی فرو کوفتند و رایات اژدها پیکر برافراختند و موفور از کهندستان
سوار شده روی بشهر آورد و بعد از وصول از شکوه خاکریز و رفعت فصیل در تعجب افتاد و تخریب
سور فرمان فرمود و دروازه ها بملازمان خویش سپرد و روز دیگر کس نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که

بملازمت مبادرت نمای و از فرموده تجاوز جایز مشمار محمد سام در برابر کلمات خشونت آمیز بر زبان
رانده امیر دانشمند قصد کرد که بمحاصرهٔ قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی و شیخ الاسلام و خواجه
قطب الدین چشتی با طوطک ملا و رد ماهان کوه روانه ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانید که چنان
داعیه دارم که فرزندی لاغری را باردوی همایون فرستم که تا عرضه دارد که ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان
نموده بلدهٔ هرات را بدیوان اعلی بازگذاشت و از آن می اندیشیم که ملک پرسد که ملک قلعهٔ اختیار الدین را تسلیم
کرد یا نی این سخن را لاغری نتواند گفت اکنون صلاح چنان می نماید که رقعهٔ محمد سام نویسد که حراست قلعه را ده
مقرر انکه آن مقام را نظاره کرده بیرون آیم و به پادشاه عرضه داشت کنم که ملک شهر قلعه را بخدام درگاه
عالم پناه سپرد چون این معنی بر رای انور واضح گردد البته برلیغ جهانگشای نفاذ یافته بار دیگر حکومت مملکت
تعلق بملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و طوطک ملا این ملتمس را بعرض ملک فخر الدین رسانیدند آنجناب
بغایت رنجیده گفت من میدانستم که این مغول کیش بعهد خویش وفا نخواهد کرد خواجه قطب الدین ختنی زبان نصیحت
گشاده و طوطک ملا مبالغه نموده ملک فخر الدین رقعهٔ محمد سام نوشت مضمون آنکه پدرم امیر دانشمند تماشای حصار
خواهد آمد که در استرضای خاطرش سعی نماید و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانید و محمد سام
گفت بموجب فرمودهٔ ولی النعمت عمل خواهیم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملک فخر الدین بنهان رقعهٔ محمد سام فرستاد
او را برعایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود القصه چون خبر اطاعت سام بامیر دانشمند رسید عزم قلعه نموده
در هفته با اولاد خویش طغای و لاغری گفت که در حصار مترصد من باش هرگاه که کمان خود از قورچی طلب دارم محمد
سام و اتباع او را بگیر و ببند و یحیی منجم را طلبید گفت رملی بکش ببین که صلاح ما در رفتن بست یا نی وسند و رملی کشیده
بعرض رسانید که اولی آنست که امیر شریف الدین بقلعه نرود زیرا که از اشکالی که متعلق بدولت ابد پیوست بوی خون
می آید دانشمند بهادر از شنیدن این سخن اندیشه مند گشته بالاخره بنابر اغوای مولانا وجیه الدین نسفی متوجه حصار
اختیار الدین شد بخت نپه خود لاغری را با ست کس بدان جانب فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده او را استقبال
نموده در خرگاه ملک فخر الدین فرود آورد و مجلسی در رفاقت آراستگی ترتیب داده کاسه داشت و همچنین

و همچنین یکیک و دو دو از معتمدان دانشمند بهادر بقلعه در می آمدند تا عدد ایشان بهشتاد رسید آنگاه جناب
امارت پناه با صد و هشتاد کس که جبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دوید
و لوازم زمین بوسی بجای آورد امیر دانشمند گفت که این تازیک بوالفضول تو بکدام استطاعت از اطاعت
من تقاعد نمودی و با این چند روستایی مجهول درین قلعه خزیدی و خود را در سلک منازعان اولجایتو سلطان
منخرط گردانیدی اگر خواهی بفرمایم تا همین لحظه سرت بیندازند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند محمد سام
گفت که بر ضمیر انور حضرت مخفی نخواهد بود که خدمتکاری شایسته آنست که باوامر و نواهی مخدوم خود قیام نماید و
پیمان نشکند و در ایمان حانث نشود و سبب تاخیر در احراز شرف پای بوس آنست که ملک مانده را سوگند داده
بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و بملازمت هیچ آفریده نروم عذر محمد سام مقبول افتاده دانشمند او را
پیش طلبیده او را در آغوش کشید و گفت ترا بفرزندی قبول کردم و جرائت و جسارت ترا بالعفو و اغماض مقابل گردانیدم
و همچنان سوار تا صحن حصار براند و چون فرود آمده پای بر نردبان نهاد تاج الدین پوزو که یکی از سرهنگان غور
بود از عقبش رسیده دست او را ببوسید دانشمند گفت ترا نیز بفرزندی قبول کردم و جرائت و جسارت ترا بالعفو و
اغماض مقابل گردانیدم و همچنین سوار تا صحن حصار براند و چون فرود آمده پای بر نردبان نهاد بالای پیش رو و ما را دلیل
باش تا ببارگاه ملک فخرالدین رسیم بلدوز گفت راه نزدیک است و تاریک نیست امیر دانشمند بخندید
و روان شد و همچنان بیک دست گریبانش را گرفته بدست دیگری گرز بر سرش زد و او نگرسید که در سلک خواص
ملک فخرالدین انتظام داشت از جانب بالا در رسیده شمشیری بر گردن دانشمند زد چنانچه در صحن قلعه افتاد و
اتباع امیر دانشمند چون حال برین منوال دیدند باز پس جسته خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه و طرق
نجات مسدود یافتند تیغ یمانی غوریان آغاز سرفشانی کرده آنمقدار از مغولان کشتند که صحن حصار از خون در
موج آمده جمال الدین محمد سام و نوکران چندان غنیمت شمردند که عشر عشیر آن در خیال او نگذشته بود
و آشوب در تمام شهر افتاده و جمال الدین محمد سام با مشهوران غور از قلعه بیرون تاختند و شمشیر انتقام
آخته از چاشت تا پیشین بقتل و غارت خیل مغول پرداختند بعد از آن حمام خونریز در بام کرده روی در استحکام

برج و باره و تحصیل مرد و آذوقه آوردند و از احکام ولایات خراسان و لشکریان اولجایتو سلطان هرکس از
تیغ هرویان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یورش تافت یکی از فضلا در تاریخ
آن واقعه گوید شعر بسال هفتصد و شش زمری بشهر هرات ✿ بحکم لم یزل کردگار بی مانند ✿
ز دست برد قضا از کف محمد سام ✿ کشید جام شهادت امیر دانشمند ✿ و چون خبر این واقعه بسمع امیر فخرالدین رسید
بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده زبان بملامت و سرزنش بگشاد و ضمنا مبتهج و مسرور شده مکتوبی بمحمد
سام نوشت مضمون آنکه بایستی که این جسارت از تو صادر نگشتی اما حالا آنچه مقدور بود بوقوع انجامید
باید که در محافظت و شهر و قلعه از خود بتقصیر راضی نشوی و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان اماکن
صد کس مسلح و مکمل بهرات فرستاده ایشان بمتابعت و فرمانبرداری محمد سام وصیت کرد و چون اخبار بعرض
اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای ولد دانشمند با لشکری افزون از
چون و چند بهرات رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت ولایت خراسان از قبضه اختیار امیر
یساول داده بوجای بابان کوه ارسال داشته تا ملک فخرالدین پیغام داد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر
ما را بفرمان تو کشته اند اعلام نمایی و الا نامه بمردم هرات نویس که قاتلان ایشان را بمن سپارند ملک فخرالدین جواب باز
آورد که من محمد سام را بقتل امیر دانشمند امر نکرده بودم و مردم هرات قادر نیستند که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را
با میرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرار مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر سرهنگان درین قضیه با او شریک و سهیم چون
این خبر به بوجای رسید در خشم رفته خاطر بمحاصره و محاربه قرار داد و در غره شعبان سنه ست و سبعمایه با سی هزار کس
از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان بظاهر شهر هرات شتافته در برابر برج خاکبرسر که حالا بخاکستر اشتهار یافته
صف کشیده بایستاد و از شهر هزار و هفتصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاخته بر دو فریق در هم افتادند و داد قتال
و جدال دادند تا سه روز میان ایشان هر روز آتش حرب اشتعال یافت و بسیاری از مردم اولجایتو سلطان کشته
شدند بنابر آن از در شهر برخاسته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلده فاخره را چنان مضبوط ساخت
که هیچکس یکمن بار بشهر نتوانست برد و در خلال این احوال ملک فخرالدین مریض شده روی بمملکت آخرت آورد و این خبر

بوجای رسیده مسرور گردید و بار دیگر بظاهر شهر خرامیده و آغاز محاصره و محاربه نمود و دران ایام پهلوان یار احمد کرمن
تربیت ملک فخر الدین از مرتبهٔ کشتی‌گیری بدرجهٔ جانداری ترقی کرده بود و قرب دویست نوکر داشت با محمود فهاد و
نیکی پیر کر متفق شده اندیشید که خنجر غدر کشیده روز عمر محمد سام را بشام اجل رساند و قبل از آنکه آن اندیشه از خبر قوت
بفعل رسد تیرگر اندران اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را بمحمد سام درمیان نهاد و محمد سام یار احمد و محمود فهاد را گرفته بکها
سو فرستادند تا گردن زدند و قرب دویست کس از نوکران مغولان خود را از بارو افکنده به بوجای پیوستند القصه چون
زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلا پیدا نمود قرب صد هزار کس از فقدان نان جان داده‌اند و در شوارع
افتادند و افغان و شیون مرد و زن بلند شده نعرهٔ صغیر و کبیر باوج فلک اثیر رسید روز جمعه طایفه از گرسنگان
بتخت منبر بان برآمده گفتند ای محمد سام از جبار شدید الانتقام بترس بر عجزه و رعایا ترحم فرموده دروازه بگشای
لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشته بند از پای ملک قطب الدین توکلکی که در وقت قتل دانشمند بهادر او را دستگیر کرده بود
برداشته نزد بوجای فرستاد تا تمهید بساط عهد و پیمان اقدام نماید و ملک قطب الدین پیش بوجای رفته دران باب
گفت و شنید نموده بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر یساول بحدود هرات میرسد میخواست که قبل از وصول او فتح
کرده بصلح راضی شده دران باب عهدنامها نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمد سام با دویست کس از خواص بقلعه رفته شهر
بازگذاشته در روز یکشنبه بیست و یکم ذی الحجه و بسیار لشکر بوجای بهرات درآمده دست تخریب برج و باره برآورده
و خلایق از شهر بیرون کرده گفتند که در کار و بار اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفته و بوجای
او را در آغوش کشیده گفت از سر انتقام درگذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض درنوشتم باید که در حصار
بکشایی تا جمعی از نوکران بآنجا روند و محمد سام قبول جنبانیده بوجای او را خلعت فاخر پوشانید و رخصت انصراف
ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل با ده کس از سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافت
و به طرفه محمد بازگشت سام روز سیوم تاج الدین یلدز ببارگاهش خرامیده او نیز قرین اعزاز و احترام بازگردید و
برین قیاس تا سیزده روز سرهنگان یکان یکان پیش بوجای میرفتند و اسپ و خلعت گرفته باز میگشتند مقارن
این حال امیر یساول که بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هرات نزول نموده

ایلچی نزد محمد سام فرستاد که بی‌وعده غدر بدین جانب توجه نمای تا ترحمت یافته از قهر بوجای امان یابی
و محمد سام بسخن یساول اعتماد فرموده تا جمیع سکان حصار پیش او رفته و امیر یساول تمامی آن جماعت گرفته به بوجای
سپرد و گفت حکم اولجایتو سلطان چنان است که خونیان پدر خود را کشته از الکاء هرات بیرون روی و بوجای
تاج الدین یلدز و پهلوان لقا نزا با بیست نفر از مبارزان غور در سرپل مالان گردن زده محمد سام با بندی
گران بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرموده و امیر یساول این خبر شنوده
جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته بازگردانیدند و در مقید نگاه داشته تا وقتی که بوجای از مرغاب باز
گشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهرات درآمده مردم را بر عمارت
و زراعت ترغیب فرموده و آنجا می‌بودند تا زمانی که اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین را بحکومت آن
بلده متعین نمود **ذکر صدر الدین خطیب** مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص مینمود در قصبهٔ فوشنج بامر خطابت
اشتغال مینمود و بواسطهٔ جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندما و خواص ملک فخر الدین کرت انتظام یافته بود
بنابر اشارت ملک کرت نامه را بروزن شاهنامه در ذکر ملوک غور در سلک نظم آورد و دران مدت که باتمام آن
کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت با او ابواب انعام و احسان مفتوح داشت و هر ماه هزار درم زر نقد از خزانه
بدو میداد و او ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول و معربد بود و هرچه بدستش می‌افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و
مزاحم اوقات ملک شده دیگر خبری میطلبید حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال میخورد و ربیعی همواره باده صاف
میل میکرد و بنابر مباینت مشرب آخر الامر از صحبت ربیعی متنفر گشته خدمتش را رخصت نقهستان رفت و ملازمت
شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت دران اثنا روزی در مجلس شاه علی زبان بغیبت فخر الدین گشاد
و بآن جهت شاه علی ازوی رنجیده دویست دینار بوی داده گفت ازین ولایت بیرون رو که تو حریف صحبت ما نمی
توانی بود بعضی از نواب شاه علی را بگفتند که کمال خردمندی ملک عجب می‌نماید که همچنین شاعری را که در عراق و خراسان
نظیر ندارد بی‌سببی از درگاه میراند شاه علی جواب داد که هرچند ربیعی بخوشسخنی و لطف طبع موصوفست اما بیوفاست
و حق‌ناشناس چه بعد از ده سال که با انعام و اکرام ملک فخر الدین بوده بدبختی آمده غیبتش مینماید و هیچ شک

بیتی که از مایه نجد زبان بنجاست باز خواهد گشاد ❁ هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد ∴
بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد ∴ القصه رسمی از قهستان بنیشابور بیرون رفت و از آنجا عزیمت
عراق کرده و ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون رسمی بعراق رسد در ارکان
دولت اولجایتو سلطان او را غیبت نماید بنابران مکتوبی برسمی نوشته بنای اشتیاق نموده وعدهای جمیل
فرموده و رسمی از مطالعه مسرور گشت اما از جهت رعایت حزم عزم جزم کرد که بهراة رود و عریضه مصدر
بقطعه که بیت اول و آخرش این بود ❁ سلامی که بر فخر ادراک او ∴ نیفکند فکرت کمان کمان
بدان شهریار جهان کز علو ∴ چو صد سنجرست و چو صد اردوان ∴ نزد ملک فرستاد و پیغام داد که اگر جواب عریضه
داشته بخطوط ملک وصول یابد بجانب هرات شتابم و الا فلا چون نوشته رسمی بملک فخر الدین رسید
فی الحال سطری چند در قلم آورد مبنی از آنکه قصد جان او نکند و دیگری را نیز نفرماید رسمی بعد از مطالعه نوازشنامه
مستظهر و مطمئن خاطر بهرات رفت و ملک او را پرستش گرم کرده در سلک ندما انتظام داشت اما طالب بهانه
می بود که بهار حیاتش از صرصر ممات بخزان پیوندد و رساند و در آن اثنا شبی رسمی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب
نمود و چون مست گشت زبان بدعوی پهلوانی گشاد هر یک از حریفان او آغاز خودستایی کردند ❁
یکی گفت من پیل شیر افکنم ∴ بیک حمله کوه از زمین برکنم ∴ دگر گفت من چون خروش آورم ∴ زمین و زمان را بجوش آورم
دگر گفت کو رستم کابلی ∴ که چیند ز گند آوران پردلی ∴ خطیب لاف بسیار زده در آخر گفت اگر شاه با من موافق
باشد باندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی را مطیع فرمان گردانم و حاضران با رسمی بیعت کرده او هر یکی را از ایشان
نامی نهاد و شهسوار اعظم و سام دیوبند و پهلوان مشت زن و تهمتن تیغ کش از جمله نامهاییست که در آن شب
بران حرام اطلاق نمود و روز دیگر یکی از شاگردان رسمی که از وی رنجیده بود نزد ملک فخر الدین رفت و کیفیت
واقعه را بتفصیل باز گفت و ملک متغیر گشته تاج الدین یلدوز لقا را بگرفتن فضولان مامور گردانید و رسمی با هفتاد
نفر از یاران گرفتار آن شده چون ملک فخر الدین بپرسیدن دعوی او پرداخت انکار نمودند مگر رسمی که گفت
از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک اشارت کرد که بعضی از این قوم را پوست

کندند و فوجی را گوش و بینی بریدند و رسمی را بزندان برده محبوس گردانیدند و او در آن محبس قصیده گفت در مدح
ملک که مطلعش این بیت بود که ❁ تو همان گیر که این یوم یقوم الروح است ∴ آفریننده میان من و تو خصم حکم
در پناه تو گریزم بتوبه از آنک ∴ گوشه دامنت آرزو بگیرم محکم ∴ و ملک آن ابیات را مطالعه فرموده هیچ
جواب نداده و ایضاً چند بیت مثنوی در وصف ملک و بهانه عظم خویش بنظم آورده ارسال داشت و بدان فایده
مرتب نگشت و مدت حیات رسمی در آن محبس بپایان رسید و هیچ آفریده بر کیفیت او مطلع نگردید در آن اوان که
دانشمند بهادر و ولایت خراسان در آمد متوجه دار السلطنه هرات بود ملک غیاث الدین بنا بر آزاری که از
بهادران در خاطر داشت باردوی اولجایتو سلطان و منظور نظر عنایت شد و در وقتی که خبر قتل محمود بن سام
و سایر قبیله امیر دانشمند بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان حکومت عراق و اسفزار
و فراه و خوز و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم فی شهور سنه سبع و سبعمایه
بدار السلطنه هرات شتافت پرتو انوار عدالتش بر وجنات حال رعایا تافت و ایالت ملک بر خواطر امرا و اعیان
گران آمده عرضه داشتی بپایه سریر اعلی رسانیدند و او را بمخالفت و عصیان متهم داشتند تا آن اولجایتو
سلطان ملک غیاث الدین را طلب فرمود و او باردو رفته چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس عشر و سبعمایه
مریض گشته بهرات معاودت نمود و در ترویج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر امر فرمود و در شهور سنه
عشرین و سبعمایه قلعه رزه باخرز را فتح کرده و هم در آن اوقات حصار تولک را نیز بتحت تصرف در آورده و در سنه
احدی و عشرین با دولت مرحبا دولت آیین بمکه شریفه و مدینه طیبه زادهما الله تعظیما رفته بگزاردن حج اسلام
روضه مکرمه حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایض و سرافراز گشته در زمان عافیت بمستقر دولت
مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمایه چنانچه در ذکر ابو سعید بهادر خان مذکور شد امیر چوپان پناه
بملک غیاث الدین برده از دست غدر و بی وفایی ملک شربت شهادت چشید و در سنه [illegible] ملک غیاث
الدین بملازمت سلطان ابو سعید شتافته بنا بر کمال اختیار در باب بغداد خاتون بنت چوپان نویان
چندان التفاتی نیافت و بدار السلطنه باز گشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه مریض شده در گذشت

و ملک غیاث الدین در ایام دولت خود مسجد جامع هرات را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکاتست و روی بویرانی
آورده بود تجدید عمارت فرمود و بنا بران در ان بقعه متبرکه بپهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شد
و مدرسه غیاثیه که در شمال مسجد مذکورست مناکرده معمار همت آن پادشاه والا همتست از جمله مشایخ
عظام و فضلاء کرام قدوة السادات والنقبا **امیر حسینی قدس سره** معاصر ملک غیاث الدین بود نام آن جناب
حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی را اصل از گزیو بود و در علوم ظاهری و باطنی تجربه داشت در نفحات
مسطورست که سبب توبه امیر حسینی آن شد که روزی به شکار بیرون رفت و به آهوی رسید خواست که تیری برو
زند آهو بسخن در آمد و گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی ترا از برای بندگی و معرفت آفریده است نه بجهت شکار
بنا بران آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و تجرید شده با جماعتی از مجردان بملتان رفت بشیخ رکن الدین ابو الفتح
بن شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا آن طایفه را ضیافت کرد و همان شب رسول عربی را صلی الله علیه
و آله و سلم بخواب دید که گفت که فرزندی مرا از میان آن جماعت بیرون آرید و بکار مشغول کنید روز دیگر شیخ
رکن الدین از ایشان پرسید که در میان شما سید کیست اشارت بامیر حسینی کردند و شیخ رکن الدین آن
جناب از ایشان جدا ساخت و تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس بجانب هرات روان گردانید و
چون امیر حسینی دران بلده فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از مردمان مرید و معتقدش
شدند و آن جناب را مصنفات منظوم و منثور بسیارست کنز الرموز و زاد المسافرین از جمله منظومات
اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط مستقیم از جمله منثورات او و امیر حسینی در شانزدهم شوال
هفتصد و هژده در گذشت و در مصرح هرات در بیرون گنبد عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت

ذکر ملک شمس الدین ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هرات بر مسند
ایالت نشست و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام
بهادانی دران باب این قطعه نظم نمود ع احیا بشمس الدین کرت زماننا ∴ واجری فی نهر المراد فی فلکه
و من عجب تاریخ عهد ملکه ∴ یوافق قول الناس خلد ملکه ∴ و ملک شمس الدین را با دمان شراب شغف تمام

چنانچه در مدت دو ماه که زمان حکومتش بود زمانی هشیار نبوده و فاتش در شهور سنه ثلثین و سبعمائه روی نمود

ذکر ملک حافظ ∴ ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خط خوب می نوشت بعد از فوت
برادر خویش ملک شمس الدین حاکم هرات شد و در زمان ایالت او غوریان بر ملک استیلا یافته اسباب
ملک و مهمات را فیصل میدادند و در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمائه در میان حصار او را بقتل رسانیدند

ذکر معز الدین حسین

ملک حسین خلاصه دودمان ملوک هرات و نقاوه سلاطین فرخنده صفات بود بصفت نصفت و شجاعت و
رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرافرازی معترف در تقویت ارکان شریعت بغایت راغب و مایل
و همگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ و افاضل ∴ چو اعلام دین پروری برفراخت ∴ باحسان دل خلق را شاد ساخت
نبودی ز شاهان بعدلش کسی ∴ رعیت نوازی نمودی بسی ∴ و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق
اشراف و اعیان غور حافظ ملک موروث گشت و با وجود صغر سن برای پیر و بخت جوان خراج غوریه که از
جاده مستقیم بود بحال اعتدال باز آورد و در شهور سنه ست و ثلثین و سبعمائه که
سلطان ابو سعید بهادرخان بعالم جاودان انتقال نمود و اختلال باحوال ممالک و عراق و خراسان راه یافت
اکابر و اعیان ایران بآوازه عدل و احسان ملک حسین روی ببلده فاخره هرات آوردند ملک همه را در
ظل عنایت خویش جای داد و ابواب انعام و اکرام بر روی ایشان بگشاد و بعد از آنکه خراسان طغاتیمور
خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سرانجام امور و مهام هرات و مضافات مدخل نداد
و خطبه بنام خویش خواند اما نسبت بخان در مقام الحاح آمده دخترش سلطان خاتون را بحباله نکاح در
آورد و ملک حسین را چنانکه در ذکر سربداران مرقوم کلک بیان گشت با امیر وجیه الدین مسعود سربدار مقابله
مقاتله روی نمود و دران حرب ظفر و نصرت او را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام امیر قزغن با
سپاه بیقیاس از ماوراء النهر لشکر بهرات کشید و چهل روز هرات را محاصره کرده بمصالحه باز گردید و در
سنه تسع و خمسین و سبعمائه میان ملک حسین و ستلمش بیک و محمد خواجه کشته گشته او را دولت ملک حسین روی بارتفاع
نهاد و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود مدت سلطنتش سی و نه سال بود

خانقاه جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنه هرات واقع است و مدرسه سبز فیروزآباد و خانقاه سلطان
و خانقاه سبز خیابان از جمله ابنیه ملک حسین است و آن پادشاه خیر در قصبه کاریز که داخل ولایت باخرزست
و دیگر ولایات خراسان بقاع خیر بنا فرمود و مسجد جامع هرات را نیز مرمت نمود

گفتار در ذکر لشکر کشیدن امیر قزغن بجانب دار السلطنه هراة و بیان کیفیت مصالحه او و ملک

مستحفظان وقایع اخبار و مستخبران حوادث
آثار آورده اند که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربداران بخار عجب و پندار بکاخ دماغ راه داده
بر فرع خبر سلطنت و تخمین نوبت مبادرت نمود و چند نوبت لشکر بتاخت حدود اندخود و شبرغان فرستاد
و امرا ارلات و اپردی که دران ولایت اقامت داشتند از جرات غوریان بجان رسیده علم نهضت
بجانب بادغیس برافراخته از ایشان حسب الله تقبل آوردند که از روس قستان دو منار برابر یکدیگر در کوه چیابان
بلند گردانید و چون دران اوان سرداری الوس جغتای و ایالت بلاد ورا النهر را امیر قزغن گرفته بود و
بیمن دولت و حسن عدالتش مهام خاص و عام آن دیار رسمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که
با ملک حسین عرق خویشی سببی داشتند و رفعت لوا عظمتش موافق امزجه ایشان نبود نزد امیر قزغن رفته
از ملک شکایت کردند و امرا ارلات و اپردی نیز درین باب مبالغه نموده بر زبان آوردند که **بیت**
مگر نسل چنگیز خان بر فتاد ٭ که کس گوهر شاه نارد بیاد ٭ چنان خیره شد غوری بدگهر ٭ که خود را نیارد کسی در نظر
امیر قزغن فرمود که تازیک اجه حد آن باشد که خیال استقلال نماید انشاء الله تعالی بزخم تیغ آبدار آتش
طغیان او را فرو نشانم و از صرصر حمله مبارزان جرار قصر اقبال او را با خاک راه یکسان سازم انگاه سی هزار
مرد دلیر خنجر گذار مجتمع ساخته باتفاق امیر اولجایتو اپردی و امیر بیان سلدوز و امیر ستلمش و شاهان بدخشان در
سنه اثنی و خمسین و سبعمایه موافق توشقان ییل بصوب خراسان روان شده و ملک حسین بعد از تحقق این خبر با امرا
ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که از قریه متوی مرغ تا النگ گیدستان دیواری پهناور
کشیدند و مخارج و مداخل شرقی هرات مسدود گردانیده آلات حرب و ادوات طعن و ضرب از شهر بدانجا نقل
کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده جرار رستم جنگ و کارزار گشته و از انجانب امیر قزغن با گران

صف شکن از راه پشتان درآمده بالنگ کهدستان نزول فرمود و روز دیگر تیمان سان قلی جان و
طایفه از سرداران سوار شده در دامن کارزار بر بالای پشته برآمده معسکر ملک حسین را بنظر احتیاط درآورده
فرمود که این تازیک شیوه مقابله و مقاتله نمیدانند زیرا که این موضع که جهت کارزار اختیار کرده از دو حیثیت
موجب فرار او خواهد گشت اول آنکه هنگام ستیز سپاه او را سر بالا باید آمد بجلکش لشکرها دیگر آنکه صباح که وقت
استعمال آلات حرب است از پس پشت ما طالع شده بر پیشانی شهریان خواهد تافت چنانکه چشمهای ایشان
خیره گشته غنیم خود را در برابر نتوانند دید و از انجا مراجعت نموده در معسکر خویش نزول نمود و دران شب مردم سردار
متابعان خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیت فرمودند روز دیگر که خسرو کواکب مواکب از افق شرق
طلوع کرده روی بمحاربه قاطعان شهرستان آسمان آوردند امیر قزغن با مردان شمشیرزن سوار گشته عنان بادپایان
پایان آتش نعل را بجانب قتال بر دیا انعطاف داد ملک حسین و سپاه او نیز مستعد قتال شده دل بر جنگ و
جدال نهادند ٭ دو لشکر بیکدیگر آمیختند ٭ ز کین رشته مهر بگسیختند ٭ از غمام شمشیر اکنون سیلاب خون زفضای
معرکه جریان پذیرفت و از برق شعله جان سوز ستان خرمن زندگانی سالکان میدان پهلوانی سمت احتراق گرفت
سپاه ملک تا نیم روز قوت در جگر داشتند کوشش کردند و بالاخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند و بواسطه
آنکه جهت اضطرار معزولان در طام شهر انداختند بسیاری در عرصه تلف آمدند و ملک در ضمان سلامت
بشهر شتافته لشکریانش در کوچه باغها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتای را مجال نگذاشتند که بدیوار ریت
رسانید و ملک دروازها مضبوط ساخته هر روز از طرفین به انداختن تیر و سنگ میپرداختند بدین گونه چهل روز
پیکار بود امیر قزغن دانست که فتح شهر بسهولت میسر نیست مائل بصلح شده امرا عرضه داشتند که اگر مصلحت باشد
امسال بماورا النهر مراجعت نمائیم و سال دیگر پگاه تر جهت هرات بیائیم امیر قزغن فی الواقع حاکم رحیم دل بود
گفت ما بنابر قول نخن اصحاب غرض مرتکب این یورش گشتیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند
و رعایا بیچاره در محنت و مشقت افتادند و اگر نه مرا با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود انگاه
سفرا در تردد آمده ملک معز الدین حسین پیشکشی بیرون فرستاد و قبول نمود که سال دیگر بماورا النهر رفته امیر قزغن

را ملازمت نمایند و امیر قزغن بر قول ملک اعتماد فرموده و طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار پیش گرفت
و بعد از معاودت امیر قزغن کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و شکوه او در دلها کم شد و امرا غور براو استیلا
یافته در تمشیت امور مملکت بمقتضای رای عمل فرمودند و کار بجایی رسید که بعضی از آن طبقه اتفاق کردند که ملک
حسین را گرفته برادرش ملک باقر را بر سریر مملکت نشانند ملک چیچی را دریافته یارای دفع اهل طغیان نداشت
و غوریان روزی باهم قرار دادند که چون ملک سوار شود او را بگیرند و ملک از استحکام سواری از سگالش آن قوم
بد اندیش واقف گشته در آن اثنا نظرش بر جمعی از نادعلیان افتاد که چند نوبت سراپ بیازار آورده
میفروختند و غوریان را گفت این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت از ملک فراموش کردند
و متعرض اهل یادغیس گشتند ملک فرصت غنیمت شمرده بقلعه اسکلجه گریخت و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمایه
برحسب وعده که با امیر قزغن کرده بود با پنجاه نفر از معتقدان خویش بما وراء النهر شتافته در حشمی که امیر قزغن
با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته با ده نفر پیش رفت و سلام
کرد امیر قزغن ملک را در آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورد و گفت اگر توقف رفیق کردد ملک هرات را
از منازعان انتزاع نموده بتو بسپارم و روز بروز آثار التفات امیر قزغن درباره ملک حسین از پیش بیشتر
میشد اما امرا الوس که باطن ملک با ملک صافی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قزغن بر کید بداندیشان اطلاع
یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که می‌ترسم که بی اختیار من گزندی بتو رسد صلاح
در آنست که هم امشب بجانب دیار خود ایلغار نمایی و ملک امیر قزغن را وداع نمود بهنگام شام که نور چهره
از مشاهده عاطل ماند اسپی سیاه با دیمایی که همراه داشت روی بدار السلطنه هرات آورد و بعد از طی
منازل و قطع مراحل بقصبه رسیده بی تحاشی بعلو رفت و بر مسند سروری نشسته اشارت فرمود تا برادرش
ملک را که غوریان به پادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک باقر بعد از چند
گاه از حبس نجات یافته بشیراز رفت و همانجا بسر برد تا بمرد ذکر محاربه ملک حسین با محمد خواجه ایردی
و ستلمش بیک بن عبد الله مولای یان کشته شدن و آن دو امیر زخم چون بعنایت پادشاه ملک

و عظم سلطانه در دار السلطنه هرات بر سریر ولایت متمکن گشت و بتمهید قواعد عدل و انصاف پرداخت با ظلم
و اعتساف در نوشت نایره رشک و حسد در کانون درون امیر ستلمش که حاکم قهستان بود و محمد خواجه ایردی که در
اسفزار و شیرخان حکومت می‌نمود اشتعال یافته رسل و رسایل بیکدیگر فرستادند و بر حرب ملک حسین اتفاق کرده
روی بجانب دار السلطنه هرات آوردند و در آن اوان شیخ محمود نامی که در جنابد اقامت داشت ستلمش
بیک را مرید و معتقد خود ساخته بود و امیر ستلمش در وقت توجه بجنگ ملک هرات نزد آن شیخ زراق
رفته در باب مهمی که پیش رفته بود مشورت فرمود محمود گفت که هرگاه که تو با ملک هرات در مقام مقابله
آیی من دوازده هزار مرد سبزپوش از لشکر غیب بامداد تو خواهم فرستاد و آن ترک بخرد بامداد آن مرد
مستظهر گشته در ولایت خواف با امیر محمد خواجه پیوست و بمرافقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف و باخرز
را مسخر کردند چون ملک حسین از طغیان مخالفان خبر یافت با فوجی از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت
و چنانچه در روضة الصفا مسطور است در صحرای بزه با امیر ستلمش و محمد خواجه رسید و بعد از ترتیب صفوف
پیش از همه کس ستلمش بیک و محمد خواجه شمشیرها کشیدند و بمیدان تاختند بعزم آنکه تا سر ملک از تن جدا سازند
باز نگردند و چون نزدیک بقلب سپاه ملک رسیدند از شست تقدیر دو تیر بمقتل آن دو امیر آمد بر خورد چنانچه
در ساعت از مرکب عزت بخاک مذلت افتادند و سپاهی دیگر را آسیبی نرسید نه خاکی بخون کس آغشته شد
نه یک مور در زیر پا کشته شد ملک حسین بی ارتکاب مشقتی بدین فتح و ظفر فایز گشته سالماً غانماً بدار الملک
خویش مراجعت نمود و یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود
زهجرت هفتصد و پنجاه و نه بود
ربیع الاول آن ماه خجسته که شد روز دوشنبه نیمه ماه ستلمش با محمد خواجه کشته ذکر فوت ملک معز الدین
کرت چون ثبات و دوام در عالم محنت فرجام بهیچ فرد از طوایف انام را میسر نیست در شهور سنه احدی
و سبعین و سبعمایه ملک حسین کرت را مرضی روی نمود که دست تدبیر اطبای حاذق بدامان مداوای آن نرسید و
ملک دل بر امری که لا بد ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است نهاده ولدار شد خود ملک غیاث الدین پیر علی را منصب
ولایت عهد خود داد و پسر خردتر خود ملک محمد که مشهور با میرخورد بود در آن زمان بفرمان پدر در سرخس

حکومت می‌نمود بهمان دستور مقرر داشته و کوشش و سعی ملک غیاث الدین پیر علی را بدر رضا که سود مند و مواعظ
دلپسند کرا انبار کرد اینید بد و گفت ملکی چنین نامدار که هست از ملوک جهان یادگار بفرزانگی کردم و داوری
در انگشت تو همچو انگشتری بتو نیز ازانکه آمد خرم است درای بجای آر تا دیر مانی بجای و در سلوم ذی قعده سنه
مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاد و در جنب مقبره سلطان غیاث الدین محمد سام پهلوی پدر خویش ملک
غیاث الدین مدفون شد تو گفتی که آن شاه والا نژاد خود از مادر دهر هرگز نزاد ذکر بعضی از افاضل
که معاصر بودند با آن ملک عادل از جمله علمای تقوی شعار زبدة المتورعین مولانا نظام الدین المواقی در عصر ملک
حسین در دار السلطنه هرات اقامت داشت و پیوسته بامر معروف و نهی منکر می‌پرداخت و سالار که در سلک
امرا کبار منتظم می‌بود و ملک حسین آنجناب را حرمت بسیار می‌داشتند ملک فرموده او را نص قاطع می‌پنداشت
مولانا نظام الدین که از علمای متقدمین و متاخرین تصدیق تقیه کرده اند تسلیم تقیه نمود بدین سبب او را در هرات
تسلیم گویند و در آن باب میان او و آخوند صدر الشریعه بخاری معارضات بوقوع پیوست و مولانا نظام
الدین پیر تسلیم در سنه ۷۰۰ در هرات بنیه اجابت بت و آن امر محدث تا سنه ثمان و ستین و سبعمایه باقی بود
از ثقات استماع افتاده که در اوایل ایام سلطنت ملک حسین کرت جمعی کثیر از اتراک اغزو احشام ترک
در بادغیس اقامت داشتند و از رعایت ارکان شریعت گردن پیچیده نقش ارتکاب ظلم و طغیان بر لوح خاطر
می‌نگاشتند بنابران مولانا نظام الدین بکفر ایشان فتوی نوشته سرداران آن جماعت بدین صورت مطلع
شده فی سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه بهیات اجتماعی لشکر بطرف دار السلطنه هرات کشیدند و چون ملک طاقت
آن سپاه نداشت در شهر تحصن نمود و مخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش خلاف و قتل
کسی است که ما را کافر باعتقاد کرده اکنون اگر مردم هرات می‌خواهند که مال و جان ایشان در عرصه
هلاک نیفتد باید که آن شخص را بیرون فرستند و چون کار بر ایشان باضطرار انجامید فتوی نوشتند که ضرر
خاص برای نفع عام جایز است و در محلی که در خدمت مولوی وعظ می‌گفت آن نوشته را بدستش دادند
و مولانا صورت حال پی برده علی الفور از منبر فرود آمده و غسل کرده جامه پاک پوشیده از شهر بیرون

رفت و دشمنان در بیرون درب ملک او را گرفته کشتند و در خیابان دفن کردند و ترک محاصره هرات کرده
روی بمساکن خویش آوردند و دیگری از آنجمله خواجه قطب الدین یحیی بود و آنجناب جامی الاصل و نیشابوری
مولد است و ابوالفضل کنیت داشت و جمال حالش بعلوم ظاهر و باطن آراسته بود و شرف صحبت
افتخار الاولیا عمدة اعاظم الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی قدس الله سره الانور مشرف گشته هفت نوبت حج گزارده
بود و وفاتش در شب پنجشنبه بیست و یکم جمادی الاخری سنه اربعین و سبعمایه در بلده فاخره هرات روی نمود
و در بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت و از آنجمله دیگری قاضی القضاة ممالک خراسان جلال الدین
محمود شه شه شه الامامی بود و آنجناب را بواسطه علو شان و عظم دودمان و کمال زهد و
تقوی ملوک کرت تعظیم می‌نمودند چنانکه ملک حسین کرت بجناب اقضوی رقعه که نوشتی بخط خود بحاشیه
ثبت نمودی که بنده مخلص دولتخواه حسین کرت و وفات قاضی جمال الدین محمود فی سنه اثنی و ثمانین و
سبعمایه بوقوع پیوست و در کازرگاه مدفون گشت و دیگری از آنجمله متوجه بارگاه سبحانی امیر قوام الدین
و آنجناب در بدایت حال در سلک قریه سنجان که داخل ولایت خواف است انتظام داشت و
بنگاه داشتن نسخه جمع و خرج و توجیه و تخفیف آن قریه اشتغال داشت ناگاه جذبه الهی رسیده بسلوک
مشغول گردید و در نفحات مسطور است که امیر قوام الدین دست خود را وقف مسلمانان کرده بود هر کس کاغذی
کاغذی آوردی و او را کتابتی فرمودی نام آن کس را بران کاغذ نوشتی و میان طالبان ترتیب نگاه
داشتی هر کس پیشتر کاغذ آورده بودی اول مطلب او را تحریر نمودی و در روضة الصفا مسطور است
که در آن زمان که سنلمش بیک مولای متوجه حرب ملک حسین کرت بود چون بخواف رسید جهت دریوزه
همت بملازمت امیر نصرالله رفت و در مجلس آن جناب زبان بلاف گشاده این بیت خواندی که
هری را بتازیم و تالان کنیم ملک را بگیریم و پالان کنیم امیر قوام الدین را این داعیه ناخوش آمده
فرمود که آن جوزی کاو کلیش امیکوبی و این بیت را بر زبان راند که
شهری که در آن شحنه سنلمش باشد ٭ دانی که در آن شهر چه شورش باشد ٭ و سنلمش بیک از حدیث خویش

بهم بر آمد خواست که متعرض آنجناب گردد و جمعی مانع آمدند و او از مجلس بیرون آمده گفت این مرد زر قیمت که حلوا را
کراه میسازد و ابیمعنی بر روی مبارک نیامده دران جنگ چنانچه نوشته شد بقتل رسید امیر قوام الدین بعضی از غزلیات
مولانا جلال الدین رومی را جواب گفته و کتابی تصنیف نموده چند المجانبین نام و دران نسخه سخنان عجیب درج نموده تاریخ
ولادت و وفات امیر قوام الدین سبحانی این قطعه که مولانا شیخی قهستانی نظم کرده بوقوع می پیوندد

امیر تارک سالک قوام ملت و دین / که در طریق طلب مرشد او سیم بود / بسال ششصد و سی و چهار میلادش
بسلخ روزه و آغاز / عالم بود / شب مفارقتش در شهور ششصد و هشت / بانقضای قضا پنجشنبه مقدم بود

و از جمله شعرای زمان یکی **امیر فخر الدین محمود** مستوفی بود که باین یمین اشتهار یافته و مقطعات بلاغت آیاتش
بر الواح خواطر اکابر و اصاغر مسطورست و ابن یمین در وقت توجه امیر وجیه الدین مسعود سربدار و شیخ حسن غوری بجنگ
ملک حسین با ایشان موافقت نمود بر دست لشکر هرات گرفتار گشت و چون او را پیش ملک بردند منظور نظر تربیت
گردانید و بنا برآنکه دیوان ابن یمین دران مصاف تلف گشته بود قطعه دران باب گفته متذیل بمدح ملک حسین ساخت
نسخ مت زان قطعه بیت / گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من / شکر ایزد کانکه دیوان ساخت دیوان باقیست
در ربود از من زمانه در سلک شاهوار / زان چه غم دارم که در گوهر فشان باقیست / ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بربود باد
گلشن پر لاله و نسرین و ریحان باقیست / ور تهی شد یک صدف از لولوی لالای من / پر ز گوهر خاطری از بحر عمان باقیست
لی عنایت گر بود گردون ز دون با من چه باک / چون عنایتهای شاهنشاه ایران باقیست

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با ملک محمد و خواجه موید و بیان نهایت

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک حسین در بلده فاخره
هرات بر سریر حکومت نشسته خطه سرخس را بموجب وصیت پدر برادر خود ملک محمد مسلم داشت و چند گاه مشرب
عذب موافقت میان اخوین از خاشاک منازعت مصفی بود و آخر الامر ملک محمد بنا بر افساد اهل فساد نسبت بملک
غیاث الدین در مقام عناد آمده نام او را از خطبه بیفکند چون این خبر بهرات رسید ملک غیاث الدین با سپاهی
جلادت آیین بصوب سرخس نهضت فرمود و ملک محمد اسباب حصارداری مرتب داشته در قلعه متحصن شد و ملک
غیاث الدین بمحاصره برادر مشغول گردیده بیکبار لشکر گرد و دشت به بیداد برد و شدت سرما بر حدی رسید که آفتاب

آستین بتر کشید لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل مراجعت کرده مصلحان در میان آمدند و بین الجانبین کرک آشتی واقع شده
ملک محمد از سرخس بیرون رفت و مشیر برادر بزرگتر بسر خدمت فرود آورده هر یک بمقام خویش باز گشتند و چون در زمان دولت
ملک غیاث الدین پیر علی خواجه علی موید در سبزوار قوی گشته شعار مذهب شیعه قوی گردانیده و سر منبر و روی زر باسامی
ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بیاراست بعضی از خلفای حنفی نوشته بعرض ملک غیاث الدین پیر علی رسانیدند که از تیغ
شیعه بر ملک اسلام واجبست و بآن واسطه ملک چند سال متعاقب لشکر بنیشابور که در تصرف گماشتگان خواجه علی موید
بود کشیده از مراسم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت دقیقه نامرعی نگذاشت و در کرت سوم در ویرانی مبالغه نموده
غلات مسلمانان را چرانیده و باغات را با زمین هموار کرده درختان صد ساله را از بیخ برکنده و کار بجای رسانید که از این
حرکات نزد فقها از آن رو که ملک غیاث الدین بفتوی ایشان متعرض ولایت خواجه علی موید بود بدنامی شروع می نمود در مطلع
السعدین مذکورست که دران ایام که ملک غیاث الدین در ظاهر نیشابور نشسته با مثال این افعال ناهنجار حکم میفرمود درویشی
از اهل رستاق نیشابور شخصی بنظرش درآمد و او را پیش طلبیده گفت ای درویش مسلمانی بر چند خیرست آن شخص فی الحال جواب
داد که مذهب خواند ملک بر سر خر غلات مسلمانان چرانیدن و کاریز انباشتن و درخت انداختن و ملک غیاث الدین
از شنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت کرد اما در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمایه نوبت دیگر لشکر بدان جانب کشید و در کرت
اول فتح نیشابور دست داده زمام حکومت آن خطه را در قبضه اقتدار اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلالی نهاد و در سنه
ثمان و سبعین ایلچی از نزد حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بهرات رسیده از زبان آنحضرت ملک غیاث الدین را گفت که
چون میان ما و پدر تو طریقه دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که مودت زیادت گردد و یگانگی به یگانگی پیوندد
ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت رسوخ تمام دارم امید آنکه فرزند پیر محمد را بغلامی قبول فرمایند تا موجب
سرفرازی شود و چون این پیغام بصاحب قران گردون غلام رسید خواهرزاده خود سونج قتلق آغا دختر شیرین بیک آغا را نامزد
ملک زاده کرده در سنه تسع و سبعین و سبعمایه ملک پیر محمد بماوراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را منظور نظر عواطف
فرموده و سرافراز گردانیده رخصت معاودت ارزانی فرمود و سونج قتلق آغا را با تجمل و زینتی که دیده گردون پیر مانند آن ندیده
بود متعاقب بخراسان فرستاده ملک غیاث الدین پیر علی از کمال خوشی تا چهار سوق درون شهر هرات چارطاقها برافراخته

حضرت وزیر بتمهید بساط عیش و سرور پرداخت و امیرزاده و امیر موید ارلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند خدمات شایسته

کرده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه که صاحبقران بر فتح خراسان گماشت سیلاب غضب و مرکب

اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیرعلی را اندراس داده عازم ملازمت موکب همایون مبادرت نمود و حضرت صاحبقرانی با سپاه

بی قیاس بظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات را مضرب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بمدافعه پرداخت و چون

دانست که لشکر ظفر اثر آن بلده را قهراً قسراً مسخر خواهند گردانید در محرم الحرام سنه ۷۸۳ بپای تضرع و نیاز از شهر بیرون

خرامیده در باغ زاغان بعز دستبوس فایز شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت و چندی در ملازمت درگاه عالم پناه

بوده در حینی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود نوبت دیگر ایالت هرات بوی تفویض گشت و در سنه اربع

ثمانین و سبعمائه که باز صاحبقران سرافراز از توران بایران شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق

از ملک غیاث الدین پیرعلی صدور یافته بنابران در وقت معاودت امیر کبیر ... حصن را انداز و کلی هرات تعین کرده ملک غیاث

الدین پیرعلی را با اولاد و اقربا مقید ساخت و همراه خود بماوراء النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنابر سببی که در ضمن وقایع

حضرت صاحبقرانی مسطور خواهد گشت دست قضا در نامهٔ ملک غیاث الدین پیرعلی و سایر اولاد وی بکرکشید رقم که در سمرقند در بند

بودند در نوبت آرای سلطنت و ملک مخلد خاصهٔ مالک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و شان حیات زندگانی و بقا

اعزاز جاودانی مخصوص بجناب کبریای سبحانی است و سکان کارپردازان قضا و قدر لوای اقبال بر درگاه پادشاهی منصوب

میگردانند و خطبا بتقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر نه پایهٔ گردون خطبهٔ استقلال بنام کشورگیری میخوانند سرمد

صدای خطبه درین گنبد مرصع : بنام شاه دگر گوش کن جو داری هوش : والحمد لله و المنة که بمدد احدی توفیق سرمدی جزو ثانی

از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامه عنان بیان بصوب وقایع ایام امیر تیمور گورکان معطوف گردانید

چون قلم خوش رقم مشکسای : گشت درین جزو ملاحت فزای : کرد باقدام بصیرت سلوک : در ره تبیین حدث ملوک

قصهٔ ایشان چو بپایان رساند : رخش سخن سوی کرامان دواند : تا شود این نامه بزودی تمام : در نظر آصف جم احتشام

سرور دین پرور عالی گهر : از شرف فضل و هنر بهره ور : در شب افروز دل عادلش : ابر در بار کف باذلش

طبع منیرش بود آیینه سان : عکس پذیر صور بیکران : لیک در آیینهٔ چشم خرد : هست نمایان صور نیک و بد

چون زکرم مرجع اهل غناست : اسم شریفش لقب مصطفاست : خامهٔ نیکو روش نکته دان : کرد درین نظم و نثر بیان

هر که درین حرز همایون اثر : خیر و عنایت بنویسد دگر : تا زقلم نامه مزین شود : تا سخن از خامه مبین شود

نامهٔ ارباب فضیلت تمام : تا نورز نام تو بادا مدام

کوکب آمال تو تابنده باد : دولت و اقبال تو پاینده باد

تمت الکتاب بعون الملک

الوهاب م م م

م م م

م

ای نام تو زیب نامهٔ فتح و ظفر — وی ذکر تو عنوان سخن را زیور
هرگز نشود کسی برافسر سرور — تا دست عنایتت نیاید بر سر

حمد اکبر اسبار کالملک القدوس السلام و صلوة وافرة کاملة علی محمد المبعوث خیر الانام

ای فرق ترا تاج لعمرک زیور — وی خیل ترا افسر دولت بر سر
کمتر زبان نعت تو نوع بشر — بربسته کمر خدمت تو شاه اختر

و تحیة طیبة شاملة علی آل البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء الله العظام

شاه عربی سید اشراف سلف — داماد نبی جامع اسباب شرف
دری که چو او نبود در درج صدف — یعنی که امیر نحل و سلطان نجف

سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام اما بعد برضمایر سالکان مسالک عقل و دانایی و
خواطر سالکان مسالک فضل و بینایی از ارباب ... مستور نخواهد بود که طایفه از شهسواران مضمار
انشا و بلاغت و سرداران مملکت املا و براعت که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و به
خطی قلم را تسلیم نکته دانی کشوده اند جواد دوش خرام خامه در میدان بیان احوال خسرو گیتی ستان امیر
تیمور گورکان جولان داده اند و به انامل فضایل جواهر زواهر آن مدایح و وقایع را باحسن عبارات و الیق
استعارات بر منصهٔ عرض نهاده و الحق آن صحایف لطایف نگار و منشآت غرایب آثار در دقت
معانی و سلاست الفاظ بمرتبه ایست که نواساز آن حمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف از
که تا خادر تیر دبیر بر صفحهٔ زرافشان بهر منیر حالات کاینات تحریر مینماید و دست تقدیر صنایع
اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ تاریخ عذار اجزا تالیف
را مثل آن خط مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان رخسار عرایس تصنیف بچنین زلفی عنبرآگین مزین
نکردانیده اند سیما کتاب بدیع سنگار ظفرنامه که عبارات دلپذیرش چون وصال دلبران ماه سیما فرح

فزای آمده و استعارات مستعذبش مانند عتاب نوش لبان حور لقا دلگشای گشته سلاست الفاظش
رشک سلسلهٔ زلف خسرو پرویز و عذوبت معانیش چون کرشمهٔ شیرین شور انگیز سواد ویش اگر بحقیقت کحل
الجواهر معاینت بیاض دیده جای توان داد و بیاضش را اگر بی تکلف غرهٔ صبح شاد مایت بر سواد چشم
جهان بین توان نهاد

بیت

سواد ویش نور بخش دیده حور — بیاضش چون رخ خورشید پر نور
جهان افروز چون روز جوانی — نشاط افزا چو صبح زندگانی
چو زلف مهوشان نثرش دلاویز — چو لعل دلبران نظمش شکرریز
حروفش منتظم چون عقد گوهر — عروسان سخن را گشته زیور

بنابرین
مقدمه انسب آن بود که این فقیر قلیل البضاعة عدیم الاستطاعه در مقام تحریر احوال صاحبقران کشورگیر در
مطالعه وقایع آنحضرت بان کتاب افاده ایاب جرات ننماید زیرا که سها در پرتو آفتاب فروغ ندهد
و هیچ عاقل خزف را در برابر گنجینهٔ نقد مغشوش در جنب طلای تمام عیار رواج نپذیرد و با وجود
ظهور گنج زر صراف عقل درهم ناسره برنگیرد — چه دستان برآید ز مرغ بوالهوس — که با عندلیبان نشیند بهم قفس
اما سلک سخن از یکدیگر انفصال نیابد و انوار مدایح اخبار صاحبقران کامکار زیب اوراق تاریخ بلطف الهی
بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت در هوا اراده این حکایت پرواز داد و این روایت را
بالفاظ بلیغ روح پرور — که هر سطرش بود چون عقد گوهر — بر طبق عرض نهاد — بفیض روح القدس ارباب عقد وحل
دیگران هم کنند آنچه مسیحا میکرد — و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است متعذر با اطناب و املال بود
اختصار بر تبیین مجملی از کلیات وقایع و کارهای سزاوار نمود و التوفیق من الله الودود و بیدیه ازمة المراد و المقصود

گفتار در ذکر نسب صاحبقران امیر تیمور جمشید وش و بیان ولادت باسعادتش در شهر ولکش

مرغ بند نسب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران والا همت از شرح فضایل آبا کرام
و ذکر مناقب اجداد عظام استغنا تمام دارد اما چون بمقتضای آیه کریمه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا اهرا
معقول پیوسته سلسله نسب آبا و اجداد را محفوظ و نشسته با ولاد امجاد تعلیم میکرده اند و در بطون اوراق و
متون دفاتر در قلم می آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب امیر تیمور گورکان را امور خان عالیشان

بدین منوال مسطور گردانیده‌اند که قطب السلطنه والخلافه امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن
ایلنگیر نویان بن امیر ایجل بن قراچار نویان بن امیر سوغو بن دذ تویتین خان بن بوقا خان بن قاجولی
بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قیدو خان بن ایروجی برلاس بن بوزنجر قاآن بن الانقوا
وچنانچه در جزو اول ازین مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت الانقوا از نسل قیان بوده و نسب قیان به
یافث بن نوح علیهما السلام می پیوست وچون شمه از حالات امیر ایلنگیر و آبا و اجداد از ضمن وقایع
خانان ترکستان و چنگیز خانیان مستفاد میگردد بتکرار آن مبادرت نرفت و مرقوم میشود که امیر برکل
عافیت طلب بوده باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نموده بغیر از حدود نواحی کش
کمتر از ممالک دیگر جای خویش و بنسیم عنایت خداوند جزو و کل امیر برکل را در چمن وجود دو گل شگفت
امیر ترغای و امیر ... و امیر ترغای که پدر صاحبقران کشورستان است جهان کرم بود و بحر سخا
نکوکار و دین دار و فرخ لقا وهمواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلار تشریف ببر
میبرد و نسبت بسیار صلحا و فقرا طریقه اخلاص و ارادت بجای می آورد نشستی با اهل عبادت بهم
سرانجام کارش سعادت بهم فرو ماندش سر بچرخ کبود همین سر بمحرابش آمد فرود
و در سنه ست وثلثین وسبعمایه که سلطان ابو سعید بهادر خان فوت شده زمان اقبال و اوان
استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران بنهایت رسید برطبق کلام معجز نظام ما ننسخ
من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در ولایت توران از تکینه خاتون که
به آیین شریعت غرا در حباله امیر ترغای بسر میبرد متولد گردید و در ربیع الاول سال مذکور وفات
پادشاه سعید سلطان ابو سعید بود و در بیست وپنجم شعبان صورت ولادت حضرت صاحبقران
در قبه الخضرا اکش روی نمود یکی کم رود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای واز طلوع آن
نیر سعادت پرتو صدق خواب قاجولی بهادر و تعبیری که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید
چنانچه کیفیت آن حکایت در جزو اول مسطور است وچون منشیان دیوان وجعلناکم خلائف

فی الارض پرداخته نصیب بر جبهه من تشاء منشور دولت آن مولود عاقبت محمود را بطغرای
غرای انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح گردانیده بودند هم از اوایل ایام صبی و مبادی اوان
نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم
بهاری میرسید و از مجاری لطایف گفتارش فروغ ابهت و کامکاری همچون شعشعه برق از
سحاب آذاری میدرخشید بمی در سحر بر جبین سپهر نمایان بود نور اقبال مهر
دمد چون نهالی بطرف چمن شود ظاهر از صورتش آن سخن که روزی بیار آورد کام دل
شود حاصل از بارش آرام دل وحضرت صاحبقرانی در عنفوان اوان جوانی همواره باسب
تاختن و صید انداختن مایل و مشعوف بوده و به آموختن رسوم رزم و پیکار توجه مینمود تا آن
زمان که بر سریر سلطنت عروج فرمود و چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت

ذکر شمه از سیر ستوده صاحب قران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار [illegible]

صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب ... در بلده کش که آنرا
شهر سبز نیز گویند روزگار همایون آثار میگذرانیده و در مصاحبت بعضی از امرای برلاس روزی
بشب و شبی بروز میرسانید در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف
شیخ شمس الدین کلار تشریف برده و در آن روز شیخ سر از جیب مراقبت برآورده گفت که امروز در
صحبت ما شخصی است که بمرتبه پادشاهی خواهد رسید هریک را از امرای حاضر که بودند در شوکت و مکنت
مغرور بودند بخاطر گذشت که صعود بمرتبه سلطنت مرادت خواهد داد اما بر ضمیر صوابنمای صاحبقران
سعادت انتما خطور نموده که با وجود این نوبینان عظیم الشان و فقدان جمعیت اسباب بیکران دولت
در نظر من چگونه جلوه گر آید وجناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن فرمود که در آن زمان که طنطنه ظهور خلیفه
انظم بنی حضرت آدم در گنبد فیروزه متعرض کردن افتاد و از اهتزاز نسیم عنایت قادر کن فیکون و
مضمون همایون انی جاعل فی الارض بگوش هوش مشتاقان عالم علوی و سفلی رسید زمره که تعلقت خز

اتصاف داشتند با وجود تمهر کردند که خمیرمایهٔ طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و بخار پندار
بکاخ دماغ آتش و باد و آب صعود نموده آتش تمنا در کانون درون ایشان اشتعال یافت و هریک هوای
خلافت در باب ترجیح و تفضیل خویش با قامت دلایل پرداخته سخنان با کبر بر زبان آوردند و ابواب
معارضه برروی یکدیگر باز کردند اما خاک پاک دم از فروتنی زده با خود گفت   من خود چه کسم که سخن گویم
و با وجود این پستی مرا رفعت ازین کی دست دهد و با این همه نیستی و افتقار منصب خلیفه گری و کار چگونه از
من صورت بندد و تواضع خاک مقبول صانع افلاک افتاده بر طبق حدیث من تواضع لله رفعه الله
آدم علیه السلم از وی مخلوق شد   خاک شو خاک تا بروید گل   که بجز خاک نیست مظهر کل
اکنون در مجلس ناز هرکس امروز دم از فقر و مسکنت زد فردای او را امیر خواهد گشت
چون خاک باش در همه احوال بردبار   تا چون هوات بر همه کس قادری رسد   چون آب تیغ خویش بر سر همه کسان
تا همچو آتشت ز جهان برتری رسد   امیر صاحبقران از استماع این سخنان امیدوار شد که کوکب جاه و
جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجد تمام و جهد لاکلام بترتیب مقدمات جهانگیری
مشغولی فرمود بعنایت الهی و عاطفت شاهنشاهی در طلب هر مراد که رخش همت را جولان داد پیک
مطلوب او را استقبال کرد و در تحصیل هر غرضی که سالک طریق گردید چهرهٔ مقصود جوان دولت
و اقبال علی اسرع الحال روی بجانبش آورد و گویا هر عضوی از ذات شریفش عقلی بود مصور و هر موی
بر عنصر لطیفش لشکری بود جوشن در بر شب دیجور حوادث هرگاه رای عالم آرایش در لمعان آمدی
همچون ماه شب چهارده عرصهٔ گیتی منور گردانیدی و در روز ظهور وقایع پرتو شمشیر بهرام تأثیرش
پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد طالع گردیدی **بیت** زرای روشن و شمشیر خون بار
ز یکدم عالمی را ساختی کار   لاجرم در اندک زمانی سپاه بیشمار با عدت و آلت بسیار در ظل رایت
نصرت شعار مجتمع گشته بمظاهرت بازوی خنجر گذار و معاضدت افکار اصابت آثارش بساط
حکام زمان و سلاطین نامدار زمان را بر طبق دلخواه در نوشتند   بمرور ش ذکر دوران بر کشوری

بر اندک زمان جمع شد لشکری   بکثرت فزون از خیل کهکشان   بساط بزرگی برسم نهان   و آن پادشاه کامیاب
باستصواب اعاظم السادات و اکابر و اتفاق اعیان نوئینان ستوده مآثر در قبة الاسلام
بلخ فی سنه احدی و سبعین و سبعمایه بر سریر پادشاهی نهاد و سر پنجهٔ قدرت قادر کن فیکون مقالید
ایالت ربع مسکون بمقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بقبضهٔ ارادت او داد و ماهچه
رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده تا اقصی مغرب پرتو انداخت و آفتاب رای گیتی گشایش
از افق حشمت نورافشان شده ولایت شرق را و غرب را کواکب آسا معدوم و ناپیدا ساخت
چو خورشید برداشت از رخ نقاب   ستاره نهان کرد در حجاب   از ابتدای زمان اقبال تا انتهای اوان
استقلال در بیست سه که مدت بر لشکر خسرو فریدون فر منتها دو همواره یمین دولت و کشورگشایش
ملازمان موکب همایون را پیروزی و ظفر دست داده و قلاع و حصونی که از غایت رفعت سر شرافتش
بر آسمان سودی و کره زمین از قرار ثقل آن کمتر از ذره نمودی بتیر قهر یلان صف آرای و گرز گران سنگ
گردان قلعه‌کشای مفتوح و مسخر گردانیدند و از هر مملکت که بحیطهٔ تصرفش در آمد علما و فضلا و هنرمندان
و سرمندان را که جا بینده قرین اعزاز و اکرام بماوراءالنهر رسانید حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس مسند
کامرانی تخت بفتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون گلزار
آن ممالک از خار عصیان و طغیان مخالفان و معاندان پاک ساخت در اواخر سنه اثنی و ثمانین و
سبعمایه از توران بایران شتافت و در سنه ثلث و ثمانین تمامی بلدان خراسان را مسخر ساخت و در
سنه خمس و ثمانین و سبعمایه لشکر بسیستان و قندهار کشیده آن ولایات نیز در سلک سایر ممالک محروسه
منتظم گردید و در سنه ست و ثمانین و سبعمایه امیر ولی را مقهور ساخته در استراباد لوای اقبال بر افراشت
و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت بر فتح آن مواضع
مصروف داشت و چون از آن سفر که یورش سه ساله مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافته
و در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ۷۹۳ در موضع قندرچه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید

و در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسیر و تاراج بجای آورد و در منتصف رجب سنه
اربع و تسعین و سبعمایه بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت برافراخت
و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولاة عراقین و دیار بکر را بر نهج دلخواه ساخت و در جمادی
الاول سنه سبع و تسعین و سبعمایه از راه دربند بجانب دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان
مقاتله نمود و او را مستاصل گردانید و در اوایل بهار سنه ۷۹۸ از همان راه به آذربیجان بازگشته و
ایالت الممالک میرزا امیرانشاه تفویض کرد و از آنجا بسمرقند رفته در سنه تسع و تسعین ولایت
خراسان را بمیرزا شاهرخ سپرد و در سنه ثمانمایه میل غزا و جهاد نموده لشکر بهندوستان کشید و در
روز سه شنبه منتصف ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه بظاهر دهلی رسید و میان آنحضرت و حکام آن ولایت
سلطان محمود و ملو خان محاربه عظیم بوقوع انجامید نسیم فیروزی بر شعله رایتش وزید بعد از آن عنان دولت
بمستقر سریر دولت معطوف داشته در روز سه شنبه بیست و یکم شعبان در ضمان حمایت رحمن رحیم در
دارالسلطنه سمرقند نزول جلال نمود و در هشتم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمایه بعزم یورش هفت ساله
پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده از توران به ایران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاول
سنه ثلث و ثمانمایه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم گردانید و تمامی بلاد شام
در حیز تسخیر کشید و از دمشق بصوب بغداد خرامید و آن خطه را از فرج نامی که گماشته سلطان احمد جلایر
بود بقهر انتزاع نمود و در منتصف ذی القعده سنه مذکوره بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر
بعد از تخریب آن شهر باران و آذربیجان شتافته در سیزدهم رجب اربع و ثمانمایه بعزم رزم حاکم روم
ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه مذکوره در نواحی انگوریه میان آنحضرت
و قیصر مقاتله و مقابله دست داد و لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانیده و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر
شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر گشت اما دست قضا بساط امنیت و فراغت از آن
مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورکان را داعیه بود که باز حکومت روم بایلدرم بایزید مفوض سازد

دیگر لوای حشمت و عظمتش در آن دیار برافرازد لیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمایه
ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آن مملکت به پسرش بازگذاشت و عنان بـ
طرف آذربیجان تافت و در سنه ست و ثمانمایه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد
کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آن ولایت حکومت میکرد جزیه قبول نمود
متابعتش را پذیرفت و در اوایل فصل بهار که سبزه و نباتات و سیاره بهجت الترف خوش خرامید
امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و
ثمانمایه آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید مخلص سخن آنکه صاحبقران به استقلال
مدت سی و شش سال از سرحد ختای تا اقصای شام و از اقصای سند تا ناحیه فرنگ با وجود جنود
سلاطین با فرهنگ تحت تصرف و حیز تسخیر در آورد و جبابره دهر و قیاصره عصر و سرداران آفاق و
گردنکشان به استحقاق را بلطف یا بعنف مطیع و منقاد خویش کرد شعر امیر جهانگیر عالی نژاد
جهاندار سریر ایالت نهاد ⁂ ز سرحد چین تا به اقصای شام ⁂ غلط میکنم ربع مسکون تمام
گه از راه صلح و گه از روی جنگ ⁂ در آورد از لطف از و جنگ ⁂ سلاطین ایران و توران زمین
سران دمشق و بزرگان چین ⁂ بدرگاه او با نیاز آمدند ⁂ بالطاف او سرفراز آمدند
و حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تکمیل وجوه سلطانی
قاعده‌ها وضع کرد که دستور وزرا کامل عقل و منشور حکما صاحب تجربه را منسوخ گردانید و هنگام
حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و نزدیکان
و اعیان حضرت بمقتضای آیه وشاورهم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنای
سرانجام مهمات را بر مقتضیات رای صواب نمای خود مینهاد و نقش فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح
خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف میداد و پیوسته در تنظیم سادات و تکریم
علما و فضلا و صلحا اهتمام تمام مبذول و در تقویت ارکان دین متین و اظهار شعار شرع مبین تقدیم امکان

مبالغه میفرمود و چون بنشست بر مسند سروری برافراخت اعلام دین پروری بتعظیم سادات کوشش نمود
در انعام و اکرام ایشان فزود کرم کرد با اهل فضل و هنر بدانشوران باعنت اثر در سفر و حضر
همواره زمرهٔ از آن طبقهٔ عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثهٔ علوم دینی پرداخته
در تفتیش و تحقیق مسایل یقینی شرایط اهتمام بجای می آوردند بدانشوران بود مایل بسی
بیاموخت زیشان مسایل بسی و آن پادشاه دریادل در مقام اقتدار سیورغالات و انعامات جهت
ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور و وزرا
و خیل و حشم و عبید و خدم رایت اهتمام برافراخت و در تعمیر مدارس و خوانق و روابط و مساجد
غایة سعی و جد بتقدیم رسانید و در سایر قری معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش بر
بقاع خیر و ابواب البر وقف کردانید غایت عدالت و نهایت سیاستش بمرتبه بود که اگر در آن ایام خجسته
فرجام ضعیفه طشت زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را زهره و یارای آن نبودی که نظر
بروی کرفتی بازرگانان تجار بحار و سوداگران بر بلاد و دیار از نفایس اقمشه و امتعهٔ خزاین و دریا بار باقطار
امصار بردندی و مرابحهٔ بسیار بسود او معاملهٔ ایشان ترتیب پذیرفتی میشدی یکیتنه از معدلتش ملک
قاف تا قاف جهان طشت زرافشان بر سر و امیر صاحبقران را لعب شطرنج شغفی تمام بودی و در آن فن غایت
مهارت ظاهر میساخت و هر ملکی که فتح میکرد تخت شطرنجی میطلبید و بهرهٔ آن صنعت را مشمول انعام و احسان
میکردانید و مجلسی که بنفس نفیس آن کامیاب مشغول میفرمود شطرنجبازان دیگر نیز بآن امر پرداخته از بازی ایشان
هم واقف می بود زمانی بحث علم و درس شریف که باشد نقش آن نزاکالی زمانی نرد و شطرنج و حکایات
که خاطر را بود دفع ملالی خدایا ایکه ذات بیمثالش نکردد هرگز از حالی بحالی و چون هر کمالی را
زوالی مقدر است و هر بهاری را خزانی مقرر در شب هفدهم ماه شعبان سنهٔ سبع و ثمانمایه صاحبقران کامکار
در اترار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود اوقات زندکانی آن مهر سپهر کامرانی هفتاد و یک
سال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و سی و شش آمد بوجود

در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج در هشتصد و هشت کرد عالم بدرود خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی
و خواجه عماد الدین مسعود و جلال الاسلام خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزراء صاحب
تدارک انتظام داشتند و مولانا قطب الدین قزوینی و مولانا عبید الله در ایام دولت آن پادشاه جم جاه
لواء صدارت و تولیت موقوفات می افراشتند و چون خامهٔ مشکین رقم بر سبیل اجمال شمهٔ از حال صاحبقران
ستوده خصال در سلک تحریر کشید بموجب التزامی که درین تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب
تفصیل کلیات حالات معطوف کردانید و من الله الاعانة والتوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق گفتار

در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا از وقت ظهور زمان تا زمان اتفاق با امیر حسین بن مسلا

ناقلان اعلام سخن و ناظمان اخبار نو و کهن آورده اند که بعد از شهادت امیرزاده عبد الله بن امیر قزغن
هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراء النهر و توابع الکاء آن راه یافت و در هر شهری متغلبی شاهباز
همت در هوای استقلال پرواز داد و در هر قصبه متهوری بهوس دولت و اقبال پای در وادی طغیان
نهاد و امیر بیان سلدوز در سمرقند پا بمسند نوشخند بر بساط عیش و نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس
که از اولاد منکا بن قراچار نویان بود در شهر کش لواء ایالت برافراخت امیر بایزید جلایر در
خجند بر مسند فرمان فرمائی نشست و الجایتو غا و سلدوز در قبة الاسلام بلخ و توابع رو بحال
عروس مملکت دل بست محمد خواجه اپردی در شبرغان خود را حاکم مطلق العنان خیال کرده و شاه بدخشان
در آن کوهستان کمر استقلال بر میان بسته سر بدیگری فرو نیاورد و امیر حسین امیر مسلا بن امیر قزغن
و امیر خضر بن یسوری در حدود حصار شادمان لشکرها جمع آوردند و هر روز تاخت بولایتی برده خرابی
میکردند و چون این اخبار بسمع تغلق تیمور خان بن امیر خواجه بن دوا خان که در الوس جته پادشاه بود در سبیل
شهور سنه احدی و ستین و سبعمایه عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف کردانید و بعد از
عبور نهر خان بلاق که نزدیک آب خجند است الغ توقتیمور و حاجی بیک ارکنوتی و بیکجک را
با فوجی از سپاه منقلای ساخت و چون این طایفه از آب خجند بگذشتند امیر بایزید با تیغ خلاف

در خلاف کرده با ایشان ملحق گشتند و باتفاق روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس هراسان پیش از
بجوزراه داده بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیر حاجی همعنان بود و
جهت مصلحت انتظام مهام ایل و الوس از آنجا اجازت مراجعت طلبید و رخصت یافته به اردوی امرا آمد
منقلای شاتات و آن جماعت را که خاطر بر غارت و تاراج خطه کش قرار داده بودند متغیر گردانید از مقام
خشم و کین که زاینده امرا آثار رشد و نجابت و انوار غرر علامات در ناصیه احوال و صادرات اعمال
و اتباع ایشان مشاهده فرمودند آنحضرت را مصحوب خویش نزد توغلق تیمور خان بردند و آنچه از کمال کفایت و
فراستش معلوم داشتند عرض کردند توغلق تیمور خان منصب حکومت تومانات شهر سبز را که ابا عن جد
بامرای برلاس متعلق بود بامیر تیمور گورکان تفویض فرمودند حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت
تافته باندک زمانی لشکر بسیار در ظل رایت نصرت شعارش جمع آمدند و درین اثنا توغلق تیمور خان عازم مملکت خود
شده و امرا نیز از عقب خان روان گشتند بعد از آن امیر حسین سالار فی سنه اثنی و ستین و سبعمایه
از امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوری و امیر تیمور گورکان مدد طلبید که جهت انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله
بن امیر قزغن لشکر بسر امیر بیان سلدوز کشیده و امرای ثلث لشکر امیر حسین را بمدد داشته [illegible]
مظفر لوای استیلا آن لشکر گشت و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده به
کوهستان بدخشان گریخت و اکثر بلاد ماوراءالنهر تحت تصرف امیر حسین درآمده کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را
که خمیر مایه شر و فساد و مبدا آن است بقتل رسانید و امیر حاجی برلاس از خراسان باز آمده بجهت تردد امیر بایزید جلایر
رفت و بار دیگر میان امرا و حکام ماوراءالنهر غبار نزاع ارتفاع یافت امیر تیمور گورکان روزی چند نسبت با امیر
خضر یسوری شرایط یاری و هواداری بجای آورده آخر الامر از وی جدا شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون
ثانیا توغلق تیمور خان بر پریشانی ماوراءالنهر اطلاع یافت فی سنه ثلث و ستین و سبعمایه بدان جانب شتافت و امیر
بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان بقدم انقیاد پیش رفته باردوی عالی پیوستند ناگاه
خان بی جهتی امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر حاجی خایف گشته به سبیل سرعت عنان عزیمت بخراسان منعطف ساخت

و چون بخراسان که تربیت از ولایت جوین فرود آمد بدست جمعی از اشرار بقتل رسید اما امیر صاحبقران
تیمور گورکان بواسطه امیر حمید که دوست پدرش بود در مجلس خان راه سخن یافت و منظور نظر عنایت
گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهر سبز بوی متعلق شد و خان در فصل زمستان عزم رزم
و استیصال امیر حسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب وخش باو رسید و
هر دو سردار بتعبیه سپاه و تهیه کارزار پرداخته در آن اثنا کیخسرو ختلانی از امیر حسین روی گردان شده
بمخالفان پیوست و اینمعنی سبب انهزام امیر حسین گشته لشکریان خان حدود قندز و بقلان را تاراج و
تالان کردند آنگاه پادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراءالنهر باز داشت و طایفه از امرا
و سپاه جته را نزد او گذاشته و بیکیجک را بر جمله تقدیم داده چنان مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته
در اردوی الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن تغلق تیمور بیکیجک دست ظلم و بیداد برکشوده ابواب
منافع امرا و ایلچیان ببست و حضرت صاحبقران مصلحت توقف ندیده عنان عزیمت بطلب امیر حسین منعطف
در بیابان سوق بسر چاه سانچ بوی رسید و امیر حسین از ملاقات آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردید

ذکر محاربه امرا با تکل و کشته شدن جمعی کثیر به تیر اجل

امیر حسین و امیر تیمور بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم
خیوق که تکل نام داشت رفتند و او قصد گرفتن ایشان کرده امرا با شصت سوار عنان بصوب فرار انعطاف
دادند و تکل با هزار مرد تکل کرجان را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از طرفین دست
باستعمال آلات حرب بردند و کشش و کوشش بآن مرتبه انجامید که از هزار نوکر تکل پنجاه نفر و از شصت سوار امرا
هفت تن باقی ماندند و دیگران یا کشته شده یا زخم خورده گریز بر ستیز اختیار کردند آنگاه امرا به بیابان درآمده
تکل بخیوق درآمد و چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیر حسین و امیر تیمور مانده بودند چهار نفر اسپان
ایشان را دزدیده بماوراءالنهر گریختند حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمان بازخوردند
و آن طایفه قصد قتلش کرده حاجی محمد نامی آنحضرت را بشناخت و اسب کشیده سوار ساخت و صاحبقران تا
آنشب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر دو تومان و یک قطعه لعل بدخشان بدیشان بخشید و حاجی محمد در برابر

سه سر اسپ و ما یحتاج ترتیب نموده قولابخی نامی را گفت تا او را با امیر حسین رساند و امیر تیمور گورکان امیر
حسین را سوار ساخته باتفاق متوجه محمودی شد ندوبان موضع رسیده دوازده روز توقف نمودند

ذکر گرفتار شدن امرا بر دست علی بیک جونی قربانی و بیان بعضی دیگر حالات که ایشانرا پیش آمده بتقدیر سبحانی

چون علی بیک جونی قربانی که بر حدود مرو و ماخان مستولی بود کیفیت حال امیر حسین و امیر تیمور گورکان
را شنود شصت مرد مسلح فرستاد و تا ایشانرا گرفته بماخان روند و در موضعی موحش حبس کردند برادر بزرگتر
محمد بیک برین جسارت اطلاع یافته از حدود طوس جهت امرا تحف و پیشکشات ارسال داشت و زبان
بسرزنش علی بیک گشاده اورا به اطلاق ایشان مامور گردانید و علی بیک از غایت خست چه ابا محمد بیک
تصرف نموده اسپی لاغر و شتری عنکبوت پیکر با امیر حسین و امیر تیمور داده ایشانرا مطلق العنان ساخت
و در آن ایام مبارکشاه سنجری با ایران رسیده بنا بر دوستی قدیم که نسبت با امیر تیمور گورکان داشت اسپان
نیکو پیشکش کرده صاحبقران در یاول آن مرکب را به امیر حسین بخشیده امیر حسین بطرف گرمسیر سرمن روان
شد و امیر تیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی در آن دیار در لباس اختفا روزگار
گذرانید بخراسان رفته با ملک حسین کرت ملاقات فرمود و ملک مقدم آنحضرت را مغتنم دانسته اسپ
خاص مبلغ دو هزار دینار کپکی و مقدار دویست خروار غله از مال خاص پیشکش کرده رخصت معاودت ارزانی
داشت و امیر حسین از بیمنی وقوف یافته او را ایز سوس اختلاط ملک در خاطر افتاد و بهرات رفته روزی
چند در آنجا بسر برد و در اثنا توغلقتمور خان ایلچی نزد ملک حسین فرستاد و امیر حسین را از وطلب نمود
و ملک امیر حسین را بصوب قلعه گزیر روانه ساخت و یکی از نوکران خود را برهانشاه نام مصحوب ایلچی توغلقتمور خان
بپایه سریر اعلی ارسال داشت و چون برهانشاه بمقصد رسید و خان حال امیر حسین از وی پرسید
بعرض رسانید که امیر حسین در قلعه گزیو که محبس بود بعالم دیگر انتقال نمود توغلقتمور خان این عذر را بسمع قبول
جای داده برهانشاه را اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین
ماوراءالنهر رفته از بیم اعدا چندگاه پوشیده و پنهان بسر برد و در اوقات چهل و هشت روز در سمرقند در خانه

خواهر بزرگتر خویش قتلغ ترکان آغا و چهل و هشت روز دیگر در قریه ایشی می بود و از ان قریه شب در
میان بگذار آب آمویه رفته در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوسته و به اتفاق روی تعبد ها
آوردند زیرا که امیر حسین از قلعه گزیو گریخته بدانجانب رفته بود و امیر تیمور گورکان در قبچاق بعد از طی منازل
و قطع مراحل در سیر من بمنزل توسن نوکدری با امیر حسین رسیده باتفاق کیه کمر روی بسیستان نهادند تا بکمک
والی سیستان بمخاصمت ایران بر دشمنی توی که در آن اوان او را پیدا شده بود ظفر یافت سرشت بد
او را بسلوک طریق غدر باعث آمد و جمعی از لشکریان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان
بیرون روند سر راه بر ایشان بگیرند آنگاه آن دو امیر شجاعت پناه را اجازت داده سیستانیان در اثنای راه
با ایشان بازخوردند آغاز قتال نهادند و جنگی سخت روی نموده و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای
رسید و دلاوران موکب عالی دشمنانرا بازپس نشاندند امیر حسین و حضرت صاحبقرانی بگرمسیر شتافتند
و امیر تیمور جهت معالجه جراحات در خانه ترمن نکودری توقف کرده امیر حسین با نوکس روی بصوب
تیلان آورده و در اوازاجولی برادر تجک شکست یافته با دوازده کس بموضع شیر تورفت و چون جراحات
امیر تیمور التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارصف
منعطف گردانید و پس از وصول یک مرد نوکری سونج نام را نزد امیر حسین فرستاد تا او را از صحت ذات
شریف اخبار نموده والتماس توجه بجانب ارصف کند و از کهمرد تیر کوچ فرموده در اثنای راه قراچی دولت
حسن با چند سوار و ثلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب همیون پیوستند و چون
ارصف شرف نزول موکب صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسن با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسید
بدیدار صاحب قران یافت کر تحت بجانب قلعه اولاجو روند و پسکنی بوغا سولدوز را که داعیه سرکشی داشت از
پای در آوردند و منکلی بوقا از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت و در بین اثنا از ایل و الان جاون پیشه
ملازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیه خدمت بر دوش گرفته و ایالس ولد نویان با دویست نفر از آن
جانب آب اب بسیار راندند و صنیمه عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدره گز رفته در میدان ایلچی بوقا نزول نمودند و

وشنودند که امیر جاکو بن مبارک بن طرغان بن قادان بن شرف بن قراچار نویان و امیر سلیمان برلاس
و امیر موسی و امیر جلال بند و کاه برلاس پیشتر آمده اند و عازم طارقه اند و مقارن این حال خبر رسید که منگلی بوقا
و ابو سعید و حیدر با شش هزار مرد صفدر بخیال اشتعال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نموده اند و امیر حسین
و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی باعدا نهاده در ان اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمد در رسیدند
و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتله دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح
و ظفر فایز شدند و منگلی بوقا و معاندان او هزیمت را غنیمت یافتند **ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب
و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب** چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از امر منگلی بوقا و ابو سعید
حیدر فارغ ساختند روزی چند در حدود بلخ و قندز و بقلان و طالقان و بدخشان بیاسامیشی سپاه پرداختند
پادشاهان بدخشان صلح کرده آهنگ ارهنگ نمودند و بس از وصول از آب گذشته براه سالی سرای عازم
ختلان شدند و از جول عبور فرموده بموضع دشت کولک معسکر ساختند و دران منزل بتحقیق پیوست که تغلق
سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جته را سر کرده با پنج هزار مرد در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه در
آن زمان شش هزار نفر لشکر ظفر قرین زیاده نبود و حضرت صاحبقرانی بتایید سبحانی واثق بوده از ان
شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت انتساب ساخت و رایت نهضت بحرب اعدا بر افراشت
و بر سر پل سنگین لبان شروین بریشان بتاخت و از چاشتگاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافت و در وقت
غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید که دریای از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون عدد اعدا
افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحب قران صایب تدبیر اندیشه بر حل آن واقعه معضله گماشته امیر
موسی و امیر مؤید ارلات و اوچ قرابهادر را با پانصد مرد که هر یک در آیین نبرد رستم دستان را غاشیه کش
خویش میشمردند در برابر دشمنان باز داشت و بنفس نفیس با هزار و پانصد نفر دیگر بجانب بالای آب توجه کرده در
جوف لیل مجموع آن خیل بشناه از آب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان پی اسبان دیده دانستند
که طایفه از آب عبور کرده اند اما حقیقت حال بدیشان مبهم ماند و شب دیگر که شعلات کواکب بر ذروه سپهر

گیار علی علم نمایان شد صاحبقران گیتی افروز فرمان فرمود که بر زبر جبال آتش بسیار بر افروختند
مخالفان از شنیدن خبر رزم و دیدن اثر شب متحیر و مضطرب گشته هر طایفه بطرفی گریختند و امیر تیمور گورکان
از ان کوه مانند سیل با شکوه فرود آمده ایشان را تا میدان کجرانی تکامشی نمود و در آن منزل امیر حسین بدان
حضرت پیوسته از اهتزاز نسایم آن فتح مبین بنضارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت
دیگر صاحبقران رستم اثر با دو هزار مرد دلاور بر امیر حسین پیشی گرفته چون بدربند آهنین رسید اهالی شهر
سبز فوج فوج روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند و امیر صاحبقران سیصد نفر از لشکر همراه خویش گردانید
دیگران را بتوقف مامور ساخت و بعد از طی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین
با دویست نفر سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک دو بند شاخ پر برگ از دو جانب اسب در آویزند
تا داروغه کش گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور کثرت و وصول سپاه نماید و گریزد و امرا آن موجب تقدیم
رسانیده تدبیر موافق تقدیر افتاده داروغه فرار بر قرار اختیار کرد آری چون اراده ازلی باشتعال آتش
دولتمندی تعلق گیرد گاه از انوار تدبیر ضمیر منیرش شعله بر افروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و گاه از اهتزاز
نسیم رای صواب نمای گردی بر انگیزد که بمجرد مشاهده آن سپاهی بگریزد
هر کس که ز فضل ایزدی بهره ورست
بر چهره او ز نور دانش اثرست
لاجرم تطرش(?) عروس اقبال و ظفر
هر دم بهیأت دگر جلوه گرست
ذکر محاربه فتح(?) متین و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن امیر حسین نویان و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام داروغه
کش با خاطر خرم و دل خوش دران بلده نزول اجلال فرمودند و دران وقت ایلیاس خواجه خان با جنود
فراوان در منزل تاش اریغی که در چهار فرسخی شهر سبز واقعست اقامت داشت در خلال احوال الچیشه(?) تولک تیمور
خان در لحگاه(?) خویش وفات یافته بود واقع تولک تیمور و امیر حیدر آمده بودند که ایلیاس خواجه خان را بجانب جند
ببرند امرا بعد از اجتماع لشکر از کش بخزار فرا رسیدند دران مقام بهزار خواجه رییس رفته با یکدیگر لوازم عهد
و پیمان درمیان آوردند که طریقه موافقت مرعی دارند و پیرامن خلاف نگردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور
گورکان خوابی دید که دلالت بران میکرد که علم اربع الکمال و مخالفان ظهور خواهند یافت با یاران قوی دل مطمئن

و مطمین خاطر گشته کیفیت واقعه با امیر حسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شد و تعبیه سپاه پرداختند
و از آن جانب الیاس خوان نیز عزم تسخیر کرده لشکر مرتب گردانید و در موضع سنگین امواج دریای فتن در تلاطم
آمده دلیران تهمتن تن و مبارزان لشکر شکن در هم افتادند جمعی کثیر از جنود جته جنه پهلوانی بدست گرفته
روی بحضرت صاحبقران آوردند و ملازمان موکب عالی آغاز شبیه کرده زمره از معارف خواص الیاس خواجه
را جریح و قتیل گردانیدند و یکبار مردان بچاره تیغ و خنجر در یکدیگر بسته ابواب کشش و کوشش برگشادند عاقبت نسیم
فتح و نصرت بر پرچم علم امیر حسین وزیده الیاسخواجه خان فرار نمود و بسیار از لشکریانش کشته شدند از
اعیان امرا اسکندر اغلان امیر حمید و یوسف خواجه در پنجه تقدیر گرفتار شدند و روزی چند معتقید
بودند و بقتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر تکامیشی دشمنان
بداختر و استعمال رستکار در موضع افاده در ضمان عنایت حضرت خداوند قهار بدار الملک سمرقند شتافتند
و کامیشاه اغلان را که ولد دورجی ابن الجیکای نو بپادشاهی برداشته آن زمستان از عمر و دولت حظی
تمام یافتند **گفتار در بیان جنگهای و انهزام یافتن لشکر جتای** در بهار سنه خمس و ستین و سبعمایه که عاملان
گل باصناف حشمت و تجمل روی به انجمن الوس ریاحین آورده بزخم پیکان خار رجنود دستوی را از فضای
گلزار منهزم کرد الیاسخواجه خان جهت انتقام کارزار برحق متوجه با جمعی کثیر از لشکر پر مکر و فن بجانب الوس
ختای نهضت نمود و این بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده امیر حسین را تنبیه فرمود و آن دو امیر بلند پایه
سپاهی غرق در جوشن و تیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا افراختند و از آب سیحون گذشته
طبقات خشم بمنزل جوز خیمه و خرگاه مضروب ساختند و از آن طرف الیاسخواجه خان نیز رسیده
کنار آب بادام را معسکر گردانیده و امیر حسین باتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از تقارب اعدا
بتعبیه دلاوران صف آرا مشغول گردید امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس
بهادر را در قول جای داد و بنفس خویش با لشکری بهنگام کارزار از اسفندیار در پیش برانغار بایستاد
و امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه رزم جوی در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیر حسین در طرف

از میمنه و میسره طایفه از امرا و بهادران را بهراولی مقرر ساخت از آنجانب الیاسخواجه نیز جنود جته را
تعبیه کرده بمعرکه شتافت و دلیران جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلت کارزار پرداخته
باد حال آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور تهور
موصوف بودند سرداران جته جنه مکر در سر کشیده بعمل سنگ یده اشتغال نمودند و بحسب خاصیت
آن سنگ که از بدایع صنایع آلهیت بی لبث و درنگ در معرکه جنگ چندان ابر از دیده سحاب
بباران گردید که گویا از تاثیر کره اثیر جوهر هوا مستحیل به آب شده یکبار فرو بارید ز آشوب باران و
جوش سحاب همه جوشن و خود گردید آب تیر تیز پرواز در فضای هوا پر باز نتوانست کرد
و کمان کیانی بعلت استرخا مبتلا گشته روی بگوشه آورد و نیام حسام از رشحات غمام گوهر بارستان
آب از نم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخاسته بود خم گرفته سر بر زانو
نهاد و قوایم اسپان با درفتار بواسطه وفور لای و گل از حرکت باز ماند و اثواب از کثرت ترشح
سحاب گران شده مبارزان بگوشه نشاندند دیده گردند سروران جته تا زمین همچو بحر اخضر شد
پای مرغابیان بحر مصاف راست چون پای بط شناور شد و چون از سیلان باران انجه
مقصود مخالفان بود بحصول پیوست بندها از سر انداختند و تیغها از نیام آهخته بر لشکر
ختای تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکارا ساختند مع ذلک امیر صاحبقران تقدیر امکان
ثابت قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جمله اعیان
شجعان الیاسخواجه خان بود بگریزانیدند و تابان بهادر و ملک و جماعتی را متعاقب یکدیگر نزد امیر
حسین فرستاده پیغام داد که مصلحت در آنست که قدم جلادت پیشتر نهاده تا بموافقت
هم روی بمیدان آورده مخالفان را مستاصل سازیم و بعنایت آلهی رایت فتح و نصرت برافرازیم
ملک حسین که در آن اوان اعمال حسنه را که به افعال سیه تبدیل داده بود هر بار فرستاده صاحبقران
که مکار را با خوشی تمام باز گردانیدی بنا بر آن امیر تیمور گورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال اهمال

مسلوک داشته و شب هردو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک خونریز فلک بعزم
ستیز علم نورانی مرتفع گردانید باز هردو فریق صفها را آراسته دست به تیر و کمان و سیف و
سنان بردند و درین روز نخست سپاه جته انهزام یافته بالآخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم
جلادت آیین بمعرکه رسید و گرنجیکان را چشم بر توتش افتاده عنان مراجعت انعطاف
دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ماوراء النهر حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین و امیر تیمور با خیل
و حشم ثبت بر معرکه دادند و اسپان ایشان بر بالای لای و گل افتاده ده هزار از لشکر جغتای
تلف گشتند و امرا بحوالی سمرقند و شهر سبز شتافته امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت
و ایل و الوس خویش را از جیحون گذرانیده در شبرتو منزل گزید اما امیر صاحبقران بامید آنکه شاید
مهمی از پیش رود روزی چند از آب عبور نکرده دوازده تشون مرتب ساخته تیمور خواجه
اوغلان و جاورچی و عباس را با سفت تشون منقلای گردانید و فرمود که بطرف سمرقند روند
و آن طایفه از آن حضرت جدا گشته اگر با عدا پیوستند لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت انتما رسید
که روزی چند با روزگار ربیاید ساخت و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور
خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت لشکر منقلای از وی صدور یافته بود بیاسا رسانید
و جودش را نابوده انگاشت **ذکر سلوک مولانازاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری در طریق سربداری و رجعت
نمودن لشکر جته در عین خجالت و شرمساری** ⁂ و چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته
از جیحون عبور نمودند و مغولان بی ایمان بعزم نهب و غارت و تاراج بصوب سمرقند توجه نمودند
سیلاب اضطراب بنا ثبات و قرار متوطنان آن دیار را منهدم گردانید و مولانازاده سمرقندی
که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریص نموده درباب وجوب حمایت
نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانید و سمرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای دادند
و زمام اختیار در قبضه اقتدار مولانازاده و مولانا خردک بخاری که تیراندازی جلد بود و ابوبکر کلوی ندافی

که اوصاف سربداری بروی صادق می آید نهادند و ایشان شهر را کوچه بند کرده بر جاده متابعت سپاه
جته ثابت قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند و چون نزدیک
بآن رسید که سمرقند را مسخر کرده اموال و دمای مسلمانان در معرض تلف آید ناگاه بمقتضای قضای
ایزد تعالی وبا در میان چهارپایان سپاه الیاس خواجه خان افتاد چنانچه از هر چهار اسب یکی زیاده زنده
نماند و مغولکان خایف و خاسر و حیران شده اکثر ترکش و پرتال بر پشت بستند و پیاده روی بدیار خویش
نهادند و چون سربداران سمرقند آن مهم را از پیش بردند پای در وادی شرارت و فتنه انگیزی نهاده
دست تغلب به اموال رعایا دراز کردند و این اخبار بسمع شریف امیر صاحبقران کامکار رسیده مسرعی
همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاد که از کماهی حالات اعلام دهد و امیر حسین خوشدل و مسرور
بطرف سالی سرای در حرکت آمد و امیر تیمور گورکان باستقبال روان شد و در حدود شقلان میان
ایشان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور ملک و ملت با یکدیگر سخنان گفتند و از وفور تهور
سربداران سمرقند اندیشه مند گشته جهت مصلحت وقت خلع و هدایا بدیشان فرستادند و چنان
مقرر کردند که در آن زمستان امیر حسین در سالی سرای بسر برد و امیر صاحبقران در کش و نخشب
قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید در بیت الشرف از دو طرف بسمرقند روند آنگاه
صاحبقران عالیجاه عزم نخشب نموده در آن زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت
و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده مولانازاده تبرکات و تنسوقات
جهت صاحبقران حمیده صفات بقرشی روان ساخت **گفتار در بیان امرا بسمرقند و کشته شدن
سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحبقران** اوایل فصل بهار و دین که فراش
نامیه جهت نزول سلطان گل در فضای باغ و بستان بساط زمردین مبسوط گردانید و از اقتضای
هوای راحت فزای اردیبهشتی اختلاف در الوان و روایح ازهار و ریاحین ظاهر گردید اگر دید آن امیر حسین
و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار شده هریک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند

و بعد از نزول در کان کل و اجتماع پسر بداران رخت هستی ایشان را بباد فنا دادند مگر مولانا زاده سمرقندی
که بنابر التفات خاطر صاحبقران ستوده آثار از آن مهلکه نجات یافت و دیگر پیرامن فضولی نگشته
بکاشانه انزوا و انقطاع شتافت و چون مشیت ایزد متعال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی
من حیث الاستقلال تعلق به امیر تیمور گورکان گیرد و آفتاب اقبال امیر حسین بر حد زوال رسیده
محبت و مودتش در قلوب خواص و عوام سمت نقصان پذیرفت در خلال این احوال بخل و خست
که بدترین صفات ذمیمه اصحاب ریاست است بر مزاج او غلبه کرد و بکلی همت و جبلی نهمت روی توجه
بجمع مال و اندوختن ذخایر آورد و بر امرای عظام و مخصوصان صاحبقران گردون غلام مبلغی کلی تحمیل نمود
و محصلان بهرام صولت بجهت تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اسباب و اموال
در جنگ لای دت بدان نیز سید از ادای آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور گورکان دست
دریا نوال گشاده امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و آقبوغا بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت
کرد و در برابر زری که محصل از ایشان می طلبید اجناسی که دست همت آنحضرت بدان میرسید بر طبق عرض
نهاد از آنجمله یاره و گوشواره حرم خاص خود اولجای ترکان آغا را که خواهر امیر حسین بود پیش برد و امیر
حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا از خواهر اوست بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه
رقم باقی مانده بود امیر تیمور گورکان اسبان خویش در عوض آن مبلغ نیز پیش کشید و امیر حسین متغافل
الاغان را قبول نکرد و اما گفت که من بسالی سرای میروم میباید که مبلغ باقی را نقد نموده از عقب من
ارسال نمایند و امیر حسین بسالی سرای رفته بواسطه این افعال ناهنجار خواطر صغار و کبار از ملازمتش
متنفر گشت اما میدانستند که تا وقتی که خاطر امیر تیمور گورکان با او موافق باشد پیرامن خلاف نمیتوان گشت اگر
گردید بنابر آن علی درویش ولد امیر بایزید جلایر و فرهاد به اتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه
امیر تیمور گورکان بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع آوردن لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر
مشغول است نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانید

نشانی ارسال داشت که امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته اند نزد ارده خاتون روند تا تحقیق
آن صورت نمایند و ارده خاتون دختر ترمشرین خان و مادر زن امیر حسین بود و القصه بدین واسطه
غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا اولجای ترکان آغا راه سفر آخرت
پیش گرفته علاقه خویشی سببی بین الجانبین انقطاع پذیرفت و در پاییز سنه سبع و ستین و سبعمایه
صاحبقران ظفرقرین با لشکر جلادت آیین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمده امیر سیف الدین را در
مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه مرغ دل آن صاحب حشمت صایب تدبیر را بدانه مکر
و تزویر در دام انتقام کشد ملک بهادر و عبدالله پیر اورا با عهدنامه مستتر از اساس دولت خود
پیش آنحضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیر تیمور گورکان بوثیقه امیر حسین و پیمان
بیهوده او التفات ننمود و امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب آن خسرو عالیشان نهضت نموده باز دیگر
آغاز مکر و فریب کرده خضر قرانه را با مصحفی که بدان سوگند خورده بود ارسال داشت به پیغام داد
که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و تفرقه سپاهی و رعیت است اکنون انسب چنان مینماید که هر یک
از جانبین در جای با یاران و لشکر تو در قرار توقف کنند و هر یک از ما با چند سوار در تنگ چکچک با هم ملاقات
نموده بی شایبه نفاق لوازم عهد و میثاق موکد گردانیم هر چند بر ضمیر منیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا بود
که امیر حسین درین ملاقات و ملایمت غیر مکر و خدیعت غرضی دیگر ندارد اما بنابر مبالغه امرا سر رضا جنبانیده
با سیصد سوار جرار در حرکت آمد بنیت آنکه دویست سوار را بجهت حزم در قریه نو توقیف نماید با صد
کس به تنگ چکچک رود و امیر حسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریق غدر و خلف وعده سلوک
داشته فرمان داد تا سه هزار سوار خنجرگذار بجانب صاحبقران کامکار ایلغار کنند و تا او را دست بسته نیارند
از پی ننشینند و آن جماعت در نواحی تنگ خرم بآنحضرت رسیده نایره قتال مشتعل گردید و دشمنان تا قتلش
جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بودند آنگاه باز ایستادند و این خبر بخزار رسیده سپاه نصرت شعار متفرق
گشتند و حضرت صاحبقران از قتلش با معدودی چند بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل از جیل با معدودی

ماخان در حرکت آمد و از آب آمویه عبور فرموده و بچول درآمده بر چاه شوراب را منزل ساخت و لشکر
امیر حسین در صباح نماز دیگر که امیر تیمور گورکان از قرشی نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی
تا بجوت برق دنبق بمهمات آن دیار مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتما از سر چاه شوراب
قاصدان سخن دان نزدیک ملک حسین کرت و محمد بیک جونی قربانی روانه گردانید تا معلوم نمایند
که آن دو سردار با حضرت در مقام وفا تهند یا بر خلاف و شقاق دارند و زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد
یافته در آن مدت هر کاروانی که از خراسان بر آن چاه می‌رسید پادشاه عالیجاه ایشان را توقف مامور میگردانید
و چون ایلچیان معاودت نمودند آوازه درانداخت که ملک هرات استدعای حضور ما کرده و کاروانیان را
اجازت داده با متعلقان روانه گشت و روی بصوب هرات آورده چون تجار بقرشی رسیدند امیر موسی با
اعیان و لشکریان امیر حسین خبر امیر تیمور گورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیر
تیمور با مردم خود پیش ملک هرات رفت و امیر موسی آن سخن را تصدیق نموده از قلعه بیرون آمد و با هفت
هزار سوار مسلح مرصع بیراق را منزل ساخت و ملک بهادر را بجهت اردو ایل قرار تا بس در قاشون توته و
کنبد لولی علم اقامت برافراشت **ذکر توجه نمودن امیر صف‌شکن بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مدلت و ناخوشی**

چون صاحبقران کامیاب از منزل شوراب کاروانیان را اجازت داد
بر سمت هراة روان شد بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل سیپارک نزول کرده موازی مدتی که
کاروان از آنجا به قرشی تواند رسید توقف فرموده انگاه همت عالی بر دفع اعداء دولت معروف داشته
عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید و در آن زمان دویست و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون
بودند اما بیشتر در سلک عاظم امرا و شجعان انتظام داشتند مانند سیورغتمش اغلان و امیر داود و اغلان و امیر
جاکو برلاس و امیر سار بوغا جلایر و حسین بهادر و میر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله
قبچاق و اقبوقا بهادر از قوم ایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارزاری و آن مهر سپهر کامکاری
با وجود قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت حضرت عزت و قوت دولت کرده بروی براه آورده بعد از
وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس شناه از آب گذشته و از قریه خنسار کشتیها گرفته بکنار آب برده
تا سایر سپاه عبور نمودند و از آنجا شب در میان شهر کش رفته امیر جاکو صلاح در آن دید که شبیخون
بر سر اعدا درون برند صاحبقران مؤید بواسطه قلت عدد این رای نپسندید و سپاه را بتوقف امر
کرده بهمراهی مبشر و عبدالله روی براه نهاد و چون بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را
بحراست اسپ مامور گردانید و با عبدالله از ممر ترناوی که آب از آنجا بشهر میرفت از خندق گذشته بکنار
ریز برآمد و بدروازه که بجانب خرابات رسید و بتجسس تفحص دست بر دروازه نهاد دانست که پس از آن
بخاک انباشته اند مراجعت فرموده بنظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جایی را که دیوارش پست بود بعبدالله
نمود و گفت محل نردبان نهادن و درآمدن قلعه اینست و از همان رهگذر آب از خندق گذشته بر سبیل سرعت
بملازمان پیوست و بمرافقت ایشان باز روی بقرشی آورد و چون بلب خندق رسید همه را پیاده ساخت و
چهل و سه کس را پیش اسبان باز داشت و صد نفر مرد دلاور با نردبانهایی که بود و الیغ برگرفته بودند بکنار ریز
آن آنجا را بر ممری که بعبدالله نموده بود نهاده بقلعه درآمدند و بنفس نفیس با صد کس دیگر بشطر فتح الباب بر در دروازه
با سپاه و آن صد نفر بعنایت فرازنده حصار اخضر بر همان نمرزبان وضع کرده بقلعه درآمد و تیغ انتقام از نیام کشیده
به دروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لایعقل یافت همه را کشته و در دروازه یکی پر قفل دروازه را شکست
و نقاره‌های موکب همایون بر کشیده بقلعه درآمدند و زلزله در شهر افتاده متوطنان شوریده سر اسیمه از خواب
برجستند و رعایای بیچاره حیران مانده با هم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب و غوغا کیست
که حضرت صاحبقرانی دروازه‌های قرشی را منضبط ساخته و عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه ظفر پناه افتاد
برحسب فرموده محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود راه گریز باز داد تا به پدر پیوندد و غرض آنکه چون بیک
ناگاه این خبر بقتیل امیر موسی رسد نفر قوبرا احوال آنچه را دیابد و در همان شب محمد بیک نزد امیر موسی رفت و
کیفیت واقعه بازگفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت دل از جای برداد روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر
با دوازده هزار کس بنظاره قرشی شتافته آن بلده را مرکز وار درمیان کردند امیر تیمور گورکان دروازه و برج و باره بهم

مضبوط ساخته بکلی همت متوجه دفع اعدای دولت گشت و دران روز امیر مویدارلات با سی سوار که هر یک در میدان
پیکار هزبری بودند خنجر گذار از شهر بیرون تاخته کارزاری نمودند که در بستان سیحون اسفندیار منسوخ ساخت
و شصت هزار اسب الجه کرده تعلیه در آورده و دورک بهادر باتند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک بهادر
گریخته در سلک سایر عساکر نصرت مآثر انتظام یافت روز دیگر المجی بوغا بهادر و انتمور بهادر بل روان انداخت
با پنجاه مرد بعزم نبرد بیرون تاختند و علی شاه و درویش یک یرغوچی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور
بشتافتند و از صف اعدا طغا بوقا بهادر متوجه شیران بیشه هیجا گشته بیک ضرب شمشیر انتمور بهادر کشته
گشت و اوزبکی که یکی از نوکران امیر موسی بود بعد از سوزبای در میدان نهاد و قران بوغا رود دستش
محکم گرفت و پیکسی بهادر معش را با تمام ربایند و امیر سار بوقا و المجی بهادر از بالای دروازه اغاز شکرده
طایفه از مخالفان را که دریای دروازها به پای حصار آورده بودند گریزانیدند و از سپاه اعدا توکل با جمعی مردانه
نبرد نمودند و دران محل صاحبقران سپهراقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت و از
هر طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور بی شمار غبار بی ناموسی بر
فرق خویش بیخته از پیش اندک نفری فرار بر قرار اختیار کرد لیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس که همراه او بودند
در طرف دروازه فراز پای ثبات و قرار تا آن غایت استوار داشت صاحبقران کامکار با شصت
نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن مؤید بتایید ملک مجید
بنفس همایون متوجه است تاب مقاومت در حیات خویش نیافت پشت بر معرکه کرده مانند امیر موسی بوادی
فرار بشتافت و صاحبقران شجاعت قرین بنفس خویش دشمنان را تکامیشی فرموده جمعی را که برساقه لشکر
مخالف بودند بگریزانید و اسپان کتل ایشان را بگرفت و همچنان میراند تا بملک رسید و او هم عنان آرزو و ملک آغا
که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود طی مسافت می نمود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز برکشید
و ملک را گفت که از سر خون تو اگر چه ریختنی است درگذشتم مشروط آنکه ازین زن جدا شوی و ملک اینمعنی را
فوزی دانسته بمضمون کلمه مَن نَجا بِرأسه فَقَد رَبِح عمل نموده ضعیفه آغاز تاختن کرده صاحبقران سرافراز

از عقب ایشان میتاخت و با آن زمان نوکری بود عاشق تاز نام تیر و کمانی در دست داشت و هرگاه که آن
حضرت نزدیک ایشان میرسید عاشق تاز تیر بر کمان میکشید و تا عدم وثوقش در آن کار ظاهر نشود نمی انداخت
و امیر تیمور گورکان بگمان آنکه آن مردک دران کار مهارتی دارد دلیر پیش نمیرفت تا بجهت طمع او عوراتی
ضرری بذات خجسته صفات نرسد و هدف سهام ملامت طبقات انام نگردد و درین حین بارگی صاحبقران گردن
سر بر راه جو گرفته از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی از پی زنان انداخته عاشق تاز بناکام تیری نینداخت
و با دوانی خود را در امر بی ظاهر ساخت مع ذلک دولتشاه بدیشان نرسید و عنان مراجعت انعطاف داد و بموکب
عالی ملحق گردید و امیر تیمور گورکان از نواحی قزل قاق بازگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود که مخالفان را
تا سنگ سحک تعاقب نمودند و ایل جلایر را و طایفه دیگر که گریخته میرفتند باز گردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران
کامران بکام دل دوستان بقرشی درآمده آن زمستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمود شاه را حکومت
بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و این حکایت که خامه سخن گذار بر سبیل اجمال شرح نمود متفق جمیع
ارباب تاریخ و اصحاب اخبارات و از تأمل در مضمون آن کمال شجاعت و تهور قطب السلطنة والدین امیر تیمور
بوضوح می پیوندد و از تفکر در تفصیل آن غایت تأیید الهی که شامل حال آن سالک طریق پادشاهی بود ظاهر
میگردد چنانچه محقق میشد که موفقا در عمل باشد

ذکر مصالحه امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقاتله بین الجانبین

چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته به امیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت امیر حسین متعجب شده
امیر موسی و اولجایتو اپردی و جهانشاه ولد تایغو و بولاد بوقا را بمحاربه صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد و آن حضرت
این خبر استماع کرده با دویست نفر از ملازمان بعزم شبیخون متوجه دشمنان گشت و در منزل قتا تقارب
فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک بده هزار بودند صاحبقران کامکار صلاح جنگ ندیده
بصوب بخارا رفت و در اثنای راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بی رخصت از موکب همایون جدا شده
بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول به بخارا تا نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت صلاح
در آن است که برسم شبیخون بر سر اعدا تازیم و کارشان بر طبق دلخواه بسازیم محمود شاه اینمعنی قبول نمود و بنابران

امیر تیمور گورکان نیز متعاقب امرا از آب آمویه گذشته درماخان با ایشان ملحق شد و هم در آن چند روز لشکریان
امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمود شاه باتفاق پدر جو و علی سیوری گریخته و از آب عبور کرده بموکب
عالی ملحق شد و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه درماخان نیز رخصت گذرانید و اسپان را فربه ساخت با ششصد کس
از ملازمان رستم آثار که در آن سفر در خدمت بسر برده نوبت دیگر بسرپنجه علو همت عنان نهضت جهان پیما را
بدان طرف آب منعطف ساخت و از خزار بچه و قرشی تاخت و جمعی از نوکران امیر موسی که آنجا بودند کشته در آن
اثنا خبر یافت که پنجهزار مرد از لشکر قراتاس در قوری سلاق نشسته اند و متوجه بدان اساس جمعیت ایشان
شده چون نزدیک بدان مکان رسید سپاه نصرت دستگاه را صفت تشتت ساخت و از اطراف و جوانب
قراتاس درآمده شورش انداخت و رعب و هراس در دل ایشان استیلا یافته با وجود کثرت اعداد از پیش
اندک نفری گریختند و امیر صاحبقران کامران و کامیاب بجانب سمرقند شتافته اوچ قرابهادر که از قبل امیر حسین
در سمرقند بود در کنار آب رحمت سر راه گرفت و از دست برد ملازمان موکب همایون بر خاک رحمت افتاده
پای در وادی فرار نهاد و بشهر درآمده و امیر تیمور پنج شش روز در پای قورچ سای غ فراغت آسائیده در آن
اثنا شنید که امیر حسین جبه المحش غبار جنگ و شین با جیوی نامعدود در قرشی منزل گزیده و مغلای لشکر او بشهر
سبز رسیده اند ضمیر منیرش گذشت که مناسب آنست که چند گاهی مقابله و مقاتله را در توقف انداز و عنان عزیمت
بطرف ترکستان منعطف سازد لاجرم با همان ششصد سوار که اقبال وار دست در دامن دولت ابد پیوند ایشان
زده بودند اتفاق کرده از سمرقند بتاشکنت شتافت و در نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلان
که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار ولایت ترکستان بودند ملاقات فرمود و بهرام جلایر چنانچه باید و شاید
بخدمتکاری ملازمان موکب شهریاری پرداخت و امیر کیخسرو آنچه مقتضای مروت و انسانیت بود بظهور ساخت و امیر
حسین در نوبت لشکر گران بمحاربه امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشت و هر بار آنحضرت را فتح و نصرت
روی نمود و سپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده بوی پیوستند و در خلال آن احوال جناب صاحبقران ستوده
خصال امیر سار بوقا و اقبوقا بهادر را جهت استمداد نزد امیر شمس الدین مغول ارسال داشت و در بهار سنه

٧٦٦

تسع وستین وسبعمایه ایشان باز آمدند و آوازه وصول سپاه جته شایع گردانیدند و امیر حسین آن خبر
شنوده مضطرب گشت و بعلما و مشایخ تاشکنت و خجند متوسل گردید تا امیر تیمور گورکان را نصیحت نموده از طریقه
مخالفت بگردانیدند و بجاده مستقیم موافقت رسانند و آن جماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایره
خشم آنحضرت را تسکین داده در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نقار
امیر حسین را به آب مکارم و اخلاق از لوح خاطر فرو شست و بنفس نفیس عازم ملاقات او گشته توزی بخشنده
نام را جهت اعلام آن عزیمت از پیش فرستاد و متعاقب در حرکت آمده در اثنای راه بعضی از لشکریان امیر حسین را
که از مصالحه غافل بوده در قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانید و چون در قینیار سغار منزل کردند بخشنده
باز آمد و خبر آورد که امیر حسین سوگندان بر زبان راند که من بعد نسبت بصاحبقران دولت منقبت در مقام دوستی و
محبت باشد و توران شاه نامی از خواص امیر حسین مصحوب بخشنده بخدمت رسید تا قواعد عهد و پیمان را
بایمان موکد گردانید و امیر تیمور گورکان غیاث بهادر را همراه توران شاه جهت همین کار نزد امیر حسین
روانه گردانید و امیر حسین امیر موسی و اولجایتو اپردی را با دو هزار سوار ارسال داشت تا با صاحبقران
ستوده خصال عهد و پیمان تازه سازند و آنحضرت را پیش او برند و در روزی که امیر تیمور گورکان
بعلیاباد رسید امیر حلی موسی بگوشش گفت که قرار علی آقا انجاست دزده آمده و سفرافا آغاز تردد کرده مهم
بران قرار یافت که از طرفین سر سرداری با صد تن پیش آیند و با هم ملاقات نمایند و بموجب تجدید رسانند
امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول اجلال نموده وحشت و بیگانگی به الفت و یگانگی مبدل شد و امرا
لشکرها را اجازت داده هر یک بیورت خود شتافتند و امیر تیمور گورکان نیز بقبة الخضرا کش خرامید
و مستوطنان آن بلده از استشاق نسیم عدالتش از نو جانی یافتند **ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان
و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان** بنابر مخالفتی که از شاهان بدخشان در خلال احوال
گذشته بظهور پیوسته بود امیر حسین بعد از آنکه خاطر از امر صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت
بصوب آن مملکت برافراخت و ملک حسین کرت از این صورت وقوف یافته فوجی از سپاه بغور و هرات

کبد و بلخ و شبرغان فرستاد تا دست بغارت و تاراج برآوردند و خبر تعدی غوریان بسمع شریف امیر
تیمور کورکان رسید و بجهت تأدیب ایشان از آب آمویه عبور کرده و آنجماعت خبر وصول آنحضرت شنیده
بتعجیل تمام روی بصوب هراة آوردند و امیر صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و او بر عزیمت آنحضرت
اطلاع یافته با شاهان مصالحه نموده عنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف داده و امیر تیمور کورکان در قندز
بوی رسیده و هر دو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و باتفاق
یکدیگر بکابل رفته آن خطه را از حیطه تصرف بولادین تاتیوفا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آن سفر
مقضی الوطر مراجعت نمودند امیر حسین قصد کرد که قلعه هندوان بلخ را تعمیر نماید و از سالی سرای بازپرداخته
آن بلده را دار الملک سازد و امیر تیمور کورکان با وی گفت که شما امیرزاده عبدالله ترک قزل بچه گرفته شهر را
پای تخت ساخت و آن معنی بروی مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز ازین داعیه درگذرید امیر حسین این سخن را
بسمع رضا نشنود و امیر تیمور کورکان با امرا و خویش بر بلخ برده آغاز عمارت کرده و در آن اثنا خبر رسید که لشکر
مغول بخیال تاخت و تاراج از ما وراء النهر باشبره آمده اند امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور کورکان و امیر
موسی را پیش فرستاده و خود نیز متعاقب از آمویه عبور نموده و در آخر همان سال زمستان مغولان با یکدیگر
مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن تحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت عزم عمارت
و امیر حسین با لشکریان و امرا عازم دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف جهانگیر
پسرش مصحوب امیر صاحبقران بر سر بدخشانیان فرستاده و آنحضرت در آن ولایت آثار اقتدار بظهور
رسانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت غیبت صاحبقرانی کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بیان
سلدوز را که از آن طرف آب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشتند مکتوبی به امیر تیمور کورکان
نوشته ازو استمداد و آن نوشته بدست امیر حسین افتاده بود درین ایام که صاحبقران کشورگشای
بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر گرداند اما امیر حسین آن راز سربسته را
نگشود و ازین جهت غباری بر حاشیه خاطر انور نشسته مقارن آن حال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق میکرد

بگوش امیر تیمور کورکان رسید بنابران روزی برای گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین
ملاقات نماید و بوسیله صحبت سخنان مذکوره استفسار نماید و در فرصتی که امیر حسین در کنار آب
سواره ایستاده بود و پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر فرماید شخصی از آن طرف آب آمده آهسته
با امیر حسین گفت که یاغی نزدیک است و امیر حسین روی بصاحبقران جنگجو آورده گفت باید که بی تأخیر از آب
عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنگ و باد حمله گرز گران سنگ دشمنان خاک را ذره وار متفرق و پریشان
گردانی زیراکه زبده حشم و بعضی دیگر از خدم که پیش رفته اند از عهده آن امر بیرون نمیتوانند آمد امیر تیمور حسب
الفرموده بتقدیم رسانیده چون به امرای مغول پیوست و خبر توجه آنحضرت بکیخسرو و شیخ محمد سلدوز رسید
عنان از میدان مقابله برتافته گریختند و از راه ترکش بطرف آلای رفت و رنبده خشم او را تعاقب نموده
شیخ محمد بصوب جبه گریخت و امیر تیمور کورکان او را ایلغامیشی کرده مظفر و منصور مراجعت فرمود

گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقران و امیر حسین بن امیر مسلا کرت ثانی

چون بارادت قادری که کلام معجز نظام والله یؤتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لایزالش دلالت
میکند نزدیک بدان رسید که آفتاب اقبال صاحبقران ستوده خصال از افق استقلال طلوع نماید و
بر غروب ماه جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود و اموری که سبب تنفر قلوب جمهور تواند بود
میشد در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمایه بیشتر از پیشتر از امیر حسین سر برزده و از جمله آنکه نسبت بحضرت
عالی مرتبت در مقام عذر و خدیعت آمده خواست که هنگام فرصت دستبردی نماید تواجیان فرستاد تا از
متعلقان آنحضرت هرکرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده از خطه کش به بلخ برند و شیرین بیک آغا را که
خواهر صاحبقران والاگهر بود و بهانه آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات پسر چادرچی را در سر شراب کشته و گریخته بود
پیش خود طلبید و الیچا امیر موسی را که در سلک مصاحبان آنحضرت انتظام داشت با کوچ طلب نمود و بدین واسطه
فهم اشتمال این حرکات نالایق امیر تیمور کورکان را جنبش باطن امیر حسین بتحقیق انجامید همت عالی نهمت بر
دفع شر او گماشت و بعد از مراسم تقدیم مشورت با عظما و ارکان دولت حبل قوی والی فسخ شعار خلاف

امیرحسین ظاهر ساخت امرا و تومانات اولوس جغتای که از کمال بخل و خست امیرحسین ملول و متنفر بودند
واز بأس سطوتش لحظه بفراغت نمی غنودند بیکبار با صاحبقران گیتی ستان همداستان شده
قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان موکد گردانیدند و امیر کشورگیر به اجتماع لشکرها فرمان داده هندو
قرقره را بطلب شیخ محمد بیان سلدوز بجانب اترار فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطه کش نهضت
فرموده امیر موسی را در قول تعیین فرمود و منقش بغیس در مقدمه سپاه روان شده و چون حوالی اترار از غبار
موکب ظفر آثار مشکبار گشت امیر موسی جمعیتی مرا پس کجوزراه داده گریخت و صاحبقران گردون اقتدار
وجود و عدمش یکسان شمرده سیورغاتمش اغلان و امیر موید و حسین برلاس را با جمعی دیگر از اعیان
لشکر فلک اساس منقلای ساخت و قول را بفر طلعت همایون بیاراست و چون سیورغتمش اغلان
بترمد کهنه رسید هندوشاه و خلیل که مقدمه لشکر امیرحسین بود سپاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب
بلخ منعطف گردانیدند درین اثنا عالیجناب سیادت قباب ولایت انتساب سلیله ائمة المعصومین استسما
آل طه ویس امیر سید برکه که در سلک اعاظم شرفا که انتظام داشت و دران اوقات جهت اوقاف
حرمین شریفین نزد امیرحسین رفته بود و بر طبق دلخواه جواب نیافته از آب آمویه عبور نموده در
موضع جراکه در پنج فرسخی ترمد واقع است بملاقات صاحبقران خجسته صفات فایز شد و طبل و علم که
اظهر علامات سلطنت است پیشکش کرد و بر زبان فصاحت بیان گذرانید که توجه حیثیت شأنک منصور
حضرت صاحبقرانی بوصول آنجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل دقیقه نامرعی
نگذاشت و اوقاف حرمین را انجدام سده سدره معاش و مسلم داشته مدت العمر نسبت با ایشان
در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون شاهیته اورنگ و تاج بمنزل ارتفاع رسید شیخ محمد بیان سلدوز
و هندوی قرقرا بموکب همایون پیوست و در منزل حلم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو بردی که از قبل
امیرحسین بحکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال
انتظام یافتند و برین قیاس امیر کیخسرو ختلانی و هر کس از پاکان ممالک پهلوانی که از امیرحسین آزرده بود

گریبان گردون اساس آمده بعز بساط‌بوسی مستسعد شد بدرگاه آن شاهزاده والا نژاد
زمام کشوری پروری رو نهاد ولی خدمتش بسته مرکب میان برای دعایش گشاده زبان و بعد از اجتماع
امرا و اشراف صاحبقران ستوده اوصاف سیورغتمش اغلان ولد دانشمندچه خان را که از نسل اوکتای
قاآن بود به پادشاهی اولوس جغتای تعیین نموده چند روز بجشن و سور و لهو و سرور بگذرانیدند و بعد از
فراغ از ان امر متوجه بلخ گشته امیر زنده‌حشم در سلک سایر خدم انتظام یافت و حضرت صاحبقران
بآئین آسمانی در ظاهر بلخ قبه بارگاه به اوج مهر و ماه بر افراشته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند
واز طرفین مستعد جنگ و پیکار شده جنگ در آلات کارزار زده در روز اول مردم بسیار فوجی پیاده
در زره سوار از شهر بیرون شتافته رایت محاربه برافراختند و شاهزاده شجاعت آثار عمر شیخ بهادر
بن امیر تیمور گورکان که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرات و تهور بر ایشان تاخته با وجود صغرسن
نوعی آثار اقتدار به ظهور رسانید که موجب تعجب دوست و دشمن شده جهت اصابت عین الکمال تیری ب
پشت پای او رسیده که از جانب دیگر سر بیرون آورده جراحان سیخی در آتش تافته جای زخم را داغ
کردند و شاهزاده دست در دامان شکیبایی زده مطلقا اضطراب نفرمود و روز دیگر که شهسوار اعظم المعدا
آفتاب بیرق زرنگار برافراخته بعزم تسخیر قلعه فیروزه کار که دون از جانب دروازه شرق نهضت
نمود و راه فرار بر جشری که بر بروج آن حصار قرار گرفته بودند خود نمای مسکیر ... صاحبقران
کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه هندوان نهاد و از جانب امیرحسین طایفه از اهل جلادت
تیغ جسارت آخته از شهر بیرون تاختند و بقدر مقدور در لوازم ستیز و آویز پرداختند آخر الامر سلوک طریق
گریز اختیار کردند و امیرحسین آثار عجز و انکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده فرموده در حصار زردست
زبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال برداشته از مکارم اخلاق
توقع میدارم که بجان امان یابم و بجانب مکه مبارکه شتابم و شرف زیارت بیت الله دریافته در آن
واجب الاحترام باستغفار جرایم و اثام قیام نمایم مراحم خسروانه ان ملتمس را بسمع رضا جای داده فرمان

از آن میمون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود اما امیر حسین بر آن
سخن اعتماد ننموده میان خوف و رجا شبی با دو ملازم از قلعه بلخ بیرون آمده و نوکران را بماهی مشغول ساخته
بالای منارهٔ مسجد جامع شهر کهنه گریخت و چون صبح صادق برسم غمازی بجای آورده جمشید خورشید نقاب
هندوان شب را سحر کرد شخصی که اسب گم کرده بود در طلب گم کرده خود بهر طرف میگشت بخاطر گذرانید
که مناسب آنست که بر بالای مناره برایم و اطراف و جوانب اردو را احتیاط تمام نمایم شاید که اسب بنظر من
درآید و به این خیال روی بالای مناره آورد و امیر حسین را آنجا یافت و بشناخت امیر حسین که در ایام دولت
سرگرمی گندم بر این هیچ بهلوانی نمیداد و در آن وقت از خوف گوی مروارید غلطان در دست آن شخص نهاد و
بمواعید نیکو او را امیدوار گردانید و در کتمان خویش مبالغه بجای آورد هیهات شتر تنومند بر زبر کوه الوند
چه سان پنهان ماند و آتش سرکش را از بالای مناره چه چیز از نظر غایب گرداند و بعضی مخادیم واجب التعظیم
این بیت را در این محل نوشته و الحق که نیکو گفته اند بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد که نهان
شدم من اینجا مکنید آشکارا القصه چون آن شخص از مناره پایین آمد فی الحال بآستان صاحبقران
عالیشان آمده کیفیت بعرض رسانید و فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مامور گشته روی بسوی مناره
آوردند و امیر حسین چون دید که گروه انبوه از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت اند
از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزید و بنا بر آنکه اگر گرگ اجل دست در گریبانش زده بود دامنکی
از دامان جامه اش بیرون ماند طلبکاران بر بالای مناره شتافته و او را نیافته مراجعت کردند و بی تکلف دیوار
مسجد رسیدند و امیر حسین را که سر بخدمت دارا و اسکندر در نمی آورد دست و گردن بسته بپایگاه صاحبقران
جم جاه آوردند کدام سپهر که بر این آستانه خاک نشد امیر تیمور گورکان را چون چشم بر امیر حسین افتاد
روی به امرا آورده گفت من از مقام ریختن خون او درگذشته ام و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته
و موکلان امیر حسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیر حسین
بسپرند بمن تا بقصاص برادر خود کیقباد بکشم امیر تیمور گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثنای گفت و شنید

صاحبقران ظفر قرین را از ایام اتحاد و مصاحبت امیر حسین آمده رقت نموده قطرات عبرات بر رخسار
مبارکش دوید و امیر اولجایتو اپردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود گریه آن
حضرت را امارت نجات امیر حسین از گرداب بلا تصور کرده بگوشه چشم بجانب امیر موید و کیخسرو ختلانی
اشارت نمود ایشان غرض پرکار دیده را دریافتند و از عقب امیر حسین شتافته به استیصال نهال اقبال او پرداخته
رشته حیاتش بمقراض قصاص انقطاع داده خاطره از ممر او فارغ ساختند کدام دوحه اقبال بر چرخ کشید
که صرصر اجلش عاقبت زبیخ نکند کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای او نفکند
دو پسر امیر حسین خان بوسعید و نوروز سلطان با خالی که دست نشان او بود همان روز بقتل رسیدند
و دو پسر دیگر جهان ملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم آخرت شدند و چون لشکر
منصور در قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان او بپایه اردوی همایون
رسانیدند و آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا بنت امیر بایان سلدوز و اسلام آغا
بنت امیر خضر یسوری و منور ختای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داد و سویج قتلغ آغا دختر ترمشیرین خان را
ببهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغا را بیده چشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را به امیر جاکو و دیگر
تمامان و دختران امیر حسین را به ازدواج امیرانی که تقربا نامزد فرمود دنیا عروسیست که هرچند روز دست در
آغوش شوهری کند و حریفیست تیزخشم که هر لحظه چشم بر دیگری افکند دل مبند بر این پیره زن عشوه گر دهر
نوعروسیست که در عقد بسی داماد است و این واقعه عظمی در ماه رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه
بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرموده صاحبقران گیتی ستان ویران گردید قال الله تبارک و تعالی
قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء مالک الملک واجب التعظیم قال الله تبارک و تعالی
قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء مالک الملک واجب التعظیم صانع قادر خبیر علیم مملکت میدهد بکی داری
نیکخویی حمیده آثاری که ز فیض عدالتش عالم چون بهشت ارم شود خرم علم معدلت برافرازد رسم ظلم از جهان براندازد
آب شمشیر تیغ عدل جهان گلشن دین حق کند آباد آتش خشم چون برافروزد خرمن عمر دشمنان سوزد ز ابر... از رباح لطف و کرم

وز هبوب نسیم خلق شمیم   دوستان را ز نو دهد جانی
رسد از وی بهر یک احسانی   نظرش خاک را چو زر سازد
کار خلقی بیک نظر سازد   اکرم اهل علم و تقوی را
معتقد این دین و دنیا را   بر خلایق دهد ارزانی
خود به ایشان کند همبازی   نبود غیر مکرمت کارش
پر بود از می وفا جامش   در ره دین کرمت بیاج
کند غیر خیر و احسان هیچ   و چون ماجد ولی چنین در آن زمان همت آیین غیر صاحبقرانی گیتی ستان کسی دیگر
نبود در آن ایام که فراشان قدر و قضا بساط جهانبانی امیر حسین در نوشتند منشیان دیوان و الله تؤتی الملک
من تشاء منشور خلافت ایران و توران بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان
سنه احدی و سبعین و سبعمایه موافق ایت ییل که سن شریفش سی و چهار سال شمسی رسیده بود و سادات
عظام واجب الاحترام مانند اولاد خیر الانام سید برکه و قدوه احفاد ائمه اثنی عشر خانزاده علی اکبر و اعیان امرا
و الوس چغتای مثل امیر شیخ محمد ولد بیان سلدوز و امیر اولجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر ساربوقا
جلایر و امیر جاکو برلاس و امیر زنده حشم اپردی و شاه شیخ محمد بدخشی و غیرهم از اشراف و اعیان که در
قبة الاسلام مجمع بودند بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نموده در ساعتی مانند کوکب طالعش مسعود
و زمانی مثال اختر دولتش طالع از اوج مقصود تخت پادشاهی را بوجود همیونش زیب و زینت دادند
و سروران قبایل جابجا رسم و عادت مغولان است زانو زده زبان بدعا برگشادند و مناسب الحال گفته اند
سراسر دلیران ایران زمین   کشیدند صف بر یسار و یمین
بتهنیت یک بیک همگنان   زبان برگشادند زانو زنان
که شاها بزیب فر و تخت و تاج   بمان تا بماند ز آدم نتاج
ترا بندگانیم از جان و دل   ولی بندگانی ز خدمت خجل
نه ما چاکرانیم و تو شهریار   که ما بندگان تو خداوندگار
و چون حضرت صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی
متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیر حسین که سالها بسیار بدست آورده بود و بظلم و حرص اندوخته
بود بگشاد و مجموع ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدم را مواهب فراوان و عطایا
بیکران داد   رعیت ز انصافش آباد شد   حشم از سیاستش همه شاد شد   و هر یک از امرا و شجعان را که لوازم [illegible]
و مراسم جانسپاری تقدیم رسانیده بودند بمناصب ارجمند مفتخر و سرافراز گردانید و چون از اشغال این مهم

باز پرداخت حکومتش را بامراد پسر چوغام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول
متوطنان آن بلده فردوس مانند را مشمول انعام و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغولی فرموده ابنیه
سمرقند را طرح انداخت

ذکر مخالفت زنده حشم اپردی و کشته شدن او بتقدیر ایزدی

امیر موسی که در وقت
توجه حضرت صاحبقرانی از سمرقند بجانب بلخ تخلف نموده بود و بعد از استماع قتل امیر حسین روزی چند در
ترکستان سرگردان بوده بالاخره از آب عبور نموده بزنده حشم پیوسته او را بر مخالفت صاحبقرانی مطلع و
باعث و محرض شد و در سنه اثنی و سبعین و سبعمایه که صاحبقران کشورگشای تورلیتای فرموده زنده حشم
اطاعت فرمان نکرده بسمرقند نرفت و امیر تیمور کورکان خواجه یوسف ولد اولجایتو اپردی و تابان
بهادر را جهت نصیحت زنده حشم بشبرغان فرستاد آن بیخردان ایشان را بند فرموده و این خبر بسمع شریف
پادشاه هفت کشور رسیده آتش غضب خسروانه التهاب یافت و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته
عنان بطرف شبرغان تافت و بعد از محاصره آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته از امرا اولجایتو اپردی
و بعضی دیگر از امرا و نوئینان را شفیع جرایم خویش ساخت و امرا زبان شفاعت گشادند. امیر تیمور کورکان
ملتمس ایشان را بعز اجابت مقرون گردانیده دست از محاصره و محاربه باز داشته زنده حشم از قلعه
زمرده نه زنده خود نیم جانی   بیامد به پابوس صاحبقرانی
و امیر موسی را همراه آورده بایستادگان پایه
سریر خلافت مصیر سپرد و پادشاه پوزش ایشان را پذیرفته زنده حشم را مشمول عواطف بیدریغ فرموده
و نوبت دیگر زمام ایالت شبرغان را در قبضه اختیار او نهاد و عنان عزیمت بصوب ماوراءالنهر انعطاف داد
و چون بشهر سبز رسید بطریق عنایت نظر بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات
فاخره پادشاهانه و حکومت ایل و الوس او را معوض گردانید و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه کرت
دیگر زنده حشم باغوای خانزاده ابوالمعالی ترمذی یاغی شده بترمد رفت و در آنجا دست بغارت
و تاراج برآورده و این خبر بعز عرض صاحبقران عالی گهر رسیده ختای بهادر و ارغونشاه را با لشکری
نامدار بشتافت و با ساز جنگ   همه کینه توز از نام و ننگ
بدفع شر مخالفان بداختر نامزد فرمود و جنود بشبرغان

از وصول بهادران رستم توان خبر یافته بر آب آمویه از کشتیها پل بسته و جماعتی از ایشان شب برای فرار از
آب گذشته آن پل را ویران کردند و چون زنده حشم با سایر خیل و حشم سپاه نصرت قرین را دیدند برسیدند
و روی بصوب گریز آورده بر سر جسر تاختند و بعد از آنکه بمیان پل رسیدند آن طرف را مانند حال خود خراب
یافتند متحیر گشتند و آن چین دلیران سمرقند از عقب دست قدرت به تیرباران بر آوردند و آن بدبختان خذلان‌مآب
روان در نهیب و اجل در شتاب نادند در آب از اضطراب و خود را در آب انداختند و جمعی کثیر از زخم پیکان
شعله سان در میان آب جان بمالکان سپردند و زنده حشم با دلی پژمرده و زردی از مردم افسرده بساحل نجات
رسیده خود را در شبرغان انداخت و به استحکام برج و باره و تنقیح دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه
امیر جاکو برلاس را با سپاه گردون اساس بمحاصره شبرغان فرستاد و امیر جاکو بفضل مستعان در آن کار بر
پایان رسانید و چون طایفه لشکر بهادر روی نمودند زنده حشم به پای عجز و اضطرار از حصار دیوار شبرغان بیرون
آمده و امیر جاکو او را به پایه سریر اعلی برده زبان شفاعت بگناهانش گشاد و امیر صاحبقران کرت دیگر از خون
زنده حشم در گذشته گوشش را بدرر پند و نصیحت بیاراست و سرش از افسر امنیت بلند ساخته کمر زرین بر
میانش بست و خلعت فاخر در قامت قابلیتش پوشانیده اسب تازی نژاد انعام فرمود و هم در آن سال صاحبقران
ستوده خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن دیار مظفر و منصور عنان بر مستقر سریر سلطنت معطوف
گردانید در قرل آوزن کوی شنیده که زنده حشم و ابو اسحق والد مصر سوری و امیر موسی و خارزاده ابو المعالی
ترمدی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با هم عهد کرده اند و بمصحف سوگند خورده اند که چون بموضع قراسمان برسند
بجان آن آفتاب آسمان جهانبانی گزندی رسانند و امرا بر موجب الحکم الجماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم
لوازم پرسش ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت سرایملک خانم که خواهر زاده او بود و امیر خضر سوری بالتماس
امیر سیف الدین که خواهرش در حباله داشت از سیاست نجات یافتند و خارزاده ابو المعالی را از انتساب
بخاندان نبوت دستگیری کرده اما بموجب حکم علما وطن اختیار نموده روی بغربت آورده و چون برودت
بسیار بر مزاج خواجه ابو اللیث مستولی بود مقرر شد که بمکه مبارکه رفته ساکن گردد تا بواسطه شدت حرارت

هوای آن سرزمین اعتدال در افعال او پیدا شود و زنده حشم را مقید کرده بسمرقند بردند و در مجلسی انداختند
که راه بیرون آمدن نداشت   بترد جز این سخن دور نیست   که زندان دشمن بتر از گور نیست   گفتار

در بیان توجه امیر تیمور گورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه آنحضرت با یوسف صوفی بعد از جنگ

یوسف صوفی قنقرات قبل از جلوس صاحبقرانی پسندیده صفات مدت پنج سال ولایه خوارزم در تحت
تصرف آورده بود و چون آنحضرت از ضبط و نسق الوس جغتای پرداخت کند همت بر تسخیر آن مملکت
انداخت خلیفه تواجی را نزد حسین صوفی فرستاد و پیغام داد که کاث و خیوق تعلق به الوس جغتای دارد باید
که آن دو ویران سپه رنجش باز گذاری تا طریق موافقت بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی بدان سخن
التفات نکرده گفت من این مملکت بضرب شمشیر مسخر ساخته ام محرر و سلام و پیغام کسی نخواهم داد خلیفه
این سخن را بعرض صاحبقران کامیاب رسانیده آنحضرت خواست که علی الفور عازم خوارزم گردد اما مولانا
جلال الدین کش که با وجود مواز علم و عمل و شرف ملازمت صاحبقران را طراز خلعت کمالات ساخته بود بعرض
رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمیع اهالی آن ولایت بر تفرقه و پریشانی
تبدل یابد و اجازت طلبید تا بجانب خوارزم رفته بهر گونه موعظت و نصیحت حسین صوفی را از خواب غفلت
بیدار سازد و رخصت یافته بدان جانب شتافت و چنانچه سزاوار حال علمای دین دار باشد لطایف
نیکو خواهی و خیر اندیشی بتقدیم رسانید اما حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را
بند فرمود و چون این خبر بسمع نصرت صاحبقران عالی گوهر رسید در سیچقان ییل که باتفاق مولف ظفرنامه
بسنه ثلث و سبعین و سبعمایه بود و بزعم مصنف مطلع سعدین بسنه اربع و سبعین با سپاه ظفر قرین
عازم خوارزم شد و چون ماجه رایات نصرت آیات پیش از وصول بر جه و کاث انداخت داروغه آن
بلد پیرام خواجه بیاودل باتفاق قاضی خیوق در حصار خزیده اسباب دفع و رفع مهیا ساختند عساکر اقبال
ماثر روی توجه بقلعه نهاده دست به انداختن تیر و راندن تیغ بر آوردند و روز اول کاث را بقهر و غلبه گرفتند
و آنجا ایشند کار به غارت کردند و رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم گشته بعد از وصول بر آن نواحی حسین صوفی

وانست که مقاومت با سپاه ظفرپناه مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه بدرگاه عالم پناه
فرستاده طالب مصالحه شد دران اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشایبه نفاق مغشوش ساخته
بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر سمرقند پریشان شده اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آئی
تا من نیز ملحق شده امیر تیمور را منهزم گردانیم حسین صوفی این سخن بشنود لشکر خود را بسیاهی کرده
از شهر بیرون خرامید و حال آنکه دران زمان جهانگیر کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه نصرت انجام بتاخت
رفته بودند صاحبقران گردون غلام چون جسارت خوارزمیان مشاهده نمود با بقیه بهادران صف شکن تکار
آب قارن که میان ایشان واسطه بود شتافت و که در آب گرفته راه عبور بر خوارزمیان بربست و سیف تیز آغاز
آمدشد کرده چون نایره قتال اشتعال یافت جمعی کثیر از دلیران موکب همیون مانند اماجی کلبه و جرغتو و شیخ
علی بهادر و امیر مؤید و آق تیمور بهادر و ختای بهادر و الچی بهادر با اسپان آتش اسک بعزم جنگ در آب آمدند
والچی بهادر غرق دریای فنا شد و دیگران در ضمان سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند
متعاقب آن جماعت صاحبقران عالی مرتبت تیز خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد اما محمد شیخ بیان سلدوز
مانع آمده خود از آب عبور نموده و بروی بدشمنان خاک آورده انتقام کارزار کرده که حسین صوفی فرار بر
قرار اختیار نموده بشهرستان شتافت و از غایت غم و اندوه مریض شد و هم دران دو سه روز بعالم آخرت پیوست
و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام او گشت و ایلچیان به آستان سلطنت آشیان
فرستاده و از کردار برادر برات ذمه نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس او را بشرف اجابت اقتران
داده مشروط آنکه دختر خود را برادر آق صوفی که سوی بیک نام داشت و از دختر خان ازبک در وجود آمده بود بنکاح تزویج مهد جهان
گشته بود به امیرزاده جهانگیر دهد یوسف صوفی نیت در شته قبول نمود که هرگاه فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ
یابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت معاودت فرمود بافر دولت و طالع مسعود
و چون بولایت سجاس رسید کیخسرو ختلانی را بموقف یرغو حاضر گردانیدند و گناه بدان خون گرفته ثابت گشته
کشته شد و پسرش سلطان محمود بموافقت ابواسحاق ولد خضر سوری بخوارزم شتافتند و یوسف صوفی را اغوا و

وسوسه کردند که تیغ بطلان بر صحیفه امیر صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد و امیر تیمور گورکان آن زمستان
در سمرقند قشلاق کرد و چون سلطان عدالت شعار بهادر نقاب دشت رکوسار اعلام نصرت آثار برافراخت
با سپاهی از ریگ بیابان فزون بعزم رزم خوارزم بر سر یوسف صوفی توجه جزم فرموده روی براه آورد و بعد از
وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان شده بارسال رسل و رسایل و هر گونه وسایل نوبت
دیگر صاحبقران معانی گوهر از مقام انتقام بگذرانید و قبول فرمود که علی الفور الوقت خانزاده را بسمرقند فرستد
و امیر تیمور گورکان بمستقر دولت مراجعت فرموده در شوال سال هفتصد و هشتاد و یک موافق اریچ ییل هنگام
بهار که نسیم اعتدال آثار نوتی نامیه را بآوردن عماری عروسان گل و ریاحین نامزد کرد صاحبقران ظفرقرین
امیر ادکو برلاس که از اولاد لالان قراچار نویان بود و امیر داود و ارزون اولجایتو را جهت آوردن خانزاده
بخوارزم فرستاد یوسف صوفی امرای عظام را تعظیم و تکریم نموده خانزاده را به آیینی که از ان لایقتر نتوان بود
مصحوب ایشان گسیل فرمود و حضرت صاحبقران ترکان خاتون را که عروس پیر قتیدو خان بود با دیگر خواتین حشمت
آیین و زنان و امرا و سادات و علما و قضات به استقبال فرستاد و کمربستگان آستان سلطنت آشیان
بترتیب اسباب جشن و سور و لهو و سرور قیام نموده رعایا و محترفات سمرقند آیینی بستند و چون عماری گوهرنگار
عالی را بشهر درآوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و در ساعتی که اخترشناسان از نظر
بدقت نظر جهة آن کار اختیار کرده بودند سادات و علما و قضات در مجلس همایون حاضر گشتند و ناهید حجله خانی را
با جمشید جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان زبان تهنیت گشودند و دست نیاز بگوهر افشانی
گشاده لوازم شادمانی بتقدیم رسانیدند   ز بس گوهر و زر که افشانده شد   ز برچیدنش دستها مانده شد
در حجله سپهر عروسان کواکب جلوه گر گردیده اجتماع نیرین سپهر نامداری و مقارنه سعدین آسمان
کامکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و مؤانست بالکل و جهی دراحسن صورتی دست داد
جهانگیر شهزاده کامکار   گرفتش بصد آرزو در کنار   چه خوش ساعتی کز سر کام دل   نشستند با هم دو آرام دل
به هم زر فشانان در سرای سپهر   گرفتند در آغوش های مهر   خوش آن روز و فرخنده آن روزگار   که یابند کام دل از هم دو یار

گفتار در بیان بعضی وقایع و احوال علی سبیل الایجاز والاجمال صاحبقران ستوده خصال بعد از
فراغ بال از سرانجام مهام ماوراء النهر و ترکستان عزم تسخیر مغولستان فرموده بروایت ظفرنامه در روز پنجشنبه
غره شعبان المعظم سنه ست و سبعین و سبعمایه بدانجانب روان شد و چون رباط قطغان محل نزول همایون گشت
سپاه برد و برف بمرتبه غلبه کرد که بسیاری از انواع ادیان و اجناس پس حیوانی را بعالم عقبی و چراگاه عدم برد
بنابران آنحضرت بسمرقند مراجعت فرموده آن مقدار توقف کرد که سورت برودت کمتر شده در دوشنبه غره شوال
موافق توشقان ییل بار دیگر متوجه آنجهت گشته حمه دید امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه بهرام
جلایر را منقلای گردانید و در آن یورش قمرالدین دوغلات که در مغولستان از سرداری کلانتر بود از
دستبرد سپاه منقلای شکست یافته پای ادبار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق بنفس نفیس تا موضع
های طاق رفته و میرزاده جهانگیر تا منزل اوج قراغان ایلغار کشید و قمرالدین را در کوهستان یافته و تعاقب
نموده از ایل و الوس جدا گردانیده تمامی منازل او را و خاتون امیر شمس الدین و بیان آغا را با دخترش
دلشاد آغا اسیر ساخته در بالای قراقسماق بنظر پادشاه باستحقاق رسانیدند و صاحبقران مظفر لوا
دلشاد آغا را در سلک سایر ازدواج طاهرات منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانیده بسمرقند بازگشت
و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز بسبب غدری که اندیشیده بود به آتش خشم دشمن سوز محترق گردید
و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه مطابق لوی ییل بار دیگر بسببی که هیچ یک از مورخان زبان به اظهار آن
نگشاده اند امیر تیمور گورکان با سپاه گران بجانب خوارزم نهضت فرموده امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر
قطای بهادر و الچی بوغا و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آثار بجانب مغولستان جهة استیصال
قمرالدین روان فرمود و چون ماهچه توق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق بپایه وصول بموضع سه بار انداخت
ترکن ارلات یاغی شده دیگر روان گردید دولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نموده در کنار آب
بوی رسید و ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب دولاد و تیغ دلیران صف شکن منهزم گردیده دولاد در تکامیشی
ترکن تیز گشته خود را تنها بوی رسانید و رگ جانش را بر طبق دلخواه ببرید و مظفر و منصور باردوی همایون مراجعت

نمود و از جماعت امرا که بجانب جته رفته بودند سار بوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا خطای
بهادر را و الچی بوغا را گرفته و با ایل جلایر و قبچاق بطرف سمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر اقبوقا که حاکم
آن بلده بود خود را مضبوط ساخته جهت اعلام آنحال قاصدی بعنان باد شمال تر نزد امیر صاحب اقبال فرستاد
و الچی در موضع خاص نعره بالچوسی اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابران رایات ظفر آیات بموجب
کلمه العود احمد معاودت کرده امیرزاده جهانگیر برسم منقلای پیشتر روان گردید و شاهزاده در موضع کرمینه
بدشمنان برکینه رسیده و بر ایشان غالب آمد و سار بوغا و عادلشاه گریخته بدشت قبچاق رفتند و ملازمت
اروس خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند که اروس خان در وقتی که به ییلاق رفته بود و اوچی بی را که در دشت از
تیل خان حکومت می نمود بشمشیر غدر کشته روی بمغولستان نهادند و قمرالدین پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران
مظفر لوا آنقدر اغرا کردند که بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایه اندکان که در تصرف امیرزاده عمر شیخ بود در آمد
و امرا و تماق از شاهزاده رو گردان شده بوی پیوستند و امیرزاده عمر شیخ در کوهی متحصن گشته شخصی را
که دانشمند نام بود جهة اعلام آنحال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب بحرکت آمده بمحض وصول
این خبر قمرالدین بازگردیده ایل و الوس خود را از موضعات باشی کذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کمین
بایستاد و چون امیر تیمور گورکان بدان مکان رسید از کمین قمرالدین غافل بوده تمامی سپاه را بتکامیشی اعدا
روان فرمود و بنفس نفیس با دویست کس از امرا و سرداران توقف نمود در آن حال قمرالدین با چهار هزار سوار
آسوده از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام انتقام بیرون آورده بر فور مرجه تمام متوجه استیصال صاحبقرانی را
وجهه همت خود ساخته و آن منبع دولت ملهم مضمون کریمه کَم مِن فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثیرَةً باذن الله الهام یافت
گردانید و بهادران موکب ظفرنشان را استمالت داده بنفس نفیس روی بدشمنان دون نهاد لاجرم جنگی در پیوست
که از شرح شدت آن زبان قلم از رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و
نیروزی شامل حال صاحبقران ستوده خصال گشته مضمون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بظهور انجامید
و مخالفان منهزم و متفرق شده متعاقب آنحال امرا و لشکریان که بیسون رفته بودند رسیدند و عنان عزیمت

بکامیشی قمر الدین منعطف گردانیدند و در آن صحرای بی انتها از کشته‌ها پشته‌ها ساخته ایل و الوس ازو باز
ستدند و جاپ اوز کند میفرستادند و قمر الدین و سار بوقا و عادلشاه و لشکر جاج بار دیگر بهم پیوسته شدند و خواستند
که بار جمعیتی پیا زند که ناگاه امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسید و همه را پریشان گردانید و اوج قرابا در
عقب قمر الدین تاخته از پی او بازگشت تا مردم تنها ماندند و قمر الدین عطف عنانی کرده تیری بر اسب اوج زد که از پای
درافتاد و اوج قرا سپر در سر کشیده و شمشیر کشیده روی بوی نهاد و قمر الدین او را بد انسان دیده گفت نطفه مردانگی
همین است که بجای می‌آوردی از بهمومی اینقدر را مرا باش و بازگرد و اگرنه در ضرب شصت من نگاه کن و تیری دیگر
انداخت که یک وجب در سنگ نشست اوج قرا آفرین نموده پیاده بازگردید و این سرگذشت بعرض رسانیدند و درین
یورش امیرزاده عمر شیخ و ختای بهادر بکاشغر رفته آن خطه را از خضر خواجه و خدایداد معزول ساختند و
سلطان کاشغر را بامدکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران عنان بازه جهان بوده بمستقر سلطنت و استقلال
منعطف گردانید حبه اصابه عین الکمال امامل زمانه عدار نیل ملال بر چهره احوال خدام آستان عزت و جلال کشید و تفصیل
این اجمال آنکه چون صاحبقران ظفر مآل در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند به نیابت
خویش باز داشته بود در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاهزاده از جاده اعتدال بعیوب
اختلال انحراف جست و مرض استیلا یافت نوع بنوع پر نوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران
در اثناء راه خوابهای پریشان دیده چون بسمرقند نزدیک رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه با وقار و تمکین
از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند روز آن قدح تلخ مذاق نوشیده و لباس ماتم پوشیده بالاخره
دست تسلیم و رضا در دامن صبر و شکیبایی زده جهت ترویج روح شاهزاده اصناف خیرات و مبرات بتقدیم رسانید
و نعش او را بشهر سبز بردند و بخاک سپردند و بر سر مرقد شریفش عمارت عالی کردند و مدت عمر امیرزاده جهانگیر
بیست سال بود و از وی دو پسر ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری
و بعد از فوت شاهزاده بچهل روز متولد شد وفات امیرزاده جهانگیر بروایه ظفرنامه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه
اتفاق افتاد و از وقوع آن حادثه امیر سیف الدین از سرانجام امور ملک و مال متنفر گشته روی براه حجاز نهاد

و درین سال بعرض صاحبقران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان قراجق
سرگردانست و آنحضرت خواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا با پانزده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در
انسوما گرفته گشتند و سار بوقا باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود و بعد از دو سال بهدایت
جمعی راهنمای پناه بدرگاه چتر و گیتی گشای برده آنحضرت از سر جرایمش درگذشته سرداری ایل جلایر را
بوی عنایت فرمود و بعد ازین وقایع صاحبقران والا گهر متوجه استیصال قمر الدین شده محمد بیک ولد امیر
موسی را که داماد آنحضرت بود با امیر عباس و آق تیمور بهادر بمنقلای ساخت و ایشان تا موضع توخار شتافته
توقتمش که از پادشاه دشت قبچاق ارس خان توهم نموده گریخته بود در آن منزل بدرگاه عالم پناه رسید
و اعزاز و احترام و انعام و اکرام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از در حصار بسمرقند نهضت
حکومت ولایت ستغناق و صبران را بتوقتمش خان داده و بعد از آنکه توقتمش خان در آن ولایت رایات
ایالت برافراشت ملیح بوقا ولد ارس خان لشکر برسرش کشیده میان ایشان جنگ بوقوع انجامید و با وجود
آنکه ملیح بوقا در اثنا کر و فر تیر خورده عزم عالم دیگر کرده شکست بجانب توقتمش خان افتاده توقتمش خان
باز نزد صاحبقران پناه آورده کرة بعد اخری ملازم شده صاحبقران تمامی اسباب پادشاهی او را مرتب
مرتب ساخته او را بصبران فرستاد و توقتمش بار دیگر از ارس خان گریخته بدست خود زخمی خورده با ی اردای
گریخته و در ساحل آب سیحون بجنگل درآمده از خار و خاشاک بستر و بالین کرد و در آن حین امیر ادکو برلاس که بجهت
فرمان صاحبقران گیتی ستان متوجه صبران بود به آن جنگل رسیده آواز ناله شنید و بعد از تفحص و تجسس دانست
که حال چیست لاجرم توقتمش را بجوی نموده همراه گردانید و بسمرقند رسانید و حضرت صاحب تا بند تجدید اسباب سلطنت
او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی ارس خان بدرگاه عالم پناه رسید و بوسیله نواب کامیاب از زبان
خان معروض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارند
و الا روی بمیدان کارزار آرند صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش خان ابا نموده ایلچی را بازگردانید و با لشکر
فراوان متوجه حرب ارس خان گردیده و چون از سیحون گذشته صحرا اترار مضرب خیام سپاه

حضرت پناه گشت اروس خان با تمامی الوس جوجی خان بسغناق رسیده در زود آمده و دران اثنا سپهر پیر گرد جهان انقضا کرد که کرده شد روزی چند فرو نشست ابری برانگیخته آنقدر برف و باران بارید که دیران طرفین را مجال جدال محال بود بعد ازان حضرت صاحبقران بارق تیمور و خطای بهادر و محمد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر ساخت که بر سر دشمنان شبیخون برند ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در همان شب با پسر اروس خان تیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دوچار شدند آغاز جنگ کرده بارق تیمور و خطای بهادر شربت شهادت چشیدند و از شست اهل توقتای تیری گشاد یافته بر ران تیمور ملک اغلان رسید بنابران عنان بصوب انهزام منعطف گردانید بعد ازان اروس خان بی آنکه پای در میدان مقاتله و مجادله نهد بازگشته صاحبقران گیتی ستان خرم و دلخوش بشهر کش رفت و هفت روز در آنجا بسر برد و بار دیگر روی بتاخت دشت قبچاق نهاد و پانزده روز مسافت قطع کرده روزی در مقام شهنی در صحرای جس بر ایل الوس اروس رسید و ایشان را غارتیده بازگردید و مقارن این حال اروس خان جان بقابض ارواح سپرده و پسرش توقتاقیا قایم مقام پدرش گردیده او نیز در همان ایام تخته تابوت بر تخت خانی اختیار کرده و صاحبقران کامکار توقتمش را یراق بسیار داده به پادشاهی دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان مقاتلت واقع شد و کرت دیگر شکست بر طرف توقتمش خان افتاد و در آن باب حکمی اعلام که صاحبقران کرده غلام در وقت وداع به او بخشیده بود سوار گشته خود را بسمرقند رسانید یکبار میر و مرکبی بیچاره جای بارها امیر تیمور گورکان چون توقتمش را بران منوال دید مجددا پرتو التفات بر تدارک احوالش انداخته تومن تیمور اوزبک و پسرش یحیی خواجه و اوزبک تیمور و غیاث الدین ترخان و یکی قوجی را مصحوب او به سغناق فرستاد و تا او را در آنجا در سنه ثمان و سبعین و سبعمایه موافق ئیلان ئیل او را بر تخت خانی نشاندند و مراسم معهود رعایت کردند نثار رسم به آیین برافشاندند

ذکر طلوع اختر طلعت میرزا شاه رخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که دران ایام اتفاق افتاد

در اواسط سلان ئیل که بمحض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران کشورگیر امیر تیمور آن امیر کبیر در بساط بسیط توران باب مراد میراند و اعدای دولت روز افزون را در زیر سند کمیت جاجر ساخته هریک را بامتحانی می رساند پیدق ماه بر طبق دلخواه بندگان آن درگاه سپهر پیکر و رخ چرخ پیل رنگ لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد درخت بخت آن زیبنده تاج و تخت بمیوه مرادی دیگر بارور گردید و در چمن زندگانی آن دوحه ریاض کامرانی گلی نو شکفت

چو بخشش به اقبال منشور داد ... سپهرش یکی نامور پور داد

یعنی طلیعه طلعت خسرو غازی نکان معین السلطنه و الدنیا و الدین شاهرخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع سبعین و سبعمایه از افق ولادت طلوع نموده دیده اقبال صاحبقران مسعود حصل ازدیدن آن قرة العین بادی روشنایی در افزود صیت این بشارت در طاس نگون گردون پیچیده بگوش محتفلان عالم بالا رسیده و آوازه سعادت آن ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را مسرور گردانید

ز نور طلعت آن دری سپهر کرم ... چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم

و هم درین سال توقتمش خان که کوکب اقبال به اوج کمال رسیده بفرمان صاحبقران از سغناق لشکر بدشت قبچاق کشیده بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردید و هم درین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبه علیه کعبه مثال و استلام سده دولت و اقبال سرافراز شد و از اوضاع و احوال ملوک ایران آنچه معلوم کرده بود عرض نمود و در همین سال صاحبقران بهمال مهد علیا تومان آغا بنت امیر موسی را در حباله نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند باغ بهشت را معمور گردانید

ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قونغرات و در آمدن خوارزم تحت تصرف صاحبقران فرخنده

در آن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابل سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکر به بخارا فرستاده تا آن ناحیه را غارت نمود و امیر تیمور گورکان جهت بازخواست این حرکت ایلچی بخوارزم ارسال داشته یوسف صوفی قاصد را بند نموده و آن حضرت نامه عنایت آمیز نوشته مصحوب یکی از آن ضوب ارسال داشت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابران صاحبقران کامران در شوال سنه ثمانین و سبعمایه موافق قوی ئیل باسپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بظاهر دار الملکه یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از افغان کورکه

وسوران کوشش کردن کرساخته ونیزه وکرنای کشیده از اطراف وجوانب جنک درانداختند
ومردم خوارزم نیز مستعد رزم کشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام می شدند
وهر دم طایفه از بیرون واندرون جام تلخ مرک مینوشیدند درآن اثنا یوسف صوفی نامه نزد امیر کبیر
فرستاد ومضمون آنکه تا چند بسبب دو تن مردم در عذاب بوده در عرصه تلف آیند مناسب آنست
که ما هر دو قدم در میدان نهاده * بنیم تا این شاهان سپهر * وزین داوری بر که کردد بهفر
که پیروز کردد که برکشته روز * ز بازیچه چرخ گیتی فروز * امیر تیمور کورکان از این التماس بس خرم
مزاج افتاده فی الحال مسلح و مکمل شد و بر بارکیر فلک سیر سوار کردیده روی بمعرکه کارزار آورده و هر چند
از امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را ازین عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان ننموده مانند جمشید
خورشید که یکه تنه بفضای معرکه آسمان مشابه تنها بکنار خندق آمده آواز برآورد که یوسف صوفی بکو
که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده ایم مناسب آنست که بقول خود وفا نمایی و ازین حصار بیرون آیی تا لحظه
باکدیکر بکوشیم و بخت آزمایی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تیمور بترسید و از کفته پشیمان شده
دم درکشید صاحبقران سرافراز دیکر باره آواز برآورد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرک به از زندکانی
چون یوسف صوفی را حفظ جان از رعایه ناموس انسب بود هرچند امثال این سخن شنود لب بجواب نکشود
امیر تیمور کورکان بلطف الهی مستظهر و مباهی کشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت فرمود القصه محاصره خوارزم سه ماه کشید
و درآن ایام محاربات صعب اتفاق افتاده در اکثر معارک صاحبقران والا اقتدار را نصرت و فیروزی دست داد
و درآن اثنا بواسطه کثرت اعراض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جاده صحت تحریف یافته مرضی مهلک طاری شد
و بعالم آخرت شتافت و از جمیع خوارزمیان دل شکسته کشته جنود ظفر نشان روی جلادت بشهربند و جنک سلطانی
درانداختند و از اطراف و جوانب درآمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانه شانه ساختند و باقدام غلبه
و قهر بشهر رفته دست بقتل و غارت برآوردند و هرکس را دیدند کشتند و هرچه یافتند بردند لیکن علما و دانشمندان
و هنرمندان را بسمرقند کوچانیدند و نسبت بایشان بغیر حرمت و عزت تقدیم نرسانیدند و این فتح نامدار در توی ییل

موافق سنه احدی و ثمانین و سبعمایه اتفاق افتاده و صاحبقران جلالت بنیاد بعد از تخریب خوارزم
عنان بصوب ماوراء النهر انعطاف داده و چون بمستقر سریر دولت مصیر رسید حصار کش را بنا فرمود
و قصری منیع که موسوم است باق سرای تعمیر فرمود

بیان لشکر کشیدن حضرت صاحب قران از توران بایران و ذکر استیلاء خدام آستان اقبال آشیان

صاحبقران والا مکرمت از کمال علو همت که لاحظه معنی السلطان
ظل الله کرده نمیخواست که هیچ آفریده در منقبت سلطنت با او مشارکت نماید لاجرم پیوسته بر زبان
الهام بیان میکذرانید که عرصه ربع مسکون آنقدر وسیع نیست که در وی دو پادشاه باید و مناسبت
چنان پسندد است یک شهریار * زنی را دو شوهر نیاید بکار * بنا علیه چون آن پادشاه ظفر لوا از
تمامت مملکت جغتای و الوس جوجی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران را پیش نهاد همت عالی
نهمت ساخت و در بهار سنه ۸۸۷ موافق ... ییل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندکانی
طی کرده بود با جمعی کثیر از امرای عالیجاه و پنجاه قشون از سپاه ظفر پناه بجانب خراسان کسیل فرمود و امیرزاده
نامدار کامکار با ملازمان ظفر آثار از آب آمویه کذشته آن زمستان در حدود بلخ و شبرغان خوشدل و
شادمان بکذرانید و چون فصل شتا باخر رسید و از امداد فصل بهار فضای زمین را جولانکاه سپاه سبزه
ریاحین و ازهار کردانید صاحب قران ظفر قرین با لشکری جلادت آیین * ز آب جیحون کذشت و اندر تیز
در خراسان فتاد رستاخیز * و ملک محمد ولد ... ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند
سعادت و اقبال به آستان جاه و جلال شتافت و بعز بساط بوسی فایز کشته سیورغامیشی دریافت
یافت اما چون ملک غیاث الدین پیر علی با آنحضرت یکدلی نداشت و قرابت نسبی را نادیده انکاشت
پای در دامن تمکین کشیده بملازمت سده سدره مرتبه مبادرت ننمود و امیر مؤید ... بملاحظه آنکه لشکر
نیشابور بملک ملحق کردد بعد از عبور از آب مرغاب عنان باره جهان نورد بقصبه کوسویه تافت و در اوایل
ماه مذکور بدان موضع رسیده مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک خدام بارکاه سپهر احتشام انتظام
یافت و ... زمان از نواحی بلاد و عباد از کوسویه بتایباد رفته شرف ملاقات مولانا زین الدین ابوبکر حاصل نمود

آنگاه عنان عزیمت بصوب بوشنج انعطاف داد و عساکر نصرت مآثر مستعد فتح قلعه آن قصبه را در میان
گرفته تونشجیان بتقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند و کمیشه جنگهای مردانه کردند پس از آن حصار مسخر گشته با
خاک راه برابر شد شعر ز ویرانیت آن شهر آباد در گشت زار ؛ نه گل ماند آنجا سلامت نه خار ؛
بباد فنا رفت چه خشک و تر ؛ ز نادانی پیشوایان ده ؛ آنگاه رایات ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر بلده هرات
انداخته شهر بند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی بمحاصره و محاربه آوردند ملک غیاث الدین
پیر علی از کمال غفلت اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت هر کس جهت محافظه عیال و اطفال با
مغولان قتال خواهد کرد و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تا جریک منصور دیوارهای بیرون شهر بند را
انداخته و برابر شهر خندق کندند و حصار ساختند و از طرفین سه چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت
عناد برافراختند عاقبت سپاه نصرت عطیه مردم ملک را مغلوب گردانیده جمعی از سالکان طریق پهلوانی
تر و یک کوشک مرغنی از نهری که آب انجیل بشهر در می آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین
در آن روز دروازه که در شرقی انجیل بود برآمد و کوشکها را محکم کرده کوششهای مردانه فرمود اما فایده بر آن مترتب
نشد و تحت خلیل بیاول متصل برآمده امرا برانغار و جوانغار یکبار حمله نمودند و رخش همت بر کرده و از عین
سر حوض ابهر انداختند و کار بر مخالفان که بر بالای باره و سور بودند بر حسب المراد ساختند ملک غیاث الدین چون
حال بر این منوال دید از هیبت سپاه پیروزی آهنگ شهر کرده کمربست و قریب دو هزار از جوانان دیوپیکار در
جنگ اسیر گرفتار شدند صاحبقران کامکار از سر خون ایشان در گذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت
مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگویید که هر کس از رعیت رغبت صعود بر فصیل دارد بنماید اهل و عیال او در
امان خواهد بود و بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته کسی بهوس جنگ بیرون نیامد و ملک از مقاومت عاجز گشته
سفرا آغاز نزد ذکر کردند و بساط مصالحه ممهد یافت ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود را سلطان خاتون را
که دختر طغا تیمور خان بود با پسر خود امیرزاده اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی را نزد امیر تیمور گورکان فرستاد
و صاحبقران ستوده خصال ملک زاده را استمالت داده خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را بگویید که ابواب

ابواب خلاف را مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر بر مقابله اصرار نماید شهر بجنگ مسخر گردد و اموال
و دماء رعایا در معرض تضییع افتد و وزر و وبال در گردن او افتد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را
نگاه داشت و حقیقت بردیان را از وی اعلام فرموده بکوشک باغ زاغان تشریف فرمود و ملک غیاث الدین
پیر علی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه از شهر بیرون آمده عز بساطبوسی دریافت امیر تیمور گورکان ملک را
باصناف اعطاف بنواخت و بکلاه و کمر مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و
اعیان آن بلده جبهه شان بسعادت ملازمت رسید و صاحبقران گیتی ستان از باغ زاغان بالک کهندستان
شتافت و چند روز در آنجا توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین و دفاین سلاطین کرت
فرمان فرمود و فرمود که دروازهای آهنین که القاب ملوک بر آن منقوش بود بر کنده بار کرده بسمرقند بردند و آنجا
نصب کردند و مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دویست کدخدای معتبر بلده بکش کوچانیده و چون
خاطر خطیر صاحبقرانی جهانگیر از مهمات دار السلطنه هرات فراغت یافت عنان باره جهان نورد بطرف نیشابور
و سبزوار تافته در نواحی نیشابور بمزار ابو مسلم مروزی علی بیک جونی قربانی که حاکم ابیورد بود و خواجه علی ابو مؤید
سربدار سبزواری شرف ملازمت آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیده و
رایات منصور از نیشابور باسفراین رفته در ساعت وصول قلعه آن خطه را از گماشته امیر ولی انتزاع نموده و جمعی کثیر
بقتل آورده برج و باروی حصار هموار کردند آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اگر
اقبال مثال بدرگاه جاه و جلال شتابد عنایت و التفات یابد و الا ابواب رنج و عنا بر روی او مفتوح خواهد شد
امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم نموده بدریافتن دولت ملازمت وعده کرده امیر تیمور گورکان از اسفراین بییلاق
رادکان رفته جهت آسایش ستوران روزی چند توقف نمود آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و
کامران روی توجه بما وراء النهر نهاد و آن زمستان بسعادت و اقبال در بخارا قشلاق نمود و در آن
اثنا زمانه را از طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق غیرت در
حرکت آمد و گرد ملال بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشانده صبیه ملت آن حضرت که مسماة بطغی شاه بود و آکه بیکی

لقب داشت وفات یافت واکه یکی در خانه محمد بیک بن امیر موسی بسه میبرد و بسبب حسن سیرت و زیبای
صورت عزیزترین اولاد صاحبقرانی عالی نژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران
گردون غلام از مفارقت آن مخدره بلقیس آیین بغایت حزین گشت و چند روز به اقامت رسم تعزیت پرداخت
جهت ترویح روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود و چندان عطایا در ویش داد
که از جند و جوش توان کرد یاد **گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بمملکت خراسان**

در آن زمستان که زمستان بخارا از فرّ دولت صاحبقران مظفر لوا غیرت فزای سپهر خضرا بود قاصدی از
نزد خواجه علی مؤید سبزواری بانتمام رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با هم
اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابران حضرت صاحبقرانی در همان آخر زمستان که داخل شهور سنه ۷۸۴
بود اعلام نصرت فرجام برافراخته یورش خراسان پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نمود آوازه
عزیمت مازندران در انداخته ناگاه بحوالی قلعه کلات که مستقر علی بیک بود تاخت و مجموع چارپایان
الوس جانی قربانی را غارت نمود لشکر فیروزی اثر اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود وسعت چون
نگین در انگشترین فرو گرفتند و چند روز جنگهای غریب پیش بردند چون نزدیک بران رسید که عروس فتح و
ظفر جلوه گر گردد علی بیک به اظهار عجز و اضطرار زبان بگشاد و صاحبقران کامگار او را بعهد و پیمان ایمن گردانید
تا از قلعه بیرون آمده و بفر بساط بوسی استسعاد یافت و بعفو خسروانه شامل گشته اجازت طلبید که باز به
حصار رود و یراق خود نموده روز دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی شرف
رخصت ارزانی داشت و علی بیک بقلعه رفته از غایت شقاوت مواضعی را که چرک منصور رخنه کرده بود بمرمت
کرده باز شعار خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه قهقهه را که دربرابر دروازه کلات بود عمارت فرمود و
حاجی خواجه را کوتوال آن قلعه گردانیده و امیرزاده پیر علی پسر امیر موید ارلات را باتفاق شیخ علی بهادر در آن
قلعه گذاشته تا راهها مضبوط کرده نگذارد که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام ظفر انجام بعزم رزم و
ستیز متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سدیدی عوزی که به نیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود

بصلح گرفته بهادران آنجا را مشغول انعام و احسان خود گردانید و ترکستان گو جایند تا محافظت قلاع آنجای
نمایند و در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرات موت نوشته بود
و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتابت مضمون آیه و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن
منها عمل فرموده کریمه از خاندان مظفری را جهت امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ خواستگاری کرده حاجی خواجه را جهه
اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر خطیر صاحبقرانی از مهم ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب
مازندران برافراخت و از راه دو عدد بکوه جاه و شابجان در آمد امیر ولی مقاومه با آنحضرت در خیر قدرت ندید
لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان سخن دان ارسال داشت و امان طلبید و قبول نمود که اگر این نوبت او را
از ملازمت معاف داشته رایات منصوره معاف معاودت فرماید متعاقب بزمین بوسی شتافته اوقات
زندگانی در خدمت عتبه علیه صاحبقرانی گذراند و آنحضرت آن ملتمس قبول نموده از راه سلقان و جرمکان بخلکاه رادکان
خرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیک جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آنست
که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعه قهقهه نشسته بود شبی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در کلات اندازد بیارا
باخانه از نوکران خاصه بکوهی لمبه برآمد و نخجیرچی راه غلط کرده جانب تخاعمالی درعقبه دشوار افتاده و صباح دیگر
جونی قربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر آمد و او را گرفته نزد علی بیک بردند امیر علی بیک شیخ علی بهادر را بتعظیم
و احترام تمام نموده خرگاه بتکلف نزدیک بوثاق خود نصب کرد و شیلان ترتیب فرمود و زبان بتضرع گشاد که خون مرا
از حضرت صاحبقرانی در میباید خواست و امیر شیخ علی این معنی را قبول نمود و چون رادکان محل نزول امیر صاحبقران
بود بملازمت شتافته کیفیت اضطراب علی بیک و اتباع او را بعرض رسانید که امان ایشان طلبیده صاحبقران
پوزش پذیر گرفته بعد از جرایم جونی قربانی را بخشیده امیر علی بیک بخدمت شتافت و بیشتر از پیشتر اعزاز
و حرمت یافت امتثال لازم الامتثال بحث نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل و الوس جونی قربانی بسمرقند
کوچانیده و بعد تعیین عازم ماوراء النهر گشته ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد همراه برد و امیر که پسر بمونگ را
بر زنده رات گرد و چون صاحبقرانی بسعادت و نیکی دار الملک سمرقند رسید علی بیک و امیر عوزی و لد ملک غیاث الدین

پیر علی و ملک محمد برادرش را مقید ماند کان فرستاد و سایر جونی قربانی را بجنکت ارسال داشت و ملک غیاث
الدین را با پسر بزرگترش پیر محمد در ارک سمرقند محبوس گردانید و هم دران زمستان از تقادم تقدیر خالق
افلاک و انجم در بلده فاخره هرات صورتی موحش روی نموده اقتضا قضاء ایزد متعال ابواب تشویش و بلا
بر روی متوطنان آن دیار برگشود و کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخرالدین ملک محمد و امیر تغلب ارزمان دولت ملک
حسین و ملک غیاث الدین در غایت فلاکت میگذرانیدند و بعد از فتح هرات حضرت صاحبقران جمشید صفات رتبه
آنحضرت حکومت هرات بملک محمد ارزانی داشته ابو سعید اسپهبد را که قرب دو سال در زندان ملک غیاث الدین
پیر علی بود بگذاشت و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه ملک محمد ارغو با زمره از اهل شر و شور بهرات خرامید و ابوسعید
بمیعادت باوی متفق شده و آن دو معاند قاصد جان مسلمانان گشته و اهل علم و صلاح در کوهها خزیده بعضی از مولانان
پناه بقلعه اختیارالدین بردند و دران اثنا امیر که داروغه هرات یافته بدین سبب هرات خانه کدخدا و کشتی بی
ناخدا ماند و شیاطین انس از شیشه ضبط بیرون جسته اراذل بر افاضل استیلا یافته و علی اسپد فیروزابادی
بشنه هیزم بدر قلعه و حصار اختیارالدین برده آتش در آن زدند و مولانان به امید نجات حیات در قلعه گذاشته
خود را از قلعه بزیر انداختند و غوریان بیرحم همه را شهید ساختند و چون این خبر به امیرزاده میرانشاه که در کنار
مرغاب بود رسید آتش حشمش اشتعال یافته امیر حاجی شمس الدین و امیر اقبوقا را با فوجی از سپاه ظفر انتما برسم
منقلای روانه هرات گردانید و خود متعاقب بدانجانب در حرکت آمده و غوریان تا سر کوچه خیابان امرای منقلای را
استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست یافته منکوب و مقهور بشهر گریختند و هم آن شب از بیم فرو گریختند و هر فرقه
بطرفی گریختند و مقارن این حال امیرزاده میرانشاه نیز رسیده سپاه قیامت اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیدند
و جمعی کثیر از مردم شهر بقتل رسانیدند و از سرهای کشتگان منارها بلند گردانیدند و چون پرتو این خبر از انهاء امیرزاده
میرانشاه بر پیشگاه ضمیر صاحبقران کشورگیر تافت یرلیغ لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین و برادرش
ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک جونی قربانی بیاسا رسانیدند و درهمین سال که موافق سیچقان ییل بود حرم
محترم صاحبقران سعادت انتما و نشاء آغاخان از کلانتر آنحضرت تلغ ترکان آغا از دار فنا بعالم بقا پیوست انا لله و انا الیه راجعون

صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر بار و بیان فتح ولایت اسفزار و سیستان

در پاییز سنه خمس و ثمانین و سبعمایه امیر تیمور گورکان جهت استماع خبر غوریان ظفر همعنان نصرت از
پی دوران چو خورشید بسوی خراسان روان و در اوایل ماه مبارک رمضان بهرات رسیده از غایت غضب
حکم قتل و غارت فرموده و اهل صلاح زبان بشفاعت گشاده مهم را قصد مال و امان یکان قرار یافت و چون اخذ به
اسم مردم این قرار یافته بود نامعدود بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند و دران اثنا
امیر داود که بحکم امیر تیمور گورکان در اسفزار حکومت مینمود یاغی شد و با بچه را با رایات نصرت آیات پرتو وصول بر
اسفزار انداخته لشکر قیامت اثر قهراً و جبراً قلعه شبر را که موسوم به بدرآباد بود مسخر ساختند و قرب دو هزار
نفر از مخالفان را زنده در گل کردند تا موجب عبرت سایر متمردان گردد و دران واقعه هایله در هراة و هرات
از شعله شر و شور و غبار ظلم و روز مرتبه در التهاب و هیجان آمد که در اسواق بلده اکان باز نماند و در
بازارها و کوچها بر دکان بر زبر یکدیگر افتاد و هیچکس مجال تجهیز و تکفین و تدفین نمی یافت القصه چون خاطر
خطیر صاحبقران کشورگیر از مهم هرات و اسفزار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک نیمروز تافت شاه
جلال الدین فراهی بپای دولتخواهی از قلعه حوز خیبه بیرون آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف
پادشاهی بهره ور گشت و سپاه جوشن پوش بر جوش و خروش از فراه بحصار زره رفته جنگ
در انداختند و در روز آن را مسخر ساختند و بسیاری از سیستانیان را به تیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت
به آنصوب برافراختند و بعد از وصول شاه شاهان والی قلعه کهی بر سراج از شهر بیرون آمده بنوازش
صاحبقرانی بزرگ منش مفتخر گشتند و صنور آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان
بسته صف لشکر آراسته ابواب جنگ و غنا باز گشادند و بهادران موکب همایون دست بتیغ
اسنان بردند و کارزاری نمودند که روح رستم و دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان جنگ
داشته از لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از ایشان از دست برد سپاه
نصرت شعار کشته بقیة السیف مجروح و خسته بشهر جستند و بدین قیاس دو سه نوبت دیگر سیستانیان

بیروزی و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله بود آخر الامر شاه قطب الدین که ملک آن ملک بود به پای عجز
و نیاز بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت و روی بر خاک نهاده بزبان مسکنت عفو و مرحمت مسالت
نموده و آنحضرت جهانبانی او را ملطف و عنایت مقابل ساخته در وقتی که بالکا و گله برابر کوه پیکر نشسته
بود و قطب الدین لشکر جرار مشغولی میمون ناگاه قریب سی هزار از سیستانیان جهالت شعار از شهر بیرون
آمده تیرباران کردند و تیره ی بیران اهل بیر صاحب تاج و سریر زدند و آنحضرت عنان یکران تغلب سیاه
تافته ملک قطب الدین را بند فرموده و حیا پوشیده روی ببرگه کارزار آورد و هجوم کرده تدار از اطراف و
جوانب پیکار حمله کردند و مخالفان را بشهر دوانیدند و حصار و شهر قلعه و شهر مسخر گشته سپاه قیامت اثر خلقی
بی نهایت را بقتل رسانیدند و برج و باره سیستان را ویران کرده هرچه در آن دیار بود از سیم و زر تا رب
و نحاس و از نفایس اجناس تا بوست و پلاس بباد غارت و تاراج بر دادند و حضرت صاحبقرانی بعد از اطفاء
نوبت غضبی زمام ایالت ویرانه پر حیله سیستان را بشاه شاهان سپرد و ملک قطب الدین را با سمرقند
و نسا و سادات و اکابر و علما و اکابر آن ولایت را باجبار روان کرد و از طنطنه لشکر قیامت اثر
زلزل در بند رستم افتاده ویران گشت آنگاه صاحبقران ظفر نما بولایت بست دکر رفته
دولت آنحضرت بهشت زندگانی دودمان یکبور تری دمتعتو هر کس که هوس سلطنت در سر داشت از رستم
ز زمان دانش تهی کرد جای سر سرکشان کرد در زیر پای اعلام ظفر شعار عازم قندهار گشت و بعد از
وصول عساکر ظفرماثر آن دیار را تیر تغلب و قهر در حیز تسخیر کشیده سردار قندهار تو کشت قران کالکا
آوردند و حسب الحکم بر سر دار بردند و امیر تیمور گورکان آنسال در قندهار قشلاق کرده امیر جاکو برلاس کرد
مملکت قندز و بغلان و آنحدود حاکم بود و فوت شد و صاحبقران والاگهر آن خبر شنید مناصب امیر جاکو را به برشا
امیر جهانشاه مسلم داشت و در اوایل فصل بهار که سلطان گل تزئین فصل بهار در گلزار بر جبین
انجمن چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فرمود پس فرموده امیر سعل
برلاس را حکومت قندهار نصب فرموده و در معارج استقلال روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض

چهارده آن مسافت در دوار طی فرموده سعود و سوی مس و فتوح سوی بسیار زمانه تابع و گردون
غلام و دولت یار

گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز روی و سان فتح ولایت جرجان و مملکت

خانچه سابقا مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که با پستان امیر تیمور گورکان شتابد تا تربیت یابد
اما این وعده وفا ننمود بنابر آن امیر صاحبقران در بیست و ششم و تأمین و سعایه موافق بسیچاق
با سپاهی همچون پیل دمان و لشکری صف شکن چون شیر زیان علم عزیمت بصوب استراباد برافراخت
چون قرین سعادت و اقبال قبة الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه
والمجانی که پیش از این جهت خواستگاری مخدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند باز آمدند
دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهت شاهزاده پیر محمد بن عمر شیخ آوردند لاجرم بساط عیش و طرب
انبساط یافته چند در لوازم سور و بشر و تقدیم رسید و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از حد فراخ
نهاده بود و سرمایه داده انگاه صاحبقران جهاه از راه فنا و در حرکت آمده بعد از وصول بدان حدود
جنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه درون را بجنگ گرفته بنیاد حمایت کوتوال آن حصار
را برانداختند و رایات ظفر نشان از آنجا تیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و شاسمجان از یمن مقدم همایون
غیرت افزای جنت آسمان گشت و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان
و منقلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود و روز بیستم امیر ولی با سپاهی بعد انجم پیش
آمده بقدر مقدور کوشش و کشش نمود اما مغلوب و منهزم بازگردیده و نوبت دیگر جسارت کرده و
شبیخون آورده بدست جرأت جو بهادر سپاهی که سپاه صاحبقرانی جهانگشا در گرد معسکر استوار کرده
بودند در هم شکست و بمیان خیام درآمد و سپاه گردون احتشام دست به انداختن تیر و راندن تیغ بر آورده
بسیاری از جرجانیان کشته شدند و امیر ولی کرت دیگر عنان یکران بصوب گریز انعطاف داد و بعضی
از اتباع او در جوبها و جاها که جهت سقوط جنود منصوره کنده بودند افتادند و از امرا و افهور انکو تیمور و
خدایداد بهادر و غیرهما امیر ولی را تکامشی کردند و او دل از ملک و مال برگرفته کوچ و متعلقان خود را در گردکوه

وامغان گذاشت و خود بمملکت ری درآمد و چون دلیرانی که از عقب او می شتافتند بری رسیدند بطرف
رستمدار گریخت و بحمایت جنگل و تشابک اشجار از چنگ شیران بیشه پیکار نجات یافت و حضرت صاحبقرانی
ایالت ولایت جرجان را بولد طغاتیمورخان لقمان پادشاه ارزانی داشت و در شوال سال مذکور با بعضی از
عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشتند و آن زمستان در آن مملکت بپایان رسانیده در اول
فصل بهار که نسیم نزهت آثار بهواداری خسرو ثوابت بسیار قلعه غنچه را بی استعمال پیکان خار و دستبرد
سرپنجه چنار مفتوح گردانیده بجانب سلطانیه نهضت فرمودند حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع سلطان احمد
جلایر سبق ذکر یافت در آن وقت پیرشش آقبوقا با بعضی از امرا در آن قلعه بود و چون امرای سلطان
احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند بی شائبه اهمال آقبوقا را گرفته روی بصوب گریز نهادند و عمر
عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دلیران جوشن ور پیشتر بسلطانیه رسیده
قلعه را مضبوط گردانیدند و مقارن فتح صاحبقران ظفر عطیه فی سنه سبع و ثمانین و سبعمایه بسلطانیه درآمده
ایلچی همعنان برق و باد بشیراز فرستاد و تا عادل آقا را که شمه از حال او در جزو اول ازین مجلد مذکور شد بپایه سریر
سلطنت مصیر رسانند عادل آقا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده ایالت سلطانیه بوی تعلق گرفت و امیر
محمد سلطانشاه جهت کومک و امداد و تعیین بدرقت الکاء رایت ظفرپناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا
مصحوب امیرولی روی بوادی گریز نهادند و آنحضرت بمازندران درآمده بولایت آمل رسیده رضی الدین و سید
کمال الدین با علماء اطاعت و انقیاد مبادرت نمودند و صاحبقران ملک احتشام باعزاز و اکرام سادات
عظام قیام و اقدام نموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان آنجا گذرانیده زمستان در قشلاق
عازم نخچیر سرای گردید

ذکر یورش سه ساله صاحب قران علی الاطلاق و فتح قلاع و بلاد آذربیجان

در آن زمستان که نخچیرسرای مهبط صاحبقران کشورگشای غیرت فزای گلستان ارم بود توقتمش خان
بتحریک سلسله مخالفت قیام نموده بک پولاد اغلان را با عیسی بیک و تعلی لی قرالچی سرکرده نه تومان لشکر
که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند ساخته بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافرنهاد از راه دربند
بیلگار تبریز درآمده اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش با امیرولی و محمود خلخالی که پناه
بدانجا برده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته ترتیب کمینه بدافعه لشکر
دشت قیام نموده اخر الامر توقتمش خان بقهر و غلبه شهر را مسخر گردانیده و امیرولی و محمود گریخته بخلخال رفتند و لشکر دشت
قبچاق دست استیلا بنهب و غارت برآوردند و از جور و بیداد و فسق و فساد آنچه توانستند تقدیم رسانیدند
هم درین زمستان با غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند و آن خبر در نخچیر
سرای بسمع شریف صاحبقران گیتی گشای رسید ظلم و بیدادی که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش
گران آمد رای عالم آرای بر تنظیم امور مملکت عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه
موافق پارس ییل امیر سلیمانشاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس بضبط ماوراءالنهر
بازداشت و بنفس نفیس با سایر امرای عالیشان با سپاهی مانند دریا بیکران از جیحون عبور فرمود و بعد از طی منازل
و مراحل در نواحی مرو کوه مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گردید سید کمال الدین ساری شرف دستبوس دریافت
و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر نصرت پیکر از آنجا بجانب لرکوچک در
حرکت آمده و بروجرد از جهات و احوال مجبور گرفتند و خرم آباد را که محکم ساخته بسیاری از دزدان و مفسدان
را بقتل درآوردند و ملک عزالدین را که حاکم آن دیار بود اسیر ساختند اما بعضی امرای آن معارک چون آقتمور بهادر
و امیر عمر عباس و خواجه علی مؤید سربداری مدار القرار اشتغال فرمودند و مقارن این احوال ساروق عادل
و امیر محمد سلطانشاه بدرگاه ظفرپناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تسخیر تبریز است بنابر آن
حضرت صاحبقرانی بجانب آذربایجان نهضت فرمود و امیرزاده میرانشاه گورکان پیشتر روان شد و سلطان
احمد از هفته که در تبریز بود از آمدن عساکر منصوره توقف نیافته بسرعت برق و باد روی به بغداد
نهاد و چون امیر صاحبقران به تبریز رسید عادل آقا بنابر شکایت امیر محمد سلطانشاه در روز چهارشنبه
ششم شعبان سنه مذکوره مقید و مواخذ گردید هم در آن چند روز دست قضا سجل عمرش در نوردید و روایتی که
در ظفرنامه مسطور است در خلال این احوال محمود خلخالی نجات خود در هلاک امیرولی دانسته او را بگرفت و امیر

تمامی ایناق که در حد و حیطهٔ ایل و الوس سپرده و امیر تماری سرولی را بخوارزمی از اهل جدا کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد
آنجا که خواه کار چه پسرها [illegible] هر سر که بپای خود بپایه بیفکند القصه آن تابستان صاحبقرانی گیتی
در تبریز به پایان رسانید چون حصون و ثوابت بسیار در برج میزان نزول کرد ضبط آن ولایت در عهدهٔ
محمد سلطانشاه کرده بصوب نخجوان روان شد و از مرند و دره در عبور کرده از آب ارس بپول ضیاء الملک
بگذشت و بحصار گری رسیده عساکر نصرت مآثر آن قلعه را بجنگ مسخر گردانیدند و شیخ حسن را که سردار حصار بود
گردن بسته بحضرت آوردند و بر این قیاس قلعهٔ سرمالو و قارص گرفته ویران کردند آنگاه ماه رایات ظفرنشان
پرتو وصول بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعهٔ تفلیس را بضرب تیغ حصار از کفار ظالم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری
از ایشان بزاویهٔ پس الفنا فرستادند و حاکم آن قلعه را ملک بقراط بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند و فرمان واجب
الاتباع برطبق [illegible] و الوثاق صادر شد که او را مقید نگاه دارند و بعد از آن خسرو جم اقتدار نشاط صید نگا
فرمود و چندان حیوان از گوزن و آهو و نخجیر در جرگه جمع آمد که حسابی ماه کثرت بس از آنکه از تیغ راندن و تیر انداختن
فارغ شدند دست بر پشت جانوران میزدند آنچه فربه بود میکشتند و هر چه لاغر بود میگذاشتند و در آن یورش
امرای نامدار و نوئینان کامکار اطراف و جوانب ولایات گرجستان را تاخته بنیاد کفر و ضلالت برانداخته سالماً
غانماً بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر حضرت جهانگیر در آن مهام فراغت یافت عنان عزیمت بصوب
قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بر وفق کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة
الحسنة زبان الهام بیان بنصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود و از میامن
ارشاد و فرمان فرمای بلاد و عباد فروغ ایمان بر سراچهٔ دل بقراط تافته ظلمت ضلالت بروشنائی هدایت
مبدل گردانید و بصحت عقیده فایز شده کلمهٔ توحید بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تایید تالیف قلوب بقراط
از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر تربیتش گماشت و حکومت ولایتی که بوی متعلق بود با دیگر مناصب و مضافات
ارزانی داشت و معارف آنحال والی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بتعظیم شأن و قدم دودمان از سایر
ملوک زمان ممتاز و مستثنی بود با دست و عقل دوراندیش کمر اخلاص بر میان جان بسته از راه انقیاد و خدمتکاری

عالم پناه شتافت و بمساعدت قاید توفیق شرف بساطبوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات [illegible]
بعز عرض رسانیده و از جملهٔ نکات بدیعه که تعلیم خرد خرده دان نظم ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از
هر جنس از اجناس پیشکش تنغوزی پیشکش میکرد و هشت غلام بنظر سلطان والاگهر آورده و خود در میان غلامان ایستاد
تا تنغوز تمام شد   غلامان ترکی زبان هشت بود   یکای نهم خویش را برشمرد   چو کل شاه بشگفت از کار او
از آن کرده شد گرم بازار او و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم توقیع قبول یافت صاحبقران دولت
نواز او را باصناف الطاف اختصاص داده و زمام ایالت ولایهٔ شروان و شماخی تا اقصی البرزکوه در قبضهٔ اقتدار
نهاده

ذکر بعضی دیگر وقایع یورش سه ساله صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت

در بهار سنهٔ تسع و تسعین و سبعمایه که لشکر برودبار [illegible] و اطراف دشت و بساتین حرکت نمود پادشاه
دشت قبچاق توقتمش خان رقم نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور گورکان کشیده لشکری گران از راه
دربند بصوب آذربیجان روان فرمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر اکو تیمور
و جمعی را بدفع یاغی نامزد کرده متعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه را نیز بدانجانب فرستاد و امرا بجهت
بسیار داشت رسیده دست به تیر و کمان یازیده دشمنان نیز تیرباران کردند و نزدیک بود که [illegible]
معدود لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه کوکب میرزا میرانشاه پیدا شد و سپاه شاهزاده بیک حمله
اوزبکان را گریزانیده بسیاری از ایشان بقتل رسانیده و جمعی کثیر اسیر و دستگیر کرده بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر بردند امیر کبیر کشورگیر همه را خلعت داده رخصت مراجعت ارزانی داشت فرمود که با توقتمش خان بگویند
بگویید که چون چنین التجا بمن حق پدر فرزندی ثابت میباید که بهمان عهد و پیمان ثابت قدم بوده دیگر امثال
این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جم جاه گشور همت بر فتح قلعهٔ بایزید انداخته بعد از فراغ از آن مهم
[illegible] شه ترا محمد ترکمان آورده ایل او [illegible] تاخته و حصار ادین مسخر ساخته بارزن الروم رسید
والی ارزنجان رسیده و حاکم آنجا طریق مطاوعت سپرده سر حلقهٔ متابعت در آورده پیشکشهای لایق ارسال
داشت و در خلال این احوال ملک عزالدین شیر در قلعهٔ آن تحصن جسته یاغی شد عساکر نصرت آثر بجانب

ومحاربه آن حصار که بغایت بلند واستوار بود قیام واقدام نموده بعد از دو روز ملک عزالدین بناچار
واضطرار بیرون آمده اما سپاهیان قلعه ناصرالدین نامی را بر خود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثابت قدم
ورزیدند ومدت بیست وهفت روز تمرد ایشان امتداد یافت عاقبت لشکر ظفر اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند
وخلقی از متوطنان آنرا بقتل رسانیدند وامیرزادگان فرمودند تخریب آن حصار که از ابنیه شداد عاد است
امور گشته هر چند سعی نمودند یک سنگ از آنجا جدا نتوانستند نمود وفرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که یک ابرو
وبروت ناصرالدین را تراشیدند ودر روز کوچ اورا گرفتار نموده در کدر کاهی انداختند تا تمامی لشکر بروی گذشتند
وچون حدود حوالی سیلاس از غبار موکب گردون اساس منکسر گشت ملک عزالدین بر تبت ترتیب سر افراز گشته
ایالت ولایت کردستان بدو مفوض شد وچنانچه در جزو ثانی از این مجلد سمت تسطیر یافته بعد از این وقایع صاحبقران
سعود جهت تادیب آل مظفر باصفهان شتافت وچون از قتل وغارت آن ولایت فارغ شد عنان باره عالم
نورد را بصوب شیراز تافت ودر وقتی که در آن مملکت منتشر وسرافراز فرین بهجت وناز بساط نشاط گسترده
بود ناگاه از ماوراءالنهر ایلچی بعجله روزروز رسید وعرض نمود که توقتمش خان یاغی گشته رخ در طغیان با آسمان
رسانیده بنابراین صاحبقران گیتی ستان عراق وفارس را بآل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند
منعطف گردانید بیان جرأت وجسارت شاه اوربک وخیل حشم در ترکستان وماوراءالنهر ودر
امیر تیمور گورکان چون قمرالدین دغلات چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران شجاع مانند
تمر وحاق وچون مرغ در بال شوریش وبد حال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفته توقتمش را بر آن داشت
که نسبت بحضرت صاحبقرانی لوای مخالفت بر افراشته بیک ایق اغلان والتمش اغلان وعیسی بیک وساعتی بهادر
با لشکری گران بصوب ترکستان فرستاد وآنجا جمع اغلان وامراء چیر کجهرو خلاقی کرده فرمود که در طرف خوارزم
وماوراءالنهر شتابند ودر آن دیار هر چه یابند بربایند واین اخبار در آن ولایت شیوع یافته امیر سلیمانشاه
امیر عباس با بعضی امرا ولشکریان که در سمرقند بودند با امیرزاده عمر شیخ موسی پیشرو شاهزاده از اندکان
لشکر بر حد گذشته لشکر از آب سیحون بگذشت ودر منزل جوکلک که از آنجا تا اترار نیم فرسخ مسافت است

بیاغی رسیده جنگ سخت درپیوست وامیرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرده بر قلب دشمن تاخت واز آن
جانب بیرون آمده از لشکر خویش دور افتاده سپاهیان چون او را ندیدند متوهم گشته پای در طریق گریز نهادند
وامیر عباس بزخم تیری مجروح شده بعد از چند روز وفات یافت اما امیرزاده عمر شیخ بسلامت از میان
بیرون آمده باندکان شتافت وبار دیگر سپاه مشرق را جمع آورده در آن اثنا شنید که الکاتو برادرزاده امیر حاجی
بیک برلاس وتاسکنت لشکر کشیده وتعذیب عباد وافروختن آتش عنا ومشغول بار دیگر تجدید توجه نموده وازانجا
معلوم نمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان روان شده اند وعنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب
اخکت که عبارت از سیحونست بمقابل مغولان رسیده وشکست یافته تا باندکان بازگشت والکو با متعاقب بپای
اندکان شتافته خواست که بمحاصره مشغولی نماید وامیرزاده عمر شیخ از عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک
از قلعه بیرون تاخت وروزی دیگر محاربتی در غایت صعوبت روی نمود وچون لشکر خصم بسیار بود وتوکل بهادر
عنان اسپ شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون برد والکاتو مصلحت محاصره ندیده کافرستان پیش گرفت اما امیر
سلیمانشاه وامرای سمرقند چون از معرکه جوکلک منهزم بسمرقند رفت وبمحافظت شهر مشغول گردیدند فوجی از
لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراءالنهر بودند چون بحدود بخارا رسیدند بکار بیدار بکاخ داغ راه
داده بعقد محاصره در ظاهر شهر بنشستند وطغی بغا برلاس وایلچی توحس که در بخارا بودند قلعه مضبوط نموده بمدافعه
مشغولی فرمودند وچند روز بین الجانبین مقاتله دست داده چون از بکان دانستند که تسخیر شهر تیسیر نمی پذیرد
کوچ کرده بخرابی ولایات ماوراءالنهر پرداختند وزنجیر سرای را آتش زده باکوی تن غارت وتاراج نمودند وآن
اخبار در شیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار جلادت آثار
از راه یزد بجانب سمرقند روان کرده در اواخر محرم الحرام سنه تسعین وسبعمایه روی بمستقر سریر سلطنت
آورد ودر مملکت ری باغرق بمیون پیوست وحکومت آن مملکت بموسی چوکار رجوع نمود وایالت همدان وقم
کاشان را به پیر احمد سار وتفویض فرمود وفیروزکوه وخوار ری وتوابع با سکندر شیخی عنایت کرد وهمچنین هزار
جریب با امیر عمرالدین وسید عماد الدین مسلم داشت ودامغان را باسم امیر جمشید خان که از قهستان بود مقسم

رقم زد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود استراباد به پیر پادشاه داد و جمیع حکام را بتمهید بساط
عدل و انصاف وصیت کرد و بتعجیل هر چه تمامتر بخراسان در آمد و بمجرد وصول نهضت الحضرت لشکر دست
از ماوراءالنهر باز داشته روی بدیار خود نهادند و چون ماهچه رایت نصرت آیت از افق بلده سمرقند طالع
گشت صاحبقران سعادت انتما امرا و سرداران واقعه جوکلک را بوقت یرغو طلبید شاهزاده عمرشیخ را نوازش
بسیار نمود و جمعی را که دران جنگ سستی کرده گریخته بودند بازخواست بلیغ فرمود و امیر خدایداد و شیخ علی بهادر را
بتعاقب لشکر توقتمش مامور گردانید و ایشان تا مواضع مولان شتافته جمعی از دشمنان را کشته بسلامت باز گشتند

وقایع که بعد از وصول امیر تیمور کورکان بماوراءالنهر اتفاق افتاد و بیان خبر از سه لشکرکشی ممالک محروسه

چون صاحبقران والا اثر او نوبت دیگر دارالسلطنه سمرقند را از فر سلطنت همایون طراوت بهشت برین داد
چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان الیمش اغلان و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب
ظلم و تعدی گشاده و درهای انصاف و آزرم فرو بسته اند و دفع شر آن جماعت بر ذمه همت پادشاه لازم نمود
در سنه تسعین و سبعمایه موافق لوئیل ازین جانب نهضت فرمود و مخالفان ازین معنی خبر یافته طریق صواب منحصر در
فرار دانسته و بر جناح استعجال بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش خان پیوستند و صاحبقران بی همال بدولت
و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرموده و امیرزاده میرانشاه و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس و اوچ قرا
بهادر با سپاهی پر تهور در آنجا مشیی مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده
بدشمنان رسیده بسیاری از آن طایفه را کشتند و سالما غانما باز گردیدند آنگاه صاحبقرانی بهرام قهر خوارزم را ویران
ساخته و متوطنان آنرا بماوراءالنهر کوچانیده عنان عزیمت بمستقر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت
سه سال بمرتبه ویران بود که هرچند سپهر دوار گرد آن ولایت گردید بانزار دیده احتیاطی نمود ساکن دیاری
در آنجا ندید حضرت صاحب تایید بعد از مراجعت از دشت قبچاق فی سنه ۷۹۲ همت بر تعمیر آن ولایت
مصروف داشته موسکه سرحکی توحن را بدان جانب فرستاد تا خوارزم بحال عمارت باز آورد و از جمله اتفاقات
که در اثنای یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرکه ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور کورکان مشرف بوده

سلطان بخت بیگم را در حباله داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می افراشت بسبب تلقین بخت
بد یاغی شد و از سمرقند بحصار شادمان گریخته خانه و دارالملک برلاس و آقتمور بهادر را غارت کرد و وجیه خاتون
نامه پادشاهی را تصرف نموده جمعی از اوباش که بخیال برخاستن بر او جمع گشته بودند بخشید و مستعد
جنگ و قتال گردید امیرزاده عمرشیخ بر همین مطلع شده از سمرقند بدان جانب نهضت نمود و بمجرد آوازه توجه
شاهزاده سلک جمعیت محمد میرکه از هم گسیخته هر طایفه بطرفی گریختند و محمد میرکه بجبال رفته از آنجا ببدخشان شتافت
و حاکم آن سرزمین شاه بهاءالدین دست رد بر سینه او باز نهاده میرکه خایب و خاسر از دره و دروازه باز گشت و در اثنای
راه عثمان پیر او را بر تیغ عمرکه بسمرقند میرفت بر سر چشمه رسید محمد میرکه را دید با چهار نوکر بر سر آن نشسته و اسبان را به
علف گذاشته فی الحال او را گرفته بمیرزا عمرشیخ که در ختلان بود خبر فرستاد و فرمان شاهزاده نفاذ یافته
که محمد میرکه بقتل رسید دیگر آنکه در آن ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا
بیمار گشته بود وفات یافته و نعش او را بحلکاه کش نقل کرده در گنبدی که از مستحدثات اش بود دفن نمودند و چون
امیر تیمور کورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید عزای عظیم فرموده ولد سیورغتمش
خان سلطان محمود را بجای او برداشت و اشارت کرد که نامش علی الرسم بر اوایل مناشیر نویسند و در اواخر
سنه مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور کورکان با سپاهی از ذوات متوجه ترکستان گشته تا بستی عنان بکران
باز کشید و منقلای لشکر او که سرکرده ایشان الیمش اغلان بود در زرنوق رسید و صاحبقران گیتی ستان
از میان مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران و سرما متوجه دفع ایشان شده چنانچه
که خورشید خنجرگذار اعلام زرنگار برافراخته متوجه مواکب کواکب بود بیک ناگاه بر سر الیمش لشکر توقتمش
رانده و الیمش مجال قتال و جدال نیافته هزیمت غنیمت دانست و جنود ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری
از او بکار برا بر تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش فشان خود را در آب جیحون انداخته
خاک وجودشان بباد فنا بر باد شده حضرت صاحبقران از آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ۷۹۱
در منزل اغاز فرود آمده و چون از فر طلعت سلطان فروردین هجوم سپاه سبزه و ریاحین لشکر سرما از فضای صحرا

و بساتین رحمت تربیت ترتیب ورما و ربیع الاول سال مذکور موافق بیلان ئیل حضرت صاحبقرانی نوبت دیگر
بر زین ملک ستانی نشست و بر آب سیحون نی بسته عبور نموده تموز تقلع اغلان و سید تجک بهادر و دیگر
بهادران را برسم منقلای از پیش فرستاد و ایشان شبیخون بر مقدمه سپاه توقتمش خان زده
بکشتند از ایشان قرون از شمار زیاده صد پیش و از پانصد و از هزار و بقیه السیف بلطائف الحیل خود را به توقتمش
رسانیده کیفیت حال معروض داشته اقدام ثبات و قرارش تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت
کثرت و وفور استعداد و ابهت عنان عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قبچاق پیش گرفت
و امیر تیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان یکجهتی ایشان تافت و قراول سپاه منصور بچنداول توقتمش
خان رسیده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسانیدند و سالماً غانماً بازگشته در اثنا طی بایان به قبه ترخان که تا معد
خانوار نشسته بود و چهار حوز زده اند و اورا گرفته در موضع اقسوما بدرگاه پادشاه مظفر لوا رسانیدند و امیر تیمور گورکان
از انجا کوچ فرموده بموضع ال سوان معسکر همایون گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جونی قربانی که از
حضرت صاحبقرانی تربیت یافته بود در قلعه طوس حکومت مینمود و ملوک سربدار که بحکم امیرزاده میرانشاه
حاکم و سردار بودند یاغی شده اند و بشامت افعال ایشان دیار خراسان پریشیده و آشوب است و صاحبقران دوا
زار امیرزاده میرانشاه را جهت دفع شر ایشان بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده همعنان ظفر و اقبال رایت
نهضت برافراخته چون بسبزوار رسید ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسرش زین العابدین
و محمود شربت شهادت چشانید انگاه از آب آمویه گذشته باتفاق والی هرات امیر اقبوقا متوجه دشمنان شد و هم
ایشان را بر طبق دلخواه با حاجت و ملوک و حاجی بیک فرار بر قرار اختیار کرده حاجی بیک بدست سادات
هزار جریب گرفتار گشت و مقید بدرگاه عالم پناه رسید و کشته شد و امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب
ده هزار کس از مردم انجا بقتل رسانید و دو دوازده دومان اهل ماموسی برآورده حکومت آن ویرانه بپهلوان یزدی
عسس که در زندان حاجی بیک مقید بود داد و انگاه بهرات رفته و چند ماه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانید
و در سلخ شهر شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شد و در منتصف ذی القعده بدار السلطنه سمرقند

رسیده و در سنه ۷۹۱ حضرت صاحبقرانی را داعیه چنان بود که جهت انتقام توقتمش لشکر بدشت قبچاق کشد
و الوس جوجی خان را عرضه نهب و تاراج گرداند اما نوئینان و امرا زانو زدند و متفق اللفظ و المعنی عرضه داشتند
که مناسب چنان می نماید که تخت مغولستان رود و مواد استظهار و اعتضاد ولد توغلق تیمور خان را خضر خواجه
اغلان و انکا تورا منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ماوراء النهر تعرض رسانند
وانگاه متوجه دشت قبچاق شویم و صاحبقران مظفر لوا ملتمس احبا بسمع رضا اصغا فرموده در سنه مذکوره بقصد
تعیین متوجه مغولستان گشت و شاهزادگان اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار از طرق متعدده با جنود نا
باطراف و اکناف ولایات خضر خواجه اغلان و انکا تورا ارسال داشت تا تمامی صحاری و تغار را
عالم گرد و سم سمند جهان نورد پیموده بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز مضرب تیغ تیز و زخم تیر خونریز گرد
بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس و قوم جته را غارتیده عیال و اطفال ایشانرا اسیر ساختند و در سنه
اثنی و تسعین و سبعمایه صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و
برادرش امیر عثمان را با جمعی دیگر از امرا عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهت دفع
قمر الدین بهمان جانب فرستاد و ایشان اطراف و جوانب مغولستان بپای جلادت و پهلوانی پیموده
چون تعرآتال که یورت ارکارابو در رسیدند شنیدند که اولجای موغا تحلکا که با چهارصد سوار بجرگه گیری رفته بود
در شکارگاهی قمر الدین دو چار خورده اند و جنگی عظیم واقع شده و بسیاری از جانبین بقتل آمده اند و از برای تحقیق
این قضیه چپس جاندار را اولمش و پکش را ارسال داشتند و ایشان تا رزمگاه رفته از کشته پشتها یافتند و از
قوم مغول شخصی یافتند زخمدار که رمقی از حیاتش مانده بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمر الدین بعد از
کنار به صحرای الجغی بوجغی رفته است اما بعد از تحقیق این خبر ما تند باد صرصر در عقبش در حرکت آمدند و
بکنار آب ارتیش رسیده معلوم کردند که قمر الدین از آب گذشته و بطرف تولس که سمور و قاقم انجا میباشد
گریخته و امرا روزی چند در آن منزل توقف کرده کمان خود را از آب گذرانیدند تا تمغاهای ایشانرا بر درختان
آن بیشه نهادند و بعد از ان عنان مراجعت انعطاف داده در سمرقند بملازمت صاحبقران سعادتمند فایز شدند

و چون خاطر فرمان دهِ ربع مسکون از آن مهم جمعیت کلی حاصل نمود رایات نصرت آیات در ضمان عنایت واهب
العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود **گفتار در بیان توجه رایات امیر تیمور گورکانی بجانب دشت**
و ذکر بعضی از امور که در آن اثنا سلطان مبارزان کشور دین و سرور سپه فرازان فضل الله المجاهدین علی القاعدین
صلی الله علیه و آله الهادین این کلام معجز آیین بسمع سالکان طریق یقین میرساند که الجنة تحت ظلال السیوف
و از اشعهٔ انوار این فریدهٔ پسندیده فروغ این معنی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه می تابد که نضارت روضهٔ
دولت و اقبال از ترشح چشمهٔ شمشیر آبدارات و اضائت شمع امانی و آمال از پرتو شعلهٔ سنان شهاب آثار روشنی پذیر
امید در غبار معرکهٔ پیکار توان دید و فروغ حدقهٔ سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید
شاهی که کشید از میان تیغ جهاد چو پسته قدم بوادی غزو نهاد گردد بیامن ملک ایام دلشاد در سایهٔ شمشیر بود باغ مراد
مصداق این سیاق خجسته مآل صاحبقران ستوده خصال است که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات
استقلال و جهانبانی همواره چهرهٔ مقصود در مرآت شمشیر مصقول میدیده و پیوسته از عزایم متوالی بدرجات
مفاخر و معالی فایز میگردیده عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد بنا علی هذا در اوایل
سنه ۷۹۲ عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات بتفقد احوال سپاه ظفر مآل انداخته و امراء و تومانات
بلکه سایر شجعان و لشکریان را بانعام اسب و زر و جوشن و دیگر نواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند
نهضت نموده از آب خجند عبور فرموده و آن زمستان در حدود تاشکنت قشلاق کرده در آن اثنا مزاج بهجت
قرار از نهج صحت انحراف جست و مرض اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد از آن شفای کلی قرین ذات
خجسته صفات گشته مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه باردوی ظفر نشان ملحق شد و در روز پنجشنبه دوازدهم صفر
سنه ۷۹۳ که آفتاب در هشتم درجه دلو بود فرمان صاحبقران باستحقاق در باب امضاء سفر دشت قبچاق نفاذ
پذیرفته بجنبید ایران و توران زجای به امر خداوند فرمان روای دمامه لوای کشورگشای آغاز طی منازل
و قطع مراحل کرده چون موضع قراسمان از فر نزول همایون غیرت افزای فضای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان
رسیدند و بوسیلهٔ نوئینان عالیشان بارگاه سپهر اشتباه درآمدند و یکدست شنقار و نه سر اسب راهوار پیشکش

گذرانیدند و پیغامی که آورده بودند بعرض رسانیدند که محض سعادت آنکه توقتمش خان از اظهار خلاف و ارتکاب
جنگ و مصاف بغایت نادم و پشیمانست و امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم و آثام او بزلال عفو و انعام
شسته نوبت دیگر بر سر عنایت و رعایت آید تا پای در طریق اخلاص و عبودیت نهاده من بعد ربقهٔ انقیاد بیرون
نیارد **بیت** یکی بنده باشد بفرمان شاه نپیچد دگر سر ز پیمان شاه امیر تیمور گورکان بدان سخنان چندان التفاتی
نکرد و بر زبان آورد که با وجود انواع مراحم و الطاف که از اینجانب نسبت به توقتمش خان صدور یافت او حقوق
را بعقوق مبدل ساخته عنان بنهب و تاراج بعضی ممالک محروسه تافته اکنون که عزم رزم جزم کرده ام زبان بعذر
و استغفار میگشاید چون کرات نقض عهد و پیمان از وی مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید کرد **بیت**
زبان و دل او بهم راست نیست فریب است این قول و درخواست نیست و ایلچیان را طوی داده و خلعتهای زردوزی
پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه سیزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بار به کوچ لشکر نشسته متوجه دشت
گشت و در روز چهارشنبه بیست و یکم جمادی الاول بکچیک تاق که از جبال مشهورهٔ آن ولایت رسیده روز جمعه الغ تاق
مخیم نزول همایون شد و امیر تیمور گورکان جهت نظارهٔ دشت قبچاق که ششصد فرسخ طولا و سیصد عرض دارد به
بالای آن کوه رفته چندان که چشم کار کرد علف زار بنظرش درآمد و فرمود که لشکریان سنگ آورند و در آن محل مناره‌ای
بلند برافراختند و سنگ تراشان حاکّ دست تاریخ آن ایام بر آن مثبت ساخته و روز دیگر از آن منزل کوچ کرده بکنار
آب سلاچن شتافتند از آب عبور نموده بعد از هشت روز موضع انا قراخوی محل دلیران رزمجوی گشت و چون از
ابتداء نهضت از تاشکنت تا آن غایت چهار ماه گذشته بود و نقصانی بآذوقهٔ لشکریان راه یافته بود و آن دشت
از آبادانی و زراعت بسیار دور است اردوی همایون قحط و غلای عظیم روی نمود و چنانچه کیسر که سنقد به
صد دینار کپکی ترقی کرد و قیمت غله یکمن بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من شرعیست بصد دینار کپکی رسید و
اکثر از لشکریان در آن بیابان بی پایان تخم مرغان و گیاهی که شایستهٔ خوردن بود میگردانیدند و اینمعنی بر ضمیر منیر حضرت
جهانگیر مفهوم یافته نسیم اشفاق از مهب اخلاق در وزیدن گرفت و فرمان عالی سمت نفاذ پذیرفت که امرا و تومان
و هزارجات و صدجات و بجات جار رسانند و مجلکاها ستانند که هیچ آفریده نان و کاچ و بغرا تماج نپزد و هیچ کس

از مطبوخ به یلماق قناعت نماید و امرا تجربه فرموده از کمین آرد و بسنگ اینار گوشت من شرعیست با خیانه بمقداری

سبزی شست کاسه یلماق از یک پرون می آید و مقرر شد که هر یک از متعینان ما تقدار او ازان پس روزی یک کا

قناعت کنند لاجرم جمعی از گردن کشان که سردار بودند کباب گوشت مرغ و قاز بتکلف میخوردند در آن ایام بطرف

از یلماق بسر می بردند بیت شکمها تا و ازین خشک و تر نه جوانان دریوزه گر در بدر نه گرسنه شکم رابلند او حشام

کرسمایه گوشت بود و پشم نه و صاحبقران ستوده آثار نه بملاحظه آنکه توسعه در ماکول لشکر پیدا شود در روز شنبه

غره جمادی الآخر اعشار شکار فرموده امرا برانغار و جوانغار بجرگه روان شدند وانقدار صید راندند که چون

جرگه بهم رسید امیر تیمور گورکان و شهزادگان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ شدند یاد چو و قطغی خان لشکرایان

انچه زیر بود از شکار می کردند و لاغر آزا میگذاشتند و در آن شکار نوعی آهو یافتند از گاو میش بزرگتر که مثل آن

هرگز ندیده بودند و مردم دشت آن را بکین گویند القصه به قوت سپاهیان از گوشت شکاری بود و حضرت صاحب

قرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه نصرت شعار پرداخته متحیر و متفکر بود که آیا کدام یک از امرا و سران لشکر

منقلای کرداند در آن حال امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آن خدمت بوی رجوع شود و این جرأت

ازان شاهزاده بغایت پسندیده افتاده در روز جمعه ششم جمادی الآخر با عظما و زمنیان بیشتر روان شد

و شب و روز کوچ با دور کرده و تفحص کنان طی مسافت می کرد و چون از آب توبل عبور فرموده قراولان خبر رسانیدند

که در معاودت آتش افروخته دیدیم و از فروزنده آتش هر چند تفحص کردیم اثر نیافتیم اگر لشکر عشق آمد این چه آتشهاست

که در هوای صحرای دل جگر سوز است و امیرزاده سلطان محمد کیفیت واقعه بصاحبقران روشن ضمیر پیغام نمود و الحضرت

بعد از استماع این خبر تعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمده با تمامی لشکر از آب توبل عبور فرمود و منقلای یوسف مبارک

گردون ماثر آن بیابان را زیر سم ستوران کیهان نورد آورده هر چند سعی نمودند که اثری از مخالفان بیابند نیافتند در آن

صحرای حیرت سرگردان شده و امیر تیمور گورکان تقویت دولت روز افزون شیخ داود ترکمان که مردی جلد کاری

بود بخبرگیری روان فرموده داود و شبا نروز بسرعت برق و باد اسب رانده در شب دوم الاجوقی دید و در پس پشته

پنهان شده صباح شخصی ازان الاجوقها بیرون آمده بطرفی روان شد شیخ داود آن خون گرفته را گرفته بنظر صاحبقرانی رسانید

آنحضرت شیخ داود را کمر و ترکش زر داد و خلعت خاص انعام فرمود و از آن شخص احوال توقتمش خان پرسید جواب

داد که یکماه است که ما از میان ایل و الوس او بیرون آمده اینجا ساکن گشته ایم و از حال ایشان خبری نداریم اما چند

روز شد که ده سوار جبه پوش آمده در بیشه که درین نزدیکی است بسر میبرند نمیدانیم که چه کسانند امیر تیمور گورکان همیشه خود

باسی برا تعیین فرمود که مردم آن الاجوقها را کوچانیده بار دو رسانند و قاسی بیسادل را با پنج سوار ارسال داشت

که جبه پوشان جنگل را بچنگ آورد و قاسی با آن مردم حرب نموده بعضی را بکشت و بعضی را گرفته به پایه سریر سلطنت

آورد و پادشاه دولتبخت پیش خبر توقتمش از ایشان معلوم نموده روان شد و چند مرحله دیگر پیموده صباح روز شنبه

غره رجب بکنار آب آنمک رسید و بر سر پل سواره بایستاد و تا تمام سپاه ظفر مآب طایفه اردوی جبر و زمره از

میان آب عبور نمودند و در ان اثنا تحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنابران فرمان عالی صادر گشت که لشکریان

از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزل در گرد معسکر خندق کنند و بر این منوال چند مرحله دیگر پیش رفته اکثر

از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف نمودار گردید و امیر تیمور گورکان جیبا نجشی کرده وزرا بیشتر

بسرداران بخشیده و پیشتر خرامید و قراولان شخصی را گرفته بنظر انور رسانیدند و چون خبر رسیده بود که یاسا

که توقتمش خان شنیده که در میان لشکر شما آزوق نایاب است لاجرم میخواهد که شما را پیشتر کشد و آن بیچاره با آنکه

راست گفته کشته گشت و بعد از آن میشر بهادر بزبان گیری شتافته در بیشه جمعی از بگان بازخورد و چهل کس را گرفته

آورد و امیر تیمور گورکان بیشتر را بوز انعام و اکرام مباهی فرموده از گرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نمود

جواب داد که مقرر شده بود که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم آنگاه امیر جلال حمید شد

بقراولی رفته و سیاهی سپاه اوزبک دیده خبر باز فرستاد و امیر تیمور گورکان امیر اکو تیمور را با فوجی از شجاعان ستم

توان بقراولی تعیین فرمود و ایشان مبادرت نموده از کل ولای عظیم گذشته با امیر جلال حمید پیوستند و دیدند

چشم رسید گروهی از سپاه دشت را بر زبر پشته ایستاده دیدند امیر اکو تیمور فی الحال جمعی از لشکر کوه شکوه

بیتاب انجماعت روان گردانید و مخالفان ازان جانب پشته به بیابان شتافته هر دم امیر اکو تیمور بجای ایشان

برآمدند و ازان طرف سی قشون سپاه مکمل مسلح آراسته مشاهده نمودند و اکو تیمور را ازین حال مطلع گردانیدند

امیر برتیمور بران پشته بر آمد و بنابر کثرت سپاه دشمن مصلحت حرب ندانسته پای باز پس کشید اشارت فرمود
تا مردم او پیشتر از ان آبها و لایها بگذرند اعدا چون بر غلبت سپاه و اتباع امیر اکو تیمور وقوف یافتند فغان
ریز بجانب او شتافتند * ستیزه کنان در خروش آمدند * چو گرداب قلزم بکوشش آمدند * امیر اکو تیمور از غایت
حمیت و تهور پای ثبات بفشرد و بزخم تیغ خارا گذار دشمنانرا آنمقدار باز داشت که اکثر سپاه از لایها و وحل
بگذشتند اما خود پای بند دام اجل شده بزخم تیری از پشت اسب بزمین افتاد * بریشان شدش ترگ و تارک زتیغ *
گردون بر آمد فغان و دریغ * و در آن معرکه برملک پسر ادیکو برلاس و رمضان خواجه و محمد ارلات تیر مرد بشهادت
رسیدند و مقارن آنحال با جمعی علم همایون فال صاحبقران ستوده خصال با طایفه از ابطال رجال بر توصول بر کنار
آب انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته برافروختن آتش حرب پرداختند و باد حمله خاکساران
اوزبک را منهزم ساختند و امیر تیمور کورگان به اردوی نصرت نشان مراجعت فرموده جمعی که در آن معرکه لوازم شجاعت
و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مشهور و سرافراز گردانید و خویشان امیر اکو تیمور را مشمول
عواطف پدرانه ساخته مناصب او را بشاه ملک ولد قلتغای ارزانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه بدو سپرد و
چون قریب شش ماه بود که رایات نصرت آیات بصوب شمال می شتافت بمحلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب
شفق اثر طلوع صبح صادق لایح گشت و در آن موضع هنگام بودن خورشید در بروج شمالی بحسب اقتضاء شریعت نماز خفتن
واجب نمیشود القصه چون صاحبقران گیتی ستان از آن منزل نهضت فرمود و تحقیق پیوست که توقتمش خان بتصور دیرا
عساکر منصوره جنگ نمی ایستد و ایشانرا بطرف خود می کشد امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سبیل المنقلای
از پیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند و ایشانرا توقف ضرورت شود و امیرزاده بموجب فرموده عمل نموده روز
دیگر خبر آمد که منقلای طرفین بیکدیگر رسیدند و مستعد جنگ و مصاف گردیدند **گفتار در بیان تعبیه سپاه و محاربه
آن جم و بادشاه نام** صباح روز استفتاح که لوای کشورگشای آفتاب از افق فتح و فیروزی طالع گردید و منادی عنایت فتح الابواب
ندا فتح ترای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه تعبیه سپاه
نصرت علیه گشت در موضع قندزچه هفت قول ترتیب داد و زمام باشلامشی هر قول را بقبضه اقتدار یکی از سرکشان نامدار

بنهاد قول اول را بفر طلعت محمود خان زیب و زینت داشت و در قول دوم که خاصه آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان
رایت ابهت برافراشت و سیوم مهم اهتمام میرزا میرانشاه تعلق پذیرفت ضبط برانغار بوی تعلق و اختصاص یافت
و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین شرف تمکین گرفته او تیر مدبت راست شتافت و قول پنجم بقوت و شوکت امیرزاده
عمر شیخ مستحکم شد جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر نیز بصولت و صلابت امرا عظام استحکام یافته ذروه شکوه
البرز کوه در گذشت * بر آراست صاحبقران هفت صف * عنان سمند سعادت بکف * بران هفت صف سد اسکندر اساس
هندسی شده هفت اختر شناس * بر پشت تکاور در آورد پای * بر آورد آواز رویینه نای * و از آنجانب توقتمش خان
نیز با لشکر بیکران صف آراسته قلب و میمنه و میسره سپاه را بشاهزادگان جوجی زاد مثل تاش تیمور اغلان و بیک
یارق اغلان و ایلتمش اغلان و بیک بولاد اغلان و علی اغلان و خفته اغلان و امرا شجاعت نهاد مانند علی و سلمان صوفی
نیقرات و نوروز و مبارات و آقتا و اقبوقه و اوروس جوق قات و عیسی بیک و حسن بیک و سرای دکو کر بوقا و نعلی بن بیرش
و تونتورلی و غیرهم از سرداران الوس جوجی آراسته و محکم ساخته اعلام استکبار برافراخت * علمهای خاقانی برآمد باوج
محیط صلابت درآمد بموج * جباقی در آهن چو دریای قیر * بدستور چنگز آیین بر پر * ز ریگ بیابان فزون لشکری
ز جوجی نژادان بهر سو سری * همه دشت زادان درنده خوی * ربوده ز شیران غرنده گوی * همه روز خشمان و پیراشتی
سرشته ز قهر و نپذ آشتی * و چون توقتمش خان با آن لشکر گران اطراف آن بیابان فرو گرفت امیر تیمور از غایت
شجاعت و تهور فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و با فروختن آتش و پختن آش روی آوردند
توقتمش خان که آنحال مشاهده کرد از بسیاری تمکن و قلت التفات آن لشکر صف شکن انگشت تعجب بدندان گرفت
و سواران دشت و غیرت صف آرای گشته پیاده حمله ابطال رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت و از وقتی که خون از
نام تیغ مانند سهام باران از جوف تیغ فرو می بارید و سرهای سرداران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان بهر طرف
میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گذارد و روی نیاز بخاک اسکانت سوده
بزبان تضرع و ابتهال از درگاه پادشاه ملک بخش تعالی شانه ظفر و برتری سوال فرمود و بعد از فراغ از
مناجات و عرض حاجات * نشست از تهور به پشت سمند * بر آمد چو خور بر سپهر بلند *

گرفته بکف تیغ خارا گداز • عنان تافته سوی صف کارزار • تو ای دل شده دست از دو گیتی بشوی • بگفت این و دشمن از غضب
و آن چین ثمره شجره طیبه نبوت و شعبه دوحه شریفه فتوت امیر سید برکه و مشایخ عظام جام خواجه جمال الدین
یوسف و شیخ اسماعیل سه بار بینه کرده و دست بدعا بر آورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان
خواسته و انخفاض رایت توقتمش خان از حضرت عزت مسألت نموده عالیجناب سیادت مآب روی بحضرت
کامیاب آورده گفت توجه حیث شئت فانک منصور و اقتدا بسنت سنیه و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله
رمی علیه من الصلوة اتمها نموده مشتی سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهت الوجوه بر زبان الهام
بیان گذرانید انگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیرزاده میرانشاه و دیگر شاهزادگان و امرا
ظفر پناه و تنها عادت آخته بسرعت باد صرصر بر اعدا واژون اختر تاختند و ایشان در مقام مدافعه و مقاتله
در آمده زلزله در زمین انداختند از شعله سنان پر دلان خرمن جان جوانان بسوخت و از باد حمله بهادران
آتش کینه دلیران بر افروخت از سیلان خون فضای صحرا نمونه آمویه جیحون گشت و از بس کشته آن
دشت بلند گشته از کوه الوند در گذشت **بیت** جهان گشت بحری پر از خون ناب • در و کشته سرها حباب
شد از کشته در هر طرف پشته • بهر پشته افتاده سر کشته • آخر الامر مبارزان لشکر ظفر پناه بضرب
اسنه و سیوف صفوف لشکر دشت را در هم شکسته و توقتمش معاودت با صاحبقران گردون قدرت در
خیر مکنت ندیده بر شاهزاده و امیر تیمور عمر شیخ بهادر حمله کرده و آن شیر بیشه هیجا چون کوه پای بر جا بوده
بر جم کنندگان سنگ و شمشیر آتش آهنگ مخالفان را بار گردانید و توقتمش از آنجانب تیر غان برتافت
بر سر فرار پا بسپله و شتافت و تیر باران کرده آن جماعت را از پیش برداشت و در پیش لشکر قیامت اثر
با جمعی کثیر از مردان دلاور صف کشیده و جمله تراجی از عقب صاحبقران مظفر لوا تاخته گریختگان را تعاقب
می نمود این خبر بعرض رسانیدند و متعاقب جمعه قاصدی از پیش امیرزاده عمر شیخ آمده چنین مصلحت کومک
طلبید با یاران امیر تیمور گورکان با تمامت سپاهی که در رکاب نصرت انتساب بودند یکبار بر توقتمش خان
حمله آوردند و پای ثبات او از مشاهده حرکت آن خدیو رستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد

رسیدند آن رخشیان دلیر • چو نخجیر آموز میدان شیر • چو خورشید رخشان برآورد علم • سپاه کواکب
بریزد بهم • و شامت تکبرهای پادشاه صاحب تایید شامل حال توقتمش خان گشته مضمون و لنذیقنهم من
العذاب الشدید بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکریان دشت بتیغ بیدریغ کشته بمقتضای سیهزم الجمع
ویولون الدبر صحیفه ادبار از بکان ثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند
بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمایه روی نمود و صاحبقران مظفر لوا در معسکر
اعدا بر سریر کامرانی نشسته و امرا زبان باداء تهنیت و دعا بدوام فتح و نصرت گویان ساختند و نتایج
انعام و عنایت آنحضرت مفتخر و سرافراز شدند و رایات مباهات برافراختند و حضرت صاحبقران مراسم
محامد جناب جلال سبحانی بجای آورده و بشکرانه آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرده و از تمامی لشکر
از هر دو طرف مرد و تفرقه تفرقه گردیدند و بگایتیش دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب
اعدا شتافته نزدیک به آب آمل در میان رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان را به تیغ بیدریغ گذرانیدند و از بکار
از بس شمشیر خرمن زندگانی میسوخت و از پیش آب خونخوار شعله حیات فروزی نشاندند **بیت**
خیل خشم و آتش قهرت چو زد بر قالمت : در میان آب و آتش زندگانی مشکل است : و توقتمش خان
با اندک مردی از آن گرداب بلا بساحل نجات رسیده تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست
سپاه منصور افتاده و امیر تیمور گورکان تفحص تفتیش تا صحرا در توبه شتافته بیست و شش روز علم اقامت
برافراخته داد عیش و کامرانی دادند زنبس عیش و نشاط و شادمانی جهان را تازه شد از سر جوانی

در ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بجانب دار السلطنه سمرقند و بیان احوال

چون مهم توقتمش خان از نیکان بر نهج دلخواه از هم گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت قرین جمع گشته امیر تیمور
گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر سلطنت معاودت نموده و لشکر منصور در غایت
بهجت و حضور کران تا کران دشت و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران قطع مسافت میکردند و منزل بمنزل
فرح و خوشدل راه پیموده لوازم نشاط و کامرانی بجای می آوردند • و از جمله مواد عیش و عشرت که سپاه

ظفر پناه را در آن سفر میسر شد یکی خرگاه کوتره است که در وقت نزول و ارتحال از هم منفک نشود و بر گردونها بسته
بهر طرف که میخواهند میبرند بنابران هر یک از متعینان در چنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی بمقصود داشت
و بکام دل بعشرت و استیفاء لذت نفسانی میگذاشت و بعد از عبور آب تنق صاحبقران ظفرقرین ضبط اغرق را بعهده
امیر حاجی سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال روان شده در ذی قعده سنه ثلث و تسعین
و سبعمایه در ضمان دولت و اقبال باترار رسیده و از آب جیحون عبور فرموده سمرقند فردوس مانند را محل
نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که به بسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان
روان ساخت و خود بتاشکند شتافته طرح قشلاق انداخت و در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه امیر حاجی
سیف الدین با تمامی سپاه ظفرقرین بتاشکند رسیده و چون امیر تیمور گورکان زمستان در آن ولایت
بپایان رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات بر همت اشرف خویش افکنده بجانب سمرقند روان شد
صحرا آفاق از غبار مواکب فیروزی شعار مشکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بایالت ولایات زابلستان
سرافراز شده با فوجی از امرا و نوئینان بدان جانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند
بازدواج بعضی از شاهزادگان عالی نژاد پرداخته چند روز بساط عیش و سرور مبسوط ساخت و چون از آن
امر فارغ بال گشت رایات ظفرآیات بعزم یورش پنجساله برافراخت بیت سعادت قرین توسن بخت رام
عروس ظفر جلوه گر صبح و شام

گفتار در بیان یورش پنجساله صاحبقران هفت اقلیم و اختصاص یافتن باصناف الطاف ملک قدیم

جمشید خورشید کلاه که رنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال اوست
تا در صباح از مشرق بجانب مغرب نهضت نماید شب ظلمت اندوز جهان را بنور بهجت افروز تواند رسانید
عالیجاه که کواکب بلند مراتب مواکب خیل و سپاه اوست تا در شب بپای طلب ساحت وسیع ملک را نه پیماید
بکمال ذات ناقص خود بمرتبه کمال نتواند گردانید بیت خور که مسند ز چرخ خارام ساخت :. هر سحرگاه سفر آغاز ساخت
تا ز نورش جهان ظلمانی :. گشت همچون بهشت نورانی :. ماه عالم فروز تا بر شب :. تهد پای در طریق طلب
تیره از حضیض برج وبال :. رسد سوی خانه اقبال :. تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعد از

مراجعت از یورش دشت قبچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط گذرانید عزم جزم فرمود که
دیگر بولایت ایران عبور نماید و هر کس را که در عقب غیبت موکب همایون پای از حد خود فراتر نهاده باشد
بسرپنجه غضب تادیب فرماید بنابران فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که تواجیان جهت لشکران رسانیدند
که استعداد یورش پنجساله کرده در سایه علم بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام
درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمایه موافق پیچین ییل نهضت همایون اتفاق
افتاد و در یکشنبه غره شعبان مزاج اشرف را از نهج اعتدال انحرافی دست داده در منتصف ماه مذکور مرض
اشتداد یافته در شب برات بمیمن مداوای اطبای مسیح نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفابخش تعالی و تقدس
برات صحت از دیوان وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ کرامت شد و در روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از
منزل جوی زر که داخل ولایت بخاراست و در اوقات مرض آنجا توقف افتاده بود پادشاه عالی گهر
کوچ فرموده جنود فتح و فیروزی هم عنان و عساکر سعادت و اقبال ملازم موکب نصرت نشان بیت
سعادت راهبر اقبال خادم :. جنود فتح و فیروزی ملازم :. و اعلام ظفر اعلام از آب آمویه عبور نموده
و منازل و مراحل قطع کرده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی استراباد معسکر اقبال گشت و در همان روز مرتضی
ممالک اسلام سید برکه که پیش از این برسم رسالت نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمد و سید
غیاث الدین و سید کمال الدین را بپایه جهان پناه رسانید و چون سید کمال الدین خود از ملازمت
تقاعد نموده بود آتش غضب امیر تیمور گورکان اشتعال یافته بمازندران شتافت و چنانچه مذکور شد قلعه
ماهانه سر را که در چهار فرسخی آمل است و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بما وراء النهر
فرستاد و آنگاه عنان بجانب جرجان تافته در بیستم محرم الحرام سنه ۷۹۱ منزل شماسان از نزول صاحبقران
عالی مکان غیرت افزای ساحت آسمان شده ایاری بخشیده قارن منوض گردانید آمل را باسکندر شیخی ولد
افراسیاب جلالی مسلم داشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر از آنجا کوچ فرموده از راه دامغان و سمنان
بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت که شاهزادگان عالی مکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد

اینجا امیرزاده جهانگیر سپاه منقلای را سر کرده پیشتر بعراق رفتند و ایشان بقزوین و سلطانیه رفته دیگر از
آن مملکت از خارطلبان مفسدان پاک ساخته از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان
قیام نموده در بعضی از آن مواضع شیخ علی بهادر بضرب کارد کردی که قورچی بود از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان
با امیر ابراهیم شاه که حاکم کردستان بود مصالحه روی نموده عنان یکران بملازمت صاحبقران انعطاف دادند در
خلال این احوال بپادشاه ستوده خصال رسید که ملک عزالدین والی لرستان حقوق را بعقوق مبدل ساخته
در وادی مخالفت سلوک می نماید بنابر آن تفحص همیون متوجه دفع او گشت و بعد از تردد در خرم آباد ملک عزالدین
دست از ملک و مال باز داشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت از لرستان لشکر پیشتر کشیده روز چهارشنبه
بیستم ربیع الآخر سنه مذکور از آب جهار دانگه عبور نموده در ظاهر شهر در میان نخلستان فرود آمد و امیرزاده
محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر منقلای در آن منزل بموکب همیون پیوستند آنگاه پادشاه عالیجاه بصوب
شیراز خرامید و بوجهی که در جزو ثانی مذکور است شاه منصور را مغلوب گردانید مقارن نصرت و اعزاز بشیراز رفت
و تمامی حکام آل مظفر در آن بلده بملازمت مبادرت جسته بعد از چند روز مواخذ گشتند و حکومت شیراز با میرزاده
عمر شیخ تعلق گرفته لوای کشورکشائی در روز جمعه پنجم جمادی الآخر بجانب اصفهان در حرکت آمد و در
توشه یاسا فرمان شهریار کامکار قتل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و در شنبه هشتم رجب آن حکام عالیمقام
بقتل رسیدند و امیر صاحبقران بنیت فتح سایر بلاد عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عماد از دانجا نهضت
فرموده روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول نمود روان با خبران پامال حادثه شد هنوز غمزه خونریز ایر بر جنگ

ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنه سمرقند و بیان بعضی چون دوران که امیر تیمور گورکان

فتح بلاد عراق و آذربیجان و فارس و لرستان قیام نمود سلطان احمد جلایر از دار السلام بغداد قاصدی
بدرگاه عالم پناه فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرد آنحضرت کمند همت بر تسخیر عراق عرب انداخته در
بیست و ششم ماه رجب سال سبعمائه و نود و پنج از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمده و چون در همدان
ملکشاهان بنعمای ملکشای آن ولایات رسید چند روز بساط عیش و نشاط را انبساط داده زمام حکومت

ممالک آذربیجان و ری و دربند و باکو را با توابع و لواحق در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار معزالدین میرانشاه
نهاده و در روز سه شنبه سیزدهم شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چندگاه بنشاط و صید گاه
و شکار پرداخت و در اوایل رمضان المبارک بدشت تولاغی شتافته با سارق محمد ترکمان و حشم او که بر
حصار جشنی تحصن جسته بودند پیکار فرموده ترا کمه را منهزم ساخته غنیمت بی نهایت گرفته شیخ تیمور بهادر
ترکمانان را تعاقب نموده جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همیون پیوست و در روز یکشنبه ... هم رمضان صاحبقران
گیتی ستان از دشت تولاغی بازگشته به آق بلاق شتافته و بقیه آن ماه در آنجا بپایان رسانیده در یکشنبه غره
شوال بشرایط و لوازم روز عید قیام نموده بعد از دو روز شیخ عبد الرحمن اسفراینی که از اعاظم
مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رسالت در رسید و امیر تیمور گورکان تعظیم و احترام آن
بزرگ قیام نموده شیخ پیغام والی دار السلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض نموده چون
سلطان احمد ملتزم سکه و خطبه نشده بود هدایا و تحف او را منظور نظر امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص
و انعام وافر و نوازش بانیت بصوب دار السلام عنان عزیمت انعطاف داده آنگاه تواجیان
بموجب فرمان جار بلشکریان رسانیدند که بمصلحت عبور از دجله بر یک دو سناخ ترتیب نمایند و روز جمعه سیزدهم
شوال موافق تنقوزییل نهضت همیون از آق بلاق اتفاق افتاد و موکب عالی شش روز طی مسافت نموده بمزار
متبرک شیخ یحیی که ... بعد از رسم لک مشهورات رسید و حضرت عالیمقام از مجاوران آن بلده لازم الاحترام جانان
معلوم کرد که منهیان سلطان احمد جلایر کبوتری بجانب بغداد پرانیده اند و کیفیت آنحضرت را مکتوب کرده اند
بایران فرمود که همان کس که نامه نوشته بود در رقعه در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی که با سپاه امیر تیمور
تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرانشینان اند که از لشکر جغتای رمیده
بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه را بسته بر بال مرغی دیگر که بغداد پرانیده شد و نامه در سلطان
احمد بعد از مطالعه رقعه اول مضطرب گشته احمال و اثقال از دجله گذرانیده و از دیدن نامه ثانی مطمئن نشده
در جانب غربی دجله سوار و ایستاده انتظار میکشید و ازین جانب صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده

پیک نصرت پی ده فرسنگ مسافت طی کرد **بیت** رسید آن جهانجوی جم اقتدار * به بغداد با لشکر بی شمار *
جهان پر شد از بانگ نای و نفیر * بدرید از هم سپهر اثیر * سراسیمه گشتند بغدادیان * ببستند بر عزم
جستن میان و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها غرق کرده بطرف حله رحلت نمود آزاد با فوجی از سپاه
جون موج بر روی آب روان گشته ازان طرف بیرون رفت و کشتیها را یافته بدین جانب آورد و لشکر با
بسفینه التفات نکرده بسان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصه سلطان احمد
که شمس نام داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت که بنفس خویش او را تعاقب نماید امرا در جوا
بسیار او را باز گردانیده بتکامیشی یاغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجله نقود و نامعدود و نفایس
اجناس که بر استران و شتران بار کرده همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و آن اموال
امرا تصرف نمودند و از عقب میشتافتند تا در دشت کربلا ایلچی اعلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس
و شیخ ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از ملازمان برسیدند سلطان احمد با دویست مرد جلد عنان کشیده بجنگ
تو پنهان شتافت و ایشان از اسب فرود آمده دست به تیر و کمان برده * زپیکان جان آتش از جستند *
که پر ملک بر فلک سوختند * گذر کرد تیر از زره جابجا * که باد از خم زلف سیمین بتان * و امیر عثمان از مخالف زخمی بزد
بر آن و سپیله جان بتک پا بیرون بردند و امرا مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت فرموده بشرف طواف
عتبه کعبه احترام امام عالیمقام ابوعبدالله الحسین بن علی المرتضی سلام الله و تحیاته علیهما مشرف گشته و از آنجا
بدرگاه عالم پناه شتافته بنوازش بیکران مخصوص شدند **مصرع** ز خاک درش چهره آراستند *
همه یافتند انچه می خواستند و صاحبقران کامران قریب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت و خرمی گذرانید
و داد عیش و نشاط داده و جامهای ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق کشیده و مناسب است **حسب حال**
وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار * ای په کشتی می با شط بغداد بیار * دجله عمریست تر و تازه و خوش میگذرد
ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار. **ذکر فتح قلعه تکریت بیمن دولت صاحبقران و بیان تاخت بعضی از**
دیار عرب جون بغداد بحوزه تصرف فرمان فرمای بلاد و عباد درآمد جمعی از آنجا بموقف عرض رسانیدند

که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف و جمعی از دزدان
مفسد و مفسدان متمرد آنرا پناه ساخته اند و همواره قطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق اقدام مینمایند
و مدتیست که هیچ صاحبدولت بر آن جماعت مستولی نگردیده و بکمند همت آن حصن حصین را مسخر نکرده
صاحبقران کشورگشای بعد از استماع این سخن خیال تسخیر قلعه سپهر مثال و قتل اصحاب بغی و عدوان در
خاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی حجه سنه خمس و تسعین و سبعمایه از دار السلم بغداد عنان عزیمت
بدان طرف انعطاف داده روز پنجشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۹۶ بظاهر قلعه تکریت رسیده عساکر
نصرت مآثر آغاز محاصره کرده و در آن زمان والی قلعه شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون آوازه
وصول موکب ظفر قرین بدو رسید برادر خورد خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی
نمود و صاحبقران پرورش پرور او را نوازش نموده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده شغل
خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت رفته انجه دیده بود
و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامده بدفع و منع
سپاه ظفرپناه مشغول گردید از استماع این خبر شعله آتش غضب برافروخته دلاوران قلعه گشای
از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و قلعه بیرون را مسخر ساختند امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت
و تواجیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب زده بامرا و ارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان
برکار داشته بروج آن حصار را مشبک سازند و آن جماعت بجد هرچه تمامتر بدان کار اشتغال نموده اراضی تکریت
بسان غربال سوراخ سوراخ کردند امیر حسن از مشاهده آن حال دانست که مهم خالی از اشکال نیست لاجرم بار دوم
برادر خود را متعاقب بیرون فرستاد تا زبان بشفاعت جرایم گشایند اما فایده بر آن آمد شد ترتیب نیافت
و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بملازمت شتابد امان یابد والا آنچه مقدر است بظهور میرسید
و این پیغام بامیر حسن رسید بار دیگر پای در دامن صبر و شکیبایی کشید و بر مخالفت اصرار نموده سپاه
نصرت آثار یکبار از اطراف و جوانب آن حصار درآمده شب چهارشنبه پنجم محرم آتش در ستونهایی که در زیر

برج قلعه را افراشته بودند و زدند و آن چوبهای پستون سوخته اکثر دیوارها و قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصار
به اضطرار انجامید زنهار و الامان بکیوان رسانیدند چون تضرع ایشان حکم ایمان یاس داشت درجه قبول نیافت
دعاکر نصرت آثار روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار درآمدند و امیر حسن را
گردن بسته پایه سریر اعلی درآوردند و رعایا بجان امان یافته تمام سپاهیان تکریت بکریت قتل
مبتلا شدند و توابعان از برای اعتبار نظار از رؤس القوم مدبر دو منارها ساختند و اکثر عمارات
و بیوتات ایشان را منهدم ساختند و روز شنبه غره المحرم بالفتح والظفر صاحبقران والا گهر از پای تکریت علم
نهضت برافراخته امیرزاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرا عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب
فرستاد تا تتبع و تفحص قطاع الطریق و اهل فساد و پردازند و آثار اقتدار در آن دیار ظاهر سازند
و ایشان تا بصره و واسط شتافته هرکس بتقدم اتقیاد پیش آمد باج و خراج بر گردنش نهادند و از هرکه
سرکشی مشاهده نمودند از پایش درآوردند و سالماً غانماً مراجعت نموده در سر منزل جری بموکب همایون پیوستند

ذکر نهضت لوای کشورگشایی بجانب دیار بکر ورزجا و بیان بعضی امور که روی نموده بود

صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب نمای عازم دیار بکر شد
و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاد و باستمالت رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت
فرمود و چون رایت ظفر نگار بقلعه کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه رسم
سیورغال تعلق به امیر علی موصلی گرفت و صاحبقران دریا دل از راه موصل متوجه رود گشته در اثنای راه سپاه
ظفر پناه را باباحت اموال ترا کمه قرا تویلو فرستاده و آن جماعت با حصول مقاصد مراجعت نموده موکب
عالی بعد از طی مسافت بظاهر رها رسیده و کرزل نامی حاکم آن دیار بود از بیم جان شهر را واگذاشته با بعضی
از رعایا بکوی گریخت و ایمنی بر ضمیر خسرو کشورگیر گران آمده زمره از عساکر منصوره ارسال نمود تا آتش
نهب و سبی در ایشان زدند و بنفس نفیس در رها نزول گزید گویند که آن شهر از بناهای نمرود است و تمامت
عمارات آنجا از سنگ تراشیده مرتب گردانیده اند و قصه القای ابراهیم علیه السلم در آتش آنجا وقوع یافته بود

چشمه‌ای که از مقدم خلیل الرحمن در میان نیران جریان یافته هنوز باقیست و آثار سواد آتش در نواحی
آن چشمه بچشم می‌آید القصه امیر تیمور گورکان مدت بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته و در آن
ایام جنید ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون غلام بهره ور
گردیدند روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لوای کشورگشای از رها بصوب ماردین در حرکت آمده و
بعد از وصول بقلعه فرنجی آن قلعه والی آنجا سلطان عیسی در روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور با اصناف
تحف و هدایا بسده سدره انتما شتافت و بانعام و خلعت خاص اختصاص یافت اما بعد از آنکه محصلان
مال امان ماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان آن قلعه مواضعه کرده که تا توانند
زمام اختیار آن حصار بکسی ندهند بنابران فرمان واجب الاذعان بأخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنا
بر آنکه در آن وقت آخر زمستان بود و علف در حوالی ماردین پیدا نمی‌شد تا بمحاصره مشغولی توان کرد امیر صاحبقران
عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم آن ملک عزالدین بود باظهار خلاف میمون تاخت
زده و داور آکند زاینده و در اوایل بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه مهم
بمصالحه انجامیده ایالت آن ولایت بسلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت

ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیگ و بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا عمر شیخ
بحکومت ولایات فارس سرافراز شد در دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر نواحی
و مضافات آن مملکت در حیطه ضبط و تسخیر درآورده و در وقتی که امیر تیمور گورکان از عراق عرب بجانب دیار بکر
در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی همایون گشت و از کردستان مرور
گذشته بقلعه مختصر که آنرا خرماتو گویند رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غله بسیار داشتند
شاهزاده جمعی فرستاده از ایشان علفه طلبید و ساکنان آن قلعه نوکران آن جناب را نومید باز گردانیدند
و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر زبر پشته برآمده تا بتهیه اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه از شست قضا تیری
عمرفرسای گشاد یافت و بر پای آن شیرژیان آمده فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانه عالم بالا گردیده

پیوسته بقصد ما ازین دست بگشاد کمان کش قضا شست کس چاره ز جفای او نبرده بی ترس بمرد شاهزاده
ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور همان لحظه قلعه را گرفته با خاک راه یکسان ساختند و هرکرا آنجا یافتند از پیر
هشتاد ساله تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده پیر محمد که محبوب
پدر بود باتفاق امرا و ارکان دولت نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از
چندگاه به تربة الخضراء کش نقل کردند و چون خبر شهادت شاهزاده بعرض امیر تیمور گورکان رسید زبان
خجسته بیان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضهٔ درایت ولد ارشد
شاهزاده امیرزاده پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمایة
روی نمود و بنابر آنکه سنت سنیه قادر مختار تعالی شانه برین منوال جاری شده که در دار دنیا هر ماتمی را سوری
در عقب باشد و هر المی را سروری متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول همان سال از افق جاه و جلال
اختر نورگستر طلوع فرمود یعنی در قلعه سلطانیه که دران وقت موضع اقامت خواتین و آغایان حرم سرای امیر
تیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را پسری خورشید منظر متولد گشت و از بشارت آن در همان حین خبر بسمع
شریف صاحبقران ظفرقرین رسیده از غایت فرح و انبساط از سر جریمهٔ اهالی آن قلعه درگذشت و آن فرزند سعادتمند
محمد طرغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد و آنگاه رایات ظفر طلب بجانب عراق عرب مراجعت کرد و در اثنا راه
بموضع سیوست که متوطنان قلعه اند که انرا جادیتر گویند بحصانت حصار مغرور گشته اند سر از جیب اطاعت درکشیده
بنابران حضرت صاحبقران در روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الاخر سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف
تافت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر آن قلعه را بواسطه کمال حصانت با سد حصار کردن از منجنیق حوادث مصون
بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نمی توانست نمود فرمان شد که در میان گرفتند
و او از تغیر و ستودن بکوشش کوتوال حصار معظم رسیده کوس دکورکه فروکوفتند و آن قلعه را که بروایة ظفرنامه در مدت
سه چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده در اثنای راه بموقع شرف و ارباب بیغش دعا و پرداخت
مظفر و منصور و خرم و مسرور طی مسافت مینمودند و در هر منزل از حکام و لایات عراقین و آذربایجان صاحب سعادتی

شرف ملازمت حضرت صاحبقران مشرف میشد و پیشکشی میکشید و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته
کلاه گوشهٔ افتخار به اوج فلک دوار میسایید از جمله در اوج کلیسا والی الاتاق والی ارزنجان طهرتن بدرگاه
فرزحف نشان رسیده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر بلند پایه سرافراز شد و تبرکات لایقه
کشیده در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن آن حال خیال تسخیر قلعه النجق که در تصرف
مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاده روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکوره
بافوج نامحدود الهی و عساکر توفیق نامتناهی بدانجانب نهضت فرموده بتاریخ روز پنجشنبه هجدهم همان ماه
در ظاهر النجق قبه بارگاه عالم پناه باوج مهر و ماه برافراشت و سپاه منصور جنگ درانداخته قلعه را بر سبیل
ساختند مصر باتباع تعلیه بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در رتبت
سد سکندر بنظر در نمی آورد دست تاخت و در روز جمعه نوزدهم پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب
بیرون فرستاده پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام داد که بنده را حد مقاومت خدام سده مرتبت
نیست اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امید آنکه چند روزی امان یابم تا مطمئن گشته بملازمت شتابم امیر
تیمور گورکان ایشانرا نوازش نموده و خلعت بخشیده فرمود که از سر جریمه مصر درگذشتم باید که بیدغدغه بملازمت
آید اندیشه بخاطر نگذراند و چون پسر او مصر بازگشته آنچه شنیده بود بگفتند و توفیق بیرون آمدن نیافت
مدت محاصره و محاربه ممتد شد روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و آیات عجز و انکسار مصر و اتباع
او بیشتر گشت و مصر دو سه نوبت دیگر پسر را در بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاده و التماس
امان و مراجعت موکب ظفرنشان نموده اما بجایی نرسیده و بالاخره مهم او بدانجا انجامید که مردم او از نهایت
بیچارگی خود را از غایت بیچارگی از دیوار قلعه بی انداختند و خاک درگاه عالم پناه را توتیا دیده امید ساختند مصر
چون حال بر آن منوال دید روز شنبه دوم شوال سال مذکور شمشیر بر دست و کفن در گردن از قلعه بدر آمده التجا
بامیرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که جرم او از صاحبقران مظفر لوا درخواست
نماید شاهزاده مصر را استمالت داده ببارگاه سپهر اشتباه برده و توقع نمود که عنایت عاطفت پادشاهانه گناه او را

بیعنوان اما من مقابل سازد و امیر تیمور کورکان خون مصر بشاهزاده بخشید هم دران ولا حکم همایون صدور یافت
که مصر را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه برند و سلطان عیسی را دران قلعه مقید داشته
مصر را بسمرقند فرستند و فرمان بران موجب قرار یافت و عمل نمودند

ذکر بعضی وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام

چون صاحبقران گردون احتشام از فتح اونیک باز پرداخت
آن قلعه را به امیر التمش سپرده روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه هفتم امیر حاجی
امیر حاجی سیف الدین از جانب سمرقند رسیده بشرف بساطبوسی فایز گردید و هم دران ایام طهرتن با نواع نوازش
و انعام مخصوص گشته یرلیغ موشح بال تمغاء همایون حاصل نموده روی به الکاء خویش آورد و مقارن آن حال
امیر بایزید حاکم قلعه ادین بخدمت خسرو روی زمین رسیده آنحضرت او را بصنوف عطایا خوشدل گردانیده
و در اثنای آمدن بوی بخشید الکاه صاحبقران دین که بر جستان شتافته دران مملکت لشکرهای نصرت نشان هر جا که
با اهل کفر و انکار دوچار میخوردند انکار میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود دران
سفر فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی مینمود از جمله آنکه در روز شنبه بیست و ششم ماه ذکور
در مقام ... در منزل قارص امیرزاده شاهرخ را ولدی سعادتمند کرامت فرمود و این بشارت بمسامع علیه
امیر تیمور کورکان رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردیده مدت بیست و یکروز دران منزل طرب افزو عیش و
سرور و جشن و سور بود و آن مولود عاقبت محمود را به ابراهیم سلطان موسوم گردانید و بعد از ان از قارص
کوچ فرموده سک کول محل نزول قیتول همایون گشت و در روز شنبه بیجدهم ذی قعده از سک کول در حرکت آمده بر
سر عقبه نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه بیست و یکم زمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده
شاهرخ بسمرقند رود و ضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت صاحبقران
سکار کنان بکوهستان گرجستان در آمد و دران ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط و اقتدار بظهور
رسانیدند و در نواحی سکی خبر رسید که طایفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب شروان اشتغال
بنابران رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردیده لشکر توقتمش خان که سرکرده ایشان علی اغلان و ایل

غلامان و عیسی بیک و ینغلی بوز خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران ذو الاقتدار
بمحمودآباد شتافته آن زمستان دران مکان رحل اقامت انداخته بساط عیش و نشاط مبسوط ساخته اما کیفیت
حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه منظفر لوا فرار نموده بجلب شماتت و حمیدکای
دران ولایت به عیش و طرب بگذرانند از حلب بدمشق رفت و از آنجا عنان مراجعت بطرف مصر تاخت
و چون نزدیک بقاهره معزیه رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده غایت
التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی سر اسب تازی نژاد و سی و سه جامه طلا دوزی پیشکش کرده ترتیب
برو بل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد برکات لائقه و تشریفات فائقه بمصریان داد و بعد از انقضای
ایام ضیافت و مهمانداری در سرانجام امور ملک قرعه مشورت در میان انداختند و رای بران قرار گرفت که
سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه ملک گردد و ملک برقوق حاکم بغداد او را برونق مرام مراد حسب تحصیل
کرده چون سلطان احمد بحلب آمد شنید که امیر تیمور کورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق
است بنابران مصریان را بازگردانیده با نوکران خاصه خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را
گذاشته روی بطرف شوشتر آورد و سلطان احمد در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمایه بار دیگر بر مسند سلطنت
دار السلام بغداد تمکن یافت

ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور کورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان

چون عساکر برودت آثار زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار منهزم گردید و جیوش فیروزی شعار ریاحین
و ازهار از اعتدال هوای ایجار در و اشجار از آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید سلطان لشکر تحمل
آذار ... سپاه سبزه و گل برخاست بعزم گشت لاله زد غنچه کمر و دشت لمه رای کشورگشای صاحبقران
مالک ستان چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قبچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش
خان و سپاه قبچاق را مجدد گوشمال دهد بتاریخ روز یکشنبه هفتم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمایه
اعلام آفتاب اشراق برافراخته از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و انواع عساکر ظفر انتما تا تدابیر امواج
دریا در حرکت در آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان در گذشت بجنبید از جای صاحبقران بلرزید بر خود زمین و زمان

نهان گشت در گرد گردان سپهر ❊ تو گفتی که در خاک شد ماه و مهر ❊ و چون صاحبقران منصور بکنار آب سمور رسید
شمس الدین المالیقی که جهت تمهید بساط مصالحه از محمود آباد بنزد توقتمش خان رفته باز آمده بعد از اقامت مراسم
زمین بوسی نامهٔ خان را بعرض رسانید و بنا بر آنکه در آن رقعه سخنان خشونت آمیز مکتوب بود برآشفت سلطان
صاحبقران ❊ بیت ❊ طلب کرد و عرض سپاه گران ❊ کشیدند بر دوش مردان کمان ❊ ز زهها بداودی زنگها ❊ نشستند بر بادپایان نهنگ
نوج موج ❊ محیط تهور در آمد بموج ❊ علمها برآمد بچرخ بلند ❊ شد از شیهها مهر در پرده بند ❊ امیران و شهزادگان بهر جنگ
کشیدند صفها بآیین جنگ ❊ و کنار آب سمور که عرضگاه لشکر منصور بود در دامن کوه البرز واقع است و از آنجا تا دریای
قلزم پنج سنگ مسافت باشد و قول دست چپ دلیران صاحب شکوه دامن البرز کوه بود و قول دست راست ساحل
دریای قلزم و کثرت و آراستگی جنود نامعدود بمثابه بود که هیچکس نشان نمیداد که هرگز لشکری بر آن عدد و در یک موضع
دیده باشد ❊ ز جنگی سواران پولاد پوش ❊ ز البرز تا قلزم آمد بجوش ❊ بجلوه در آمد دران رزمگاه ❊ بمقدار ریگ بیابان سپاه
و صاحبقران جم اقتدار بحضرت بیچون عنایت کردگار برابرش راهوار سوار گشته از ابتدای طلوع خسرو ثوابت
و سیاره تا هنگام ظهور روشنان فلک دوار تمامی بهادران قول و جوانغار و برانغار را منظور نظر آفتاب کردار
گردانید و بهر فوج که میرسید سرداران جماعت زانو زده لوازم دعا و ثنا بجای آورده اسب میکشیدند و چون از
کار فراغ بال حاصل گشت صاحبقران عادل با آن سپاه بر دل منازل و مراحل پیموده در اثنای راه بهر فوج از امرا
توقتمش خان که دوچار میگردیدند در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و توقتمش بر کیفیت حال وقوف یافته با سپاه بیکران
افزون از تخمین مهندسان حساب دان متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب توری بتاریخ سه شنبه بیست و دوم
جمادی الثانی آن دو سالک مسالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته
و یراق جنگ و قتال تمام کرده بودند ❊ دو لشکر در اندیشه داوری ❊ که بخت که فرخ کند یاوری ❊ ستاره کرا بر فرازد
که آسمان رخت بر در نهد

گفتار در محاربه امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و اهتمام در کشش و کوشش

روز دیگر که خسرو خاور ❊ کرد آهنگ لشکر اختر ❊ علم زرنگار ساخت بلند ❊ شورش افکند در میان جنگ
گشت روشن ز برق تیغش دشت ❊ خیل انجم از او گریزان گشت ❊ صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان برتوالشفا

بر تعبیه و ترتیب سپاه اشتباه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول مرتب ساخت و قول بزرگ بامیرزاده محمد
سلطان سپرده بنفس نفیس همایون با بیست و هفت قشون از یلان و دلاوران پردلان جلادت اثر
در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت ❊ بیت ❊ ز شهزادگان تا بلشکرگاه سپاه ❊ جهان کرد در چشم مردم سیاه
علم در پس صف زدن سرفراز ❊ پس صف بود جای شطرنج باز ❊ و از آنجانب توقتمش خان باتفاق شاهزادگان
جوجی نژاد و امرای غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته و علمها برافراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند و به
باد غرور و پندار آتش خشم و کین تیز گردانیدند ❊ بیت ❊ وز این سوی خان قیامت شکوه ❊ به پا داشت دریا ارابات کوه
ز رستم گمانان پولادپوش ❊ در آمد بصحرا قبچاق جوش ❊ و نیز آن تقابل سپاه و حملهٔ ابطال رجال اشتعال
یافته تا که بسمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کنجک اغلان و بیکه بارق اغلان و قباد و داود صوفی و غیرهم از
سرداران سپاه توقتمش از جانب برانغار و جوانغار لشکر ظفر شعار تاخته اند و صدای گیر و دار و افغان
حرب و کارزار در خم طاق گنبد دوار انداخته آنحضرت با قشونها خاصه عنان بمدد میسره تافته مخالفان
از صولت بهادران موکب همایون پشت دادند و در آن بیست و هفت قشون توجی ایشانرا تعاقب نموده
کرکیکان بقول رسیدند و عنان باز گردانیدند و از عساکر منصوره جمعی را کشته طایفه را بامیر تیمور گورکان
رسانیدند و جمعیت قشونات به پریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بر آنحضرت حمله آوردند و نزدیک
بود که چشم زخمی رسد در آن حین شیر بیشه وغا امیر شیخ نور الدین ساربوغا جان فدائی و دلیری کرده باتفاق
نفر قدرانداز از رستم اثر زود آمده دست به تیر و کمان برده بزخم پیکان آتشبار ایشان دور مخالفان را برجای
باز داشته بلکه ❊ ز بهر تیر کز شصت او در گذشت ❊ یکی نامور پهلوان کشته گشت ❊ و محمد آزاد و برادرش
علیشاه و توکل باورچی مرکب را بر اثر اتباع مخالفان گرفته بپیش امیر تیمور گورکان آورده مانند جبر بهم بستند
از اتباع الله داد با قشون وفادار بمدد رسیده فی الحال از اسب پیاده شده پهلوی شیخ نور الدین زانو
بزمین نهاده شیوه آغاز نهادند و قشون قول نیز بمدد آمده و کمر خدمتکاری بر میان بسته دست بانداختن
خدنگ دلدوز گشادند و هر چند بهادران دشت متعاقب و متواتر حملها آوردند و نهایت مردانگی بظهور میرسانیدند

ایشان از جای نتوانستند برداشت و خداداد حسینی که تیول دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از غنیم خود گوی اعلان
درگذشته از پس پشت ارقتاوکه در برابر امیر تیمور کورکان ایستاده بود و جنگ میکرد درآمد و امیرزاده سلطان
تیز بمدد رسید و یکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالفان را بهم شکسته و امیر حاجی سیف الدین امیر جهانشاه
جاکو برلاس و علی عیسی و بخشی خواجه را که از برانغار مخالف بر ایشان حمله آورده بودند شکسته کرده منهزم گردانیدند بیت
ز چوب خدنگ آتش افروختند ۞ وزان جان بسیار کس سوختند ۞ و در اثنا جوش و خروش مبارزان جوشن
پوش تغلی بن برس که از مقربان توقتمش خان بود بمیدان شتافته و زبان بلاف و گزاف گشاده امیر عثمان
عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان بر وی تاخته الی المقدور جلادت نموده که تغلی پشت بر معرکه کرده روی بر راه
آورد و این معنی موجب دلشکستگی سپاه دشت گشت و مبارزان الوس جتای مانند شیران مردم ربای روی باوزبکان
آورده بضرب سرپنجه شجاعت جمعی کثیر از ایشان بیکدم مجروح و بیروح کردند مثنوی سر دیوخویان پرخاش جوی
بمیدان نکرد دیدا تند گوی ۞ تن نازنین تیر هر کان ۞ بغلطید بر خاک ره ناتوان ۞ آخر الامر آثار ظفر و برتری بر جانب
لشکر تیموری بکل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت بنهایت کار
زمان قضا و قدر باتفاق شاهزادگان و نوینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داده بسیاری
از کرلکان بزخم سنان و پیکان لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتاد ۞ بیت ز کشته فتاده هزار انجمن ۞
نه تابوت و نه نوحه گر نه کفن ۞ و صاحبقران جهانگیر از توسن خوشخرام بشکرانه این فتح ظفر انجام فرود آمده روی
نیاز بر خاک سوده و زبان بنوازش امرا و بهادران گشاده درباره ایشان انعامات فرمود و ازان منزل درحرکت
آمده در کنار آب توری قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و امیر شیخ نور الدین را که جان سپاری
کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص داده پایه قدرش به ایوان کیوان رسانید و اسپ و جامه زردوزی
و کمر مرصع ارزانی داشته با صد هزار دینار کپکی والحمد لله الملک المعبود

ذکر تاختن بعضی از مواضع و قلاع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق

صاحبقران والا گهر بعد از شاهنشاهی پیکر فتح و ظفر تا که از آب
آتل از عقب دشمنان خاک رشتافته و ران ولا بر تو التفات بر جهات حال قوزی اغلان که پسر اروس خان

بود انداخت و اسباب سلطنتش مرتب ساخت و فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس
اوروس خان قیام نماید و قوزی اغلان از معبر توراتور گذشته در دشت قبچاق لوای شوکت و عظمت برافراشت
و توقتمش خان عروس ملک را وداع کرده با چند نوکر بجنگلستان بولر در آمد و لشکر فیروزی اثر درین
نوبت نیز در دشت قبچاق دست بغارت و تاراج برآورده تا نزدیک ظلمات رفتند و مظفر و منصور با
غنایم نامحصور به اردوی همایون پیوستند انگاه صاحبقران ظفر پناه دست راست الوس جوجی خان تاخت
فرموده بیک داری اغلان و تیمور خواجه اغلان و امرا و سرا که دران طرف بودند بگریزانیدند و تمامی اموال و حیات
احشام آنحدود بحیطهٔ ضبط در آورده و عنان سمند جهان نورد بجانب روس تاخت و آن ولایت نیز زیرو
زبر کرده دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر بدست سپاه ظفراثر افتاده بعد از فراغ بال از غارت
و تنال الوس روس صاحبقران بناموس با لشکر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم جرکس تافته
صدای قتل و غارت دران ولایت نیز انداختند و ازانجا عنان بارهٔ پرشکوه بصوب البرزکوه معطوف ساختند
در اثناء راه صاحبقران جهانپناه بواسطهٔ تهمتی که نسبت بامیر عثمان عباس کردند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا
رسانید و چون سپاه پرخاش جوی بالبرزکوه رسیدند ساکنان المواضع را نیز از شراب انتقام جرعه چشانیدند
و قلعه کولار طاوس را که دو سرای عظیم الشان در انجا بودند قهرا جبرا گرفته سرو معتمدان دین را بتحت الثری
فرستادند و قلعه بولاد و تمسم را نیز تسخیر نموده تر و خشک آن دیار باتش غضب در هم سوختند و بوضع بوقانشه
آن زمستان انجا گذرانیدند و در تلبیشا که مقصود و مرزبان همان بود صاحبقران ظفر لوا امیرزاده محمد سلطان
و امیرزاده میرانشاه و امیر سیف الدین حاجی و دیگر امراء حشمت آیین را در اغرق همایون بگذاشته بنفس
نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافته و تحت بحاجی ترخان رفته حاکم انجا که محمدی نام داشت به پای
اضطرار مراسم استقبال بجای آورد و امیر تیمور کورکان او را در خدمت امیر جهانشاه و توجی از امرا و سپاه
بسرای فرستاد و ایشان آن موضع را ویران ساخته در وقت مراجعت که از آب آتل بر روی یخ میگذشتند محمدی را
در زیر یخ انداختند انگاه جنود آفاق متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده بمکافات بحجر سرای که اوزبکان ساخته

بودند آتش در آن در زدند و به یورت قشلاق بازگشت در اول بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمایه موکب
گیتی‌ستان نیل صاحبقران سعادتمند از یورت قشلاق ارزاه دربند متوجه آذربیجان گردید و در اثنا از راه
چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر گردانید و متمردان را منکوب و مغلوب ساخته و چون از شماخی گذشته در لب
آب کر نزول اجلال فرمود و امیر شیخ ابرهیم شروانی که در آن سفر ظفر اثر ملازم موکب نصرت شعار بود
طوی عظیم ترتیب داد و پیشکشهای لایق کشیده و صاحبقران دوست‌نواز تجدید او را بانعام خلعت خاص
و کمر مرصع بلندپایه ساخته شرف رخصت ارزانی داشت و لوای کشورکشای از انجا در حرکت آمده مراحل
انعام معسکر خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از اقسام میرزا میرانشاه را الوکای که تعلق بوی گرفته بود در
عدل و انصاف وصیت فرموده و شاهزاده آذربیجان شاهنشه دست راست سپاهش در قراباغ و نخجوان
با او یک یورت ساختند و دست چپ در ساوج بلاغ و ورکین تا همدان علم اقامت افراختند و امیر تیمور
گورکان از اقسام سلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین که مدت سه سال
در آن قلعه محبوس بود ترحم فرمود و او را از حبس نجات فرموده خلعت عفو و اغماض پوشانیده و منشور
امارت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهان‌مطاع ارزانی داشته اجازت فرموده و در آن اثنا بمسامع جلال
رسید که در غیبت موکب همایون امرای نهاوند امیر مزید برلاس را که یکی از نوکران حق‌ناشناس تعلق
آن بلده را ضبط کرده گردن از طوق عبودیت پیچیده بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که میرزا سلطان حسین و خداداد با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بر جناح استعجال بجانب نهاوند
روان ساختند و صاحبقران گیتی‌ستان نیز متعاقب ایشان بدان صوب روان گشت و قبل از رسیدن
موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا نهاوند را مسخر گردانیده اتباع بهلول را به تیغ سیاست گذرانیدند و
او را در آتش انداخته سوختند صاحبقران کامران در کمال سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان
عظمت و استقلال باوج افلاک برافراخت و ماه مبارک رمضان را در آن فضای راحت‌افزا بپایان رسانیدند

ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دارالملک سمرقند و بیان آن

پادشاه عالیجاه صاحب تایید در همدان بادا فرایض و سنن روز عید قیام و اقدام نموده امیرزاده
سلطان محمد را با امیر جلال حمید و امیر ارغونشاه اختاجی بجانب فارس فرستاد و فرمود که تا سرحد روند و تمامت
گرمسیرات و سواحل مستخلص گردانند و صاحبقران بیهمال در پانزدهم شوال سال هفتصد و نود و هشت بجانب
ماوراءالنهر در حرکت آمده بهر دیار که میرسید کیفیت ملوک و حکام میپرسید ظلمه را تادیب مینمود و دادخواهان عادل
بانعام و اکرام خوشدل و مسرور میگردانید و چون بولایت خراسان آمد والی هراة امیر اقبوقا باقامت رسم
استقبال استعجال نموده بشرف بساط‌بوسی استسعاد یافت و پیشکشهای لایق کشیده بتوزغو خود شتافت
و صاحبقران گردون غلام بسرعت تمام طی منازل فرموده بکشتی از آب آمویه بگذشت و حضرات عالیات
سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بلقیس آیین با امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال
مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها افشانده لوازم نیازمندی بجای آوردند و صاحبقران حمیده
آثار از خزار بشهر کش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلار و دیگر مشایخ آن دیار تشریف برد و درباره حفاظ و مجاوران
ایشان بسی انعامات کرد و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانید و از انجا بسمرقند خرامید و بعد از چند
روز در آنجا شرف طواف مرقد اولیا و اکابر بساط عیش و نشاط مبسوط گردانیده و خراج سه ساله رعایا
بخشیده بعضی از متغلبان و ظلمه را که دم حیف کرده بودند بسیاست رسانید و آن زمستان در غایت دولت
و اقبال در آن بلده جنت‌مثال بسر برده در اول فصل بهار بقصر باغ شمال را تعمیر فرموده و بعد از اتمام آن مقام
جشنهای خسروانه ترتیب داده

خسرو تاج‌بخش تخت‌نشین ❊ شاه دارا سپاه جم آیین
چند روزی بقصر باغ شمال ❊ در کمال سعادت و اقبال
بگذرانید در نشاط و سرور ❊ کرد از عدل ملک را معمور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و دفاین شدن صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قراجار نویان و نقاوه خاندان حضرت صاحبقران
بود در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمایه عنایة پدر بزرگوار شامل حال خجسته مالش گشته ایالت ممالک
خراسان تا فیروزکوه تعلق بوی گرفت و شاهزاده در اوایل شعبان سنه مذکور موافق اردیبهشت از آب آمویه گذشته

بجانب هراة توجه نمود و در اواخر همان ماه در الکای کهدستان نزول اجلال نموده قبه بارگاه برافراخت
و به اشاعت عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان همانجا بپایان رسانید
آنگاه در ضمان حمایت مهیمن منان باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون عالی ساخت و در شب جمعه بیست
دویم ذی حجه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولد گشته موسوم به بایسنغر گردانید و امیر تیمور گورکان
در همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد و از سمرقند عنان عزیمت بجانب شهر سبز انعطاف
داده ماه مبارک رمضان در آقسرا گذرانیده و از آنجا به ییلاق سلطان اروتچ رفت و در آن مقام امیرزاده
محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریا هرموز رفته بود و بسیاری از قلاع مسخر گردانیده و کفار
به تیغ سرریغ از هم گذرانیده مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسیده برسم پیشکش تبرکات
لایقه و تنسوقات رائقه بشرف عرض رسانیده و در آن اثنا خیال وصلت با خضر خواجه اغلان در سویدای
حضرت صاحبقرانی پیدا شد و جمال حال پسر خضر خواجه اغلان شمع جهان افروز را که در آستان اقبال آشیان
بسر میبرد به انوار عواطف فروغ داده مصحوب غیاث الدین ترخان تر و پدرش روان ساخت تا مخدره
از مخدرات شبستان خانی را خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رساند و نفس مبارک از ییلاق سلطان اروتچ
کوچ فرموده بمرغزار کان گل خرامید و در پائیز همان سال سنه تسع و تسعین و سبعمایه باغ دلگشا و قصر آنرا تعمیر
در آن منزل فردوس فرش منزل نمود و دختر خضر خواجه اغلان کشت آنگاه امیر عالیجاه بتماشای شکار رفته و از آب
سیحون عبور کرده تا یک قریه خاس طمغج طرح قشلاق انداخت و درین زمستان در سر مزار فایض الانوار
خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد بن حنفیه است علیه السلام عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره
ربیع الاول سنه ثمانمایه غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده و دختر خضر خواجه اغلان را که تکل خانم نام
داشت بزیب و زینتی تمام و تجملی بیرون از حیطه اهتمام باردوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام ترتیب
طوی فرمان فرموده بآیین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانید
و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ بیت الشرف خویش گردد و دی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند آ

و حفظ آلهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارس و تاییدات نامتناهی در همه احوال موکب جاه و جلال را
ملابس ع امید تازه و دولت قرین و بخت جوان والحمد لله المنعم المنان

در بیان توجه صاحبقرانی بجانب ممالک هندوستان

رفع اعلام جهاد از جهت تقویت دین و دفع شر اشرار کفار و متمردین موجب نطق
کلام آلهی و مقتضای احادیث حضرت رسالت پناهی علیها منتج اعلی مراتب جاه و جلال است و آن جالب وصول
درجات امانی و آمال علی هذا صاحبقران مظفر لوا بتاریخ ماه رجب سنه ثمانمایه موافق بارس ئیل به نیت غزا و جهاد
و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از اقطار امطار زیاده و لشکری قامع اهل شر و فساد روی بصوب هندوستان
نهاد و امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه را در سمرقند بحکومت باز داشته و از آب آمویه گذشته عنان یکران
براه اندراب انعطاف داد بجنبید و جنبش بعالم فتاد بعالم چنان جنبشی کم فتاد فلک کر شد از نعره کرنای
زبانگ دهل وهم لغزنده پای و چون مواضع اندراب مضرب خیام رزین طناب حضرت عالی جناب گشت طایفه از
مردم آنجا برسم دادخواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان
هر سال از ما مال میستانند و هر کس را که در ادای خراج اندک اهمال میکند او را کشته عیال و اطفالش را اسیر
میبرند زنان را پس از کشتن کدخدای برند و زنند آتش اندر سرای از شنیدن این سخن عرق غیرت و غضب
خسروانه در حرکت آمده و اغرق را گذاشته با بعضی از لشکر منصور بجانب آن کفار ایلغار کرده و مواضع حصین
و قلاع متین آن جماعت بیدین بزخم تیر زین و زوبین در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشان را بتیغ جهاد گذرانید
و اموال و جهات اهل ضلال را عرصه نهب و تاراج گردانید ع بس از کشتن اهل بغی و ضلال **بیت**
غنیمت سپه گشت بسیار مال ع و غازیان سعادتمند بر قله کوهی بلند از روی فال مبارک آن زمره بیدین که مرکز
رنجیده میوه حقیقی زود نمی آورند منارها برافراختند و حکایت آن غزو را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره
اتفاق یافت همانجا ثبت کردند بر سنگی و چون از دفع شر آن قوم بداختر فراغ بال حاصل کرد باغرق همایون پیوست
و روی بصوب کابل آورده بعد از وصول به آن سرزمین چند روز در مرغزار درین قبه بارگاه بر اوج سپهر برین
برافراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه مذکوره در آن منزل پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده

در روز شنبه چهارم بنواحی قلعه ایریاب رسید و درباب تعمیر آن حصار اهتمام بسیار فرمود و در عرض چهار روز
از آن امر فراغت روی نمود و صباح جمعه هفدهم ماه مذکور صاحبقران مؤید منصور بر اسب بوز که از تخت
روان میکنند سوار شده گرد قلعه می‌گشت و چون بمحاذی دروازه رسید از روزنه پشت دروازه تیری
بقصد آنحضرت انداختند و از آواز گذشتن تیر اسب رمید و اما گزندی بآن حضرت سعادتمند نرسید و نایرهٔ
خشم پادشاه برافروخته از دروازه دیگر بقلعه شتافت و به احمد موسی افغانی که مقدم قبیله کرکس بود و سردار
آن حصار فرمان داد و فرمان برداران در ساعت آن جماعت را مغلول گردانیده آن جماعت بی سعادت که تیر
بجانب حضرت کشورگیر انداخته بودند آغاز حرب نمودند و چند کس را زخمی ساختند آخر الامر کلکی سیستانی
آن جمع را بگرفت و در چاشت نماز روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل رسانید و حکومت ایریاب بملک محمد تاجی
که برادرش لشکرشاه بدست موسی کشته شده بود تعلق گرفت و در روز پنجشنبه ماه مذکور صاحبقران عالیجناب
از ایریاب کوچ فرموده روز سه شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه موافق پارس ئیل از آب
سند عبور نموده کنار بیابان جرد که بچول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جودی
باستماع طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالم پناه آمدند و مراسم پیشکش کشیدن بجای آوردند و شرایط ایل
گذاری و خدمتکاری قبول کردند و بنوازش امیر صاحبقران مفتخر و سرافراز گشته خوشدل و مستظهر اجازت
یافتند و در روز جمعه پانزدهم حضرت مؤید منصور از آن چول عبور فرموده امیر شیخ نورالدین را با فوجی از سپاه
جلادت آیین بدفع شر شهاب الدین مبارک شاه تمیمی که والی جزیره بود که در کنار آب چناب واقع است
ارسال فرموده و خود نیز متعاقب بدانجا نهضت فرموده و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نورالدین و
وصول صاحبقران ظفرقرین گریخته بکشتی درآمد و تمامی جهات و متعلقانش بدست عساکر نصرت مآثر افتاد
و اکثر لشکر او رخت بیاد فنا دادند بعد از آن صاحبقران گیتی ستان بجانب تلمی کوچ فرموده روز شنبه
غرهٔ صفر سنه احدی و ثمانمایه حوالی آن حصار مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت و والی آنجا بقدم اطاعت
و اذعان بیرون آمده مال امان قبول کردند و محصلان در تحصیل آن وجه بشهر رفته در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج

سپاه منصور به آذوقه فرمان همایون نفاذ یافت که هر کس هرجا که غله بیابد بردارد و بدین بهانه شبی که داغ
زمانه از غلبهٔ سودا بهم برآمده بود لشکریان بتلمی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند
چنانچه غیر از سادات و علما کسی از آن طبقات نجات نیافت و در روز شنبه ششم صفر رایات ظفر اثر از تلمی نهضت
نموده عساکر نصرت مآثر در اثنای راه نصرت کوکری را که با دو هزار کس از مفسدان جهالت نشان در کنار کوهی عظیم
ایستاده میخواستند که دستبردی نمایند منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هرچه یافتند بغارت بردند و
اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاه انداختند و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر
بموکب ظفرنشان پیوسته از نور طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیدهٔ امید حاصل ساخت

ذکر وصول امیرزاده جهانگیر پیر محمد بموکب صاحبقرانی و بیان فتح قلعه تتکبیر و قتل اهالی آن قلعه از صغیر و کبیر و بیان آن

چنانچه سابقا خامهٔ لطایف صریر در سلک تحریر و عقد تقریر انتظام داده
صاحبقران کشورگیر حکومت مملکت قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار بشاهزاده عالیمقدار پیر محمد جهانگیر
ارزانی داشته بود و شاهزاده چون آن ولایت بحیطهٔ ضبط درآورده عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نموده و
از آب سند گذشته برادر ملو خان و سارنگ که در سلک امرای سلطان فیروزشاه انتظام داشتند و بعد از فوت
آن پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند، القصه چون مدت محاصره کشش یافت و
اهالی مولتان از قحط و غلا به تنگ آمده و سارنگ ترک جنگ داده از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و میرزا پیر محمد
فتح میسر گشته بدرون مولتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است اشکالی عظیم روی نموده و
اکثر اسپان لشکر تلف شد و حکام آن حدود اینمعنی را دانسته شعار خلاف پیش گرفتند و مخالفان شبها تا
شهر درآمده هرچه می‌یافتند میبردند مردم شاهزاده بجهة کثرت گل و لای و قلت ستوران یارای مدافعت ایشان
نیز نداشتند بود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که ناگاه ماهچهٔ رایات صاحبقران خجسته
صفات از افق دیار هند طالع گشته و آفتاب کردار آن ولایت را روشن ساخته دیدهٔ بخت به فرصتان از
شاهزاده آن نکال تیره شد خفاش صفت در پهلو نهان خزیدند امیرزاده پیر محمد از مضیق وحشت نجات یافت بکلی

اردوی همایون شتافت و روز جمعه چهاردهم صفر در کنار آب بیاه بملازمت جد بزرگوار رسیده ملحوظ
عین شفقت و عاطفت گردیده و روز شنبه پانزدهم لوای ظفر پناه از آب سیاه عبور نموده سایه اقبال
بر منزل جهان انداخت و چهار شبانروز آنجا اتفاق افتاد و دران ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالم ستان
طوی داده پیشکشی کشید و آنحضرت سی نفر اسب بوی بخشید آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطیر گشته روز
چهارشنبه بیست و ششم صفر لشکر قیامت اثر آن حصار در میان گرفته و بطیر از مشاهیر قلاع هندوستان است
و از راه دور تر افتاده و اطراف او بیابان است و آب او از کوهی است که بر در شهر از تکال بر می شود
و حاکم آن قلعه را دولجین میگفتند و آن در لغت هند بهادر را گویند و راو دولجین تا آن غایت سر متابعت هیچ پادشاهی
فرود نیاورده بوده و از آنجا و رونده راه بسته و هیچ تاجری از شر او ایمن نگذشتی القصه چون سپاه
ظفر پناه در نواحی آن قلعه علم اقتدار بر افراختند از افغان سورن و نعره کرنای زلزله در زمین و زمان انداختند
و سندیان تحت تقدم محاربه پیش آمده پس از آنکه کمال تهور و تسلط سپاه امیر تیمور گورکان مشاهده نمودند امان
طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان شده و روز جمعه بیست و هشتم صفر راو دولجین با شیخ سعد الدین اجودهنی
بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بعز بساط بوسی استسعاد یافت و سه تقوز اسب تازی با زینهای
زرین پیشکش کرده خدمات او شرف قبول پذیرفته بانعام جامه زردوزی و کمر مرصع و افسر زرنگار سرافراز
گشت مقارن آن حال جمعی از اهالی دنیاپور که پیش ازین از اتباع میرزا پیر محمد مسافر کابلی را با نفر از کسی کشته
کین کشته بودند به تیغ بیدریغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و این معنی موجب هراس مردم بطیر گشته
برادر راو دولجین کمال الدین و پسر او دروازها برکشیدند و شعار خلاف ظاهر گردانیده لاجرم راو دولجین مقید
شده سپاه ظفر قرین روی به تسخیر قلعه آوردند و نوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلید دروب ارسال داشتند
و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال شهر درآمده رایان تیره رای در
ادای مال اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهانسوز بقلعه بطیر درآمدند و میان
ایشان و سندیان جنگی صعب روی نمود آخر الامر نسیم فتح از پرچم علم اهل اسلام وزیدن گرفت و ده هزار گبر

به تیغ اهل جهاد کشته گشته آتش نهب و تاراج در خان و مان ایشان افتاد در تمامی عمارات آن اشرار به
آتش غضب محترق شده در آن دیار نه از دار ماند و نه دیار فالحمد لله الملک القهار

ذکر نقل ارتحال ملوک هندوستان و انتقال حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملوخان و سارنگ و وصول خبر آن بحشمة دل بعد از طی منازل الی المرام

چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی تا شهور سنه سبع و عشرین
و سبعمایه تعلق بسلطان علاء الدین میداشت و چون بواسطه حلول اجل آن پادشاه عدالت آیین عالم عزم
بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی محکمه تقدیر عروس ملک دهلی را با سلطان تغلقشاه عقد بست و بعد از
پدرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه خمسین و سبعمایه لشکری جمع کرده
کمند همت بر فتح گجرات انداخت و آن ولایة تا کنار دریا در حیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت و آن پادشاه
کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایة فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود و در ایام دولت سلطان محمد
شاه مولانا جمال الدین ابن حسام بهداونی بهند رسیده و قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلع آن
اینست **الهی تا جهان باشد نگهدار این جهانبان را — محمد شاه تغلقشاه سلطان ابن سلطان را** و جناب
فضیلت شعاری مولانا معین اسفزاری در تاریخ هراة آورده که چون ابن حسام این مطلع بر محمد شاه خواند پادشاه
فرمود که مولانا بس کن که من از عهده صله تمامی ابیات تو بر نمی آیم آنگاه مولانا را در مجلس نشانده اشارت
فرمود تا صرهای زر آوردند و گرد مولانا چیدند تا با سرش برابر شد آنگاه مولانا بر پای خاست و سلطان را باز از
این حرکت خوش آمده فرمود تا باز صرها آوردند و با قامتش برابر برچیدند چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی حجه سنه احدی و خمسین و سبعمایه در وقتی که در گجرات بکنار آب سند میرفت
اتفاق افتاد و در بیست و چهارم محرم الحرام سنه اثنی و خمسین و سبعمایه عم زاده اش سلطان فیروز شاه
قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی سنه مذکوره در آن ملک درآمده سلطنت روی
قرار گرفت و غبار آشوب و فتنه بسمت تسکین و آرام یافت و بعد از آنکه فیروز شاه نیز نماند کار پردازان قضا
نبیره او سلطان محمود را بر سریر ایالت نشاندند و ملوخان که از اعیان امرای سلطان فیروز شاه بود مدتی

امتیاز داشت صاحب اختیار هلاک گردید و چون سلطان محمود و ملو خان از توجه موکب ظفرنشان امیر
صاحبقران خبر یافتند باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت و اهبت بیشمار مستعد جنگ و پیکار گشتند و پای
ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از عناد و استکبار آن قوم واقف شده بعد از فتح بطیر
همان پاره کردن سیر یکایک و هلی الطاف داد در اثناء راه بهر بلده و قصبه که میرسیدند خان و مان کفار را
بآتش غضب می سوختند عیال و اطفال اهل ضلال را باسیری میگرفتند و بعد از طی آن مسافت برافت و مور بر
از انهار و بحار بسیار مخافت روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه ۸۰۱ از آب جون بگذشت و متوجه
علف‌زار حصار لونی گشت و هم روز بظاهر آن قلعه رسیده میشنوی که موسوم بمیمون بود و موکب همایون
را بعزم استطاعت استقبال نمود و شیخی زاهد به ارشاد عقل و دین طریق ارادت سلوک داشته خود را
بعد سینه صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی سپر مخالفت در روی کشیدند
و آخر هدف تیر بلا گشته لشکریان اطراف قلعه را نقب زده در عرض دو ساعت تسخیر و شرفات آن انداختند
و کبران را از مسلمانان جدا کرده عرصه تیغ جهاد ساختند و غره ماه ربیع الآخر صاحبقران غازی آثار از حصار لونی
بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عمارت است از عمارتی که سلطان فیروزشاه
در دو فرسخی دهلی ساخته بر بالای کوهی بر آب جون از دامن آن کوه سکه زد و روز دیگر رای صواب نمای صاحبقران
کشورگشای امل تماشای قصر جهان نمای گشته و با هفتصد سوار رزم آزمای مه الصوب شتافت و آن منزل
راحت افزای را نظاره کرد و بنظر امعان دران دشت و بیابان نگریست و ملاحظه فرمود که جهة حرکت پیکار کدام موضع
لایق‌تر است و متعاقب ان مخالف تا چهار هزار سوار جنگ‌کار جوشن‌پوش و پنج هزار پیاده جرار و بیست و هفت زنجیر فیل
از میان درختان ظاهر شده نزدیک رسید و پادشاه صاحبقران از آب عبور نموده بمعسکر همایون شتافت
و قراولان سپاه نصرت نشان رسیده سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر از مردان جلادت مآثر بتقابل
و مقاتله مقلای مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در آن موضع نایره قتال التهاب یافته
امیر تیمور کورکان سونجک بهادر و الله داد را امداد قراولان روان کرد و ایشان چون بآن اب گذشتند

و بزخم پیکان جان‌ستان شکاف در صندوق سینهای دشمنان انداختند و مخالفان پای در دامن گریز نهاده
رو در قفا انهزام یک فیل کوه پیکر که بهنگام پیکار شیر فلک دو دار از وی در خطر بود پیشپای در سقط شده و از پای
کیاست از وقوع این صورت فتح و نصرت رایت گشته همدیگر را بشارت دادند و روز جمعه سوم ربیع الثانی
موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزیده در آن موضع شاهزادگان کامکار و امرا نامدار و اعیان
سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته در باب توره و یاساق سلاطین باستحقاق کلمات خردمندانه بر زبان
رانده شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بعبارت لایق و تقریر رایق بیان فرمود
هر دقیقه‌ای گفته شد در لجه گوهری سفته شد در خلال آن حال شاهزادگان و امرا بعرض حضرت
رسانیدند که در کنار آب سند تا این مرحله زیاده بر صد هزار نفر هندیان کافر اسیر شده‌اند و حالا در اردوی همایون
مجتمع اند و ممکن که در وقت مصاف با اهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن موثر افتاده فرمان واجب
الاذعان صدور یافت که تمامت کافران اسیر را بقتل رسانند و هر کس در امتثال این امر اهمال نماید او را
بکشند لاجرم تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده بروایه اقل صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصر الدین عمر که در
سلک ارباب عمایم انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندی را طعمه تیغ
شمشیر ساخته و در همان روز لوای نصرت‌آسای از آنجا بجانب دهلی در حرکت آمد و کنار آب جون را محل نزول سپاه ظفر
اثر شد و روز دیگر صاحبقران بجرد بر ماتند باد از آب گذشته آن طرف رود جون معسکر سپاه نصرت مآب شد
و لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان در گرد اردوی همایون خندق کندند و از شاخهای درخت و جز حصاری
مرتب ساختند و در پیش خندق گاومیشان را بر یکدیگر بسته و خیام افراشته منتظر جنگ و پیکار نشسته

گفتار در بیان محاربت جنود ظفر ورود با والی جنود و سلطان محمود

صباح روز سه‌شنبه هفتم
ربیع الثانی که حسن مواکب آسمانی از مطلع تاییدات سبحانی طالع شده به تیغ فتح و فیروزی سر سلب هندی
شب را بینداخت و هاتف غیبی بالقای فحوای بشارت مود آیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم
بنیان مرصوص مجاهدان میدان غزو و جهاد را منصوب و مخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحبقران آفاق

بر توالی التفات بر کارزار هندیان تیره رای انداخت و بر باره بلند تومند برآمده برانغار سپاه نصرت شعار
به امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و قماری
یساول و تیمور خواجه اقبغا و قاسپرد داد و جوانغار را از صولت سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده
خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان مضبوط و مستحکم کرد و در سراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک
و الله داد و مقرب گشتند و رایت ظفرآیات خاصه آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان درگذشت بیت
قلب سپه شاه نصرت قرین ؞ برافراخت رایت بچرخ برین ؞ عنان تاب شد جانب رای هند ؞ بشمشیر کین ملک
پرای هند ز سوی دگر خسرو دهلوی ؞ جهان ساخت آیین کین خسروی و خود به اتفاق ملوخان در قلب لشکر بایستاد
و میمنه را ملک شمس الدین و ملک مال موتانی داد و میسره در عهده طغای خان و میر علی موجه کرد و با ده هزار
سوار شمشیر گذار و بیست هزار پیاده و سوای چهل هزار پیاده جرار روی بمیدان کارزار نهاد و ماده افغان
و عمده اعتضاد هندیان فیلان کوه پیکر بود که متظهر بودند که عدد آنها بصد و بیست میرسید و از هیبت و هیئت
آن افیال جبال مثال اسپان ابطال رجال میرمید و امرا کشور هندوستان آن فیلان گردون توان را
بگجیم و سلاح آراسته بودند و بر پشت بسته مانند آنها تختها و صندوقها محکم ساخته بر هر تخت و هر صندوق خدنگ
ناوک افکن رخش انداز نشسته و رعدانداز ان در پهلوی صف پیلان اماده قتال و جدال ایستاده بیت
صف زنده پیلان پولادپوش ؞ تهی کرده تیرانداز هوش ؞ و اگرچه لشکر [illegible] دولت صاحبقران
کشورگشای صفهای دشمنان قوی در هم شکسته بودند و عقدها بمهمات کلی بسرانگشت جلادت از هم گسسته اما چون
از آن جنس پیل ندیده بودند و در مهابت دیدار و صلابت کردار آن جانوران غریب آثار مبالغها شنیده اندیشها
عظیم داشتند و مغلوب ساختن اقبال را از جمله محالات می پنداشتند و دغدغه ضمایر اشراف و اکابر ازین جهت بمثابه
بود که در وقت تعیین مواضع سپاهیان چون حضرت صاحبقران از علما عالیشان و فضلای معالی مکان پرسید
جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین محمد ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی
جواب دادند که جای ما موضعیست که آنجا عورات می باشند آری ؞ مگر بود بهرام را دل در هراس ؞

هژبر نامید را ساز و اساس ؞ بنا بر علی بیدا صاحبقران مظفرلوا فرمود که از آهن خارها حسک سازند تا در وقت حمله
فیلان پیادگان موکب نصرت نشان آنها را در راه پریشان سازند و چون عنایت ازلی در جمیع احوال شامل
روزگار آن مؤید حمیده خصال بود پیش از آنکه احتیاج بکار حسک افتد سپاه نصرت نیرنگ را گل فتح و فیروزی در
چمن اقبال بشکفت و دیده امال و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر
در حرم اقبال آمد بار ور ؞ کیفیت احوال بر سبیل اجمال آنکه بعد از تساوی صفین و تقارب طرفین صاحبقران با
اعتقاد و بدستور معهود از باره عالم نورد فرود آمد و از روی نیاز دو رکعت نماز گزارده و جبین اخلاص بر خاک
راه سوده از کریم عطابخش ظفر و نصرت مسالت نمود و اثر اجابت دعا بر ضمیر منیر صواب نمای ظاهر گشته بدل
قوی و املی وسیع پای مبارک در رکاب آورده و علی سلطان تواچی و التون بخشی و پسر موسی بن کمال را با جمعی
تنومند از ابطال رجال با مداد و امرا قراول فرستاد و حال آنکه ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر حضرت
صاحبقران جمعی از سالکان مسالک پهلوانی مدد ما فرستد خواجه شیخ بهادر و الله داد و نصرت قماری را با جمعی
دیگر از شیران بیشه کارزاری در کمینگاهی نشستند و چندان صبر کردند که منقلای دشمن از ایشان درگذشت
آنگاه تیغ جلادت آخته از آن کمین بیرون تاختند و در حمله اول قریب ششصد کس را بر خاک هلاک انداختند و از
برانغار امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بر جوانغار مخالفان تاخته بشمشیر قتل رسانید و طغای خان را که در برابر ایشان بود
منهزم گردانید و از میسره میمنه دولت قاهره امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه
غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که تمکین ملک هانی بیابان کوه آهن استوار می نمود در هم شکستند و پیاده
اراولیان بر صف پیلان زده بزخم تیر و تبر خرطوم پیلان نر اژدها منظر را مجروح ساختند و پیلبانان را از
پشت آن جبال بر خاک راه انداختند بیت بکردار یکی گرد پیل زبون ؞ به پیلی دگر پیل بازانگون و امیرزاده خلیل سلطان
با آنکه در سن پانزده سالگی بود فیلی قوی جثه را اسیر کرده پیش شاه والاگهر آورد و طلیعه نصرت از مطلع
اقبال صاحبقران سر بر زده خصال رخ نموده و زمین بند اعدا به باد فنا رفت و سرپاچکان اهل عناد [illegible]
ابان تازی نژاد از سوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت که تیزان سپاهان از آن شهر

بود رسم هندوستانی گریز • و سپاه منصوره رایت اقتدار برافراخته پیلان هندیان را مانند شتران قربان از
قلاده کشیدند و بسیاری از لشکر سلطان محمود و ملوخان به تیغ بیدریغ بگذرانیدند • سیاهان هند از بیم زمین
نشاندند چون سایه‌ها بر زمین • سر هندیان زیر پا لخت لخت • فرو ریخت چون جوز هند از درخت • ز ترکان صف
صف پیل‌افکن هراس • بچرخ آمده همچو کاو خراس • و سلطان محمود و ملوخان در شهر تحصن نموده صاحبقران گیتی
ستان بر موضع حوض خاص شرف نزول همیون اختصاص داده حوض خاص ساخته و برداخته پادشاه دریادل
سلطان فیروزشاه است و آن غدیر در موسم بشکال از آب باران پر می‌شود و تمامی سال اهالی دهلی از آن آب
می‌آشامند القصه چون کنار حوض خاص محل سرادقات سلطنت گشته شاهزاده و امرا و نوئینان بخدمت شتافته
رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غرایب امور که به فر دولت قاهره از هر کس بظهور آمده بود عرض
کردند و آنحضرت از وفور مرحمتی که شامل حال ملازمان آستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده
گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین امرای جلادت شعار گشاده درباره ایشان انعامات فرمود **ذکر فرار
سلطان محمود و ملوخان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان** چون عقد جمعیت حکام دهلی از
هم گسیخت و هر یک از لشکریان ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملوخان بشهر درآمده و طریق مشورت مسلوک
داشته جز فرار چاره ندانستند و در همان شب که مانند باطن کفره فجره تیره و چون طالع سپاه زنگ سیاه رنگ
بود شهر را بازگذاشته رایت گریز برافراشته و در نیمشب امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی
بهادران را از عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی‌نهایة گرفتند و دو پسر
ملوخان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مسمی بود و دیگری خدایداد را اسیر کرده به اردو آوردند و صباح
چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که پرده زنگار حصن ثوابت و سیار بر بام این نیلی حصار منصوب گردانید
صاحبقران گیتی ستان بدروازه میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات
قضاة و اکابر و اشراف دهلی بعز بساط‌بوسی سرافراز گشته فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود با اهل دیوان
بملازمت آمدند ملحوظ عین عنایت شده بجان امان یافتند آنگاه لوای کشورگشای و نقارهای بلند آوازه بر

دروازه برآورده صدای بشارت در خم طاق نیلگون انداختند و صد و چهل زنجیر فیل کوه پیکر و خنگ گردن
عفریت منظر که در تحت تصرف لشکر ظفراثر بود بنظر صاحبقران والا گهر آوردند و آنها مانند کسانی که امان
طلبند روی بر زمین نهاده فریاد میکردند و در روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصرالدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت
بشهر درآمده خطبه را بنام و القاب سلطان محمود و صاحبقرانی گیتی ستانی و ولی عهد آنحضرت میرزا محمد سلطان
زیب و زینت دادند **بیت** شد از نام او قدر منبر بلند • ز القاب او روی زر ارجمند • و چون •
بر آب پایه‌ای دولت بلاغ نصرت شاه • بسان خار گل فتح هند شد پیدا • صاحبقران مظفر لوا بزم عیش
و طرب آراسته نوای نشاط و خرمی بعشرتخانه امید رسانید و از تهنیت سرای دوستکامی جامهای
می ارغوانی درکشید و در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی که مولانا جلال الاسلام با تماچی
جمعی از یساولان حکام بر در دروازه نشسته بتوجیه مال امان مشغول بودند چند هزار سوار جهت تحصیل غله
غله بدهلی درآمدند و جمعی دیگر از نوکران اغایان و نوئینان بهانها پیدا کردند و در شهر بجهت دست بیداد بغارت
و تاراج دراز کرده هرچند امرا در صدد منع درآمدند فایده نداد و چون امیر تیمور گورکان **بیت** برسم فریدون و آیین
بزم اندرون بود با رود و می • و کسی را رای یارای نبود که کیفیت بعرض رساند و آتش فساد در دهلی افتاد
هندیان جوق جوق عیال و اطفال در آتش انداخته عیار جنگ و جدال می‌آلکندند و عورات بزخم شمشیر آبدار
خون ترکان را چون می میریختند و امرا دروازه‌ها را بستند تا تمامی سپاه شهر درنیایند و قریب پانزده هزار
کس از نماز شام تا صباح بتاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود بهر ریسمان تیر جوز را اندرون شهر انداخته
غارت عام دست داد و در روز هیجدهم تر شعله جانسوز در اشتعال بود و هر فرد از افراد لشکر علی الاتصال
از بیست تا صد تا پنجاه بنده اسیر کرده برده گرفتند • انواع لآلی و جواهر و اوانی و منقول و نقود و سرخ و سفید
بیشمار بدست سپاه قیامت اثر افتاد که **بیت** وصفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم و هر سه شهر دهلی که یکدیگر •
اتصال داشت یکی را سیری و دیگری جهان پناه و سیوم را دهلی کهنه می‌گویند در تاراج و تالان بمثابت مساوات •
گرفت و شرح این حال بمسامع جاه و جلال رسید زمان واجب الاذعان صدور یافت که ارباب حرفت را

وصناعات را از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و سنگ
تراشان را بجهة خاصه همایون منضبط دارند تا در ملازمت موکب عالی بسمرقند رفته آنجا در مسجد جامعی که ساخته
خواهد شد کار کنند

ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند

تا بحر توقیع گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز افق دهلی را منزل کرد و عازم دیگر مواضع آن ولایات شد و صدای
کوچ در عالم انداخت روز بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر جهان پناه نهضت همایون اتفاق افتاد و چون مرحله وزیرآباد
معسکر پادشاه جلالت پناه گشت ایلچیان بهادر نهادر حاکم کنار رود بخدمت رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلاطین
تغلقشاه تا بدان زمان در مجلس ملوک هندوستان سخنوری و شیرین گویی میکردند بنظر آن شاه سپهر قلعه معالی
رسانیدند و آن تحفه گرامی بعز قبول اقتران یافته رایات منصور از آب جون عبور نموده و در موضع کته بهادر
با پسر خود قماش بشرف بساط بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیدند و به اصناف الطاف خسروانه
مخصوص گردیدند و امیر تیمور گورکان از منزل کته بولایت دولتاباد که معمورترین ولایات هند بود تشریف
برد و دو روز توقف کرده از آنجا روی بجانب قلعه میرت که از مشاهیر قلاع هندوست آورد و در آن زمان مولانا
احمد بهار سیزری و صفی که ضابط آن قلعه بودند اطاعت فرمان واجب الاذعان نمینمودند و آخر ماه ربیع الآخر
صاحبقران عالی مآثر بدانجا رسید و عساکر منصوره آغاز جنگ کردند و قهرا و قسرا میرت را گرفته موصفی گبر را بزخم
تیغ آبدار در حین قتال بدار البوار فرستادند و پسرش را به آتشی که میپرستیدند بسوختند و غره ماه جمادی الاولی
اکثر گبران آن حصار بدست اهل اسلام کشته بروج قلعه مانند خاک راه هموار کردند آنگاه پادشاه عالیجاه
به نیت غزو و جهاد کفار [illegible] و یکبار دریای گنگ رفته چند نوبت با گبران بی ایمان مقابله و مقاتله نمود و
بسیاری از ایشان را بر ساحل آب دور کرده به آتش دوزخ فرستادند و اعلام اسلام برافراختند و بعد از آن
غزو عزم مراجعت جزم کرده بتاریخ پنجشنبه ششم جمادی الاولی از کنار آب گنگ بهوای سمرقند فردوس مانند
پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و راه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندوان کافرکیش بود
روان شد و چون بدان ناحیه رسید از یازدهم جمادی الاول تا شانزدهم جمادی الآخر در میان کوه سوالک

جبل کوکه اوقات گذرانید و در آن مدت زیاده بر بیست غزو میان سپاه صاحبقران و گبران روی نمود و در
جمیع آن غزوات برطبق کریمه وان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین مبین ظفر یافته و از مشرکان لعین خلقی کثیر
بقتل رسیدند و آن مقدار غنیمت گرفتند که محاسب وهم از کمیت آن بعجز و قصور اعتراف مینمود و در شانزدهم ماه
جمادی الاخری نواحی قلعه جمو معسکر همایون گشته در آن مرحله ایلچیان شاه اسکندر والی کشمیر بپایه سریر سلطنة
رسیده اظهار اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند و در هژدهم ماه دعاگوی و ثناخوان بازگشتند و روز چهارشنبه
نوزدهم در نواحی قصبه جمو از غبار موکب میمون ظفر آثار رشکبار شد و در آنجا نیز جنود نصرت ورود مراسم
غارت تقدیم رسانیدند روز جمعه بیست و یکم امیر کشورگیر جمعی بهادران موکب میمون را جهت قتل و غارت رای
جمو و اتباع او که در مواضع حصین متحصن گشته بودند باز داشت و خود بنفس نفیس جلیس دولت و اقبال از
آب جمو عبور نمود و هندوان کافرکیش آن بیشه را از شیر ژیان خالی تصور نموده از مواضع اختفا مانند ابن آوی
بیرون آمدند و آنجماعت فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه بر ایشان تاختند و کار اکثر را برطبق دلخواه ساخته و داود
تمور و حسین ملک تواچی رای جمو را که زخم دار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه جهان پناه
رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمه طیبه توحید گویا کرده و باکل گوشت گاو که در کیش او حرام بود
مبادرت نمود و بتشریف اعزاز مشرف و سرافراز گردیده ملازمت سده سنیه اختیار کرده و روز شنبه بیست و
چهارم لوای جهانگشا از آب چناوه عبور نموده چون از بحر غریق بحر فنا شدند و روز پنجشنبه بیست و ششم
خیمه پادشاهی محفوف به الطاف الهی بر بیرتلی منزل گزید و در آن یورت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ
یافت که شاهزادگان و نوئینان و سروران سپاه هر یک از ادمین روی بمسکن آورند و از ملوک و اعیان
ممالک هند طایفه لنگرکه در ملازم موکب شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون شرف و عزیز گشته رخصت
انصراف حاصل کردند و خضرخان که از صدمه سارنگ گریخته در آن اوان در آن آستان اقبال آشیان بسر میبرد منظور
نظر عاطفت پادشاهی شد و حکومت مولتان تعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران تاج بخش باج ستان ضبط اردوی
همایون در عهده امرای عظام کرده بنفس نفیس روز یکشنبه سلخ جمادی الآخر بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت

واستقلال گشته در روز پنجشنبه یازدهم رجب در ضمان عنایت ایزد تبارک و تعالی بشهر کابل رسید و روز جمعه
از آنجا نیز نهضت کرده و در طی منازل و مراحل سرعت بجای آورده و روز شنبه بیستم هوای خلم از غبار موکب همایون
طراوت چرخ بوقلمون گرفت و سه روز از آنجا ایلغار فرموده نیمشب کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال
گشت و یکشنبه بیست و یکم آن بحر معدلت و احسان بکشتی درآمده از آب گذشت و در آن مقام دارای
ونامداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات تتق عظمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف
بلاد ماوراءالنهر برسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات خجسته صفات دریافتند و زبان بتهنیت و شادمانی مبارکباد
و تهنیت حضرت صاحبقران گشادند و زر و جوهر بسیار بصورت نثار افشان نمودند روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ
توقف اتفاق افتاد و خانزاده علاء الملک صحت انتسابش بخاندان رسالت از وصمت شبهه مبرا بود آنحضرت را الوی
داد و پیشکشها لایق کشیده روز سه‌شنبه بیست و سیوم از ترمذ کوچ واقع شده روز یکشنبه بیست و هشتم موضع
معسکر ظفرقرین شد و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ از هرات و امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند بملازمت صاحبقران
سعادتمند رسید و منظور انظار اشفاق و مهربانی گشتند و در روز سه‌شنبه سلخ لوای کشورگشا از آنجا نهضت نموده
اکناف کش از یمن مقدم همایون فردوس گشت و در روز شنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفرنشان حرکت
فرموده در کنار آب رودک قبه بارگاه عالم پناه باوج سپهر دوار رسیده و چهارشنبه هشتم از آنجا نیز کوچ بوقوع آمد
و دوشنبه سیزدهم در باغ قراتوبه کوشک جهان‌نمای از طلعت عالم‌آرای رشک افزای گلستان ارم گشت و در روز
بیستم ماه چاشتگاه بباغ دلگشا رسیده و در سه‌شنبه بیست و یکم مانند روح که بکالبد درآید نفس سمرقند را بوجود
شریف خود مشرف گردانید و بعد از اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات
بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت فرح و سرور و نهایت بهجت و حضور بتمهید مجلس بزم و عشرت
پرداخت و چون از آن کار رسالت روی همت عالی نهمت بتثبیت امور مملکت و تقویت ارکان دین و دولت
مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دارالسلطنه هرات فرستاد و از تمکین ملهم سعادت ابدی مهندسان
هوشمند را بعمارت مسجد جامع عتیق فرمان داد والحمد لله الموفق للاتمام والصلوة والسلام علی سیدنا الانام وآله الکرام

ذکر شمه از حال امیرزاده میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحبقران عالیشان

در اوایل سنه ثمان وتسعین وسبعمایه شاهزاده جلالت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هولاکو
خان بود بعزیمت صید و شکار برسمند باد رفتار سوار شده در صحرا فرید حرکه بهم رسیده در جوار مزار پیر عمر
نخجیران آهو و نخجیران فراوان مجتمع گردید و امیرزاده بنفس نفیس در اثناء تاختن و صید انداختن قوچ کوهی را زنده
بزبوس زمین رسانید و صید طپیده و اسب رمیده آن سوار شیرشکار را از پشت زین ببر گردون بر روی زمین انداخت
از صعوبت آن حالت بیهوش شده بعد از مدتی اندک افاقتی دست داد و از جهت شدت سقط خللی فاحش بدماغ
آن جسم و چراغ تیموری راه یافته طبیبی که در صدد معالجه درآمد بسهو یا عمد در علاج خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده
زیاده شد اقوال و افعالی که مستحسن مردم عاقل و مناسب حال سلاطین کامل نبوده باشد از او بظهور میرسید گاهی
بمجرد ادنی توهمی خون بیگناهی برخاک میریخت و احیانا براه اسراف و اتلاف گنجی بغیر مستحقی می‌بخشید و از اول
تابستان که بواسطه حرارت هوا جوشن در تن مبارزان زوبان میتافت بی تعریضی عنان بجانب بغداد میتافت
و از غایت سرعت در منزل باکی نمیکرد و سلطان احمد جلایر چون میدانست که در آن فصل محاصره دارالسلام
اشکالی تمام دارد پای در دامان تمکن کشیده بهیچ طرف حرکت نمیکرد و چون میرزا میرانشاه بظاهر دارالسلام رسید
در آن اثنا متواتر و متعاقب ایلچیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند که طایفه از اشراف و اعیان تبریز
با یکدیگر عهد بسته داعیه غدری نموده اند بنا بر آن شاهزاده عالیمکان بعد از دو روز که در ظاهر بغداد بود بصوب
تبریز معاودت فرموده و اهل فتنه و فساد را که یکی از ایشان بمنصب قضای تبریز اشتغال داشت معرض تیغ سیاست گردانید
و چون کرجیان بی دین از اختلال دماغ شاهزاده حشمت آیین وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام
زمستان بعضی از قری و قصبات آذربیجان غارت کردند و میرزا میرانشاه تمامی اوقات را بعیش و عشرت و شرب خمر
و لهو و لعب مصروف داشته از تنسیق امور مملکت غفلت میورزید و در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را
سخنی تهمت آمیز گفت و آن بانوی عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از
یورش هندوستان بازگشته در باغ چنار اقامت داشت بسعادت ملاقات فایز گردیده حال ضعف دماغ میرزا

امیرانشاه را عرض فرمود گفت اگر درین اوان ماهچه رایت نصرت آیت بر تو وصول بر ملک آذربیجان
میندازد احتمال ترتیب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت را پیش نهاد همت سازد بنابرین جهات
صاحبقران پسندیده صفات بجمع لشکرها فرمان داد و باستعداد یورش هفت ساله حکم کرده در آن
باب قدغن نمود **گفتار در ذکر نهضت صاحب قران کرت دیگر از توران بایران**
و بیان مقهور شدن لوای [illegible] بنا بر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر
تیمور کورکان از مهم یورش هندوستان بپایه رنج ششماهی در مستقر سریر دولت و اقبال بتمهید
بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش هفت ساله جزم کرده از غایت علو همت روی باستعداد
آن مهم خطیر آورده از امرا امیرزاده شیخ سید خواجه شیخ علی بهادر و جهانملک ملکت و پیر محمد فولاد ابهرا
فرستاده فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم آذربیجان شود و امیر سلیمان
پیشتر بدار السلطنه تبریز فرستد و شاهزاده بموجب فرموده کاربند شده چون بکاجرم رسید توکل و امیر
از جانب صاحبقران مظفر لوا رسانید که خراسانیان باید که براه شایان داستراباد قطع مسافت نمایند که اردوی
اعلی از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب سمنان تافت و امیر تیمور کورکان
بعد از تصمیم عزیمت میرزا محمد سلطان را در دار الملک سمرقند جهة ضبط ممالک توران بازداشت و امیرزاده اسکندر
ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندکان تعیین نمود و چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه ۸۰۲ که اول روز بایزید ئیل
موافق توشقان ئیل صاحبقران بی عدیل **بیت** برای صواب و بصدق درست ۞ بآهنگ رفتن میان کرد چست ۞
در آورد پا در رکاب سمند ۞ شد آن آفتاب سعادت بلند ۞ قد افراخت از هر طرف رایتی ۞ خرامان ز هر سو بهر
و رایات نصرت مآل قرین نصرت و اقبال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام
رسید بموجب حکم همیون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید تا با اتفاق برادر بزرگتر خود امیرزاده پیر محمد
بیندازد رود و امیر سیونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان شد آنگاه صاحبقران منصور از راه
نیشابور به بسطام شتافت و از بسطام بگذاره رفته از آنجا عازم تریه ایواکی گشت و در آن مرحله

امیرزاده شاهرخ که امیر سلیمانشاه را حسب الحکم پیشتر بعراق فرستاده خود از راه مازندران متوجه بود
بموکب همیون پیوست و امیر سلیمانشاه چون بری رسید از کیفیت خبط دماغ امیرزاده میرانشاه
تردار بتحقیق انجامید و رسم نموده به تبریز رفت و بهمدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد امیرزاده
میرانشاه و ارکان دولتش تا حد ری تردد امیر سلیمانشاه فرستاده او را به تبریز طلبید و جناب امارت مآب
بدان بلده رفته بعد از دو روز میرزا میرانشاه را با معدودی چند از نوکران بجانب اردوی همیون روان کرد
و چون موکب گردون احتشام از ولایت ری گذشت میرزا میرانشاه به آستان اقبال پناه رسید و حضرت
صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده در آغوش کشید اما بنظر التفات
در وی ندید و متوجه خواجه بوقا و جلال الاسلام را جهة تحقیق مهماتش به تبریز فرستاد و ایشان نواب
و کارکنان میرزا میرانشاه را گرفته بند کردند و دفترها را ملاحظه نموده در تنگ مال چند سال که متعلق بخزانه عامره
میداشت و شاهزاده بر طبق مدعا خویش هرچه بهرکس بخشیده بود استرداد نمودند و چون درین ایام گرامی
صاحبقران خجسته صفات شنید که از اطمیل میرزا میرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام
و تصیب طایفه از مردم ندیم پیشه و زمره از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده می نمودند
آتش غضب صاحبقرانی اشتعال یافته حکم فرمود که ندما و سازندگان مجلس میرزا میرانشاه را بر دار اعتبار
کشیده بموجب فرموده مولانا محمد کابلی که با وجود تبحر در علوم معقول و منقول و در شیوه نظم و نثر وحید
عصر از فضلای زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبدالمؤمن گوینده که هریک در فن
موسیقی و ادوار در زیر گنبد دوار شبیه و نظیر نداشتند گرفتار گشتند و چون ایشان را به پای دار آوردند مولانا
محمد که حکمی بر سبیل مطایبه روی به استاد قطب الدین آورده گفت خدمت استادی پیر و پیش قدم ما بوده
باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارد و استاد قطب الدین گفت چه محل مزاح ست و جلاد تحت ریسمان
در پای قطب نایی انداخته او را بر دار برکشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم کرد انشید
[illegible] کار و آخر دوران بملدا ۞ گر میر وی دگر به بدست اختیار نیست ۞ مردانه وار گر برندت به پای دار

پروانه‌های دار جهان با بدار نیست و همان لحظه سایر رفیقان ایشان را همان شربت چشانیده. لا مرد لقضائه

ولا معقب لحکمه **ذکر قشلاق صاحبقرانی در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع و حالات**

آن اوان چون رایت آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهت
قشلاق قراباغ اران را اختیار کرد و روی توجه به آن صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی فلور
گشت که یورت عمرتابان بود مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گردید و در آن زمستان در اطراف جهان
وقایع متنوعه روی نمود و اخبار بسیار بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید، اول آنکه تیمور قتلق اغلان که بعد از
شکست توقتمش خان در الوس اوزبک به اشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود بر کفران نعمت
اقدام می‌نمود فوت شده و هرج و مرج به احوال دشت قبچاق راه یافته، دیگر آنکه الملک الظاهر برقوق که
سلطنه ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات بمتقاضی اجل موعود سپرده و در میان امرا و ارکان
دولت او اختلاف بدید آمده، دیگر آنکه تنغوز خان که پادشاه ختای بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش
گرفته و احوال آن مملکت تراختلال پذیرفته، دیگر آنکه حاکم مغولستان خضر خواجه اوغلان تیر بعالم عقبی رفت
و اولادش باهم در مقام خلاف آمده بودند، دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه اغلان
لشکر بولایت مغولستان کشیده بسیاری از قلاع و بلاد آنجه را مفتوح گردانیده سالماً غانماً با مکان باز گردید
و از استماع این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشته و با بعضی از سپاه مظفر لوا بسمت [illegible]
مراسم جهاد و غزو گذاشته در قلب شتا بگرجستان شتافته و در دهر خمسا لوازم قتل و غارت متقدیم رسانیده
و خمسا که حاکم گرجان آن دره بود فرار نموده و عساکر منصوره آتش در منازل او زده کلیساها، مشرکان ویران ساخت
و بعد از یکماه که آثار اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند. و دیگر از وقایع آن زمستان
آنکه امیرزاده رستم و امیر سیونجک در شیراز با امیرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران در باب یورش
بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد به اتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت تا نوبخان خوزستان رفته بهانه
ترمنی کرداشت علم مراجعت برافراشت امیرزاده رستم بر اتفاق امیر سیونجک چند موضع معتبر از ولایات

سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج نموده بنیاد حیات منهدم از بر انداختند
و امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تاریک دل خیال محال بدماغ
راه داده و سموم قاتل ترتیب داده و هم از نوکران او جمعی کیفیت احوال به امیر سعید برلاس گفتند و امیر سعید
شاهزاده را در قلعه فهندز محبوس گردانیدند و درین باب عریضه بدرگاه عالم پناه فرستاده و مضمون آن نوشته
در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسید یرلیغ جهانمطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که
شاهزاده را بد آموزی کرده به یاسا رسانند و امیرزاده رستم را بجای برادر حاکم فارس گردانند و امیر الله داد
چون بشیراز رسید خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که خمیرمایه آن فتنه بودند کشته و سموی توشمی را
دست و پای بریده و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده و یزید را تنبیه گردانیده و نشان حکومت شیراز
بلقب امیرزاده رستم بعراق عرب فرستادند و در مقابل آن مثال شاهپل میرزا رستم رسید و شاهزاده
عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داده و امیر سیونجک بجانب قراباغ مغان شده به اردوی همایون
پیوست اما سلطان احمد که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیر رستم را بر مندلی و بعضی ولایات دیگر از
عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافته دروازهای بغداد را مضبوط ساخته و مقارن آن حال از آثار
قدرت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود. شرحش آنکه سابقا صاحبقران کشورگشای
حکومت خوزستان را بشروان نامی داده بود و از متمولان آن ولایت مال بی‌نهایت حاصل نموده بامرا
سواران آسته بیغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت و در خفیه با امرا و ارکان دولت
سلطان طرح محبت و اتحاد انداخته هر یکی را مبلغی کرامند از دو هزار دینار تا سه هزار دینار محظوظ ساخت
و از قضا و قدر تقدیرات آلهی تفصیل آن وجوه بر دست نویسنده، پیرون رفت یکی از نوکران سلطان احمد
که بهادر نام آن کاغذ را بازیافت و پیش سلطان برده و از ملاحظه آن نوشته توهمی که سلطان احمد را
از لشکر ظفر اثر صاحبقران والا گهر بود یکی هزار شد و گوهر بهادر را که در آن محفل دو هزار دینار بنام او نوشته
بودند بهبت جوکوردن زد و در آن وقت بشروان را با بعضی از امرا مثل نجیب الدین حیدر و منصور بتاخت

ایرک فرستاده بود یادگار اختاجی را نزد امرا ارسال داشت و کیفیت حادثه پیغام فرموده تا شرح و از ا
بتقبل آورده و پرسش ایشان فرستادند الغا و بلطایف الحیل در عرض کمیقه دو هزار کس از ارکان دولت و
متوان حوز انگیخت و در دجله انداخت و ابواب تقصر بر روی خود بسته هیچ کس را بار نمیداد و بار جان
خاصه را که هر روز آتش بدر خانه می آوردند که هر کان می سپردند و باز می گشتند و چون چند روز سلطان احمد
اوقات تیره بدین دیده بگذرانید شش نفر از محرمان را فرمود تا هفت بارگی را از طویله خاصه زین کرده
بر آن جانب دجله بردند و نیم شبی بکشتی از آب بگذشت و با آن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف
ترکمان شد و هیچ آفریده بدین حال اطلاع نیافت و مدتی مطبخیان آتش بخته بدر خانه می بردند و خانگیان
آن را ستاده و مدت مستوفی می جوزوند و چون سلطان احمد بقرا یوسف پیوست و او را بغارت بغداد
تطمیع کرده متوجه دار السلام گشتند اما بعد از وصول سلطان احمد از تاراج آن بلده پشیمان شده آنچه از
نقد و اقمشه و اسلحه و اسبان تازی نژاد بقرا یوسف داد که از او راضی شد و در آخر سنه اثنین و ثمانمایه
بسمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد و بنا بر آن اندیشه
که اگر لشکر ظفر اثر بحدود شام درآید ممر فرار ایشان مسدود گردد و بغداد را بفرج نامی سپرده براه
حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمان فرمای آن مرز و بوم بود آن دو
عزیز را بنظر شفقت و احسان گردانید و جهت ایشان ممر خرج بدلخواه تعین نموده اصناف الطاف
بتقدیم رسانید

ذکر توجه صاحبقران بجانب سیواس بعد از فراغت گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید موسم جولان گل و سمن در انجمن
رسید قریلتای فرموده و با امرای بزرگ مشورت نموده خاطر اقبال مآثر بر غزو گرجستان و تخریب بلاد
گرجیان بی ایمان قرار داده رایات بر رکاب ظفر انتساب آورده تحت لشکر بر خشم و کین بیلاد ملک گرگین
گریز بر ستیز اختیار کرده سپاه و لشکر خونریز تمامی مملکت او را زیر و زبر گردانیدند الغا و صاحبقران جهان
بجانب دره جانی بیک گرجی شتافته جانی بیک از خوف جانی التجا بآستان دولت آشیان آورده

غازیان آورده تزیین در آن ولایت آتش قهر و کین برافروخته جمعیت اعدای دین را سوخته حصار
زیت را مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان برانداختند در آن اثنا بوضوح پیوست که ملک
گرگین در حین سواحت نشسته و در وب آن قلعه را مانند ابواب سعادت بروی خود بسته و امیر تیمور
گورکان عنان یکران بدان طرف انعطاف داده و چون گرگین بتوجه پادشاه حشمت آیین وقوف یافت
سواجیت را باز گذاشته بوادی فرار شتافت و جیوش ظفر اثر او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع
و نوکرانش را بقتل رسانیدند و گرگین نیم جانی بیرون برده و اسمعیل نامی را بدرگاه عالم پناه فرستاد و از تقصیر
سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر جاده خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ و
ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه عذر او را پذیرفته بهضت میمون بجانب ولایه ایوانی گرجی اتفاق افتاد
و آن حدود نیز حکم سایر گرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منکول انعطاف داد
و در آن منزل ایلچیان حکام فرنگ بملازمت صاحب افسر و اورنگ رسیده از قبل فرستادگان خود اظهار
اخلاص و دولتخواهی نمودند و به اصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند در خلال این احوال ایلدرم بایزید بخار
غرور پندار بکاخ دماغ خود راه داده ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد که تا بعد از این
مال و خراج بخزانه عامره می باید فرستاد و الا موجی از دریا مواج یعنی فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه
خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارد و طهرتن صورت حال بملازمان درگاه جاه و جلال عرضه
داشت نموده چون پرتو شعور صاحبقران معمور بحقیقت دعوی غرور قیصر افتاد و خاطر عالی مآثر قرار بر آن داد که
بارشاد خضر قلم از بادیه ضلالت بآب حیوة وفاق رساند بنا بر آن دبیری روشن ضمیر پیش
طلبیده و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تحریر کشیده آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرأ
عرف قدره ولم یتعد طوره ملخص مضمون آن نوشته آنکه بعنایت الهی و عاطفت شاهنشاهی امروز اکثر معموره
ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران
حلقه اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب در گوش کشیده اند و غاشیه متابعت فرستادگان درگاه

الم پناه برادرش گرفته و چنانچه بر همگنان روشن است سلسله نسبت تو بترکمان کشتی بانی منتهی میشود
بر این تقدیر اغلب آنست که در سفینه عاقبت اندیشی نشسته با ملاحان جسارت در زورق مخالفت بر ننشینی تا بساط
غرور در ساحل مخالفت و سرور انبساط داده از تلاطم امواج بحر غضب حضرت زده ایمن گردی · و چون درین وقت
استماع میرفت که تو به اقامت رسم جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جنگ بر روی روزگار فرنگ میگشایی
عنایة عنان توجه بدان صوب معطوف گشت بملاحظه اکثر مبادا بمقتضای آیه ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها
خاطر نشده از مرور عساکر منصوره گرد ملال بر چهره احوال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوه ستوده آباء
و اجداد خویش تجاوز جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از مواهب دولت فیروزی نشان محروم
نسازی والسلام و چون این مکتوب بنظر ایلدرم بایزید رسید و بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شده سخنان وحشت آمیز
و کلمات خشونت انگیز بر زبان رانده گفت مدتهاست که مرا داعیه مقاتله او در خاطر است اکنون بفر دولت
روز افزون
بدانم که رانم سپه سوی خویش · کر او پیش ناید زنم خیمه پیش
روم تا بتبریز بل پیشتر · زنم بر رگ نیز تیش نیشتر
بر آنچنان فتنه بر سرش · که چشم دید یا وهم افسرش
و چون ایلچیان بازگشته این
پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند برآشفته با سپاه قیامت هراس عازم سیواس شد و چون جد و اگر
معرب خیام برا قامت عزم جلال گشت امیر الله داد که جهت دفع فتنه امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود بشرف
داورالمعبد بازآورده و امراء عظام در مقام رسیدن بی عوض شدند و میرزا پیر محمد را چوب یاساق زده بند
او را بر داشته دیگر اسلحه و شهزاده فرزند مبارک خواجه را که از جمله بد آموزان شاهزاده بود بسیاست رسانیدند
و رایت نصرت آیه از آنجا نهضت نموده در ارزنجان روم امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردم صف شکن بارادوی همایون
پیوست و در اوایل محرم سنه ثلث و ثمانمایه صاحبقران کامکار ایلغار فرموده بسوی شهر سیواس آورد روی همت
و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب آن قلعه منجنیق و عراده برافراشته و در برابر دروازه عراق نقب
ساخت · ز بسیاری خیل و جوشش سپاه · نواحی سیواس شد حشرگاه · و سیواس را که بنا کرده علاءالدین کیقباد
سلجوقیست باروی بود بغایت مضبوط و از اساس کنگره سنگهای بزرگ تراشیده مربوط و جهت که ارتفاع دیوارش

و در سه جانب آن خندقی عمیق و وسیع پرآب بود و در طرف غربی آن شهر که عسکر همایون بود نقب زدن تیشه
نمی‌رفت و از سه جانب دیگر نقب از پیش میرفت و مصطفی نامی از امرای قیصر با چهار هزار سوار در درون
آن بلده اقامت داشت و او بمقابله و معارضه جنگ مقصور پرداخته مدت هجده روز بمحاربه استداد یافت
و چون بروج و باروی سیواس از زخم سنگ اختلال پذیرفت و نقبچیان یک دیوار قلعه را مجوف ساخته بر
چوب کرده شد و در حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمد و سادات و علما و ارباب
عمایم خایف و هایم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد نمودند و حضرت صاحبقران فرمان داد که امرا و دیوانیان
از مسلمانان بمال امان مساخت نمایند و نصاری و ارمنیان را نهب و تاراج نمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار
هزار کس را که جنگ در آلات جنگ زده بودند در زمره از ایشان ایمان ندا شده در چاهها افکندند و خاک بر سر ایشان
ریختند و حصار سیواس با زمین هموار ساختند و فرمان بران بر موجب تعدیم رسانیدند از ابنیه عالیه اثری کمتر ماند
و بعد از آن صاحبقران نصرت عطیه ولایت ابلستان و ملاطیه را تاخته و قلاع آن حدود را مفتوح ساخته طهرتن را
امارت بجانب ارزنجان ارزانی داشت و زمام ایالت ملاطیه و توابع و مضافات را در قبضه اختیار و اقتدار ایشان
ترکمان نهاده و لوای مراجعت برافراخت

گفتار در ذکر سبب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ملک شام و فتح قلعه بهسنی و عینتاب بیمن اهتمام سپاه ظفر اعتصام

بعد از تسخیر عراق عرب فی سنه خمس و تسعین و سبعمایه
امیر تیمور گورکان شیخ ساوه را که بطریق رسالت نزد سلطان مصر و شام ملک
برقوق فرستاده و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک برقوق بخلاف قاعده پادشاهان
داند که برایلچی کشتن پسندیده نیست · چرا این کار شاه خردمند نیست · شیخ و رفیقان را بعز شهادت رسانید
و در آن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله و مقاتله توقتمش خان مشغول بود میان قرا
یوسف ترکمان و کوتوال قلعه اوینک التمش تو حین محاربه اتفاق افتاد و بحسب تقدیر التمش دستگیر شده قرا
یوسف او را مقید بمصر فرستاد و برقوق التمش را حبس کرده ایلچی را ضمیمه جرم سابق گردانید و در آن ایام که
ملک ابلستان در حیز تسخیر ملازمان آن آستان دولت آشیان درآمد ایلچیان سخن دان پیش فرج که بعد از وفات

پدر خویش بر توق زمان فرمای مصر و شام گشته بود ارسال داشت واز وعده و وعید سخن رانده آتش
را طلب نموده و فرج بر تیغ اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون این خبر بسمع شریف
صاحبقران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردید و فتح بلاد شام از منازعت قیصر اولی دانسته عنان ارتحال
گردون خرام بصوب دیار شام انعطاف داده تحت قلعه بهنی رسیده قبل ها می بدر فرجام که از قبیل فتح کوتوال
آن حصار بود بحصانت قلعه مغرور گشته در مقام مدافعه و مقابله سپاه ظفر انجام تقدم نموده واز جانبین دست
به انداختن تیر و سنگ بر آورده نقبچیان زیر چنگ باندک زمانی برج آن قلعه را با تندخان زنبور مجوف ساخته
و بر سر ستونها کرده شد و در روز یکشنبه ششم صفر سنه ثلث و ثمانمایه آتش در ان ستونها زده برجها با تند بنا
دولت مقبل اغاز انهدام نموده سیلاب رعب و اساس هراس و قار ساکنان حصار را از اساس بدر رفته سادات
و علما و قضاة از قلعه بستی بیرون آمده به درگاه عالم پناه شتافتند انچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کرده
و شاهرخ میرزا بزبان شفاعت گناه مقبل درخواست نموده پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریده جریمه آن غلام
کم بها کشیده و از سستی عنان کیران بجانب عنابت معطوف گردانید و چون در آن بلده غیر از رعیت کسی
جنگ و حرب نبود فتح بیشتر میسر رفت و رعایا در اداء طاعت بر دوش گرفته کلها امانی و عین کامرانی گشتند ذکر

فتح شهر حلب بضرب تیغ سپاه اقبال و ظفر مسلب در آن ایام که صاحبقران کامیاب

که بدوستی و عتاب رفته بود خوف و بیم عظیم بر ضمیر تمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت
حلب قیام مینمود استیلا یافت و نامه مبنی بر استغاثه و استعانه نزد ملک فرج ارسال داشت و فوج احکام
باطراف بلاد شام فرستاد که جنود آن حدود بحلب روند و در مساعدت و معاونت تمورتاش از حوا
بتقصیر راضی نشوند بموجب فرمان سلطان شتافتند که ملک الامراء دمشق بود مثنوی درامد بجلی عجیب در عرب
و بین قیاس : ز کیهان وازرند و از ترک : رسیدند گردنکشان کی بیک : و در آن بلده انقدر سپاه جرار مجتمع گشت
که در ازمنه سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود انگاه تمورتاش که از عقل و خرد بهره تمام داشت باشد و دیگر
امراء بلاد شام طرح مشورت درمیان انداخته گفت مثنوی ابا کس که ما را بود داوری : نباشد بجز داوری سروری

بلند اختری آسمان صولتیت : قیامت شکوهی قوی دولتیت : نماند بدیگر ملوک عجم : قوی تر بود از فریدون و جم
و جناب تحقیق پیوسته باندک زمانی لشکرها عظیم را شکسته سلاطین ایران و توران و هندوستان و دشت
قبچاق و مغولستان را مغلوب گردانیده و حالا هم خود را بفتح این مملکت رسانیده : همان به که با او مدارا کنیم
همه بندگی آشکارا کنیم : و سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی اثر شرف وقعی تمام دارند بشفاعت بیرون
فرستیم و پیشکشها بجناب ارسال فرمایم : مبین حیله شاید که آن ابر تیز : بصحرا دیگر شود ژاله ریز و جان و عرض
و مال بسلامت ماند و رعایا عافیت یابند جمعی که از کیاست بهره داشتند و رای صواب نمای تمورتاش مستحسن
شمردند و بعضی از جهال رجال شتال شده دن و دیگر اعراب خسارت مال از قبول این سخن اعراض نموده زبان
که خیل تمور از آسمان نیستند : بدیو و بدد توامان نیستند : ز سنگ و ز آهن نیند استوار : بر ایشان کند تیر و شمشیر کار
رعب و هراس بخاطر خود راه نباید داد و بدل قوی دل و فسیح خاطر بمقاتله و مقابله باید رسید از گفت و شنید
سپاه بر آن قرار یافت که پشت اعتماد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست
ندهند و فی الواقع اگر بدین قرار اصرار مینمودند کار بدین رود ازین انجامید و از انجانب صاحبقران عالیجناب
بر عتاب دو منزل بشتاب طی فرموده و چون بر بقعه شامیان مطلع گشت عنان باره جهان نورد کشیده
هر روز نیم فرسخ راه میرفت و هر گاه فرود می آمد در گرد معسکر همایون خندق میکندند حلبیان که بر
لطایف پادشاه اطلاع نیافتند آن حزم و توقف را علامت ضعف و جبن پنداشتند با یاران دیگر گشته
بنای جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لوای جنگ و جدال مرتفع گردانیدند و در روز پنجشنبه نهم ربیع الآخر سنه
ثلث و ثمانمایه لجه لوای کشورگشای پرتو وصول بنواحی حلب انداخت و پادشاه صاحب تایید دو روز در جنگ
تاخیر کرد : سیوم روز کین شهسوار سپهر : بر افروخت از آتش کینه چهر : بتعبیه سپاه پرداخته ضبط برانغار
باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا ظفر پناه باز داشته و در
جوانغار سلطان محمدخان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان عالیشان باز داشت و تول را از فر طلعت
همایون زیب و زینت داده صفی از افیال جبال مثال که از مملکت دهلی تا آنجا در معسکر ظفر اثر بود بند

به ارا آستگی هرچه تمامتر در پیش صفوف لشکر فرستاد و از انجانب بازان حلب و دلاوران عرب
قلب وجناحین آراسته و خاطر از جبن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والا گهر صفها کشیده روی
جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار نهادند دو لشکر بسیار و کاه آمدند بجوش کین کینه خواه آمدند
ز هر دو طرف سوران انداختند ز برابر یکدیگر تاختند و تحت از قتل را تعار امیرزاده ابابکر و از قتل
جو القار امیرزاده سلطان حسین بر میسره و میمنه شامیان تاخته روز حیات بسیاری را از شام ممات
مبدل ساختند و دلاوران تول بسان سیل از فراز کوه با پیلان پرشکوه برشیدون و تیمورتاش حمله کرده
یکبار حلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز همت بر افناء و اعدام اهل شام
گماشته و شدون و تیمورتاش با زمره از اتباع از راه دروازه منقوصه بطرف شهر گریختند و طایفه
دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از بهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را تعاقب نموده بسیاری را
از پای در آوردند هر یک سوار که جان نیک با بیرون برد زنده بدمشق رسیده خبر آن واقعه بدمشقیان
رسانید و از لشکر حلب جماعتی عرب که بیکر گریختند بواسطه ازدحامی که در راه واقع شد مشغول شدند که تر
ملی ساعت نمایند و اتراک پرستیز عنان ریز از عقب شتافته بهر که میرسیدند تیغ انتقام میگذرانیدند
و حلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم انبوه از ایشان بر زبر یکدیگر افتادند که خندق
پر شد و ممر عبور لشکر پیدا شد یلان عرب غرقه در خون و خاک ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک
و همان روز یازدهم ربیع الاول بود که شهر حلب فتح شد شدون و تیمورتاش بقلعه گریخته و سپاه ظفر پناه
جوی روی ستیز بتسخیر آن حصار آورده نقبچیان آغاز کردند و در عرض دو سه روز بروج آن را غربال مثال
سوراخ سوراخ کردند و چون نزدیک به آن رسید که صورت فتح و مراد از آینه مقصود جلوه دهد شدون
و تیمورتاش آثار عجز و انکسار بر وجنات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و مشایخ
و اشراف و اعیان تنسوقات و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و بساحت درگاه فلک اشتباه
رفته روی نیاز و افتقار و اعتذار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست دا

دیوان اعلی سپردند و شدون و تیمورتاش با هزار تیر مقید گشتند و غنیمت آن قلعه که بی نهایت بود در میان
ملازمان سدره منزلت تقسیم یافت و فرمان واجب الاذعان بسمت نفاذ پیوست که شرفات قلعه را همین
نهر از بالا برج بزمین افکندند و صاحبقران سعادتمند ایسن بوقا دوات دار را که از جمله امیران بود بمصر
پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که علی الفور الحال او را بفرستید که شدون و تیمورتاش در این حال
اسیر و دستگیرند و فتح ایشان موقوف برسیدن اطمیش است می باید که او را زود بفرستید تا ایشان را
ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی پناه اترق را در حلب گذاشته بدر الدین نهرا
و شاه شاهان سیستانی را و موسی توسوقار را بمحافظت آن حصار تعیین فرمود و خود بعد از پانزده روز
که در حلب بود عزیمت فتح دیگر بلاد و ولایت شام نمود و قلعه حمص و بعلبک را بالمصالحه گرفته سایه
التفات بر مفارق متوطنان آن بلاد گسترده آنگاه قرین فتح و ظفر روی توجه بدار الملک ولایت
شام آورده **گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک فرج در طریق مکر و حیل
و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدال و جدال** صاحبقران ظفر رک
ان از مهم قلعه بعلبک فراغت یافت روز یازدهم جمادی الاول عنان عزیمت بدمشق تافت و حال آنکه
در آن زمان ملک فرج بموجب استدعای دمشقیان با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق
آمده بود و ضبط شهر و قلعه و تربیت برج و باره قیام و اقدام می نمود و چون حوالی دمشق از غبار سم
سمند جهان پیما مشک بیز گشت پادشاه مصر مخفی از اهل شید ورزق را با دو جاهل فدایی برسم رسالت
پیش آن مهر سپهر کشورگشایی فرستاد و بهر یک خنجری زهرآلود داد تا در ساق موزه نهاده و هنگام
ادای پیغام غدری اندیشیده چون بدان اندیشان با موکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت با صاحب
قران بلند مرتبت ملاقات نموده از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و بکمون ضمیر
ایشان بر خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم متصدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود را
از ساق موزهای ایشان بیرون آورده کیفیت حال به امیر تیمور گورکان عرض کرد و آنحضرت تحمل

شیخ زراق فرمان داد و آن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد و آنگاه در ظاهر پیرامن بیشه که
کرتبه سیاره اشتهار داشت نزول گزید و بکندن خندق اشارت فرمود و اطراف لشکرگاه و جوانب معسکر
بچپر و مدر استوار کردند و در آن روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه مشرقی انتساب ظفر
انجام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاک رسانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر کردند
و قهرمان قهر بحکم خون اسیران نوشیدن رخم راشین و سایر بندیان علف فرمان فرمود و چون مهر روشن جبین
از معسکر سپهر غربت دیار غروب نمود میرزا سلطان حسین بر اغوای جمعی از اهل فتنه و شیلین از اردوی همایون
گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم او را بسبب طلوع صبح شادمانی از مطلع آمال و امانی دانسته لوازم
تعظیم و تکریم بجای آورده دقیقه نامرعی نگذاشتند و همان شب امیر تیمور گورکان ازین امر ناشایسته خبر یافته روز
دیگر از قبه سیار در سیر آمد و بصحرای وسیع که در طرف کنعان بود نزول نمود و بعد از دو روز پادشاه پور از
نزد ملک فرج فرستاد و پیغام داد که علو همت ما در تحصیل مقاصد و مطالب بر ضمایر ارباب اقارب و اجانب
وضوح تمام دارد و سلاطین را غرض کلی و اصلی از کشیدن لشکر و ارتکاب لوازم خوف و خطر رعایت ناموس
و نام است بیت دگر نه نیم نان روزی تمام ** بکرات قاصد فرستاده اتمش را طلب کردیم و فایده بدان مترتب نگشت
لاجرم دست حمیت عنان سپاه قیامت نهیب را بدین جانب کشید همه از مدارا در گذشته اکنون مناسب حال
شما آنکه اتمش را ارسال دارید و خطبه و سکه باسم و القاب همایون بیارایند تا بساط نزاع و جدال مطوی
گردد و بتمهید قواعد مصالحه و مهادنه بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض
تضییع خواهد افتاد و بر دست قدرت ایزدی بدستور حمص و ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار
آثار خواهد گشاد و چون پادشاه پور ان بدمشق در آمد ملک بخلاف خلاف کهن گشته او را اکرام و معزز داشته
با جمعی از اصول و اعیان به آستان اقبال آشیان باز فرستاد و پیغام داده که با ارتکاب افعال سابق نادم
و پشیمان گشته ایم و تا پنج روز دیگر اتمش خان را بملازمت منیر بفرستیم امید آنکه صحایف زلات ما را بآب
عفو و اغماض مرقوم شود تا بعد طریقه خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را تشریف

فاخر بخشیده و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم باز گردانید و چون رایت نصرت شعار ده روز در آن
منزل توقف کرد علف به اتمام رسید از آنجا کوچ فرموده بنیت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد ملک فرج
و دمشقیان توجه موکب ظفر نشان را بصوب مشرق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جهانگشای از غایت ضعف و بد دلی
فرار مینمایند بنابران فرصت غنیمت دانسته حشری عظیم و لشکری مبرا از وصمت بیم از شهر بیرون کشیدند و از پس
پشت سپاه منصور در آمده بخیال تاراج و یغما و اندیشه غلبه و استیلا دست به استعمال سیف و سنان و تیر و
کمان یازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار
نزدیک رسیده لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده بیاساقیشی برانغار و جوانغار سپاه نصرت شعار
پرداخته روی بحرب اعدا نهاد و آن روز مقابله روی ناوک بهرام خون آشام به ثلمه قلعه ازرق فام از مهابت
آن بر خود بلرزید و آفتاب موفور احتشام از بیم وصول وعده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت
زرد گشته بترسید بیت نهان گشت از تختی آن مصاف ** مروت چو سیمرغ در کوه قاف ** بر یلان
سر نیزه پردلان سینه سوز ** شده چاک شمشیرها تیره روز ** اجل آمد از آسمان بکمان ** کمین کرده در گوشه کمان
پذیرفته پیاده مردم خلل ** گشاده شده دستگاه اجل ** آخر الامر تباشیر صبح فتح و نصرت از مطلع دولت
صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار کرده روز حیات بسیاری از
شامیان بشب رسید و در اثنای کر و فر میرزا سلطان حسین که میسره دمشقیان از ناحیه علم او آراسته
بود در برابر میرزا ملکشاه و میرزا شاهرخ افتاد و توبلاق قوچین که از جمله ملازمان موکب شاهرخی بود او را
گرفته نزد شاهزاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والا گهر رسید فرمان همایون شد که او را احتیاط کنند
و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشته او را چوب یاساق زده بگذاشتند و واقعه مذکوره در سه شنبه
نوزدهم شهر جمادی الاول ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده و با امرا و
ارکان دولت مشوره نموده در نیم شب جمعه بیست و دوم پای در وادی هزیمت نهاده عنان عزیمت بصوب
مصر معطوف گردانید و امیر حمماق از وی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت

و شاهزادها و امرا و صاحبقران مظفر لوا رسانید اشارت علیه نفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه
گرد شهر فرو گرفتند تا دیگر کسی بیرون نتواند رفت و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک
فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند و بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان گرفته
بازگشتند و روز دیگر صاحبقران والا گهر با لشکر نصرت اثر نزدیک بدمشق رفته قصر ابلق را که از مستحدثات
ملک ظاهر بود محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات
و قضاة و علما و مشایخ و صلحا و اعیان دروازه گشاده بتقدیم اطاعت و فرمان برداری بدرگاه عالم پناه شتافته
پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و خواجه مسعود
سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر در آمده در استخلاص مال و ضبط جهات مساعی پرداختند روز جمعه در مسجد
بنی امیه خطبه بنام و القاب همایون مزین ساختند اما یزدار کوتوال قلعه ارک دمشق مضبوط کرده بیهوده خیال
محال پیش پندار بحصانت آن حصار پنداشته دلاوران جلادت آثار بدستور معهود آثار قلعه گیری
ظاهر ساخته نقبچیان دست بکار خود گشاده باندک زمانی برج آن قلعه مجوف ساخته و در بن ستونها کرده
آتش زدند و التهاب شعله غضب خسروانه موثر افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرد و یزدار
از مقاومت عاجز گشته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده مقالید قلاع و دفاین تر و صاحبقران ستوده آثار
فرستاده و چون او را زمان حلول اجل مقدور بود ازین اطاعت فایده روی ننمود و فرمان واجب
الاذعان نفاذ یافته بیاسا رسید چند نفر حصار که غلامان زر خرید بودند میان شاهزادگان و نوئینان
قسمت یافت و لشکریان و بسیار متوطنان آنجا اسیر گرفتند مولانا سلیمان و مولانا جلال الدین طبیب
با بعضی از مشایخ و پیشه وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و منشیان بلاغت شعار و کتاب براعت
آثار فتحنامها مرقوم اقلام لطایف ارقام ساخته باطراف بلاد ایران و توران روان گردانیدند گفتار

دمشقیان ببلاء نهب و غارت و مراجعت نمودن رایة نصرت آیة ازان ولایت

دران ایام که بلده دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات
و علما بر زبان همایون گذشت که همیشه استماع میرفت که در آن زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عترت
طاهره نبوی بتخصیص جناب ولایت مآب مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوات افضلها عداوت
میورزیدند و آنچه ایشان را میسر میشد از حرب و قتل درباره آن زمره واجب التعظیم تقدیم میرسانیدند
شامیان دران با ایشان موافق بودند و خوارج را معاونت و مظاهرت نموده اند عقل این معنی را بغایت
مستبعد میشمرد که طایفه که خود را از امت بهترین پیغمبران دانند و بیامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت
از تیه کفر نجات یافته بسرچشمه معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب اهل بیت او را فرو گذارند و با
مخالفان ایشان همداستان گشته ستم و بیداد درباره اولاد امجاد خیر العباد روا دارند **مصرع**
زانست آیین و دین میش • واکنون تزو با تحقیق انجامید که الصورت واقع بوده و الا چنین جرأتی از دیوان **قوایم**
نیامدی سوء تجزیه بر ایشان حواله رفتی و چون این ماجرا از خاطر ستوده آثار سر برزد و در خواطر اکابر و اصاغر
ثبت کرده روز چهارشنبه شعبان سنه ثلث و ثمانمایه آتش بلا بالا گرفته و تمامی مردم زن و خرد و بزرگ
دمشق اسیر گردیده ممتلکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جوهر و اسپ و شتر و استر غنیمت
لشکر قیامت اثر گشت و کثرت آن غنایم بمرتبه رسید که چهار پایان اردوی با آن عظمت بحمل آن وفا نکرد
و بسیاری از مردم نفایس اقمشه در حوت مغزی و روسی و تبریزی که در اول حال گرفته بودند می انداختند و نقود
و اوانی زرین و سیمین بار میکردند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی دران دیار برافروخته بود روز پنجشنبه [illegible]
م شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و بنا بر آنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفاء آن ندا[شتند]
و سقف عمارات آنجا بیشتر از چوب می باشد بیشتر از مواضع آنجا بسوخت و اثر آن بجامع بنی امیه رسید
و منارهٔ شرقی آن جامع که از سنگ ساخته شده بود خاکستر گردید و بعد از آنکه حال دمشق بدین مرتبه انجامید امیر تیمور
گورکان به اطلاق اسیران شام فرمان داد و روز چهارشنبه هشتم شعبان موافق اوایل بیلان ییل رایت
عالی بر افراشت و در غوطه نزول نمود و اشارت علیه صدور یافت که منشیان آستان سلطنت آشیان
امیرزاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان بود نشانی نویسند مضمون آنکه خدایداد حسینی و بردی بیگ

ساربوغا را بمحافظت آن سرحد باز داشته متوجه درگاه عالم پناه گردد که ایالت تختگاه هلاکو خان نامزد
اوست و روانه خواجه باستیصال آن شال مامور گشته موکب همایون از آنجا نهضت نموده در اثنای راه شاهزادگان
و امرا و احشام ذوالقدر در آنکه کنار آب فرات را تاخته اسپ و شتر و گوسفند بی نهایت اولجه کردند و چون
ظاهر جامحل نصب لوای کشورکشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نمودند لشکریان بیک حمله آن بلده را که شهد(؟)
را اسیر کرده خان و مان را یکجا روب نهب و تاراج رفته و بعد از آنکه اعلام نصرت اعلام از آب فرات
عبور نموده پرتو وصول بر قلعه بیره انداخت و حاکم آنجا با پیشکش بدرگاه خسرو جمشید وش آمده ملحوظ عین عنایت
پادشاهانه شده حکومت آن شهر بوی تعلق گرفته ضرری برعایا نرسید آنگاه صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده
امرا و لشکریان پنج روزه راه جرگه انداختند و در سرچشمه راس العین که بهم رسیدند از اصناف حیوانات
چندان شکاری جمع آمد که هرکس از هر نوع جانور که میخواست بدست میگرفت و بشمشیر میزد و از آنجا کوچ
نموده بر ماردین رفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار ماهچه لوای نصرت انتما روح افزا گشته و چون ملک
منصور حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت نموده هیچ یک از
برادران و فرزندان خود را بتقریب استقبال امیر تیمور گورکان کرت دیگر تادیب او را پیش نهاد همت عالی نهمت
ساخته اعلام ظفر انجام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عمارات بیرون شهر را سوخته و خراب کرده
امیر قرا عثمان را بمحاصره آن حصار بازداشت و بنفس نفیس بصوب تغنین(؟) خرامیده و اهالی آن موضع کلید آن
قلعه را آورده عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید در خلال این احوال فتح قلعه النجق بوقوع پیوست و خاطر
خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه آن حصار باز رست بیان این سخن آنکه حصار النجق محکمترین قلاع ایران و توران
است و گرفتن آن بجنگ اصلا نمیشود بنابرین صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عسکر آراسته بمحاصره
آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان آنجا بنهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا بنوبت در تضییق محصوران آن میکوشیدند
و در آن هنگام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امرای میرزا میرانشاه شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت
میرزا شاهرخ امیر فیروزشاه در ظاهر آن حصار نشسته بآن کار میپرداختند تا کار محصوران بجائی رسید که جرم کهنه

حیوانات میپوشانیدند و سد رمق میساختند و آخر الامر از آنهم نمی یافتند باران معدودی که در آن قلعه مانده بود
بپای اضطرار پایین آمدند و امرا کوتوال النجق سید محمد شاهی را اندیکرده بدرگاه عالم پناه آوردند و بعد از چند روز
قهرمان قهر بقتلش حکم فرمود و کوتوالی بملک محمد اوبهی رجوع نمود **ذکر فتح دارالسلام بغداد و قتل و غرق انام**
صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم فرمود که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه
و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرای شجاعت اقتباس روی
توجه بفتح بغداد آورند و ایلغار بموجب فرموده عمل نموده در طرف تلّه دارالسلم فرود آمدند و آغاز محاصره
کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده
استعداد دفع و منع سپاه نصرت شعار ثبات قدم نموده دروازها بسته زبان بتقریر آن معذرت گشاده که سلطان
احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمای والا ابواب دارالسلم بر روی
هر کس بگشای و امرا سخن فرج را عرضه داشت نموده ایستادگان پایه سریر اعلی کرده در موصل قاصدی باردوی کیهان
پوی رسیده آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده
فرمود تا از کشتی بر دجله جسری بسته بیکدفعه تمام اردوی ظفر احتشام از آب گذشتند و از راه التون کرو بر کنار
جار بغداد خرامیده مقابل قریة العقاب نشیمن همای چتر فرقدسای گشت و قبه بارگاه از آشیانه طایر سدرة
المنتهی درگذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه برج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت آب و هوا
آب دجله چون ریگ تفسان می نمود مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند و
نمیان آئین جنگ بی لبث و درنگ روی بکار خود آوردند و در اثنای اشتعال آتش محاربه و جدال اشتغال ابطال
بمحاصره و قتال دو چوبه تیر از دست تقدیر گشاد یافته یکی بر مقتل خواجه عماد الدین مسعود سمنانی خورد و دیگری ملکی
نواب را از پای درآورد و در آن ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شسته
فدائی وار میکوشیدند و بقدر مقدور در مقابله جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون
فرج را تعیین معلوم نبود که امیر تیمور گورکان خود بظاهر بغداد رسیده است شخصی که آنحضرت را میشناخت برسم رساله

ارسال داشت تا خبری بتحقیق بیاورد و آن قاصد به بارگاه عالم پناه درآمده بواسطه سخن فرج ابوالعرض رسانید
و نوازش یافته باز گردید و آنچه دیده بود و شنیده با فرج در میان نهاد و فرج از روی عناد و قاصد را تکذیب
متهم گردانید و در مقام مقابله و مقاتله و مجادله ثبات قدم ورزیده چون مدت محاصره بچهل روز کشید و از شهر
بلا و قحط غلا شیوع یافت و مردم از فرج بلکه از شدت حر گریزان گشته خود را از بارو می انداختند و تو
همایون می پیوستند بفرح بدل شده بیرسیدند و روز یکشنبه بیست و ششم ذی قعده نیمروز که بغدادیان از حرارت
آفتاب تاب ایستادن نیاوردند و بارو را خالی گذاشته خودها بر سر چوبها تعبیه کرده بجای خود برافراشته بودند
سپاه ظفر پناه بیکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوارها نهادند و طنابها بر کنگرها انداختند و چون مور و ملخ
نمودند و پیش از همه کس امیر شیخ نورالدین بنفس خود بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متابعت دیگران کرد
و متعاقب دیگر امرا و بهادران بر بروج برآمده از آواز نقاره و نفیر و سورن کرنا زمین چون آسمان بحرکت آمد
لشکریان رخنها در دیوارها انداخته از اطراف و جوانب درون بغداد رفتند و صورت فزع اکبر روی نموده محشر شد
بغدادیان گشت از هر طرف که عنان اندیشه معطوف قرار یافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر
ورود تمامی محال خروج و دخول را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم بمؤدای هل الی خروج من سبیل از نهایت قلق
برآمده بسیاری از اناث و ذکور خاکسار را از خوف شعله تیغ آبدار خود را در آب انداختند و از بیم اژدهای سنان
جان ستانش گوشت بدن را طعمه نهنگان دجله ساختند و فرج در آن شدت با دختر خود در آن کشتی نشسته
بجانب بالا آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه کنار آب رفته بزخم پیکان آتشبار دمار از روزگارش برآوردند
تا از روی اضطرار خود را در دجله افکند و شعله حیاتش انطفا پذیرفت و چون جمعی از متعینان لشکر نصرت نشان در
بسیاری از افراد اجناد در وقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قهر تقبیل تمامی مردم شهر فرمان فرمود
و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هر یک از ملازمان سری بیاورد و سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان صاحبقران عالیجاه
نهاده کمر اجتهاد و بدست اشقیا در میان بستند و بمضمون ازشاه یک اشاره و ز ما بسر دویدن عمل نموده پای اهتمام
در طلب سرنهادند و لا ابلل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک تیغ میزدند و در باره معضب مرد و زن و غنی و فقیر مساوات

نمودند بیت بسوخت آتش عشق تو جمله را ز خشک مصرع چنین بود چو درافتد بمرغزار آتش از سادات و علما و فضلا
هر کس توانست خود را بدرگاه عالم پناه رسانید و عاطفت پادشاهانه او را از کل وبلیس عنایت گردید بامنی رسانید
و چون کار ساکنان دارالسلام بتمام از هم گذشت عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت بحکم صاحبقران جمیع
مدارس و خوانق که از حکم مستثنی بود و کسی در تخریب و انهدام آنها سعی ننمود مضمون میمون و ان من قریة
الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شان بغداد بظهور انجامید و بادی نیازی بر آن دیار وزیده مقتضای فحوای و یهلک
الحرث و النسل بظهور رسانید و ذلک تقدیر العزیز العلیم جاره کار رعیت جز تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد بآذربیجان و تقریر شمه از حال عز و دیار

چون آب دجله از خون کشتگان
بان برنگ غمزه کان رنگ ارغوان گرفت و هوای بغداد از نتن جیفه کشتگان و مردگان مانند نکهت انفاس
نشکان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان در اوایل ذی حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت
و در اثناء طریق حکم داده که جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده سی نفر از ایشان را بر درختان مربوط معلق
بعد از طی منازل و قطع مراحل در ییلاق آن مشهد نزول اجلال فرموده در آن مقام سادات عظام و ولاة کرام
اشراف و اعیان تبریز که به پیشم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دولت
از زینت با آن فرقه واجب التعظیم لوازم تکریم تقدیم رسانیده هر روز در پایه سریر سلطنت مصیر
مجلسی عظیم منعقد می گشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و در اینجا
انجم گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوکبه غازانی از نزول صاحبقران غیرت افزای بروج آسمان
شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات گذرانید خرم و مسرور به تبریز رفت و در دولتخانه نزول
آمد و در آن اوان خواجه شرف الدین علی سمنانی از هراة و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار به درگاه ملک
اقتدار رسیده چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود و این هر دو خواجه منصب وزارت
مشرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت است بشاشت بوزیران نوپیوسته برامیر جلال الاسلام
و دیگر وزراء عظام تقرر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در قید حبس افتادند

و مبلغی کلی بر هر کدام تحمیل واقع شد محصلان جلال الاسلام را بمقدار تعذیب و شکنجه نمودند که یکی تلف
شده کارد بر خود زد اما کاری نبود جراحان زخم را دوخته تا التیام پذیرفت و امیر تیمور گورکان فرمود
که او سر و ارشکر تازیک بود و دیگر در مهم مدخل ننماید و مهم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنسی که تسلیم
نمود بر رویت سراسب متوسط القیمت قرار یافت و خواجه اسمعیل خوافی دفتر نام و ناموس بر آب زلت
نشست و شوی داده سر روز بر در اولجای می نشست و بدریوزه از مردم چیزی می طلبید و آنچه از دست
و روش میگرفت از خرج محصلان فاضل نمی آمد در آن اثنا صاحبقران کشورگشای از تبریز عازم نخجوان گشت
و در منزل ترا تو به خواجه اسمعیل را بخشید **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از نخجوان و قشلاق فرمودن
در قراباغ و آمدن سلطان احمد به بغداد و فرار نمودن او به حلب** امیر تیمور گورکان بعد از آنکه مدت
یکماه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید و از جانب گرجستان برادر الملک گرگین پیشکش
فراوان بدرگاه عالم پناه رسیده و عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت نموده در شب دوم
ماه ربیع الآخر سنه اربع و ثمانمایه بمیمنه لوای کشورگشای سایه وصول بران دیار انداخته قبه بارگاه سپهر
احتشام اقتدار و شاهزادگان کامکار به اوج فلک دوار افراخته شد و در آن اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان
که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد مغولستان به رافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان آسمان
آشیان بوده چون به نیشابور رسیده جناب امارت مآبی ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و شاهزاده
حشمت آیین او را تجهیز و تکفین کرده و روی بمقصد آورده و از اردبیل گذشته است و در آن مقام نزول کرده بتعجیل
قرآن حمیده صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین متأسف و از وصول سلطان محمد میرزا شاد و خرم گشته
شاهزادگان و نوئینان را به استقبال درج دولت و اقبال مأمور گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند
در کنار آب اق تویلوق شرف تلاقی دست داده از جانبین طریق نثار و پیشکش بتقدیم رسیده باتفاق
عازم پایه سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت زانو زده تکبیر
لائقه و تنسوقات رائقه بگذرانید و صاحبقران دریانوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش مهربانی کشید بسیط

بساط نشاط اشارت فرموده و چند روز به عیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام درباره میرزا محمد
سلطان بجای آورده از جمله نه تقوز اسب نقره خنگ مجموع بزین زرین بوی بخشید و بعد از این عزم شکار
نموده در اثناء آنکه در آن آموی بحر نظر مبارکش بنهری خراب افتاد که از آثار شهریاران نامدار یادگار مانده و چون
یاران بر خاطر خطیرش خطور نموده که چنانکه ما آثار پادشاهان گذشته ملاحظه میکنیم باید که بعد از ما سلاطین
از آثار خیرات ما اثری مشاهده فرمایند و از آب ارس بحفر نهری فرمان داد و تواجیان تعیین برای اتمام آن
نمود مدت یکماه جویی کنده شد که ده فرسخ طول داشت و آن نهر را برلاس موسوم گردانید و چندین قری و
ضیاع و باغات و مزارع بر آب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر به امیر تیمور گورکان رسید که سلطان
احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم به بغداد آمده و همت بر عمارت و زراعت آن خطه گماشته بنابر آن
صاحبقران کامران چهار فوج از شاهزادگان و نوئینان را نامزد دیار عرب فرموده اشارت نمود که بر سبیل
ایلغار توجه کنند و مواد اشتعال آتش سلطان احمد را از آن ولایت منقطع گردانند بموجب الحکم امیرزاده پیر محمد
بن عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک ملکت و پیر علی تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند
امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و یعقوب به بغداد روان گشتند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین
برای بعضی از ولایات عراق عرب آوردند و امیر برندق بن جهانشاه و بانوجی از امرا جلادت نشان به جانب
جزیره راه پیش نهاد همت کردند اما امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بیک ناگاه به بغداد رسیده سلطان احمد آنقدر
هراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و توی پیراهن خود را در کشتی انداخت و به اتفاق پسر خود سلطان
طاهر در آن طرف آب بر اسبان بادرفتار سوار گشته بطرف حله گریخت و امیر جهانشاه ایشان را تعاقب نموده
سلطان جسر بریده و بجزیره خالده مالک پریدن رفت و امیر جهانشاه عنان بازکشیده سایر شاهزادگان
و امرا هر جا رسیده از مخالفان هر کس را یافتند بغارت بردند و سرکشان را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان
احوال عراق عرب به پایان رسانیده در اول بهار سال خالص که در دوازده فرسخی بغداد است بهم پیوسته عازم اردوی
همایون گشتند **ذکر نامه ارسال داشتن به ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب**

دران اوان که امیر تیمور گورکان به فتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بحرب
سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان لشکر به ارزنجان کشیده آن بلده را مسخر گردانید و بشفاعت سلطان
احمد از سر جریمه طهرتن گذشته دیگر حکومت ارزنجان بوی داد اما زن و فرزند او را برسم نوا با خود برسانید
و دران وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز به نخجوان خرامید امیر طهرتن بملازمت شتافته کیفیت حال عرض کرد و
بزبان آورد که خاطر قیصر از این جسارت نادم و پشیمان است و داعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار
و استغفار بگشاید مع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب روم بود و در مجالس گاهی باظهار مافی الضمیر
زبان الهام بیان میگشود و خبر عزیمت آنحضرت دران مرز و بوم شیوع یافته بعضی از اعیان مشفق بیارات
موافق ایلدرم بایزید را بتمهید بساط مصالحه ترغیب نمودند بنابر ان قیصر یکی از ثقات آن ولایت را با امیری از جهت
آن مهم ارسال داشت و ایشان در قراباغ اران باستان صاحبقران زمان رسیده نامه ایلدرم بایزید را که از
مضمون آن رعایت طریق اطاعت مفهوم میگردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون رومیان پیوسته
با کفار فرنگ جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه بدان طرف نیستم زیرا که نمیخواهم که از مرور عساکر منصوره دیار اسلام
ویران شود و ایمعنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام گردد اما قرا یوسف که مشوش اوقات مسلمانان از قرب
تیغ سپاه نصرت نشان گریخته پناه بقیصر برده است مناسب آنکه او را بکشد یا مقید بدین جانب فرستد یا از قلم
رو خویش اخراج کند تا بین الجانبین یگانگی و یکجهتی تبدیل یابد تا در وقت توجه بغزای کفار در پرتو انوار بر وجنات احوال
مجاوران و مجاهدان روم تابد و ایلچیان بقبول این سخن زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شد و بعد از
آنکه فارغ شد ازان مهم ایشانرا خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت داده فرمود که من بر علانیه میگویم که
درین زمستان اینجا قشلاق میکنیم و اول بهار بعد در روم میشتابم اگر قیصر بانچه فرمودیم بجای آورد فهو المرام و الا
به پیشم تا آسمان بلند — گر اگر ان آرد و انجم کمند — بایزید هیچجای انچکده را برسم رسالت مصحوب ایلچیان گرداند
تا بعرض ایلدرم بایزید رسانند که اگر از صمیم القلب خیال اتفاق داری باید که مهم قرا یوسف را چنانچه گفتهام بفیصل رسانی
و یکی از خواص خود را بدین جانب فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شرارت و وخامت مخالفت و عناد در ضمن

احوال بلاد و عباد بتابد والتوفیق من الله المجید و منه الاعانة والتأیید **گفتار در بیان توجه صاحب**
قران عالی گهر بجانب ممالک قیصر روم سلاطین سایه پروردگار که در کشور جهان آسمان شمارند
در اطوار ایشان نوع دیگر باشد — کار چون فتح کشور مخالف گردد — چون کوه فارا نکنند در دل ایشان مدارا
بسان کوهکن سوی شیشه نایند — ز فرزان وارشی گردن نیارند — بدام اهتمام و تیر تدبیر — کنندش صید چون آهو و نخچیر
نظیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشورگیر است که با وجود انواع اسفار مشقت آثار و وقوع تکرار
ممالک و پیکار که دران چند سال متعاقب و متواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از وفور استعداد
و کثرت اعتبار ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف مقتضای رای امرا ملک آرای توکل بر ملک ملک بخش عظم شانه
کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت مامول است لوای اقتدار دران دیار برافراخت
و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت تبیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سنه ۸۰۴
نزدیک به پایان رسیده و آنگاه از طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران
کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نموده و در بعضی از مجالس مشیه ازین معنی اظهار فرموده
ارباب باطن بر این عزیمت انکار کرده با هم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم بایزید با وجود آسوده
مستعد رزم و محاربت و مامدت سه سال است که یورش میکشیم و پای در میدان قتال نهاده دشمن میکشیم
بصلاح آن نزدیکتر که شمه ازین معنی بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران را ازین معنی خبردار گردانیم و ازین داعیه بازداریم
انگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را که بواسطه کیاست در سخن دانی در مجلس صاحبقرانی راه سخن داشت
بران آوردند که بهنگام مجال عرض نماید که امرا در باب امضاء عزیمت روم تامل دارند و منجمان نیز این یورش را
کم روی شمارند و چون شمس الدین این سخن بمسامع عزت و جلال رسانید صاحبقران مسعود حسب الحال از وی
پرسید که تو سخن اهل نجوم از کجا میگویی شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال الاسلام جرات کرده فی
الحال زانو زده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و استصواب اصحاب تنجیم اختیار میکنیم
بعنایت الهی وقت دلها و شادی امید میداریم که فتح روم تیسیر پذیرفته قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران

دانشور جهت رفع دغدغهٔ خاطر انور در ساعت مولانا شهاب الدین عبدالله لسان را که مقتدای افاضل حکمای عصر
بود طلب فرمود و بمبالغهٔ تمام از اقتضاء اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی جواب داد که بنده تقویم
امسال نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روزافزون در غایت قوت است و اختر شوکت دشمن
در نهایت ضعف و در آن اوان ذوزنابه در برج حمل طلوع نموده مولانا عبدالله کتابی از مؤلفات محیی الدین
مغربی بمجلس همایون آورد و نقلها در ساخت که ظهور ذوزنابه در برج حمل دلیل است بر آنکه لشکری از جانب شرق
بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافته روز یکشنبه هفتم ماه شعبان موافق
روز اول نوروز جلالی مطابق ایت ئیل از قراباغ اران متوجه یایلاق سمکور گشت میان بست ترک قیامت هجوم
بکوبرز روی و تاراج روم ❊ بجنبید و در جنبش آمد جهان ❊ فلک سای بر کلاه مهان ❊ و چون حوالی بکول از فر نزول
همایون رشک روضهٔ رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصاریست موسوم بتر توم و قرب دویست تن از
گرجیان بی ایمان در آن توطن دارند فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی بتسخیر آن
حصار آوردند و مدت سه روز بمحاصره و محاربه پرداخته روز ششم میتیر مدبرنت و مشرکان از ضرب شمشیر
آبدار غازیان به آتش دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از آن حاکم تر توم بناه بدرگاه عالم
پناه آورده و عفو پادشاهانه او را امان بخشیده و صاحبقران کشورستان از آنجا به اوینک رفته خواتین
و آغایان و شاهزادگان جوزرسال را بجانب سلطانیه باز گردانید و از اوینک نهضت همایون اتفاق افتاد
در صحرای ارزروم مضرب خیام عساکر نصرت هجوم شده و شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند
از آن یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعهٔ کماخ انداخته آن قلعه
در سفت فرسخی ارزنجان و از غایت رفعت و متانت آن دیدهٔ فلک حیران امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آن
حصار گشته با طایفه از امرا و بهادران و فوجی سپاه نصرت نشان بدان جانب شتافت و در ایام محاصره ادراک
روز امداد دریافته از الا شیران بیشهٔ پیکار چون کبک کوهسار بر ابراج حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین
را بزور غلبه و قهر مسخر ساختند و خبر فتح بصاحبقران عالی گهر رسانیدند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده

بدانجا خرامید و آن قلعه را بنظر احتیاط درآورده کوتوال آن را بطهرتن مفوض گردانید و ما بجه اعلام گردون
اساس از انجا در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت ایذو حسامی المحکمه که به
رسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمد و فرستادگان بوسیلهٔ امرای عالیشان
عراب المیوس دریافته چند جانور شکاری و ده سر اسب پیشکش گذرانیدند پیغام که موافق مدعای صاحبقرانی
بود عرض نمودند و مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و پیلاکات را رد کرده فرمود که چون بخت
سعادت نماید نصیحت نیکو خواهی کس را فایده نمیدهد ایلدرم بایزید هردم سخنی میگوید و در نقض طریق مطلب
ایمیپوید اگر قرا یوسف را میفرستاد و قلعهٔ کماخ بکسان ما میداد آن مملکت بسلامت میماند الحمد لله که
نیت او حصار کماخ بتصرف بندگان این آستان آمد و اکنون او را اکنون سد که چون سخن نشنیدی مردانه پای
ثبات استوار دار ❊ من اینک رسیدم نگهدار جای ❊ گراز دست آید یکی سر بپای **ذکر نهضت**

صاحبقران ظفر غطیه بجانب قیصریه و انگوریه و نزدیک رسیدن قیصر و تعبیهٔ سپاه

صاحبقران هفت کشور در صحرای سیواس چهره دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت
و نکاه قلعهٔ یاروک را فتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراخت و بعد از وصول برعایت وصیت آن
بدر فرمود و سپاه ظفر پناه را بر داشتن ذخیره اشارت فرمود و در آنجا سه منزل بطرف انگوریه رفته روز
چهارم اراضی قرشهر معسکر نصرت بهر گشت و در آن مرحله از قراول خبر آمد که سپاهی سپاه ایلدرم بایزید نمودار
گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته لشکریان روی بسوی دشمن نهضت فرود آمدند و طریقهٔ حزم مرعی
داشته گرد اردو را خندق کندند و زنجیر بند محکم گردانیدند و رایت نصرت آیت از انجا تیز در حرکت آمده چون
سایهٔ وصول بر تسخیر انداخت یعقوب نامی که کوتوال آن قلعه بود بروج و باره مضبوط ساخته دروازه ها دربست
ابواب عناد باز گذاشته و بهادران موکب ظفرشعار روی جلادت بحصار نهادند و آغاز انداختن تیر و سنگ
کردند و درین اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید کنار فرسخی اردوی عالی رسیده و بنابر اشارت خلیه سپاه دست از
جنگ انگوریه باز داشته یک اسپ تاختن پیش رفتند و آب را از عقب گذاشته بسوزه فرود آمدند و در آن شب لشکر

مقهور را از هجوم سپاه روم دغدغه تمام بود و از وقت جولان جیش جیش در فضای سپهر تا زمان
طلوع ترک روی روز نقش خیالات عجب بر لوح خاطرها نگاشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در
غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا و جهاد و سپاه امیر تیمور گورکان از هفت
سال باز لاینقطع در سفر بودند با دشمنان قوی دست در کمر زده شهر و کشور می کشودند و صاحب قران سعادت
انتما پیشتر شب را بزاری و تضرع گذرانیده از حضرت باری تعالی یاری طلبید و در وقت تباشیر صبح صادق که از
زرین آفتاب شرق انتساب در فضای سپهر نیلگون بلند گردیده میان بر تقید بخواه جیث بسته در بارهٔ
کوه پیکر نشسته تعبیه جنود فیروزی اثر مشغول نمود دلاوران جوشن پوش و مبارزان پر جوش و خروش
موج موج چو دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند از اشتلم اسب دیده دوربینان فلک خیره شد و از
پیچان گرد و غبار آئینه آفتاب تیره گشته پشت استظهار برانغار سپاه نصرت شعار از صولت امیر
زاده شهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از تهور امیر سلیمانشاه و امیر یادگار اندخودی و امیر
طغا بوغا و سونجک بهادر و الهمور مواد استعلا و همت تضاعف پذیرفت و عقب ایشان میرزا حسین برلاس
و علی سلطان تواجی و موسی رکمال و سوغا و در جوانغار لشکر فیروزی اثر علم شوکت و اقتدار امیرزاده میرانشاه بر
مهر و ماه رسید و نیروی شجاعت امیر شیخ نورالدین و امیر برندق و علی سلطان جوجین و مبشر و طهرتن و
حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عمر تابان و امیر شیخ ابرهیم شروانی آن جانب را
مزید مکنت بخشید و قول ایشان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز
بود و ناحیه رایت خورشید پرتو صاحب قران کواکب مواکب از مطلع قول طلوع نموده و جمعی کثیر از اعاظم شجعان
جنگجوی و اکابر دلیران بهرام خوی بسایهٔ چتر همایون فال استظلال جستند بیت سپاه آراسته قلب مخشب
ز بیژن عنانان بهمن رکیب ✿ در برابر قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد و عمر شیخ و برادرش امیر
زاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه شیخ علی بهادر و زمرهٔ دیگر از اهل تهور
قرار گرفتند و امیر تیمور گورکان چهل قوشون آراسته در پیش خویش باز داشت که در هر طرف بکومک احتیاج افتد

فوجی از آن پردلان را بدان جانب فرستد و چند زنجیر فیل شکوه مند چون ماند را که از تحایا کرایم حکام
هندوستان بود بجنگ انداخته و به اسلحه و اسباب رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ
ایشان بسان تیر قضا مرکز خطا نشدی معد و مهیا گشتند و مقدم بر جنود صفوف ظفر ورد باز ایستادند
الغه بقیه مبارزان عتبه علیه ترتیب و آئین صورت بست که پیکر ظفر واله و شیفته برجم اعلام ایشان شد
و توسن سپهر بدلگام بر اکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت بیت سپاهی برآراست صاحبقران
که لرزید از هیبتش آسمان ✿ سراسر کماندار و شمشیرزن ✿ بدل رزمخواه و بتن تهمتن ✿ زره پیرهن کرده آهن قبا
در آهن نشان گشته سر تا بپا ✿ از آن جانب ایلدرم بایزید نیز ترتیب و آراستن سپاه قیام نموده در میمنه پسر
لاس افرنجی را که برادر زنش بود با بیست هزار مرد شمشیرزن باز داشت و ایشان مجموع تلبیس ملبس
آن لباس بودند و در میسره پسر بزرگتر خویش سلیمان چلبی را با جمعی کثیر از میان جلادت نشان تعیین کرده
خود در قلب جای گرفت و سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر ساخت و محمد چلبی که ارشد
اولادش بوده بکرشجی مشهور شده با سایر امرا مشهور مثل یال قوچ بادشاه و علی پاشا و عبد بیک و تمورتاش
و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و لشکری پرخش و احمد و محمدی و مقبل و غیر ایشان
از شجعان پردل در مواضع مناسب قرار گرفتند بیت دو لشکر بکوه هم ز آهن دو کوه ✿ بدوران نمودند فر و شکوه
میان دو دیوار آهن نما ✿ یکی کوچه اند ز شهر فنا

ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار مجید

صباح روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه ۸۰۴ باین ترتیب
آئین آن دو پادشاه پرخشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد
صرصر در تموج آمده و غریو شوران و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند صبر و شکیبایی از دل مبارزان رمیدن گرفت
و مرغ تیر از آشیانه کمان پرواز آغاز نهاد و سپر چین قهر در جبین افکنده تحت روی پیش آورد و شعلهٔ سنان
پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرد و شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس حیات جوانان انداخت
اگر زگران سنگ گردن کشان را نرم ساخت بیت بجکاچاک شمشیر برنده فرق ✿ زمین را بدریای خون کرد غرق

بسا خون که از تارک اهل روس برآورد سر همچو تاج خروس چنان گشت کوپال بر مرد جنگ که گویی ابا پیل برریخت سنگ

ودران روز تخت میرزا ابابکر بکران مسابقت در میدان مبارزت رانده از قبیل اتقا رسپاه نصرت اثار
بر جوانغار مخالفان تاخت و از زخم پیکان تیر خدنگ اساس ناموس سلمان چلبی چون آبگینه چلبی از ضرب
سنگ در هم شکست و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان تیز بدان جانب حمله کرده دست چپ رومیان را بر هم زدند
و محمد چلبی که دلدار شد قیصر بود بکمرنجی اشتهار یافت دران معرکه ستیز و آویز بسیار اظهار نموده چون ازان نتوانست
که مقاومت با سپاه منصور نماید راه هزیمت پیش بر میدان کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان نبیره
صاحبقران کشورستان بند و جوانغار رشتافته برق تیغ جهانسوزش بر فرق برانغار دشمنان تافت و بیرلاس
از یمین و یسار بر شاهزاده دست به استعمال آلات قتال برده خدنگ کرت از بر او طرت کردند و بوقوع انجامید
گهی شد دریای توران زموج رسانید آسیب طوفان به اوج گهی آتش و دمیان گشت تیز ببیرق برگرد دود ستیز
آخر الامر آثار ضعف در جانب رومیان روان گشته و صاحبقران گیتی ستان تمامی ایلان سپاه نصرت
نشان را فرمود تا یکبار جنگ متفق شده و شاهزادگان و امرا حمله کرده بیت دو لشکر چو یکبار آمیختند
زگیتی قیامت برانگیختند سحاب تیغ از بس که باران خون افشاند گرد انفضای معرکه هیجا فرو نشاندند و شعله سنان
یلان وجدان برافروخت که مرغ روح کشتگان را در جوف هوا بر بسوخت بیت سنان آتش کین برافروخت
پر مرغ را در هوا سوخته دران حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان پیشتر فوج اوز رومیان را که بر بسته
ایستاده بودند رانده بجای ایشان برآمد و ایلدرم بایزید با سپاه قول بر شاهزاده حمله کرده و او را بپایان دواند
و خود دران بلندی بایستاد و لشکر روم را بنظر احتیاط درآورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و حیرت
بر ضمیر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار بوی پیوسته شد و امیر تیمور گورکان با ایلدرم باران بلندی
باتفاق امیرزاده شاهرخ و میرزا امیرانشاه و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا بدان جانب تاخت
و جر یک منصور آن پشته را احاطه نمود و قیصر تا آخر روز پای تجلد و ثبات بفشرد و هنگام غروب که وقت زوال اقبال
او بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گرفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل سیلان و شیر غران ازان

رو بنشیب آورد و سپاه منصور که جو داده و دست به تیر و کمان برده تشبیه کردند بیت شتاب شاب پیکان الماس
گون بدریا رسانید سیلاب خون بیت تیر لسان باد صرصر ازان دریای خونخوار بکنار کشید و بعد از تعب
تاتر مسافت نمود و سلطان محمود خان با فوجی بهادران بتکامیشی ایلدرم بایزید اسپ برانگیخته بوی رسید
و او را گرفته وقت عشا بدرگاه پادشاه منصور لوا آوردند رساندش شیر بر کابی کیان بدرگاه صاحبقران زمان
در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است که چون صاحبقران شنود که قیصر را دست بسته بسنه حاضر کرده اند
زبود تا او را دست گشاده بتعظیم و احترام درآوردند و در مقامی لایق نشاندند اما حضرت مخدومی ابوی مرحوم
در روضة الصفا از والد بزرگوارش سید خاوندشاه رحمه الله نقل نموده اند که سید احمد ترخان که دران شب
یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم بایزید را دست بسته بپایگاه خجسته پایگاه درآوردند و آنحضرت
تخت قیصر را امتحان درشت گفت آنگاه فرمود تا دست او را گشاده وند بنشاندند و به اتفاق مورخان امیر تیمور گورکان
دران محفل بزبان عتاب ارزوی رفق قیصر را گفت هرچند ظهور خیر و شر منوط و متعلق بارادهٔ قادر مختار و خالق قضا است
اما درین عالم اسباب موجب این همه محنت که بمن و تو رسیده از خود بوده زیرا اگر در قبول خرسانی که از تو التماس کردم
مضایقه نمیفرمودی هیچ کار بدین طریقه موافقت مرعی میبود بواسطهٔ عبور موکب منصور گرد ملال بر ساحت احوال [illegible]
این دیار نمیرسید و مع ذلک همگنان را معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع میشد و ترا ظفر و نصرت دست میداد اما
نفس و سخط تو چه امور ناملایم درباره من و منتسبان بوقوع می انجامید اکنون شکرانهٔ این فتح و فیروزی در حق
تو و اولاد تو جز نیکویی نخواهم اندیشید هیچ باک مدار و دغدغه بخاطر خود راه مده ایلدرم بایزید بجرائم خویش معترف شد
زبان بعذر تقصیر برکشاد و امیر تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش
پوشانید و بوعده جمیل دل پریشان او مجموع داشته ایلدرم بایزید چون آن عواطف و اشفاق شاهانه فرمود عرض
داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در معرکه با من بودند امید که ملازمان تفحص حال ایشان مشغول نمایند هرکدام زنده باشند
بمن رسانند در ساعت تواجیان بموجب فرمان حضرت صاحبقران به اطراف و جوانب تاختند و بعد از چندی موسی را
گرفته بآستان اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده را نیز خلعت خاص پوشانیده ترتیب

و در آن ایام نزدیک بارگاه فلک اشتباه خرگاهی بتکلف جهت قیصر برافراشته بودند و حسن بر اس ... باز بند
همه جا بتفتیش تمام میسودند

ذکر شمه از احوال ممالک روم و انتقال امیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حق تعالی

چون امیر تیمور کورکان از هجوم سپاه روم فراغت یافت قرین فتح و نصرت
در مرغزار انکوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال کلید قلعه انکوریه را به آستانه علیه آورده و مال امانی را از آن
بلده بحصول آورد و هم در آن ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده سلطان محمود و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه
و امیر شیخ نورالدین و امیر سونجک برسا که در آن زمان تختگاه قیاصره بود روند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین
ایلدرم بایزید ضبط کرده امیرزاده محمد سلطان با سایر همراهان آن کنار را سر رفته تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود
خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوغا و سید خواجه و پیر علی سلدوز
حسب الحکم عازم قونیه و آق شهر و قرا حصار و علائیه و عادلیه گردند و این سرداران متوجه مقصد گشته بهر جا رسیدند
کمال تعدی ظاهر کردند و امیرزاده محمد سلطان آن کنار را سربه تاخت کرده بسر کلاش قیصریه و سلیمان جلبی را که آنجا
بود و غلبه از کرگان فراهم آورده بگریزانیدند و از آب شور گذشته بسر لقه رفت و کوجش اسیر شد و امیرزاده محمد سلطان
مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده در مرغزار یکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قیصر و دو پسر سلطان
احمد جلایر که در یکی شهر پنهان بود بدست عساکر امیر شیخ نورالدین افتادند و سلطان احمد جلایر چنانچه مسطور شد
بعد از فتنه بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع رایات الویه علیه بر افق قیصریه از برصا بطرف حلب شتافته بود
القصه چون امیر شیخ نورالدین از ضبط اموال برسا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید
با منکوحه او دسپینه بنت لاس الفرنکی و دختران او بدرگاه همایون برد و حسب الحکم آن قیصر فرستاد و در خلال این احوال
سلطان محمود خان در کمک یرلیغ وفات یافته امیر تیمور کورکان از شنیدن خبر این مصیبت زبان بکلمه استرجاع
از برای ترویح روح او تصدقات بفقرا و مساکین داده و فرمان فرمای علما و عباد و از نواحی انکوریه کوچ فرموده بصحرای
حصار را از فر نزول همایون غیرت فرمای نگارخانه فیروزکار گردون شد و در آن ایام امیرزاده جلیل خلیل سلطان و امیر برندق
و دولتتیمور را بسرحد ترکستان ارسال داشت و چون امیر ایکو تیمور در هرات وفات یافته بود امیر مضراب جاکو را بجای او

روان فرمود و انگاه ماهچه آفتاب عطیه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنابر آنکه آن
بلده بعذوبت ماء و لطافت هوا رشک افزای فردوس اعلی بود مدت یکماه معسکر سرادقات عزت
گشت و بعد از آن امیر تیمور کورکان عزم شتو زرلغ فرمود و از کوتاهیه نهضت نمود و چون بحوالی التون تاش رسید
روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایه آراستگی مرتب گردانید و ایلدرم بایزید را مستظهر نظر مرحمت ساخته بدان
صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری چند بگذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از مجازی ارغوانی گرم گشت انعام
الطاف درباره قیصر اظهار فرمود از آن جمله یکی تفویض سلطنت روم بود و پس از آنکه خاطر خطیر خسرو جهانگیر از
تمهید بزم عیش بپرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهام مملکت انداخت و مولانا بدرالدین محمد و الشیخ
شمس الدین محمد جزری را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که میباید که خطبه و سکه در آن
دیار باسم و القاب همایونش آرایش یابد و اطمش از قید نجات یافته بدین جانب شتابد و الا ماه لوای کشورکشای
بعد از مراجعت از ولایت روم متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و تقارن آن حال ایلچی ماکور حاکم قسطنطنیه که اکنون به استنبول
اشتهار دارد و بدرگاه عالم پناه رسید و اشرفی بیشمار و تحف بسیار گذرانیده خبر اطاعت فرستاده خود و نوعی
رسانید و صاحبقران مسعود او را خلعت پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون در
شهر نزول اجلال فرمود و شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب ارجمند قضا را با شغل خطیر وزارت جمع کرده
بود از پیش برادرش مسلمان جلبی برسم رسالت آمده و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نمود و گفت اگر لطف
پادشاهانه رقم عفو بر جریده جرایم قیصرزاده کشد قدم از سر ساخته بخدمت میشتابد امیر تیمور کورکان شیخ رمضان
را مستظهر نظر کیمیا اثر گردانیده گفت امسال از انکوری که آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور آمد اکنون معنی که
گفته اند بزرگان از گذشته مگوئید چه عذر فردین جانب میباید شتافت تا غبار مخالفت از آئینه موافقت بصیقل
برفته آمد و شیخ رمضان از انعام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشت و رخصت معاودت یافته چون خریف
قرین آغاز دم سردی کرد و لشکر برودت بغارت باغ و بوستان بر آورد صاحبقران کامران جهت یورت قشلاق
اشتغال نموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد و گرایت ظفر آیت بجانب دست راست برافراز و در برسا

سر خلاف داشته باشد از بنیاد بر اندازد و در شهر سعی سپاه قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرموده بدان طرف
رفت و یورت قشلاق امیرزاده شاهرخ که در جوار قراباغ بود ولایت کرمیان املی مقرر شد و آنجا اعلام ارتغول
در حرکت آمده بعد از قطع منازل شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعه گردون روشن ساخت
و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت فرجام شده از سلاطین عیسی حاکم ماردین که از کرده پشیمان بود
و از آن منزل به پای اقتدار به آستان سپهر اشیان آمد و میرزا شاهرخ متقبل شفاعت و متعهد عنایت شده او را
در لباس گناهکاران سربرهنه به پای تخت صاحبقرانی آورده التماس عفو کرد و امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده
مبذول داشته جناح مرحمت بر سر حاکم ماردین گسترد و قامت قابلیتش بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نمود
و دختر او را نامزد امیرزاده ابابکر فرمود و در آن زمستان که اواخر شهور سنه خمس و ثمانمایه بود بمسامع علیه رسید که ازمیر
دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن به آب دریا اتصال دارد و از یک جانب خندقی و جمعی کثیر از کفار فرنگ در
آنجا می باشند و آن قلعه را ازمیر میخوانند و از مواضع متبرکه میدانند و بمسافت یک اسب تاختن از آن حصار قلعه دیگر است
بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است و از آن تیر ازمیر مینامند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و گبران دایم نیران قتال اشتعال
دارد و بنابر آنکه فرنگیان را بنگاه داشتن ازمیر گبران اهتمام بسیار است تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام بر آن دست
نیافته است و چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر چگونگی حال آن قلعه افتاد و عرق عصبیت در حرکت آمده بدان
جانب شتافت و در عرض دو هفته ازمیر گبران را مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار را با زمین هموار کرد
حکایت استواری ازمیر و ایام محاصره آن ازین قطعه که در ظفرنامه مسطور است بوضوح می پیوندد

ازمیر فراگرفت امیر … تیمور مؤید جهانگیر
آن قلعه که شامخ فلک بد … برگرد اش کنند تسخیر
در جنگ بهفت سال قیصر … نتشاند بر او غبار تغییر
بگرفتش و کندش ز بنیاد … زین شه بدو هفته یافت تیسیر
اینست کمال کامکاری … از دولت قوی و حسن تدبیر

و چون صاحبقران کشورگیر از مهم گبران ازمیر باز پرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان کرده و ایشان را اسلحه
بسیار و ادوات بیشمار بخشید تا اگر کفار فرنگ بعزم جنگ متوجه ایشان گردند در مقام مقابله و مقاتله توانند آمد و در تضاعیف
این حال شیخ رمضان کرت دیگر از نزد مسلمان چلبی بدرگاه فلک اشتباه آمده و پیشکش بسیار از اسپان راهوار و جانوران

شکاری و اقمشه نفیسه و نقود نامحدود همراه آورده بوسیله امرای عظام شرف بساط بوسی صاحبقران گردون غلام
دریافته کیفیت اخلاص و دولتخواهی مسلمان را بشرف عرض رسانید و منظور نظر عنایت و رعایت گشته
فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمامت ولایت اسرلقه و توابع و مضافات مخصوص بشیرزاده باشد
و در آن باب یرلیغ جهانمطاع بالتمغا همایون رسیده و شیخ رمضان بانعام و خلعت فاخره و اسپ مکمل بزین زر
شده رخصت انصراف یافت و هم در آن ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسول قطب الدین نام به پابوس
صاحبقران انجاب احتشام رسید و او نیز نوازش یافته باز گردید انگاه رایت ظفر پناه از ازمیر مراجعت کرده
سایه التفات بر تسخیر حصار انغریلق انداخت و در اثنای جنگ و جدال تیری بر سینه امیر جلال الاسلام رسید
شهید گردید و همان لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردان آنجای بقتل رسیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و
انغریلق با خاک راه یکسان شد بعد از آن اکدیر و سیتین برثمن توجه صاحبقران ظفرقرین مفتوح گشته
هم سایر قلاع آن حدود گرفت و در آن اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان پسر مبشر کدبت صاحبقران
آثار رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضه قوی عارض شده ازین جهت دغدغه بخاطر انور راه یافته ابابکر را
بر جناح استعجال باردوی میرزا محمد سلطان فرستاد و کسی دانسته نیز فرستند تا کیفیت حال کماینبغی باز نماید
جهانگشای از طارسین بطرف آن شهر در حرکت آمد و در خلال این احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در پنجشنبه
چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمایه در آن شهر بمرض خناق و ضیق النفس درگذشت و امیر تیمور گورکان در اثنای راه
این خبر شنیده بغایت محزون و متألم گشت و مقارن آن حال دانه خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان آمده تقریر
کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهلی داده و مفید شفا نبوده بلکه مد علت شده مریض بصرع انجامید و الم خاطر همایون
گشت ازو با و پدر رفت دانه خواجه را دو اسپه روانه ساخت که تا رسیدن موکب فرخنده بدانجانب خبری دیگر
بیارد و نفس نفیس بآق شهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان ایلدرم بایزید را دلجوئی نموده
از آن پسرش موسی چلبی را بخلعتی خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بار طلا اختصاص داده صد سراسب بخشید و یرلیغ
مؤید بال تمغای همایون کرامت نموده فرمان داد که قیصرزاده نعش پدر خود را که در آق شهر بامانت سپرده بود با آیین سلاطین

بهرسا برده و رعماراتی که خاص از برای ایمنی ساخته حق کشتند و حلی موجب تقدیم رسانیده امیر تیمور
گورکان امیر تیمور گورکان اغرق را در ان شهر گذاشته بر جناح تعجیل روی به اردوی امیرزاده محمد سلطان
آورده و بعد از وصول بمقصد شاهزاده را جان ناتوان یافت که مجال تکلم نیافت و از ان جهت ملالی عظیم
بر باطن حضرت صاحبقرانی مستولی شده بیمار را در محفه خوابانیده سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد
و در هجدهم شعبان سنه خمس و ثمانمایه مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت
پرواز نمود و از وقوع این حادثه کبری و صاحبقران سعادتمند اشتعال عنان اصطبار از دست داده لالی
ابدار از لجه دیده فرو بارید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر به ایوان کیوان رسانیدند
سران ملک پیراهن دریدند   دم پال دستور انرا بریدند   و اخر الامر همه رضا بقضا داده بتجهیز و تکفین
شاهزاده مغفرت قرین مشغول گشتند و جسدش در تابوتی نهاده و در محفه تعبیه فرموده حکم شد که امیر
الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان روزگار آن گوهر نفیس را بسلطانیه برده و در مزار قیدار پیغمبر علیه
بصدف خاک سپردند مدت عمر میرزا محمد سلطان هشت و نه سال بود یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این
رباعی نظم فرموده   بگذشت بهجدهم ز شعبان   سلطان جهانیان محمد سلطان   چون نوز قره گنی جمیع بنام
تاریخ وفات گردد جمله عیان **ذکر رسیدن ایلچیان مصر باستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان**
و بیان مراجعت رایات نصرت نشان بصوب چون مولانا بدر الدین محمود دمیاطی
فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب داشت بر فتح روم و اسر قیصر وقوف
یافت بتعیین دانست که در مخالفت صاحبقران و از حشمت صرفه ندارد بنابران ایلچیان را به اصناف الطاف
نوازش کرده باطلاق اطلمش فرمان داد و بلکه او را به بارگاه خود طلبیده و مراسم تعظیم بتقدیم رسانید
و از تقصیرات سابقه عذر خواهی نموده در تمامی بلاد مصر و شام خطبه و سکه بنام صاحبقران گردون غلام
آراسته اطلمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد و آقبیه نام بنده سدره مقام روان ساخت و
برسم پیشکش اموال وافر از نقود و عقود جواهر و رخوت و اقمشه وافره و شمشیرها مصری و اسبان تازی

ارسال داشت و قبول نمود که بعد از ان باج و خراج بخزانه عامره رساند و اطلمش با همراهان در نواحی آق
شهر بخدمت صاحبقران نصرت بهر رسیده زمین عبودیت بوسید و تبرکات سلطان مصر گذرانید و کیفیت اطاعت
او را بعرض رسانیدند و آنحضرت اظهار عواطف و اشفاق فرموده که چون ملک ناصر در صغر سن از حجر تربیت پدر
مهجور گشته رعایت حال او بر ذمت همت پادشاهانه ما واجب میدانیم هر آینه چون بر جاده اخلاص ثابت باشد ملتمسات
او را بعز قبول رسانیده و چنان خواهیم کرد که بفراغ البال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین شریفین زادهما الله
تعظیما و تکریما اقدام فرماید و احمد و اقبیه را بانعام خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داده مصحوب ایشان جهت
ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد و چون از ان امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرموده خاطر
انور بر کوچانیدن قوم تاتار قرار گرفته الویه ظفر علیه بجانب یورتهای ایشان که در صحرا اماسیه و اراضی قیصریه بود
در حرکت آمد و قراتاتار رقومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان به ایران آورده بود و بجهه شرارت
نفس بمملکت روم فرستاد و آن قبیله سی چهل هزار در خانه بودند و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند
القصه چون ما بیچه توقف بی تو حصول مرحله و منازل قراتاتار انداخت و دو کس از کلانتران ایشان اخی ترک
و [illegible] بلازمت شتافته بخلعت طلادوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و بر [illegible] ماوراء النهر مامور گشته
طوعا کرها زبان بقبول گشادند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را کرن کرن و جوق جوق ساخته
برامرا و تومانات تقسیم نمودند و با اتفاق کله و رمه کوچانیده روان شدند و در زمان مطاع تعاون یافت که هیچکس
از ایشان گوسفند و چهارپایی بحرتو [illegible] باسبیکار شوند و خیال فرار کشند الحاصل عنان کیران صاحبقران گیتی
ستان بجانب عراق و اذربایجان انعطاف یافت و مثال لازم الامتثال سلطانیه ارسال رفت که حضرت
علیات سرایملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با
اغلان و شاهزادگان صغار تا حدود قلعه اونیک چتر همایون فال استقبال نمایند و چون رایات ظفر آیات
بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت
فرموده تا بولایت خود رود و دیگران عزم توطن بوادی مواظبت نموده در مرغزار ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتگاری

بتقدیم رسانیده پیشکش کشید و کید و تیرل دیگر همراهی کرده بازگشت و در از روم در اردوی سلطنت و کامکاری
امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابرهیم سلطان و اولاد امیرزاده محمد سلطان امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص
رسیدند و حضرت صاحبقرانی ایشانرا در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش در آن حیث
واقعه جهانسوز امیرزاده محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران کامکار فرو دوید
و حضرات عالیات در اردوی بیک بموکب همیون پیوستند آن واقعه هایله را بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده
شنوانیدند و ستر علیا چون ماهی در شبکه مضطرب شده نوحه و زاری و فغان و بیقراری نمود که فلک زنگاری اگر
توانستی بر دوش اشک گلگون افشاندی و تمامی اغایان لباس سوگواری پوشیده بموافقت خانزاده در بلای
ماتم نشسته و تعزیتی در غایت عظمت داشته جهت ترویح روح شاهزاده سعید ختمات کلام ملک علام و اطعام
ضعفا و ایتام نمودند بعد از آن فرمان عالیشان نفاذ یافته مردم از ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه همه را باعزاز
و اکرام و خلعت و انعام بنواخت و جهت اجرا نقلیت غزا یورش گرجستان پیش نهاد همت خود ساخت

ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی آن ولایت بشاهزادگان عالیمکان

چون ماهچه لوای جهانگشای از مملکت روم بازگشته پرتو وصول بر جده و گرجستان
افکند ملک گرگین به اقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال ننمود و عصبیت این و غیرت بادشاهانه
باعث آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف مکول روان گشت و در آن ولا الوای
پسر التوقا کیلی با ترکات لایقه بدرگاه عالم پناه رسیده متعاقب او گوستندیل برادر ملک گرگین تیرباحت
استان دولت آشیان را تقبیل و ملثوم گردانیده و همچنین در سر تیرل سروران حکام بخدمت می شتافتند و پیشکشها گذرانیدند
بعواطف خسروانه اختصاص می یافتند و چون حوالی مکول محل تیرل همیون گشت نظر مرحمت صاحبقران بر دل
امیرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاده بار دیگر حکومت شیراز باو اختصاص میرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه
فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد این خبر شنیده عازم اردوی همایون گردید و در تیرل خانسا
از اعمال جرباد قان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت اصفهان را بتو عنایت فرمودیم اعن

بدان بلده فرست و خود بورو جرد رفته قلعه ارمیان را بحال عمارت باز آورد و هم در آن مرحله میرزا پیر محمد
و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک روی به الکای خود نهادند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در فارس
نزول اجلال فرمود و رای عالم آرای متوجه دار السلام بغداد گشته ایالت ولایت عراق عرب را
تا براسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع آن حدود به امیرزاده ابابکر عنایت کرد و فرمود که
شاهزاده تخت بدیار بکر شتافته مفسدان آنجای را به تیغ سیاست نیست گردانیده در فصل بهار بعراق
عرب رود و شر قرا یوسف که در آن وقت بران دیار مستولی بود مندفع ساخته در عمارت و زراعت دار
السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و طرح استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب آنکه چون او در بسا
خبر وصول موکب صاحبقرانی را بقیصریه استماع نمود هراس و رعب بر ضمیرش راه یافته بطرف عرب
شتافته و احشام ترا کمه را جمع فرموده در صحرا بیت منشست و سلطان احمد که در آن اوان باز بیغداد آمده
بود بلبه پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و اقا فیروز را که جمله الملک طاهر بود بگرفت و بدین جهت پسر از پدر
آزرده نمود و باتفاق امرای عظام محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخشاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف
داشتند یاغی گشت و شب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد خبر بدید درین طرف در برابر پسر تیرل
کرد و کس نزد قرا یوسف ارسال داشت و او را بکومک طلبید و قرا یوسف بدو پیوسته به اتفاق از آب عبور نمودند
و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که اسب خود را از جوی
بجهاند با جبه و اسلحه در آب افتاده شعله حیاتش فرو نشست بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف
اندیشناک شده و از وی مفارقت اختیار کرده بغداد رفت و قرا یوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن
بلده را مسخر گردانیده و سلطان در گوشه متواری شد شخصی قرا حسن نام او را دیده و شب او را بر دوش کشیده تقرب
نه فرسخ ببرد آنگاه به حشمی رسیدند که گاو می داشتند و سلطان احمد را بر گاو سوار کرده بکریت رفته و سارق
تمرابات که در آن دیار بود جهل سر اسب و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرده و سلطان احمد متلک
جند روم کشیده از آنجا بطرف شام خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف بماند القصه چون

امیرزاده ابابکر بحله رسید امیرزاده رستم از اوروجرد بموجب فرمان واجب الاذعان عنان بصوب
دشت مزاده و قول ترتیب داده روی بغداد نهاد و قرا یوسف ایشانرا استقبال نموده بکنار نهر الغرات
ملاقی فریقین روی نموده جنگی صعب اتفاق افتاده بار دیگر قرا یوسف در معرکه گشته وا بطرف شام
گریخت الغ امیرزاده رستم بفارس رفته میرزا ابابکر بغداد و خرابه و عمارت و زراعت مشغول گردید

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین و انجاز و مراجعت نمودن از گرجستان ظفرقرین و سرانجام

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت گرجستان درآمد و امرا و ذوی الاعزاز قرای و قصبات آن مملکت
تاخته باردوی همایون پیوستند بساحع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که در میان دو دره عمیق واقع شده
کوهی است از جمیع جوانب بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته
و به ارتفاع آن دو برگذشته چنانچه از بالای کوه اصل بغیر نردبان یا ریسمان و امثال آن بر زبر آن کوه پاره نمیتوان
رفت و آن جبل بجز یک راه باریک پیچاپیچ ندارد و در دامنش بواسطه تنگی در ها جای نزول سپاه و نصب
خیام نیست بنا علی هذا جمعی کثیر از گرجیان بی ایمان آنجا قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کوتوالی دارند نزال
نام و ذخیره بسیار جمع آورده اند چنانچه فتح آن حصار محصن در طول ایام محاصرات امیر تیمور گورکان بعد از اسماع
این سخنان کمند همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین بود انداخته لوای نهضت برافراخت و مردم از آن
عزیمت بغایت متعجب گشته زیرا که لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار نمیگنجید و با سپاه اندک در میان برف
بایستی انقدار توقف که ذخیره اهل قلعه باتمام رسد مصلحت نمینمود القصه روز جمعه چهارم محرم سنه ۸۰۶
هیچ علم نصرت شیم سایه وصول بر فلک برکرتین انداخته و عساکر ظفرقرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه
تیر و سنگ بسان قطرات باران از ابر نیسان ریزان گشت و امیرشاه ملک و دیگر امرا بفرمان صاحبقران مظفر لوا
در مقابل آن حصن حصین دو سه حصار متین برافراختند تا اگر فتح میسر نشود جمعی از لشکر این انجا نشسته امر محاصره
بپردازند و چون یکهفته بهم جنگ و جدال گذشت در شب پنجشنبه دهم ماه مذکور شاه بیگ نامی از قوم قرکرت که در
کوه روی نظیر نداشت با آن کوه پاره که در جنب قلعه بود برآمد و از دیده بحصار رفت و کمیر بر گرفته بر آن سنگ پاره

نشانی گذشت و بازگشت و هیچکس را بر آن حال اطلاع نشد و روز دیگر سرگذشت شب را در پایه سریر سلطنت
مصیر تقریر کرده رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم در ریسمان طناب ها تافته و چوب ها بر سر طناب ها
بجای نردبان تعبیه کرده حکم شد که تحت چهار کس از لشکر میان بر سر آن کوه پایه برآیند و نردبان موصوف فرو
گذارند تا جمعی از دلاوران بر آن جبل صعود نمایند بر حسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیوم ماه مذکور پنجاه
و دو مرد از اهل هنر بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نور افشان برافراخت گرجیان
تاریک دل از خواب غفلت درآمدند یکی از بهادران خراسانی که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز برآورد
تکبیر گفت و نعره و نفیر چی نفیر کشید و چون گرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافته سراسیمه
شده از روی ضرورت دست به استعمال آلت جدال بر دند و از آن جانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با
تایید از دلیران روزگار ربه پای حصار رشتافت و مبارزان لعبه و امر فرموده ایشان بموجب فرموده عمل نموده
و بیرت مبالغ گرجیان کرتین بالا رفته و مینه الشند که بدافعه این مردم بپردازند یا رفع جمعی که از بالای کوه پاره
متوجه ایشان بودند پیش نهاد همت سازند حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر بر حسب مصدوقه
الحق یعلو ولا یعلی مجاهدان دین بر آل کفار لعین ظفر یافته قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و نزال کوتوال گرفتار گشت
و با سایر از نادران بدکردار را بدوزخ فرستادند و کلیسا ایشان را ویران ساختند و شعار شرع شریف
در آن دیار سمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان بیلک و سایر بهادرانی که در آن کوه بالا رفته غایه تجلادت
بجای آورده بودند منظور نظر انعام و احسان گردانیده و کامران و سرافراز بجانب ابخاز در حرکت آمده و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک را با دیگر امرا ظفر لوا بر سم منقلای پیشتر فرستاد که ایشان در آن دیار
رسیده بسیاری از کفار را اهانت و نابود کرده صوامع و معابد گرجیان با خاک یکسان ساختند ملک گرگین چون حال
بدین منوال دید و دانست که اگر موکب همایون بابخاز رسد یک نفر نصرانی و ارمنی در آن دیار زنده نماند ایلچیان سخن دان
با تضرع نامها و پیشکش فراوان به آستان اقبال آشیان فرستاده و امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن
گرفت امیر تیمور گورکان تحت از قبول ملتمس ایشان ابا نمود و چون علمای اسلام بگفتن امرای ذو الاحترام

عرضه داشتند که هرگاه این طایفه جزیه برگردن گیرند تعرض بولایة ایشان شرعا جایز نیست حضرت صاحبقران
امیر شیخ ابرهیم شروانی را که دران یورش اقبال آسا ملازم موکب همایون بود ممنون فرمود و فرمود که
بجهت خاطر تو ازین جرایم گرگین درگذشتم و ایلچیان گرگین را رخصت انصراف داده آن خبر بهجت اثر بوی رسانیدند
و بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی که باسم و لقب همایون مشرف گشته بود و هزار اسب با بسی از نفایس
امتعه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلور و قطعه لعلی که خوش آبدار بود و بوزن هجده مثقال
برسم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت
و حوزه علم مراجعت ازان دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نمود خیال عمارت شهر بیلقان
در خاطر عاطر آورده بجانب قراباغ اران توجه فرمود **ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل
الایجاز و الاجمال** در موسم پاییز که اوایل ایام ظهور برودت و سرما بود و اردوی کیهان کاه و سپاه
ستاره کوه شمار می بود خیال تعمیر بیلقان که شهری بود بغایت ویران از خاطر آن بانی مبانی عدل و احسان سرزده
و مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خنادق و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام و دیگر ابنیه
عمارت کرده اطراف آن را بجناب بپیوندند و بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و ایشان مراسم اهتمام مبذول
داشته لشکرها این بجد تمام آغاز کردند و بیمن توجه همایون اتمام کاری که از دست اقتدار سلاطین ذوی
الاقتدار در عرض یکسال دشوار براید بمدت یکماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان
مامور گشت و هم دران ایام رای صواب‌نمای جهان‌آرای اقتضا کرد که از رود ارس جدول بریده شود که آب از بیلقان
گذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد و شاهزادگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در
اندک زمانی جوی که پنج شش فرسخ طول و پانزده ذرع عرض داشت بریدند و دران اوان که اراضی بیلقان مرکز
اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده
شاهزاده سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتی‌ستان آمده بودند و هر روز مجلس پادشاه گیتی‌افروز از نور حضور
جمعی کثیر از علما و نحریر و فضلاء روشن ضمیر ازدیاد اضاءت می پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع می‌گذشت

روزی سخن بذکر فضیلت عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده امیر تیمور گورکان
فرمود که آن مبحث بمجرد گفتار اختتام یابد بنابران از علما استفسار احوال ولایات و کیفیات معیشت حکام
و داروغگان فرمود هر یک ازیشان که از نیک و بد و خیر و شر مملکت خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر
تیمور گورکان تدارک اختلال احوال سابقه اشتغال نموده در رعایت رعایا و زیردستان غایت
سعی و اهتمام مبذول داشت و هم دران اوقات صاحبقران خجسته صفات طایفه از اصحاب درس و فتوی
که بزهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخت و هر دو نفر ازیشان را
بطرفی از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده درد مظلوم از ظالم ستدن
داد انصاف دهند و ستمکاران را بجزای ایشان رسانند و از وقایع آن زمان دیگر آن بود که امیرزاده عمر ولد میرزا
میرانشاه که در سمرقند بسر میبرد برحسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته روز جمعه غره
جمادی الاول سنه ۸۰۶ بشرف پای بوس استسعاد یافت و سبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت
آذربیجان با توابع و لواحق برای و رویت او تفویض یابد دیگر آنکه دران اوقات مولانا قطب الدین قرمی حیدر
که در شیراز بر نهج عدالت سلوک نموده بود بمواخذه گشت و دست انصاف صاحبقران خجسته اوصاف سجل
اعتبار او را در نوشت و تبیین این مقال آنکه دران اوان که رایت نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران
مولانا قطب الدین را جهت استخلاص اموال شیراز و افراغ محاسبات آن ولایات تعیین فرموده جناب
مولوی بدان جانب شتافته بهانه نثار و پیشکش مبلغ سیصد هزار دینار کپکی از رعایا و محترفات بستد و مولانا صاعد
که دران اوان از فارس آمده بود این صورت را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش آقچی آنجناب را
دوشاخه و زاولانه کرده بشیراز برد و آن وجوه را بتمامی ازو بستاند و بصاحبان مال رساند و نوکرش ارغون
که بابرام تغلظ و تظلم نموده بود از حلق بیاویزد و شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید
گشت ارغون را بردار اعتبار کشید و در روز جمعه گروهی انبوه در مسجد عتیق شیراز جمع آمده بودند مولانا قطب
الدین را در پای منبر سنگین با زاولانه و دوشاخه چوبین حاضر ساختند و مولانا صاعد بر منبر آمده شمه از

عدل و احسان حضرت صاحبقران بمسامع طوایف انسان رساند و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغیری کرده بر زبان
نهج خواند که بیت اگر خراش این مملکت زشاه مدان که نزد مردم دانا گناه مولاناست و از اطراف و جوانب
غلغله و عاو ثنای پادشاه عدالت اشتما بگوش ساکنان عالم بالا رسید فرح و سرور ترک دو ر
مضاعف و شرایط کردید و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را بوقوت تصاد ر انبا
مملکت سیقصور و کسور نجداوندان مال رسانید و در آن باب محضری بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان
بطرف اردوی همیون معطوف کردانیده میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بند مولانا قطب الدین را بر داشته و
او را بطرف سمرقند فرستاد و پادشاه دین و داد چون از تعبیر سلیقان فراغت یافت جهت قشلاق توانغ
اران شتافت و حکم همایون نافذ شد که اکثر شاهزادگان و امرا ولایات برسم یلغای حاضر گشته باهم تومنی
ایالت ممالک هلاکو خان با میرزاده عمر تمشیت پذیرد و در آن اثنا مهیان بمسامع عز و جلال رسانیدند که اسکندر
شیخی ولد افراسیاب جلالی که حسب الحکم والی فیروزکوه و دماوند بود خیال و تمرد و عصیان دارد و فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر
شیخی را پیر خرد خضروار هدایت نماید تا بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب
حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی کمراهی سرگردان ماند پایه کان آن حدود را جمع آورده بنیادش
برانداخته امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشتند و هم در آن ولا قدوه اولاد خیر
البریه سید برکه از جانب اندخود و از بلاد ماوراء النهر با خانزادگان ترمذ و مشایخ اسلام خواجه عبد الاول و خواجه
عصام الدین و خواجه افضل کیشی و پسران شیخ الاسلام کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد الحمید باردوی همیون
رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان متقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال دیالمه و شهریاران گیلان آن
غایت سده سدره مرتبت نیامده بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده بودند در آن ولا اشارت علیه صدور
یافت و امیرزاده شاهرخ و اعاظم امرا مثل امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و خواجه رستم طغای بوقا بطرف
گیلان روان شدند و بعد از وصول بنزول سعادت حکام مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشته و جناب سیادت مآب

و تقوی انتما امیر سید رضا کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام گیلانات بودند بپایه سریر سلطنت
مصیر شتافتند و بزبان اعتذار و انکسار و اشعار هیچ و خراج قبول نمودند مقرر شد که هر سال بوزن
شرع پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب و سه هزار گاو فرود آرند و صاحبقران گیتی نواز شمار الیهما
را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه ازین جمله رسد سید رضا کیا و امیره محمد باشد از قرار نصف آن
مستخلص ساخته تتمه را بانعام ایشان دانند و از رسد سایر ملوک گیلانات ثمنی معاف دارند و سید رضا
کیا و امیره محمد راضی و شاکر و مباهی و مفتخر بدیار خویش بازگردیدند و مقارن آن حال سید ستوده خصال اسم
برکت ذات شریف از عالم کثیف باز گرفته بریاض قدس اشتغال نمود و از آن جهت خاطر همیون محزون گشته
فرمود که نعش مغفرت مآب باندخود برده برسم امانت دفن نمایند دیگر از وقایع فراغ الکه صاحبقران ایالت
بخش تاج ستان ایالت همدان و نهاوند و بروجرد و مواضع ارکو حکب را به امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ
عنایت فرموده و در اواخر همان زمستان سلطان عیسی حاکم ماردین بار دیگر بملازمت حضرت حشمت آیین
آمده عذر تقصیر که نا مرد امیرزاده ابابکر کرده بود آورد و در آخر همان زمستان چون ماه مبارک رمضان رسید
و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا و ارکان
دولت بترتیب اساس و اطعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند و آن مجلس را بقرائت کلام ملک علام
و دعوات صالحه ختم نمودند و خانزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش ولد مرحوم خود را از آنجا به
سمرقند نقل نماید و هم در آن سال پادشاه گردون احتشام شکار فرموده اکابر و اشراف را بصلات و
انعامات اختصاص داد و در حضرت انصراف ارزانی داشته الجماعت دعاگویان و ثناخوانان روی بدیار
خویش آوردند ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی با میرزاده عمر
چون خسرو گیتی ستان تمامی منازل زمستانی را بپایان رسانید و عنان عزیمت بصوب اردبیل در اهتزاز
و کامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق از یورت قشلاق نهضت نموده چهاردهم ماه مبارک رمضان
از آب ارس عبور فرمود و قریه نهت آباد که از قری نهر بر لاس بود بیمن مقدم خجسته مکرم ساخت و امیرزاده

شاهرخ که از سرحد گیلان بازگشته بود در آن مقام بموکب همایون پیوست ⁂ و هم در آن ایام خدام بارگاه فلک
احتشام طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه ترتیب داده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور در
حوالی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربیجان و اران و مغان و گرجستان و ارمینیه و مضافات آنرا به امیرزاده
عمر ولد میرزا میرانشاه مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع تمغا همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که تا
شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بکار و بار میرزا عمر حاضر شوند و از امرا عظام امیر جهانشاه
جاکو و امیر رستم و امیر موسی و توکل بارکاء برلاس و صد و رلدای را در خدمت او بگذاشت و سفارش
فرمود که حل و عقد و قبض و بسط امور ممالک برای و رای و عقل و رزین امیر جهانشاه منوط دانند و گوش
هوش شاهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرانبار گردانیده و بتمهید بساط عدل و انصاف
و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از امساک و اسراف وصیت فرمود و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک
و لا تبسطها کل البسط و قامت قابلیت میرزا عمر را بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش داده و به انعام
اسپی بزین زرین معزز گشته عنان بطرف ییلاق الاتاق آورد و همچنین سایر حکام ولایات تحف وافره
و صلات متکاثره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور گورکان کنار آب اغلق را که
ییلاق مشهورست محل نزول موکب منصور ساخت **ذکر فرار اسکندر شیخی از امیرزاده رستم و امیر
سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از [illegible]** سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که امیرزاده رستم و
امیر سلیمانشاه جهت تحقیق اخبار خلاف اسکندر شیخی متوجه ری گشته و ایشان بعد از وصول مقصد دانستند
که اسکندر کفران نعمت صاحبقران والاگهر جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروز
کوه محکم ساخته و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته و خود بکوهستان جلاو رستمدار گریخته
بنابر آن امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و پادگان قم و کاشان و آوه و ساوه را جمع آورده تعاقب
اسکندر و رستمدار برستمدار شتافته و ملک کیومرث را که از قلعه نور بیرون آمده و بدیشان پیوسته گرفته
نزد اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن ترا مواخذه گردانیده ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را [illegible]

بحال خود دانسته بملازمت مبادرت نماید اسکندر ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته تا آن سخن التفات
نکرده بجبال سخت و عقبات پر درخت تحصن جسته صورت واقعه را از آنجا امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه
در کنار آب اغلق بعرض امیر تیمور گورکان رسیده قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر مضراب
جاکو براه ساری و آمل عزم رزم اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده اسکندر و امیر
شاه ملک از حدود میانه بجانب ری روانه گشتند و آنحضرت در کنار آب اغلق هفت روز بوده پرچم علم ظفر
شیم سایه وصول بموضع سرجم انداخت و از آنجا تیز کوچ واقع شده در بیستم شوال سلطانیه محل نصب
سرادقات عزت و جلال گشت و چون صحرای قزوین مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد امیرزاده ابابکر که
از بغداد دواسبه رانده بود در روز نهم بدان منزل رسیده بشرف دستبوس جد بزرگوار استسعاد یافته
بوسیله سرای ملک خانم و امیر شیخ نور الدین درخواست کرد که پدرش امیرزاده میرانشاه در بغداد با او
رحمتش مبذول افتاده صاحبقران دریا نوال چهار صد هزار دینار کپکی نقد و صد سر اسپ را امیرزاده میرانشاه
بخشیده و او را در کنار گرفته شرف رخصت ارزانی داشته و صاحبقران باستحقاق در ساوج بلاق
امیرزاده ابابکر را دویست سر اسپ و صد هزار دینار کپکی و صد دست جبه انعام فرمود و فرمود که پیشتر عازم
دفع اسکندر شده به امیرزاده رستم پیوندد و شاهزاده حسب الحکم تقدیم رسانیده در کوربه امیرزاده
رستم و امرا ایلغار ملحق گشته و شاهزادگان و امرا بیست روز در کوربه بوده چون دیگر لشکر از عقب رسید
و زمان نماند کردید که از عقب اسکندر روان شوند روان گشتند و در جنگلستان درخت انداخته راه می ساختند
و از جهت جوی اسکندر بهر طرف می تاختند و موکب همایون بعد از قطع منازل و طی مراحل در روز دوشنبه
ذی القعده بفیروزکوه رسیده عساکر فیروزی آثار آن قلعه را که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد
چون نگین در میان گرفتند و به افروختن آتش جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداختند و اهل قلعه را از صولت
سپاه ظفر پناه دست و دل از کار رفته عفو شامل صاحبقران عادل را شفیع جرایم خود ساختند و پسر اسکندر
با همان اعیان آن حصن آسمان نشان از اوج غرور بحضیض عجز و قصور آمده در روز دهم ماه مذکور باستان

به آستان اقبال آشیان شتافته امیر تیمور گورکان رقم تجاوز و اغماض بر صحیفه حال ایشان کشیده کوتوال
قلعه فیروزکوه را به امیر زنگی مفوض گردانید و در خلال این احوال یک گروه از قوم تاتار در ظاهر امعان د
عذر از آستین عصیان بر آورده لشکری ورش را که متعهد کوچانیدن ایشان بود زخم زدند و آغاز گریز کرد
و چون این خبر بیایرگر بهادر رسید همین طریق سلوک داشتند و امرای عظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین
عباس و التمش شاه ولی و غیرهم ایشان را تعاقب نموده خلقی کثیر قتیل گردانیدند و طایفه از آن قوم جان
بتک پا بیرون بردند و زمره در چنگ اسار گرفتار شدند و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت ذکر
نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت و استقلال امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرات
عالیات و اوروق همایون را بجانب سمرقند روان ساخت علم نهضت بدفع شر اسکندر برافراخت و در اثنا
راه امیرزاده شاهرخ را عارضه طاری شده رخصت توجه بطرف هرات یافت و حضرت صاحبقرانی
روز جمعه بیستم ذی قعده بکلار رسیده بوضوح انجامید که اسکندر و اتباعش بجهنم دره گریخته اند و آن
عقبه ایست بغایت تنگ و پر درخت و پیوسته در آنجا بارندگی می باشد و آب بزرگ است که آب از
آنجا خبرشناه میگذرد و از میان آن دره میگذرد و بواسطه این صعوبت بجهنم دره اشتهار یافته القصه
صاحبقران نامدار از عقب اسکندر به آن دره درآمده چون به آب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر
از آب گذشته و جسر ویران کرده لاجرم به بستن پل اشارت کرد فرمان بران بموجب فرموده عمل
نموده روز دوشنبه بیست و سیوم ماه مذکور تخت جهل بهادر که قراول بودند از آن پل گذشتند و متعاقب
یوسف برلاس و سید خواجه و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین عبور نمودند و به بالای کوه
جهنم دره برآمدند جنگل پر بدیدند و طی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر می طلبیدند
و روز پنجشنبه بیست و ششم ماه مذکور شاه ملک برلاس و حیدر برلاس و غیرهما از قراولان به اسکندر
رسیدند و با آنکه بیست تن بیش نبودند و اسکندر دویست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت
شجاعت رستم دستان را حاشیه کش خویش میدانست ششیه کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس

و سیف الملوک حاجی عبدالله عباس از عقب رسیدند و تیتول اسکندر را غارت نمودند و امیر سونجک
بطرف دیگر شتافته بود و عمزاده اسکندر لهراسب باز خورده او را اسیر کرده و امیرزاده سلطان
حسین و سید خواجه بر قراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را به اسکندر رسانیدند و بیار حمله آتش
قتال را اشتعال داده و اسکندر کرت دیگر شکست خورده با اندک مردمی بطرف گیلان گریخت و بروایتی
که در ظفرنامه مسطورست دیگر از وی خبر پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیرزاده
ابابکر و امیر اسکندر و امرای عظام ملحق گشته به اتفاق به کنار آب قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفتند
و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب حاکو که برحسب فرمان لشکر خراسان براه امل و ساری آمده بود
بدیشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشه جلادت به آن جنگل درآمده در طلب اسکندر سعی نمودند
و چون از وی اصلا اثری نیافتند بدرگاه عالم پناه شتافته کیفیت حال عرض کردند امیر تیمور گورکان ایشان را
عتاب ساخت و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بهر نوع توانند اسکندر را بدست آرند و ایشان چنانچه در
ظفرنامه و مطلع سعدین مذکورست یک شبانروز دیگر در میان جنگل و لای سرگردانی کشیده بی آنکه اسکندر را
دریابند بموکب همایون پیوستند اما سید ظهیر در تاریخ طبری رقم کرده که چون امرا به ایلغار از ملازمت صاحب
قرانی بازگشته فقدان اسکندر بعرض رسانیدند آنحضرت بر ایشان غضب کرده سوگند یاد کرد که اگر او را
بدست نیارید شما را ادبی بلیغ خواهم کرد و لاجرم امرا باز در راه افتاده بولایت تنکابن درآمدند و رسولی نزد
سید هادی کیا فرستادند که در آن وقت حاکم آنجا بود و پیغام دادند که اگر میخواهی که مملکت تو تعرضی نرسد
اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمایی سید بعد از استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مرد را ندیده ام
و نشنیده ام که در بعضی از جنگلهای آن ولایت هراسیمه و بد حال میگردد مناسب آنست که شما در کنار تکاز و
توقف نمایید تا من کس فرستاده او را بگیرم اما سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر به آن
جنگل فرستاده و سردار الجماعت را میرزا ابو محمد میگفتند سید ظهیر گوید من میرزا ابو محمد را دیده ام و خود
از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل آغاز جست و جوی کردم جمعی از کالشان نشان دادند که حالا دو نفر

و دو تن از مادران با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و طعام طلبیدند ما حضری خوردند و به این پیشه در آمدند
رسید فی الحال بدان جانب تاخته چون اسکندر آن صورت مشاهده کرد هر دو طفل را بکشت و مادر اطفال
آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل رسانید و خود با یک نوکر در پای درخت نشست و سپاهیان سید یادی کیا با
رسیده سکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن مردم روی تاخته هم آنجا کارش را فیصل دادند و سر او را
نزد سید بردند و سید آن سر را پیش امراء روان گردانید تا بعسکر صاحبقران والاگهر رسانیدند مولف ظفرنامه
گوید که اسکندر از نسل بیژن گیو بود و در میدان مبارزت از رستم دستان گوی مسابقت میربود و برج اکثر
بواسطه کفران نعمت حالش بدین مرتبه انجامید و چون اجل موعود فرارسید از آن پهلوانی فایده ندید
بگون و مکان چیزی از خیر و شر ز کفران نعمت بدان شوم تر ز کفران نعمت چه آید جز آنک که نقصان عمرست
و خسران دین

ذکر توجه صاحب‌قران والاگهر از عقب اسکندر

چون خاطر همایون فرمان فرمای ربع مسکون از دغدغه شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جهنم در
جلگاه کلاره دشت شتافت و در آن منزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین بن سید قوام الدین را بر تبت
ترحیب نمایه رایات آمل بدو داد و آنگاه بر سبیل سرعت عزیمت ماوراء النهر نموده شاهزادگان و حکام
عراق و آذربیجان را شرف رخصت ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس
را مصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و رایت لوای کشورگشای در روز سه شنبه … و سیوم
ذوالحجه پرتو وصول بر فیروزکوه انداخت و صاحبقران عالیجاه امیر سلیمان شاه را بحکومت ری و فیروزکوه نصب
فرموده بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانید و اجازت داد و در روز چهارشنبه غره محرم سنه ۸۰۷
به نیشابور عبور نموده بکنار آب جغرتان شتافت و در آن منزل امیرزاده شاهرخ بملازمت رسیده و
پیشکشهای پادشاهانه گذرانیده و هم از روز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب
مرغاب خرامید و رعایای آنجا از داروغه حکمتو ماتلیه شکایت کردند و قهرمان قهر بقتل او حکم فرموده فرمان
بر آن پای او را سوراخ کرده سرنگون از دار اعتبار آویخته تا بمرد و رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت

نموده از گذر ترمذ بر آمویه عبور فرموده و خانه سید علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته سید لوازم
طوی و پیشکش بتقدیم رسانید و از آنجا صاحبقران کشورگشای بکش رفته آق سرا از یمن مقدم جهان آرا
زینت افزای سپهر خضرا شده و چون قراتویه محل نصب سرادقات سلطنت گشت سادات و قضاة و اکابر
و اعیان سمرقند بعز و سعادت بساط بوس رسیدند و آن سرور چمن کامرانی از قصر قراتویه بباغ چنار خرامید
و از آنجا مانند جان بتن و روح در بدن بسمرقند درآمد و بمدرسه میرزا محمد سلطان که تا رقم عمارت یافته بود
نظر کیمیا اثر در نیافته بود رفته و شرط زیارت بجای آورده بباغ چنار عود نمود و بساط نشاط و عشرت
مبسوط گردانید و بتجرع اقداح مالامال اشتغال نمود و در آن اثنا ایلچی ایدکو از طرف دشت آمده شکار و پیلاکات
گذرانید و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانید و همچنین از پیش فرمان فرمای ممالک فرنگ قاصدان به آستان
صاحب افسر و اورنگ رسیده تبرکات فاخره و تنسوقات نادره بعرض رسانیدند از آن جمله پرده‌ها منقش مصور
بود که نظیر آن در آیینه خیال هیچ مصوری مرکز جمال میشود در لطف صورت آن حیران بماند مانی والحمد لله و
الشکر لله الواهب للمقاصد والامانی

ذکر طوی فرمان صاحب‌قران کامران جهت ترویج شاهزادگان عالیشان

چون همت صاحبقرانی گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام حب الوطن من الایمان همواره مقتضی آن بود که
ممالک و امصار جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان درآید و همای چتر همایون فال
در فضای بسیط غبرا سایه شاهباز بلند پرواز آفتاب در فضای حضرت فرای سپهر خضرا مشارکت نیز اقبال
گشایه بال علی الدوام در آن ولا که از یورش هفت ساله مراجعت فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نمود خاطر
عالی مآثر بر آن قرار گرفت که لشکر گیتی گشای بجانب دیار ختای برد و لوازم جهاد و غزا بتقدیم رساند و کسر
اوثان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر و ارتکاب موجبات
خوف و خطر مستبشار فرا شاکر داختر را بجای آورد و بعضی از شاهزادگان کامکار را بمخدرات سراپرده عفت
در سلک ازدواج انتظام دهد بنابر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان بسرعت باشراف اطراف ایران
و توران خبر رسانند که بقورلتای حاضر گردند و از خسرو زادگان چنگیزی نژاد تا شیرعلان و تیمور اوغلان عرضه داشت نمودند

که مناسب چنان می‌نماید که درین طوی امیرزاده پیرمحمد جهانگیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان
بیایند حضرت صاحبقران در جواب ایشان فرمود که پیرمحمد بیاید اما شاهرخ متضمن مصلحت مملکت نیست
چه حکام عراق و آذربیجان بوجود او قوی دل و مستظهرند و ایلچی بطلب امیرزاده پیرمحمد جهانگیر متوجه غزنین
گشتند و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سرور و سرانجام موجبات طوی و سرور صادر شده موقع کان
گل از برای کار تعیین یافت و روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه [illegible] پادشاه دریادل بکان گل رسیده فرمان شاهی
چابک دستان جهت مسکن خاصهٔ همایون چهار سراپرده به پیرامون صحرا و هامون کشیدند و خرگاه دولت سر با
اوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند بیت یکی بارگاهی چو مینا سپهر ** کشیدند بر طارم ماه و مهر
دوازده پایه عالم پیرایه که ظاهرش از سقرلاط صنعت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و طنابهای
ابریشمین و ستونهای منقش رنگین در عرض کمینه برافراشته وسعت آن دوازده پایه بمرتبه بود که
گنجایش دوازده هزار کس داشت بیت سپهری بصنعت برافراخته ** جهان در جهان سایه انداخته
و برین قیاس برای خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان سعادت قرین و عظمای امرا پایه خواص بر
اعلی آن مقدار خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند که عرصهٔ زمین را مانند سپهر برین از مواکب کواکب
پر ساختند بیت از خیمه و خرگاه تو گویی که سپهریست ** پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان ** و دران مکان از
اکابر اقطار ترکستان و مغولستان و خراسان و سیستان و جرجان بل تمامی بلاد ایران و توران چندان
خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تحریر میسر نیست و دران ایام منکلی قاان حاجب که از امرای ملک ظاهر سلطان
برقوق معروف بکمالات انسانی و حفظ کلام معجزه نظام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و اتصاف
باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و استعداد بسمات اصحاب ایقان و توفیق امتیاز داشت از پیش پسرش
ملک ناصرالدین سلطان فرج برسم رسالت رسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود جواهر و اقمشه فاخر
عرض رسانید از جمله نوادر یکی زرافه و شترمرغ علاوهٔ آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده
پیرمحمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته سعادت دستبوس دریافتند و حضرت صاحبقران از ملاقات امیرزاده

پیرمحمد و برادرش امیرزاده محمد سلطان یاد آمده مصراع مثال ابر بفصل بهار گریان شد ** و چون هنگام سور
و کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک فشانی حضرت صاحبقرانی شاهزاده را آفتاب وار جامهٔ زرنگار پوشانیده
و لباس سوگوار اورا چون پردهٔ ظلمانی بخنجر نورانی روز از هم درانید و ایام ایام عیش مدام و بشارت
عشرت صبح و شام بگوش خاص و عام رسانیده صناع و پیشه‌وران ایران و توران و مصر و شام و روم
اران چهارطاقها بسته تعبیه‌های گوناگون ساخته و ابواب فرح گشاده لعبهای غریب و شعبده‌های عجیب انگیختند
و مجلس انس و بساط نشاط با حسن وجهی انبساط یافت و انوار بهجت و مسرت بابلغ وجهی بر وجنات کاینات
تافت نشاط و سرور آنچنان عام شد که رسم غم از دهر کم نام شد و از برای تزویج شاهزادگان عظام
مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت و جمعی کثیر از علما و قضاة و موالی و اشراف و اعیان در پایهٔ سریر سلطنت
مجتمع شده امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده اجل بن
میرزا میرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا ابنای میرزا عمر شیخ را باکرام دودمان سلطنت
اعیان خاندان جلالت عقد بستند و در آن محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرائت
خطبهٔ نکاح اشتغال نمود و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و
روزگار زبان بتهنیت و نثار گشاده زر و گوهر بی‌شمار و درهم و دینار بسیار ایثار کرده و بیان آن است که
چنان افشاند گوهر دست مردم ** که گفتی از فلک می‌بارد انجم ** و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمد خواتین
بلقیس آیین مشتری سمات زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر قرین را بفر حضور نور و صفا بخشیدند و
بنی شاهزادگان جمشید تزیین و نوئینان و امرا تمکین و سادات عظام و قضاة کرام و اکابر و اعیان در سایهٔ
دوازده پایه مقرر گردانیدند بیت صف حاجبان مرصع کلاه ** بخدمت ستادند در پیشگاه ** و سایر خلایق از
امرا و اعیان و بزرگان و اشراف شهر و بلاد و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور [illegible] نشستند
و پیلانان بهرام توان حلقه‌های طلا و زری در بر کرده و هر تختی بر پشت هر یک از فیلان کوه پیکر مربع منظر بسته
و جامهای بی‌حساب باز داشتند خوان سالاران از شیرها خوانهای زرین و سیمین مشتمل بر اوانی مرصع آن مقدار

آنمقدار حاضر آوردند که نطاق نطق از احاطهٔ آن بعجز و قصور اعتراف نمود و از اصناف اطعمه و اشربهٔ لذیذ
لطیفه و ثمار حلاوت آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که بتحریر شرح نتوان کرد سبوحان عشرت
اندیش از انواع مسکرات پیش از پیش ترتیب نمودند و بغیر از شیره سلطانی چندین خم خسروانی همه از باده صاف
آماده کرده صلای عام در دادند و ساقیان گلعذار نرگس وار جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت
می گلفام و فروغ جرعهٔ فرح انجام هر دل را سروری دیگر و هر تن را نوری دیگر بخشیدند و هر یک از مجلسیان واله
و حیران گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیدند **بیت** در بزم طرب جام لبالب چه خوشست
و ز دست نگار سیم غبغب چه خوشست ؛ هر روز بگلرخی صبوحی چه نکوست ؛ کام از لب لعل او بهر شب چه خوشست
و در آن ایام از غایت الطاف عام ؛ بفرموده شاه صاحبقران ؛ منادی گری شد بشارت رسان ؛
که ایام سورست و هنگام عیش ؛ می ناب نوشید از جام عیش ؛ درین جشن گر انگبین سخت ؛
اگر تیره روزست اگر نیکبخت ؛ چو این مژدگانی بمردم رسید ؛ گل شادمانی ز دلها دمید ؛
گرفتند از آن سور هر کس مرام ؛ ز رود و سرود و ز ساقی و جام ؛ آواز رود و سرود مطربان نغمه پرداز و خنیاگران
خوشنوا آواز ناهید را برقص آورده و نوای نای و قانون و صدای عود و ارغنون در ضمیر پیران چنگ پشت دو
جوانان چنگ زلف تأثیر کرده نی نای تکلم نیشکر بود زنی شکر چو شیرین کارتر بود نوای ارغنون ز نالهٔ چنگ
از آن تنزل همی رفتی بفرسنگ و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر بنای دونوش و جوش و خروش گذاشته
صبوح را بغبوق و غبوق را بالصبوح متصل گردانیدند صاحبقران دریا دل شاهزادگان و امرا و نوئینان و ایلچیان
مصر و شام و زنگ و بلاد هند و دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف آفاق را بالخلع گرانمایه و انعامات موفور
مباهی و مسرور ساخت و بساط طوی و مناهی را طی کرده بتمشیت مهمات امور سلطنت پرداخت ارباب احتساب
را باجرای امر معروف و نهی منکر اشارت فرموده خلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات منع کرده بلوازم
سپاس الهی اقدام فرمودند والحمد لله المنعم المنان و علیه الاعتماد و التکلان **ذکر استعداد سپاه ظفر
پناه جهت یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف و انجا** صاحبقران مظفر لوا چون از طوی

کان گل فراغت یافت با شاهزادگان و امرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر فرخنده مآثر جهت احراز مثوبت
غزا بر سفر پرخطر قراختای قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را هزاره هزاره شماره کرده
هر جا تابیت اضافه داشته باشد از سر تحقیق سان زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند و امرا و تواچی از میران
هزاره رسیده بمجلگاه ستانند که بچه یراق و چه دستور بیورش اندر نوکران و تواچیان بموجب فرموده
کاربند شده حکام ولایات و سرداران اطراف بعد از قرار سان جهت جمع آوردن چریک متوجه
مواضع خویش گشتند مقرر آنکه بمیعاد معین باردوی کیهان پوی بپیوندند و امیر تیمور گورکان از کان گل بسمرقند
در آمده در مدرسهٔ سرای ملک خانم نزول فرموده و در آن بقعه امیرزاده پیر محمد را باسپ و خلعت و کمر و انعام
معزز گردانیدند و رخصت دادند که بزابلستان مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ را که مادرش
در خانهٔ شاهزادهٔ مشار الیه بسر میبرد و خود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه او ساخت و ایشان
براه هرات متوجه قندهار شدند و امیر تیمور گورکان ایلچی سلطان مصر را خلعت و کمر ارزانی داشته و از
انعامات دیگر نیز محظوظ و بهره ور ساخته دستوری داد و مولانا عبدالله کشی را با جمعی رفیق گردانید و مکتوبی
بعرض سه گز و طول هفتاد گز که به آب زر تلمی شده بود و بخط مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی تبریزی که در حسن خط
از سایر خوشنویسان آن زمان امتیاز داشت بنام ملک فرج در صحبت ایشان ارسال فرمود و چون سلطان
مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم بهر چه اشارت علیه نفاذ
یابد درباره ایشان بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان در جواب آن نوشت که سلطان احمد جلایر را مقید ساخته
بفرستند و قرا یوسف را از قید زندگی نجات دهند و تحف گرامند و نفایس ارجمند با رسول و نامه ارسال داشت
و برین قیاس سایر ایلچیان سلاطین اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود و آنگاه از مدرسهٔ سرای الملک
خانم بکوک سرا که بنا کرده معمار همت بلند نهمتش بود نقل فرمود و امر عالی نفاذ پیوست که امیر برندق نسخهٔ لشکر
بخط احتیاط در آورده معلوم کنند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود جناب
امارت بآن تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است معروض داشت که بموجب سانی

که در ارکان کل تواریخ ثبت است از بلاد ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و مازندران و تقایا ر
و تاتار دویست هزار سوار و پیاده نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود و چنانچه حضرت مخدومی ابوی
مرحومی در روضة الصفا نوشته اند و بزرگی میرزا سلطان حسین میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه میفرمود
که دفترسان صاحبقران گیتی ستان پیش من است و از آن اوراق بوضوح می پیوندد که ملازمان آنحضرت در تحت
توجه بجانب ختا سیصد و شصت و دو هزار و ششصد و دوازده نفر در شمار آمده اند و عدد مجموع لشکر سپاه ظفر پناه
در آن سفر هشتصد هزار سوار میرسید والعلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال گفتار در بیان

نهضت آیات ظفر جهت ختا بقشلاق اقسولات

چون بمقتضای قضای سبحانی و
اقتضای تقدیر ربانی در اثنای کشورگیری و ملک ستانی لشکر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی ارتکاب بعضی امور
نالایق مانند غارت و اسر و مقاتله نموده بودند در آن ولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام
و روم و گرجستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرموده بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت
لمیزلی عزم خسروانه تصمیم یافت که جهت تدارک جرایم و آثامی که از خدام اعلی مقام در خلال اشتغال باشتعال
نایرهٔ خشم و قتال و استیصال نهال اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بغزو و جهاد کفار ضلالت
آثار ختا قیام نماید بر طبق کریمه ان الحسنات یذهبن السیآت آن معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد
ان الله یغفر الذنوب جمیعا بناء علی هذا بعد از فراغ از طوی کان کل و یراق سپاه بر وفق فرمان واجب الاذعان
تدارک یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس
با زمرهٔ دیگر از امرای ظفر اقتباس بتاشکنت و شاهرخیه شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده
سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار در نسی و جران زمستان بگذرانند و ضبط سمرقند بعهده ارغون شاه
شده محافظت خزاین بشیخ حیره تعلق گرفته و رایات جهانگشای در بیست و سیوم جمادی الاول سنه
سبع و ثمانمایه از سمرقند نهضت فرموده متوجه آقسولات شد و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده
بالشکری که عارض خیال از ادراک کمیت آن عاجز و کمیت اندیشه از طی مسافت آن بقصور اعتراف مینمود

روی براه نهاد **بیت** روان شد در آن راه خیل سپاه ∴ که شد تنگ صحرا و کم شد گیاه ∴ سطح زمین از بار سلاح
مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مراکب تحت ظلمت گرفت **مصرع** ∴ ببرد از زمین ذره را جایگاه
ز انبوه سوارا درآمد زراه ∴ و ماهچه رایت آفتاب اشراق براه قراتکاق نهضت نموده بعد از قطع منازل و طی مراحل
سایه وصول بر تاملیق انداخت و چون خورشید در اوسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا درجه کمال یافته
سراپرده سحاب گران تا کران آسمان احاطه کرده باد تند در وزیدن آمد برف و باران عظیم بارید **بیت**
طوفان روان و برق خروشان و رعد نیز ∴ و ز دود آه چشم سحابت اشک ریز ∴ و موکب نصرت نشان
از آنجا در حرکت آمده طی مسافت سرعت نموده در آقسولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان
و نوئینان در تویها که قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا
مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت خرامیده و امیرزاده سلطان حسین بسبران و یسی قشلاق کرده
و صاحبقران پسندیده صفات از آقسولات امیر برندق را فرمود که بتاشکنت رفته از برای سپاه کشورگشای تغار
ترتیب نماید تا در وقت مراجعت چریک منصور جهت آذوق نقیض نیابد و چند هزار شتر آبستن در اردوی
همایون موجود بود که بهنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و حرکت لشکر قدر قدرت شود القصه کثرت و شوکت
و حشمت و مکنت اردوی همایون در آقسولات برتبه رسید که گردون کار دیده پیش از آن مقدار سپاه
بآن همه استعداد و آراستگی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهده کمال عظمت طوی
کل دور جمعیت آقسولات دغدغه عظیم بر خاطر افتاده از ظهور مضمون اذا تم امر دنا نقصه اندیشه تمام
داشتند و آن آسیب حین الکمال برسیدهٔ جنیح و شام تشش وغاء و دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر الواح
خاطر ملک نگاشتند

ذکر توجه رایت ظفر نگار از اقسولات باترار

در اواسط زمستان که آفتاب
تابان در اواخر جدی بود و از شدت برودت سیحون منجمد شده مانند نقره خام مینمود و از بسیاری برف
تل کوه و فضای صحرا برابر طامون و روی دریا سطحی شده بود بهم مساوی و از دمدمه طوفان باران گره خاک
غبیری مینمود تمامی جبال و تلال را حادی صاحبقران مظفر لوا از غایت حرص بر احراز مثوبات غزا از آقسولات

کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنا راه دست و پای جمعی کثیر از مجزده و ضعفا را سرما برده روز چهارشنبه دوازدهم
رجب در اترار سرای بردی بیک برادر امیر شیخ نورالدین را از نزول همایون طراوت خانه چین بهشت
و مقارن وصول از ممر بخاری آتشی در سقف خانه گرفته مشتعل شد اگرچه ملازمان در ساعت آب تسکین آتش
نمودند اما از آن جهت پریشانی خاطر روی در ازدیاد نهاده چه در آن اوقات اکابر و اصاغر خوابهای هولناک میدیدند
و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود بغایت متحیر میشدند و حضرت صاحبقرانی در آن اوان موسی را فرستاد
که تفحص نماید که از دریا ایل میتوان گذشت یا نه و او بامتثال امر مسارعت نموده بازگشت و معروض داشت که از ان
راه عبور ممکن نیست و دیگری را بطرف سیرام و عقبه قلان بهمان کار روانه فرموده او نیز مراجعت کرده گفت که
در آن عقبه دو نیزه بالا برف نشسته و درین اثنا قراخواجه از پیش توقتمش خان که از دیرباز در دشت و صحرا سرگردان
بود بدرگاه سلاطین پناه آمده روزی که حضرت صاحبقران در دیوان خانه بر مسند ابهت و کامرانی تمکن داشت
و از شاهزادگان جگکری ترا و تازی اوغلان و تاشتمور اوغلان و دیگر اعلان بر دست راست آن حضرت
نشسته بودند و طرف دست چپ از فرزند و امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت
داشت و امرای عظام قراخواجه را بشرف بساطبوسی رسانیدند و او بزبان اعتذار عرض کرد که توقتمش خان
میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بغیر از آن آستان اقبال آشیان مرجعی
نمیدانم امید آنکه مراحم خسروانه کرت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تا پای اطاعت و انقیاد در منهج مستقیم
نهاده بقیه عمر تدارک مافات قیام نماید و لطف عمیم صاحبقران هفت اقلیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت
داده گفت انشاء الله چون ازین یورش بازگردم دشت قبچاق و الوس جوجی خان را نوبت دیگر از خار
مخالفان پیراسته بوی سپارم و گلزار مملکت را بدستور پیشتر از آب تیغ زمرد پیکر ناضر و ریان سازم در خاطر خطیر
حضرت صاحبقران ضمیر چنان بود که هم در آن چند روز قراخواجه را با یلکات نامی و تنسوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال
دارد و از اترار علم ظفر شعار بجانب ختای در حرکت آرد اما نگاشته قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود
که العبد یدبر والله یقدر

ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجهان جاودان

چون عنایت بیغایت خداوند عفو غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران بوده مصور بود در آن اوان
که از یورش هفت ساله بسعادت معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر متوجه آن شده که بعد ما
بعد اوقات خجسته ساعات بامری مصروف سازد که موجب کفارت آثام ایام سابقه گردد و دار محو نقوش
زلات و غفرات مضمون میمون وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ بظهور پیوندد
لاجرم پیش از آنکه بچهار بستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزای کفار چین و ختای جزم کرده در وقت
شدت سرمای هوا و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار نهضت فرمود و چون صورت
واقعه که هرگز هیچ ملکی را از حلول آن گزیر نیست و نبوده در آن حضرت را در آن سفر روی نمود مراتبه برطبق وَمَن يَخْرُجْ
مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ رحمت بیغایت الهی بر آن غربت که مقصود
ادراک مثوبت جهاد بود ترتیب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا طلوع
نموده بر وجنات حال آن حضرت خواهد تافت ❁ بیت ❁ گر چه ز گناه جستجو خواهد بود ❁ آن را که عزیز تند خو خواهد بود
از خیر محض جز نکویی ناید ❁ خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود ❁ کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران
سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر بر آن قرار داد که خواتین بلقیس آیین را بجانب سمرقند بازگردانیده و نفس نفیس
از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختای بمضمار رساند میل تجرع کرده چند روز پیوسته جام عیش و طرب از دست
ساقیان نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ باده حمرا استماع ساغر صهبا صفت روشنی می پذیرفت
در آن اثنا رغبت عرق نموده جوهری آورده اند که برنگ آب و بصفت آتش و بصورت یاقوت مذاب و در شبانروز
دیگر صاحبقرانی والا گهر جهان بیرون مشغول بود و کما صلا میل طعام نفرمود بنابران مزاج همایون متغیر گشته عشرت
اندیشان آن تغییر را حمل بر خمار کرده دیگر جام دیگر بآن حضرت داده در لحظه حرارت تسکین یافته چون مدبر طبیعت
در آن اثر کرد و تب اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمایه مرضی صعب روی نمود
بلکه امراض مهلکه مخوفه که از علاج یکی دیگری قوی میشد مجتمع گشت و با آنکه از مهره اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت
بود در تداوی ید بیضا مینمود هیچ دوا نافع نشد و ادویه اصلاح مواد فاسده سودمند نگشت و بنا برآنکه اشتعال قوای طبیعی

راه یافته بود صاحبقرانی یافت و یقین دانست که حال نوع دیگرست و نقد حیات در تصرف قابض قضا و قدر آمد
لاجرم به تیغ توکل قطع علایق کرده باعتقاد درست از جمیع منهیات توبه کرده بکسر آلات ملاهی بشارت انّا
داده خواتین و آقایان و امرا و نوینان را جمع آورده گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند ارشاد
داده بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرده منصب ولایة عهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر مسلم
داشته امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آوردند که از اطاعت
شاهزاده گردن نپیچند و سر از ربقه متابعتش در نیاورده پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
با وحشتی عظیم و دلی پر از بیم و امید نیاز عظیم و عجز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود با میرزاده خلیل سلطان
و امرا و نوینان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالم پناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند
و بواسطه وصیت ولایة عهد امیرزاده پیر محمد استماع نمایند زیرا که از دیده بسی فرق بود تا شنیده آنحضرت
فرمود که وقت به تنگ رسیده مجال گفتن امثال این مقال نمانده خاطر پایان حاضر نمیتوانند شد و شما را دیگر دیدار
میسر نخواهد بود و بعد از بیرون رفتن امرا فواتی عظیم بر حضرت هفت اقلیم غلبه کرده با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی
بتلاوت قرآن اشتغال داشتند اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبة الله ولد مولانا عبدالله صدر درون خانه درآید و بر
بالین میمون تلاوت کلام الله مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون بسبب غیبت حضرت خاوری مواکب
کواکب لباس نیلوفری و پلاس سوگواری می پوشیدند امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه
لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانیده داعی والله یدعوا الی دار السلام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش
قفس قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی در سایه امنیت بفراغ غنوده
بودند کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار رعایتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت
میغنودند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی را که غیرت شادروان گردون بود هم
ماتمگون گردانیدند و لوای همای آسای صاحبقرانی را که نسر طایر در سایه جناحش می آسود عقاب قضا از اوج ثریا بحب
الثری رسانیدند ⁂ دریغ آن خداوند دیهیم و تاج ⁂ که او داد آیین دین را رواج ⁂ دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد

صلاح دین و جاه عباد و بلاد ⁂ و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمایه بوده
در وقتی که آفتاب در هشتم درجه حوت بود روی نمود و افاضل روزگار تاریخ این واقعه را بعبارات مختلفه نظم کرده اند
از جمله مولانا بهاء الدین حاجی گفته ⁂ سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد ⁂ وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت ⁂ فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد ⁂ و دیگری گوید در تاریخ
شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد ⁂ وداع شهرهای کرد و تاریخش همان آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای مشرقین در بیان یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در آن شب ظلمت سلب که تیره عالم افروز سپهر
سلطنت پرتو عنایت از روزگار باز گرفت در خطه اترار علامت روز قیامت روی نمود و صور اسرافیل صفت ظهور
پذیرفت ⁂ برآمد ناله آه از چپ و راست ⁂ ز مرد و زن فغان و نعره برخاست ⁂ ز فریاد و غریو پیر و برنا
امارات قیامت گشت پیدا ⁂ شاهزادگان عالیمکان افسر عزت بر خاک مذلت افکندند و خواتین حشمت
آیین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست بیطاقتی بر کندند **مصراع** همه روی کندند و زلف و گیسو بریدند ⁂ امرای ملک آرا بجای جامه
سینه پاک چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند و در آن شب
بر ملت اصحاب مصیبت فلک تیر از اشک افشان بود و از فواره دیده سحاب تا صباح قطرات باران سیلان می نمود و
چون بخیال یورش ختا اعاظم امرا میخواستند که آن واقعه هایله زایل کرده بهنگام صبح خواتین و آغایان را از گریه
و شیون و تغییر لباس منع نموده روی تمییز و تمکین صاحبقران مغفرت قرین آوردند و بموجب وصیت صندوق شاه خاتون
با غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر در تنظیم سنن و واجبات آن شروع نموده و بعد از فراغ از آن امرا و عمال
عالیشان پیروی یکدیگر سار بوقا و برادرش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم بار دیگر عهد و پیمان
در میان آوردند که سالک طریق مخالفت نگردند و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران در نگذرند و تخت سمرقند با میرزاده
پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی با تاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان و نوینان که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا
خبر آن واقعه بایشان رسانیده التماس حضور نمایند و دیگری پیش امیرزاده سلطان حسین و امیران که در ... رسانده
و پیغام دادند که چون صاحبقرانی صورت تمام پیدا کرده باید که جریده باردوی اعلی توجه نماید و حضرت چین کیاب عزیمت

روان شد که امیرزاده پیرمحمد را از رحلت آنحضرت و منصب ولایت عهد آگاه گردانند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد
و شیخ تیمور قوچین بصوب هراة و علی درویش که بطرف تبریز متوجه گشته تا میرزا شاهرخ و امیرزاده عمر را از
کیفیت حادثه آگاه گردانند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت بجای آورند و ارا تیمور ببین کار روی به بغداد آورد
و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روان شده در شب پنجشنبه بیستم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین تابوت مغفرت
برحمت رحمن لا یموت را در محفه نهاده از اترار بیرون آوردند و در همان شب از آب جیحون بر زبر یخ گذشته در
اترار فرود آمدند و چون گریبان افق بدست تباشیر صبح صادق چاک شد شعلهٔ اندوه در کانون درون محزون مصیبت
زدگان چنین زبانه برافروخت که خرمن صبر و شکیبایی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را یکبار بسوخت **بیت**
ای کوکب که آتش این غم جگر بسوخت * وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت * مرغ سپیده دم که خبر داد
اکنون همیشه در کشش بال و پر بسوخت * صیحهٔ صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر بظهور انجامید فغان و
اشک و صدای ایشان از سمت گنبد افلاک متجاوز گردیده و چون جزع و فزع از حد اعتدال درگذشت و گریه و زاری
سالکان طریق بعد از وفور نصیحت و مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و نوئینان
و مقربان حضرت با خواتین حشمت و مخدرات سراپرده عصمت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن
قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند باز گردانند و در ملازمت امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم
سلطان عزیمت غزو ختا بامضا رسانیدند و در همان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف علی توچین روانه سمرقند
ساختند و ایشان بتاریخ بیست و دوم شعبان آن بلده در آمده جسد مطهرش را بمرقد معطر رسانیدند و بعد از
بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود سید برکه را از اندخود بدانجا نقل نموده بر زبر سر صاحبقران والا گهر دفن کردند
و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت مآل حضرت عالیات را با امیرزاده الغ بیگ
متعاقب بجانب سمرقند گسیل گردانیده خود در خدمت میرزا ابراهیم سلطان بجانب ختا کوچ نموده و از آب سیحون
گذشته در جانب شرقی اترار فرود آمدند در این ولا شنیده باز سپهر مشعوبده بازی که عقد آن جمعیت از هم
پایان آن سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بمیرزا سلطان حسین رسید لشکری که با او بود

ساخت و اسپان بعضی از سپاهیان گرفته دو اسپه عازم سمرقند شد تا خود را در شهر اندازد و لوای استیلا را
رفیع سازد و کیفیت این حرکت بمسامع شیخ نور الدین و امیر شاه ملک رسیده بحاکم سمرقند ارغون شاه فرستادند
مبنی از آنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آن جانب گشته باید که در محافظت شهر سعی بلیغ نموده
او را مجال دخول ندهد و اگر تواند خدمتش را گرفته مضبوط گردانند و قاصدی نزد امیرزاده الغ بیگ و حضرت عالیات ارسال
داشته از قصد میرزا سلطان حسین ایشان را آگاهی داده التماس نمودند که بهر جا که رسیده باشند توقف نمایند تا اردو
با ایشان رسد و بدین قیاس نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرا تاشکنت تیز ایلچی فرستادند بعد از آن امیرزاده الغ بیگ
در اترار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا ابراهیم سلطان
بطرف سمرقند باز گشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته سه شتر خزانه با انچه بار داشت به آب فرو رفت
و در نزدیک آب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کردند و روی توجه بجانب سمرقند آوردند **ذکر برداشتن امیر**
زاده خلیل سلطان را از پادشاهی و بیان مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی چون امرا اعظام که در آن
زمستان در تاشکنت بودند از کیفیت مخالفت میرزا سلطان حسین وقوف یافتند هراس بیقیاس بر ضمایر
ایشان مستولی شده امیر خدایداد حسینی و بابا گار شاه ارلات و شمس الدین عباس و بردی بیگ برلاس باتفاق
امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان بیست و یک ساله بود بسلطنت برداشتند
و دست بیعت بآنجناب داده وصیت امیر تیمور گورکان را نابوده انگاشتند و این خبر وحشت اثر را بحضرت
عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین رسیده بغایت آشفته گشتند و قلم تغیر و سرزنش نامه نوشتند
و به تاشکند فرستادند ملخص سخن آنکه چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیرمحمد جهانگیر
تفویض فرموده اطاعت و فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن نوئینان کاردان غریب نمود که بدین
زودی اثر حقوق تربیت حضرت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده تجویز این امر ناپسند جسارت نمودند
بایستی که اگر دیگری مثل این سخن در میان آورد بمنع و زجر او مشغول گشتندی و چون این مکتوب بامرا رسید از
کرده پشیمان شده امیر بندق را نزد حضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام

داوند که بیعتی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده ایم بحیث ضبط و استقامت و استداد دولت و مملکت است
و امکان چنان بود که شما باین امر همداستان باشید اکنون دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت
کرده از آن بیعت پشیمانیم و مرجع شما در باب امضاء وصایاء آنحضرت مصلحت داینند تعجیل میرسانیم امیر
برندق در اقتولات باردو رسیده و بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین
خلوت کرده کتابت امیر خدایداد و دیگر کار رسانیده ارلات و امیر شمس الدین عباس که مشتمل بر تحسان
مذکور بود به ایشان نموده لوازم عهد و پیمان در میان آورده که از مقتضاء وصایاء صاحبقران معدلت اثر تجاوز
نکنند در باب اتحاد و طلب اعتضاد مکاتب که با امرا تاشکند نوشته با امیر برندق سپردند و او را اجازت
داد و روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بموضع رخی رسیده از آنجا امیر شاه ملک باستصواب
همگنان پیشتر بظاهر سمرقند شتافت و شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنابر مواعید میرزا خلیل سلطان
برج و باره را استحکام داده بود و امیر شاه ملک بدروازه حصار آمده که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه
و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس فتح الباب کرد ارغونشاه دست رد بر سینه ملتمس
امیر شاه ملک نهاده جواب داد که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بآن
قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد ولی عهد حاضر نشود هیچکس را بشهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بپا
سمرقند رسد بسپارم تا از عهده امانت داری بیرون آمده باشم امیر شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعده‌ها
امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده دروازه باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و چشم نمناک بازگشت و در
صحراء علیاباد بحضرات رسیده کیفیت حال بازگفت و همه بجا ترددل نموده خواتین و اقربا بعد از تقدیم مشورت
مصلحت چنان دانستند که شیخ نورالدین را بسمرقند فرستند که امیر ارغونشاه را از سر مخالفت بگذراند امیر
شیخ نورالدین نیز بدروازه چهارراه رفته و با ارغونشاه و خواجه یوسف سخن گفته مانند امیر شاه ملک از
نیل مقصود مراجعت نمود اما امیر برندق چون از اقتولات بتاشکند رسیده مکتوب امیر شاه و امیر شیخ نورالدین
و سخنان ایشان را بمسامع امیر خدایداد حسینی و یادگار ارلات و سایر سپاهیان میرزا خلیل سلطان رسانید آن طایفه

باتفاق کشند که فی الواقع شایسته تاج و تخت یک تن است که حضرت صاحبقران او را ولی عهد ساخته و ما تغییر
قواعد وصیت آنحضرت راه نخواهیم داد و در همان مجلس در این باب عهدنامه نوشتند و همه آن وثیقه را مهر کرده
امیرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط و مهر نهاد و التمش را با عهدنامه پیش امیر شیخ نورالدین و امیر
شاه ملک فرستاد تا آن کار عذر اندیشان نموده خبر امیرزاده پیر محمد ببرد و بعد از آن زمره از خواص و مقربان
امیرزاده خلیل سلطان را بر اعتناق عروس مملکت ترغیب و تحریص نموده گفتند الملک عقیم فرصت غنیمت باید
شمرد و بسمرقند شتافته خواطر خواص و عوام را بانواع احسان و انعام صید باید کرد و الملک بعد لی لیلی لمن غلب
امیرزاده خلیل از استماع امثال این سخنان بر تسخیر ملک جازم شده عازم سمرقند گشت و از اسبان و استران
حضرت صاحبقران شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی دید بتصرف در آورده و
بارها خواص و طایفه از مردم عراق که با او در شایبه نفاق زندگانی میکردند قسمت نمود و امیر برندق که منقلای
سپاه شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل ویران کرده باتفاق رستم طغابوقا متوجه اردوی اعظم
گشت و از عهده عهدی که کرده بود بیرون آمده باشد و همچنین امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس
از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اجق ترکت رسیدند و با وجود این حال شاهزاده اصلا غم
بخاطر راه نداده بکنار آب شتافته به بستن جسر اشارت نموده لشکر باین سمان روز بترتیب آن قیام نمودند و روز
دیگر میرزا خلیل سلطان از آب سیحون عبور کرده و چون امیر برندق بنواحی دوابه رسید از جلال با برجی شنیدند
که امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداده و خاطر بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان
نهاده بنابراین از اختیار مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت نمود و بموکب شاهزاده
پیوسته تجدید بیعت اقدام نمودند **ذکر توجه امیرزاده الغ بیک و میرزاده سلطان ابراهیم در مرافقت امرا
بجانب بخارا رفتن خواتین و اغایان بسمرقند جهة اقامة مراسم عزا** رستم طغا بوقا برلاس که همعنان امیر
برندق برلاس بود از امیرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر شاه را به ترغیب خود را نیچ بوده
نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین رفت و کیفیت شغف امیرزاده خلیل سلطان را بتسخیر سمرقند بازگشتن

امیر برندق را مشروح داشت امرای عظام بعد از شنیدن این سخن چنان مصلحت دیدند که در رکاب شاهزادگان عالی‌مقدار
الغ بیک گورکان و ابرهیم سلطان بنجارا روند و حضرات عالیات را بسمرقند فرستند و بعد از تعظیم تعزیت از روز پنجشنبه
سیوم ماه مبارک رمضان امیرزاده الغ بیک و میرزا ابرهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم
طغای بوقا و الچمش و توکل قرقرا و حسن صوفی و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیغی و موسی و کال
و بستری و دیگر مهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب سمرقند گسیل نموده عنان بکیران بطرف بخارا تافتند
و در محل جیزنا و بر پیش مصیبت جانسوز صاحبقرانی تازه گشته فریاد و فغان از نهاد ملازمان برآمده بعد از جزع
و فزع بسیار سرایملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان مثل رستم میرزا بایقرا و الکل و سعد وقاص
از علیا یا و لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راهه شتافتند و ارغونشاه و خواجه یوسف تومی بجا گاه
بحو در او داده آن شب اینان در شهر گذاشتند و حضرات در چهار باغ میرزا شاهرخ که نزدیک دروازه است
شب گذرانیده **بیت** روز دیگر که بار حجره صبح علم / پرتو مهر بر جهان افکند / بشهر درآمدند و مقبره منوره رفته
بر پلاس ماتم نشستند و تمامی آقایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده آواز گریه و فغان برآورد
و لوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداخت و **نظم** ز بس ها لا گرفت آواز فریاد / صدا در گنبد فیروزه افتاد
اما شاهزادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان را ارغونشاه
بقدم اطاعت استقبال کرده بسمرقند درآورده لاجرم زبان بطعن و لعن او گشاده مکتوبات تشنیع آمیز بامرای آن نوشته
فرستادند و بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغا بوقا برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را استقبال
نموده در مزار ایوب پیغمبر علیه السلام با امرا عظام عهد و پیمان درمیان آوردند و باتفاق یکدیگر بشهر درآمدند و چنان
یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابرهیم سلطان و شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک
دروازه که بر شهر گشوده با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد و محافظت دروازه دیگر
بجانب بیرون است با نصف دیگر از حصار تعلق بامیرزاده ابرهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین بود و رستم برلاس
و برادرش حمزه و الچمش و توکل قرقرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در باب حراست و محافظت

بجح رباره و لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بیان انقضاء ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند

چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده و طی مسافت
نموده نزدیک بسمرقند رسید امیر خواجه یوسف با نثار و پیشکش از شهر بیرون آمده و در قریه شیراز که در چهار فرسنگی
سمرقند واقع است بعز بساط بوسی سرافراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده برسم استقبال استسعاد
نمودند و بعد از آنکه کناره آب کوهک مضرب بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه با مفاتیح ابواب قلعه و شهر و تمامی
کنوز و خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فردوس مانند که [illegible]
کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود درآمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه
که آفتاب در ششم درجه حمل تحویل داشت بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان
و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه وصیت امیر
تیمور گورکان کرده امیرزاده پیر محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده پیر محمد ولی عهد بود بجای برداشت
و فرمود که نام او در اعلی الرسم بر سر مناشیر نویسند و بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مقبره صاحبقران
سعید آنجا بود رفته کار تعزیت از سر گرفت و تمامت شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و نوئینان و اکابر
و اعیان با لباس سوگواری در گریه و زاری آمدند و پس از اقامت لوازم مصیبت جهت ترویح روح بزرگوار حضرت صاحبقران
مغفرت شعار ختمات کلام پروردگار بجای آوردند و صدقات بارباب احتیاج رسانیدند و در آن ایام چندان حلوا
و طعام بمستحقان دادند که تا مدتی جوع از معده گرسنگان تا انقراض زمان رخت بربست بعد از آن کورکه ماتم را بنیان
و نقاره درآوردند و پوشش دریدند و از کار بگذرانیدند آنگاه امیرزاده خلیل سلطان شاهزادگان و خواتین و نوئینان
را بالکرت غرا بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعت خاص فاخره و جامهای طلادوز بیاراست و ابواب قرابت گشاده
[illegible] سوگ و ماتم از دل برد رسم افلاس از جهان برداشت کیفیت اطراف و اکناف شاهزاده و زوال آفتاب اقبال او
عنقریب سمت تحریر خواهد یافت

ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والانژاد

از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش بودند بر موجب ازین امیرزاده جهانگیر یازده پسر از او

محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی پنجساله و امیرزاده پیر محمد جهانگیر در سن
بیست و نه سالگی بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکن داشت با هفت پسر قیدو نه ساله خالد هفت ساله نور الدین سعد
وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل میرزا عمر شیخ بهادر نه پسر و پیرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش
ساله بایکی پسر عمر شیخ هفت ساله و رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سیدی
احمد بن عمر شیخ پانزده ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن شیخ عمر بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ هجده ساله
بیقرا بن عمر شیخ دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی هفت پسر و نبیره داشت ابابکر
بیست و سه ساله با دو پسر ایلنکر نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست
و یکساله ایجل ده ساله سیورغتمش و امیرزاده شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی مینمود و هفت
پسر داشت الغ بیک و ابراهیم سلطان مرده در سن یازده سالگی اما الغ بیک نزدیک به پنجاه روز از ابراهیم بزرگ
بود بایسنغر هشت ساله سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله جان اوغلان دو ساله یادگی یکساله و از بنات
مکرمات صاحبقران مغفرت سمات سه مخدره در پرده عصمت و عفاف می غنودند صبیه آنحضرت سلطان بخت
بیگم بود که در حباله نکاح امیر سلیمانشاه بن برسد و از امیرزاده شهید امیر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان
سه عفیفه و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و میرزا
خلیل سلطان هر یک یکی و امیرزاده سلطان حسین دخترزاده حضرت صاحبقران است و مادرش که بیکی بود
پدرش محمد بیک بن امیر موسی والعلم عند الله تبارک و تقدس و تعالی **ذکر بعضی از سادات و مشایخ
و علما و اکابر که با صاحب قران ستوده آثار بوده‌اند** بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکارا خواهد بود که از این زمره عظیم الشان
طایفه رفیع المکان جمعی کثیر و جمی غفیر در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان بلاد و
امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشته‌اند و کیفیت حال تمامی آن طبقه از کتب تواریخ بوضوح
می‌پیوندد لاجرم بذکر بعضی که شهره از احوال ایشان راقم این سطور را پیشتر معلوم شده بود اقتصار خواهد
افتاد و من الله الهدایة والاعانة والارشاد **مولانا جلال الدین محمود** زاهدی مرغابی در علوم ظاهری شاگرد

مولانا نظام الدین هروی بوده و در متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه سعی بلیغ مینمود و ورع و تقوی
بکمال داشت و همواره علم اداء طاعت و عبادات بر می‌افراشت و وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان و سبعین و
سبعمایه اتفاق افتاد و در مرغاب هراة که مسکنش بود مدفون است **امیر سید علی** بن شهاب بن محمد الهمدانی حاوی
علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود و در اوایل حال ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله
المزدقانی مینمود اما از شیخ تقی الدین علی دوستی کسب روش طریقت فرمود و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع
بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان حیات شیخ متوجه شده فرمود که حکم چنانست که در اقصی بلاد عالم
برآی امیر سید علی بر حسب فرموده عمل نمود و سه نوبت ربع مسکون را طوف کرد و بصحبت هزار و چهار صد ولی سیصد
چهار صد را در یک مجلس دیده و از مصنفات امیر سید علی چند کتاب مانند اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص
الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه که در میان فضلا اشتهار دارد و وفاتش در سادس ذو الحجه سنه ست و ثمانین و
سبعمایه اتفاق افتاد و مرقد عطرافشانش در ولایت ختلان است **بابا سنکو** درویشی مجذوب بوده و از وی کرامات
و خوارق عادات ظهور نموده و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان از آموبه عبور فرمود در
قصبه اندخود بابا ملاقات کرده درویش از جذبه سینه گوشتی بطرف امیر تیمور انداخته و آنحضرت این معنی را
سینه روی زمین که خراسانست فال نموده و همچنان شده و وفات بابا سنکو در سنه ۷۸۴ روی نموده و قبرش
در اندخود است **مولانا زین الدین** ابوبکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بوده و در علوم ظاهری شاگرد مولانا
نظام الدین هروی و بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت شیخ الاسلام احمد الجامی تربیت یافته و در وقتی که
امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشته در قصبه تایباد با جناب مولوی ملاقات نموده و آنجناب زبان
بنصیحت آنحضرت گشوده گفت که در اثنای قیل و قال صاحبقرانی فرموده که چرا ملک غیاث الدین را ارشاد
نمی‌نمایید مولانا فرموده که او را نصیحت کردیم و قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را بر او گماشت و اگر شما نیز قبول نکنید
دیگری بر شما مستولی خواهد حضرت صاحبقرانی فرموده که کیست که بر من استیلا یابد مولوی فرموده که عزرائیل و
امیر تیمور بفال نیکو گرفته که هیچ یک از سلاطین را ظفر بر من میسر نخواهد شد و اشتغال من باجل طبیعی خواهد بود

و وفات مولانا زین الدین ابوبکر در یوم پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نموده و ملک عماد وزنی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نموده **بیت** سنه احدی و تسعین و سبعمایه بود تاریخ که گذشته منعقد سلخ محرم • شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاک مولانا اعظم • سوی خلد برین رفت و بتاریخ • شد از گفت ملایک خیر مقدم • و دیگری از فضلا گوید تاریخ وفات قطب اوتاد • یک نقطه نه بر آخر صاد • و قبر آنجناب در قریهٔ تایباد است **خواجه بهاء الدین** نقشبند نامش محمد بن محمد البخاریست و او را نظر قبول از فرزندی بخواجه محمد سماسی بوده و تعلم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی است و از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سوال کرد که درویشی شما موروثی است یا کسبی جواب داد که جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتیم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمود که نمی باشد گفت پس بنای طریقت شما بر چیست فرموده که خلوت در انجمن با خلق بظاهر و باطن با حق سبحانه و تعالی **بیت** از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش • اینچنین زیبا روش کم میشود اندر جهان • و وفات خواجه در شب دوشنبه سیوم ربیع الاول سنه ۷۹۱ بوده و یکی از فضلا جهت ضبط تاریخ آن این قطعه گفته خواجه اعظم بهاء الحق و الدین نقشبند **بیت** آنکه مشهور ولایت شد کمال همتش • مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان • قصر عرفان زین سبب آمد حساب رحلتش **خواجه علاء الدین** العطار موسوم به محمد بن محمد البخاری بوده در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام داشته و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق بدان جناب حواله کرده و میفرموده که علاء الدین بار ما سبک ساخته و وفات خواجه در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه ۸۰۲ بوده و قبرش در ده نوچغانیان است **خواجه سعد الدین** مسعود بن عمر التفتازانی ولادت با سعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه ۷۲۲ در قریه الرجال تفتازان که از ولایت نسا بوده و چون از سن صبی بمرتبه بلوغیت ترقی فرموده آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم کرده در اندک زمانی در میدان دانش قصب السبق از علمای متقدمین و متاخرین ربوده بشمیم قلم مشکین رقمش مشام جان مستعدان انوار کمالات را طراوت بخشد و آن جناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده و شرح صرف زنجانی را مرقوم خامه بلاغت انشا ساخت و بعد از آن مطول را بنام ملک حسین کرت تالیف نموده آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع و اعیان جهان بوده متوطن شده و مختصر تلخیص بنام نامی جانی بیک خان که شمه از عدالت و احسان او سبق ذکر یافت در سلک انشا کشیده و بی شایبه لاف و گزاف چنانچه از مولفات آن عالم حمیده صفات بوضوح میپیوندد و لطافت تحریر و حلاوت تحریر و تقریر و توضیح خفیات و تلویح جلیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش ختم بوده و بر ذمه همت بلند نهمتش حتم و در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم فرمود ملک محمد سرخسی پسر خورد تر ملک معز الدین حسین برادر زاده خود ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام کرد که هرگاه خوارزم فتح شود از آن حضرت رخصت طلبیده جناب مولانا سعد الدین را بسرخس روانه گردانی بنا بر علی هذا چون لمعان تیغ عالمستان حضرت صاحبقران آن خطه را در حیز تسخیر کشیده بود با بعضی از اهالی و موالی جرجانیه اشارت فرمود ملک پیر محمد زانو زده و از آن حضرت التماس نموده که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید امیر تیمور گورکان ملتمس ملک زاده را بعز قبول اقتران داده جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقرانی بسمرقند باز گشت علما و مشایخ ما وراء النهر بعرض رسانیدند که اگر چه تسخیر خوارزم بندگان آستان سلطنت آشیان را تیسیر پذیرفت اما حاصل آن مملکت تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت از تفصیل این مجمل استفسار نمود آن جماعت عرضه داشتند که حالا سرآمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم منور گردانیده و نفحات مولفات بلاغت آیاتش مانند نسایم نوروزی شمال و جنوب ساحت ربع مسکون را خضرت و نضارت بخشیده **بیت** چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش • که آفتاب بود ذره بوقت ظهور • اگرچه تحفه حقیقت همچو هما • ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور • صریر کلکش در کشف مشکلات علوم • چنانکه نغمه داود در ادای زبور • افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از اشعهٔ ضمیر منیرش مینمایند امثل کرام التماس اکتساب علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور گورکان از استماع امثال این محاسن رقم باعث بر صحبت روزگار رحمتش گماشت و حکم جهانمطاع جهت استدعای حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا

سعدالدین گفت بهانهٔ عزیمت حج آن ملتمس را اجابت نمود اما چون صاحبقران در آن باب تقاضا نمود
بجانب سمرقند توجه فرموده چند سال در مسند عزت و جلال در آن شهر بافادهٔ اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف
معتبر در آن مجمع فضلا و دانشور بر روی روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور گورکان در تعظیم آن پادشاه علما
و خسرو دانشمندان مبالغه بسیار مینمود و در مجالس آن جناب بزرگوار را بر زبر توشک خویش جای داده و در وقت
وداع تا سر طناب پیش خانه مشایعه مینمود وفات مولانا سعدالدین در شهور سنه ۷۹۲ بوقوع پیوست قبرش
در بلدهٔ سرخس واقع است تصانیف آن جناب در تمامی علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و در
حوزه وان متبعین آن کتب از جمله تحصیل حاصل میشمارد و از مولانا سعدالدین مسعود یک پسر مانده **مولانا محمد** نام و مولانا
محمد نیز در سلک علما منتظم بوده و مدتی در ملازمت امیر تیمور گورکان بوده از جناب مولوی شیخ الاسلامی ملاذ الاناسی
سیف الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعدالدین استماع افتاد که فرمود
در آن اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد چند گاهی در شهر هرات ساکن میبود و در
آن ایام خبر بامرا و بعضی دیگر از علما بتقوی باب رسید که مولانا سعدالدین در مجلس صاحبقران باکل طعامی
که حلیت آن معلوم نبوده مبادرت نموده و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که مقتدا علما
روزگار لقمه شبهه خورد و مولانا محمد از استماع آن سخن در تاب شده رقعه به پدر بزرگوار خود نوشت که دیگر در
مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب طعام نبرد آن نامه را بتواجی که از هراة متوجه ماوراءالنهر بود داده تواجی مکتوب
مولانا را با سایر مکاتیب در دول میان خود نهاده چون بسمرقند رسید دول میان را بجنس پیش امیر تیمور برد و آنحضرت در
اثنای مطالعهٔ مکاتبات چشم بر نوشتهٔ مولانازاده افتاد و مضمونش معلوم کرد و از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را
بجناب مولانا طی رسانید و بعد از چندگاه مولانا محمد که بسمرقند شتافته صاحبقران بلند منزلت را ملازمت نمود و آن
حضرت مولانازاده را تعظیم کرده التفات بسیار اظهار نمود و در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت
داشت گفت که مبلغ سه هزار دینار کپکی نقد تسلیم مولانازاده نمای تا صرف مایحتاج خود کند خواجه محمود بنابر تعلیقی که از آن
حضرت یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور بر خراجات ولایات برات نویسیم امیر تیمور
فرمود که از مزارعان وجه دیرتر وصول خواهد یافت و ما نمیخواهیم که مولانازاده درین شهر مشغول شود خواجه گفت
مبلغ سه هزار دینار از تمر تمغا در عرض دو روز بحصول میپیوندد اگر فرمایند آن وجه را تحواله مدد معاش مولانازاده نمایم صاحبقران
فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغای سمرقند برات نوشته پیش مولانا
محمد نهاد و آن جناب فاتحه خوانده و برات برداشته از بارگاه بیرون آمده و در محلی که پا در رکاب کرده سوار میشد حضرت
صاحبقران کس فرستاده تا خدمتش باز بمجلس آورده آنگاه تبسم فرموده گفت مولانازاده کسی که از تمغا که حرامترین وجوهات
است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست از خوردن طعام تو را
منع نماید و آن جناب از استماع این عتاب منفعل شده گفت من داعیه داشتم که برات را بخواجه محمود شهاب باز دهم
امیر تیمور گفت اگر همچنین میکردی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشرهٔ شما پیدا شدی و حال آنکه از روی
فرح و سرور آنرا قبول فرمودید آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات را باز ستانند و مبلغ مذکور را از خزانه نقد تسلیم نمایند
مولانا محمد بعد از فوت صاحبقرانی در بلدهٔ فاخرهٔ هرات ساکن میبود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون از عالم انتقال
نمود **امیر سید شریف الدین** علی الجرجانی در سنه ۷۴۰ در قریهٔ طاغو از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و
نقاب از جان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در
اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علما محترم گردید **دیگر** در روضة الصفا مسطور است که در سنه ۷۷۹
که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف بنواحی آن در رسیده خواست که با پادشاه ملاقات
نماید و او را بواسطهٔ کمال خویش دانا گرداند در آن اثنا مولانا سعدالدین سید التفتازانی را دید که بخدمت شاه شجاع میرود و خود را
در لباس لشکریان بوی نموده گفت مردی غریب و تیرانداز ام از ولایت مازندران بآن داعیه آمده ام که در نظر پادشاه
چند چوبه تیر اندازم امید آنکه هنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید در رکاب مولانا سعدالدین تا در بارگاه پادشاه رفت مولانا
گفت تو درین موضع توقف نمای تا من رخصت دخول حاصل کرده چون مولانا بشرف ملاقات پادشاهی فایز شد
سخن تیرانداز غریب را عرض کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبیده و امیر سید شریف فی الحال ببارگاه درآمده چون شاه
از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات ارباب تصانیف بود از بغل بیرون آورده

بدست پادشاه داد شاه شجاع از مطالعهٔ آن صحیفه بکمال امیر سید شریف دانا شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده انعام
فرمود و آنجناب را همراه خویش بشیراز برده منصب تدریس دار الشفاء آنجا بدان سید فضیلت انتما تفویض فرمود و سید
شریف ده سال در فارس بافادهٔ اهل فضل و کمال پرداخته در سنه تسع و ثمانین و سبعمایه که امیر تیمور شیراز را فتح کرد
آنجناب را بسمرقند برده و آنجناب تا زمان فوت صاحبقرانی آنجا میبود و در آن اوقات میان جناب سیادت مآب و مولانا
سعد الدین مباحثات روی نمود و اکثر امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی غلبه کرد
خدایی که بالا و پست آفرید   بیالای هر دست دست آفرید
و چون امیر تیمور کیهان جاودان انتقال نمود جناب سیادت
از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آن دیار فی سنه ۸۱۶ وفات یافت مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در زمان
اشتهار رو بر اکثر کتب متداوله متقدمین و متاخرین حواشی دقت آیین بلاغت قرین دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان
آنجناب تا غایت غالبا هیچ درسی از افادهٔ حواشی و مولفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و مدت عمر شریفش
هفتاد و شش سال بود مولانا عبد الله بن مولانا لسان الدین محمد افضل حکمای زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام
نجومی او مانند حکم قضا و قدر تخلف نمی نمود مطراح ممزوج فلک جدول الجداول نه باصطرلاب حکمت ساخته حل و صاحبقران خورشید
محل نسبت بدان فاضل جمیل الصفات بسیار داشت و آنجناب نیز همواره بیمن دولت و بخت در ملازمت بود و در قلم
اخلاص بر صحیفهٔ ضمیری نگاشت مولانا نظام الدین شامی آنجناب را شنب غازانی تبریز گویند و اکثر وقایع و حالات
صاحبقران خجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل کامل است در مطلع سعدین مذکور است که مولانا نظام الدین مرقوم
گفته که نوبت اول که امیر تیمور گورکان لشکر ببغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دار السلام اول
من بیارگاه عالم پناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بزبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کند
که تحت از متوطنان این بلده تو پیش آمدی و مراتب فرمود و ایضا در کتاب مذکور مرقوم است که در وقت محاصرهٔ حلب
مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح امیر جلال الاسلام او را پیش فرمان فرمای انام برده و در عاقبت
پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن که در یک کتاب مکتوب است خالی از اشکالی نیست و آنچه بصحت
آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه بصحبت صاحبقران مظفر قرین مشرف گشت همواره بیمن دولت و اقبال ملازم

جاه و جلال بوده در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف فرمود شیخ شمس الدین محمد بن محمد جزری مقتدای محدثان
و پیشوای دانشمندان رفیع المکان بود و بزهد و تقوی معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع سعدین
مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور ایلدرم بایزید را اسیر کرد و میرزا محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را بر سر ولایت تاخت
جمعی از اکابر آن دیار بطرف دریا فرار نمودند لشکر ظفر شعار از عقب شتافته بیشتر آن مردم را گرفتند و شیخ شمس
الدین محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از آنجمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را
همراه خود بپایهٔ سریر اعلی برده در کوتاهیه بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید و آنحضرت او را منظور نظر
التفات ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آنجناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراء النهر اوقات بگذرانید و تصحیح المصابیح را
آنجا در سلک تالیف کشید و بعد از وفات آنحضرت بدار السلطنه هرات شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ فی خامس
ربیع الاول سنه ۸۳۳ وفات یافت قاضی قطب الدین عبد الله امامی بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان
خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی مدید در کمال استقلال در آن مملکت بتمشیت منصب جلیل المراتب قضا قیام و
اقدام مینمود و اختیار رد و بستهٔ موقوفات آن ولایات نیز چندین گاه تعلق بخدام عالمقامش داشت و تا آخر ایام حیات
بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر و صحیفهٔ خاطر مینگاشت سید برهان الدین
اشرف بن مبارکشاه در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت و در سنه ۸ ۳
علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت شیخ کمال الدین خجندی در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم زهاد بزرگوار
منتظم بود و علی الدوام بریاضت و عبادت اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتبار نقش مینمود و در نفحات
مسطور است که غرض از اشتغال شیخ کمال بشعر جهت آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانچه خود گوید بیت
این تکلفهای من در شعر من ∴ کلمینی یا حمیرای منست ∴ از خواجه عبید الله مرویست که فرمود شیخ کمال چندگاه در شاش ساکن
میبود و در آن مدت اصلا حیوانی ذبح نمیفرمود روزی نور الدین بوی گفت که چه شود که طعامی که در آن گوشت باشد میل
فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هرگاه تو گاو خود را بکشی ما گوشت بخوریم حال آنکه پدر او گاوی بود در غایت فربهی چون آن سخن شنید
آن گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد شیخ جهت خاطر ایشان قدری از آن تناول فرمود

افضل الاعالی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در بهارستان این نوع گوشزد فضلای سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت
سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که بیش از آن نتوان کرد اما مبالغه در آن طریق شعر ویرا از سر حد سلاست بیرون برده است
و آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف که در نظم ویست در شعر حسن نتوان یافت و اکثر غزلها
در زمان حسن میگویند بنا بر همان تتبع ترا اند بود و در بعضی از دیوانها آنجناب این قطعه مسطور است که فرموده بیت
کسی که بر سر هیچ رخنه نگرفت مرا ؛ معلوم نمیشود که در و حسنم ؛ از حضرت مخدومی ابوی استماع نموده ام که میرزا میرانشاه
نسبت بشیخ ارادتی تمام داشته و هر روز بملازمت آن جناب رفته یکمر زر کمر مرصع بر رسم تبرک بشیخ نهاده و بخلاف
معهود شیخ آن کمر را برداشته بخانه درآمده و بعد از لحظه که بعضی اصحاب معاودت کرده همه را متبوض یافته پرسیده
که یاران چرا اینچنین بندگی جواب داده که در دیگر دارند شیخ تبسم فرمود که کمر را بدر آورند و قسمت کردند و وفات شیخ کمال
در سنه ۸۰۳ بوده و قبر شریفش در تبریز است و این بیت بر لوح مزار او ثبت است بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار ؛
هزاران آفرین مردانه رفتی ؛ مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی مرید شیخ اسمعیل سیسی و از اصحاب شیخ نور الدین
عبد الرحمن است و شیخ نور الدین اسفراینی بوده و از کبار مشایخ روزگار بوده و در بغداد بر سر سجاده و در سنه ۷۹۵
از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمده و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده معزز و مکرم رخصت
انصراف داده و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال معاصر بوده اند و با یکدیگر صحبت داشته اند دیوان اشعار مولانا مشهور است
و این مطلع از غزلیاتش در لمعات مسطور است بیت ما هر تو بدیدیم ز ذرات گذشتیم ؛ از جمله صفات از پی این ذات گذشتیم
وفاتش در سنه ۸۰۹ بوده عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلاء ماوراء النهر انتظام داشت
و بعضی از وقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان نگاشت شیخ محمود زنگی عجم کرمانی بصفت فضل و
لطف طبع موصوف بود و در اثناء محاورات و اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانچه گویند اول نوبت
بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسیده چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید او گفت بیت
دو پیریم سر در شکسته بهم ؛ علی ترک و محمود زنگی عجم ؛ و شیخ محمود بسیاری از وقایع و حالات صاحبقران پسندیده صفات را
در سلک نظم کشیده آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنه ست و ثمانمایه که آنحضرت از یورش ادم مراجعت

کرده در گرجستان بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که قاضی آن
ولایت بوده و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نموده آن کتاب جوش و
خروش را تجدید منظور نظر التفات آنحضرت گردانید اما بحسب تقدیر در وقتی که از پل تفلیس که بر آب کر بسته اند میگذشت
در آب افتاد و در آتش حیاتش فرو نشست درخت بقا بباد داد ؛ غرق دریای کرم باد آنچه جان کرد ؛ پسر شیخ محمود
مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانید و بصله گرانمند بهره مند گردید این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ محمود
است بیت بنویس شعر محمود و کرت بسند نبود ؛ که لطف این زنگی دگر از عجم تر آید ؛ مولانا علی بدر از جمله شعراء
دار السلطنه هرات بوده و در سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه که میرزا میرانشاه جهت دفع شر جامی بیک جانی قربانی بهرات
آمده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشت و قصیده گذرانید که
دو بیت اولش اینست بیت ای زمهر رخ تو ماه منور گشته ؛ عالم از نکهت لطف تو معطر گشته ؛ خط مشکین تو بر صفحه گلنار عذار
آیه حسن و جمال است مقرر گشته ؛ و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود
خواجه عصمت الله که او نیز در سلک خاطر ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام داشت دیوان اشعارش مشهور است
و ابیات بلاغت بر لوح خاطر فضلا مسطور است و از جمله قصیده ایست که در مرثیه حضرت صاحبقرانی در سلک نظم کشیده
و این مرثیه را با میرزاده خلیل سلطان گذرانیده مشمول نظر انعام و احسان گردانیده و اینست آن قصیده بیت
ای فلک حرکات ویران کن که سلطان غایب است ؛ تخت گو بر خاک نشین چون سلیمان غایب است ؛ و خواجه عصمت الله در
در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی نموده و بسیاری از معانی آنجناب در منظومات خود درج فرموده و گفته اند بیت
میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب ؛ گفتمش عصمت ترا یک خوشه چین خرمن است ؛ شعر او چون بیشتر از شعر تو شهرت گرفت
گفت با کی نیست شعر او همه شعر منست ؛ مولانا نجم الدین الطارمی در فن انشاء و علم املا بی مثل زمان خود بود و ملازمت
میرزا میرانشاه مینمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرموده شاهزاده مشار الیه که بلغت عربی است
بزبان فارسی ترجمه کرده و کمال فصاحت و بلاغت در آن کتاب بجای آورده خواجه علی تبریزی شطرنجی حافظ کلام الله
بود و تمام صحیح بخاری را نزد شیخ شمس الدین محمد جزری قرائت نموده و در علم حدیث مهارت حاصل نموده و خواجه

و خواجه علی در فن شطرنج آن قدر وقوف داشته که صغیر و کبیر از وزن کار او استادی او را مسلم میداشته اند و غایبانه را مانند
حاضرانه نیکو می باخته و در مجلس شریف امیر تیمور پیوسته به آن لعب می پرداخت مولانا حسام الدین ابریشمی شاگرد ثانی
حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضا می نمود و او نیز در قسم لعب شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه
حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبدالوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین
کازرونی نیز از جمله شطرنجیان حضرت صاحبقرانی بوده اند و همواره در ملازمت آستان سلطنت آشیان می بودند گفتار

در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزاده عالیمکان

واقفان تصاریف روزگار و عارفان تقلبات اخبار به این حکایه عارف و بر این روایت واقف خواهند بود که اگرچه
امیرزاده خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملکستانی دست داد و عجب اگر کسی از ابتدا
بار پادشاهی تا آن غایت میسر شده باشد چه آن شاهزاده والانژاد از روی نسب نبیره پسری حضرت صاحبقرانی بود
و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالی با بسیاری از لشکریان فیروزی نشان که در تاشکنت
بودند او را به پادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بنواحی
آن بلده حکام و بزرگان و اعیان آن شهر بتقدیم فرمان برداری شاهزاده را استقبال کرده مفاتیح خزاین و کنوز بلا ارتیاب
سپرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و در آن زمان شهری بدان معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود اکابر
و افاضل و اعاظم را شامل علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و در خزاین و دفاین
و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بمثابه بود که دراکه مستوفیان ماهر از حصر و احصای آن عاجز و قاصر می آمد
و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که
بوسیله تحریر قلم و تقریر زبان شرح آن تیسیر پذیرد و مع ذلک چون سابقه عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفه حال آن نهال
گلزار اقبال نکشیده بود و اراده مشیت سبحانی قاعده تقرر جهانبانی آن نوباوه ریاض صاحبقرانی را سمت استحکام نبخشیده بود
در عرض چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و استقلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاد و هاتف
قضا نشان زوال آن دولت فروزنده آسای انوار ماه آفتاب آثار لوای پادشاهی بر خروجات روزگار خاص بارگاه

گیتی بر حسب مشیت نیابد و بمجرد اجتماع زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام
و انتظام نیابد بیت نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست ٭ کلاه داری و آیین سروری داند ٭ و بسبب انقضای ایام کامکاری
و انصرام ایام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد قضای ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که شاهزاده در زمان حیات امیر
تیمور گورکان نسبت بجمیله شادملک نام که سابقا از سرای امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطر پیدا کرده و پنهان از حضرت
صاحبقرانی او را در حباله نکاح آورده و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم بران قضیه افتاد حکم فرمود که هرجا شادملک را
یابند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان که اقشولات محل نصب رایات نصرت آیات بود نوبت
دیگر بعرض رسید که شاهزاده شادملک را همراه دارد و قهرمان قهر احضار او فرمان داده امیر برات آن ضعیفه را حاضر ساخته و
حکم همایون بقتل او نفاذ یافته سرای ملک خانم بنابر ملاحظه خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این ضعیفه
از صلب امیرزاده خلیل سلطان آبستن است بنابرین فرمود که او را به پایین آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت
نموده او را در ازای سپاه دهد مقارن آن حال صاحبقران به انوار رحمت شتافته وفات یافت و شاهزاده بفراغ بال آن گلعذار
پرغنج و دلال را در آغوش کشیده و بمرتبه شیفته جمال و مشغول وصال او گشته که از استصواب او صلاح تجاوز نمی نمود بلکه زمام
اختیار ملک و مال بقبضه اختیار و تسلط آن سلیطه داد بیت [illegible] ٭ نیز ز نقش جز بفرمان او
لاجرم مجاری امور ملک و مال امیرزاده خلیل سلطان از منهج صواب انحراف یافت و شاهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست به
اسراف ملک و مال گشاده نقود و اجناس کشور را که بمبالغه محاسب وهم از حزر و تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف
شد و بیشتر آن بجمعی داد که در احزب دیوانی تصرف کامرانی او گشته و نقضیه آن دهش و بخشش اتفاقیه بود که سزاوار دو بازی
بود شتر واری میبرد و مستحقی که شایسته صنوف نوازش میبود در آرزوی درمی می مرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم
جانانه جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت اصطناع اختصاص بخشید و هر یک را قرینه قارون ساخته بدرجه امارت و سروری
رسانید و از آن جهت خاطر امرا و سران سپاه ملال گرفت و دماغ آن فرومایگان مخبط شده مواد فتنه و نعمت زایل
ببرید و چون حشمت و دوروزه شادملک در نظر مخدرات سراپرده صاحبقران مرحوم می نمود جهت انحطاط مرتبه آن عفیفه
امیرزاده خلیل سلطان را بران داشت که هر یک از خواتین و سراری آنحضرت را طوعا و کرها بیکی از ملازمان آستان خود داد

وگروهی که نسبت بدو رتبه برادری داشتند با جمعی از مردم ناجنس همنشین گردانید و بواسطه این افعال ناسزا طباع صغار و کبار
از امیرزاده خلیل سلطان متنفر شده و ابو سلطنتش اختلال پذیرفته آفتاب اقبالش بر حد زوال رسید چنانچه بوضوح
خواهد پیوست انشاء الله تعالی **ذکر خاقان مظفر لوا معین السلطنة والدین شاه رخ**

خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف بکمال عدل و عبادت و شجاعت رستم با زهادت
ابرهیم ادهم جمع داشت و هرگز تجاوز از جادهٔ ملت بیضا نمیکرد و مدت العمر نماز از و فوت نشد و بود و مادام الحیوة
هیچ آفریده را ایذا نرسانید مگر بمقتضای شریعت موید همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و گوشه نشینان می
شتافت و بهروبار که در ... اوایل شرف طواف مزارات اولیا و اتقیا در می یافت در میدان حرب چون کوه باشکوه در برابر خصم
ثبات قدم میورزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند برگ بید از باد صرصر میلرزید در ایام عدالتش هیچ مولای
بازهره مور که تیزی دندان توانی بکند و در اوان جلالتش هیچ صاحب قدرتی یارا نداشت که بساط ظلم گسترد **بیت**
شد از انصاف آن شاه سرافراز ؛ همه دشمن باز کبک دمساز ؛ بصحرا گرگ را با شیر و نخجیر ؛ بهم آمیخته چون شکر و شیر
عوانی گر بسوزی ظلم نیست ؛ طبانچه خوردی از دست رعیت ؛ ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم
ربیع الآخر سنه ۷۷۹ اتفاق افتاد و در شهور سنه ۷۹۹ صاحبقران تاج بخش باج ستان زمام حکومت خراسان
در قبضه اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه ۸۰۷ آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در
خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنه تسع و ثمانمایه مازندران را مسخر
ساخت و در آخر سنه ۸۱۱ ماجه رایت نصرت آیین بر تسخیر ولایت ماوراءالنهر تافت و در سنه سبع عشر و ثمانمایه دارالملک
کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر گردید و در سنه ۸۲۳ قرا یوسف وفات یافته فتح آذربیجان انجامید و در اواخر
رجب مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف محاربه اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم پادشاه فرخ
شیم وزیده و اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه بیست و سیوم ربیع الآخر سنه ۸۳۰ بدبختی احمد لر نام در مسجد جامع هرات
کاردی بپهلوی آنحضرت رسانید و همان لحظه احمد کشته گشته آنحضرت را حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید
و در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمایه نوبت دیگر اسکندر در ترهین ولایات عراق و آذربایجان درآمده خاقان سعید از آن طرف

شتافت و در صحرای سلماس بین الجانبین قتال دست داد و باز اسکندر انهزام یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و
بدخشان و ماوراءالنهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و جرجان و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت
تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و بیمن معدلت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور و آبادان گشته
رفاهیت خلایق درجهٔ کمال پذیرفت معمار همت بلند نهمتش در اطراف ممالک محروسه بقاع الخیر و ابواب البر مانند
مساجد و مدارس و خوانق و روابط بنا نمود و قری و قصبات مرغوب و مستغلات بقاع بر آن بقاع الخیر وقف
فرمود و چون خاقان سعید چهل و سه سال باستقلال تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاده در ولایت ری فی ذی الحجه
سنه ۸۵۰ عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد و اوقات حیاتش هفتاد و دو سال بود و بعد از آن
پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان برگشود و خواجه بهاءالدین سالار
سمنانی و سید فخرالدین و خواجه نظام الدین احمد زاده و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی و خواجه سیدی احمد
شیرازی و امیر علی شغانی و خواجه شمس الدین علی مانچه در سلک وزراء میرزا شاهرخ انتظام داشتند و مولانا جلال
الدین لطف الله و مولانا صدرالدین ابرهیم و پیر عالی که هرسه مولانا شمس الدین محمد امین و مولانا عبدالحمید فردمی
در ایام دولت آن پادشاه عدالت آیین رایات صدارت می افراشتند **گفتار در بیان جلوس میرزا شاه
رخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آن حضرت و امیرزاده خلیل سلطان** خاقان سعید و سلطان صاحب تایید فارس
مضمار تفاخر معین السلطنة والدین شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الدنیا والدین امیر تیمور
بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه ۸۰۷ در بلده فاخره هرات تخت سلطنة و جهانبانی را بوجود شریف
خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایهٔ معدلتش بر مفارق جهانیان پرتو رافت انداخت
ولاة ولایات انقیاد و امتثال لازم الامتثال نموده اظهار طاعت و فرمانبرداری او کردند و به اخلاص عازم آستان
آسمان اختصاص گشتند و شرایط چاکری و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت به لطف خسروانه
و عواطف پادشاهانه نوازش نموده و درباره هر یکی ان مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط صفت و عدالت
گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مامور گردانید و در آن اثنا جامع جلال پیوست که

میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخته دست باسراف خزاین
ودفاین دراز کرده حاصل بحر وکان را بانداخت باران ضمیر خورشید نشان جان اقتضا نموده که پیش از آنکه خلل
بامور ملک ومال راه یابد رایت تغلب بال قرین دولت واقبال بصوب ماوراء النهر شتابد وامیر مضراب جاکو وامیر حسن
صوفی ترخان وامیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هراة بکنار آب
کنار آب آمویه نهضت فرموده در منزل ورده ذکی امیر سید جلال بن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسید وبعرض
استعداد یافته کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت وآنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال
الدین فیروزشاه بن ارغونشاه را جهت تعیین تغییر برج وباره هرات که از ایام استیلای امیر تیمور ویران
تا آن زمان ویران بود باز گردانید وامیر سید خواجه را بطوس فرستاد تا قلعه آن بلده را عمارت نماید ونفس نفیس
عازم سمرقند شده چون در لنگر شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاد میرزا حسین که در ترکستان با امراء نو میان
مخالفت کرده بود بملازمت شتافت وبه اصناف الطاف اختصاص یافت واز همان منزل خاقان سعید امیر حمزه
تقتو را برسم رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاد وپیغام داد که تو مرا بجای فرزند وبرادر بلکه بجان گرامی
برابری ودرجه تمنا داشته باشی از ملک ومال دریغ نیست اما کبر سن ونجابت ایام ومعرفت مقادیر طوایف انام
در انتظام مهام سلطنه دخل تمام دارد واگر ما الیب بعد مسافت وتوهم رفع صداقت در غیبت ما اتفاق کرد اکنون حالا
که بعدم بصیرت پیش رای وتدابیر متضمن استقامت مملکت باشد با اتفاق موافقت نمایی در رایات ظفر آیات
از آب فرو گذشته بساحل جیحون رسید دران مرحله امیر شاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام
رسانید وموجب ابتهاج گردید ومقارن این حال ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوسی دریافته بوسیله
امراء عظام عرضه داشت بنظر انور آورد مضمون آنکه چون ایلچی متیقن است که آنحضرت خراسان را بمصلحت
ضبط ماوراء النهر باز بخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت معاودت فرموده حکومت این مملکت به بنده باز گذارند
فرمایند تا برعایت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم ودوام الحیوة در مقام فرزندی وخدمتکاری باشم خاقان
سعید این ملتمس را اجابت فرموده امیر شاه ملک را جهت آوردن شاهزادگان بخارا فرستاد وعنان یکران

دار السلطنه هراة انعطاف داد وچون بمابند خود رسید امیرزاده سلطان حسین بموجبی فرار نموده بدان
طرف آب رفت وهم دران ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل سلطان از سمرقند بیرون آمده عازم کنار جیحون است
لاجرم امرا شهر باز گذاشته امیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابراهیم سلطان به پایه سریر اعلی آوردند وامیر شاه ملک
بضبط کنار آب مامور گشته چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال داشت مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا کیر
آمد وامیر شمس الدین عباس وامیر ارغونشاه آمدند که اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب
فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود وآنحضرت فرمود که شمس الدین وارغونشاه بدین جانب
آیند وشیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود وچون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف باستان
سلطنت آشیان آمدند وازین جانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفت ودر باب موافقت جانبین سعی بلیغ نمود
چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین سلطان صاحبقران مغفرت نشان را نزد امیرزاده
پیر محمد ولیعهد فرستد وبسلطنت ماوراء النهر قناعت نماید وبعد از آنکه شیخ نور الدین باردوی ظفر قرین باز آمد خاقان
سعید عازم هرات گردید ودر خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحبقران در فیروزکوه وحدود
رستمدار حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا ایرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست ورخصت طلبیده جهت
آسایش در نواحی اندخود وشبرغان اقامت فرمود واعلام نصرت اعلام بتاریخ ۲ شهر ذی قعده در دار السلطنه
هرات نزول نمود **ذکر شمه از کر و فر امیرزاده سلطان حسین وکشته شدن او بفرمان خاقان جم جاه وبیان
مخالفت ویاغی گری امیر رکن الدین** میرزا سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت وپهلوانی موصوف بود اما از
شاه جنون بهره تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران در ظاهر دمشق نشسته جبال قتال پادشاه مصر را بر
لوح خاطر نگاشت بجهتی از آنحضرت گریخته پیش ملک فرج رفت وبعد از فوت جد بزرگوار با امرا وارکان دولت
مخالفت کرده لشکری که با او بودند متفرق گردانید وبجانب سمرقند ایلغار نمود چون دانست که شهر نمیتواند
از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست وباآنکه آن پادشاه جم جاه بنظر شفقت وعطوفت
دروی نگریست بار دیگر او را جنون بران داشت که در نواحی اندخود فرار نموده از آب بگذشت ودر شهر سبز بانیز

خلیل سلطان ملحق گشت و میرزا خلیل او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر الله داد و ارغونشاه و
تیمور خواجه آتیبوقا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب میرزا پیر محمد
جهانگیر که در آن اوان از کابل به بلخ آمده بود خبردار باشند در کنار آب خیال استقلال در دماغ میرزا
سلطان حسین پیدا شده بهانه کنکاش امرا و سرداران را بخلوت طلبیده و بقید خواجه یوسف را بشرف
شهادت رسانیده جمعی را مقید ساخت امیر الله داد و ارغونشاه و بشکر آن حال مشاهده نموده بتضرع و زاری
امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که از وی برنگردند و نایب خویش گردانید مقارن این حال بیر
خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با موال فراوان متوجه بلخ بود بدان حدود رسید و میرزا سلطان حسین او را غارت نمود
متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر الله داد و ارغونشاه و
دیگر امرا که بر سبیل کره ملازمت سلطان حسین میکردند از او جدا شدند و نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنابران در
هشتم شهر محرم الحرام سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان
به امیر سلیمان شاه پیوست و میان ایشان قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی
امیر سلیمان شاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت مآبی بدان سخن ملحق نشده عزیمت داشت
میرزا پیر محمد را بران داشت که بطریق شبیخون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه چاره
منحصر در گریز دانسته بهرات شتافته بخدام بارگاه شاهرخی پیوستند آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ
دینار کپکی و صد سر اسپ تیپوتی بامیر سلیمان شاه عنایت فرمود و سرخس را بسیورغال او گردانید و حکم فرمود که امیر سعید
و امیر سید خواجه که در سبزوار بودند بدو پیوندند و از جانب میرزا میرانشاه که بکابلوش آمده بود واقف باشند
و چون امیر سلیمان شاه روی بمقصد آورده بود امرا شاهرخی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانسته
نوشیروان برلاس آن شاهزاده شجاعت پیشه را در بیرون دروب عراق گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمان شاه
رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت خاقان سعید متوجه آنجا شده امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین
که داماد سلیمان شاه بود بکلات روان فرمود تا او را نصیحت کرده از مقام مخالفت بگذراند و عبد الصمد با امیر شاه الیه

ملازمت کرده سخنان دولتخواهانه مذکور گفته بحصول مقصود بازگشت و خاقان عالیجاه بموجب استدعاء امیر سلیمان شاه
امیر جهان ملک ملکت را نزد او فرستاد و چون جهان ملک نیز باتفاق عبد الصمد بازگردید رایات ظفر آیات بر جناح
استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمان شاه بعد از تحقیق این خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید
بسلامت بازگشته در هشتم جمادی الاول سنه ۸۰۸ بدار السلطنه هراة رسید و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک را به
ضبط اندخود و شبرغان مامور گردانید و چون فصل شتا بگذشت بار دیگر لشکر سلطان بدیع الاثار در بهار عازم گردید
تحرک شد خاقان سعادت انتما جهت مصلحت ماوراء النهر به ییلاق بادغیس خرامید و در منزل قزل رباط خبر محاربه میرزا
پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بانجامید

ذکر محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حوادث

در آن زمان که امیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر
قاصدی فرستاده امیر شاه ملک را طلب داشت و بجانب بلخ رفته از مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزاده مشار الیه
اتفاق نموده ایلچی سخندان جهت گفت و شنید وصیت صاحبقرانی درباب ولایت عهد بسمرقند فرستاد و چون قاصد
بپایه سریر سلطان خلیل رسید و سخنی که داشت بعرض رسانید میرزا خلیل سلطان جواب داد که آنحضرت خداوندی
السلطنه اکثر ممالک جهان به امیر تیمور گورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت فرموده
میرزا پیر محمد و امیر شاه ملک از استماع این جواب در تاب شده میرزا الغ بیک را بجو ملحق گردانیدند و با سپاهی
بیکران از آب آمویه گذشته و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه دوم ماه رمضان
سنه ۸۰۸ در حوالی نسف لشکر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر از روی خشم و قهر در هم آویختند
میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیر محمد حمله کرده ایشان را از جای برداشته تحت قوم ارلات کمر گشتند
و جوانغار و برانغار نیز پریشان شده میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک قرین صحت و سلامت بانجانب
رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردیده و میرزا الغ بیک و امیر
شاه ملک و دیگر امرا را شرف ملازمت دریافتند جناب امارت مآب به بهانه ضعف الاعضاء رخصت یافت که مدت
یکماه در بادغیس باشد و چون منزل باری قشون مضرب خیام اردوی همایون گشت ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده

وارث‌بان شاهزاده معروض داشت که ما برسمان عهد و قایم که بسته‌ایم بدرستی اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته
متعرض حدود سمرقند گشت بضرورت پای در میدان ممانعت نهاده رفع او کردیم حضرت خاقانی فرزند جانی ...
را بهمراه میرزا خلیل سلطان بدان صوب ارسال داشت پیغام داد که ما نیز برسمانیم که بودیم و پیمان خواهد بود
و لیکن تا کنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدانجا آید تا سخنی که باشد بگوییم و قواعد عهد و پیمان مجدد گردانیم
و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را بفرستد و چند روز موکب نصرت شعار در ییلاق بورقان و ایلار توقف نمود
و در آن یورت مزید با زاهد و دولتخواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورده وارث‌بان شاهزاده معروض
داشت که آنحضرت هر که را مصلحت دانند بکنار آب فرستند که ما امیر الله داد و ارغونشاه را بامرزا آنجانب گردانیم خاقان عالی
جناب امیر مضراب و جناب شریعت پناه قاضی عبدالله را جهت تمشیت آن مهم ارسال فرموده در خلال این احوال خبر
رسید که امیر شاه ملک بواسطه کمال اختیار و اعتبار را امیر سید خواجه که منصب امیر الامرایی داشت در تابعیت او
جهت که صفت الاعیان را بهانه ساخته از یورش تخلف نموده است با یاران خاقان نصرت نشان بای سیل ...
پیش امیرشاه رایه فرستاد و پیغام داد که مزد جان بود که چون کماه در باغ نیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد
چند روز از موعد گذشته باید که فی الحال بدین جانب شتابد والا درین مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم
دار السلطنه هراة شد امیرشاه ملک از راه الکک بلخ رفته و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال مستقر سریر سلطنت
رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرایی در استقلال و حل و عقد امور حکمی و مالی ... شده
کرده جمعی از امیرزادگان مثل سیف الدین عبدالصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی پسران اوج قرا ...
بتیمور ملک ولدای را با خود متفق ساخت و نماز شام غره ذی حجه سنه ۸۰۸ از ... الکک سوار شده علم عزیمت
بصوب جام برافراخت و در همان لحظه خاقان سعید ازین حرکت ناهنجار خبر یافته در نیمشب با جمعی که در آستان سلطنت
آشیان بودند لحظه خاقان سعید از عقب گریختگان روان شد علی الصباح در صحرا ... بدیشان رسیده فرمود که ...
جهت ... لعنت نموده اید سید خواجه با اتباع فرود آمده روی بر پای مبارک شاهرخی نهاده بجرم بخشش ...
در رکاب نصرت انتساب روانه هراة شدند و بعد از وصول بسر پل سالار خاقان کامکار شتر بمسیقه عز و جلال ...

و بعضی از موافقان خواجه با وی گفتند که اگر میرزا شاهرخ از سر جریمه تو درگذرد و پیشک هریک را از ما فردا بعقوبتی قتل باید
کرد موجب عبرت خلایق گردد و باز دیگر همه متفق شده بقدم خلاف عازم طوس شدند و خاقان سعید امیر حسن صوفی
ترخان و امیرزاده شیخ را نزد خواجه فرستاد و تا او را نصیحت کرده باز گردانند و آن دو امیر صایب تدبیر بسید خواجه
رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت درگذرد و گردن بکلمه موافقت درآورد فایده نداد و مقارن آن احوال
از کل تیمور تواجی از پیش امیر مضراب و قاضی عبدالله معروض داشت که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل
خلف وعده نموده هیچکس نفرستاد و حکم همایون نفاذ یافت که مشارالیهما باز گردند و رایات نصرت آیات خاقانی در
بیست و سیوم ذی حجه حجه مذکوره از عقب سید خواجه نهضت نموده روزی چند مرغزار مشهد تو مضرب خیام عساکر ظفر اعلام
گشت و در آن مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت طبوسی دریافت و مقارن آن حال از جانب طبس ...
بن خلیل که داروغه آنجا بود مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب ملازم برادر خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر عمر
فرستاده بود در آنجا ذکر کرده که عنقریب ممالک خراسان را جهة شما مستخلص میگردانم بنظر انور رسانید و آنحضرت
دل از ملاحظت سید خواجه برداشته بتاریخ غره محرم الحرام سنه ۸۰۹ متوجه طوس شد چون در مشهد مقدسه رضویه
علی راقدها تحف الصلوة والتحیه نزول اجلال اتفاق افتاد و سید خواجه که در قلعه کلات تحصن نموده بود روی بفیروزکوه
استراباد نهاده و رایت ظفر آیت بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول به جنوشان امیرشاه ملک از بلخ
رسیده منظور نظر التفات گردید و خاقان سعید قرین نصرت و تایید از آنجا نهضت فرموده ییلاق سمرقان
از نزول میمون مسرت افزای فضای گردون گشت و از آن مقام ... احشام منکلی بتیور ... را که آداب
رسالت و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش پیر بادشاه حاکم جرجان فرستاده پیغام داد که ما سید خواجه را از
حضیض مذلت باوج عزت رسانیده بودیم و او کفران نعمت نموده از ما گریخته بدانجانب التجا کرده است طریقه آنکه
گلشن عهد و پیمان قدیم را باب حسن اخلاق و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجه را با اتباع او در آن ولایت نگذارند
و بیش ازین اندکه ... فرموده تخلف خواهند ورزید نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد یافت

و آنچه در پس پردهٔ غیب مستور بود بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک پذیر نبود و سلکی بتوریز و پیرک پادشاه رفته میرزا
شاهرخ بهادر در همان موضع روزی چند توقف نمود و در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالم پناه رسیده اظهار اخلاص
و اتحاد فرمود و چون خامهٔ دستان سرای سخن بدینجا رسانید مناسب چنان نمود که شمهٔ حالات میرزا میرانشاه و
اولاد عظام او تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد لاجرم پرتو اهتمام بر تقریر فتح ابواب
تابید

گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان و امیرزاده میران شاه و اولاد او در میرزا عمر با سلطنت آشیان خاقان عالیشان

صاحبقران والا نژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله بمملکت هلاکو خان با میرزا
عمر بن میرانشاه عنایت نمود و ایالت بغداد پیر ابرادر بزرگترش امیرزاده ابابکر رجوع فرمود و مقرر ساخت که
میرزا میرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر بکار و بلای میرزا عمر حاضر گردد و از استصواب او درنگذرد و بار آن چون خبر
فوت امیر تیمور باذربیجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر حسابی برنگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرد و از روی
استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامراء میرزا عمر بود بعد از تحقیق فوت امیر تیمور
باغوا جمعی از اهل فساد بقصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نمود صباح روز بیست و هفتم رمضان باستان اقبال آشیان آمد
مولانا قطب الدین اودبهی و داراب توشچی و شیخ محمد تواچی و عبد الخالق ولد تیمور سکورچی را با بعضی دیگر از یکجاهان
معروض تیغ تیز گردانیده بخیال استقلال روی بسراپردهٔ پادشاهی نهاده و میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفهٔ
از ایناقیان و خانه یکجاهان را الکل و مسلح بکمک امیر جهانشاه فرستاد و لحظه بلحظه مردم شاهزاده زیاده شده اتباع
امارت پای تکبری کشتند بنابر آن امیر جهانشاه روی بگریز نهاده و عمر تابان با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده در نماز
دیگر همانروز بوی رسیده فی الحال بتیغش رسانید و میرزا عمر بخلاف مقرر عمر تابان را مصاحب ساخته بازماندگان امیر
جهانشاه را نوازش فرمود مقارن این حال میرزا ابابکر از گرمای بغداد به تنگ آمده بقصد ییلاق بهمدان کرد و جهت استجازه ایلچی
نزد برادر فرستاد و عمر فرستاده را نوازش نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که آن برادر زودی تشریف بدین جانب
آورند تا مهمات ملکی و مالی باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر باین سخن اعتماد کرده با دویست سوار بمیرزا عمر پیوست
و همان روز گرفتار شد و در قلعهٔ قهقهه محبوس گشت و چون میرزا میرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت بعزم

خراسان در حرکت آمده تا کالپوش استراباد عنان باز کشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر کهین پدر بنوازشت
مرحمت ما تر باستمالت سپاهی و رعیت اشتغال نمود و در آن اثنا درویشی بابا پکی نام در مراغه پیدا شده کرامات
و خوارق عادات ظاهر ساخته و میرزا عمر تقبیل درویش حکم فرمود بابا در حین عزیمت سفر آخرت بر زبان راند که روزی
چند متعذر بود اما معلوم خواهد شد که بعد از این چه فتنها حادث خواهد شد و چون از واقعهٔ بابا سه روز بگذشت
در سیزدهم محرم الحرام سنه ۸۰۸ خبر تخلص میرزا ابابکر متواتر گشت پیشتر این مقالات آنکه میرزا ابابکر بعد از آنکه زمانی
گرفته و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود متفق ساخته پیاده و جیات عادل قرابلی و شیخ حاجی که از جمله محافظان ایشان
بودند بر انداخت و حصار سلطانیه در حیز تسخیر آورده خزانه و جبا خانه را تصرف کرد و مجموع آن نقود و اسلحه را بر لشکریان
خود قسمت فرمود و روی بصوب خراسان نهاد و در کالپوش استراباد به پدر رسیده همعنان مراجعت انعطاف داد اما
امیرزاده عمر بعد از شنیدن این خبر بسلطانیه رفت و آن بلده را ببعضی از اهل اعتماد سپرده از راه مجلس و مراغه
باتاغ در حرکت آمد مقارن آن حال شیخ حسن وشاهی از جانب سمرقند بملازمت رسیده متقبل گشت که هرچه میرزا ابابکر از خزانه
سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده بر متمولان تبریز تحمیلات نموده و میرزا عمر بدانچه آنکه
امیر بسطام جاگیر را که با وی در مقام نفاق زندگانی میکرد بدست آورده عزیمت سراو فرمود و بسطام از راه فرار با امیر
شیخ ابراهیم شروانی پیوست بنابر آن میان میرزا عمر و امیر شیخ ابراهیم نایرهٔ نزاع اشتعال یافت و هر یک با لشکری بکنار
آب کر شتافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و بعد از هفته خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعه
سلطانیه استیلا یافته هر کس را که آنجا یافتند اسیر کردند و هرچه دیدند بغارت بردند لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم
گرگ آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بتبریز مشاع کردند و عمر تابان و سلطان سنجر حاجی سیف الدین
و عبد الرزاق حداد و امیر پایان توجین و شیخ حسن وشاهی طریق سلوک داشته بمیرزا ابابکر و میرزا میرانشاه ملحق
شدند میرزا ابابکر عمر تابان را و اولاد او را منظور نظر تربیت گردانیده شیخ ظالم را با سایر کرجیکان بیاسا رسانید
آنگاه باستصواب بعضی از مصلحت اندیشان تخت از نو ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بر آن نشاند و اسم پادشاهی
بر او اطلاق کرده روزی چند بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کاردو بمراغه

رفته و با امیر جالیق برکان و سایلق برلاس و جمعی از سلدوزان مستظهر شده بجانب تبریز کوچ کرد آمده و علیکه بن
جالیق پیشتر بدان بلده شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و عام هجوم نموده خواجه پیرولی را که مبلغ صدهزار دینار بتحصیل
داشت بقتل رسانیدند و ترا که را از شهر بیرون کرده دروازها را مضبوط ساختند و میرزا عمر از امرا و ترکمان و اعراب
حرب داده ورا شا حرب غیر قریب وصول میرزا ابابکر تحقیق پیوست و چون میرزا عمر قدرت مقابله و مقاتله نداشت عنان
عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و حاکم آن بلده میرزا رستم برسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تبجیل تقدیم رسانید
و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی دقیقه نگذاشت انگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر الغ
میرزا ابابکر که در ساوج بلاغ غافل نشسته بودند ایلغار کردند و جهات و اموال بسیار بدست آورده باصفهان بازگشتند
و میرزا رستم در مقر خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد با عزاز تمام او را بشهر درآورده جشنها
ملوکانه و سورها پادشاهانه ترتیب داد و تحفها ملوکانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز بعیش و نشاط
اوقات گذرانیده در اوایل فصل بهار برافقت میرزا پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمد
بدیشان پیوست از آن جانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر خود اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفه حالش کشید و خود
بر سریر سلطنت تکیه زده در اواخر جمادی الآخر سنه مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا فرود آمدند و تعدی
بسیار بعجزه و رعایا رسانیدند و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ بمسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود
و بعد از وصول بجربادقان شنید که امیر بسطام جاگیر تبریز را تسخیر کرده مهم آذربیجان از مهم اصفهان اولی دانسته عنان
مراجعت معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این سخن شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان گریز
بکابینی میرزا ابابکر تافتند و این خبر در عرق ارغون بمسامع میرزا ابابکر رسیده لشکریان خود را استمال کردانیده بعزم
رزم اعدا بازگردید و در حوالی درگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آیین دست داده از هر دو جانب مردان مرد کردان
صف بزد در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح باعدام و افنای یکدیگر پرداختند و در آن روز قریب چهار هزار سوار و پیاده
کشته گشته بهنگام شام هریک از آن دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته روز دیگر چون جمشید
خورشید با تیغ آمد از میان کواکب
تاخت باز از هر دو جانب
افغان و غریو کوس برخاست
و نایره قتال التهاب
انگیخت

میرزا مظفرالدین ابابکر با هفده سوار بر قلب لشکر مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نموده او را از پیش برداشته
و میمنه و میسره را تبر مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده و میرزا ابابکر آغاز محاصره کرد و چون نزدیک بآن
رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنود که امیر شیخ ابرهیم و امیر بسطام جاگیر بفراغت در تبریز نشسته اند
و شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغولست بنابران با اصفهانیان صلح کرده در سلخ شعبان بصوب آذربیجان انعطاف
داد و میرزا عمر چون دانست که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه
عالم پناه خاقان سعید آورد و در غره ربیع الاول سنه [٨٠٦] در یلاق بموضع خواجه قبر سعادت دستبوس دریافته منظور
نظر عنایت والتفات پادشاهانه گشت و جمیع خدم و حشم او به انعام و خلع فاخره و اسبان تازی مفتخر و مباهی شدند
مقارن آن حال منکلی تیمور که برسم رسالت نزد پیرک پادشاه رفته بود باز آمده جواب بر وفق مراد نیاورد بنابران خاقان
عالیمقام بعزم فتح جرجان از ییلاق سلطان نهضت نمود **ذکر محاربه حضرت خاقان سعید با پیرک پادشاه و انتقال**
نمودن حکومت استراباد بامیرزاده عمر بن میرزا میران شاه در اوایل فصل خریف که حریف برد در اطراف
باغ و بستان آغاز دستبرد کرد و از اشتراز لشکر صرصر خزان حرارت هوای لشکر تابستان روی به انهزام آورده
خاقان سعید تا بمنزل ملک مجید جلیکا و مازندران درآمد و چون موضع سماه بلاد معسکر فرمان فرمای بلاد و عباد گشت
آنگاه پیرک پادشاه باتفاق سید خواجه و عبدالصمد حاجی سیف الدین و شمس الدین اوج قرا قلب و میمنه و میسره آراسته
مانند شیر ژیان از بیشه مازندران بیرون آمده لشکر فیروز اثر در مقابله اعدا صف آرای گشته میرزا الغ بیک
و امیر شاه ملک و امیر موسی که برانغار منزل داشتند و میرزا عمر و امیر سیف خلیل و امیر جهان ملک علم جلادت برافراشته
و حضرت خاقانی با امرا و ترخانی در تول قرار گرفته و دو لشکر چون دو دریای اخضر از صرصر حمله بها در ان غضنفر اثر
بموج آمده غبار معرکه به یکبار تصاعد نموده شمشیر آتش فعل آمد از سرها کردن کشان بر خاک مذلت انگند **بیت**
زمین شد ز خون سران لاله گون
بهر سو روان گشت دریای خون
ز شمشیر خونبار ز هر دار
پشیماد سراند بدن هشیار
آخر الامر نسیم عنایت سبحانی از مهب وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزیده پیرک پادشاه با تابع
و اشیاع
همه کوه و لب روی از دو دنج سر سنگ
پای در وادی فرار نهاده پیرک پادشاه نحو تو تم کریخته سید خواجه و عبدالصمد

راه در از شیراز در پیش گرفته و شمس الدین اوج قرا و سید حسام خواهر زاده سید خواجه بدرگاه عالم پناه التجا کرده
عنایة یافتند و تمامی خطهٔ جرجان تحت تصرف خاقان ملک ستان درآمده سید عز الدین هزار جریبی برادر خود را
با پیشکشهای لایق باستان معدلت آشیان فرستاد و خطبه بنام همایون خوانده التماس باج و خراج نموده و حاکم
ساری سید مرتضی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و طاعت گذاری بروی روزگار خویش گشود انگاه خاقان
عالیجاه ایالت ولایت استراباد بمیرزا عمر عنایة کرده اسباب سلطنت او را مرتب و رایت نصرت آیة بصوب دار
السلطنه هرات برافراخت و در اثنا راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا و باورد و سبزوار
و نشابور بمیرزا الغ بیک تفویض کرد و در چهاردهم جمادی الآخر در ظل عنایات ایزد تعالی بمستقر دولت و اقبال نزول
اجلال فرمود **ذکر شهادت میرزا پیر محمد جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر** میرزا پیر محمد جهانگیر که خسروی سلیم النفس کم آزار بود
و پادشاه کریم خلق عدالت آثار زمام امور ملک و مال را در قبضه اقتدار پیر علی باز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتشرنگ
و استماع نغمهٔ عود و چنگ مشغولی مینمود و او از دلربایی‌های اشغال سلطنتش خبر میداد و در جواب آهنگ روح افزای
چنگ و رباب مرثیه او می‌خواند و او بی‌شعور از شراب ناب **بیت** چو سلطان سر اندازی **د** نفتیه بحر از سر تاج کی
لاجرم تکبر پیر علی بمت ازدیاد پذیرفته خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه ۸۰۹ که میرزا
پیر محمد در خلوتخانه باطن جرعهٔ انابت را فروخته و از فروغ نایره ندامت شمع مثال میسوخت پیر علی نا ربناک با جمعی
برگرد سراپرده پادشاهی محیط گردید در چهار رسم ماه مذکور آن شاهزاده سعید را شهید گردانید و میرزا سید احمد میرک
در شبرغان از حدوث این واقعه ترسان گشته لب نان با دوزان بجانب هراة شتافت و کیفیت جرات پیر علی بعرض
خاقان سعید رسید و از شنیدن آن خبر اندوه انبوه بخاطر او راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان
و امیر نوشیروان را همراه میرزا سید احمد میرک کرده بصوب بلخ روان ساخت و میخواست که بنفس نفیس از عقب روان
شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر در اطراف دیار خراسان افتاد **ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی کشته
شدن او بانقضاء قضاء سبحانی** چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استیلا برافراشت فوجی از ابطال رجال را
بجانب ری فرستاد با ده هزار خانه دار معول که در آن ملک با غرق میرزا ابابکر بودند کوچانیده بمازندران آورده

و حرکت میرزا عمر بدان واسطه همت تضاعف پذیرفته خیال استقلال از باطنش سر بر زد و مقارن الحال شیخ حسن لجمی
با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک از خراسان گریخته بجرجان رفته و گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده
خاطرند هرگاه که رایات ظفر پناه بدان جانب نهضت نماید اکثر بملازمت میشتابند و میرزا عمر این سخن باور کرده و دفتر
حقوق تربیت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاده بسرعت برق و باد از استراباد عنان گیران بجانب خراسان
انعطاف داده و میرزا شاهرخ چون این خبر استماع فرمود در بیستم شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال نموده
در روز دوشنبه نهم ذی القعده در حدود قریهٔ بردویه جنود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف بتسویه
صفوف پرداختند در آن حین جگه تواچی از اعیان عمر باییان بسان دولت و اقبال پشت بر میرزا عمر گردانیده
روی بدرگاه خاقان والا گهر آورد و سایر امرا و لشکریان که آن حال مشاهده نمودند گریزان شده مرکب بطالعی رشید
آن فتح که مفتاح امان بود برآمد و میرزا عمر از دستبرد خنجر قضا و قدر بجانب مرو الرود گریخته در کنار آب بدست
جمعی از نوکران امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر و بندی بر پای در منزل امرودک باردوی اعلی رسانیدند
و خاقان سعید مرحمت کرده محض عنایت فرموده طبیب و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هراة روان نمودند و میرزا
عمر در بیست و پنجم ذی القعده بمنزل تغور رباط ازین رباط دو در روی بعالم دیگر آورده در عهده المتاخرین نور الملة والدین
الرازی مدفون گشت و در غرهٔ ذی الحجه دار السلطنه هراة از وصول موکب خاقانی طراوت جاودانی یافت و در
مستشعر بهمن ماه پادشاه عالیجاه به ییلاق بادغیس شتافت **ذکر دفع شر پیر علی تاز بیمن توجه خاقان سرافراز**
چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع پیر علی تاز پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید
در روز دهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمایه رایات ظفر آیات از ییلاق بادغیس بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت
آمد و در اوایل صفر سایه وصول بر خطهٔ اندخود انداخت و پیر علی تاز جرات نموده تا پل خطیب پیش باز آمده اما چون
موکب همایون بخواجه دوکه رسید پیر علی عنان بصوب فرار تافته روی به بادیه ادبار آورد و حضرت خاقان سعید
میرزا سیدی احمد را با امیر بادکار و امیر انوشیروان و حسن صوفی ترخان بتکامیشی روان فرمود و امرا به پیر علی
رسیده احمال و اثقال او را گرفته او با اندک مردی بجانب کیه الکن بیرون رفت و امرا باز گشته موکب همایون

پیوسته شد و در آن ایام که خاقان گردون غلام در قبة الاسلام بلخ رایت حشمت و عظمت برافراشته بود و پرتو
التفات بر تسخیر قلعه شادمان که از زمان ظفرنشان امیر صاحب قران تیمور گورکان بر امر حسین تا آن وقت
خراب بود و ویران انداخت و به اندک زمانی آن حصار استوار در کمال متانت معمور ساخت و حکومت بلخ را
تعلق بمیرزا قیدو ولد میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هرات معاودت نمود و چون پیر علی
تاز نوبت دیگر سپاهی فراهم کشیده بحدود قبة الاسلام بلخ خرامید از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم گردید و در
اثنای گریز جمعی از کله‌شران ملازمانش باهم گفتند که تا این کل همک بجرام سردار ما خواهد بود بواسطه کثرت ابواب
ستمگری و مخالفت اصحاب تاج و سریر تفرقه و تشویش بسیار بما خواهد رسید اتفاق با تفاق سران سر ذهر
شیاق مع را از بدن جدا ساخته بدار السلطنه هرات فرستادند و مردم را از انواع دغدغه و پریشانی نجات
دادند **ذکر توجه حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهان ملک**
بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار در آن اوان که موکب نصرت نشان خاقان سعید از قبة الاسلام بلخ قرین
نصرت و تایید بدار السلطنه هرات رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیک آمده بموقف عرض رسانید که پیرک پاشا
با جمعی کثیر از اوباش جانی قربانی و اراذل لوکلی در هم کشیده بمازندران شتافته است و شمس الدین علی جمشید تازان
و کوتوال قلعه استراباد است و تغلیق حصن و معرض خطر افتاد و بنابرین خاقان عالمیان ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان
را در ماوراء النهر بحکومت بگذاشت و در سیوم جمادی الاخری سنه عشر و ثمانمایه رایت ظفرآیت بجانب جرجان
برافراشت و در منزل طرق امیرشاه ملک بشرف بساطبوسی رسید در خوجان میرزا الغ بیک شرف ملازمت دریافت
و پیشکش کشیده چون موضع قنبر از سعادت وصول قدر نصرت اثر غیرت ملک اخضر شد ابومسلم درلوح ادقرا
از مازندران آمده عرضه داشت که پادشاه از استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار
بیرون از کار خاقان عالیجاه باستراباد و فرامید آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عز الدین هزار
جریبی آستان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و خط و امغان سیورغال آن سید جلال شد و
ایالت مملکت استراباد تعلق بامیرزاده الغ بیک گرفت و عنان جهان کشا بصوب خراسان منعطف گشته در نهم

ذی قعده مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هرات در آمد مقارن آن حال جهان ملک ملکت و بعضی دیگر از امرا
بلند رتبت باغی شده بجزای اعمال خویش رسیدند تبیین این مقال آنکه از آن سال که خواجه غیاث الدین سالار
سمنانی بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود و آثار کفایت کرده نقدی مرتب کرده و آنچه اصحاب مناصب از مرمر
گرفته بودند بنام ایشان جمع کرده بلکه هر کاهی را کوهی و هر جوی را خرمنی و هر دانگی را دیناری اعتبار نموده و چون
اجناس در آن اوقات قیمتی تمام داشت جمعی از امرا گمان بردند که چون دفتر بعرض صاحبقران عالی گوهر رسد
آنچه زیاده از حواجب خود گرفته باشند تغییر بر ایشان حواله خواهند داشت و بدان جهت بعرضی خواهند شد امیر
جهانملک که از قوم قوچیان بود و مدتی مدید در غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی می نمود با خواق
امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمورتاش و برادرش و بهلول ساتمور و سلطان بایزید عثمان
و دیگر با یکدیگر عهد کرده یاغی شدند و یکناگاه از نهر مرغاب رفتند و در جرغ الکک بایستادند و خاقان سعید
فی الحال پای ظفر اثر در رکاب آورده امیر مضراب پیشتر بجالغان رسید و جنگی عظیم نموده زخمی خورده
و چون همای چتر همایون بال اقبال در هوای فضای جرغ الکک گسترد امیر جهان ملک واتباع از آب کار و بار
گذشته آب را حصار ساختند و آنحضرت ازین طرف آب توقف نموده بس از آنکه سپاه ظفر پناه جوق جوق گو
اعلی پیوستند عاصیان ترسیده هریکی بطرفی پیوستند سعادت بیاسا رسید و برادرش آقبوقا از آدرشد و جهان ملک
و دیگر را امیر جرکس را در خاندن بدست آورده بندی بر پای نهاده بجانب هرات فرستادند و ایشان در جبل و خبرا آن
کشته شدند و حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل از راه بیابان طبس پیش میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان
بایزید در جام گرفتار شده بشفاعت امیرزاده ابراهیم سلطان نجات یافت **گفتار در بیان بعضی از حوادث**
وقایع **عراق و آذربیجان مصدر زند کر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان** چنانچه در ضمن
وقایع یورش هفت ساله صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان مستفاد میگردد سلطان احمد جلایر
و قرا یوسف ترکمان در وقت توجه آنحضرت از جانب روم روی بجانب مصر آوردند و چون در آن زمان ملک
بعضا جعفران بلند مرتبه دم از محبت میرزا آن دو سردار را گرفته هریک را در برجی از بروج قلعه مقید گردانید اما ایشان

310

از اختلاط با یکدیگر کسی مانع نمی آمد و در آن حصار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان پسر او را در آغوش خود انداخته بفرزندی قبول کرد و پیش خود نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر مدولت اقبال رسند با هم متفق و متحد بوده بغداد و تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز حکومت نماید بعد از آن قرا یوسف شبی در واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتری ها که در اصابع داشت یکی بیرون کرده بانگشت او در آورد و صباح این رؤیا را با سلطان احمد در میان آورده گفت چگونه تعبیری از اقطار ممالک صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چندگاه آن دو پادشاه در مجلس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور گورکان بمصر رسید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و فرمود که هر یک با بعضی نوکران نگاه دارند و ما یحتاج هزار کس از اسپ و سلاح از زر نقد بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد خبر از خربندگان رسا گرد و پیشکان کسی در مصر نبود لاجرم الجاء از مصریان گرفت بدیشان داد اما از نوکران امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار بودند و از بعضی کس جلد مکمل ساخته هر روز که سوار میشدند آن جماعت از غایت آراستگی ملازمتش میمودند از آن جهت شکوه ترکمانه در خاطر مصریان افتاده قاصد ازالهٔ ایشان دل شدند و در آن اثنا روزی پادشاه مصر با خواص امرا چوگان بازی خرامیده و قرا یوسف با ملازمان خویش در تماشا معارضهٔ ملک فرج در آمده امرای مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد در نوکران امیر قرا یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازند ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف از سر نموده بمجانب سواره تر دیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریب به این ولایت آمدیم و پادشاه دربارهٔ ما عنایت دریغ نداشت اکنون برخصت متوجه دیار خویش میگردیم و عنان یکران انعطاف داده با مجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خود شتافت و عیال و اطفال را همراه گردانیده روی بدیار بکر آورد و امرای مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت به این کیفیت نقصی تمام است در امر سلطنت اگر اشارت باشد ایشان را تعاقب نمایم پادشاه جواب داد که ترکمانه در غایت بیباکی و تهور رند و دست از جان شسته اند و فدایی گشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان شتاب نکند گذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف

را از حد ود مصر تا کنار آب صد و شصت و نوبت با کوتوالان قلاع که سر راه بروی گرفتند مقابله و مقاتله روی نمود تا از حدود مصر تا کنار آب فرات گذشته و در تمامی معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر آمد میان او و ملک شمس الدین حاکم اخلاط و تفلیس محبت و اتفاق روی داد و ملک شمس الدین دختر قرا یوسف را در حبالهٔ نکاح کشید و قرا یوسف با امرای ملک شمس الدین بجد و دآن و دسطان برده دواب و مراعی و احمال و اثقال الوس آیت را بغارت و تاراج برده و تمامی ایل و اولوس ترکمانه بدو پیوسته قلعه اونیک را بتحت تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از رفتن قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد بجون انقدار استعداد دیراق نداشت که ما تند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود کپنک پوش گشته با معدودی چند از مغافلیک روی توجه بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفته و از دیار بکر بحله شتافت و در گوشه بنشست و مردم او باش و ثشه جوی بخدمتش شتافتند و آوازهٔ وصول سلطان احمد در عراق شیوع یافت و چندان اراجیف در بغداد پیدا شد که حاکم آن موضع دولتخواجه ایناق راه جای لوقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی به اردوی میرزا عمر آورد و بعد از یکهفته از رفتن دولتخواجه سلطان احمد بوطن مالوف شتافت و بار دیگر بر سریر سلطنت نشست و در اواخر سنه ثمان و ثمانمایه که میرزا ابابکر بجانب صفاهان اشتغال داشت و امیر شیخ ابرهیم شروانی به تبریز در آمد و همت بر دفع شر اهل ظلم گماشت که سلطان احمد کرده ابنوه از اوباش گرده و ایرات و احشام ترکمه در هم آورده متوجه تبریز گشت و این خبر در محرم سنه ۸۰۹ بسمع امیر شیخ ابرهیم رسیده بر سبیل مشورت با امرای خویش گفت که آذربایجان سالها قرار و ان تختگاه آبا و اجداد سلطان احمد بوده و ما نسبت بدین خاندان پیوسته طریق مودت سلوک داشته ایم و بنا بر آنکه دست ظلم از دامان عرض رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شده مناسب آنست که ما نیز بولایت خود رویم خواطر بر نهیله قرار گرفته امیر شیخ ابرهیم روی بولایت شیروان آورده و در اواخر همان ماه سلطان احمد بدار الملک تبریز نزول کرد و تبریزیان اظهار فرح نمود بغلط شد که چون سلطان احمد مدتی کربت غربت کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی از افعال ناپسندیده کرده باشد و او اصلا تغیر با اطوار خود راه نداده بود و دائم بر بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتر بازی و مصاحبت پسران ساده عذار قیام می نمود

لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر مایل شدند و هم در آن اوان میرزا ابابکر با اصفهانیان صلح کرده به
رسم ستیز روی به تبریز آورد و سلطان احمد از مقدم او خبر یافته رعب و هراس بخود راه داده روی به
بغداد نهاد و چون دران ایام نوایب فراوان بمردم تبریز رسیده بود و علت طاعون نیز روی نموده مردم متنفر
شدند و میرزا ابابکر در هشتم ربیع الاول بآن بلده درآمد هیچکس ندید لاجرم اظهار عدل و داد کرده استمالت‌نامه‌ها
باطراف ارسال داشت و حکم فرمود که هیچ آفریده بهیچ وجه متوجه رعایا نگردد و هم دران اثنا شنود که قرا
یوسف قلعه اونیک از دست دولدای انتزاع نموده و بسیاری از تراکمه پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان
دارند و خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه آنجانب شد و بعد از تلاقی فریقین سه روز متعاقب بین آنجا
مقابله و مقاتله روی نمود و در روز سیوم میرزا ابابکر بی سببی ظاهر روی بوادی فرار نهاد و تراکمه غنیمت فراوان
گرفتند و میرزا ابابکر تا مرند عنان باز نکشید و سپاه از هر جا که آنجا بودند غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست
بغارت بردند و چون شب شد شیخ نقاب جمعی از تبارزه از شهر گریخته فرمود که در صحرا آتش بسیار برافروختند
و مردم میرزا ابابکر آتشها دیده پنداشتند که تراکمه بتکامیشی ایشان آمده اند بنا بر آن علی الصباح میرزا ابابکر تبریز
گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن امیر قرا یوسف بنخجوان آمد و خواجه سیدی احمد بیکچی که خلاصه خاندان
مشایخ عالیشان بود تبرّا و از رفته از ییلاقی که در آن اوقات به تبریزیان رسیده بود شمه بعرض رسانید
و داروغه و استمالت‌نامه ستانده مقضی المرام مراجعت نموده و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی [illegible] قشلاق
کرده در ماه جمادی الآخر سنه ۸۰۹ امیر بسطام جاگیر بخدمتش شتافت و منصب امیر الامرایی یافت و همچنین دیگر
سرداران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس بر وجه احسن معاش کرده و وضیع و شریف و اعلی و ادنی را
مراتبهم رعایت فرمود **ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با میر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین
میرانشاه گورکان** چون میرزا ابابکر تبریز گذاشته بقلعه سلطانیه رفت از ولایت همدان و درگزین
و قزوین سپاهی جلادت آیین در هم کشیده بعزم انتقام و ستیز متوجه حدود تبریز گشت و امیر قرا یوسف
باتفاق امیر بسطام جاگیر و جمعی کثیر از سرداران آذربیجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ بیست و چهارم

شهر ذی قعده سنه ۸۰۹ در منزل سردرود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانغار و جوانغار و قول
آراسته و دلیران روزگار قدم در میدان پیکار نهادند و تخت از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه
میرزا ابابکر تاخته دو کس را نیز ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را زخم زده بگریزانیدند
میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان مشاهده نمود تا تند شیری دلیر که روی بصید آهو و نخجیر آورد بمیدان تاخت
و جلال الدین زیرک را از پشت زین بر زمین انداخته تراکمه را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر
درهم آمیخته زتیر زتا دامن سرد بود روان گشت خون سپاهی چو رود و میرزا ابابکر تترک برادرش را که
یادگار شاه نام داشت در برابر اغناز قرا یوسف بودند از میش برداشت و از عقب ایشان عنان باز نکشید
تا وقتی که سر بزرگ بر سر نیزه کرد اما در غیبت او تراکمه قلب سپاه را که بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود در
هم شکسته و غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرزا میرانشاه زده او را از اسب درانداخت و جامه و سلاح خوش
تصرف نموده سر مبارکش از بدن جدا ساخته و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت بجوی از عقب تترک بازگشت
از سپاه خویش مستغنی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار گردانیده و امیر قرا یوسف فتح و ظفر اختصاص
یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم قصاص فرمود و فرمود که اگر او را زنده پیش من می آوردند رعایت
میکردم و روپوشان حرم میرزا ابابکر که در دست لشکریان اسیر شده بودند پیش خواتین خویش
فرستاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید بیدلش رسانیده بآیین سلاطین
در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس الدین خوزی استخوان او را بماوراء النهر برده در قبة الخضرا کش
دفن کردند والحکم لله الحمید المجید و منه العون والتأیید **ذکر رفتن میرزا ابابکر بدار الامان کرمان و بیان
مآل حال آن پادشاه بی سامان** میرزا ابابکر چون از دست سپاه قرا یوسف پای در
وادی فرار نهاد عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و دران زمان امیر ایدکو برلاس که بفرمان
امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آنمملکت بدو تعلق داشت وفات یافته بود و پسرش سلطان
اویس آنجا ایالت می نمود و چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت

استیصال نموده و میرزا ابابکر بکرمان درآمده و سلطان اویس پادشاهی نمود باستقلال نایرهٔ رشک
در باطن او شعله زده قصد استیصال او نمود و سلطان اویس را حبس و بند شاهزاده با خود محکم گردانید در
آخر روزی طبل جنگ فروکوفت و قصر امیرزا ابابکر را احاطه کرده و مصلحان در میان افتاده مهم بران قرار دادند
که کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون رود بی آنکه ویرانی یابد بملک دیگر شتابد الغرض میرزا
ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریق محبت و اتحاد پدید آمده اتفاق
موجب آن شد که حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر آخر جمادی الاولی
سنه احدی و عشر و ثمانمایه خطهٔ بم مخیم او شد و سلطان اویس ازین خبر در حیرت افتاده مقارن انحال
لشکری که بجانب گرمسیر فرستاده بود دررسیدند لاجرم مستظهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت
آمده و میان او و سپاه میرزا ابابکر چند کرت محاربات دست داده گاهی میرزا ابابکر بدین پیکر ظفر اثر مردود
گشت و احیانا سلطان اویس را صورت نصرت روی نموده در نوبت آخر شاهزاده شکستی فاحش یافته
زخمی کاری خورده ازین دار فانی رخت برای باقی برد له الحکم والیه ترجعون

گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات حضرت قران دارای فریدون فر

در حین فوت صاحبقران ممالک ستان امیر تمور کورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بر دار الملک شیراز استیلا
داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگر میرزا اسکندر در همدان و چون این خبر
محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده اش ملکت آغا بنت خضر
اوغلان در سلک خواتین حضرت خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکه باسم میرزا شاهرخ مزین گردانید و از
جهت اعلام این نکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاد و این بیت را در عرضه داشت مندرج ساخت که

همه بنده گانیم و شهرخ پرست   من و رستم و اسکندر و هر که هست

حضرت خاقان سعید فرستاده را نوازش
بسیار فرموده رخصت انصراف داد و دران وقت که میرزا عمر امیر جهانشاه را بکشت میرزا ابابکر را محبوس
کرد و میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت و میرزا پیر محمد عنایت فرموده حکومت یزد را بوی تفویض نمود

فرموده و بعد تمامی میان برادران طریق یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه ۸۰۹ بواسطه افساد مفسدان
یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفته بند کرده مصحوب بعضی معتمدان بصوب
خراسان فرستاد و او در چهارده طبس بند از گسسته و از محصلان جسته باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم
جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته هر دو برادر عازم شیراز شدند و میرزا پیر محمد بقدم ممانعت پیش آمده
بعضی از اعاظم امرا و نوینان را برسم منقلای روان ساخت و ایشان را وصیت نموده که گذرهای آب را که
بین الجانبین حایل بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آب رسیدند و محال عبور را مضبوط دیدند
در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب اشک ریزان بود میرزا اسکندر از
از گذری مجهول بگذشت و محافظان گذرها از عبور او خبر یافته عنان تمالک از دست دادند و روی بصوب شیراز
آوردند و میرزا پیر محمد پیوسته در شهر متحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفته زمان
محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان چون دانستند که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست گرمسیرات فارس را
غارت کرده عنان بصوب اصفهان انعطاف دادند و در سنه عشر و ثمانمایه میرزا پیر محمد لشکر باران عدد جمع
ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر نهضت نمود و دران اوان میرزا رستم جهت وبا از اصفهان بیرون
رفته در کندمان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب
کردند جواب داد که خاطر جمع دارید که قافله شیراز برای ما ترکات و تنسوقات می آورند و بعد از آنکه شیرازیان
نزدیک رسیدند از جانبین تعبیه لشکر پیدا شد تخت میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرده و میرزا پیر محمد
برفع آن مشغول گشته هر دو سپاه درهم آویختند و بنهایه کشش و کوشش تقدیم رسانیدند آخر الامر شکست
اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهادند و عازم خراسان گشتند و میرزا
پیر محمد تیغ ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اهل سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و همه کس را در ظلال
امان جای دهند و اصفهانیان چون این مژده شنیدند جوق جوق روی امید در ابدرگاه میرزا پیر محمد نهادند
و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده و چند روز در مرغزار شهرک و کندمان بنشست تا الاغان فربه شدند

انگاه کاشان و جرباذقان و سایر توابع اصفهان را بحیطهٔ تصرف درآورده بشهر درآمد و با آنکه در آن زمان آفتاب
بسنبله رفته بود غلهٔ اصفهان را بواسطهٔ وبا تا آن غایت ندرویده بودند و بیمن مقدم میرزا پیر محمد طاعون بکلی
بار دیگر اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال او
بخواجه مظفر نطنزی رجوع شد و چون خاطر پیر محمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بعزم
مملکت شیراز شتافت

رفتن میرزا رستم به آستان خاقان سعید و مراجعت نزد برادر بشیراز

چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکهٔ گندمان عنان بصوب خراسان تافتند میرزا رستم اعتماد بر لطف
و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنهٔ هراة خرامید و باصناف عوارف عواطف متحقق و مباهی گردید و میرزا اسکندر
روزی چند در قریهٔ احمدکه در میان تون و طبس واقع است بسر برده چون زمانه بانشاء آن راز زبان بگشاد
از انجا روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در حدود آن ولایات جمعی بپیوسته میرزا بید که حاکم بلخ بود بقصد
او نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا باندخود افتاد
والی آن ولایت سیدی احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورده و کیفیت حال بخاقان سعید عرضه
داشت کرده و آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و بسیدی احمد
و پیغام داد که رقعه را که میرزا اسکندر تسلیم کند و او را مطلق العنان گرداند و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر
عازم فارس گشته تا از شام بیست و ششم ماه رمضان سنه ۸۰۸ پیاده بشیراز درآمد و میرزا پیر محمد چون از حال
برادر خبر یافت دست از طعام بازکشید و در همان ساعت او را طلبید و انواع اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطر
مطمئن گردید

ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر غدر حسن شربتدار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار

در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمایه میرزا پیر محمد عزم تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش
گردانیده چون بموضع ... رسید حسین شربتدار که بیمن التفات آن پادشاه بلندپایه اطوار از مرتبه
لیاقت بدرجهٔ امارت ترقی فرموده بود از غایت شقاوت جمعی را از اهل شرارت با خود متفق ساخته
نیم شبی بر این درگاه میرزا پیر محمد رفته آنجناب را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حال واقف

و ترک علی الفور با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفته در شبانروزی طی مسافت کرده بشهر درآمد و میرزا زاد بخانهٔ
امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال بازگفت و تیمور خواجه و سایر اعیان شیراز
که گمان بردند که آن حرکت از میرزا اسکندر صادر شده چون مردم اکثر از او در شهر رسیدند حقیقت حال
معروض داشتند تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند اما حسین شربتدار بعد از آنکه شهد
شهادت بمیرزا پیر محمد چشانید برادر خود را خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را بزهر قاتل مبتلا گرداند
و حال آنکه او همعنان باو بشیراز رفته بود و امیر عبد الصمد در همان زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع شدند
آن ملعون مجلی از احاطهٔ دایرهٔ خیال بیرون داده بحصار شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته روز
دیگر از صبح تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن نایرهٔ حرب و جنگ پرداختند و بهنگام ظلام امرا
و لشکریان بخدمت جناب اسکندری مایل گشتند و روز دیگر آن غدار بداختر بیک بطرف کرمان رفته در اثنای راه
با امرا میرزا پیر محمد که برسم منقلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده بازخورد و امیر صدیق او را گرفته
بشیراز آورد و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بدکیش را تراشیده و رخسار مردار
او را غازه کرده و کلاه تخته را بر سرش نهاده کادی را ارکبش گردانیده و باین هیأت آن فرطیعت را بنظر میرزا
اسکندر رسانیدند و شاهزاده ازو پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که کشتن او ترا بدنیا [illegible] رغبت
اسکندری التهاب یافته بدست خود چشم راست از حدقه اش بیرون کرده و فرمود تا بزخم چماق آن سر دفتر اهل نفاق
را هلاک ساختند و سرش بجانب اصفهان فرستادند و جسد خبیثش را بعد از آن در آتش انداختند

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از لشکر میرزا اسکندر و رسیدن میرزا رستم بایالت اصفهان

در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن محمد مظفر را با ماوراء النهر از فارس
کوچانیده بود پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال احوال مذکوره از آن ولایت بآذربیجان شتافته
ملحوظ نظر عاطفت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر
بسطام جاگیر و دلالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد و میرزا عمر شیخ بن پیر محمد و امیر سعید برلاس

کوران بلده بودند پس از تحقیق این خبر باستقبال از شهر بیرون رفتند الا آنکه قدم در میدان قتال ننهند فاما ان نفر
یزد تافتند زیراکه داروغه آنجا هم از مخالفت میرزا اسکندر میترسید و امیر فاضل از میرزا اسکندر عمر شیخ مفارقت اختیار کرده
در تقریر کیفیت حادثه را بعرض میرزا اسکندر رسانیده از جانب که غربیت یزد داشت یورش مملکت اصفهان را
اولی دانسته عنان عزیمت بدان طرف تاخت و امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر بایان را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع
او فرستاد و آن دو طایفه در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمدند امیر الیاس
بر شیان پوست و دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را التزکیک نمودند تا از حضرت
خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردد اما چون میرزا اسکندر نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم
موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی آن شکاه آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند و آتش حرب اشتعال
حرب اشتعال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان معتصم موسوم شدند و بدان جهت اصفهانیان دلیر گشته
نزدیک قول میرزا اسکندر راندند اما آخر الامر نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان
دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند و اکثر کلانتران سپاه عراق و آوریان اسیر دستگیر گشتند سلطان
معتصم منهزم بکنار جوی رسیده خواست که از آب بگذرد و بواسطه عظم جثه خود را ضبط نتوانست و بر قفا افتاد
یکی از لشکریان شیرازی بوی رسیده هم در کنار آب آتش حیاتش فرو نشاندند با وجود این حال قاضی نظام الدین
احمد صاعدی عصابه عصیان بر پیشانی بسته ابواب اصفهان را بر روی میرزا اسکندر نگشاد و باتیران فراوان تمام در تا
آن بلده روی نمود و دوران اثنا میرزا رستم مدد و شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران آنملک او را استقبال نمود
و بشهر در آوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت و مقارن آنحال امرا او که بطرف یزد رفته بودند
بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نموده و از جانب امیر یوسف خلیل را بحکومت آن مملکت فرستاده عرضه داشتی بر
خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس نمود که از برادران مرا اصلاح دانند اگر جانب
فرستند تا مدد و معاون یکدیگر باشیم و آنحضرت ایلچی را نوازش فرموده میرزا بایقرا بن عمر شیخ را با طبل و علم و خیل
و حشم نزد میرزا اسکندر فرستاد و بوی نوشت که تا مضمون همایون سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِاَخِیکَ را فرموده برادر را

که آثار نجابت و اقبال از ناصیه خجسته آمال او ولایح است بدان جانب فرستادیم لایق آنکه نسبت با او لوازم اخوت
و مودت بجای آورده تا عقد الفت استحکام پذیرد و مهمات آنجا برونق مرام سمت التیام پذیرد والسلام و صلی الله علی خیر خلقه

در بیان حال قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و کشته شدن سلطان احمد در تبریز بر دست خونریز

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا ابابکر شاه گورکان و فرار میرزا ابابکر بجانب کرمان تمام مملکت آذربایجان
و اران را تحت تصرف در آورده شعار عدل و داد را اظهار کرده و پسر خود را پیر بوداق بهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت
آذربایجان از آنها و اکتسابا تعلق بدو میدارد او را فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشاندند و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه
مرشح ساخت و فرمود که طغرای مناشیر و احکام را چنین نویسند که پیر بوداق بهادر خان یرلیغیمز ابوالنصر یوسف
بهادر سیوزومیز و هرگاه پیر بوداق بمجلس در آمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر تخت نشاندی و خود در پایان
میز او نشستی و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید اهالیان با تحف و هدایا بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال
داشتند و مراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد
که چون حضرت سلطانی پیر بوداق را بفرزندی قبول نموده بودند ما آن فرزند عزیز را بر تخت سلطنت نشاندیم
و خود در مقام لشکرکشی و دفع شر معاندان کمر احتیاط در میان جان بستیم تا برای عالی واضح و لایح باشد سلطان
ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده از جهت پیر بوداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چندگاهی میان
سلطان احمد و امیر قرا یوسف مبانی اتحاد و تشیید بود و بالآخره تزلزل در قواعد محبت ایشان راه یافت و
سبب مخالفت آنکه در خلال احوال مذکوره ولد سلطان علاء الدوله از بند سمرقند نجات یافته بطرف آذربایجان
شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را ملحوظ عین عنایت گردانیده اخر الامر اجازت داد که پیش پدر رود و علاء
الدوله بنابر آنکه خیال فضولی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که قرا یوسف در خوی بود به تبریز آمد و طایفه
از اهل شرارت جمع آورده و قرا یوسف که این خبر شنید کس فرستاد و حاجی کوچک رکابدار که از قبل او در تبریز
بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعه عادل جوز مقید ساخت و چون این خبر بسلطان احمد رسید
بیحد آزرده [illegible] ساخته و قاصدان نزد پیر بوداق و قرا یوسف فرستاد که بواسطه ضعف مزاج و شدت حرارت

سوای بغداد دیار بکر بنده درالکای همدان ییلاق کرده خواهد شد و در باب قید علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف
از آن پیغام و ازین عدم التفات متاثر گشته چندان توجهی بایلچیان سلطان نکرد و در فصل ربیع بییلاق آن
شتافته بضبط آن ولایات اشتغال نمود و تا حدود ارجیس و عادل جوز رفت و از آن طرف سلطان احمد با عزم
و ازدحام تمام بییلاق همدان خرامیده و گماشتگان بسطام جاگیر که در آن ولایت بودند هم نموده در قلعه متحصن
شدند و سلطان احمد تابستان در همدان گذرانیده در موسم قران متوجه سلطانیه گشته و برادر بسطام جاگیر که نیز
بمعصوم بود بحکومت میپرداخت اطراف آن شهر مضبوط ساخته و شهر ده روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش
نتوانست برد و اتفاقاً اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و جمعی از اوباش بگردش در آمده لاجرم عنان
بطرف دار السلام انعطاف داده و بعد از وصول اویس را گرفته و طایفه از متابعان بقتل رسانید و در آن زمستان امیر
قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض قرا عثمان بولایت ارزنجان و استعانت ولد طهرتن که
حاکم آنجا بود بدان جانب توجه نموده و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قایم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت
غنیمت شمرده با سپاهی انبوه و لشکری گردون شکوه در ماه محرم سنه ۸۱۳ از بغداد متوجه تبریز گشت و
شاه محمد بجانب خوی گریخت و سلطان در غره ربیع الاول بتجمل و حشمتی هر چه تمامتر بدار الملک تبریز درآمد و امیر
قرا یوسف بعد از آنکه ارزنجان را بمصالحه مفتوح گردانیده و نایب خود پیر عمر را آنجا والی ساخت و خبر وصول موکب سلطانی
به تبریز استماع نموده عنان عزیمت انعطاف داد و چون سلطان خبر معاودت او شنید مستعد حرب و پیکار او گشته و
در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سنه مذکوره بنواحی شنب غازان چون آنجا جنگ معامله روی نمود و امیر قرا یوسف
غالب آمده و سلطان احمد بطرف شهر گریخته ترکمانی دو ضرب بروی زد تا از اسب در افتاد و در آنگاه جامه و اسلحه
او را گرفته بگذاشت و سلطان از ممر قلب بباغ آبی رفته پیری کفشدوز او را بشناخت فی الحال بخدمت شتافته
گفت ای سلطان عالمیان این چه حالست گفت خاموش باش و سر مرا فاش مکن که مردم ما درین شهر بسیارند چون
شب شود برویم و اسپ و زر و آنچه خواهیم از ایشان بستانیم و ترا رعایت نموده هرگاه ببغداد رسم ملوک یعقوب را برابر سیم
و زر غال ترا مسلم دارم پیر کفشدوز نصیحت قبول کرده بخانه رفت و حال آنکه او را عجوزه بود که بجو زدن فال [illegible]

و از امور مخفیه خبر میداد پیر صورت واقعه را با زن در میان نهاد و گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال دیدن کرد
و چون از فال فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوب مسافتی بعید است و از آن مرتبتی بما نخواهد رسید و بهتر
آنست که چون شب درآید انقدر مردم پیش او جمع آیند که ترا با او مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بدر
رود مصلحت آنست که در ساعت پیش قرا یوسف روی و صورت واقعه باز نموده از ثمره کامکاری نیک بختان بهره ور
سخن عجوزه مقبول افتاده پیش قرا یوسف رفت و او را بسلطان نشان داد و قرا یوسف جمعی از معتمدان خود
ارسال داشته تا آن پادشاه عالیجاه را گرفتند و قبا کهنه در برش کردند و طاقیه پاره بر سرش نهاده بیارگاه
در آوردند امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخاست و او را بپهلوی خود نشانده سخنان درشت گفت و بر
نقض عهد و پیمان ملامت نمود آنگاه پادشاهی را که سر بگردون گردان فرو نمی آورد از پهلوی خود بصف نعال
نشاند و از روی هزل با جبر فرمود تا بخط خویش در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی
بآب زر نوشت و منشور دیگر قلمی کرد که حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد و شاه محمد از همان مجلس رو بدار السلام
نهاد و قرا یوسف میخواست که بحال سلطان تعرض نرساند اما امرا بغداد در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی
سعیها کردند و بالآخره قرا یوسف نیز بآن امرا همداستان شد سلطان احمد را بمدرسه قاضی شیخ علی را
و خواجه جعفر تبریزی و جمعی دیگر از سالکان طریق خونریزی او را بجهه هلاک ساختند و در پایان برادرش سلطان حسین
که بشمشیر غدر کشته شده بود دفن کردند و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر شده بودند و علاء الدوله
که در عادل جوز مقید و محبوس اوقات میگذرانیدند از همان شربت چشانیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان
احمد در هرات شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبدالقادر گوینده را که سالها در مصاحبت سلطان بسر برده بود
طالب ساخته پرسید که برای او تاریخ چه گفته خواجه این رباعی بعلی که درج کرده بود بزبان آورد که

بیت

عبدالقادر ز دیده مردم خون ریز
با درد سپهر فتنه جای ستیز
کان مهر سپهر سروری را ناگاه
تاریخ وفات گشت تقدیر تبریز

اما شاه محمد ولد قرا یوسف چون ببغداد رسید اولاد صغار سلطان احمد در شهر متحصن گشتند و او آغاز محاصره کرده
بعد از یکسال و نیم محصوران در کشتیها نشسته بگریختند و شاه محمد دار السلام گرفته بر تمامت عراق عرب مستولی شد و

و خطبه و سکه بنام خود کرده پیش پدر رفت و او را بوسف تیر متعرض او گشت **ذکر بعضی از وقایع ما وراء النهر**
و آمدن مملکت بحوزهٔ تسخیر خاقان سعید سعادت بهر در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان
روی بسر حد زوال نهاده میان آنجناب و خدایداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد و خدایداد در حدود ترکستان
لشکر جمع آورده همت بر تسخیر بلاد ما وراء النهر بست و این اخبار در دار السلطنه هرات شایع شده داعیهٔ تسخیر سمرقند
در خاطر خاقان سعادتمند رسوخ یافت و پنجم ذی قعده سنه ۸۱۱ رایات آفتاب اشراق از مستقر سلطنت
و جهانبانی بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان نیز با لشکر ما وراء النهر از سمرقند بیرون خرامید و از آب
کش تنزل کرده و آنجا خبر یافت که امیر خدایداد حسینی بکنار آب خجند رسیده بنابران امیر الله داد و ارغون شاه
با سه هزار سوار نامزد آن طرف نموده هر دو لشکر در حدود برق سیاهی یکدیگر را دیده چند روز در برابر هم نشستند امرا
ایلغار از میرزاده سلطان خلیل کومک طلبیده شاهزاده جلادت شعار با چهار هزار سوار بدان جانب روان شد
و از سمرقند گذشته بقریهٔ شیراز فرود آمد و خدایداد از قرب وصول شاهزاده آگاه گشته بشتاب تمام بجانب
شیراز جنبش نموده و روز دیگر نماز پیشین بمیرزا خلیل رسیده آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته
میرزا خلیل سلطان پناه بقلعهٔ ویرانهٔ شیراز برده و خدایداد فی الحال حصار گرفته بر شاهزاده مستولی شد و نشان همایون
او را امیر نمود که بهر کند و بهر جا که میخواهد میفرستاد و تا تمام بلاد ما وراء النهر بتصرفش درآمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان
بر دست خدایداد حسینی در سیزدهم ذیقعده سنه ۸۱۱ روی نمود و چون حضرت خاقانی سعید از ییلاق بادغیس این
خبر شنود در بیست و یکم ماه مذکور اعلام منصور بدانجانب نهضت فرمود و در ششم ماه ذی حجه بکنار آب معسکر ظفر مآب
گشت امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود بهواخواهی حضرت پادشاهی خود را به بخارا رسانید اما امیر خدایداد از
عقب او ایلغار کرده مردمش را متفرق گردانید و موکب شاهرخی بنفیر روزی و فرخی از جیحون گذشته میرزا امیرک احمد
و میرزا سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نمودند و بخلعت خسروانه سرافراز گشته و چون
سواد حوزهٔ عبور موکب ظفر شعار معبر یار شد این خبر شیوع یافت که خدایداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان
را مقید ساخته همراه برده و در پنجم ذی حجه سمرقند از یمن نزول خاقان سعید فردوس ماند گشته و میرزا

محمد جهانگیر و ارباب عمایم ملکه تمامی اصاغر و اکابر و اعاظم بشرف بساط بوسی دریافته بنوازش و الطاف پادشاهانه
سرافراز و مباهات باوج سماوات رسانیدند و درین اثنا الدینار خان بموجب فرمان خاقان گیتی ستان
پیش امیر خدایداد رفت تا او را نصیحت کرده بملازمت رساند امیر خدایداد در جواب گفت که مرا معلوم شده
که مزاج اشرف خاقانی متوجه رعایت منست اما ظاهرا شیخ نور الدین افساد کرده مانع همراهی بود اگر آنحضرت میخواهد
که من صمیم القلب کمر اخلاص بر میان بندم باید که او را مقید بدین جانب فرستد میرزا شاهرخ بهادر از استماع
این جواب دور از صواب برآشفته در ماه محرم الحرام سنه ۸۱۲ قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب
مغولستان در حرکت آمده بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان و ابراهیم منقلای از پیش
روان ساخت و درین اثنا صورتی مهیج که در آئینهٔ خیال هیچکس مصور نگشته بود روی نمود و کیفیت واقعه آنکه امیر
خدایداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت نامزد
نموده و چون خدایداد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت بامارت چراغ دولت امیدوار گشته باستقبال
شتافت و بعد از آنکه میان الجانبین ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفتند خدایداد
مردی حق ناشناس بیوفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق که از امیر تیمور گورکان نسبت باو بوقوع
انجامیده طریق کفران نعمت مسلوک داشته نسبت باولاد وی این نوع سلوک میکند آنگاه خاطر ترتیب او قرار
داده بشعلهٔ تیغ تیز امرا منقلای مراجعت نموده سر خدایداد و سر پسرش الله داد را که در شهر خیره بسر برده بود باردوی
همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافته و امیر شاه ملک با سایر امرا منقلا مراجعت فرمود سرها را باردوی
همایون رسانیدند و بعد از آن امیر شیخ نور الدین عرضه داشت نمود که مغولان بترکستان درآمده خرابی میکنند
اگر حکم همایون نفاذ یابد بدان جانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت گردانم حضرت خاقان سعید او را
اجازت داده مقرر ساخت که جلجار معین مراجعت نماید در خلال این احوال امیرزاده امیرک احمد بن عمر شیخ
بتغیر نظر اشفاق گردانیده با ایالت ولایت ارجند فرستاد و هو یهدی الی سبیل الرشاد **ذکر وصول میرزا**
خلیل سلطان بملازمت حضرت خاقانی و تفویض ایالت و ولایات بشاهزادگان میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر

امیر خدایداد و موکلان را با خود متفق ساخته بطرف الان قلعه رفت و با امیر عبدالخالق ولد امیر خدایداد که در آن
حصار بود ملحق شده و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسید، امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت
و بنفس نفیس رایت نهضت بطرف سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک متعهد شاه فته قلعه را محاصره نموده و میرزا خلیل سلطان
خبر فرستاد که راه مرا باز گذار که از شکافی حصار بیرون آورده بملازمت میرزا شاهرخ برم امیر شاه ملک مصلحت در آن
دیده عازم اردوی عالی گشت و درین اثنا چنان معلوم شد که امیر شیخ نورالدین خیال عصیان دارد و بیاران خاقان مالک نشان
مولانا قطب الدین قرشی را پیش فرستاد تا معلوم نماید که بچه سبب از ملازمت تخلف مینماید و مشارالیه او را ملاقات
نموده این احوال شنیده که الطاف خاقانی درباره من بسیار است و در تقصیری که تا غایت در خدمت از من صدور یافته
انفعال دارم ملتمس آنکه مرا حال تکلیف خدمت نفرمایند تا هرگاه که رایات نصرت آیات از ماوراءالنهر معاودت نماید به
آستان بوسی شتابم و مقارن این حال امیرزاده خلیل از قلعه پایین آمده به امیر شیخ نورالدین پیوست و چون مولانا قطب الدین
و متوکلان بازگشته سخن امیر شیخ نورالدین بعرض رسانیدند حضرت خاقان سعید استشمام رایحه مخالفت نموده عنان عزیمت
بدان جانب معطوف ساخت و در اثناء قشلاق نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی کا نام آمده در باب اخلاص و نیازمندی از
شاهزاده بحضرت معروض داشت و مشمول الطاف بیکران شد و منقضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل باز یحیی کا را فرستاد و در
خاقانی عهد و پیمان در میان آورده هر کس از نوکران را صلاح داند بفرستند تا بخدمت شتابم خاقان در حضور یحیی کا سوگند یاد نمود
که مدت الحیوة نقد جان فرزند میرزا خلیل سلطان کم داد را معزز و محترم دارم و امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی و امیر علیکه کوکلتاش
را مصحوب یحیی کا روان ساخت تا شاهزاده را به پایه سریر اعلی آورند و چون امرا تا دیک بازار کوهکن امیرزاده خلیل سلطان
و امیر شیخ نورالدین برسیدند و امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرد و امیر حسن صوفی و امیر علیکه بازار شتافته امیرزاده خلیل سلطان
بعنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بطرف آب مراجعت نمود و در موضع اوزن آتا شاهزاده بتقبیل انامل فیاض سرافراز
و انیس مجلس خاص شد الحاصل خاقان ممالک ستان عنان عنایت بطرف خراسان انعطاف داده ایالت ملک سمرقند و توابع بمیرزا الغ بیک ارزانی
فرمودند و چون موکب منیر از جیحون گذشته قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان داد و میرزا قیدو را بحکومت کابل
و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ شانزدهم شعبان سنه ۸۱۲ کامیاب و کامران بمستقر عز و اقبال

و دولت رسید و بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان مرتب داشته امیر حمزه توتوبک و پولاد و خضر اسپابی و محمد
حسن خواجگی را با قرب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته از ممالکی که تعلق بمیرزا میرانشاه
و میرزا عمر میداشته آنچه تواند در حیز تسخیر درآورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ هفتم ذی قعده سنه مذکوره بدان
جانب نهضت کرد **ذکر عصیان امیر شیخ نورالدین و کشته شدن او بتوجه خاطر سلطان سعید** چون خاقان سعید مملکت
سمرقند بمیرزا الغ بیک ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشته منقش رایت عزیمت بصوب دارالسلطنه
هرات برافراشته و امیر شیخ نورالدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان درهم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک
از شهر بیرون رفته بمقابله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کره القراق که در میان کش و سمرقند است محکم کرد و امیر
وفادار بعد با امیر شیخ نورالدین گرفتار شده مقید شد و جناب ارشاد مآبی بخیال درآمدن شهر روز جمعه بیستم ذی حجه سنه ۸۱۲ بدرگاه
شیخ زاده شتافت و چون اکابر سمرقند خواجه عصام الدین و خواجه عبدالاول و قاضی صلاح الدین و اولاد شیخ زاده ساغرجی آن بلده را
مضبوط ساخته بودند دل بر محاصره ننهاد و شیخ نورالدین مقدم ایشان بجانب مراجعت نمود و بترمد رفت حکم حصار محمد جهانگیر
بود ملحق گردانیده امیر وفادار را بقتل رسانید خاقان سعید خبر طغیان امیر شیخ نورالدین شنوده میرزا بایسنغر را بحکومت هرات بازداشت
در محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراءالنهر نهضت فرمود و بعد از طی منازل و مراحل بگدار کالف رسیده میرزا الغ بیک گورکان که در آن مقام
انتظار وصول موکب همایون میکشید بسعادت دستبوس مشرف گردید و روز جمعه سیزدهم صفر اعلام ظفر اعلام از جیحون عبور نمود و میرزا امیر
و امیر شاه ملک تیز باردوی همایون ملحق شدند و امیر شیخ نورالدین بتقدم جسارت پیش آمده بحوالی قزل رباط در برابر خاقان گردون احتشام صف آرا
گشت و در آن حین بنیت با میرزا شهر مدکان شده کارش آخر ساخت الحاصل لاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و خنجر درآورده کر و فر نمودند و عنایت
مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان وزانید و امیر شیخ نورالدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح روز شنبه نهم ربیع الاول
سنه مذکوره روی نمود و دوشنبه یازدهم ماه چتر همایون در دارالسلطنه سمرقند بال اقبال گشاده حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط
آن تمام بجای آورده بودند منظور نظر عواطف و مراحم گردانید و امیر شاه ملک را با لشکر جرار بتعقیب شیخ نورالدین بازار فرستاد و
عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الآخر در دارالسلطنه هرات نزول اجلال فرمود و هم درین سال مدرسه و خانقاهی که در بلده هرات
بجانب جناب غیاث الدین واقع است بنا کرده در اندک زمانی در غایت لطف باتمام رسانید و هم در آن سال باغ سفید را که در میان شرق و شمال هرات واقعست

طرح انداخت و در اوایل سنه ۸۱۰ میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان انتظام یافت بعد از آن
از ماوراء النهر خبر آمد که امیر شاه ملک از ترکستان با الجه فراوان بسمرقند مراجعت نمود اما امیر شیخ نور الدین از حاکم مغولستان
مدد طلبیده و میان میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک اندک غباری واقع است و امیر شاه را به کرت دیگر از جهت دفع شیخ نور الدین متوجه
ترکستان گردیده و معلوم نیست که حال کار بکجا رسیده باشد بنا برین مقدمات خاقان سعید دغدغه بخاطر راه داده باز بجانب ماوراء النهر روان شد
و بعد از طی منازل چند در بیست یکم جمادی الاول سنه مذکوره از آب آمویه عبور فرموده عنان یکران تا موضع قستا باز کشید در آن مقام
میرزا الغ بیک گورکان و اشراف و اعیان سمرقند شرف بساط بوسی دریافته بنوازش و عواطف سرافراز گشتند و ترکان
پادشاه عادل شد بعد از چند روز امیر شاه ملک سر امیر شیخ نور الدین را بدرگاه همایون رسانید و چنان بود که در کرت آخر که امیر شاه ملک
بترکستان معاودت نمود نزدیک قلعه صوران که در آن زمان محل تحصن امیر شیخ نور الدین بود رسید و امیر شاه الیه بی مضطر گشته
پیغام داد که نوعی سازید که من و امیر شاه ملک صورت مصالحه روی نماید و امراء درین امر با امیر شاه ملک یمین گفته مقرر را که آن دو امیر با یکدیگر
و شنید نمایند و روز دیگر نزدیک قلعه صوران این صورت دست در هم داده اما هر چند امیر شاه ملک امیر شیخ نور الدین را نصیحت کرد که از
مخالفت در گذرد و بدرگاه عالم پناه شتابد بجایی نرسید حرارت بر سر او استیلا یافته امیر شاه ملک میل مراجعت نمود امیر شیخ نور الدین
گفت از برای ما شاه میانه و مقداری طعام نیست تا لحظه درین نواحی بیاسایم و از قلعه دور تر رفته توقف کرد و امیر شیخ نور الدین بمیان
حصار ایستاده بود و امیر شاه ملک امیر موسی را گفت و امیر دولتخواجه را که یکبار دیگر پیش این بیدولت روید و نصیحت کنید که اگر خود
حضرت خاقان نمی آید باری یکی از فرزندان و برادران خود را بفرستند تا بان بهانه مراجعت نمایم و امراء نزدیک شیخ نور الدین رفته
آغاز قیل و قال کردند در آن حال امیر شاه ملک امیر قداق را که دوست قدیم امیر شیخ نور الدین بود نوازش نموده گفت اگر تو امروز قدم
جرأت پیش نهاده آنچه ترا تعلیم نمایم بتقدیم رسانی امیدست که چهره فتح و فیروزی از پرده غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صحیفه
بماند امیر قداق جواب داد که بهر چه اشارت عالی تعلق یابد منت داشته بجای آرم امیر شاه ملک گفت صلاح در آنست که چون امراء از نزد
امیر شیخ نور الدین باز گردند تو نزدیک او روی و هیچ شبهه نیست که چون او ترا ببیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که او را از اسب
کشی تا ما خود را بتو رسانیم امیر قداق این جسارت قبول نمود تیر بر موافق افتاد جانب امیر آواز داد که پیر مراق پیش آی
چند نوبت زانو زد امیر شیخ نور الدین از بالای اسپ نرم گشته او را در بغل گرفت و پیر مراق دستها بر پشت امیر آورده او را با کمند کشید و بر زمین

بر سینه او نهاد و شمشیر از غلاف بیرون آورده و نوکر شیخ نور الدین که بر در قلعه ایستاده بود بر سر پیر مراق تاخته یک شمشیری
بطرفش انداخت پیر مراق شمشیر به لب او رسانید و امیر شاه ملک با جمعی خود را بدو رسانید پیر مراق چون دید که کومک رسید برجست و
بیکدفعه ضرب شمشیر سر امیر شیخ نور الدین بر خاک مذلت انداخت و امیر شاه ملک پیر مراق را نوازش بسیار نموده در حق او انعامات فرمود
و در آن مقام مراجعت نمود و پرتو عنایت و شفقت خسروانه بر وجنات احوال امیر شاه ملک تافت والله المستعان **ذکر معاودت رایت ظفر
آیات بجانب دار السلطنه هرات و ذکر حالات** چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از امر امیر شیخ نور الدین و انتظام مهام
ممالک ترکستان و ماوراء النهر فارغ شد امیر شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانید و روی توجه بمستقر سریر سلطنت آورد
و بعد از وصول بلده هرات مهد علیا تومان آغا که بعد از فوت صاحبقرانی مغفوری بحباله نکاح امیر شیخ نور الدین در آمده بود از
صوران بدار السلطنه هرات رسید و حضرت خاقانی شرایط احترام بتقدیم رسانید و قصبه کوسویه را بسیورغال او داد و تا غایت آثار
خیرات او نوعی غلطی(?) در قصبه مذکوره باقی است و در نهم ذی قعده سنه مذکوره خاقان سعید بطواف آستان ملایک پاسبان مرقد
شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر حضرت علی موسی بن جعفر محمد باقر علیه السلام بتقدیم نیاز و اخلاص آن عتبه کعبه اختصاص شتافته بجای آورد
و مجاوران آن سده سدره مقام اصناف اعطاف و انعام خوشدل و مسرور گردانید و بجانب دار السلطنه هرات گشت و در روز جمعه
محرم ۸۱۰ همای چتر همایون فال سایه وصول بباغ زاغان انداخته مقارن آن حال ایلچیان خان ختای و اهنگ خان رسیده مکاتیب
آن پادشاه عالیجاه را که بالسنه مختلفه نوشته بودند و مشتمل بر ارسال سلام و تحیت و ستایش و محبت سفارش میرزا خلیل سلطان
بعرض رسانیدند و خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته میرزا و کد شاهزادگان و امراء عالیشان
طوی دادند در اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که با میرزاده ابابکر سابقا طرح دوستی انداخته بود از بیم عساکر خون آشام خاقان
عالیمقام رایت فرار افراخته و اعتماد بکمال کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و زبان اعتذار و استغفار بقبول باج و خراج گشود
پادشاه پرورش پدر بر تسطیر عنایت و التفات در روی گریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور پیشتر بدو تفویض فرموده مهمات
ایلچیان ختای تیر در کفایت اقران واده(?) شیخ محمد بخشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد **ذکر شمه از احوال ولایت
خوارزم و بیان بعضی حالات** از مطلع سعدین بر توان حکایت بدین روایت بر صفحات این اوراق می آید
که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق به امیر موسی کا داشت و در ماه رجب سنه ۸۰۸ امیر ادیکو

امیر الامرا شادی خان شاه دشت قبچاق بود لوای توجه بعزم تسخیر الممالک برافراشت و امیر موسی که در بطرف ما وراء النهر گریخته
ادیکو میر الکا را بدانجا حاکم ساخت و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه ۸۱۱ که شادی خان فوت شد سلطنه دیار ازبک
بفولاد خان رسیده بود و امیر ادیکو الکا را طلبیده معالجه را بکار پیش دوا نکرد و فولاد خان در سنه ۸۱۳ بعالم دیگر در آمد
تیمور خان تیغ زنا تقرهای دشت گشت و قصد ادیکو کرد و او بجانب خوارزم رفته در اواسط سنه ۸۱۴ و گنه و غازان بحوالی
آمدند و ادیکو را محاصره نمودند و بعد از ششماه که در خوارزم نشسته خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش تیمور خان را شکست
داده بر تخت تمکن گشت و مقارن آن اخبار تیمور بر ایشان روز کار تیره و غازان پیوست و غازان بر کند را از شراب
مشغول ساخته یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان منت دار شده
نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان است باید که امرای خوارزم از فرموده او تجاوز ننمایند و غازان با ادیکو صلح کرده
متوجه دشت گشت و در اثنای راه قوم لالا با در موضع موتینا با در رسیده در زبان تشنیع گفت خوارزم را تسخیر نکرده چرا
مراجعت نمودید جواب داد که ما دو هزار مرد بودیم ماه ادیکو را محاصره نمودیم کاری از پیش نرفت بازگشتیم مصلحت آنست که تو هم بجای
زیرا که با این سه چهار هزار کس که همراه داری آن قلعه را فتح نتوان کرد و قاچولی گفت من تنها بر ادیکو فایق می آیم و بعزم درجه فاتح گرد
خوارزم رفت و ادیکو او را استقبال نمود و پس از آن بیکدیگر جنگ شد و از دست شمشیر تقفا جولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه ۸۱۶
سید امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی که ارتیع خوارزم نامزد فرمود و در آن اثنا پسر ادیکو مبارک شاه آن دیار بود
چون امرا نزدیک خوارزم رسیدند سخن صلح در میان آمد خوارزمیان ساوری را بیرون فرستادند و در آن اثنا الیاس خواجه بطلب
از اطراف خطه خوارزم شتافته فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر کردند ازین جهت اهل خوارزم خاطر بر جنگ ورزم قرار داده
خاص عام از شهر بیرون آمده یکروز تا شب جنگهای مردانه کردند و شب نقاره شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر ادیکو رسید
بنابر آن امرا بعضی از احمال و اثقال را گذاشته بر خویش کوچ کردند و راه خراسان در پیش حضرت شاهرخی از استماع این خبر بر ایشان خاطر
شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک را به تسخیر آن ولایات ارسال داشته و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند
پسر ادیکو با بر غلکی بر رعایا کرده بود از اعیان و اشراف انجای متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر و مشایخ این ملک
استقبال نموده و مفاتیح شهر تسلیم کردند و آنجناب بخوارزم در آمده چند روز از جهت ضبط امور قواعد سلطنه توقف کرده بعد از

آن مهم روی توجه بدار السلطنه هراة آورده و هم در آن اوقات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع آن به آن امیر عدالت
انتما تفویض فرمود تا آخر ایام شاهرخی آن مملکت در تصرف او و پسرش ابراهیم سلطان بود **ذکر بعضی از حالات
میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل بجوار ایزدی** در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط
فارس فراغت یافت و فروغ حب سلطنه بنهضتش بر اندیشه تسخیر ولایت عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را
بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بوزنه رفته قلعه آنرا مضبوط گردانیدند و میرزا رستم بنابر آن حصار شتافته بمحاصره
مشغول شد و میرزا اسکندر از غیبی جبر یافته امیر تولک و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکریان بمدد محصوران روان
نمود و میرزا رستم توجه بشیراز نا یزد و رفته به استقبال ایشان شتافت و از آنجا مت چون قوت مقاومت نداشتند
پناه بقلعه دستجرد بردند و درین اثنا میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانید
هر دو برادر بموافقت یکدیگر در کرد دستجرد نشستند خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زر رسید و میرزا رستم عنان بجانب
اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر از عقب او نهضت نمود و در سه فرسخی شهر تلاقی شد بعد از ستیز و آویز میرزا اسکندر
از میرزا رستم که از عقب میرزا خلیل که در آن اوان به ری آمده بود استمداد نمود و متوجه اصفهان شد هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر
فرستاد و از وی التماس کرد که با برادر مصالحه کند فایده نرسید نومید شد ناگهان به اصفهان در آمد و در آن اوقات میان ارباب
و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا در جه قصوی یافته میرزا رستم شیراز را باز گذاشت عازم عزیمت
بسوی اردوی قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل چند روزی بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر او بشول
بی اجازت میرزا اسکندر بشیراز در استقرار آمدند رجحان اسکندری ترک محاصره داده بدار الملک خویش بازگشت و در اصفهان
بانواع رعیت پرور رسید که میرزا خلیل ترا از محافظت آن شهر سیر آمده مراجعت فرمود اما میرزا رستم چون بنواحی تبریز نزول نمود
امیر قرا یوسف قریب دو فرسنگ او را استقبال کرده لطفهای پادشاهانه داد و آنچه غایة مروت بود بجا آورد و میرزا رستم تبریز مسکنهای
لایق گزرانید و آن دو پادشاه در خلوات با هم صحبتها داشته در باب تنظیم امور ملک سخنان در میان آوردند خاطر قرا یوسف مایل
آن بود که یکی از ولایات آذربایجان را به رستم دهد تا از آن ممر یراق بهم رساند فتح شام را نامزد او کرد اما میرزا رستم
لاابتغی؛ نموده روی توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود با آن امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکان در ملازمت

میرزا رستم باصفهان روند و آن جناب بدانجانب در حرکت آمده در اثنای راه تراکمه باز گشتند و میرزا رستم با خواص
خویش که بود باصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نموده و آن جناب بشهر در آمده مدت دو ماه
بنزع بال گذرانیدند و چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش بمهمات انجائی نمی پرداخت بتیغ سیاست میرزا
رستم گشت با بیران اعیان اصفهان بخلاف او بیرون آمدند و او مصلحت توقف ندیده در رفاقت با میرزا ابابکر عازم
خراسان شد و در اواخر شهور سنه ۸۱۴ بسعادت دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن امیرزا اسکندر بر تمامی ممالک
فارس و عراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دار الملک گردانید و درین اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روز
بهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون این خبر بعرض خاقان سعید
رسید محزون شد و مخدارن آن والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیة والاکرام برای ضریح
اشغال فرموده در جوار آن روضه مدفون گشت **در بیان نهضت رایات آیات آفتاب اشراق بمملکت آذربیجان**
و عراق و رسیدن خبر مخالفت اسکندر میرزا از آن زمان که حضرت مغفرت پناه میرزا معز الدین میرانشاه
در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت رسید خاقان سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر همایون
منیر منقش میگردانید اما از جهت حدوث وقایع متنوع آن عزیمت را از قوت بفعل نمی آورد و در شهور سنه ۸۱۶ که تمام
عالی از ممر ولایات دغدغه نماند و خبر استیلاء قرا یوسف بر آذربایجان و عراق عرب و توابع مکرر استماع همایون
رسید عزم توجه بدانجانب تصمیم داده تواجیان بهرام صولت جهة اجتماع لشکرها بممالک محروسه باقطار و اطراف
بلاد و امصار در حرکت آمدند و بسپاهی بعدد قطرات امطار همه تیغزن و تیر گذار جمع گشته با جواعلام نصرت فرجام در بیستم
۸ رجب از دار السلطنه هرات بجانب مازندران نهضت نمود و چون پرتو وصول بر نواحی نیشابور انداخت حضرت خاقان
سعید میرزا اسکندر نامهٔ در قلم آورد مضمون آنکه رایات عالیات جهة رفع فتنهٔ قرا یوسف متوجه آذربایجان است
که آن فرزند با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد و ابو سعید تلک جهت رسانیدن آن نامه بجانب
اصفهان در حرکت آمده و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نموده و حکام مازندران و مرزداران جریب و گیلان
که بشرف ملازمت رسیدند غریق بحر انعام و احسان فرموده رخصت معاودت فرموده ابو سعید چون باصفهان رسید و مکتوب

حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر جناب اسکندری کان بود که آنحضرت قصد مملکت او دارد و در رفتن آذربیجان
بجهت مصلحت وقت بزبان آورد و بنابر آن از مضمون إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ غافل ماند و ابو سعید را جوابهای درشت
گفت و یکی از نوکران خود را همراه او گردانیده اجازت مراجعت داد و ابو سعید در قشلاق مازندران ملازم میرزا
اسکندر پایبوسی خاقان عالیشان رسانید جوابی که یافته بود عرض داشت نمود و آنحضرت بدان سخنان
چندان التفاتی نکرده فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربیجان تواند آمد لشکر بفرستد و نوکر او را
رخصت انصراف ارزانی داشت امیرزا اسکندر بعد از مراجعت نوکر شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته اسم همایون
شاهرخی را از قلم و خود را از خطبه می انداخت و بنام خود سکه زده نشانها مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب ولایات
نشانها به کابل و غزنین و سیستان و غیرهم روانه ساخت و حکام و داروغگان آنحدود را باطاعت و انقیاد خود دعوت
کرد و طغرای احکام او این عبارت بود که ابو القاسم ناصر المسلمین ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر من امره المطاع و
حاکم سیستان ایلچی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت مقید ساخته مکتوبی که باو نوشته بود بنزد میرزا
سیورغتمش که در هرات نایب پدر بود فرستاد و او نیز بدرگاه همایون ارسال فرموده و در اوایل بهار میرزا بایسنغر
دار السلطنه هرات روان کرده بنفس نفیس در ۱۴ محرم الحرام سنه ۸۱۷ روی توجه بملک ری آورده و چون
نوار معسکر ظفر اثر شد جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعرض رسانیدند که میرزا
اسکندر فوجی از امرا و لشکریان نامزد محاصره ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن اوان که کوکب نصرت نشان
در قشلاق مازندران اقامت داشت نصر الله ساوه قاصدی بدرگاه عالم پناه فرستاده التماس داروغه نموده
و این ملتمس عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر رسیده امیر
قبیل و جلبان شاه برلاس و پیان توجین و عبدالله پروانچی و سعد الله را نامزد فتح ساوه کرده و چون کیفیت آن
اخبار از نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی و سید علی ترخان و دولتخواجه ایناق
و امیر نیارشیخ را با دو هزار سوار بنصرت نصر الله در عایا ساوه مامور ساخت و امرای میرزا اسکندر چون بر
توجه لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده دفتر عهد میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهاده بقدم اخلاص

و دو لشکر ابی با امرا الیغار خاقان عالی‌مقدار رسیدند و به اتفاق متوجه اردوی همایون گشتند و در نواحی قلعهٔ شهریار
پیان و عبدالصمد پروانچی و سعدالله شرف بساطبوسی شهریار نامدار مشرف شدند و موکب همایون بساوه شتافته
در آن مقام امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امرا میرزا اسکندر بملازمت خاقان فریدون فر رسیدند
و آنحضرت درباره آن زمره اصناف عواطف و مراحم خسروی مبذول داشته در فضای دلگشای ساوه مواسم
شکار رزم موده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت **ذکر وصول خاقان سعید بظاهر اصفهان و**
بیان بعضی از وقایع آن چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر شکار باز پرداخت [illegible]
را توا ساخت یورش اصفهان را تصمیم داد و پس از قطع منازل باغ رستم که در دو فرسخی آن بلده است مخیم عساکر
ظفرمآثر شد و شیخ محمد قرابت و امیر عباس و شیخ علی قران با قریب سیصد سوار از میرزا اسکندر گریخته بدان منزل
رسیدند و بعضی از احشام تبریز به اردوی کیهان پوی شتافته در سلک سایر بندگان منتظم شدند و میرزا اسکندر
از مشاهدهٔ این احوال در لجهٔ اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت سلوک داشت و خواطر همگنان
و کار برافروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافته با لشکری چون سحاب از درون اصفهان بمیدان مردانگی
خرامید و فرمان واجب الاذعان بمقابله و مقاتلهٔ دشمنان صادر شد ؛ لشکر بحر جوش رعد خروش ؛
روی به اصفهانیان درآوردند و بعد از تسویه صفوف و پیش از استعمال سیوف میرزا اسکندر شوکت لشکر ظفراثر
بعین الیقین مشاهده کرده دانست که تاب مقاومت ندارد لاجرم با سرداران فارس و عراق پشت برمعرکه
کرده روی گریز به اصفهان آوردند و دلاوران شاهرخی تعاقب او نموده جمعی کثیر بتیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر
و میرزا خلیل خود را در شهر انداختند خاقان سعید در چهاردهم ربیع الاول مذکور در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرمود
و امرا و لشکریان بمحاصره امر فرمودند و چون این خبر بشیراز رسید رؤسا و کلانتران با میرزا اسکندر [illegible]
نموده خطبه و سکه بنام شاهرخی مزین ساختند و پسر میرزا اسکندر و اولاد عبدالصمد و شیخ بیسادول را که آن جا
معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکوخدمتی بعرض خاقان رسانیدند و خاقان سعید [illegible]
گشته بکه بخشی و لطف الله پسران تیمور بضبط احوال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و جلبان شاه

برلاس را جهت آوردن ولد میرزا اسکندر و اولاد امیر عبدالصمد ارسال نمود و بعد از چند روز بکه بخشی
از شیراز باز آمده خبر آورد که امیر لطف الله بتصور آنکه امیر جلبان شاه برلاس خروج خواهد کرد او را بقتل رسانید
آنحضرت لطف الله نادان و بکه بخشی را از آن منصب معزول ساخت علی ترخان را بجای ایشان فرستاد و
فرمود که سیستقل جلبان شاه را بواجبی تحقیق نماید و خاقان سعید بعد از آنکه چهل روز بمحاصره اصفهان گذرانیده بودند
در چند مدارا نمودند میرزا اسکندر بصلح مایل نشد دوم جمادی الاول سنه سبع و عشر و ثمانمایه حکم سلطانی
در انداختند و دلیران لشکر آوازه تکبیر و نای روئین در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افکندند **بیت**
چنان شد ز غم کوس و نعره و جوش ؛ که گردون پنبه محکم کرد در گوش ؛ و از شهر تیر سیاهی بسیار با ساز و
سلاح بیرون آمدند و از طرفین دست بتیر و کمان و سیف و سنان بردند لاجرم سهم بدست دگر پیکان رسیده
سرهای سرداران بسان گوی در میدان غلطان گردید ؛ سرهای سران فتاده در خاک ؛ پهلوی دلاوران شده چاک
دار و از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار فیروزه کار تا هنگام هجوم کواکب زنگی سلب شب در عالم
بوقلمون مردان لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام می‌نمودند و فضای دشت و صحرا از کشته پشته و جسته حکم کوه و دشت
گرفت و از خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت عنایت لاریب ملازمان
موکب خاقان ربع مسکون گشت و نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمده نکبا نکبت برپرچم علم اسکندر وزیده
سپاه او بر هزیمت نهایت دردم و امیر اسکندر با جمعی از خواص بقلعهٔ اصفهان درآمد و جنود نصرت ورود
نردبانها بر دیوارهای شهر نهادند و بعد از قرار ترک روی روی [illegible] و [illegible] نقب شعلها بر زیر دیوار برافروخته
روی تعجیل آوردند در آن اثنا امیر عبدالصمد از شهر گریخته بملازمان خاقان سعید رسید و از آن جهت
میرزا اسکندر عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاده علی الصباح عساکر نصرت
اثر در اصفهان ریخته آغاز نهب و تالان نهادند و چندان از زر و جوهر و حلی و زیور و نفایس و اقمشه
و اغراب امتعه بدست ایشان افتاده که از کثرت آن ثروت مکامن آرزوها در دلها گشت و میرزا شاهرخ
فوجی از لشکر ظفر پیکر بتعاقب میرزا اسکندر فرستاد و آن جماعت او را گرفته به پایه سریر آوردند و حسب الحکم

بمیرزا رستم سپردند و میرزا رستم خاک بیمروتی در چشم انسانیت پاشیده میل آتشین در چشم برادر کشید بیت
بجنگ کشتن و کر بودن آرزومند است ٭ زبان و گوش کسی کین حدیث گفت و شنید یفعل الله ما یشاء و یحکم
ما یرید **ذکر تفویض حکومت شاهزادگان و معاودت خاقان بجانب هرات** چون نیر
فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نمود خطه اصفهان بتسخیر خاقان عالیشان در آمد خیام امن و امان بر مفارق سکان
آن مکان گسترده مبلغ صد هزار دینار کپکی که نذر زیارت کرده بود بفقرا و مستحقان رسانید و ثلث مال آن سال
بر رعایای آن ولایت بخشید امیرزاده رستم را حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع
و نهاوند و لرستان با میرزا بایقرا بن عمر شیخ عنایت کرد و میرزا ایجل بن ایرانشاه حسب الحکم روی بحکومت
مملکت ری آورد و بلده قم و توابع بجناب میرزا سعد وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاهزادگان از در رضا
خاقان بلند مکان صفت آرایش پذیرفت و بعد از آنکه خاطر آفتاب اشراق از ضبط و نسق مهمات فراغت یافت
رایات نصرت آیات در همین ایام بسط اهتزاز بدار الملک شیراز شتافت و حکومت و ایالت آن تختگاه سلیمانی نامزد امیرزاده
در آن ایام بحسب تقدیر مفتح الابواب جناب امارت مآب عارضه دست داد که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و مرغ روحش طیران
نمود و خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایت گردانید زمام سلطنت فارس در قبضه اقتدار شاهزاده نامدار ابراهیم
سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را تشیید مبانی معدلت و رعایت جانب رعیت وصیت فرمود و خاقان
عزیمت مستقر سریر سلطنت انعطاف داد و از فارس بدار العباده یزد خرامیده و از آنجا راه بیابان قهستان
نمود و در ۲۲ رجب مذکور ببلده هرات درآمده و امیر سلطانشاه که از قرا یوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله
کیومرث رستمداری نصره الله ساوجی از آنجمله بودند و هم در آن ایام سید عبد الکهف برادر سید عبد اللطیف از
زاده الله تعظیما بنیة کعبه مرتبه رسید مکتوبی الی این ابتعه را که مبنی بر اظهار محبت و مودت بود رسانید و من الله العون
والتائید **ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیگ باستان خاقان عالیشان**
در آن اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیگ کوزکان از سمرقند ایلچی نزد میرزا امیرک احمد که در
اوزجند حکومت مینمود فرستاده او را طلب داشت و میرزا امیرک احمد در اطاعت فرمان معاذیر لا یسمع بر شکسته جناب

الغ بیگی امیر بایزید پروانچی را که در سلک خواص و مقربان انتظام داشت بهمان مهم بواسطه روز چند گردانید و امیر بایزید
تیرانداز ایلچی سابق باز گشته میرزا الغ بیگ عازم اندکان شد و میرزا امیرک احمد قلاع آنجا محکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسلک
برد و میرزا الغ بیگ قلعه حصین را مسخر کرده به پایه بگاول اسپره و از آنجا بجانب اندکان در حرکت آمد و بعد از وصول تحقیق پیوست
که میرزا امیرک احمد متوری پیدا کرده و به نشیب آوردن متعذرست لاجرم میرزا الغ بیگ رایت مراجعت برافراخت و امیر موسی
و امیر کیدان و امیر علی توچین را با جمعی از سپاه بملازمت جلادت آیین در آن ولایت گذاشت و میرزا امیرک احمد
از رجوع جناب الغ بیگی خبر یافته از آن کوه پایان آمده و امرا بعزم رزم از اندکان بفضای صحرا شتافتند که میرزا
امیرک احمد بر ایشان تاخت و اکثر سرداران را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیه السیف خود را بقلعه اندکان
رسانیده اطراف برج و باره مضبوط کردند و میرزا امیرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخته چون دانست که فتح ممکن نیست
بازگشت و بعد از آنکه خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنه هرات در ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیگ بعزیمت
ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نموده در ۱۲ رمضان المبارک باستان سلطنت آشیان رسیده بانواع عواطف
و انعامات مستبشر شد و رخصت معاودت یافت و هم در آن ایام پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع رحمت و مهربانی بر جناب
عالی شاهزاده مسعود حضرت میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس و ابیورد و بلقان و جرمکان و
خبوشان و نسا و باورد و استراباد و کبود جامه و شماسان مع توابع تعلق بنواب کامیاب گرفت و در سنه ۸۱۸ خاطر
همایون خاقان ربع مسکون بتعمیر قلعه اختیار الدین که صاحبقران در وقت فتح خراسان ویران کرده بود پیش نهاد همت
گردانیده باندک زمانی آن حصار سپهر آثار چنانچه شاید مرمت و ساخته گشت و در مطلع سعدین مذکور است که هفت
هزار مرد در آن قلعه کار کرده اند تا با تمام رسیده **ذکر بعضی از وقایع که در ولایات عراق و فارس بعد از معاودت**
خاقان سعید دست داده و بیان توجه آنحضرت بدار الملک شیراز در هنگام تاخت ملک
سید مجید و وقایع آن اوان از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایت فارس
روی نموده یکی آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری بوی تعلق گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در اواخر محرم
سنه ۸۱۸ از عالم انتقال نمود و چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید حضرت خاقان سعید میرزا ایلچیکدای را بطور

تطرعا لطفت کردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث شیرین و محب بشیر بحکومت ری و حفظ حدود آذربایجان ساختند
و دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخته و امیر بسطام جاگیر که در آن اوان
بحکم خاقان کشورگیر در آن حصار رفته با قرا ماسی تکیه و کریخته در قلعه تم با میرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزاده امیر
بسطام را بند نهاده صورت واقعه عرضه داشت پایه سریر خاقانی ضمیر جهانگیر را قید امیر بسطام موافق مزاج نیفتاد و با یالی
او فرمان داد و استمالت نامه فرستاد و میرزا سعد بآن حکم التفات نشده ملتق خواجه را در قم و عراق گذاشته
بسطام را مصحوب خویش داشته نزد قرا یوسف رفت و قرا یوسف او را تعظیم نموده در تسخیر عراق عجم تطمیع نموده امیر بسطام
از بند نجات داده بدستور پیشتر تربیت نمود و پیر او را که اخی فرج نام داشت بنوعی از تراکمه بتعم رسید آغایکی که مونس
عائله بود با خود گفت که سعد وقاص غلطی کرد که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ تجاوز نموده و یکبار که قرا یوسف غیور
نفسد او نماید اکنون نوکران خود را مکمل و مسلح ساخته مقرر کرد که اگر فرصت دریابد میرزا با تیمور شیخ و میلتواجه و شیخ علی زنده که
ترک میرزا سعد که نایب قرا یوسف بود کشته سرهای ایشانرا نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داده و خاقان
سعید فرستاده او را رعایتها نمود و شعر ولو کان النساء کمثل هذا لفضلت النساء علی الرجال و واقعه دیگر آنکه
شاهزاده جلادت انتما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد بتحریک میرزا اسکندر که برادرش بود
و بعد از میل کشیدن و زوال آتش کسر مهر و باغی شد و خیال تسخیر شیراز نموده سه هزار سوار فراهم آورده بدانجانب در حرکت
آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافته جمعی از سپاه اصفهان بسر راه برادران فرستاده و آن طایفه در حوالی
جربادقان بدیشان باز خورده از اقتضای چرخ ستمکار میرزا اسکندر و مبت الوس بیک و اصیل گرفتار شده او را نزد امیر رستم
بردند تا محبوس کردانیدند بدین سبب بایقرا میرزا نیز در قضیه در فرزین توقف نموده و تیغ سپس در غلاف تکلف ماند و در زی چند
درکندمان گذرانیده و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسیده میرزا ابراهیم سلطان زمره از نوکران میرزا اسکندر که در شیراز
بودند مثل سوندخواجه و اردوان و مزید سدکرده مصحوب محمدی روانه خراسان کردانید و بعد از آن در حال حبس وکل
بقتل رسانیده بکندمان شتافتند و نزدیک میرزا بایقرا مجال سخن نیافتند جهانگیری توقف رو نماید بنابر آن میرزا
بایقرا دیگر باره بصوب شیراز درآمده و میرزا ابراهیم با سپاه شیراز به استقبال شتافته در نواحی سلیمان بکمال لغای رسیدند

و از طرفین قلب و میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند و برانغار و جوانغار میرزا ابراهیم در حمله اول دست
رات و دست چپ بایقرا میرزا را از پیش برداشتند اما امیر ابوسعید جنگ که ضبط میمنه متعلق بوی بود در اثنای گریز
عنان کیران بطرف قول انعطاف داد و بشاهزاده پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی با اتفاق مشارالیه
اسب جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیراز تاخت و میرزا ابراهیم سلطان از زد و آن حمله عاجز گشته روی بصوب
ابرقوه نهاد و میرزا بایقرا فتح و فیروزی بدار الملک پدر خویش خرامید در آخر ربیع الاول سنه ۸۱۸ کامران
و مراد از شیراز درآمد و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانید و میرزا رستم میرزا اسکندر را که مایه ان فساد بود بقتل
رسانید و چون خاقان سعید بشنید رای عالم آرای اقتضا فرمود که قبل از آنکه بمزید قوت و مکنت اختصاص یابد خطه شیراز
از تحت تصرفش انتزاع نماید بنابر آن ترا اجتماع لشکرها فرمان داد و بتاریخ هفدهم جمادی الآخر نهضت اتفاق دخنید امرا
کیفیت وصول خاقان سعید بعرض او رسانیدند از شراب ترتیب اسباب پرداخت و جواب داد که خاقان سعید که جهت
اندک مهم از جای خود بحرکت آید و دیگر امرا و شاهزادگان از شاه و لشکرها متهم خواهند شد تا آنگاه که رایت علم ظفر پیکر در سوم
رمضان از افق پشته الله اکبر طالع گشت لاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تامل و اندیشه امیر ابوسعید جنگ را نزد
میرزا بایسنغر فرستاد و التماس نمود که از حضرت خاقانی درخواست نماید که از سر جریمه او درگذرد و چون امیرزا بایسنغر
نسبت بآن شاهزاده محبت بسیار داشت متقبل این مهم شده و فی الحال امیر ابوسعید را بدرگاه عالم پناه برده زبان شفاعت
بگشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظه خاطر میرزا بایسنغر رقم عفو بر جریمه میرزا بایقرا کشیده امیر ابوسعید را منظور نظر
عاطفت گردانیده قسم یاد فرمود که چون شاهزاده بیرون آید در باره او عنایت فرماید و امیر ابوسعید متقضی المرام از پایه
سریر اعلی برخواسته بدرگاه رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع چنان است که اگر خدام ذوی الاحترام
امیرزا بایقرا در مقام استمالت شوند تحت بنده را یا سار رسانند حضرت خاقانی نوبت دیگر بحیان شفقت آمیز بر زبان آورده
امیر ابوسعید را مطمئن خاطر گردانیدند و جناب ارتقای از مجلس همایون بیرون رفته حضرت خاقانی فرمود که ترسش از
کسی مثل او که نوکر باشد چرا خیال استقلال کند القصه بایقرا میرزا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب شنبه رمضان آن
از شیراز بدرآمده به منزل میرزا بایقرا شتافت و میرزا بایسنغر روز دیگر او را بعتبه علیا برده خاقان سعید خاتمه وعده فرمود

مستوفی جان و عرض شاهزاده گشت اما او را از مصاحبت جمعی اهل اعتماد و بشدها در فرستاد و تا در قید میرزا اینجو بر رود بار
دیگر بمحض عنایت مبین کار ساز دار الملک شیراز بتصرف حضرت خاقان سعید درآمد ماه مبارک رمضان در آن بلده بپایان
رسانید و میرزا ابرهیم سلطان را مشمول عواطف گردانید و بدستور زمام ایالت الولایة و منصب حکومت بدو گذاشت و از
در ستمدار تا حدود گیلان به امیر الیاس خواجه مقرر نهاد در صفت انصراف داد و خود رایت عزیمت دار الامان کرمان برافراشت

ذکر نهضت خاقان از شیراز بکرمان و از قصبه سیرجان بجانب ممالک خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقران
و شمول عاطفت خدام مکان خاقانی مقتضی آن بود که تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زیب و زینت
یابد والی کرمان سلطان اویس بن ایدکو برلاس پایه سریر اعلی شتافته باج و خراج قبول نماید چون از جلاف طریقه
اخلاص عمل بود با آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب او رفتند راه اطاعت نمود حمیت خسروانه خاقان سعید را بران داشت
که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق بدان جانب نهضت فرماید و سلطان اویس از توجه اعلام ظفر اعلام واقف شد در نقض
ممالک اسلام و قدوه اولادی و خیر الانام سید شمس الدین بمی را از جهت تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفر اقبال ارسال
نمود و جناب سیادت پناهی در قصبه سیرجان به آستان اقبال آشیان رسیده زبان بشفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون
همایون بدار السلطنه هراة شتابد سلطان اویس را بپایه سریر سلطنت مصیر رساند حضرت خاقان سخن سید را بسمع رضا جا
و آنجناب را شاکر و راضی بازگردانید روی توجه بخراسان نهاد داد مروت بهمه راه داد و کامیاب و کامران براه
بهشتان عبور نمود و در اواسط ماه محرم سنه ۸۱۹ در بلده هراة نزول اجلال فرمود والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد و آله المعصومین

ذکر احوال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنغر بمسند امارت دیوان

در آن اوان که خاقان عالمیان از یورش فارس بازگشته مستقر سریر جاه رسید میرزا امیرک احمد که سابقا با میرزا اسکندر
مخالفت نموده در اندکان حین از نوچیان برگشته بود اعتماد بر کرم حضرت خاقان عدالت شعار کرده بدار السلطنه هراة شتافت
و منظور نظر عنایت گردید با میرزا ایلنگیز بن ابا بکر آغاز مصاحبت کرده و آن دو شاهزاده بموافقت یکدیگر خاطر بر خلاف
خاقانی قرار دادند و منهی شمه ازین بعرض رسانید مقارن آن حال ایلچی از پیش میرزا اینجو بدرگاه عالم پناه رسید و عریضه داد که
معتمد نسش الکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم عسد متفق شده قصد ملک نموده اند بنابرین او را گرفته به حرب امرزا اینجو علی

حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا اینجو و میرزا بایقرا را از آب سند بگذرانیدند تا هر جا که خواهند بروند و میرزا امیرک احمد را دوی
کعبه معظمه که روانه آورده و میرزا ایلنگیز در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند تن حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده شدند
تا ایشان را بانتهای دوران واجب الاذعان تکلیف کنند و مشار الیهما رفتند چنانچه آمدن میت اکر اما میرزا اینجو حسب
ملاحظه خاطر میرزا بایسنغر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب بگذرانید در سنه ۸۲۰ که خاقان عالم مقدار
متوجه قندهار گشت او را با اردوی همایون فرستاد و حضرت خاقانی امیرزاده را با فوجی از اهل اعتماد بسمرقند فرستاد
دیگر از وی چیزی پیدا نشد و چون رای ملک آرای خاقان کشورگشای گلزار سلطنت را از خار و خاشاک فساد اهل عناد
پیراسته مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة والدولة والدنیا والدین میرزا بایسنغر بیاراست و اشارت
علیه صدور یافت که آن نوباوه باغ زندگانی هر روز در ایوان نشسته و قضایا فرق رعایا را به تیغ عدالت و راستی
فیصل رساند مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق را منظور نظر داشته داد مظلوم را از ظالم بستاند
بنوعی که پیرزال و خواهان رسد بهره دل داد خواهان رسد و میرزا بایسنغر بموجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر عمل
نمود از رشحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نضارت پذیرفت و از لمعات انوار مرحمتش نهال ملک و ملت
تازگی صفت نضرت یافت ریاض ملک شد از فیض دولتش خرم

ذکر آمدن سلطان بن ایدکو برلاس به آستان اقبال آشیان سپهر اساس

افتخار العترة الطاهرة سید شمس الدین بمی که سالک طریق مروت گشته تشبث بهم
کرمان قبول فرموده بود چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هر چند او را بر توجه پایه سریر اعلی ترغیب نمود جایی
نرسید بنابران جناب مرتضوی صفات بدار السلطنه هراة شتافته کیفیت تمرد سلطان اویس را بعرض رسانید و از
استماع این خبر نایره غضب حضرت خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه و امیر حسین
صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ با اتفاق حکام ولایة فراه و سیستان و چهل هزار سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان
شوند و امرا بموجب فرموده روی براه آورده بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نموده و سپاه نصرت
پناه آغاز محاصره کردند و پس از انقضاء مدتی در روز سلطان اویس رسولان نزد امرا فرستاد و پیغام داد که اگر حضرت
خاقان سعید گناه بنده را ببخشند و شما مراجعت نمایید قدم از سر ساخته بملازمت آستان رفیع الشان مبادرت نمایم و امرا

سیئت حال عرضه داشت نموده آنحضرت جواب داد که اگر سلطان اویس در قول خویش صادق است باید که یکی
متعلقان خود را بدین جانب فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند و الا امرا تا کرمان نگیرند باز نگردند و مذام السلطان
و بعضی از فرزندان و اجلاء دخان آنجا مساحت شد و او شیخ حسن را که از ارکان دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا
فرستاد و آن جماعت از ظاهر کرمان برخواستند و عازم خراسان گشتند و در اواخر رجب شیخ حسن بقرب طوی خان
زمین رسانید و زبان تضرع و ابتهال گشاده سلطان اویس را درخواست نموده التماس تاکید قواعد عهد و میثاق کرده
حضرت خاقان سعید ملتمس شیخ حسن بحسن قبول اقتران داده و قسم یاد فرموده که در حق سلطان اویس بد میندیشد و قلم
عفو بر جرایم زلاتش کشد الغرض شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان اویس را مطمئن گردانید تا احرام عتبه کبریا بربست
و در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و باصناف الطاف پادشاهانه
و اعطاف خسروانه ممتاز گردید و در اواخر ماه ربیع الآخر سنه ۸۰۹ حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اواخر سالی که
فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی سنه ۸۱۸ خاقان والانژاد میرزا سیورغتمش را بایالت ولایه بدخشان فرستاد و در
پنجشنبه غره جمادی الاول سنه ۲ ولادت باسعادت میرزا رکن الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنغر اتفاق افتاد

بیت
دهان از فلک از آفتاب پر زر کرد — بدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد

ذکر شمه از حال سید فخرالدین وزیر و کرتشماری او در عنفوان خاقان کبیر

وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق
بسید فخرالدین میداشت و چون جناب سیادت مآب در سه سال علم اقبال برافراشت خواجه غیاث الدین سالار
که در سلک عاطر نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود و دار الفتح یزد بنا کرده حسن اهتمام اوست سده
سنیه شاهرخیه شتافته سنه ۸۱۰ بر سید فخرالدین مقرر نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و از جمله
شروع در آن کار نسبت برعایا و زیردستان مراسم عدل و احسان بجای آورده اما با امرا و ارکان دولت بتغیر و تعبیر نظام
و مناقشه کرد بنابر آن اکثر خواص و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون تشنه به آب زلال مایل گشتند و پس از آنکه یکسال از
شروع او در امر وزارت درگذشت سید فخرالدین مبلغ سیصد تومان بروی تقریر نمود و در سر دیوان خیانت و جنایت
بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امرا عظام بمنع استمام از تمام برآوردند و آن وزیر بی تدبیر را بعالم

روان کردند آنگاه سید فخرالدین از روی استقلال بر سریر وزارت نشسته بتمشیت امور ملک و مال اشتغال نمود و سید
اگرچه بعلو همت و سمو مرتبت اتصاف داشت و در قضاء خواطر سادات و علما و اکابر تخم لطف و احسان میکاشت
اما جبلتش بر صفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن داری و مردم آزاری مجبول و مفطور بود و بعد از
قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف و تعذیب و شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود و روز بروز قدر و
منزلتش ارتفاع بیافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک خاقان عالیشان نافذ گشت
احکام قضا و قدر نافذ گردانید درگاه او امیدگاه صغار و کبار و مرجع بلاد و دیار شد

زایوان قدرش فلک منظری — ز درگاه عالیش فلک چاکری

ایمان زمان و اشراف جهان که بملازمتش میرفتند مشابه اشعار بحکیس را باز
نداد و چون رخصت شدی بعد از آنکه مردم از چند در بند درگذشتندی غیر از معدودی که نام بردی دیگری را مجال دخول
نبودی و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتندی و پس از آنکه قریب ده سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت
روزگار گذرانید سپهر ستیزه کار چنانچه عادت اوست در استرداد مواهب و عطایا خویش کوشید و در شهور سنه ۸۱۹
میرزا بایسنغر بعضی از اطوار ناپسندیده او معلوم نموده خواجه نظام الدین احمد بن داود در آنکه پیش ساخت خواجه احمد داود
بجودت طبع و لطافت ذهن اتصاف داشت باندک زمانی از کلی مهمات و معاملات سید فخرالدین وقوف یافته کاری
که در احیانا بهر لحظه سخنان غریب و کلمات عجیب در سید می پرداخت سید از غصه بی آرام شده مع ذلک همه دیوان که بر معاملات او
مطلع بودند از بیم سیاستش با تدبیر گاهی را از ثقات تند باد میلرزیدند و مجال اظهار خلاف اعمال سید نداشتند اما چون تغیر مزاج
بایسنغری نزد همگنان روشن شد امیر علی شقانی در مقام معارضه آمده خطی سپرد که مبلغ دویست تومان نگی بر سید موجه سازد
والا از عهده بیرون آید و میرزا چنانچه در پرسش این قضیه فرموده امیر علی کحت بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغی تصرف
کرده و سید منکر شد حکم شد که عرض خزانه کشند و خزانه دار پیر را بقرار شد جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت وجوه
کارزن گرفته اید باز آرید و الا همه رسوا خواهید شد از آنجمله خواجه پیر علی بن خواجه محمد یزدی که محرم سید بود و بنام خود تمسکات
بخزانه داده بود و بسید تسلیم کرده بود متقاضی گشته از طلب نمود و او هر روز دفعی میکرد که بهم بخشونت رسید کیفیت آن حکایت
بعرض خاقان سعید گشت بنفس نفیس خود در مقام تفتیش آمده و سید را انکار اصرار نمود و پیر علی بموجب تمسکات خویش اقرار کرد

و میرزا شاهرخ کلمه تحسین بحکم بالظاهر مسطور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزانه برده خود باز دهد بعد از آن هر کس هر چه برده بود
سازد ارشید تا بازیافت نماید بنابرین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید گشتند و سید به این غایت مستظهر شده
بهمان بر مسند وزارت متمکن میبود و لیکن خواجه پیر علی و دیگر بندیان سخنان پوشیده را به آواز بلند آشکار بزبان می آوردند
وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز و جمعی دیگر که رشوتها بسید داده بودند از اطراف بفریاد آمدند و سید فخرالدین
در بحر اندیشه فرو رفته صلاح در قبول دویست تومان دید و خود را در معرض اعتراض و معارضه نیاورد و خط داد که در عرض یکسال
بتقسیط الیوم فرود آورد و انگاه امراء حسب الفرمان بند بر پای محبسان او نهادند و کار سید باضطرار انجامید عریضه بمیرزا بایسنغر
فرستاد و در خاتمت رساله بنای اصلم شفیع خود ساخته و نوشت که جگر در تاب و دل در موج خون گشت گرای جستی و قتش کنون
شاهزاده در جواب فرمود که هیچ سنگ منت که روح مطهر سید ... از افعال ناپسند سید فخرالدین رنجیده بود و سزای او به او رسید
ظلم کردی عدل میداری طمع اینت محال شربتی دادی بمردم هم از آن شربت بنوش سید از میرزا بایسنغر نا امید شده پناه به مهد علیا
والده او برد و گوهرشاد آغا در جناب عصمت مآب بر تضرع سید ترحم نموده نزد پسر زبان شفاعت گشود و او را از بند خلاص داد اما
محصلان در تحصیل هر روزه تشدد می نمودند و او بطیارات بهم رسانید و فرودی آورد و با این حال در خیال وزارت می بود
میگفت از فلان و بهمان چندین و چندان میتوان گرفت چون مدت طبیعتی گذشت ... تا بوقت مرگ از دست
درین اثنا از غایت عفونت امراض مختلفه و علل متضاده بر وی استیلا یافت و مزاجش ... گردید و از حسرت وزارت در
کرم تب آه سرد از برای منصب میکشید تا در آخر جمادی الآخر سنه ۸۲۰ بعقبی رخت برد اعیان عراق و خراسان که از ذم
ماتمد ابر کرایان ... بود چون موسم بهار خرم و خندان بحیات خویش واثق شدند و بجای تعزیت اداء تهنیت می نمودند
مؤمنین والمؤمنات خاص و عام میدادند فوز من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساء فعلیها **در بیان یورش گرمسیر و قندهار**
و نشستن خواجه پیراحمد خوافی بر مسند وزارت در سنه ۸۲۰ از جانب گرمسیر عرض قمرسیر به پایه سریر اعلی رسید
عرضه داشت نمود که میر سیستان قندهار و ملک محمد که هر یک حسب الحکم ناحیه از آن نواحی دارند پیوسته با یکدیگر خصومت میکنند
و بدان سبب رعایا مشقت میکشند بنابران رای ملک آرای خاقان گیتی ستان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب
هیرمند قشلاق فرمایند و مفسدان را ابراد جزا رسانیده ابواب عدل بگشایند و رایات عالیات در شعف حب از دار السلطنه

هرات نهضت نمود و در ۱۴ شعبان سایه وصول بر یورت قشلاق انداخته و در آن منزل میرزا سیورغتمش با امرا و لشکر خراسان
بموکب نصرت نشان پیوستند و خاقان سعید از آنجا جهت رفع مخالفت امراء مذکوره متوجه قندهار گشت و در ... ادوم
... رایات اعلام منصور از افق آن دیار طالع شده سیوم ماه مبارک رمضان اشراف و اعیان گرمسیر به اردوی ظفر
قرین آمدند و شخصی از قبول میرزا قیدو رسیده بعرض رسانید که شاهزاده فرار بر قرار اختیار کرد و آنحضرت فرمود که رسیده
باشد تحکمس ... ایلچی فرستاد و در نهم ماه دیگری آمد و گفت در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثر نماند انگاه خاقان عالیجاه
امیر ابراهیم جهانشاه را روانه آن صوب گردانید و فرمود که اگر قیدو به پیش آمد و صلح کرد غزنین را باو گذارد و الا آن مملکت
در حیطه ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صدرالدین ابراهیم که بمنصب جلیل المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت
علیه بمیان هزاره شتافت تا ایشان را بنصایح سودمند تنبیه کرده ... بزودی رساند و بهمین التماس ... انقوم اظهار اطاعت
و انقیاد نموده اسپان صبارفتار و شتران باربردار با سنان سپهر اقتدار ارسال داشته باج و خراج قبول کردند و چتر ظفر نگار
از حوالی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرموده و در آن یورت روزی بر سمند گیتی نورد سوار گشته فراز و نشیب صحرا را می پیمود
که ناگاه اسپ بسر درآمد و آنحضرت از پشت زین بزمین افتاده مدت همایون که بوسه گاه جباه حکام ربع مسکون بود کسری
راه یافت ... چه راه یافت کرای کاهش بادا کم گردی و همان لحظه ایلچیان برق سرعت جهت آوردن استاد میروی که
در فن شکست بستی ید بیضا می نمود بجانب دار السلطنه هرات بردند و بجبر کسر پرداخت و چون ذات شریف از ضعیف
علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد میروی را منظور نظر انعام اثر فرمود که دیگر شکسته نبیند و در یورت
قشلاق رای خاقان جهانگشای اقتضا فرمود که منصب وزارت را بوزیری آرایش دهد که تکفل ... بسیاق آصف
مهام ملک را انتظام دهد و همت پر منابش بدستور نظام الملک امور جاه و جلال بتکمیل رساند و بعد از تامل و اندیشه خلعت
وزارت بر قامت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صاحب دیوانی
را در کف کفایتش داد و خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که رسم رعایت رعیت مرعی بود و هم در اموال سلطانی
نقصان نمی شد و مدت سی سال بیشتر ممالک عالم بحسن تدبیر آن وزیر رزین قلم بهشت برین بود و آن خواجه را از ایام دولت
آن پادشاه ... منفعت ... اعتقاد آثار خیر بر اوراق روزگار یادگار ماند که ... از حکایات عدل و احسان وزرای سامانی

خواب و خیال پنداشت   وزیری چنین شهریاری جهان   جهان چون نگیرد قرار ای جوان

چون رایات آفتاب اشراق از حدود قندهار مراجعت فرموده در پانزدهم رمضان

سایه وصول بر کنار آب هیرمند انداخت در آخر همان ماه امیر ابرهیم از جانب کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو

عنقریب بسعادت بساطبوسی مشرف میگردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموالی که هزاره تقبل نموده

بودند بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آن جماعت در ادای مال اهمال مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر

کار و امیر بوده بموجب فرمان واجب الاذعان بر سر هزاره تاخته و مهم ایشان برحسب دلخواه ساخته بتاریخ ۲ ذی قعده

بمقام باز آمدند و در اوایل فصل بهار خاقان رضی معتقد از ماتد خیر ثواب و بسیار عازم مستقر خویش گشته باز میرزا

قیدو و میرزا سنجر و امیر بایکار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز شاه را در آن دیار باز داشته فرمود که هرگاه که قیدو

او را همراه آورند و الا مرد مش را تاخته و او را پیدا ساخته بدرگاه رسانند و در منتصف ذی حجه که فضای کوه از سبزه و لاله فرش

بساط کرده بود رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آمد   ایام بکام و اختران فرمانبر افلاک بهادار

خط فرمان سر موکب همایون معزز و مکرم در دوم شهر محرم مستقر سریر سلطنه مقر از یمن مقدم مکرم رشک ارم گردانیدند در اول

ربیع الاول سنه ۸۲۱ بمسامع علیه رسید که میرزا سعد وقاص قم را گذاشته بامیر قرا یوسف رفته بود و از عالم رحلت کرد

و درین اثنا امرا از جانب قندهار باز آمده میرزا قیدو را همراه آوردند و منظور نظر التفات شده متعاقب اخبار

متواتر گشت که شاه بدخشان لوای عصیان و طغیان برافراشته خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشته و خاقان سعید

امیر شیخ لقمان و امیر ابرهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروز شاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بغلان و ارهنگ

و سایر سرای راجع آورده در ظل رایت شاهزاده سیورغتمش میرزا متوجه بدخشان شوند و چون شاهزاده بهر شیم

فرود آمد و شامه این خبر بمشام بدخشانیان رسید پسر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود و خواجه تاج الدین حسن

عطار را بدرگاه آن شهریار عالیمقدار فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده رقم عفو بر جراید ایشان کشید و شاهزاده

و امرا بازگشته و حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا قیدو حقوق تربیت و رعایت

حضرت خاقانی را نابود انگاشته با جمعی از اهل حشم شبی روی بقندهار نهاد و میرزا بایسنغر با زمره از شیراز

بکلانمیشی او روان شده در قریه سبزر بمیرزا قیدو رسید او را گرفته و مقید کرده بدرگاه رسانید و حسب الحکم در قلعه

اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت آنگاه پادشاه عالیجاه تمامت حکومت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا

سیورغتمش داده و گوش هوش او را بدرر نصایح و مواعظ گران گردانیده بدانجا فرستاد و در اوایل شهر شوال

همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد عطرسای مشهد مقدس جنت آسای حضرت امام الجن و الانس

ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما بسته بدان روضه شریف تشریف برده لوازم طواف بجای آورده

و قندیلی که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند بر سبیل نذر از سقف گنبد مقبره مطهره در آویخت و مجاوران

آن مقام کعبه احترام را به انعامات و اکرامات و صدقات نوازش فرموده مراجعت کردند و در ماه رمضان سنه ۸۲۲

اردشیر تواجی که در شهور سنه ۲ بختای رفته بود بهمراه ایلچیان دایمینگ خان پادشاه چین و غیرهم بدرگاه

عالم پناه رسیده و تبرکات پادشاهانه گذرانیده و مکاتیب دایمینگ خان را که مبنی از اظهار محبت و یگانگی بود بعرض

رسانیدند و حضرت خاقان سعید پادشاه چین و ختا را باصناف الطاف نواخته در باره ایشان انعامات فراوان

فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد امیر ابرهیم سلطان رفتند و زمره از جهت ملاقات امیر شاه ملک روی بطرف

ملک خوارزم آوردند و در سنه ۸۲۳ همه بهم پیوستند و بجانب دار السلطنه سمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیگ گورکان

ایشان را طوی داد و بطرف ختای گسیل کرد و حضرت خاقان سعید امیر شادی خواجه و امیر شاه زاده بایسنغر سلطان احمد

و خواجه غیاث الدین نقاش و میر ابرهیم سلطان امیر حسن بهادران جبال میرزا سیورغتمش ارغداق و امیر شاه ملک

اردوان و شاهان بدخشان خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته او را بسفارت نمایند

و از غرایب حالاتی که آن جماعت در آن ممالکت مشاهده نمودند انشاء الله در خاتمه کتاب مبین شده خواهد بود و هم درین

سال ۸۲۲ حضرت خاقان ظفر قرین در بلده مرو قشلاق کرد و در اول فصل بهار بفضای جاجرم در آمد بنفس

نفیس از آنجا بدار السلطنه هرات خرامید و عزم یورش آذربیجان را بر ضمیر منیر مصمم گردانیدند و الحکم لله العلی العظیم الحمید المجید

ذکر گذار مصالحه امیر قرا یوسف و امیر شیخ ابرهیم شیروانی و سر باز زدن حاکم آذربایجان

از حکم خاقان گیتی ستان شاهرخ سلطان و در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته

رشته حیات جناب سلطانی را بشمشیر قاطع فیصل داد از امرا و حکام حدود عراق و آذربیجان و اران هر کس در ربقه
بود سر بر خط فرمان قرا یوسف نهاد الا امیر شیخ ابراهیم شیروانی که بر وی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد
سبب توهم شیروانشاه از والی آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد بتبریز پسر خود ملک کیومرث را بمدد
مدد عسکر بغدادیان روان ساخته بود القصه چون سواد نزاع میان جانبین در میان آمده امیر شیخ ابراهیم شاه شیروانی
سپاه شیروان را فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و گرستدیل با دو هزار سوار مکمل بدو پیوسته و امیر قرا یوسف از خیال مال
شیروانشاه و توقف فتنه با سپاه آذربیجان و اران و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان در حرکت آمد و در کنار آب کر
میان ایشان نوایر آتش نزاع التهاب یافته شکست بر شیروانشاه و بسیاری از گرجیان قتیل رسیده امیر شیخ ابراهیم گریز
اختیار کرده در اثنا فرار خواست که از آن خندق که در گرد لشکرگاه بود بجهاند ناگاه بیفتاد و دستش بشکست و ترکان بحول
بوی رسیده اسب و جامه اش ستده و او را گذاشته و امیر شیخ از درد دست مضطر شده حال خود را بیکی از ترکمانان اظهار نمود او را
نزد قرا یوسف برد و همچنین گرستدیل با جمعی کثیر از دلیران گرجی در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر گردید و امیر قرا یوسف
گرجیان را تمام عرضه تیغ انتقام گردانید و امیر شیخ ابراهیم مقید بتبریز رسید و چون تبریزیان بواسطه حسن معاش با شروانیان
هواخواه او بودند هر کس از ایشان در مجلس امیر قرا یوسف بنحوی سیاقت از اطوار پسندیده و اخلاق حمیده او بعرض میرسانیدند تا
امیر حمیت شعار علم عفو بر جرایم شیروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و جمعی از ارباب صباحت
امیر ابراهیم را جام دادند و چون بکار باده خوشگوار در دماغ شیروانشاه تاثیر نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض قرا یوسف رسانید
که شیفته او گردید و بند از وی برداشته او را بپهلوی خویش جا داد و هم در آن مجلس اخی قصاب و ارباب تبریز نثارها آورده بسمع
قرا یوسف رسانیدند که مبلغی که امیر شیخ ابراهیم از دیوان اعلی قبول نماید ضامن میشویم که در تبریز فرود آوریم مشروط بآنکه بحصول آن
درعوض زر جنس بردارند و امیر قرا یوسف اجابت کرده و امیر شیخ ابراهیم یکهزار و دویست تومان عراقی قبول نمود الحاصل قرا یوسف
شیخ را بحکومت مملکت شیروان بوی باز ارزانی داشت و شیروانشاه دو دهکان میان دو قلاع مملکت خویش فرستاد و در آن
حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بوده و دیوانیان آذربیجان برات تبلیغ او بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بوده
نوشتند و ایشان رعونت و آتش میرات وارداده از امیر شیخ ابراهیم در عوض بر تمغای شیروانات برات میستدند و باندک زمانی

مبلغ یکهزار و دویست تومان از ذمه گذشته در اوایل فصل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافته بمقر خود شتافت و چون
غلغله کوس استقلال و دمدمه شوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان سعید در حصار الهی
را صدیق نام نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد دعوت نموده و صدیق از حاکم آذربایجان جواب
پریشان شنود و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی به پایه سریر اعلی آورده و آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید بنابر آن
خاقان عالمگیر رایت ظفر نشان بقصد تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید

در بیان نهضت خاقان جهانپناه از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره بر سرانجام عظایم امور گیتی ستانی
مقصور بود و عزایم ارجمند بدودمان صاحبقرانی پیوسته جهت وصول باعلی مرتبه کامرانی روی مینمود و چون آن
بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک نیز تقویت ارکان مسلمانی و تمشیت مهام طبقات انسانی غرض بود
بهر طرف که توجه میفرمود جنود نصرت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب فرخنده فال بجای می آوردند و تقدیم
صورت هر تمنا که بر لوح خاطر عاطر نقش می بست پیش از ترتیب اسباب حصول بر منصه ظهور نمایان شده در نظرها جلوه
زهی جلوه گر نیکبر دید   جوان زینده از رنگ شاهی   نکردی بتیغ جز خیرخواهی   بهر سو روی کار وری لوائش
شه تخت خلافت خاک پایش   بهر کشور که برافراختی سر   خدایش ساختی خاوند افسر   مصدق این سیاق حکایت
نهضت آنحضرت است و هیئت محاربه قرا یوسف ترکمان و وفات قرا یوسف و تسخیر ممالک آذربیجان تفصیل این اجمال
آنکه چون خاقان سعید تسخیر مملکت آذربیجان با خود مصمم گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امراء تواجی سپاه ظفر
نظر مآثر با ظلبند و سپاه ممالک محروسه را از اقصای ترکستان تا حدود سند و سیستان جار رسانند که بمیعاد مقرر بدرگاه
حضرت اثر مجتمع گردند و ترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشارت فرمود امرا عظام عرض کردند که
ده هزار در قورخانه همایون موجود است آنحضرت گفت ده هزار دست دیگر سرانجام باید نمود و بدستور معهود میرزا
الغ بیک گورکان بمحافظت ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافت
امیرسید احمد ترخان بحکومت دار السلطنه هرات مقرر گشت و رایات جهانگیر همایون فال در پانزدهم شعبان سنه ۸۲۳
از آن زمان در حرکت آمده بمرغزار جنت آثار رادکان نزول اجلال فرمود و از جهت شدت حرارت هوا بعلت اجتماع لشکر توقف

آقا و چند روز دران منزل امیر غیاث الدین شاه ملک با سپاه مملکت خوارزم باردوی کیهان پوی رسید و شرف بساط بوسی
مشرف گردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان منقلای لشکر نصرت اثر شده از پیش روان شده و خاقان سعید در غرهٔ
رمضان المبارک که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد آغاز قطع مراحل کرده در ۲ ماه ستارکنان بولایت نیشابور
کرد و میرزا بایسنغر مقدمهٔ عساکر بر تهور گشت و در چت و نهم قصبهٔ بحرآباد از فر وصول موکب شاه بهرت افزای شیخ
و حضرت خاقان دران مرحله بلوازم فراغ رستن عید فطر پرداخت و ازانجا در حرکت آمده در ۱۲ شوال در نواحی سمنان
نزول اجلال فرمود و در انتظام لشکر سیستان و فراه و قندهار و کابل و غزنین ضمیمهٔ سپاه ظفر شعار شد همچنین
امیر الیاس خواجه با اشراف اعیان ترمذ و کاشان به آستان سلطنت آشیان شتافته و ماحصل رایات منصور در ۱۲ ماه مذکور از
ری عبور نموده در این دیار مرغزار [illegible] ساخت و در انتظام میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بود
و مستبوس حضرت بزرگوار سرافراز گشت و دیگر قیاس میرزا رستم والی [illegible] اصفهان و امیر [illegible] شیرین که بعد از عزل سلطان
اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسیدند و امرا و تواجی چند در سان لشکر کرده دویست هزار سوار بیشمار در آمد

لشکری بحر جوش موج شکوه ثابت پا پایدار همچون کوه
بهرام طبع و کیوان هوش پولاد ترک و آهن پوش

از آنجا [illegible]
با سپاه بسیار و استعداد بیشمار در مقام جفا و استکبار ثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز [illegible] آمده در خلال
این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان سخندان برسم رسالت نزدیک امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که
سعید باد [illegible] ثابت بنایه رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران گیتی ستان مغفرت شعار بنابران مناسب چنان می‌نماید که
زبان اعتذار و استغفار کشاده از اموری که سابقا بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نماید و قطعه‌ای
قزوین را بدیوان اعلی باز گذارد تا حضرت خاقانی را از مقام انتقام گذرانیده ولایات آذربیجان را [illegible]
بنام او [illegible] ارسال داشت امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان و انصار مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت و [illegible]
مجلس کرد و مضمون این مقال بزبان راند به پیش تا اسب افکند سوی آخر آید همی چو باد ویا باره رستم [illegible]
میدان [illegible] روی بر آب [illegible] چون [illegible] دشمن بعرض خاقانی رسید [illegible]
روی نیاز [illegible] آورده در مقام اجابت دعوات از حضرت واهب العطیات ظفر و نصرت مسألت نمود [illegible]

ذکر آرا فرموده که دوازده هزار بار سورهٔ انا فتحنا ختم نمایند و بعد از آنکه کوشش [illegible] این پادشاه دین دار از سر [illegible]
[illegible] فتح و پیروزی شنیده امیر و شتقوا چه زابا هزار سوار جرار بطرف قزوین [illegible] و قاسم نامی را که از قبل قرا یوسف
حاکم آن سرزمین بود بتهور گذشته بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه و امیر یوسف را که بضبط آن حصار قیام می‌نمود
از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر [illegible] بقزوین در آمده متوطنان آن بلده را در ظلال امن و امان جای داده
[illegible] از اشراف و اعیان به آستان [illegible] رفتند و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول [illegible]
اشراف بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و باره قلعه کمر اهتمام بر میان بسته ترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود
ناگاه قاصدی از تبریز در رسید و بعرض رسانید که امیر قرا یوسف در اوجان جان شیرین بملک الموت سپرد و وداع تخت
و تاج کیانی آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه گشته سلطانیه را گذاشته روی بگریز نهاد و هم دران ایام ایلچی از قزوین
به [illegible] اردوی ظفر قرین در منزل [illegible] بود در حرکت آمده [illegible] بدرگاه عالم پناه رسید و متوجه سلطانیه گردید و میرزا
بایسنغر با امیر ملیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الفرموده روی براغه آورد و ماحصل توق جهانگشای
[illegible] وصول سلطانیه انداخت و رعایا بیچاره از خوف موکب همایون را استقبال نمودند و آنحضرت ایشان را
[illegible] قاصدی بشهر قزوین [illegible] از قلعه بیرون نیاید تا [illegible] معموره [illegible] امیر موسی [illegible] سلطان
[illegible] و خاقان کشورگیر باردبیل تشریف برده بشرف زیارت تربت علیه سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی
الحق و الدین قدس سره العزیز و نیز ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه فایز شده از آنجا براه موقان نهضت فرموده
[illegible] مذکور از آب ارس عبور نموده روز دیگر در قراباغ اران فرود آمده طرح قشلاق انداخت بهر مقام که اعلام [illegible]
[illegible] و مناط [illegible] لطف سبحانی والحمد لله علی حصول الآمال و الامانی

ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم و رفتن میرزا بایسنغر بجانب تبریز

چون امیر قرا یوسف افسر غرور بر سر نهاده از روی عجب خطه اوجان را معسکر گردانید
[illegible] چون [illegible] آفتاب [illegible] قطرات امطار سحاب [illegible] جمع ساخت ناگاه پیک اجل در رسیده [illegible]
[illegible] آتش [illegible] گردید و روز پنجشنبه ۸ ذی قعده سنه ۸۲۳ ایام حیاتش باختتام رسید [illegible]
[illegible] زنگیوی [illegible] و چون از اولاد امیر قرا یوسف دران زمان هیچکدام [illegible] بودند و امرا و ترکمانان

بعد از آن واقعه پایه پریشان شده مرکب روی بطرفی آورده و قیت اسپحان (؟) در خرگاه کشته شد و خاوانس (؟) است تاراج در آورده

کوش قرا یوسف را بجهت حلقه طلا ببریدند و در روز جمعه هشتم ماه مذکور سید محمد کججی (؟) و باقی امرا و اعیان تبریز بوکر (؟) امیر شاه ملک آن از تن

بیرون آورده لوازم عقد (؟) و استغفار تقدیم رسانیدند و چون امیرزا یوسف بطرف ارجیش فرستادند تا در تبریز بدار الشفا دفن کردند امیرزا

بایسنغر و شعف (؟) نقیده دولتخانه تبریز را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و خطبه و سکه بنام والد بزرگوار زینت داد و ابواب

بر افراخت و در آن اوان امیر حاجی بیک بن قراعثمان که در اردوی قرا یوسف مقید بود از محل خود امیرزا اجازت یافته کپک (؟) پیش ملازمت شتافت

و بمرام سرافراز گردید و بعد از چند روز استجازه نموده ترددی و عزم رفت و چون میرزا بایسنغر از نسق مهمات تبریز فارغ شد فرمان حضرت خاقان

رسید که بطرف کاورد رفته امیر باباحاجی آکتا (؟) غایه جانی (؟) اخلاص بملازمت بیایند و بدرگاه عالم پناه آورد شرح این مضمون آنکه امیر باباحاجی الدیر شاه

محمد عراقی که بنور شجاعت و جلادت از امثال خود ممتاز بود و در زمان میرزا عمر پدرش امیر جهانشاه جاکو کشته ... و انتقاص مدر ... عهد شاه

تعجیل رسانیده و در زمان استیلای امیر قرا یوسف میان او و ترکمه مخالفات و محاربات بوقوع انجامیده و بالآخره خود تبریز امیر قرا یوسف رفته

و به ایالت ولایت کاورد و هنایات دیگر سرافراز گردیده بنا علی هذا درین ولا که رایت اعلام خاقان گردون غلام پرتو وصول بر قشلاق قراباغ

امیر باباحاجی رسم کرده برادر خود را با تحف لایقه بآستان عالی ارسال نموده و تجسس منزیش (؟) پای در دامان تمکن و وقار کشیده و ایمنی بر خاطر ننهاد

نموده تا در آن آمد میرزا بایسنغر به پرسش کاورد مامور شد و در قلعه که متوجه پرویزنا بود با جنود ظفر ورود بظاهر قلعه کاورد که موضع تحصن

باباحاجی بود بسناق (؟) و ایلچی سخندان نزد او فرستاده و بخطاب لطف آمیز و کلمات تنبیه انگیز پیغام داد و از عاقبت مخالفت کذر نمود

و امیر باباحاجی چاره منحصر در موافقت دانسته با قدام نیاز از قلعه بیرون فرامید و شاهزاده در باره او باصناف تلطف وعده کرده بود و انعام احسان ... امیر

باباحاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه بمقصد رسید و بلطف خاقان سعید ...

گردیده روی بسلک مرام انتظام یافت **ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ وقوع یافت و بیان فتح اسفرزن و تسخیر قلعه**

بایزید بعون ملک حمید چون حضرت خاقان سعید برفق توفیق و تایید در ۹ ذی حجه سنه ۸۲۳ بقراباغ اران رسید ...

قشلاق آن منزل اختیار کرده و ملوک اطراف باصناف تنسوقات و انواع پیشکشات متعاقب و متواتر باردوی عالی می‌شتافتند و شرف ...

از آنجمله امیر خلیل الله شروانی که بعد از فوت پدر خود امیر شیخ ابراهیم شروانشاه بود در ۱۴ شهر مذکور بشرف ملاقات سرافراز گشته ملحوظ ...

شد و خاقان بکر دون غلام صبیه امیرزا ابابکر که در حرم سرای قرا یوسف بود بامیر ... ملک او در آورد ... و در ۱۴ محرم الحرام سنه ۸۲۴ میرزا ابراهیم سلطان ...

سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بکابل رفته بود و مقتضی المرام بعسکر حضرت انجام رسیده شرف دستبوس پدر عالیمقام سرافراز شد

و بعد از آن حال قاصدی از دهلی آمده و تنسوقات هندوستان برسم پیشکش گذرانید و از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانه

بعرض رسانید و چون ایام استیلای جنود زمستان گذشته سلطان سریر فیروزه فام سپهر متوجه بحلگاه بهرام گشت خاقان عالیمقام بتاریخ ۱۹

ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شد و پنجم ماه در پلغان نزول اجلال فرمود و از آنجا تیز نهضت همایون اتفاق افتاد و در موضع

زاویه بعرض رسید که یار احمد از ان حدود و گنجه و بروع (؟) را تاخته و لوا (؟) ... انداخته تا برمضان (؟) ... غیاث السلطنه میرزا بایسنغر

بظاهر آن قلعه شتافته و سپاه نصرت پناه آغاز محاصره نمودند و یار احمد دو سه روزی مدافعه و مقاتله پرداخته و آخر بپای اعتذار

و استغفار از حصار بیرون آمده و روی نیاز بدرگاه شاهزاده عالیجاه نموده امان طلبید و میرزا بایسنغر از سر جریمه یار احمد درگذشته دلاوران

برداشته متوجه نمود و در محل نزول حشم نفرت (؟) کردن بسته بپای تخت حضرت خاقان رسانیدند و آنحضرت یار احمد را که خود را بی اعتماد و ... داد

به امیر جهانشاه سپرد و آنگاه موکب همایون از آن موضع در حرکت آمده ۳ ماه جمادی الاول از آب ارس عبور کرده و چون ملکاه (؟) از آن ... نیاز ظفر پناه رسید مبالغ ...

که این حال عمارت موسوم بقلعه بایزید در غایت متانت و تشیید و قراویست (؟) درآن استماع توجه خاقانی تحایف بسیار و ذخیره بیشمار با ... فرستاده و بعد از ذی الحجه (؟) ...

آن قلعه را تصرف درآورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده و حضرت خاقان سعید همت بر تسخیر آن گماشته قلعه بایزید را انداخته بیست و سیوم ماه جمادی الاول در

حوالی آن حصار نزول اجلال فرموده و کسی فرستاده کوتوال قلعه را بطاعت دعوت نمود و آن مردم از تسلیم قلعه امتناع نمودند و لشکر قیامت اثر آغاز تیر و سنگ کردند و محصوران

از هجوم آن لشکر ... بتنگ آمده امان خواستند ... تا نماز شام دولتخانان روان بدرفت جنود ظفر ورود و رحمها در دیوان حصار راندند و غنایم بسیار بدست سپاه ظفر پناه

شد رایات انتساب اشراق بصوب ییلاق الاتاق در حرکت آمده و بعد از وصول خاقان اورق همایون در دامن کوه آرجی توقیف نمود و بتعین (؟) ... پنج

هزار سوار نامدار با خلاط تشریف برد و در آن مقام حاکم قلعه آدیک (؟) امیر دولدای و والی وان و سلطان ملک محمد ولد امیر عزالدین شیر و امیر علی بن قرا

عثمان بر بساط سلطنه ایشان شمول اناملی (؟) بناحیت سرافراز شدند و بتاریخ ۱۶ جمادی الآخر خاقان مظفر لوا از اخلاط به ارجیش خرامیده از آنجا

به آق‌تاق تشریف برد و در آق‌تاق امیر قراعثمان بموکب همایون پیوسته شرف دستبوس پادشاه ربع مسکون دریافته پیشکش گذرانید و به تشریف مخصوص

گشت و مهمان خاقان عالیشان بجانب تبریز روان شد **ذکر محاربه خاقان عالمگیر با اولاد قرا یوسف ترکمان**

بدولتخانه انتساب اشراق خبر آمد که از آق‌تاق متوجه تبریز گشت در اثنای راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاه فراوان

از جوانب چند ... شیر کرده بجد و جهد تمام و اخلاط آمدند باران خاقان ستوده خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال فرمود و عنان ...

میدان قتال آورده امیر قرا عثمان و امیر الیاس خواجه مقدمه سپاه فیروزی عنان شده پیشتر روان شده و در آخر ماه رجب
سنه ۸۳۴ تقارب فریقین بتلاقی انجامید از جانبین بتسویه صفوف پرداختند و غریو نفیر و سورن و آوازه کورکه و کرنای زلزله در زمین
و زمان انداخته دلیران روزکار و میدان کارزار تاختند و در آن روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار تا زمانی که اطراف فضای
سپهر دوار از عکس خون کشتگان معرکه پیکار گلگون گشته آن دو لشکر کینه ور در هم آویخته بودند و به استعمال شمشیر و خنجر در افنای اعدای
یکدیگر اهتمام مینمودند چو شب لشکر خود بهامون کشید همه دامن چرخ در خون کشید هر طایفه بمعسکر خویش رفته لوازم حزم رعایت کرده تا
صباح پاس داشتند و روز دیگر که خاقان شرق امشب آفتاب بزم جنگ مواکب کواکب بر تفرقه جنگ پیدا شده خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت
آیات آورده برانغار و جوانغار سپاه ظفر شعار را ترتیب داد و روی بمخالفان نهاد و از جانب امیرزاده اسکندر و میرزا اسپند تیر لشکری با آینشی کرد در
برابر آمده و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب شمشیر بران سینه جان ستان رخنه در سینه دلاوری
پهلوانان کشادند و در آن روز امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر
ابنای روزگار فراموش گشت و پیر حسین سعیدی که در سلک شجاعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گشتند و چون کشش و کوشش آنجماعت بجائی انجامید که از هجوم
ظلام لیل نور باصره را از رویت اشباح معزول گردانید هر کدام از آن فریق در منازل خود فرود آمدند و شرایط پاس پرداختند و سنان نظارگیان
میدان آسمان تا وقت طلوع صبح صادق دیده برهم نزدند و صباح روز سیوم که غره شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال لشکر ترکمان بود سپاه ظفر مآل
اجتماعی عزم معرکه قتال نمودند و از جانبین تیر گردان جلادت نشان بالات و استعداد فراوان در برابر آمده و عقاب تیر پر بعزم صید مرغ ارواح
آشیانه کمان آغاز پرواز نمود و پیکان خاره شکاف از جهت گریز جا بجا اهل مصاف روز نهاد در قفار اجسام ایشان کشود و بعد از آن شد سهام آن دو لشکر
بهرام انتقام حسام خون آشام در یکدیگر نهادند و در آن روز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمد شرف سمنانی را با جند قراولی
خراسان عرصه تیغ تیز گردانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی بملازمان موکب همایون رسد در آن اثنا خاقان دین دار که شجاعت اسفندیار
ملک دینار رجع داشت فرمان داد تا خرگاه طهارت خانه را در میان میدان زدند و بلوازم اداء نماز حاجت که مرکز از وقت شده بود وضوی کامل
ساخته روی نیاز بدرگاه کارساز آورده ظفر و فیروزی مسالت نمود و چون اثر اجابت دعا ملاحظه نمود از خلوتگاه و از پیرون خرامیده بر زین
ملک ستانی نشست و عنان تکاور بجانب لشکر انعطاف داده بجای خویش ایستاد و در آن محل امیر غیاث الدین شاه ملک را با منقلای الغ
خدیو [illegible] بکارطا رسیده فرمود تا نقاره شادیانه کوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده اسعد در بند افتاد و اسکندر

از شنیدن این خبر متحیر گشته تراکمه عنان از دست ستیز تواندی گریز نهادند و چون رکیب منصوره دلیر شده یکبار از قول برانغار و جوانغار
بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات و قرار از ولا دایر قرا یوسف تزلزل پذیرفته عنان با تهرام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار تیغ فتح و نصرت در اعدای
آخذ این تراقی تعاقب نمودند و غنیمت بنهایت گرفته و حضرت خاقان سعید مراسم محامد الهی پرداخته فتحنامها باطراف مملکت محروسه روان
گردانیدند و از راه خوی بجانب تبریز روان شدند در شعبان آن ممالک از یمن مقدم همایون زینت کارگاه کمتون حشت

ذکر معاودت خاقان سعید بدار السلطنه هرات

چون خاقان سعید از تمشیت مهمات مملکت آذربایجان باز پرداخت میل مراجعت بجانب خراسان
نمود رایات ظفر آیات از تبریز در حرکت آمده در اوایل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه انداخت و اکثر حکام
و اردو عمال و ولایات را اجازت انصراف ارزانی داشته و از آنجا بتهنیت همایون اتفاق افتاد و در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان
و میرزا رستم مرخص فرمود و بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب ظفر نشان بمملکت خراسان در آمده امیر غیاث الدین شاه ملک نیز رخصت
یافت از راه استراباد بروی خوارزم نهاد و نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسیده و نزول اطراف
رایتی میمون بخشیده و در همین ماه شیر محمد اوغلان و صدر الاسلام از طرف مغولستان بآستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیک گورکان آمده
نوازش بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و ساتوق اوغلان تومن بیکانه نموده بارکردی امیه از اهل جته فرار نمودند و حکام
الغ بیک ایشان را تعاقب نمود در کینکنیه یلاق بمرحله رسیده و شیر محمد و ساتوق را اسیر و دستگیر کرده باز گردانید و بعد از وصول بآستان
از عفو بر جرایم گرفتاران کشیده و شیر محمد را اسباب و پناهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانیدند و در ۱۷ ماه رجب سنه ۸۲۵ حضرت
والده میرزا بایسنغر بهادر سعادت اکتساب فرموده و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده و ابوالقاسم
کنیت داده و در سنه ۸۳۶ خاقان ظفر قرین در متنزهات دیار خراسان در فراغت اقبال اقامت گزیده با بسط عدل و انصاف منوط
و در سنه ۸۳۸ شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک گورکان نابود انگاشته رایت خلاف و شقاق بر افراشت با برادر شهزاده
کامکار از والد خود اجازت طلبیده در بیست و ششم ربیع الاول موافق ششم حوت با سپاه فراوان جهت دفع مخالفان متوجه مغولستان شد
و بعد از قطع منازل در موضع قتر صنوبای سپاه رجع شده شیر محمد اوغلان نموده رسید و در ۱۴ جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی بروی
آورده سورن انداختند و از غریو کورکه و کوس گوش گردون کر ساختند و دلیران طرفین دست به تیر آورده بفضای میدان شتافتند
و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیدند و زخم شمشیر و خنجر سینه از فرق یکدیگر باز شکافتند و در آن اثنا شیر محمد اوغلان دست از اناقوت

یکبار بر جوانغار لشکر سمرقند تاختند و امیر ارسلان خواجه در آن جانب چون کوه ثبات قدم ورزیده بمدافعت اعدا پرداخت جانغار زیند
مغولان اهتمام کرده او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک و ارکان قوامات قراول را امید و جوانغار رسانیده اشت و لشکر مغول را
جته اتا ده و شیر محمد اوغلان روی بفرار نهاد و لشکر ظفر آثار تعاقب نموده در اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار برافراشته
بسیاری از مغولان را به تیغ بیدریغ گذرانیدند و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیک مظفر و منصور بجانب
سمرقند بازگشته بعد از وصول ایلچی قرمسیر بدارالعالم پناه فرستاده و حضرت خاقانی را از این فتح مبین اعلام داده و قاصد را دل شادمان
هرات رسید و کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت مبتهج گردیده و در همین سال میرزا الغ بیک عزم ملازمت خاقان جمشید حشمت کرده ماه ذی حجه
دیده بدیدار پدر بزرگوار روشن ساخت و روزی چند در دارالملک خراسان خوش دل بوده شادمان گذرانید الخ میرزا محمد جوکی را مصحوب خویش گردانیده
بسمرقند بازگردید و در عرض کمیته خود را بما وراء النهر رسانید و چند ماه آن دو برادر در سمرقند بعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاولی سنه ۸۲۹
میرزا محمد جوکی اجازت طلب نموده بجانب هرات بازگشت و در شب شنبه اربع الاول این سال امیر کبیر غیاث الدین شاه ملک در ملک خوارزم از دار
و او بعظم شان و علو مکان و مزید اعتبار از سایر امرا امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخی ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در ترتیب حال
اهل عالم و اهل علم و فضیلت و اشاعت خیرات دانا و مبرات اهتمام تمام می نمود و در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر
و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و رباطات و مساجد تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان سعید مملکت خوارزم بوی عنایت
فرموده سرکشان آن آفاق و اشراف دشت قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت و مولانا شهاب الدین عبد الرحمن
الیمانی که در سلک معتبران خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه را بر لوح بیان نگاشت **قطعه در بیان تاریخ**

ای دل خسته چه حالات که مردم کبیر ۞ همه در گریه زارند در این مشت ادنک ۞ دامن چرخ چرا شد چو دل من پرخون ۞ چهره مهر چرا گشت چنین از رنگ

مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر ۞ شه ملک آنکه بدی گربه او شیر و پلنگ ۞ آن جوانمرد جوانبخت جهانبخش که بود ۞ پیش جود و بخشش کهر و لعل چو سنگ

رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات ۞ تا در روضه مصاحب همه با شاه خدنگ ۞ و چون خبر واقعه امیر شاه ملک بعرض خاقان سعید رسید اظهار حزن
و ملال نمود. پسر ارشد او ابراهیم سلطان را نوازش کرده حکومت خوارزم بدو داد و مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدسه در جوار فایض الانوار
امام بزرگوار ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیه و هم در این سال پادشاه گیلان امیر رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطا بخشش
بسیم و زر آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرمود و در شانزدهم محرم الحرام سنه ۸۳۰ شاهزاده

سیورغتمش بهادر در کابل بجهان جاودان انتقال فرمود و در غره صفر این خبر بهرات رسید حضرت خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت
ملول و محزون شده لوازم تعزیت بجای آورده تمامی مملکت که سیورغال جناب شاهزاده مرحوم مغفور بود به خلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت
فرمود بقا بقای خداست ملک ملک خدای **ذکر توجه میرزا الغ بیک بجانب سغناق و انهزام از دستبرد لشکر ظفر اثر**

براق اغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ۸۲۳ از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیک نمود و شاهزاده او را
منظور تربیت و رعایت گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق چون عاطفت آن جناب بر محمد خان حاکم دیار دشت
ازبکان بود غالب آمده قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوایل سنه ۸۳۰ که در دو سغناق آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک ارسال نمود که در این ایام
که بهت خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایت شهریاری مستظهر بوده به این حدود شتافتم و مراد
جناب الغ بیک چون شنیده بود که براق اوغلان میگفته که علیحده سغناق شهر خاص عرفا بمن تعلق میدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب
نداد ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت که نوکران براق در این حدود خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب
اختیار و اقتدار مطلق تصور میکنند بنا بر آن میرزا الغ بیک گورکان عزم جنگ براق نمود جهت استجازه قاصدی بدار السلطنه هرات فرستاد
و حضرت خاقانی منع فرمود اما لشکری مقرر کرد که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر گردد و شاهزاده در ربیع الاول از هرات
توجه نمود و قبل از وصول او میرزا الغ بیک بطرف سغناق نهضت کرد و میرزا محمد جوکی از سرعت آن عزیمت خبر یافت
ایلغار کرده و شاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت کرده بعد در مرحله عزم رزم براق جزم کرده اند و از تقدیم مقاتله
هنگامه مردان لشکر چون برابر هم صف زدند براق تمامی اتباع خود را در قول مجتمع ساخته یکبار بر سپاه ماوراء النهر تاخت و امواج دریای
پیکار در تلاطم آمده کشتی عمر جمعی کثیر از مردان کارزار غرق دریای فنا گردید و چون از دو جانب چون در نشانی دشت و هامون روان شده
الی سر و کار از سپهر نیلگون درگذشت **بیت** تن از آب پیکان سر گون شد ۞ زمین دریا کف صحرای خون شد میرزا الغ بیک
با وجود سپاه معدود و مغرور بود برطبق کلمه و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم سپاه اندک مخالفان اشارت بسیار نمود اما چون لشکر
منشا آیه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة روی نمود صورت نصرت و لشکر ماوراء النهر مضطرب انصراف عنان نموده فرار
جهت هزیمت بر میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی غالب شد و میخواستند که بنفس نفیس خود قدم در آن معرکه مهلک نهند اما بعضی از امرا دریغ اند
ایشان را بیکار ترا نشستند و از آن دریای زخار بجانب ساحل نجات رسانیدند و شاهزادگان بسمرقند شتافته بر اتباع در اطراف ترکستان و حدود

ماوراءالنهر خرابی بسیار کردند **ذکر کارد خوردن خاقان در مسجد جامع هرات از دست احمد لر** حضرت خاقانی عادل پیوسته در ادای
واجبات و نوافل اهتمام تمام می‌نمود و همواره اوقات خجسته ساعات صرف طاعات و عبادات می‌بود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی
میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوای مناجات و عرض حاجات می‌افراشت و در روز جمعه ۲۳ شهر ربیع الآخر سنه ۸۳۰ در وقتی که بمسجد جامع
درون بلده فاخره هرات نماز گزارده و عزم سواری از مصلی برخواسته و در آن شد کپنک پوشی احمد نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت
دادخواهان کاغذی بدست بر سر او آمده و حضرت خاقانی یکی از خادمان فرمود که این شخص را معلوم نمای و احمد فرصت دانسته بی اندیشه
پیش دوید و کاردی بشکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارگر
نیفتاد و درشاهرگ زخم با خشا بمعارضت نکرد و علی سلطان قوچین رخصت قتل آن لعین حاصل کرده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروزشاه
بر در مسجد سوار ایستاده بودند و نقاره چنان بدستوری که در آن زمان معهود بود آغاز نقاره زدن کردند که ناگاه آن خبر قیامت اثر بشنودند
دست ایشان از کار مانده و حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه را طلب نموده و او همچنان سواره بمسجد در آمده و چون دانست که زخم کاری نیست
شکرانه ادا کرد و حضرت خاقانی میل فرمود که بمحفه نشیند امیر فیروزشاه مانع آمده گفت اگر مردم آنحضرت را سواره نه بینند در حیات تردد
خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد بناء بر آن پای در رکاب آورده و بباغ دولت که در باغ زاغان بود تشریف برد و اطبا در عرض چند روز شفای
عاجل کامل بحصول پیوست و یکی از فضلا در تاریخ آن قضیه نظم کرده **تاریخ** سال تاریخ هشتصد و سی بود ؛ روز جمعه بسلخ از ادای صلوات
فتنه عجیب واقع شد ؛ در خراسان ولی شهر هرات ؛ کج روی در بساط چون فرزین ؛ خواست تا شه رخی زند شه مات
القصه بعد از وقوع این قضیه غریبه میرزا بایسنغر و امرا در تفحص احوال احمد لر اغراق نمودند و از کشتن او پشیمان شدند و در میان رخت
آن مردک کلیدی یافتند و در خانه تیمچه بآن کشایش یافت و مردم متوجه گشتند که شخصی موصوف بدین صفت درین خانه طاقیه می‌دوخت و
بسیاری از معارف پیش او می‌آمدند از آن جمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا مردی بود به انواع فضل و هنر آراسته و در اسلوب
استعداد مرجع فضلا بود و بمذهب حنفی بوسیله و طایفه ملحد از آن جنس بر سر بنیادی و الف مذهبی برکردن بحیدی و در اوایل حال ملازمت سلطان
احمد جلایر میکرده و در اواخر از وی متنفر شده روی بشیراز آورده و به استظهار میرزا اسکندر دیگر و بکتابت بالقصد جهت کتابت کرد و آخر از
اسکندر امان یافته بحضرت خاقانی آمد بعد از فتح شیراز مولانا را بهرات کوچانید و در کتابخانه همایون کتابت میفرمود و مستعدان خراسان
جهت تعلیم خط و مصاحبت بصحبت او مایل بودندی و او نیز بخود مشغول و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنغر که جهت کتابت خمسه شیخ نظامی داده بود

داده بود از یکسال نگاه داشته بود باز فرستاد و از این سبب کدورتی بر لوح خاطر میرزا بایسنغر شده درین وقت که او بدوستی احمد لر
متهم شد او را هم حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار آوردند و آخرالامر بتقلید اختیارالدین محبوس شد و این مطلع مولانا راست
ترک چشم تو سر غمزه کاندر آتش ؛ در دل سینه قشت آنچنان که دل میخواست ؛ ۱۱ و خواجه عضدالدین که خواهرزاده مولانا فضل الله استرابادی
بود و جمعی دیگر از موافقان احمد لر مقتول و محرق شدند و در آن اثنا بعرض میرزا بایسنغر رسید که احمد کاسی ملازمت حضرت سیادت و هدایت
مرتبت معارف شعار آیة آثار امیر قاسم انوار قدس سره میرفته حکم شد که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و آنحضرت عازم ماوراءالنهر گشته
تحویل فرمودند و این مطلع فرمودند ؛ نمیدانم چرا شاه از نشست اندر هارا ؛ گزین درگاه میرانند مردم دربدر ما را ؛ و چون حضرت سیادت مآبی بسمرقند
رسید میرزا الغ بیک کورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته شرایط تعظیم و تبجیل تقدیم رسانید و التوفیق من الله المجید **در بیان**
نهضت خاقانی سعید بدارالملک سمرقند و مراجعت چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق اغلان سپاه میرزا
الغ بیک را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات فرخنده صفات خاقانی از زخم احمد لر صحت یافت جهت تدارک آن اختلال
بجانب سمرقند نهضت فرمود و غره شعبان سنه ۸۳۰ از دارالسلطنه هرات در حرکت آمد و چون بقبة الاسلام رسید میرزا بایسنغر
که رایات اقبال آثار ملازم رکاب ظفرمآب بود بموجب التماس میرزا الغ بیک و فرمان خاقان عالیمکان بصوب بلده فاخره هرات
مراجعت نمود و در شب مبارک پانزدهم ماه رمضان خواجه جلال الدین تبریز کهنه را در اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم
نشد و میرزا بایسنغر بعد از قطع منازل و طی مراحل بیست و یکم ماه مذکور بمستقر عزت و کرامت نزول اجلال فرمود و خاقان
مفضال بعد از رخصت میرزا بایسنغر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آن
حضرت چون بدان بلده جنت صفت رسید کیفیت محاربه براق تفتیش فرمودند زمره از امرا و سرهنگان را چوب یاساق
زدند و میرزا الغ بیک چند روز از درجه اعتبار و اختیار بیفتاد اما آخرالامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بلطف
خاقانی سرافراز گشت و براق از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برگرفته فرار بر قرار اختیار کرد
آن شاهنشاه گیتی ستان صفر المظفر بدر رفت و پس از آنکه خاطر همایون از تنظیم امور مملکت ماوراءالنهر فراغت یافت در ضمان عنایت
واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هرات منعطف ساخت و در ۱۱ محرم الحرام سنه ۸۳۱ بمقصد رسید و درین اثنا باری سبحانی
میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود میرزا ابابکر موسوم شد و چند روز بساط عیش و سرور ممهد بود

ذکر نهضت خاقان سعید بولایت عراق و آذربایجان کرت دیگر در اوایل محرم الحرام سنه ۸۳۲ بمسمع اشرف رسید
که اسکندر قرا یوسف بار دیگر باشتعال نایره عصیان پرداخته بعراق آمده و سلطانیه را مسخر ساخته بار دیگر خاقان عالی مکان
باجتماع لشکرها از ممالک ماوراءالنهر و ترکستان و ختلان و حصار شادمان و قندز و بقلان و بدخشان و خراسان و سیستان و
غزنین و کابل و زابلستان فرمان داد و روز پنجشنبه ۵ رجب همای همایون بال انتزاع زاغان بصوب آذربایجان در حرکت آمد
باب اندر آمد جهان کدخدای . بجنبید چون کوه لشکر ز جای دیگر باره شاهزاده میرزا بایسنغر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش
برسم منقلای از پیش روان شدند و حضرت خاقان سعید بهر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران
عتبات اولیا را از مایده انعام و احسان بحظی وافر محظوظ و بهره ور میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام ارتفاع
پذیرفته نام برافراخت بجهة اجتماع سپاه طبرستان و عراق و فارس و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاد و درین وقت
میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر حمزه ... شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین
از کرمان باردوی نصرت نشان رسیدند آنگاه ... ظفر شعار از آن مملکت نهضت نمود ... مبارک رمضان سایه وصول بر
سلطانیه انداخت و قبل از رسیدن خبر لشکر نصرت پیکر کاشتگان اسکندر قلعه را گذاشته گریخته بودند و خاقان سعید در آن مقام
عید باقامت رسانیده و بعد از عید قیام نموده و از آنجا بتبریز شتافت شب عازان ازیمر مرکب همایون روضه رضوان گشت و از تبریز
تا بجمع علم خورشید اقتباس سلطانی انداخته در آن یورت خبر وصول اسکندر با لشکری قیامت اثر متواتر پیوست و حضرت خاقان
نصرت آیین تعبیه سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم سلطان با شجاعان فارس در انغار جای داد و میرزا بایسنغر
با دلیران خراسان و مازندران در جوانغار رفت و در قول ابد موجود همایون شرف گردانید و میرزا محمد جوکی را با چندی
سوار شیر شکار متوجه ساخت که نزدیک قلب ایستاده مهیا باشند تا در هر طرف که کومک احتیاج افتد شرایط احتیاط بتقدیم رسانند و از
جانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمان بنوعی پرداخت که : خیره ماند در دیده اولوالابصار و روز شنبه ۱۷ ذی حجه
جو جیش کینه ور از هر دو سو ... چو ماهی جمله در آهن شده غرق : بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بیک بار محاربت
و آتش جنگ را مشتعل گردانیدند میرزا ابراهیم سلطان با جمعی بتعجیل با طایفه از مردان شمشیر زن بر جوانغار مخالفان تاخته برادر اسکندر
امیر جهانشاه بعد از هزیمت آمد و از دستبرد سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرارش بمنزل رسید و اسکندر با ...

مرکب برانگیخته چون بسیاری از دلاوران را بر خاک خذلان انداخت و ازین جانب نیز جمعی از شجاعان بمبارزت میرزا ابراهیم
سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام بریز جان نا امید گشت ضربت شمشیر بر جسم جوانان دهان اجل خندان
کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد : چنین بود حال بپایان سپهر : بخون شفق لاله گون کرد چهر
آنگاه هر دو لشکر عنان بمعسکر خود تافته آن شب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظه از اندیشه لشکر و آمال هر کس بجا خواهد رسید تعبیه و
روز دیگر که چون خنجر اخضر سپهر زراندود آفتاب بر سر کشید و از رماح خطوط شعاعی حشر کواکب را منهزم گردانید : بر آمد ز هر سو صدای نفیر
بلند شد از مردان کوشش گیر : خاقان اسکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتعبیه صفوف لشکر پرداخته غریو کورکه
در صور زلزله در کوه و در دشت انداخت و حمله مبارزان تهمتن تن شکاف در صف اعدا افکنده رای کوه عدم ظاهر ساخت و
روز نیز حربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما چون حقیقت شد که کوشش بسیار
بر نتافت تا اکنون خاقان مظفر لوا از ادای نماز چاشت و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت بار دیگر اسپ کوه پیکر سوار شده و
روی بعدا آورد و نسیم فتح و فیروزی از مطلع تاییدات ربانی طلوع نموده همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال گستر
و چون اسکندر بدان حال وقوف یافت دست از ستیز و آویز برداشته پای در وادی گریز نهاده و حضرت خاقان سعید بر سر این فتح نامدار
شکرانه نعمت آلاء الهی بتقدیم رسانید و فتحنامه باطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا محمد جوکی را بر موجب فرمان
الاغان بتکامیشی ترکمانان توجه نموده و تا ارزروم و صحرا موش رفته آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت فرموده . اما از شرف الفضلا
وانجع البلغا مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن یورش ظفر آثار ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بود . اندک منقول است که
نقل میفرموده اند که انجام از کمال شجاعت و بسالت و وفور مردانگی و جلادت در لفظ سلطان ... بشاهده افتاد اگر تحریر شاید
مجموع ... البته عقل قبول آن نمیکرد : ز امن ثبات شاه ابوالفتح گاه جنگ : خون شد جگر ز بیم چه داند دل : این حال کو بهای ...
گزارد محمد ... شرح و بهار ازدل شک : و در تاریخ این واقعه قطعی از مضمون این نظم لطایف اشعار بوضوح می پیوندد : اسکندر ترکمان عصیان ...
و ... بمیان ... واحدیده : از تیغ ابوالفتح چو بگریخت ز جنگ : تاریخ شد از تیغ ابوالفتح بدید و در خلال این احوال قاصد میرزا
الغ بیک ... ماوراءالنهر رسید عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اوغلان و براق اوغلان محاربه اتفاق
افتاده ... براق روی بعالم آخرت نهاد و هم در آن ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا ... میرزا

میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا پیر محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان
بیهمال از استماع فوت دارای سپهر مدار اظهار ملال فرمودند و جهت ترویح روح ایشان بخیرات کلام و اطعام طعام اشارت
علیه مبذول داشتند و بار دیگر از ماوراءالنهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمد غازی با سلطان محمود اوغلان یاغی شده اورا ایلچیان جاودانی
فرستاد. کشتی تو و کشتند ترا بهر مکافات تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت **ذکر نهضت رایت ظفر آیت با سلماس از طارم**
سلماس بقلعه آلینجق و از آنجا بدار الملک مطلق چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در هشتم
محرم الحرام سنه ۸۳۲ از طارم سلماس کوچ فرمود عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعه آلینجق تافت و پس از وصول نقیبه اعیان
اسکندر که در آن حصن حصین بودند بصورت نیاز و نثار و پیشکش بیرون فرستادند و چون آن قلعه در متانت با سکندر برابرست خاقان
... و آن گوهر بها نقد از منتسبان اسکندر راضی شد بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرمود و در نوزدهم صفر بآن منزل رسید و خاقان
امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته عنایت خسروانه شامل حال او گشت و خاقان
سعید این زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و حکومت تمامت آذربایجان با میر ابوسعید مفوض گردانید و در یازدهم ماه شعبان
بمیمن طالع مسعود و بخت میمون فال : نهاد روی بسوی مستقر جاه و جلال : و در هشتم ماه رمضان شهر سلطانیه بنزول اجلال فرمود و ایام صیام را
در آن مقام گذرانید و چون هلال شوال بسعادت و اقبال اجلال نمود با و آب روز عید فطر پرداخته حکام ولایة فارس و عراق ...
میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر عمر شیرین و امیر چقماق شامی را رخصت انصراف ارزانی داشت و در دوم شوال چتر ظفر اثر از
شهر سلطانیه بجانب هرات در حرکت آمده و در ماه محرم الحرام سنه ۸۳۴ باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای ... جهان
حرز عادل خورشید درخشان آمد : همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید : اکابر ممالک محروسه عموما و اعاظم خراسان خصوصا مراسم پیشکش
و نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال و مقال مضمون این مقال را مسودی گردانیدند : خجسته باید
وصول رایت شاهی مستقر جلال : بهر مقام که آید بهر کجا که رود : معین و حافظ او باد ایزد متعال **رفتن میرزا بایسنغر بقشلاق**
استراباد و بیان وقایع آنجا رای ممالک آرای خاقان کشورگشای جهت بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که میرزا بایسنغر بهادر
در سنه ۸۳۵ در ولایة جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان مقرر کرد
که در آن یورش ملازم موکب شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر در ششم صفر سنه مذکور عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطهٔ جرجان منعطف

ساخته بعد از قطع منازل و طی مراحل بدار الفتح استراباد در آمد و اطراف آن مملکت بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت
و در آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر ترکمان دیگر لشکر با ذربایجان کشیده و برادر خود امیر ابوسعید را بقتل رسانیده و چون فصل
شتا در گذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بدستبوس پدر بزرگوار مشرف گشت و در سنه ۸۳۶ پیر اسکندر امیرزاده میرزا علی از ...
گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت و شروانشاه امیرزاده را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقانی سعید او را منظور نظر تربیت
گردانیده در جرگه شاهزادگان جلوه داد و در اثنا روزی آنحضرت جهت نظاره کمان رعدی که استاد فرخ زنجیرگر ساخته بود سنگ چهار ...
من بوی می انداخت سوار شده و در شمال کوه باد بگاه که محل سنگ انداختن بود غلبه از خواص و عوام شهر بدان آمده بودند و حضرت خاقان سعید
بر بر پشته تماشا میکرد که ناگاه امیرزاده علی بدان مجمع رسید چون او جوانی بود در غایت حسن و جمال مردم عاشق پیشه بوی ... آمده
گرد نظاره کمان رعد داده سر در پی او نهادند و حضرت خاقانی از مشاهده آن حال متغیر گشته بعد از آنکه بدرگاه جهان پناه مراجعت فرمود
امیرزاده علی را بند کردند و بجانب سمرقند روانه کردند و درین سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد میرزا عبدالله
موسوم گشت و در همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان از عالم انتقال فرمود و ...
درویشی با آنحضرت دعوی خویشی میکرد و سفر آخرت پیش گرفت رحمه الله ... **ذکر شمه از صفات میرزا بایسنغر و بیان**
میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانش بمرتبه که تا جداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش
درصف نعال نشسته بآن افتخار کردندی و رفعت شأنش بمرتبه بود که تخت نشینان عالم مقدار در رکاب سعادت آیاتش غاشیه چاکری بر دوش
گرفته لوازم فرمانبری بجای آوردندی همای عدل و مرحمت گسترش در هوای فضای جهان چنان پر و بال اقبال گشوده که کبوتر و قمری در آشیانهٔ باز
و شاهین فراغ بال می غنودند و غمام دست سخاوت پرورش چنان گوهر بار گشته که شعشعه صحن زمین از انجم سپهر برین بمراتب درگذشت
لمعه از اعلام رأی ملک آرایش اگر به پیکر قمر رسیدی سرمایه نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تأثیرش چون در شب دیجور حوادث
... ظلمت مصایب ... باشارت حصول نوادر ارب مبدل گردانیدی و با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست
ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمی نمود خردمندان
فاضل و هنرمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران بهرات آمده در آستان ملایک آشیانش مجتمع می بودند و بلغای وافر فطنت
و فضلای ... بحکایت ... عراق و فارس و آذربایجان بدرگاه عالم پناهش شتافته شب و صبح و شام ملازمت مینمودند و آن

و آن شاهزاده عالی شان در تربیت و رعایت تمامی آن طایفه کوشیده همه را بوفور انعام و احسان مسرور می ساخت و هر کس از خوشنویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی میکرد همگی همت بر رفاه حالش میپرداخت مقبل دو شش و احسان نمود نمودی کس چو سلطان بایسنغر و آن شاهزاده در عنفوان شباب بشرب شراب شغف تمام داشت و مجلس کامرانی در اوقات زندگانی بسراج ریحان و باده ارغوانی مدام می پیراست و صباح که جام زرین مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب خوشگوار طلبیدی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار بگردش در آمدی از دست خوب رویان ماه دیدار جام باده گلگون در کشیدی و چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرفی تمام کرده اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات روی بانحراف آورد و اطبای حاذق و حکمای صادق هر چند در معالجه سعی نمودند بجایی نرسید و آخر وحشت آیین در صبح شنبه جمادی الاول سنه ۸۳۷ از عالم فانی رمیده بجهان جاودانی منزل گزید و چون خاقان سعید ازین حادثه آگاهی یافت از باغ زاغان بباغ سپید که مسکن شاهزاده مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین نعش آن شاهزاده را بعد از نماز حضرت خاقان همانجا توقف نموده و امرا عظام و اکابر ایام تابوت را به مدرسه شریفه مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و در آن روز جمیع اعیان و اشراف لباس کبود و سیاه پوشیدند و از کمال بیدلی نوحه قرع اکبر و صیحه صبح محشر ظاهر مینمودند تا چهل روز هر روز حفاظ قرآن در آن مدرسه شریفه مجتمع گشته بختمات کلام میپرداختند و امرا عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام از صدقات و عطاها محظوظ و بهره ور میگشتند بعد از آن پادشاه را و فرزندان جمیع آن مردم را از جامه سوگواری بیرون آورده بتغییر لباس امر فرمود و دست در حبل المتین صبر و شکیبایی زده چون این خبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیک اظهار اندوه و اضطراب فرمود و از جهت مراسم تعزیت بدار السلطنه هرات شتافته بسعادت دستبوس پدر بزرگوار سرافراز گشته جراحت آن مصیبت تازه کرد و اینوبت دیگر بار تعبیر امیر و وزیر صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر در گذشت و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان تسکین یافته بساط تعزیت در نوشته و حکام ولایات بمقر خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند مصراع آیین جهان همیشه بودست چنین ※ مدت حیات میرزا بایسنغر سی و شش سال و چهار ماه بود و یکی از فضلا این رباعی در تاریخ وفاتش نظم نمود رباعی سلطان سعید بایسنغر بهرام کش کو بکمر بهل عالم خبرم ※ من رفتم و تاریخ وفاتم اینست ※ بادا بجهان عمر دراز پدرم ※ و میرزا بایسنغر سه پسر یادگار داشت باین ترتیب ※ میرزا رکن الدین علاء الدوله ※ میرزا سلطان محمد ※ میرزا ابوالقاسم بابر ※ و حضرت خاقان سعید

الرشید مناصب او را بمیرزا علاء الدوله تفویض نمود و از جهت میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب تعیین فرمود

ذکر نهضت لوای ظفر پیکر بجانب آذربایجان جهت دفع اسکندر و بعضی از نوایب

در اوایل سنه ۸۳۸ از انهای امیر خلیل الله شروانی بمسامع علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر قرایوسف از ضبط آذربایجان فارغ گردیده و اکثر قلاع و بلاد شیروان را پیش نهاد همت گردانیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود و اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند منزلت را بفسخ آن عزیمت ترغیب نمودند اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت که چون امسال میرزا بایسنغر از عالم انتقال نموده و بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که در امور جهت قصوری بسبب کرسی متصوره راه یافته مناسب آنست که سفر آذربایجان بانجام رسد و این سخن در ضمیر خسرو کشورستان جای گرفته امیر شاهی و خواجه رمضان توونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی رایات سبحانی از مستقر سریر سلطنت و جهانبانی در حرکت آمده چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مزار اولیاء الله و اهل الله مبادرت می نمود و مجاوران را بصدقات و صلات نواخته از روحانیت اکابر مددها و استمداد میفرمود و از هر طرف حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و لوازم پیشکش و نیاز بجای می آوردند و چون بنواحی ری نزول خیام گشت باران و برف برتبه انجامید که مجال حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافته امرا و ارکان دولت بوریاها ساختند و مردم در آن ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان باز گذاشته رایت فرار برافراشت و اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه شهریار فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شیروانی نیز بشرف دستبوس فایز گشته بانواع الطاف اختصاص یافت و در آن حال امیر جهانشاه بن قرایوسف براهنمونی سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت اعلی شتافت و منظور نظر التفات و عنایت بی نهایت گشته در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان را در شیراز عارضه دست داد و اگر چه اطبا در مداوا سعی نمودند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاهزاده سعید از قفس قالب به آشیانه قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و ترتیب اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان از سایر سلاطین دوران و صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت غرا و ترویج مهام ملت بیضا همواره جد و جهد و اهتمام میداشت کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه که خامه هیچکس از اهل عمامه هرگز چنان تالیفی در سلک انشا نکشیده بیمن التفات او

فرخنده صفات بر صفحه ظهور رسید و اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی بسبب تصنیف آن نسخه شریف منظور نظر انعام فرموده
القصه خبر وفات آن شاهزاده صاحب تمیز را خاقان سعید شنیده نایره اندوه حزن صبر و شکیب آن مهر سپهر کشورگشایی را محترق گردانید
و قلق و اضطراب بسیار کرده لوازم سوگواری و تعزیت‌داری بتقدیم رسانید آخر الامر بمقتضای ربانی رضا داده باطعام و ختمات کلام اشارت
فرموده و منشور حکومت فارس را بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبدالله نوشتند و سرانجام امور ملک و مال را شیخ محب الدین ابی الخیر جوینی
نمود و هم دران اثنا امیر ناصرالدین خاوندشاه بن امیر اغوشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت میرزا رستم حکومت
اصفهان تعلق بوی گرفته بود درین جهان آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده و بلوکات هرات وبا و طاعون طغیان کرد [illegible]
روی بعالم آخرت آوردند و این خبرها باردوی همایون رسید و موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر گردید بنابرین فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که هر مکتوب که از خراسان باردو رسد کسی آن را مطالعه نماید و همچنان سربسته بنواب رساند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه
که در تربیه دادگان بابر عوض مرض از ملازمه موکب همایون پیچور گشته بود از عالم انتقال نمود و آنحضرت از فوت او تأسف خورده [illegible]
به پسرش سعید خواجه برسم سیورغال عنایت نمود **ذکر نهضت خاقان سعید بدارالملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی**
بطلب اسکندر میرزا چون جمشید خورشید متوجه منزل بهرام گردید لشکر سرما از طلیعه سپاه ربیع عزیمت هزیمت نمود و نسیم فروردینی
بغارت نباتات دمید حضرت خاقانی از یورت قشلاق در حرکت آمده فارس مضمار رهتور میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر
ارسال داشت و موکب همایون عنایت ملک بیچون بآهستگی طی مسافت نموده در مرغزار اوجان ازین مقدم خجسته نضارت جاودانی یافت و در آن مقام
سادات و قضاة و اعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آوردند عواطف خسروانه همه را نوازش و رعایت فرموده و آنحضرت در [illegible]
و تیرماه در دارالملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده و در اول زمستان بصوب قراباغ اران توجه نمود اما میرزا محمد جوکی بهادر در تعاقب
اسکندر تا ارزنجان عنان یکران باز نکشید و چون ازو نشان نیافت روزی چند در آن ولایه باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان در آن ایام
مراسم میثاق بتقدیم رسانید میرزا محمد جوکی میل مصاهرت آنجناب کرده کریمه از مخدرات خاندانش را خطبه فرموده و امیر قرا عثمان ملتمس او را
فرموده زهره برج امارت را قرین دری برج مهر سپهر سلطنت گردانید و در دوازدهم ربیع الاول سنه 829 بینهما عقد مناکحت بوقوع پیوست
و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید دلدار شد و تحسین بسیار فرموده و بمراجعت امر نموده امیرزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته [illegible]
استسعاد یافت و هم دران ایام خاقان ملک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و بیستم ربیع الثانی یورت قشلاق از پرتو رایات خاقانی

زینت برج آسمانی یافت و ازان منزل حضرت عادل شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشدالدین جنید کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاده
به پادشاه آن دیار سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرایوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان می‌شود
و چون چتر کیهان مظفر متوجه دفع او میگردد فرار بر قرار اختیار می‌نماید لایق آنکه اگر التجا بآن آستان نماید ملازمان او را گرفته بند
کرده بدرگاه عالم پناه فرستند تا رعایای آذربایجان از مشقت او امان یابند **در بیان معاودت خاقان سعید و تفویض**
حکومت آذربایجان به امیر جهانشاه چون باد بهار از سبزه و گل جهان بیاراست و شهر برج حمل چو صحن گلشن
از پرتو آفتاب روشن خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سنه 829 از قراباغ اران بصوب بادجان حرکت
فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرخ انجام زمام حکومت تمام ولایه آذربایجان در قبضه اقتدار امیر جهانشاه بن قرایوسف
نهاده و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده جشنهای خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک‌بخش کشورگیر از ضبط
و نسق مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان سمند جهان نورد بجانب دارالسلطنه هرات معطوف ساخت و در دوم ربیع الاخر
سنه 830 در [illegible] دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال شد اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال بهجران ملازم
بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیده انتظار کشیده منور گردانیدند و لوازم نثار و نیاز و استبشار
تقدیم نمودند و هم دران ایام شیخ نورالدین محمد مرشدی از سفر روم باز گردیده سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود
معروض گردانید و بعد از ان وقایع چند سال خاقان خجسته خصال در منتزهات خراسان بسعادت و اقبال اوقات بسر بعیش
مصروف داشت و همواره در انتظام امور ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت رایة سعی و اهتمام می‌افراشت ملوک کامکار و
سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده دست عنایت ربانی [illegible] سبحان [illegible] آمال و امانی بر روی روزگار طبقات
انام گشاده همای همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و سالهای طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی
دایر والحمد لله رب العالمین والصلوة علی سیدنا و نبینا محمد و آله المعصومین **ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر بداختر**
از ثقات رواة مرویست که اسکندر بن قرایوسف پسری داشت قباد نام و او با محبوبترین ملکان پدر که مسماة به [illegible] سلطان
بود و لیلی است داشت تعلقی و تعشقی میورزید و در آن اوان که خاقان عالمگیر از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود
اسکندر [illegible] الینجق رفت و با قباد و لیلی آغا خشونت کرد که شما چه جهت ساوری پیشکش نجهت مولانا جمع یعنی میرزا شاهرخ فرستادید

وقباد و لیلی هرچند باقامت عذرها معقول اقدام مینمودند مقبول نمی افتاد و ایشانرا بقتل تهدید میداد بنابران قباد و لیلی

تصور نمودند که اسکندر پی بتعشق ایشان برده و با یکدیگر شرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر بستند در شبی که

شراب بسیار خورده بود بربام قلعه خفته لیلی بخلاف معهود نردبان بالا کشیده قباد بربالای بام رفته خنجری بر بدنش رسانید و

اسکندر از خواب آمده تصور آنکه متصدی قتل او دیگریست قباد را آواز داد و آن بداختر شمع مراد و لورا بعالم دیگر فرستاد

ذکر آمدن ایلچی والی مصر و بیان بعضی احوال و وقایع

در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود و ایلچی

جقماق چرکس بمساعدت بخت بیدار شبی در خواب دید که حضرت شاهرخی او را بر داشته بر سریر پادشاهی نشانید و از غایت شادکامی

تیقظ و انتباه آمده بالاتر مملکه مصر امیدوار گشته خاطر بر آن قرار داد که هرگاه کل مراد او در چمن امل از پرتو انوار خدایی بشگفد

با خاقان سعید طریق مصادقه مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله امرا ایرجقماق

قابل سلطنت دانسته ... معهود نبود که امیر احوز قایم مقام پادشاه کرده او را بر سریر سروری نشانند و الملک الظاهر لقب نهاده

طاعتگذاری بجای آوردندی و چون او در ملک متمکن گشت بابر تقدم خواب مذکور جنگجبوقا که در سلک خواص امرا انتظام داشت

با تبرکات لایقه جهة تمهید و داد و ترتیب شیوه خلافت و اتفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد و جنکجبوقا در شهور سنه ۸۴۳ بدار السلطنه

رسیده بعد از سه روز بوسیله امرا عظام تقبیل انامل خاقان کردن غلام دریافت و آنحضرت بزبان لطف مرحمت احوال ملک

از وی پرسیده انعام محبت و دوستی فرمود و از جهت او در دارالسلطنه هرات هرگاه امرا نوینان بزرگ جای جلوس تعیین نمودند

طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف که در آن مجلس اوانی در آوردند از طلا و احمر مجسم بود و بگوهر مرصع داشت و حکمها

اکل طعام با غراز تمام ترک خویش باز گشته شاهزادگان و امرای ذوالاحترام بنوبت او را طوی دادند و اسبان تازی نژاد با زینهای

و خلع شاهوار از جهت او فرستادند و در آن ایام ایلچی مذکور بموقف عرض رسانید که سلطان جقماق بکتاب معتبر از ما و پادشاه

طلب داشته است تا در مقام تجارت اهل سنت مولف شیخ ابو منصور ماتریدی و تفسیر کبیر علامه رازی و شرح تلخیص جامع مصنف خواجه

بخاری و شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی الکه مجموع آن کتب در کتبخانه همایون موجود بود فرمود که

مرتبع را بخط خوب نوشته تذهیب کرده تسلیم نمودند و در وقتی که جنکجبوقا اجازت طلب نمود خاقان سعید نوبت دیگر او را

طوی داد و از جهت سلطان جقماق تبرکات خزانه تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی با ایلچی انعام فرمود و هر یک از پناه

کرد و او را اسپ و جامه و هزار دینار عنایه فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پیر را بایلچی برسم رسالت بمصر

ایلچی بمصر رود و در محرم رجب سنه مذکوره جنکجبوقا مرخص گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک طاهر داعیه

کرد اصفهان و شیراز رود و بکاشان و یزد عبور نماید حضرت خاقان مرغان بآن ولایات فرستاد و که در وقت آمدن

ایلچی نهبها را آدین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بدو رسانیدند و درین سال در اب متعال میرزا علاء الدوله

در شب سیوم شعبان پسری کرامت فرمود و آن فرزند ارجمند بسلطان ابرهیم موسوم فرمود و این مصرع مناسب افتاد

تاریخ بود شب سیوم از شعبان و هم درین سال امیر فیروزشاه شیخ که در آستان سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار

بسیار داشت رایت عنایه بصوب آخرت برافراشت و از آثار او در خیابان هرات مدرسه بتکلیف موجود است و پرستوده

مجرای اجزا ضیاء الدین محمود متعه الله تعالی علمانا نعما در آن بقعه بلوازم منصب تدریس اشتغال دارد و در سنه اربع و اربعین

و ثمانمایه امیر خیر عادل علاء الدوله والدین امیر علیکه کوکلتاش که عمرش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نموده در گنبد مدرسه

که در خیابان هرات ساخته عمارت ساخته است مدفون گشت دیگر از آثار امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هرات بجانب شمال

باز نموده و آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و تا غایه که سنه ۹۲۹ رسیده اکثر موقوفات آن عمارت برجاست القصه حضرت

خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او بولد ارشدش امیر شیخ ابو الفضل تفویض نمود و یکی از فضلا این قطعه در

زمان انشا کرده ؛ امیر دیاول علیکه در روح سلطنة ؛ منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان لدیک ؛ حق بر روان تست و رحمت

زان شد و تاریخ فوتت رحمه الله علیک و هم درین سال خبر بدار السلطنه هرات رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر

رفته بود در غره از اعمال معروفات یافته و پسرش امیر ابرهیم داد و مصحوب جنکجبوقا نزد سلطان مصر رفت و بر توعنایه حضرت

سلطان بر وجنات احوالش تافته و مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی معظمه ملکت آغا بنت خضر اوغلان که از

حال در حباله امیرزاده عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بود پسر دو میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد شدند و بعد از شهادت

عمر شیخ خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمده از عالم فانی بریاض جاودانی انتقال نمود

و از آثار ملکت آغا در قبه الاسلام بلخ مدرسه رفیع وسیع در کمال تکلف موجود است و مدفن آن خاتون در گنبد آن بقعه است و در بلده

مرات میرزا ملکت آغا خانقاه دارد و دار الحدیثه و دار الشفا و حمام ساخته و در نه فرسخی هرات در میان دره یکی جبل دختران رباطی وسیع

طرح انداخت و درین سنوات بواسطهٔ تواتر فترات اکثر این بقاع روی به انهدام آورده و نهایت سعی صاحب دولت را میر بوده
که روی بتجدید تعمیر آنها آورد والتوفیق من الله انه قادر علی ما یشاء والحمد لله وحده **ذکر نهضت خاقان سعید بجانب ری بسبب**

عصیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بعراق جهت تشیید قواعد سلطنت و شهریاری

در سنه ۸۴۰ ملک کیومرث رستمداری که تا آن غایت با آن مهر سپهر کامگاری طریق چاکری و فرمانبرداری سلوک می‌نمود قدم
از جادهٔ طاعت کناری بیرون نهاده بود جمعی را از نسیا و رستمدار بتاخت حدود ری روان فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع
یافته خبر بدار السلطنهٔ هرات رسید خاقان سعید با سپاهی بی‌نهایت اثر در اوایل سنه ۸۴۱ متوجه دفع او شد مخالفان بدانجا گشته چون
نیشابور از فر مقدم خاقان منصور زینت از سپهر اخضر درگذشت و سیلاب رعب و هراس طغیان کیومرث را اندراس داده [illegible]
باستان سلطنت آشیان فرستاده زبان عجز و نیاز بعرض رسانید که اگرچه زمره اندیشهٔ مخالفت خدام درگاه خلافت در خاطر گذرانیده‌ام
توجه از سپاه نصرت پناه رایش نهاد همت کرده‌ام اگر غرض از نهضت همایون القیام و [illegible] بعثت بنده و خدمتکارم و اگر میل ولایت
و مملکت بهر کس فرمان شود می‌سپارم امرا عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث عرض کرده بزلال حسن مقال نایرهٔ خشم خاقان سعید
منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا امیر جلال الدین فیروزشاه
گفت درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنهٔ هرات رسید چنین فرمود که در باب الجنهٔ قزوین بر تربهٔ زبدة السالکین
احمد غزالی بر ما چنان ظاهر شد که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر دار السلطنهٔ عراق برداشتند و بنا بر آن خاقان مظفر لوا
ولایت سلطانیه و قم و قزوین و ری با بر آن از درج سلطنت ارزانی فرمود و گوش شاهزاده را بدرر نصایح سودمند زیب و زینت داده رخصت
داده امیر جلال الدین فیروزشاه را در ملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بسعید
و لوای عدل و احسان مرتفع گردانید مردم بسیار در اطراف بلاد و امصار روی امید بدرگاه شاهزاده آوردند و سرداران گردن‌کش و لشکرکش
در سلک سایر خدام انتظام یافتند و خاک قدم همایونش را توتیای دیدهٔ بصیرت کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا نمود و دست تصرف بجهات بعضی از اهل
دراز فرموده این خبر بدار السلطنهٔ هرات رسید خاقان رعیت‌پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا محمد باشد و سایر ولایات عراق داخل
و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که بشاهزاده بازبسته نمی‌شد تعیین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متأثر گشته [illegible]
شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانکه کیفیت آن واقعه را اگر عمر بود قلم بیان خواهد کرد **ذکر احوال امیر فیروزشاه و مریض شدن خاقان جهان**

امیر فیروزشاه بن ارغونشاه بخصال حمیده و خصال پسندیده اتصاف داشت و در اوایل ایام جوانی تا آخر زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان
سعید می‌نمود و روز بروز جاه او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد تا من حیث الاستقلال تمامی مهمات ملک و مال در قبضهٔ اقتدار او آورده
بی شایبهٔ تکلف و تصنع سی آن دو نخجمن سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایت ایشان
بر ذمت همت خود لازم و واجب می‌شناخت و در رفاهیت احوال کافهٔ برایا و اشاعهٔ خیرات و مبرات خالصاً لله پیوسته همت عالی نهمت
مصروف میداشت و در درون و بیرون دار السلطنهٔ هرات و سایر ممالک و ولایات بقاع خیر از مدارس و خوانق و مساجد و روابط و حیاض
بنیاد نهاد و باتمام رسانید و بر اوقاف بقاع و قری بسیار ارتفاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید هر کس از جفای روزگار و آسیب
زمانهٔ ستمکار مضطر گشته دست امید در دامن عاطفتش زد اگرچه مثال چنار کف تهی از درم و دینار داشت در دولتسرای او نهاد مانند گل جیب و کنار
او از زر تمام عیار پر شد [illegible] دست تهی [illegible] بعد از فوت امیر جلال الدین علیکه اختیار
و اقتدار امیر جلال الدین فیروزشاه از پیشتر شده سایر امرا و ارکان دولت را در جمیع امور از امور ملکی و مالی اختیار نماند و هر کس آن جناب
بهی تعیین می‌نمود هیچ آفریده خلاف آن نتوانستی کرد و این معنی بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می‌آمد اما چون از نوئینان
دیگری نبود که بمصالح امور مملکت پردازد تغافل پادشاهانه داشت در روزگار همایون آثار میساخت و در سنه سبع و اربعین و ثمانمایه امیر جلال الدین
فیروزشاه جناب مرتضوی سیادت‌مآب امیر عماد الدین محمود جنابدی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بضبط اموال ولایت بلخ
مقرر ساخت و سید از قبول آن عمل استعفا جسته هرچند مبالغه نمود بجایی نرسید و کمرات تمام موجب فرمودهٔ امیر عالیمقام متوجه قبة الاسلام
و خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت تحقیق نماید که اموالی که در آن ولا از دهای براه بلخ بهراه آورده بودند چه مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف رسیده
بود که نوکران امیر فیروزشاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده‌اند و ایضاً سید عماد الدین بانفراع محاسبات سه ساله سرکار بلخ مامور شده و چون در آن سال
یک اتفاق میرزا احمد جوکی بهادر در حدود بلخ بود و خاقان سعید میدانست که در اموال آن ولایه نوت بسیار واقع شده و اکثر متعلقان امیر فیروزشاه مبادرت
رسید می‌نمود که بمهمی از انفصل در فرمان شد که بمهمات قبة الاسلام بحضور میرزا احمد جوکی تحقیق نماید و حال آنکه شاهزاده را بسبب [illegible]
مشایخ تمام بود و الی بر حال کسی غم کند [illegible] القصه چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا احمد جوکی بهادر بتحقیق معاملات
پرداخته تغییر و تصرف بسیار متوجه وکلای امیر فیروزشاه شده و در آن باب دفتری مشبع مرتب گردید و قبل از آنکه سید مراجعت نماید در سنه ۸۴۸
مزاج شریف خاقان سعید از جادهٔ اعتدال منحرف شده بسرحد اعتلال کشید و ضعف دست گرفته [illegible] و این خبر در اطراف ممالک جهان شیوع یافت

خصوصا دیار خراسان آشفته و پریشان گشت که شرح آن نتوان داد و امیر جلال الدین فیروزشاه اطبا مسیحادم و حکماء خضرقدم جمع آورده در ازالهٔ علت
و استرداد صحت ذخیرهٔ ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال نمودند و درویشان و گوشه نشینان دست تضرع و نیاز برآورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفای
ذات فایض البرکات حضرت آفاق ساله نمودند عاقبت عنایة ایزدی شامل گشته مزاج موفور الابتهاج روی بصحت و سرحد اعتدال آورد والحمد لله الحکیم الخبیر
علی النبی البشیر النذیر **ذکر جامه پوشانیدن کعبهٔ معظمه و سال اشتغال امیر فیروزشاه** در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب تقوی سید محمد رزق را
بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر جقماق اجازت نماید که خانهٔ کعبه را جامه پوشانند و سید بآن ولایة شتافته و از پادشاه مصر موافق مدعا جواب
بنابرین در ین اوان که ذات شریف خاقانی شربت صحت چشیده بتقیم آن عزیمت نموده بنابرین در ین اوان شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین
محمد الابهری را مامور گردانید که عازم مکه شده بلوازم آن کار پردازند و جناب شیخ الاسلامی و حضرت مولوی جامها که از دار العباده یزد ترتیب نموده
آورده بودند برداشته روی براه نهادند و چون بمملکت شام درآمدند امرا و اعیان آن بلده نسبت بایشان شرایط تعظیم و ضیافت تقدیم رسانیدند
و بعد از وصول بمصر سلطان جقماق بعضی از مقربان و مخصوصان خود را باستقبال فرستاد تا آن دو بزرگ را باعزاز و احترام
تمام بشهر رسانیدند و بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبید
نظر التفات گردانید از احوال خاقان سعید پرسیده بعد از آن اسباب سفر حجاز رعایة کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف رخصت
داشت و چون ایلچیان بمکه رسیدند بسعادت طواف رکن و مقام استسعاد یافتند و با تمام شرفا و حکام و خدام آن مطاف
انام خانهٔ حضرت ملک علام را جامه پوشانیده و کاری چنین بزرگ بیمن توجه حضرت خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی
بعد از آنکه در مناسک و آداب حج اسلام پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافهٔ دور و دراز طی فرموده در دار
ملازمت خاقان سعید سرافراز گشته و کیفیت حال بعرض رسانیده و در سنهٔ مذکوره میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام
بپای سریر سلطنت مصیر آمد و سید محمود جنابدی را همراه آورده کیفیت هرج و مرج آن ولایت را مشروحا معروض داشت و در حضرت خاقان سعید
بوضوح انجامید که از عمال و حساب آنجا کار مبلغها سرانگیختن امرا و وکلاء امیر فیروزشاه بیرون می آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخت
پرسش جواب آن سخنان پرداخت و امیر فیروزشاه را آنجا بخاطر رسید که امثال این مقالها توان گفت بنابرآن متغیر گشته
دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب
را پیش جناب امارت پناهی فرستاد که از ما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در ضمیر خطور نکرده اگر توره چنین است که

در میان سخن گذشته از مجلس بیرون روند مبادا کشش با دو والا از غضب پادشاهی اندیشه نماید امیر فیروزشاه ازین پیغام استماع
اشعار نمود از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و الم مفرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقانی از غایت
لطف و بنده پروری بعیادت او رفته تفقد و عنایة بسیار اظهار فرمود اما مفید نیفتاد و آخر بجوار رحمت حق انتقال نمود و نعشش
مدرسه که در دار السلطنه هراة نزدیک عمارت مهد علیا گوهرشاد آغا نهاده است و خاقان سعید از نوبت آن امیر صاحب تایید مناصب
و مناصب ابو له ارشد امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و هم درین سال ارسلان شاه برلاس در دیوان امارت خاقان سعید
مهر زد و در غایة اختیار در آن کار دخل کرد **ذکر فوت میرزا محمد جوکی** میرزا محمد جوکی پسر کهتر خاقان فریدون فر بود
در شجاعت بزرگان دگر مهتر بود و صغیر ترش چون از دیده شیر سپهر کشادی و حسام شعاعش داغ حسرت بردل بهرام نهادی آنجناب
همیشه در خدمت والد بزرگوار بسر میبرد با نوعی علی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را بحال خود نمیگذاشت و پیوسته درباب
شاهزاده سخنان بعرض رسانید لاجرم پادشاه خشم میرزا محمد جوکی را در امور ملکی دخل نمیداد در حال آنکه برادرزادگانش میرزا علاء الدوله
و میرزا عبد اللطیف در غایة اختیار و اقتدار اوقات میگذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن بر دل آن شاهزاده تاختن آورد و از حزن بیماری عارض
گشت و با وجود این حال از غایة غیرت خود را نمی انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان سیر میفرمود تا در سنهٔ مذکوره
رخش از تبض قالب پرواز کرد و حضرت خاقانی از استماع آن واقعه هایله بغایة مضطرب گشت و آخر الامر انا لله و انا الیه راجعون
نعش شاهزاده را از خبوشان بهراة آورده در گنبد مدرسه مهد علیا در جوار برادرش میرزا بایسنغر نهادند و ولایاتی که سیورغال او بود
بمیرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر مرحمت نمودند **در بیان توجه میرزا سلطان محمد و نهضت خاقانی بعراق و فارس** مورخان پسندیده اخلاق و منجمان
موزون الاستحقاق صحایف اوراق این شورش چنین آراسته اند که چون فارس مضمار تهور سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در مملکت عراق
بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بدرگاه شاهزاده عالیجاه روی آمدند و بمحل آن خسرو دریا دل بخشش
یاران بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که صنعت شیخوخیه بر مزاج حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبه ضعیف شده
که مملکت را بحال خود گذاشته فرصت غنیمت باید شمرد و بلدهٔ اصفهان و شیراز از تحت تصرف درآورد و در حالی که در آن زمان
حکومت اصفهان تعلق به امیر سعادتمند خاوند شاه میداشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت
می افراشت القصه میرزا سلطان محمد بفحوای ان الله اذا اراد عراق قبول نموده یکباره بر اصفهان تاخت و امیر سعادت را مقید و محبوس

و اموال بسیار از آن ولایه حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس پیش گرفت و میرزا عبدالله چون قوت محاربه نداشت در راه
شیراز ضبط کرده قاصدی بمثال برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر رسید با وجود ضعف
امارت نحافت در وجود و ششم خود بواسطه رعایة ناموس پادشاهی و مبالغه عصمت بانوی گوهرشاد آغا در شهور سنه ۸۵۰ لوای نهضت
بجانب فارس عراق برافراشت و میرزا علاء الدوله در دار السلطنه بگذاشت و چون مملکت ری مضرب خیام نصرت انجام گشت امیر سلطانشاه
برلاس امیر ابو الفضل ولد امیر ملکیه و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم برسم منقلای پیشتر روان شدند و موکب همایون
نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصره شیراز داده روی بجانب لرستان نهاد و خاقان سرافراز
معلوم نموده ازکنده عنان انصراف باصفهان معطوف ساخت و جمعی از سادات و فضلا که در سلک هواداران سلطان محمد انتظام
داشتند مواخذه گردانیده در اواسط رمضان المبارک بعضی از ایشان را بیاسا رسانیدند و جناب اشرف القضاة مولانا شرف الدین علی یزدی
نیز جهت مصاحبه میرزا محمد گرفتار گشت و بنابر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که بزبان خدمت مولوی بر شاهزاده بخوانده اند **بیت**
چرخ بر پیر است بخت تو جوان ٭ آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد ٭ در کشتن خاقان سعید متوجه این جانب تجاوز شد آنجناب
طلبیده پرسید که تو از کجا میگفتی که من اینجا نخواهم آمد مولانا جواب داد که اینرا از روی دلایل نجومی نمیگفتم بلکه بقیاس عقلی عرض میداشتم
و میرزا عبداللطیف که خاطر متوجه جناب مولوی داشت بمصلحت متعرض شده سخنان خشونت آمیز بزبان راند و حضرت خاقان خدمت مولوی
بشاهزاده سپرد و آنحضرت جناب مشار الیه را از غیبه بهرات کسیل نمود و حضرت خاقانی آن زمستان در فشاویه قشلاق فرمود و قید
القضاة فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امرای عظام سلطانشاه برلاس و شیخ ابو الفضل و میرک احمد فیروزشاه نزد میرزا
سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم معذرت پیش آید و باستمالت زبان بگشاید و بدرگاه جد بزرگوار آید و اگر شائبه
تسبیع رضا قبول ننماید بزجر و تکلیف او را بملازمت رسانند و امرا متعاقب یکدیگر روان شدند و امیر شیخ ابو الفضل پیشتر از تعاقب
میرزا رسید و سخنان مشفقانه بکار کرده آنحضرت را بملازمه موکب عالی مایل گردانیده در آن اثنا صورتی دست داد که مرکب عزم از اردوی
همایون بوادی بطرف دیگر نهاد **در بیان انتقال خاقان سعید بخلد برین و ذکر وقایع اردوی ظفر قرین**
حکم نافذ کل من علیها فان تقاضای تقدیر مبرم و قضیه کاینه کل نفس ذائقة الموت حکمیت محکم جمشید خورشید که سپهر جام مسند
جلال اوست ٭ از بیم زوال رعشه دارد ٭ و سپید بهرام که حصار نیلگون نجم خانه عزت و اقبال اوست ٭ از وهم وبال بیقرار است

خورشید که است جز ز چرخ برین ٭ دارد همه روی بر زمین زرنگین ٭ هر روز که لاش ز بالاست ترین ٭ پیوسته چنین بود جهان را آیین
ترتیب این تمهید آنکه در آن ولا یمن دولت و حسن معدلت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معموره ربع مسکون غیرت کارگاه گردون بود
که بتبدیل ایزد متعال صورت عین الکمال جمال نمود تبیین این واقعه جانسوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل اوقات خاقان
صاحب حشمت بود گاهی از درد معده و ضعف پیرانه سالی تغییر مزاج میفرمود در صباح یکشنبه ۲۵ ذی حجه سنه ۸۵۰ موافق اول روز نوروز شراب
کله آشامیده پای مبارک در رکاب آورده عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرک نموده در اثنا سیر استری که مرکب آن شهریار بود
آغاز سرکشی کرده و قوت نامیه با ساکن جان وفا ننمود بنابر آن از استر فرود آمده در محفه نشست همان لحظه درد معده بر مزاج مستولی
شد و ذات مایة البرکات را که از تدبیر صغیر و کبیر برآورد پیروز گذشت و بر طبق آیه کریمه فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا
یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول ببارگاه فلک اشتباه عازم سفر آخرت گردید ٭ ولابد دایم بقا و حیات
که عالم ندارد قرار و ثبات ٭ رسد تخت بخت ار باوج کمال ٭ چو خورشید آید بنده باید زوال ٭ بیا تا نگوییم باواز نی
که جمشید کی بود و کاوس کی ٭ در آن روز محنت اندوز که شاهزادگان گیتی افروز غیر میرزا ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنغر و
میرزا عبداللطیف بن میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیره دختری خاقان مغفور کسی دیگر در اردوی همایون نبود
و از امرای عظام نیز بجز سلطانشاه برلاس کسی تشریف نداشت و سایر نوئینان نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه آن روز و آن شب
هیبت آن واقعه پر تعب مخفی ماند مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه فرزند ارجمند میرزا الغ بیک معتمدی نزد میرزا عبداللطیف فرستاد
و پیغام داد که مناسب آنست که تو خلایق را دستگیری نموده نگذاری که پریشانی بحال اردوی ظفر مآل راه یابد و او ملتمس را مبذول داشته
از انواع بهای توق ظفر شعار ساخت و روز دیگر از جهت سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون در بر کنند ٭ افغان ز جهانیان برآمد
صبحی چو صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت دبدبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر در گذشت ماه رویان لباس
شبرنگ پوشیدند و جامه‌های آن بود و سلسله مویان رخسار خورشید آثار خراشیدند و مشاب چاک میزدند در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر
با زبون از اصحاب معتبر که از مخصوصان بودند رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آنطرف شده ملازمت
موکب بابری را پیش نهاد همت خود ساخت و ملازمان آن دو شاهزاده در اردو بازار که در یک دار بود دست بغارت برآوردند و غوغای
عام برخواست و میرزا عبداللطیف سوار شده در گرد اردو تاخته خیل کش را سیاست فرمود و قاصدی جهة اعلام آن واقعه نزد پدر بزرگوار فرستاد

فرستاد و روز سیوم نعش مغفرت پناهی را در محفه نهاده از یورت قشلاق کوچ نمودند و دیگر باره عنان بخراسان نهادند و بعد از قطع یک دو منزل خبر

مردم شهر بجانب معسکر شاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امرا ترخانی اتفاق نموده قصد عذری داشتند و بعد از شهزاده

بهرو تمام داشت و در صورت جعفر البته میرزا علاء الدوله را بی حضور خود در میان خود در سلطنت جای کرد جد

مهد علیا و ترخانیان را با بار و غارت و تاراج داد و از مکس ایمن نبود او را ابدا فرمود و از جانب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاد

که میرزا عبداللطیف در نهب مهد علیا بمرتبه مبالغه فرمود که چون کوچ واقع شد آنجناب را الاغی نیافت که سوار شود عاقبت بارگیر گرفته پیاده قدم

نهاد و در آن حال یکی از نوکران امرا برلاس بدانجای رسیده اسب خویش پیش کشیده تا مهد علیا سوار شد و چون میرزا عبداللطیف

وارد دعا بجا در شهر تحسین جبینه اظهار مخالفه نموده شاهزاده بعد از محاصره قهرا آن شهر را گرفته در آن بلده عمارت تمام بوقوع انجامید

عبداللطیف از دو افغان میطلام رفته در انتقام شنید که میرزا بابر سلطان عنان میر سید که بجرجان شتافته و بر سر دیوانخانه باشد لاجرم عنان

داد در منع عزیمت نموده اردوی نصرت شعار بطرف سبزوار در حرکت آمده در اثنای راه خبر رسید که سلطان شاه برلاس و دیگر امرا که با اردوی

سلطان محمد رفته بودند مراجعت نمودند و میرزا عازم مملکت عراق میرزا امیر شیخ ابوالفضل آنجا توقف نموده و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه از

همراه شاهزاده روز دیگر امیر سلطان شاه و میرک علی تو چی و میرزا عبداللطیف از سبزوار بنیشابور خرامید و در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله

ابوالمظفر این کار داده و در سبزوار لشکر داده و فوجی از نوکران سپاه بمشهد مقدسه آمده اند و شاهزاده از غایت غرور بدان التفات ننموده

مملکت سلوک می نمود تا صورت گرفتاری او روی نمود و تفصیل این اجمال آنکه هم در آن روز که در مملکت ری واقعه خاقان سعید اتفاق افتاد و مهد علیا

آغا قاصدی بمرغان شمال وصبای بهرات فرستاد و کیفیت حال اعلام داد و میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود با امرا و ارکان دولت

طلبیده قرعه مشورت در میان انداخت و رای بدان قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیک نموده مبلغی کلی بسمرقند ارسال نماید و بوسیله ترتیب

خاطر مهر بزرگوار حاصل نماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبداللطیف با مهد علیا شیوه بی حرمتی ورزیده

نموده قلعه اختیار الدین خرامید ابواب خزاین بر گشوده خیلی مال و اسباب بلشکر بخشید که پیش از آن ارکان نمی گنجید آنگاه میرزا صالح

شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد خان و جمعی از شاهزادگان بدفع میرزا عبداللطیف نامزد فرمود و میرزا صالح بار دیگر بمشهد مقدسه

اردوی شاهزاده متوجه شد و لاجرم با فتح و ظفر امید وارگشته بصوب نیشابور ایلغار کردند و پنجشنبه سیزدهم صفر ناگاه در قتیول میرزا عبداللطیف

مهد علیا و امرا ترخانی را از میان ایشان بیرون آورده و در موضعی مناسب صف قتال آراسته تکبیر کشیدند و مسعود بیکار گشتند و میرزا عبداللطیف

مانند بخت خود در خواب بود و چون صدای نفیر و آواز سورن دلاوران بگوش استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت برخواست و اظهار تجلد نموده

با اسب و مقبض تیغ بر صف اعدا تاخته علمها برپای کرد و سر گردن کشان در پای انداخت و نهایت شجاعت بجای آورد و در اثنای کارزار شدید تیر تفنگی بیش

بر در آمده از پشت زین بر زمین آمده جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزدیک میرزا صالح بردند و رایت اقتدار بلند کرده تیغ قبول شاهزاده عار

می نمود و او نمی‌دانی بانگ المشتری جهان را دگرگون شود او داد که بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش خاقان مغفور و مرافقت مهد علیا گوهرشاد آغا

عازم هرات گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده در انتقام دیده دیدار جد بزرگوار روشن گردانید و مجلس آنجانب را که گرفتاری میرزا

عبداللطیف لوازم محامد الهی تقدیم رسانید و بر چشت ... اطراف ... بارگاه بجو بر و جهی آراسته با حضار میرزا عبداللطیف فرمان داد و شاهزاده

چون بمجلس ... کمر از میان گشاده از جانب چپ در آوردند و میرزا علاء الدوله بعد از مروز او را مخاطب ساخت جواب داد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی

کن آنگاه میرزا علاء الدوله رقم عفو بر جریده جریمه او کشیده خرگاهی خاص جهت او تعیین نمود و برای حراستش معتمدان مقرر کرد آنگاه بدار السلطنه

هرات نزول و او را در قلعه اختیار الدین بند کرده و جسد مطهر خاقان عالیگهر را در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرد و بعد از چند روز که

از تعزیت باز پرداختند و حضرت خاقان سعید را هشت پسر بودند بدین ترتیب میرزا الغ بیک میرزا ابراهیم سلطان میرزا بایسنغر میرزا سیورغتمش

میرزا محمد جوکی جان اوغلان یاروی و جان اوغلان و یاروی در صغر سن روی بعالم آخرت نهادند و میرزا ابراهیم و میرزا بایسنغر و میرزا

سیورغتمش و میرزا محمد جوکی در زمان حیات آنحضرت وفات کردند و از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبدالله نام و شاهزاده

نیک جد بزرگوار در شیراز حکومت می نمود و میرزا سیورغتمش دو پسر گذاشته بود میرزا سلطان مسعود و میرزا قراچار و میرزا بایسنغر سه پسر

میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان

دو نفر بودند یکی از آنجمله در عقد ازدواج میرزا احمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بود و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد اما دختر دیگر

خاقان بزرگوار به نزوج حیات که مسطور نمیگردد و من الله الاعانه والتوفیق والمدد ذکر احوال وزراء خاقان ظفر انتما

از سیاق اوراق سابقه و فروع الوب شاسبه خاطر ارباب اشتباه یافته و پرتو شعور برین معنی تافته که در اوایل ایام سلطنت خاقان سعید خواجه

غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود کاهی باستقلال و گاهی بشرکت بمنصب وزارت سرافراز بودند

و در اواخر سنه ۸۲۰ خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر حضرت خاقان شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملکی و مالی

نمود و آن دو وزیر عالی تدبیر پیوسته بساط انبساط مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاج میکردند و خواجه احمد داود چون بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه

و خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال روزگار گذرانیده انوار انعام و احسان

بر صفحات احوال ساکنان اقطار عراق و خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف ولایات بقاع و رقاع بنا نهاد و مستغلات

وقف نمود و بعد از واقعهٔ هایلهٔ خاقان مغفور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف بدار السلطنهٔ هرات شتافته بنیابت میرزا علاء الدوله در کمال

و اختیار روزگار میگذرانید و سایر احوال آن خواجه ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد شد در مقام از شرح تفصیل آن در گذشت

ذکر خواجه غیاث الدین سید احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی به متانت فکر و علو قدر و شرف خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال

و اقران امتیاز داشت و الحال بتاریخ ماه صفر سنه ۸۳۸ در امر وزارت با خواجه شهاب الدین پیر احمد شریک شده رایت نفوذ امر بر افراشت

الصفا مذکور است که خواجه سید احمد در ایام وزارت روزی یک بیت غزلیت بمیمی روی یکانه مولانا فصیح خوافی که وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف

مولانا چند طبق تماج بدو کشیده خواجه سید احمد بچشم حیرت در آن آش نگریست و در روی مولانا آورده بزبان عتاب گفت مردم حرام خوار

خورند روز دیگر مولانا در سر دیوان با بعضی مردم سکیت ای روز خواجه دستار خوان ما را چرب ساخت اوا نیز اشنیده گفت در آش تو آنقدر چربی

که نی جز کینه و وفات خواجه سید احمد در ربیع شعبان سنه ۸۲۹ در قرابع اران اتفاق افتاد و در مزار جد بزرگش خواجه شمس الدین محمد

بهرات نقل کرده در جوار فیض آثار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد بخاک سپردند امیر علاء الدین شقانی در زمان فرخنده نشان

چند سال در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک بود و نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نمود هر یک از آن دو وزیر سخن

شریک خود را بعرض رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی و امیر علی سرکار او را اهتمام نماید و حال

پیر احمد قریه بیکیا را که از توابع هرات و مرسال مبلغ کلی حاصل داشت بگردنی چیزی بصفی الدین ولد خواجه عبد الله در گوینده که

در مجلس همایون نیست با امرا و ارکان دولت مطایبه میمود با چاره داده بود و امیر علی کیفیت توفیر آنرا دانسته تحت تحقیق محصول

و در قریه مذکوره صفی الدین آن وزیر با وان را الحانه خود فرود آورده و آغاز طرح کرده و حقه معجون کوکبی بسانها المبرات و مجرورات

بنظر رسانید و امیر علی در شان آن ترکیب با فرمود گفت یقین که بنگ داشته باشد صفی الدین سوگندها یاد کرد که این بنگ هیچ مدخلی

بطرفی گذاشت کرد و موازی یکمید خود از آن برگرفته و بخورد بنا بر بن خاطر امیر علی اطمینان یافته قریب نیم سیر از آن معجون

فرو رفته هم آنجا سر بر ربه نهاد و صفی الدین سوار شده خود را بنظر میرزا شاهرخ رسانید و معروض کردانید که وزیری را العتیق فرمود

خواجه پیر احمد امر فرموده اید و اول امر که من بفقیر آمده که سنا جرام در آنقدار بنگ خورده که اگر عضوی از اعضای او را میبرند شعور نمیشود

از همین استبعاد نموده معتمدی بدان جانب فرستاد و مشار الیه نمود بازگشت و عرض نمود لاجرم نایرهٔ غضب پادشاهی مشتعل شده احتیاج بطلب

او را بسال روانداشت و احتیاجی بتجربه بجا باد در حالتی که کلمهٔ لایموت بینها ولایحیی بر امیر علی صادق می آمد او را بر اشتلم به پایه سریر رسانیدند و

مبنی بر رسم ترجمان جواب گفته از دایرهٔ اعتبار افتاد و بعد از آن در جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد را لازم دانست و ارباب صیحات

مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می آید که روز چهارشنبه آخر صفر سنه ۸۲۹ خواجه غیاث الدین پیر احمد و امیر علی الجمیع بر خط

الایه لطالع داشت پیش آمده شمهٔ از آن معنی عرض کرد که میرزا شاهرخ تمامی احوال این مواضع استفسار نموده خواجه شمس الدین علی مقرر دید کیفیت

کسته نموده بود بازگفت و گوشه کا با امیر علی شقانی سخن دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه تحقیق مهمات دیوانیان

و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمده در بحر اندیشه افتاد و خواجه شمس الدین علی در یکدیگر مجلس انواع تقصیر بر امیر علی شقانی ثابت گردانید و

بمبالغ علیه رسیده رقم عزل بر جمال امیر علی کشیده خواجه شمس الدین علی بابجه بعد از عزل امیر علی شقانی در سنه ۸۲۹ بر مسند وزارت

حضرت خاقانی نشست و او را از بزرگزادگان سمنان گویند و بنور فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته همت بر ترتیب رعایای اهل

بگذاشت چون نفس خواجه شمس الدین علی با آن منصب مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود و بغایت متأثر گشته سه روز در خانه خزیده بدیوان حاضر نشد و در آن ایام

با تشیر از غرفه اشتهار با امیر علی آمده و خواجه شمس الدین علی حضور دستور خواجه پیر احمد مضمون آن کتابات بعرض رسانید و در جواب احکام

نزد خواجه پیر احمد فرستاد و خواجه از ترس فضیحت شارحی ظهر نمود و روز دیگر بدیوان تشریف برده خواجه شمس الدین سمنانی تا آخر ایام حیات

بر مسند وزارت ممکن بود و بعد از واقعه گریخته بوطن خود رفت و مال حالش بوضوح نپیوست ذکر صدور حضرت خاقانی

جانکه از کبت نوادر مستعاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا سعد الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین عبد الحمید و مولانا قطب الدین

فراهی و مولانا شمس الدین محمد امین و مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی مرتبت بمنصب بلند صدارت رسیدند و

در تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند مولانا جلال الدین لطف الله

بسیار بر کار و رتبهٔ تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و ترتیب اوضاع خجسته صفات بنهایت سعی و اهتمام می‌گذاشت و وفات

لطف الله در شهور سنه ۸۴۲ اتفاق افتاد و از آثار منقل صدرشان مدرسه ایست در ظاهر هرات که نزدیک مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید

بانام او است مولانا صدر الدین ابراهیم بعلو حسب و سمو نسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند امتیاز

داشت در اوایل ایام دولت خاقان عالی مرتبت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت بر افراشت و همواره همت عالی نهمتش بر رعایت

علما و افاضل و تربیت کار برداشتن مقصور بوده و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظهٔ شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت غرا
اصلا تجاوز نکرده لاجرم تا آخر ایام حیاتش شاه پیشان بکمال جاه و جلالش را دریافت و روز بروز پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار
بیشتر بر وجنات احوال آنجناب میتافت اشتغال مولانا بجوار پروردگار در شهور سنه ۸۴۲ روی نموده مدت حیاتش هشتاد سال

مولانا عبد الحمید ولد مولانا قطب الدین قرومی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بخوارزم بمنصب صدارت قیام مینمود
و مولانا عبد الحمید در زمان سلطنت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا جلال الدین لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سرانجام مهام ارباب
عمایم از احاطهٔ غوامض شرائط اهتمام بجای می آورد **مولانا شمس الدین محمد امین** بعد از فوت مولانا جلال الدین لطف الله منظور نظر
عنایت خاقان عالمگیان شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدر الدین ابرهیم بمنصب صدارت یافت و در اواخر ایام حیات در دنیا
صفات در غایت اعتبار و اختیار بر مراسم آن امر خطیر قیام مینمود و چون حضرت خاقانی از جهان فانی رحلت فرمود سلوک طریق عزلت
اختیار کرده از غایت علو همت دیگر پیرامن درگاه سلاطین نگردید و هر چند میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابو سعید او را تکلیف قبول منصب
بجایی نرسید فعاش حمیداً و مات شهیداً فی شهور سنه ۸۸۸ مدت حیاتش هشتاد و هشت سال بود از آثار آنجناب مسجدی است که در درون
باز ارچه قبچاق بنا فرموده و دو رباط که در دو جانب کوتل قریهٔ چلیج که از قری ولایهٔ هرات بود تعمیر فرمود تقبل الله منه **ذکر بعضی از سادات**
و مشایخ دانشمند که با خاقان عادل معاصر بوده اند برضمایر اولی الابصار مخفی و مستور نخواهد بود که بنابر استعداد ایام دولت
حضرت خاقان سعید و کمال عدل و نصفت آن پادشاه صاحب تایید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در مملکت
در غایت فراغت بتحصیل فضایل و کمالات اشتغال مینمودند و بیان حالات مجموع آن طایفه موجب اطناب است و تطویل لاجرم خامهٔ نکته دان
این اوراق بذکر مجملی از حال مشاهیر آن طبقهٔ عظیم الشان می آراید و هر کس پیشتر از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدم

خواجه محمد پارسا ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بوده و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشته و در
سنه ۸۲۲ متوجه ادراک حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام مشرف گشته از آب آمویه عبور نموده و در
گذر رسید بسیار سادات و علما و اماثل و حکما مقدمش را باکرام و اعزاز تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول بمکهٔ معظمه و فراغ از مناسک حج
مبتلا شد چنانکه نتوانست الا آنکه در عماری نشسته طوف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی بجانب روضهٔ طیبه در حرکت آمده روزی
المدینه و یکی از ایشان را فرموده که این کلمات را تلقی کردانیده بعد بسم الله الرحمن الرحیم حکایتی از سید الطایفه الجنید قدس سره فی صحو یوم

التاسع عشرین من ذی الحجة سنة اثنی وعشرین وثمانمائة عند انصرافنا من مکة المبارکة زادها الله تکریماً و نحن بسریع الرکب اماهن
النوم و الیقظة فقال فی زیارته و بشارته المقصد مقبول فحفظت هذه الکلمة و سررت بها ثم استیقظت من الحالة و الواقعة بین
النوم و الیقظة و الحمد لله علی ذلک و آنجناب روز چهارشنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده و در پنجشنبه وفات یافت و مولانا
شمس الدین فناری و اهل قافله بروی نماز گزاردند و در شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی جسدش را سپردند و از مولفات
خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب است و در آن نسخه بعضی از مناقب ائمهٔ اثنی عشر علیهم الصلوات و السلام اندراج یافته اما چون
از سخنان که مخالف مذهب امامیه است در آن کتاب مذکور گشته علمای شیعه آن کتاب را بمسطور نظر التفات نکرده اند و بعضی از فضلا لفظ
فصل الخطاب بر وفاتش تاریخ یافته اند و بعد از فوت خواجه ثمرهٔ شجرهٔ وی **خواجه حافظ الدین ابو نصر** که بصفت علم و حلم موصوف بود قائم
مقام پدر شد و در تقوی وجود و بذل موجود کار را بپدر رسانیده وفاتش در سنه ۸۶۵ در قبة الاسلام بلخ مقرون یکی از شعرا در تاریخ گوید **بیت**
خواجه اعظم ابو النصر آنکه شد تکیه گاهش مسند دار البقا **مصرع** سر او چون شد بحق پیوسته بود **مصرع** زین سبب تاریخ شد سر خدا **خواجه لطف الله**
بن خواجه عزیز از اعاظم علما متمیز بود و سالها در مقصورهٔ جامع هرات بنصیحت بعضی از خلایق اشتغال مینمود و وفاتش در سنه ۸۲۳
در جوار مزار علامهٔ رازی در خیابان هرات مدفون است **امیر غیاث الدین محمد** عمدهٔ سالکان طریق یقین است و آنجناب در ایام
جوانی و عنفوان ایام زندگانی چند گاه در خدمت اصحاب تقیظ و اشباه بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات
معمور گردانید و چون بدرجهٔ کمال ترقی کرد در زمینی که نشانهٔ این محل که حالا گنبد تربت آنجناب است رحل اقامت انداخت و باندک
زمانی آن زمین که محل وادی غیر ذی زرع بود بمدد بیگ المحرم اثبت قنوات جاری گشته انقدر از عمارت و زراعت شد که صفت مصر جامع یافت
و عظم شان و علو مکان امیر غیاث الدین بمرتبه رسید که حضرت هدایت شعار امیر قاسم انوار گاهی باقدام نیاز از دار السلطنهٔ هرات جهت ملاقات
آنجناب متوجه آن بقعهٔ مقدسه میشتافتند و حضرت خاقان سعید نیز بدان منزل تشریف برده یکدو روز آنجا بوده نسبت بجناب سیادت لوازم اعزاز
بجای آورده و بثبوت پیوسته که آنروز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرمود آنجناب از غایت علو همت امیر جلال الدین
فیروز شاه را طلبیده متعالیه انبار و مطبخخانهٔ لشکر پیش او نهاده و فرموده که درویشان از عهدهٔ تقسیم خیرات که درین خانهاست بیرون
نمیتوانند آمد امید آنکه شما لطف فرموده آنچه لایق بحال هر کس میدانید سامان کرده بوی رسانید و امیر فیروز شاه بر جمیع آن ملازم مباشی
جناب مامور تقدیم رسانید تا آنکه در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروز شاه دعوی تولیت لنگر کرده

وبدین واسطه فتنه که امیر عبدالخالق فیروزشاه صاحب عهده آن لشکر بود و وفات امیر غیاث الدین در شهور سنه ۸۳۲ بوده **مولانا یعقوب**
چرخی و مولانا نظام الدین در سلک مشایخ ماوراء النهر انتظام داشتند و همواره همت بر متابعت خواجه بهاء الدین نقشبندی گماشتند **شیخ محیی الدین عربی**
بغایت علم و زهد موصوف بوده و با سلاطین و امرا در کمال هیبت و استغنا ملاقات می‌نمود و چندین نوبت بگزاردن حج اسلام فایز گشت و نوبت
اخیر که بحجاز میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان سنه ۸۳۴ درگذشت و یکی از فضلا در آن باب گوید **نظم** وفات قطب جهان شیخ محیی
میانه حلب و میانه رمضان **مولانا جلال الدین یوسف اوبهی** علم فضلای زمان بوده و در زمان سلطان المحققین سعد الملة والدین
التفتازانی بتحصیل نموده و مهارتش در علوم معقول و منقول بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازتی که از برای آنجناب مینوشت تعلیم
نموده که اگر در تالیفات این جانب سهو بیان یابان اطلاع یابد بعد از تامل احتیاط به تغییر بیانی یا عبارتی اصلاح فرمایند و در سنه ۸۱۳ که
عمارت مدرسه شریف و خانقاه سعادت پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلده هراة محاذی قلعه اختیار الدین واقع است باتمام رسید
تحت رقم تدریس بر وجنات حال جناب مولانا یوسف کشید و در روز اجلاس نقیب مجلس درس تدریس تشریف حضور شریف ارزانی داشت
و قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره بیاراست و ایضا حضرت خاقان هم در آن روز مرجع العلماء والاهالی مولانا جلال الدین یوسف
بفضایل انسانی مولانا نظام الدین عبدالرحیم را احد و جناب افادت پناه خواجه ناصر الدین لطف الله را در آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین نمود و امر
خانقاه بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین علی چشتی تفویض نمود و از نتایج استماع آنچه ذکر بعد از چند گاه از تعلیمات ایشان مولانا شمس الدین
محمد حاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس اکابر علما شیخ شمس الدین محمد جزری و اعاظم امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه و دیگر امرا
تشریف آورده بودند و مولانا محمد از تفسیر کشاف آیه شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط درس گفت و فرمود که بر حاشیه مولانا سعد الدین
تفتازانی که بدین مبحث نوشته ده اعتراض وارد دارم چون شیخ جزری فارسی فهم نمیکرد اعتراضات خود را بزبان عربی بیان نمود و مولانا جلال الدین یوسف
اوبهی که از حضار مجلس بود فرمود که نوبت دیگر شبهات مذکوره را بفارسی تقریر نمایید تا امرا و سایر حاضران اطلاع یابند و مولانا محمد این مشکل
حل نموده آن اعتراضات بفارسی شرح داد آنگاه مولانا جلال الدین یوسف در مقام معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بر وجهی مندفع گردانید که
بر تمام حاضران واضح شد پس روی به امرا کرده گفت چهار دیگر بدین قیاس باید کرد و بباید دانست که اگر مولانا سعد الدین همچنان بودی که بر یک حاشیه او ده اعتراض
پیدا شدی تصنیفات او شرق و غرب عالم فرو نگرفتی و امرا زبان بتحسین مولانا یوسف برگشاده فرمودند که فی الحقیقه مولانا سعد الدین در ذمه تو حقوق دارد
جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت درباره من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانه اولاد و احفاد او را بمژگان بروبم از هزار یکی حق گذارده باشم و وفات او در بلده هرات در سنه ۸۳۲

خواجه ناصر الدین خلیل الله ولد خواجه جلال الدین محمود بوده و از نسل شیخ الاسلام شیخ احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می‌بوده و وفاتش در ماه
شوال سنه [illegible] اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از مفارقت آن خواجه عالیشان خون جگر از دیده بکشاد **کاتب**
اسرار ازلی امیر سید مقتدای سادات عرب و عجم بوده و در میان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب حالات گوی سبقت میربوده
سلاطین زمان و حکام ... از سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش واشدند و علما اعلام و فضلای کرام سایر کار بر معارف آن امام در گاه
گرامی‌اش قبله حاجات می‌پنداشتند و دیوان اشعار حقایق نشانش مشهور است و در آن کتاب افادت مآب ابیات که مشعر بطلوع آفتاب دولت
نامیست مسطور است از آن جمله ... از زوال ... غیر سرشت در تیره ... در رجب بنجم ماه رجب سنه ۸۳۲ وفات یافته
حکایت طوطی طبع شکر افشانش متکلم این ابیات زبان گشاده **نظم** ... جان یگانه ... رفت ... میخانه مست افتاد و رفت
کل شیء هالک الا وجهه ... خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت ... چون ندای ارجعی از حق شنید ... زنده دل از عشق او جان داد و رفت ... نعمة الله ...
... رفت **مولانا نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو** در سلک اعاظم اصحاب اشتهار و انشا و تصنیف اکابر ارباب انشا و تالیف منتظم بوده و آن
جناب در ... ملازمت ... در همدان نشو و نما یافته و تحصیل نموده و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان با آن فاضل عالیشان التفات بسیار بوده
همواره او را در مجلس خاص طلبیده همت عالی نهمت او بر ترقی ... خاطرش ... جناب ... فوت آنحضرت بملازمت ... شایسته یافته در توالی
نامزدی پسندیده صفات میرزا بایسنغر ... صفحات احوالش ... و ... زبدة التواریخ بایسنغری که مشتمل است بر وقایع حوادث عالم ...
از ... بنی آدم ... از زمان فرخنده نشان فرموده **بیت** چو حافظ سخن را باینجا رسانید ... سپهرش بساط سخن درنوشت ... تاریخ وفات ... حافظ
این ابیات **نظم** بسال هشتصد و سی و چهار در شوال ... وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود **مولانا رکن الدین محمد الجوفی** جامع فنون صوری
و معنوی بوده ... در دار السلطنه هرات ... قیام و اقدام مینمود و علما اشراف خراسان آن ستوده ... فضیلت آیینش مرجع ...
و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف آن وحید زمان تیمن و تبرک می‌جستند و جناب ... در ایام شباب عزم گزاردن حج اسلام فرموده
از خراسان بعراق و فارس خرامید و روزی چند در شیراز که در آن زمان مقر اعزاز پادشاه جهان مطاع شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع ملاقات
آنجناب ... و خدمت ... عاجی حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد و مولانا بهر نوع توانست رخصت حاصل نموده بحجاز شتافت و گزارد
حج اسلام ... و شرف زیارت روضه منوره حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافت و چون از آن سفر مبارک بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد
... سلاطین ... وفات آنجناب در ماه شوال سنه ۸۳۴ روی نموده و این صورت در ظاهر بلده هرات ... در دروازه ... واقع بود.

خواجه ابو الوفاء خوارزمی بتحصیل علوم ظاهری و باطنی موافق گشته بود و در مبادی ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق مرضیه
سلوک می‌نمود و از نتایج طبع شریفش در علم تصوف چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات بلاغت آیات آن یگانه روزگار مذکور شد این رباعی
از انجملات بیت من از تو جدا نبوده‌ام تا بودم ؛ در ذات تو تا بدیدم از معدومم ؛ در نور تو ظاهرم اگر موجودم ؛ اینست دلیل آنکه مسعودم
و خواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه در گذشت و هم در ان ولایه مدفون گشت مولانا کمال الدین حسین در سلک
شاگردان [illegible] خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهر رقم مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است بنحوی
مستفاد میگردد که مولانا حسین در ایام دولت حضرت خاقانی غزلی در سلک نظم کشید مطلعش اینست نظم ای در همه عالم پنهان تو و پیدا تو
هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو ؛ و طایفه از اجلاف فقهاء حنفیه بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسایل فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر
نموده کیفیت مرموم را بسریر اعلی نمودند و خدمت مولوی را از جهة پرسش آن قضیه از خوارزم بهرات آوردند اما هر چند سعی نمودند مدعای خویش
نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بوجه صواب جوابی گفته از آن بلیه خلاص گردید متصدی [illegible] از جمله مولفات مولانا کمال الدین حسین
[illegible] آن کتاب الفاظ و آیات در غایت فصاحت و کمال بلاغت نوشته اما بعضی حکایات آن خالی از خللی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال
الدین رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آنجناب است و شهادت مولانا حسین خوارزمی بزخم تیغ طایفه از سپاه اوزبک که در آن ولایه آمده استیلا یافته بودند
فی سنه ۸۴۰ بوقوع انجامید و تربتش در پایان خواجه ابو الوفاست سید صدر الدین یونس الحسینی از جمله اجله سادات خراسان بود و
در طریق زهد و تقوی سلوک می‌نمود از جامع فضایل انسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی حکایت استماع افتاده که امیر فخر الدین وزیر شبی
حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شماست آنحضرت فرمود بلی فرزند منست و از دیگر در تعظیم آن
زبده اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده ما دام که زمام کار وزارت در قبضه اقتدار او بود هیچکس از اکابر خراسان بر آنجناب
تقدیم ننمود و سید صدر الدین یونس در سنه ۸۳۵ در بلده فاخره هرات وفات یافته و از وی یک پسر ماند در غایت بزرگواری سید معین الدین مرتضی نام
در سنه ۸۳۶ از عالم انتقال فرمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین نام علیهما الرحمة و الرضوان من الله الملک العلام خواجه صاین
الدین علی اصفهانی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف بوده و در انواع فنون مولفات غریب لطیف نموده در شرح فصوص
الحکم و کتاب مناهج و شرح قصیده ابن فارض از انجملات و وفات آنجناب بدار السلطنه هرات در ۱۲ ذی الحجه سنه ۸۳۵ بوقوع پیوست مولانا
جلال الدین عبد الغفار ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بود و در تکمیل

علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق بود و وفاتش در نوزدهم ذی حجه سنه مذکوره اتفاق افتاد حضرت ولایت
شعار امیر قاسم انوار عظم شان آن سرور اعالی نقابت و عرفان از ان زیاده است که قلم دو زبان شمه از ان در بیان اوراق بیان تواند کرد
و عالم مکان آن مرجع اصحاب کرامات ایقان در آن مرتبه است که بیان پایان اندکی از بسیار آن را لغاتی فراوان در حیز بیان و تقریر توان آورد
عالی گهری که قدوه احرارست ؛ وز نور ضمیر کاشف اسرارست ؛ خورشید جمال مشتری اطوارست ؛ بی‌شبهه امیر قاسم انوارست
از نتایج فوایح این نسمات مشام جان سالکان طریق ایقان میرسد که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت
شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود و بعد از چندگاه بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسیده و نسبت بآنحضرت تیز ارشیده اخلاص بسیار کرده بود
و امیر قاسم پس از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربیجان که مولد و منشا خدام عالی مقامش بود بدار السلطنه هرات تشریف برد و ارشاد
و تربیت مریدان و عباد مشغول بوده در اندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان از سلک مریدانش انتظام یافته و درگاه کعبه اشتباهش مرجع ملاذ خویش ساختند و چون
آنحضرت بامیرزاده شاهرخ و اولاد اعاظم او در غایت استغنا ملاقات می‌نمود و از کمال علو شان جناب خطه طبع سید استعداد ایشان را تعظیم و احترام منظور نبود
زمانی غبار ملال بر حاشیه ضمیر میرزا بایسنقر نشست و خاطر را باخراج آنحضرت قرار داده اما بی‌سبب نمیتوانست که آن ضمیر بظهور رسانیدن و چون در
اوان احمد لر بحضرت خاقان سعید کارد زده بود و منسوب گشت که مشار الیه گاهی ملازمت آن مهر سپهر کرامات و ولایت میرفته میرزا بایسنقر کیفیت حال
برین منوال بعرض پدر رسانید و رخصت اخراج امیر قاسم انوار حاصل کرده اهتمام باین انجام فرمود و چون امیر قاسم تامل فرمود میرزا خود ملاقات سید فرمود گفت
بهرات بچه وجه مرا از دیار مسلمانان اخراج میفرمایید میرزا بایسنقر در جواب گفت که شما سخن خود کار فرمایید قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن
سکر بر طوطی فکن مردار زن در کرکس روایت است که امیر قاسم انوار فی الفور موزه را در پاهای کرده سوار شدند و چون بعد از طی مراحل بلده سمرقند نزدیک رسیدند
امرا و صدور میرزا الغ بیک در اندیشه افتادند که آیا آنحضرت نقابت منقبت را جهة ملاقات پادشاه بدرگاه آورند یا آنکه میرزا را بدیده سید امامت برند و چون
خبر بتوجه آنحضرت شهر سمرقند در آمدند بحسب اتفاق که از ایشان بدرک ادب دهند و چون شد که میرزا الغ بیک آنجناب بی‌تکلف تعلیم بالارتبه با آنجناب ملاقات فرمودند
و میرزا الغ بیک شرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار حاصل کرده و در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشیده و جمال امیر قاسم انوار در کمال
جلال زمانی در آن دیار بسر برده در آخر ایام حیات کرت دیگر خراسان را بنور حضور منور گردانید و در سنه ۸۳۷ وفات یافت در قصبه خرجرد از ولایت جام و از آثار قلم در شان
آنحضرت دیوان غزلیات که اشعار تمام دارد و مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمة من الرحیم الرحمن مولانا
فصیح الدین محمد بن محمد بن علاء بوفور علم و دین آراسته بود و بمزید فضل و بر هنر کاری از بسیاری اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت چون بلوازم درس و فتوی اشتغال

و ابلکه خاقان سعید چند نوبت از آن جناب التماس نمود که شیخ عیه بشود اصلا قبول ننمود و تهدید و تقریر بود و مع ذلک حضرت شاهرخی اکثر تقاضا یافتن

آن اراده تیا بفضیل سید او و ادا کرم آنحضرت استعفا مینمود و سجاده حکمی بزبان میگفتند و چون عمر عزیزش از هشتاد متجاوز بود بعلیه فاخره

جمادی الاخری سنه شیخ بیشش و ثمانمایه در گذشت و در کازرگاه در پایان مرقد مطهر مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره مدفون گشت

مولانا فصیح الدین محمد **مولانا عتیق الله** بن مولانا یحیی تبریز در سلک کبار فضلای انتشا منتظم بود و در ازمان فرخنده نشان خیدسال در بلده هرات

قیام مینمود و چون بکنج شیراز نسب بسواد اوراق بمولانا موسی الیه انتقال یافت بخانه مسکین بجماعه و در تعریف خدا بش زیاده ازین مبالغه ننماید **شیخ**

زین الدین ابو بکر الخوفی از جمله مریدان شیخ نورالدین عبدالرحمن مصری بوده و مدتی مدید در دار السلطنه هرات بسجاده تقوی نشسته ارشاد میمود

و ناتش در شب یکشنبه دوم شوال سنه ۸۳۸ بعلت طاعون اتفاق افتاد و در تحت در قریه ... الین مدفون شد و از انجا بروبیاباد نقل کرده و

بجوار عیدگاه هرات بردند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزارش عمارتی ساخت و هنوز آثار آن باقیست از حضرت محمد خوافی بوی الم مروی

محمد لسماع افتاد که چون در سالی که زلزله بلا ها در جمله بلده هرات و توابع شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتند

نموده که دعا کرده و دفع آن بلیات از حضرت مجیب الدعوات مسالت نماید شیخ جواب داد که مستعم دیار مرتبه در قهرت کرکس دست ما برسد و بر دوش ...

واکر زبان دعا میکند رانش از کار میبرد و الجماعة از مجلس شیخ بهاء الدین عمر تردد شیخ زین الدین رفته همان سخن در میان آوردند و شیخ دعا کرد و

بر زبانش برآمد و بعد از آن بعد وفات یافت **قاضی صدر الدین محمد** بن قاضی قطب الدین عبدالله امامی بعد از فوت جد بزرگوار منصب

در دار السلطنه هرات و توابع و مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا اقدام مینمود و در فیصل قضایا از فرق برآمد طریق دیانت سلوک

اصلا بیل بمداهنه نمیفرمود و بجودت طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا اشعار دلفریب نظم آن مینمود و بر لوح بیان می نگاشت در شهر شوال

سنه ۸۳۸ بعلت طاعون در گذشت و در کازرگاه مدفون گشت **مولانا ضیاء الدین نور الله** عالمی بحر بر و فاضلی روشن ضمیر بود و سالها در مسجد جامع

و خانقاه می بود و شهرت که بوقت عربیه و بلاغه او جهان بود و که هر روز جمعه در آن مسجد خطبه غرا بر زبان گذرانیده بسمع خلایق میرسانید و اوتیر در سنه ۸۳۸

طاعون گرفتار گشته در کازرگاه در پایان حضرت باری عبدالله انصاری متصل مرقد **مولانا جلال الدین محمد قاینی** و اعظمی متشرع بود و خیدگاه در بلده

هرات بلوازم حسبت قیام مینمود و در سنه مذکور چون مردم از دیار کرمان و از شهر بیرون میرفتند آنجناب منع مردم کرد عاقبت بر ایشان مستولی شده و بجانب

آورده نعشش را مدرسه پیش برد **مولانا شمس الدین محمد قاینی** در سن مرتبه بسر پیش نماز خطیب جامع گوهرشاد آغا و بمرض طاعون ارتحال نمود **شیخ ابو سعید**

بن قاضی جلال الدین محمود الامامی در سنه مذکور بعالم نور رحلت فرمود **خواجه عبد القادر گوینده** در انواع فضایل کامل و در علم موسیقی و در قرات و شعر

بنایت العالی تباریده و در نوشتن کتابت بتتابع خیر می پیدا مینمود و در اوایل حال بدار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر برد

و سلطان از وی بار عزیز تغییر نمود و التفات بسیار اظهار میکرد و چون فراغت از قضا و قدر شد در دوران سلطنت سلطان احمد در شهر خواجه

در سلک مصاحبان میرزا امیرانشاه انتظام یافت و بپرتو انوار عاطفت شاهزادگان کامکار بدرجات الخوش یافت از مجالس التعایس خانی مفهوم میگردد

که میرزا امیرانشاه خیط داغ مرتکب امور نالایق می شد و صاحبقران از وی اقتباس نمود و اشاره فرمود خواجه عبدالقادر را بجان مانده بکبر بجنت در پای بلند

بارگاه صاحبقرانی شتافته چون چشم صاحبقران بر وی افتاد آغاز قرآن خواندن بآواز بلند نمود و از آن حال خبر دیده بر ... این مصرع بر زبان آورد

ابدال بهم چنگ در مصحف زنند اتکال او را الحق فاخر تشریف داد و بعد از فوت صاحبقرانی در ملازمت خاقان سعید بسر برد و در سنه ۸۳۸ بامون اشتغال

سید نور الدین محمد بن الامیر الکبیر الشهیر سید شریف الدین علی الجرجانی بعلوم نسب معروف است در سنه ۸۳۸ در خطه شیراز بتر تجان

اشغال بود **مولانا شمس الدین محمد** بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دین داری و تقوی اتصاف داشته و پیوسته بر انجام امور اسلام قیام میمود و در

مطلع سعدین مذکور است که مولانا شیخ علی بعرض حضرت خاقانی رسانید که احداث شراب خانه بدعت و تشنیع مسلمانان نامشروع حضرت خاقانی

بزبان آورده مولوی در حضور پادشاه روی بآسمان کرد که خدایا میبینی که حکم از این منع ابا بجمع میرسانم و قبول نمیکند خاقانی ازین متغیر شده در

فرمان داد که شراب بخانه او بر اندازند و در پیش عام کسی بواحد ننازند و مولانا محمد روز جمعه بیست و دوم ربیع الاول سنه ۸۳۸ از عالم انتقال نمود

و در حسن و تسامح بود **استاد قوام الدین** معمار شیرازی مدتی بعید سلطان زمان در مرجع معماران بوده از آثار آن عمارات گوهرشاد آغاست در هرات

مشهور است که حضرت خاقانی بمشیت در الحق عمارتی از بدایع کاملی را زانده بود و چون استاد در علم نجوم ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از اجازه طالع

آن را بجانب خاقان برد و آنحضرت تبسم نموده این بیت برو خواندند که تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی و انهدام بنا استاد در سنه ۸۴۲

اتفاق افتاد **مولانا عماد الدین عبد العزیز** ابهری سر آمد علمای روزگار بوده و در اواخر زندگانی بعزم حج اسلام رفته و زیارت و بعد از ادراک حج و زیارت

نزدیک بولایت شام در قریه جلابتاریخ ۱۸ رجب سنه ۸۴۲ رخت بعالم بقا کشید **مولانا یحیی سیبک** در سلک خواجه خوانین خراسان نظام داشت منثوراتش در

جمال الکثرت و سلطانی تر ... رنگ آمیزی و در مجالس النفایس مسطور است که تخت تفاحی تخلص داشت و دیناحی جنون ... خت وخاری بر ای ما ازت ...

فتاحی تخلص کرد و دو بیت ... اما **دبیت** ای که و در لاله ساغر خالی از می میکنی رفت عمر آن داغ حسرت را دوا کی میکنی همچو بلبل ها و سوی گل ...

... ساخار عمر تا کی میکنی و از غرایب ... تخلص شیخ خواجه از وی یک بیت از آن ... **بیت** ... برگ کتبای سکیان ... از آن تیز

و از جمله رسایل منظومه مولانا یحیی یکی تعبیر خرابات و افتتاح آن بدین بیت است این بود وصف ز تعبیر کلام داد و بیدار در حی لاینام و از مولفات او دستان

وصرف اوقات در شهرت و بسیاری از نکات غریب آن در نسخ مسطور است ، وفاتش در سنه ٨٥٠ اتفاق افتاده **مولانا شرف الدین علی یزدی** اشرف الفضلا

العصر و دوران بوده و دانش و او ان میرزا ابراهیم سلطان ... جلیس و قرین بوده ... و سلاطین عراق و فارس معزز و محترم بوده

تکار مولف ... ظفرنامه است که ... آن نسخه ... و بواسطه اهتمام ابراهیم سلطان در شهور سنه ...

رسید ... کلام ... شیراز ... آن ... و حل ... و شرح قصیده برده ... و در علم ... بوده

تا ... السلام ... آن ... اسامی ... وفاتش در ... سنه ٨٣٠ ... **مولانا شهاب الدین**

ولد ... مولانا عبدالله ... مولانا شهاب الدین ... کمال ...

خاقان سعید ... شاهرخ ... و در ...

که در ... خاص ... مولانا ... بسیار ...

مولانا ... این ... که ...

از آن ... وفات مولانا در شهر ٢٨ جمادی الآخر سنه ٨٣٨ بود و عمرش شصت سال **مولانا جلال الدین عبدالرحیم** برادر اعیانی مولانا شهاب الدین

غفره الله در خدمت میرزا بابر میرزا علاء الدوله قیام نموده از فنون فضایل و کمالات بهره تمام داشت و پیوسته تربیت رعایا و اهل فضل و علما و ...

و چون مولانا جلال الدین ترکه روش آبا و اجداد خود گذشته شرط ملازمت میرزا اسکندر و میرزا علاء الدوله بجای آورده و در کسوت سپاهیان بسر برده ...

نموده میرزا الغ بیک ... کرده از حیله و اقسام ... طریقه ... اختیار نموده از این جهت ... روزی ... که او را ...

مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی و هیات ... گفت ... اعتراض ... این فن ... که مطالعه نموده ... آن شهر ... مولانا

نموده ... رسید که ... بخاطر اشرف ... وقتی در ضمیر ... گذشته جواب ... کرده ... مولانا گفت ... میرزا ...

رسیده بود ... مولانا ... میرزا ... الحمد ... تقدیم رسانید و وفاتش در سنه ٨٤٣ ...

سید مرتضی صحاف در کمال ورع بود و در اوایل زمان خاقان سعید ... مولانا عبدالجلیل ... و ... شریعت

و در آخر ... آن ... ساخت تا در خانه ... امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخت و ... را برانداخت و چون ... شاهزاده ...

در حضور مولانا ... شده ... حضرت خاقانی رسانید ... اعلام ... رسید ... شاهزاده ...

جگر میرزا علاء الدوله ... آن محال ... عالم ... بادشاه ... منتسبان ...

نقلست که بعد ازین واقعه چند گاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در تربیت از بلوکات هراة سوی خانه طرح انداخت و صباحی که شاهزاده در پای تخت

جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بر جمعی رسانید که بعضی از شاهزادگان داعیه دارند که در بلوکات شراب خانه سازند حضرت خاقان

سید را ... که ... درین امر ... نماید ... دیده ... خشم ... میرزا محمد که این سخن شنید از ... داعیه ... گذشت

روزی ... رفته در کنار ... شغول گشت ... شاه ... غضب ... شمشیر ... شاهزاده

... سید مرتضی ... شاهزاده ... شمشیر ...

آورده ... کلمه توحید بر زبان راند ... محمد ... شمشیر را ... شهید ... زبان ... سلام ...

... سید ... شاهین ...

کن ... **مولانا کاتبی نیشابوری** ... نام داشت ... خاقان سعید ... طبع ...

... مشهورست ... قصاید ... میرزا بایسنغر ...

... ٨٣٨ ...

... **نظم** ...

... **بابا سودائی** ... ابیورد ... خاوری ...

... میرزا بابر ... غزل ... **نظم** ...

... **مولانا محمود عارفی** ... سلطان ...

... چون ... میدان ...

... **امیر شاهی** ... وفاتش در سنه ٨٥٧ ...

... میرزا ... بایسنغر ...

... شاهی ... **نظم** ...

... چشم ...

استماع افتاد که امیر شاهی مدت سی سال دوازده هزار بیت در سلک نظم کشیده و از آن جمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان اوست [illegible]

و فی الواقع آن یکهزار بیت بطبع طبایع افاضل انسب افتاده انتقال امیر شاهی بجوار رحمت الهی در استرآباد در سنه ۸۵۷ اتفاق افتاد و از آنجا به سبزوار برده دفن کردند

خواجه [illegible] مرثیه‌ای گفته نظم [illegible] که شهر [illegible] نمی‌آید بکار **مولانا شمس الدین هروی** شاگرد مولانا معروف خطاط بود

و بیمن تربیت میرزا بایسنغر در حسن خط بمرتبه ترقی نمود که بسیاری از خوشنویسان خط او را بر یاقوت مستعصمی رجحان کردند و تیول [illegible] شد **مولانا**

جعفر تبریزی در تحریر انواع خطوط درجه کمال داشته خصوصاً نستعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله آشپز و مولانا شیخ محمود که ابتدا

وقت [illegible] زمان بوده‌اند در شاگردی مولانا جعفر بمقام تصاعد نمودند راقم حروف گوید که چون شمه از احوال افاضل زمان و نوادر دوران خاقان [illegible] عالی مکان

در آمد وقت آن شد که خامه سخن‌دان در تحریر و تقریر وقایع ایام دولت شاهی اولاد آن پادشاه خجسته مکان شروع نماید و ذیل این تحریر را بذکر مجملی از سلاطین

پیرایه [illegible] بعد الاعانة از حمید مجید والحمد لله وحده **ذکر رکن السلطنة و الخلافة میرزا علاء الدوله** [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

وجود [illegible] مکارم اخلاق و سیرت و صورت خوب از سایر شاهزادگان امیر تیموری مستثنی بود و ذات حمیده [illegible] بعدل و انصاف [illegible] تمهید اساس

بساط معموریت مشغوف بود و [illegible] جهانگیری [illegible] خاقانی بعد از فوت میرزا بایسنغر او را باستقلال بامارت دیوان اعلی نصب کرد و [illegible]

[illegible] شاهزاده بموجب حکم الولد الحر [illegible] العزیز عمل نمود [illegible] خاقان سعید رایت نصرت

بصوب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را [illegible] در دار السلطنه هرات قایم مقام خود گردانید و چون خاقان سعید در ملک ری بعالم جاودانی

انتقال فرمود میرزا علاء الدوله [illegible] استقلال [illegible] سلطنت و اقبال [illegible] امرا لشکریان [illegible] در سنه [illegible] لشکر [illegible]

و بعد از آنکه آن شاهزاده [illegible] در سنه ۸۵۲ در ترناب [illegible] میرزا الغ بیگ منهزم شد [illegible] خود میرزا

بسر برده در [illegible] میرزا بابر بدار السلطنه هرات [illegible] تسخیر نمود میرزا علاء الدوله [illegible] و بعد از چندگاه از مجلس [illegible] بعراق [illegible] میرزا احمد

میرزا محمد [illegible] میرزا بابر [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] امیر [illegible] جهان [illegible] بعد از چندگاه از اردو

اطراف عالم [illegible] میرزا [illegible] در سنه ۸۶۵ در کنار دریای [illegible] در خانه ملک [illegible]

براه [illegible] خواجه غیاث الدین پیر احمد [illegible] در ایام [illegible] مولانا جلال الدین [illegible] رایت صدارت می‌افراشت **ذکر میرزا الغ بیگ گورکان**

میرزا الغ بیگ که محمد طراغای نام داشت بکثرت فضیلت [illegible] از سایر اولاد خاقان سعید ممتاز بود و بوفور عدالت و دادگستری از تمامی [illegible] مشعر [illegible]

[illegible] و در سایر فنون خصوصاً در علم ریاضی [illegible] و در قرآن مجید [illegible] قرائت می‌نمود [illegible]

در ضمن احوال صاحبقران سمت ذکر یافت که ولادت با سعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه ۱۹ جمادی الاولی سنه ۷۹۶ در قلعه سلطانیه بوده و چون مهر دولت و اقبال او بحد کمال

سن [illegible] رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود و در ظل تربیت والد بزرگوار خویش [illegible] در سنه ۸۱۲ بایالت ماوراء النهر سرافراز گشت و بیمن معدلت باندک زمانی

آن مملکت [illegible] از سپهر برین برگذشت و در سنه ۸۲۳ آن خسرو [illegible] در وسط سمرقند [illegible] بنیاد فرمود و باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات بر آن بقاع خیر

وقف [illegible] و همچنین فرمان داد تا در ظاهر بلده سمرقند استادان کاردان رصدی بنا نهادند و بطلیموس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و [illegible] مولانا معین الدین کاشی

در ترتیب آن [illegible] اهتمام [illegible] نمودند و از نتایج آن رصد زیجی ترتیب گشت که آن را زیج جدید گورکانی گویند و اکنون اکثر تواریخ را از آن زیج استخراج می‌نمایند و میرزا الغ

در ایام [illegible] در کمال اقتدار روزگار می‌گذرانید و بعد از استماع فوت آن حضرت باستقلال [illegible] لوای جهانگشایی بصوب خراسان برافراشت و اگرچه میرزا

[illegible] خراسان [illegible] نمود اما [illegible] و چون ایام حیات و دولت کامرانی بنهایت رسید پسرش میرزا عبد اللطیف بر او غلبه کرد و در سنه ۸۵۳ بحکم فرزند ناخلف

[illegible] خواجه [illegible] الدین خوافی و سید عماد الدین [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] انتظام [illegible] امکان [illegible] کارروانی [illegible]

گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیگ گورکان از آب آمویه و نجات یافتن میرزا میرزا الغ بیگ چون در سمرقند از وفات خاقان سعید خبر یافت مراسم تعزیت بجای آورد

از اولاد [illegible] ملک پدر [illegible] و بعد از اقامه [illegible] ماوراء النهر و ترکستان جمع نمود بخراسان نهضت نمود و در [illegible]

نمود که میرزا بابر [illegible] سپاهی [illegible] استقلال [illegible] بلخ [illegible] قندز و بقلان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] بر زبان آورد [illegible]

کرده و میرزا الغ بیگ [illegible] سمرقند [illegible] از آب آمویه گذشته [illegible] رایت استقلال برافراشت [illegible]

عبد اللطیف [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] هرات [illegible] مولانا [illegible] صدارت [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] محمود [illegible]

میرزا عبد اللطیف [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

[illegible] سمرقند [illegible] **ذکر شمه از احوال میرزا ابو القاسم بابر ولد کهتر غیاث السلطنه** میرزا بابر پادشاهی [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] تخت [illegible]

و میرزا بابر در زمان خاقان سعید [illegible] زلف کت خجلت [illegible] انگشت [illegible] بجز در دعوی [illegible]

خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بن بایسنغر اعتبار نبود و بجز مواجبی که جهت او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده بر جفای ایام صبر می نمود و چون

ایام حیات خاقان سعید منتهی شد آنجناب بهمراهی خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان بحرکت درآمد و چون به بسطام رسید قاصدان امیر هندوکه

آن زمان از خاقان سعید در جرجان قشلاق نموده بودند بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشتند و دارالسلطنه [illegible] نوید دادند [illegible]

امیر هندوکه لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر اسباب پادشاهی پیشکش کرد مستحسن و مقبول افتاد و آن مملکت در قبضه دولت

میرزا بابر قرار یافت و در سنه ۸۵۳ میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخته [illegible] دولتش بر وجنات احوال [illegible] دارالسلطنه هرات [illegible]

[illegible] میرزا بابر [illegible] سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] تسخیر [illegible] حکام [illegible] بجانب خراسان [illegible] میرزا بابر در جرجان [illegible] روز شنبه ۲ ربیع الآخر [illegible] در مشهد مقدس رضویه علی [illegible]

التحیه [illegible] در سال بود و در امر وزارت میرزا بابر خواجه جلال الدین محمود [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] مولانا محمد بخاری [illegible] صدارت [illegible] **گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم**

بابر و ذکر فتح ساری و تولد میرزا شاه محمود بهادر چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت [illegible] عنان [illegible]

ولایت خراسان تافت با لشکری چون دریای جوشان بولایت خبوشان رسید [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]

بمشهد [illegible] آن مقام [illegible] توقف کرد [illegible] لشکریان [illegible] و چون آن سپاه [illegible] میرزا بابر [illegible]

مصالحه نموده از هر دو جانب [illegible] میدان [illegible] صلح [illegible]

میرزا علاء الدوله بهرات بازگشت و میرزا ابو القاسم [illegible]

ساری [illegible] بالشکری [illegible]

روان شد [illegible] سید محمد [illegible] استقبال [illegible]

[illegible] اتفاق افتاد [illegible] میرزا بابر [illegible] سید محمد [illegible]

حضرت [illegible] اطراف آن مملکت [illegible] سید محمد [illegible]

و میرزا بابر [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] محرم الحرام سنه ۸۵۲ [illegible] میرزا بابر [illegible] عاقبت محمود کرامت فرمود و میرزا ابو القاسم [illegible]

آن فرزند [illegible] شاه محمود موسوم فرمود [illegible] شاهانه [illegible] ترتیب [illegible] عشرت و کامرانی [illegible] از دست ساقیان

سیمین ساق جامهای [illegible] کشیده [illegible] تا ایام [illegible] بوستان [illegible]

آسمان [illegible] شاه [illegible] **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و غیر فرمودن** [illegible] میرزا علاء الدوله

میرزا عبد اللطیف را [illegible] نجات [illegible] و عده کرد [illegible] الغ بیک [illegible] گشته اند [illegible]

[illegible] خاقانی [illegible] لایق [illegible] میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرد [illegible]

[illegible] رسید و میرزا علاء الدوله [illegible] فوجی از سپاه خراسان [illegible] و میرزا عبد اللطیف

[illegible] میرزا [illegible] در هرات [illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]

[illegible] میرزا عبد اللطیف [illegible] بجانب بلخ [illegible]

[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] اگر از عبد اللطیف حرکتی [illegible] آن فرزند را اعلام کردی [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] بصوب هرات نهاد [illegible]

[illegible] عمارت [illegible] و چون میرزا علاء الدوله [illegible] اقبال رسید [illegible]

[illegible] انواع [illegible] آراسته گردانیده [illegible]

[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] باغ زاغان [illegible] اشجار [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] ایوان سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

افزون مهیا و آماده گردانید و آن اشرار روزگار نابکار که عادت دیرینه خویش بظهور رسانیده جرعه نشه دراهیر آمده آنکه را انجام ...

واقی نتیجم لا کلام الا الدهر در روز دیگر مقرر بود که طوی عام دهند مهی بیابان برف و باد از جانب امیر خود رسیده خبر رسانید که میرزا الغ بیک بعزم ...

در روز سخن بنده مکرر است مخیم اقبال کرد امیدوار آری خاک عالم را بنم سرشته اند و رقم ثبات نم بر ناصیه احوال انجمن نوشته اند ... و بار دوکل ...

گفتار در بیان محاربه میرزا الغ بیک و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت رب ...

چون حضرت عالیشان میرزا الغ بیک با سپاه خراسان در ولایه امیر خود و سرخان جبرانیت عزم استعمام جزم فرموده با لشکری بی پایان از آب ...

روی بصوب هرات آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی از این حال واقف گشته بساط بزم را درهم پیچید و باهتمام هر چه تمامتر لشکر را سلاح جبار بخشید ...

و امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید را در غوا الحکومت هرات بگذاشت و مولانا احمد سیاوول را که از جمله معتمدان بود بقلعه عماد که مخزن ... نمود

... کوتوال حصار اختیار الدین را با آقا حاجی بیک تفویض فرمود الکه بالیه نهضت بجانب آب غاب ... و چون ... سجاب بگذشت امیر ...

دیگر یام ... طرح مصالحه انداز و نایره آن فتنه را باب تدبیر منطفی سازد و با برادر جمعی از محصومان را شهر بکر و اتید تا از شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند ...

... و میرزا الغ بیک روی ابواب صلح و صفا بازگشاید و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنوده غرمیت فرمود اما قبل از وصول التقید بیان آن ...

صورت محاربه روی نموده بود و کیفیت چنان بود که چون میرزا الغ بیک و لشکر ... از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله خبر یافت در طی منازل ...

و با او آب غاب گذشته منزل ترناب معسکر ظفر ساخت از این جانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هر دو طرف ...

نموده و میمنه و میسره و قلب و جناح را آراسته ابواب جدال بر روی یکدیگر گشادند و قول لشکر سمرقند بدولت میرزا الغ بیک آرایش داشت و در جوانغار ...

علم نصرت برافراشت و در برانغار قبه چتر زرنگار میرزا عبد العزیز را اوج سپهر دوار رسانیده و در قلب چند قشون از مردان دلاور نهاد ...

که در طرف عبدالله احتیاج افتد مستعد کومک باشند و جنود خراسان را از طرف قول چشم امید بر رایت جلوا میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار ...

مستحکم ... و جوانغار را از امرای تیغ و سنان میرزا خلیل سلطان آرایش داشت و در قلب چندان امیر توران و ... علم شجاعت برافراشت **نظم**

سپهر از خشم دل پر زکین ... با برمی مردمی در افکند چین ... و چون آن دو سپاه کینه خواه با این ترتیب آیین بر زمینگاه رسیدند فغان کرنای و ...

از کیوان در گذرانیدند **نظم** چنان آمد از هر دو لشکر غریو ... که از هول دیوانه شد نره دیو ... در آن حال میرزا عبدالله شیرازی با سپاه خراسان ...

بجانب لشکر سمرقند انعطاف نمود و خراسانیان را آل گشته شد ... و ثبات قدم نموده و آتش کارزار را تیز ساختند ... آمد از ...

بر خاک هلاک انداختند و ... تیغ ملیان حلاوت اثر ... بر یکدیگر ... میرزا علاء الدوله از معرکه ...

بادی حال میرزا الغ بیک بکامیابی علم عزیمت بجانب ... برافراشت و سپاه خراسان ترسان و هراسان ... یکبار را از هم فرو ریخته عنان اختیار از دست داده ...

بطرفی کشیدند و میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدسه در هیچ مکان توقف ننموده از آنجا بار دیگر میرزا بابر در حرکت آمده در خبوشان با برادر ملاقات نموده میرزا بابر

برادر را دلخوش گردانیده خاطرش را امیدوار ساخته تسلی داده و اظهار تفقد و دلجویی کرده ابواب لطف بروی او گشاده و چون خبر واقعه ترناب دار السلطنه هرات ...

متعلقان میرزا و آنها باتفاق برادر خود و امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابوسعید را ... بر سبیل التعجیل ... عراق ...

انها را که بنار گشته دیگران مستاصل شد و میرزا الغ بیک چون صورت فتح در آینه روزگار مشاهده نمود و لشکر را از قتل هراتیان منع نمود و فتحنامه ...

اما رجوع الی میرزا عبد اللطیف در آن جنگ غایت مردانگی و پهلوانی بتقدیم رسانیده بود و جلدوی فتح بنام والد کهتر خود میرزا عبد العزیز رقم فرمود و این معنی غبار خاطر

شاهزاده شد و این معنی منجر بآن شد که بآخر مخالفت پدر بزرگوار کرد و ... عاقبت بجان ... میرزا الغ بیک کامران و کامیاب از منزل ترناب بجانب ...

نهضت ... حرکت آمد و در منزل جبل ... سپاه ... شیخ بهاء الدین عمر که جهت تمهید بساط مصالحه متوجه گشته بود رسید ...

و میرزا الغ بیک هم در آن منزل با شیخ ملاقات کرده تعظیم ... بجای آورد و ... الاعیان محفه ... و چون بنواحی هرات رسید موکب ...

بزرگان سادات و قضات و موالی اهالی آن بلده باستقبال شتافتند و ... نمودند و میرزا الغ بیک ...

... بشمول عواطف خسروانه و الطاف پادشاهانه ساخت و مقارن آن حال کوتوال حصار ... قلعه ... ارسال داشت اظهار اطاعت کرد و ...

بیک ... اختیار الدین بود طریق متابعت بتقدیم رسانید و میرزا الغ بیک از ظاهر دار السلطنه میرزا یار علی ولد اسکندر بن قرا یوسف ترکمان را که در ...

... کرده قلعه ... را ... بند کرده ... از خبر وقوع شکست میرزا علاء الدوله و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف مملکت استراباد انعطاف

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیک بجانب جرجان و خروج سلطان ابوسعید

چون میرزا علاء الدوله در ولایه خبوشان به میرزا ابوالقاسم بابر رسید میرزا الغ بیک ...

... که ... در شیشه خانه خیال ... ندارد بنابراین بدانجانب نهضت فرمود و بعد از وصول مشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف بتقدیم رسانید

العفو و التحیه بجای آورد و صلاة و نذورات ... آن کعبه ... مرتبه رسانید و از آنجا ... رفته چند روز در حدائق آن مرغزار ...

برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالم پناه رسیده و تحفه ... آیینه ... خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار کرد ...

میرزا الغ بیک اظهار عنایت و شفقت فرموده و فرستاده را بشمول انعام و احسان اجازه معاودت داد و منازل ... کوچ کرده تا ولایه اسفراین عنان ...

مدت چند روز در فضای آن قصبه سایبان عظمت و حشمت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبدالله شیرازی را با جمعی کثیر از شیران بیشه سرافرازی

بجانب بسطام ... و میرزا الغ بیک ... رفته بی جهتی عنان مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر ...

قرار داده بودند که هرگاه رایت میرزا الغ بیک پرتو وصول بر الکای بسطام اندازد دست از مال و ملک شسته بولایت عراق گریزند و بی
اضطرار در اوان شفاعت میرزا سلطان محمد و آوازه القصه میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله در سرحد بسطام از مراجعت بمحل الغ بیک مخبر
شده ایشان نیز باز گشتند و میرزا عبداللطیف در اثنای راه مریض شده در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تاثیر نسیم آن منزل اقدس صحت کلی
شامل مزاجش گشت و جنود مرض رخت اقامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یار علی و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند که در قلعه اختیار الدین
مقید و محبوس بود شخصی از هواداران سلطان ابوسعید سوهانی در میان کوماج تعبیه کرده نزد او فرستاد و آن دو عزیز بواسطه آن بند
بندها سوده جمعی از متوطنان قلعه را با خود متفق ساخته و بعضی از مستحفظان را کشته و زمره‌ای را مطیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابوسعید بجانب
رفته و میرزا یار علی ابواب خزاین و دفاین گشاده اظهار جود و سخاوت فرمود لاجرم جمعی کثیر بدو پیوستند و میرزا یار علی باستظهار آن مردم عازم
دار السلطنه هرات گشته از قلعه بیرون خرامید و امیر بایزید پروانچی که بحکم جناب الغ بیکی شحنه آن ملک بود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مردم بهمان
بار اوی علی پرستاد و چون میرزا یار علی بولایت کرخ درآمد میرزا بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هرات هرکس الاغی داشته
باشد با وی همراهی نماید و جمعی از دوستان هرجایی بلکه بازاریان سودایی بهمان اولاغ بجانب کرخ روان گشتند و سحری میرزا یار علی بر ایشان تاخته
ترک و تاجیک را بگرفت و هر دیار بشهر گریخته میرزا یار علی در خارج آن بلده نزول گزید و آغاز محاصره کرد و بعد از آنکه مدت سه ده روز در تشویش
لوازم اهتمام و اهتمام بجای آورد میرزا الغ بیک از جانب مشهد مقدس بجهه هرات رسید و میرزا یار علی برنیت غنیمت داشته ... میرزا تو بار کرد و
الغ بیک در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده امیر بایزید بعرض رسانید که اکثر مردم بیرون شهر با یار علی موافقت نموده او را
محاصره درین بلده میرسید و مفسدان اغوا نموده که باد و خاشاک آتش خشم جهانسوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیک فرمود که بیرون
شهر را غارت کنند و لشکریان در آخر رمضان سنه ۸۵۴ مدت سه شبانروز بنهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان و متوطنان ملوکات بازار
ساختند بلکه هرچه اسم شی بر آن اطلاق توان کرد در ربوده مدتی بی رحمی آتش بیداد برافروختند گویند در روز عید فقیری که هرچه داشت بیغما
و تاراج داده بود برهنه و گرسنه پیش اسپ میرزا الغ بیک می دوید و میگفت ای پادشاه عادل کامل خوش عیدی بمسلمانان دادی خدای تعالی
تو برکت کند و در خلال این احوال آوازه توجه میرزا ابوالقاسم بابر بهادر با سپاهی پرتهور در دار السلطنه هرات شایع گشت و میرزا الغ بیک عزم توجه
بجانب ماوراءالنهر جزم کرده حکومت هرات را که بر شرف زوال و در صدد اشتعال بود بمیرزا عبداللطیف تفویض نموده و فرمود تا نعش حضرت خاقان سعید و
جنت المغفره گوهرشاد آغا را برداشته بماوراءالنهر بردند و در دار الملک سمرقند بمقبره صاحبقران گیتی ستان معتور ...

و بنفس نفیس از راه مرو رایت عظمت برافراشت و از آب آمویه عبور نموده دست از ولایت خراسان باز داشت مصراع
بشو جو ز روم و شهر یار خود باشم

ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب دار السلطنه هرات و بیان حال میرزا یار علی و دیگر حکایات

میرزا ابوالقاسم بابر چون در حدود بسطام و ... شنید که میرزا الغ بیک
کورکان از پل ابریشم عنان مراجعت معطوف گردانید به تسخیر ولایت خراسان امیدوار گشته لوای توجه از عقب عم بزرگوار برافراخت
و بسرعت تمام در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از شیران بیشه شجاعت بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه گرفته دستبردی نماید
و امیر خلیل هندوکه را با جمعی دیگر از مبارزان غضنفر آثار روانه دار السلطنه هرات گردانید و بنفس نفیس عنان گریان بطرف ... انعطاف داد
و امیر هندوکه شیخ حوالی اردوی میرزا الغ بیک رسیده امیر ابراهیم الکوتموری را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بصوب هرات بازگشت
و امیر خلیل با خواجه چون بقصبه توشیخ نزول نموده میرزا عبداللطیف بعد از آنکه پانزده روز در هرات حکومت کرده بود غنیمت شمرده
نزد روی بماوراءالنهر آورد و امراء میرزا بابر بهرات درآمده دست بظلم و بیداد برگشادند و در آن اثنا میرزا یار علی کرت دیگر
جهانگیری کرده عنان بهرات شتافت و چون سه روز شهر را محاصره کرد زمره‌ای از اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان بجان رسیده بودند
از جانب دروازه عراق یار علی را بشهر درآوردند و امراء میرزا بابر روی از ... بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان
بیرون آمدند و بار دیگر بقلعه رفته خزانه برگرفته فرار نمودند آنگاه یار علی خود را پادشاهی با استقلال خیال کرده از کمال عقل و دانش بساط
نشاط گسترده و بشرب می گلرنگ و آواز دف و چنگ اشتغال نموده و اصلاً بحفظ دروازها و اطراف شهر نپرداخت تا بدان درجه
که بیگانگان از ولایت بی خبر باشد و چون قریب بیست روز در غایت غفلت گذرانید در اواخر شهر ذی الحجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه ناگاه
فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا بابر مسلح و مکمل از در دروازه ملک در شهر تاختند و جلوریز بباغ شهر شتافته یار علی را بدست آوردند
و در سر خیابان بپابوس میرزا بابر رسانیدند و آن پادشاه عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یار علی را بر چارسوی
هرات بردند و بزخم تیغ تیز وجود او را ریز ریز کرده از لوح زندگانی سترده بیت چنین بود تا بود گردان سپهر که با کس نه ...
مقارن این حال امیر هندوکه از جانب مرو رسیده امیر ابراهیم الکوتموری را بپایه سریر سپهر اعلی رسانید و زبان تضرع گشاده خون او را طلبید
و این التماس بعز اجابت مقرون گشت و میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان متمکن گشته رایت شوکتش از ذروه فرقدین درگذشت
و خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان باسم و لقب شریفش سمت زیب و زینت گرفت و سرکار ... برسم سیورغال بمخدوم زاده ...

علاء الدوله صورت تعلق پذیرفت و آن جناب پسر خود میرزا ابراهیم را بدان جانب فرستاده و خود بنفس نفیس در هرات توقف نموده و هم در آن
ایام میرزا بابر باغوای طایفه از اهل غرض سعادت میرزا علاء الدوله را حبس فرموده و یکی از امرای معتمد را به تون روان کرد تا میرزا
ابراهیم را گرفته بدار السلطنه هرات رساند انگاه پادشاه جم جاه بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوشگوار از دست ساقیان لاله خد
بستاند و صبوح و غبوق را بایکدیگر اتصال داد و از حال رعایا که ودایع خالق البرایا اند غافل ماند امرای معتمد آغاز ظلم و ستم کرده و در
بتحصیلات نامعتد جمهور سکنه بلده هرات با توابع را بیازردند و بخلاف این رسید که از آن شیوه نامستوده اجتناب نموده و از
میرزا بابر اجازت طلبیده با امیر ابراهیم الکوتمور عزیمت بادغیس فرمود و در سنه ثلث و خمسین و ثمانمایه بسمع شریف میرزا بابر رسید
که حاکم سیستان شاه حسین از جاده مستقیمه الطاعه انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته بنابران اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر
نیمروز برافراخت و چون قصبه سردار مغرب خیام عساکر ظفر ساخت فوجی از امرای سپاه برسم منقلای پیشتر روان شدند و شاه حسین چون این خبر
شنید دانست که از عهده مقاومت و مقابله آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپای سریر اعلی ارسال داشته زبان باعتذار و استغفا
گشاد باج و خراج قبول کرده و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جریده احوالش کشیده روی بدار السلطنه هرات آورد و در خلال این احوال
خبر رسید که ابواب مخالفت باز کشوده امیر ابراهیم الکوتمور را باز بسمرقند فرستاده و خود بطرف جرجان توجه فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر
چون از این جا خبر یافت سلطان ابوسعید داروغه و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد گردانید و ایشان در حدود خبوشان بهم رسیده کوس
دست بسیف و سنان و تیر و کمان یازیده بخت شکست بر جانب یاریان افتاد و سلطان ابوسعید رخت هستی به باد فنا
اما آخر الامر رسید که مغلوب گشت و شیخ علی را در دست شجاعت طومار حیاتش درنوشت و هم در این سال قلعه عماد را
که گوییا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود
بحسن تدبیر امیر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری بود مفتوح شد و ذخایر و اموال و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاد دیگر نفایس
را نا دیده بامرا و ارکان دولت بخشید و مقارن آن حال شبی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشتند و او از حبس بجست
از راه غور و غرجستان به سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه بود که به میرزا محمد پیوندد اما آن جناب تجویز ملاقات
نفرمود و فرمود که باید آن برادر در سارو یزد توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد
و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد

گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیگ و میرزا عبداللطیف با یکدیگر وکشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر والا اختر

بعضی از مهره علم تنجیم بعد از امعان نظر
در زایچه طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبداللطیف حکم کرده بودند که پدر را از پسر آسیبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیگ نیز
در آن فن مهارت کامل حاصل داشت ایمنی داشته بود و خضرخان والی هندوستان که کیفیت آن حال از منجمان معلوم نموده
بود و بی دفعه به پیش پادشاه فرستاده و شمه از بدایع در آن کتابت درج فرموده و میوه انهار هندوستان که از عالم طالع [illegible] دلیل
وثوق تمام داشت و پیوسته از قضایای مخفیه خبر میداد بمجلسی که میرزا الغ بیگ در زبان می راند که عنقریب تمامی ممالک خاقان سعید
در حیز تسخیر خواهیم کشید گفت اگر میرزا عبداللطیف بگذارد و بنابرین مقدمات میرزا الغ بیگ گورکان همواره با میرزا عبداللطیف
بی عنایتی سلوک میداشت و همت عالی بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبدالعزیز میگماشت و از آن جهت میرزا عبداللطیف
که پدر بزرگوار در سینه جای میداد بالاخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویش بر گشاد
و در وقتی که میرزا عبداللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنه هرات بازگذاشت روی توجه بسمرقند نهاد و بعد از عبور از آب
آمویه قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیگ نشان ارسال داشت مضمون آنکه چون سیورغال
است باید که باز گردد و به ضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبداللطیف ایلچی را فوزی عظیم دانسته معاودت نموده در باب رتق و فتق
و حل و عقد امور آن ولایت اهتمام فرمود و خاطر بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق نقاره بلند آوازه
در نوبت شادی کردند که سخن پس از آن جهة متعرض مردم نگردد و باعث برین خبر آن بود که میرزا الغ در باب وجوه تعداد زکوة
مبالغه بسیار داشت القصه چون خبر شقاق و خلاف میرزا عبداللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ متحیر گشت و میرزا عبدالعزیز
را در آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبداللطیف نیز بدان جانب خرامید و آن جناب را
از عبور مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالا آب و پایان آب لشکریان گذشته و باشتعال
نایره قتال اشتعال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبداللطیف غالب گشته و در یکی از آن محاربات میرزا عبدالله شیرازی
گرفتار شد و میرزا عبداللطیف او را بجان امان داده و در خلال این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیگ خبر آمد که میرزا
عبدالعزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف باطفال و عیال رعایا دراز میکند و میرزا الغ بیگ سخن شنیده
مکتوبی نامها به پسر فرستاد و هیچ فایده نداد و [illegible] آغاز بی طاعتی کرده نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیگ گرفتار

و به میرزا عبد اللطیف سپارند و درین اثنا از پس پرده غیب صورتی روی نمود که بر صحیفه خیال هیچکس نگذشته بود و شرح واقعه آنکه میرزا
سلطان ابو سعید بن میرزا محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور که همواره در ملازمت میرزا الغ بیگ روزگار میگذرانید و نقش ایالت
و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحه خاطر رقم و منتقش میگردانید درین اوقات که پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت را
غنیمت شمرده و ایل ارغون را با خود متفق ساخته رایت کشورگشایی و جهانداری بجانب سمرقند فرود و پیش انداخت و میرزا
را چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازهای شهر را مضبوط ساخته متحصن نمود و میرزا الغ بیگ پس از آنکه این خبر محنت اثر شنید
عنان بگردان بطرف دار الملک گردانید میرزا سلطان ابو سعید بر ظاهر سمرقند بر قرب وصول آن جناب اطلاع یافت
ترک محاصره گرفته با ایل ارغون شتافت و میرزا عبد اللطیف هم در آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا
الغ بیگ روی بسوی پسر آورده در قریه دشت تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیگ بر فراز پشته قرار گرفته آن دو لشکر
خونریز آن دو طایفه فتنه انگیز آثار رستاخیز ظاهر ساختند و تیغ و خنجر و سنان و شمشیر در یکدیگر نهادند و خلق را بر خاک
انداختند و هنوز بمقابله و مقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر ملک قدیر عنان بارگیر میرزا الغ بیگ گرفته بآن طرف برد
و آن پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورد و دختر و تاسف میخورد و چون بدر دروازه شهر رسید میرانشاه قوچین که کاشته آن
جناب بود در دروازه قلعه بسته و ساخته بود از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیگ با جمعی پر غم و دلی پر الم باتفاق میرزا عبد العزیز
و معدودی چند از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند در آن حصن حصین اقامت نماید و از تعب دوران و محنت روزگار
پی سامان برآساید و بعد از وصول کوتوال آن حصار ابراهیم پولاد که ملوک آن جناب بود از غایت شقاوت تمرد ولی نعمت کرد
و میرزا الغ بیگ بر این حال اطلاع یافته مانند صیدی که بپای خویش بدام صیاد درود نزد میرزا عبد اللطیف رفت و او در آن زمان
بر تخت سلطنت نشسته بود و میان پدر و پسر ملاقات واقع شده میرزا عبد اللطیف از کمال شقاوت قلب و قلت حیا از روی
تجزیه و استهزا بواسطه بی واسطه سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید و در آن ایام آن ناجوانمرد تعلیه حضرت صاحب قرانی کرد
مغلی که از اولاد چنگیز خان را بر مسند خانی نشاندند و مصاحبانی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیگ کشته شده بود فرمود تا پیش خان
زانو زده گفت میرزا الغ بیگ پدر مرا بی حق کشته است خان حکم فرمود که هرچه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند
و مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیگ را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمة الله علیه که با آن امر هم داستان نشد

و بعد از آن میرزا عبد اللطیف میرزا الغ بیگ را با میر حاجی خسرو و بیر دکه بحج برد و حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا
از میر مشار الیه نقل نموده اند که گفت هنگام شام در رکاب میرزا الغ بیگ روان شدم و آن جناب بتیغ و سرور اسپ می راند
و از مرکب باین حکایت می گفت چون اندک مسافتی سلوک گشت ناگاه شخصی از عقب رسید و دست مرا باز پس کشید چون
بعجب نگریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف راه سخن داشت گفتم چه خبر است گفت حکم خاقان چنانست
که میرزا الغ بیگ در محلی که آبادانی باشد فرود آید و چندان توقف نماید که یراق ایشان کرده شود و میرزا الغ بیگ چون این خبر شنید
زبانش از گفتار باز ماند و آثار ملال بر بشره همایونش ظاهر گشته در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم میرزا الغ بیگ
برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروزند و کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب فرموده عمل نمودند ناگاه شراره
آتش بر ردای پادشاه رسید و اندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیگ بدست خویش سنطقی صاحبه بر زبان راند که پسین
بر تک یعنی تو هم دانستی که حال چیست در این اثنا عباس نام شخصی دیگر بآن خانه درآمد و چون چشم آن جناب بر ایشان افتاد
بی خود از جای برجست و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین الثاسی جناب پادشاهی از دوش
برداشت و عباس از جهت آوردن ریسمان از خانه بیرون رفت من در را بستم تا میرزا الغ بیگ غسل فرمود ناگاه
عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و قرب مسلکی که بدو جهت نشاندند و بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش انطفا داد و میرزا
عبد اللطیف پیش ازین واقعه هم در روز برادر خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شاهزاده بی عاقبت محبت سلطنه
بجهان پدری که در فضائل و معانی نظیر نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی بود قتل نمود و دولت سلطنتش
زیاده از شش ماه امتداد نیافت و خسر الدنیا و الآخرة شد ذلک هو الخسران المبین یکی از فضلا این قطعه در تاریخ میرزا
الغ بیگ گفته **نظم** الغ بیگ آن شاه جم اقتدار ✿ که دین نبی را ازو بود پشت ✿ ز عباس شهد شهادت چشید
شدش سال تاریخ عباس کشت

ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیگ گورکان

و چون پادشاه فلک جاه
میرزا الغ بیگ گورکان بر فور فضل و علم از سایر اولاد امجاد حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام
داشت و همواره همت عالی نهمت بر تربیت و رعایت علما و فضلا می گماشت در زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه
در عتبه سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می بودند از آن جمله

یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیات و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر ندارد و در وقتی که میرزا الغ بیک
رصدی ساخت آن جناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین الموسی المشهور است به قاضی زاده رومی
بتمشیت آن مهم می پرداخت مولانا علاء الدین قوشچی در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و کاهی بگفتن شعر و معما میل می نمود
مولانا نفیس طبیب افضل الفضلاء آن زمان بود و در معالجه مرضی بیمن انفاس مسیحا ظاهری نمود از جمله مولفات شرح موجز
و شرح اسباب علامات مشهوراست و در دیباچه شرح اسباب علامات مدح و ثنا میرزا الغ بیک مسطور مولانا محمد
عالم در سلک علماء منتظم بود و با میرزا الغ بیک گورکان هم صحبت می بود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا محمد عالم
بواسطه لطف طبع و حدت ذهن با میرزا الغ بیک بغایت گستاخ بحث می کرد و در رعایت آداب مرتبه پادشاهی بجای نمی آورد
بنابران میرزا الغ بیک آن جناب را از سمرقند اخراج فرمود و او بدار السلطنه هرات آمده دران بلده ساکن گشت تا وقتی که در گذشت
و این مطلع از منشئات اوست   ما به کنج غم و به درد و زیم و دفتر سوخته   شمع مقصود می بست خود شبی نفروخته
برمید جاه و جلال و حلم کمال از سایر علماء ماوراء النهر امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در ولایات بمنصب شیخ الاسلامی
سرافراز بود و همت بر تقویت ارکان شریعت می گماشت خواجه فضل الدین کسی از جمله دانشمندان سمرقند بود
و پیوسته بلوازم افادت قیام می نمود سید عاشق در صفت زهد و دین داری و علم و پرهیزکاری موصوف بود و در امر
امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام می نمود بنابران میرزا الغ بیک منصب احتساب سمرقند را بدان جناب عنایت کرد
و سید کما ینبغی در تمشیت آن امر لوازم امانت و دیانت مرعی میداشت و از غایت استغنا اعاده کرد در وقتی که میرزا الغ بیک
جهت تمشیت سنت ختان میرزا عبد العزیز در کان گل طوی می ساخت و مردم را بر تماشا ساخته بود و خاص و عام بشرب مشغول
گشته در علانیه ظروف شراب بهر سو می بردند روزی که اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت
غلظت بآن مجلس درآمده روی به میرزا الغ بیک آورده گفت دین محمدی برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی
جناب الغ بیکی ازین خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تامل جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اتصاف داری
و بکبر سن رسیده ظاهرا که میخواهی بغیر سیادت فایز شوی بنابران امثال این نوع سخنان درشت بعرض می رسانی و حال آنکه
من ترا بدین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از چند روز ازین قیل حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود با تمام رسید

و در وقتی که آن حمام را گردان می ساختند زنان معینه بر حمام رفته در میان مردمان نشسته و آغاز تعنی کردند و سید عاشق
برین معنی مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت ای شیخ الاسلام بی اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان با مردان در یک مجلس نشسته
و سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته و روز دیگر نزد میرزا الغ بیک رفته و بزبان داد خواهی آنچه سید عاشق گفته بود
معروض داشت و چون میرزا الغ بیک بواسطه آنکه آن کلمات سخنان شنیده بود از سید آزرده دل بود فرمود که وزراء و قضات و علماء جمع
و بر سبیل این قضیه حاضر و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمایم روز دیگر زمره عظیم الشان در آستان خلافت آشیان
جمع گشتند و انتظار بیرون آمدن پادشاه می کشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح دبابه که مردی ابدال وش و متقی بود و میرزا الغ بیک
او را اجازت داده بود که هرگاه خواهد بمجلس همایون درآید و هر سخن داشته باشد بی واسطه بعرض رساند بدار السلطنه درآمد و پیش از
اکابر نزد میرزا الغ بیک رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدتی است سید عاشق پای از حد خود فراتر می نهد
چنانچه در روز طوی کان گل بما گفت که احکام شرع نبوی برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دو روز خواجه عصام الدین را که بسبب علم و دانش
دعوی سرآمد اشراف علماست شیخ الاسلام بی اسلام گفته بنابران قضات و علماء را طلبیده ایم تا مرافعه این قضایا نمائیم و آنچه بحسب شرع
متوجه او شود بجای آریم مولانا ابو الفتح گفت سید نیکو کرده که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که در شما
کار عدالت و رعیت پروری سلوک می نمایند و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام مبذول نمایید و شیخ الاسلام بفنون علم و عمل
اتصاف دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهی عرضه داشت که برادرم فوت شده و از وی دو فرزند مانده و من میخواهم که زن برادر
را بحباله خویش درآرم تا برادرزادهای من ضایع نشوند و آن زن میخواهد که بعد از انقضای عدت بنکاح نامحرمی درآید و از وی نفقه
می ستاند میرزا الغ بیک بیاول را فرمود که برو آن ضعیفه را بگوی که بنکاح برادر شوهر خود رضا دهد و بیرازار از عقد او منع کند
مولانا ابو الفتح پس از استماع این حکم روی به میرزا الغ بیک آورده گفت آنچه سید عاشق شما را گفته دور از کار نیست پادشاه پرسید که چون
گفت بجهة آنکه زنی عاقله و بالغه باشد شرعا اختیار او دارد و بعقد هر کس که خواهد درآید شما کدام مذهب او را تکلیف می نمایید که زن برادر
شوهر شود و بمناکحت این مقول رضا دهد آن پادشاه مغفرت پناه ازین سخن بغایت متاثر گشت و بیاول را از آن کار مانع آمده فرمود
که اکابر و اشراف را اجازت دهید که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه می گفته حق بوده لاجرم
آن جماعت مایوس بازگشتند و بساط منازعت جناب سیادت مآب را درنوشتند مولانا محمد اردستانی از اعجوبه زمان و نادره

بود و علم رمل و طالع بسیار مهارت تمام حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمی نمود و درین باب از آن جناب حکایات بسیار مشهورست
و نقل این حکایت از مولانا از مطالعه کنندگان این اوراق مأمول حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا آورده که مولانا علی توشجی
نمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک نشسته بودم که مولانا محمد آمد جناب الغ بیکی او را گفت رملی بکش و آنچه در ضمیر منست
اعلام نمای مولانا ملاحظهٔ طالع وقت نموده و رملی کشیده گفت سؤال از عورتست و خاموش گردید پادشاه فرمود که علی توشجی
محرم ماست و آنچه بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت پادشاه از دو خاتون که در حبالهٔ نکاح دارد یکی را می کشد و دیگری را که
دختر خانست طلاق میدهد و میرزا الغ بیک از طلاق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست
میداشت استبعاد نمود و هم در آن چند روز خاتون را که مولانا محمد بکشتن او امر کرده بود بعالم آخرت فرستاد و دختر خان
از وقوع این حال شادمان شد و چندان شماتت فرمود که میرزا الغ بیک در غضب رفته او را طلاق داد قاضی محمد مسکین بصفت
علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت بلوازم منصب قضا اقدام می نمود از جناب
از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاد که میرزا الغ بیک گورکان در ایام سلطنت و کامرانی
مبلغی گرانمند یکی از تجار تسلیم کرد که چیزی خرید و فروخت کرده آنچه از خزانهٔ عامره رسد و بعد از چندگاه سفینهٔ حیات آن تاجر غرق بحر فنا شد
و جناب الغ بیکی در ترکه و کالت او طمع فرمود که از نفایس خزانه مالعلی گران بها پیش آن بازرگان بود موافق مدعا گواهان آماده و مهیا
ساخت و چون بسمع شریف قاضی محمد مسکین رسید یکی از نواب را طلبیده به پادشاه پیغام فرمود که مرافعه و گذرانیدن گواه درین قضیه
چندان نفعی نمی بخشد زیرا که حقیقت حال بر من ظاهرست و اگر چنانچه البته می خواهید که بر طبق مدعا شما حکم کنم درین وقت که هوا
در غایت برودت است مرا دست و پای بسته در آب سرد بیندازید که بر طبق مدعا شما حکم کنم تا طاقت گشته اشارت [illegible]
جهات بازرگان در عوض لعل معدوم بشاد دهیم و آن نایب این سخنان بعرض میرزا الغ بیک رسانید و پادشاه با دین و داد گر بکمال [illegible]
آن جناب آفرین کرده از سر آن دعوی درگذشت و همچنین در آن وقت که میرزا عبداللطیف که چنان متم بر فتوی نوشت که هر کس
با حق سلطانی بیرون آید قصاص بر وی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب نکرد و فرمود که غرض میرزا عبداللطیف ازین فتوی استحلال
کشتن میرزا الغ بیک است و حال آنکه اگر پادشاه جهة مصلحت ملک یکی از آحاد الناس را بقتل رساند بر وی قصاص نیست و در جهم
میرزا عبداللطیف بوعد و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب اقضی القضاتی از آن مناقشه درگذرد اما بجایی نرسید والتوفیق من الله

من الله العزیز الحمید **خواجه فضل الله ابو اللیثی** از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف اوست و جمال حال
خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و چون ثمرهٔ اوقات شریف بدرس و افادهٔ اهل علم صرف میکرد و گاهی به شعر و معما
نیز مشغولی می نمود این مطلع از جملهٔ منظومات اوست **بیت** قد چون سپر و توجانست مرا ز انکه روان سیمبری سرو روان بود که فدانام جان
مولانا علاء الدین علی قوشجی اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران بود و در صغر سن منظور نظر میرزا الغ بیک شده بیمن تربیت
آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات علیه متصاعد نمود و میرزا الغ بیک او را فرزند میخواند و جهة کمال خصوصیت که گاهی جانور
بر دوش پیشش می نهاد بنابرآن بقوشجی اشتهار یافت و از تصنیفات مولانا علی شرح تجرید خواجه نصیر الدین طوسی مشهورست
و بحسن طباع جمیع علمای نزدیک و دور و مولانا علاء الدین علی در اواخر اوقات حیات بدیار روم افتاد و در مملکت
بر حسن موت گرفتار شد و رخت حیات بباد فنا داد **خواجه عبد المؤمن** ندیم مجلس خاص و انیس بزم اختصاص میرزا
الغ بیک بود و بلطف طبع از ظرفا و فضلا منفرد و ممتاز و پیشتر می بود از ثقات استماع افتاده که در زمان خجسته نشان آن پادشاه
عالی شان قاضی قریشی در یکی از قضایا شرعیه بدالقصه بجای آورده آنچنین تقصیر او بر میرزا الغ بیک ظاهر گشت و حکم فرمود که ریش
قاضی را تراشیده و تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبد المؤمن کرد و آن جناب در پایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان بشفاعت گشاد
و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسب تسلیم نماید تا دست از ریش او بدارند آنگاه قاضی خلاص شده اسبان
را بخواجه عبد المؤمن سپرد و خواجه آنها را بگلهٔ خود فرستاد اما بعد از چندگاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر گردد شاید که پادشاه
غضب نماید بنابرآن روزی قاضی را گفت که مناسب آنست که تو از دور خود را بحضرت میرزا نمایی تا اگر از مر آن هم عبارتی
در خاطرش مانده باشد من رفع نمایم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیک بر وی افتاد
خواجه عبد المؤمن را طلبیده گفت که بیست سر اسب که قاضی قبول نموده چرا تسلیم میرآخوران نمی نماید خواجه جواب داد که قاضی
از سرانجام اسبان عاجز گشته و حالا آمده که ریش او را تراشیده و تشهیر کنند میرزا الغ بیک از شنیدن این سخن در خنده آمد
دیگر متعرض قاضی نشد **مولانا حیاتی** در سلک شعرای بخارا منتظم بود و نسبت بخواجه عصمت الله در طریق تمهید سلوک
می نمود و این دو بیت از اشعار او بخاطر بود ثبت افتاد **بیت** ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه مولانا بدخشی در زمان میرزا الغ بیک سرآمد شعرای سمرقند بود و آن

واین مطلع از جمله منظومات اوست **نظم** ای زلف سیه مثال تو در بر آفتاب ؛ در شب که دیده سایه که افتد بر آفتاب

ذکر میرزا سلطان محمد بن بایسنغر

میرزا سلطان محمد حسن خوی بود بر کمال عقل و کیاست و وفور علم و مروت معروف و موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال می کردید و هرچند لشکر خصم بقوت و شوکت بر وی استیلا داشت از آن نمی اندیشیدی در جود و سخا بطریق اعتدال سلوک نمودی و از امساک و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان بتقریب کثرت بخشش میرزا بابر بعرض رسانید و پرسید که چه نسبت است در این امر عقیده آن جناب نمی نماید و میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند که **بیت** میان عالم و جاهل همین قدر فرقست ؛ که این کرشمه غارت و کن سیما

و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان خجسته صفات مدت پنج سال در مملکت عراق بدولت و اقبال که زانیده و در آن وقت که آن حضرت در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزاده صاحب تایید از خرم آباد لرستان بری شتافت و در نوبت جد بزرگوار فرود آمده از انجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلده حسب نشان عالیشان بطرف شیراز تاخت و میرزا عبدالله تقدم مقابله و مقاتله پیش آمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت روی نمود و میرزا عبدالله شکست یافته پناه بقلعه اصطخر برد و لشکر اموال سپاه پارس را غنیمت کرفته میرزا محمد مقرون بعز و ناز به شیراز درآمده و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را با برادر میرزا عبدالله باصطخر فرستاد و جناب مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن کردانیده تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا محمد او را منظور نظر ساخته فرمود که در شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و الا بخراسان رود و میرزا عبدالله بامید مصاحبت میرزا الغ بیک سفر خراسان اختیار کرد و چون بهرات رسید چند روز در ظل عنایت میرزا الغ بیک کذرانید اما در روز واقعه ربات چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیک آورد

میرزا سلطان محمد در فارس و عراق متمکن کردیده کردنکشان آفاق بتمامی سر بر خط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن قرایوسف که اظهار اخلاف کرده سلطانیه و قزوین را بحیطه تصرف درآورده و میرزا سلطان محمد از طغیان پادشاه ترکمان خبر یافته بسپاه مشغول کشت و نشان همایون بوسون حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه در قلم آورد بر این منوال که شهریار اعظم جهانشاه بعنایات پادشاهانه مخصوص کشته بداند که کماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین دخل نموده اند و این صورت بیقاعده واقع شده می باید که آن ولایت بنواب دیوان اعلی باز کذارند و بملکی که حضرت خاقان سعید جهة او تعیین فرموده

تاخت نماید و الا پیدا آن قتال شتابد تا مقتضای قضای ایزد تعالی بظهور رسد و مهر بر روی نشان زده در صحبت قاصدی تحفه دان ارسال نمود و غیر نعیین بالشکر بتمامی پس از عقب ایلچی روان شد و چون میرجهانشاه را چشم بر آن نشان افتاد و مضمونش معلوم نمود متعجب کشته کفت آن شخص در کمال تهور و شجاعت یا از نشاء جنون بهره تمام دارد و بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسل و رسایل از طرفین در میان افتاده منازعت و مخالفت بمصالحت و موافقت تبدیل یافت و میرزا سلطان محمد بشیراز بازکشته امیر جهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف داشت و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار چند سال دیگر در سلطنت باستقلال بسر برد و در سنه خمس و خمسین و ثمانمایه در حنک جباران بدست میرزا بابر گرفتار کشت و تقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او را در نوشت چنانچه عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و پرتو استمام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت

گفتار در بیان لشکر کشید میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت نمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات

چون میرزا سلطان محمد بایسنغر ممالک فارس و عراق را مضبوط کردانید و شنید که هم میرزا الغ بیک بجانب ماوراء النهر از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر ممالک خراسان افکند و بالشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدان جانب توجه فرمود و میرزا بابر نیز جنود نامحدود و مجمع ساخته از دار السلطنه هرات باستقبال نهضت نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند و کردان سرور لشکر در هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن کرفت و میرزا بابر شکست یافته ناحیه عراقیان را سعادت استیلا بتقدیر رفت و میرزا ابوالقاسم بابر با جمعیت نعوز از اهل سهور جان از آن عرقاب بساحل نجات کشید و خود را بقلعه عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هرات خرامید و رایت عظمت بر افراشت بعد از آن در تنظیم امور دولت و تشیید مبانی سلطنت روزی چند بسیط بساط امن و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از نقیه میرزا بابر اطلاق فرموده نزد میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش از عراق آورده بود روان ساخت و در آن زمستان در بلده هرات قحط و غلایی عظیم بوقوع انجامید چنانچه بها یکهزار کندم بمبلغ چهارصد دینار کبکی رسیده و حاجی محمد نیشابوری که در زمان خاقان نزد وی بمکان داروغه کرمان بود و در آن زمان بمزید اختیار و اقتدار ممتاز کشته دست ظلم و تعدی کرده ترک و تاجیک بمصادره و مطالبه پای زد و هرچند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که در دیوان میرزا

سلطان محمد درجرگهٔ امرای عظام مهر میرزا و جناب امارت مآب را از اشتغال ایزد جور و بیداد منع نموده بجانبی رسید با جرم حیله
باحوال ملک و مآل او را باز یافت و هرکس توانست از دار السلطنهٔ هرات گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابوالقاسم
بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز در قلعهٔ عماد بسر برد و پیشتر تابین آن حصار با میر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه به استر
آباد آورد و گماشتگان میرزا محمد از ان ولایت بیرون تاخته بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا محمد رسید
استقبال میرزا محمد بابر را مطمح نظر همت گردانیده میرزا علاء الدوله را [?] الحکومت کرمیروان گردانید و با سپاهی عظیم نهاد متوجه
استرآباد گشته و امیر حاجی محمد غاشیرین را با سایر امرای جلادت آیین برسم منقلای پیشتر فرستاد و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل برون
خرامیده در مشهد راه بامرای عراق رسید و از جانبین طالبان نام و ننگ در میدان جنگ تاختن تیغ خون افشان ادیم زمین را رنگ لعل
بدخشان دادند و نیزه‌ها بان نشان روزها بر سینهای یکدیگر گشادند درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا ابوالقاسم بابر گشت
و سپاه عراق انهزام یافته دست تقاضای طومار حیات امیر حاجی غاشیرین و فوجی از امرا و نوئینان درنوشت ازین جانب
میرزا سلطان محمد چون خبر توجه میرزا بابر شنود در ولایت طوس ضبط اغرق بعهدهٔ خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب
امرا ایلغار فرمود و در اثنای راه از گریختگان معرکهٔ مشهد راز رسیده صورت حادثه را معلوم داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شد
ماند با وجود در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از پنجصد سوار کس در موکب همایون نماند و چون باردوی میرزا بابر نزدیک رسید
لشکریان جرجان پراکنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بقلعهٔ عماد رفت و میرزا محمد بتصور آنکه شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند
همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه خبر یافت که اغرق ویران شده و مردم سر خویش گرفته‌اند
و راه گریز پیش گرفتند کیفیت این حال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شد و شورشی در میان لشکر
افتاد و هرچند خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود هیچکس با کار و مؤانست داشت و میرزا محمد معسکر نصرت اثر را خالی دیده متحیر
گردید و یک روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله از کرمیر بهرات شتافته و گماشتگان آن جناب
را از شهر بدر خواسته و در مسند فرمانروایی نشسته آنگاه میرزا محمد با خواص خویش قرعهٔ مشورت در میان انداخت و گفت مردم هرات
بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله‌اند و او حالا در آن بلده لوای سلطنت مرتفع گردانیده است و لشکریان ما پریشان شده‌اند مصلحت
می‌نماید که بعراق مراجعت نمایم و مردم خود را جمع آورده دیگر باره به تسخیر خراسان نهضت فرمایم و سخن برین قرار یافت میرزا سلطان محمد

آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه بلدهٔ هرات گشت و میرزا علاء الدوله قلعهٔ اختیار الدین
بمولانا احمد بیاول سپرده روی توجه بجانب قبة الاسلام بلخ نمود و میرزا بابر بدار السلطنهٔ هرات درآمده همت بر استخلاص
قلعهٔ اختیار الدین مقصور گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی ننمود آنگاه
مولانا احمد بیاول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری بتوجه است که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاء الدین
عمر و امیر ناصر الدین ترتیش سوگند خورد که هیچ جهه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی را دیگر نیز نگذارند که تعدی اندیشد و میرزا بابر
بموجب [?] بتقدیم رسانیده و مولانا احمد با متعلقان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را بتعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بکسب فضایل نفسانی
و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان و گوشه‌نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدو زانوی
ادب نشستی جهت رعایت ایشان همت بر می‌گماشت اما سودایی مزاج و تندخوی و درشت گوی بود و بکناه اندک عقوبت
بسیاری فرمود و او از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگاری گذرانیده و آن حضرت را باشاهزاده
آنقدر محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام می‌گردید و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را
شربت شهادت چشانیده بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند پای در مسند استقلال نهاد و رایت دولت و اقبال ارتفاع
گردانید و تقلید خلف کرده در ایام جمعه بنفس نفیس خویش بقرائت خطبه و امر شرعی نماز پرداخت و در رعایت جانب
شریعت اهتمام مرعی داشته طریقهٔ عدل و انصاف مرعی داشت تا جمعی از برلاسان و ترخانیان مثل امیر محمود دانیوق و سلطان جنید
و سلطان درویش و امیر اسماعیل صوفی ترخان را که در ملازمت او بسر برده جان سپاری بسیار کرده بودند و در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید
و نزدیکان روزگار میرزا الغ بیک یعنی جماعت امیر سلطانشاه برلاس و پسر امیر جلال الدین محمد را که بملازمت میرزا عبد اللطیف
می‌آمدند کشته بودند بامر قتل اعلی برلاس و ترخانیان و سایر امرا و نوئینان از ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام
نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان در میان آوردند و بجد هرچه تمامتر قصد قتلش کردند
و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنهٔ اربع و خمسین و ثمانمایه در گلشنگاه خود نشسته در وقتی که آن شهریار دیوانه سار از باغ

چاره بطرف شهر می آمد تیری بسوی او انداختند و آن تیر بهدف مقصود خورده میرزا عبداللطیف دست در یال اسپ زد
و فریاد بر آورد که تیر رسید لاجرم جمعی که ملازم رکاب سلطنت بودند متفرق گشتند و دشمنان خود را بدو رسانیدند و سرش از بدن
جدا کرده بر پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیک آویختند و مدت پادشاهی او شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را [illegible]
که **بیت** پدرکش پادشاهی را نشاید ‌ وگر شاید بجز شش مه نپاید ‌ و از غرایب اتفاقات آنکه میرزا عبداللطیف بر دست بابا حسین
نامی کشته شد و بر طبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش باباحسین نوشت بر موجب که **نظم** باباحسین کشت شب جمعه [illegible]
تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت ‌ و چون میرزا عبداللطیف به قتل رسید بموجب امرا و ارکان دولت و اکابر میرزا عبدالله [illegible]
علم سلطنت مجازی مرتفع گردانید **ذکر توجه میرزا ابوالقاسم بجانب بلخ و بدخشان و بیان عصیان ادکی**
در دار الملک خراسان سابقاً خامهٔ مشکین عمامه این خبر بسامع جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه
میرزا بابر شنید دار السلطنه هرات باز گذاشته علم نهضت بطرف بلخ برافراشت و بعد از وصول مقصد فی الجمله مردمی از اطراف بلخ
جمع آمدند و میرزا بابر این خبر استماع نموده با لشکری جلالت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از [illegible]
تهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا ابوالقاسم پس از آنکه بکوهستان بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت
برف و بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله نهضت فرمود و اسباب جمعیت او را از هم پاشید و برانداخته بلخ مراجعت نمود و آنگاه حکومت بلخ
و قندز و بغلان را بامیر پیر درویش هزاراسپی و برادرش امیر علی که بصفت نصفت و شجاعت موصوف و معروف بودند
ارزانی داشت و رایت نصرت آیت بجانب دار السلطنه هرات برافراشت ‌ و چون بسعادت و اقبال در مستقر عزت و جلال نزول
نمود دید که در غیبت همایون صوانحی در غایت غرابت دست داده و دست قضا ابواب بیداد و فساد بر روی روزگار [illegible]
شرح این حال و تبیین این مقال آنکه میرزا ابوالقاسم بابر در وقت اختیار سفر بلخ قلعهٔ اختیار الدین را باویس بیک پسر داود بیک
داد و چند روزی با برکوتوالی پرداخته شربت حکومت بمذاق جان او شیرین نمود و بخار سرکشی و غرور بکاخ دماغ راه داد و بخیال استقلال نشست
اسباب حصارداری مرتب ساخت و بدست بی شرمی علم فسق و فساد برافراخت گاهی از قلعه پایان آمده بعظمت تمام بر روی حصاری
و از شراب ناب مخمور و بعضی از ارباب حسن و ملاحت را بزجر و تکلیف از میان بازار کشیده بحصار می برد و با آنکه میرزا ابوالقاسم بابر
مظفر و منصور از یورش بلخ بازگشته در باغ سفید نزول اجلال فرمود و اویس همچنان در مقام طغیان و عصیان بود و اصلا از مرتبهٔ

نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون آن حصار در متانت با قلعهٔ سپهر دوار لاف همسری میزد و در آن وقت بذخایر بسیار و اسلحه
مشحون بود میرزا بابر از اشتغال بمحاصره و محاربه مناسب ننمود رای جهانگشای بر حل آن واقعهٔ مشکل گماشته یکی از المحکمان را
بمحاصره نزد او فرستاد و پیغام داد که فردا قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد اکنون آن پادشاه وجهی دلکشی بشهر تشریف آورد
و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاده فرمود که با بزم معاشرت بپردازیم و طایفهٔ از اصحاب جلادت نیز از عقب روان ساخت
و غلغله در قلعه افتاد که حضرت میرزا رسید و اویس تا در حصار باستقبال آمد و از بهادران بابری شیخ معصوم نامی [illegible]
و اویس بیک بزخم خنجر او را هلاک ساخته دلاوران دیگر خود را باویس بیک رسانیدند و بضربات پی در پی روح خبیثش را بطرف دوزخ
روان گردانیدند و بعد از دو روز برادر اویس نیز [illegible] و از مردان کوتوال او بود بپای سفر از حصار اختیار الدین بیرون آمدند
و مفاتیح قلعه به پادشاه والاجناب سپردند و ایشان نیز رخت جان بآخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله پیش میرزا
بر آمده عرض کرد که جناب شهریاری تیر دیگر شهر رسید و در دامن کوه کارزارگاه از نظر غایب شد جمعی از ملازمان آستان سلطنت
آشیان فی الحال بتفحص مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله از وثاق اسکندر بیک بیرون کشید حسب الحکم بعضی از اهل اعتماد در بند
و در شهور میرزا ابوالقاسم بابر وعده که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استراباد رایت عزیمت برافراشت
و چون به سلطان میدان رسید عنان کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر در منزل مباران کرت ثانی و از پای درآمدن
آن سرو ریاض کامرانی بصرصر قضا و تقدیر جناب جلال سبحانی

در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا سلطان محمد بن بایسنغر کرت دیگر لشکر پر شور از ولایت فارس و عراق فراهم کشیده بعزم تسخیر
خراسان و رزم برادر عالی شان عنان بیکران منعطف گردانید و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام این خبر شنوده جناب شیخ الاسلام
خواجه مولانا را که در آن ولا بواسطهٔ استیلاء سلطان ابوسعید میرزا از ماوراء النهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاده التماس
صلح نمود و آن جناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته شرایط سفارت بجای آورد و میرزا سلطان محمد نخست از قبول آن امر سر باز زد
و عاقبت بابرام و الحاح و مبالغهٔ خواجه مولانا سر رضا جنبانیده مهم بر موجبی قرار یافت که محروسهٔ ولایتی از ولایت خراسان
داخل دیوان عراق باشد و در تمام قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام میرزا محمد موشح و مزین کرده و میرزا ابوالقاسم بابر پس از مراجعت

خواجه مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام بطرف مازندران رفت و طرح قشلاق انداخت ۞ و در خلال آن احوال خبر متواتر گشت
که میرزا محمد رخت عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاده و از بسطام و دامغان گذشته بحکایت اسفراین درآمد میرزا بابر از شنیدن این خبر برآشفت
و مانند شیر دیوانه از بیشه مازندران متوجه میدان قتال گشت و میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین عنان
گران بجانب استراباد تافت و در موضع جاجرم آن دو سپاه شوکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند
و بعد از حمله دلیران صفاف ترک درآمیختند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته **بیت**
بهر سو که تیغ و سنان برفراخت ۞ سر و سینه خصم را خورد ساخت ۞ و میرزا ابوالقاسم بابر نیز صدای گیر و دار در معرکه کارزار انداخته
نظم به تیر و سنان و بشمشیر تیز ۞ برآورده از دشمنان رستخیز ۞ درین اثنا میرزا ابوسعید بیرم از میرزا سلطان محمد برگشت و نزد میرزا
ابوالقاسم بابر رفت و گفت که میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد مناسب آنکه لشکریان کوچه باز دارند تا او میان صفوف درآید
آنگاه از اطراف و جوانب درآمده نگذارند که بیرون رود مقارن آن حال شهریار شجاعت شعار بر علب لشکر خراسان حمله آورد
گفت منم محمد بن بایسنغر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کار بند شده آن جناب را در میان گرفتند و نگذاشتند که عزم تمام
بموکب میمون پیوندد و زمان کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و فیروزی در اهتزاز آمده جنود عراق روی انهزام
آورده و میرزا سلطان محمد بپنجه تقدیر اسیر و دستگیر گشت و هنوز زمام فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش وی [illegible]
و میرزا بابر برادر بزرگتر را مخاطب ساخته بزبان سرزنش گفت از جانب ما چه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان
گشته دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را بدین روز گرفتار گردانیدی میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت
امور ملک امثال این قضایا روی می نموده و میرزا بابر باغوای بعضی از مردم کوته اندیش بقتل برادری چنان که در شجاعت و رتبت
و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت نمود و موکلان آن جناب را سوار ساخته بطرفی روان شدند حسب الحکم
بتقدیم رسانند و در اثنا راه میرزا محمد ردای طلبید که زخمی بدستش رسیده بود ببندد موکلان گفتند هم ازین گذشته است احتیاج
فرمود که بابر مروت نکرد جواب باز دادند کی گفت مرا که پسر بدید هم اینجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سرهنگان
میرزا بابر بیک زخم شمشیر کار آن شهریار عالیمقدار آخر ساخت **رباعیه** در دار که اساس چرخ را نیست قرار ۞ در دایره زمانه دوران مدار
زنهار امان ز دهر امید مدار ۞ کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار ۞ و چون میرزا بابر بدین پیکر فتح و ظفر سرافراز گشت شکر نعمای الهی بجای آورد

فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گهر را بدار السلطنه هرات برده نزدیک پدرش
بایسنغر دفن کردند و چون خاطر از مهم یک برادر جمع ساخت بتفصیل کار برادران دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین
میرزا علاء الدوله میل آتشین از حلیه رویت عاری گردانند اما شخصی که باشارت این امر شنیع رود بر آن جناب رحم کرده گفت آنچه
در چشم اثر دو میل را در وجهی درکشید که آسیبی بر مردمک دیده اش نرسید و هرچند مناسب بمکارم اخلاق و محاسن
آداب و کرم جبلی میرزا ابوالقاسم بابر آن بود که جرایم جرائد برادران برقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گردانیدی و از ایشان عفو فرموده
مضمون کلمه العفو عند الاقتدار من علو الهمة بظهور رسانیدی اما چون سررشته اختیار بقبضه قدرت کارفرمای قدرت و
نیروی محض تقدیر مالک الملک اکبر تو توفیق ازلی بر جمال روزگارش نتافت و بامثال این افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند
صدور یافت و ذلک تقدیر العزیز العلیم **گفتار در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک شیراز**
و مراجعت فرمودن بنا بر مشیت مهیمن کارساز چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر
از جانب برادران فراغ بال حاصل کرد و روی توجه بممالک فارس و عراق آورد و بنابر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا محمد
نقصان تمام بمملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات از راه ترشیز بصوب یزد توجه فرمود و بعد از نزول از حدود آن
ولایت از امرا میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین ابا و امیر مبرزشاه بسعادت زمین بوس
استسعاد یافتند و بامارت دیوان اعلی متعین گشتند و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالم پناه رسیده منظور نظر شفقت
گردید و مرکب ظفر قرین از دار العباده یزد در حرکت درآمده بشهر شیراز خرامید و پادشاه دوست نواز چنگ عیش و عشرت
ساز داد و با جوانان ساده عذار و ماه پیکران ناهید رخسار متجرع باده خوشگوار اختیار کرده چند روز قدم از بزم انبساط بیرون
[illegible] نهاد و در آن اثنا خبر استیلای سپاه ترکمان بلده ساوه اشتهار یافت و میرزا بابر بربساط بزم در نوردیده عنان عزیمت
بصوب معرکه رزم تافت کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از فتح میدان میرزا بابر هر یک از ولایت فارس و عراق را نامزد یکی از
ارکان دولت فرمود و از آنجمله حکومت ساوه را بامیر شیخ علی بهادر و ایالت قم را بامیر درویش علی تفویض نموده و آن
امرا در آن بلاد مذکور خرامیده از رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایات را در مضائق مواخذه کشیده مذکور چون
امیر شیخ علی در اشتغال بایره ظلم و ستم مشتری کوشید طایفه از اعیان ساوه با جمعی از اتراک که در آن حدود بود بدانجا نموده

و ترکمانان بیکناگاه بر سر امیر شیخ علی ریخته و او را گرفته به نزد امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراقست
رایگان بدست تصرف امیر جهانشاه و ترکمان درآمده و لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفهٔ از سپاه آذربیجان را بجانب قم روان ساخت
و امیر درویش علی برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته متحصن شد و بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بابر بعیش و عشرت در شیراز
گذرانید و این اخبار را شنیده ایالت فارس را به میرزا معزالدین سنجر تفویض نمود و عنان همیون عزیمت بصوب اصفهان
بر افراشت و در اثنای راه ایلچی از راه خراسان باردوی همایون رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا علاءالدوله در
خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده بنابران میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندید
و در روز پنجشنبه شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمایه در کوکب زر کمیت گیتی نورد بصوب دارالسلطنه هرات منعطف
گردانید و در بیست و دوم ماه به بلدهٔ یزد رسیده حکومت آن ولایت بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت
و از آنجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان سرزمین امیر سلطان حسین را بالحکومت نصب نموده موکب همایون
از تون بصوب هرات در حرکت آمده دوازدهم شعبان در مستقر جلال نزول فرمود و بوضوح پیوست که مهم میرزا علاءالدوله
بر کنار امیر درویش هزار اسپی فیصل یافته و از راه سیستان بطرف ری رفته چنانچه شرح میکرده

ذکر خروج میرزا علاءالدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از وقایع و حالات

در آن اوان که دیدهٔ پسندیدهٔ میرزا علاءالدوله
از میل آتشین محفوظ ماند به لطایف الحیل از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدس رسانیده و از آنجا راه فاریاب پیش گرفت
و بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهر او در حرم پادشاه عالی نسب بود
با سایر ارلاتیان که در آن حدود توطن داشتند بموکب عالی پیوسته و بر سلطنت آن جناب اتفاق کرده کمر خدمتکاری بر میان
جان بستند و میرزا علاءالدوله بامدادان جماعت ظفر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شدند و امیر درویش و امیر پیر علی با لشکر
طخارستان در برابر ارلاتیان درآمده و بین الجانبین حربی صعب دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری از پای درافتاد
و میرزا علاءالدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاد و از راه لنگر بقیهٔ عباسیه متوجه شد بدارالسلطنه هرات و غبار فتنه و آشوب
در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاءالدوله شده و پیش از همه امیر پیر درویش
بحسن شهریاری طالع رسیده و یکحمله سلک جمعیتش متفرق گردانید و میرزا علاءالدوله از هرات رود بستان گریخته ازانجا

بری شتافت و میرزا جهانشاه را ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر وجنات احوالش تافت و چون
میرزا بابر بدارالسلطنه رسیده دانست که حال میرزا علاءالدوله بکجا انجامید نوبت دیگر از روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته
گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید آیین جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی پیاپی میستانید اما شهریار
آذربیجان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت امیرزاده میرزا ابوالقاسم بابر خبر یافت عنان بازگردانیده بصوب تبریز ولایات
عراق و فارس تمامت و حکام و گماشتگان بابری از معاودت آن پادشاه عاجز گشته روی بطرف خراسان آوردند و در
شهور سنه ٥٦ میرزا معزالدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر داروغگان آن بلدان بپایهٔ سریر اعلی رسیده کیفیت حال
عرض کردند و هم در این سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنابر رنجشی که از وی در خاطر داشت مواخذه گردانید و بزجر و تعذیب
مبلغ دویست تومان کپکی از وی گرفته و دیگر چیزی می طلبید تا آن جناب بواسطهٔ اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی
جان فانی را بدرود کرده روی بمنزلت آن جهانی آورد و در عمارت سر مزار شیخ زین الدین خوافی که بانی کرده معمارش بود
مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون

ذکر پادشاه صاحب تایید میرزا سلطان ابوسعید

سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین دوران زمان
صاحب قران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و رعیت گستری آن حضرت
بالغه میفرمود که عکس زیاده از آن مرتبه متصور نمی نمود فروغ رای جهانگشایش ساحت ملک و ملت را منور ساخت و نتایج
هر گردون سایش بوزمای وهم را نابود و مفقود می پنداشت در فیصل قضایا هرگز از جادهٔ شریعت نبوی تجاوز نمیکرد و در رعایت
سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می آورد و در ایام دولتش ولایت ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان
و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسید و از حسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارک شد
جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بمشارق عالمیان ممدود و مبسوط گردید و میرزا سلطان ابوسعید ولد سلطان محمد بن میرزا
میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود و در پایهٔ جلال طلعت پادشاه ارسطو فطنت میرزا الغ بیک گورکان می نمود و بواسطهٔ
رفعت همت از ابتدا و ریعان صبا و صبی و افتتاح اشتعال نایرهٔ نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر صفحهٔ ضمیر نگاشت
و منتظر فرصت بوده خود را از ابنای زمان بتکفل امور کشورستانی سزاوارتر می پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخشش

اصحاب غبطه و انتباه و انتهاز اوست میشود و بزبان حال و لسان مقال سعادت لطف و اقبال را از باطن فرخنده نیابی بستهٔ ما
می فرمود و چنانچه سابقا مذکور شد در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیک کورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب کوهک
متعقد جان یکدیگر چنین اقامت برافراشتند آن جناب باستظهار ارغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره فرمود و چون میرزا الغ بیک این خبر
شنود از برابر پسر برخاسته روی بسمرقند آورد و میرزا سلطان ابو سعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل ارغون و روزی چند پای در دامن
شکیبایی زد و انتظار لطیفه غیبی می کشید و پس از آنکه میرزا عبد اللطیف پدر کشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاده آن جناب
بسمرقند برد و حبس کرد و میرزا سلطان ابو سعید از محبس گریخته بجانب اشتافت و بحسب اتفاق در همان شب که در سمرقند میرزا عبد اللطیف
بقتل رسید میرزا عبد الله شیرازی پادشاه گردید و میرزا سلطان ابو سعید که بعد ازین اکثر اوقات سلطان سعید از وی تعبیر کرده خواهد شد
از بخارا خروج نموده داروغه بخارا آن جناب را گرفته در مضیقی که از حوصله مخیلان بازداشت و روز دیگر خبر قتل میرزا عبد اللطیف
بآن دیار رسید امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد سلطان سعید رفتند و زبان باستغفار گشاده آن جناب را از محبس بیرون آوردند
و بر مسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و دینار بر رسم نثار برافشاندند بیت عزیز مصر بحکم برادران غیور ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید
و از انجا که غایت همت و علو رفعت آن حضرت عالی منزلت بود با وجود بدایت ایام جوانی و کامکاری و افتتاح بکام شهریاری
سلطنت ولایت بخارا قناعت ننموده کمر همت بر تسخیر ولایت سمرقند افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن حضرت دارای عز
و جلال آگاه شده بمراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب گشته سلطان سعید عنان انهزام
بصوب ترکستان منعطف گردانید و شهر بی را بحیطه تصرف درآورده روزی چند در آن بلده بفراغت گذرانید و میرزا عبد الله
چون برین حال وقوف یافت پای برآن کرده همراه بعضی از امرا شجاعت پناه بدان جانب فرستاد و آن طایفه در تعقیب
زمستان عازم بی شده سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه کرده در آن اثنا سلطان سعید فوجی از مستعدان را
بطریق سهائی از شهر بیرون فرستاد تا از دور سیاهی بخیالشان نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر غار
نا دیانه زده بنابرآن تزلزل بارکان ثبات و قرار لشکریان میرزا عبد الله راه یافت و همه سر خویش گرفتند و طریق شهر سمرقند در پیش
و بهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال و اثقال و خیول و بغال ایشان را بغنیمت گرفتند
و چون گریختگان بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبد الله ابواب خزاین گشاده زر فراوان بلشکریان داده عزم رزم نمود

ترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاتله اشارت نمود و از آن جانب سلطان سعید ملتجی نزد ابو الخیر خان که در آن زمان در دشت
اوزبک جوجی خان بود فرستاده و ازو مدد طلبید و ابو الخیر خان آن ملتمس بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در توجه
بسی با میرزا سلطان ابو سعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب تایید بعنایت ملک ملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی بسمرقند
نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری بعدد قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک گذشت
با سپاه ابو الخیر خان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گوهر صفوف قتال آراسته از طرفین مردان دلاور مانند
موج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تا تمام قوت در جگر توانایی داشتند داد مردی و پهلوانی دادند زمین از خون کشتگان رنگ
شفق گرفت و فضای صحرا از غبار صعود معرکه سیاه سمت تضاعف پذیرفت آخر الامر تایید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شد
و میرزا عبد الله عنان بصوب فرار منعطف گردانیده در اثنا راه بارگیر او در لای فرو رفت و شاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته
در شب شنبه بیست و دوم شهر جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابو سعید جام شهادت چشید و سلطان
ابو سعید بر وقوع این فتح نامدار بلوازم محامد پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخته باز [illegible] که اگر اوزبکان
بسمرقند در آیند ابواب ظلم و بیداد بر فرق عباد خواهند گشود دفع ایشان پیش نهاد همت ساخت و چون نزدیک بشهر رسید
امرا ابو الخیر خان را که مصحوب موکب اعلی بودند خاطر نشان ساخته بدروازه تاختند و مستحفظان را پیش طلبید و گفت بحکم
سلطان ابو سعید دروازه را بگشایید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور بموجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید
بسمرقند آمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و برج و باره شهر را مضبوط گردانید و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه به نزد ابو الخیر خان
و امرا او فرستاد و پیغام کرد که چون بیمن امداد حضرت خان دار السلطنه آبا و اجداد در تحت تصرف اینجانب در آمد مناسب
چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش باز گردند و دیگر درین دیار اقامت نفرمایند که فایده بران مترتب
نخواهد بود ابو الخیر خان چون دانست که چاره منحصر در قبول این التماس است دست اضطراب عنان مراجعت برافراخت
و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته بمیامن رفع الویه عدل و انصاف قیام نموده رقاب و اعناق جمعی
از اعالی و اقاصی را در ربقه اطاعت کشیده قاتلان میرزا عبد اللطیف را بسیاست درآورد و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو
انوار معدلتش بر اطراف دیار ماوراء النهر بجانب مملکت خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف درآورده مدتی

و مدت یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حد و داذربیجان در حیز تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن
ولایات بجایی رسید که زیاده بر آن متصور نتوان بود و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسید در اوایل شهر شعبان سنه
اثنی وسبعین وثمانمایه روی بجانب عراق واذربیجان آورد و در حدود قراباغ از ازون حسن منهزم شد و در ماه رجب سنه ثمث وسبعین
وثمانمایه اسیر پنجه تقدیر گشت و دو سه روزی مقید بود و دست سیاست امیر حسن بیک پیاده حیاتش را در نوشت چنانچه تفصیل این
حکایات عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و تمامی حالات آن سلطان صاحب سعادت در روضات تنها آینده بوضوح خواهد پیوست
خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین ترجی و مولانا زاهد سمرقندی و خواجه
نعمت الله قهستانی و خواجه عبد الله اخطب در سلک وزراء سلطان سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام
مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی بشرف جهان بیرک عبد الرحیم رتبت صدارت می‌داشتند **گفتار در بیان قشلاق**
نمودن میرزا ابو القسم بابر در ولایه جرجان و مراجعت نمودن جهت آمدن سلطان ابوسعید
بجدود مملکت خراسان و بیان وقایع آن پادشاه و پرهنر میرزا ابو القاسم بابر در اواسط سنه سبع و خمسین
وثمانمایه بنت دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرمود و رایت آفتاب اشراق برافراشت و در روز دوشنبه بیست و سیوم از دار السلطنه
هرات در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل بمرغاب جنوشان را معسکر همیون ساخت و در آن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان
بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاهزاده با فوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق
آن قضیه شرف نفاذ یافته امراء عظام بلوازم تفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق آن سخن بوضوح انجامید بمأموران میرزا خلیل
سلطان را بیاسا رسانیدند و شاهزاده چند روز مقید بوده در بیست و دوم ماه رمضان او نیز بسوی ملک عدم گشت روان و میرزا ابو القاسم
بابر در آن مقام بآداب عید صیام قیام و اقدام نموده در اوایل شوال بسعادت و اقبال عنان عزیمت بجانب قشلاق جرجان منعطف ساخت
و در یازدهم ذی قعده سلطان آباد و استرآباد از یمن قدم آن حضرت بادین و داد عزت ساحت ایوان سپهر شداد گشت و آن زمستان
در آن مکان توقف اتفاق افتاد و چون فصل شتا بآخر انجامید و سپاه ربیع از طرف سبزه و ریاحین بعزم تزیین باغ و بستان
در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بنیت استعمار یورش عراق در حرکت آمده از جانب
نخ ایلی رسید و بموقف عرض رسانیدند که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بخیال تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه

دیار عبور نموده و امیر پیر درویش و امیر پیر علی اظهار جلادت کرده تا مانع شوند پیش رفتند و بعد از معاینه برده بر ادبار هزیمت و تیغ بر کمر
از پای درآمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف میرزا سلطان ابوسعید قرار گرفته و جبار فتنه و آشوب در تمام
ولایات خراسان سمت ارتفاع پذیرفته میرزا ابو القاسم بابر چون این خبر شنود دفع آن حادثه را از تسخیر فارس و عراق اهم و اولی شناخت
عنان مراجعت انعطاف داد و دفع ماوراء النهریان پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در طی مسافت مسارعت فرمود و پس از آنکه
موکب منصور از آب مرغاب عبور نمود و از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید الغو احمد خوانده بدار الملک خود بازگشت و مملکت طخارستان
باز گذاشته از آب آمویه گذشت اما میرزا ابو القاسم بابر بدستور معهود در عزیمت برسم مبالغه بجای آورده در غره ماه رمضان
سنه ثمان و خمسین و ثمانمایه از معبر قندوز و بغلان عبور کرده روزی چند در ارهنگ لنگر اقامت انداخت و امراء عظام را بجمع آوردن کشتیها
مأمور ساخت **ذکر رفتن میرزا ابو القاسم بابر بجانب دار السلطنه سمرقند و ذکر مصالحه با سلطان عالیشان**
سعادتمند چون امراء بارهنگ بموجب اشارت حضرت میرزا در جانب چند کشتی در معبر ارهنگ جمع کردند **ع** در آمد کشتی
زبانک دین و امراء و لشکریان زمره زمره به مطابقه کشتی از آب گذشته چند روز سالی برای محل نصب اعلام کشورگشای گشت الکاه و تا
سپاه از آب وخش برنیلابات عبور نمود و بولایت حصار شادمان شتافتند و از آنجا بوزداک رفته **بیت** شد و لشکر از جنگ فرسوده یکی
رسید نجستی آسوده کی . و در تدارک خواجه نظام الدین محمود که از اولاد صاحب هدایت بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد
سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب تأیید رسیدند و با امرا و ارکان دولت در باب تمهید بساط صلح و صفا سخن گفتند و جواب باز رفت
شنیدند و در آخر مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسل الا البلاغ یک سخن مانده در عهده گرفته‌ام که بعرض رسانم پرسیدند که آن کدام است
گفت میرزا سلطان ابوسعید میگوید که من این ولایت را بجنگ و پرخاش گرفته‌ام آسان آسان بتو نخواهم گذاشت و از سر جزئی نخواهم رسید و تا توانم
بثبات و قرار استوار خواهم ساخت امراء از استماع این کلام شتر از شتر نیالغ نمودند و همچنان حسب که ده کوچ فرمودند و در سلخ
ماه مبارک رمضان میرزا ابو القاسم بابر بعرض سپاه و ملاحظه یراق امراء عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب عید قیام نمود آنگاه کوچ
بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردید و در روز چهارشنبه چهاردهم شوال بسعادت و اقبال در یک فرسخی شهر بمکور رزد ول اجلال فرمود
و با رگاه و سراپرده باوج مهر و ماه برافراخت از آن جانب میرزا سلطان ابوسعید بنابر استصواب خواجه ناصر الدین عبد الله و سایر
اعیان و اشراف سمرقند خاطر بر تحصن قرار داد و رعیت بیرون شهر را در آورده برج و باره را بمرتبه مستحکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن

راست بنا نهاد و چون میرزا ابوالقاسم بابر در قریهٔ جیزه توبنزل کرد از دلیران سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سید

پهلوان و قدم کاملی و محمد ملک تیغ جلادت آخته و اسباب محاربه را مهیا ساخته بطرف دروازه تاختند و سوروران انداختند لشکر

بهرام فتر ماوراءالنهر طایفه از شهر بیرون آمده باشتغال آتش قتال پرداختند و خراسانیان شکست یافته امیر خلیل و مولانا احمد یساول

با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی عرضه تیغ بی‌دریغ گشتند و چون سمرقندیان اسیران را نزد سلطان سعید بردند آنحضرت امیر خلیل و مولانا احمد را پیش

طلبیده سخنان عتاب آمیز بر زبان گذرانیدند مولانا احمد یساول گفت امیدست که بواسطه گرفتاران در میان شما برادران صلح واقع شود

و این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابوالقاسم بابر مانند شیر خشمناک با جمعی کثیر از بهادران

پل پاک روی بتجیر شهر آورده از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کارزار و دلیران روزگار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر

و راندن تیغ دراز کرده در آن روز از امرای بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیان را بمهلکه هلاک انداخت

و چون کواکب ثواقب از نظاره آن معرکه هولناک ملول گشته حصار نه‌تو سپهر را منزل گردانید از طرفین عنان باز کشیدند

بشتافتند و برین قیاس قریب چهل روز از طرفین سمرقند در هر روز فایده قال القتال می‌یافت و شراره قتل و اسر بر صفحات روزگار مردم

امیدوارد و بیرون می‌یافت و در آن ایام از امرای سلطان سعید امیر عبدالعلی ترخان و سید فضل و جمعی دیگر از سرداران بر دست بابریان

گرفتار شدند مقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر برودت سرما بر آورده دست‌بردی نمود که اعضا و جوارح مردمان سپاه را مجال حرکت

و از هر دو جانب میل بصلح و صفا گشته سخن سلطان آغاز گفت و شنید کرده مهم بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه عالیجاه میرزا

گذارند و سلطان ابوسعید مملکت ماوراءالنهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایت خراسان نگردد و برین جمله عهد و پیمان بمیان آمده میرزا

سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سایر گرفتاران را خلعت فاخره پوشانیده رخصت داد و میرزا ابوالقاسم بابر نظام الدین

مودود و مولانا فتح الله را با امرای سمرقند بلباس پادشاهانه رعایت کرده بشهر فرستاد و در آیات نصرت آیات بجانب دار السلطنه

هرات در حرکت آمد و در اوایل ذی الحجه مذکوره با تمام لشکر از معبر کی بسلامت عبور نموده و میرزا بابر جمعی را که در حصار سمرقند آثار شجاعت

بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ولایت قبة الاسلام بلخ با میرزا شیخ حاجی تفویض یافت

و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت سان و چارک شتافت و ضبط مملکت اندخود با میرزا شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد

شتافت تعلق پذیرفت و در شبرغان لوای دولت امیر بابا کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک بخش فرمودند

و جلادت امیر سلطان برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهارم محرم الحرام بلدهٔ فاخرهٔ هرات رسید

و زبان سوقطان آن دیار بمضمون این مقال گویا گردید که **بیت** هزار شکر که بار دگر بصد اقبال رسید رایت شاهی مستبر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان و منهزم شدن مازندرانیان بقلعهٔ عماد و نیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام میرزا

بابر دست داده و بیان شرح آن وقایع نمودن و در اوایل سنه تسع و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابوالقاسم

بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی مرعی نمیدارد و بخلاف

آباء و اجداد خود طریق تکلف و تکبر مسلوک نموده نقش استقلال بر صفحه ضمیر می‌نگارد بنابر آن پادشاه عالی‌مکان امیر خلیل هندوکه را با لطف

از امرای کبار فتح سیستان نامزد نمود و امیر خلیل بنابر عنایت الهی واثق بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده

بدان جانب نهضت نمود و شاه حسین مقاومت با آن شیر بیشه شجاعت در حیز امکان خویش ندیده تاخت ملک نیمروز را

بازگذاشت و عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان در آمده و اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت

و جز فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت و هم در آن سال شاه حسین جمعی را فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت

و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافت و کناره گیری از حکومت درگذشت و بر دست یکی از نوکران خود گشته گشت سرش را نزد امیر خلیل بردند

و او بدار السلطنه هرات فرستاده تا بر دروازه عبرت آویزان کردند و در همین سال میرزا ابوالقاسم بابر بتجدید نظر اعتبار رجال میرزا

عزالدین سنجر انداخت و او را در ولایت مرو ماخان که سابقا سیورغال امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت و در خلال این

احوال جمعی از نوکران مازندران که بفرمان امیر بابا حسین در قلعه عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشارالیه در استرآباد بود یکی از کوتوالان را

با خود موافق ساخته خروج نمودند و ناگاه دربر راه دار و قلعه که در سلک نوکران بابا حسین انتظام داشت تاخته او را بقتل رسانیدند در

ترکی که اعتماد داشتند از حصار بیرون کرده اطراف آن حصن حصین مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما

از کمال تمکن و وقار اظهار تغیر نمود و چند گاه قلعه در تصرف مازندرانیان ماند عاقبت الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود که با نوکران امیر

بابا حسین بحوالی آن حصار شتافته بامید آنکه از قوت دولت روزافزون لطیفه سازد و سعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد در جهان

سمع شنوا اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و سایر اسباب قلعه گیری اشتغال می‌نمود مازندرانیان دم از اطاعت

و انقیاد زدند و جمعی از ایشان از جهت تمهید بساط مصالحه بقلعه آمدند و جلال الدین محمود با اتفاق یکی از نوکران امیر بابا حسین پیش آمده دو مازندرانی

از میان برادران ایشان خزانیدند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفتند و در آخر مازندرانیان دستها دراز کردند تا بر دست جلال الدین محمود
و نوکر با چند رسانیده قاعدهٔ عهد موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته پایان کشیدند و ایشان بی اختیار
از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند و بقیهٔ آن طایفه در اظهار شعار خلاف بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و بعد از چند روز لشکری که در آن قلعه بود
و اشت از ظلم مازندرانیان بتنگ آمده بود معتمدی پیدا کرده به جلال الدین پیغام داد که در فلان برج قلعه محلی هست که بدو روز سوراخ
می توان کرد و حالا مصلحت روز شد که من اینجا کار بکنیم باید که سه روز دیگر شبی منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج ببینید بیدرنگ
به پای آن قلعه آئید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بودند چون روشنی چراغ نمود
صبح امید شان از مطلع مراد طالع گردیده و نردبانها نهاده و دعوات مستجابه بعزم عالم بالا کردند و آنگروه دستیاران او که نافرمانی داشتند
قریب صد کس را از آن برج در آوردند و مازندرانیان واقف شده بعضی جان به تک پا بیرون بردند و باقی به تیغ سیاست روی بعالم آخرت
آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای رفیقان بهرات فرستاده میرزا ابوالقاسم بابر سردرگرید و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان
و تحسین بتقدیم رسانید و منصب کوتوالی قلعه بدستور معهود با میر باجس مفوض گشت و طنطنهٔ آن فتح سپس بسبب آن لطیفه حتی از ایوان
کیوان درگذشت و در اوایل سنه ستین وثمانمائه مزاج اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات
او استیلا یافت و اطبای مسیحانفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آورده بعد از چند روزی فی الجمله صحتی روی نمود و در خلال آن احوال
ذو ذوابه در غایت عظمت و مهابت در محاذی برج ثور مسکون گشت و چون آن برج طالع دار السلطنهٔ هرات و شهر طالع خاقانی نیز
بود انواع گفت و شنود در میان ارباب نجوم پیدا شد و از آن جهت دغدغهٔ تمام در ضمیر منیر صاحب تاج و سریر و امیر و وزیر و غنی
و فقیر راه یافت و بعد از آن باندک زمانی انواع نکبات متوجه سردیان گشته آیه‌های اصناف نکبات روجهات روزگار رکمان
چنانچه در بیان کلام آید بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی **در بیان رحلت میرزاده ابوالقاسم بابر از ولایت**
مشهد و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم جاودانی چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء و اذا مرضت
فهو یشفین مزاج خسرو آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در بیست و چهارم ماه شعبان سنه ستین وثمانمائه بعزم طواف مرقد
معطر امام عالی گهر علی الرضا ابن موسی بن جعفر صلوات الله وسلامه علیهم از باغ سفید به باغ مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام
به اداء طاعات و قضاء واجبات گذرانیده روز عید بعد از اداء نماز جشنی پادشاهانه ترتیب فرمود و ماه شوال با درمان

به پایان رسانیده در اوایل ذی القعده الحرام عنان ارتش گردون خرام بصوب مشهد مقدس انعطاف داد و در چهاردهم ماه مذکور داخل
مشهد مقدس مقام همایون عزت افزای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل نموده بمراسم طواف روضهٔ منوره قیام نمود و سدهٔ
آن عتبهٔ کعبه مرتبه را بصلات و نذورات نوازش کرد و در باب انتظام مهام رعایا و عجزه و ضعفا و فقرا شرایط سعی و اهتمام بجای آورد و آن زمستان
با مرای قشلاق در همان ولایت فرمود پس سحاب انعام ابر لطف و پادشاه عالیجاه از ابر احسان گشت و امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب
گردانید و دست دریا نوال بجود و بخشش برگشاد و در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان دولت صورت مخالفت روی نمود
و همین موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملامت فرمود لاجرم امرای عظام بصلح و صفا
راضی شده و از یک طرف امیر محمد خدایداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادرانش امیر حسین علی
و خواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ منوره در آمدند و لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که مدت العمر نسبت بیکدیگر بد نیندیشند و در مقام
نفاق نباشند که آشتی به هر حال بهتر از جنگ است و میرزا بابر از مصالحهٔ امرا مبتهج و مسرور گشته بزبان خجسته بیان تعریف و تحسین
ایشان بجای آورد و هر یک از امرا علیحده جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب
شرب شراب نبود اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در تفرجات مشهد سیر می نمود و در آن اثنا روزی در محلی
دلگشا و موضعی فرح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکو روی نزدیک به پادشاه و امرا برفراز آن کوه پیدا شد
و به بلندی خواندن ترجیعی آغاز نمود و آن ترجیع بر شرح بی وفایی دنیا و عدم اعتبار عالم فانی اشتمال داشت و ترجیع بدین بود که **بیت**
این مطنطن کاخ نگون ∴ شده میت پیش اهل جنون ∴ خواطر اصاغر و اکابر از ملاحظهٔ معانی آن ترجیع که عدد اپاس بجا دیر رسید لغات
محزون گردید و درویش بعد از اتمام آن شعر به نظام از نظرها غایب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هر چند او را در کوه
و دشت طلبیدند نیافتند ∴ و چون اکثر نفس شما مانند ایام صحبت و نشاط ∴ بگذشت چنانچه بگذرد باد بدشت ∴ میرزا ابوالقاسم بابر
در سیوم ماه ربیع الآخر سنهٔ احدی وستین وثمانمائه که نیر آفتاب عالمتاب در حوت بود عازم الکاء رادکان گشت و چند روز در آن مرغزار
دلفروز بعیش و نوش پرداخته ناگاه مزاج آن شهنشاه شهریار عالیمقدار بجانب استسقا میل داشت شکست و همین که
نیشن بزیر کران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت که **بیت** توبه ز می کردم و آمد بهار ساقی توبه شکنم ازرم
بزبان خجسته بیان آورده حکام بارگاه سلطنت را به بسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جای بهار باده ارغوانی و اقداح راح

از دوست گلعذاران بر در رفتار کشیده و صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی در مدینه نشاط و کامرانی از چهارباغ مشهد
مقدس نشسته ساعتی سیر فرموده میل مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج سمت تغیر پذیرفت و بر بعضی از اطبا
غضب کرده برخاست و بحرم سرا درآمد و پاسی گاه تمام از حیاتش برآمد آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود
و بنیان ارکان سلطنت و استقلال از اوج عزت و کمال بر حد زوال میل فرموده از مشاهده آن حال امیر و وزیر صغیر و کبیر و ماده و نر دیگر
و سیلاب خون از نوار دیده ها چون رود جیحون روان گردید و در آن روز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان کرد
بیت برآمد ابری از دریای اندوه ٭ فرو بارید سیل از کوه تا کوه ٭ روز دیگر امرا رعایای که بتجهیز و تکفین آن پادشاه صاحب قرین پرداختند
و جسد مطهر عالی که در جنب روضه رضویه واقع است او در گنبد مدفون ساختند و اخبار دانا احساس میکردند و او یکی روایت امام ثامن راز
امام هشتم را علیه السلام بدین مدعا دلیل می آورند جناب بلاغت شعار مولانا عبدالغفار در تاریخ وفات آن پادشاه ارجمند اطوار گوید که
بیت آفتاب ملک بابرخان نماند ٭ کی جهان خورشید پنهان در خورست ٭ در ربیع ثانی و فصل ربیع ٭ لاله را ساغر ز خون دل پرست
چرخ را گفتم جگرها چاک شد ٭ دیده ها از اشک دامن پر درست ٭ این چه حالت وچه تاریخ گفت ٭ فوت سلطان موید بابرست
و میرزا ابوالقاسم بابر غیر از میرزا شاه محمود فرزندی نداشت و ذکر او بعد از تعداد اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد شد ذکر شمه از احوال مشایخ
و افاضل که معاصر بوده اند با آن پادشاه عادل کامل عاقل باذل از جمله مشایخ کرام و علمای
عظام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و شیخ
بهاء الدین عمر خواهرزاده شیخ محمد شاه فرنی است و شیخ محمد شاه از چاشنی درویشی حظی تمام داشته و در وقتی که اراده هرمزگه بهار کرد نیز
در منزل استوجان چشد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بر روی ظاهر بود و چهار بچه نویسنده در وقت
ادای نماز کسی از او یک جزو نمی شناختند تا او را بعدد رکعات صلوات تنبیه می نمود و سلسله شیخ بهاء الدین عمر بشیخ رکن الدین علاء الدوله
می پیوسته و ظاهرا از ورای شیخ علاء الدوله باستاد کسی بر سجاده فقر ننشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان خاقان والا گهر میرزا شاهرخ
فی سنه اربع و اربعین و ثمانمائه بعزیمت گذاردن حج اسلام و طواف تربت جنت منزلت حضرت خیر الانام علیه الصلواة والسلام
بدار السلطنه هرات در حرکت آمده و جمعی کثیر از اعیان زمان او مثل مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا سعد الدین کاشغری و
خواجه زین الدین خافی و مولانا قطب الدین ظهیری و مولانا شرف الدین عبد القهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین

و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری ملتزم در ملازمت شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد
عطرسای پیغمبر علیه الصلوات والسلام مشرف گشته مراجعت نمودند و جناب افضل الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی در نفحات
از مولانا سعد الدین کاشغری نقل کرده که گفت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه مکه مرضی صعب عارض شد و چون او صایم الدهر بود و اصحاب
جهة عارضه مذکوره تکلیف افطار کردند قبول ننمود ناگاه جماعتی از اهل عرب دیدم که بجانب محفه شیخ رفتند و چون به محفه رسیدند نیز
گذشتند و من این قضیه با وی گفتم گفت که قطب بود و اصحاب وی در آن وقت که بر محفه آمدند من پای دراز کرده بودم از آن جهت رو در کشیدند
و بعد از آنکه پای گرد کردم مراجعت نمودند و پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در عاشر ربیع الاول سنه خمس وخمسین و ثمانمائه
در قریه جغارزه از بلوکات هرات وفات یافت و میرزا بابر به قریه مذکوره رفته ولد آن جناب شیخ نورالدین محمد را پرسش نمود و فرمود تا
برداشتن بجانب شهر شتافت و توقف نمود تا نعش شیخ را بجا رسانیدند آنگاه آن پادشاه عالیجاه از باره کوه پیکر فرود آمده نعش
را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ و اتفاق اشراف آفاق حضرت اعلی سید برهان الدین خاوندشاه شیخ
بر جنازه شیخ نماز گذارد و مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دارالسلطنه هرات است و میرزا ابوالقاسم بابر بر سر آن مزار
عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانیدند و هم در ماه مذکور جناب قاضی قضاة اسلام یعنی جناب علامه الانامی قاضی قطب الدین
محمد الامامی بجهان جاودانی انتقال نمود و مولانا شرف الدین عبد القهار در تاریخ وفات این قطعه نظم نموده نظم پناه شریعت قاضی قطب الدین
محمد به قوم امام امام ٭ ده و دو ز ماه وفات نبی ٭ ز دار الفنا شد بدار السلام ٭ بجای نبی بود و تاریخ اوست ٭ وفات النبی علیه السلام
مولانا سعد الدین الکاشغری در اوایل حال بتحصیل علوم اشتغال نمود و اکثر کتب متداوله مطالعه فرموده و بالاخره سلوک راه
زهد و تقوی پرداخته در سلک مریدان مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت و پرتو ارادت بر وجنات حالش تافت
در مطلع سعدین مسطور است که در اواخر جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمائه مولانا سعد الدین مریض شد و صاحب فراش گشت
و در هنگام مرض و شدت ضعف واقعه بر زبانش گذشت مضمون آنکه مرا در میان بودن و رفتن مخیر ساختند و من بنا برآنکه
اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن مدد روزی زیست و در روز الاربعا سادس شهر المذکور از عالم فانی
و در خیابان مدفون شد مولانا محمد عرب در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مروی درویش خوش پسندیده
اخلاق بود و در دامن عرض خود را با عواطف و ... کمتری ... دوست میداشت و چون میرزا بابر بوی التفات میکرد

پیوسته بسخنان فرمینده هوش محبت میرزا علاء الدوله را بر صفحه خاطر می‌نگاشت و بکرات مردم را بسلطنت او دعوت می‌نمود و از تعصب
میرزا بابر منزجر بود و در سنه ستین و ثمانمایه سید عبد الله نامی از جانب لرستان در شیوه پاسبان بدار السلطنه هرات رسید و با جماعتی
مولوی در هواداری میرزا علاء الدوله تمد استان کردید تعارف آن حال وارد و حکام هرات تفحص آن کرده نزد میرزا بابر آوردند که
بطریق تجسس از نزد میرزا علاء الدوله آمده بود و بخدمت سید عبد الله و مولانا محمد عرب مکاتبت آورده بنا بر آن میرزا بابر سید را
با مجموع فرستاد و مولانا محمد هم در سیاستگاه متوجه عالم آخرت گردید و این بیت از منظومات اوست **بیت** کسی که جرم شهرت نادیده
ز احوال شه جز شه آگاه نیست : قاضی عبد الله مشهدی از اوصاف فضایل و کمالات بهره ور بود و در انشاء نظم و نثر ید بیضای می‌نمود گویند
روزی یکی از ظرفا در صنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطرش رسیده مرادی دارم بعرض قاضی رسانید و آن جناب اندک تأملی کرد
بهمان صنعت جواب داد که برآید یارب و این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی که از سایر وزرای میرزا بابر اعتبار و امتیاز تمام داشت
از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است **نظم** وزیری که برای پسندش زنند که هر روزی : قضای چرخ دو اکنون دو قالبچه :
اگر مقدار کند موکبش دامن فلک سازد : زماه چارده زین سمندش را نعل چه : مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی
وزیر ملک محمود ابن اسماعیل ملجه : مولانا جلال الدین ابویزید پورانی همواره پیوسته بادا وظایف طاعات و رواتب عبادات
قیام و اقدام می‌نمود و بر محافظت رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بمقامات بلند
رتقی نموده در کفایت مهام و فتق امور انام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل اختیار در آن باب رجوع بآن سید کرد
بنفس خود با او ملاقات نمودی و نقش خیرخواهی بر لوح ضمیرش می‌نگاشتی و پیوسته خوان ضیافت گسترده بودی و جهت آینده
و رونده طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابویزید را الحب ظاهر پیری بوده است
اویسی بوده و می‌گفته است هرگاه مرا مشکلی پیش آید ازین راه استمداد از حضرت رسالت عرض میکنم تا آن مشکل برطرف میشود وفاتش در
شب دوشنبه دهم ذی قعده سنه اثنی و ستین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در قریه پوران مدفون گشت و پادشاه پاکیزه اعتقاد عرصه
السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر مزارش عمارتی عالی بنا نمود و اوقات حیات مولانا
ابویزید از لوازم سجاده نشین بود : خواجه شمس الدین محمد الکوسوی از اولاد شیخ الاسلام احمد النامقی بود و به توفیق الهی علوم ظاهری و باطنی
کسب فرموده اگرچه در ذکر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما بصحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار رفته نسبت بآن جناب ارادت

کمال اخلاص و ارادت بجای می‌آورد و در مسجد جامع دار السلطنه هرات بموعظه و نصیحت خلایق مشغول میبود و بر سر منبر بیان حقایق آیات کلام
الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم زبان میگشود و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد
اسد و مولانا جلال الدین ابویزید پورانی بمجلس وعظ او میرفتند و بخواندن وی می‌نشستند و بتعریف و تحسین مقابل میگردانیدند از ثقات
استماع افتاده که سلطان ابوسعید در جمعه اول ایام سلطنت خود بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در اثنائی که آن جناب سخن میگفت
یکی از حاضران بی‌موجب صیحه زد و سلطان سعید از آن بانگ بی‌هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورد و گفت تا سوز نهان سخنی گویم
که موجب وجد و حال شود خاطر از دل این عزیز از جای دیگر رسیده : وفات آن جناب در چاشتگاه روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاولی
سنه ثلث و ستین و ثمانمایه روی نمود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گفته : شیخ اکمل هدی و اکمل کو بود : اهل صورت را معنی سنون
خواجه شمس الدین محمد که عرش : آسمان پوشید دلق نیلگون : ساخت چادر ساحت قدس مقام : خطه زد از خیمه امکان برون
چرخ دون پایه قدرش بود : سال تاریخش بپرس از چرخ دون : مولانا شمس الدین محمد اسد بجودت طبع و حدت ذهن از میان فضلا
شهرت تمام داشت و در اوایل حال چندگاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات اخروی گماشت و با شیخ بهاء الدین
عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمود و در شب جمعه غره ماه رمضان سنه اربع و ستین و ثمانمایه
از عالم انتقال فرمود و قبرش در کازرگاه در پایین قبر متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری واقع است **شیخ آذری**
سبزواری از مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت بطریق سلوک درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز رفت و بعد از
گزاردن حج اسلام و طواف مرقد منور سید انام علیه افضل الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هند و دکن تافت و سلاطین دکن
از جناب شیخ رعایت بسیار نمودند و طریق احترام سلوک داشته انعام و احسان فراوان نمودند و مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث
حب الوطن از توطن در آن ولایت ابا کرده این بیت را در سلک نظم آورد **نظم** من ترک هند و جینه و چیپال کرده ام : باد و بروت
جینه بیک جو نمی‌خرم : و از آنجا باسفراین شتافته بادای طاعات و عبادات مشغول گردید : وفاتش در سنه ست و ستین و ثمانمایه
واقع بود و لفظ خسرو بجانب حق از تاریخ آن سال اخبار نمود و کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار از منشآت شیخ آذری است
و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان ابناء روزگار اشتهار دارد و هم در سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی که در سلک شعرا
مسطور است اشتغال داشت قفس قالب بشکسته بروضه قدس پرواز کرد ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر نسبت باو عنایات بسیار مینمود

واین مطلع از نتایج طبع نقاد اوست　　جهان که چرخ و شمس طاق و حانه دو درست　　زنجار رکن بنالش فغان و الحذرست

ومولانا طوطی در اوان جوانی به جهان جاودانی شتافت و به ترتیب حضرت سلطانی امیر علیشیر جهة ضبط تاریخ وفاتش لفظ

فزود پس یافت سید غیاث الدین فضل الله الادکانی بوفور فضایل و محاسن خصایل از اقران ممتاز و مستثنی بود و مطایبات بلیغ

و طلاقت لسان سرآمد فضلا دوران میبود و خطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر

و سرافراز گشتی و وفاتش روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاخری سنه سبع و ستین و ثمانمایه در هرات روی نمود و گوهر این

مضجع در جوار امیر حسینی مدفون شد میر اسلام غزالی از اولاد حجة الکلام محمد غزالی بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نمود

گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در قصاید کمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد و در مجالس النفایس مسطور است که نهایت

قدرت میر اسلام در نظم ابیات از آن قصیده که در جواب این قصیدهٔ حکیم انوری که مصرع چون مراد خویش را با ملک ری کردم قیاس

گفته است معلوم می توان کرد و آن قصیده مشتمل است بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش این است که بیت شاها جلال پایهٔ ملک از بنود بال

بلکه اجلال از جلال او کند مجد التماس ❊ و میر اسلام در زمان حکومت امیر ابوالعباسی در بلخ مقیم بود و بعد از آن از عالم انتقال نمود

مولانا سیمی از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهرهٔ تمام داشت و در یک روز دو هزار بیت نظم کرده و نوشت با آن که

در انگشتری خود نگاشت بیت یکروز بدیع شاه پاکیزه سرشت ❊ سیمی دو هزار بیت گفت و نوشت و مولانا سیمی نیشابوری الاصل

و بواسطهٔ [illegible] جوع طعام بسیار میخورد و این حکایت مشهور است و بالله [illegible] مذکور که روزی شخصی در مجلسی گفت که مولانا سیمی

من خرما می تواند خورد دیگری ازین معنی استبعاد کرده مبلغی شرط بستند و من خرما حاضر داشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاقاً در آن

روز بعد ضعفی بود و تکیه داشت و مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز معلوم کرد گفت خرماها را به نزدیک وانش من نهید تا بینم

مهم بکجا میرسد و چون بموجب فرموده عمل نمود دست از زیر بالاپوش بیرون آورده مشت مشت خرما برگرفت و می خورد تا هیچ نماند

آنگاه از آن دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند کسی خرما با دانه نمی خورد گفت من خود با دانه خوردم تا خلاف در میان

پیدا نشود درویش بابا علی خوشنوان درویشی پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود و هم در آن زمستان که میرزا ابوالقاسم بابر در مشهد

قشلاق نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و عنایت و التفات بسیار یافت درویش معروف بصفت تقوی و

پرهیزکاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانید و پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفهٔ خاطر می نگاشت

و در فن عروض و صنایع شعری شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف سند به حافظ علی جامی درست می نمود و در علم عروض

دو رساله تصنیف نمود و در جواب قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای می آورد و مطلع آن قصیدهٔ درویش این است بیت

بس بدیدیم در هوای وصل یار ❊ کس ندیدم آشنای اصل کار ❊ و از جملهٔ منظومات درویش مصنوری این رباعی مشهور است رباعی

موجود چو ذره تجزّی نتوان کرد ❊ بسیار حدیث یک بدو نتوان کرد ❊ ایجاد چو بی جزو ممکن نبود ❊ آن را که قبول کرد رد نتوان کرد

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود در سمار و ذکر احباب. زندگانی میرزا ابوالقاسم بابر بعز بقا

غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه بلدهٔ هرات گشته

برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید جهة بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخ زاده پیرتوام که بعالی منصب صدارت سرافراز بود

سلطنت الحمد علا میرزا علاء الدین سنجر را که مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از [illegible] روز از فوت پدر بجانب هرات نهضت نمود و در

اثنای راه شیخ زاده از مرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیهٔ گردنکشی دارد و سر بحلقهٔ مطاوعت در نمی آرد و از هرات نیز قاصد

امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که در روزی که خبر واقعهٔ محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسیده میر جب دار و جمعی از محافظت

میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده از مجلس بیرون جسته و بجانب احمد ترخان رفته و باتفاق حاجب امارت پناه ابن کوه محاصره شد

و چون خبر موکب عالی از مشهد شنیده بکنار آب مرغاب خوابیده و لشکر فراوان بروی جمع گردیده بالجمله از استماع این اخبار رجب دو دفعه

خاطر عساکر دگرگون گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول اجلال نمود

سادات و قضات و اصول و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا به تقدیم رسانیدند و داغ آن مصیبت سوز عالم را تازه گردانیدند

و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و هم در آن ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس رسیده دایرهٔ ظلم و عدوان بر وجنات

حال سرداران نافته مبین این مقال آنکه شیخ محمد ابوسعید که بشرارت نفس و بی باکی مشهور بود و از سایر امرا با برزنده حشمت

و کثرت ممتاز و مستثنی می بود و بعد از آنکه از سرخس بهرات رسید از جهة محبت سیم و زر مصلحت چنان دید که بر سیم سرشمار سلبی کلی از سکان

آن دیار بستانند و شهر را در بخش کرده بتحصیلات نوشتند و یک قسم تحصیل بملازمان امیر شیخ ابوسعید و قسم باسم نوکران امیر شیر حاجی

مقرر شد از ششم جمادی الاخری محصلان بنیاد زرگرفتن کردند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مغارزان آن

حال خواجه کلان نرگس و خواجه علی امیر خواجه در دیوان میرزا شاه محمود مهر زدند و این دو وزیر شرارت آغاز کفایت کرده اول لاتعمو

موقوفات را تمام متصرف شدند و ثانیا آنچه بر رسم سرشمار گرفته بودند مردیاری راند یا برجمع نموده تحصیلات در نوروز
و محصلان غلاظ شداد رعایای بیچاره را گرفته به تشدد هرچه تمامتر زر طلبیدند و چون سرانجام آن وجه متعذر و مردم مفلس بودند دود
از دودمانها بر آمد و نایره جور و تعدی از خانها اشتعال یافته علامت قیامت آشکار شد و صورت امنیت مانند عنقا روی در پرده اختفا
کشید و صنعت رفاهیت چون عمل کیمیا در اوج کار نقصان پی رواج گردید بسیاری از فقرا ترک اهل و عیال گفته منهزم گشتند و خلقی کثیر
در زیر شکنجه شده از سر نقد جان درگذشتند و مستورات سرها کشاده و موی پریشان با دود و ناله بر در دیوان نشستند و بزبان
عجز و زاری دادخواهی نمودند و شیخ ابوسعید پی تاثیر از زاری و فغان آن بیچارگان اصلا متاثر نگردید امام در آن ایام بر طبق کلام معجز نظام
امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء پادشاه جانبخش دستگیری درماندگان کرده داد مظلومان داد و کرد و امروز جود سیوم شیخ ابوسعید
شرح واقعه آنکه امیر شیر حاجی بر دفع شر شیخ ابوسعید بد اختر کمر بسته در بیست و یکم جمادی الاخری میرزا شاه محمود را از باغ زاغان به درون
شهر برده فرمود تا منادی کردند که از وجه سرشمار کسی نباید هیچ آفریده کسی چیزی ندهد هرچه داده باشند بازستانند و نوکران شیخ ابوسعید از خوف
باید غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیخ حاجی متفق گشته آن شب پاس داشتند
و روز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود به رافقت برادر خود امیر حسین علی گریز بطرف آب مرغاب انعطاف داد و امیر شیخ حاجی
با خلقی بسیار از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرایی که در میان کوه محتاره و تقوره رباط
واقع است بر شیخ ابوسعید رسیده نایره محاربه ملتهب گردید و خرمن زندگانی شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان سوخته گردید یکی
تا جان امیر شیر حاجی سرش از بدن جدا گردانید و بر دروازه ملک آویخت و عبرة للناظرین [illegible] و برادر و نوکران آن بداختر جز به
غنیمت سپرده سلک جمعیت ایشان ازهم بگسیخت   خاصیت ظلم اینچنین است مدام   و در اثنای این احوال و خلال این اهوال
خبر متواتر شد که از دو جانب تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بر موقع پیوسته و شاهزاده با اتفاق امرا و نوئینان همت عالی
بر تسخیر دارالسلطنه هرات بسته بنابراین امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه و امرای ترخانی طریق مشورت
سلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه ممهد باید تا انوار راحت
و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان آید و باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران عتبه آن
علیه انتظام داشت از جهت تمشیت آن مهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکان شاه زمره‌ای از مردم فتنه جوی

خاطرنشان امیر شیر حاجی کردند که مدت مودت مهد علیا با میرزا علاءالدوله فرزند او سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب
بر جهانیان روشن است و دعوی اخلاص و دولتخواهی امرای ترخان نسبت بآن ستر عظمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری باید اندیشید
که رشته اختیار از دست اقتدار بیرون نرود بنابر آن امیر شیر حاجی از دور بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرای
ترخان پیش نهاد همت ساخت و روزی به بهانه جایتقی ایشان را در کوشک باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بفراست
دانست که حال چیست به بهانه خود را از باغ بیرون انداخت و متوجه تون گشت زیرا که برادرش امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود
و همان لحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند و امیر اویس کاردی در دست داشت و گوشت ریزه میکرد
بلطائف الحیل خود را با امیر شیر حاجی رسانیده کارد بر شکمش زد و امیر شیر حاجی بروی درافتاد و ملازمان او ویس ترخان را با پسرش یوسف ترخان
و حمزه ترخان همان ساعت کشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را که پناه بوی برده بود مقتول نمود و در تازه بطرف خوان کسبور غالب
آبرو رفت و در اثنای راه با امیر احمد فیروزشاه دوچار خورده قبل از سلام و کلام آن دو سردار تیغ انتقام از نیام کشیده در هم بستند
و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروزشاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث الدین ترخان
و مولانا احمد پیاول از آن ورطه جان بکنار کشیده در لب آب مرغاب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض
گردانیدند و امیر شیر حاجی چون مرتکب این نوع امری خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر آورده بحصار اختیار الدین
نزول کرد و مهد علیا گوهرشاد آغا را فرمود که در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر آن قلعه است ساکن گردد و بعد از روزی چند
که جراحت شکم امیر شیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا ابراهیم با غلبه و ازدحام تمام عزم رزم جزم کرده متوجه دارالسلطنه هرات است
بنابر آن امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برده و هرات از وجود او و ارکان دولت بری عاری ماند و قاضی قطب الدین احمد
الامامی باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا در قلعه شهر را مضبوط ساخت و مستحفظان بر دروازها گماشت و فرمود تا منادی کردند
که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر ننهند تا ببینیم که من بعد چه خواهد بودن ذکر جلوس میرزا

سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی

چون نسبت حضرت احدیت عظم سلطانه مقتضی آن شد که بر طبق کلمه کریمه ولقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت
میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و رشاد آراسته آید و پرتو انوار خلت و اجتبا از مطلع و اتخذ الله ابراهیم خلیلا بر وجنات

احوالش تا بواسطهٔ محن مذکوره رفتن مزبوره در کنار آب مرغاب پای بچاپ در ظل لوای جهانگشای آن حضرت صاحب رای

لاجرم بدین پیکر نسخ و ظفر امیدوار گشته متوجه دار السلطنه هرات شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح پنجشنبه هشتم ماه رجب

احدی و ستین و ثمانمائه نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار از دست داده روی بطرف مشهد آورد

قدم در وادی فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب قلعهٔ نیره تو روان گشت و اتفاقاً قضا را حدیث بساط جمعیت بر باد در نوشت

و در نصف النهار همان روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول فرمود و جمعی کثیر از امرا و لشکریان بیکایک اعدا روان

و زمره از آن طایفه که از عقب میرزا شاه محمود رفته بودند ملک قاسم ولد اسکندر قرایوسف و دولت کلدی طغایی و قرامان ترکمان و

حاجی خلیل و برادرش حاجی عبدالله را دستگیر کرده نزد ابراهیم میرزا بردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا

خلاص شده سایر نام بردگان بقتل رسیدند و فوقه که امیر شیر حاجی را تعاقب نموده باو رسیده و دست تیغ و سنان بازنده

غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار نیره تو درآمد و میرزا سلطان ابراهیم بر این فتوحات حضرت

واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاده یکی از فضلا

این رباعی در سلک نظم انتظام داد **بیت** شاهی که بعدل دستگیر ملک است ۞ چون دولت و بخت ناگزیر ملک است

بنشست چو بر سپهر شاهنشاهی ۞ تاریخ جلوس بر سریر ملک است ۞ و میرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت بر تنظیم مهام

دولت و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه محمد سعدالدین عنایت فرمود و

داروغگی شهر را بامیر قراباد که از جملهٔ مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض فرمود و بعد از استخلاص زر و لشکر و مال

او دیل تاریخ اواسط شعبان سنهٔ مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود نهضت بصوب مشهد آورد و قلعهٔ اختیار الدین بمولانا احمد بیاول

که از معتمدان کلی او بود سپرد و از آن جانب میرزا شاه محمود در مشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دار

هرات انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه جنگ گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و پیش از تلاقی فریقین خواجه

سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابوالقاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود گریخته پیش

ابراهیم پیوست و مقید و مواخذ شده در ولایت نوشیخ رخت سفر آخرت بربست و الفیا بر حسب که در زمان میرزا بابر داروغه

هرات بود و میرزا ابراهیم را مدتی محبوس میداشت بواسطهٔ تقصیری که در آن فرصت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی برافراشت

الغته در میان رباط شاه ملک و قصبهٔ کوسویه آن دو شاهزاده را رنجوی بهم رسیده بود و بتسویهٔ صفوف پرداخته و از موج لشکر

مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده با تیغ و سنان در فضای میدان تاختند بخت سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسره

مخالف را گریزانیدند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان با پردلان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند

و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافت و میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم شکر موهبت الهی

بجای آورد و غنیمت بی نهایت که فرقهٔ دشمنان بالکاییش کرد و از غرایب آنکه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان چاشتگاه خبر

بدار السلطنه هرات رسید که میرزا شاه محمود به فتح و نصرت مخصوص گردید و بعد از لحظهٔ جمعی دیگر آمده گفتند میرزا ابراهیم بدین پیکر ظفر اختصاص یافت

و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و بوقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا سلطان ابوسعید تشریف آورد که فرمان بنام اکابر و

اشراف ظاهر کرده مضمون آنکه فردا صباح جنود ظفر و بخت موکب همایون در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست مرحمت پادشاهانه

ابواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات انسان خواهد گشود

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنهٔ هراة و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات

سلطان سعید از بدایت جلوس بر تخت سمرقند پادشاهانه همت بلند همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران بر لوح خاطر عاطر می نگاشت و بعد از شنیدن

خبر فوت میرزا ابوالقاسم بابر آن داعیه بسمت ازدیاد پذیرفت و در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه

فرستاده عرضه داشت کرد که عرصهٔ خراسان از وجود سلطانی نافذ فرمان خالی است اگر رایات ظفر آیات بدین جانب نهضت

نماید صورت نصرت در آئینهٔ مراد چهره خواهد گشود و بنده کمر خدمت بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید

با سپاهی فراوان فتح و تایید از آب آمویه عبور کرده بصوب دار السلطنه هرات بسرعت برق و باد روی آورد و در روز دوشنبه بیست و پنجم

شعبان به پشت [illegible] رسید و خیمه و بارگاه باوج مهر و ماه برافراخته طالب ملاقات اکابر هرات گردید و آن جماعت

بقدم استعجال درگاه شتافته بشرف استقبال رسیدند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده زبان بدعا و ثنا گشودند و کوتوال قلعه

اختیار الدین مولانا احمد بیاول و داروغهٔ هرات قرابا در نخست می خواستند که شهر را مضبوط کرده اند و عاقبت بجهت اضطرار

از آن کار در گذشتند و همت بر محافظت قلعه مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید از دروازهٔ افق شهرستان آسمان

درآمد قدم بر اورنگ فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازهٔ ملک بدار السلطنه هرات خرامید و باغ شهر را بیمن قدوم همایون

زیب وزینت داده و بر تخت سلطنت وجهانبانی برآمده بشارت امن و امان بگوش خلایق انسان رسانید و تمهید بساط
عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستمگری مرتفع گردانید و مارزور جمعی از معتبران را نزد مولانا احمد نیاول فرستاد
او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و وعده عنایت و رعایت بی نهایت فرمود مولانا جواب داد که این خانه
را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظتش شرایط مبالغه بجای آورده محالست که کفران نعمت جایز دارم و سالک طریق
خیانت گشته قلعه را بکس سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین زوبین و شمشیر روید سر از پی حکم
را نخواهم داد و ابواب حصار بر روی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید از شنیدن این جواب غضبناک شده روز دیگر از شهر بیرون
رفت و با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرموده و بر باغ زاغان رفته محل رحل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بر فتح قلعه
اختیار الدین برافراخت وخواجه شمس الدین محمد وزیر و جمعی دیگر از استادکاران پایه سریر سلطنت مصیر آغاز محاصره و محاربه
نموده جهد و سعی در لوازم کوشش و کشش به تقدیم رسانیدند اما چون حصار از کمال استواری عبرت قلعه سپهر دوار است و در آن
زمان بردران کاری و اسباب و ادوات حصارداری مشغول بود فایده بر اشتغال نایره حرب وجدال مترتب نگشت
و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام مدافعه و معانده درنگذشت درین اثنا جمعی از معتمدان مهد اعلی بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان کهر
سلطان ابراهیم پوشیده بقلعه علیه مهد علیا گوهرشاد آغای آمد شد بجهت تحقیق نموده بازی کردند و ایضا ایلچی که از نزد سلطان سعید نزد
آوردن امیر شیر حاجی بقلعه یزد توفرسته بود باز آمد و عرض نمود که امیر شیر الیه میگوید که با وجود قتل امرا و ترخانی نادم گرگ
شاد آغا در سلک احیا انتظام داشته باشد من ملازمت نمی توانم آمد بنابرین دو مقدمه میرزا سلطان ابوسعید در نهم ماه مبارک
رمضان بقتل آن بلقیس زمان فرمان داد و این واقعه شنیعه خالی بود که برویدی دولت آن پادشاه ستوده خصال ظهور نمود
و گوهرشاد آغا بصفت عفت و نصفت اتصاف داشت و همواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر و اشاعه مبرات می گماشت
از آثار او در شمال دارالسلطنه هرات مدرسه و مسجد جامعی است در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدس رضوی نیز مسجد
نیز در کمال تکلف ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده تقبل الله تعالی منها العقبه بعد از قتل
مهد معفرت شعار امیر شیر حاجی قلعه یزد را یکی از معتمدان خود سپرده بدارالسلطنه هرات شتافت و شرف ملازمت سلطان
سعید دریافت وهم در آن ایام در آن حصار امری در غایت غرابت روی نمود کیفیت واقعه آنکه نیاتی مجبول بود که نام نور

روز دیگر کو بعضی چند در قلعه برد و با در بانان گفت و شنود نموده التماس کرد که شب انجا باشد و بلمیس او مبذول افتاد
بیرون در آمد و چون پاسی از شب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را از دیوار قلعه بالا کشید و با تفاق ایشان
تیغ جرات آخته مانند بلای ناگهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده فرار کرد و پر قلعه را مضبوط ساخته نام سلطان
ابراهیم را آورد و سلطان سعید بعد از آنکه این قصه شنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبداللطیف رسید مصلحت در توقف خراسان
ندید و در سنه شوال عنان بطرف ماوراء النهر گردانید جمعی از امرا لشکر را نیز از جهت رفع اعدا پیش روان ساخت و ایشان در نواحی
بلخ میرزا احمد ولد عبداللطیف که اسب مخالفت در میدان حلاوت می تاخت باز خورده از جانبین دست باستعمال آلات نبرد
بردند و میرزا احمد در معرکه کشته گشته برادرش میرزا محمد جوکی فرار نمود و میرزا سلطان سعید در ضمان حمایت ملک مجید بقبة الاسلام
بلخ رسیده آن زمستان در آن بلده قشلاق فرمود اما میرزا ابراهیم که در زمان اقامت سلطان سعید در هرات بولایت خوارزم
زار فاتی کرد زاید و چون از معاودت آن جناب خبر یافت چندین روز غارت ساخت دیار زد و امیر احمد ترکان بحکومت آن بلده فاخره
روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا کمال مرحمت و معدلت بتقدیم رسانیده و دخه امانی و آمال را از صرصر
حوادث نزدیک باستیصال رسیده بود بزلال لطف و احسان صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء بخشید و عمارتی از جهت ترویح روح
علیا نجات کلام و اطعام فقرا و ایتام اقدام نموده بساط غربت ممهد گردانید **ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب**
مملکت جرجان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه از ارقام عنبرین اقلام فضلاء عظام این خبر بمشام طوایف
انام معطر دارد که چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت
و حاکم آن دیار امیر بابا حسین بنسبت شاهزاده خدمات پسندیده بجای آورد و اسباب سلطنتش مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت
دشمن مطلع شده از راه نسا و باورد رایت نهضت بدان طرف برافراخت و میرزا شاه محمود با خود استرآباد باستقبال عم زاده توجه کرد
عزم رزم با خود جزم گردانید اما در اثنا راه شنید که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذربایجان بعقبه اصفهان و نشکن رسید و سبب لشکر کشیدن
میرزا جهانشاه بدان صوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبدالکریم از تحکمات بابا حسین بتنگ آمده بود و پیوسته رسولان مربکه
شهر آذربایجان ارسال داشته پیغام میفرمود که چون در خراسان پادشاه نافذ فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با یکدیگر جهت
نزاع سپهر مذکور را رجحان کشتن باید وصول بر حدود این ولایت اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد بر جبین دعجی طالع میگردد

ومیرزا جهانشاه باقدام آرزو پیوسته ساحت تسخیر آن ممالک می‌پیمود و سخن امیر عبدالکریم بسمع قبول جای داده
نزد پادشاه شجاعت قرین شتابنده شد سوی جرجان زمین و چون از عقبه صندوق‌شکن بگذشت و آن خبر بمیرزا
شاه محمود محمول گشت باتفاق امیر باباحسن عثمان کران بصوب فرار انعطاف داد و لیکن میرزا ابراهیم شروع آن حکایت بگزارد
او را حمل نموده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت میفرمود تا بیک فرسخی استرآباد رسید و هرچند امرا و بعضی از دیوان عرضه داشتند
که چندان توقف میباید کرد که خبر میرزا جهانشاه بتحقیق پیوندد بسمع رضا نشنید و از آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران ابراهیم سلطانی
از پیش فرستاد و چون آن مردم در میان جنگل ولای اندک راهی رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان از میان درختان پیدا شدند و
خراسانیان بیدرنگ عزم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر ایشان ریختند و رشته مدت سالک جمعیت خراسانیان را از همدیگر
بگسیختند برآمد برون ترکمان از کمین برزید از هول ایشان زمین [illegible] اول از آن جمع گردون شتاب رسیدند چون [illegible]
در آن اثنا میرزا ابراهیم ولی از هم و دیم سقلابی پیوسته ساعتی در برابر اعدا ایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد دست
انحطاط عنان برتافت بپایان فرار انعطاف داده دلیران سپاه آذربیجان لشکر خراسان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ بیدریغ
بگذرانیدند و فوجی از پهلوانان را اسیر گردانیدند و امیر یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت
جاندارشاه از جمله مردی بودند که در آن گیر و دار کشته گشتند و امیر ابوسعید برم پسر دیگر امیر سید خواجه را زنده نزد امیر جهانشاه
بردند و حسب الحکم او در آستانه بقتل آوردند و این واقعه در روز سه‌شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنه اثنی و ستین و ثمانمائه بوقوع انجامید
و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نموده بود در وقت [illegible] لحظه [illegible] تا در روز یکشنبه ششم ماه صفر با معدودی
چند از ملازمان خود را بهرات رسانید از ثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز بخیابان درآمد قلندری از دکانچه برجست
گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اگر یک یورش دیگر بکنی بحکم جغتای از عالم برمی‌افتد القصه امیر احمد ترخان که حاکم هرات بود از
وصول شاهزاده جزئیات و لوازم استقبال استعجال نموده نقود نامعدود و اسپان درجار و استران رکابی و قطار [illegible]
و سراپرده و بارگاه و امتعه نفیسه و نثار پسندیده پیشکش کرد و بیاری اشراف و اعیان مردم خراسان شرایط [illegible] بجای آورد
نوبت دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گردید و مولانا احمد بیاول از حصار اختیارالدین بیرون آمده بتقبیل انامل خاص استسعاد یافت
و چون حضرت مولوی با پادشاهی مانند سلطان سعید سلطان ابوسعید مقاومت نمود و در محافظت قلعه اختیارالدین کمال [illegible]

ومردانگی بظهور رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد الطاف و عنایات میداشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بمجالش پرداخت
و از جانب جهل و نخوت آن همه جلادت را نابوده پنداشت بار دیگر مولانا احمد بقلعه رفته اظهار خلاف نمود و هرچند احمد ترخان
از جهت بدرخواهی مردم و کسان از پیش او فرستاد و خواست که بوعده انعام و احسان بار دیگر آن صید وحشی را رام گرداند بجایی نرسید
و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب او بازداشت و حصار اختیارالدین از روی
اضطرار باختیار متصرف او باز گذاشت **ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن
میرزا علاءالدوله بدارالسلطنه هرات بعد از مدتی مدید** چون میرزا سلطان ابراهیم روزی چند در بلده
هرات بفراغت گذرانید بنابر استصواب امرا و ارکان دولت مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان ابوسعید اساس مؤالفت مؤکد سازد
و در صلح بوده بنیاد مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعه اختیار بنام سه بزرگوار برآمد اول شیخ نورالدین محمد بن شیخ بهاءالدین
عمر دوم خواجه شمس‌الدین محمد الکوسوی الجامی سیوم امیر برهان‌الدین خاوندشاه که جد اعلی سواد اوراق است و امیر غیاث‌الدین علی که بدید
مقرب سلطانی امیر نظام‌الدین میر شیر هست معزز گشتند که در آن مهم خطیر بکاری آن سه بزرگ حالی که بر قیام و اقدام نماید چون آن فرقه واجب التعظیم
بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه باید و شاید در باب صلح و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید آن کلمات بسمع قبول جای داد
و فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی وصلت و مرافقت هرچه میرزا ابراهیم کند مبذول است شرط آنکه دارالسلطنه هرات را
بتصرف اینجانب بازگذارد و هرچه ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد در عوض متصرف گردد و در مدافعه لشکر ترکمان طریق اتفاق بجای
آرد و سخن بر آن قرار یافته مخادیم عظام مشمول اعزاز و احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه از میرزا سلطان ابوسعید شنیده بودند
بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف ولایات و قلاع خراسان چند حاکم نامدار بودند
که بحکم اطاعت دیگری نمی‌شدند میرزا جهانشاه از استرآباد تا سبزوار بقبضه اقتدار درآورده و میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام
بلخ حکومت می‌نمودند و میرزا سلطان ابراهیم در دارالسلطنه هرات نشسته هر یک دیگری برفرونی آورد و مولانا احمد بیاول قلعه اختیارالدین
مضبوط ساخته بود و تمامی سلاطین را معدوم می‌شمرد و میرزا سلطان سنجر در مرو اقامت داشت و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال
بر لوح خیال می‌نگاشت پیر که قلعه نیره تو مضبوط ساخته بود و میر عبدالله پروانه محافظت حصار [illegible] و در قلعه [illegible]
باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را از آن او و اسپزار ضبط کرده و در قلعه جوبنان حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می‌آورد و قلعه

طلبی و تلقرف امیر اویس بن حاجی ملکشاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دست مجاق باز آمده و روزی چند در نواحی
ابیورد و خیمهٔ اقامت نصب فرمود ذکر کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع سعدین بر این وجه سمت تحریر یافته که در آن اوان که آن میرزا
بابا و میرزا بابر ولایت بلخ باز گذاشته رایت عزیمت بصوب خراسان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سرگردان بود و آخر
الامر بدشت قبچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانید انگاه عازم خراسان شده از راه
خوارزم بولایت نسا و ابیورد در آمد و قاصدی جهت بشارت وصول همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاده شاهزاده اظهار نشاط و انبساط نموده
و سخنان محبت آمیز پیغام داده تحف شاهانه و تبرکات بادشاهانه ارسال نموده اما الحکم الملک عقیم ضمنا از آمدن پدر بغایت ملول گشت و میرزا علاء
الدوله از ابیورد متوجه دار السلطنه هرات گشته چون بعقبه نزدیک رسید میرزا ابراهیم برسم استقبال استعجال نموده در کنار آب سیجاب
ملاقات دست داد و میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند روشن کرده مضمون این مقال بر زبان آورد که **بیت** الحمد لله که بعد از دوری دراز
شد مژه بار دگر دیده بدیدار تو باز ٭ و میرزا ابراهیم نیز بسرور و فرح موفور ظاهر ساخته بدریافت ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر
واهب العطیات بتقدیم رسانید **نظم** شکر که دیده بدیدار دوست کردم باز ٭ چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز ٭ و پدر
و پسر در باب مصالح ملک و دولت سخنان در میان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر در تخت ملک توقف نماید و میرزا
علاء الدوله به هراة رفته روزی چند از تعب دوران برآساید و آن جناب بجانب هرات در حرکت آمده روز جمعه بیستم جمادی الاخری
سنه اثنی و ستین و ثمانمائه بقریهٔ پاشتان رسیده سادات و قضاة و موالی و اهالی استقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز و نثار
بجای آوردند و از سوقیه و عوام الناس در آن روز جمعه تا شام انتظار کی شهر بیرون رفته بودند که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی یاد
نموده بود ٭ در آن روز از کثرت خاص و عام ٭ نبودی کسی را مجال خرام ٭ و میرزا علاء الدوله بکوچهٔ خیابان در آمده بمدرسهٔ مهد علیا
گوهرشاد آغا تشریف برد و مراسم زیارت جد بزرگوار بجای آورده و از آنجا بباغ زاغان رفت و بتمهید بساط عیش و نشاط اشارت فرمود
بیت مجلس آرایان سپهر برخاستند ٭ بزم عیش و خرمی آراستند ٭ و آن پادشاه گیتی افروز بسعادت تخت فیروز چند روز
همدم جام مدام و همنفس خوبان گل اندام بسر برده حظی تمام از زندگانی برداشت و سوز دل از آن کار باز برزد ... که خبر وصول سپاه میرزا
جهانشاه شنیده رایت عزیمت برافراشت **رباعی** سر جام مراد اگر بدست نهی ٭ گردون ز چند حیلی در آن اندازد **ذکر**

وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بر تختگاه حضرت مغفرت پناه ٭ ٭

چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردید و چندگاه ولایت اسفراین را محل نصب سرادقات سلطنت گردانید
بالشکری بی‌شمار مانند سپهر اختر جوش متوجه دار السلطنه هرات گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته
عنان عزیمت بصوب کوهستان غور تافت و سرعتی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت آن حضرت در بلدهٔ هرات مصلحت
نیست لاجرم میرزا علاء الدوله بصد درد و داغ وداع سلطنت کرده در غرهٔ شعبان سنه اثنین و ستین و ثمانمائه روی بسوی اردوی
پدر آورد و بعد از رفتن آن جناب ساکنان بلدهٔ هرات از سادات و علما تا فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمانان چنان هراسیده شدند که
زبان بیان از شرح عهدهٔ آن بیرون نمی تواند آمد روز دوم اوباش بر یک دست بغارت و تاراج بر آوردند که قلم دو زبان متکفل
تقریر آن نمی تواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه به قصبهٔ کوسویه رسیده جهت تفرقه و فرار کبار و صغار مردم هرات شنید بار آن
استمالت اهالی بنام اشراف و اعیان ایشان فرستاد و امیر میرزا بخاری را بداروغگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داد و
بنفس نفیس در پانزدهم ماه شعبان سایهٔ وصول بر باغ زاغان انداخت و فتح قلعهٔ اختیار الدین پیش نهاد همت ساخت و مولانا محمد
بیاولی روزی چند شرایط حصار داری بجای آورده عاقبت الامر با مان بیرون خرامید و بلحوظ عین عاطفت خسروانه منظور نظر
مرحمت پادشاهانه گردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان
کما ینبغی قیام نمود و بامضای احکام خاقان سعید مغفور فرمان فرموده روزی چند الکای کهارپستان که در شرقی هرات است مخیم اردوی
اقبال او گشت و صیت حشمت و شوکت آن حضرت و صاحب حشمت از ایوان کیوان درگذشت ان الارض لله یورثها من یشاء
من عباده والعاقبة للمتقین

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با ولد پسندیده و رفتن آنجناب بموجب استدعای میرزا جهانشاه بدار السلطنه هرات

در آن اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربایجان
برایت عزیمت افراشته هر دو بایلان نزول کردند و پسر در غور با حصار اقامت منسوب گردانید در آن اثنا از متعلقان
میرزا علاء الدوله امیر خلیل یاجاق پسر خود محمد خلیل را شبیخون بر سر قراباد فرستاده اول میرزا سلطان ابراهیم نو دو برده و تمامی حبابت اردوی
عرصهٔ نهب و تاراج آوردند و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده سخنان شکایت آمیز پیغام داد میرزا علاء الدوله گفت از جانب
ترکمانان در کرد علام سنت غبار نعار بر حاشیهٔ ضمیر او نرسیده بود باز آن این آسیب بدو رسید و بدین جهت میانهٔ پدر و پسر صورت
کدورت روی نمود و محبت و یگانگی بعداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر گشتند

در خلال آن احوال امرا ترخانی از میرزا ابراهیم گرفته پیش میرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بعدم اختیار از نزد پدر بزرگوار
رفته گرفتار شد مقارن آن حال امیر عبدالله خواجه ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم جهت رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود
باز آمد و از حبس شاهزاده متغیر گشته طایفه از ترخانیان را با خود متفق ساخت و شبی نفیر کشیده و میرزا ابراهیم را از قید نجات
داده علم توجه بصوب ساخر و تولک برافراخت و چون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بعزم دستگیری
میرزا علاء الدوله را بحضور طلب نمود میرزا علاء الدوله آمدن را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته بسرعت برق
و باد باردوی پادشاه ترکمان رفت و امیر جهانشاه روز عید اضحی مجلسی در غایت ابهت و عظمت ترتیب داده امرای عظام
میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش باز فرستاد و شهریار ترکمان آن جناب را تعظیم نموده در موضع مناسب نشاند و بزبان
ملاطفت استمالت داده دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در شب دوم همان ماه میرزا پیر بوداق
که ولد ارشد میرزا جهانشاه بود و در مملکت فارس حکومت می‌نمود بملازمت پدر رسید و سبب آمدنش آنکه میرزا جهانشاه
بواسطه دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزند ارجمند را طلبید

گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بسط بساط مصالحه میان آن دو پادشاه عالیجاه

چون میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هرات وقوف یافت با لشکری
که محاسب وهم و خیال از استیفاء ابطال رجال آن عاجز آید و کمیت تیز رفتار قلم از طی مسافت کمیت آن معجز و معذور
اعتراف نماید متوجه میدان قتال گشت و روزی چند در کنار آب مرغاب قبه بارگاه جهان پناه بعرش از اوج مهر و ماه
در گذشت جز غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهانشاه را در دغدغه انداخت
و آغاز تامل نموده ساعتی فکر جنگ می‌کرد و لحظه خیال صلح پیش نهاد همت می‌ساخت و در آن اثنا در روز عید اضحی مولانا نجم الدین
عمر و مولانا یوسف عطار را نزد سلطان سعید برسالت فرستادند و از زبان آن خسرو صاحب تایید سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدند
میرزا جهانشاه پیوسته سلاطین ذوی الاقتدار با ایلچیان ملاقات نموده جناب وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید بساط
مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از حضور شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده در باب
صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز بر زبان رانده میل صمیم آن تیز

بوفقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور را منقضی المرام مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاد و الکای که تا سمنان
کوچ کرده و در این کوه مختار لوا ظفر انتما ارتفاع داد در تضاعیف این حالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قرابتان میرزا ابراهیم
روی گردان شده بملازمت میرزا جهانشاه شتافته بصنوف عواطف و نوازش های پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافت
و میرزا جهانشاه داعیه داشت که قشلاق آن زمستان در خراسان نماید و در لگدگاه پادشاه جمجاه میرزا شاهرخ بعیش و عشرت اقدام
نماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه لنگر غیاث بولایت هرات رو در آمد و میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش
غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا پیر بداق را که ارشد اولاد او بود از پیش روان فرمود
و خود نیز از عقب شتافته در نزدیکی آب و نزول فرمود و میرزا پیر بداق با قراولان لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از سرکشان پیاده
ترکمان اسیر سر پنجه تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاده و پریشان حال بپایه سریر رسیده پدرش از کیفیت حال
باز پرسید و او حال بعرض رسانید مقارن آن حال ایلچی از جانب آذربیجان آمده خبر آورد که میرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه
که در قلعه محبوس بود از حبس نجات یافته و دست تصرف در خرمن دراز کرده لشکر جمع می‌نماید بنابرین میرزا جهانشاه همگی همت متوجه مصالحه
گردانید و بار دیگر سید عاشور را جهت تعجیل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد و سلطان سعید حکایاتی مقرون بمصالحه و خشونت بنظام
داد و چون سید عاشور باردوی پادشاه خود رسید ادای پیغام نموده گفت که میرزا سلطان ابوسعید فرموده که میان ما و میرزا
جهانشاه قواعد صلح وقتی تاکید می‌یابد که بمملکت آذربیجان که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده قناعت نماید و فارس و عراق عجم
را به دیوان ما خالی باز گذارد و بعد از گفت و شنید بسیار و آمد شد رسولان چند بار مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه
دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران باز دارد و پی آنکه خرابی کند روی توجه بصوب تبریز آورد و بر نهج معهود
پیمان در میان آمده میرزا جهانشاه از قریه یحیی آباد عنان مراجعت بآذربیجان انعطاف داده در اوایل ماه صفر سنه
از جانب جنوب بلده فاخره هرات و پایان قریه مرغاب و زیارتگاه روان شد و در روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر
ابیل اغلن و پهلوان حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدار السلطنه هرات رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند
و رعایا و برایا را در پناه امن و امان جای داده اعلام عدل و انصاف مرتفع گردانیدند

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هرات کرت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سلاطین

بعرض سالکان مسالک جهانبانان چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرد و
دیدهٔ دولت میرزا سلطان ابوسعید را روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بصوب عراق و آذربیجان برافراخت
موکب همایون از نخود و سرات روی بمعاودت جهت ظفر فرمود و در حرکت آمد و روز پنجشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر و الظفر در این کوه و شمار
احتشام نزول فرمود و سادات و قضات و اکابر و علما و اعیان با کابر ایشان باستقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف
نوازش نموده روز دیگر باغ شهر از فروغ طلعت سلطان سعادت مهر غیرت افزای انهار ریاض جنت گشت و مقدم بر سپید عدالت
و رعیت پروری منادی حشمت و مکنت آن سپهر خلافت از ایوان کیوان درگذشت و از غایت حرص بر جمع
مثوبات اخروی و کمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی آن روز بمسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نماز
بمجلس وعظ خواجه محمد کوسوی را بیمن مقدم شریف مشرف کرد خطبه از زین القاب آن حضرت عالیجناب بتازگی بلند آوازه شد و سکه از
شرف نام همایون آن فرمان ده کامیاب پر زیب و زینت آمد **بیت** تا همایون نام او در سکه بر دل نقش کرد : مهر از مهر نقش رویش سکه زر زر کند
سبزی کز خطبه القاب او زینت گرفت : مشتری کو منبر تا روز بر منبر کشید : و چون در آن سال بواسطه عبور لشکر قیامت اثر ترکمان
و بعضی دیگر از وقایع و حوادث دوران نقصان فراوان بغلات و حبوبات ولایات خراسان راه یافته بود و در زمستان
سنه مذکوره در بلدهٔ هرات و توابع و مضافات تحقق در غایت صعوبت روی نمود چنانچه خلق بسیار از فقدان نان جان دادند
و سلطان سعید حال ایشان را بدان منوال دیده در رفاهیت خلایق مطمح نظر عدالت گردانیده و بیشتر لشکر را بجانب ماوراء النهر فرستاد
و بدست لطف و احسان ابواب انعام و احسان بر روی روزگار فقرا و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم و میرزا سنجر از ملتب سپاه سلطان دادگر جز بدست نهادن دل و رسایل بیکدیگر ارسال داشته طرح موافقت و یکجهتی انداختند
و بعزم محاربت و مخالفت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایات نهضت برافراختند سلطان چون این خبر شنید
در آن زمان زیاده از ده هزار مرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان بودند و مضمون کلمه همایون کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة را منظور داشته جهت دفع معاندان نهضت فرمود و در اثنای راه بمحض موهبت حضرت اله امیر سید مزید ارغون
و امیر سلطان احمد تیمور تاش با سپاهی جوبان پرخاش از جانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند و در اواسط
جمادی الاولی میان مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا علاء الدوله و میرزا و میرزا سنجر طالع شده از جانبین تعبیه صفوف بسته شد

و مدبران ملک و دولت در میدان جنگ و مقاتلت صفوف شجاعت و بهادری نظام دادند و در آن روز برانغار و جوانغار
پادشاه سلطان شجاعت شعار از دستبرد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب گشته روی بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گرگان
تا ماوراء النهر عنان گران باز نکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلک احتشام در آن دیار شایع گردانیدند و سلطان سعید بعد از گریز
جوانغار و برانغار با دلاوران قول عزم شمشیر فرمود و حسام خون آشام از نیام انتقام برکشید و شبدیز گردون شتاب را
بمهمیز پهلوانی بر ساخته آغاز روز رستخیز بظهور رسانید تیغ از شراب خون بایست که آغاز کردن زدن کرد و نیزه د
بیت بچو بالا بلندان پر چشم دل : رسم تطاول بجای آورده : بخونریزی روان شد تیر دل دوز :
دلی جست و جانی می‌پسند میزد : ببازر تشنه شمشیر گشته : بخون آشامی از خود سیر گشته : و سوز ساعتی نگذشته بود
که خورشید فتح و ظفر با ماهچه لوای کشورگشای سلطان معانقه نمود و میرزا علاء الدوله باتفاق پسر عنان بوادی فرار کرد انید و
میرزا سنجر گرفتار شد و از دست شحنه قهر شربت شهادت چشید و سلطان سعید بالطاف نامتناهی الهی مراسم محامد بتقدیم رسانید
و فتح نامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بتکامیشی میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم که بطرف مرزبان سبزوار گریخته بودند مامور گردانید و خود بنفس نفیس روی بییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امرا
از عقب گریختگان مراجعت نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از مرزبان بطرف بسطام و دامغان
نهضت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت قادر کن فیکون بمستقر دولت و اقبال تشریف بود و بعد دار السلطنه
هرات را مطرح انداخته در اتمام آن بنا راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد ذکر تسخیر حصار نیره و فتح قلعه تو و بعضی
دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد ازینجا حکایات سابقه شمایم این خبر بمشام
جان مستنشقان اخبار سالفه میرسد که چون بجهت حصار نیره تو که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا
یافت و مدت دو سال بواسطه حدوث اصناف فترات و ظهور انواع حادثات پرتو اندیشه هیچ یکی از ملوک و حکام بر تسخیر
آن قلعه نتافت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر از ممر دارتان ملک خراسان ایمن ساخت کمر همت بر تدبیر تسخیر آن حصار عدیم
النظیر انداخت و امیر سید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب الحکم بنواحی نیره تو رفته و مداخل و مخارج آن
حصن حصین نظر احتیاط در آورده فوجی از امرا و سپاه را باساختن مقابل کوب در محاصره آن جمع منکوب بازداشتند و چون

دانسته که پی دیناری مقالید عنایت مفتح الابواب گشایش ابواب آن مراد تیسیر پذیر نیست و بر استعمال تیغ و تیر فایده مترتب
نمی شود علم مراجعت برافراشتند و آن جماعت که بمحاصره مامور بودند دیده امیدوار بر مرصد انتظار نهادند که قوت دولت روز افزون
شعبده انگیزد و دست زمانه کینه گذار خاک ادبار بر مفارق پر کرد غدار بیزد و هم در آن ایام بمقتضای کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم
الرعب اهل قلعه اندیشناک شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و پر کسبت متابعان بدگمان گشته طایفه را بقتل رسانید
و بقیه دیگر از وی متوهم شدند و صبحی باتفاق تاخته بر سر آن کهنه سپاه دولت تاختند و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهرات فرستادند
و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث و ستین و ثمانمایه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا ابراهیم اتفاق افتاد
تبیین این مقال آنکه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته بجد و دامغان رسیدند پدر و پسر
از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم عنان عزیمت از آن ولایت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانید و در اثنای راه مرضی که هر چند
اطبا در مداوا سعی نمودند فایده نداد و آن شاهزاده جلادت نهاد روی بجهان جاودانی نهاد و بعضی از ملازمان و خادمان
نعش مغفرت شعار را بهرات آوردند در شوال سال مذکور در تربت المغفرت گوهرشاد آغا بخاک سپردند و امرای سلطان ابوسعیدی حسب
فرمان واجب الاذعان لوازم ختمات کلام و تطعیم طعام بجای آوردند و هم درین سال بخشنده متعال سلطان سعید را پسری کرامت
فرمود و چون آن مولود عاقبت محمود از رحم سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و درهمین سال
بموجب فرموده سلطان ستوده خصال امیر علی پارسی متوجه تسخیر قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار محمد
که از قبل امیر بابا حسین متعهد ضبط آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و باروی قلعه عماد را
بستن قهر ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان
افتاده بود در محاربه که میان امیر خلیل سندوک و حاکم کابل امیر بابا روی نمود شربت شهادت چشید و هم درین معرکه شیخ زاده
پیر قوام که در سلک اعاظم صدور منتظم بود بشهید گردید

گفتار در بیان فتح مملکت خراسان و سلوک امیر خلیل سندوک در وادی عصیان

فروغ تفصیل این حکایت از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد
گشت که در اوایل سنه اربع و ستین و ثمانمایه فوجی از سپاه پادشاه مظفر لوای الغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان ولایت
جرجان استیلا یافته بود تا بجد و دیسبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب و غارت بجای آوردند

و سلطان سعید این خبر شنیده در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد و ابو الغازی سلطان حسین میرزا مصلحت
در مقابله و مقاتله ندیده استراباد را گذاشت و رایت عزیمت بصوب عراق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان
بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرد و روی توجه بسریر عزت
و کرامت آورد و در عین نهضت موکب همایون امیر خلیل سندوک که سرداری جلادت شعار بود و از اوایل زمان جهانبانی میرزا ابو القاسم
بابر تا آن غایت در ولایت سیستان می بود و بنابر معذرتی که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه فیروز علم عزیمت
بصوب هرات برافراشت و در دوازدهم ماه مبارک رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد
برلاس که از قبل سلطان سعید در شهر مانده بامر محاربه و محاصره حاکم بود و امیر بی نظیر داروغه با تمامی سادات و قضات و اکابر برج
و باره هرات مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سیستانیان کمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز از
صباح تا رواح بمحاربه و پیکار اشتغال می نمود و از درون و بیرون تیر و سنگ بطریق امطار امطار و ادعیه مردم پرهیزکار رابطه
و حاجز بود و چون امیر خلیل کمیوی بر سپر نداشت در آن اوقات مولانا خنشا قطعه گفته بر کاغذی نگاشت و کاغذ بر تیری بسته
بجانب معسکر او انداخت و مطالعه آن ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس را اجابت منفعل ساخت و قطعه اینست **بیت**

یاران سلام ما برسانید با خلیل ❊ گوید اگر ترا سر پرداختن بود
در روز روزه در سر ما و خود مده ❊ عیدی بیا که وقت قبق باختن بود

القصه صباح جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت بتسخیر هرات آورد و مردم او کمال سعی و کوشش
بتقدیم رسانیده از خندق گذشتند و برخنه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بآن رسید که بر شهر و قلعه استیلا یابند
درویان بعد از ادای نماز جمعه بهیات اجتماعی از دروازه شهر برون ریختند و متوجه مردم سیستان شده و چون سپاهی از
مخالف را بر خاک راه آمیختند و آوازه در انداختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابر آن اقدام لشکر ثبات سیستان متزلزل شد
امیر خلیل با اتباع از مقام گرفتن هرات درگذشت و عنان بصوب فرار گردانیده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان ابوسعید
در وقت مراجعت از استراباد خبر جرات امیر خلیل را شنوده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده اما پیش از گریز سیستانیان در
اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال رسید و درباره جمعی که در دفع اعدا شرایط مردانگی بجای آورده بودند اصناف الطاف
بتقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه باستیصال سال اقبال امیر خلیل روان ساخت و فرمود که تا در آن سیر و ولکن آید

و باز نگردند و امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر جزیمت مضطرب گشت و آثار عجز و انکسار از صفحات احوالش لایح شد
خلعت عبودیت سلطان عادل سیرت در گوش کشید و روی نیاز بر آستان خلافت آشیان آورده در نواحی
استرآباد با میر کریم داد که متوجه دفع شر او بود در چار جوز رود امیر کریم داد بنابر سبق محبتی که با امیر خلیل داشت
در طریق رفق و مدارا با وی سلوک کرد و او را همراه بارگاه جهان پناه برد و سلطان سعید رقم عفو و بخشش بر جرائد جرایم امیر خلیل کشید
امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده در سلک سایر امرا منتظم گردید از آنگاه بموجب فرمان لازم الاذعان
ایالت سیستان بر شاه یحیی که از جمله ملک زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و آن جانب ملک موروثی خود شتافته مانوت دولت
و اقبال سمت استقامت پذیرفت **ذکر بعضی از وقایع بلاد خراسان و قتل رسیدن امیر خلیل در بلده**
فاخره استرآباد در اوایل سنه ۸۶۵ که میرزا علاء الدوله که بعد از فرار معرکه سلطان ابوسعید در اطراف کوه
و بیابان بی سر و سامان میگشت در کناره دریای قلزم در خانه ملک ستون ربقداری درگذشت شب جمعه بیست و کم ماه جمادی
نعش او را به هرات آورده در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند و چنانچه آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم
سلطان سعید بود بلوازم عزا و اطعام مساکین قیام نمود و مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی
بمعاونت امیر نور سعید که از جمله تربیت یافتگان سلطان سعید بود رایت مخالفت بر افراخته آتش غارت و تاراج
در اطراف آن ولایت بر انداخته بنابر آن سلطان سعادت نشان در بیستم جمادی الاولی بجانب ماوراء النهر روان شد
میرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن این خبر توجه لوای کشورگشای طریق فرار اختیار کرده بحصار شهرخیه رفته تحصن نمود و سلطان سعید
هم عنان نصرت از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانید و از آنجا بعزیمت شهرخیه
تاخته بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار طلا ارقان موکب نصرت شعار با فروختن آتش پیکار اشتغال نمودند و بعد
از وقت رسیدن غلق تا هنگام بدید آمدن شفق بتیر انداختن و کار دستش ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بآن رسید
که صورت فتح و نصرت بر طبق مرام جلوه گر شود از طرف خراسان ایلچی آمد و بعرض رسانید که پادشاه مظفر لوا سلطان حسین
خطه جرجان را مسخر نموده و بعزم تسخیر خراسان سفر نمود و سلطان سعید از استماع این خبر بغایت متأثر گشت و امیر سید اصیل
ارغون و امیر سعید مراد را جهت ضبط آن حدود و مملکت روان ساخت و امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته

بخراسان درآمده بجانب نیشابور و سبزوار شتافتند و در آن ولایات از تحقق عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان عزیمت
بدار السلطنه هرات تافتند و مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب قلعه‌داری باکمل وجهی مرتب ساختند و میرزا
سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایره قتال و جدال
در کانون درون مردم درون و بیرون تافت و چون میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصره هرات شنید با میرزا محمد جوکی
صلح کرده در هم شکسته و از جیحون گذشته تا حدود میمنه و فاریاب عنان گران بازکشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول
آن جناب استماع نموده از ظاهر هرات برخاست و تا منزل استرکی باستقبال آن پادشاه شتافته حضال رشته از انتظام
براه ترشیز عزیمت مملکت استرآباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید از عقب بجرجان شتافته میرزا سلطان حسین تا خوارزم
خانه پیش آمده و از آن منزل درشتی که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و کران صعوب ادا میگردانید و سلطان سعید کامران
استرآباد را بیمن مقدم شریف عزت افزای گلستان ارم ساخته در روز عیش و نشاط اوقات مصروف داشت
و در آن ولا امیر خلیل سند که بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود و عدمش یکسان انگاشت بیان این سخن
آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده بود و التجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت می نمود پیوسته در خیال
انتقال روزگاری گذرانید و استیصال نهال اقبال سلطان سعادت مآل را با خود مخمر گردانیده استعاره رفت آن گاه
کشید چند نوبت این صورت از حرکات و سکنات او بابلغ وجهی ظهور نموده و سلطان سعید بملاحظه الکرم شاه
از ما دیدن خان بجاده مستقیم وفاق آمده در ترمیمش افزوده و همین موجب ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که
اگر بجان موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین شتافته قصد کرد که مکنون ضمیر خود را بظهور رساند بنابر آن نزد
سلطان سعید رفت رساله بود که صاحب آنست که شما بنفس نفیس از عقب یاغی نهضت فرماید آن حضرت بنور رأی
بر اندیشه آن غدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل نیک دستوری باشد که سلاطین در شب مخالفان از عقب نمایند
القصه بنابرین اسباب سلطان کامیاب در استرآباد امرای عظام را باخذ و قتل امیر خلیل مأمور گردانید و ایشان او را بهانه
کنکاش بالکلی از همیون برده همانجا بقتل آوردند و پسرانش را نیز در عقب پدر روان کردند الغرض سلطان سعید نوبت
دیگر از آن ولایات جرجان را بمیرزا سلطان محمود تفویض فرمود و رایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت نمود

در بیست و دوم ماه ربیع الآخر سنه ست و ستین و ثمانمایه باغ سعید را از یمن مقدم همایون حضرت اعلی سپهر گردون
کبود اینه و هم در آن ایام سلطان آفتاب احتشام به پرسش احوال ورق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معین الدین
وزیر در غیبت موکب عالی به بهانهٔ استخراج زر لشکر زر و وام بر دار الفرار بسیار به صغار و کبار دیار خراسان رسانیده
نایرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال یافته مثال لازم الامتثال صادر شد که جناب وزارت مآب را دست و پای بسته
در دیگ آب جوشان اندازند تا شعلهٔ حیاتش انطفا یابد و فرمان بران در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان واجب الاذعان
قیام نمودند و پادشاه عالم پناه برشحات سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارعان را نضارت داده حکم فرمود که زر نقد
بیع آورده از لشکر نام بردار سوطتان هراة و بلوکات طلبیدند و درین باب نشانی در سنگ نقش کرده آن سنگ را در مسجد جامع هرات
منصوب گردانند و هم در آن اوان خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه اسمعیل کرک وزیر شده خواجه مظفر مختار معین الدین
بتقصیر و تصرف بسیار از آن منصب معزول گشت گویند که چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معز الدین
و عزل خواجه مظفر شنید از نیابت سلطان رنجیده از هوش برفت و مولانا خیشاء شاعر در آن باب این بیت گفت که

بیت
چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت ** خواجه شمس الدین محمد در میان غش میکند

گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان مع ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا سلطان ابوسعید از یورش مازندران بازگشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بسعادت و اقبال گذرانید
متعاقب و متواتر ایلچیان از ماوراءالنهر بدرگاه عالم پناه آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت
جولان می نماید بنابر آن رای جهانگشای باستیصال نهال اقبال شاهزاده عطف نهضت گردانیده در بیست و سیوم جمادی
الاولی از دار السلطنه هرات بصوب ماوراءالنهر نهضت فرمود و چون قبة الاسلام بلخ از نزول موکب عالی آرایش
یافت روزی چند توقف اتفاق افتاد و رایات ظفر شعار در نهم رجب از جیحون عبور کرده سایهٔ وصول بر سمرقند انداخت
و از آنجا بشهرخیه رفته بارهٔ آن قلعه در نظر او بغایت مستحکم نمود بنابر آن جمعی از امرا و لشکریان را بمقابل گوب مامور ساخت
بسمرقند عود فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات در ماوراءالنهر تشریف داشت در بلدان خراسان
خصوصا دار السلطنه هراة و بلوکات علت طاعون شایع گشت و بلا و وبا طوایف انام را در اضطراب انداخت

خلق کثیر طعمهٔ خاک را پسکن باخته در اوایل سنه سبع و ستین و ثمانمایه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند به ظاهر
حصار شهرخیه خرامید و عساکر نصرت شعار آغاز محاصره و محاربه کرده و قریب یکسال فتح میسر نشد و بعد از آن کار را اهالی
حصار باضطرار انجامیده ذخیرهٔ ایشان با تمام رسیده و میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبدالله فرستاده
که قدم در میدان مصالحه نهاده جریرهٔ او را از سلطان سعادت التماس درخواست نمایند و خواجه ملتمس شاهزاده را مبذول
داشته باردوی سلطان سعید تشریف برد در جنب سوطنان آن قلعه امان طلبید و میرزا سلطان ابوسعید شفاعت آن
جناب بسمع قبول جای داده خواجه بشهرخیه رفت و در روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمایه میرزا محمد
جوکی به نظر سلطان سعید رسانید و آن حضرت درباره شاهزاده اظهار لطف و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت
و از آنجا متوجه مستقر سریر دولت و اقبال شده در بیست و دوم ربیع الثانی در عین کامرانی در باغ سعید نزول
اجلال فرموده آنگاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و شاهزاده در آن حصار روزگاری گذرانید
تا وقتی که روی تلک بعقبی آورد و چون مدت این یورش زیاده بر یکسال بود در آن اوان که سلطان سعید
بسعادت معاودت فرمود بنفس همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان گشت و صاحب عظام خواجه قطب الدین
طاوس و خواجه نعمت الله و مولانا امیر دفاتری که عمل در برده بودند عرض نمودند سلطان سعید مهمات وزرا عظام را
پسندیده رقم عزل بر ورق حال خواجه طاوس کشید و خواجه اسمعیل معتمد گشت چون نوبت پرسش خواجه نعمت الله رسید
نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تقریر آمیز معروض گردانید و آن جناب عرضه داشت کرد که من از رعایا و اشراف
و ایلیان خراسان برسم خدمتانه چیزی گرفته ام اما از اموال خاصه سلطان تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود هر چه از کسی
بستانده بتو بخشیدیم و ترا از منصب وزارت معزول گردانیدیم زیرا که گاهی وزرا بعضب من گرفتاری کردند و بسبب
نیکو خدمتیها که از تو صدور یافته میخواهم که بر تو ضرری نرسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده انگشتری از انگشت
بیرون کرد و پیش برد و به گوشهٔ تخت نهاده بازگشت و بجای خود بایستاد و ظاهرا ترک ترشیح وزیری با این سهولت
معزول شده و برد و در سنه تسع و ستین و ثمانمایه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلدهٔ فاخره
مرتنشان نماید و تواجیان بموجب فرمان جار بامرا و لشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع

الاخر بجانب عقبی نهضت کرد و شاهزاده محمد میرزا سلطان محمد در دار السلطنه هراة حاکم گشته روی بتشبیت مهمات سلطنت آورد
و سلطان سعید ده روز در قصبهٔ بجذه توقف نموده در اوایل جمادی الاول در زمان عنایت ایزد تعالی سوی دشت تشلان تر
و آن زمستان در غایت اقبال و کامرانی گذرانید و در موسم بهار و زمان استرابیل و بهار مانند خورشید فلک
الانوار بجانب بیت الشرف خود نهضت فرمود و در روز جمعهٔ دوم شعبان که آفتاب در سعد تم درجهٔ حمل بود بباغ سفید
رسید و بجهت ید ابواب عدل و رعیت پروری برگشود و در سنه سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از حد اعتدال
بمقام انتقال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظمة شانه صحت یافت مال سه ساله را در تمامی مملکت
خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه درجه اماکن و اماکن طوایف انسانی که شجرهٔ اصلها ثابت و فرعها فی السما
نضارت یافته سر باوج ثریا کشید و هم درین سال از فیض سحاب عنایت و تاب سیال در چمن دولت و اقبال
گلی نو شکفت و عقد مراد پادشاه به پیوند حصول از دری گران بها زیب و زینت پذیرفت یعنی در اوایل شوال
سلطان سعید را پسری خورشید منظر تولد نمود و به بایسنغر موسوم گشت و نشاط و انبساط آن حضرت از دیدار آن
قرة العین سلطنت درجهٔ کمال یافته حکم همیون به بستن چهار طاق نفاذ یافت تا به آن تقریب در بازه و سایر شهر
زادگان سنت ختان بتقدیم رسانیدند و رعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغاز
برافراختن چهار طاق کرده آن روضه بهشت آیین را به جهات رفیع و ایوانهای منیع که مزین بود بدیبای روم و در صفت
همین آرایش دادند و سر طایفه مناسب حرفهٔ خود لعبتهٔ بدیع ترتیب کردند و نقدی خویش بر طبق عرض نهادند و در آن
سال مهندسان جهان در دار الملک خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن و رقت طبع امور عجیبه ظاهر می نمودند
از آنجمله خواجه علی اردکا اصفهانی در یک شیشه سی و دو جماعت محترفه صنعت پیشه را که در کارخانه ایشان موجود بودند چنین
ظهور آورد چنانچه سی و دو دکان و کارخانه پیشه وری که مخصوص او بود و مشغولی می‌کرد و بعضی از آن صور که
در صنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف و نجار و حداد و نهالی جنبش ایشان را امر قوم قلم تصویر کرده
بود که در آیینهٔ خیال صورتی از آن زیباتر نبود و سلطان سعید چون آن لعبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته در بارهٔ
آن نادرهٔ دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورده و مجلس جشن و عشرت آراسته شده شراب فرح بخش جوانی

ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پرده‌ها از زوی دل خاص و عام برگشاد
ساقیان سیمین ساق مجلس انس را از تاب عارض همچون آفتاب برنگ گلزار ارم گردانیدند و بادهای مالامال پیرایهٔ خاک
را برست ساحت لباس جوانی پوشانیدند خوانسالاران عتبهٔ علیه همایون اطعمهٔ گوناگون از هرچه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون
هر روز چندین نوبت زیب سفره کردند و از اوایل شوال تا روز جمعه پنجم ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافت پادشاه و گدا
پیر و برنا در عیش و نشاط بودند و در آن روز طوی بزرگ بوقوع انجامید و شاهزادگان عظام بآیین دین اسلام مختون گشتند
آنگاه پادشاه جم جاه پرتو اهتمام بر سر انجام عظایم امور سلطنت انداخته خدام عالیمقام بساط لهو و طرب در نوشتند
و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنه هرات اوقات همیون فال
گذرانید و بوقت دیگر پرتو التفات بر تدارک حال خواجه قطب الدین طاوس انداخته امر او اشراف دیوان اعلی
بوی مفوض گردانید و در سنه اثنی و سبعین حضرت سعادت قرین به قشلاق مرو شتافته بساط نشاط و کامرانی و شادمانی
علیه و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساحهٔ مرو رود رویت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه متواتر و پیوسته رسید علم
عزیمت بصوب آذربیجان برافراخت مصرع در دا که دگر باز نخواهند آمد

گفتار در بیان شمه از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیربداق و ذکر کشته شدن پدر و پسر بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

از مطالع آثار سلاطین آذربیجان و عراق بشرف این اخبار عرصهٔ آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال
میرزا محمد بن بایسنغر از اوج کمال بحضیض وبال انتقال کرد و شد باد اجل دوحهٔ زندگانی آن شهزادهٔ گلشن کامرانی را در منزل
جاربان از پای درآورد ناصیهٔ دولت جهانگشای میرزا مظفر الدین جهانشاه ببرج شرف رسیده و تمامی ممالک آذربیجان
و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و گرجستان آن پادشاه را مسخر گردید جمیع سرداران اطراف
و گردنکشان اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرایط فرمانبرداری و لوازم خراج گذاری بجای آورده بالتفات
و نمایش مفتخر و مباهی بودند مگر امیر حسن بیگ بن امیر علی بن قرا عثمان که بعضی از قلاع دیار بکر را مضبوط ساخته نسبت
بمیرزا جهانشاه طریق اطاعت سلوک نمی‌داشت و همواره بقلم علو همت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر
و صحیفهٔ خیال می‌نگاشت و این معنی بر خاطر میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم می‌بود و بواسطه

ساخت و حصانت قلاع و رباع امیر حسن بیک بکران مراد بر وجه مدعا چهره نمی‌گشود در خلال آن احوال از پس پرده
تقدیر صورتی دیگر جلوه‌گر گشت و دست تقدیر ازدی بساط فراغت و امنیت از مملکت جهانشاهی درنوشت
تفصیل این اجمال را طوطی کلک شیرین مقال بر منوال رقم میزند که میرزا پیربوداق که اشجع و ارشد اولاد میرزا جهانشاه
بود و به نیابت پدر در ولایات فارس در غایت اقتدار حکومت می‌نمود در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهانشاه در
خراسان بصلح انجامید از راه طبس و یزد به شیراز بازگشت و بخیالات باطل و تصورات بیحاصل از مقام اخلاص
و متابعت پدر درگذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاده و او را نصایح سودمند فرموده به سلوک
طریق رشد و رشاد مامور گردانید و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق آن سخنان را بسمع رضا
جای نداد و مطلقا پای از طریق عناد و لجاج بجادهٔ صلاح و سداد ننهاد آخر الامر حرم محترم میرزا جهانشاه که والدهٔ میرزا پیربوداق
بود به شیراز رفته پسر عاصی را وصیت کرد تا فارس بازگذاشته روی بحکومت بغداد آورد و امیر جهانشاه از آن امر
فراغ بال حاصل نموده ایالت ولایات شیراز را به پسر دیگر امیر یوسف عنایت فرمود و میرزا پیربوداق در دار السلام
طرح اساس جهانبانی انداخته باندک زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال عروس ملک شیراز که اصلا
از دماغش بیرون نرفت و از غایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانشاهی میگردید و انواع ظلم و تعدی
بتقدیم میرسانید و هر چند میرزا جهانشاه تغافل پادشاهانه بکار خود می‌ساخت و بوسیلهٔ رسل و رسایل نصیحت فرزند
خردمندی پرداخت بجایی نرسید آن شاهزادهٔ خویشتن دار خود را از مقام خلاف و شقاق منفک نگردانید لاجرم
میرزا جهانشاه خاطر بر استیصال نهال اقبال پسر قرار داده در شهور سنه سبعین و ثمانمائه با لشکر بسیار به ظاهر دار السلام
بغداد شتافت و میرزا پیربوداق برج و بارهٔ شهر را استحکام ساخته در مقام تحصن و ترک ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه
آغاز محاصره کرده بنابر متانت دار السلام و شجاعت اتباع شاهزادهٔ بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نمی‌گشود
و در آن اوقات که لشکریان عراق و آذربایجان بمشقت فراوان از صبح تا شام حرب میکردند و میرزا پیربوداق نیز
بقدر الامکان در ممانعت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت بجای می‌آوردند عاقبت صورت غالبیت
از بغدادیان روی برتافت و قحط و غلا عظیم روی نموده بار جوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره پی ره میخوردند

رسیده و راجوشاینده بر کار سپردند و طایفه‌ای که از روی تکلف دست بحلوا و ربیات دراز میکردند جهت تغذی در گرفتن
سنگ کرده بشرط استسلام بجای آوردند لاجرم کار بغدادیان بجان رسیده یکباره فغان و فریاد باوج آسمان رسانیده کسان
بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی دار السلام
دروازه‌ها بازگشادند و از کربستان محصور موفور بفرح و سرور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادند اما میرزا پیربوداق
پای از دامان تمکن در نیاورده فارغ چیده در وثاق خویش نشسته بود و گمان میبرد که پدر در بارهٔ او قصد اندیشد و هم در آن
ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی را با جمعی دیگر از امرا بکشتن میرزا پیربوداق مامور گردانید و ایشان بیکبارگی
بارو بهای بسته بر شاهزاده رسیده دست برآوردن تیغ گشادند و محمدی بالقصد شمشیر بر دیوار زده دیگران مهم او را
تمام دادند و آن حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طباع خلایق از مشاهده‌اش متنفر شد و چون آن پادشاه بهرام انتقام
خاطر از مهم پسر جمع ساخت بکلی همت متوجه رفع امیر حسن بیک گشته رایت مراجعت صوب دیار بکر برافراخت
و امیر حسن بیک از توجه دشمن آگاه گشته بود بنابر عدم استطاعت مقابله در عقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود
و میرزا جهانشاه به صحرای موش و ارزنة الروم شتافته نزدیک بمنزل امیر حسن بیک خیمهٔ اقامت نصب فرمود و امیر حسن بیک
از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده دلجویان نیازمندانه پیغام داد و میرزا جهانشاه
این معنی را بر ضعف و عجز آن جناب حمل کرده تابستان و تیرماه در همان موضع اوقات گذرانید و بعد از هجوم جنود شتا
و وقوع شدت سرما لشکریان از توقف در آن صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و حسن و ترکان آن طایفه را
رخصت اجازت ارزانی داشته با خواص و مقربان روزی چند در آن مکان بعیش و عشرت مشغولی کرد امیر حسن بیک از غفلت
دشمن و پریشانی سپاه دشمن شکن آگاه شده با ده هزار سوار جرار بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمده صباحی ناگهان
بحوالی اردو رسید و طایفه‌ای از مردم میرزا جهانشاه که فی الجمله هوشی داشتند بر وصول یاغی اطلاع یافته ما ندامای در لشکر
آغاز اضطراب کردند و محمدی میرزا و میرزا یوسف بجنگ پیش رفته تاب یک حمله نیاوردند و بعسکر بازگشته پدر را از آن
واقعهٔ هایله واقف ساختند و میرزا جهانشاه جبه پوشیده یکی از نوبه بسته بود که آن خبر شنود ولی اگر نزاع نوبهٔ دیگر
بستنکم بازو سوار شده عنان بصوب فرار گردانید و امیر حسن بیک همان لحظه باردو درآمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت

وپناه وحیات جمعی از سرداران آذربیجان برانداخت و در وقتی که میرزا جهانشاه بگریخت مجهولی از لشکریان امیر حسن بیک
اسکندر نام بوی باز خورد و به طمع اسب و جامه او را کشته باردو بازگشت و هیچکس برین قضیه مطلع نشد امیر
حسن بیک بتفحص حال جهانشاه پرداخته در آن اثنا سر تورمشی را که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت نزد آن حضرت بردند که
پادشاه است و امیر حسن بیک این سر را نزد میرزا محمدی و امیر یوسف فرستاد و پرسید که این سر کیست گفتند سر
تورمش است که سپه به پرما بود و امیر حسن بیک باز آغاز جست و جوی نموده شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامهای
پادشاهانه در بر دارد ظاهرا که از میرزا جهانشاه چیزی داشته باشد امیر حسن بیک اسکندر را بحضور طلبید و پرسید که
این اثواب از کجا بدست تو آمد و او جواب که تحقیق را مستغنی می ساخت در فلان موضع بقتل آوردم و این
جامهای اوست و امیر حسن بیک فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تا سر قتیل را از بدن جدا ساخته بنظر آوردند و ب
پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیر حسن بیک بلوازم شکر و ثنا الهی پرداخت و محمدی را بر کشت
و میرزا یوسف را بمیل آتشین نابینا ساخت **بیت** چو دولت از آن خاندان درگذشت : یکی کشته شد دیگری کور گشت

گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالیمکان بصوب مملکت عراق و آذربیجان

چون آفتاب اقبال ابو النصر حسن بیک از
مطلع فتح و ظفر طالع گشت و مهم میرزا جهانشاه برنهجی که مسطور شد از هم گذشت امرا و لشکریان عراق و آذربیجان
روی امید بدرگاه امیرزاده حسن علی که اصل اولاد جهانشاهی بود آوردند و او ابواب خزاین و دفاین گشاده
یکصد و هشتاد هزار سوار مواجب داد و ظاهرا که هیچ شاهزاده را این معنی میسر نگشته و بزبان قلم هیچ مورخی نگذشته
امیرزاده حسن علی با آن سپاه آراسته اساس مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را بدرگاه عالم پناه سلطان سعید
پیغام فرستاد و التماس نمود که چون رایات ظفر آیات بصوب عراق و آذربیجان نهضت نماید مقالید ممالک
مفاتیح قلاع و بلاد بخدام آستان خلافت آشیان تسلیم نماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجنات حال
سلطان ستوده خصال تافت و حکم همایون باجتماع لشکرها از ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه
پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت خواجه ناصر الدین عبید الله فیصل میداد و جهه ملاقات آن جناب

بزرگ جمال الدین عبد الرحیم صدر را به سمرقند فرستاد و خواجه بجهت حضرت سلطانی را ببذل دل داشته بر وجه اتم
و میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربیجان با آن جناب شرط مشورت بتقدیم رسانید و بعد از گفت و شنید
بسیار خاطر امضاء این عزیمت قرار یافته خواجه عبید الله بماوراء النهر عود نمود و میرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق
با سپاهی در کمال کثرت و وفور در اواخر رجب و اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه بجانب آذربیجان و
عراق نهضت فرمود و بهر شهر و ولایت که می رسید بطواف زیارت اولیا و مشایخ رفته شرایط ارادت و خدمات
بتقدیم میرسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ و بهره ور می گردانید و در وقتی که جمشید خورشید پرتو
آفتاب بر درجه شرف انداخت و نقشبند نامیه فضای صحرا و دشت را از شکفتن گلها دیبای چین غیرت ارژنگ
چین ساخت ماهچه توق ظفر نگار در الکای رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانیده و از آنجا
بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال پیوسته از اطراف ممالک فارس و عراق صنادید عالم
آفاق روی امید بدرگاه حضرت و باستحقاق می آوردند و درین منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت رسیده و نیاز و نثار
عرض می کردند و در کالپوش با دو شاه و با فرمان و مواثیق و فرد از معتمدان را بضبط آن ولایات نامزد نمود که
مردم را به امین مطاوعت ارزانی داشته روان فرمود و از آنجمله صاحب السیف و العلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت
و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارسی راه شیراز پیش گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس
حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد برادر امیر سید مراد ایالت قزوین و سلطانیه را پیش نهاد همت
و همدان و درگزین با میر علی توجین تعلق گرفت و یزد با میر شیخ زمان اختصاص پذیرفت و هر کس از امرا که بسر ولایت
کرمان عزیمت انعطاف داد و عنایت خالق بلاد و عباد نقد آن مقصود را در آستین مرادش نهاد تا اکثر ممالک
عراق در قبضه اقتدار ملازمان آستان ملک آشیان سلطان کامکار قرار یافت و انوار آفتاب معدلت آثار سایه رحمت آن
حضرت را بر اطراف آن امصار تافت و از آن وقت که امیر حسن بیک خاطر از امر میرزا جهانشاه فارغ گردانید تا زمانی
که موکب سلطانی در ییلاق کالپوش قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیر حسن بیک بدرگاه
عالم پناه رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و پیشکشهای امرا بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف

هرگز نسبت بدودمان عالیشان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان عن مقیم الغضب در مقام هواداری
ثابت قدم نخواهند بود بخلاف این بنده که آبا عن جد طریق مخالفت سلوک میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه
خاطر نمیگذارد و سلطان سعید در کالپوش ایلچیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهت امیر حسن بیک کمر
زردوزی و کلاه دوزی و کمر و شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید امیر حسن بیک با سپاه خود از آن طرف
عزیمت نماید که عساکر منصوره ازین جانب متوجه اند تا بیکبار سواد اهل عناد اندفاع یابد و همچنین ایلچیان میرزا
حسن علی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار به آستان آسمان بنیاد آمده اظهار بندگی و کمر افکندگی نمود
و از زبان آن شاهزاده معروض داشتند که مملکت آذربیجان و عراق و فارس و توابع آن با کنوز فراوان در تحت
تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک یمین آن پادشاه ظفرقرین صح ما زان توییم و هر چه داریم
امید که نظر عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی نهمت بر دفع مخالفان که بشمشیر غدر پدر مرا
شهید کرده اند گمارند و سلطان سعید ایلچی او را مشمول شفقت و احسان گردانیده رخصت فرمود و فرمود که لوای جهانگشای
متوجه آذربیجان است و بعد از وصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و هم در آن ایام موکب همایون
از کالپوش در حرکت آمد و بعد از قطع منازل و مسالک مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و از آنجا امیرزاده
با طایفه از امرا برسم منقلا از پیش روان شدند و مقارن آن حال امیرزاده حسن علی ویران گردید والحمد لله
العلی المجید **ذکر ویران شدن امیرزاده حسن علی در موضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان کامکار
عالی مقدار سعادتمند** در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسن علی ولد میرزا
جهانشاه در منزل مرند اقامت داشت و خیال محاربه و مقاتله با امیر حسن بیک بر لوح خاطر می نگاشت و چون خبر
قرب وصول دشمن بوی رسید امیرشاه علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امرای درگاه را برسم قراولی ارسال نمود
آن جماعت سوابق حقوق جهانشاهی را نادیده انگاشته بملازمت امیر حسن بیک رفتند و خبر بیوفایی امرا و رسیدن
سپاه سلطان سعید بتبریز در اردوی امیرزاده حسن علی شیوع یافته مردم بنوعی بهم بر آمدند که ضبط ایشان میسر نپذیرفت
بعضی از لشکریان باردوی امیر حسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم

داعیه تسخیر آذربیجان بیشتر از بیشتر در ضمیر آن حضرت متمکن گشت و از ری بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب
همایون بآن بلده عرضه داشت امیر مزید و سایر امرا که بتبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیر حسن بیک رقبه از ربقه
اطاعت پیچیده و بنام این بندگان نشان نوشته که امرای جغتای باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده درباب پسر خود
اغرلو محمد داده ام لاجرم انسب آنست که رایات نصرت آیات علی اسرع الحال پرتو التفات برین دیار اندازد تا صورت
بهبود در آیینه مراد چهره گشاید اما امیر حسن بیک چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانید از دشت
[illegible] تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز ارسال داشته
از سلطانیه بمیانه شتافت و در آن موضع امیرزاده حسین علی و ولد او سلطان علی و برادرش امیرزاده یوسف
کوکول و جمعی کثیر از امرای ترک که با قرب پنجاه هزار نفر از لشکر باردوی همایون رسیدند و سلطان سعید اولاد میرزا جهانشاه
را بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید سپهر دستگاه امیدوار گردانید در این اثنا امیر حسن بیک
برادرزاده خود یوسف بیک را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت
و مهابت بیاراست و امرای عظام بآیین تمام یوسف بیک را پیش بردند و او بموجب فرموده پیش دست جانب زانو
زد و بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیک بوسیله امرا از زبان عم خود معروض داشت که قرب
صد سال است که آبا و اجداد ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی سلوک داشته اند
حالا این مخلص نیز همان طریقه را رعایت نموده ولایات فارس و عراق و آذربیجان را اشراع کردم و به گماشتگان
آن آستان گذاشتم امید آنکه مرا درین زمستان چندان مهلت دهید که زمستان به پایان رسد و برف از راه
برخیزد مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضا امیر حسن بیک مصحوب یوسف بیک عرضه داشتی مبنی بر همین
سخنان ارسال داشته بود و در آن عریضه این بیت مندرج گردانیده بود که بیت گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان
نگاه دار سر رشته تا نگه دارد القصه سلطان سعید چون پیغام حسن بیک شنید جواب داد که موکب همایون عازم آن
دیار است بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عم خود میرزا محمود و خواجه [illegible] را مصحوب
یوسف بیک نزد امیر حسن بیک فرستاد و چون میرزا محمود باردوی میرزا حسن بیک رسید آن حضرت نیز بارگاه

پادشاهانه پیراست و بخشی از زرین حسب فرمود و میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر با تجملی شاهانه
و حوض عظمتی هرچه تمامتر بر جانب یسار قرار گرفت و امرا و پسران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هر یک بجای
خویش بایستادند آنگاه میرزا محمود را بار داده در غایت وحشت بآن مجلس درآمد و چند نوبت زانو زد
و باشارت حسن بیک بخت یار میرزا یادگار محمد را دریافت بعد از آن بعز دست بوس امیر حسن بیک فایز شد
و سخنی که داشت بعرض رسانید و جواب شنید و بعد از آن دو سه روز عنان مراجعت معطوف گردانید

گفتار در بیان اهتزاز صرصر تفرقه و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرو نشستن جواغ و فراغ خوابانیان در حدود قراباغ اران

اقبال دولت و اوملال مانند کمال
سریع الزوال است و آفتاب جاه و جلال مثال سایه غمام بر شرف انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغیر
دولت سلطانی تعلق گیرد ثبات آن بسیاری سپاه و بسیار تشبث پذیرد و هرگاه اراده مالک الملک ذو الجلال
بتفرق جنود گیتی ستانی متعلق گردد جمعیت او باصابت تدبیر عقلا رکیتی افزون گیاست آثار بوقوع نپیوندد بیت
اذا ما اراد الله تغیر دولت ، فان قضاء الحق لابد واقع ، فکیف بقاء الملک من دون حکمة ، ولا ینفع التدبیر والحکم مانع
نظیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بقاء دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید متعلق بود
با وجود وفور ابطال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال اورا در آن میان صورت هزیمت روی نمود و نسیم
فتح و ظفر از جهت وما النصر الا من عند الله بر شقه لوا جهانگشای ابو النصر حسن بیک رسیده دست عنایت
سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی برگشود شرح حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام
که منزل بهار معسکر خیام سلطان زمانه بود و معسکر از کثرت لشکر نشانه دشت محشری ظاهری نمود یکبارگی چنان بود
سرما دیر و در عرصه عالم دست بتاراج و یغما برآورد و حشر و سپاه رکان سنجاب سحاب بر دوش افکنده از بیم
سوار سرد سراز خرگاه لاجوردی بیرون نمیکرد بنابرآن سلطان سعید امرا و نوبتیان را طلبیده درباب تعیین یورت
قشلاق مشورت فرمود رای پیشکسان بر آن قرار گرفت که امیر حسن بیک را از قراباغ اخراج نمایند و آن سرزمین
بجای آن پادشاه عالمیان قشلاق فرمایند رایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون صفت ذی قرا

محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح در آن دیدند که بطرف محمود آباد روند
هنوز وانشا که دم از هواخواهی میزد باردوی اعلی ملحق شود و بدین عزیمت کوچ کرده بصحرایی که علفت آن زیر دار
برو رسیدند و سرچاروایی که خورده بود زحمت گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه جلگا محمود آباد معسکر خسرو عالی
نژاد گشت مخالف اعلا مرتبه بانجامید که بهار رکمین حلقه بده و نیارکگی رسید و امیر حسن بیک شوارع مضبوط گردانید
بگذاشت که از طرف خراسان و عراق و فارس کسی باردوی همایون رود و اما روزی چند از جانب شروان کمشی
طلا زادان باردوی بردند و در آن اوقات اسپان پایسیان خراسان بغایت ضعیف شده بود در تاکه الاغان
آسوده بسر به داشتند پیوسته نواحی اردو را می تاختند و هرکس را که می یافتند بعالم آخرت روان می ساختند و چون
روزی چند حال بر منوال بگذشت شروانشاه بواسطه وعید و تهدید امیر حسن بیک یاغی گشت و اینمعنی موجب آن
شد که موکب همیون از محمود آباد بجانب اردبیل در حرکت آمد در اثنا راه بر محلی پر وحل رسیدند و چهارپایی بسیار
در آن وحل فرو رفته شاه و سپاه بلطایف الحیل از آنجا گذشتند و بمنزل مایان منزل گزیده در روز پنجشنبه
دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه امیر سید مراد بر رسم قراول بجانب عسکر امیر حسن بیک روان شد
و در اثناء راه چهارصد سوار آراسته بوی دوچار خوردند و مقدم ایشان که امیر بیک ترکمان بود پیش راند و سید مراد را
گفت که میرزا سلطان ابو سعید دشمنان صد ساله را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی آنکه
جنگ یا صلح کند بکجا میرود می باید که فردا با امرای بزرگ بآن جانب پایید که امیر حسن بیک نیز جهة تمشیت مهم
مصالحه خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشته روز دیگر امیر سید مزید با جمعی کثیر از امرای رفیع مقدار
بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم خود زیاده دید تعرض
بروز بر ایشان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت هرچند که امیر سلطان ارغون گفت که این
جماعت که مکث دارند توقف میباید نمود امیر مزید سخن او را قبول نفرمود و چند فرسخ در قفای گریختگان راندند و در آن اثنا
امیر حسن بیک با دو سه هزار سوار آراسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان جنید و پهلوان
حسن پاینده و حسین علی ارلات و شیر محمد بعد از دو پیر محمد قورچی با قریب پانصد نفر از متعینان بقتل آورد و امیر سید مزید

کرفتار کشته بقیة السیف روی بر اردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی ولد حسین علی ارلات بطرف مدان
کرنجیه انجا کشته شد و پدرش در آن زمان در تبریز بود القصه چون این خبر محنت اثر در اردوی کیهان قرین شیوع یافت
سلطان سعید چاره جوی کشته امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین
بن امیر سید قوام الدین را که ابا عن جد که در سلک ولات مازندران انتظام داشت جهت تمهید بساط صلح و صفا نزد امیر
حسن بیک فرستاده و از عقب جناب سیادتمآب والده خود در مصحوب سید صدر الدین ابراهیم قمی بدان مهم ارسال
داشت امیر حسن بیک نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده با خود قرار داد که انچه در باب
اساس موافقت و مصالحت کویند بعز اجابت اقتران دهد که ناکاه سید اردبیلی که قبل ازین امیر حسن بیک او را برسم رسالت
باردوی اعلی فرستاده بود باز آمد و معروض داشت که خراسانیان بغایت بدحال و پریشان روزگارند اصلا بصلح
راضی نباید شد که ایشان عنقریب بی تیغ و جنگ انقراض نمایند بنا بران امیر حسن بیک مهد علیا و سید صدر الدین ابراهیم را
باز کردانید و امیر غیاث الدین محمد را مشمول نظر مرحمت ساخته قشقان ایلکه یاری ارزانی فرمود **ذکر واقعه سلطان**
سعید سلطان ابو سعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد علیا به پایه سریر اعلی معاودت فرمودند سخن نامعتمد
کفته که طلیعه سپاه ظفر پناه امیر حسن بیک پیدا شد و بعضی از امرای خراسان سر جلیها رخود کذاشته باقدام بیوفایی
بدشمنان پیوستند بنا بر آن سلطان سعید در بیست و یازدهم رجب بهمعنان محنت و تعب روی بصوب آذربایجان آورد
و پسر امیر حسن بیک بکامیشی شتافته آن جناب را کرفته تمیشب باردوی پدر خود رسانیدند و به محافظان هوشیار سپرده
محفوظ کردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیک بر تخت بخت فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبیده در
نزدیک بارکاه و سید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و در موضعی که مدعا داشت سخنان شکایت آمیز در میان
و سلطان سعید جوابی که موافق وقت بود ادا فرمود و بمجلس مراجعت نمود و امیر حسن بیک نمیخواست که بجان
آن حضرت عالیشان آسیبی رساند بلکه داعیه داشت که او را ایران داده بطرف خراسان بازکرداند اما بعد از
فرزندان یادگار قاضی شروان و استصواب بعضی از امرای ترکمان خاطر بر آن قرار داد که آن مظهر عدل و احسان را
پای دراکرد و در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را بدین یادگار محمد بردند و شاهزاده شرط استقبال

بجای آورده

بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد خنجر کاو در آمده محصلان سلطان سعید را ب
کردانیدند و تمام بجام شربت هلاک چشانیدند **بیت** دریغا که آن شاه عالی نژاد * که در عدل ثانیش زگیتی نزاد
بتیغ ستم بعد جان بر نشاند * ازو غیر افسانه چیزی نماند * بجز خاک خوبان درین دشت نیست * بجز خون شاهان درین طشت نیست
جهان را همه زینت و زیب او * بیرزد بدین پیچ و آسیب او **بیان شمه از انچه بعد از قرار پادشاه سعید شهید**
نسبت بامرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید در آن زمان که میرزا سلطان ابو سعید عنان عزیمت معطوف
نزهت تافت و علامات روز رستخیز در معسکر نکبت اثر بالکلیه ظهور یافت صورت یوم یفر المرء من اخیه
و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ظاهر ساخت و افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر و برنا و پیر از ایوان کیوان در گذشت
بیت فرو ماند کار از آن رستخیز * نه روی نهانی نه رای گریز * همان ساعت دلیران لشکر امیر حسن بیک بکیر
نان جان پرستان دو دست و خدنگ خون افشان در شست بلشکرگاه حشد و آغاز غارت و تاراج کرده بنا بر
ترک و تازیک از بنیاد بر انداختند اما سوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاه برجای بود که ابو المظفر امیر مظفر الدین
حسن بیک تشریف حضور ارزانی فرمود و سواره بر در سراپرده ایستاده و سپاه ترکمانان را از ارتکاب امور ناشایست
منع نمود و خواجه سرایان و مستحفظان حرمها بدستور معهود بمحافظت حرم محترم نصب کرد و خزاین و نفایس را
مضبوط ساخته بعد از آن روی بسر انجام سایر مهمات آورده بنفس مبارک بمنع طایفه از سپاهیان که در نهب و اخراجات
ازیادتی نمودند مشغول کردید و چند کس را از آن مردم تیر زده بقتل رسانید و حکم فرمود که تا اکابر و اعیان و سپاهیان خراسانیان
از لشکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید را در ظل رایت میرزا یادگار محمد مجتمع کردند و اکثر متعینان را در سایه عنایت
بنهایت خویش جا داده ابواب مرحمت و عاطفت بر روی روزگار آن بیچارگان بکشاد و امرای عظام و صدر
عالیمقام امیر سید مرتضی عزنین و امیر محمود و امیر احمد یارد میرک عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدر و امیر عبد الوهاب
و مولانا قطب الدین طبیب چند گاه بسلاسل و اغلال مقید بودند و عاقبت میرک عبد الرحیم بواسطه بعضی از سخنان
فتنه انگیز که گفته بود بکشته شد و سایر بندیان نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا محمد یادگار اختیار کرده
طایفه روی بخراسان نهادند و بیشتر سپاهیان براه شروان و گیلان عازم اوطان خود شدند و از وزرای سلطان سعید

خواجه برهان الدین عبد الحمید که در آن دو بود بملازمت حسن بیگ رفته منصب اشراف دیوان یافت و خواجه
شمس الدین محمد که در اصفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع این خبر بدرگاه پادشاه ظفر آثار شتافته
رایت وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال مشغول بود
اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه نمود

ذکر احوال اولاد امجاد آن سلطان ستوده خصال برسبیل ایجاز و اجمال

چون سلطان سعید علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت یازده پسر
نیک اختر یادگار گذاشت برین ترتیب: میرزا سلطان احمد، میرزا سلطان محمود، میرزا سلطان محمد، میرزا شاهرخ،
میرزا الغ بیگ، میرزا عمر شیخ، میرزا ابابکر، میرزا سلطان مراد، میرزا سلطان خلیل، میرزا سلطان ولد، میرزا
سلطان عمر. و ازین یازده پادشاهزاده چهار نفر بمرتبه سلطنت و فرمانروایی رسیدند و اسامی ایشان اینست
میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا الغ بیگ میرزا عمر شیخ و چون تفاصیل وقایع آن چهار خسرو ستوده
خصال و سایر اولاد آن سلطان سعید راقم حروف را معلوم نبود خامه دو زبان بر تحریر جمعی از احوال ایشان اختصار
می نماید و هر یک را که بسلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم میدهد میرزا سلطان احمد پسر اولاد امجاد سلطان سعید بود
و در زمان حیات آن حضرت بحکومت سمرقند قیام می نمود و بصفت عفت و رأفت اتصاف داشت و در زمان
حکومت رایت نیکنامی برافراشت چون خبر واقعه سلطان سعید شنید بعزم تسخیر هرات از آب آمویه عبور نمود
اما در حدود اندخود خبر استیلای میرزا سلطان حسین را استماع کرده بمقتضای العود احمد معاودت نمود و تا آخر ایام
سلطنت سمرقند و بخارا التعلق بآن پادشاه سعادت انتما داشت و در غره ذی قعده سنه ۸۹۹ باجل طبیعی درگذشته
ملک موروث را ببرادر خود باز گذاشت میرزا سلطان محمود ارشد اولاد امجاد سلطان سعید میرزا سلطان
ابوسعید بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و انتساخ قواعد ظلم و اعتساف از
سلاطین امتیاز می نمود و تیغ برنش در روز ستیز قاطع نهال اقبال اعادی دین و دولت و سنان خونریزش در میدان
پیکار رافع لوای اولیای ملک و ملت نیز رای عالم آرایش خورشید صفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر
صواب نمایش چون ماه چهارده در شب دیجور حوادث لامع طبع پاکش دراک حقایق معانی

و ذهن دراکش جامع دقایق حکمت و اکف بازلش کافل مصالح افاضل و عموم انعامش شامل اشراف و اراذل

بیت

گشت ملک از عدالتش معمور ؛ ظلم شد از سیاستش مستور ؛ دست او بود ابر گوهربار ؛ جوهر طبع او کنوز آثار
ذات او بود زیب تاج و سریر ؛ بوزراتش چو مهر کشورگیر ؛

و آن شاهزاده صافی ضمیر در روز گرفتاری پدر
حمایت حضرت داور رکاب خراسان نهضت فرمود و قرین صحت و عافیت روز پنجشنبه دوم ماه رمضان سنه ۸۷۳
بدار السلطنه هرات رسید و بدارایی سپاه و رعیت اشتغال نمود و در روز جمعه سیوم در مسجد جامع آن بلده فاخره
خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود
خواندند و بدان واسطه خبر جانسوز سلطان سعید تحقیق پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری باوج
فلک زنگاری رسانیدند

بیت

بگردید عالم ز آیین خویش ؛ که آمد عجب مشکلی صعب پیش ؛

و صباح شنبه چهارم
کوتوال قلعه اختیار الدین یاغی گشت و مردم جوق جوق هواداری سلطان حسین میرزا اظهار کرده کار از چیز
تدبیر درگذشت بنابر آن در وقت استوا سلطان محمود میرزا با لغات امیر ... علی ... و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از
سالکان طریق یکدلی از راه دره زوخوشن روی بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بآن بلده نزد [illegible]
میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چند گاهی میان برادران طریق موافقت مسلوک بود
و آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی ببهانه شکار از شهر بیرون رفت و باتفاق جمعی از امرا و خواص راه حصار
شادمان پیش گرفت و در آن ولایت بر تخت سلطنت متمکن شده باندک زمانی ولایات ختلان و بدخشان
و قندز و بغلان و ترمذ و چغانیان با توابع و لواحق در حیز تسخیر کشید و آن ممالک را از غایت عدالت و رعیت
پروری معمور و آبادان گردانید و چندین نوبت سپاه بطرف کوتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آن دیار لوازم غزا
و جهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت و فرمان طغرا طراز خود را سلطان محمود غازی نوشت و میرزا سلطان محمود
را ایام زمان فرمانروایی با حضرت کشورگشایی سلطان حسین میرزا چند نوبت جنگ و صلح اتفاق افتاد چنانچه در اثنای
بیان وقایع آن حضرت قلم دو زبان بتقریر آن حالات زبان خواهد گشود و چون در ذی قعده سنه ۸۹۹ میرزا سلطان احمد
در مرغینان وفات یافت کوکب اقبال میرزا سلطان محمود بدرجه کمال رسیده بدان ملک شتافت و بعد از وصول

به نواحی آن بلده اکابر و اعیان شرایط استقبال بجای آوردند و مفاتیح شهر و قلعه و خزاین تسلیم خدام آستان
سلطنت‌آشیان کردند و میرزا سلطان محمود در دار الملک حضرت صاحبقرانی بر مسند کامرانی نشسته ابواب نصفت
و رأفت برگشاد و مستوطنان آن مکان فردوس‌آشیان را بعدل و احسان و لطف و امتنان نوید داد اما چون دوران
برین نقشه بگذشت در شهر محرم سنه [illegible] آن پادشاه عالیجاه نیز عازم ریاض جنت گشت وزارت میرزا سلطان محمود
در اکثر اوقات برأی صواب‌نمای والد سعید او و از خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن برهان الدین
شیرازی مفوض بود و با صدارت آن حضرت عالیجناب افادت‌پناهی مولانا عصام الدین داود خوافی [illegible]
و از میرزا سلطان محمود چهار پسر ماند بدین ترتیب میرزا سلطان مسعود میرزا بایسنغر میرزا سلطان علی
میرزا سلطان اویس که مشهور بود به خان میرزا و ذکر سلطنت این شاهزادگان عالیشان و سایر احوال ایشان در ضمن
حکایات آینده سمت تحریر خواهد یافت. میرزا الغ بیگ در زمان حیات والد نامدار خویش سلطنت مملکت
کابل و غزنین و توابع و لواحق آن شهر و سرحد از گردید و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال
عدالت و رعیت‌پروری در آن ولایت بایالت مشغول می‌بود و در سنین تاریخ هجری از نهصد در گذشت
آن حضرت نصفت‌آیین نیز متوجه ریاض جنت گشت و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن
و اختلاف رأی امرا و ارکان دولت از عهده ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا مقیم ولد امیر
شجاع الدین ذو النون ارغون از قندهار لشکر بکابل کشید و شاهزاده را گریزانیده روزی چند در آن بلده جولانگاه
گردانید و بالآخر ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادر بن سلطان [illegible] سعید میرزا
ابوسعید عنان اقبال و تایید بجانب کابل شتافت و آن خطه را بصلح از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش اطراف
ولایت سلطان محمود غزنوی تافت. بیت: ملک محمود غزنوی بنوی ** شد ز عدلش چو یثرب نبوی ** و تا این
غایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارک رمضان سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن حضرت معدلت آثار در آن
مملکت بر مسند دولت و استقلال تمکن دارد و از غایت خیراندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین‌پناه شاهی لوازم
اخلاص و دولتخواهی بجای می‌آورد چنانچه شرح این وقایع بعد ازین در سلک بیان منتظم میگردد ان شاء الله تعالی

میرزا عمر شیخ بهادر بود و بشجاعت و تهور اتصاف داشت و در زمان حیات و بعد از ممات پدر در اندجان
رایت سلطنت می‌افراشت و بیمن معدلت و حسن تدبیر آن حضرت شرقی صفحه حدود آن ولایت برتبه محفوظ و مصون بود
که یونس خان و خواقین مغولستان را خیال تسخیر آن بر خاطر خطور نمی‌نمود و میرزا عمر شیخ در شعبان سنه [illegible] از بام کبوترخانه
در افتاد و طایر روح شریفش از قفس قالب پرواز نموده روی بگلزار قدس نهاد و از آن حضرت سه پسر ماند میرزا
ظهیر الدین محمد بابر که سابقا ذکر استقلال دولتش در کابل مذکور گذشت و میرزا معز الدین جهانگیر و میرزا سلطان ناصر
که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند. میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در روز ویرانی حضرت سلطانی بدست ملازمان امیر
حسن بیگ گرفتار شدند و مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربیجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند اما بر حال پریشان
روزگاری گذرانیدند و در شهور سنه [illegible] میرزا شاهرخ عازم دار السلطنه هرات گشته چون بولایت ساری رسید بجوار رحمت
باری متصل گردید و نعش او را بهرات آورده به آیین سلاطین بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و بطریق سنت بخاک
سپردند. میرزا سلطان محمد بعد از مفارقت برادر هم در آن مملکت می‌بود تا وقتی که هم از عالم انتقال نمود.
میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطان سعید بود و در زمان حیات پدر در مملکت بدخشان بامر فرمانفرمایی قیام می‌نمود و بعد از
شهادت آن حضرت نسبت بمیرزا سلطان حسین طریق مخالفت سلوک داشت و با آن حضرت لوای محاربت
برافراشت چندگاه لوازم ستیز و گریز بتقدیم رسانید و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه در حدود استراباد
گرفتار گشته دست سیاست بساط حیاتش در نوردید تفصیل این حکایت اگر بتحقیق پیوندد در ضمن وقایع ایام دولت
سلطان حسین میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما خواهد گشت. میرزا سلطان مراد در زمان ایام دولت پدر در ولایت
گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت
شاهزاده کمر بسته ابواب اخلاص و عبودیت برگشاد و در آن اوان که سلطان سعید بولایت آذربیجان درآمد حکم همایون نفاذ
یافت که سلطان مراد متوجه کرمان گردد و شاهزاده بدان جانب نهضت فرموده در اثنای راه خبر واقعه پدر شنیده آه
برکشید و عنان عزیمت بگرمسیر بازگردانید و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان باغی شده بعضی از احمال و اثقال
میرزا سلطان مراد بغارت و تاراج برداد لاجرم شاهزاده بهرات رفته روزی چند در خدمت [illegible] السلطنه و الخلافت

سلطان حسین میرزا اقدام نمود و بعد از آن سلطان عالیشان اورا بماوراء النهر نزد برادران فرستاد و میرزا سلطان
مراد از اخوان پی شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاهزاده در صحبت خود آ
بقلعه نیره تو فرستاد دیگر خبری از و بمردم نرسید میرزا سلطان خلیل در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربیجان
نمود در بلده هراة قایم مقام پدر شد و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین درآمد او را بسمرقند
فرستاد و شاهزاده در آن ولایت خروج کرده بر دست یکی از امراء سلطان احمد میرزا بقتل رسید میرزا سلطان ولد
بموجب فرمان همه در میان امراء ارلات اوقات می گذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید باندک زمانی شربت ناخوشگوار
هلاکت چشید میرزا سلطان عمر در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چندگاه از آن قضیه درگذشت
میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده باخراجش حکم فرمود و شاهزاده با میرزا
ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر در نواحی مرو از دستبرد سپاه عالیجاه پادشاه دین پناه سلطان حسین میرزا شکست یافت
میرزا عمر بجد و دستیاری پر دل امرا شاید و در آن ولایت یکی از امرا او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا
شاهزاده را الحضرت در قلعه اختیار الدین محبوس کرده در رجب سنه ۸۸۲ بقلعه نیره تو ارسال داشت دیگر
خبری از و پیدا نشد **ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید و مغفرت انتما**
در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری ازین طایفه عالیشان در ولایت ماوراء النهر و خراسان
توطن داشتند و اعلام دینداری و رایات پرهیزکاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است لاجرم
بر بیان شمه از حال زمره از مشاهیر اختصار کرده خواهد شد و من الله الاعانة و التوفیق مولانا فتح الله تبریزی در فنون
علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بلوازم منصب صدارت قیام نمود و با وجود اشتغال
بآن شغل گاهی بمراسم درس و افادت می پرداخت و طالب علمان از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ و بهره ور می ساخت
و در سنه سبع و ستین و ثمانمایه که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدان صوب برافراشت مولانا
فتح الله را ابستن بجهه هراة رود یا نزداشت و مولانا کاشفی آن مهم را فیصل داده بدار السلطنه هرات شتافت و در
سیوم ماه ربیع الاخر سنه مذکوره وفات یافت مولانا محمد جامی برادر افضل الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن

الجامی بود و نزد بعضی از علمای آن زمان در مطالعه علوم بر آن جناب فایق می نمود و مع ذلک در غایت تواضع و
کسر نفس اوقات می گذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید و وفاتش در سنه اتفاق افتاد و جناب
افضل الانامی مرثیه در غایت بلاغت در سلک نظم انتظام داد و این دو بیت از آنجاست **بیت**
من بودم از جهان و گرامی برادری ❊ در سلک اهل فضل گرانمایه گوهری ❊ ز آسمان برادری که در اطوار علم و فضل ❊ چون او نزاد
مادر ایام دیگری ❊ مولانا شرف الدین عبدالقهار ❊ حاوی علوم معقول و مشروع و جامع اصول و فروع بود و
در نظم اشعار از سایر بلغاء روزگار در میدان تفوق قصب السبق می ربود و آن جناب در فن انشاء علم سیاق نیز
مهارت داشت و گاهی همت بر ترغیب اکسیر و تحقیق اسباب کیمیا میگماشت بشرف گذاردن حج الاسلام و طواف
روضه مقدسه خیر الانام علیه السلام مشرف و منور گشته بود و در رجب سنه ۸۷۰ در بلده فاخره هرات از عالم رحلت نمود
چنانچه برادر خورد ترش مولانا کمال الدین عبدالرزاق در مطلع سعدین نوشته افسوس از شرف دین از تاریخ
سال وفاتش خبر داد و مدفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد مولانا معین الدین توی از اکابر علما
سلطان سعید بمزید علم و دانش امتیاز تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت جمعی کثیر از طلبه
ملازمت درس آن جناب می نمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظ و بهره ور بودند وفاتش در شهور سنه
واقع گشت و مدفنش در مزار چهل گزی بوقوع پیوست شیخ صدر الدین رواسی حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود
در اوایل حال چندین سال در مدینه طیبه اوقات گذرانید و در ولایات عرب و عجم از بقعات متبرکه برآورده و از عربستان
راجعت نمود در ولایت اسفراین نشأ و مولدش بود ساکن گشت و بارشاد مشغول شد و در زمان سلطان سعید از اسفراین
بدار السلطنه هرات خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب تأیید آن جناب را منظور نظر عاطفت و احسان
ساخت وفاتش در عاشر ماه رمضان سنه احدی و سبعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و سلطان سعید شاه بغیه جنازه حاضر بود
بر و نماز گذارد و پسرش شیخ قطب الدین و الد مرحوم خود را بجوین برده در خانقاهی که ساخته بود مدفون گردانید
مولانا جلال الدین لطف الله از اصناف علوم بهره ور بود و سالها در مملکت بحار البحب قضا قیام می نمود
وفاتش در پنجم ذی الحجه سنه احدی و سبعین و ثمانمایه در دار السلطنه هرات اتفاق افتاد و اولاد و عقابش بشرف جهان

مولانا جمال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبد الوهاب برادر ایشان تعزیت داری اقدام نمودند
و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده ایشانرا پرسش نموده خلع فاخره پوشانید و نعش مولانا لطف الله را از هرات
بجام نقل کردند و در موضعی مناسب بخاک سپردند. شیخ کمال تربتی سرآمد ظرفا و خوش طبعان ولایات خراسان بود
از فن شعر و معما وقوف تمام داشت و در اواخر اوقات حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذاردن حج اسلام و طواف روضه
منوره رسول علیه السلام فایز شد و چون از آن سفر مراجعت فرمود و بقصبه تربت که مولدش بود رسید وفات یافت
سید کمال ککلی در شعر مرتبه مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفه روزگار نگاشته و از قصیده ایست
که دوازده هزار بیت مصنوع از ابیات آن استخراج می توان نمود. مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در
مجالس النفایس مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مسامع من شده آنست که در مرثیه خواجه
ابن الغزبار رسا قصیده ای در سلک نظم کشید که چند بیت آن قصیده ازین قبیل بود که از هر مصراع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد میشد
و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چند بیتی دیگر آن صنعت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی
ابیات آن قصیده خللی واقع نبود و این مطلع از جمله منظومات سید کمال است بیت ای روشنی از نور رخت دیده جانرا
بر خاک نشانده قد تو سرو روان را و سید کمال در بلخ ساکن می بود و هم در آن ولایه از عالم انتقال نمود : مولانا فاضل صفی
در سلک افاضل علماء سمرقند منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود خواجه مؤید دیوانه در سلک اولاد
عظام شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک و سیر سلطان ابوسعید ابوالخیر انتظام داشت و بواسطه نثار جنون همواره
پیوسته نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفه ضمیر می نگاشت و نزد خویشان و مریدان اهتمیني ظاهر ساخته ولایات خراسان
را بر ایشان بخشش میکرد و در آن اوقات که میان حضرت منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابوسعید
مخالفت بوقوع انجامید این مطلع بنظم آورد بیت چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو که جهانرا بدهد روشنیی از سر نو
و این معانی بعرض سلطان سعید رسیده فرمود که بطریق پنهانی خواجه را شهید گردانیدند خواجه مؤید مهنه بعلوم ظاهری
و باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی بود همواره بوعظ و ارشاد
و فنون عبادت مشغولی میکرد و سلطان سعید نسبت به آن جناب شرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و استقبال خواجه می نمود

بجنب مؤید در شهور سنه [illegible] و از منظوماتش مطلعی بخاطر بود خامه بتحریر آن زبان گشاد
از بهر روی تو آیینه جان ساخته اند و اندران آینه جا از نگران ساخته اند خواجه یوسف برهان در سلک اولاد
شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد سلوک می نمود از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی نقش
تالیف و نظم اشعار بر لوح خاطر می نگاشت از مصنفاتش ترسلی مشتمل بر منشآت اکابر سلف در میان مردم مشهور است
و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفایس مسطور بیت رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب
اگر گدا بمراد دلی رسید چه عجب : خواجه مولانا سمرقندی : ولد ارشد خواجه عصام الدین بود و مانند پدر خویش سالها
بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی می نمود و از کسب علوم بهره تمام داشت و در صحیفه حالاتش امانت و دیانت
بر سجل خاطری نگاشت و چون آن جناب در هواداری سالک طریق سرافرازی میرزا عبد الله شیرازی مبالغه تمام می نمود
در وقتی که سلطان سعید بر مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابو القاسم
بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از چند سال که آن جناب
در بلده هرات متعزز و محترم اوقات میگذرانید بار دیگر سلطان سعید عنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد
در اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هرات آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین و ثمانمایه
در مدرسه امیر چقماق شامی وفات یافت سید برهان الدین خاوند شاه نسب شریف آن حضرت بچهار واسطه
بجد و سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت انتظام می یابد و سلسله آبا و اجداد سید اجل
بزید بن زین العابدین علیه السلام منتهی میگردد و پدر عالی گوهر امیر خاوند شاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود
بریعان جوان [illegible] سید خاوند شاه در صغر سن بود و بواسطه انقلاب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در
قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون نموده پس مفهوم آورد و باندک زمانی در سلک اعاظم مردم دانشمند
زمانه انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را در سلک اعاظم و مشایخ کشانید و شیخ
بهاء الدین عمر نسبت به آن حضرت محبت بی نهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوند شاه
بر من نماز گذارد و هم در آن ایام روزی آن حضرت را مخاطب ساخته گفت که سید محمود انسیم که با هم باشیم اما سلطان احمد

خضرویه گریبان شمار اگرفته است و بجانب خود کشید و آن جناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هراة به بلخ حرکت
فرمود و در سنه   وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد خضرویه مدفون شد و از آن حضرت دو پسر باز ماند
امیر خواند محمد که والد بزرگوار والدهٔ راقم حروف اوراق است و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت سلطان
بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمة الله که مجذوب متولد شده بود و خوارق عادات از وی ظهور
می‌نمود شیخ نور الدین محمد ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آن جناب مبالغهٔ بسیار می‌نمود
وفاتش در صبح روز جمعه بیست و سیوم ماه رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه روی نمود و خالش شیخ جلال الدین
محمود شاه بر وی نماز گذارد و در حظیرهٔ والد خود مدفون شد قاضی قطب الدین احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی
جلال الدین محمود الامامی مجار اکابر خراسان و ملاذ علماء اقطار جهان بود و از اواخر زمان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ
تا اوان سلطنت حضرت خاقان منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة به لوازم امر قضا اشتغال داشت و در فیصل قضایا
و برایا بدستور آبا و اجداد بزرگوار خویش طریق دیانت و امانت سلوک می‌نمود و مع ذلک بامر درس و فتوی نیز
علوم دینیه می‌پرداخت و همواره طلبه را از فواید ذهن وقاد و طبع نقاد مستفید و بهره ور می‌ساخت وفاتش در غرهٔ
شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه بحظیرهٔ والد سلطان حسین میرزا در محل طعام خوردن بعلت فجاء اتفاق افتاد و در
مزار علانه رازی مدفون گشت مولانا قطب الدین یحیی ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی
و در اواخر ایام سلطان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال حضرت حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم
منصب شیخ الاسلامی مشغولی می‌نمود از علوم دینیه بهرهٔ تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطر طلبه می‌نگاشت
قضایای شرعیه را در کمال دیانت بفیصل می‌رسانید و مرکز خیال بدانسته و ملاحظه بر ضمیر منیر می‌گذرانید وفاتش در روز دوشنبه
بیست و چهارم ذی حجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاده در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله
عضاری مدفون شد سید صدر الدین ابراهیم قمی از جملهٔ اعاظم سادات صاحب سعادت بود و همواره با سلطان
سعید میرزا سلطان ابو سعید مصاحبت می‌نمود گویند که در روزی که سلطان سعید به قتل میرزا سنجر فرمان داد میرزا
ابراهیم در پایهٔ سریر سلطنت مصیر سر برهنه کرده چون آن پادشاه را طلبید سلطان سعید بانگ بر آن جناب

وان

و آن التماس بسمع قبول نشنید و روز دیگر در خلوتی سید را طلب نموده زبان عذر خواهی برگشاد و گفت
میرزا سنجر لشکر جمع کرده باتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال نهال اقبال ما بود و چون ایزد تعالی
او را در قبضهٔ اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاقش سبب فتنه و فساد می‌نمود بنابر آن دو روز درخواست شما را بسمع رضا
نشنودم سید ابراهیم بنابر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزا سنجر بوضوح پیوست اما ندانیم
که آن پیرزال فقیر یعنی گوهر شاد آغا چه گناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدند سلطان سعید از شنیدن
این سخن کنایه آمیز متغیر و متأثر گشته از مجلس برخاست و انتقال سید ابراهیم بجنات النعیم در اوایل دولت حضرت خاقان منصور
سلطان حسین میرزا روی نمود مولانا شمس الدین علی الکاریزی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و سلطان
سعید نسبت به آن جناب التفات و عنایت بسیار می‌نمود و چون ضمیرش بو لطف کشف کشاف بر سید مصاحب کشف
مشهور گردید سالها در بلدهٔ هراة در مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه بدرس و افاده اشتغال داشت و نقوش دقایق طبع نقاد
ذهن وقاد در اوراق صحایف ضمایر طلبهٔ علوم می‌نگاشت و بعد از فوت سلطان سعید در ایام دولت سلطان حسین میرزا
جناب مولوی چندگاهی بنوشتن تاریخ وقایع آن حضرت مشغولی کرده بالاخره [illegible] سلطنت رحید بحصار شادمان
شتافت و پرتو انوار عاطفت میرزا سلطان محمود بر وجنات احوالش تافت و هم در آن ولایت ساکن می‌بود تا آن زمان که
از جهان گذران رحلت نمود مولانا عصام الدین داود خوافی در علم و کمال یگانهٔ زمانه بود و مدتی در دار السلطنه هراة
بلوازم افاده قیام می‌نمود و بنابر آنکه به فصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت رسایل دقیقه را بعبارتی
قریب الفهم بر صحیفهٔ ضمیر طلبه می‌نگاشت و مجلس درس آن جناب ازدحام تمام بوقوع انجامید و این معنی موجب رشک
و حسد سایر علماء خراسان گردید و در آن اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان حالا
سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابو سعید مولانا داود
را به استادی قرة العین سلطنت نامزد کرده هر چند جناب افادت مآب از تکفل آن امر ابا نمود بجایی رسید که بالاجرام
ناکام سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بعالی منصب صدارت منصوب شد و تا آخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا
می‌بود و وفاتش در سنه   بولایت حصار شادمان روی نمود از مؤلفاتش حاشیهٔ شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است

مولانا قطب الدین الیفینی در علم طبابت از اکثر اطبای زمان مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید
منتظم بود و علم تقرب می افراشت مدتی به لوازم شغل مهرداری قیام می نمود و جهت مهر کردن فرامین مطالعه بر صباح
پیش از اکثر ارکان دولت به آن حضرت ملاقات میسر بود و بعد از شهادت آن حضرت صاحب سعادت چند گاه
در حبس امیر حسن بیگ اوقات گذرانید و چون از آن قید نجات یافت بروم رفته ملحوظ عین عنایت سلطان محمد رومی گردید
مدتی در آن آستان بتیسیر دولت و اقبال بسر برد و چون متقاضی اجل در رسید نقد حیات به قابض ارواح سپرد
مولانا لطفی به لطف طبع و حسن خلق از سایر شعرا سخن آرا ممتاز و مستثنی بود و به زبان ترکی و فارسی اشعار
دلفریب نظم می نمود و در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده ای به ردیف آفتاب سلک
نظم کشید و شعرای زمان تتبع آن قصیده نمودند هیچکدام از عهده جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد و آن مطلع اینست
ای زلف شب مثال تو سایه پرور آفتاب   شام زلفت رای بجای ماه در بر آفتاب   و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی
این مطلع را که بیت گر کار دل عاشق با کافر چین افتد   به زانکه به بدخوئی چون چشم چنین افتد منظوم ساخته نزد جناب
افضل الانامی مولانا عبدالرحمن جامی برد و التماس کرد که آن غزل ساخته در دیوان خود درج نماید و آن جناب آن ملتمس را
مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی نخست بتحصیل علوم قیام نمود و بعد از آن روی به طریق سلوک درویشان آورد و در آن
روش ثابت قدم می بود تا وقتی که از عالم رحلت کرد   مولانا شمس الدین محمد بخاری   به مولانا محمد معمائی مشهور بود و
سالها در غایت اعتبار صدارت میرزا بابر نمود و در ملازمت سلطان ابوسعید میرزا نیز اعتبار تمام داشت و پیوسته
الفاظ نزل آمیز و سخنان نمک آمیز بر لوح خاطری نگاشت در وقتی که میرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بود و در سر مزار خواجه
حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفای شیراز بر دیوار آن خانه نوشت که بیت اگرچه جمله اوقات شهر غارت کرد
خدا اش خیر دهاد که این عمارت کرد   و در روزی که خدمت صدارت مآبی میرزا بابر را به آن منزل برده ضیافت میکرد
چشم پادشاه بر آن نوشته افتاده با مولانا مطایبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان
در آمد مولانا محمد را جهت تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میرزا در سال داشت   و در اثنای راه جمعی از سپاهیان
ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیگ بردند و پادشاه و یار شفاعت مولانا صدرالدین محمد طیب خون مولوی را بخشید

و او را معتقد کامل میداشت تا زمانی که خاطر از مهم میرزا سلطان ابوسعید فارغ گردانید آنگاه از شرف اجازت ارزانی فرمود
و مولانا محمد به هرات آمد و با مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر و سایر ارکان دولت حضرت مغفور سلطان حسین میرزا
آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات مصحوب سلطان محمد میرزا که خواهرزاده حضرت مغفور بود به تجارت
و به گذاردن حج اسلام فایز شد و در وقت مراجعت برحمت حضرت ایزدی پیوست   مولانا عبدالحی منشی در خط
تعلیق سر آمد خوش نویسان متقدمین و متاخرین بود   و در زمان سلطان سعید مدتی مدید صاحب دیوان انشا بود و
به نوشتن مناشیر مطالعه قیام می نمود و بعد از واقعه ناگزیر منظور نظر تربیت امیر حسن بیگ شده تا آخر حیات در ملازمت
سلاطین آق قوینلو بهمان شغل اشتغال داشت و همواره رایت نقابت و تقرب بر می افراشت   مولانا کمال الدین
شیخ حسین   اشتهار آن افتخار علمای عظیم المقدار به کمال علم و دانش در اقطار امصار بمرتبه ایست که احتیاج به شرح و بیان
ندارد و اعتبار آن استظهار فضلا و بلاغت دثار در زمان سلطان سعید بپایه ای بود که تبیین آن از امکان مُحال می شمارد
و در آن ایام مجیبه آغاز و خنده انجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فساد من حیث الاستقلال
تعلق بر آن جناب داشت و در تمشیت آن امر بر وجهی آثار اقتدار اظهار ساخته بود که هیچکس از اعیان روزگار ارتکاب
شرب شراب در ضمیر خاطر نمیگذاشت و سلطان سعید در سایر امور شرعیه پیوسته با مولانا کمال الدین شیخ حسن مشورت مینمود
و در اکثر احوال از سخن و صواب دید آن قدوه اهل کمال تجاوز نمی فرمود و جناب مولوی بر حسب فرمان واجب الاذعان
دایم الاوقات جهت استکشاف حالات صناع و محترفات می گماشت و امیر تومان دار السلطنه هرات را در استخلاص
محرمات جماعات و حوالة اخراجات مطلق العنان نمیگذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که برات ثبت آن جناب
نرسد هیچکس از بازاریان مبلغی کسی ندهد و این قاعده تا آخر ایام سلطان سعید استمرار یافت و ایضاً مولانا شیخ حسین در زمان
دولت سلطان حسین میرزا چند گاهی محتسب بود و میرزا کیچیک جهت تملذ به پیش آن جناب می شتافت اما بیشتر
پیشتر اعتبار و اعتبار نداشت   و در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت
خواجه ناصرالدین عبیدالله از اعاظم مشایخ ترکستان و اکابر ماوراءالنهر بمزید جاه و جلال و افزونی اسباب و اموال مستثنی و ممتاز
بود و در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی نمود و سلاطین زمان

وخواجه مدت زمان از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت امصار عراق و اذربیجان نسبت بآن جناب ارادت و اخلاص
داشتند و هر سخنی که از وی می شنودند مانند در مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف رای صواب نمایش را محال می پنداشتند
بتخصیص سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید که در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته با خواجه مشورت میکرد و اعانت نیازمندی
کاسی بپا و هر بر اسپش رفته لوازم ارادت بجای می آورد و اولاد امجاد آن حضرت نیز اقتدا بنسبت پدر بزرگوار خود
نموده بتجاوز از جاده متابعت خواجه جایز نمی داشتند و پیوسته همت عالیه بر عظم شان و سمو مکانش مصروف گشتند حکایت
مشهور است و بر السنه و افواه ثقات مذکور که نوبتی سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا بایکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند
کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله برادران پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو
در برابر یکدیگر صف قتال بیاراستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصر الدین عبید الله بدان معرکه تشریف می آورند و آن سه برادر
جهة حرمت آن جناب عنان کشیده و از دست باستعمال آلات قتال بازداشتند تا معلوم شود که سبب آمدن خواجه چیست
و همان لحظه خواجه عبید الله بدانجا رسیده به زلال موعظت و نصیحت نایره قتال و جدال را انطفا داد و هر سه پادشاه
را بصلح و صفا راضی ساخته فرمود تا در میان میدان شامیانه برافراشتند و میرزا سلطان احمد با میرزا سلطان محمود و میرزا
عمر شیخ از صفوف لشکر خویش جدا شده بدانجا رفتند و بر یک زیلوچه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان
آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک به پایه خویش پیوسته بولایت خود
رفتند و تا آخر ایام حیات بر جاده موافقت ثابت قدم بودند وفات خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور
سنه ست و تسعین و ثمانمایه دست داد و بعد از فوتش باندک زمانی جمعیت مردم ما وراء النهر به پریشانی تبدیل یافت
صنوف محنت و بی سامانی روی به ایشان نهاد مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه
عبید الله گوید **بیت** خواجه خواجگان عبید الله : مرشد سالکان راه یقین : شد بخلد برین که در فوتش : سال تاریخ
گشت خلد برین **دیگر** چون قلم خجسته رقم از ادای شمهٔ از احوال میرزا سلطان ابو سعید و اولاد امجاد آن
خسرو شهید بذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و فضلا مذیل گردانید وقت آن در رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان
منصور کامکار و سلطان مؤید ذو اقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معز السلطنة ابو الغازی

سلطان حسین

سلطان حسین میرزا مشام جان متعطشان ریاض فضل و کمال را معطر گردانند و از نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه
معدلت دثار فضای راحت افزای صفحات لطافت صفات را در طراوت و صفا باحت سپهر نضارت
رشک فردوس اعلی سازند کند کجی از کمان ادراک پر چو تیر ورزد خبر و رزو دری چو در و بنابر آنکه تحریر نام نامی
آن خاقان گرامی در اثنای تقریر حکایات بی تصدیر باوصاف و القاب از رعایت حسن ادب دور بود و در موضع
که آن اسم شریف مذکور گردد و عنوان اوصاف معنی مطول و اطناب می شود بخاطر حیران رسید که در اکثر محال
از آن ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا بجهة تکرار ایراد مدح و ثنا مطالعه کنندگان را ملال و کلال نیز اید و سبب
اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبه آنکه پدر عالی گهر آن پادشاه عالیجاه موسوم بمنصور بود و ایضا در جمیع معارک
و مقامات آن حضرت به نصرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بیچون ابواب عز و فیروزی بر روی روزگار
همایون آثارش گشود چنانچه از ضمن حکایات آینده این دعوی به ثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان
پسندیده صفات مشروح معروض خواهد گردید و التوفیق من الله المجید

ذکر مجملی از اوصاف و احوال خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنة والخلافة ابو المغازی سلطان حسین میرزا

مشاطه رخسار ابکار سخن و پیرایه
بند عذار حکایات نو و کهن جواهر مآثر خاقان منصور را برین منوال بر منصهٔ ظهور می آورد که آن سالک طریق پادشاهی
مؤید بود بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا **مصرع** چو خورشید تابنده و از عطا :
و در آسمان مهر و وفا : چو بدر درخشنده روشن لقا : بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی هنگام
سلطنتش مانند هنگام خرمی دور از غم از نفحات عام عدل و احسانش گلشن مملکت چون بهشت از فیض سلسبیل
امن و امان بارور و از نسمات گلزار فضل و افضالش نهال اقبال مثال طوبی از نفحات آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم
مکارم اخلاقش مشام دماغ امانی عطرسای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکه شجاعت و دلاوری
از ابطال جلادت در میدان داری بروح رستم زال خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت تیر
و خونریز پیلوان و سخنان اسفندیار توان را بر انداختی از سهم گرز گران سنگش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان
جگر شکافش چشم مریخ شب بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا دفتر بگردن خصم می رسید و شعلهٔ

پستان جویبارش در صحرا و غا مدام خون حیات اعدا المحترق می گردانید بزم عیش و نشاطش بجوانان حورا عذار آراسته
و مجلس عشرت و انبساطش همچون گلستان ارم از نقار خار آزار پیراسته طبع نغز و سخن در صفا و حدت غیرت افزای آب
و آتش و نتایج ذهن و قاد و فهمش از حسن بلاغت بلسان سخنان سحبان مطبوع و دلکش بیت پیش طبع پاکش آب افسرده
پس فهم تیزش آتش مرده در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بجای آورده وجود اهل
تجبر و تعدی را به تیغ سیاست از لوح هستی ستردی و بهنگام تواضع و فروتنی امداد ابهت سینه جبر البر بیوده و بر طبق امانت
سلکم خود را با ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی در تثبیت ارکان شریعت غرا و تشیید مهام ملت بیضا
بقدر الامکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم
و ضلالت گماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار سرکار تغافل
و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و وصول سیورغالات و انعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاعه
مبذول فرمودی و در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علما را بمجلس اشرف اعلی طلبیدی و مهمی کردی
نمودی بمقتضای قوانین دین مبین رسانیدی بصحبت درویشان و گوشه نشینان مجالس وعظ بسیار تشریف بردی
و تعظیم و احترام مشایخ اسلام و حافظ شیرین کلام را بر ذمت همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی به بنای بقاع
خیر از مساجد و مدارس و خوانق و رابطه بغایت مایل و راغب بودی و عقبات معموره و مستغلات مرغوبه
از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای بسیار سعی و اهتمام کردی
و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین به نفس نفیس لوازم جهد و اجتهاد بجای آوردی از اوایل
شمم نسیم صبا و مبادی احوال نشو و نما پیوسته به قلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت
علو همت در صغر سن سلاطین ذو شوکت و خواقین صاحب حشمت را معدوم و نابود انگاشتی بنا بر علی هذا
در سنه احدی و ستین و ثمانمایه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلده مرو بر سریر
ملک ستانی نشسته خروج کرد و در روزی چند آن بلده فاخره را ضبط نموده بواسطه بیوفایی بعضی از امرا روی بصحرا و بیابان
آورد و در ذی حجه سنه اثنی و ستین و ثمانمایه دار الفتح استرآباد از حسین بعدلو که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود

و چون سلطان سعید متوجه آن جانب گشت مصلحت در مقابله و مقاتله ندید و بصوب اذن توجه فرمود و در سنه
ثلث و سبعین و ثمانمایه که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید بمعاونت ظفر و تایید بدار السلطنه هرات شتافته تسخیر آن بلده
فاخره و ملازمانش باسهل وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی
خاقان منصور زیب و زینت گرفت و برشحات سحاب معدلت آن حضرت نایره فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان
اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت و در سنه اربع و سبعین و ثمانمایه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در
موضع جناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر علم آن حضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد از صدمه
بهادران موکب همایون درهم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد به میرزا حسن بیک مستظهر شده روی بدار السلطنه
هرات نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمایه در آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب
انعطاف داد و بعد از انقضاء چهل روز بار دیگر برافعت فتح و ظفر بمستقر دولت و اقبال ایلغار نمود و در شب سیوم
صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان درآمده و میرزا محمد یادگار را به جهان جاودان روان نمود و در اواخر همین سال
در موضع چکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داده آفتاب فتح و نصرت از مطلع اقبال
آن حضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی به هزیمت نهاد پس از آن از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در
تحت تصرف خاقان منصور قرار گرفته تا شهور سنه اثنی و تسعمایه در غایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال
اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن اوقات بجهة عارضه مفاصل عنان بمهار پادشاهی
گردون علام از رفتار بازمانده هر یک از اولاد امجاد آن حضرت خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشت و در شعبان
سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن چشم و چراغ دودمان صاحبقران و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره
قتال التهاب یافت و سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و برین قیاس
چند کرت دیگر میان پدر و پسر گرد نزاع و نفاق افتاده بالآخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بحکومت مملکت
بلخ با توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نپیمود و در سنه احدی و عشر و تسعمایه خاقان منصور
بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هرات نهضت فرمود

و بعد از وصول بمنزل بابا الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر پادشاهی گشته و در آخر روز یازدهم ذی‌حجه
مذکور به ریاض جنان انتقال نمود و آن حضرت نزدیک بسی و هشت سال در دار الملک هرات اقامت داشت و بر سبیل استقلال
در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و شش سال رایت دولت و اقبال برافراشت
خواجه عبدالله اخطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و علاء الدین علی الصاینی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره
و برادرانش خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و خواجه
عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی میکال و خواجه
و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نعمت الله سرخ و سید زین العابدین و خواجه جلال الدین قاسم فرنخودی در
سلک وزراء خاقان منصور انتظام بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه
کمال الدین حسین کرکی و سید شمس الدین محمد امجانی و خواجه غیاث الدین محمد عادل شاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله
مروارید و قاضی برهان الدین محمد سروی و میرک جلال الدین قاسم و مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد
مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید حلالی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی
و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی به نوبت بدرجه صدارت آن حضرت صعود نموده اند و چون مجملی از سیر
ستوده خاقان منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع و امور تافت
و منه الاعانة و التوفیق

گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت باسعادت آن پادشاه عالی جاه کامکار

از کرایم نعم و جلایل آلاء ایزد
عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو انساب است که مستلزم مکارم اخلاق و حبیب
محاسن آداب باشد بنابر علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت صحت نسب نموده اند و تعظیم شأن
و سمو مکان آبا و اجداد مفاخر و مباهی بوده اند و بی‌شایبه اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر
خلاصه دودمان سلاطین صاحب قران بود و نقاوه خاندان خواقین کشورستان زیرا که والد آثار پسندیده
اطوار آن حضرت و کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان

و والده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان بیگم امیرزاده علی بن امیرزاده اسکندر بود
از قوم چیکدای که بهشت واسطه بچنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بیبی فاطمه بود بنت امیر تجیر بن خلیل بن بودون
بن [illegible] کیدکان بن توتنه خان و والده بیبی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایسن تیمور خان که از اولاد کبک خان است
و مادر قتلق خانم بکینه خاتون بود که او را بیبی تونتق میرزا کی گفتندی و بیبی تونتق دختر قدوة السالکین شمس الدین محمد [illegible]
و آن جناب ولد شیخ عبد الواحد پسر خواجه عبد الهادی است و آن جناب خلف صدق مقرب حضرت باری
خواجه عبدالله انصاری و مادر نیک اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیگ
بن امیر موسی که از قوم تاجرت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر مهد علیا آکا بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر
بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم است بنت میرزا میرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم اوردن سلطان بود بنت
سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان بن [illegible] خان بن [illegible] خان بن اوکدای قاآن مصرع کس را بود چنین نسب در عالم
ولادت باسعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه ۸۴۲ در میان شرف و شمال دار السلطنه هرات نزدیک بمنزل پل
زنگی در سرایی که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب اشراق همایون و انوار کوکب روز افزونش
تمامی ربع مسکون را صفت آبادی و نضارت داد و [illegible] جمال جهان آرایش دید دیگر از خورشید
اقتباس نور نکرد و مشتری صاحب [illegible] تا از فروغ ناصیه بهجت افزایش بهره ور گردید سرمایه سعادت جاودان
اندوخت و هنوز آن غنچه گلزار کامکاری از نسیم صبا [illegible] بتمام شکفته بود که شمایم فرمان فرمایی از احوال و اقوالش مشام جان
رسید و هنوز آن نهال جویبار [illegible] از لوامع انوار نشو و نما بر نکشیده بود که دلایل آثار حلاوت بخش کشور
گشایی از حرکات و سکنات شعارش ظاهر میگردید بیت همان دم که گل بر فروزد زباغ * شود بوی او عطر بخش دماغ
همان دم که باید از شرق مهر * کند عرض بار روشن از نور چهر و خاقان منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت
در مهد رعایت و حجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هر چند بزرگتر میشد
امارت جاه و جلال و علامات سعادت و اقبال از صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهرتر میگردید
هرکس از اهل فراست بدیده کیاست در جبین آن آفتاب می‌نگریست میدانست که عنقریب بر اوج کمال

ترقی خواهد نمود و سرکشان اصحاب درایت به بروز آیات اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش حاکم شده بعضی از
به خاطر میگذرانیدند که علی اسرع الحال مفاتیح ابواب امانی و آمال بر روی روزگارش خواهد گشود آثار اکرامش از ناصیه عالیش
بر چهره او چون روز پیداست **گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان جوانی**
و مشرف شدن آنحضرت بمصاهرت میرزا سنجر در عین نشاط کامرانی چون مدت هفت سال از
سن شریف خاقان منصور سپری شده چهار سال درگذشت فی سنه تسع واربعین وثمانمایه سلطان غیاث الدین منصور روی به
جوار رحمت ملک غفور گشت و آن دریتیم صدف شرف هفت سال دیگر یتیم و دولتخانه خویش بوده و در وقتی که نه
ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی طی نموده و از زبان هاتف اقبال مضمون این مقال استماع فرمود که **بیت**
ای چارده ساله قرة العین . بالغ نظر علوم کونین . فارغ منشین نه وقت بازیست . وقت هنر است و کارسازیست
با والده ماجده خویش طریق مشورت سلوک داشته بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آن جناب
بر لوح ضمیر نگاشت و میرزا ابوالقاسم بابر آن حضرت را منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانید و مواجب مناسب تعیین نموده
بر روز لطف مجدد و تفقدی مهید بظهور می‌پیوست و در شهور سنه که میرزا ابوالقاسم بابر در ظاهر سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید
مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظه قرابت ملاقات سلطان سعید میل فرمود و از میرزا ابوالقاسم بابر جدا شده
بسمرقند شتافت و در روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بر وجنات احوالش تافت مقارن آن حال میرزا
سلطان اویس بن میرزا محمد بن میرزا بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر
شاهزادگان بی‌اعتماد گشته خاقان منصور را با سیزده کس از نوابان در قلعه سمرقند محبوس و مقید ساخت و در آن
که یوسف طلعتی را عزیز مصر سلطنت می‌باید شد از کید اخوان در تنگنای زندان محنت ... و سلیمان حشمتی را
که بر تخت ... میباید بود از عذر دیو سیرتان و مکر بداندیشان مضرت نگردد **بیت**
نافه مشکین اگر بندش کنی در صد حصار . سوی جان پرواز جوید طیب جان افزای او . القصه چون این خبر محنت اثر
در دار السلطنه هرات بعرض مهد علیا فیروزه بیگم رسید مصحوب قافله غم واندوه همراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند
گردیده بعد از وصول معتقد از سلطان سعید التماس مخلص ولد ارشد کرده ملتمس مبذول افتاد و آن آفتاب عالمتاب

از عقده کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد **مصرع** منت خدا را که همایون کوکبه
از عقده کسوف برون آمد آفتاب . و خاقان منصور از آنجانب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل
کرده بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر استسعاد دریافت و تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار شجاعت از خدمتش بیرون
نگذاشت و بعد از آن بجانب شتافت میرزا معز الدین سنجر بدیده بصیرت نور دولت و اقبال در ناصیه آن خاقان ستوده
خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرده بمهابت اشفاق و عطوفت اظهار ساخته صبیه طیبه گزیده دوشیزه مخدره عفت
دیگر که سلطان بیگم نام داشت به حباله نکاحش درآورده و چند روز از لوازم جشن و سور و مراسم لهو و سرور مرعی بود
و بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق با رویهای چون آفتاب جامهای شراب
ناب در گردش آورده صیت آن وصلت همایون از شرفگاه ناهید و عشرتگاه خورشید درگذشت از عکس چهره ساقیان
بزم طرب گلزاری بود پر آب و تاب و از تاب شراب بی‌حساب رخسار خوبان لاله زاری می‌نمود در غایت سیراب مغنیان
نغمه‌سرا ... نغمات دلکش و نواهای روح افزا ... به قانون ... زلف
درآورده و سازندگان دلنواز ... انبساط مردم به آهنگی دیگر و نوای عشرت گر
دلهای مجلسیان را با تار عشق و محبت مقید کردند . خوبی ساز و خوبی آواز آن . پیر دهر یکی به هزار دل
چون شد جمع مرد و در یکجای . کار صاحبدلان بود مشکل . و در روزی که طوی بزرگ بود توقع انجامید میرزا سلطان سنجر
قضاة و اعیان و امرا و نوئینان را خلع فاخره پوشانید و در میان خاقان منصور و آن عزیزت نژاد پری چهر عقد الفت
در رشته انتظام یافته با اندک زمانی از رشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود سلطان بیگم بدر دانه آبستن
و چون آن گوهر شب افروز از درج کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد به سلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شد و نوای تهنیت
و نشاط از ایوان کیوان درگذشت و چندگاهی میرزا معز الدین سنجر و خاقان منصور بدین وفور با یکدیگر در مقام مهر
و محبت بسر بردند بالاخره بین الجانبین صورت مخالفت روی نموده چنانچه خامه مشکین شمامه بشرح آن زبان خواهد گشود
ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت او با میرزا معز الدین سنجر
چون عنایت وهاب بی‌منت عز شانه مقتضی آن بود که خاقان منصور را بی‌منت غیری آرزوی استقلال بر تخت

سلطنت و اقبال نشاندند و تاج و باج خلافت را بفرق فرقدسای او سرافراز گردانیدند و در آن اوان که در مرو شاهجهان اقامت
داشت امری بوقوع پیوست که از مخالفت میرزا سنجر ظاهر شد و بر زمین ملک ستانی نقش صورت حال آنکه در شعبان
سنه [illegible] که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا [illegible]
سنجر خاقان منصور را در مرو به نیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد مقدسه تافت و در غیبت
میرزا سنجر بیان خاقان [illegible] چنین ارادت کرد از برکشیدگان دولت سنجری بود غبار غدر ارتفاع یافت
حسن مقصد حبس آن حضرت نموده و بدین خیال باطل جبال محال را بعرض رسانیده خاقان پردل با پنج سوار جلادت آثار
از شهر بیرون خرامید و بسعادت نهضت کرد و در رایت جان علی بیاول با هشت سوار از مردان جرار به آن حضرت
ملحق شدند و خاقان عالی گهر بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته عنان یکران بجانب شهر انعطاف داده و پید خندق
برود در آمده و امیر حسین را [illegible] ساحت پای رفعت و کامرانی بر سپند جهانبانی نهاد و زمین مقدم شاه و جوانبخت
برتبت برگذشت از آسمان هشت و در روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیگ شیرازی و شیخ ذوالنون عرب
و امرا ایل اوغلی باسم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهت [illegible] پرانیدن از شهر بیرون رفته بود بیکبار
شمشیر غدر از نیام انتقام برکشیدند و بولدی شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خواص خاقان عالمیان را در دیوان
شربت شهادت چشانیدند و علم بغی و طغیان بر افراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه‌ها را مضبوط ساختند و در مقام
استحکام برج و باره شده صدای عصیان در خم طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جان علی بحیله گرد از
از شهر بگریخت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانیده و آنچه دیده بود معروض داشت همان لحظه آن زبنده [illegible]
و سریر مانند خورشید جهانگیر که از برای قلع حشم ظلام بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با هشت
نفر بهادران برجی که بطرف کاجیکان است برآمد و مردی را که آن طرف متکفل بود بزخم پیکان دیده دوز ساخت
بنابر آن در شهر [illegible] و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام که بمخالفت خاقان آفتاب احتشام هیجان [illegible]
جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پایان آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویان دانستند خاک بوسی
برونق دولت خود دریچه روی بصوب فرار انعطاف دادند لاجرم در وقتی که حرز ثوابت و سیارات از اعلی

برج منتصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج پایین آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول
بدان منزل حسین چرکس و بردوم ایراجی [illegible] بملازمت مبادرت نموده قرب دویست سوار در ظل رایت
نصرت شعار مجتمع گشتند و مقارن آن حال میرزا سنجر بمستقر عز خویش رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکر را از عقب
موکب همایون ارسال داشت و در میان مرو و ماخان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بجز تیغ و
سنان بر مرویان غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا ببیات اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جان علی بیاول را
بدرجه شهادت رسانیدند و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دلشکسته گشته میدان کارزار بمخالفان کینه گذار
باز گذاشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج کس نماند و مع ذلک آن [illegible] مردانگی بنوعی آثار
شجاعت و فرزانگی ظاهر ساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته و هر لحظه بر صف مخالفان تاخته و چون لشکر
سلطان سنجر بیاری [illegible] و قتل احمد از اصابت عین الکمال اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون [illegible]
بمبالغه تمام آن حضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسخ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب
و خاسر بازگشتند و خاقان [illegible] بجانب مرو شاهجهان شتافته مدت پانزده روز در میان پنج ده و [illegible]
رحل اقامت انداخته اتفاقا از آن منزل کوچ فرموده موضع آخته اوجوز را از جار سم سمند جهان پیما رشک [illegible]
و چون در آن وقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت از آخته اوجوز امیر سلطان برلاس [illegible]
از خدام آستان آسمان بدانجا گریخت توقف مناسب نمود و خاقان منصور از آخته اوجوز پای مبارک در رکاب سعادت
انتساب در آورده و بمنزل بابا قنبر شتافت و از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده چند ماه هر چند روز در پایان [illegible]
در شدت آلام ایام از جام مصابرت نوشیده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد و در آن اوقات
چند نوبت میرزا معز الدین سنجر بر سبیل ایلغار لشکر بر سر آن حضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا اثر
صورت استیلا بر خاقان ظفر لوا دست نداد و آن حضرت در فصل شتا در بیابانی که در میان جیحون و مرو است
اوقات گذرانیده و پای در دامان شکیبایی پیچیده انتظار لطیفه غیبی می کشید

گفتار در بیان توجه خاقان دشمن شکن بجانب طرشیز و ظفر یافتن بر امیر بابا حسین

چون سلطان بدیع آن ربیع

که بواسطهٔ هجوم سرما در بادیهٔ اختفا ناپدید بود به یکبارگی ظهور خرامید و حرز و ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده

برفراز گنبد خضرا امیت الشرف خویش را محل نزول همایون گردانید خاقان منصور با مبیت دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده

بودند از یورت قشلاق بجانب کوک گنبد در نهضت نمود و از آنجا خواجه بردی بیاول را با چهار نفر دیگر جهت طلب آب

به پایاب روان فرمود و ایشان از آن حد و دست بر اسب رانده بنظر آن شهسوار میدان کامگاری آوردند و آن حضرت

اسپ را بر خدام سمت کرده بصوب طران روان شد و بعد از وصول بدان منزل ارس خواجه بخش که با فوجی از

لشکریان از سلطان سنجر گریخته بودند به موکب همیون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت گردانید

لوای جهانگشای بصوب [illegible] برافراخت و در اثنای راه بمصرد [illegible] ترکمان که از داخل لشکر میرزا علاء الدوله بودند در سلک

ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده التفات و عنایت یافتند و چون منزل یکی کون محل نزول آن شیر بیشهٔ مردانگی گشت

خبر رسید که امیر بابا حسن بواسطهٔ هجوم میرزا جهانشاه و ترکمان از جرجان گریخته و از طرف یورد در عقب موکب همایون

می آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان گیران بجانب

جرجان انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز بر سپاه شب تاختن آورد و لشکر انجم را مغلوب و منهزم گردانید

در منزل ابو بابیر بابا حسن رسید و آن پهلوان صف شکن بر زور بازوی خود مغرور شده مرکب شجاعت در میدان صلابت برانگیخت

وصف قتال آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بعنایات موفور امیدوار ساخته و حسام

بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت و بنوک شمشیر خونریز و زخم پیکان فتنه انگیز جمعی از لشکر بابا حسن

مجروح و بی روح گردانیده بر خاک ادبار انداخت و به یک حمله دلیران نیران حرب افروخته گشت و به تیر [illegible] شجاعان

سلامت بر دوخته شد گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت سرخ رمانی گرفت و پیکان تیر آتشبار

از سوز دل سرکشان گونهٔ لعل بدخشان پذیرفت **بیت** تف تیغ و خنجر چنان بر فروخت که بر چشم چرخ ماهی بسوخت

عاقبت از تاب حملهٔ خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقهٔ ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب

نصرت نشان بابا حسن را گرفته شعلهٔ حیاتش را به تیغ آتش فشان انطفا دادند و طایفهٔ از بهادران که ملازم او بودند

آنجا بدرگاه عالم پناه آورده لطف پادشاه را شفیع جرایم خود کردند و از دست عواطف بی دریغ خسروانه خلعت عفو پوشیدند

روی بجنگ آوردند و این فتح که مقدمهٔ فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنه اثنی و ستین و ثمانمائه

روی نمود و آن حضرت از اینجا به نسا رفته و مال بارس (؟) آن ولایت را گرفته بر امرا و سپاه خود قسمت نمود

ذکر توجه خاقان منصور بجانب دار الفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایت افزاینده بلاد و عباد

در آن ایام که ولایت نسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت فرجام بود شاه عرب و عبدالله

[illegible] و عبد الرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردان شده بموکب همیون پیوستند و خاقان منصور ملاحظهٔ حقوق

پدر [illegible] کرده محمود ترکستانی را که [illegible] مشهور است جهت تأکید قواعد موافقت و اتحاد بجانب [illegible]

میرزا سنجر [illegible] محمود را [illegible] فرموده حسن شیخ تیمور و شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب نسا و ابیورد فرستاد

از استماع این خبر آتش غضب خاقانی مشتعل شده خواست که جهت تفرقهٔ آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف

دهد اما در آن اثنا قریب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان به آستان سلطنت آشیان رسیده

عروس مملکت استراباد را در نظر آن حضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص دولتخواهی معروض داشتند که چون

حسین سعدلو که اکثر عظمای امرای ترکمان سمت توقف در جرجان دارد و حالا در خطهٔ جرجان لوای حکومت افراشته

غیری را بچشم در نمی آرد به یامن توجه خاطر همایون مغلوب گردد سایر ترکمانان را در خراسان مجال اقامت نماند

و کل آن ممالک موروث از خار طغیان مخالفان پیراسته گشته هر یک از امرای الوس جغتای هر جا باشد درگاه

عالم پناه را مرجع و ملاذ خویش دانند چون این سخن بر محک ضمیر خاقان خجسته تمام عیار نمود و از نسا بجانب استراباد

نهضت فرمود و مقارن وصول به [illegible] فرزند محمد خدایداد که پیش [illegible] در سلک امرای میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب

همیون ملحق گشت و بعنایت عنایت پادشاهانه سرافراز شده رایت [illegible] از [illegible] در گذشت

[illegible] روز از مردم [illegible] و پیاده بزین پاسیان پرجوش و خروش بملازمت رسیدند و شرایط [illegible]

بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار را سرمهٔ دیدهٔ بخت بیدار گردانیدند از آن جانب حسین سعدلو چون از توجه

خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمد و سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه عشر اول ذوالحجه

[illegible] خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت [illegible]

از جانبین به تعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و تمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال
و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه سعدلو حسین به افروختن غبار جنگ و پیکار از جای در
از توره گذشته شد و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده و شعله اشتعال آتش پیکار گشت خاقان منصور بنفس
نفیس پیش رانده از سرچشمه تیغ آبدار یکی از شجاعان ایشان را شربت هلاک چشانید و دیگری خود را پیش انداخته او نیز از زبان
تیغ جرعه ناخوشگوار درکشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده و بر یکدیگر تاختند
وادیم زمین را از خون کشتگان بسان لعل بدخشان گلگون ساختند **بیت** برآمد خروشیدن گیر و دار : در آمد ز بسیار آن کارزار
ز خون یلان خاک آغشته شد : تو گفتی زمین ارغوان کشته شد : سعدلو حسین و سپاه ترکمان چون دلیری خاقان منصور
و دلیران موکب ظفر نشان مشاهده کردند یکباره پشت بر معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه
ایشان را تعاقب نموده بسیاری از آن گمراهان را به تیغ بیدریغ گذرانیدند و سعدلو حسین و جمعی از سرداران را اسیر کرده
حسب الحکم به قتل رسانیدند و خاقان منصور بشکرانه این فتح نامدار محامد حضرت پروردگار عز شانه بجای آورده جمعی را که در
معرکه چوگان جلادت گوی سابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نموده و عورات مستورات ترکمان را از
پاس و سخط لشکریان ایمن گردانیده به رفتن وطن مألوف اجازت فرمود **بیت** چو از غایت لطف پروردگار
خدیو جهانگیر جم اقتدار : برافراخت اعلام فتح و ظفر : نماند از سپاه مخالف اثر : بر اطفال و نسوان خیل عدو
بجمعی که بودند بیراه رو : ز محض عدالت ترحم نمود : طریق سلامت بر ایشان گشود : لوای شریعت وری برافراشت
سپه را ز آزارشان بازداشت : ملطف چنینی و خلق چنین : فرستادشان زود سوی وطن

گفتار در بیان جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن

چون آفتاب عنایت بی‌غایت الهی از مطلع آمال آن زبده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان نجم
نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر چهره گشود گلزار مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان
پیراسته گشت و سپهر ستمگار از سر ایذا و آزار متوطنان آن دیار درگذشت خاقان منصور بمعاون دولت و اقبال گلشن
استرآباد را بمقدم شریف عشرت افزای گلستان ارم ساخته قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده و سادات

و قضات و اشراف و اعیان را به موائد انعام و اکرام بنواخت و رشحات سحاب محاسن شیم نوایر ستم فرو نشاند
و لمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از ظلمات ظلم باز رهانید چه رعایا از آسیب
حوادث که روزگار بر گردن ترکمان نهاده بود نجات داد و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از
تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان برگشاد **بیت** کشاد حشمت او دست عدل عالم
کشیده است او پای ظلم در زنجیر : و چون این جلوس همایون در بادی عشر اول ذوالحجه که مبشر به قدوم میمنت آثار
عید بود روی نمود محمد خدابنده و سایر امرا و الاثراد بعرض خاقان دین دولت رسانیدند که امسال چنان میباید که
خطبه عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا مابین الجانبین طریقه پسندیده موافقت و اتحاد بظهور پیوندد آن حضرت این سخن
بسمع رضا شنوده فرمود که خطبه بنام خجسته فرجام خواندند و روی زر از رخش القاب فرخنده ارتسام سکه قبول
یافت **بیت** خورشید در زمانش بخواست عین باشد : تا سکه چنینش سلطان حسین باشد : مقارن آن حال ایلچی و پیشکش الهی
از نزد سلطان سعید به پایه سریر سلطنت مصیر رسید و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مروت و اتحاد
بعرض رسانید و ایضاً معروض داشت که سلطان سعید فرموده که آن حضرت باید که در رفع اعلام شوکت سپاه ترکمان
و رفع اعدا در دین این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورده و در سلوک طریق مخالفت و معاندت این جانب خود را
معاف و معذور ندارد مقرر آنکه به ولایتی که از تصرف آن جماعت استخلاص نماید بر طارم زمان مسلم بوده مجلس او از تعرض
گماشتگان خاقان سعید مصون قلیچ درویش را بانعام موفور نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و حجه سلطان سعید
بزکات و تنسوقات لایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال بر ممالک خراسان برافراخت و خاطر عاطر
از امر بر آوردن امرا و ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب پار و جنید که بتصرف محمد قوچین
بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد قوچین لعز دولت قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را مقید و مأسور
نزد خاقان منصور فرستاد و آن حضرت بمقتضای کرم جبلی محمد مشتاق را بانعام اسب و خلعت نوازش کرده مصحوب
ابوسعید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که با وجود آنکه محمد مشتاق ملاحظه عهد و میثاق ننموده
بولایتی که بضرب شمشیر از مخالفان بر سمشیر ساخته بودیم درآمد او را مشمول لطف و عنایت ساخته بسید

منزلت روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش مواخات و مصادقت را مکدر نگذاشتیم و چون محمد شاه تاق و امیر سید
بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید اصلا برعایت جانب خاقان منصور نپرداخت و امیر سید را گرفته مقید و
محبوس ساخت و از آن زمان باز میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمید و روز
بروز به آبیاری باغبان تقدیر نشو و نما یافت تا ثمره آن در فضای روزگار بمساعدت لیل و نهار ظاهر گردید ذکر طلوع

آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت
از سایه مرحمت خاقان منصور

در اوایل سنه اربع و ستین و ثمانمایه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید
که بعضی از احشام عرب که در حدود دیار وجبه اقامت دارند معموره تعرض بمتوطنان آن دیار بر سانند و نسبت با آینده
و رونده نیز طریقه بی ادبی بجای می آرند بنابر آن عبد العلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت
مامور ساخت و عبد العلی بعد از سرانجام مهم اعراب بنواحی نشابور و سبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت و چون این خبر بمسامع
سلطان سعید رسید امیر علی فارسی برلاس و حسن شیخ تیمور و امیر بوزسعید و امیر سید مزید را بدان جانب روان گردانید
و عبد العلی ترخان از توجه امرای خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود و چون بخلاف حکم همایون متعرض مملکت
سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر وی غضب فرمود و امرای سلطان سعید بعد از وصول بالکای رادکان عرضه داشتی
بدرگاه ارسال داشته مضمون آنکه عبد العلی ترخان بمجرد استماع خبر توجه بندگان جهان مراجعت بجانب استراباد انعطاف داد
بمیرزا سلطان حسین پیوست و آن حضرت در غایت حشمت و عظمت در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال
افراشته غیری را سزاوار شهریاری نمیداند سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان پیش نهاد
همت ساخته با تمامی سپاه خراسان روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی بدان جانب روان شد اما خاقان منصور چون خبر
وصول امرای سلطان سعید بالکای رادکان استماع فرمود با فوجی از نهبا در آن حین که از بر ایشان ایلغار فرمود و بعد از آنکه
نزدیک بمخالفان رسید شنید که سلطان سعید با لشکری گرانمایه بمساعدت میرسد بنابر آن رعایت حزم کرده باستراباد
بازگشت بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار نموده و حصار را مضبوط سازد و از سر تمکن و وقار بر افعت و محاربت خصم پردازد
در آن اثنا احمد و بابا یادگار بابا قوت بارزم حلاج پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن مرخود شدی

تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت و صنوبری در نواحد شباب حیوة حضرت در رود و سید گشت لاجرم خاقان منصور
صلاح مقابله و مقاتله ندیده استراباد را باز گذاشت و رایت آفتاب اشراق بصوب اعرجه و خطه اداق برافراشت
اهالی جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان و از منفعت محروم ماندند سیل سرشک از دیده خونفشان روان ساختند
و از سبزه زار آن دیار پی سروقامت پادشاه کامکار خاصیت رنگ یا عار گشته اشجار بحیره وار سر بهوا افراشته
و در آن شب به موافقت بازماندگان جرجان اشک باران از دیده غمام روان گردید و چشم زمانه مانند مردم آن دیار مدت
سیل سرشک از فواره سحاب باران گردانید تا مدت سه شبانروز حال برین منوال جاری بود و در آن ایام اصلا آفتاب
حبابات جمال نمی نمود و بنابر آن لشکریان سلطان سعید را میسر نشد که موکب آن حضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض
بر روی لشکریانی که بمساعدت رکاب ظفر مآب متوجه بودند نگشایند و خاقان منصور چون هفت روز طی مسافت نمود با یکصد
کس بکنار آب اتویه رسیده بکشتی و پل عبور نمود و سلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آن حضرت شنود متعاقب نصرت و اقبال
شده باستراباد شتافت و ایالت آن مملکت بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و عنان مراجعت بصوب خراسان
تافت ذکر شمه از مخالفت خاقان منصور با پیر بداق سلطان و مصطفی خان و بیان
نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

چون حضرت منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا
کنار آب اتویه را از فر دولت و نزول موکب سلطنت غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم میرشاد و سلطان علی
که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادان و خرم شده عز بساط بوسی حاصل نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان ستوده
آثار گذشت که عبدالرحمن جاورد را بسفارت نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد فرموده استمداد نماید و مصطفی خان
در آن زمان در سلک خواقین الوس اوزبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت می افراشت القصه
بعد از آنکه عبدالرحمن جاورد یبار دوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغی
رسانیدند و نکس از آن جماعت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند چون بر تحقیق و استکشاف آن حال اقدام
نمودند وضوح پیوست که پیر بوداق سلطان که برادر مصطفی خان است در آن نواحی منزل گزیده بنابر آن خاقان منصور آن مردم را
گذاشته به پیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داده سخن صلح در میان آمد عقد اتحاد انعقاد یافت و در خلال آن

احوال پربداق سلطان را داعیهٔ وصلت با خاقان بلندمنزلت بر خاطر گذشت و خواست که بنای مصاهرت به
قواعد مظاهرت مستحکم گرداند و کریمهٔ حجرهٔ پادشاهی را که همشیرهٔ آن مظهر لطف و رحمت الهی بود بحبالهٔ نکاح خویش [illegible]
و چون قبل ازین مصطفی خان قاصدی باستراباد فرستاده از خاقان والانژاد این التماس کرده بود و آن حضرت جواب
داده که اگر مشیت حضرت عزت بمشیت این امر تعلق پذیرفته باشد بوقت خود انجام خواهد یافت ملتمس پربداق
سلطان را بقبول نفرمود اما بعد از الحاح و مبالغهٔ امرا بر رضا اجابت [illegible] درّة التاج سلطنت با کوکب خانیت از درج [illegible]
و دری برج دولت با کوکب اوج سعادت اقتران نمود و زمرهٔ از امرا مصطفی خان که همراه پربداق سلطان بودند پس [illegible]
حال بر منوال مدیدا ازوی جدا گشته بحضرت خاقان شتافتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنا بر آن میان برادران
نزاع در میان آمده خاقان منصور به پربداق پیوست و از جانبین سپاه بمیدان قتال و جدال گشته چندین نوبت
صورت ستیز و آویز چهره گشود و آخر الامر مصطفی در شهر وزیر که دارالملکش بود متحصن شد و خاقان منصور باتفاق پربداق
سلطان آن بلده را محاصره فرمود و مدت چهل و یک روز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر وزیر مقام داشتند و مردم
از درون و بیرون بساحت مخاصمت و محاربت پیموده همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند و در آن ایام بیست و
پنج نوبت مقاتلت اتفاق افتاد و از طرف طایفهٔ از اهل بسالت را انهدام بنای زندگی دست داد عاقبت مصطفی خان
چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را براندازد و از در مصالحت درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدی
نزد خاقان منصور فرستاده ما فی الضمیر خویش پیغام کرد و آن حضرت ملتمس او را بعز اجابت مقرون گردانید و شرایط
انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان بایمان تأکید پذیرفته مصطفی خان شنقار خاصهٔ خود را جهة خاقان منصور [illegible]
فرمود و آن حضرت بجائزه بهبود نام را که نظیر آن بارگیری در عرصهٔ جهان بجولان درنیامده بود به مصطفی خان ارسال نمود
و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصرهٔ شهر وزیر فراغت یافت [illegible] آن صوب [illegible]
و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل بنشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنهٔ خمس و ستین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که سلطان
سعید از هرات جهة مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده بمحاصرهٔ قلعهٔ شاهرخیه اشتغال دارد بنا بر آن امر
خاقان عالمیان فرخنده عزیمت [illegible] پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک از امید سپاه بجانب

استراباد نهضت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم آن مملکت بود با جنود نامعدود به میدان قتال اقبال نمود
و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع امان خاقان منصور طلوع نمود و از امرا سلطان محمود
میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر اله بردی و بعضی دیگر از سرداران کشته شد شاهزاده عنان بوادی
فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور به استراباد درآمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت
نهاد و خطهٔ جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی عزت افزای برج آسمانی گشت و خطبه کرت بعد
اخری باسم و لقب همایون ذات شریف مزین و مشرف شده صیت این فتح از سبز ذروهٔ نه پایهٔ فلک گردون گردان
درگذشت و آن حضرت والانژاد در نشر [illegible] ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند در غایت فرح و انبساط
اوقات خجسته ساعات را بگذرانید و بعد از ان ضبط آن مملکت بعبدالرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بصوب
دارالسلطنهٔ هرات بدولت منعطف گردانید **بیت**
سعادت همرکاب و بخت همراه — طرازش نقش نصر من الله

ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخرهٔ هراة و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن اوقات

صاحب همتی که عرصهٔ
هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقهٔ میم نماید بمجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت فرماید و عالی همتی که
فضای وسعت نمای سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورت اعتبار درنیاید جز بارتکاب عظائم امور ابواب دولت و سرور
بروی روزگار خود چگونه گشاید بنا بر علی هذا چون خاقان ظفر لوا خاطر آفتاب ضیا از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت
بجانب خراسان نهضت فرمود و کمند همت بر تسخیر آن ولایت انداخت و این خبر بمسامع امرا سلطان سعید رسیده و امیر سید
اسمعیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود دشت [illegible] و سبزوار بودند عنان ریز خود را بدارالسلطنه هرات رسانیدند و در شوال
سنهٔ مذکوره مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب حصارداری بکل وجهی مرتب گردانیدند امیر مظفر که داروغهٔ آن بلدهٔ
بهشت نظیر بود ضبط دروازهٔ ملک را متعهد نمود و امیر عبدالصمد دروازهٔ هرات را تکفل فرمود و دروازهٔ فیروزآباد
بحاکم آن بلده و امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازهٔ قبچاق بامیر یار احمد همت انتساب پذیرفت و دروازهٔ
خوش [illegible] سلطان حسین ارلات مقرر گشت و سهام برفراز برج و باره فریاد و فغان حاضرباش از منزل کیوان
حصار بجز درگذشت سید اسمعیل ارغون و امیر سید مراد بطریق کومک مقرر بودند که در جمیع اطراف و جوانب شهر [illegible]

بجای آورده تمامی محافظان دروب و بروج را به استحکام احتیاج معاونت می‌نمودند و خاقان منصور نخست بجانب برج
و آن حظیره را در حیز تسخیر کشیده و ایالتش را در عهدهٔ یکی از اهل اعتماد کرده عنان بارهٔ جهان نورد به هرات منعطف کردند
و روز دوشنبه بیست و چهارم ذی‌قعده از راه کوه مختار به کوچهٔ خیابان درآمده باغ زاغان را نشیمن همای اوج سلطنت
و به تصور آنکه شاید مردم هرات پی ارتکاب جنگ و پیکار دروازه‌ها بگشایند چند روز از اشتعال آتش قتال را در حیز
تاخیر انداخت و حال آنکه هرویان به هواداری سلطان سعید از اندیشهٔ عاقبت دور بوده روز بروز در استحکام برج
و باره و تهیهٔ اسباب قلعه‌داری و مقابله و مقاتله می‌افزودند و در آن اثنا روزی خاقان منصور با خواص حضرت
از ازدحام خیل و حشم بعزم حمام برابرش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود
بسرعت برق و باد به شهر شتافته این خبر را با امرا رسانید ایشان این معنی را فوزی عظیم پنداشته همت بر صید آن شاهباز
فلک دولت و اقبال گماشتند و بدین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند اما چون
خسرو ثوابت پایه بهمان برخنگ فلک سوار شده تیغ از دهام برکشید از ازدحام لشکر ظلام نیندیشید و تیرشان هرچند
نخجیر و آهو را گله به سر بیرون دواند بیت اگرچند بسیار باشد گوزن ¤ ندارد بر شیر یک ذره وزن ¤ همایی که بر اوج عزت بود
ز گنجشک بسیاری کی برد ¤ و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام در عروهٔ وثقی توکل زده
مانند بحر موج زن و شیر صف‌شکن عنان بجانب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بر آن حشر بیکران تاخت
و در حملهٔ اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت و بقیة السیف پشت بر هزیمت نموده روی به شهر آوردند
و به هزار حیله خود را به برج و باره رسانیدند و دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز حال بر همین منوال گذشت
و ساکنان هرات را خیال اطاعت و انقیاد در دل گذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در الکای کهدستان
قبهٔ بارگاه با اوج مهر و ماه برافراخت و دو سه نوبت با عساکر نصرت آثار نزدیک به دروازهٔ خوش رانده جنگ
درانداخت اما بر کمال استحکام شهر و فرط بی‌باکی نوبخاک دلاوران بهرام هنگام صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر پیکر از کهدستان
در حرکت آمده در خنجه با ذروهٔ اجلال نزول فرموده و اکثر مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت
خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشعل ثوابت و سیار در بروج سپهر دوار از جانب

دروازهٔ فیروزآباد و باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند و به زخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هرویان را
مجروح و بی‌روح گردانیده آثار کمال دلاوری ظاهر ساختند مردم هرات نیز در اکثر آن ایام دروازه باز کرده جنگ را
پیش می‌بردند و امیر حسین شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ژیان و ببر دمان به میدان مردان تاختند و لوازم غایت شجاعت
بجای آوردند از ملازمان موکب همایون هرکس مرتبت هرویان گرفتاری شد گوش و بینی بریده و از شهر بیرون می‌فرستادند
و از شهریان نیز هرکس به پنجهٔ تقدیر گرفتار و اسیر می‌گشت لشکریان چنبر و جبابجز او را از همان شربت جرعه‌ای می‌دادند
در این اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با محمد بیک جوکی صلح کرده از آب آمویه عبور نمود و بنابر آن عازم
... آن پادشاه عالیجاه گشته در بیست و هشتم ذی الحجه از جنجه با دعبوب کنار آب مرغاب نهضت فرمود و چون
در ولایت بادغیس منزل تودن از نزول خاقان دشمن شکن عبرت ازای این سبزه گلشن گشت قاصدی از پیش
امیر مظفر برلاس که در ایام محاصرهٔ هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود در رسید و بشرف عرض رسانید
که امیر سعید مزید و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ قهر و دلیران ماوراءالنهر حبث همه شد خوی و همه جنگ جوی
بسته‌ای و جنگ آوری کرده خوی ¤ بعزم تاختن مؤخر حرب به منزل موری آمدند و میرزا سلطان ابوسعید نیز بسعادت
می‌رسد خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سران لشکر سنت مشورت بجای آورده خواطر اکابر و اصاغر بر آن
قرار یافت که به یک حمله ابطال رجال نیران جنگ و جدال برافروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعلهٔ سنان
جان بستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از منزل تودن کوچ واقع شده در منزل ترناب امیر مظفر
برلاس به موکب سپهر اساس پیوست و خاقان ظفرمآب از ترناب کوچ شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور را مانند کمند
دادبار از موکب نصرت آثار بگریخت و به جانب شتافته در دامن دولت سلطان سعید آویخت و چون منزل پستر کی
نزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت آغاز اختلاف در رای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از پیش قد اتفاق
متجاوز در گذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ست و ستین و ثمانمائه علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمده بعد از وصول
خاقان منصور آن قلعه را با امیر سعید آقا سپرده موکب گیتی نورد از راه ابیورد عازم استرآباد گشت و با جمعی از ملازمان بکدل
طی مراحل و منازل فرموده قرین سعادت و عافیت بدارالملک جرجان رسید و عبدالرحمن ارغون که با ثقات

خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت می نمود طریقه پیاز و نثار بجای آورده جشنی پادشاهانه
و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خواص و زمره اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط
برگشاده و باده گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمه عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ
بلند شد **بیت** بگردش درآمد می لاله گون ∴ به آهنگ چنگ و نی و ارغنون ∴ گرفته بکف ساقی گلعذار
شرابی به از لعل نوشین یار ∴ مغنی بالحان مردم فریب ∴ ربوده ز دل اهل مجلس شکیب ∴ ز بر جستن زدن طبلهای گران
بشد هوش دور از سر سروران ∴ نه عشرت اندیش صاحب کرم ∴ گرام سپاه و دبیران حشم ∴ به قانون جمشید و آیین کی
بنوشیدند یک هفته غافل ز می ∴ درخلال این احوال خبر به تواتر انجامید که سلطان سعید چون از توجه موکب همایون
بجانب جرجان خبر یافته تخت به قلعه ترشیز شتافته و امیر سید آقا را اسپهبد کرده عنان یکران بدین جهت تافته لاجرم خاقان
منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم و احتیاط در نوردیده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته
تمامی آن جماعت متفق اللفظ والمعنی معروض گردانیدند که اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه
در غایت قلت مناسب چنان می نماید که مملکت استرآباد را بازگذاریم و دست در حبل متین شکیبایی زده مهم
وجب چند گاهی در توقف داریم و خواطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب اوداغ قرار یافته چون پرده شب فام
صفحه روزگار ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت
و در آن شب دیجور که نور باصره از رؤیه اشیا عاطل بود راه غلط شده عبور بر مجری افتاد که بواسطه بجای
دریا بود و در کل و لای انواع تعب و محن بر خاقان عالیجناب و ملازمان موکب نصرت مآب رسید و در وقتی
که ملاحان قضا و قدر کشتی زاندند و آفتاب در بحر اخضر فلک انداختند آن مهر سپهر سلطنت از آب بگذشت و تا
در منزلی توقف کرده چون جمعی کثیر از امرا سلطان سعید با جنود نامعدود از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت
و در چهار شبانروز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در اداغ نزول اجلال نموده ظل عاطفت بر مفارق
ساکنان آن حدود مبسوط داشته همگنان را به وفور انعام و احسان نوازش فرمود **ذکر فتح شهر وزیر و بعضی**
دیگر از سوانح خجسته آثار چون خاقان کشورگیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع اداغ

آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن دیار در سایه علم بلند پایه مجتمع گشته مشمول عواطف و مکارم خسروانه گشتند
و دولتخواجه اوزبک را که از زمره اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با ظرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان
فرستاده پیغام داد که بنابر ارتباط علاقه ابوت و بنوت و اتصال سلسله محبت و مودت بخاطر خاطری گذرد که بجانب
توجه نماید و چند روزی طریق احتیاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورگشایی موجب اقتضای رای صواب
نمای عمل نماید و دولتخواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات
بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده و بهر ولایت از
ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب شریفش مزین گردیده و بحسب تقدیر درین اوقات فتوری در قواعد سلطنت
راه یافته لاجرم دغدغه می شود که چون آن حضرت بدینجانب تشریف آورد چنانچه باید و شاید از عهده خدمت
و ضیافت بیرون توانیم آمد و اینمعنی موجب طعن عیب جویان گردد الکاه عثمان ولد محمد صوفی توقرات و یعقوب اغلان
را باستقبال موکب همایون مقرر ساخته بود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولتخواجه روز یک را اجازت
داده و بنفس خویش روی بمغلتاق نهاده و دولتخواجه به پایه سریر سلطنت مصیر رسید و آنچه دیده بود و شنیده بود
معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از اداق در حرکت آمده کنار جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن
منزل بتحقیق پیوست که عثمان توقرات بخلاف مصطفی خان داعیه خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد و نکته عصیان
بر خیال محال بر لوح ضمیر نگارد بنابر آن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب اصف اوکوزی مضرب خیام
عساکر نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور بمسامع اهالی شهر وزیر رسید جمعی کثیر از اصحاب جلادت
از آن بلده بیرون آمده در میان بنا و بازار شهر نخستین بودند و آن شب به قدم محاربت پیش آمدند و روز دیگر
شهسوار عرصه سپهر درع مصقول صبح در پوشید لوای خطوط شعاعی از فراز حصار نیلگون گردون مسخر گردانید
محمد علی برادر عثمان توقرات که پسر زاده ابان مشهور بود از دیوار بست ظاهر شهر پیدا شد و به فضای صحرا خرامید
صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مغرور شده از جانبین آواز نفیر و سورن برخاست از غریو
کین مردان جلادت آیین آتش محاربت افروختن گرفت و از نیزه آن قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران

صف بزد صفت احتراق پذیرفت و در آن اثنا محمد علی از عقب جوالغار کرسر کرده آن دولتخواه او کشته بود
درآمد و او را دستگیر کرده به قلعه درآورد اما سایر مخالفان تاب صدمات سپاه شجاعت صفات نیاورده
بقلعه گریختند و دروازه‌ها را استحکام دادند و برزیر برج و باره درآمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و بیازان
موکب همیون سپرها و تورهای را در سر کشیده پای مردی و مردانگی از خندق گذشته‌شد و مانند کبک دری بجانب
رز صعود نمودند و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب ما النصر الا من عند الله وزیدن آغاز نهاد و در باغ
مسکین فوایح ظفر و فیروزی از کارزار و خنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان
ترخوات با تمامی اتباع و لشکریان فرار اختیار نموده شهر وزیر باز گذاشته و بندگان موکب همایون بتایید فتح الابواب
بدان بلده درآمده رایت تسلط و استیلا برافراشتند اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظلال عدل
و احسان جای دادند و بر سخات عمام برافشان در ریاض مملکت ناحیه در بان گردانیدند و رسوم ظلم و عدوان
بر طاق نسیان نهادند و هم در آن ایام عثمان ترخوات نیز لطف الله وانه را اشنیع جرایم و آثام خود ساخته بعتبه سپهر احتشام
آمد و عفو پادشاهانه شامل حالش گشته در خلال این احوال اهالی آن شهر و زیر بعرض آن رسانیدند که تاج و سر بر سپاه شده
که وطن اصلی او خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی جاری داشته ما را بدین دیار آورده بود امید آنکه این
بیچارگان بیجان و مان بمن عاطفت خاقان عالمیان بمسکن معهود معاودت نمایند و این ملتمس درجه قبول یافت
خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و اندک زمانی معمار عدالت آن حضرت جرجانیه را
معمور و آباد ساخت و بعد از چندگاه زمام ایالت آن مملکت در قبضه اختیار اقتدار سید زین العابدین جوی
نهاده و جهة مصلحت یورش خراسان بار دیگر با دلق خرامیده مقارن آن حال سلطان حسین تهید داری خدام آستان
خاقانی ما فلق درویش الله که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پیرش را کشته کیفیت
حال عرضه داشت ایستادگان پایه سریر دولت و اقبال کردند و موکب همیون بدان جانب شتافته پرتو
انوار معدلت بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارزم از لمعات ماه رایات
نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور اوروق همیون از آنجا گذاشته دیگر علم عزیمت بصوب خراسان

برافراخت و چون بجد و دمرو رسید و بوضوح انجامید که سید اصیل ارغون و حسن شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه
سلطان سعید آن ولایت را مضبوط دارند عنان عزیمت بجانب خوارزم معطوف ساخت

گفتار در بیان توجه موکب همایون بزم ورزم و دستیز و وقوع محاربه با امرای سلطان سعید در ولایت ترشیز

در شهور سنه که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ما وراء النهر با سپاهی پرخشم و قهر مراجعت کرده و بیلاق
بادغیس امعزب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود و خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا
از خطه خوارزم عزم انگیختن غبار رزم جزم فرموده عنان باره جهان نورد را بجانب خراسان انعطاف داده
مانند تیر سریع السیر در هیچ منزل ساعتی نیاسوده از راه بازرونیا و اسپورد کجد و دسبزوار و نیشابور در ترشیز
رسیده و عساکر نصرت مآثر بهر ولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان هر کس را دیدند
بقتل رسانیدند و سلطان سعید از استماع این خبر عنان تمالک از دست داده از ییلاق بادغیس بولایت توشیح شتافت
و از امرای کبار امیر شیر حاجی و امیر احمد یار با چند تومان لشکر از سپاه جرار بدفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزد فرمود
و امرا بر جناح استعجال بدان جانب ایلغار کرده فوجی کثیر از پی باکان نبرد جنگ در نواحی ترشیز بآن شیر بیشه شجاعت رسیدند و در
آن روز بحسب تقدیر زیاده از شصت سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آن حضرت دست در عروه
وثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده بمضمون کلمه میمون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گذرانید
و با آن جماعت اندک در برابر چهار هزار سوار دیو سیرت عفریت نژاد صف کارزار را بیاراست و چون
نزدیک به ملتقای سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گله آهوان نیندیشد و به سان باز بلند پرواز که کثرت تیهو را
بنظر همت درنیاورد بر ایشان حمله کرده و تیغ بیدرنگ از خون اهل ظلم و جنگ گونه یاقوت رمانی داده کمال مردانگی بجای
آورد و سمند براق مانندش سمند رمثال در میان شعله‌های معرکه پیکار بود در جولان و شمشیر اژدها آهنگش همچون نهنگ دریا
بیحاشا ورشسته کشتی حیات اعدا را در گرداب عرق می‌نمود به نوک پیکان خون افشان مرید دل مخالفان را چون
لعل بدخشان می‌سفت و از طعن سنان جان ستان دو حصه زندگانی سپاهیان طریق عصیان را از هم بادبری افکند
لاجرم گرد برداز بساط اغبر باوج گنبد اخضر رسید و سرها رسران و ستاره دلاوران با خاک راه برابر گردید **بیت**

سرهای سران فتاده بر خاک ❊ پهلوی دلاوران شده چاک ❊ سود اوران پی واسطه عنبری از لفظ گوهربار آن حضرت
باستحقاق استماع نموده که فرمود که در روز محاربه از تیر زنکش دشمنان پر شیر بضرب شمشیر خونریز من مجروح و برو
پر روح گشته و در آن معرکه سایر بهادران موکب همایون نیز مراسم جلادت به تقدیم رسانیدند و بساط جمعیت اعدا
در نوشتند امرای سلطان سعید چون حال بر آن منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان
تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت خسته و کشته صحرا با پشته برابر شده وحوش و طیور را مایده و ضیافتی
مترتب گشت **قطعه** در مصافی که اندران دو نفس ❊ تیغ را با گشتن قران بودی ❊ صد قران وحوش و طیر از این
فلک از کشته میزبان بودی ❊ و خاقان بعد از اختصاص بفتح و ظفر از حدود نیشابور و مشهد گذشته صحرای خان
از نزول همایون غیرت روضه رضوان گشت و از آنجا بنا بر استصواب زمره از امرا بجانب مرو شتافت و عساکر
منصور بعضی جهت سرانجام مهمات خود بشهر درآمدند و طایفه بمصلحت غارت و تاراج بر قری و قصبات متفرق شدند
و در آن اثنا امرای سلطان ابوسعید میرزا که بعد از انهزام یکدیگر پیوسته بجانب موکب همایون می آمدند بنا بر نیوشیدن
و چون بنا بر تفرق سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور بر اسب ازلاقی که از سایر اسپان طویله خاصه بمزید قوت و جودت
برفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی بصوب بیابان خوارزم آورد و بعد از وصول بمزار ارسلان بخاطر همایون
خطیر بود که تحیر براه خیوق رود و آن عبده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در صحبت حضرت خاقانی متوطنان آن
مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته نسبت بقرابت امیر ابوسعید که شاه و مان نام داشت لوازم فرمان برداری
مرعی نمیداشتند مقارن آن حال با یارت از عسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم آنجا را از وصول
آن حضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط کرده رایت مدافعت و مخالفت برافراختند پس رای
صواب نمای اقتضا نمود که چند کس از سبحان بر بالای جبه جامهای کهنه بپوشند و بر دراز گوشان سوار شده
به در قلعه روند و چون بحصار درآیند بنفس نفیس ظاهر آن قلعه را شتافته خنگ درانداز و تا بدین تدبیر فتح و ظفر
میسر پذیرد و برین خیال عبده نفر از امرا چون درویش و رسل امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیک و عبدالرحمن ارغون و حیدر علی
کوکلتاش و ولی بیک و شیخ ابوسعید جان دربیان و میر علی میر آخور و قتلغ جهره و شاه قلی بکاول و آقا جان

بموافقت و مرافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان دادند و از آب آمویه گذشته روی بسمرقند نهادند اما خاقان مظفر لوا
چون از قصبه بخنده کوچ فرمود و بعد از طی یکدو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هرات بموکب همایون رسیده
و بسعادت تقبیل رکاب عزت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید که تخت جمشید و تاج افریدون
آرزومند پای و تارک تست الکاء و خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابوسعید جان دربیان مارد علی را بهرات ارسال داشت و چون شاه الیه
بدان بلده فاخره درآمد جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال رعایا شده بودند به تیغ سیاست فرمود و بساط
عدل و داد ممهد گردانید و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده به هیچ جهت مزاحم و متعرض کسی نشود و چون نصفت و رافت
آن جناب بروایان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند و در روز چهارشنبه ششم ماه مبارک رمضان سنه ثمان
و سبعین و ثمانمایه موکب همایون خاقان منصور بخت و دولت همعنان اقبال و نصرت همرکاب بشتالکوه و تکاو رسید
سادات و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال استعجال نمودند و با انواع الطاف و اصطناع
سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و بخت حاجی بیک از نزول همایون رشک افزای سپهر بوقلمون شده و در روز پنجشنبه
هم امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب مشهد مقدس رسید و بسعادت زمین بوس مشرف گردید و در روز جمعه خاتم
در مسجد جامع دار السلطنه هرات خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب زینت پذیرفت و زر بسیار برسم نثار پاشیدند و خطبا
جوبتر که غلغله تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب منبر پایه گردون رسانیدند ❊ بیت ❊ خسرو کامران عدل طراز
شاه عالمیان بنده نواز ❊ چون قدم زد بسوی سواد هرات ❊ گشت ظاهر ز معدنش برکات ❊ روی زر شد زمین از نمایش
نقش سکه موافق کامش ❊ یافت از نام شاه دین پرور ❊ سر منبر چو روی زر زیور ❊ آب تیغش غبار فتنه نشاند
آتش ظلم فتنه جوی نماند ❊ از سحاب عدالتش عالم ❊ گشت چون گلشن ارم خرم ❊ والحمد لله علی ما انعم
والصلوة والسلام علی النبی الاکرم **ذکر وصول آن شاهباز اوج سلطنت و سرافرازی بیلاغ زاغان و مبسوط
ساختن حاج عدل و احسان و بنده نوازی بر مفارق اهل خراسان** بر وفق تجارب امم و صفت تو از اخبار عالم ❊ بیت ❊
تابیست امیر کیانی ❊ زیبنده تخت خسروانی ❊ سعادتمندی تواند بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت
و استقلال طلوع نماید سرگشتگان بوادی نامرادی را در سایه لطف و انصاف جای داده از آب آفتاب قهر

واصناف برسانند و تشنه لبان مسالک بیداد را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته بفضای راحت افزای بردلها
رسانند به گلزار ریاست و سرافرازی ازان درون آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار از پای ستمدیده بیرون آرد
در جویبار ایالت و کامکاری نهال اقبال ازان نشانند که سایهٔ مکرمت و دلداری بر مفارق سرگشتگان اندازد معمار همتش
مصور جهانبانی آن قصر مشید سازد که قصور بقواعد مبانی شریعت آخرزمانی راه نیابد و از نهمتش از افق کشورستانی
بدان نیت لامع گردد که شرار شر بر وجنات روزگار سالکان مسالک مسلمانی نتابد **بیت** بود معقود وشش از کشورستانی
رواج ملت آخرزمانی ۞ چو اعلام ایالت برفرازد ۞ رعیت پروری را پیشه سازد ۞ که تعمیر قصر عدل و احسان
پی آسایش اشراف انسان ۞ و چون در آن اوان که مهم میرزا سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ اران بتعجیل انجامید در
دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان غیر خاقان عالمیان ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان کسی نشانی
که ماصدق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاهی بی‌نیاز که کلام معجز طراز که مقالید السموات والارض غیر از حول
در عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت مملکت خراسان را بر طبق والله یؤتی ملکه من یشاء بقبضهٔ اقتدار آن حضرت و کامگار
داد تا در روز جمعه عاشر شهر رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم
بر سریر جهانبانی نهاده تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه عزت افزای اورنگ فیروزه رنگ
مهر و ماه گشت و دارالملک اقلیم چهارم از ترشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه در نضارت از فلک
معظم درگذشت و آن حضرت پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بملی حشم و اعلی نسیج روی بتمشیت مهام جهانبانی
آورده پرتو عواطف و اشفاق بر تنظیم امور جمهور ترک و تاجیک و دور و نزدیک و جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف انام گستر
و در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد احکام ملت بیضا قوانین مطاعه بنفاذ انجامید و در باب رعایت
سادات و قضات و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسید **بیت** شد از انوار عدلش ملک
زفیض همتش گیتی چو گلشن ۞ زفتنه اهل عالم را امان داد ۞ بعهدش عدل کسری رفت از یاد ۞ اساس شرع
و عاکوسش همه روی زمین شد ۞ و چون خاقان منصور مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید المرسلین
و برگزیدگان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت و خیر یشش محبت

و مودت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین صورتی بر خاتم دل می‌نگاشت در آن ایام
که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت شعشعهٔ انوار دین پروری بر اطراف آن ممالک تافت رای شریعت آرای
جهان افروز تقاضا نمود که خطبه و سکه را باسامی و القاب ائمه معصومین مزین گردانند و صیت این نیکنامی را در اطراف آفاق
انتشار دهد و آوازهٔ تجدید قواعد شریعت نبی هاشمی از ایوان کیوان بگذراند اما جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن
زمان در دارالسلطنه هرات بغایت معتبر بودند بپایهٔ سریر سلطنت مصیر شتافته و در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان
از تغییر خطبه منع نمودند و چون محل مقتضی عدم قبول آن جماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور سابق زبان
بقرائت خطبه گشود و هم در آن اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیهٔ عقد ازدواج با درة التاج سلطنت مهربانو بیگم
بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر همایون سر بر زده مجلس شرف را بوجود اکابر سادات و قضاة و علما زیب
و زینت داده مهد عصمت پناه را بآیین شریعت غرا حبالهٔ نکاح درآورد و محفل صحبت و شادمانی آرایش یافت
سپهر جاه ندیده عقد جواهر زواهر که سالها در جیب و دامن پرورده بود بصورت نیاز نثار کرد و در وقتی که عروس
سیم اندام ماه تمام در حجلهٔ فلک فیروزه فام نقاب از رخسار رافع الانوار برگرفت شاه عالیجناب با طلعت
چون آفتاب بحجرهٔ مهد عصمت ایاب خرامیده معانقه بر حسب کامکاری با ناهید اوج نامداری سمت وقوع پذیرفت
اما بحسب اقتضای قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا صورت الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چندگاه
خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده سلطان بیگم را در حبالهٔ نکاح کشید و میان ایشان
محبت و مودت بوقوع انجامید و هم در آن ایام که دیدهٔ انتظار دیدهٔ پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس افکار
مراد و مرام روشن بود باحداث باغ مراد که بعد از چندگاه بباغ جهان آرای موسوم شد فرمان فرمود و معماران
دقیق و مهندسان حاذق چهار باغی بمساحت چهل و چهار جریب و عمارتی رفیع در غایت زینت و زیب طرح انداختند
استادان بنا و عملهٔ دانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و لطافت و متانت و نظافت آن بوستان
جنت صفت کمال جد و جهد بجای آوردند و باندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده
هزار کشور گشای از باغ زاغان بدانجا نقل نمودند و ما دام الحیوة ارباب تزیین و تعمیر آن گلشن فرخنده ساحت

نهایت سعی و اجتهاد بذل میفرمود لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزا
مانند اردیبهشت روح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاحین حضرت انیقش سبزه زار سپهر شرمساری برد و از لطافت
آب عذوبت مآبش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد ⁂ لطیف و دلکشا آب و هوایی ⁂ مبارک منزلی فرخنده جایی
درختان چون بتان قد برکشیده ⁂ ز گلها کله‌ها بر سر کشیده ⁂ نهال سرو کز جنت جزو داشت ⁂ خط طوبی لهم در سر نوشت
کنگره عمارات دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده و مصور خیال از تصور نقشش از رفعت گنبد سپهر سپیده بر
گوی تفوق برده ⁂ **بیت** ⁂ از عمارات اوست در تشویر ⁂ تپه از سپهر و قصر سدیر ⁂ والحمد والشکر العلی الکبیر والصلوة
والسلام علی النبی البشیر النذیر **ذکر وصول زمره از امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور**
و بیان سرانجام بعضی دیگر از اهمات مهمات و عظایم امور ⁂ هم در آن اوقات که
دار السلطنه هرات بیمن جلوس همایون **مصرع** شد غیرت کارگاه گردون ⁂ امیر صاحب حشمت صایب تدبیر مربی علما
اعظم فضلا روشن ضمیر نظام الدوله والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید
و باصناف الطاف و اعطاف سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل
اجمال آنکه آبا کرام و اجداد عظام آن امیر کامیاب احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ
بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر اولو الابصار می‌نگاشتند
و آن جناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر برد و در وقتی که آن حضرت
با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت می‌نمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرده و چون میرزا
بابر وفات یافت و خاقان منصور از مشهد مقدس بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر در آن ولایت توقف نموده
بتحصیل فضایل و کمالات مشغول بود و در زمان دولت سلطان سعید بدار السلطنه هرات رفته روزی چند در ملازمت آن
اقبال آشیان گذرانید اما از آنجا که حال تربیت و رعایت نیافت بنابر آن از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه
جلال الدین فضل الله ابواللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش محمد ترخان
و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بودند اختلاط می‌نمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه

نمودن خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه گذشت امیر علیشیر نیز همراه او روان شده و بعد از تحقیق خبر واقعه
سلطان سعید و استیلای خاقان مظفر لوا بر بلده فاخره هرات از امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی بهرات آورد
و قریب بعید نظر سعادت ملازمت خاقان صاحب تایید دریافت و بعد از امتداد روزگار مفارقت صوری
دیده دیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بی نهایت شامل حالش شد و بروز
عید از نتایج طبع نقاد قصیده مطالعه که هر بیت از آن رشک لؤلؤی آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون
نموده موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار
در خدمت پادشاه کامگار زیاده می‌شد تا کار بجایی رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور بزیرکی و دور رای
صواب نمایش تفویض یافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله تعالی ⁂ و هم در اوایل ایام
جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اوغلاقچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و خواجه قطب
الدین طاوس سمنانی و مولانا قطب الدین الخوافی و خواجه سیف الدین مظفر بتکچی که از جانب عراق و آذربیجان بدرگاه
خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشته و خواجه طاوس بشرف دیوان همیون شد و مولانا قطب
الدین بامر صدارت اختصاص یافت و هم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و مقارن این حال امیرزاده محمد سلطان بن
که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کیچیک لقب داشت با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا
سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ اران بدار السلطنه هرات رسیدند و خاقان منصور
ایشان را منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده میرزا کیچیک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و مکرم ساخت
و عنان اختیار امور ملک و مال بقبضه اقتدار او واداده کما ینبغی بتربیتش پرداخت ⁂ و هم در آن ولا شاه یحیی
والی سیستان و امیر حسین شیخ تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند و ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند و در
همان اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان حمیده صفات رسیده بتسخیر ولایت طخ ز
ترغان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر محمد بن امیر بایزید کارساز ارلات بدان جانب شتافته پیش از آنکه
امیر علی مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در آن حدود بود مقاومت تصوری نموده و یار علی گرفتار شد و امیر زین العابدین

آن ولایات را به تحت تصرف درآورد و یار علی مغول را مغلول بسته فرستاده شحنه سیاست حضرت خاقانی او را
به قتل رسانید و درهمان ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاده طارمی را با ایالت ولایت استراباد سرافراز ساخت
و آن جناب بدان جانب رفته شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از واقعه قراباغ خود را به حوالی
ساری رسانیده و لوای شوکت بلند گردانیده و امیر شیخ زاده طارمی آن خیال محال در خاطرش نگذاشت و ناگهان
سرش تاخته تخت وجود او را از زوال حیات باز پرداخت و چون سنت سنیه ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا
بدان سان جریان دارد که هر گاه صبح دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال برآید و آفتاب جاه و جلال به طلعت عدم
عالم را پایه آرد ساعت شام محنت زجام نوایب روی نماید و شب ظلمت انجام مصایب چهره گشاید درین اوقات
که تیر سلطنت و استقلال خاقان ستوده خصال ابوالغازی سلطان حسین میرزا اطراف ولایات خراسان را منور ساخت
و ماجه لوای کشورگشای آن حضرت سایه حشمت بر مفارق متوطنان آن بلده انداخت والده آن حضرت مهد علیا
فیروزه بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمائه درگذشت و در بهشت برین با زمره حوران عین
همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بخیرات کلام و طعمات طعام اشارت نمود
و جثه معطر مهد مرحومه در کوچه خیابان حظیره در کمال تکلف و زیبایی بنا فرمود و الی یومنا هذا آن گلستان جنت نشان
معمورست و گشتگاه جمهور مردم نزدیک و دور انه هو القوی الغفور **گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار
محمد آذربیجان بعزم تسخیر ممالک خراسان** در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا ابوسعید گورکان صلح کرد
از خراسان بصوب آذربیجان معاودت نموده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر
تیمور گورکان باشارت عمه خویش پاینده سلطان بیگم که ملکه فاضله عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ نمود
و ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چندگاه از ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید
و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر حسن بیک در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد مبالغه فرموده و چون
از تمر سلطان سعید جمع ساخت جمعی امرای خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانیده و او را به تسخیر
موروث ترغیب نموده میرزا یادگار محمد بعز و رموفور علم جهانگیری افراشته بخراسان شتافت و امیر شیخ

زاده طارمی را که از صولت لشکر او انهزام یافت چون این خبر بعرض خاقان منصور رایی الغازی سلطان حسین میرزا
سید امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر ناصر الدین عبدالخالق بن امیر نظام الدین احمد بن فیروزشاه و ابراهیم ایغار با فوج
از سپاهیان شجاعت آثار به استقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشابور و سلطان میدان رزمی چند
رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا کپک را از عقب ایشان روان داشته شاهزاده در سبزوار با امرا
پیوست اتفاقا و باتفاق زدی میرزا محمد که از دمه استراباد بیرون آمده بود به نهادند و بعد از وصول بمنزل شوراب مقتضای
نشانی که از پایه میرزا علی بایشان رسید عنان از میدان پیچیده و در کوه جزوس یلاقی که برفعت و متانت رشک فلک
اخضر و عزت سد اسکندر بود تحصن نمودند و یادگار محمد میرزا به پای آن کوه گردون شکوه رفت و چون شاه فرمود
که کند اندیشه کمکه و تسخیر آن نرسید و امر و نتی بر نفشانده دیار گیر قرقیر بطرف اسفراین نهاد از آن جانب خاقان کوکب
موکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه اربع و سبعین و ثمانمائه از دار السلطنه هرات رایات ظفر آیات از جهت مشهد مقدس
محل نزول همایون ساخت و لوازم طواف مرقد عطرسای و روضه جنت آسای امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والثنا
بجای آورده خدام و مجاوران آن مرقد عطرسای جنت آثار بصلات و انعامات بنواخت و چون میرزا کپک و امرا ایغار
خبر قرب وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه جزوس یلاقی به پایان خرامیده در عقب میرزا یادگار محمد روان شدند
و خاقان منصور از در آمدن میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان عزم جزم فرمود و بر اثر ایلنک
راه کان عبور کرده از جدگاه و جنوشان و میغزاقاج منشعب کوهی که در میان جنوشان و اسفراین حایل است درآمده میرزا
کپک و امرا ایغار در آن منزل باردوی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربیجان رسانیدند خاقان
منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد و مجلای را با امیر علی میرآخور و شیخم ایل اغلی را با هزار سوار جرار بجهت
منقلای از پیش روان ساخت و آن شب بتهیه اسباب پیکار و استمالت مبارزان خنجر گذار پرداخت و امرا ایغار
امیر علی جلایر و چارجو زده و آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته امیر سید مراد به قتل رسید و دیگران روی به اردوی
همایون آوردند **ذکر محاربه خاقان منصور بدر منزل چناران با امیرزاده یادگار محمد** صباح روز دیگر
که خسرو فیروز نهاد زرنگ بعزم حرب و غلبه لوای ضیا فضای سپهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم افطاع مواد

کواکب را انهزام داد و صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفر لوا ابی الغازی سلطان حسین بهادر
بعزم ترتیب مصاف رزم سالکان مسالک خلاف بدن پر دل را بجوشن حمایت عنایت الهی بپوشید
و بر بارگیر تایید نامتناهی سوار گشته در تعبیه سواد ظفر عطیه لوازم اهتمام به تقدیم رسانید سرداری میمنه را بامیر جلادت امیر مبارز الدین
ولی بیک عوض داشت و رعایت میسره را بامیر نخبه شهامت میرزا کیچک و امیر عبد الخالق باز گذاشت و امیر حسین
شیخ تیمور و امیر مغول و امیر سعید جان جان در میان را بهراولی مقرر بود و بنفس نفیس همیون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام
فرمود و بپای آراسته شد که بهرام تیز چنگ بر اوج سما از بیم بکیان چون ایشان سپر زرین آفتاب در سر کشید و نهنگ سبز رنگ
در تک دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پوشش کردید **بیت** جدا یو جهان گیر دشمن شکن
بپای بایست پولاد تن ؛ همه شد خونی و همه تیز چنگ ؛ بسیجا و چو شیر و بدریا نهنگ ؛ گرفته بکف خنجر خون فشان
زبوده به نیزه سر سرکشان ؛ و از آن جانب ابو المظفر میرزا یادگار محمد بشیدن تو مهیب پهلوانی تیز کرده بمیدان ستیز
خرامید و روی تعبیه لشکر آورده خود در قول منزل گزید و امیر علی جلایر را برانغار جای داد و امیر احمد علی فارسی بر کاس
و امیر سلطان حسین ارسکی بجوانغار فرستاد و ایوب و شیخی جلایر و محمد کوکلتاش را براول ساخت و بکثرت
عدد و عدد مغرور بوده رایت نخوت برافراخت و ستاره سپاه و عالم سوز شاخ نزاده در آن وز کثرت آن ازدحام
انبجار زیاده بود و بر قوت ارستیم و اسفندیار گوی تفوق میربودند **بیت** همه تیز خشم و همه کینه کوش
همه همچو دریا بجوش و خروش ؛ گرفته بکف تیغ بران همه ؛ که حمله چون شیر غران همه ؛ و بعد از آراستن صف لشکر
آن دو حزب جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و شورش انداخته به اشتعال آتش قتال فرمان دادند میرزا سلطان
حسین چون آفتاب جهانتاب تیغ زراندود از نیام شهور بر کشید و مانند بهرام خون آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزید
و میرزا یادگار محمد پیکان ولد و زر بر قرا اسب داده و خدنگ چهار پر بر زه کمان نهاده و فغان کرنای و کوس بگوش
نظارگیان آسمان رسید و غبار سم ستوران نقاب کحلی بر روی آفتاب عالمتاب پوشید نایره حرب آتش فشان در
جانها فکند و شد باد حمله نهال بقا از جو بار روح در کند **بیت** دلیران کمین رایت افراختند ؛ بعضد سر کینه کرد آختند
چنان ریخت خون تیغ خارا شکاف ؛ که شد لاله گون خاک دشت مصاف ؛ و در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان

منصور امیر مبارز الدین ولی بیک حمله جوانغار مخالف را منهزم ساخت و امیر حسین شیخ تیمور را از دست چپ در میدان
تاخته بپاد حیات فوجی از دشمنان برانداخت میرزا محمد یادگار چون آن شیر بیشه تهور یعنی حسین شیخ تیمور را در جوانغار دید بر آن
طرف حمله آورد و آثار اقتدار ظاهر ساخت برعیت بیبال ظفرناک گشت و خاقان رستم خصال آن حال مشاهده نمود
بهادران موکب همیون را فرمود تا تیر کردند و بحابان سهام خون آشام را از آشیانه کمان در پرواز آوردند **بیت**
دلیران دشمن کش تیز چنگ ؛ سوی ترکش و تیر بردند چنگ ؛ به پر تیر کشت انداختند ؛ یکی را از ین پنجه نگون ساختند
و با وجود باران و روز تیر ترک تیز فوجی از سپاه شجاعان ترکان بحملات متواتر خود را نزدیک موکب ظفر آثر رسانیدند
دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار مشتعل گردانیدند در آن محل خاقان پر دل بقوت شجاعت کامل
و بعدت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و به صرصر حمله یا مت بهیب تزلزل در ارکان جمعیت و تیپ ایشان
افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت **بیت** هر چند که بحجر بود دشت و دلیر ؛ فی الحال گریزان شود از حمله شیر
تهور مصاف باز بکریزد زود ؛ آری بر سر برگی بماند دیر ؛ سحابی که از آب و ترن خون را از رستم دستان زیاده
می پنداشتند و در جرات و جلادت اسفندیار روئین تن را خاشیه کش می انگاشتند مانند پشه بضعیف نهادی که با تند باد
ستیزد و مثال مراکب کواکب که از شعله انوار آفتاب بگریزد از اشراف صرصر هیبت پادشاه شجاعت پناه و لمعان
تیغ درخشان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و مبشران تایید الهی و کارسازان تقدیر شاه
صیت روح افزای فتح و فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی در دادند و خاقان منصور گریختگان را تعاقب
نمود و زمره از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان به قتل رسیدند و فوجی اسیر سرپنجه تسلط و اقتدار
گردیدند بهلول کاشانی و شیخ طغای و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و امیر احمد علی فارسی و سلطان حسن ارسکی از جمله
اسیران بودند و امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسین بشفاعت محمد نصاف آستان سلطنت آشیان نجات یافته بقیه
اردکان روی به پایان عدم نهادند و خاقان منصور بعد از اختصاص به فتح و ظفر لوازم محامد میمین مغفور به تقدیم رسانید
امیر حسین شیخ تیمور را به ایالت ولایت استراباد فرستاد و به نفس نفیس عنان عزیمت بصوب تبریز عز و کرامت
انعطاف داد و آن مسافت بعیده را در غایت استعجال و سرعت طی فرموده چنانچه از سمند مقدسه در عرض

سه روز بدار السلطنه هرات در تخت حاجی بیک نزول نمود و منتظران زوایای حدیقه و معتکفان خبایای امید و ارب دیده انتظار کشیده از غبار موکب سپهر رایت روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده انعام نذور و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان در آن زمستان بباغ سعید قشلاق نمود و ظل ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق ساکنان بلدان خراسان مبسوط فرمود

ذکر وصول بعضی از امرای میرزا جهانشاه بدرگاه خاقان آفاق و ارتفاع رایات دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربیجان و عراق

در آن زمستان که خاقان والاشکوه ابو الغازی سلطان حسین بهادر در باغ سعید روی همت به بساط عیش و نشاط آورده بود بجرعه اقداح افراح پرداخته غبار شداید سفر و متاعب خوف و خطر از لوح دل می سترد یار علی ترکمان و پیرام بیرام و محمد علی بیگ که از اعاظم امرای آذربیجان بودند با هزار مرد شجاعت پناه با حاجی ولد میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی بن میرزا جهانشاه و از امیر حسین بیگ روگردان شده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و به کریاس کردون اساس خاقانی رسیده باصناف الطاف سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه اربع و سبعین و ثمانمایه قاضی علی که جمله مقربان امیر حسن بیگ بود برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه عالیشان بسمع اشرف عالمیان رسانید که همواره میان آبا عظام و اجداد کرام ما اساس مودت و بنای محبت ارتباط استحکام داشته و چون بعنایت ملک علام از این جانب دفع فساد میرزا جهانشاه و سر گشت میرزا سلطان ابوسعید ارشو شده ستوده اسلاف بجای آورده بود و مملکت آذربیجان کشیده هر چند از این طرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بر آن مترتب نگردید عاقبت نتیجه آن بدو بان (؟) بر او نمود و صورتی که در پرده غیب مستور بود ظهور فرمود اکنون مدعا آنست که رابطه اتحاد مو...

قرار و میوق (؟) را که پادشاه آن درگاه و بر وادیه بدین جانب فرستند خاقان منصور قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستادن امرای جهانشاهی را از مقتضای مروت مستبعد شمرده جهت جواب قاصدی نزد امیر حسین بیگ روان ساخت و در آن زمستان امیر مغول با ایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم سیستان فوت شده زمام حکومت قهستان در قبضه اقتدار امیر شیخ زاده طاری قرار یافت ذکر... محمد میرزا چون از معرکه جاران بجد و دامغان و سمنان رسید کیفیت واقعه با امیر حسین بیگ نوشته مدد طلبید و امیر حسن بیگ

در مقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیگ و امیر حسین بیگ را که در سلک خویشان او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قرا و میوق و دو هزار سوار مکمل مسلح بکومک میرزا یادگار محمد نامزد کرد و شاهزاده آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داده در ولایت خراسان ظلم و بیداد آغاز نهاد و هم در آن اوان جمعی از کافران ولایت تاین بوبطه (؟) سماز عیش که با قزلباش حود داشتند بگرمان رفتند و امیرزاده زینل بیگ بن امیر حسن بیگ بامارت کرد منتقل تخیر هتستان کشتند و شاهزاده ده هزار سوار مصحوب ایشان روان ساخت آنچه برادر امیر شیخ زاده تا تخته اساس حیات برانداختند و این اخبار بدار السلطنه هرات رسیده بعضی از مردم کوته اندیش مانند امیر ایوب و شیخی جلایر و نعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردان شدند و بطرف اردوی میرزا یادگار محمد گریختند آن حضرت بنزول آن جماعت التفات نفرمود و امیر عبد الخالق پیروزشاه و پیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار روان نمود و چون این طایفه بسرحد مقصد رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشابور بظلم و بیداد اشتغال داشتند گریخته در اسفراین باردوی شاهزاده پیوستند و امرای ایلغار بالکلیه رادکان رخت اقامت بر افراشتند و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده و آن بلده را در حیز تسخیر کشیده دیر توانسته جبر بر شکار دل ضمیر خاقان عالیجاه و تاقته دهشت که از نفس همیون متوجه دفع اعدا روزافزون نکرد و آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنابر آن در غره ماه مبارک رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هراة نهضت در الکه رادکان با امرای ایلغار الحاق دلحق گردانیده عازم سبزوار گردید میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را به قاضی بیگ که از سایر خواص او بمزید اعتماد امتیاز داشت سپرد و روی توجه بطرف بسطام و دامغان آورد و بعد از آنکه طایر سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر آثار باندک زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی بیگ را با هشتاد تن از متابعان مقید و مغلول گردانیدند قاضی بیگ زنده ماند و سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و از ارباب آن ولایات سید مفرامه و خواجه معین مختار که دم از هواداری خدام حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند و موکب نصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون بموضع پنج دهنه پایان ولایت جرا باد عسکر خاقان والانژاد گشت از اولاد سپاه شاهزاده بیار علی ترکمان و پیرام ترکمان و شیخم ایل اغلی که برسم ایلغار از اردوی ظفر آثار

پرون رفته بودند دوچار خوردند و در سرپل جاجرم شعلهٔ تیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند و قراولان میرزا یادگار
مغلوب شده و امرای عظام نعمت خوارزمی و عبدالله جلایر و قاسم دولت ملک را با طایفهٔ دیگر اسیر ساختند
و به پایهٔ سریر اعلی آوردند از جملهٔ اسیران شخصی کوزکه خاصهٔ امیر حسن بیک بود ملحوظ عین مکرمت گشته سایر آن طایفه بتیغ
شحنهٔ اختصاص یافته انفاذ یافتند علم آفتاب عطیه از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبهٔ جاجرم انداخت و در آن
موضع فلک ستیزه کار شیوهٔ ناسازگاری ظاهر ساخت مصرع کار فلک اینچنین بود پیوسته

گفتار در بیان سبب تغیر یافتن نیت رزم و معاودت رایت خاقانی از جاجرم جهت رعایت حزم

در آن ایام که جاجرم از نزول
خاقان منصور رشک گلستان ارم ناضر و خرم بود زمانی رزم و سپهر آرزم آغاز ستمکاری کرد و این خبر در معسکر ظفر
شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سلک جمعیت امیر شیخ حسن تیمور را که در ولایت استرآباد گذاشته بود برهم زده بشجاعت از هم
و حسن بقلعهٔ شاهجهان گریخته بعد از چند روز بیرون آمده بدست نیاز سندی در دامن دولت شاهزاده آویخت و بجهت انتشار
این سخن فوج فوج انصار داران صف شکن از موکب خاقان بتخمین بی زار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم ان حزم
بر سایر امرا و ارکان دولت بی اعتنا گشت و جهت رعایت حزم روزی چند از فال سپاه میدان رزم درگذشت و از خا
کوچ فرموده پس از قطع منازل و مراحل بمشهد مقدسهٔ رضویه شتافت و التجا بعتبهٔ علیه امام واجب الاحترام امی
آل خیر البریه علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والسلام نموده آداب طواف آن تربهٔ عرش مطاف بجای آورده و نضارت
ریاض دولت را از بارگاه واجب العطایا مسالت نموده بطرف پل خاتون که محل نزول اردوی همیون بود روان شد
و بعد از وصول بآن منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنهٔ هرات غوغای عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر
ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار گشاده مبین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبدالله اخطب
نسبت بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی سخنی تقریرآمیز بعرض حضرت خاقانی رسانید و خواجه طاوس مواخذ شده
مبلغ مستعید بنزار دینار کپکی نزد آورد و خواجه عبدالله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرد و درین اوقات
که سروبان از سایهٔ چتر معدلت خاقان منصور دور مانده بودند خواجه عبدالله که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی
در هراة در سرانجام مهام دیوانی استقلال داشت بر عجزه و رعایا زر دودی حواله کرد و به آتش بیداد دود آه از

سینهٔ مظلومان برآورده کار رعایا باضطرار رسید و مهم بدان انجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبدالله را
بوقتی که در دار العداله میرزا شاهرخ نشسته بود و ابواب انصاف بر روی خلایق در بسته سنگباران کردند و او بحیله از خانها
دریچه گریخته بنزار مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید و شناعت آن حال
خاقان شد وصال امیر نظام الدین علیشیر را جهت تمهید اساس عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه
هراة ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آن دیار شرف اصدار یافت و امیر علیشیر بدان بلدهٔ فاخره شتافته
بمقتضاء عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام را بمراهم راحت مندمل ساخت و به قدر مقدور باب استمالت
مظلومان و ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود تا آن نشان را روز جمعه بر سر منبر خواندند لاجرم
خلایق مطمئن دل شده و خاطر گشته زبان بدعاء دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی
گشودند و چون نظام الدین علیشیر باردوی همیون معاودت فرمود خواجه نظام الدین بختیار مقید و بی اعتبار
گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بر مسند اشراف دیوان نشست بعد از آن اغرق همیون از پل خاتون
صوب قلعهٔ نیزه تو روان شد و خاقان منصور بطرف دار السلطنه هراة نهضت نمود و بتاریخ یازدهم ذیحجهٔ مذکور
بباغ نظرگاه نزول نمود و در سعد هم ماه از آنجا بالنگ نشرتو که در برابر پل سالار است شتافت از آن جانب یادگار محمد
میرزا چون از مراجعت موکب ظفر پناه وقوف یافت به وصال مملکت خراسان امیدوار گشته عنان تکاور تا مشهد مقدسه
عنان تکاور باز نکشید و هم در آن ایام میرزا از آب اتویه گذشته از حد در لخ دخان طغیان باوج آسمان
رسانید و این اخبار در اردوی ظفرآثار اشتهار پذیرفته طایفه که پردهٔ شقاوت بر بصیرت ایشان پوشیده بود قدم
در بیابان بی پایان بی پایان فرار نهادند و این معنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود
که چند روزی از معاندت و مقابلهٔ اعدا تغافل ورزد و از النگ نشرتو بدشت ساقلمان نقل فرموده و درین منزل نیز
بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام بر
احوال اردوی خاقان گردون غلام راه یافت اعلام نصرت فرجام از دشت ساقلمان براه نقوزربا متوجه
باز گشت مصلحت آنکه روزی اوراق همایون را در آن حصار که مانند قلعهٔ سپهر دوار از کمند نواست در کار محروس

ومصون است مضبوط سازد و بعد نقش نگین همایون بر مراجعت مناسب داند رایت توجه برافرازد و بعد از وصول
کحل بود و آن منزل احمد توغچی که از خاک برگرفته تربیت آن حضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی تاکید بسرعت نیز
تشریف می آورند قلعه را تسلیم نمایم و الا طریق اطاعت سلوک ننمایم خاقان سعادت آغاز از شنیدن این خبر بصوب
عنان یکران بصوب کنار مرغاب انعطاف داد و چون به معسکر رسید از تراکم میرزا پیرعلی و یار علی و قایتمش از امرا
ماوراءالنهر سلطان بایزید و علان و سلطان ارغون و شیخ درویش توچین سالک طریق فرار گشته لاجرم حیرتی
عظیم بر حضرت جهانگیر طاری شد و نمیدانست که بکدام جانب توجه نماید و در آن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر
برلاس متوجه درگاه گردون اساس رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان جان نثار و مخلصان اختصاص آثار
چون امیر پیرمحمد ارلات با چهار روز مدار حمید با جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی میقار به هواداری موکب نصرت شعار اجتماع
نموده اند و انتظار طلوع ماهچه علم انجم خدم می کشند امیدواری آنکه بزیر مراد این مهجوران برافراختن معتقد ایشان گرداند تا
صلاح خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته سوی میقار از جا سمند پادشاه
سبک آثار گشت و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجا
آورده به نسیم عنایات خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض آمالش وزیده بحصول ثمره مقصود و محصول شجره مسعود امیدوار
گشت و از میقار به نهضت همیون عنان ارلاتیان اتفاق افتاده امیر پیرمحمد با اولاد و اقربا به تقبیل قوایم سریر رسیده
اهتمام نمودند و به مزید الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز و استثنا یافتند و از آنجا در این
یمن و سعادت کوچ بر کوچ ایلغار نموده چهارباغ قصبه سبزه ارطغه که پس نزول همایون بلند آوازه گردید و از اطراف
و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت سده علیه مرتبت رسیده به مکارم اخلاق خسروانه آفاق همه را به مزید مرحمت و اشفاق
سرافراز گردانید و حضرت خاقان عالیشان در همان منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب سریر
کرامت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان شمه از حیف و تعدی امرای عراق و آذربیجان

در آن اوان که خاقان عالیشان ابوالغازی سلطان حسین میرزا از الکای
مشرق بصوب قلعه نیره تو کوچ فرموده بود ابوالمظفر یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود با عمه شاهزاده پاینده

سلطان بکم

سلطان بیگم بتحریک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد چهارشنبه از منزلی که در بیرون هرات داشت بشهر
آمده و فاخره را از جهة برادر زاده ضبط نمود و نقاره شادیانه زده فرمود تا در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه
خطبه بنام میرزا یادگار محمد خواندند و در آن ایام مولانا حسنشاه شاعر قصیده در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم
کشید که مطلعش این است بیت سبحان که بفضل حق خاتم سلیمان از رسید ملک بلقیس زمان پاینده سلطان رسید
و چون میرزا یادگار محمد بولایت جام خرامید باسم آنکه بر دو اشراف بلده هرات استمالت نامها روان گردانید
و از استماع این خبر که گذشته از عقب ابوالغازی سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر شیخ حسن را
بضبط آن حدود تعیین فرموده رایت عزیمت بمستقر دولت و عظمت برافراشت و از راه رباط سنجاب بسواد هرات
درآمد سادات و قضات و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده به تعظیم ایشان قیام نموده همه را به نوازش
بیدریغ سرافراز ساخت و آن روز که در طریقه محرم تو بود به الغ کهدستان منزل گزید و در روز دوشنبه نهم محرم
که دیگر روز بود بباغ زاغان شتافت و سریر سلطنت خاقان سعید را که چند سال از فروغ طلعت
اولاد آن حضرت عاطل مانده بود از پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانید و امرای آذربیجان که قرابتان امیر ابوالفتح حسن
بیگ و کوکه شاهزاده بودند در خراسان میل اقامت نمودند و آن جناب همه را در باغات و بساتین سلاطین نزول
جنت آیین فرود آورد و غایت رعایت درباره ایشان بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد که خطبه نخست دعا دولت
امیر حسن بیگ بر زبان راندند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی منصب
دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال را بقبضه اختیار پاینده
سلطان بیگم باز گذاشت و چون آن شاهزاده ساده به عیش و عشرت بسیار مشغوف بود و اکثر اوقات با تجرع باده
گلرنگ و استماع نغمه عود و چنگ صرف می نمود و اصلا پروای ضبط امور مملکت نمیکرد و از آن پس خلل فاحش در
بازخواست بجای نمی آورد و امرا و ارکان دولت در اطراف ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا
و بیچارگان گشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از مردم خراسان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل ولد امیر حسن بیگ
در الکای ادکان خیمه اقامت افراشته متعرض متوطنان آن حدود میگشت و ظلم و تعدی امرا برادرش نیل

در ولایت قهستان بودند از حد اعتدال درگذشت در خلال آن احوال امیر حسین شیخ تیمور که جهت ضبط
کنار آب مرغاب متعین بود بواسطه کدورتی که امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه سرخس بجانب سلطان دو
چرگان که سیورغال او بود توجه نمود و ظهور این امور موجب آن شد که دیگر آفتاب دولت خاقان
منصور از افق دار السلطنه هرات طلوع فرمود و هو الرحیم الودود

گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عز و کرامت بعد از تقدیر مشورت با امرای صایب رای وافر حشمت

در آن هنگام که قصبه میمنه از یمن مقدم معز السلطنة والخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا عزت افزای گردون
اعلی بود علی التعاقب والتوالی بمسامع جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشاء باده غرور رعایت بی‌شعوری
و از توالی تجرع شراب انگور گاهی مست و گاهی مخمور است هرگز خیال ضبط ملک و مال در کاخ دماغ نمی‌گذارد
و در هیچ وقت نقش لشکرکشی و کشورگشایی بر لوح دل نمی‌نگارد و از بطالت اعیان حضرت او صورت فراغت در
بلاد خراسان مستور گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد ملت منیف بانهدام
و انعدام نزدیک رسیده بنا بر علی هذا حضرت خاقان منصور مظفر لوا بدین سبب فتح و فیروزی وثوق گشته رای جهانگشای بر آن
قرار داد که بیک ناگاه بجانب دار السلطنه هرات تازد و به صرصر حمله قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ
و بنیاد براندازد پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود با امیر نظام الدین علیشیر ابواب
مشورت باز گشاد و شمه‌ای از مخطور خاطر خطیر با آن امیر صایب تدبیر در میان نهاد و آن جناب شرایط تحسین و آفرین بجای
جای آورده در اخفای آن سر وصیت فرمود که اگر این سخن نیز با من گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب
این همه مبالغه و الحاح درین باب چیست امیر عالیجناب جواب داد که عدم افشای این راز از جمله واجبات است زیرا که
مردمی که از موکب اعلی گریخته نزد یادگار محمد میرزا میروند اگر ازین داعیه وقوف یابند بی شبهه کیفیت عزیمت همایون
بعرض او رسانند هرگاه پرتو شعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب تأثیر افتد سالک طریق حزم و احتیاط گردد
و آنچه مقصود ماست بحصول نپیوندد القصه بنا بر تاکید امیر ستوده خصال شهریار بی‌همال پیش از آنکه این حال را بر سایر امرا
ظاهر سازد رایت نهضت برافراخته از میمنه کوچ فرموده بطرف کنار آب مرغاب روان شد و پس از قطع منازل

در برکن نزول فرمود آنگاه امرای عالی‌مقام و ندیمان حشم احتشام در مجلس خاص حاضر ساخته ما فی الضمیر خویش
ظاهر ساخت و بمقتضای کلمه کریمه و شاورهم فی الامر را بجای آورده به امر مشورت پرداخت تمامی آن جماعت
متفق اللفظ والمعنی عزیمتی را که در خاطر عالی مآثر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت تمام اظهار اطاعت
و انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اقتضای ما لا کلام از برکن مرو بدولت
و اقبال روان شده سر پل تابان از فر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گشت و در آن مرحل امیر محمد ارلات و امیر
ساربان جنید بموجب فرمان واجب الاذعان جهة حراست و محافظت اردوی همایون آنجا توقف فرمودند و سایر امرا
و ارکان دولت و اعیان حضرت در ملازمت حضرت منقبت بتصمیم عزیمت فرمودند **ذکر نهضت رایت ظفر مآل**
بجانب دار السلطنه هراة بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر مالک الملک متعال

سلاطین که کشورگشایی کنند ... به توفیق حق پادشاهی کنند
چو تایید یابند از لطف حق ... شود حال ایشان دگر بر نسق
نباشد چو دیگرکسان کارشان ... بود بوالعجب حمله کردارشان
نترسند از دشمن کینه‌خواه ... ندارند باک از جهان سپاه
چو سازند اعلام همت بلند ... ببندند خلقی به بند کمند
اگر فکر تسخیر کشور کنند ... بیک حمله ملکی مسخر کنند
بهر سو که تازند بهر ستیز ... برآرند از عالمی رستخیز
بشب گر خیال شبیخون کنند ... بیکدم جهانی دگرگون کنند

مؤید این معنی و مصداق این دعوی آنکه در آن ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هراة در غایت عظمت و احتشام مقام
و آرام گرفته بود و چند هزار بدوی بوادی الحرام اشعام صبح و شام ملازم او بودند و از خراسان تا بغداد کوماک می
داشت و هیچکس خیال استقلال آن دولت بر این خاطر نمیگذاشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت
عدد مخالفان نمی‌اندیشید و با اندکی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده عنان
گران این صوب منعطف گردانید مانند فلک الافلاک در شبانروزی عالمی پیموده بیک ناگاه سحری
بباغ زاغان نزول کرد و میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود **بیت** شنیده‌ام که سر شتری حسین بهرام
گذاشت رایت او بر فلک سرفرازی ... رساند بر سر خاقان چین شبیخونی ... که تیغ او بسر خصم کرد سرباری
هزار بار ازان به که این عجیب رزاتست ... که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی ... بشرح این واقعه خبانت که چون خاطر

اقبال آثار حضرت خاقانی و جمهور ملازمان موکب آن مهر سپهر کامرانی بر تصمیم آن عزیمت قرار یافت در کنار آب
مرغاب جبه بسمت کرده با ششصد و پنجاه سوار جرار که بنوک سنان آبدار کلف از روی ماه ربودندی بزخم
پیکان دیده دوز خون از تن شهاب ثاقب کشودندی بیت آهنگان پاک گهر بر تیغ نشسته
در غایت استعجال بجانب سنقر سریر جاه و جلال ایلغار فرموده بعد از طی منازل بی‌منشی در باغ رباط فرود آمده چاشتگاه
روز دیگر از آنجا براه لنگر بابا خاکی توجه نمود و از جمله مؤیدات فتح و ظفر در اثنای راه بموجب وثوق شاه و دیدن
کشت یکی که قدوه اهل جذبه بابا خاکی که از مبادی ایام شباب تا ظهور آثار شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز
اجتناب کرده در دامن کوهی بر تحت عبادت قدم برده بود و چون خبر وصول لوای کشورگشای همایون شنود بجانب
معهود مایل ملاقات خاقان خجسته صفات گشته خود را منظر نظر آن حضرت گردانید و حلوای گوسفندی و کوماجی پیشکش
فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور پرنور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته آن
در خانه درویش نشست که ناگاه حضرت بابا کشید الکاه روی براه آورده بابا خاکی تا قلاکوه که ممر عبور سپاه ظفر اثر بود
مرافقت کرده و نیزه خود را بدست خاقان منصور داده در غایت غضب بطرف هرات سه نوبت اشارت
فرمود که ساخته بر انداختن تیغ برده و سوی آن انداخته بازگشت و خاقان منصور باستظهار قوت صوری و معنوی عنان
سمند عالم نورد را براه مراوشنک انعطاف داد و چون شب درآمد شیرم قراول و بیرسیم زبان گیری پیشتر
و در صحرای مراوشنک شخصی که در آن زمان دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون پیوست
و از تقریر او بر صنع الجامید که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پناه خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم
در طی مسافت پیشتر از پیشتر سعی فرموده همان لحظه از نزد شیرم قراول معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمه اخیر دوک
رفتم و غیر غفلت و شعور عدم از مردمان چیزی نشنودم و آن شب شب شنبه بیست و سیوم صفر بود و در وقتی
که آفتاب طلوع نمود ماینجه علم آفتاب شیم پرتو وصول بر چشمه اخیر دوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت
جبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید جان قربان
و ابراهیم برلاس و درویش علی ارلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جمعی کثیر از دروازه بزرگ باغ زاغان

پیشتر روان گشت و حاجی محمد خزر جهت مصلحت زبان گیری از عقب ایشان ایلغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان
رفت و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت مانند بخت خود در خوابست و خاقان منصور از
استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه کوچه خیابان سیل شتابان روی براه آورد و بعد از وصول بمزار
ملاذ اولیای میرزا کیچک بکومک امیر مظفر ارسال فرمود و در ولکت از رکب با جماعتی از بحان بدان دروازه
باغ که متصل بمدرسه مرحومه گوهرشاد آغاست روان گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن
دروازه که بطرف مزار پرچم و خواجه ابوالولید احمد است روان ساخت و امیر ناصرالدین عبدالخالق و امیر ولی بیک
بجانب امیر فیروزشاه که منزل امیر علی جلایر بود در ایستاده و بنفس نفیس با هشتاد نفر از لشکر ظفر اثر از عقب امیر مظفر
نهضت فرموده در اثنای راه یادگار امیر آخور از پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام در دروازه باغ زاغان
بسان بنای دولت دشمنان درهم شکسته درآمدند لاجرم آن حضرت مانند شاهباز تیز پرواز بباغ زاغان شتافته
تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان یکران بازکشید و خرگاهی در نواحی مقر آن پادشاه مرتب گشته بعضی از
مخصوصان اشارت فرمود که بآن خرگاه درآیند و هرکس را که در آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت سلطانی
امیر علیشیر قدم جلادت پیش نهاده و امیر بابا علی که در آن زمان نوکرش بود به بیرون خرگاه فرستاد و بعد از
احتیاط بازآمده عرض کرد که درین خرگاه بجلس نشست الکاه و خاقان منصور گرد آن خرگاه احاطه کرده ملازمان
موکب همایون را بصعود امر فرموده اما از مجلس خرابی نشنود زیرا که وهم بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته بود
آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده اسپ خود را با امیر بابا علی سپرده و شمشیر از نیام کشیده تا
برسی عمارت رفت و از راه جز معهود آغاز بالا رفتن کرد و بعد از آن خاقان ظفرنشان امیر قلعلی را نیز بر آن
مهم مامور گردانید و مقارن آن حال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته دسته شمع بدست آورده روشن
ساخت و بباغ درآورده بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون بر افروخته بصحن خرگاه
دشمنان داغ گشته و از محال سعادت بر آن نفر برآمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را ساده
و از خفته یافته دستگیر کرده امیر قلعلی شاهزاده را از روی بستر برداشته از برای که امیر علیشیر صعودی نموده بود

وکشان کشان نزد پادشاه عالیشان آوردند بیت ترا گفت که در باغ عیش مسند ناز ز شبانه خور و خواب صبحگاهی کن
خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایونش بآن مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرده میخواست که از خون
او درگذرد اما امرای عظام که بقتل شاهزاده در استیلام فنا راوی دانستند تجویز تجاوز از آن نمی نمودند لاجرم
همان لحظه بیت اجل خانه تن پرداختش ز پی انتخت برکه انداختش ز جهان کار ازین گونه بسیار کرد
زمانه نخستین نه این کار کرد ز همانست این چرخ فیروزه فام ز که کردید کرد سر سام و عام ز همانست این زال زیبا لقا
که در عقد جم بود و افراسیاب ز مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه میرزا یادگار محمد گوید شعر شد شهر صفر بیست
ونهم شهر صفر ز از سال شهادت تاریخ بد بار خبر ز و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بمسامع امرا رسید آنگروه که با طایفه
در باغ زاغان و زمره در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همانشب عنان اضطرار بدست فا بدطریق فرار داده مضمون
سیهزم الجمع ویولون الدبر وصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را که در ضلال
کوار خاقان کشورکشای گریخته بمیرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض
مقابل گردانید اما امیر علی جلایر که راتق و فاتق مهمات شاهزاده بود روز دیگر بیاسا رسید العظمة والکبریاء لله الحمید

گفتار در بیان جلوس خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو جهت مخالفت بعضی از سالکان طریق جاه و جلال

روز دیگر که سر تو آفتاب برگرفت از چهره زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فکند بر سر سریر سروری شد کامیاب
خاقان عالیجناب ابو الغازی سلطان حسین بهادر تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت افزای
سپهر خضرا گردانید و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف
فرامین مطاعه بنفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست مستقر گشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت
در روزگار ناسازگار که خار آزار در زمین دل صغار و کبار می کشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام
و قضاة اسلام و علما روزگار و فضلاء عالیمقدار که در انتظار روزی چنین شبها بد حاکمی گذرانیده بودند باستقبال
آستانه بارگاه سدره اشتباه شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند و سوختگان نایره بیدادی خاک شده کان

وادی نامرادی به افاضه عام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار گشته آیه همایون فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شائبه تکلف و سخنوری و غایله تعسف و مدح گستری مردم را
آن روز مانند عید سعید بود و سایر ایام نوروز خرم و فیروز نمی نمود بیت جهان کهنه از نو زندگی یافت
ز نور طلعتش فرخندگی یافت ز شد از برج شرف خورشید عالم افروز ز زمستان رفت و آمد روز نوروز ز و خاقان منصور
باز روز متوجه حال مظلومان شکسته بال گشته در حضور قاضی قطب الدین الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین
الفتوحی حکم فرمود که رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران شهر و بلوکات هرات مدت دو سال از وجوه خارجی
در لشکر معاف و مسلم باشند و عمال و دیوانیان جهة طلب آن وجه نمک بر دل ریش مجروحان درویش نپاشند و آن
پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه بیست و نهم ماه جهة زیارت مقرب بارگاه حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه
تشریف برده و روی نیاز و اخلاص بر آن سده سینه سوده و نسبت به مجاوران آن جا بی لوازم نوازش بجای آورده
در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را از دیگ سپید سلطنت طلبیده گفت که دار السلطنه هرات را
بسیر سلطان سعید ضبطی باید نمود و اگر شخصی من بعد درم یا فرزندم حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر ننماید
نمود وبرین قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ
رسانید و در تشیید ارکان دین قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پروری مبسوط گردانید
هم در آن اوقات بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابوسعید میرزا از کابل بحدود بلخ آمده و در
افغان برادر خویش سلطان محمود میرزا محاصره آن بلده نموده از آنجا بجانب مرو تاخته و شعله پریشانی در خرمن جمعیت
متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر غضب خاقان والاگهر در اهتزاز آمد و رایات ظفر طراز جهة
استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود و چون چند فرسخ از منزل همایون نشاط افزای سپهر
پیروز متعرض شد بوضوح پیوست که اعدای دولت روزافزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم
کرده اند و خاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر از همان معبر مانند باد از آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیک و اتباع
او تاب مقاومت با آن حضرت در حیز قدرت خویش نیافته و با آن خیل انجم که قبل از طلوع خورشید گریز پیشه

اختیار نمایند عنان به صحرای نشاط گردانیدند **بیت** سنوز چرخ خورشید روی نموده ∴ ستارگان بگذارد جای دیگر
و خاقان از غایت بهجت و کامرانی بر آمده آن زمستان بخاطر قشلاق انداخت و اکثر اوقات خجسته ساعات
بتعمیر بلاد و تزفیه عباد و تمشیت امور سلطانی و ترتیب سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت **در آمدن قبة الاسلام**
بلخ بحیز تسخیر میرزا سلطان محمود و بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در یورت قشلاق
روی نموده در بیان حالات که دران اوان روی نموده از ریاض صفحات سابقه و گلزار حکایات گذشته مشام
این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن اوقات که میرزا یادگار محمد ثانیاً بعد از امیر حسین شطرنج گشته روی بتسخیر
خراسان آورد و بحسب اتفاق میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت کرد و امیر مغول
و سلطان علی لحکنه که بموجب خاقان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجمع گردانیدند و سلطان محمود نیز
آغاز محاصره فرموده چند گاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند و در آن اثنا احمد مشتاق
که پرورده حجر تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع نور افروز از شاهزاده روی
گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ رعایت خسروانه برافروخته به انواع اصطفا
اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطان علی لحکنه بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی شده قدم در طریق
غدر و مکر نهاد و باظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازه خواجه عکاشه را بر روی سپاه
شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود در اول فتح بلخ میسر گشته میر مغول را دستگیر کرده مصحوب یادگار که از جمله
معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یادگار در اثنای راه عنان عزیمت بصوب مرو انعطاف داد **بیت**
هر که باشد ز هوای سر کویت خبرش ∴ نتوان برد به زنجیر بسوی دگرش ∴ از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در بهشت
اول جدی در سر مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و ندمای بارگاه اختصاص از هر جایی سخن در پیوست
در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر از خطور نمود و اظهار ملال فرموده به موافقت امیر نظام الدین
علی شیر بنیت مخلص او فاتحه قرائت فرمود و همان لحظه میر مغول و یادگار آنکه بدرگاه عالم پناه رسیدند
و از آن حسن اتفاق حضار صحبت حسن بهجت متعجب گردیدند و در آن زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک بایالت

مشهد مقدس پس از گذشته رخصت توجه یافت و شرایط سیاست سلطانی بر وجنات احوال محمد معین و عبد الهادی
که در عملداری زارت نهاد بودند تافت و در اوایل حوت مسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا
با بسیاری از سپاه جلادت اثر برسم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته اند و برادر امیر سید محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر
کریم داد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده امیر سید محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر کریم
داد را اسیر سرپنجه قدرت گردانیده اند بنا بر آن آتش غضب عالی شان اشتعال یافته و عزم قتال با سلطان محمود میرزا
جزم کرده عنان یکران بطرف مرغاب تافت **گفتار در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن**
و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چلکمن چون خسرو خاوری پانزده درجه از منازل حوت قطع کرده اشراح
فصلین نو بوقوع انجامید و جنود شتوی در پیچیدن در هم آنچه سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنگ لجه شجاعت
و نهنگ معز السلطنة و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورد
و در اواخر ماه مبارک رمضان اقبال و دولت همعنان از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرده در روستای
که هلال عید انگشت نمای لب تشنگان رمضان گشت آن ماه فلک سرفرازی بمنزل سارتیازی رسید و در آن مقام فرخ
انجام باد آب عید صیام قیام و اقدام نموده یکچند روز به لوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت اگر چه
اسباب بزم را در هم نوردیده رزم اعدای دولت و حصت سمت حالی نهمت گشت و مقارن نهضت سپاه رعد
خروش صاعقه بار سلطان نامیه جنود نزاهت آثار ریاحین و ازهار به فضای دشت و کوهسار کشید و چتر لعل پیکر
الاله افراخته بساط زمردار سبزه مبسوط گردانید **بیت** سلطان ربیع رایت او خرخت ∴ از لاله علم ز گل سپر ساخت
افواج سپاه سبزه گل ∴ شد عازم سیرگاه بلبل ∴ و چون بمنزل چند واله فرزند همایون نصارت مرغزار هفتم
سپهر رفعت قاضی علی که در اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیر حسین بیک بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود
در وقت استیلای یادگار محمد میرزا مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان
که مشتمل بود بر نخبات محبت نشان بموقف عرض رسانید و باصناف الطاف خسروانه معزز و مباهی گشته رخصت معاودت
حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از چند واله بموضع گل باغان شتافته از آنجا بچلکمن خرامیده چند روز جهة اجتماع جنود

عالم‌سوز در چیچکتو توقف اتفاق افتاد و از آن مرحله چتر همایون فال به منزل املال نقل نمود و خاقان بی‌همال در الال
چیه بخشش کرده روی بولایت اندخود آورد و موضع حلکین محل نزول سپاه صف‌شکن گشته خبر رسید که میرزا
سلطان محمود با جنود نامعدود از حدود بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل چراغ گذشته و به میمنه منزل گزیده
خیالش آنکه از رعب مواکب کواکب طنطنه در آید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید و بعد از تحقق این خبر
رای آصفارت گستر جهان اقتضا فرمود که اردوی همایون بصوب بلخ روان بود تا سپاه مخالف بسبب عبور بر وادی
که از آب و آبادانی دور است شکست یابد بنابرآن از منزل حلکین کوچ واقع شده خواجه درکه معسکر ظفر اثر گشت ایجا
وضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده و خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق
مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در حیز توقف انداخت و عنان مراجعت انعطاف داده به مصاف اعدا ارادهٔ همت
بلند نهمت ساخت و از خواجه در کوچ کرده نماز شامی به دو فرسنگی حلکین رسیدند و بنابر قرب جوار یاغی اشارت علیه به نفاذ
که آن شب تا روز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی به تقدیم رسانند و تهیهٔ اسباب مقاتله کرده خود در مستشعر
معرکهٔ رزم و کارزار گردانند صباح روز دیگر که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در
پوشید و قدم در فضای معرکهٔ سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب را معلوب و منهزم گردانید **بیت**
صباحی که آفتاب افراخت رایت ۞ رساند آوفات ظلمت را نهایت ۞ به میدان اندر آمد نوائی مواکب ۞ بر تیغ افشاند برها او
طنطنهٔ کورکه و کوس چون زلزله در عالم انداخت ۞ و غریو نفیر و سورن کرهٔ زمین را متزلزل ساخت ۞ غریو بدین کوس بلند
به پای تکمش در آورد نعره ۞ دو دریای خونین در آمد به جوش ۞ بدرید مغز سران زآن خروش ۞ و خاقان منصور مغفر ظفر
نهاده جوشن جرأت آگهی در پوشید و بارگیر فرسیر نشسته متوجه تعبیهٔ سپاه کشورگیر گردید در برانغار خسرو فیروزی شعار
با تیغ امیرزاکه بزرکش بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسین شیخ تیمور با جمعی کثیر از اهل هنر معاونت آن حضرت پیش نهاد
همت ساخت و جوانغار بنور شوکت میرزا سلطان احمد سمت استحکام گرفت و شیخ عبدالله عباسی و امیر عبدالخالق فیروز
با سپاهی از سپاه به مدد او تعیین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابوسعید جان در میان و امیر
مغول و آلتون شیخ بهراولی مقرر گشتند و از آن جانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر برآراسته میمنه و میسره و ساقه

دلاوران خنجرگذار و شیران بیشهٔ کارزار مستحکم ساخت و به فضای معرکهٔ کارزار خرامید و لوای مقابله و مقاتله برافراخت **بیت**
دم نای رویین برآمد باوج ۞ دو دریای لشکر در آمد بموج ۞ یلان قرعهٔ جنگ انداختند ۞ به مردانگی تیغ کین آختند
پیاده و سوار چنین رسم غازی لقب ۞ به تیغ خون افشان پهلوی پهلوانان می‌دریدند و لشکر سلطان عالیشان محمود حکما
خدنگ خاراگذار از دل شیران بیشهٔ کارزار می‌ربایند و شمشیر الماس گون رگ تا رگ اعدای شکافت و تیر برک تا گر
این چون پیک اجل سوی جانهای شتافت و در آن اثنا قنبر علی میرآخور معانی فوجی از سالکان طریق تهور از جوانغار میرزا
سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده بر امیر حسین شیخ تیمور حمله کردند و مرغان تیر پرواز را از آشیانهٔ کمان رم دا
بر رتبه در شیبه مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الاسنام سپر زرنگار آفتاب بر سر کشید
یلان کام از بهرام جنگ ۞ کشودند از شست تیر خدنگ ۞ جهان گشت پیکار را زان تیر ۞ که گیتی کمان گشته ابر تیر
و در آن محل امیر حسین شیخ تیمور از غایت تهور با مردم خود پیرها و توزها و چند روز کار داشته اصلا در برابر اعدا
باستعمال آلت قتال نمی‌پرداخت و اتفاقا به ضمیر خاقان مظفر لوا خاطر گشته چنان گمان برد که حسین با دشمن زبان یکی
کرده تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی‌آرد بنابرآن برادر امیر نظام الدین علیشیر درویش علی و امیر بهبود و محمد علی اتکه و
بخشیکه و بابا و ولی قلیچاق و دوست محمد چهره و امیر قلعلی و جلیکه لمش ابا سعید نفراز بهادران رستم اثر بر سم قشون تو
بجانب حسن فرستاد که اگر داعیه قرار داشته باشد زخم پیکان آتشبار خرمن حیاتش بسوزند و چون قنبر علی میرآخور
و موافقان او بر تیر که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسپان را بکثرت جولان مانده ساختند حسن شیخ تیمور با
فارسان مضمار تهور توزها و چترها از سر دور انداختند و شمشیر تارک شکاف از غلاف برکشیدند و بیان شمشیر تیز
اخوان آرد بر دشمنان تاختند عقد جمعیت ایشان که ثریا مثال مجتمع بود مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردید
بیک حمله آن شیر مردم شکار ۞ برآورد از خیل دشمن دمار ۞ و بر این قیاس از جوانغار لشکر نصرت آثار سلطان احمد میرزا
و امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق و منیک برادر سلطان و دلخواجه اورکت از اول امیر مظفر برلاس با سایر سپاه نصرت
ظفر اساس بر صف اعدا حمله آورده آثار روز رستخیز ظاهر کردند و آن پلنگان قلهٔ جلادت و مردانگی زمهکان
لو بالات و فرزانگی از آن معرکه آنچه امکان ستیز و خونریزی بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات

افسرده و دست بتور از آستین پهلوانی بیرون کرده چنگی در پوست کرجم بسیط غبار شدت صدمت سم ستوران
بصفت سیارات ستور را آهنگ هوا نمود و نقاب نعال مراکب مواکب آن مقدار گرد و غبار انگیخت که آفتاب جهانتاب
در نقاب اغبر مستور گشته چهره نگشود و لمعات سنان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی می سوخت و پیکان سهام
خون آشام برق وار آتش جانسوز در کانون درون می افروخت شمشیر آبدار از ریختن خون بسیار غبار صحرای پیکار را بنشاند
و گرز گران سپنگ گردان نرم کرده اسپ نزار از پشت زین بروی زمین میرسانید بیت چنان شعله زد آتش کارزار
که دل سوخت مریخ را زان شرار چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون
عاقبت نسیم اقبال و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان ظفر لوا رسانید و علامات عجز و انکسار بر صفحات احوال
سلطان محمود میرزا به وضوح انجامید و جنود ظفر نمود خاقانی رایت فتح و فیروزی برافراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر
از ایشان کشته شدند و ان جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آن جنگ زب دولت سوار از سپاه سلطان محمود
میرزا بسر وقت بایقرا میرزا که با جمعی پس و برانغار لشکر فیروزی شعار ایستاده بود رسیدند و میرزا بایقرا به دفع ایشان
مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر درآمد و آن جناب از پشت زین بر روی زمین انداخته یک انگشت پایش شکست
و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آن حضرت عالی نژاد را گرفته همراه خود گردانیدند و چون قدمی چند به نزدیک معسکر خویش رسیدند
ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از میرزا بایقرا باز داشته پای در طریق فرار نهادند و آن جناب خود را
بنظر برادر کامیاب رسانید و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان منصور بعد از شادیانه پیکر فتح و ظفر
و فرار دشمنان وارون اختر در منزلی بهشت اثر نزول اجلال فرموده امرای اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار را که در آن
معرکه غایت شجاعت و مردانگی بجای آورده بودند به اصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی گردانید
و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلت ایشان از اوج فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق را که در آن
پای جرات در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در زمین
حمایت قادر چون از منزل حکمین به نواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم المفضال والصلوة
والسلام علی سیدنا محمد و آله خیر آل **ذکر وصول میرزا ابابکر ولد سلطان سعید بملازمت خاقان منصور صاحب تدبیر**

چنانچه در اثناء بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید میرزا ابابکر که شاهزاده شجاع منیع همت بود و در ایام دولت
پدر بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت می نمود بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون به بدخشان رفته غاشیه
متابعت شاهزاده بر دوش گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده و مهمات میرزا ابابکر
صورت انتظام پذیرفت و چون در موضع حکمین بعنایت پادشاه ذو المنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت
میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از دوستی و موافقت زده کریمه از دودمان
پادشاهی در عقد ازدواج کشد و بدین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی به پایه سریر اعلی فرستاد و شمه از مکنون ضمیر
بنواب درگاه عالم پناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور بدین صورت افتاد بجانب بلخ مراجعت نمود و بعد از
استخاره و استشاره مقرر شد که مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر بجهت شاهزاده رود و او را بعنایت خاقانی
امیدوار گرداند و نوعی سازد که بملازمت سده سدره مرتبت شتابد و امیر علیشیر برحسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالیمکان
رفته چنانچه از کمال ذکاوت و وفور کیاست آن جناب متصور بود ادای رسالت فرموده و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه
سلاطین آفاق آن مقدار بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد و از آب
جیحون گذشته در ده قاصی شرف تلاقی دریافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را به وفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و
اکرام نوازش فرموده چند روز به جشن عیش و سور و سرور پرداخت و حجله نشین تتق عفت و حشمت سلطان
بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را از خاک و خرم ساخت و بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن
سریر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرت بعد اخری به پوشانیدن خلع طلادوز
و اسپان گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون و سپاه پیرا و خواص شاهزاده را بانعام جامه و زر و اجناس
نفیسه دیگر از ساحت رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید از امیر مزید رنجید باغوای
جمعی از الحکمان و اختیار داد با رجناب امارت شعار بموافق مزاج ایشان بود او را بدرجه شهادت رسانید لاجرم اختلال تام
باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافته میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر ملک بدخشان کرد و شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان
منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آن حضرت بفراغت گذرانید و در حین مخالفت احمد مشتاق

فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی

ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصهٔ ظهور

در آن اوان که بواسطهٔ مخالفت میرزا یادگار محمد بعضی از بلاد خراسان مردم کوته‌اندیش از موکب همایون خاقان سعادت
کیش تخلف نموده طریق فرار پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان
بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در روز دهم ذی حجه سنه
از دشت ساقلمان از اردوی همایون روی گریز بجانب گرمسیر و قندهار آورد و بعد از وصول بحدود آن دیار
امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظماء امراء سلطان سعید بود و در قندهار حکومت می‌نمود ایلچی نزد شاهزاده
فرستاده و او را باطاعت و انقیاد نوید داده و میرزا محمد عمر بقندهار خرامیده پای بر مسند سروری نهاد در
آن اوان که خاقان منصور بدفع میرزا سلطان محمود اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده
با سپاه بسیار از قندهار بسیستان شتافت و آثار استبداد ظاهر کرده شرار ظلم لشکریش بر کانون دل متوطنان آن دیار
زد و چون که خاقان منصور از نبرد خود معاودت کرده امیرزاده ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت
و مظفر و منصور بچکچو خرامیده رایت اقامت برافراشت و خبر طغیان میرزا محمد عمر بتواتر انجامید و خاقان منصور رایت
اقبال در اهتزاز آورده همت ساحت متوجه سیستان گردید و بعد از وصول بمنزل اخته اجوز عنایت ملک وهاب خاقان
عبد جناب را بپسری شایسته فرزند رودای و فرزندی بخت کشورگشای عنایت فرمود و ابوالفوارس شاه غریب
میرزا از مهد علیا خدیجه بیکی آغا که بموجب شریعت غرا بحبالهٔ نکاح خاقان سعادت انتما درآمده بود در تولد نموده آن
موجب فرح و انبساط خاطر همایون شد و چند روز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن
و طوی فراغت یافت از آنجا کوچ فرموده و بعد از طی منازل و مراحل بهدان خواف را محل نصب سرادقات
جاه و جلال ساخت و از آن مرحله بموضع استنار که داخل ولایت قاین است شتافت و خبر قرب وصول رایات
مخالف استماع فرموده فوجی از بهادران میدان جلادت بر سر ایشان فرستاد تا آن کس را اسیر ساخته بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر آوردند و آن حضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در ظاهر قصبهٔ قاین

نزدیک آمده بمحاصره اشتغال دارد الغرض خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار از سپاه جرار نصرت شعار برگزیده
بر سبیل ایلغار متوجه بجانب مخالفان گشت و این خبر بمیرزا محمد رسیده قرار بر فرار اختیار کرد و بعضی از عساکر نصرت
آثار او را تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاهزاده نمی‌توانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده
در زمان عاطفت بموکب خاقانی پیوستند و آن حضرت بدار السلطنه هرات خرامیده آن زمستان در آن بلده جنت نشان
در کمال دولت و اقبال بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید اما میرزا
محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبت دیگر لشکر جرار فراهم کشیده بطرف قصبهٔ فراه تافت و این خبر بسمع شریف حضرت خاقانی
رسیده امیر مظفر برلاس و دیگری از امراء ظفر اقتباس را با فوجی از سپاه نصرت انتما بدان جانب فرستاد و پیش از آنکه
مهم بمقاتله انجامید در اثنای کر و فر تیری بمقتل شاهزاده خورد و مملکت قندهار بحیطهٔ تصرف خاقان جمشید اقتدار درآمده
آتش آن فتنه بآبیاری تیغ تیز آن جماعت فرو نشست

ذکر سرافراز شدن از ارکان دولت تربیت یافته و کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد و سوء نیت

چون خاطر خطیر حضرت جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر
را که بارتکاب خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال رسانید
در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی مهر بزرگ همایون را در عهدهٔ آن جناب کرده امیر نظام الدین علیشیر
بعد از چند گاهی که بلوازم امر مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس فرمود که امیر نظام الدین
شیخ احمد سهیلی مهردار باشد و خاقان منصور این ملتمس را بعز اجابت اقتران داد و در شعبان سنه آن پادشاه بنده‌نواز
داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را بمنصب عالی مرتبت دیوان مال سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول
این امر ابا نمود و بعرض رسانید که من حالا در جرگهٔ الحکمان سدهٔ سدره مقام انتظام دارم و صاحب منصبی نیستم از جمیع
امراء عظام بسریر سپهر احتشام نزدیکتر می‌نشینم و اگر متصدی منصب امارت گردم مقررست که بحسب توره بعضی از امرا
برلاس و ارلات بر من مقدم خواهند نمود و پیش تکفل امر امارت دون مرتبهٔ من باشد خاقان منصور این عذر پذیرفت و
حکم همایون از مصدر عنایت بنهایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچکس از امراء عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم
نبوده پس مقرب حضرت سلطانی بر مقتضای خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوانی گشته بپوشیدن جبهٔ طلادوزی

وکلاه گوشه روزی مفتخر و سرافراز شد و تصور رفتی انام چنان بود که امیر علیشیر موجب فرمان واجب الاذعان مقدم ربار امرا
مهر خواهد نمود اما چون در آن روز نشانی بدست آن جناب داد بمذکور علی الرسم باعتی؟ تکلیف مهر زدند از غایت
تواضع و کسر نفس در جای مهر ذکر از آن پایان تر که هیچکس را جا نماند **بیت** مهر از لعلش برآرد زمانه و بود
یکی جایکه در آیینه تصور راست؛ و همین معنی موجب استحسان خواص و عوام گشته سبب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و در
آن موضع از نشان که مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمد بجایی رسید که بعد از آن هر کس را مهر دادند امکانش نبود
استدعا کرد که آنجا مهر زند و حقیقت کلمه شرف المکان بالمکین نزد همگنان بوضوح انجامید جناب فضائل مآب مولانا عطاء الله
در تاریخ امارت امیر نظام الدین علیشیر گوید **بیت** میر فلک جناب علیشیر کز شرف ؛ عاجز بود ز درک کمالات او خرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل ؛ از لطف شاه غازی الحق چنین سزد ؛ چون مهر زد بدولت سلطان در کنار
تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد ؛ و هم در آن روز که امیر نظام الدین علیشیر بر مسند امارت دیوان نشست امیر سید اردشیر نیز
بدان منصب سرافراز گشت و هم درین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب وزارت دخل بود و خواجه نظام الملک
ولد مولانا شهاب الدین اسماعیل بود و آن جناب مدتی بقضا بعضی از قصبات ولایت خواف قیام می نمود و در اواخر
همین سال خاقان بی همال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی اثر گردانیده حکم فرمود
که آن خواجه فاضل افاضل علاء مقتدی منصب پروانه رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی مهر زند در کار
که پادشاه در دیوان نشیند آن جناب در پایه سریر خلافت مصیر نشسته سوانح وقایع و سخن دادخواهان و احکامی که در
مهام ایشان صدور می یابد قلمی گرداند و بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون اطلع علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد
در زمان میرزا سلطان ابوسعید چند گاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبدالحی حنفی شریک بود و در اوایل اوقات
سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا کیچک قیام می نمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون ظاهر گردید
او را از شغل مرزاده طلبید و بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد
امور سلطنت و پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی بزیب صفت نظام و انتظام پذیرفت
شد از عدل آن میر نیکو سیر ؛ جهان تا زمان ملک معمورتر ؛ ز تدبیر آن خواجه پاک دین ؛ اساس ایالت بغایت متین

و معارف تربیت و رعایت این جماعت حسن شیخ تیمور بجز اعمال پسندیده خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی
روزنامه زندگانی آن تیر پیشه پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ تیمور در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بیادل بود
و بواسطه وفور قوت و شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و حسن بعد از فوت میرزا بابر بعلیه
مراتب و مناصب ترقی نموده در سلک اعاظم امرا انتظام یافت و اگر چه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر شجاعان زمان
امتیاز و افزونی داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیای نعم معتقد بود و پیوسته نقش مکر و تزویر بر ضمیرش نگاشت
و در زمان سلطنت سلطان سعید روزی چند غاشیه خدمتکاری خاقان بر دوش گرفت و با آنکه آن حضرت در تربیتش
غایت شفقت بجای آورد هیچ قرار بر فرار اختیار کرد و بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعه قراباغ باز به آستان
خاقان گیتی ستان شتافته کمال عاطفت حسن را از رقم عفو بر جرایمش کشیده ایالت ولایت استرآباد بوی مفوض گردانید
و او بار دیگر طریق بیوفایی مسلوک داشته به میرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز رنجیده از کنار
آب مرغاب بولایت سلقان و چرکان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بفیصل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت
خاقانی رسید و کرت بعد اخری ملحوظ عین رعایت و تربیت گردید و با وجود این همه مراحم و اشفاق غشاوه کفران نعمت دیده
بصیرتش بپوشید تا در خلال احوال گذشته بخیال انگیختن غبار فتنه … را وسیله ساخته بجمع ذخایر …
… را استحکام داد و با معتمدان خویش مقرر ساخت که شبی از انظار … برات قدم در وادی فرار نهند و …
… یکی از دیوارهای منزل خود را که جانب صحرا بود رخنه فرمود و بعضی از نوکران هم دانسته تمام حقیقت این حالت
بوسیله یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانیدند لاجرم آتش غضب اشتعال یافته در قلعه اختیار الدین …
دستور ذی حشم اقتدار در باب مهم آن غدار با جمعی از کبار شرط مشورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبدالخالق گفت
رخنه که ملک است افکنده به ؛ و در روزی که حسن … که یکی از … رسانیده بود بند خود را سوده داشت
که بکمند حیله از بالای قلعه بپایان گریزد بتیغ قاطع سیاست رشته حیاتش گسیخته و خون … از شریان در بیرون آمده
با خاک راه برآمیخت **بیت** فلک که دیر مهر و زود کین است ؛ درین حرمان سرا کار وی این است ؛ یکی را برکشد چون خور بر افلاک
دگری را افکند چون سایه بر خاک

گفتار در بیان نهضت رایت آفتاب اشراق جهت دفع فساد

احمد مشتاق چون احمد مشتاق بر قبة الاسلام بلخ خنده کامی به امر ایالت پرداخت بخار نخوت و عزت به کاخ
دماغ او راه یافت و با وجود طرح اساس استقلال انداخت و بجد تمام و جهد لا کلام اسباب خلاف و عناد مهیا ساخت
قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید و چون
این اخبار در دار السلطنه هرات سمت شیوع یافت رای جهانگشای چنان اقتضا نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون
آورده زیاده ازین عنان اختیار آن دیار در قبضه اقتدار او نگذارد بنابر آن امیر عبد الخالق را با جمعی از سرداران
موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاده ایشان را گفت که چون بآن بلده در آیید با احمد مشتاق چنان ظاهر سازید که ما
جهت مدد بآن سرحد روانه کرده ایم که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت آسان گردد
تا احمد مشتاق با ایشان در آنچه مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت وقت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند
و امیر عبد الخالق بعد از قطع منازل و مراحل به بلخ در آمده و احمد مشتاق از حرکات و سکنات ایشان فهم کرد که سبب آمدن ایشان
چیست لاجرم او را تکلیف فرمود که از شهر بیرون رود و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه بیرون خواهم آمد تا از آنچه
اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابرا و ذمه نمایم و چون امیر عبد الخالق بپایه سریر اعلی رسید و آنچه از احمد مشتاق دیده و شنیده بود
بعرض رسانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار در راه داشت که شاید که احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از بادیه
خلاف و نفاق بجاده استقامت و وفاق در آید و بعد از آنکه اثری بر وعده که کرده بود مترتب نشد تادیب او را
بر خاطر عاطر قرار داده رایات ظفر آیات بنهضت فتح قبة الاسلام بلخ بر افراشت و قرة العین سلطنت
و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دار السلطنه هرات مقرر ساخت و امیر مغول را در خدمت شاهزاده گذاشت
و احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف یافته برج و باره بلخ را مضبوط کرد و خاطر بتحصن قرار داده ایلچیان
قمر سیر را به نزدیک سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ارسال داشت و از ایشان مدد طلبید و آن دو پادشاه
عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان
احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان مردم سمرقند را بدان جانب روان فرمود و چون
ماجرای علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را [illegible] ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان

ظفر قرین چون قهر در حصین سپهر تمکین شد به ترتیب آلات محاصره و تهیه ادوات محاربه فرمان فرموده و اطراف شهر
را در تقسیم یافته هر کس بموجب حکم خود نزول فرموده و فرمان فرمای خافقین در برابر برج شاه چسپین منزل گزیده و نوبت
حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازه شترخوار را معسکر گردانیدند و سایر امرا و ارکان دولت و عساکر مریخ صولت آن
حصار سپهر کردار را مرکزوار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداختند و پیادگان جهت هموار ساختن خندق
آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا
با بسیاری از سپاه و جلادت دستگاه بکنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت ساخته که آب را
بگذراند فرمان همایون شرف نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر انتساب بمعبر رفته در برابر مخالفان دولت
خیمه زده و شیوه اقامت مرتفع ساخته لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافراخت و احمد
مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار آب جیحون قوی دل و مستظهر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق
استوار گردانید و هر روز به باد نخوت و غرور آتش جنگ و جدال افروخته نهایت شجاعت و پهلوانی بظهور میرسانید
در صباح که شهسوار تیز جلو (?) آفتاب گنبد همت بر تسخیر حصار سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر باره کوه پیکر نشسته
پیرامن (?) آن قلعه آسمان کردار پیش نهاد خاطر اقبال آثار می ساخت و صدای نقاره و نفیر بذروه کره اثیری رسیده و غریو
کرنای رویین ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپرها در سرها کشیده پای در میدان قتال
نهادند و بدست جلادت عقابان تیر مرگ تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده از مغز دشمنان طعمه میدادند
در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود بمزید قوت و جرات از پهلوانان رستم نشان ممتاز و مستثنی
می بود با فوجی از دلیران لشکر ظفر اثر جنگ پیش برد و بنوک پیکان دلدوز جمعی را که بر مدیر حصیل (?) باز انداختن تیر و سنگ
می پرداختند منهزم ساخت و از خندق اصل گذشته پای جرات پیش می نهاد تا بکنار خندق بیرون جایی که در میان
خاکریز بود رسید و خواست که از آن خندق نیز بگذرد و به کمند شجاعت برج شاه چسپین بر آید احمد مشتاق چون
حال بر آن منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را از باروی پایین فرستاد تا ممانعت امیر سید بدر نمایند و مواقفان او قیام نموده
و از انجمله ترکانی سنانی در دست با امیر سید بدر آغاز مقابله کرد و آن سید مبارز (?) نیز بسرپنجه پهلوانی نیزه او را گرفته

چنان پیش خود کشید که آن بخش بر روی در افتاد و انگاه بر زبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سر از تن او ساخت کر
ناگاه دیگری پیش آمد و نیزه حمله کرد و آن جناب همچنان نشسته دست دراز کرد و نیزه این بخش را نیز گرفته بدست زور برج
بکشید تا از پای درآمد و سر دور گشته و سرهای ایشان بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آن حضرت آن بلند
اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع عطاف خسروانه نوازش فرموده با انعام اسپ و زر و خلعت بعضی
دا شیاء دیگر سرافراز گردانید و در علو قدر و منزلتش افزود العصه بنا بر کمال متانت حصار شهر و قلعه بلخ و بسیاری
ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایره قتال مشتعل بود و
از شام تا بام عربده حاضر باش از ایوان کیوان می گذشت و در آن لیالی ترکانی که مشهور بود به قراجاری هر شب برج
شاه چین برآمده و در برابر دولتخانه همایون می ایستاد و زبان بفحش و هذیان گردان می ساخت و خاقان منصور و جمهور
ملازمان موکب ظفرنشان را دشنام میداد و آن حضرت رای صایب و فکر ثاقب بر دفع شر آن بد اختر گماشته بیک
سه چهار تفنگ انداز قادر انداز را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک یکدیگر ایستادند و سهام خون آشام بر زه کمان نهاده
و چون قراجاری آغاز سب و شتم کرد بهنجار او آن بخش یکبار شست گشادند و این مدبر موافق تقدیر امتداد و یک تیر بر حلق
آن شریر خورده از پس برج بیرون رفت چنانچه از پای درآمد و تا تحت الثری در هیچ جای قرار نگرفت و این معنی
موجب دلشکستگی محصوران و سایر اهل شغال گشته دیگر کس لب بدشنام نگشود مقارن این احوال امیر مظفر برلاس را در کنار آب
امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته بمراجعت او امر فرمود و شرح
واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لو از طرف آب را ارتفاع داده لشکر ماوراء النهر از عبور مانع می آمد گاهی بعضی از ایشان
او در کشتی می نشستند و در میان دریا می رفتند و از آن جانب نیز محصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر
بن امیر جهانشاه بن جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میگفتند و روزی هم بر آن قرار یافت که درین طرف
امیر محمد برلاس و از آن جانب امیر محمد جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و میان آب رفته بواسطه گفت و شنود نمایند و اساس
مصالحه را محکم سازند و بر این موجب بتقدیم رسانیدند و در اثنای قیل و قال ناگاه بادی سخت در رود دمیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر
مظفر برلاس را بطرف مخالفان برد چنانچه هرچند ملاحان سعی کردند سفینه را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا

کارکنان بر

که در کنار آب بودند غلغله فرح و نشاط باوج سماوات رسانیدند و سورن انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شد
چاره منحصر در آن دانست که خود را انداخت و شناوکنان روی باردوی خویش آورد و مخالفان آغاز شبه کرده
بر تیر کردن از کشش بتیر پرداختند و بنا بر آنکه مشیت ایزدی مقتضی انطفای آتش حیات جناب امارت پناه
نشده بود هیچ یک از پیکانهای آبدار سهام اعدا بوی نرسید و بوسیله اسپی که از آن جانب یکی از نوکران در آب
افکند بساحل نجات خرامید **بیت** گر از گردون بیارد جنگ دیر نیاید کار کس بحکم تقدیر و گر عالم سراسر آب گیرد
بکی بحکم (او موری گیرد) و امیر مظفر اگرچه بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی از آن غرقاب با خلاص شد اما
جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند و اختلال تمام
باحوالشان راه یافته کیفیت واقعه به ایستادگان پایه سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید و چون ضمیر
شعور خاقان منصور بر مضمون آن عریضه اطلاع یافت حکم فرمود که امیر مظفر به موکب گردون مراتب پیوندد و درین اثنا بواسطه
امتداد محاصره قحط و غلاء عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و چهارپایان از جهت عدم وجدان قوت و قوت
بیکار مفقود شده بود هرکس که مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از ده
هزار کس نماند و بعد از وصول امیر مظفر برلاس بموکب ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین
علیشیر بدار السلطنه هرات رفته بقدر امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشد و بجانب اردو فرستد و آن جناب
حسب الامر عمل نموده دو سه هزار خروار از جنس حبوبات حاصل ساخت و از شتران احشام عرب کرایه گرفته آن غلات
را بجانب بلخ روان ساخت و در آن ایام که امیر علیشیر در شهر بود میرزا ابوالخیر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت
یاغی شده از هرات بگریخت و مقربان حضرت سلطانی او را تعاقب نموده به توفیق یزدانی و عنایت رحمانی بگرفتند
و در قلعه اختیار الدین در بند کردند

ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ به کنار آب مرغاب و گرفتن میرزاده ابابکر از قزل قاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب ظفر نشان را تا موضع گر آب

بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند به سلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر
داعیه کردند که به موافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش غضب و اقدام نمایند

خاقان کشورگشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای تواچیان قمر پیکر را به دار السلطنه هرات و سایر
ولایات خراسان ارسال داشت تا حکام و داروغگان را گویند که جنود آن حدود مجتمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر
مآل پیوندند و از آن جانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفر مآب در کنار آب کسی نماند امیر ایوب را که از امرا
بزرگ بود با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده به معسکر حضرت اعلی شبیخون آورد و متوجه گشته با خود قرار داد که بعد از
جلادت از نهر شتاقی بگذرد و بر اردوی همایون درآمده دست باستعمال تیر و تیغ برآورد و بحسب روزی توقف نماید که
خاقان عالی گهر بر بارهٔ کوه پیکر نشسته گرد مرحله بر می آمد و در این اثنا نظرش بر پل شتاقی افتاده به تخریب آن امر فرمود
و همان شب امیر ایوب با آن هزار کس بکنار آب نهر رسیده چون دید که پل ویران است خیالی که کرده بود دشوار است به ظهور رسانید
و از هم انجا عنان انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت بتکامیشی او فرستاد تا بعضی از
مائلهای سپاه مخ بازگردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب به کنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا با
لشکری بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرأت اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب
مرغاب شتابد و پس از اجتماع جنود ظفر ورود عنان کمران بحرب مخالفان تابد درین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده حدود
فاریاب معسکر ماب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل رقم بطلان بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود
و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ فرموده بمرغاب رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف مقصود احمد مشتاق ابواب شهر بر روی امید ایشان نگشود و برادران از تسخیر
آن بلده مایوس گشته بقصد دستبرد از عقب موکب گردون ماب در حرکت آمده اند لاجرم خاقان منصور ملازمان
حضرت امثال ماب را جبه پوشانیده از مرغاب بچکتو رفت و از آنجا متوجه سر پل آب شده در اثنا راه سلطان بدیع
الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب هرات رسیده موکب استظهار یافت و سپاه گشتند و خاقان منصور
از آب مرغاب عبور نموده در پشتهای کنار آب معسکر ماب ساخت و در آن منزل از مضافات ولایات مروچاق و بادغیس
در حوالی اردوی گیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که موکب گردون اساس خدام را مطلوب بود بغایت
ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا مجتنب و در رفاهیت رسیدند و مقارن وصول همیون بکنار آب سر رود فوج فوج از سپاه

ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مصیر رسیدند و زبان بدعا و ثنا گشاده
ساحت مشتمر جنگ و پیکار میگردیدند   ز هر کشوری لشکری تیغ زن   یلان سر افراز دشمن شکن   پی خدمت شاه گیتی ستان
گشاده به مدح و ستایش زبان   بدرگاه عالی رسیدند شاد   سپه شد ز ریگ بیابان زیاد   و از آن جانب سلطان
احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل کرماب رسیدند و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم بر خاطر ایشان
استیلا یافت   و مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا ابابکر که از موکب خاقان منصور فرار گزیده چون
به بدخشان رسیده و پای مجتمع ساخته تسخیر حصار شادمان مطمح نظر همت گردانیده بنابر آن برادران از تکامیشی
موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان بسمع
خاقان عالیمکان نصرت پیوسته امیر مظفر برلاس را با پاره ای از سپاه کوکب اساس بمعاقبت اعدا مامور ساخت و امیر مظفر بموجب
فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران بازکشید و اگرچه به سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا نرسید اما برتال بعضی از
لشکریان ایشان را متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاد و او را نصیحت کرد که باید که از این راه خلاف و شقاق
بازآید و بجاده مستقیمه وفاق و اتفاق درآید و بنابر آنکه احمد مشتاق از آن عناد و لجاج بسیار نادم بود جواب داد که
غرض من از اظهار این جرأت و جسارت آن بود که بر ضمیر منیر همایون واضح گردد که از دست من کاری می آید و امیر عبد الخالق
نمی تواند که مرا بفریب و تزویر در بند بلا اندازد و آنگاه بین الجانبین عهد و پیمان درمیان آمده احمد مشتاق قلعه اسلام
بلخ را با امیر مظفر سپرده روی توجه باردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال عرضه داشت را به ایلچی که از پایه سریر اعلی
گردون آن عریضه بکنار آب مرغاب بنظر انور همایون رسید خاقان کامیاب   ظفر همعنان نصرت اندر رکاب
بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرموده مقارن وصول به بلده فاخره هرات احمد مشتاق با تیغ و کفن باتفاق
جمعی آستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک را سوده گرد انفعال بر چهره حالش نشسته بلطف و مرحمت آن
مهر سپهر استقلال دل بسته و از حرکت ناپسندیده خود شرمسار و بعنایت بی غایت شهریار امیدوار خاقان منصور
از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی ذیل عفو و پوشش بر جرایم او پوشیده و از جامه خانه بخشایش خلعت
انعام و احسان بر قامت قابلیتش پوشانید   بنزد کسی کو بدانش سزاست   ز مجرم کسی جرم بخشی رواست

عرض بعضی از احوال بر سبیل اجمال چون خاطر خطیر خاقان منصور ستوده خصال از تسخیر بلخ فراغت

زمام حکومت آن مملکت را بقبضه اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد و آن جناب بدان جانب شتافته امیر مظفر برلاس

به آستان آسمان اساس باز آمد و بعد از چندگاه بواسطه طول امل طبیعی مریض گشته درگذشت و در خلال آن احوال

امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدار السلطنه

هراة خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیر الامرایی یافته در دیوان تواجی و امال

بر جمیع امرای عظام مهتر زد و بعد از وقایع مذکوره ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر مایل بدان شد که خانم سلطان بیگم بنت

میرزا سلطان ابوسعید که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در سلک ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام

بنا بر آن بترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده در

و صناع باغ زاغان را با ساختن چهارطاق رفعت نشان غیرت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف از

مخترعات بتعبیه مناسب حرفت خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس با صطرلاب کرت

اختیار نموده بودند سادات و قضاة و علما در مجلس اشرف اعلی همایون مجتمع گشته [illegible] را بستار [illegible] عقد بستند

آنگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت نشستند و ساقیان حور عذار ساغرهای

باده خوشگوار بگردش درآوردند و مغنیان خوش نواز ارجین ساز و آواز نشاطی بی سپینار زیاده کردند

خوان سالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه آنچه در حیز تعداد و مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرق انام برافتاد و ایام

جشن و سور و لهو و سرور کیها امتداد یافته بعد از آن خاقان عالمیان روی توجه بسوی معظمات مهمات ملک و مال نهاد

و در شهور سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه خواجه افضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان بود و در زمان سلطان سعید به لوازم

استیفا قیام می نمود ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته به پوشیدن خلعت وزارت سرافراز شد و باندک زمانی او را در آن باب

تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین محمد بعرض

خاقان کشورگیر رسانیدند و آن کلمات موثر افتاده خواجه مجد الدین محمد مواخذ گشت و امیر بدر الدین بمحبلی و مقرر شد

و سیم در آن ایام خاقان منصور پرسش آن قضیه پرداخت و خواجه نظام الملک و خواجه افضل در پایه سریر سپهر مقدار

و برلاس و یوسف طنبورچی و ملتو و دیگر اشکال و عزیزهم بیهالی که مذکور گشت متوجه قلعه شدند و شبلی جای

را خاقان مظفر لوا بتعاقب آن جماعت ارسال داشت تا بدرگاه ایشان بخیون درآید باز گشته خبر آورد و چون شبلی

بمقصد رسید دید که امرا درآمده اند و او نیز بی توقف بشهر درآمد در بین اثنا قاصدی نوید رسیدن پرور آمده

خاقان صاحب حشمت شتافت و بعادت تفقد اناملی و اخلاص در باب آن عرض کرد که حالا جمعی با این بیات بحوزه درآمده

لاجرم آن حضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدامنه قلعه رسیدند فی الحال برادرشاه ما که آنجا بود بعضی ساکنان

و به بالای فصیل خرامیدند و همان زمان مردم هجوم نموده دست باذا اخصین برآوردند و عبد الرحمن را در

از زیر فصیل زیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان افکندند و

صلاح در توقف ندید و فرمود که عبدالرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آوردند و جمعی از پیادگان جنوق حمله نموده خود

کار را بسپاه [illegible] نجات آن جماعت سایه حضرت خاقانی گشته به نفس همایون بر ایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتر

نوابانیده متوجه شد روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشارت فرمود که برادرش قاز در پرده او را

در جای مناسب مدفون سازد و او بر تربت طاهر نماز گذارد آنگاه موکب همایون بهزار [illegible] شتافت و از آنجا بقلعه ترشیز خرامید

و دار الحکومه را عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید

چون خاقان منصور چندگاهی دیگر بار و از کار نیاز کار در ساخته

در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که در آن زمان مالک آن

دشت قبچاق و خواقین آق [illegible] بود رود و از آن حضرت استمداد نموده متوجه تسخیر ممالک خراسان شود و با جمعی از خواص

دوزده از اهل اختصاص پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورد و روی براه نهاد و بعد از قرب وصول بدشت

ابوالخیر خان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت و جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و دولتمندان جلادت نهاد باستقبال

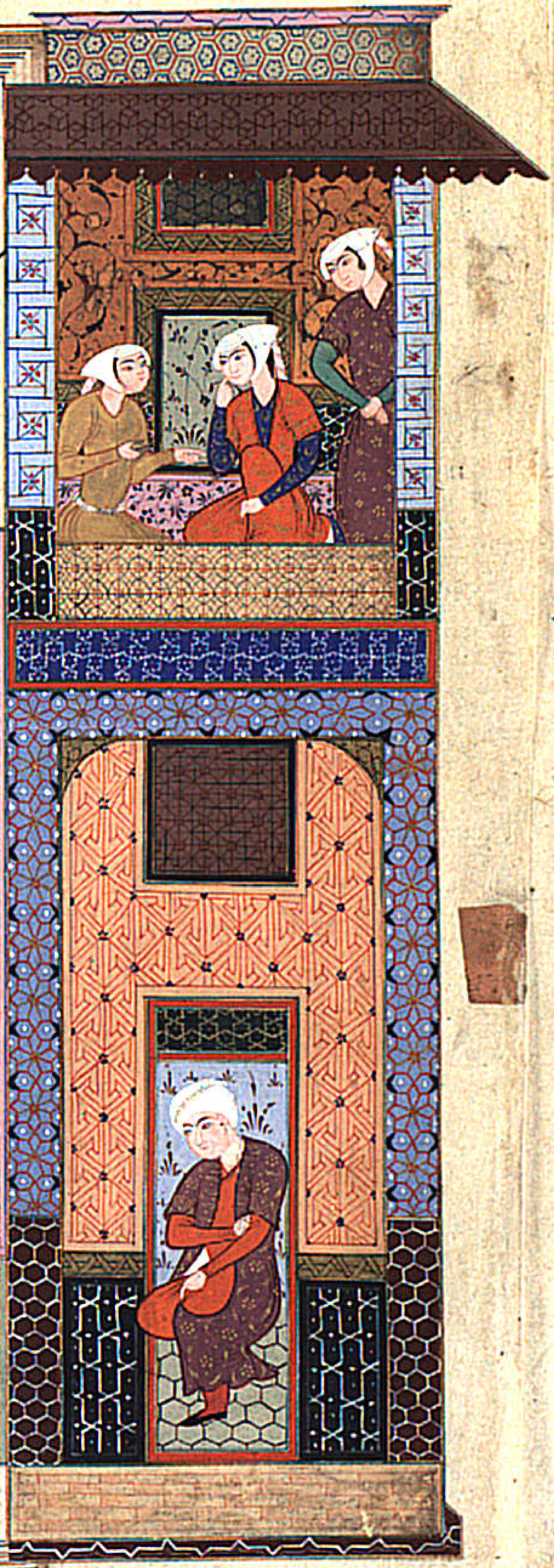
خاقان ستوده خصال فرستاده ایشان در غایت تعظیم و حرمت با آن نقطه دایره حشمت ملاقات نمودند و

معانقه بجای آورده جهة نزول همایون موضعی مناسب تعیین فرمودند و روز دیگر خیمه و خرگاه در بارگاه فلک اخضر را

بطراز خلعت همیون آرایش داد و ابوالخیر خان شهزادگان و دولتمندان و اشراف و اعیان را به پایه سریر خانی طلبیده

قدم بر مسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمان داد که حضرت خاقانی را به بارگاه در آورند و مدعای خان چنان بود که آن حضرت تقبیل خان
تابوغ نماید و به اصطلاح اوزبکان طابوغ آنست که در برابر سریر خان ایستاده کلاه از سر بردارند و یک گوشش را بدست
گرفته مانند راکعان بغبغت خم کنند خاقان منصور این صورت قبول ننموده و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر قرار بر آن
بدان راضی گشت که آن حضرت زانو زده و اورا دریابد بعد از آن خاقان عالیشان به پایگاه سریر شاهانه درآمده و چون چشم ابوالخیرخان بر نور
همیون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال ذات در مقلد امور سلطنت یاری مشاهده نمود و از روی شفقت
و مهربانی آن بانی مبانی را در آغوش کشید و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده و ترتیب مجلس





بزم اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال و قیر بگردش در آوردند بعد از ان

دماغ ابوالخیرخان از بخار باده خوشگوار گرم گشت جهت امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان سپرده و حصول نهاد
آن حضرت بتجرع شراب بسیار قیام نموده و اصلاً تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد و همین موجب ازدیاد استعجاب
خان شده زبان بتحسین خاقان ظفرقرین گشاد و مبالغه تمام در ملاحظه آن حضرت را نزدیکتر کشید تا مرد و زانوش
به زانوی خانی رسیده و بنابرآنکه ابوالخیرخان بمرض فالج مبتلا بود در ساعتی که خاقان سعادت انجام پیش او رسید
آن حضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست و عنقریب باعلی مراتب دولت و اقبال
ترقی خواهی نمود امیدست که به قدم میمون تو مرضی که عارض ذات منست به صحت تبدیل یابد و در آن مجلس هر لحظه انواع
دلجویی و غریب نوازی فرموده تا آنکه قلباق از سر برداشته و خاقان منصور را تابوغ کرد و گفت تو هر چند در وقت ملاقات
تابوغ نکردی ما جهة احترام تو بر این کار قیام نمودیم و حضرت خاقانی درین التفات خان را تعظیم فی الحال بر حسب
رسم تابوغ بجای آورد و الحقه خاقان منصور که صفیتمه در اردوی ابوالخیرخان معزز و محترم اوقات گذرانید و ابوالخیرخان
داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب آن حضرت ساخته بتسخیر خراسان نامزد نماید اما چون بعد ازان در آن ایام اوقات
حیات خان بانقضا رسیده بعلت بخار مدبر طبیعتش دست از تمشیت امور بدن کوتاه کرده و داعی اجل را لبیک اجابت
بر ترتیب پرپان شد که خاقان باستخلاف را در دشت قبچاق مجال اقامت نماند و نمود و هو العزیز الودود

رسد امدادشان از عالم غیب   سلاطین را بتایید الهی   مرتب می‌شود اسباب شاهی
چو فضل ایزدی یاری نماید   بیاید کارشان هر چند در بند   اگر از محض تقدیر خداوند   دراز غیر اسباب را بود عیب
نظیر این تقریر و تشبیه   ز پیروزی و ظفر کام یابند   بهر جانب عنان عزم تابند   در دولت برایشان بر گشاید

این تقریر حال خاقان منصور جهانگیر سلطان معز بن و شاه مشرقین ابوالغازی میرزا سلطان حسین
تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی متعلق آن گشت که پرتو ابد و عنایت بر سریر سلطنت مملکت خراسان
تمکن یابد ابوالخیرخان پیش از آنکه جهة مدد آن حضرت لشکر تعیین نماید فوت شد و آن حرز لعزت ترک امداد
سپاه و رعایا و اوزبک قطع نظر کرده با سی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر پاس فتح و ظفر همعنان آن حضرت بودند

عزیمت خراسان فرمود و بمقتضای کلمهٔ کریمه فاذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروهٔ وثقی توکل زد

و دیدهٔ پیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت پروردگار داشت نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب

و پیکار لاجرم به هر منزل که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوش رسانید که بهر جانب که روی آرد

رکابت را بود دولت عنان گیر و از هر مرحله که نهضت نمود بشیر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال مبادرت

جسته بزبان حال معروض گردانید که بهر منزل که گردد جلوه گاهت شود سهیم شاهی خاک راهت طوطی شکرخای

مقال قلم کیفیت حال را بدین نمط بیان رقم می نماید که چون حدود ابیورد از وصول موکب گردون نورد غیرت افزای نهر(؟)

مهر عالم گردید خبر ویرانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در قراباغ بر افواه و السنهٔ طوایف انسان جاری گشت

لاجرم خاقان منصور رضی الله عنه(؟) با ابیورد در آمده اشراف و اعیان آن ولایت بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و باظهار اخلاص

و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال و قال گشودند و این خبر بدار السلطنه هرات رسید و امیر تاج الدین حسن ملکی

و امیر مظفر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را بعرض

عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد بعزم رزم خاقان مؤید از جیحون عبور نموده ابوالغازی سلطان

حسین میرزا با پانصد مرد جلادت اثر که در آن ولا در سایهٔ لوای ظفر انتما جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد

و امیر مبارز الدین ولی بیک را بطرف میهنه(؟) و پورسته(؟) فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته

بود در راه جرد(؟) با میر ولی بیک رسید و میان الجانبین صورت معامله روی نموده شاهزاده منهزم بهرات شتافت و چون

واقعهٔ سلطان سعید نزد مردمان بوقوع انجامید و چنانچه سابقا مسطور گشت اکثر طلاب شعار هواداری خاقان منصور ظاهر

کردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آوردند بنا بر آن میرزا سلطان محمود به طرف ماوراء النهر در حرکت آمد

و چون خاقان منصور گذشته بقصبهٔ بخد(؟) رسید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار از بیم فرخی اردوی کیهان

پوی میکند و بعضی از امرا از اوزده(؟) رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بر آن شاهزاده گیرند خاقان

منصور از غایت کرم جبلی تجویز این معنی نفرموده فرمود که چه گیرم سر راه سرگشته پدر گشتهٔ بخت برگشته

و میرزا سلطان محمود به صحت و سلامت از جیحون گذشته به میرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال را بازگفته برادران

مجد الدین محمد در مقام تعرض آمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقهٔ انصاف آنست که یکی

با او سخن کند نه باتفاق تعصب ورزید و خواجه مجد الدین محمد بعین عنایت منظور گشته برخاست و زانو زد و بعضی از متهوران

چون این صورت مشاهده نمودند خاموش گردیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه مجد الدین ثابت نشد و فرمان خاقان

منصور باطلاق او صدور یافت و چنان مقرر گشت که مبلغ صد هزار دینار کپکی برسم پیشکش جواب گوید و شغل

محمد علی اکبر(؟) پروانچی در مهمات دیوانی مدخل ننماید و تا شهور سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه حال خواجه مجد الدین محمد بدین منوال

جریان داشت و بعد از آن نوبت دیگر تربیت یافت و اعلام اعتبار او افراشت چنانچه مرقوم قلم تخته شیم(؟) خواهد گشت

و تفصیل این مجمل بر زبان خامهٔ بدایع بیان خواهد گشت ان شاء الله سبحانه و تعالی **ذکر شمه از کر و فر میرزا ابابکر**

و کشته شدن او بدست زمانهٔ پر مکر میرزا معز الدین ابابکر که در منزل ابابیورد(؟)

از رکاب ظفر ایاب خاقان کامیاب بتخلف جست بجد و حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن

ولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمود میرزا از عقب موکب خاقانی تاب مفارقت نیاورده پناه بکوهستان

بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم کشیده متوجه خراسان گردیده بنواحی مرو شاهجان آمد و چون این خبر بعرض خاقان

منصور رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و معز الدین بیاول و امیر احمد یاری را با هزار کس از مردم کارزار به

دفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرو بجانب بلخ گریخت و از آنجا براه کابل بسیستان آمد

و از سیستان عنان بگردان بطرف کرمان تافت و بیک ناگاه ظاهر کرمان فرود گرفته و از چهار طرف شهر نفیر و کرنای در دمیده

غریو ورن(؟) باوج فلک نیلگون رسانیدند و داروغهٔ کرمان فرار بر اختیار نموده میرزا ابابکر بشهر در آمد و چند ماه بعیش و نشاط

روزگار گذرانید و بارعیت معاش پسندیده کرد و پادشاه عراق و آذربیجان پس از اطلاع بر این واقعه یکی از امرای نامدار

با بسیاری از اهل بهتر(؟) باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقاتله و مقابله با آن سپاه در حیز امکان خویش

ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود و چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس و درد پا بر حضرت خاقان

منصور استیلا دارد و بنا بر این باتفاق بیرام بیک و پیر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه

هرات گشت خیال بمکان لکن هیچ لمحه خاقان منصور از میمنه و فاریاب ایلغار کرده میرزا ابابکر را گرفتار کنند که مذکور گردید

ایشان نیز آن حضرت بر جمیع تسلط و اقتدار یافته بود و غایت استیلا کردانند و ندانستند که تیر زبان بهکامی ... و ناوک
از پای دریا یدو شاه مبارز الدین معالی را از معتقد صومعه کردی روی نماید **بیت** عشقبازی نیست دوام بار جستن
کانجا همیشه باد بدستست دام را القصه بعنایت مهیمن غفور خاقان منصور از جبال محال شاهزاده وقوف یافته باجمعی
سلاطین مرحمت در محفه نشست و با پانصد سوار جلادت اثر که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از سبزوار
جلال متوجه قصبه اسفرار شدند و تواجیان باطراف ممالک محروسه فرستاده باجتماع سپاه نصرت پناه فرمان داد و از
اتفاقات که بمحض کرم واجب العطیات وقوع یافت در آن واسطه میرزا ابابکر ویران شده عنان بصوب قرابات
انکه جان احمد جولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست و تخمدانی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه ابابکر میرزا ...
سر پل علی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراز توجه نموده بود و از حدود سبزوار رسیده به قراولان میرزا ابابکر بازخورد
در ساعت او را گرفتند و بپیش شاهزاده بردند چون آن جناب از حال حضرت خاقانی سؤال فرمود بالهام ملهم غیب
جواب داد که درین ایام آن حضرت از کیفیت اندیشه موکب خدام عالی که خبر یافته ده پانزده هزار کس در نواحی بلده ...
در کمین نشسته تا هر گاه علم نصرت شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد بپای جلادت پیش نهاده دست بردی نماید و چون
حقوق تربیت سلطان سعید در ذمه این بنده بسیار است از شهر کرکیته به استقبال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را باز
میرزا ابابکر این خبر مطابق واقع تصور کرده جان احمد جولی را به انعام اسب و جامه نوازش نمود و عزیمت برات را تغییر
روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد آن شب با شاهزاده همراه بوده بوقت نماز بامداد مجال فرصت یافت
بنواحی قلعه پره بملازمت خاقان ظفر بهره رسیده شرح واقعه را معروض گردانید و آن حضرت لوازم تحسین و احسان
بارها او بظهور رسانید و از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر از توجه موکب همایون
وقوف یافته از خواف روی باسپترا باد نهاده در هر منزل جمعی از آن جناب می گریختند و در هر مرحله فوجی از سپاه میرزا
باردوی خاقان عادل می پیوستند و آن حضرت در طی مسافت به شاه به سارعت مسیر نمود که میان آن حضرت و میرزا
ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و
در آن طرف رود بسبب تندی و کثرت بارندگی فرود آمده کمیت براسود اما خاقان منصور در آن شب از آسایش اجتناب

وقت ... و ... دار آسته راه می پیمود و علی الصباح که ملاحان بعد از گرشتی زرانده در بحر اخضر افکندند سقلای سپاه
کردکشای بر کنار آب گرگان رسیده نخست امیر علی میر آخور و ملک پرسش بهادر و شیخم زیل اغلی و یار محمد سارق
جولی از آب گذشتند و سابقات مواکب گردون مرتبت نیز عبور نمود و میرزا ابابکر که تا آن وقت مانند بخت خویش
در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شد و یکباره مجال فرار یافته جمعی از بهادران موکب حضرت نشان بتکامشی او
مامور گشتند از آنجمله امیر احمد یاری سبقت کرفته نزدیک میرزا ابابکر رسید و شاهزاده چون او را بهادید عنان باز کرد
تیری بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بآن جناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شد
میرزا ابابکر بدهستان شتافت و در خانه یکی از کلانتران آن منزل فرود آمده و اسپی طلبیده که خود را از گرداب بلا به
ساحل نجات رساند آن شخص انگشت قبول بر دیده نهاده آن جناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش بازداشته
در ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید و خاقان منصور
نظر علی جلادر را با فوجی از سپاهیان جلادت بهاد به گرفتن میرزا ابابکر مامور ساخت و آن طایفه بدهستان شتافته شبک
آنکاه بر گرد خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشتند و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه آن جناب را گرفته رشته
حیاتش بتیغ بیدریغ انقطاع دادند و آن دهستانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خود فرود آورده بود و طریق غدر مسلوک
داشته از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهرات برده خواطر اکابر و اصاغر آن
دیار که دغدغه تمام داشت از آن اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آن مبتهج و مسرور
شده نذور و صدقات بسیار بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کبری عنان مراجعت بمستقر
سریر سلطنت منعطف ساخت و در زمان صحت و عافیت بباغ جهان آرای رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف
برافراخت ذکر مجملی از حال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتقاع دولت
او بمحض عنایت قادر بیچون امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت
شجاعت و بهادری از اکثر سپاهیان الوس جغتای ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت از پیشتر ارباب رتب
مستثنی می نمود در زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان ملازمان آن پادشاه سپهر ... منتظم

گیرودار و ایام رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان پرداخته بنهایت جلادت و مردانگی بجای می آورد و بار آن
منظور نظر عنایت و ملحوظ ترتیب و رعایت گشته و به اصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده و رتبهٔ
او از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعد از واقعهٔ قرا باغ امیر ذوالنون به مراسم شاه زاده روزی چند در خدمت
درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع میداشت تربیت نیافت بنابران خاطر بر فرار قرار داده در وقتی
که رایات فیروزی نشان متوجه یادگار محمد میرزا بود از لنگر آقاج جنوشان عنان گریز بصوب دیار ماوراء النهر منعطف گردانید
و به سمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن
ساز عنی که در میان امرا ترخانی و ارغونی توقف پیوست نوبت دیگر روی توجه بخراسان نهاد و چون بدار السلطنه
هراة رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال
آنکه در آن ولا اقوام نزاره و نکودری در آن حدود استیلای تمام داشتند و به کلک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال
بر لوح خاطر می نگاشتند و امیر ذوالنون فی شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه با لشکر اندک و اسپاه متوجه آن صوب
و در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آن جماعت محاربه فرمود و به تقویت دولت خاقانی و غایت شجاعت
و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را در حیز تسخیر و تصرف درآورد **بیت** اگر چند بود
به هنگام کار ۰ از و یک سوار از نزاره هزار ۰ به پیکان جوز بر و شمشیر تیز ۰ برآورد می از دشمنان رستخیز
اقوام نزاره و نکودر چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و اطاعت گذاری بر خط اخلاص و فرمان برداری نهادند
دیگر پیرامن خلاف نگشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون
موقع قبول یافته خاقان سنجر نوال زمام رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساحر و تولک را نیز در قبضهٔ
اقتدار او نهاد اما چند سال شاهزادگان را به نوبت بعضی را بحکومت قندهار می فرستاد و بالآخره امیر ذوالنون در تمامی
آن ولایت استقلال یافت و لوای ابهت و شوکت افراخته پرتو انوار عدالتش بر ولایات شال و مستونگ و سوی
و توابع و لواحق تافت و ولی شاه به تکلف و غایت لطف آن جناب شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای
وظایف طاعات و عبادات رعایت سعی و اهتمام می افراشت و از صبح تا شام در اشاعت معدلت و احسان گذرانیدی

و از بام تا شام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و رستم
بر روز جلادت و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم
بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین بجای آوردی **بیت** بپروردش همه معدلت کار بود ۰ به شب از نهر طاعات بیدار بود
ز شمشیر خونریز او روز جنگ ۰ همه روی صحرا شدی لاله رنگ ۰ و چون امیر ذوالنون بجمع نفایس اموال و افزونی
ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور نموده در ادای مال مقرر شرایط تعافل و
اهمال بجای آورده حکومت قندهار به پسر بزرگتر خود تفویض فرمود و داور و غور و ساحر و تولک را به عبد العلی ترخان
عنایت فرموده ریاست غور را بامیر فخر الدین و امیر درویش تفویض ساخت و خود در زمین ساکن شده در آن دیار عمارات
عالیه برافراخت و اهل غمز و سعایت فرصت یافته چندکرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که امیر ذوالنون
به وفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته است و نخوت و عظمت و کبر و حشمت او از حد اعتدال درگذشته
ابد دولت ابد پیوند چنان می نماید که قبل از آنکه اندیشهٔ کفران و سلوک در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از
نامزد ارکان عظام به ایالت آن ولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد و بنابرآنکه ذکر شد
در پیشاه امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور بموکب فیروزی از ملازمت خاقان منصور رفته فی الجمله غرض اتفاق
نیز بود تا آخر الامر بحکم من سمع تخیل مصدق گردید بموجب استصواب آن جماعت عمل نماید و در آن اثنا بدیع الزمان میرزا
با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود و امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب حضرت خاقانی بغایت ترسان بود با شیخی
موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل خود مسطور خواهد گشت انشاء الله
تعالی وحده العزیز **ذکر ظهور مزاری بهشت نشان که منسوبست بحضرت شاه مردان**
در قریهٔ خواجه خیران در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمایه که سلطان السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای
ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود از وراء استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود و شرح
حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبش به زبدهٔ عرفای کرام سلطان بویزید بسطامی انتقال می یافت
در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین به قبة الاسلام بلخ شتافت و شرف ملازمت بایقرا میرزا دریافت

تاریخی خاص ساخته که آن را در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتاب مرقوم بود که مرقد
شاه اولیا و عمده اصفیا بسیط انوار عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیهم الصلوات
واکمل التحیات در قریه خواجه خیران در فلان موضع است بنابر آن میرزا بایقرا سادات و قضاة و اشراف و اعیان
بلخ را جمع ساخته و با ایشان مشورت کرده به قریه مذکور که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف برد و در آن
موضع که در کتاب تعیین یافته بود گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون قریب
بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد که بر آنجا منقور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله
لاجرم فریاد و فغان از میان حاضران به ایوان کیوان رسید و همگنان روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات
بمستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص برگشودند و این خبر در اطراف و جوانب اشتهار یافت اصحاب امراض مزمنه
روی امید بدان آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمره مجاوران آنجا بعضی از آن طایفه صحت حاصل نموده مقضی
المرام باوطان خود مراجعت می کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن سده سدره مقام بمرتبه واقع شد که زیادی
بر آن متصور نتوان بود و کثرت نقود و اجناس که بر سبیل نذر می آوردند بدرجه انجامید که عقل از وجود انتقاد از آن
در تعجب نمود و میرزا بایقرا چون حال بر منوال دید قاصدی ممتاز بر وجه بدار السلطنه هرات فرستاد و صورت
واقعه عرضه داشت استاد کان پایه سریر اعلی کرد و خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت
غریبه متعجب گشت و احرام طواف آن قبله امانی و آمال بست و با فوجی از امرا و خواص بدان جانب نهضت فرموده
پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورده و قبه در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاد و
در اطراف آن ایوانها و بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاد و یکی از
انهار بلخ را که حالا به نهر شاهی مشهور است بر آن مزار فایض الانوار وقف ساخت و امر نقابت آستان علیه را به سید
تاج الدین حسین اندخودی که از جمله اقربای سید برکه بود و بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت تفویض
نمود و مهم شیخی را به شیخ زاده بسطامی عنایت فرموده جهة ضبط موقوفات و نذورات عمله امین تعیین فرمود
آنگاه خاقان عالیجاه عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عز و کرامت خود انعطاف داده در ضمان صحت

بلده فاخره هرات شتافته ابواب لطف و رحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت برگشاد
القصه ظهور مرقد پیروزشاهی بواسطه رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارت و تعیین موقوفات در اطراف



آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدان جانب برافراشت و جیدگاه آمدشد

مردم بدان عتبهٔ کعبه مرتبه بشانه‌ای بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقود و جنس نذر بدانجا می‌آوردند و نقیب
و شیخ آن روضهٔ خجسته مقام تمامی اموال صرف ضیافت صادر و وارد و در رهبت و عمارت می‌کردند و قریهٔ خواجه
خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت سمر جامع گرفته و در اندک زمانی آنقدر جمعیت در نواحی آن سدهٔ بلند
مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابر آن یکی از اهل بکر و نمود ویرکه در سلک عراقیان
دار السلطنهٔ هرات انتظام داشت با خود خیال نمود که واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیلهٔ مزاری زر و بسیاری
و جو بدست آورده پای بر معارج عزت نهد و نماز شامی در کارزارگاه نزدیک به اسپتان افتاده صیحه زدن و جامه دریدن
گرد و چون مردم بروی جمع شدند کیفیت حال پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسپان تازی
نژاد سوار درین صحرا ظاهر شدند و گفتند روضهٔ فیض بخش شاه ولایت دستگاه اهل هدایت علیه السلام والتحیه در فلان
موضع است و اشارت بجانبی کرد که نزدیک بحظیرهٔ شمس الدین سکنی است بود و مردم برفاقت عراقی به آن جانب رفتند
جمعی کثیر از قلندران و تبرائیان بر وجع آمدند و صورت قبری ساخته و آغاز کردند و غوغا کردند روز دیگر این خبر در بلده
اشتهار یافت خواص و عوام از رجال و نسا روی بکارزارگاه آوردند و خاک قدم عراقی مانند توتیا در دیده کشیدند
و بیان آب حیوان فرو بردند و آنچه لایق مقدور بود بروی نثار کردند و آن مزور از موضع آن قبر خاک بر گرفته به هر کس بجهت
اندکی عنایت میفرمود و در عوض زر و جو بسیار اخذ می‌نمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام مشهور گشته
و هر روز خلق بی‌نهایت از معلولان و مرضی بدان موضع می‌آمدند و نذورات می‌گذرانیدند و روی نیاز بر زمین
چون کوری یا لنگی بر آن قبر رسیدی و خود را بر آن خاک افکندی قلندران و توابع عراقی می‌پرسیدند که مرض تو به
صحت مبدل شد یا نه اگر سکینه بلی صلوات می‌فرستادند و او را بر داشته فریاد و فغان باوج آسمان می‌رسانیدند
و اگر بزبان میراند که علت من بحال خود است آن بیچاره را در زیر لگد نرم می‌ساختند که بگاه کت و منافق و بقتل و حرق
سزاوار است القصه عراقی در عرض ده پانزده روز بدین وسیله زر و جو بسیار و اجناس نفیسه دیگر زیاده از حد در
خزانهٔ خیال گنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام شد و بعضی از مردم بی‌هنر از این هوس در سر افتاده بامثال این واقعات
دروغ ساختند و هر یک در محلتی از محلات درون و بیرون هرات و بعضی از ولایات صدای ظهور امام در انداختند

عراقی چون حال بر آن منوال دید از رسوائی ترسید و منهزم گردید و سلطان آن جماعت نزد خاقان منصور و علما و اعیان
هرات اظهار گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامور شد و آن جناب اکثر آن فرقه را گرفته و الزام کرده
و تازیانه زده و جمعی را حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشهٔ باطل در کانون درون
هیچ بوالهوس شعله نیافت اما آستانهٔ علیهٔ خواجه خیران تا غایت معمور است و سکان اطراف جمیع آن حقایق آن نزدیک و دور
والله اعلم بحقایق الامور

شاهزاده محمد سلطان حسین پسر دویم بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نقاء سریرت موصوف و بجلادت کوشش رویه آن
کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا بغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسائل
در تحصیل فروع و اصول علوم منفرد و در تکمیل فنون معقول و منقول متفرد در شرح فضایل علا نسبت بکمالات سپارش سخنی از
شان و وصف مقالات بلغا پایش بالفاظ آبدارش نظر از بحر بیکران
روشن آمد ز دل چو مصباحش
کشف کشاف و فتح مفتاحش
عقلیش از قیاس عقل برون
نقلیش از مقام نقل فزون
و در سن کامرانی با وجود
حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین
شیخ حسین شرایط مطالعه کتب متداوله بجای می‌آورد و از باطن خورشید بیان شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت
میکرد و چنانچه سابقاً مذکور شد بعد از واقعهٔ قراباغ مصحوب والده و والدهٔ خویش که خواهر کلانتر خاقان عالی نسب بود
از قراباغ ایران به هرات آمد و در ظلال عواطف آل خال ستوده خصال اکرم یافته پرتو عنایت آن حضرت بر وجنات
حالش تافت و زمام اختیار ملک و مال در قبضهٔ اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت و اقبال بیمن توجه خاطر خطیر
صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال بر منوال بگذرانید بعقل و فراست و فهم و کیاست خویش مغرور شد و آثار
خیال استقلال از اقوال و افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور با ملاحظهٔ خاطر آشفته روزی چند تحمل
پادشاهانه فرمود آخر روزگار بر همین منوال ساخت و بصوابدید میرزا کیچک مقتضای عقل خرد کار فرموده از جادهٔ مستقیم
عبودیت انحراف نمود بتادیب پرداخت
هر شاخ پایدار گزاردست سر بلند
مسکین بسبب خویش که آن تخم رست

در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور با عاشق آن شاهزاده منصور بکارزگاه شتافت و لوازم طواف فیض آثار
معتوب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بجای آورده عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت و در آن
راه شاهزاده جلادت پناه وجه حرارت خورشید بر تیغ چتر جسارت نموده حال آنکه خاقان کامیاب نزدیک آب
در آمده بطی مسافت سیر نمود و از مشاهده آن ترک ادب نایره غضب پادشاه لهب مشتعل گشت و خاقان منصور بعد
نزول در منزل همایون با حذیر میرزا کیچک فرمان داده کار از مدار در گذشت و امراء عظام در ساعت شاهزاده را
بقلعه اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس گردانیده بمحافظان هشیار سپردند چنین بیت
قرین بست اقبال او را گزند گل دولت از باغ دنیا گرچید که اسپ از خار حکمت بدید و چون میرزا کیچک
مانند لعل در صمیم کان و در در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی و مرحمت جبلی حضرت خاقان
در حرکت آمده او را مطلق العنان گردانید و بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال ملازمت درگاه جاه و جلال
و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار و استغفار بجای می آورد کر اگر گناه ببخشند سرسازی هست
عاقبت الامر رغبت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوات والسلام
در ضمیر منیرش پیدا شد و مبالغه تمام و الحاح لا کلام اجازت حاصل کرده طایفه از افاضل انام روی بدان مقام فیض
انجام آورد قافله توفیق پادشاه و مسافر رفیع حدام ذوی الاحترام و بدرقه تایید ملک الملک لایزال همعنان موکب
کواکب احتشام توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون هوای تبریز از غبار سم شبدیز
آن خسرو صافی ضمیر عبیر بیز گشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و محتشم شمرده بارسال
تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی بروجهی که در خور همت عالی نهمتش بود بجای آورد
التماس ملاقات شریف فرمود و میرزا کیچک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الحرام بسته ام و زبان حال و قال
به کلمه لبیک اللهم لبیک گشوده نمی توانم که درین سفر بملازمت هیچ مخلوقی قیام نمایم و این عرض خود را بعتبه آستان
اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی چه لایق اگر آن حضرت لطف فرموده بغریب نوازی فرمایند بمنزل این ضعیف
تشریف آورد و بمقتضای القادم یزار عمل نمایند از آن طرف پذیرد کمال او ایشان و زین طرف شرف روزگار

سلطان یعقوب میرزا بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این التماس سمتی بقبول نگشت و میرزا کیچک پای
همت در دامان استغنا پیچید و چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بر آن قرار یافت که میرزا کیچک روزی
بزیارت یکی از مزارات تبریز رود و سلطان یعقوب میرزا نیز تشریف بدانجا ارزانی دارد و در مقام معهود میان ایشان
ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم به تقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچک را در آغوش
لطف و مرحمت کشید و اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید و آن شاهزاده صاحب توفیق رفیق عزت و احترام
از تبریز به بلاد شام رفته از آنجا به مصر شتافت و میان آن جناب و سلطان مصر قایتبای مانند سلطان یعقوب میرزا ملاقات
وقوع یافت و میرزا کیچک از مصر بینبع و سرور و سرافراز متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضه
مطهره رسول علیه الصلوة والسلام عنان باره خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان امان حضرت واهب
العطیات نزدیک بدار الملک هراة رسید و گوش هوش میرزا سلطان احمد و اکابر کرام خبر وصول مقدم فرزند ارجمند شنید
و دوحه امید ایشان از آب یاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بمژده سعادت جاوید بار ور گشت و در ریاض حسن
ساحت آن دو شکفته زاویه فراق بنسیم مژده وصال گلهای امانی و آمال شکفت مضمون این مقال بر زبان حال و قال
ایشان گذشت **بیت** باز آن سر طلعت خورشید ... شد کور دیده ما مرسد تا ابد بادا بناز روزگار
دولت شه ** دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد ** و سلطان ... مهد علیا موکب شاهزاده را باقدام آشیان
استقبال نمود و عیون را که در بیت الاحزان هجران وابیضت عیناه من الحزن گرفته بود از نسیم مواصلت آن یوسف مصر
سلطنت روشن گردانید و در سلامتی ذات حمیده صفات شاهزاده عالیمقام و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم حمد
الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علما و موالی و امرا و وزرا و صدور
اهالی مراسم استقبال پرداخته و شرایط نیاز و نثار بقیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند خاقان منصور نیز میرزا
کیچک را چند فرسخ استقبال فرموده آنقدر عطوفت و مهربانی اظهار فرمود که مزیدی بر آن متصور نبود و میرزا کیچک در غایت
فرح و سرور در وطن مالوف و مسکن معهود درآمده همواره در متنزهات هرات با فوجی از علماء خجسته صفات به فراغت
صحبت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده و ساعات به تحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانید و همت بر اکتساب سعادات آ

آخر روز می کاشت **بیت** نشستی با ارباب دانش مدام : ز کسب کمالات جستی مرام : نمودی خط خوب و آموزگار
ز جستنش بر از خط رخسار یار : و چون محالست که سپهر غدار درین مرحله ناپایدار ارباب وفا را آسوده و برقرار گذارد
در سهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزاده بلند مرتبه گشت و معالجه و مداوای حکما و اطبا
مفید نیفتاد و کار از ترتیب اشربه و اغذیه درگذشت و داعی والله یدعوا الی دار السلام ندا یا ایتها النفس المطمئنة
بگوش هوش میرزا کچک رسانید و شاهزاده خاطر از مهمات دنیویه فارغ گردانید و بضیافت خانه فیها ما تشتهی
الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال نوبخش گلزار اقبال بصرصر فنا از پای درافتاد و درّی آفتاب درخشش برج
استقلال از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد **بیت** خورشید سپهر عدل و انصاف : جمشید سریر فضل و افضال
بر اوج کمال یافت نقصان : ور زو دیده بخت گشت پنهان : والد بزرگوار و والده عفت شعار آن شاهزاده عالی نژاد
بدست اضطراب لباس شکیبایی پاره پاره گردانیدند و خود را بر خاک راه افکنده سیلاب اشک بسمت الثری و دود
آه باوج ثریا رسانیدند **بیت** بدست غم گریبان چاک کردند : ز دیده خاک را نمناک کردند : ز خون دل زمین کردند گلگون
ز دود آه ایشان تیره گردون : و خاقان منصور بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عزیز
پرسیج بود و بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود و اعاظم امرا و نوئینان و ایستادگان پایه سریر آسمان نشان
بآیین سلاطین مکرمت آیین ملکه تحمل وحشتی که خانه باعث قرین از فرزندان بعجز و قصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازه
آن شاهزاده در محفه نهاده برداشتند و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات
انسان پیاده بمشایعه دوان شده از راه کوچه خیابان بعیدگاه شتافتند و بر تابوت مغفرت محفوف برحمت حی لایموت
نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی را بحظیره که در گازرگاه جهت همین مصلحت بنا یافته بود بردند و بطرف تربت
سینه حضرت خیر البریه علیه السلام والتحیة بخازن خاک سپردند **بیت** ای چرخ جهان خراب از کینه تست : بیدادگری عادت دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند : بس گوهر قیمتی که در سینه تست : اصحاب آن مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه
چنانچه معهود است چندی روز باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی بنام نور
و روح مطهر شاهزاده والاگهر را باصناف صلوات و صدقات شاد کرده جسد معطره منوره را باصناف تکلفات

و زینت در افزود و مخدوم افضل الانامی مولانا عبد الرحمن الجامی در آن ایام از برای بنای آن گنبد قصیده در سلک نظم
انتظام داده مطلعش بر خاطر بود ثبت افتاد **بیت** رخشنده جرم خور که برین سبز طارم است : قندیل گور خانه شاهان عالم است
القصه جهت نعش فرزند شاهزاده این رباعی منظوم گردانید : ای داشته از سلطنت عالم ننگ : وی آمده از تخت ایام تنگ
بیرون زده زین جهان فانی اورنگ : بر روی زمانه دود گرد و سنگ **ذکر وصول بدیع الجمال بیگم بدار السلطنه**
هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و قضایا چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد می گردد
بدیع الجمال بیگم که همشیره خاقان منصور بود در آن سال که آن حضرت بولایت جرجان به سلطان سعید بازگذاشته
در خطه اداخ رایت آفتاب اشراق برافراشت و در سلک ازدواج پر بداق سلطان انتظام یافت و بعد از فوت
پر بداق سلطان احمد خان که از جمله خواقین دشت قبچاق بمزید مکنت و شوکت امتیاز تمام داشت آن درة التاج سلطنت
بحباله نکاح خویش درآورده و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت از کاه آن خان عالیجاه
رخت سفر آخرت بربست و مهد علیا جهت ملاقات برادر بصوب ملک خراسان در حرکت آمد و پسر کلانترش شیخ
سلطان محمود خان در مسند سریر سلطنت آبا و اجداد توقف کرد و ولد خوردتر بهادر سلطان و خواهرش خانزاده
خانم مرافقت والده اختیار فرمود و چون محفه زرنگار آن بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسید خاقان منصور
مخدره نشینان تتق خلافت و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت
هر چه تمامتر بمستقر عز و کرامت رسانیدند و لوازم ساجق و پای انداز و نثار بجای آوردند و ستر عظمی دیده بدیدار برادر نامدار
روشن ساخته پیشکشهای لایق کشید و حضرت خاقانی بنظر عاطفت و مهربانی در همشیره و اولادش نگریسته شرایط اکرام
و انعام و احسان بجای آورده در خلال این احوال رای خاقان ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا
را از بلخ بدرگاه عالم پناه طلبند و رقم حکومت آن مملکت در قبضه اقتدار امیر نظام الدین علی درویش علی کوکلتاش
نهاد و بعد از وصول بایقرا میرزا بهراة جهت جشن شاهزاده عالیجاه مظفر حسین میرزا بترتیب اسباب طوی برافراختن
چهار طاق فرمان داد و باغ زاغان جهت آن کار تعیین یافت و هر یک از شاهزادگان و نوئینان در گرد حوض آن باغ
که کوثر مثال از آب عذوبت مآب مالامال بود چهار طاقی که از غایت زیب و زینت عزت رواق سپهر اخضر شدی

بهر سوی از آن حوض کوثر اثر ۞ شد افراخته چار طاق دگر ۞ مزین بهار روم و زنگ ۞ ز نقاش پس ارژنگی صفت
بهر یک نشسته بتی پر حسین ۞ چو در منظر باغ جنان حور عین ۞ ز مردم ربوده دل و دین همه ۞ فرح بخش جانهای غمگین همه
و صناع و محترفات راست کوچه در باغ تا کنار حوض از ساختن چهار طاقهای پر تزئین و دکاکین غرایب آیین غیرت
نگار خانه چین و رشک افزای بروج چرخ برین گردانیدند **بیت** به هر سو دکانی شد آراسته ۞ مهیا در آن هر چه دل خواسته
و خاقان منصور از باغ جهان آرای بدان منزل دلگشای نقل فرموده قرب دو ماه هر روزه تماشای بازار از منظر
بارگاه بهشت آیین در چهار طاق خاصه همایون که به طلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود در بزم عیش و نشاط می‌نشست
و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهار طاقهای خود قرار گرفته بمجمع راح ریحانی و استماع الحان و اغانی ایام می‌بودند
و در آن ایام فرح و سرور در خاطر جمهور زنده دلان دور کرده مهندسان هنرپیشه و صناع نکو اندیشه انواع تعبیه‌های غریب
و اصناف امور عجیب بعرصه ظهور رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفت خود صورتی نادر و پیکری بدیع آشکار گردانیدند
و در آن اوقات ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صباحت هر روز و هر شب در مجالس ارباب عشرت
و طرب جمعی کثیر حاضر بودند و بنغمات دلکشای و ترفات فرح افزای نشاط برنا و پیر و صغیر و کبیر می‌افزودند و جامهای
بلورین که از شراب ناب با لالها لال بود بزم می‌پرستان را نور و صفای جمشید داد و تاب عارض ساقیان زهره جبین
که با انوار آفتاب برابری می‌نمودند محفل مستان را چو فضای سپهر برین روشن گردانید **بیت** پری پیکران
نغمه پرداز **بیت** کهی از ساز دلکش که ز آواز ۞ نوای عیش و عشرت می‌پریدند ۞ نشاط باده نوشان می‌فزودند
و در آن ایام خجسته انجام بکاولان آستان فلک احتشام هر ساعت مایده‌های طعام بعدد کواکب چرخ فیروزه فام
معد و مهیا می‌ساختند و از وفور اطعمه لذیذه و کثرت اشربه لطیفه رسم آز و جوع از عرصه عالم بر می‌انداختند
به بزم خسروی مردم مکرر ۞ شدی خوانهای نعمت روح پرور ۞ بهر خوانی ز نعمتهای شاهی ۞ مهیا بود هر چند انکه خواهی
و در روزی که طوی بزرگ بوقوع می‌پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند نسبت
به مظفر حسین میرزا سنت ختان بتقدیم رسید و دست عنایت حضرت خاقانی امرا و ارکان دولت و نزدیکان
سده سدره مرتبت را خلع نفیسه پوشانید و بعد از انقضاء اندک زمانی از آن جشن پر سرور و وصول مظفر حسین میرزا

بجد و دباغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خواندزاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم را با وی بسلک
ازدواج کشد و فرمان همایون به ترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان بار
بستن چهار طاق و سایر موجبات سور و سرور به وقوع پیوست در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه باعث عید
در زمانی محمود سادات و قضاة و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نمودند و جناب شیخ الاسلامی مولانا احمد التفتازانی
آن دو گوهر بحر کامرانی را بتأکید عقد نسبت و در آن محفل شرایط نیاز و نثار و التماس حضار صحبت بهشت آثار
چنانکه باید و شاید به تقدیم رسید و هم در آن لیالی میان ابوالمظفر منصور حسین گورکان و خوانده خانم لوازم امر زفاف
به وقوع انجامید **بیت** چو جان و تن به پیوستند از آنسان ۞ که جان از تن نشد فرق و تن از جان ۞ و چون سنت ایزد
سبحانه و تعالی ۞ ولن تجد لسنة الله تبدیلا ۞ همواره مقتضی آن بود که در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد
و هر نخلی مستلزم محنتی ۞ سروری قرین عزایی و هر سروری متصل بغم جانگزایی ۞ در خلال این احوال پادشاه حمیده فعال
ستوده خصال بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عز و علا انتقال نمود و این معنی موجب ملال خاطر
ستوده مآثر خاقان بی همال شده چنانچه دستور است چند روز به لوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام نموده
و بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد و امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا
و سایر متعلقان و منتسبان آن حضرت را خلع گرانمایه پوشانید و از لباس تعزیت بیرون آورده در زمستان آن سال
بقشلاق مرو رفت و در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام کرد

ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی و ترتیب یافتن خواجه مجد الدین محمد کرت ثانی

در زمستان سنه احدی و تسعین و ثمانمایه که خاقان عالمیان در مرو شاهجان طرح قشلاق انداخته
بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیگ والی جرجان شده بود از آن مملکت
به آستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعمل حکومت
دار الفتح استراباد سرافراز گردد و چون مکنون ضمیر میرزا با امیر صاحب تدبیر در میان نهاد بنابر وفور میلان خاطر
عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق حصول مرضیات سبحانی نخست به قبول آن امر ابا نمود

کشاد و بعد از الحاح و مبالغه بر رضا جانبین داده روی توجه بدان جانب آورد و از ملازمان بارگاه عالم پناه امیر نظام الدین
بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برد و چون نزدیک به استراباد رسید امیر مغول شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب
مرو برافراشت و کلفتان استراباد از نزول امیر عدالت نهاد عزت افزای گلستان ارم گشته سادات و علما
و اشراف و اعیان و اکابر و کلانتران جرجان به اصناف الطاف آن امیر ستوده اوصاف مفتخر و مباهی شدند
و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان
و فراغت غنودند حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آن جناب استماع نمودند زبان
به ربقه اطاعت در آورده رسل و رسایل به استراباد فرستادند و تحف لایقه و برکات رایقه ارسال داشتند و جواهر حالات
خود بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطه استراباد مستقر مسند عزت آن امیر والا حشمت بود پادشاه عالیجاه
و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و سنوقات وافره نزد آن جناب
روانه کرد و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت به ظهور رسانید و مقرب حضرت
سلطانی الحیان تمامی سالکان مسالک حجابت را به انعام اسب و جامه و زر نوازش کرده فراخور همت عنایت
خویش جهت سلطان یعقوب میرزا و حکام گیلان و رستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در تمامت
تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن مملکت تمکن فرمود و جناب هدایت مآب
فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید آن میر علی سیر کردار
اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد قبول باز امارت تاریخ شود امارت میر و هم در آن زمستان که خاقان
منصور ولایت مرو را به نور حضور فایض السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاد
و علم اعتبار و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آن روز که باز خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل
الدین محمد کمان برانگیخته که نسبت بخواجه مجد الدین سخنان تقریر آمیز بر زبان آوردند و آن جناب از اکثر مناصب
معزول گشت و مدت نه سال بشرکت امیر محمد علی پروانچی بود و در سایر مهمات سلطانی مدخل نمی نمود و در آن
اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آن خواجه بلند مرتبت شد اما چون امیر علیشیر تجویز آن معنی

نمی فرمود و تمام اختیار امور صاحب دیوانی در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل می بود و پس از آنکه
مقرب حضرت سلطانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی به استراباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر بر آن
قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را به مراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و بحسب اتفاق پیش از آنکه
این اندیشه از حیز قوت به فعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود
به خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی جهت مهمی ضروری بنود آن دو وزیر خیانت پیشه این سخن را جواب
نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بزانو در آمده عرضه داشت که اگر حضرت
اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر سال هر یک مبلغهای کلی از اموال دیوانی بتصرف می آرند
فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته تکلی همت بر تربیت آن مهر سپهر
کرامت مقصور گردانید و روز دیگر قامت قابلیتش را با خلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان به شرف
نفاذ یافت که به دستور سابق منصب ترقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تخفیف مهمات دادخواهان
مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و هیچ یک از امرا و وزرا و صدور و اکابر و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی
را بی وقوف و شعور آن جناب به موقف عرض نرسانند و رای صواب نمای او را در فیصل مهمات سلطانی و سرانجام جمیع
امور سرکار دیوانی عمده دانند مقرر شد که منشیان آستان سعادت آشیان در فرامین مطاعه آن خواجه والا
نژاد را معتمد السلطنه و موتمن الملک نویسند القصه مهم خواجه مجد الدین محمد در کم لحظه از پرتو انوار عاطفت خاقان
نیم صفت از حضیض انخفاض روی به اوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمد خواجه بزبان حال بادای
مضمون این مقال گویا بود
شب یلدای پر اشکم اثر صبح بدید یافت قفل غمم از فاتحه صبح کلید
دل اگر خار جفا دید حمد لله که گلستان وفا باز گل بخت بچید
و چون خاقان منصور فصل زمستان را در مرو شاهجان به پایان رسانید
مانند آفتاب مایل به بیت الشرف خویش گشته بصوب دار السلطنه هراة خرامید در آن اثنا خواجه افضل الدین محمد بنور
فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام در آمده او را معید مصادره و مواخذه مبتلا خواهد
گردانید وجه تخلص خود تدبیری اندیشیده با آن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بر سر کار استراباد رفته مهمات

سنوات سابقه را معروض گردانم و بقایای اموال دیوانی را بالحصول موصول ساخته بخزانهٔ عامره رسانم خواجه مجدالدین
محمد بنا بر ملاحظهٔ الکم مرکاه خواجه افضل صاحب باشد صاحب او را استرآباد خاطرنشان خاقان عالی گهر ساخته ادرا اجازت
داد و خواجه افضل الدین محمد مانند تیر از خانهٔ کمان جسته باسترآباد شتافت و در صحبت آن خواجه بلندمرتبت کوکب
جاه و جلال خواجه مجدالدین محمد بدرجهٔ کمال تصاعد نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا که ملازمت آن خواجه
عالی گهر بسبب رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران از دست اندازی عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت
و نصفت فارغ البال نشستند و خواجه مجدالدین محمد عمال و متصدیان اشغال را در مصادره کشیده هر کس را که دست خیانت
و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل ورای از امور پادشاهی دخلی داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت
و هرچه دست قدرت او بدان میرسید فرو و آورد لاجرم در اندک مدتی قریب دو هزار تومان کپکی از ارباب وزرا
و عملهٔ دیوان اعلی و بقایا از تحویلداران در خزانهٔ عامره مخزون گشت و اکثر نویسندگان به نان محتاج گشتند
و کار ایشان بجان رسیده از فرط مهابتش هیچ عملداری ایارا نبود که تنکهٔ یا تکمین باد از عیشی بسبیل رشوت بستاند
و از کمال سیاست هیچ عوانی زهره نداشت که مقدار سر مویی از آن به بازاری رساند پس عدلش رسید تا حدی
که بر روی دشت هیچ عوان جزو از دست کس نیارد برد مگر از دست زرگران سوهان و خواجه مجدالدین محمد روز
از صباح تا وقت پیشین همت بر فیصل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی می گماشت بعد از آن تا نزدیک نیمشب
با طایفهٔ از افاضل روزگار و علمای رفیع مقدار صحبت میداشت در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار
میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه می نمود نزد خواجه مقبول تر میگشت و دو لحظه خواجه مجدالدین محمد همیشه
خوان احسان گسترده بودی و آن جناب در ترتیب اطعمهٔ گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه نمودی
و معتمد السلطنه با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تند خوی و درشت گوی بود و باندک حرفی غضب
بر مزاجش استیلا یافته زبان برنجش و دشنام می گشود امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات درشت می رنجانید و از
بدزبانی او بیکبار اکثر الحکام و مقربان آستان خلافت آشیان می رسید و از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظا غلیظ القلب
لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس پیوسته [illegible]

بنا بر علی نماء اکثر امرا که عداوتش در میان جان بسته بودند در کمینگاه مکر و حذر منتظر فرصت نشستند و آن جناب بعد از که
سه سال در کمال اختیار و استقلال اوقات گذرانید مواخذه و معاتب شده از خراسان فرار نمود و در راه مکه مبارکه
رنجور گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید ومن الله العون والتأیید

ذکر فوت پیکه سلطان بیگم و بعضی از اعاظم

والدهٔ بدیع الزمان میرزا پیکه سلطان بیگم بنت میرزا سنجر ملکه تند خوی و
درشت گوی بود و بواسطهٔ علو نسب خود بر سایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصوری می نمود و هر گاه که
آن پادشاه عالیجاه نسبت با بعضی از خواتین زمرهٔ حجیب(?) التفات بیشتر میکرد بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت
خشونت نسبت با خاقان بجای می آورد و چون این معنی از حد اعتدال بیجا درگذشت آن حضرت لفظ طلاق بر زبان
راند و از سر ملاقاتش درگذشت بنا بر علی ایذا آن ملکه حشمت انتما در غایت حزن و ملال روزگار می گذرانید
تا در شهور سنهٔ ثلث و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت منزل گزید و سلطان بدیع الزمان میرزا که جمیع فرزندان
خاقان سکان کسوت تعزیت پوشیده جنازهٔ مرحمت اندازهٔ اوش را بعظمتی هر چه تمامتر برداشتند و در گنبد مدرسهٔ بیعیه(?) که
بنا کردهٔ معمار همتش بود دفن کردند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیدند و باطعام طعام
و ختمات کلام نظام اقدام فرمودند و هم درین سال پهلوان محمد کیر(?) که داروغهٔ هراة و کوتوال قلعهٔ اختیار الدین بود
با ازیر رعایا و عامه برایا بر نهج رافت و نصفت سلوک می نمود عالم را وداع کرد و نزدیک مزار سادات متبرکه مدفون
گشت عمارتی که بر سر آن مزار فیض آثار واقع است ساخته و پرداختهٔ پهلوان محمد است تقبل الله تعالی منه

ذکر رفتن خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق و آذربیجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان

چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استرآباد در ظل عنایت و رعایت
امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجدالدین محمد که لعزل و تغییر او وز
از جانب او خاطرنشان خاقان منصور کرده بود و از آبین مطالعه در باب طلبش بدار الفتح استرآباد روانه گردانید و خواجه
افضل دانست که اگر بپایهٔ سریر اعلی معاودت نماید نایرهٔ غضب خاقانی که بسعایت خواجه مجدالدین محمد
اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تأمل اندیشه بار بر ستور آ

امیر علیشیر متوجه عراق و آذربیجان شده و پس از قطع منازل و طی مراحل بشرف ملازمت سلطان یعقوب میرزا
در یافته مشمول انعام و احسان بیکران گردید و امارت قافلهٔ حاج برای صواب نمایش مفوض گشت و بعد از
سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلواة والسلام دریافت و قرین حصول مراد
و مرام بعراق و آذربیجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطهٔ جرجان بضبط امور ملک و مال پرداخت
اشتیاق ادراک خاقان والا مکرمت بر ضمیر منیرش غلبه کرده بعد از استجازه امیر بدر الدین را در استراباد قایم مقام گذاشته
بدار السلطنه هراة خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس نمود که ایالت آن ولایت بدیگری از
ارکان دولت مفوض گردد تا پیش ازین آن جناب از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا شنود
و پس از روزی چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرمود و آن جناب چند ماه دیگر در مملکت استراباد
گذرانیده در آن اثنا امیر حیدر را جهة بعضی عرض از مهام به پایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون امیر حیدر را
از نشاء جنون بهرهٔ تمام بود در روز شتی که کیفیت نشاء آن شراب را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت
سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکلی بکاول را تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد آنحضرت دهد
لاجرم توهمی عظیم دارد و به قلم تدبیر اندیشهٔ مخالفت بر صفحهٔ ضمیر منیر می نگارد خاقان منصور از شنیدن این سخن متغیر
گشته ایلچی همعنان برق و باد به استراباد فرستاد و نشان استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته در آن نشان مبین گردانید
که هرگز این نوع تصدی در خاطر اشرف اعلی خطور نکرده و آنچه در آن باره بسمع اشرف رسیده اصلا واقع نبوده و چون
آن قاصد شرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاده
زیرا که از آن قضیه خبر اصلا نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض ده دوازده روز از استراباد به هراة شتافت
و سعادت تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرده بواسطه عرضه کرد که کذب محض و بهتان صریح است و هرگز این نوع سخنی
بگوش من نرسیده بنابر آن امیر حیدر مواخذ و مقید گشت و امیر علیشیر از حکومت استراباد و تکفل امر امارت به مبالغه
تمام استعفا نموده الحال از حد اعتدال درگذرانید و خاقان منصور ملاحظهٔ خاطر امیر نیکو ده آخر فرموده ملتمس او را بعز قبول
مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی به فراغ بال در مواطن مالوف و مساکن معهود اقامت فرموده بواسطهٔ ترک منصب

امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجایی رسید که حضرت خاقان منصور بر وی مکتوب
می نوشت و القاب آن جناب را برین موجب در قلم عجبیه رقم دری آورد که جناب هدایت مآب معالی ایاب
زبدهٔ ارباب دین و دولت قدوهٔ اصحاب ملک و ملت موسس الخیرات و موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة
اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرت السلطانی نظام الحق والحقیقة والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از
امیر علیشیر از حکومت استراباد استعفا نمود بار دیگر امیر مغول از جهة ایالت آن مملکت بدان جانب توجه نمود والحمد
الملک الودود

گفتار در بیان تزویج شاهزاده محمد معصوم با دختر الغ بیک میرزا و آذین بستن ظاهر هراة از پل مالان تا باغ جهان آرا

در خلال احوال گذشته مسامع
جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیک بن سلطان ابوسعید در پس پردهٔ عصمت مخدره دارد که از مهر دیدار عارض
آفتاب گردش سپهر دوار همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار فایضش الانوارش مهر منیر حجاب بر روی کشیده
سروی از رشک رفتار خوش خرامش پای در گل و غنچه مسکین از غایت زلف سمن سایش نهایت منفعلست

دو چشمش چو دو آهوی مردم شکار ✽ دو ابرو دو فرشتهٔ روزگار ✽ زمین سا دو گیسوی عنبر لعب ✽ در آویخته زآفتابی دو شب
لبش غنچه رشته بر چیپ جان گشته تنگ ✽ دهانش چو بر آن رشته بسته گره ✽

و خاطر همایون مایل آن شد که آن پریچهره را بحباله ازدواج محمد
معصوم رساند و بواسطهٔ آن وصلت میرزا الغ بیک را مسخر رای گرداند بنابر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهة خطبت
آن مهر نزد الغ بیک میرزا فرستاد و ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه
دریافته بعبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهرهٔ برج سلطنت و جهانبانی را برای دری اوج خلافت و کشورستانی
خواستگاری فرمودند میرزا الغ بیک آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانید و به یراق مهد علیا اشارت علیه مبذول
داشته درباره ایلچیان اصناف انعام و احسان به تقدیم رسانید و در اوایل سنه خمس و تسعین و ثمانمایه مخدرهٔ زرنگار زنان
مخدرهٔ عفت و نقار را به چشمی که دیدهٔ گردون پیر در نظارهٔ آن حیران ماند و غلطی که بر چشم روشن ضمیر جهة اصحاب
ذوق حسن الکمال آید و ان یکاد بر زبان راند بجانب خراسان روان ساخت و چون خبر قرب وصول آن دختر نیک اختر
بدار السلطنه هراة رسید خاقان والا گهر به ترتیب طوی و آذین بستن شهر و کوی فرمان فرمود و امرا و ارکان دولت

بسر انجام اسباب جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند و در باغ جهان آرا آن کار کرده اسباب
فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آوردند
از پل مالان تا باغ جهان آرای کوچها و بازارها را آذین بستند و چهار طاقها را از راحت تمامی جدران و دکاکین را
بدیبای چین و مخمل فرنگ و اطلس ختای و تاجهٔ هفت رنگ پیراسته و انواع نفایس بصورتی پیراسته کرد
تقریر چگونگی آن بیان پایان عاجز است و تحریر کیفیت از استطاعت قلم دو زبان متجاوز و اکثر حجله‌نشینان تتق عفاف
و حبابهای نثارها ترتیب کرده در محفلها که بر کنار نشسته و باستقبال شتافتند و در دوازدهم ماه ربیع الاول سنه
در سر پل مالان با آن مهر سپهر شهریاری ملاقات نمود و از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسید و آن مقدار
زر و گوهر نثار کردند که قافلهٔ نیاز از مرحلهٔ جهان رخت بربست و دست عنایت بخشندهٔ کارساز ابواب غنا بر روی
مساکین و فقرا گشاد و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرای گشته در تمامی آن راه که زیاده بر یک فرسخ است زر و گوهر
مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه‌پرداز بنوای عود و سرود و صدای چنگ و رود و آواز بهشت می‌نمودند و در چند
دم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم نقود مسرور و اجناس نامحصور نثار عماری مهر اوج
می‌فرمودند و بدین ترتیب و آیین او را بباغ جهان آرای رسانیده قضاة و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشسته
و مقتدای شریعت غرا آن دو شاهزادهٔ حشمت قرین را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطهٔ تقدیر پرده
روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه و مشتری در حجلهٔ نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارنهٔ ایشان
صفت تیسیر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانهٔ خاص خرامید و آن قمر پیکر زهره جبین را در بر کشیده کام دل
حاصل گردانید بیت بالماس بخلد گوهری سفت • که شد از قلم کیفیتش گفت • و روز دیگر که فراشان قضا
شامیانهٔ زرنگار آفتاب در فضای زبرجد سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصهٔ روی زمین را معطر و منور ساختند
بیت روز دیگر که بزمگاه سپهر • گشت روشن ز نور طلعت مهر • خاقان منصور در حرمگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت جهانبانی نشست
و مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت آیین آرایش یافت و فروغ جامهای
ارغوانی و شعشعهٔ رطلهای راح ریحانی بر صفحات رخسار همگنان تافت آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق

آن محفل را نور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده‌پرستان را زیاده گردانید
بیت چو گلگون گشت از می روی ساقی • نماند از هوش مستان هیچ باقی • مغنی از نوای روح پرور • برقص آورد گردون مدور
مطبخیان چرب‌دست و خوان‌سالاران شیرین زبان سرزمان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصلهٔ تخیل
و از اندیشهٔ ما حافظهٔ دایرهٔ احتمال در آید بیرون وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون می‌کشیدند و قافلهٔ جوع را از معسکر
خواص و عوام انام بوجهی کوچ که رجوع ممکن نبود می‌کجا بیند بیت زهر جنس خورد و بسیار هر چه خواهی • ز مرغ آورده حاضر تا بماهی
و برین نهج چندین روز بساط نشاط مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرمی و در پیشگاه می‌نشسته بلوازم جشن سور قیام
می‌نمود و چون از آن کار فراغت دست داد بطی حاط شاهی و ملاهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم برگشود **ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته
شدن او باشارت صوفی خلیل در مملکت عراق** سابقا خامهٔ واسطی نژاد بتقریر این راز زبان گشاده که
چون امیر علیشکر از ایالت ولایت استرآباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت را بامیر مغول رجوع
فرمود و در آن زمان که امیر مغول در جرجان بامر فرمانروایی اشتغال داشت فی شهور سنه خمس و ستین و ثمانمائه
حکم همایون صادر شد که جناب اعالی ایاب افتخار اعاظم الاعیان خواجه فخر الملة والدین محمد البلخی که مرجع و ملاذ اکابر
مازندران بود بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتابد و چون آن جناب برحسب شغل لازم الاشتغال دار السلطنه هرات
رسید با رعایت بعضی از اهل شرارت در قلعهٔ اختیار الدین محبوس و مقید گردید آنگاه فرمان خاقان عالیجاه شرف
نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد چوکاخی و امیر درویش محمد سوچی باسترآباد شتافته بضبط جهات خواجه
فخر الدین پردازند و اولاد و اتباع و وکلای آن جناب را مواخذه و مقید سازند و امرای عظام بجرجان رفته امیر مغول
در سه روزی در تمشیت آن مهم با ایشان موافقت نمود آخر الامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابهٔ
عصیان نافرمانی بر پیشانی بسته با خواجه شمس الدین بکتمی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساحت
کرمانرا از بند گرفتاری نجات داده بدستیاری شرمی ابواب فتنه و فساد برگشاد و عالیجناب سیادت پناه نقابت انتما
سید کمال الدین حسن را که بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذاردن حج اسلام فایز شده و شتافته

و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجهٔ علیهٔ شهادت رسانیدند و خواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر
نظام الدین علیشیر بود و در آن ولایت بضبط سرکار خاصهٔ آن جناب اشتغال داشت از عقب پیر کمال الدین
اجل بپای بستهٔ دام اجل ساخت امیر محمد امین در هنگام این حال را چون مشاهده نمودند از دار الفتح استراباد متوجه هرات
گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول تعجب فرموده زمام سلطنت
استراباد در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آن حضرت روی توجه بدان صوب آورده امیر
مغول بجانب عراق و آذربیجان گریخت و در سنهٔ ست و تسعین و ثمانمایه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافت پسرش
بایسنغر میرزا در تخت سلطنت نشسته بتبریز رسید و میرزا بایسنغر او را منظور نظر عنایت و عاطفت کرده در سلک امرا
عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چند ماه در ظل تربیت میرزا بایسنغر بسر برد در روزی که شاهزاده با بعضی از
اعدا دولت مقاتله و مقابله اشتغال داشت قصد کرد که قدم در طریق بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویهٔ
صفوف وخامت کفران نعمت شامل حال آن کور رسید و اعمال کشته صوفی خلیل که راتق و فاتق مهمات میرزا بایسنغر بود
عزیمت او را استماع نموده در ساعت آن نمک بحرام را پیش خود طلبید و بضرب شمشیر فرمان فرمود [illegible] گرفتار کنند

ذکر مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبهٔ وزارت خاقان کشور گیر

در آن اوقات که خواجه مجدالدین محمد در کمال اقتدار بود و بتمشیت مهام
ملک و مال می پرداخت اگرچه نظام الملک را از منصب وزارت عزل کرد اما از درجهٔ اعتبار و اختیار ساقط ساخت
و خواجه نظام الملک چندگاه در ساحت بعتش روزگار گذرانید و آخر الامر مانند ماه در شکنجهٔ اضطراب آغاز نهاد
و عریضه در باب شکایت خواجه مجدالدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد و آن حضرت بنابر وفور الطاف
و عنایت آن صحیفه را بجنس تسلیم معتمد السلطنه فرمود و چون پرتو شعور خواجه مجدالدین محمد بر مکر و تزویر خواجه نظام الملک
افتاد همگی همت بر دفع شر او مصروف داشته جمعی از اشرار عمال را بر تقریر او اغوا نمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده
و عدم اتفاق پادشاه مدد علت شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع مقید و مواخذ گشت و محصلان بی رحم
آن جماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهت مزید اذلال و اهانت بگردانیدند در چهارسوق بلدهٔ هرات متین کرد

و چون ایذا و اضرار خاقان آصف شعار از حد اعتدال درگذشت و تمامی جهات و ممتلکات او و اتباع بخواه وجوه
بر اقتداران گشت و خواجه مجدالدین محمد ترحم فرموده اشارت فرمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند
و او را مطلق العنان گذاشتند مقارن آن حال نایرهٔ رشک و حسد در کانون درون امرا و ارکان دولت آغاز
اشتعال کرده باهم اتفاق نموده قواعد عهد و پیمان را باغلاظ و شداد موکد ساختند که خواجه مجدالدین محمد را از دخل
در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بعرض معتمد السلطنه رسید و بخاطرش خطور نمود که چون دست از
سرانجام مهام سلطانی باز دارد محتملست که از میان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملک را
بر سریر وزارت نشانند و خواجه کمر مخالفت در میان بسته برصد انتقام آید بنابر آن خواجه نظام الملک را از خلوتی
طلبیده گفت من کرت دیگر ترا بر سریر وزارت ممکن میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را
در قبضهٔ درایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بجای
خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه
نظام الملک این معنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجدالدین محمد بیعت کرده و اساس پیمان را موکد و
مستحکم ساخته روی بسرانجام مهمات وزارت آورد و هم در آن ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین
درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجدالدین محمد نسبت ببرادر او امیر نظام الدین علیشیر طریق عناد و نفاق
سلوک میدارد و بوقت مجال و هنگام فرصت در مجلس اشرف همایون زبان بغیبتش گشاده محاسن افعال
تا زمان امیر صافی ضمیر شنوده خصال او را بصورت مقابح اعمال بر لوح ضمیر پادشاهی می نگارد خیال عصیان نموده
و مکاتبت اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بنابر علی هذا حضرت اعلی صلاح در آن دانست که
خواجه مجدالدین محمد چند گاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل ننماید و پیش از آنکه مهم باضطرار انجامد از روی اختیار
اشتغال ملک و مال استعفا نماید و مهم بر جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرفراز از مناصبی که داشت
معزول گردانید و در روز عزل صد هزار دینار کپکی انعام فرموده خلعت طلادوز پوشانید آنگاه خواجه نظام الملک
باستقلال در سرانجام ملک و مال دخل کرده خاقان منصور روی توجه بجانب قبة الاسلام بلخ آورد

گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از صحیفهٔ احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ در همان تائید حضرت پروردگار

چون امیر نظام الدین درویش علی بکرات و مرات از ثقات استماع نمود که اختیار و اعتبار خواجه مجد الدین محمد
بمرتبهٔ رسیده که اصلاً سخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمی نماید بلکه در هر مهمی که حضرت مقرب الحضرت
دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید اندیشید که اگر گاهی چند حال بر همین منوال جاری
باشد کار منزلت امیر علیشیر با و سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بر آن قرار داد که خاقان منصور را ترغیب نماید
که اگر دست خواجه مجد الدین محمد را از دامن عرض و جاه امرا معدلت پناه کوتاه نگرداند بهم منجر بسلوک طریق خلاف خواهد شد
آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در آن اوان در بلخ حکومت داشت مدبیری کرده فرمود تا مهر همایون کنند
و نشانی در طلب شاهزاده در قلم آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آن حضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین تصور نمود
که آن نشان از ممکن عنایت خاقانی منصور صدور یافته و بنا بر آن بطرف دار السلطنه هراة شتافت و بعد از آن میان سلطان
محمود میرزا و امیر درویش علی رسل و رسایل آغاز آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا بپایهٔ سریر اعلی رسید کیفیت غدر امیر
درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه بیان او و سلطان محمود میرزا رابطهٔ موافقت استحکام یابد
مهم بلخ را فیصل دهد لاجرم فرمان فرمود که امرا عظام بترتیب سفر و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمایند و در آن اثنا
روزی از ممر خلاف امیر درویش علی حزن و ملال بخاطر اشرف راه یافت و بعضی از خواص را مخاطب ساخت
و بزبان الهام بیان گذرانید که عجب حالی است که با وجود این همه حقوق تربیت و عنایت که ما را در ذمهٔ درویش
علی ثابت طریق کفران نعمت سلوک داشته داعیهٔ سرکشی دارد و چون بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان
امیر درویش علی بوقوف برادرش امیر علیشیر نسبت خاقان منصور از مقرب الحضرت نیز اندک ملالتی اظهار ساخت و در آن
حین آن جناب بپایهٔ سریر اعلی رسید و کیفیت گفت و شنید معلوم نموده بغایت متغیر و ستارش گردید و مقارن
آن حال خواجه غیاث الدین محمد دهدار که بوفور دها و کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بفصل
کلمات نزل آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون می زدود پیش آمد و گفت سلطانم متعهد

بی ادبی این علامک کتابدار این مقدار الم بخاطر مبارک خود راه میدهید بشرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی
اسرع الحال او را با سلاسل و اغلال بخدمت رسانم خاقان منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاده خواجه غیاث
الدین را اجازت رسالت بلخ فرمود و او بمقتضی رجاج استعجال متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از
اندک زمانی رایات نصرت آیات بدان صوب در حرکت آمده کوچ بر کوچ بر غاب شتافته از آنجا متوجه بخشت
خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر درویش علی را بر اندیشه که کرده بود ملامت نموده از
وخامت کفران نعمت تخویف فرمود و بعنایات خاقانی امیدوار گردانید و آن جناب از اظهار خلاف ندامت
بی نهایت داده در صحبت خواجه غیاث الدین باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون بسه چهار فرسخی
اردوی همایون رسید خواجه دهدار پیشتر بملازمت سهریار عالم پیوند ارشتافته عرض کرد که علامک کتابدار را به پایه
سریر اعلی آوردم اما در راه آهنگری که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون اگر حکم شود از اردو بازار حدادی رفته
او را غل کرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول اعطاف خسروانه ساخته فرمود که رقم عفو بر
جرائم جرائم درویش علی کشیدیم باید که بی دغدغه متوجه خدمت گردد و خواجه دهدار روز دیگر در بخشت خاتون
امیر درویش علی را ببارگاه همایون آورد و تا شرف تقبیل انامل فایض دریافت و بقاعدهٔ معهوده در سلک امرا عظام منتظم
منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود غبار انفعالی که داشت بزلال مراحم پادشاهانه فرو نشست التماس کرد که خاقان
منصور منزل او را بنور حضور منزل او را منور گرداند تا بچنین وجهی در بلخ صورتی لوازم اخلاص و خدمتکاری ظهور رساند
پادشاه بنده نواز این ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانید و در آن روز امیر نظام الدین درویش علی در اردوی خود سه
خرگاه که پوشش آنها از سقرلات ملون بود برافراخت و از کثرت خیام منقش رنگین و بارگاه های پرزیب و زین
آن منزل را غیرت سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت در بزم عیش و نشاط
نشئهٔ همت بر استیفاء لذات گماشت و امیر درویش علی از اسباب تجمل و تکلف آن مقدار حاضر گردانید که دیده
بینندگان از نظارهٔ آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون در آن مجلس چندان موجود
بود که کیفیت و کمیت آن را شرح نتوان نمود جناب امارت مآب در آخر صحبت نقود نامعدود بنظر آورده

تمامی خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه و اسباب مجلس با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد و این
نیکو خدمتی موقع قبول یافت و حضرت خاقانی نسبت بآن جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد و الکاء
خاقان جم جاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول چهار باغ امیر مزید ارغون که در ظاهر آن بلده است
از مقدم همایون مزید حضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاده خیال یورش
حصار در خاطر آفتاب آثار پیدا شده لاجرم ایلچیان قمر پیکر جهة اجتماع لشکرها بجانب امیر ذوالنون و سایر امرا
ولایات روان گشت و باندک زمانی سپاه بسیار بعسکر نصرت شعار آمدند بیت سپه شد بدرگاه شاه انجمن
که هم باگهر بود و هم تیغ زن

ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر اتفاق و جرح کردن

در اول فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی بکنار چمن و اطراف جویبار نهاد و بلبل بی تحمل بعشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبایی بر باد فنا داد خاقان منصور مظفر لوا
عزم تسخیر مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرموده و امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و اهبت
محصور نهضت نمود و در منزل بابا شاهو بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرده در آن روز بنابر اغوای اهل نفاق
درویش علی مواخذه شد و خاقان منصور او را با جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعه آن بلده مقید دارند
رایات نصرت پناه عازم ارهنگ گشت و فغان روارو و غبار مراکب تیز رو از ایوان کیوان در گذشت و چون
سلطان محمود میرزا بر این معنی وقوف یافت با سپاهی تیغ گذار جوشن ور از حصار شادمان بیرون آمده بجبال
جغانیان بحسن جهت و حزم و شغ و را از قلعه زبیر خود طلبید برادرش امیر ولی و پیر ولی را بمحافظت آن بلده مقرر فرمود
و چون قصبه ارهنگ از نزول حضرت جمشید فرسنگ رشک افزای رنگ سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان و سایر
و امیر جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر انتساب از آب گذشته تا بدخشان عنان یکران باز کشیدند و اموال سلطان
الکایی را عرضه نهب و تاراج گردانیدند و سالما و غانما باز گشتند الکاه خاقان خالدجاه خواست که از آب عبور نموده
بصوب لشکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده عازم در میدان مقابله و معانقه نهد و حسام خون آشام از نیام کشیده
اعدای دولت قاهره را از جام انتقام جرعه دهد اما چون آن حضرت بسبب مرض نقرس و وجع المفاصل مجال سواری

نداشت امیر ولی در قلعه قندز بجهت خلاف و عنادی که داشت امیر شجاع الدین برندق برلاس مانع نهضت همایون
شده گفت دشمن را از عقب گذاشتن و با وجود زحمت پا محاربه سلطان محمود میرزا را آسان پنداشتن از رعایت
طریقه حزم مستبعد است زیرا که هرگاه رایات ظفر پناه بدان جانب آب شتابد برادران امیر خسرو شاه که در قندز
متحصن نشسته اند که رهای آنجا را بمحافظت خواهند نمود و در آن وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بود
بنابر آن خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری دست داد که اصابت رای امیر محمد برندق هویدا
گشت و رایات نصرت آیت بجانب قندز اتفاق افتاد و مبین این مقال آنکه امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون که بموجب
فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود و بعد از نهضت آن حضرت از بلخ با فوجی از سپاه
نیز خود بآن بلده رسیده و از غایت غرور پیش از آنکه تمه سپاه سزاوار و دلکوه در پای او پیوندند با هشتصد نفر جلادت آثار
روی بجنگ نهاد و جهت توجه و قلت لشکر امیر ذوالنون بقندز رسید و امیر ولی با معتمدی کمال سلاح مسلح بر او بر آن جناب
گرفت و امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت اعداد و عدد دشمن نیندیشید و مستعد رزم و پیکار گردید
و هر چند جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلت اند با این سپاه رزمخواه پای در میدان
قتال نمی باید نهاد و بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف می باید داد بجایی نرسید آن امیر
پر شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در حمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانید
بر خاک خذلان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار بر پیکار اختیار کردند و سپاه
قندز آن جناب را در میان گرفته شمشیری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین در افتاد و سایر
قندزیان هجوم نموده او را دستگیر کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز منعطف گردانید
و جراحان را طلبید و بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید خاطر اشرف
اعلی بر آن قرار یافت که نخست بطرف قندز نهضت نماید مهم برادران امیر خسرو شاه را فیصل داده روی بسلطان محمود میرزا
نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از ارهنگ کوچ کرده متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده
گلزار آب بکنی مضرب سرادقات سلطنت و اجلال شد و عساکر ظفر آثار قندز را در میان گرفته در برابر قلعه

مقابل کوب ساختند و در اکثر ایام آن زمان که نیر عالم افروز بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق
بر می‌کشید تا وقتی که سپر سیمین هلال بر سپهر ظاهر می‌گردید دلاوران لشکر منصور به پای جلادت نزدیک خندق آمده
صف قتال می‌آراستند و مردم شهر بر زبر برج و باره از سر جان گذشته بسی گران بر می‌خاستند تیر دلدوز
ترک بر تارک سرکشان سید وخت و پیکان خارگذار بغلات جان سوز در فضای هوا می‌افروخت غریو تکان رعد
صدای مرگ بگوش هوش یلان می‌رسانید و تیر کشش تیغ مانند خون در شریان سریان کرده جان از ابر آتش
تن می‌رهانید

ز باریدن تیر همچون تگرگ … به هر گوشه برخاست طوفان مرگ
ز غریدن کوس خالی دماغ … نهان گشت از دیده روی فراغ

و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از آن پیک معلوم نمود و تفتیش
محاصره و محاربه قندز را شنود دو هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را بمحمد ایلچی بوغا که از اعیان
امرای حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون
زده دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل آن زحمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور آب
آمویه عبور نموده همان شب بکنار رودی جالون رسید و با برالکه لشکریان مواکب گردون مراتب بموجب فرموده
خاقان فریدون فر نزدیک کیه یکرز فرود آمده بودند و خیمها را طناب بطناب رسانیده محمد ایلچی بوغا نتوانست که در معسکر
فیروزی اثر در آید و بخیال آنکه هرگاه که سورن اندازد شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقاتله و مقابله نهند
و بدین جهة آشوبی در اردو وقوع یابد آغاز نوزاید و افغان کرد و چون آواز سورن بگوش خاقان صف شکن رسید فرمود که
تواجیان جار بر امرا و بهادران رسانند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بعزیاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون
محمد ایلچی بوغا دید که فایده‌ای ندارد دم در کشید و عنان ادبار بصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان
و امرا و سرداران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالمحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده سعادتمند را بانعام
اسب که دیگر هامون نوردی سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید
برحسب فرموده روی براه آورده پادشاه عالیجاه بمتابعت سه چهار هزار سوار دیگر بمدد ارسال داشت و ابوالمحسن میرزا
در کنار آب بجالنان خذلان مآب رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بباد آتش قتال التهاب دادند و محمد

ایلچی بوغا

ایلچی بوغا ما معاودت در حیز نکبت خود دید و عنان بوادی فرار گردانید و قصد کرد که از کشتی نشسته خود را از دریای
بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در کشتی نهاد تیری عمر فرسا از شست قضا گشاده بر ورق حیات او رقم
فنا کشید و نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالمحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوغا
جمعی شناور گشته در کنار آب سر بباد دادند و جمعی دیگر بزخم پیکان قادراندازان دلاور روی بعالم عقبی نهادند و دریای
جیحون از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری جثه آن روزگار برگشتگان پرگرد
رشته سمت ستاره پروین یافت و شاهزاده مظفر لوا خرمن زندگانی دشمنان را به آتش قهر سوخته در حالتی که همای
با انواع فتح و فیروزی بر افراخته بمعسکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور ببستن کمر شکسته ابواب عاطفت
و احسان بر روی روزگار شاهزاده گشود و چون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا که در قلعه قندز بودند اسیر و دستگیر شده بودند بخشید
و از کنار آب نکی کوچ کرده در چهار باغ خسرو شاه که بیرون قندز است منزل گزید

ذکر مصالحه خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت آیت در ضمان عنایت ملک معبود

چون کشتگان معرکه محمد ایلچی بوغا
باردوی سلطان محمود میرزا رسیدند مجددا از نزد پادشاه سعادت انتما بتحقیق انجامید که منازعت خاقان منصور غیر
فایده مقصور نیست **بیت** هر که با فولاد بازو پنجه کرد … پنجه سیمین خود را رنجه کرد … بنابر آن طالب صلح و صفا
گشته جهت بسط بساط موافقت و رفع غبار مخالفت عالیجناب هدایت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ سید علی
را که در آن زمان از سایر خان زادگان بمزید جاه و جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان
منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت بمضمون کلمه هدایت وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما
عمل نموده به پایه سریر اعلی شتافت و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی شرط رسالت
بادا رسانید و در باب تمهید بساط مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید و خاقان منصور بنابر کمال ارادت
نسبت بآن دودمان سیادت آن سخنان بسمع رضا اصغا فرمود و چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیه علیه خود را
که در پس پرده خلافت مستور دارد در سلک ازدواج خواهرزاده خود حیدر محمد میرزا کشید و بدار السلطنه هرات فرستند
و تجار الوس امرا قندز آنچه دست اتباع ایشان بدان رسیده بسبیل پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذوالنون را

از قید غم نجات داده بتجمل و تکرم بر بارگاه عالم پناه رسانند آنگاه موکب گردون مرتبت روی [illegible]
جاه و جلال آورد و سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمذ و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان را بدستور معهود با سلطان
محمود گذارد و چون این خبر بهجت اثر به برادران امیر خسرو شاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرتگاه ناهید رسانیده فی
الحال امیر شجاع الدین ذوالنون را از مجلس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بمراسم اعتذار و استغفار
قیام نموده پیشکشها لایق و مشوقات رایق مرتب ساختند و مصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقر که شوهر خواهر
امیر خسرو شاه بود بدرگاه خاقان واجب الاحترام فرستادند و آن حضرت امیر ذوالنون را منظور نظر مرحمت گردانیده [illegible]
فرمود و آن جناب به تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان نیاز به شفاعت امرای قندز بگشود و ملتمس
مقبول افتاده امیر محمد باقر از انفعال قرباش شده و سر انفعال به پیش افکنده عز بساط بوسی دریافت و [illegible]
پرتو انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست عنایت خسروی پوشش بذیر خلعت عنوان
در قامت امیر محمد باقر پوشانیده جبهٔ امیر ولی خلع طلادوزی در پوشانید و امیر محمد باقر را جامهٔ خاص و افر مرجع اختصاص
داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و هم در آن ایام امیر بزرگ ترمذی بانعام اسپ و زر و نفایس
دیگر مباهی و مفتخر گشته مقتضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد و بار دیگر در باب صلح مساعی جمیله بتقدیم
رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان
منصور از وقایع و امور فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار از ضمیر انور
سر بر زده امرا و لشکریان تمام صحرای خلم و خرم و ساربانع را احاطه نمودند و نخچیرگاه روان شده چند شبانروز جانوران
شکاری راندند و در منزل باباشاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار آهو و نخچیر جمع گشت و شاهزادگان عظام
و امرای مریخ انتقام حسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت در آن نمودند تا آنکه از زخم تیر و شمشیر
خونریز شکاری بسیار بخاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان بآن امر پرداخته تمامی آن جانوران را غرق بخون
ساختند و خاقان منصور به قبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را بدری برج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی
داشت و امیر مبارز الدین ولی بیک را جهت تمشیت مهمات آن جا بملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایات

نصرت آیات کوچ بر کوچ متوجه سریر سلطنت شده کامران و کامیاب از آب مرغاب عبور نمود و از پنجده و [illegible]
گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرمود و بعد از آن باندک زمانی انامل تقدیر ایزد تعالی
نیل ملال بر رخسار اقبال خاقان بی همال کشید و سلطان ویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه
عالم جاودانی گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت
پرداختند و روح شریف شاهزاده را به اطعام طعام و ختمات کلام ملک علام شاد ساختند و از سلطان ویس میرزا
یک پسر ماند محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده با والدهٔ خود
در بندگانت و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر میبرد

ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذه شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی

چون بحسب اتفاق امرا ابو الغازی سلطان حسین میرزا
خواجه مجد الدین محمد از دخل در امور دیوانی سرانجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک
گذاشت و خواجه نظام الملک باعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبهٔ وزارت برتر نهاده
روزی چند منصب اشراف دیوان اعلی مشرف بود بعد از آن در جرگهٔ امرای عظام مهر زده دست تصدی او در
رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و الکیان طوعا و کرها
رسم اطاعتش بجای می آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده منشیان در فرامین مطاعه لقبش را امین
الدولة القاهره قلمی میکردند و بی شائبهٔ تکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ
و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمود و هرگز حاجب و دربان بر در خانه نمی گذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد
هرگاه میخواست نزد خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت اولاد امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین
و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه
و سمات دنیه پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان
موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهیگری

سابقت از امثال واقران می بود واین دو برادر نام دار در زمان امارت واختیار پدر بزرگوار در سلک
الجکیان ومقربان خاقان عالیگان منتظم بودند وهمواره حاجات وزیر انام عرض کرده مهمات خاص و عام را
سرانجام می نمودند وچون تقرب ونیابت خواجه نظام الملک واولادش درجه کمال یافت باز آن دو برادر
که از خواجه مجدالدین محمد در خاطر داشتند دفتر عهد وپیمان را بر طاق نسیان نهاده در پایه سریر اعلی کاهی زبان
بعیبش بگشادند ومحاسن افعال آن خواجه ستوده خصال را در صورت مقابح باز نموده کثرت تقول از شرح دادند
وبحکم من یسمع یخل بعضی از آن سخنان در خاطر خاقان عالیگان جای گرفت وقواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد
الدین محمد سمت اختلال پذیرفت ودر آن زمستان که خاقان منصور در باغ قشلاق فرمود ومهمی از اردوی همایون کیفیت
تغیر مزاج صاحب تخت وتاج را بخواجه مجدالدین محمد قلمی نمود وآن جناب متوهم گشته در گوشه انحضام منزل گزید وبعد
تا سه چهار ماه چشم از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه وجلال انداخت خواجه مجدالدین محمد خفیه ژرلغ
برلاس شجاع الدین محمد برندق ومبارز الدین جهانگیر توسل جسته تحف وتبرکات نزد ایشان فرستاده برادرانیان
در مقام معاونت ومظاهرت آن جناب آمدند وچون خواجه نظام الملک از سعی جهانیت تقربیان آگهیه یافتم بر
بر لوح ضمیر همایون می نگاشت که در پرورش فرزند امیر محمد برندق وامیر جهانگیر با سلطان ویس میرزا بیعت نموده
بودند که سرکار اختلال بمبانی دولت زده کاملی خاقان عالیگان را ه یابد و او را به سلطنت بردارند وسایر دولت خواهان
وکامرانی را کان لم یکن انگارند وحال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب آنکه سخنان درشت در اثنای ایرش
گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت واستماع قضیه مذکوره ضمیمه رنجش گشته گرفتن امیر محمد وامیر جهانگیر را باخود مقرر کردانید
وچون این دو امیر مهم خواجه مجدالدین محمد را بعرض رسانیده بودند تحفت ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اما خواجه
مجدالدین محمد از عاقبت دور اندیشی نجابت امیر محمد وامیر جهانگیر واظهار رعایت صاحب تاج وسریر قانع نگشته
بجناب افضل الانامی مولانا نورالدین محمد الجامی رجوع کرد وآن جناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات
ملایمه معروض داشت که دخل خواجه مجدالدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک وخشنودی رعیت
وسپاهیست البته او را تربیت می باید نمود وسخنان ارباب عرض او در باره او نباید شنید رضای باید شود وخاقان
منصور زبان به قبول باز گشاده جناب مولوی آنچه گفته بود وشنیده بخواجه مجدالدین محمد پیغام فرمود وخاطر خواجه
اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد وبوسیله امرا بر لاس بعز بساط بوسی سرافراز شد
بیست هزار دینار کپکی پیشکش کرد وبه لوازم خدمت در مجلس اول سور مزاج شهریاری را نسبت بخود ملایم نمود
از بیرون آمدن پشیمان گشت اما چون به تقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور وبعضی از امرا وارکان دولت
را ملازمت نمود وهم در آن هفته در اواخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک گرد حوض بزرگ باغ جهان آرای
در بزم عیش ونشاط نشسته بود امیر محمد برندق وامیر جهانگیر وخواجه مجدالدین محمد را طلب فرمود وامرا عظام را بخود خوانده
ومصادرت ایشان امر نمود وامیر محمد علی اتکه به تحصیل خواجه مجدالدین محمد مقرر شد واو آن جناب را گرفته بخانه خود برد
وبعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت آشیان امیر محمد برندق وامیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعه اختیار الدین
مقید ومحبوس گردانیدند وامیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان
بر وجنات احوالش تافت وامیر محمد برندق یکسال در حبس ماند وبعد از آن خاقان عالیگان او را نیز مشمول نظر عاطفت
ساخت واز قلعه بیرون آورده به انعام جامه وجبه زر روزی وآنچه بروزی سرافراز گردانید وبه دستور سابق منصب
امارت را بر او عنایت کرد ودرباره آن امیر عالی گهر لوازم التفات ومرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجدالدین محمد
پس از روزی چند که در خانه امیر محمد علی اتکه در بند بود خاقان منصور بپرسش مهم او حکم فرمود ومیرزا سلطان احمد
وامیر امام الدین عبدالخالق فیروزشاه وامیر احمد علی فارسی برلاس وامیر مبارز الدین ولی بیک وخواجه قوام الدین
نظام الملک واولاد او وسایر امرا ووزرا وارکان دولت ومقربان الجکیان در دیوان خانه باغ جهان آرای نشسته
امیر محمد علی خواجه مجدالدین محمد را با بندی گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس باغوا خواجه نظام الملک
در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجدالدین محمد کردند وآن جناب بدل قوی دلایل فسیح تمامی
سخنان بداندیشان را جوابهای نیک گفت وهر چند اعدا سعی نمودند که بیاری وکمین او را تهمت بروی ثابت نشد گرد
وخواجه نظام الملک عاجز گشته آخر الامر محمد عمروآبادی را که علمداری ساقط بود اشارت فرمود که در پهلوی
خواجه مجدالدین محمد نشست وآن جناب روی به امرا آورده گفت کسی با معارض من بسازد که هم کفو من باشد

تا اگر درشتی گوید از وی تحمل توانم کرد و محمد عمرابادی بر زبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است
زیرا که من حلال‌زاده‌ام و مادر تو مملوکهٔ خواجه پیر احمد بود و خواجه مجدالدین محمد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچید و
روی به امرا و ارکان دولت کرد که همه با او در مقام عداوت بودند و گفت آنچه مدعاست تا نسبت اسراف
می‌نمایم مرا از معارضهٔ محمد عمرابادی معاف دارید آنگاه بنا بر اشارت اعدا سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه
در ایام اختیار از من صدور یافته نیک واقع نشده و به گناه خود اقرار دارم و امیر محمد علی توشکچی اوراق مجلس باز برد
خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا به پایهٔ سریر اعلی شتافت و کیفیت حالی که از خواجه مجدالدین محمد حاصل گردیده بود
عرض نمود و حکم شد که به تفحص جهات و ممتلکات آن خواجهٔ حمیده صفات پردازد و نواب و خواص او را
در شکنجه و تعذیب کشیده و آن مقدار زر و جوهر و کتب نفیسه و اجناس شریفه و پارچه‌های حیوانی و اوانی و ظروف
چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمه‌های منقش رنگین ظاهر شد که هرگز عشر آن در خیال ضمیر هیچکس نگذشته بود و چون
آن تحف و تبرکات به نظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد به خواجه مجدالدین محمد چنان بود که او
تحفهٔ نفیس در مدت او فی الحال پیشکش ما کند و اکنون چنان معلوم می‌شود که با ما سر راستی نداشته و خواجه نظام الملک
چون این سخن شنود به عرض رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجدالدین محمد را شکنجه نکرده‌ایم اینمقدار تنسوقات
و تبرکات مجهول به حصول پیوست غالب ظن آنست که اگر او را تعذیب نمایند دیگر اشیاء را در ظاهر سوزد خاقان
منصور بخت به این امر همداستان نشد و آخر الامر بر طبق مدعای خواجه نظام الملک حکم فرمود اما فرمود که با وی خطابی
نمایند آسیبی به جان او نرسد و جزم دانید که هرکس در قطع حیوة رشتهٔ مجدالدین محمد سعی کند کشته خواهد شد خواجه نظام الملک
و سایر دشمنان خواجه مجدالدین محمد از این سخن فهم کردند که رای همایون متوجه آنست که نوبتی دیگر خواجه مجدالدین محمد را
تربیت نماید لاجرم اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطن نماند کیفیت واقعه آنکه چون مدعیان خواجه مجدالدین
محمد را فی الجمله شکنجه کردند و نزد ایشان به وضوح پیوست که دیگر چیزی از وی حاصل نمی‌شود کس نزد او فرستادند که
اگر تو متقبل شوی که در عرض چند ماه مبلغ کذا به دیوان اعلی فرود آوری ترا مطلق العنان می‌سازیم آنگاه در باب
سرانجام آن وجه طریقهٔ امداد و معاونت مرعی می‌داریم و چون خواجه مجدالدین محمد مخلص خود را در قبول این سخن

دید بر طبق مدعا اعادی به تعذیب رسانید و از بند نجات یافت اما در آن محنه نظام الملک وجه تعلق را بر تحصیلات
نوشته در وجه جمعی از غلطاء اتراک و سایر گوشکان تحواله نمودند و بنابر آنکه سرانجام آن وجه متعذر بود خواجه
و هم به پای ناموسی سرایت می‌کرد کرت دیگر در گوشه‌ای محبوس گشت و برای رفتن حجاز کرد و مصحوب طایفه‌ای از مردم
ونک براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روان شد و هم درین سال امیر نظام الدین درویش علی جهت حج بیت
بجانب حجاز توجه فرمود اما چون خواجه مجدالدین محمد به منزل تبوک رسید فی ذی قعده سنه تسع و تسعین و ثمانمایه داعی
حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویش علی به گذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت
و عافیت به هرات رسید و نوبت دیگر در مسند امارت تکیه زده چنانچه مرقوم قلم تخته شیم خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استراباد و بیان شمه از وقایعی که در آن اوقات اتفاق افتاد

چون زمام ایالت ولایت جرجان به موجب فرمان واجب الاذعان به میرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاهزاده
بطلعتی هرچه تمامتر به استراباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و رستمدار
رسل و رسایل با پیشکشهای لایق به آستان سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود در اطباق عرض نهادند
سلوک طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان میرزا به بسط بساط نصفت و رأفت پرداخته تدارک
اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود نمود و به دست معدلت ابواب انعام و احسان بر
روی رعایا بل جمهور برایا برگشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایهٔ سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرایی
و اختیار ملکی و مالی و جزوی و کلی او را داد و زمام امر وزارت و صاحب دیوانی را در کف کفایت خواجه مجد
الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و پیشوایی ارباب عمایم به دستور معهود به سید نظام الدین
سلطان احمد بن امیر برهان الدین خداوندشاه مفوض گشت و چون پیچ و مج با مودولت سلاطین آق‌قویونلو
راه یافته بود بسیاری از امرای ترکمان بالتجا آن شاهزاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان درگذشت
و سلطان بدیع الزمان میرزا بنابر تحریص امرای آذربیجان فی شهور سنه به قصد تسخیر آن ولایت کرده از استراباد
بیرون شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و از خوف آنکه استماع نمود که جانب دار الملک جرجان مراجعت نمود

و از جملهٔ عظایم امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استرآباد دست داد یکی آنکه عالیجاه معالی پناه
خواجه فخرالدین احمد تکلی که از حبس قلعهٔ اختیار الدین نجات یافته به وطن مألوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس
الدین محمد بحکم شاهزاده که باغوای امیر محمد امین عباسی و خواجه شمس الدین محمد معز الدین صدور یافت
کشته شربت شهادت چشیدند و چون خلقی کثیر از مردم جرجان با این دو خواجهٔ عالیشان بارتبه بودند
سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه فخرالدین محمد یعنی حضرت مملکت
پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر بخراسان رفته منظور نظر سلطان حسین میرزا گشت و در سلک امرا
عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت حزن و خوف شامل حال امیر محمد عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید
که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان را بدآموزی کرده و بسلوک طریق مخالفت دلالت می نماید و در ترتیب
آلات رزم و پیکار پرداخته داعیهٔ آن دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابر آن فرمان
واجب الاذعان باسم میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده
در امتثال آن مثال تکمید و از اهمال و امهال نمود و آخر الامر باستصواب زمرهٔ از امرا و خواص که اعتبار داشتند
امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود و امیر حسین قلی جاکسن بموجب فرموده
عمل نموده بندی گران بر پای امیر محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنهٔ هرات گشت
و چون خاقان منصور خبر آوردن امیر محمد امین را شنود نشانی بنام امیر حسین قلی فرستاد که سر او را جدا کرده بپایهٔ
سریر اعلی فرستند و این نشان در رادکان به امیر حسین قلی رسیده حسب الحکم بتقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیشیر
در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین به هرات این بیت در سلک نظم کشید   طالعی برگشته سوی شهر آوردند سر
آنچه آوردند فتنش را همان تاریخ بود   و چون خبر قتل امیر محمد امین باسترآباد رسید خواجه شمس الدین محمد معز الدین
بنابر وفور اتحادی که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت مکه [illegible] بصوب قندهار برافراشت
و وزارت بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت
و مقارن آن احوال رایات همایون فال خاقانی بیهمال بجانب حصار شادمان در حرکت آمد و سلطان

بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب گشت

گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند و حصار و نهضت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن امصار

درین نوبتکه صورت پرستی   ز رندی مرکش نوبت کوس مستی
بستان از چمن رخت ار نبندد   ز تا پرش بهاران گل نخندد
گر از گردون گردد نوز جودکم   نگیرد رونقی بازار انجم

مصدق این بیان آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بود و در بلدهٔ فاخرهٔ
سمرقند سلطنت می نمود در غرهٔ ذی قعدهٔ سنه تسع و تسعین و ثمانمائه از دار غرور بسرای راحت و سرور انتقال کرد
و میرزا سلطان محمود از حصار علم نهضت افراخته سمرقند را بحیز تسخیر درآورد و در ماه محرم الحرام سنه تسعمائه آن پادشاه
عالیجاه نیز درگذشت و پسر ارشدش بایسنغر میرزا در سمرقند پادشاه و فرمان روا گشت و برادر خردتر خود میرزا سلطان
علی که داعیهٔ مخالفت داشت گرفته میل کشید لیکن بسبب آنکه بتحقیق که باشر آن امر شنیع بود آسیبی بدیدهٔ شاهزاده نرسید
و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود سلطان مسعود میرزا که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آن حضرت
وقوف یافت در آن ولایت سکه و خطبه بنام خود کرد و در تمهید اساس جهانبانی اهتمام نمود و امیر خسروشاه که در زمان
سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید مزیدار عنوان مقام داشت و بیمن تربیت سلطان محمود میرزا پای بر مدارج
رفعت نهاده در اوقات سلطنت آن حضرت در مملکت قندز و ختلان اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت
ولی نعمت داعیهٔ استقلال پیدا کرده اگرچه روزی چند نسبت بسلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای آورد اما آخر
الامر از جهت بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشته از حکم فرمان سلطان مسعود میرزا سر
گردن پیچید و نخوت و جبروت و عظمت و باد بروت او از حد درگذشت و چون این اخبار بدار السلطنهٔ هرات رسید
خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایات گردید و پس از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند
در صولت با شیر ژیان و ببر دمان دعوی مقاومت می نمودند در تاریخ اوایل سنه احدی و تسعمائه عنان عزیمت
بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و بسرعتی همعنان ایلچی نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد که بموکب همایون
پیوندد و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع اعداء دولت قاهره کمر سعی و اهتمام بر میان جان بندد و چون ایلچی بدرگاه
شاهزاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا الحق در اطاعت فرمان واجب الاذعان

بتغافل ورزید آخر الامر ملاحظهٔ رعایت ابوت نموده متوجه جانب اردوی همایون گردید و زمام موردات
جرجان را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار محمد مومن میرزا نهاد و در ساعتی مسعود از استرآباد بیرون آمده
عنان گران بطرف آب آمویه انعطاف داد اما خاقان منصور چون قطع منازل فرموده بحدود قبة الاسلام
بلخ رسید شاهزادهٔ سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محب علی بیگ بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم
پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فایض شرف گشته ملحوظ صنوف عنایت پادشاهانه و منظور انظار
عاطفت خسروانه گردیدند و چند روزی الکای اسپیارنگ که در یک فرسخی بلخ است معسکر نصرت اثر گشته بعد از آن
کیهان پوی از آنجا عزیمت عبور از آب و مرور بولایت حصار بمعبر سنگریزه رفت و در آن منزل بعرض خسرو
عادل رسید که خسروشاه لشکری جلادت اثر بکثرتی عقوبت منظر فراهم آورده داعیه کرده که بعد از گذشتن لشکر
از آب گذرها مضبوط سازد و بقصد نهب و تاراج ممالک محروسه اعلام اعتدا برافرازد بنابر آن خاقان عالمگیر
با امرای عالیشان مشورت فرمود و کفلهٔ صلاح دولت در آن گشت که بعضی از شاهزادگان رستم توان را با فوجی
از جنود منصور لوا از جهت دفع شر خسروشاه بجانب قندز ارسال دارد و آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان
بحیز تسخیر درآورد و درین اندیشه بود که آن خدمت را بر کدام یک از اولاد امجاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان
باردوی اعلی رسید و بشرف دستبوس والد بزرگوار استسعاد یافته مزید اعتضاد شاه و سپاه گردید و خاقان
منصور آن نور دیدهٔ سلطنت و جهانبانی را سردار فوجی از ابرار ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت اساس گردانیده
جهة مقاتله و مقابله خسروشاه بجانب قندز روان ساخت و بنفس همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود ترمذ
اعلام اقتدار برافراخت و مردم آنجا که هواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه معلا تخلف ورزیده بسرانجام
پیشکش و ساوری قیام ننمودند ازین جهت نایرهٔ غضب خاقانی اشتعال یافته لاجرم سپاه نصرت نشان آنچه در آن نواحی
یافتند بباد غارت و تاراج بر دادند و از آن جانب سلطان میرزا چون در ترتیب وصول موکب همایون
مود قلعهٔ حصار را بامیر محمد باقر و بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی ساربان سپرده خود در شهر سبز
گرده بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت اوقات می گذرانید و خبر پیدا شدن شاهزاده بعز عرض حضرت

خاقانی رسید و از سایر جناح استعجال بجانب حصار ایلغار فرموده و پس از قطع منازل در صبحی که انوار ضیاء آفتاب
در فضای سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچهٔ رایات ظفر مآب بر الکای جزی که از آنجا تا حصار یکی دو فرسخ است پرتو
وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنیده با معدودی چند از ملازمان بطرف دره دوزاب گریخت
و خاقان منصور بر فرار شاهزاده اطلاع یافته ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا را با جمعی از امرا و اتکیان و فوجی از
عساکر نصرت نشان بتکامیشی دشمنان روان فرمود و چون شاهزادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرآخور که از اول
ایشان بود در دره دوزاب عقب اول جنود میرزا سلطان مسعود رسیده و بین الجانبین غبار حرب و کین ارتفاع یافته
محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت اما بحسب تقدیر الهی بزخم شمشیر
یکی از اعدا از پای درآمده پرسش و سکیر شد و ساعتی بعد از آن واقعه شاهزادگان بآن مکان رسیده مخالفان عنان
بوادی فرار گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع لطایف الحیل بدره جبلی که در بلندی بنیر
زحل دعوی برابری می نماید صعود نموده است و چون بر آن کوه برف بسیار بود از جنس نمد و پلاس هر چه همراه داشته
بر زبر برف گسترده و از آن جانب کوه بپایان شتافته و عنان عزیمت بطرف شهر سبز تافته بنابر آن
ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا اصلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیوم جمادی الاخری باردوی اعلی
ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرآخور تأسف خورده اقربا و اتباع او را پرسش و نوازش بسیار فرمود
و همان روز امیر عمر بیگ و سلیمان ترکمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة استمالت متوطنان آن حدود توجه
نموده خواطر وضیع و شریف و ترک و تاجیک را بعفو بی دریغ تسلی تمام بخشیدند و بعنایت عدالت خسروانه
امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام مردم حصار شادمان خرم و شادان باردوی همایون شتافتند و از آنجا که بسدهٔ
سدره اهتمام التجا کرده در ظلال لطف و احسان بیکران آن حضرت از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند
و احکام مطاع لازم الاتباع نفاذ انجامید که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه یک دانه جو و یک توبره کاه متعرض
و مزاحم هیچ آفریده نگردد و اگر خلاف حکم همایون بظهور پیوندد در عوض هر تری سری و بجرم هر بردی سر دربی
تلف خواهد گشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه اردوی بزرگ نصرت از جزی کوچ نموده موضع سمجک محل

بنصب سرادقات سلطنت و استقلال شد و هم از روز حکم همایون نفاذ یافت که از لشکریان مظفر حسین میرزا امرا
در سایهٔ علم شاهزاده فریدون حسین و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید ارلون
از آب عبور نموده به سلطان بدیع الزمان ملحق گردند و آن حضرت از آن جانب آب که مظفر حسین میرزا از این طرف
توجه قندز را وجههٔ همت سازند و به اطفای نایرهٔ مخالفت و عناد امیر خسروشاه پردازند و روز شنبه بیست و ششم
یکی از نوکران میرزا محمد حسین جلبه نام به پایهٔ سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را با مکتوبی که سلطان
بدیع الزمان فرستاده رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت از حد خود بیرون نهاده و خاطر بر عناد تمام
سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون هر نوع که حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انحطاط رایت شوکت او طرح
اهتمام مسلوک دارد و چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا
نیز از آب گذشته به سلطان بدیع الزمان میرزا پیوندد و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و
صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانند و روز یکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان ولد شیبک خان که از اعاظم
خواقین دشت قبچاق و اکابر سلطان آقاق بوداق آل وار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید و به تقبیل انامل فیض نشان
سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز سهراب برلاس ولد امیر شیخ عبدالله که در
دیوان امارت میرزا سلطان مسعود مهر میزد به آستان سلطنت آشیان شتافته و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک
اقران خویش انتظام یافت و در روز سه شنبه بیست و نهم موکب همایون از سمک نهضت نموده موضع آق
محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پیکار گشت و در آن منزل به تحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا به
سلطان بدیع الزمان میرزا پیوسته و امیر خسروشاه و نوئینان او را استماع نموده و آن قلعه را مرکزوار در میان
گرفته اند و امیر خسروشاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بکه نهضت بجانب حصار قندز آورده شاهزادگان
بمحاصره و مقاتله اشتغال دارند اما در میان بدیع الزمان میرزا و ابوالمظفر مظفر حسین میرزا کورکان اندک
نقاری واقع است زیرا که چون خسروشاه بعد از پیوستن مظفر حسین میرزا به بدیع الزمان میرزا عنان از معرکه
بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت می نماید و میخواهد که در حین سواری نقاره

زده باز او در کلافت ابواب مساوات برگشاید و چون پرتو شعور حضرت خاقان منصور برین صورت افتاد بهم
حصار را به صلح فیصل داده روی توجه به قندز نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان میگردد ان شاء الله الاعانة والمدد

ذکر قلعه حصار و بعضی دیگر از وقایع روزگار

درین اوقات داوران که نواحی حصار شادمان
مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن و سزاوار چنان می نمود که امیر محمد باقر و محمود برلاس و درویش علی ساربان
باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقهٔ مطاوعت در گوش کشیده و غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته به پای سریر اعلی
شتابند و به لوازم نیاز و نثار پردازند در سلک سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما آن جماعت
با رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین امر ابا نموده پای در دامان استغنا پیچیده اند و پشت
پندار بحمایت حصار باز نهاده اند متوجه درگاه عالم پناه نمیگردند بنابر علیه صباح پنجشنبه غرهٔ ماه رجب
که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیر دیدهٔ متحصنان قلعه مستدیر را خیره ساخت و شعشعهٔ برق جمشید خورشید
لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاب شعاع واجب الاتباع نفاذ یافت که
از امرای انجم سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی اتکه و شاه حسین جان سپار و عبد اللطیف جان نثار و حسین علی
قزاق و یوسف ایوب و امیر بیک ترکمان و تنگری بردی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و حمزه کزاولان
با علیهٔ بسیار از سپاه پیاده و سوار گرد قلعه حصار و در محل نصب خیام ظفر انجام سازند و بعد حلقه بخش کرده
از روی جد و اهتمام با مر محاصره و محاربه پردازند والحق آن حصاریست که در رفعت و متانت شبیه قلعهٔ چرخ و
سد سکندر و خندق عمیقش بیان همت ارباب کرم عریض و پهناور

بیت

تقاضا کنگرش را از برج زحل ** به بالا بر آورده چندین محل
ز حد قعرش از زمین در مغاک ** دو چندانکه از چرخ تا روی خاک

القصه سپاه نصرت پناه آن قلعهٔ رفعت دستگاه را مرکزوار در میان گرفتند و اسباب حصارگیری ترتیب
داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست به انداختن تیر و سنگ گشاده لوازم محاربه و محاصره
بجای آوردند که ناگاه رعد در خروش آمده آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر پران آشیان
کمان پرواز نموده در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت و چون چند روز حال بر این منوال بگذشت و از طرفین

طایفه ذکر شد گشت که اهل حصار به اضطرار آنجا بیده قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسین عطار که از اولاد
زبده مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در جهانیان در پسندیده آداب و ارشاد تمکن داشت فرستادند
و التماس نمودند که به پایه سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان شفاعت جرایم ایشان بگشاید و خواجه
حسین بر حال آن فرقه ترحم نموده باردوی همایون خرامید و بوسیله صدر عظام بمجلس حضرت خاقان گردون غلام
در آمده به بعضی از امل خواص سرافراز گردید و گناهان محصوران را درخواست نموده خاقان منصور ملتمس خواجه حسین را
به حسن قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته مژده امن و امان و عفو و احسان رسانید و متوطنان حصار فرحناک
و مسرور گشته و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه دست مکنت ایشان بدان می‌رسید برسم پیشکش فرستادند مصحوب
امیر محمود برلاس از قلعه بیرون آوردند و او کمر پاس گردن لباس شتافته بعز بساط بوسی معزز گشت و به پوشیدن
خلع فاخره سرافراز شده دست مراحم پادشاهانه سایر حصاریان را خلعت بخشش و بخشایش پوشانید و به زلال
مکارم جرم و انزجار بکاره و عاصیت فتنه را فرو نشاندند و قواعد صلح و صفا موکد شد خواجه حسین با صنوف
الطاف بدریغ اختصاص یافته و امیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرد و معتنی المرام به قلعه شتافت
سمی اقبال در بن کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر امرا حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر اثر
محذره سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد حید میرزا کرده بود دیراق نموده به دار السلطنه هرات فرستند
و میرزا سلطان مسعود را بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد باعث و محرض باشند و از وقایعی که در خلال
گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا
بود و خطوط ابتهاج بسده سدره انتما کرده شرایط نیاز مندی و پیشکش بجای آورده خاقان منصور او را منظور نظر
لطف و اعتنا ساخته در دیوان امارت خویش جهت داد و مواجب مناسب تعیین فرمود و دیگر آنکه قدوة
الصدور و الاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین که آبا عن جد بمسند منصب
صدارت سلاطین حشمت آیین بود به تاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان
انتقال نمود و خاقان منصور ملاحظه حقوق آن جناب نموده به نوشتن تاسف کشته اغ رحمت علیه نفادی

که جسد شریفش را بر نهج سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله المعصومین تجهیز و تکفین کردند و سوار پیسلیح گل
نظر محمد جادو بابی با تشییع نعش او را به بلخ بردند و در مزار خواجه ابو نصر پارسا بخاک سپرد مدت حیات
میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم فرموده است **بیت**
چو رفت روز برات از جهان دعا خوانان ٭ بماند سال وفاتش دعای روز برات **ذکر نهضت موکب**
نصرت نشان از ولایت حصار شادمان بجانب قندز و بقلان چنانچه سابقا خامه سخن آرا در سلک تحریر کشید چون
خسرو شاه قوت معاودت پادشاه زادگان در حیز مکنت خویش ندید و چهار دیوار قلعه قندز را به انواع آلات و
اسباب حصار داری مرتب گردانید شاهزادگان و نوئینان عساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نمودند و از جانبین
سنگهای آتش داد ند و شعله گیرودار به فلک سپهر دوار رسانیده و دست بانداختن ناوک دلدوز گشودند
بنا بر کمال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت و هوای جاذبیان از غبار موکب نصرت نشان عطرآمیز
گشته لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی مخدوم زادگان و امراء عظام عزیمت بدان صوب یافت
و فرمان واجب الاذعان به ترتیب جسر صادر شده و امرا و تواجی کشتیهای گذرهای آن نواحی را جمع ساخته
نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن جسر کردند و در آن
اثنا کشتی بموضع بستن پل رسید و به شدت سرچه تمامتر بر کشتیهای جسر خورده اکثر آنها را درهم شکست چنانچه
از شصت کشتی زیاده از [illegible] کشتی دیگر سالم نماند بنابر آن فرمان همایون شرف نفاذ یافت که معبری پیدا کنند
که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست بود از این کنار آب تا جزیره جسر بسته بگذرند و کرتی دیگر
از جزیره تا لب آن آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از آن جست و جوی و تک و تاز مثل این جای یافته جسر ترتیب
نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافته بجیال الکه شب آنجا بود و روز دیگر
جسر را بدان طرف کشیدند و از آب بگذرند اتفاقا در آخر تمام زور و شستری در آب افتاد و آن جانب بیرون
رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر از آب می‌توان گذشتن و خاقان عالیمکان همان زمان از آب
عبور فرموده شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز بمانند آنها از آب عبور نمودند چنانچه در وقت تاختن هیچکس در

جزیره نماند و نزدیک به نشیب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن
آن شتر در آب بمحض عنایت ملک و کمال قوت دولت حضرت خاقان کامیاب بود والا در آن شب
در جزیرهٔ مذکوره توقف واقع میگشت و همه کس را طوفان بلا و امواج درد و عنا از سر می‌گذشت و اعجاب دید
بود هر که الطف حق را سپر... طوفان دوران نیابد ضرر. القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در غایت تندی
به تلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسروشاه را از اندراس داده از مقام غرور و پندار بجا در آ
و علی التعاقب والتوالی قاصدان سخندان به آستان خلافت‌نشان ارسال داشته به زبان عجز و نیازمندی پیغام داد
که قدر بنده از آن نازلتر است که با خدام خاقان منصور در مقابله و مقاتله و معارضه در توان آمد و جرأت
و جسارتی که تا غایت بر وقوع انجامیده است از خوف جان و بیم هلاکت بوده است و اگر التیام که زلال الطاف
خسروانه و فاتر زلات این بیچاره را به آب عفو و اغماض فرو شوید سر آینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده
تا دوام الحیاة قدم از جادهٔ خدمتکاری فرا ننهم و چون موکب همایون از آنجا مراجعت فرموده در قبة الاسلام
بلخ نزول اجلال واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیدهٔ امید را از خاک درگاه سپهر اشتباه جلا دهم
خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی امیر خسروشاه ترحم فرموده
بخلع فاخره نوازش کرده و نشان عنایت آمیز و پیغام محبت انگیز فرمود که خسروشاه خطبه و سکه باسم و لقب
همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جملهٔ بهادران او بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او به
امرای عظام شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان به اعتذار و استغفار برگشاده و با نعام خلع
طلادوزی مطرز و بهاهی و سرافراز گشته خاقان منصور جبهٔ امیر خسروشاه و برادر نیز از اثواب خاصه ارسال
فرموده و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی را بخسروشاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل
القدر را علاوه بخشایش جرائم آن ناکام او گردانیده و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام بمقتضی المرام به قلعهٔ قندز
رفت نقش خود با مامات امیر خسروشاه از ایوان کیوان درگذشت و مهر خود را محمد قطب الدین بکاول سپرد
تا به پایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بدان مهر موشح سازد و بعد از آن که اردوی کیهان پوی

بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت فرمود و چون از نهوای موکب گردون مهابت هوای آن بلده طیبه عطرآمیز گشت خاقان ملک بخش
ایالت بلخ را با توابع از آب آمویه تا مرغاب به سلطان بدیع الزمان میرزا تسلیم داشته و عازم دارالسلطنه هرات
شد و بر جناح استعجال رایت نهضت و عزیمت برافراشت و پس از وصول مستقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط
عدالت سلطان مسعود میرزا حسب الحکم همشیرهٔ خود را که نامزد حیدر محمد میرزا بود به عراق برد و به دارالسلطنهٔ مملکت [illegible]
نزول خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام را ترتیب اسباب سور و تهیهٔ موجبات جشن و سرور مأمور گردانید
به دستور معهود در باغ زاغان چهار طاق نهایت بسته شد و عشرتها بر عرصه ظهور بر آمده ماه روزگار صغار و کبار به عیش و حضور
و طرب و راحت و سرور بگذشت و زهرهٔ برج سلطنت با برجیس سپهر خلافت بمقتضای شریعت غرا مقارنه کرده بین الجانبین
طریق محبت مرعی گشت و چون حسب تقدیر ایزدی سبحانه تبارک و تعالی در دار دنیا پایدار و بنای سروری ... در عقبت و سروری
[illegible]
جلالت انتما ابوالغوث پسر شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت
و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا مصاحبت نمود و همت بر تربیت این طایفه می گماشت بیکناگاه دعوت مجیب را لبیک گفت
بموجب کلمهٔ حجتیه اولادنا اکبادنا رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان ستوده خصال شد و چنانچه معهود است لوازم سوگواری
و مراسم تعزیت داری مرعی گشت **گفتار در بیان سلوک بدیع میرزا در وادی عصیان و طغیان و ظهور
انواع و شرور در اطراف بلاد خراسان** چنانچه سابقاً مذکور شد که در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا
بموجب فرمان واجب الاذعان از دارالملک جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آمویه انعطاف داد زمام ایالت آن مملکت
فسیح المساحت را دلدار شد خود محمد مؤمن میرزا سپرده و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن نور دیدهٔ سعادتمند
مسلم دارد و اندیشهٔ عزل او را پیرامن خاطر عاطر تشریف نگذارد اما بخلاف متصور آن حضرت در روزی که میرزا بدیع الزمان
را خلعت عنایت کرده بود و بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانیده در همان مجلس میرزا ابوالمظفر حسین را جهة تفویض
ایالت دارالفتح استرآباد جامه پوشانید و بنابراین بدیع الزمان میرزا در وقت محاصرهٔ قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده
بود و عزل دلدارشد را تقویتی نمود از میمنی بهانت الغایب متغیر و پریشان خاطر گشت و با افراد مخصوصان خود طریق مشورت

مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنهٔ هراة شتافت بدیع الزمان
میرزا ایلچیان بعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاد و محمد مومن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده
بترتیب اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدانجانب شتابد امر حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت
مقاتله و مقابله او را پیش نهاد همت سازد و بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر جنید و شاه و امیر شجاع الدین ذو النون
که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از مافی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صاحب تدبیر بر نسبت پادشاه
عالیجاه در مقام اخلاص آمده ترک عهد و پیمان سابق که با خاقان منصور داشتند کرده اطاعت و فرمانبرداری میرزا بدیع الزمان را اختیار
نمودند و حقیقت این احوال در دار السلطنهٔ هراة اشتهار یافته خاقان منصور در عجز و اضطراب افتاد و چند نوبت رسل در باب
نزد محمد مومن میرزا روانه گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج
سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان را جهد و بلخ رساند و محمد مومن میرزا را تادیب بلیغ نموده از سلوک طریق عقوق
منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده به بلخ رفته میرزا بدیع الزمان
نصیحت تمام و به کمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیهٔ دلازاری بشارع حقگزاری درآید و امیدی موافق
افتاده امیر علیشیر روی بعقبه نهاد و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن امیر
مغتنم شمرده در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رافت و ضیافت بجای آورده و امیر صایب تدبیر
بدیع الزمان را به پدر از طریق سلوک خلاف تحذیر نمود و رعایت حقوق والد بزرگوار و استرضاء خاطر خاقان کامکار تحریض فرمود
در ضمیر میرزا بدیع الزمان موثر افتاده میخواست که سرکار بلخ را به مظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی را با حصول
امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه یکبارگی درگذشت و صورت حادثه
اوان که امیر علیشیر در بلخ بود بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ غبار از مرآت خاطر عاطر میرزا بدیع الزمان می‌زدود
و خاقان منصور بنابر التماس خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه بسعی امیر علیشیر متمشی شود
برلاس کوتوال بلخ بود نشانی ارسال فرموده مضمون آنکه هرگاه میرزا بدیع الزمان برسم شکار از شهر بیرون رود باید که دروازه
بگذارد که دیگر بآن بلده درآید تا بمزید عنایت و التفات اختصاص یابی و ابن شان بنابر اقتضاء نظر بدیع الزمان میرزا

پدر بزرگوار نا امید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داد و از مقام موافقت درگذشت و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر
در تخت سفر بپایهٔ سریر حضرت خاقانی رسیده آنچه دیده بود معروض گردانید و در باب انطفاء آتش غضب پادشاهی که صفت
آفتاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد برندق
برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل بهار با لشکر
بعدد اوراق ریاحین و ازهار از تخت عازم سفر استیصال نهال اقبال برگشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا این خبر را شنوده ابواب
انعام و احسان بروی امرا و لشکریان بازگشود و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را بحکومت و محافظت شهر و قلعهٔ بلخ مقرر ساخت و در
شعبان سنه اثنی و تسعمایه باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامید و رایت قتال و جدال برافراخت و از راه جورجانان تا
بکشانه و دره‌ها نزد دره چهل چراغ بارگاه باوج مهر و ماه رسانید و از آن جانب مواکب گردون مراتب خاقان نیز از میمنه گذشته
آن طرف درهٔ مذکوره را معسکر همایون گردانید و در آن شب هیبت پرور سپه تعقیبه یکدیگر گرسته در اندیشهٔ کارزار بودند و دلیران
جانبین تهیهٔ اسباب مصاف پرداخته و به تسلی در قلب اطمینان خاطر طلب می‌کشودند ذکر واقعهٔ هایل سیل چراغ و فرو نشستن
چراغ امنیت صباحی که در اهتزاز صرصر قضا و قدر چراغ نمایش کواکب مواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالک
الملک اکبر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسره و جناح ظفر پناه را به نور طلعت
شاهزادگان آفتاب احتشام و فرزندان نونهال بهرام انتقام زینت و زیب داده بمیدان جنگ و معرکهٔ نام و ننگ فرستاد
و بنفس همایون بمعاقبت ایشان بر سبیل تانی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز به تعبیهٔ لشکر ظفر اثر قیام نموده
شمشیر عزم بلهیب ستیز تیز ساخت و روی بمیدان رزم آورد و اعلام قتال و جدال برافراخت و در میان دره چهل چراغ
تقارب فریقین به تلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید
باد حملهٔ پیلان چراغ زندگانی پردلان فرو نشاند و شعلهٔ سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان بر صحرا احتراق رسانید و هر حسام زمرد فام
از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحهٔ خنجر الماس اثر از حلق افتادگان گونهٔ لعل بدخشان پذیرفت ٭ ز خون یلان رنگ شد لعل گون
روان شد بروی زمین جوی خون ٭ بهر سو سر سروری نامجوی ٭ بمیدان در افتاده مانند گوی ٭ در اثنای آن احوال و خلال آن اهوال همای ظفر همایون
فال خاقان سپهر وصال ببال اقبال سایه بر آن سپهر گرانداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ایلچه لوای کشورگشا افتاد و عنان

از دست داده توقف در برابر همچنان پدری از مقتضای عنایت ادب مستبعد شمرد و از راه اختیار یا اضطرار پشت بر میدان
کارزار کردانیده روی بوادی فرار آورد لاجرم دلاوران موکب نصرت نشان از سر استبداد آغاز سر افشانی کرده و شاهی بیگ را
با فوجی از مخصوصان شاهزاده به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره‌ای را به اسیری گرفت حسب الحکم اکثر ایشان را شربت هلاکت چشانیدند و چون
بدیع الزمان میرزا عنان یکران به صوب فرار تافت بواسطه تنگی آن راه و ازدحام خیل و سپاه نتوانست که بر سبیل سرعت از نوع
بیچا خود را به ساحل نجات رساند و با طایفه از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند بر پشته صعود نموده از طریق غیر معهود آهنگ
طی مسافت فرمود ناگاه بر فراز کوهی یک انداز رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا به سواره چه رسید در حال اکثر امرا حسب
الحکم خاقان مظفر لوا به قصد گرفتن برادر بزرگوار خود از عقب او در غایت سرعت می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده شد و ملازمان
رکاب عالی چند فوطه و دستار بر هم بسته تا شاهزاده دست در آن زده تا پایان رفت و راقم حروف که بعد از پنجشش سال از حدوث این واقعه
در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا در آن موضع رسیده و کیفیت نزول آن حضرت را به واسطه الفاظ گوهر افشانش شنیده العهدة چون
شاهزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بدهانه دره پیل چراغ به پایان آمده کمک خوارزمی که در سلک خدام عالیمقامش انتظام داشت
و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسب خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بجانب
قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که بر زبر آن در خدمت شاهزاده بودند به سلامت به پایان آمدند و از عقبش روان شدند اما مرکب ...
که از آنجا به پایان انداختند چراگاه عدم منزل ساختند و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر فتح نامها در اطراف بلاد
ارسال داشته رایات همایون فال را به جانب قبة الاسلام بلخ برافراشت و از نوادر وقایع آنکه شکست یافتن بدیع الزمان میرزا در پیل
چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنین و تسعمایه دست داد و دیگر روز که چهارشنبه غره ماه رمضان بود پسرش محمد مؤمن میرزا
در میان ماشکو بر دو که شهر انجمن مغلوب شد و به دست مظفر حسین میرزا افتاد چنانکه عنقریب سمت تحریر خواهد یافت در ...
تفصیل آن واقعه خواهد آمد ان شاء الله وحده العزیز

ذکر بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و رفتن بدیع الزمان میرزا به ولایت گرمسیر و قندهار

چون امیر نظام الدین شیخ علی طغایی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود ...
پیل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانیده خاطر بر تحصن قرار داد ...
آتش جنگ و پیکار گردید و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پیل چراغ نهضت فرموده بود و چون سپاه از وصول ...

بلده انداخت چون لشکر منصور آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم شهر با مداخن تیر و تفنگ و از ضرب ... خندق پرداخت
لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخ علی ضبط برج چهل دختر را به عهده ضبط او کرده بود ...
بدیع الزمان میرزا را به آب بیوفایی از لوح دل بشست و به ملازمت خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش
او بود فرستاد و پیغام داد که باید در فلان شب عساکر منصوره ظفر سلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آیند تا من از این برج
تبعی از شجاع را بالا برند و به احسن وجهی لوازم خدمتگاری حضرت شهریاری بجای آرم و امیر عبد اللطیف کیفیت حال را عرض حضرت خاقان
منصور رسانیده آن حضرت در نماز دیگر شب موعود جنود ظفر ورود در الحکم سلطانی امر فرمودند و در همان ساعت یکی از اقربای امیر عبد اللطیف
در سینه داشت و می‌خواست که تسخیر بلخ به وساطت او تیسر پذیرد صورت واقعه را بر تیری نوشته به شهر انداخت و آن نوشته به نظر امیر
شیخ علی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن علیکه بخشی کرد و او لحظه خیال مقاومت نموده عاقبت خویش را از برج چهل دختر
در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده بشکست و در همان لحظه امیر شیخ علی بر حقیقت حال اطلاع یافته کسی با آن فرستاده
سرش را از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی اکثر کشته گشته بقیة السیف خود را از باره در خندق انداختند به اردوی همایون شتافتند
صورت حادثه معروض داشتند لاجرم آن شب جنگ در حیز تاخیر افتاد و چون مدت محاصره بلخ از چهل روز درگذشت در شهر قحط
غلای عظیم واقع شد و امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا به چه وسیله دست در دامان عاطفت حضرت
خاقان منصور استوار گرداند و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از بلا و عنا ... معیشت رستگاری ...
در آن اثنا بیت

از مطلع لطف ایزدی ناگاهی * بنمود فروغ روی زیبا ماهی
شد سرور اهل بلخ خاقانچی * نی نی ز عدم عالم آمد شاهی

یعنی پرتو وجود فایض الجود شاهزاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق سعادت ولادت طالع گشت و از انوار حسن ... پیش
دیده دولت و اقبال روشن شد و طنطنه کوس شادی از اوج سماوات درگذشت و امیر شیخ علی آن درج کامکاری را در غنا طرب
و بزرگواری پیچیده برسم شفاعت نزد نامدارش فرستاد و خاقان منصور از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت
در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار بلخیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی ...
بکاول را نزد امیر شیخ علی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود و امیر شیخ علی از استماع آن حکایات قوی دل و مستظهر گشته
در اواخر شوال سال مذکور مصحوب شاهزاده البهادر به درگاه عالم پناه شتافت و به سعادت تقبیل بساط بوسی خلافت سلاله الاشرف شد و پرتو انوار عنایت ...

حضرت خاقانی بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخ علی پنج شش روز در ظل عنایت پدر نیکو سیر بر در حضرت حاصل بود
با شاهزادهٔ خورشید با والدهٔ او که صبیهٔ صلبیهٔ تهمتن بیگ بود با سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا تفویض کرده روی بجانب
کنار آب برغاب آورد اما بدیع الزمان میرزا از معرکهٔ پل چراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان یکران بجانب قندز انعطاف داد
بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر خسرو شاه بخدمت حضرت والا در تدارکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان تازی نژاد
و اشتران کابلی قطار و اقمشه و ظرایف امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاده و خود نیز
متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت الغاه آن حضرت عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایر امرای شجاعت پناه در باب
تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورد و چنان مقرر شد که سلطان بدیع الزمان میرزا به قندهار شتافته امیر ذوالنون
را با خود ملحق گرداند و سپاه آن ولایت را فراهم آورده از آن جانب بحدود خراسان درآید و امیر خسرو شاه از این طرف با لشکر قندز و بغلان
و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا آنچه مدعاست بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در [illegible] قندز بود
که امیر شیخ علی بخدمت رسیده دری از اوج سلطنت را به بارگاه سپهر اشتباه رسانید و آن حضرت دیده بدیدار شاهزاده روشن ساخته
چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید و بعد از آن فرزند ارجمند را با جمله نشینان تتق عصمت در قندز گذاشته رایت عزیمت بجانب
گرمسیر و قندهار برافراشت و پس از وصول بآن مملکت امیر شجاع الدین ذوالنون و اولاد او شجاع بیگ و محمد مقیم مراسم
استقبال نمودند و به لوازم نیاز و نثار پرداختند و به قدر امکان در استرضای خاطر همایون کوشیده همگی همت بر انتظام مهام
آن حضرت عالی مقام را مشمول نهاد ضمایر اقبال آثر ساختند و هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا مخدرهٔ امیر ذوالنون را که ناهید اوج عصمت و عفاف بود
خواستگاری نموده بآیین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید و چند روز بساط سور و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید
و باین وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او نسبت بآن حضرت سمت استحکام گرفت و قواعد قصر اقبال شاهزاده صفت
رفعت و متانت پذیرفت اما در آن اوان جبههٔ رفیع اصحاب جبین الکمال امری در غایت غرابت دست داده بآن واسطه امیر شیخ علی
طغایی را در بند کردند و صورت حال آنکه در روزی که امیر ذوالنون بطواف یکی از مزارات متبرکهٔ زمین داور اشتغال داشت
بطریق ادعا ناخوش آمده کاردی بجانب آن جناب رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کردند و آن حرکت با آنکه امیر شیخ علی
و امیر ذوالنون و اولاد معتقد قتل آن بیچاره نموده امیر شیخ علی را که با سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت و از غزنیان بادیه [illegible]

حالی امر گذار در میان گذاشتند و کس نزد آن حضرت فرستاده امیر شیخ علی را طلبیدند هر چند سلطان بدیع الزمان میرزا در ابرای
ذمهٔ امیر شیخ علی سخنان بنظام فرمود بسمع قبول نشنودند اما عهد و پیمان را بایمان موکد گردانیدند که امیر شیخ علی را نکشند بعد از آن
بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را بامیر ذوالنون تسلیم نموده و او بار دیگر از آن حضرت راضی گشته که حضرت در میان جانبین
امیر شیخ علی را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیدند و آخر الامر اجازت داد که بهر طرف که خواهد رود و آن جناب بدرگاه
عالم پناه شتافته در سلک سایر امرای عظام ذوی الاحترام منتظم شد و هم در آن ایام که میرزا بدیع الزمان در زمین داور بسر می برد حادثهٔ
محنت اثر محمد مومن میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم و اندوه در کانون درون همگنان افروخت چنانچه شرح میکرد و کیفیت این
اجمال بتفصیل می پیوندد

ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت نمودن مقرون نعمت بسیار بسیار

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزادهٔ شهید محمد مومن میرزا بشرح
مسطور از هم گذشت بیان جمشید خورشید که در اول ربیع به بیت الشرف خویش خرامد در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت بمستقر کرامت
انعطاف داد و مقرب حضرت سلطانی بمعاون سادات و نقبات و اشراف و اعیان هرات تا رباط دره زنگی باستقبال شتافته همگنان بشرف
دولت بکر ان اختصاص یافتند و خاقان منصور مانند روح که بجسد در آید بباغ جهان آرای خرامیده و قرب پنجاه روز بساط عیش
مبسوط گردانید و در آن اثنا بسامع جلال رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرا و عون لشکری زیاده از چند و چون
فراهم آورده اند و داعیه دارند که بانتقام محمد میرزا اقدام در میدان مقاتله و معاربه نهند بنابر علی هذا در اوایل جمادی الاولی لوای کشورگشای
بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آمد و میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون چون بر نهضت آن حضرت اطلاع یافتند رعایا و [illegible]
مملکت فراه و زمین داور و قندهار را [illegible] در صحرا بود به قلاع در آوردند مجموع حصون آن ولایت را بمردان
کاری استوار گردانیدند و امیر ذوالنون در قلعهٔ باشلنگ که اگر بر آن خواهی صعود نمود پاش لنگ شدی منزل گزید و میرزا بدیع الزمان
در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانیدند و شجاع بیگ در قلعهٔ قندهار خود را مسکن کرده و محمد مقیم در ضبط قلعهٔ زمین داور در سر انتظام
اهتمام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور در ضبط قلعهٔ زمین داور یا بجانب باشلنگ رود بدیع الزمان میرزا با [illegible]
بعسکر ظفر اثر درآید و اگر علم ظفر شیم نخست بدفع و رفع میرزا بدیع الزمان دارد امیر ذوالنون موکب همایون را تعاقب نموده رایت [illegible]
برافرازد القصه چون خاقان منصور بولایت فراه عبور نمود و به زمین داور درآمد بواسطهٔ عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی

و از صعوبت آن حال نزدیک بدان رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته به قدم متابعت نزد مخالفان روند در آن اثنا مسموع حضرت اعلی

شد که در قلعه بست که ضبط آن در عهده عبد الرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت میسر میشود بنا بر آن موکب نصرت

شعار بر ظاهر آن حصار شتافت و بنا بر وفور عنایت یزدانی و نسبت بحضرت خاقانی خوف بر ضمیر عبد الرحمن ارغون استیلا یافته قبل از تهیه

کمی آلات رزم و پیکار پرداز دیباچه اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه را تسلیم نموده و فی الواقع اگر شاه اله در روز سوم

در میدان مخالفت نهاده و بر اسم قلعه داری می پرداخت سهم انگال اکام پیدای کرد اما بعد از اطاعت او چیا که حضرت ما آن بقدر احتیاج

غله بر گرفته از جهت سعت بر پسیدند و خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب دار السلطنه هرات بازگشت

و در اثنا راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده درد دست و پای روی نمود و در یکی منزل از منازل

امیر نظام الدین احمد ولد امیر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت

و موکب همایون خاقان منصور در اواسط رجب بباغ جهان آرای رسیده عارضه مذکوره اشتداد یافت و اطبای مسیحا آثار معالجه

و مداوا کردند و در ترتیب اغذیه و اشربه مفیده شرایط اهتمام و احتیاط بجای آوردند و بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین از دار الشفا

مرضت فهوشیفین صحت کامل شامل وجود خیر و حادل گشت باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی : روز نشاط آمد و بگذشت شام غم

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور ره بود بوفور تهور و جرأت ممتاز بود و قبل ازین تاریخ بچند سال در وقتی که خاقان جهان پناه

بر سریر نامداری داشت از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدت مدید

در آن ولایت شکسته بال و پریشان روزگار اوقات میگذرانید در وقتی که اختلال در احوال سلاطین و حکام آق قویونلو راه یافت در ممالک

و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع پیوست کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید و فوجی از ابطال رجال بصلال اعلام او

التجا کرده آن حضرت به آن جماعت مستظهر گشت و روی بوطن مألوف آورد و بعد از وصول بحدود ولایات خراسان قاصدان به آستان

سلطنت آشیان خاقان عالیمکان فرستاده و شمه از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوس عرضه داشت نموده آن حضرت از توجه

آن فرزند ارشد بغایت مبتهج و مسرور شده استمالت نامها ارسال فرمود و در آن اثنا بعضی از منهیان بپایه سریر اعلی رسیده بعرض

عرض سانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و محبت نیست بلکه بخیال فاسد و بداندیشی بجانب این مملکت توجه می نماید بنا بر آن

خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر عمر بیک بابا علی را با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روان گردانید و باشان گفت که اگر

فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار آرید و چون امرا بمشهد مقدس مطهر رسیدند محمد حسین میرزا نیز

در آن منزل مبارک نزول اجلال فرموده و از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم پای در دامن اشتغال نهاده

دست بر دست بر دو پای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بیک در فضای باغ چهار باغ مشهد مقدس و مدرسه امیر سیدی جوزر ...

ساخته شاهزاده را استیلا بر ایشان تیر پذیرفت و از رسیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر

معروض رای خاقان والا گهر شد حکم همایون نفاذ یافت که امرا با آن دو هزار سوار عازم استراباد گشته با ابو المنصور حسین گورکان بوده

در ملازمت شاهزاده پیر محمد حسین میرزا روند و ایشان حسب فرمان بتقدیم رسانیدند و میرزا مظفر حسین استظهار لشکر حرار

مقابله و معاتبه برادر را که در حدود آن ولایت خرابی بسیار پیش نهاد همت ساخت و از استراباد بیرون رفته از تقارب

فریقین و قبل از اشتعال نایره جنگ و پیش محمد حسین میرزا و ایران شده به بیابان ترکمان کنار آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا

مظفر و منصور به استراباد مراجعت فرمود و امیر محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را بشمول انعام و احسان اجازت انصراف

داده به مهمات سپاهی و انضباط پرداخت ابواب عدل و انصاف برگشاد

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایه سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد بعضی آن بانی مبانی جهانبانی

چون فارس میدان مضمار تفاخر غیاث الدوله و السلطنه و الدین میرزا بایسنغر چند گاه در سمرقند سلطنت نمود دست زمانه ابواب

قوت بر روی روزگار آن شاهزاده معدلت شعار بر گشود و میرزا سلطان علی بکحول در آن سال که خاقان عالیشان از حصار شادمان مراجعت

فرمود از سمرقند به بخارا گریخت و لشکری فراهم آورده بجانب تختگاه آبا و اجداد خود توجه کرد و میرزا بایسنغر بواسطه عدم استطاعت

مقاومت روزی چند هم در آن شهر پنهان شد و بهنگام فرصت به قندز رفته پناه به امیر خسرو شاه برد و میرزا سلطان علی

بر مسند سلطنت سمرقند متمکن گشته خواجه یحیی ولد خواجه عبید الله در غایت اختیار و اقتدار در تمشیت امور ملک و مال دخل کرد و در آن ولا

میرزا بایسنغر به قندز رسید امیر خسرو شاه از سلطان مسعود میرزا متوهم شد و آن حضرت را به پادشاهی برداشت و با لشکری بسیار روی عداوت

بجانب ... رایت بصوب حصار برافراشت و میرزا سلطان مسعود از مقابله و مقاتله آن گروه نامعدود عاجز گشته عنان

عزیمت بلکه هزیمت بطرف خراسان منعطف گردانید و بروجهی که مذکور شد صباح روز شنبه بیست و پنجم شعبان سنه ۹۰۲ اثنی و تسعمائه

در الکه نشین بملازمت خاقان ظفرقرین رسید و آن حضرت را پرسش و نوازش کرده در قلب لشکر جای داد و بعد از اختصاص
به فتح و نصرت ابواب عاطفت بر روی روزگارش برگشاد و در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه مذکور مجلسی در غایت عظمت
و حشمت آراسته شاهزاده را به بارگاه جهان پناه طلبید و به استخلاص ممالک موروثی خاطر خویش را تسلی داده به ازدواج کریمه
از دودمان شاهی امیدوار گردانید و قامت قابلیتش را به خلعت طلادوز زیب و زینت داده و به انعام اسب و زین و سایر تجملات
دیگر لعل مراد در آستین ملازمانش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر حجله نشینان
تتق عصمت جهت ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیه صلبیه حضرت خاقانی بود از اردوی همایون به دار السلطنه هرات
رفتند و در روز جمعه غره ذی القعده شاهزاده نیز به آن بلده خرامید **بیت** سپند آرایان دولت خاصه
مجلس عقد نکاح آراستند ❊ و در روز یکشنبه سیوم رجب المرجب سادات و قضات و اکابر و اشراف در باغ زاغان
مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة والدین احمد التفتازانی در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر
سعادت ازدواج سلطنت را با ناهید برج خلافت عقد بست و چند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان
مسعود میرزا **مصرع** در عین نشاط و کامرانی ❊ با آن مخدره سراپرده خاقانی زفاف نمود و از دست ساقیان گلعذار
جامهای باده های خوشگوار بجرعه کرده در منزهات هرات عشرت نمود شراب ناب گلزار طرب را آب داده غنچه دل شاهزاده
از باغ و راغ می شکفت و مغنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش هوش ناهید نغمه ساز رسانیده بزبان حال میگفت **بیت**
ساقی بنور باده برافروز جام ما ❊ مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ❊ ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما ❊ و سلطان مسعود میرزا چند ماه در ظلال دولت و اقبال خاقان ستوده خصال بمدعا
جاه و جلال بگذرانید و بعد از آن یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت به طرف ما وراء النهر منعطف
گردانید و چون بحدود قندز رسید امیر خسروشاه آغاز مکر و تزویر نمود در رسل و رسایل متواتر و متعاقب نزد شاهزاده فرستاد
و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آن حضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطان مسعود دلگشا را آن غدار
فریب یافته به قندز شتافت و از طریق کفران نعمت سلوک داشته جهان بین آن قرة العین را بنیشتر زد و با معدودی چند
از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت میرزا سلطان علی بسر برد اما سلطان مسعود میرزا بنابر اعتماد

بر کرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورد و در بلده فاخره هرات اوقات می گذرانید تا در وقتی که ابو الفتح
محمد خان شیبانی ولایات خراسان را تسخیر کرد و چون آن خان کینه پیشه بغیر از استیصال اولاد امیر تیمور گورکان مدعایی نداشت
سلطان مسعود میرزا را به باباشیخ میرزا که او داروغه سرخس بود سپرد و باباشیخ او را شهید ساخته بیگم سلطان را بعقد خویش در آورد
اما از غایت شقاوت قلب قتل میرزا بایسنغر اگر از وقت توجه سلطان مسعود میرزا به هرات تا آن غایت در حصار حکومت مینمود
پیش نهاد همت گردانید و بلطایف الحیل آن شاهزاده را بمحل المحک آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمایه بشهادت رسانید
الکا را از روی استقلال در ولایت قندز و ختلان و بدخشان و ترمد و حصار شادمان بحکومت مشغول گشت مآل حالش در ضمن حکایات
آینده بر زبان خامه خواهد گذشت ان شاء الله سبحانه و تعالی **ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا**
در آن والا که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیگ از حدود قندهار بجانب الکه نشین ایلغار نمود و امیر ذوالنون در بلاغ
ولایت غور بود بنابر آن میرزا بدیع الزمان میرزا از نشین طرف برزین شتافت و از آنجا عنان عزیمت به صوب معسکر
امیر ذو النون تافت و آن جناب شاهزاده را استقبال نموده بر صحت ذات خجسته صفات لوازم حمد پادشاه متعال
بتقدیم رسانید و از جهت تدارک آن اختلال با جماع سپاه قندهار و زمین داور و غور و ساغر و تولک مرغاب اطراف
و جوانب روان گردانید و در اندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون و قبایل هزاره و نکودری و چغتای و غیر ذلک
در ظل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشته مستعد رزم و پیکار شدند و کمر جان سپاری بر
میان جان بستند و چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید بخیال آنکه کرت دیگر ولد ارشد را گوشمال دهد
عازم هرات رود گردید و هم در آن ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی از نزد میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون
باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور به صلح مایل شده خاطر جوانی شاهزاده را پیش نهاد همت
ساخت تبیین این مقال آنکه قبل از وقوع الکه نشین روزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی شرف الملة
والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده
تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از بادیه مخالفت بجاده موافقت آورند و ایشان چون بحدود فراه رسیده بودند
شنیدند که میرزا بدیع الزمان بر سبیل ایلغار لشکر بر سر پدر بزرگوار کشیده است بنابر آن شیخ الاسلام عنان مراجعت بجانب

دار السلطنه هرات انعطاف داد اما شیخ جمال الدین ابوسعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون به قندهار رفته

و هنوز آنجا تشریف داشتند که سلطان بدیع الزمان میرزا در النگ نشین شکست یافته با امیر ذوالنون پیوست شیخ و سید

در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنید نمود و آن جناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عفو

و مهربانی آمده از ممالک محروسه آن مقدار عنایت فرماید که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت گذرد

و من نیز طریق اطاعت و فرمانبرداری مسلوک داشته غاشیه عبودیت و خدمتگاری بر دوش خواهم گرفت و الا فلا و شیخ

اجازت یافته در روز چهارشنبه بیستم ذی قعده که هنوز خاقان ظفرقرین در النگ نشین بود به بارگاه حشمت آیین رسیده سخنان

میرزا بدیع الزمان را به موقف عرض خدام رسانیدند و جهة تاکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغایی

که در ملازمت سده سدره ترتیب یافته بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه فرمود و در اوایل ذی الحجه جناب

امارت پناهی بخدمت امارت دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ

بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامن مخالفت نگردد و آن حضرت این ملتمس را بسمع قبول نشنود و از النگ نشین

کوچ کرده بجانب هرات زد و نهضت نمود و چون خبر بدار السلطنه هرات رسید که خاقان بعزم رزم میرزا بدیع الزمان به

مکان هرات رود شتافت و از آنجا عنان گیران بطرف ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی کلانتر اصلح

خیر مسطح نظر فرخنده اثر گردانیده و در روز سه شنبه دهم شهر محرم الحرام سنه اربع و تسعمایه به نیت تمشیت امر مصالحه عازم

اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمه گریان بشرف ملازمت حضرت خاقان عالیشان مشرف شده

آنحضرت را خاطر بصلح بدیع الزمان میرزا ترغیب نمودند و چون این سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع

قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت

سیستان و فراه را بنام سلطان بدیع الزمان میرزا به قلم آورند و چون آن حکم همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور

امیر شیخ علی را اجازت فرمود که منشور فایض السرور را نزد میرزا بدیع الزمان برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده

باشد و چنان سازد که آن حضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت و منازعت درگذرد و خاقان عالم

نصرت شیم در روز چهارشنبه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمده پرتو وصول بر باغ جهان آرا

انداخته انوار معدلت روزافزون دار السلطنه هرات را روشن ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین شیخ علی

که جدا از مواخذه و مصادرت بمکه مبارکه و مدینه طیبه زادهما الله تعظیما و تکریما رفته به گذاردن حج اسلام فایز گشته بود بعد مضی

الرام باز آمده و نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والاگهر شد و منصب امارت دیوان اعلی یافته بپهلوی امیر نصیر الدین

عبدالخالق مهردار اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از غور به سیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود

عنان عزیمت بدار السلطنه هرات تافت **ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن**

مظفر حسین گورکان بتقدیر آفریننده عباد در اواخر سنه ثلاث و تسعمایه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفراثر فراهم آورده و لوای

عزیمت بطرف استراباد برافراخت و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان از توجه برادرش واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال

بیرون خرامید و در روز جمعه بیست و دوم ذی قعده سنه مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران

بناموس کر و نبرد باوج گنبد آبنوس رسانیدند و در اثنای اشتعال آتش قتال بواسطه ضعفی که در آن روز عارض ذات شریف میرزا

مظفر حسین میرزا بود آن جناب را ضعف عظیم روی نمود و شدت آن حالت بپایه انجامید که لشکر او را دست از کارزار باز داشته

از معرکه پیکار روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدار الفتح استراباد درآمده ابوالمنصور مظفر حسین گورکان

تا ولایت سبزوار عنان گیران باز کشید و چون این خبر در بلده فاخره هرات بعز عرض خاقان منصور رسید در آخر ماه صفر

سنه اربع عشر و تسعمایه محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین جلایر حسب الحکم روی توجه بجانب سبزوار آوردند تا کومک

عالی مظفری پیوسته در باب تدارک اختلال آن حال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون صفحه همایون چنان بود که بنفس نفیس نیز

توجه آن صوب صواب کرد اما بسبب مخالفت ابوالمحسن میرزا آن عزیمت در تاخیر افتاد و خاقان منصور روی توجه به

مرو شاهیجان نهاد **گفتار در بیان سلوک ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایات**

نصرت آیات خاقان منصور بجانب مرو شاهیجان

در آن اوان که خبر شهادت محمد مومن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن مراتش اندوه

و الم بکانون درون دور و نزدیک و ترک و تاجیک تافت هر یک از شاهزادگان که در ناحیه از نواحی خراسان حکومت

می نمودند از مکر و خدیعه خدیجه بیگی آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آن جمله

حاکم مرو ابوالمحسن میرزا که با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت می کرد طرح محبت و یگانگی
انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند و خاطر بر مخالفت پدر بزرگوار قرار دادند
و این اخبار در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه هرات رسید و خاقان کامکار جناب نقابت مآب سلطنت شعار
امیر قوام الدین حسین ساری را در بهار ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال موعظه و نصیحت نایره عدوان میرزا
ابوالمحسن را فرو نشاند و شاهزاده را بر آن دارد که کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان درگذراند و امیر
قوام الدین حسب الفرموده بتقدیم رسانیده فایده بر رسالت او مترتب نگشت و ابوالمحسن میرزا معاذیر نادلپذیر برسک
جسته از سر عصیان و خلاف درنگذشت بنابر آن خاقان منصور عازم تادیب شاهزاده گشته بعد از اجتماع جنود خراسان
در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول از باغ جهان آرای نهضت نموده در تخت سفر نزول اجلال فرمود و از آن منزل متعاقبا
فرمان واجب الاذعان ابن حسین میرزا و امیر عبداللطیف با فوجی از ابطال جلادت بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه
مرو گشته و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبدالخالق و حاجی پیر بکاول در شهر توقف کرده
رایات ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر بر کوچه سلطان رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه
چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از یمن مقدم خاقان عالمیان عزت افزای روضه رضوان گشت و آن حضرت در
پریان قاصدی بمشهد مقدسه نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی خود را
آنجا در مجمع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا که بکپک میرزا اشتهار دارد متوجه ابیورد گردد الکاء لوای ظفر پیکر
از راه دهانه کوتل سنجاب بصوب مرو در حرکت آمد و چون ابوالمحسن میرزا از توجه موکب گردون مرتبت خبر
یافت برج و باره مرو را مرمت فرموده خاطر بر تحصن قرار داد و ماهچه علم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر ظاهر آن
بلده انداخت و عساکر نصرت آثار آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان ابوالمحسن میرزا سپر مخالفت در روی
کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند و از طرفین سعیر ستیز آغاز آمد شد نموده و شیر مردان جوان
از شریان پر دنیان و در دنیا نکشاد و گاهی صدمه سنگ رعد برجی از بروج قلعه را از هم ساخته صفت هباء منثورا بخشید
و احیانا وصول قاروره نفط آتش در معسکر ظفر انداخته جان پردلان را محرق میگردانید مدت چهار ماه حال بر منوال

جاری بود و بعد از آن مرو و پیرامن آن طول ایام جنگ و جدل ملول گشته میان جانبین صلح گونه روی نمود چنانچه
از ارتسام کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی وحده العزیز

ذکر نهضت مقرب حضرت سلطانی بنیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود در آن ایام

امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر
بدلالت هادی دین قویم و هدایه دلیل والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم مدتی داعیه داشت که قدم از سر ساخته و آنرا
سرمایه جمله مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و بشرف گذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام دریابد اما هرگاه که احرام آن صوب صواب نسبت در پایه سریر سلطنت مآب لب بطلب رخصت میگشاد خاقان
منصور بنابر کمال میلان خاطر بصحبت شریف آن جناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تا درین ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر
مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود و بمحاصره ابوالمحسن میرزا قیام می نمود آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده
باجمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و ملازمان سده سدره انتساب بجانب مشهد مقدسه روان گشت و مولانا عبدالحی طبیب
یار بکتای که در بارگاه حضرت پادشاهی راه سخن داشت از جهت استجازه به پایه سریر خلافت مصیر شتافت و چون امیر صافی
ضمیر بمشهد رسید از جهت وصول مولانا عبدالحی روزی چند در آن مقام متبرک ساکن گردید و در آن زمان حیدر محمد میرزا و امیر
شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهت بزد کپک میرزا بابیورد رفته بودند منهزم باز آمدند و جناب مقرب حضرت سلطانی باستمالت
شاهزاده و امیر شیخم پرداخته اسپان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نموده ابواب الطاف و اعطاف و مهربانی
بر روی حاضران آن معرکه بکشود و مقارن آن حال مولانا عبدالحی از اردوی همایون باز آمده از جانب خاقان منصور مکتوبی
آورد مضمون آنکه از عرضه داشتی که جناب مولانا عبدالحی بنظر نواب کامیاب رسانید خیال توجه جناب امارت مآب بجانب
مکه مبارکه زادها الله تعظیما و تکریما بوضوح انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض آثار مقتضی آنست که این ملتمس را باجابت
مقرون داریم اما چون در اختیار این سفر مبارک سنت بطریق شرط امنیت طریق شرطست و چنانچه بر رای حقایق نمای دانش سنج
خواهد بود درین اوقات بواسطه تواتر و ذلت غبار فتنه و آشوب در ولایت عراقین و آذربیجان بمرتبه در هیجان آمده
گردیده که بر آن مقصور نیست اگر یک نوبت دیگر بملاحظه خاطر اشرف اعلی این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف
آورند تا عهد ملاقات تجدید صفات آرزو کرده هرگاه که خبر امنیت طریق تحقق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق

آن جناب بدیع نخواهد بود و چون آن مکتوب عنایت اسلوب بمطالعهٔ امیر علیشیر رسید با نقبا مشهد افتخار آل عبا و داعیهٔ اصحاب
سعادت انتما طریق مشورت مسلوک داشته مجموع آن جماعت متفق اللفظ والمعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آن
جناب بصوب اردوی ظفر ایاب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید
بنا بر علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد امام عالیمقدار علیه التحیة والتسلیم بجانب مرو شاهجان شتافت
و بعد از وصول بحدود سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است حقیقت
قضیه آنکه چون مدت محاصرهٔ بلدهٔ مرو به چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح و فیروزی در آینهٔ مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی بمصالحه
راضی گشته ابوالمحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده و قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین درویش علی
طلب نمود و جناب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور از سر جریمهٔ من درگذشته عنان عزیمت
بصوب هراة انعطاف دهد من ترتیب پیشکش نموده بی توقف بپایهٔ سریر خلافت مصیر خواهم آمد و امیر درویش علی بدرگاه
عالم پناه بازگشته سخن ابوالمحسن میرزا بعرض رسانید و ملتمس شاهزاده قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت
آمد و در منزل بازرگان تونهٔ مقرب حضرت سلطانی بتقبیل بساط خلافت مناط سرافراز شده باصناف الطاف اختصاص یافت
و بعد از دو سه روز توقیع منصب جاروب کشی مزار فایض الانوار خواجه عبدالله انصاری کرده رخصت انصراف بطرف هرات طلبید
و خاقان منصور فرمود که مادام که شما در مملکت من توطن داشته باشید مراد التماس که فرماید بنجاح اجابت مقرون است الا آنکه
قابلیت آن جناب را بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر بمسکن خود شتافته
اعاظم سادات و مشایخ و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان هرات را در سر مزار فایض الانوار گازرگاه جمع ساخت
و آشی عظیم ترتیب نمود و نیت استقامت بر جادهٔ درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج
و تعمیر بقعهٔ متبرکهٔ انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف و خدام آن مقام فرخ انجام را باصناف احسان و انعام نوازش نمود
و در رابطهٔ درویشان و فقیران دمی و آن روضهٔ بهشت آیین درافزود و در خلال احوال که گذشته سلطان احمد میرزا که سالها
بحکم آن پادشاه منظور لوا حکومت و داروغگی می نمود و امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه علم عزیمت بسفر آخرت برافراختند
و اصحاب آن مصایب چنانچه رسم است براسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت ملک علام

پرداختند

ذکر طغیان امیر خسروشاه و بشارکت دیگر و کشته شدن نظربهادر و حیدر قلندر

در آن زمستان که خاقان عالیمکان در ظاهر مرو نشسته بمحاصرهٔ ابوالمحسن میرزا قیام می نمود امیر خسروشاه فرصت
غنیمت دانسته با سپاهی بی نهایت بجانب قبة الاسلام بلخ توجه نمود و ابراهیم حسین میرزا بنابر قلت لشکر طریقهٔ حزم رعایت
کرده در شهر متحصن گشت و همین معنی موجب مزید جسارت خسروشاه شده حوالی قندز و ولایت اندخود و شبرغان دست
بغارت و تاراج برآوردند و در گرداگرد بلخ خیمهٔ اقامت افراشته از روی اهتمام با مر محاصره پرداختند و چند روز از
صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب حرب و جدال بر روی یکدیگر گشودند و با هم آتش برگ
آتش جنگ عدو پرداخته در افنا و اعدام یکدیگر سعی می نمودند و احیانا مبارزان لشکر میرزا ابراهیم حسین بپای جلادت
از قلعه بیرون می خرامیدند و بضرب تیغ و سنان روز عمر قندزیان بشام اجل می رسانیدند از آنجمله روزی از جانب
امیر خسروشاه نظربهادر که بوفور تهور از سایر شجاعان قندز و بغلان ممتاز بود جنیبت پیش آورده نزدیک کنار خندق رسید
و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنگری بردی از شهر بیرون رفته مستعد حرب دشمنان گردید و میان الجانبین حربی در غایت
صعوبت دست داده امیر تنگری بردی ظفر یافت و نظربهادر منهزم شده عنان بعسکر خسروشاه تافت و امیر تنگری
بردی او را تعاقب نموده تنها به نظربهادر رسید و او بازگشته شمشیر کین از نیام انتقام برکشید و بر آن پهلوان رستم توان
حمله کرد و امیر تنگری بردی بتایید ایزدی تیغ خشم را سپر نمود و در یک ضرب حسام نظربهادر را از پشت زین بر روی
زمین انداخت و به زخمی دیگر مهم او را باتمام رسانید و دو سه گام عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت
و از وقوع این حادثه لشکر خسروشاه دل شکسته شدند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت
با امیر تنگری بردی اصناف الطاف بتقدیم رسانید و به انعام اسب و زر و خلع قیمتی آن زبدهٔ شجاعان دوران را خوشدل
و مسرور گردانید القصه از وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در حدود سرخس بود خبر طغیان خسروشاه و محاصرهٔ
بلخ استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید
و موکب حضرت نشان بمتابعت ایشان در حرکت آمد و چون خسروشاه از توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اعلام
بازگشت برافراشته متزلزل شده بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را از حکم عرضه داشت کرده فرمان

واجب الاذعان بسمت نفاذ یافت و امیر ناصر الدین عمر بیک ببلخ رفته کومک میرزا ابراهیم حسین باشد و محمد معصوم میرزا
بمرکب همایون پیوند و بعد از آن رایات عالیات به ییلاق بادغیس خرامیده و منزل باباخاکی معسکر ظفر اثر گشته اردوی معلی
همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید در این اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسیده دست سیاست
خاقانی بساط زندگانی او را در نوردید مجملی از حال امیر حیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که امیر سلطان ابوسعید او را در سرخس
معقول ساخت و امیر سید آقا خال امیر علیشیر است و امیر حیدر به لطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و وفور شجاعت
از سایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانیده
در سلک ایلچیان آستان خلافت آشیان انتظام داد و در آن اوقات که امیر علیشیر بایالت استرآباد سرافراز شد او را
همراه برده می خواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی باز گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقا مسطور گشت در وقتی که
از جانب جرجان بهراة رفته بود بواسطه نزاع جزوی با یحیی عزیز واقع بعرض حضرت خاقان رسانیده بود مواخذ و مقید شد
و چون از آن قید نجات یافت از امر ملازمت استعفا نموده به لباس قلندری در آمد و جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهادند
امیر حیدر در عمارت سر چشمه ماهیان که نزدیک بعیدگاه هراة واقع است منزل گزیده یکدو نوبت بازارهای آن بلده را
دوران زده و اجناس و اسباب بسیار از کبار و صغار اهل و زنکار را اخذ نموده همه را صرف قلندران و مصاحبان دیگر
خود نموده آنگاه به قبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در وی نگریست و امیر حیدر در آستانه علیه شاه
متوطن شده جمیع مهمات آن بقعه را از پیش خود گرفت و در آن اثنا روزی درویش ولی که در سلک سلوک منتظم
و ابراهیم حسین میرزا به نسبت با او ارادتی داشت جهة طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه فرموده بود و میل آنکه
با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت و این معنی بر خاطر امیر حیدر گران آمده خدام بقصد ایذا امیر حیدر کرد
و او از بلخ گریخته روی به طرف قندز آورد و امیر خسرو شاه نسبت باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و در وقتی که او را
بلخ بر خاسته به طرف قندز رفت او را برسم رسالت روانه آستانه خلافت آشیان گردانید و بنابر آنکه بعرض خاقان منصور
رسانیده بودند که حیدر قلندر پیوسته در مجلس خسرو شاه غیبت ملازمان درگاه عالم پناه می نموده او را به سلوک طریق مخالفت بر می
میسر نمود در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند روز مقید بوده به قتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر [illegible]

بغایت متغیر و متأثر گردید و کس فرستاده تا جسد او را آورده در فضای چشمه ماهیان دفن نمودند و اولاد و متعلقانش بقدر امکان
رعایت فرمود

گفتار در بیان پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر جهت مخالفت خاقان دارا حشم و انهزام یافتن ایشان از دست برد ملازمان موکب ظفرنشان در موضع طاق چشمه

در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده به سرخس شتافت و از سرخس عنان عزیمت به کنار آب مرغاب تافت
ابوالمحسن میرزا که از ظاهر استرآباد ایام قلعه داری بتنگ آمده بود آن قلعه را بیکی از امرا معتمد سپرده و به نفس نفیس
با فوجی از ابطال رجال و هژبران بیشه رزم روی توجه بملاقات کپک میرزا آورد و بعد از وصول بحدود مملکت اسفراین کپک میرزا
مقدم برادر بزرگتر را باقدام اعزاز و اکرام استقبال کرده مراسم نیاز و مسکنت به احسن وجهی بجای آورد و آن دو برادر
سپهر سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده در تمشیت امور جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند
و خاطر بر محاربه پدر بزرگوار قرار دادند و پنج شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند و این خبر در منزل باباخاکی بسمع اشرف اعلی
آفتاب اوج شرف خاقانی رسیده و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را باعلی درجه قابلیت و تربیت رسانید و منصب امارت و حکومت
دارالسلطنه هراة سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید و بعد از این موکب ظفرنشان جهة اطفای نیران طغیان شاهزادگان
بجانب ابیورد توجه نمود و خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت ابد پیوند در محفه نشسته بسرعت تمام
طی مسافت میفرمود و ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول لوای جهانگشای خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته
عنان بازگشت بصوب ولایت نسا تافتند و خاقان منصور در اثنا راه خبر توجه فرزندان را استماع
نموده تصور فرمود که هیچ داعیه مقاتله و مقابله ندارند بلکه گریز پرستیز اختیار کرده نقش کلمهٔ الفرار لایطاق بر صحیفه خاطر
می نگارند بنابر آن ابوالمنصور مظفر حسین گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس
را با لشکر بسیار ظفر اقتباس از عقب ایشان روان ساخت و بنفس نفیس در حرکت تأنی فرموده به آهستگی رایت نهضت
می افراخت و چون شاهزادگان نزدیک بچلو چشمه رفتند بخلاف مسطور شنیدند که ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا
عزم جزم نموده بساط رزم و پیکار را بیاراستند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نیران قتال نهاده لاجرم
ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته ماهچه علم نصرت نشان مظفر حسین گورکان از افق قول طلوع نموده بر انعار رایت

شوکت برافراشت ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و باین ترتیب سرد و سپاه روی برزمگاه نهاده در دشت حلوا
زعین به ملاقی انجامید و دلیران روزبکار در سم آویخته کام جان بعضی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید
پیکان نیزه در ور چشمه چشمه خون از فواره دلها روان ساخت و شعله سنان سینه سوز جان مدهوشان زاد در محاق احتراق انداخت
شمشیر آبدار از خون خوبان شیرین گفتار جوی جاری گردانید و نیزه ثعبان کردار نخل قامت دلبران کبک رفتار را
از پای در آورده بر خاک هلاک خوابانید بیت ز تیغ خونفشان و حجر بتیر ز پیکان خدنگ فتنه انگیز
جهان چون رخ نشیند اهل بهور که حلوا چشمه شد جوی پر از خون در آن روز مولانا که جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان
بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورد و عنان گردان بوادی فرار تافت
و کپک میرزا از میمنه لشکر خود برابر حسین میرزا تاخته شاهزاده نیز انهزام یافت و مظفر حسین میرزا که در قول بود چون
حال بر آن منوال دید خواست که او نیز اقتدا برادران نموده پشت بر معرکه گرداند اما امیر سلطان علی قراسقل عنان بارگیر او
را گرفته از آن حرکت مانع گشت و گفت اگر فضاء معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیرتر شده حکایت این هزیمت
بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده و ثبات قدم ورزید و خاقان منصور در دره که منتهی بصحرای
حلوا چشمه میشود بوقتی که در ملازمت موکب همایون در منزل خواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از
نویسندگان و جماعت میرآخوران و احتاجیان کسی نبود از گریختن برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت و از کمال
تهور جبلی و غایت وثوق عنایت ازلی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامه جنگ در پوشید و مغفر بر نهاد و بر اسب دلدل
رنگ آتش تیغ آهنگ سوار گردید و عنان گران سرعت باد وزان بجانب معرکه پیکار انعطاف داده فرمود تا نقاره و کورکه همایون را
بلندآوازه ساختند و سورن انداخته رایات نصرت آیات برافراختند و این طریق از آن دره بیرون آمده چون چشم ابوالمحسن میرزا
بر ناصیه علم ظفر شیم افتاد و به یقین دانستند که خاقان رستم حشم بر باره کوه پیکر نشسته و میان بعزم پیکار چست بسته تزلزل در ارکان
اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده بر یکبار آن دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافت و کپک میرزا
استرآباد پیش گرفت و چون گریختگان سپاه خاقان حسب حال کیفیت واقعه را شنودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بکر
آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده با غنائم مراجعت کردند و خاقان منصور لوازم محامد پادشاه غفور را مرعی داشته صدقات

نذر به مستحقان رسانید و در باره جماعتی که در آن محاربه آثار مردانگی و دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده نشانها
به اطراف بلاد خراسان روان گردانید

ذکر نهضت همایون خاقان عالی مکان بجانب خراسان و مسارعت در مراجعت بعد از ~~[illegible]~~ میرزا بدیع الزمان

در آن اوقات که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین بهادر جهة دفع محمد حسین میرزا
عنان گردان بصوب استرآباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از گرمسیر و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور
به ییلاق عوز خرامیدند و خیال تسخیر ولایات خراسان کرده سپاه هزاره و نکودری جان را جمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت
علم نهضت برافراخته با جنود نامعدود به بالا ولایات هراة رود شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هر چه
یافتند تصرف کرده و از آنجا عنان عزیمت به صوب لنگر مقدسه غیاثیه تافتند و در آن سرکار نیز گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه
دارالسلطنه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سایر امرا که در آن بلده فاخره بودند
در بحر اضطراب افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را در آورده خواطر را جمعیت قرار دادند و چون بدیع الزمان میرزا
بمقبره رسید امیر ذوالنون برسم منقلای پیشتر دویده و بعضی از مردم بلوکات که در باغات بودند امیر ذوالنون را تنها دیده تصور
کردند که مگر بدیع الزمان میرزا مراجعت کرده و امیر ذوالنون بی مدد آن حضرت خیال محاصره دارد لاجرم بشهر آمده گفتند که امیر ذوالنون
با لشکر اندک در حوالی بسیار آمده است و اگر امرا جنگ او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابد و مقارن آن حال محمد معصوم میرزا نیز
جنگجو بهراة آمده و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک مستظهر گشته و سه هزار سوار آراسته مکمل ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا
و سید عبدالله میرزا بعزم رزم از دروازه [illegible] شهر بیرون رفت و از قلب سپاه میرزا محمد معصوم را بازداشته خود در میمنه ایستاده
حفظ میسره را بعهده سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آن جانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی [illegible]
با امیر ذوالنون [illegible] در محلی که آتش می شدید قراولان خبر رسانیدند که سپاهی جا به یاغی نمودار شد در همان ساعت
امیر ذوالنون با لشکر [illegible] پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه بیشه پیکار گشت و در نواحی الک نشین مقارب فریقین [illegible]
انجامیده آواز نفیر و سورن از ایوان کیوان گذشت و از دو طرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه بجانب
اوج فلک تیز گردانیده عذار آفتاب را در زیر نقاب عنبر استتر ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان سکینت [illegible]
مرگ تاثیر دل پهلوانان [illegible] سان لعل بدخشان می سفت شمشیر تارک شکاف پیکر ضرب از فرق سر تا به ناف می شکافت و جای

پردلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت می‌شتافت **بیت** برآمد فغان از زمین و زمان ۞ درآمد تزلزل بکون و مکان
ز تیغ سرانداز و تیر خدنگ ۞ هوا چون فشان شد زمین لاله رنگ ۞ در آن اثنا ماهچهٔ لوای کشورگشای سلطان بدیع الزمان
میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت و هرویان را از مشاهدهٔ آن حالت دست از کار و رنگ از رخسار رفته سید عبدالله
و باباعلی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر مبارزالدین محمد ولی بیگ نیز گریز پرستیز اختیار کردند و محمد معصوم میرزا و
عبدالله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند امیر محمد با سایر گریختگان روی بشهر در آوردند و دروازها را برکشیدند
برج و باره را بمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در الکه نشین نزول اجلال فرمود و پس از چند روز از آنجا بپل
مالان نقل کرد و طمع میداشت که بی آنکه مباشر جنگ و پیکار گردد هرویان شهر بدو سپرند بنابر آن مدارا و مواسا گذرانید و سپاه را اجازت
حرب نداد و چون مدت چهل روز حال بر این منوال گذشت خبر رجعت خاقان منصور متواتر شد و امیر نظام الدین علیشیر رسل و
رسایل نزد میرزا بدیع الزمان فرستاد و او را از مقابله و مقاتلهٔ پدر بترسانید و التماس نمود که از ظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان
او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در این باب
ملتمس دانسته از پل مالان به پل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب و پس از سه چهار روز اعلام ظفر
اعلام خاقانی پرتو وصول بر سواد هراة انداخته امرا و عظما و اکابر اشراف بلوازم استقبال اهتمام و اقدام نمودند و خاقان منصور
پرسش و نوازش فرموده و امیر محمد ولی بیگ و جماعتی که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات
سرافراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط را باوج عیوق رسانید

ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و باز آمدن ابراهیم حسین میرزا با پدر بزرگوار خاقان مظفر لوا

چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلدهٔ هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر با عنف و حکم در ظل رایت
فتح آیتش مجتمع گشتند و شجاع بیگ نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد و بر بدیه بجنی که از قبل خاقان منصور
قلعهٔ مرو و جاق حکومت می‌نمود از تسلیم حصار ابا کرد و شجاع بیگ روی بتسخیر آن قلعه آورده سپاه هزاره و نکودر و سایر افراد لشکر ظفر اثر
تو او جیده بر سر کشیده دست به تیر و کمان برده به قدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و از بیرون
از صباح تا نیمروز بمدافعه مشغول بوده و بالاخره از مقاومت عاجز گشته و شجاع بیگ قهرا جبرا حصار بدیه بجنی را مسخر گردانید و امیر بر...

گردن بسته و پای شکسته نزد میرزا بدیع الزمان فرستاد و جریمهٔ او را عفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد و خاقان منصور
در بلدهٔ هراة از ورود فرستاده و کثرت استعداد فرزند وقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که در آن وقت سپاه منصور اکثر
از یورش مراجعت نموده بودند و اسبان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بود و می‌دانستند که پیش از آنکه چند گاهی آسایش یابند ترکیب
سمند دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور بالضرب حضرت سلطانی مشورت کرده به طرح بنای
مصالحه پرداخت و مولانا فصیح الدین صاحب دارای استرابادی از جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب
صاحبی چون در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسید بخوبترین عبارتی ادای رسالت فرموده شاهزاده را
به اطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود و آن حضرت ملاحظهٔ حقوق ابوت نموده مایل به صلح و صفا گشته و گفتگو قرار آمد شد بهمه بر آن
قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ و توابع آن از کنار آب آمویه و مرغاب من حیث الاستقلال متعلق به بدیع الزمان میرزا باشد
و در آن ولایت نام نامی آن شاهزادهٔ گرامی را در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانید و دیگر هیچ یک از پدر و پسر طریقهٔ
ناستودهٔ مخالفت و عناد بظهور نرسانند و بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند گاه با خسرو شاه مقاومت کرده
آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا که شاهزاده آن خطه را به برادر بزرگتر تسلیم نماید و از جهت
فتنهٔ دیگر حادث گردد بنابر آن خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که برجناح استعجال به بلخ شتابد و بتمهید مقدمات مناسب چنان سازد
که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده بر این مناقشه نکرده و بجانب هراة نهضت نموده به پدر بزرگوار بپیوندد و خواجه عبدالله بر حسب
فرموده کاربند شده قبل از وصول بدیع الزمان بدان حدود شتافته بشرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرده و شاهزاده را بمتابعت
و اطاعت پدر بزرگوار مایل گردانیده و از بلخ بیرون آورد و در اثنای راه آن دو دری برج نامداری با یکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا
بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان لطف و دلجویی نواخت آنگاه بدیع الزمان
میرزا کامران و کامیاب به قبة الاسلام بلخ خرامیده و امیر عمر بیگ در خدمت شاهزاده توقف نموده و ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان
منصور را پیش نهاد همت ساخت و چون ماهچهٔ رایات ظفر آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد جناح رحمت
و عاطفتش بر مفارق ساکنان طخارستان سایه گستر دو امیر خسرو شاه با رسل و رسایل و تحف شاهانه و تنسوقات پادشاهانه به نظر انور شاهزاده
فرستاده اظهار مطاوعت و مخالفت نموده و در ممالک قندز و بغلان و ترمذ و حصار شادمان و بدخشان و ختلان خطبه و سکه را بنام نامی

آن حضرت تزیین داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسروشاه را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه
بنواخت و به انعام خلع فاخره و اسپ و استر و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون
و ولد او شجاع بیک را معزز و محترم رخصت انصراف ارزانی داشت و حکومت سیستان را به برادر امیر ذوالنون امیر
سلطان علی ارغون عنایت کرد و در غایت عظمت علم فرماندهی برافراشت

گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و توجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد و اکثر توابع و لواحق آن ولایت را به حیز ضبط درآورد
خیال تسخیر دیگر ولایات مملکت خراسان بخاطرش افتاد و در اوایل سنه خمس و تسعمائه با سپاهی شجاعت پناه روی توجه
بطرف اسفراین نهاد و بیک ناگاه دایره وار گرد منزل امیر بدر الدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشه شجاعت فرستاده او را
به اطاعت و انقیاد درآورد و امیر بدر الدین رعایت حقوق خاقان منصور کرده سر از حلقه مطاوعت شاهزاده در پیچید و با
مردی که در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده و سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین
مانند شیر غرین بر ایشان حمله می‌نمود و به زخم ناوک دلدوز و به ضرب سنان جانسوز روزنها در سینه بهادران می‌گشود اما چون
لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفته از اطراف و جوانب علی التواتر و التوالی سهام خون آشام و
حسام بهرام انتقام بوی رسانیدند و در آن اثنا عرض امان کرده او را به عواطف شاهزاده امیدواری کردانیدند تا
دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را به عنف در معرض هلاکت نیارد امیر بدر الدین اصلا آن سخنان را به سمع
قبول نشنید و حرب میکرد تا وقتی که از ضربت تیغ آبدار شربت شهادت درکشید و چون مظفر حسین میرزا در سبزوار
از طغیان محمد حسین میرزا و از کشته شدن امیر بدر الدین خبر یافت عزم حرب برادر جزم کرده از سبزوار بیرون خرامید
و محمد قاسم برلاس و ولد امیر شجاع الدین محمد برندق را با فوجی کثیر از سپاه جلادت انتما برسم منقلای پیشتر روان کردانید و میان
محمد قاسم و مقدمه لشکر استراباد که به سرداری ایشان درویش محمد کوکلتاش بود محاربه روی نمود و آن امیرزاده پسندیده اخلاق که
خلاصه اولاد امیر جاکو بود در اثنای اشتعال نایره قتال به زخم تیری از پای درآمد و درویش محمد کوکلتاش ظفر و نصرت اختصاص
یافته بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین را بتیغ بیدریغ بگذرانید و زمره را اسیر کردانید و چون کوکلتاش به معسکر شاهزاده رسید

و کیفیت حال بعرض رسانید مردم بنابه بیم برآمدند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده روی بطرف زاده آورد و
تا قصبه تربت عنان یکران باز کشید و کپک میرزا بعد از استماع این خبر مشهد مقدسه را خالی گذاشت و رایت عزیمت
بصوب نسا و ابیورد برافراشت و از آن جانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان خالی یافته از استراباد تا نیشابور و سبزوار
جلوه گاه سپاه ظفر پناه ساخت و طریقه عدالت مرعی داشته به قتل و غارت شهر نپرداخت و چون این اخبار در دار السلطنه
هراة شیوع یافت و پرتو شعور خاقان منصور بر کیفیت آن وقایع تافت با وجود ضعف تن و استیلاء لوازم پیری بر مقتضای
بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در نهضت محفوف بانواع فتح و فیروزی درآمده امیر نظام الدین علیشیر
و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را در هراة گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمائه روی براه آورده علم نهضت بجانب
استراباد برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه
خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو و ثناخوان کمر خدمت بستند و خبر نهضت رایات نصرت آیات به محمد حسین میرزا
رسیده صلاح توقف ندیده و کرت دیگر عنان بوادی فرار کردانیده و خاقان منصور بعد از طی منازل و قطع مراحل دار السلطنه استراباد
را به فر نزول همایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان بر اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و مهر مسند بساط معدلت و انصاف
و انتساخ رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بدستور معهود اساس امن و امان و رعیت نوازی برافراخت و در آن اثنا محمد محسن میرزا
اعتماد بر شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان سخندان به استمالت
زاده‌های الضمیر خویش عرضه داشت نموده خاقان منصور از این معنی بسیار بهیج و مسرور شده فرستادگان را باصناف الطاف
و اعطاف مباهی و مفتخر کردانیده استمالت نامها ارسال داشت و ملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرموده محمد محسن میرزا
بعد از مطالعه مکاتبات مطاعه بجانب اردوی همایون در حرکت آمد و خاقان منصور امیر محمد برندق را به استقبال شاهزاده بلند
کرده بر زبان الهام بیان گذرانید که باید که در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط را مرعی دارند زیرا که محمد حسین میرزا به غایت مکر و حیلت
باد اکر ناکهان حمله ازو به کپک میرزا رساند و دست بردی نماید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده و بپیشکش شد
از پای خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده نسبت بجانب امارت
لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته همعنان او رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت در غایت غرور و غفلت قطع

سنا زل می نمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بود و بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریقه حزم رعایت نمیفرمود و محمد حسین میرزا
از میمنی وقوف یافته به انجاب ایلغار کرد و در یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا به طلب کاه و جو پریشان شده بودند بکنار اردوی
برادر رسید و محمد محسن میرزا سپاهی با محمد حسین میرزا را دیده دانست که مجال توقف محالست و باتفاق امیر محمد برندق و دیگر
ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسپان و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را
محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بکنار آب اترک باز گذاشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر انور همایون گذشته
فرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امرا عظام و وزرا آصف احتشام رای میرزا کپک را از خاصه همایون سرانجام نمودند
باستقبال او فرستند و هر یک از ارکان دولت جهت هر یک از امرا و خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال داشتند
و فرمان آنحضرت [illegible] الحکم بتقدیم رسانیده اضعاف آنچه محمد حسین میرزا گرفته بود در یک ساعت از اردوی همایون سامان یافت و امرای عظام
آن اشیا را بشاهزاده فرستاده و بعد از آن مراسم استقبال بجای آوردند و کپک میرزا در سلک مسکین بسعادت دستبوس خاقان مظفر لوا
فایز شد و از احوال سابقه اعتذار و استغفار نموده و به انواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رافت ممتاز و مباهی گشته
پایه قدر و منزلتش در افزود و بعز خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده سعادتمند تعلق گرفت و فرمان مطاعه بمهر عالی
آن والی اوج کامکاری صفت زیب و زینت پذیرفت و در این اثنا بتعیین ملهم عالم غیب و ارشاد هاتف فضا کار میرزا محمد حسین را
از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داد و جهت عذر خواهی حضرت پادشاهی قاصد [illegible] فراوان
بدرگاه عالم پناه فرستاد و خاقان پرورش نمیر معاذیر آن فرزند ارجمند قبول فرمود و عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت
جرجان بوی تفویض فرمود و بعد از آمد شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالیشان مجدداً ایالت آن مملکت بشاهزاده فرستاده
عزم مراجعت بمستقر جاه و جلال جزم کرده عنان نیران بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای راه قابلیت میرزا محمد محسن
بخلع طلادوز و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشید و تجدید ایالت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و باورد برای صواب نمایش متعلق کرده
و بشرف رخصت ارزانی داشته با وجود وفور سرما و بارندگی در طی مسافت طریقه مسارعت تقدیم رسانید **ذکر انتقال مقرب حضرت
سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایت نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی**
از مطلع ضمایر فضایل آثار ناظمان مناظم سخندانی پیر عالم افروز این معانی طالع است که چون جلال سبحانی اشراف طبقات انسانی را بشرف

ولقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و بشرف خطاب یا ابن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی فرق مباهات ایشان را
باوج سماوات رسانیده و پس تواند بود که دار قرار و فضای اقتدار آن نوع گرامی عزیز این مرحله ناپایدار و سرای بی اعتبار جای باشد
دنیا به نزد اهل خرد بس محقرست ؛ نه آفتاب قدر تو از ذره کمترست ؛ بلکه مناسب علو شان و رفعت مکان طایفه
که خلعت افتخار شان بطراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا مطرز باشد آنست که پیش از چند سال درین منزل پامال پاینده و چون ندای
یا ایتها النفس المطمئنه شنوند بی شائبه اهمال بریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند به قدم همت از مضیق زحمت دنیا بسعت رحمت
انتهای خرامند و بدیده بصیرت نظاره عالم ملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند بیت برین سرای فنا دل منه
که جای دگر ؛ برای تو بر کشیده اند قصور ؛ هر چند عارف خبیر داند که غرض از ترتیب این تمهید چیست و مقصود از تمهید این تقریر
واقعه ناگزیر کیست خامه مسکین عمامه کسوت سوکواری پوشیده کیفیت آن مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر کشید که در روز دوشنبه
پنجم جمادی الاخری قاصدی قمرسیر از طرف اردوی اعلی بدار السلطنه هرات رسید و این بشارت رسانید که از مواکب کواکب رایات رجعت
استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و از انتشار نسایم این خبر بهجت اثر در قلوب بستان بیاض امانی و آمال متوطنان آن دیار
حضرت نضارت پذیرفته خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و در روز سه شنبه تماشین مقرب حضرت خاقانی
امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل کردند و روز دیگر
از آنجا به رباط پایاب تشریف برده در آن مقام قرب وصول موکب همایون استماع نموده در آن شب از غایت شعف بادراک شرف
ملازمت خاقان کامکار بیدار بود و در وقت صبح که رایعیان تقدیر مخدره زرنگار خسرو ثوابت و سیار را بر ابر نوس سپهر دوار [illegible] صحت
و سلامت سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولی بیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه نمود و بعد از طی اندک مسافتی
فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فایض آن جناب سرافرازی گشتند و نوازش می یافتند
در موضعی که مشهور است بخواجه عباس محفه محفوف بدولت و اقبال خاقان منصور از دور به نظر آمد و عالیجناب خواجه شهاب الدین
عبدالله شتر رانده مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات انسانی در آغوش مهربانی کشید و مراسم تقدیم پرسش رسانید و هنوز از سخن
فارغ نشده بود که تغیر تمام بحال آن امیر عالیمقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله از من واقف باش و تعاون
این سخن محفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمده تا پیش رفت بعز [illegible] عالم

معزز کرد و چون پا بپای آن جناب را قوت رفتار نمانده بود یکدست بر دوش خواجه عبدالله و دستی دیگر بر کتف
مولانا جلال الدین قاسم خوانده امیر احمد آنجناب به لطایف الحیل خود را نزدیک محفه رسانید و بتقبیل انامل فیاض قیام نمود
بواسطه استیلای ضعف همانجا بنشست و هرچند خاقان سعادتمند بزبان لطف و دلجویی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال
پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی شد و فرمود که آن جناب را در محفه خاصه که آن
خاقان بنده هم امشب بشهر رسانند و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن مهر سپهر فضل و کمال باز داشته بنفس نفیس متوجه رباط پریان گشت
آنگاه علامات سکته در بعض بشره مقرب حضرت خاقانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند که هم اینجا فصد
فصد می باید کرد تا صورت صحت روی نماید اولا مولانا عبدالحی زیارتگاهی که او نیز دم از طبابت میزد در طریق خلاف سلوک
نموده گفت که بعد از وصول هراة و اجتماع اطبا در علاج شروع می باید کرد و خواجه شهاب الدین عبدالله رای ثانی را مستحسن شمرده
و مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورد و بنده دولتخواه که عزیمت بجزم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض
خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض بغایتی است که اگر در امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آن جناب در [illegible]
مسرعی نزد خاقان منصور فرستاده کیفیت حال را پیغام داد و آن جناب فرمود که موجب اقتضای رای اهل صنعت عمل نمایند اگر
بگشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد و پیدا شدن فصاد سه فرسنگ مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم
زیاده بر پنج شش سر جو خون جریان نیافت و مرض اشتداد پذیرفته در شب جمعه آن جناب را بمنزلش رسانیدند و علی الصباح
اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و همان لحظه خاقان منصور بر سر بالین
تشریف آورده او را بغایت بی شعور دیده و دل بر واقعه ناگزیر نهاده و قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و روز شنبه
صعوبت آن عارضه بیشتر از بیشتر شده صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش نقش قالب شکست و از تنگنای هیکل جسمانی بنزهات ریاض
جاودانی پرواز نمود بیت دردا که پاکباز جهان از جهان برفت * پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت * روحش که باز کنار
معارف شکار بود * آواز طبل باز شنید و روان برفت * علی الصباح که خورشید خاوری از باطن نیلوفری مانند شعله آتش
از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دار السلطنه هراة اشتهار یافت و نایره حزن و اندوه در کانون درون خواص و
عوام را افروخته آواز ناله و نفیر از درون امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد سپهر دوار انداخت و بجای اشک قطرات باران از دیده

ریزان ساخت علمای اعلام را عمامه عزت از سر افتاد و متحیر شدند که دیگر از که تربیت یابند و فضلا را لازم الاحترام را خلعت شکیبایی
بخاک کشیدند و ندانستند که من بعد بمجلس که شتابند زهی سنگدل کوه که از صدمه آن حالت تنزل نگردید و زهی بیرحمی سپهر که از الم
آن حادثه چنین نجوم را باران اشک غمزدگان فرو نبارید بیت چرا چون ابر نبارید چشم سپهر * چرا گشت روشن دگر ماه و مهر
چرا سلک ایام درهم نشد * چرا سال و ماه و جهان کم نشد * خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه
بمنزل مقرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما و فضلا جمع آمده بدن پاکیزه اش را بطریقه شریعت غرا
غسل کردند و جنازه رحمت اندازه را بعیدگاه هراة برده بعد از ادای نماز بگنبدی که در مسجد جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت
ساخته شده بود رسانیده بودند و بمقتضای سنت سنیه خیر البریه علیه السلام والتحیة مدفون گردانیدند ای خاک چه دانی که چه
در برداری و حضرت خاقان سعید سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آنحضرت
در مصیبت مشارک بود و از مفارقت آن امیر صاحب تدبیر غمناک بود و ماتم آنگاه بترتیب آش هفتم اشارت فرمود و امرا
تواجی و خوان سالاران آنمقدار اطعام مرتب و مهیا ساختند که در شهری بدان عظمت منزلی که گنجایش کشیدن آن اطعمه داشته باشد
نیافتند لاجرم حکم همایون شرف نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی خلق برابادر
روز هفتم آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است جمع آمدند و حضرت خاقان منصور در خیمه زده دوار
بارگاه همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی بهشت رسم آراست که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه سر کره چشم هیچ دیده
بر جهان جمعیتی نگشاده بود و امرا و تواجی سوار شده بلوازم چاوشی پرداخته تواجیان و خوان سالاران آغاز آش کشیدن کردند و
بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان بقراءت آیات کلام معجز نظام اقدام نمودند و ختمات کلام بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری
اصحاب سوگواری را بسلب کسوت تعزیت مامور گردانیده لباسهای فاخره در پوشانیدند و آن حضرت اکثر آن جماعت را از نزدیک پایه
سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات وصیت فرمود و شعرا و فضلا تاریخ وفات این امیر عالی نسب
را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیه آن ذات حمیده صفات قصاید و قطعات منظوم گردانیدند از جمله امیر صدر الدین
ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت که بیت بیرون پرور علیشیر اکبر بود * عقل و دانش ملک دولت را بنا * در هدایت هادی اهل یقین
در ولایت والی دین اله * عاقبت زین تنگنا آمد بتنگ * شد سوی فردوس با صد عز و جاه * در جنان پرسید از تاریخ تو

گفت رضوانش ولایت امتناه   در انم حروف را در تاریخ مصیبت آن شاه این قطعه بخاطر رسیده   جناب امیر هدایت بناه

گر خاطر از گشت آثار جنت   شد از خارزار جهان سوی باغی   که اینجا شکفته گلزار جنت   چو نازل شد انوار جنت بروحش

بجو سال فوتش ز انوار جنت   و بنابر آنکه قلم دوزبان در بیان مکارم اخلاق و محاسن آداب و تفصیل اشعار و مولفات و تعداد آثار

و عمارات آن امیر فرخنده صفات رساله علیحده مکارم الاخلاق نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان خلق امام

اشتهار تمام دارد   درین مقام در ذکر آن امور شروع ننمود و ابواب تبیین سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور بر گشود

گفتار در بیان آمدن ابوالحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت ایزد حضرت رحیم غفور

شاهزاده والا قدر نهوز پر معین الدین ابوالمحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوارش

نسبت ببرادر عالیمقدارش محمد محسن میرزا کمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده و ایالت و ولایات طوس و مشهد مقدس

و نسا و ابیورد و باز رو درن را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانیده   احرام طواف قبله اقبال و کعبه امانی و آمال بسته

در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت بازبانی عذر خواه و دلی مشحون باخلاص و دیانه بدار السلطنه هرات شتافت

و خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاهزاده دو سه ماه در ظل عاطفت

و پناه عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات گذرانیده رخصت انصراف حاصل نموده راضی و شاکر بجانب مرو توجه

و در ماه ربیع الاول سنه ۹۰۶ شاهزاده سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت

و چون آن خبر محنت اثر بعرض خاقان عالی گهر رسید بغایت ملول شده با الآخره زبان بکلمه طیبه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد

و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که سیورغال آن شاهزاده مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد

و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمانه ستم آیین نیل ملال دیگر بر چهره احوال حضرت خاقان منصور

حصال کشیده شاهزاده عالمیان میرزا حیدر محمد را در سنه ثمان و تسعمایه وقت حلول اجل طبیعی در رسیده و دری نورافشان

سلطنت و جهانداری از اوج کمال و حضیض وبال نهاد و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحبت خسوف مبتلا گشته در محاق

احتراق افتاد **بیت** ای اهل جهان ثبات امریست محال ؛ پیوسته مراد است مقرون بملال ؛ هر کوکب مسعود که بنمود جمال

بس زود کمال او پذیرفت زوال ؛ خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبایی از دست داد

لباس سوگواری پوشید و والده عمدیده اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیده خونبار جویبار عنوانی بر روی زمین روان ساخته

زاری و زاری باوج فلک زنگاری رسانید **بیت** ز مژگان دمبدم خوناب میریخت ؛ نمکو خونابه چون ناب می ریخت

ز دست جور دوران جفاجوی ؛ گهی بر سینه میزد گاه بر روی ؛ آخر الامر همگنان دست در حبل متین شکیبایی و اصطبار زده

نعش شاهزاده مرحوم مغفور را بآیین شریعت حضرت سید المرسلین در مدرسه سلطانیه دفن کردند و از جهة ترویح روح مطهرش

چندین روز لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ذوالجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا که برادرزاده

و داماد حضرت خاقان منصور بود در حین اختیار سفر آخرت اقتدا بحیدر میرزا نمود و بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت داری

باقامت رسید و روح شریفش از ختمات کلام و اطعام طعام شاد گردانید و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان

بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده بسلاطین آق قویونلو میپیوست و مراد بیک حاکم یزد که در ولایات

عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاهی قرار نموده بدار السلطنه هرات رسیدند و خاقان منصور مقدم

عزیزش بغایة الغایت معزز و مشرف داشته میرزا عبد الباقی امزید التفات مباهی و مفتخر گردانید و مهد علیا سلطان بیگم را که قطع

در حباله سلطان ویس میرزا برادر میرزا بابر بود با وی در سلک ازدواج کشید **بیت** درین صندل سرای آبنوسی ؛ گهی ماتم بود گاهی عروسی

توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان

در سنه ثمان و تسعمایه حاجم حاجی که لار که کوتوال قلعه لاش بود بهواخواهی خاقان منصور و حاکم سیستان امیر سلطان علی ارغون یاغی شده

عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه اگر رایت نصرت نشان یکی از شاهزادگان سایه وصول بدین حدود اندازد فتح

سیستان بسهولت میسر میگردد بنابر آن خاقان عالیشان میرزا ابن حسین را با دو هزار سوار بتسخیر ولایت مزبور نامزد فرمود و آن

حضرت بر آن ولایت شتافته حدود سیستان را تاخته در اوق رایت اقامت برافراخت و چون این خبر بسمع

امیر ذوالنون رسید باتفاق ولد ارشد خویش شجاع بیگ بی بطرف معسکر شاهزاده آورده در طی مسافت مسارعت

کرد و در صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب خمار بود که لشکریانش همه متفرق بودند ناگاه علم امیر ذوالنون پرتو وصول بر

نواحی اوق انداخت و شاهزاده متنبه شده با سیصد سوار که در آن ساعت در آستان سعادت آشیانش حاضر بود بند

متوجه بجانب اعدا گشت و در آن جانب فاصل که گلبانش که منقلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال

ارآسته بهادران جانبین دست به استعمال تیر و کمان و سیف و سنان بردند مقارن آن حال از یکطرف امیر ذوالنون با
جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر سنجاغ بیگ با جمعی غفیر از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاهزاده را
نگذاری وار در میان گرفتند و آن حضرت ساعتی بمجادله اقدام نموده در اثنای کر و فر اسبش بزخم تیر مجروح گشت لاجرم
عنان فرار بصوب هرات تافت و امیر ذوالنون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت
و در سنه تسع و تسعمایه فریدون حسین میرزا بجهتی ظاهر خیال کژ بزکرده به بهانه شکار از دار السلطنه هرات بیرون رفت و راه استرآباد
پیش گرفت و بعد از وصول بحدود آن ولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده در باره برادر انواع اشفاق و اعطاف
ظاهر کرد و بحسب تقدیر ملک قدیر هم در آن ایام محمد حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بر سند سروری نشست
و قایم مقام برادر گشت **بیت** چو مرگ افکند افسری از سری ۞ نهد آسمان بر سر دیگری **گفتار در بیان مبادی**
ابوالفتح محمد خان شیبانی و بیان مجملی از اطوار او در زمان جهانبانی و اوان کشورستانی
محمد خان شیبانی ولد بداغ سلطان ابوالخیر خان است و ابوالخیر خان از سایر خواقین اولوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت
و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و ما دام الحیات در کمال دولت و اقبال رایت سلطنت و استقلال می افراشت
و چنانچه سابقاً مسطور گشت سلطان سعید میرزا ابوسعید انار الله برهانه از یمن امداد آن خاقان عالیشان فتح مملکت سمرقند دست داد
و در محلی که خاقان منصور ابی الغازی سلطان حسین میرزا از وی استمداد نمود و فاتحه اتفاق نمود و مادر محمد خان شیبانی قوزی
بیگم بود و تولدش در شهور سنه **دبکر** روی نموده و چون آن ولد رشید بسن رشد و تمیز رسید و جدش ابوالخیر خان در سن
بدان سلطان اجل موعود بعالم آخرت رسانید نقش جهانگیری و کشورستانی بر لوح خاطر عاطر مرتسم ساخت و امرا و سرداران
اوزبک را بسلطنت و پادشاهی خود دعوت کرد و چندگاهی در دشت قبچاق وحده و خوارزم بلوازم امر ستیز و گریز
واجی پرداخت و بواسطه وفور شوکت و ابهت اعدای دولت از مقاومت عاجز شده بجانب بخارا خرامید
و حاکم آن مملکت عبد العلی ترخان مقدم او را باعزاز و احترام و اکرام و ما لا کلام تلقی نموده و تحف
لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش کرد و لوازم نیاز و نثار بجای آورده شرایط مردی بجای می آورد
و چون محمد خان از رنج راه برآسود عبد العلی ترخان خدمتکاری نموده او را بسمرقند برده ملازم

سلطان احمد میرزا ساخته و سلطان احمد میرزا با وی در رعایت تعظیم و حرمت زندگانی می نمود و پس از چند ماه که محمد خان فی الجمله ترقی
نموده زمام کشیده از میرزا سلطان احمد گریخته بار دیگر سر در صحرا و بیابان نهاد و بعد از وفات سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا او کمر تسخیر
بر میان جهانگیری بست و دیار ماوراء النهر را دیده لشکری فراهم آورده بحدود ترکستان شتافت و آن بلاد را مسخر گردانید و در سنه ۹۰۶ عزم تسخیر ماوراء النهر
جزم کرده بخت کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند انداخت و با سپاهی خنجر گذار ظاهر آن شهر را محل نصب سرادقات پادشاهی ساخت و حاکم در آن
زمان خواجه یحیی ولد خواجه عبید الله بود از خطه استیلا بتمام اثقل بود و در جمیع مهمات کلی و جزوی بمقتضای رای خود در انجام میمود و سلطان علی میرزا
از سلطنت غیر نامی نداشت و هر روز بملازمت خواجه رفته خلاف فرموده او را محال می پنداشت و چون محمد خان شیبانی چند روز بلوازم محاصره و محاربه
سمرقندیان پرداخت و دانست که سلطان علی میرزا و ارکان دولت او از تعظیم و حکومت خواجه بتنگ آمده اند استمالت نامها
بشاهزاده فرستاده پیغام داد که درین ایام بسبب اعلام ظفر اعلام بر تو وصول بدان حوالی انداخت کیفیت استیلای خواجه یحیی و عدم اختیار
تو در امر شهریاری بوضوح انجامید و همت عالی نهمت متوجه فراغ و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان می نماید که ابواب مخالفت مسدود
گردانیده از شاهزاده موافقت روی بدرگاه عالم پناه آوری تا در سلک اولاد و صلبی ما انتظام یافته در ظل مرحمت و عاطفت بدین فراغت و رفاهی
زندگی رقعه محبت آمیز مودت انگیز نزد والده سلطان علی میرزا فرستاده او را بمناکحت خویش نوید داده و شاهزاده باتفاق آن ضعیفه
آن ضعیفه ساده لوح بافسانه و افسون فریفته گشته عزم ملازمت محمد شیبانی جزم کرده در روز جمعه که خواجه یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع
بادای نماز اشتغال داشتند با سیصد سوار از امرا و لشکریان روی باردوی خان آورد ۞ صید را چون اجل آید سوی صیاد رود ۞ و محمد خان
در کمال اکرام شاهزاده ملاقات فرموده و سه روز در اظهار عطوفت فرموده و آخر الامر طریق نقض عهد سلوک نموده نهال حیاتش
بتیشه ستیز از پای در آورد و خواجه یحیی و اکابر سمرقند چون حال را بدین منوال دیدند غیر از اطاعت و انقیاد چاره دیگر ندانستند و جناب
خواجه لا یموت والا یحیی بدرگاه عرش اشتباه آمده با اکثر اخوان و اولاد در ترامیان از عقب سلطان علی میرزا روان گشت و ممالک سمرقند
و بخارا و ترکستان و توابع و لواحق در تحت تصرف محمد شیبانی خان قرار گرفت و آن پادشاه عالیشان ارکان کل ترک گذاشته بعضی از امرا
و ارکان دولت و لشکریان بشهر در آمدند و دست تعدی باموال رعایا دراز کرده بلوازم خورد و برد مشغول بودند و چون سه چهار ماه
بدین منوال گذشت و ظلم اوزبکان از حد اعتدال تجاوز گشت خواجه ابو المکارم که از اولاد حاجی بود و در آن زمان بمزید اعتبار و اختیار
از سایر اکابر سمرقند ممتاز و مستثنی می نمود قاصدی بعنان برق و باد بدرگاه حضرت عالی جاه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه که اندجان قایم مقام پدر

خویش میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید گشته داعیه تسخیر ممالک موروث داشت ارسال فرموده پیغام کرد که بنا بر دولت
آنکه شاهزاده بر جناح استعجال متوجه تختگاه آبا و اجداد خود گردند و بر وجهی طی مسافت نمایند که در فلان شب نظام بلده سمرقند رسیده
تا بنده دروازه شهر را بر روی ملازمان رفیع المقدار جاه و جلال گشایم و راه خروج و دخول اوزبکان را که درین مملکت نظام و تعدی
اشتغال دارند مسدود و محکم گردانم و چون این پیغام بعرض میرزا محمد بابر رسید بفتح مملکت سمرقند امیدوار گشته قاصد را مشمول
انعام و احسان باز گردانید و متعاقب با مواکب گردون مراتب بجانب دار الملک ما وراء النهر متوجه گردید و حال آنکه در آن زمان محمد خان
شیبانی بعظمی بر جه تماشتر درکان کل گشته بود و حال آنکه سمرقند این طریق خلاف سلوک داشته میرزا محمد بابر را سمرقند باین شهر آورده
در خاطرش خطور نمینمود و میرزا محمد از غایت تهور باندک زمانی آن مسافت را طی فرموده در شب موعود به دروازه سمرقند رسید و خواجه
ابو المکارم باتفاق تمامی اصول و اعیان و اعاظم ریحت عدد آنحضرت را بشهر در آوردند و دروازه ها را مضبوط کرده بکوشش و کشتن امرا
و لشکریان محمد خان امر کردند و آن شب دیجور نمونه روز رستخیز گشت و لشکر اندجان و اوباش در منازل اوزبکان ریختند و دست
بقتل و غارت بر آوردند و بعضی از خواص خان محمد بجانب طایفه از مردم دوراندیش کمر بجهید و سایر لشکریان گرفتار شده روز دیگر بیاری
حضرت پادشاهی اختصاص یافته و در تب سعید اوزبک مرکب بنوعی غیر مکرر هلاک نمودند و علی الصباح که خسرو خاوری بتختگاه سپهر نزول
را بنور حضور منور ساخت و خبر کمال اندازش در میان ثوابت و سیار اشتهار یافت مرکب علم سرعت بطرفی بر افراخت ظهیر الدین
محمد بابر میرزا قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده رعایا و بیچارگان مملکت سمرقند را در ظلال عدل و احسان خود جای داد و ابواب
رعیت پروری بر کشاد و محمد خان شیبانی در آن کل از کیفیت واقف شده مصلحت محاصره سمرقند ندید و در همان روز کوچ کرده متوجه
ترکستان گردید و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا چند روز در آن مملکت در غایت رفاهیت و نصفت اقامت نموده بقدر مقدور در
استمالت سپاهی و رعیت سعی فرمود اما چون غلات آن ولایات را جنود نامعدود اوزبک تمامی ضایع کرده بودند در سمرقند
قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست و محمد بابر میرزا بملاحظه آسایش رعایا سپاه اندجان را متفرق ساخت محمد خان شیبانی چون از آن
صورت وقوف یافت بار دیگر کمر همت بر تسخیر سمرقند بست آنکه با سپاهی افزون از حوصله عد و چند عنان گیران بطرف آن بلده نهضت
و حضرت پادشاهی بر شیوع بلای غلا مجال تحصن در شهر محال دانست و بسبب پریشانی سپاه مظفر لوا اقدام بمیدان قتال نتوانست لاجرم سمرقند را
باز گذاشته علم توجه بصوب اندجان بر افراشت و نوبت دیگر آن بلده فردوس نشان در حیز تسخیر محمد خان آمده بمحنت براعتد و قتل اکابران ملک

گماشت و از آن طایفه جمعی که مجال یافتند باطراف ممالک گریختند و زمره پابسته دام تقدیر شده سپاه اوزبک حقوق ایشان را با خاک
راه برابر ساختند و خواجه ابو المکارم بمصلحت آنکه کسی او را نشناسد کاسه سر تراشیده روی به ترکستان نهاد اما چون اجل رسیده نو
نبع نقضا و جمعی از لشکریان محمد خان شیبانی او را شناخته نزد خاقان بردند و چون چشم خان بر او افتاد پرسید چرا چنین گریختی
در پیش او چه کردی خواجه این بیت را خواند چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکو پف کند ریشش بسوزد اما این لطیفه منتج فایده
نداد و در لحظه او را بعالم آخرت فرستادند و رایت استقلال و استبداد آن خان والا گهر در اکثر بلاد ما وراء النهر ارتفاع پذیرفت
سمرقند را دار الملک ساخت و ایالت بخارا و توابع به برادر فرخنده سیر خویش محمود سلطان عنایت فرمود و حکومت مملکه ترکستان
با جماعتی تمام چو که جوچی خان و سونجی سلطان که بنیره دختری میرزا الغ بیک کورکان است تفویض نمود آنگه بخیال استیصال
امیر خسروشاه و تسخیر بلاد حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان بر لوح خاطر نگاشت و علی التعاقب و التوالی
سپاه چالاک اوزبک را با جارت تاراج آنجهت دو مامور گردانیده رایت اقتدار بر افراشت **گفتار در بیان بعضی از حوادث**
سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون چون بمقتضای کلمه کریمه کل شی هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون
ثبات و دوام خاصه ذات بیچون و چون قادر کن فیکون است و ارتحال از دنیای دون لازم وجود جمیع متوطنان ربع مسکون در
شهور سنه سبع و تسعمایه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایه کابل بجوار رحمت خداوند جز و کل پیوست و پسرش میرزا عبد
الرزاق حاکم آن دیار بجای پدر بر مسند فرمانروایی نشست و بواسطه صغر سن شاهزاده در میان امرا مخالفت افتاد و شیرم ذکر تمامی
سرانجام مهمات کلی و جزوی را حسب المقدور در پیش گرفت و امیر یوسف محمد و جمعی دیگر از امرا از شهر بیرون رفته فرصت را نگاه داشتند
و هنگام عید اضحی که شیرم ذکر در دیوان خانه سلطان آش می کشید با سپاهی مرد مکمل تا جز بکابل در آمده بر سرش تاختند و تیغها از نیام کشیده
نهال حیات او را بر انداختند و از جهت پریشانی تمام کابلیان را یافته این خبر در گرمسیر بسمع ولد خورد امیر ذو النون محمد مقیم ارغون
رسید و در اواخر سنه ثمان و تسعمایه لشکر هرات و بکوه را در هم کشیده تسخیر مملکت کابل را پیش نهاد همت ساخت و بدان جانب
نهضت نموده میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرده محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر جناب میرزا الغ بیک را
بحباله نکاح در آورد و این اخبار در وقتی که بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون در کنار آب اتویه بودند بشیبانی رسید موجب فرح و ابتهاج
خاطر همگنان گردید **ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان عالیجاه و بازگشتن از کنار**

آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسروشاه

چون صیت گیتی ستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی در اقطار و امصار آفاق مشهور گردید و صولت سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف مملکت
سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را بر مقابله و مقاتله ترغیب
نموده و امیر خسروشاه ایلچیان ارسال داشته از جور و بیداد اوزبکان ظالم بی بنیاد استغاثه نمود و پیغام کرد که هرگاه که موکب عالی شاهزاده
کنار آب آمویه رسیده باشد با حضور حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان باردوی کیهان پوی خواهم پیوست و در این یورش
اقبال از ملازم رکاب ظفر آثار خواهم شد بنابران میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل بقندهار و زمین داور روانه ساخته استمالت اجب
الاوغان بنام امیر ذوالنون و اولاد و احفاد او در قلم آورده مضمون آنکه چون مطلع گردند علی اسرع الحال سپاه آن حدود را جمع ساخته بقبه
الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت شوکت عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح ماوراء النهر قیام نمایند و امیر ذوالنون لوازم اطاعت بجای آورده با ده
هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه مخصوص و ممتاز و سر
افراز ساخته ابواب مراحم و اشفاق بر روی روزگارش برگشود و امیر خسروشاه تحف شایسته و مرکبان و تنسوقات بایسته تبعه
امیر ذوالنون فرستاده در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن زمستان به پایان رسید و سپاه سبزه در دامن کنار آب و جویبار
اطراف دشت و کوهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در اواخر سنه ثمان و تسعمایه با دوازده هزار
پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبه الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شد و امیر عمر بیک را بدار السلطنه هراة فرستاده
از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسید در برابر مدینه الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود و طنطنه کوس حربی باوج فلک سلیمانی
رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر که به میرزا قرابتها داشت فی الحال بدین جانب آب آمده تقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش
کشیده عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذوالنون عبد الله قراقول لاغ را بتردد امیر خسرو
شاه بحصار شادمان فرستادند و او از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داده درخواست نمودند که زود
بعسکر ظفر آثار پیوندد تا علی اسرع الحال دفع اعدا از ملک و ملت میسر گردد و امیر سلطان حسین و عبد الله قراقول لاغ با امیر خسروشاه
و برادران او امیر ولی بیک و پیر ولی ملاقات کرده فرامین بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذوالنون بدیشان رسانیدند و ایشان را از توجه
بجانب اردوی عالی ترغیب و تحریض نمودند امیر خسروشاه بنابر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان گردن بپیچید و بخاطر گذرانید که

هرگاه بدیع الزمان میرزا از مهم محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بتطمیع مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذر نامستقیم بر زبان
آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشته خلف وعده امیر خسروشاه معروض داشتند
شاهزاده در عبور از آب آمویه متردد شد مقارن آن حال امیر ناصر الدین عمر بیک از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان
بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف معهود لشکر بمدد نمی فرستد لاجرم سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون طریق مشورت
مسلوک داشته طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بقبه الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم میرزا نزول گزیده امیر شجاع الدین
ذوالنون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آن جناب علم عزیمت بجانب مستقر عزت خود برافراشت نقصانی تمام بشوکت
بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتن روی نمود و محمد شیبانی خان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص سلطان بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید

در خلال احوال گذشته سید جعفر خواجه که در سلک سادات دشت قبچاق منتظم بود و بنسبت قرابتی اوزبک
در مقام محبت و اخلاص سلوک می نمود از دیار ماوراء النهر بقبه الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل
کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد شیبانی از وی روی گردان شده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام و مادام
حیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بر آن سید مزور اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان
بیکران گردانید و جناب سیادت انتما ضمنا با امرا و مقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوات زبان بمدح و ثنای محمد خان
می گشود و ایشان را بالتزام ملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید و ترغیب میداد و از جمله امرا خواص بدیع الزمان میرزا ابراهیم پیر سلطان برلاس
و جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس و افتاب ترخان و قرابین محمد و تنبک کذری از اوزبک بهم اتفاق نموده با سید جعفر خواجه بیعت کردند
که هنگام فرصت دست بردی نمایند و پای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب فتنه کاری بر روی
روزگار خویش بگشایند در آن اثنا امیر محمد باقر ترخان که سابقا بواسطه استیلای محمود سلطان بر بخارا از آن خطه گریخته پناه به بدیع الزمان
میرزا آورده و منظور نظر عنایت شده در امر خود حکومت می نمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان
نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هرگاه که موکب همایون خانی از آب آمویه عبور نماید بنده قلعه را بخدام آستان سپهر
احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان بدین وعده امیدوار گشته از سمرقند متوجه

کنار آب شد بنا بر علی هذا جماعه مذکوره باستصواب سید جعفر خواجه خاطر بران قرار دادند که بهرکیا به بدیع الزمان میرزا جهة دفع محمد باقر
مجد بوده اند خود روز خلاف شعار ظاهر ساخته نوعی سازند که آن حضرت گرفتار گردد و دران ایام امیر محمد باقر اکنون از بدیع الزمان میرزا
برنجیده و چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزیده بنا بران اتقاب ترخان و بعضی دیگر از خاصیان در طمع انداخته
که آن جناب را با خود موافق سازند و با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان ایشان را مقرون بقبول
تلقی نموده گفت مناسب آنست که در سر مزار خواجه ابونصر پارسا جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف سلوک نداریم تا این
مهم تشیید پذیرد و سخن برین قرار یافته هریک بخانه خویش رفتند اما امیر محمد باقر را رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا
دامنگیر شده همان شب در چهارباغ میرزا ابراهیم بملازمت شتافت و کیفیت خیالات بد ایشان را معروض داشت و سلطان
بدیع الزمان میرزا چون نسبت بآن جماعت انواع شفقت و عنایت بتقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نموده جناب نجابت پناه
بسمع قبول نشنود محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب مخلص بر مزار خواجه ابونصر پارسا فرستید
تا حقیقت این سخن بر رای انور همایون واضح گردد و آن حضرت این التماس را باجابت اقتران داده مقرر شد که پهلوان حسن سلطان
علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آن جناب پهلوان حسن را در یکی از حجره های جماعتخانه آن عمارت نشانده و در خانه را قفل ساخت
و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار نشست همان لحظه آن جماعت بدان مقام رسیده و به آن جماعتخانه رفته در قضیه مذکوره آنچه
گفتنی و شنودنی بود سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند داده متفرق گشتند انگاه پهلوان حسن بخدمت بدیع
الزمان میرزا رفته کیفیت حال را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت
جهت مشورت مهم باقر ترخان در خرگاه و دیوانخانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آن جماعت سلطان بدیع الزمان میرزا با امرا عظام
عمربیک و شیخ طغای و عاشق محمد ارغون و یادگار ابواسحق اتقو و امیر محمد باقر ارغون و شاه منصور را بگرفتن خاصیان مامور گردانید
و امرا در همان ساعت آن زمره بجرام را مواخذه و مجرم را مواخذه و تقید گردانید و هریک را بیکی از اهل اعتماد سپردند و براتی
و جهات ایشان را بحیطه ضبط در آوردند و از جمله گرفتاران شاه محمد برلاس و اتقاب ترخان و تنبک کوزی به سیاست رسیدند
پادشاه مشکل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر برلاس و قوا محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان ظاهر شد اما امیر
شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیرمایه این فتنه جناب سیادت مآبی است گذاشتن او را مصلحت دولت ندید

و بخلاف

و بخلاف رضای بدیع الزمان میرزا تکاور ادبار بگشتند و مقارن آن حال خان گیتی ستان از معبر کرکی عبور نموده بدیع الزمان میرزا از چهارباغ
بلخ میرزا ابراهیم سلطان عنان و کمیران عنان بطرف جبال گرزوان معطوف گردانید

ذکر طلوع رایت نصرت آیت خانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اعیان آن بلده بعیش ناگوار و محنت

در اوایل ماه سنه تسع و تسعمایه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت
و بنا بران شد که امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده نواحی اندخود را مضرب سرادقات سلطنت ساخت و محمد باقر کوکب حالی بیوسته
پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را با آن طرف آب گذاشت و خبر عبور خان گیتی ستان در چهارباغ میرزا ابراهیم سلطان
بمسامع میرزا بدیع الزمان رسیده بنا بر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزم مورده مصلحت بودن در توقف ندید و نور حدیقه
سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیچاق را در ملازمت شاهزاده بازداشت و مقرر شد که صاحب السیف
و القلم خواجه جلال الدین پیرکی و امیر شیخ ابوسعید عراقی و قراحسن ایوب دران بلده باشند و امیر علیجان ولد امیر عمربیک کوه باب
تا بیک که داروغه شبرغان بود رفته در محافظت آن بلده طریقه اهتمام تمام بجای آورد و بعد از آن واقعات حالیات سلطانی از
راه و چهاریک رفته از آنجا بترانغاج شتافت و از ترانغاج عنان عزیمت بجانب جبال جرزوان تافت و محمد خان
شیبانی چون مهم اندخود را بتفصیل داد روی توجه ببلخ آورد و توجی از لشکر قیامت اثر اوزبک را بتاخت شبرغان نامزد کرد و چون آن
جماعت بحدود و سرحد آن ولایت رسیدند امیر علیجان ولد امیر عمربیک با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامید و میان
آن جناب و اوزبکان مقاتله بوقوع انجامید و در اثنای ستیز و آویز تیری براسب امیر علیجان رسید لشکر اوزبک او را دستگیر کرده
بندی گران بر پای او نهادند و او را باردوی خان بردند و ماهچه رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق قبة الاسلام بلخ
طلوع نمود و امیر سلطان قلیچاق و سایر امرا و اعیان که دران مکان بودند خاطر بتحصین قرار دادند و ضبط دروازه عراق تعلق بپهلوان حسین
علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصه امیر سلطان گرفت و دروازه عکاشه بیمن جلادت پهلوان امیر احمد علی و جان احمد قلیچاق و امیر
درویش محمد کتابدار سمت استحکام پذیرفت صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین پیرکی دروازه شترخوار را مضبوط ساخته
و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و قراحسن ... در ارک متوطن بود و امیر سلطان قلیچاق در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت
و مددکاری جمیع محافظان بروج و دروب را پیش نهاد همت ساخت و از آن جانب محمد خان شیبانی با قرب دوهزار کس از سالکان
مسالک پهلوانی از برابر دروازه شترخوار نزول گزیده و جای برادر خود محمود سلطان را در دروازه عراق معین گردانید و دیگر جمعی از سلاطین

جوجی نژاد را به دروازهٔ عکاشه جای داد و در برابر تمامی برج بلخ امرا و نوئینان فرستاد و نخست ایلچی را به شهر ارسال داشته امیر سلطان

و سایر امرا بدیع الزمان میرزا را به طاعت و انقیاد خود دعوت نمود و چون آن سخن در مسمع قبول بلخیان جای نگرفت به ترتیب اسباب

قلعه‌گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چوب و توره بسیار به هم رسانیدند و آب خندق را بطرفی دیگر انداختند راه توده خاک

ریز مرتب گردانیدند و حکم جنگ سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب آوازهٔ سورن و کرنای و صدای کورکه و کوس

در خم طاق نه سپهر نیلگون انداختند و مانند مور و ملخ روی به طرف خندق آورده آوازهٔ روز رستخیز ظاهر ساختند و محمد خان

شیبانی در صباح جوشنی شبرنگ پوشیده و بر اسبی کوه پیکر باد رفتار سوار گردید قرب دو هزار اوزبک جبه پوش پیاده جنیبه

او روان گشتند و تیرها و تو برها در سر کشیده به خندق دروازهٔ شترخوار درآمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب

کرده دست به تیر و سنگ درآوردند و آن جناب تا ایشان را تا آن زمان که اوزبکان به خاکریز نارفته نزدیک خندق شیخ حاجی رسیدند

از انداختن تیر و سنگ منع نمود آنگاه نخست خود سنگی به اطراف دشمنان انداخت و آن حجر بر صدری خورده بردارنده او را به خاک

غلطانید بعد از آن سایر آن دلاوران که بر آن برج بودند دست به انداختن ناوک دیده دوز و سنگ مرگ آهنگ بگشودند و سپاه محمد

خانی چاره مغرور مردار انسته بسیاری از ایشان در خندق جریح و قتیل بر زیر یکدیگر افتادند و هم چنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام

عقاب تیر مرگ تاثیر از شست بکمال پرواز داده دندانهٔ اعدا را به بزش درآورده ابواب محاربت و مدافعت برگشادند **بیت**

نهان شد ماه از ابر بهاران ۞ ز برق ازوکان شد تیر باران ۞ سهام تخس از دل گشت پرخون ۞ ز سنگ رعد شد که کوس گردون

و اگر چه در آن روز تیر نهایت جلادت از اوزبکان و پهلوانان و مردانگی به جای آوردند و جمعی از شهریان را به زخم ناوک مرد افکن مجروح ساختند

اما چون گرفتن آن شهر بر سبیل قهر از قبیل محالات بنماید عاقبت انهزام یافتند و در آن جنگ مرتب پانصد نفر از جنود خاقانی به زخم سهام

خون آشام و ضرب سنگ رعد از عالم فانی روی به جهان جاودانی آوردند و بدین قیاس دو نوبت جنگ اوزبک و بلخ جنگ

سلطانی در انداختند و مانند روز اول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند و بعد از آن محمد خان از فتح بلخ شدن لشکریان

اندیشه امرا و بهادران را به اشتعال نیران قتال مأمور گردانید اما تقدیر امکان در تضییق محصوران نمی‌کوشید و در آن اثنا امرا

علیجان سندی بر بالای برجی که جنب خندق دروازهٔ شترخوار شتافته ز بلا برکشید و نام خویش را ظاهر گردانید تا جمعی از اوزبکان

خواجه میرکی پایان دویدند تا او را به بالا بردند و به مخلص او لوازم محامد الهی به جای آوردند و چون محمد شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ

دوانست که تسخیر آن بلده تیسیر پذیر نیست خواست که به اسباب صلح و صفا بازکشد بد زبان و سید آن قطر المحیط ضبط و تصرف درآورد و جابران

امیر درویش علی را که بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریهٔ نفیس آباد به سر می‌برد و در آن اوان که ماسبق ذکر رایات

پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت به حسب اختیار یا اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار نموده به شهر فرستاده پیغام داد که آفتاب اقبال

سلاطین تیموری به سرحد زوال نزدیک رسیده است و سلطنت از آن خاندان نوبت دیگر به دودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره

نمانده است مناسب آنست که به التفات حضرت خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده به سد ابواب نجاح دعا قیام نمایید و به صورت

متابعت دروازه‌های شهر را برگشایید و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرد و لوازم ادای رسالت

به جای آورد خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قریب یکصد و پنجاه سالست که ما اباً عن جد در ظل رعایت

و عنایت اجداد امیر تیمور گورکان به فراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده‌ایم حالا با وجود آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده باشد

و نتوانست که علی الوقت با خان در مقابله و مقاتله درآید چگونه جایز باشد که ما حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عالیشان را نابوده

انگاریم و شهری را که به ما از سبیل امانت به سبیل سپرده باشد مانند اهل خیانت به تحت تصرف خصم بازگذاریم در حال آنکه عنقریب

چتر همایون فال خاقان منصور با تمام شاهزادگان و سایر لشکر خراسان سایهٔ اقبال بدین حدود خواهد انداخت و به مدد تاییدات

الهی و توفیقات نامتناهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه حضرت خان گمان برده‌اند که ذخیرهٔ ما با تمام

رسیده خبر واقع است زیرا که اگر ما غیر مغز سر خوردنی نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم و منشأ این سخن آن بود که در آن ایام درازگوش

بسیار در کوچه و بازار افتاده روی به گراگاه عدم آورده بود نقل لفظه امیر درویش علی چون این سخنان استماع نمود دانست که به وساطت

او کسی ابواب شهر بر روی محمد خان شیبانی نخواهد گشود بازگشته آنچه دیده بود و شنوده به عرض خان رسانید و خان در اواسط

همان زمستان طبل مراجعت فرو کوفته و از آب آمویه گذشته به سمرقند شتافت و نوبت دیگر آوازهٔ فراغت و رفاهیت بر وجنات

احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آن مقدار خرابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع

روی نمود که مزیدی بر آن متصور نگردد توان بنابر آن در باب تاریخ آن حادثه خاطر شکسته‌ای این قطعه در سلک نظم آورده **بیت**

محمد خان که از آمویه بگذشت ۞ خراب اهل بینش تاریخ شد بلخ ۞ تمام شهر ویران گشت از جنگ ۞ از آن تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمه از حال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک ترکمان

در ان ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی معدود قطرات باران فیضان بمجاوره قبة الاسلام بلخ قیام می نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت
جزروان وره بود بتحقیق فرمود و چند نوبت رسل و رسایل بپایه سریر اعلی فرستاده کیفیت بیداد لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده
استمداد کرد و خاقان منصور چون آزار بسیار از ان حضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد تغافل را اهمال تمام بجای آورده اما شیخ عبد اللطیف
جانی ... و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرد اردو بسر پل تا بان رفته رحل اقامت انداختند و کنار آب مرغاب را مضبوط
و مستحکم ساختند و میرزا بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جیدوران بجبکتو شتافته بقیه ایام زمستان را در انجا بپایان رسانید و چون
مربع آیین فرو دوبی سپاه سبزه و ریاحین فضای دشت و بساتین کشید از انجا کوچ فرموده صحرای حور جانان را محل نصب
لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نتر و بیک امیر خسرو شاه فرستاده نوبت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب
استمداد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود و امیر خسرو شاه بار دیگر اختیار کرده برادر خود امیر ولی را بالازمت شاهزاده فرستاد
مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت به بنیان نقضی نیندیشد خود نیز با لشکر حصار و ختلان اقتدا
رعلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان شیبانی تقصیر و اهمال جایز ندارد و چون امیر ولی به نیم فرسخی اردوی عالی نزول کرد بعد
از آنکه بدست بوس بدیع الزمان میرزا معزز گردد امیر عمر بیک شیانی باطل کرده در نیم شبی با ولی بیک ملاقات نمود و او را از ملازمت
شاهزاده ترسانید تا فی الحال طبل کوچ کوفته هم عنان او بشبرغان شتافت و عمر بیک دران بلده که تصرف خواهرزاده اش تیمور بیک
بود از توقف نمود و امیر ولی بیک عنان بجانب قندز تافت و سبب مخالفت عمر بیک آن بود که در اواخر اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا
در قبة الاسلام بلخ و نواحی رایت دولت و اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین شیخ را بمحمود ... که خواجه
زاده خواجه شمس الدین محمد بن خواجه احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت و بدرجه امارت رسانیده و رسوم اختیار ملکی و مالی را در
کفایت او نهاد و امیر عمر بیک را با اکثر امرا و نوئینان مهر آن امیر با وزیر اتفاق نمود و اکثر مهام را باقتضای رای خود سرانجام می
کردند و از سایر امرا و وزرا چندان حساب بر نمی گرفتند و بنا بر آن اوقات و افعال و اقوال امیر عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی
نسبت بخاقان منظور منصور ظهور می نمود و مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته دران بهار که در نواحی خوب جانان خیمه ها
بر افراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را بتربیت ترتیب سرافراز ساخت و در دیوان تواچی بر تمام امرا ظهرایت گشت
و مهر بزرگ را بتمیز و سپرد و هم دران ایام خواجه نظام الدین محمد تیر منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان عالی شرف

و بعد از فوت امیر سلطان بایزید خواجه مجدی اختیار و اعتبار امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاده و سلطان بدیع
الزمان میرزا الخلاف بیشتر بعضی از مهمات را بی مشورت ایشان فیصل میداد بنا بر آن امیر عمر بیک شعار رسم اخاهی خاقان منصور
ظاهر ساخته مبدای مخالفت در انداخت و دران شب که سبان بالمعنی اهل نفاق تاریک بود امیر ولی را بر اغلال کرده علم نهضت بجانب
شبرغان بر افراخت و در همان ساعت که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت
و سکون مشورت فرموده اکثر امرا متعاقب عمر بیک را در شب دور مکروه شمردند و روز دیگر خواجه ناصر الدین ابو نصر بن خواجه عبد الملک
بن خواجه محمد ابو نصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیک بشبرغان روان کردند اما فایده بران رسالت
مترتب نگشت و امیر عمر بیک در مقام خلاف ثبات قدم ورزیده از سر جنک درگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین
داور و تر و امیر ذو النون فرستاده و پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مآب گردد تا دفع امیر عمر بیک
واقع شود با فتح شبرغان و بنفس نفیس از ان منزل کوچ کرده عنان بطرف چچکتو تافت زیرا که سبب مخالفت عمر بیک دران ایام
قشون تمام سپاه انجم جاه راه یافته بود و احتمال مترتب داشت که چون محمد خان بر کیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته بطرف ان ترکتاز آن

ذکر نهضت خاقان منصور بجانب گرفتن شاهزاده عالیجناب و مراجعت فرمودن بسبب عرض مرض ادراک ...

چون خبر تحقیق امیر عمر بیک در شبرغان و متوجه میرزا بدیع الزمان و طرف چچکتو در هراة اشتهار یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم
کنار آب مرغاب شده بخیال آنکه شاید که آن صید وحشی را بدام اطاعت در توان آورد و آن پسر سرکشی را باره بکمند مطیع و منقاد تواند کرد
و بعد از قطع منازل و مراحل بر تاب را معسکر ظفر مآب ساخته دران منزل موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت مستقیم گشت و صحت
بنا روی در نقصان نهاده کار از انقلاب عزیمت درگذشت و حکمای انفاس و اطبا حکمت اقتباس آغاز مرتب اشربه و اغذیه
و ادویه مناسبه کردند و همگی همت بر ابرای آن عارضه نموده طریق اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس
آیین و شاهزادگان با عز و تمکین و امرا و نوئینان و مقربان و خواص صلات و صدقات بسیار بمستحقان دادند و درویشان ذکر تن نشینان
صحت ذات ملکی ملکات را از حضرت واهب العطایات مسالت نموده زبان به دعا و ثنا گشادند و بعد از چند ساعت امتحان
طاعت و عبادت بعز استجابت رسیده و از دار الشفا و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفا عاجل شامل حال خاقان
حاصل گردید دعا اهل و عبادت بعا بکر و اندازان جانب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه ما در رسیده و نهضت مرض پدر بزرگوار

تیمر ایک ابو صنوح ایجامید داعیه فرمود که قدم بطریق اخلاص و فرمانبرداری نهاده بملازمان آستان سلطنت اختصاص شتابد
و بتقبیل انامل فیاض قیام و اقدام نماید بنا بر آن امیر سلطان بایزید برلاس را بگرایش گردون اساس فرستاد و بنواب کامکار
التماس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرایم و آثام این سالک سبیل سرگردانی باب عفو و مرحمت فرو شوید و از حضرت سادات
و مشایخ دار السلطنه هرات لوازم عهد و پیمان در میان آورد و که تصدی نیز شد حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر اعلی آیم
و غاشیه متابعت بردوش گرفته در ظلال عاطفت لایزالی آسایم و چون امیر سلطان بایزید بدرگاه پناه خاقان عالی جاه رسید
و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض میمون رسانید آنحضرت متبسم و مسرور گردیده و کسی بهرات فرستاد و سادات و مشایخ
و علما را باردوی همایون تشریف آورده تا التماس شاهزاده بشرف اجابت مقرون گردانند اما در آن اثنا خدیجه بیگی آغا
و بعضی از امرا نواب را چنان بخاطر رسید که اگر درین محل که هنوز شمه از ضعف در مزاج اشرف باقیست و مظفر حسین میرزا در
اردوست بدیع الزمان میرزا به پایه سریر اعلی آید محتمل است که اکثر لشکر بسایه لوای کشورگشایش التجا برند و متابعت او لازم
شمرند و این معنی را بعرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت
ارزانی داشته اجابه ملتمس ملاقات را در حیز تأخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف هراة کوچ کرده خاقان صاحب حشمت
قرین صحت و سلامت بمستقر سریر سلطنه رسید و لوازم نصفت و مرحمت کماینبغی آورد **ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از آنجا**
بصوب شبرغان و بازآمدن امیر عمر بیک باستان اقبال در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی جناب بدیع
الزمان میرزا مراجعت نمود و سبب عدم اجابه ملاقات عرض نمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفته که آیا گلزار مملکت از خار
طغیان معاندان به بسیاری کدام یک از معاندان پاک گرداند و امیر عمر بیک را که اظهار شعار خلاف کرده در قلعه شبرغان
متحصن گشته بود بچه طریق از طریق عناد گردانیده بجاده اتحاد رساند مقارن آن حال بشیری خجسته فال از نزد امیر ذو النون
رسیده و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص را بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد سپاه زمین داور
و فراه و غور و ساغر و تولک را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داده لایق دولت آنکه
موکب همایون نیز بطرف آن بلده نهضت نماید تا بهم مخالفان فیصل یابد و دست عنایت الهی ابواب رحمت و فتوحات
نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی گشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدین جهت

فتح و نصرت واثق گردیده و از الکای تمور در حرکت آمده عنان گرایان بصوب شبرغان منعطف گردانیدند و چون با چتر رایت
ظفر و نصرت قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بصوب شبرغان منعطف گردانید و امیر ذو النون از آن جانب رسیده انامل
بأس ملتهب آب قتیل مشئوم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذو النون وقوف یافته خاطر بر تحصین
قرار داده برج و باره شبرغان را محکم و مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و
ظفر برافراخته امیر شجاع الدین ذو النون سپاه جلادت اثر را مکمل ساخته در صباح روز چهارشنبه بشبرغان خرامیدند
و صدای نقاره و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرمود و امیر
ذو النون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمدند و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب خندق را بطرف دیگر
افکنده و بجهه پرساختن آن آغاز انداختن درخت و کشیدن خاک کردند اما چون خاطر امیر ذو النون هیچ ابای بنین بمصالحه مایل بود
و امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوکران میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و انداختن
تیر و تفنگ نداد و پیوسته جهت تمهید باب صلح و صفا ما صدای سخن و از آن تیر دیک امیر عمر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد
سفرا امیر عمر بیک به امیر ذو النون پیغام داد که اگر آن جناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان به پای قلعه تشریف
آورند و خاطر بتأکید عهد و پیمان اطمینان بخشند دروازه های شبرغان بمیان ابواب دولت و اقبال بر روی میرزا بدیع الزمان
میرزا میگشایم و به دستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جان سپاری سلوک نمایم امیر ذو النون این التماس
بعز اجابه مقرون گردانیده صباحی عازم درون شهر شبرغان گردیده و قبل از آنکه پای در رکاب آورد میرزا بدیع الزمان میرزا التماس نمود
امارت پای تشریف آورده خاطر بتأکید قواعد عهد و پیمان داده و در آن زمان بخاطر رسیده که اگر آنحضرت بقدم عنایت
این بنده نوازی بقلعه خرامد و بواسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند هر آینه در حصول مقصود داخل اهم
و این معنی را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا از صواب دید امیر صاحب تدبیر درگذشت و مصاحبت امیر ذو النون در بدیهه
عازم شبرغان گشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید طنطنه کوس و نقاره بشارت باوج سپهر رسانید و پل روان را انداخت
آنحضرت پادشاهی و امیر ذو النون بقلعه شتافتند و امیر عمر بیک شمشیر بگردن و کفن اندر دست سعادت بساطبوسی
بادشاه دریافت و زبان باعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا در زلات و عثرات او آب عفو و اغماض فرو شست

داد و از بر ترتیب و احسان قشون و صابات ساخته با سایر مردمی که در آن بلده بودند بغایت مستظهر ساخت بعد
از آن باردوی عالی معاودت فرمود و در همان روز از ظاهر شبرغان کوچ فرموده در نواحی شبنه بازار معسکر
شهریار کامکار مخیم گشت و روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از مقام مخالفت و عناد بیکبارگی گذشت ذکر

توجه امرای عالیجناب بعزم ملاقات امیر خسروشاه و بیان افتادن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی

چون مهم شبرغان بر نهج مذکور فیصل یافت سلطان بدیع الزمان میرزا
با اعاظم نوئینان و امرا و ارباب حرامت ممالک خراسان از دفع ابو الفتح محمد خان شیبانی شرایط مشورت بتقدیم
رسانیده بنا بر استصواب رای تدبیر مهر آثار بران قرار داد که امرای عظام شجاع الدین ذوالنون ارغون و نظام الدین
عمر بیک و علیجان استعداد ترکان و دشت و مصور نزد امیر خسروشاه رفته بهر نوع که توانند او را استمالت و تطمین کرده
باردوی عالی رسانند تا باستظهار سپاهی که در ممالک اوست دفع لشکر اوزبک تیسیر پذیرد و امرا با هزار سوار عازم قندز
گشته سواد اوراق بر حسب الامر در رفاقت ایشان روان شده هم در آن زمان خسرو دوراندیش سید حسین ابیوردی
که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرموده تا کیفیت احوال بعرض خاقان ستوده خصال رساند و
طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بحضرت والد بزرگوار شاید التفات و عنایة و تربیت و رعایت یابد آنگاه
موکب عالی از شبنه بازار بجانب دره خز در حرکت آمده و امرای عظام که متوجه قندز بودند چون یک دو منزل قطع نمودند
شاه منصور را پیشتر فرستادند که با امیر خسروشاه ملاقات کرده بر توجه امرا مطلع گرداند خسروشاه بحسب تقدیر متوجه
کوهستان شده و از سر حکومت درگذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود
محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسروشاه جزم کرده روی بقندز آورد و او از آن
ابیته عبدالرحمن بیک را که در سلک قرابتش انتظام داشت با فوجی از سپاه بر رسم زبان گیری باستقبال یاغی مردان
روان ساخت و عبدالرحمن در یک درجه و سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته
تیری بر کتف عبدالرحمن بیک خورده روی بصوب انهزام آورد و کر کحکان آن معرکه در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود بهم
آمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسر حد نکبت و زوال

با وجود ذخیره بسیار و ترتیب وصول امرای کبار عنان تمالک و تماسک از دست داده قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص
خویش روی بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور مراجعت نمود و در منزل خلم بامرای عظام رسید و صورت واقعه معروض کرد
و امیر ذوالنون از کمال غیرت فرمود که شهری چنین معمور بتصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایه معاودت برافراشتن
شیوه مردان نیست بلکه مناسب آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز نگذاریم و امرا
طوعاً کرهاً در امضای این عزیمت اتفاق نمودند آن شیر بیشه وغا در همان ساعت جبه بخشش کرده اردوی خود را بطرف
اردو روان کرده راقم حروف را فرمود که بسرعت هرچه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطان رساند و خبر فرار شدن
خسروشاه و در رفتن آن جناب بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح
و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف در دره خز بعز ملازمان معزز عرضه داشت و سلطان بدیع الزمان میرزا
فرمود که هرگاه خبر در آمدن امرا بقندز مسموع شود البته بدان جانب رفته خواهد شد و چون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول
نمود تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل
گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان می کشد تا شهر بدو سپارد و امیر ذوالنون تا حدی سخن دان نزد مولانا محمد سایر
قندزیان فرستاد و ایشان را از وصول و صولت اوزبک تخویف داده پیغام داد که مناسب چنان است که دروازه ها بگشایند
تا ما با سایر امرا بشهر درآییم و اطراف و جوانب را مضبوط کرده ام بعنایت عنایة الهی و مساعدت دولت
پادشاهی در دفع اوزبکان کمال شهامت و جرأت بتقدیم رسانیم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در
مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازه ها را محکم دید بنا بر آن امیر ذوالنون بسایر امرا بجانب اردوی اعلی مراجعت
نموده و در دره خز بشرف ملاقات میرزا بدیع الزمان میرزا فایز شده حال قندزیان را عرض نمود و سلطان بدیع
الزمان میرزا اجازه کار محضر در استرضای خاطر پدر بزرگوار دیده عزم دار السلطنه هرات جزم کرده و میرزا محمد زمان
را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورده بدستور معهود بمحافظت آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی
امیر سلطان قلیچاق باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعد از وصول بچهار جوی
زمام حکومت آن ولایه بکف جلادت امیر علیجان ولد امیر عمر بیک داده و او را تقلیه شبرغان فرستاده از آنجا

انچه بالنگ بیگی شتافت و در آن منزل امیر حسین بار و ی از بابه سر راعلی باز آمده الطاف و اعطائی که از خاقان

منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود معروض گردانید و این معنی موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده

فضای میمنه را از یمن مقدم همایون بنضارت ریاض روضه رضوان رسانید و در آن منزل امیر خسروشاه بسعادت

ملازمت استسعاد یافته زیر تر آفتاب عنایت و عاطفت برو جنات احوال موفور الاختلالش تافت **ذکر**

وصول امیر خسروشاه بدرگاه سلطان بدیع بهادر و در آمدن کابل تحت تصرف حضرت

بادشاهی ظهیر الدین بابر در کرت ثانی که محمد خان شیبانی در بلده فاخره سمرقند استیلا یافت

و ظهیر السلطنة و الخلافة محمد خان بابر میرزا بطرف اندجان شتافت همگی همت خان بر دفع شوکت آنحضرت مقصور

گشت و چند سال میان الجانبین مواد خلافت در هیجان بود و آخر الامر تمامی ممالک ترکستان و اندجان در حیز تسخیر

خان قرار یافت و محمد بابر میرزا عنان توجه بصوب میمنة الرجال تافت و امیر محمد باقر که در آن زمان حاکم

ولایت بود از صولت سپاه ازبک شبی بفراغت بر بستر راحت نمی غنود و حصول موکب همایون بادشاهی را فوزی

عظیم دانسته بابادری پیشکش تشریف خدمت شتافته آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن دولت ابد پیوند

بود و امیر صایب تدبیر بعرض آن رسانید که محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا تمام یافته

و شرار تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاه تافته مناسب آنست که چند روزی

ستیزه کار روزگار بسازیم و بطرف کابل رفته خود را از حدود مملکت اوزبک دور اندازیم **بیت** مداری اگر با عدو روی خبگ

طریق مدارا گزین بپرهنگ **؂** زمانکش کجا بی بنای اشغال **د** که گنجد این شوی از قتال **؂** میرزا محمد بابر این رای صواب

شمرده در شهور سنه ۹۱۰ روی توجه بطرف کابل آورده و حسب اتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسروشاه

در حدود آن بود لاجرم با تحفه لایق بملازمت حضرت پادشاه شتافته و اظهار اخلاص و خدمتکاری نموده سعادت تقبیل

قوایم سریر سلطنت را دریافت و محمد بابر میرزا اطاعت امیر خسروشاه را حکم ایمان انس دانسته امرا عظام بموجب

فرموده پادشاه گردن غلام او را مواخذه و مصادره نموده و تمامی یراقش را گرفته طالب تحیات اشیا بودند بر بحد

چون حال خاب امارت مآب را بدینمنوال دید ملاحظه حقوق سابقه نموده او را اگر زاینده و فرصت غنیمت دانسته عنان

بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا انعطاف داده زیرا که او را در هیچ طرف دیگر جایی نمانده بود آیین برم اندم کشوی لزیم فارغ

و آن لحظه اگر بر نیای جگرند کس و در قصبه میمنه خبر قرب امیر خسروشاه بعز سمع آن خسرو عالیجاه رسیده و بنابر کمال مکارم

اخلاق و مراسم اشفاق جرایم سابقه او را نابوده تصور نموده قرة العین سلطنت را کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذو النون

و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرموده و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمده شاهزاده

و امیر ذو النون امیر خسروشاه را در آن موضع دریافته بسعادت دستبوس رسانیدند و در همان روز سلطان بدیع الزمان

میرزا همت بر سر انجام اسباب مکنت امیر خسروشاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسبان راهوار و شتران کوه

واشتران ریگانی و قطار و فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذو النون نیز تبرکات لایقه و تنسوقات

رایقه بنزد امیر خسروشاه ارسال نموده اما ظهیر الدین محمد بابر میرزا بعد از فراغ از مهم امیر خسروشاه راه کابل پیش

گرفته و بسرعت هر چه تمامتر راه کابل پیش گرفته فضای ظاهر آن شهر را از یمن مقدم همایون نضارت گلستان ارم بدرست

و امیر محمد را محاصره نموده بعد از چند روز که جرگه محصور کابل با محاصره نموده بود مستوطنان انجا ملازمت حضرت کشور

گشایی مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبایی در گذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشت طلب عهد و امان

و رسالت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه را بسپارد و عنان بصوب گرمسیر و قندهار آرد و محمد بابر ملتمس او را

بحسن قبول تلقی نموده سوگند آن بر زبان آورد که چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود دارد و اداره عنایه فرماید و او نیز بعنایات

پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساطبوسی دریافته پیشکش کشید و محمد بابر میرزا بجنب و عده

او را بلواطف خسروانه و عنایات پادشاهانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استقلال جهت

رفتن بوطن مالوف اجازت داشت و حضرت پادشاهی بتایید الهی خطه کابل و توابع و مضافات و مضبوطات و ضمایم

و ملحقات را تمامی در تحت تصرف خویش در آورده معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان که پایمال جور و عدوان

دست خویش ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید علم عدل و داد ساخت بلند بر تو لطف بر جهان الخند

بسی از ملک تخم احسان کشت **د** کشت خرم چو مرغزار بهشت **؂** باغ امید اهل فضل و هنر **د** شد زفیض عطای او بر

ذکر گفتار در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت

و جهان بانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در عین نشاط و کامرانی چون امیر خسروشاه بشرف ملازمت سلطان
بدیع الزمان میرزا رسید و آن شاهزاده داعیه ملازمت خاقانی را بار دیگر ظاهر کرد امیر خسروشاه التماس آن عزیمت را
متضمن صلاح دین و دولت شمرده بزبان حال قال مضمون این مقال بیان کرد. چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش
امید هست که ما نیز در قدم باشیم لاجرم بدیع الزمان میرزا از میمنه پای مبارک در رکاب همت انتساب آورده و از راه
سرپل تابان بجانب لشکر مقدسه غیاثیه در حرکت آمده و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بعد
بلده هرات شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گشته ز شادی بار درخت رویش روان چو گل در بهاران خندید
و از جهت اطمینان میرزا بدیع الزمان میرزا و امرا عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ
جلال الدین ابوسعید پورانی و سید نظام الدین علی مشهدی که مشهور بود بنجابت و سید غیاث الدین محمد بن امیر یوسف
الرازی و قاضی صدر الدین محمد امامی که خلاصه مشایخ و سادات و قضات ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلبید
و در حضور ایشان دست بر کلام مجید نهاد، قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع الزمان و امیر
ذوالنون و امیر خسروشاه مقصدی بخاطر همایون نگذرانیده و درباره ایشان نهایة شفقت و رعایة بتقدیم رساند اکابر
آن جمع بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شریف حضرت شاهزاده و امرا شتابند و کمال عاطفت و شفقت خاقان
خاقان خاطرنشان نمایند و اکابر عظام متوجه شرف ملاقات شاهزاده شده از لشکر مقدسه غیاثیه بآن سعادت
گشته مرکب چابکی لایق کشیده کیفیت سوگند و میثاق حضرت خاقان آفاق را مشروحا معروض گردانیده بدیع
میرزا نسبت بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانید و بوثاق ایشان آمده و همه را بخلع فاخره
و انعامات وافره نوازش کرده روی امید بمقصد معهود نهاد و چون در منزل بادام تو تردد نمود ابوالمنصور مظفر حسین
با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال توجه کرده بودند با حضرت عالی ملاقات کردند و غبار نقار که میان
ایشان حایل بود بآب الفت و موالفت فرونشانیدند و در تاکید مبانی محبت راه اعتقاد سعی فرمودند و روز دیگر که داخل
جمادی الآخر سنه ۹۱ بود خاقان منصور از باغ جهان آرای متوجه ملاقات فرزند ستوده صفات گشته بدیع
از بادام تو در حرکت آمده برتبت نماز پیشین نواحی غار عباس که نیم فرسخ از قریه کرخ بابان تربت از مغازه آن

برج سلطنت عزت افزای فضای سپهر خضرا گشت و حضرت میرزا بدیع الزمان میرزا را چون چشم بر تخت روان واله
عالیشان افتاد خواست که بشوق ارباب جرائم رو بپای او کردن کرده دست بوسه زانو زده و شرف پابوس دریابد
حضرت خاقان منصور از مشاهده آن صورت رقت فرموده فرزند ارجمند را از آن معاف داشت و میرزا بدیع
الزمان یک نوبت زانو زده حضرت خاقان منصور فرزند گرامی را در آغوش کشیده و قطرات عبرات از فوران دیده
گشاده و مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر برده زار زار بگریستند و حضرت خاقان از غایت مهربانی و بدیع الزمان میرزا
از نهایت فقیری و نیازمندی بظهور رسانیده روی بر روی یکدیگر می‌گریستند گاهی پدر از کمال اشتیاق روی پسر بنظر بوسی
گاهی پسر از سر تواضع رخساره بخاک راه سودی و هم در آن مجلس که بوجود شریف سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام
و علما و فضلا مشحون بود امرا کبار امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسروشاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند
ایشان و دو امیر صاحب تدبیر در غایة انفعال و خجالت زمین اخلاص مقبل ملثوم ساخته لوازم اخلاص و عبودیت ظاهر گردانیدند
و خاقان منصور ایشان را بانواع پرسش و نوازش مفتخر و سرافراز ساخت و مضمون کلمه همایون لا تثریب علیکم الیوم
بزبان الهام بیان راند و تسلی خاطر ایشان پرداخت و آن شب حضرت و جناب سلطانی در الکه داغی بزم عیش و کامرانی
و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح داشتند و بتجرع راح ریحانی و تماشای میدان باده خوشگوار ارغوانی خطی تمام از
بهجت و رایت شادمانی برافراشتند روز دیگر که مهرسازان قضا و قدر محفه زرین پیکر خورشید خاور را بجانب آسمان
سپهر اخضر کشیدند ظلمت شب مفارقت متوطنان ربع مسکون را بصباح روز مواصلت رسانیدند و حضرت خاقان
منصور بر تخت روان بدولت و اقبال نشسته مانند باد وزان روی بمستقر سریر عزت و کامرانی نهاد و شاهزاده عظام
سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمظفر حسین میرزا کورکان در پیش پیش آنحضرت روان شده امیر شجاع الدین بجانب
دست راست و امیر خسروشاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز اصناف خلایق از غایت انبساط و سرور
لا کلام از شهر بیرون شتافته و دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طریق بمرتبه بود که صبح
عیدی را بروز نمی‌ماند آن کس را که پیشتر دیده بود **بیت** در آن روز از کثرت خاص و عام ز بس بیابانی ز دحام عوام در آن راه
الفس بسته بود ز حمل خلایق زمین خسته بود و خاقان منصور در عین فرح و حضور باین ترتیب و آیین از راه خیابان

میر علی الجلیل که بنا کرده و معمار همت آنحضرت است رسیده شاهزادگان عظام و نوینان ذوالاحترام تمامی در ملازمت پادشاه
کشند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا کورکان دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش کشیده و امیر ذوالنون
و امیر خسروشاه دو پایه پس آن تخت فیروز بخت را برداشته و بمدرسه شریف در آوردند و نثار عساکر پادشاهان
چو انجم بر سر ایشان تابان خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال خجسته مآل حضرت خاقان منصور ناظر از شاهد آن
صورت فرخ در آوردند و لوازم دعا و ثنا باو رسانیدند و از جهت دفع اصابة عین الکمال آیت و ان یکاد بر زبان راندند
آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرای شتافت و منزل امیر علیشیر از یمن مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا نضارت
سپهر خضرا یافت و هر یک از امرا در منزلی که از جهت ایشان معین بود نزول نمودند و روزی چند در غایت
فراغت بسر برده از رنج راه برآسودند

ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتی که بدیع الزمان میرزا در هراة بود

در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت دلدار طوی
داده در مجلس انعام و احسان درباره شاهزاده عالیشان بجای آورده و امرا چند روز وزرا و خواص آنحضرت را
خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و ایضا ابو المنصور حسین کورکان از جهت برادر بزرگتر و امرا آن خجسته سیر جشنی
خسروانه ترتیب داده لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشتند در تاکید مبانی اتحاد افزودند و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک
تیر ... داشت در غایت عظمت مرتب ساخته میرزا بدیع الزمان میرزا را بمنزل خویش برد و اسبان تازی با موی
و تحف و تبرکات بسیار بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورد و بدین قیاس سایر امرا و ارکان دولت
مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و چون امیر شجاع الدین ذوالنون اندغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی
محمد بابر میرزا پسرش محمد مقیم عذری اندیشیده او را رخصت ندهد و بعد از ضبط کابلستان روی بطرف قندهار
و زمین داور نهند پس از دو پنجه روز که در هرات بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان پادشاهانه بجانب
ولایت خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هرات تشریف داشت صبیه میرزا الغ بیک
بن میرزا سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمه خویش پاینده سلطان بیگم بسر میبرد بحباله نکاح در آورده و در روز
عقد نکاح سادات و قضات حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود

و باین بهانه چندین روز مجلس عیش و سرور بود و هم در آن اوقات خواجه خجسته صفات خواجه افضل الدین محمد
کرمانی که کمال اختیار و اعتبار او در پایه سریر خاقانی بسابقا مرقوم رقم بیان گشت و روزی چند مریض بوده در گذشت
و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما بجنازه آن خواجه
عالی‌نژاد را مشایعت کردند و بگازرگاه بردند و در تعزیه که از جهت همین مصلحت ساخته بودند بسر بردند و حضرت
خاقان منصور بنا بر اغوای امیر محمد ولی بیک بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان داده اولاد و اقربا و منتسبانش
را مواخذه کشیدند و از ان ممر اموال موفور و نفایس غیر محصور بحیطه وصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که
با خواجه افضل نسبت قرابت سببی داشت و بیمن اهتمام او منصب صدارت تبریزی یافته بود و خواجه جلال الدین محمد که
او ایضا بسبب تربیت آنجناب برتبه عالیه وزارت نشسته بر کار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط مینمود در بند
بلا افتادند و چون آنچه داشتند فرود آوردند محصلان حسب الحکم ایشانرا از قید نجات دادند

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان جم جاه و بیان مآل حال امیر شجاع الدین خسروشاه

و چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در خدمت حضرت خاقانی بسر برد و حضرت ثوابت و سیار
از منزل برجیس رحلت کرده روی بسوی خانه بهرام شدید الانتقام آورد و رای عالم آرای خاقان منصور چنان
اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق ابو المظفر حسین میرزا و بعضی از نوینان و امرا و ارکان
دولت بکنار آب مرغاب معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی بنیت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید
مقابله و مقاتله را اقدام نمایند بنا بر ان خدمت بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمایه از منزل
مقرب حضرت سلطان سفر کرده در خطیره جنید کوکلتاش که در دامان کوه مختارست اختیار نزول فرمود و در آن
الحال از ترذ ظهیر السلطنة و الخلافة و الدین محمد بابر میرزا ایلچیان بپایه سریر اعلی رسیده مکاتیب آنحضرت را که
مشتمل بود بر اظهار اخلاص و موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان پادشاهانه شده بموجب دلخواه مراجعت
یافته بازگردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از خطیره جنید کوچ نموده بجانب چهل دختران شتافت
و از انجا بصوب کنار آب مرغاب روان شده چون منزل موری از فرقد و هم مکان نضارت و تازگی مانند ریاض [illegible]

یافت میرزا مظفر حسین کورکان و امیر محمد برندق از عقب ایشان رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران
کامران عالیشان رفیع مکان عنان یکدیگر از راه پیچیده بمرغاب رفتند و از آن مرحله بنابر فرمانی که از پایه سریر
اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین بطرف هراة بازگردید و امیر خسروشاه عنان بصوب قندز و بغلان
منعطف گردانید و جناب امارتمآبی بعد از طی منازل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم اوباش برو تبع
گشته و اوزبکی که داروغه قندز بود با فوجی از جنود امیر خسروشاه را استقبال نموده و چون در آن جا نایره آتش قتال اشتعال
یافته بسیاری از اتباع امیر خسروشاه کشته گشتند و بقیة السیف روی به انهزام آوردند و آن جناب بزخم تیر رسیده دستگیر
اوزبک او را بر دراز گوشی سوار کرده بقندز بردند و گرد شهر گردانیده بقتل رسانیدند   ببین دور سپهر و مهر گردش
که هیچ از کین گذاری نیست ترسش   سپهر سفله کی چون صبح کم ثبات که در خون سر شفق ترش شام نشست   و امیر خسرو
امیر عادل رعیت پرور بوده و مدت ده دوازده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا به نیابت در قندز
بار سلطنت اشتغال مینمود و بعد از فوت آنحضرت چند سال در ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ
و بدخشان و قندز و بغلان را در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال رایت فرمان دهی می‌افراشت
و از ارتکاب شرب و سایر مناهی محترز و مجتنب می‌بود و باداء طاعات و عبادات و قرائت کلام مجید
اهتمام تمام مینمود اما با وجود این صفات حمیده چون بقساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت بمجرد توهم اشتغال
ملک و دولت نقش هوای دیگران نمیت بر لوح خاطر نگاشته چنانچه مذکور شد که حدیقه حدقه یکی از مخدوم
زادگان خود را بنشتر عصیان برساخت و اساس حیات دیگری بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت
لاجرم باندک زمانی شامت آن احوال و افعال شامل حال او گشت و سرپنجه انتقام ذوالجلال والاکرام بر لوح جاه و
جلالش در نوشت   چو از لوح دل گشت نقش وفا   بصد محنت و درد شد مبتلا   وفا کن بهر کس که [illegible] نعمت
که در بیوفایی نبینی زحمت   و در همین سال یعنی ۹۱۰ شاهزاده ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام بمرضی صعب
گرفتار گردیده در اواخر شوال ایام خلافتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شده
قطرات عبرات از نرگس دیده بگشود و بالاخره دست در حبل المتین صبر زده بحکم کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم

بغیر حساب تمسک نموده ولایت قاین را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بمیرزا [illegible] ابن حسین میرزا
عنایت فرمود و او بدان جا شتافته روی بتمهید قواعد معدلت آورد **ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب**
بجانب کوهستانی که آب دره خیز و مرغاب و هراة رود از آنجا منشعب میشود و بنابر عقبات صعب
و بیشهای پر درخت مردم آنجا پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده و در شهور سنه ۹۱۰ که بدیع الزمان
میرزا از قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت مبسوط داشت امیر محمد باقر را با فوجی از سپاه جلادت اثر بتادیب
متوطنان آنجانب و استخلاص اموال آنجانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و آنجاییان نیران قتال اشتعال یافت
و جناب امارتمآبی منهزم بازآمده و در آن وقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود به انتقام نپرداخت لاجرم
درین ولا که لب آب مرغاب معسکر ظفرمآب بود اندیشه تنبیه آنجاییان در خاطر عاطر خطور نموده بدانجانب
ایلغار نمود و یکناگاه اطراف و جوانب آن کوهستان را فرو گرفته از ارباب طغیان جماعتی که بقدم اطاعت
و اذعان پیش آمدند در ظل عدل و احسان جای داده و زمره را که در مقام عناد و عصیان ثبات قدم ورزیدند
تاراج فرموده هنوز در حدود بلخ آب بود که از جانب امیر ذوالنون خبر رسید معروض داشتند که حضرت
ظهیر الایاله با برهان [illegible] بصوب قندهار روز بین داد و بر افراشته و نقش تسخیر آن مملکت بقلم تخیل
بر لوح ضمیر نگاشته مامول آنست که آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده رفع اعداء دولت را
پیش نهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون فال ریاض آن مملکت از آب [illegible] حوادث محروس محفوظ باشد بدیع الزمان
میرزا مصلحت دولت در ایجاب آن ملتمس دانسته فرستادگان امیر ذوالنون را منقضی المرام بازگردانیده مواکب کوه
راتب معاقب بجانب قندهار در حرکت آمد **گفتار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت قندهار**
چون رایت نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین
ذوالنون و اولادش شجاع بیک و محمد مقیم پیشکشهای لایق مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بتقبیل انامل شرف
سرفراز گشتند نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر توجه پادشاهی محمد خان شیبانی بمیرزا علی التعاقب باردوی عالی
رسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر سیستان و غور و ساخر و تولک و اون [illegible] و فره و جنک رود

وزمین داور معسکر ظفر اثر شدند و امرا عظام جهت رسانیدن جار تواجیان باطراف ولایات مذکور ارسال ساختند امیر سلطان علی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران آن ولایت با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد باقر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلاح و صلح دیده رسولان باردوی نصرت شعار فرستاد و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در راه سخنان مودت آمیز پیغام داد و قواعد مصالحه سمت تمهید یافت و موکب عالی از قندهار براه زمین داور پیش گرفت و در خلال این احوال صبیه جلیله امیر ذوالنون که در سلک ازواج بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق خویش که عوائق خیره عاد او بود از عالم رحلت نمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا از وقوع این دو مصیبت محزون گشته جهت ترویح روح ایشان ختمات فرمود و اطعمه بفقرا داد و در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی خواطر بآن قرار یافت که زمستان در قصبه فراه گذرانند و بعد از انتقال نیر ازبرج شتوی بنقطه اعتدال ربیعی بهر طرف که صلاح دانند رخش همت برانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافته دو ماه از زمستان آسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون سلطانعلی ارغون را با یکی از قرة العین سلطنت محمد میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را بسیستان برده بهمت همگی بر تمهید حال خجسته مآلش مصروف دارد و امیر سلطان علی باین التفات منتج و سرافراز شده طویها ترتیب داد و در روزی که شاهزاده را بوی سپردند ساچقها کشید و لوازم نثار بجای آورد

ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی و توجه بدیع الزمان میرزا بهراة جهت طلب حضرت خاقانی

در اوایل سنه ۹۱۱ که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت در ممالک بلخ و توابع حاکم صاحب جود یاد شد بود محمد خان شیبانی را که همواره همت عالی نهمت بر سرانجام امور کشورستانی معطوف بود و متواتر جنود جلادت مآثر بدین جانب جیحون میفرستاد تا لوازم قهر و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر سازند و در ایام مذکوره جمعی کثیر از لشکر برق اثر تا ولایه میمنه و فاریاب تاخته نهب و تاراج فرق عباد و تاختند و غنیمت بسیار گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و لدایتار سم ارلات محمد قاسم کوکلتاش از جانب بدیع الزمان میرزا با لیسنغر که بهوت بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف گشته و آباغ ق امیر شیرم و امیر بابا جان ولد امیر جلال الدین

که در آن حدود اقامت داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و بین الجانبین غبار جنگ و شیون ارتفاع یافت اوزبکان را صورت ظفر و نصرت روی نموده و آن سه سردار بفوز شهادت فایز گشتند و لشکریان روی بهزیمت فرار آوردند و امور متوطنان آن ولایت بیکبارگی مختل شده و جمعی از ایشان جلای وطن نموده و دود آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان درگذشت و چون این اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرای ندیده و باغ شهر در آمده رحل اقامت انداخت و بدان اندیشه که در اهمال امداد بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده با امرا از اسم مشورت مرعی داشته خاطر بآن قرار داد که کرت دیگر بدیع الزمان میرزا بدار السلطنه هرات طلبد و مراسم دلجویی بجای آورد و آنحضرت را برسم منقلای بجانب مرغاب ارسال دارد و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آمدند و بعد از آن جناب معالی مآب خواجه شمس الدین محمد که از سایر نواب درگاه عالم پناه بمزید عقل و کیاست ممتاز بود برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد و فرمان عنایت آمیز ارسال نمود و سخنان عطوفت آمیز پیغام داد و خواجه در قلب شتابنده بقندهار رسیده مراسم اشتیاق خاقان منصور معروض داشت و آوازه ساز نمود ضمیر زبیده سیر بملاقات پدر مایل گردید و عازم پایه سریر اعلی شده و خواجه را برای خبر بشیر روانه ساخت و امیر ذوالنون را بشرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتابد و تمامی سپاه گرمسیر و غور و تولک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان گران بصوب مرغاب تابد و موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره چون برباط اوریسکن رسید امرا عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هرات بیرون آمده بودند لوازم پیشکش و نثار مرعی داشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا دیده بدیدار شاهزادگان روشن ساخت و پیشکشی ... کشیده بدستور اول در خانه امیر علیشیر نزول نمود

گفتار در بیان عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا بشیراز و نهضت آنحضرت

همت عالی نهمت خاقان کامل همواره در ترفیه حال عباد مصروف بود خدیو جهانگیر الاثار شاه کامل جوا علام کیخسروی بر فرات بجز دفع سپاه اوزبک نمی داشت بآنکه بعد از آن والا که خبر قتل و نهب و غارت که در حدود بلخ و اندخود و میمنه و فاریاب و غیره از عسکر اوزبک و توابع ولایت بدار السلطنه هرات رسید و غایة تفرقه و پریشانی بآن ولایت کرت بعد اخری رسید خاقان منصور لوا با وجود ضعف مزاج اشرف از کمال غیرت خسروانه عزم انهزام سالک کشورستانی

بر الشیخ محمد خان شیبانی جزم فرموده امرا عظام و وزرا عطارد احتشام را با ایراق سپاه و استعداد مردان شجاعت
پناه امر فرموده بدیع الزمان میرزا را نیز با ده زن پست روز در دار السلطنه هراة نگاه نداشت شاهزاده حسب الحکم متوجه کنار
آب مرغاب گردید و در اواسط ماه رمضان جهت بروت سوار روزی چند در منزل جهل دختران منزل گزید و چون هلال شوال
روی نمود از آنجا نهضت فرموده در قصبه مرو جان علم را فراخت و در آن منزل امیر علیجان را بنابر آنکه بدر پیش بیگ
از مخالفت او تخلف جسته در هراة توقف نموده بود از ایالت شبرغان معزول گردانید و جای او را بخواجه نظام الدین عبد الغفور(?) مفوض
نمود و موکب عالی به پل تا بان خرامید و در انتظار خبر وصول چتر همایون خاقان روزی چند در آن مرحله ساکن گردید اما خاقان
در وقت ظهور لا اله کل توکل بر صانع جزو کل نموده با دوازده هزار سوار جرار ججکدار را در الکاء مواجب داده روی براه آورد
چون خسرو مهر از سر نو بر برج حمل تکند رو افراخت لوای نیکخواهی در اوج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی
محفوف بعنایت سبحانی از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر در حرکت آمد سپاه خدیو مظفر لوا بجنبید چون بحر اخضر زجا
آن همه دل و جان پر از کین دشمن همه در اثنای طی منازل بسبب کثرت سن مزاج همایون از منهج اعتدال منحرف شد و تا وصول
بمنزل بابا آلهی ضعف بمرتبه رسید که کار از ارتکاب ادوار و شبگیر در گذشته و غایة کل حرکت سکون و نهایة کل کائن
ان لا یکون کل شی هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون **ذکر انتقال خاقان مغفور از دار غرور** بعالم علیا عالم را معلوم است و مقتضی
فضلا بنی آدم را مفهوم که حکمت بالغه حی قدیم و قدرت کامله پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه موسسه
آن بوده که هر سروری که در تختگاه انا مکناهم فی الارض با فر و زیور تؤتی الملک من تشاء آراسته گردد عاقبت
از تمشیت امور دینی و دنیوی باز داشته بتمام عاقبت انجام خود مقصورات فی الخیام انتقال نماید سنت سنیه حضرت حق جل و علا
ولن تجد لسنة الله تبدیلا همواره برین منوال جریان پذیرفته که اقدام همه انجام هر ذو احتشام که در دار الملک بهجت سکون تخت
فرخنده بخت وجعلناکم خلائف فی الارض شرف شود اجرا الام از تنگنای عالم جسمانی بساحت وسعت آثار جنات
تجری من تحتها الانهار توجه نماید **بیت** ولا یعمر الدهر بکان آن جهان بقای دیو چون نماد انتقال آن نماند حزوی ارد جاوید دفا
ملک و دنیا نیست امید چه شد جمشید را دارای بخت سکندر سوی آن عالم چرا رفت کجا شد شاه کیکاووس
کجا شد اردشیر و ایرج و تور کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب افکند بر چهر چرا کسری در ایوان نیست بر تخت

با آن عالم جاوید از جهان رفت همیشه هیچکس زنده نماند بدنیا هیچکس پاینده نیست هر چند بر ضمیر عارف پوشیده
نیست که از تمهید این مقدمه مقصود چیست خامه دبیر کیفیت حال بدین منوال در سلک تحریر کشد که چون منزل بابا آلهی
محل نزول آن مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض با آن جوهر کبیر صفت آمیزش پذیرفت هر چند در معالجه سعی نمودند
عکس مطلوب نتیجه میداد شاهزادگان عظام از اطبای حاذق استماع نمودند که آن عارضه شفا پذیر نیست و بنابر آن اندیشیدند
که اگر آن حالت در وقتی دست دهد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد یمکن که مواد فتنه و فساد
در هیجان آید و مخالفت در میان سپاه افتد و از خاقان مغفور نشانی حاصل نموده نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند
که جریده متوجه درگاه گردد و در اوایل ذی الحجه در منزل بابا آلهی آن نشان بمیرزا بدیع الزمان میرزا رسانیدند او در منزل
با سیصد نفر از امرا و خواص عنان بصوب بابا آلهی معطوف گردانید و صباح سیوم ماه وصول بر یک فرسخی اردوی همایون
انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و امرا عالی مقام
و شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین عمر بیک وفادار و نظام الدین عبد اللطیف ترخان
جان نثار و عزم استقبال استعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نثار اقدام نمودند و بدیع الزمان میرزا در آن روز هم
در آن موضع توقف نموده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بر سر ارمان فرستاد تا آن وقت را بموکب عالی ملحق
گرداند بعد از آن امرا و ارکان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت بجای آوردند مصلحت ملکت و
آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور
مظفر حسین گورکان تو عهد میثاق و پیمان مغلظ با یمان ارتباط و استحکام یابد برادران دیگر ربقه اطاعت و انقیاد
نمایند و در شارع مستقیم وفاق آمده باستیصال شجره نفاق و خلاف اقدام نمایند و در روز جمعه ششم ماه مذکور امیر
محمد برندق و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر نظام عبد اللطیف از اردوی همایون بملازمت مظفر حسین
میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا بمعسکر بدیع الزمان میرزا رفته در مجلس عالی در آمده آن
امرا بارشاه و عالیجاه امیر سلطان بایزید و امیر شیخ علی از ارکان دولت مظفر حسین میرزا و علی بیک و امیر محمد جعفر
را بان محل طلبیدند آنگاه شاهزادگان عظام دست بر کلام مجید نهاده مراسم عهد و پیمان بجای آوردند که مدة العمر در جاده مستقیم

اتفاق داشتند در اتخاذ دم ثابت قدم بوده پیرامون نگردند و لمراعن صمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی
و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی داشته و بسبب وقوع این مهمات خاطر
صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان قرار یافت **بیت**
زان حسن اتفاق خواطر قرار یافت : ارکان سلک ملک خراسان مدار یافت : و در آن روز که آن معامله بوقوع پیوست
مرض خاقان منصور بغایت بصعوبت انجامیده و در صباح روز اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون لشکر
آورده و سایر شاهزادگان و امرا و وزرا در خرگاه و دیوانخانه از جهت نماز عید مجتمع گشته و در وقت خواندن خطبه
چون نام خجسته فرجام خاقان منصور بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان حاضران بمرتبه بلند گشت که غلغله در زمین و زمان
افتاد و در بعضی اوقات آن ایشان سیلاب اشک از دیده معتکفان عالم بالا و مقیمان ملاء اعلی گشاد و در روز دیگر که دوشنبه یازدهم
ماه ذی الحجه سنه ۹۱۱ بود نزدیک بغروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب فنا انتقال نمود و شهباز روح پرفتوحش
ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بفضای قدس پرواز نمود و انوار طلعت خورشید حشمتی
که عالمی از فروغ عظمتش منور بود از مغرب اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید عظمتی
که جهان از دور معدلتش مرفه الحال و فارغ البال زندگانی مینمود بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازه کوس شاهی
که در سی سال بحر شادی و فیروزی در هر شهر و کشور نشر میکرد ناگاه بیکبار فرو نشست و او از فغان و غصه و سیاهی
که درین مدت کس نشنوده بود درین مصیبت بلند گشته آن سایه لطف حضرت سبحانی که از شمع رخش نور آفاق
افروخته بود و نورش باقی و دولتش باقی بود زاد که رفت از جهان فانی و در آن شب پرتعب خواص شبستان سلطنت بر نهج سنت حضرت سید
المرسلین بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و از کمال حزن و غم و غایت غصه و الم بجای اشک سیلاب
خون از دیده پر نم برگشودند **بیت** علم ز دانش از دلهای پر خون : ز مژگان شد روان جوی پر از خون **ذکر نقل نعش مغفرت**
مآل مسند آرای سریر جاه و جلال صباح روز دیگر که کارپردازان قدر و قضا صفحه خورشید جمشید را در شعاع نیلگون مستور گردانیدند
و رایات بر کشیدند و روح آن هادی ... از مشرق بسوی نهانخانه مغرب روان شد امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین
را در محفه محفوف برحمت رب العالمین نهادند آن محفه را در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلده هرات

انعطاف داده دادند و بدیع الزمان میرزا متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر از آن کوه بقلعه هرات توجه کرد و آن قلعه نزول نصرت آیات
عزت گشت و کوتوال آن حصار رو استوار سالک طریق یکدلی امیر زین الدین علی بابان آمده مقالید قلعه با مفصل ذخایر
بعرض رسانید و منظور نظر عنایه گردید و آن شب در آنجا توقف افتاد و روز دیگر بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان
با بوجی از نواب و خواص بقلعه مزبوره توجه نمودند و آن حصین آسمان اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه نموده و قلاع و
دروازه‌ها را متصرف شده و امیر زین الدین علی سابق را پیشکش کشیده و بعنایت خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود
منصب کوتوالی را بجناب تعلق گرفت و همان زمان شاهزادگان باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر
جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و اجلال شدند و بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبدالله
که در آن اوان بفرمان حضرت خاقان فرزند آن ایشان حاکم شهر بود با اجلا سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان
و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده با تعاون وزرای بلند مرتبه بنگاری سایه شرف شاهزادگان
جمشید حشمت دریافتند و لوازم پرسش بجای آوردند و اما در روز دیگر پاس حشم آن شاه عبار ظلمت از جهت سپهر سلطنت
بدن بی بدیل خاقان بی بدیل که از تغییر و تعفن مصون بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هرات بردند و در آن
مقام فرخنده بر جنازه رحمت اندازه نماز گذاردند و تابوت محفوف برحمت حی لایموت بگنبد مدرسه شریفه که در حین
حین صلحت باکرده شده بود دیگر بطریق شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد و امرا و ارکان دولت پادشاه تا سه ماه
بدفعه متصل باطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام نمودند و در روز هفتم چنانچه آیین سلاطین
حشمت قرین بود دیگ مدت آش بزرگ بر روا داشته و خلایق را از لباس تعزیه بیرون آورده سرانجام مهمات معظمات
سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند **تعداد اولاد امجاد خاقان منصور والانژاد** بخشنده دمیت دولت
الوهب بی منت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا را از مهد علیا بیگه
بنت معز الدین سنجر سلطان بیگم که از اولاد حال بیگوجه سلطان ابو سعید میرزا بود و در اواخر در حباله عبدالباقی میرزا زندگانی
مینمود از جولی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت بود حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج محمد معصوم میرزا
در آمد انتظام داشت بیکه بیگم که در عقد سید خواجه روزگار میگذرانید آغا بیگم که پیش از وصول بکد بلوغ نوبت شد کنجاب

بیگم که زوجه میرزا بابر بود از بستر عظمی آمده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا و مظفر حسین میرزا
از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابوالمحسن میرزا محمد محسن میرزا که بکپک مشهور بود از لطیفه سلطان آغا کارشان بانجام انجامید
یوسف فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا قاسم میرزا سعادت بخت بیگم در
سلک زوجیه سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود و منور سلطان
بیگم که شبستان یکی از پسران میرزا الغ بیگ را که بشرف سیادت مشرف بود از جمال خود منور داشت از بستر عالیه پاپا آغاچه
ابوتراب میرزا محمد حسین میرزا فرزندان حسین میرزا مریم سلطان بیگم که صاحبه سید عبدالله میرزا بود قابل سلطان بیگم
زوجه میرزا بایقرا و فرخ میرزا شاهی بود از مهد علیا منگلی آغاچه ترکیه بود و مملوکه بانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا شاهزاده
بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را به آنحضرت بخشیده بود و عایشه سلطان بیگم که در حرم
سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید از زبیده خاتون آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور هفت تن در ایام
آنحضرت جهان فانی را وداع کردند و اسامی ایشان فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا محمد معصوم میرزا حیدر محمد
میرزا ابراهیم حسین میرزا ابوتراب میرزا و از اولاد اناث پنج مستوره در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات
نقاب تراب بر روی روزگار کشیدند آق بیگم بیه بیگم آغا بیگم کیچک بیگم فاطمه سلطان بیگم و از ازواج خاقان
بیکه سلطان بیگم و جولی بیگم و پیده آغا و لطیفه سلطان آغاچه در زمان زندگانی آن بانی جهانبانی عالم فانی را
وداع کرده و دیگران بعد از واقعه هایله آن پادشاه مغفور هر یک از ایشان بکشوری افتادند و اکثر در کربت غربت
روی غربت بملک آخرت نهادند مگر آفاق بیگم که او تا غایة در قید حیات است والله اعلم بحقیقة الحال ذکر شمه از حال

بعضی از مشاهیر وزرای ابوالغازی سلطان حسین میرزا از جمله عادات خاقان صاحب سعادات یکی آن بود که در دو ذی عزل
و نصب وزرا و دیوانیان میپرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن امر شریک میساخت بنا علی هذا در ایام دولت آن سپهر خلافت
جمعی کثیر بمنصب وزارت مشرف گشتند و ذکر بعضی در اثنای حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از حال زمره دیگر ثبت

خواجه قطب الدین طاووس بسمو حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود چنانچه از ضمن حکایات
سابقه مستفاد میگردد در زمان سلطان ابوالقاسم میرزا بابر و میرزا سلطان ابوسعید مدتی مدید بامر وزارت قیام می‌نمود

و بعد از واقعه قراباغ بدار السلطنه هرات شتافته بار التفات خاقان منصور در منصب اشرف در زمره عظام دخل نمود
و اعتبار و اختیار تمام یافت و در وقت استیلاء یادگار محمد میرزا در عداد امرای دیوان اعلی منتظم گشته اقتدارش بیشتر از
پیشتر شد و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاووس بی آنکه در منصبی مدخل نماید چند سال در ظلال
معدلت خاقان منصور در غایت فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی موفور مینمود و در آن اوان که
خواجه مجد الدین خوافی قدم بر مسند جاه و جلال نهاد بنابر طمع اموال خواجه طاووس ابواب نزاع گشاد و خواجه قطب الدین
از اذای عرض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف گردانید و در آن ممالک نیز معزز
و محترم بود تمامی اوقات شریف را بپایان آورد و در سنه ... که سن شریفش بهشتاد و دو سال رسید گوش
هوشش سفیر عتاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفص قالب را بشکسته نو بجانب طارم سپهر
جنان از قفس کالبدی پرداخت خواجه شمس الدین محمد در سلک اشراف دامغان ولایة کرمان انتظام داشت و در زمان
سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهرات آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آن
سال که سلطان ابوسعید عزیمت بصوب عراق و آذربایجان فرمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاطاعه بجانب ترشیز
توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هرات بر مسند سلطنت نشسته از ماوراءالنهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت
بر میان جان خود بسته و باندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع نمود و در استمالت خواطر اکابر
و اصاغر سعی موفور بظهور رسانید و عاقبت عافیت طلب گشته از آن کار استعفا خواسته بسلوک فقر و درویشی
اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری
برای و رویت صواب نمایش مفوض گردانید و آنجناب چندگاه در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده در ضیافت
آیندگان و روندگان اهتمام تمام بتقدیم میرسانید و وفاتش در دهم شهر ربیع الاول در سالی که حروف همین کلمات
مظهر تاریخ آنست روی نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد بادکانی مدفون شد و خاقان
منصور تسلی خاطر اولاد و اتباعش پرداخت و ولد ارشد خواجه عالیجاه خواجه شهاب الدین عبدالله را بشمول
الطاف و انعام نوازش فرمود خواجه علاء الدین صاینی در سلک اشراف ولایت باخرزات و بواسطه انتساب ... برکت

همواره رایت مفاخرت برمی‌افراشت و بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و انشاء در میان
موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور بعین التفات خسروانه گشته در امر
وزارت شروع نمود و بنابر آنکه در صفت کفایت ظاهر شده بر رعایا و عجزه حیف بسیار جایز میداشت و پیوسته نسبت
با بعضی وزرا رقم تغیر و تزویر بر اوراق ضمیر مینگاشت مزاج شریف حضرت مقرب سلطان امیر علیشیر از وی متغیر
گردید و دران اوقات ارزوی مهد یا منزل روزی خواجه صاحب این بیت در سلک نظم کشید **بیت**
فردا که شود معرکه و ضرب شمشیر ؛ معلوم شود نوبت بازی علیشیر ؛ و این معنی بیشتر باعث کدورت شده دیگر آب
مدعا علت گشت و خواجه صاحب صباحی که در پایه سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان
واجب الاذعان دستارش که در غایت بزرگی بود از سرش برداشته در گردنش افکند و امیر علیشیر روی بخاقان
منصور آورده این مصرع خواند جوابست بسبک کردی سبک کن ای گردن هم العقصه دراز زور خواجه صاحب بوجه
و معاتب گشته بعد از آنکه سر به داشت فرو داورده در بالاخانه از زندان محبوس شد در زمان حبس او قرب شش سال
امتداد یافت دران ایام غزلی غرا منظوم گردانیده نزد مقرب مقرب حضرت سلطان فرستاد و مطلعش اینست
آنکه هرگز نشنود گوشش تو فریادیست ؛ وانکه هرگز نگذرد بر خاطرت یادمنست ؛ اما هیچ فایده بران مترتب نگشت
و امیر علیشیر از سر ایذاء او درنگذشت و خواجه صاحب در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخته و حفظ کلام
الله کرده کتب متداوله را مختصر بتحقیق تحت نظر مطالعه درآورده قصیده مصنوع خواجه سلمان را تتبع نموده و اکثر صنایع
شعری را بقلم تحریر دران قصیده درج نموده تا آن حالش غریب مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی **خواجه سیف الدین مظفر**
شبانکاره از بزرگ زادگان مملکت فارس بوده در اوایل جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهرات آمده در منصب
وزارت دخل نمود و بعد از چند گاه جمعی از مردم شریر او را بصنوف تصرف و تقصیر متهم کردند بنابران مقهور خاقان منصور گشته
در زندان بید ملرس محبوس گشته سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه شحنه قهر قبیل او فرمان داد و چنان مستاصل [illegible] فایده البته
ملاحظه اداری که دران وقت کار ایره غضب خاقانی مشتعل بود بکشتن خواجه مظفر حکم فرمود یکی از مقربان بنابر غرضی که داشت
عرض کرد که خواجه صاحب تا کی در زندان خواهد بود خاقان منصور فرمود که او را بیز امر در سیاست فرمایید و درآرزو کرد اجل

ایام اوایل محرم الحرام بود سنه ۸۷۵ بود و خواجه صاحب را از طاق چهار سوق برات و خواجه مظفر را دروازه ملک کشیدند
یکی از فضلا دران باب گوید **بیت** ای دیده بعالم ستمکاره نگر ؛ در خواجگی جهان خونخواره نگر ؛ از حالت صاحب بی جگری نگر
در حال مظفر شبانکاره نگر ؛ **خواجه امین الدین محمود** برادر خواجه افضل الدین محمد بود در شرب شراب و مصاحبت امیران
نامیه سیما شعف تمام ظاهر مینمود و در مجلس حلقه و مودت کرم از امثال و اقران امتیاز داشت همواره و در حال نشینی و مجالست
اهل طبع و اصحاب فضل مینگاشت و در سنه ۸۸۶ بمنصب وزارت خاقان منصور رسید قرب پنجسال در تمشیت کار
روزگار گذرانید و دران اوقات که برادرش خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چند
گاه دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانیه در امر وزارت دخل نمود و خواجه قوام الدین نظام الملک در
ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر مواخذه و مقید شد و خواجه امین الدین محمود بعد از یکدو سال فرصت یافته روزی خود را
از بالاخانه زندان بکنار گریخت و تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهرات در کوه مخفی بود و چون آنجناب بنا بر عنایت علیه
و مراتب سینه سر افراز گشت خواجه امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطه
خدمات سابقه و وسایل لاحقه مرتبه ارجمند و درجه بلند یافت و چون متقاضی اجل در رسید در اوایل سنه ۹۰۱ بجانب
جاوید شتافت **خواجه علاء الدین علی** میکائیل بصفت امانت موصوف بود و در حسن خط مشهور بمنصب توجیه اشتغال داشت
آخر الامر از دایره قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدتی دیگر بلوازم آن امر اقدام نمود و از غایت سلامت
نفس و راستی و کوتاه دستی برکه محنت مصادره گرفتار گشت و چون مدت اجل موعود رسید داعی حق را
لبیک اجابه گفته درگذشت **خواجه نعمت الله** سرخ در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان
خاقان منصور مدتی بسرانجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال مینمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی
که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی شد خواجه نعمت الله را مواخذه کرده آنچه داشت ازوی بستد
آنگاه او را وزیر بادشاه ساخت و خواجه بعد از چند ماه که بلوازم آن امر پرداخت متغیر گشته در بعضی از
مجالس زبان بغیبت خواجه دراز کردی خواجه مجد الدین محمد باخذ و تقید خواجه نعمت الله فرمان داده محمود
مال که یکی از اشرار عمال بود بروی تقریر نمود و وزارتی را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانیده در شکنجه

و تا دیب کشید گویند که در آن وقت که خواجه نعمت الله را شکنجه میکردند اقرار کرد که چند صندوق از
نفایس اجناس در فلان موضع نهاده ام محمود جمال گفت کسی را بباید که آن صنادیق را بحضور آورد
خواجه نعمت الله در آن حال آغاز گفتن لطیفه کرده فرمود که مردک حمال تویی مرا چه ضرورت
حمل صندوق کسی بپذیرم القصه خواجه مجد الدین محمد با کثر وزرا و ارکان دولت از شرارت نفس خواجه
نعمت الله هراسان بودند او را چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست بر صفحه حباب گر سپهر
هان تا تهی دل نباشی غافل بس زلف چو سنگ از دست در دامن گل بس روی چو گل که زیر دست در پرده گل

سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین محمود مدتی ممتد در مهمات دیوانی مدخل داشت
و او در نهال سیادت از دودمان سادات ارجمندی افراشته و آنجناب بمحامد سیر و محاسن شیم موصوف
و مشهور بوده در اوایل بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام نمود و بسرانجام انوار کفایت و کاردانی
الخوانس بر پیشگاه ضمیر انور حضرت خاقانی پرتو وصول انداخت بمنصب وزارت نامه همایون را بوی مخصوص
ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر در زمره
محصور گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات خواجه استشمام رایحه مخالفت
نموده او را معزول ساخت و بعد از وفات خواجه افضل خاقان بلند محل کرة بعد اخرى سید زین العابدین
بتقبل امر وزارت امر کرد و او استعفا نموده سهم بران قرار یافت که وزرا عظام بی استصواب جناب
سیادت مآب بفیصل مهمات دیوانی نپردازند و فرامین مطاعه را تا وقتی که بتوقیع او نرسد بمهر بزرگ همایون
نرسانند الحال سید پیش از پیشتر اعتبار یافته بر جمیع وزرا مقدم می نشست و بر قلم اطلع علیه برات
توقیع می کشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان میرزا آن جناب را منظور نظر التفات
و بقبول منصب عالی التکلیف نمود اما سید در آن زمان که ایام ما تقدم عهد گل با نشو و نما بود در مهم
دخل نمود و چون ماه رایت نصرت آیت محمد خان شیبانی از افق دیار خراسان طالع گشت سید زین
العابدین فرار بر قرار اختیار کرده در اثنای گریز با فوجی از اوزبکان پرستیز دو چار خورده مهم بجنگ جدال کشید

نمود و تیری جانگداز بر مقتل سید زین العابدین آمده ابتدا اجداد بزرگوار در ایام عاشورا است و چه عالم بجا گرد
چنین است گردون گردان سپهر گهش زهر و تریاق است و که نوش و مهر بناز ار کسی پرورد در کنار
بخاک افکند آخرش خار زار **خواجه معز الدین حسین** برادر خوردتر خواجه سیف الدین مظفر بتکچی بود
و مدتی مدید بلوازم امر وزارت خاقان منصور متولیت نمود و توفیقات همیون قیام و اقدام مینمود و آنجناب
بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اوقات شروع در امر
صاحب دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت و در اوقات حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند
وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت کمر ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان جان بسته
در امر اشراف دیوان شروع فرمود و محمد خان شیبانی بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت
و کماینبغی تربیت و رعایتش پرداخت و در روزی که محمد خان بضرب تیغ شاه نصرت پناه شاهی کشته شد
هم در آن معرکه دست قضا بساط حیات خواجه معز الدین در نوشت **مصرع** بقای جاودانی نیست ممکن

خواجه جمال الدین عطاء الله در زهد و تقوی درجه علیا داشت و همواره همت بر ادای وظایف طاعات
و عبادات میگماشت و در اوایل جوانی که اوان نشاط و کامرانی است از ارتکاب مناهی و ملاهی بکنار
در گذشت و روی بمحراب دینداری و پرهیزکاری آورده و در ملازمه درویشان و گوشه نشینان از خویش
بتقصیر راضی نمیگشت و در علم سیاق و تفصیل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت
خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطه نور فراست و کمال کیاست روز بروز مهمات در ترقی و بلندی
بود تا قدم از مرتبه وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان را بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا
بر قلم اطلع علیه توقیع میکشید و مهمات حضرت سلطانی را امور صاحب دیوانی از روی کفایت و کاردانی
چنانچه باید و شاید بسر انجام مقرون میگردانید و با وجود اشتغال بمثال این اشغال و دخل در مهام ملکی
و مال از اداء فرایض و نوافل یک لمحه تغافل و تساهل نمینمود و در سر دیوان تسبیح در دست گرفته در اوقات تلاوت
با اصحاب جاه و جلال بودی که داشت مشغول میبود و در غافل نمیبود و در اواخر اوقات حیات خاقان

خجسته صفات منصب صدارت و پروانه علاوهٔ سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و تمام عاطفت حضرت خاقان
وافر رأفت لعل نقش در فرامین سلطانی تقدم و العطلی می نوشت و بعد از وفات آنحضرت آن خواجهٔ صاحب
سعادت از اولاد امجاد پادشاه ولی نعمت محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول ننمود و ایضا در ایام استیلاء
لوا ظفر انتماء شاهی در بلاد خراسان روی بتجمل مهمی نیاورد اما درین ازمنهٔ مختلفه از انقلابات متنوعه امرا
و وزرای دار السلطنه هرات مرجع مهمی بی رای و استصواب او فیصل نمیدادند و در توجیهات و تخصیصات قرار
مهمات مزارعان و محترفات رای صوابنمایش را عمده دانسته ابواب مشورت می گشادند و در اوایل سنه ۹۲۹ که
حکومت بلاد خراسان بحکم نواب آشیان پادشاه عالمیان تعلق بامیر خان موصلو میداشت خواجه عطاء الله بمرض
موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفت خواجه دانست که کار از مدارا درگذشت خاطر بر دایعهٔ گزیر
نهاده بنا بر آنکه وفور طمع امیر خان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات و ممالکات خود را مفصل
مقرر کرد که از آن جمله مبلغ وجه مقدار پیشکش امیر خان نماید و هر یک از امرا از بابش چه چیز دهند و فرمود تا بطریق
سنت اسباب تجهیز و تکفین او را ترتیب نموده بنظر آورده و کفن را بدید و خشنود گشت آنگاه نویسنده‌ها پیش خود طلب
نمود که مفصل گردانند که از روز اول وفاتش تا روز هفتم چند گوسفند و چند من نان و حلوا و سایر ما یحتاج تعزیت
را ترتیب کنند و قرار داد که هر یک از غسال و حفاظ و مؤذن و معرف را چه چیز دهند و بعد از آن آنچه از اسباب
و جهات باقی ماند در میان ورثه و اقربا خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی را از
درویشان نزد خود طلبید و ذکر میگفت تا در روز یکشنبه دوم ماه ربیع الاول بجوار وفات نمود و تمامی قضاة
و سادات و علما و اشراف و اعیان بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازهٔ آنجناب را مشایعه کرده در پیشگاه
مدرسهٔ شریفهٔ خاقان مغفور بر نعش آن خواجهٔ مغفور نماز گزارده جسدش را در مزار شیخ علی صوفی در موضعی که خود
تعیین نموده دفن کردند و این قطعه از تاریخ وفات خواجه خبر میدهد **قطعه** خواجهٔ سالکان عطاء الله
که دلش داشت میل سوی جنان ** جانب خلد رفت و شد تاریخ ** نیل خواجه عطا بکوی جنان **ذکر صدور زمان**
مغفور ** چون در زمان خجسته نشان خاقان عالمیان موقوفات بلاد خراسان بمرتبه رسیده بود که یک

کس از عهدهٔ ضبط آن بیرون نمیتوانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه چند کس را از اعاظم سادات
و فضلا را بتعهد منصب صدارت مشغول گردانید و این چهارده کس اسامی ایشان مذکور میشود و از آنجمله بود
سید جلال الدین حمزه اندخودی که در سلک اشراف سادات حسنی انتظام داشت و از زبدهٔ آل عبا
سید برکه نسبت خویشی داشت آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت
رسید و مقدم بر تمامی صدور عظام کرام توقیع میکشید اما بسبب عدم وقوف و کثرت شعف بارتکاب شراب آن
مهم را پیش نتوانست برد و در کمال بی اختیاری سلوک مینمود تا زمانی که معزول شد روی بگوشهٔ انزوا از امرای اورد
مولانا قطب الدین محمد الخوافی بصفت ثقاهت و فضیلت موصوف بود و بوفور فراست و درایت و
کیاست مشهور و معروف در انشاء فرامین و مکاتیب و پروانجات مهارت تمام داشت و در فیصل مهمات
و معاملات موقوفات بر امثال و اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب در زمان دولت سلطان سعید میرزا
ابو سعید نایب شرف جهان مولانا عبد الرحیم صدر بود و بعد از واقعهٔ قراباغ بدار السلطنه هرات شتافته خاقان مغفور
خاقان مغفور منصب صدارت بوی تفویض نمود و چون جناب مولوی چند ماه بلوازم آن مهم پرداخت در بیست
و سوم محرم الحرام سنه ۸۷۴ بسبب افساد اهل فساد مواخذ و معتقد گشت و در عرض بیست روز مبلغ یکصد و پنجاه
هزار دینار کپکی فرود آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال
استقلال بمهمات موقوفات و حاجات ارباب عمایم را بکفایت مقرون گردانید و وفاتش در زمان اختیار
و اعتبار معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد فی شهور سنه ۸۹۲ و چون مولانا قطب الدین خویش سببی معتمد
السلطنه بود آن جناب بلوازم امر مصیبت اقدام فرمود و در سه چهار روز از صبح تا شام اعاظم امرا و وزرا
و سادات و نقبا و قضاة و علما و عظما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هرات در آن تعزیت تکیه جمع شدند
و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خان سالار خواجه مجد الدین محمد حلاوه و اطعمهٔ فراوان میکشیدند و
بعد از ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان مغفور و شاهزادگان و خواتین بلقیس مکان خلع فاخره و اثواب
وافره بمعتمد السلطنه و اصحاب مصیبت فرستادند و خاطر ایشانرا بانواع پرسش و نوازش تسلی دادند

حافظ معین الدین خلیفه مدتی بمنصب صدارت خاقان منصور معزز بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب
مواخذه گشت و در شهور سنه ۹۹۷ در سر خیابان کشته شد خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین قنبر
گیرکی عمدهٔ اکابر و قدوهٔ اعاظم ولایت ابیورد بود و بمزید مکنت و حشمت و افزونی جاه و علو مرتبت از سایر اعیان
خراسان مستثنی و ممتاز بود چندگاه در غایت اختیار و نهایت اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان
منصور اشتغال داشت و در آن اوقات بعلت رسم الصداره طمع نکرده رایت نیکنامی می افراشت و مع ذلک
بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه را بتغلب و تصرف متهم کرده نزد نواب خاقانی زبان غمز و سعایت گشادند
و در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه کمال الدین حسین از آن منصب معزول گشت و مبلغی کلی بدیوان اعلی فرود
آورد و بقیه اوقات حیات بفراغت گذرانید و در رمضان ۱۹۹ داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبدی مدفون
که در جانب قبله مسجد جامع هرات ساخته و پرداخته او است مدفون گردید سید شمس الدین محمد جابی بلقب میر
و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتد و دانی سلطان مهر و محبت گنگر بسری را در
شهرستان دل جای داده بطور قلندران که تابع آن پسر بودند بر آمده سر و ریش بتراشید و گاهی سر برهنه با آن
طایفه در کوچه و بازار دوران میکرد و پیش صلوات شده با حیات تبطم می آورد و از آنجمله است بیت آنکه بکشد خورشید
از چشم تو در آرزوی یک نگاه اند ❊ گنگر اگر اینست که من می بینم ❊ خوبان دگر نشاید تعلیم کنند ❊ و میر بمزید تملق
کردار و حسن گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلاء زمان و ظرفاء دوران امتیاز فراوان داشت و همواره نکات
شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و حکایات فرح انگیز بر لوح بیان می نگاشت و چون از جانب
ترکستان بدار السلطنه هرات تشریف آورده منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطان شد بمنصب
شیخی و تولیت مزار بزرگوار شیخ لقمان پرنده منصوب گشت و مدت بیست سال در آن مقام بسر انجام مهم فقرا
صادر و وارد پرداخت و هر سال مرتب صد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات آن مزار متبرک
حاصل شد بمصرف رسانیده بعد از آن بعضی از اهل حسد آن سید را باسراف و اتلاف متهم کرده نزد خاقان منصور
زبان بتفتیش گشادند و این معنی سبب عزل او شد و میر تصور نمود که مقرب حضرت سلطان را در سعایهٔ او دخلی
بوده باشد بنابر آن در جواب مطلع آنجناب که بیت ای که خاکستر گلخن شده اوراق کهم ❊ شانه دیوانگی عشق نگار آیم
این مطلع ترتیب داد ❊ آن بهی سرو که در سایهٔ خود داد رهم ❊ گرد نمازی چون منی بخاک سیهم ❊ و امیر علیشیر
ازین کنایت برنجید و چندگاه غبار نقار میان آن جانبین ارتفاع داشت و آخر الامر مقرب حضرت سلطانی
باستمالت او در مقام مکرمت آمده و منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض نمود و میان آنجناب و
خواجه کمال الدین حسین گیرکی در تقدیم و تاخیر صورت تنازع روی نمود میر بعرض امیر علیشیر رسانید که با وجود شرف
سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این آستان عالیمقام که بنده را حاصل است خواجه حسین داعیه تقدیم
دارد امید آنکه بمین التفات شما مرا بر تفوق میسر گردد و درین حال امیر مشار الیه حسب حال از ایام کودکی قطعه ای
یاد آمده بر زبان راند که بیت در مقامی که صدارت بگدایان بخشند ❊ چشم دارم که گدا از همه افزون باشی ❊ و کوکب
آمال میر بسرینه بدرجهٔ اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع گشته و بعد از چندگاه از آن کار استعفا خواسته
کاشانهٔ عزلت را منزل ساخت و بقیه ایام حیات را با آنکه منصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر بسر برد
و در شهور سنه ۸۹۶ مریض گشته در عالم آخرت منزل گزید خواجه غیاث الدین ... ماوراء النهر و در سلک اشراف اعیان
جیلانی منتظم بود و چند سال امر صدارت خاقان منصور تمام نمود و بعد از عزل از آن منصب در ولایت مشهد رحل اقامت
انداخت و تتمه ایام حیات بزراعت مصروف ساخت نظام الملک خافی میرک جلال الدین قاسم در شهور سنه ۸۹۸ قائم مقام
آبا و اجداد خویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار و استقلال اسم منصب صدارت قیام نمود و خاتمه زندگانی حکام
سابقه مسطور شده فی منتصف سنه احدی و تسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت نمود قاضی برهان الدین محمد مروی در اول
حال بمنصب قضاء ولایت مرو و صدارت ابو المحسن میرزا متعلق بوی بود و بعد از آن بواسطه سوء مزاجی که شاهزاده را
نسبت باو پیدا شد از مرو بهرات شتافته منظور نظر التفات خاقانی گشت و بدرجه بلند صدارت صعود نموده در اواخر
سنه ۹۰۴ میل وطن اصلی کرده و مرخص شده بمرو شتافت و ابو المحسن میرزا بنابر ذخیره که از جناب صدارت مآب
در خاطر داشت او را مواخذه و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه
عشر و تسعمائه درگذشت سید غیاث الدین مشهدی از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بعایت عاری بود و بعد از فوت

میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه نظام الملک در امر صدارت شروع نمود تا وقتی که خواجه نظام الملک در درگاه خاقان منصور بود
لوای اختیار و اعتبار می افراشت و سید در آن منصب دخلی تمام داشت و در سنه ثلث و تسعمایه که آفتاب اقبال خواجه
نظام الملک بسرحد زوال رسید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون نامزد گشت
و هنوز از آن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مواخذ شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده و از عقب
خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود و جناب امارت مآبی او را بمیرزا بدیع الزمان سپرده سید چندگاه در ملازمت
آنحضرت بسر برد اما بواسطه غرابت صورت و رداءت سیرت منظور نظر التفات نگشت و لاجرم چند وقت متردد شد
که برسالت بجانب ... رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی بابو المحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب
سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب بلخ ندهند لاجرم او را و میرک شاه و سید قاسم را که مشهور است بمیر مخدوم
از آن بلده عذر خواستند و ایشان به ... در گوشه انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و تسعمایه
که بواسطه شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراء النهر مجدداً داخل مشهد مقدسه رضویه آمدند امیر مخدوم از دار السلطنه
هراة باردوی تیمور سلطان و عبید الله خان شتافت و ایشان را بتوجه بجانب دار الملک مملکت خراسان ترغیب و تحریص
نمود و بنا علی هذا چون ثانیاً ماهچه لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت اعلی شاهی لازال ظل معدلته ممدود
علی صفحة التناهی پرتو وصول بر بلده فاخره هرات انداخت سید با اولاد مواخذ شده مبلغ کلی قرض داد و بعد از
آنکه از خنگ محصل خلاص گشت فرار بر قرار اختیار کرده بجانب ماوراء النهر شتافت و در آن ولایات فی شهور سنه
وفات یافت **مولانا غیاث الدین** جمشید قاینی پدرش مولانا سلطان نجیب
کاتب دار القضاء جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین الامامی بود و نسب مادرش بجمشید قارن که در زمان
امیر تیمور گورکان در بعضی از بلدان مازندران حکومت مینمود منسوبست و مولانا غیاث الدین از مسایل شرعیه
و کتابت صکوک و سجلات وقوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه ماکولات
خاصه آنحضرت را بحیله شرعیه از شائبه شبهه و حرمت بسرحد حلیت میرسانید بنابر آن بحلالی ملقب شده
و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس

امیر نظام الدین علیشیر زبان بغیبت آن جناب گشاده مواخذ و مقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه
انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر اعتنا گردانیده بار دیگر جناب
مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردیده و وفاتش در ولایت قاین در شهر رجب سنه
تسع عشر و تسعمایه اتفاق افتاده و در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون گشت **خواجه شهاب الدین** اسحق بن خواجه امیر
احمد ٭ برادرزاده و داماد مولانا قطب الدین خوافی بود ٭ و از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره ور می بود و در زمان
وزارت و امارت خواجه افضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار
شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مواخذ گشته مبلغ کلی فرود آورد
بعد از آنکه از خنگ محصل نجات یافت در زاویه عزلت بقیه عمر را بپایان رسانید **امیر کمال الدین حسین**
٭ پدرش مولانا کمال الدین اسماعیل طبسی الاصل بود و مادرش در سلک بنات سادات عظام
نیشابور انتظام داشت و آن جناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره مند بود و در علم جفر و تصوف دعوی
مهارت می نمود و بنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد و در ابداع مولفات لوازم فصاحت و بلاغت بجای آورده در
ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس بدربایجان شتافته چندگاه در ظل رعایت آن پادشاه
عالیجاه گذرانید و چون از آن مملکت بهراة آمد حضرت خاقان منصور امر شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار
مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری را بآنجناب مفوض گردانید و در سنه اربع و تسعمایه
منصب صدارت و رسیدن داد خواهان برای صواب نمایش تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا
در تاریخ صدارت آن صدر عالی قدر این رباعی نظم فرموده است **بیت** ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش
بر اوج صدارتی مه بدر قریش ٭ ای صدر قریشی لقب عالی قدر ٭ تاریخ صدارت تو شد صدر قریش
شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار
آن جناب خامه سخن گذار یک بیت بر لوح بیان می نگارد ٭ این باغ جهان اگر چه سان ارم شد بیرون گر باشد
روضه خلدش درون باغ ارم بیرون **خواجه شهاب الدین عبد الله** البیانی ولد ارشد خواجه شمس الدین محمد

مروارید بود در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابناء روزگار می‌نمود و طبع آن
از اقسام فضایل و کمالات بهره‌ور و ذهن دراکش نقاد فنون علم و هنر منثورات مؤلفاتش مثال سخنان پرنور
جواهر بلاغت آراسته و منظومات مشاکلش مانند لآلی بحر عمان از شوایب عیب و منقصت پیراسته رشحات
خامه بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب و لوایح کلک لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون زیب
و زیب در فن موسیقی و ادوار بقانون ادراک حوزه بر استادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار
اتباع و پیروی ملت نبی حجازی را پذیرفته   فصل ابوت نوآیین زد حیکت و دولت مدرک
بین زد جز لغابوئی علم لب نگشاد   پای از راه دین برون ننهاد   وآن روح جویبار فضل و افضال در چمن دو
و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافته در ریعان اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و مقدم بر اکثر صدور
توقیع کشید و چند سال در غایت اختیار بلوازم آن امر پرداخت و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین
نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبدالله از فهی سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا
فرمود و دو سه سال بی آنکه متعهد بمنصبی باشد ملازمت سده علیه سلطنت می‌نمود و بعد از مواخذه صدارت
خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب آمال و امانی آن صدر فضایل نصابی باوج شرف رسید و رجوع منصب سالت
و پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب سرکار سلطنت بود سرافراز گردید و پس از روزی چند
از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگه امرا عظام مهر زده بجای امیر علیشیر نقش خاتم آیین تزیین
داد و تا آخر ایام حیات خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب و نیابت آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود
و بعد از نوبت آنحضرت در گوشه انزوا منزل گزید و اکثر اوقات خجسته ساعات را بکتابت قرآن مجید
صرف نمود   و وفاتش در رجب سنه اثنی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم
امینی مرثیه در غایت جودت در سلک نظم انتظام داده مطلع آن قصیده اینست   گردون که مرکز
ستم و نقطه بلاست   یکدل که مبتلای غمش نیست در کجاست   و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته
صفات است در مرثیه مذکور سمت اندراج دارد که   مخدوم اهل علم جهانی جهان فضل

دردا که کوکب شرفش در وبال رفت   آمد ز اوج عزه قدم همچو روح قدس   در عالم مثال ولی بی مثال رفت   بر لوح دل
نوشت امینی بدود آه   تاریخ آنکه قدوه اهل کمال رفت   از نتایج طبع نقاد خواجه عبدالله دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات
که موسوم است بمونس الاحباب و رساله که مشتمل است بر حکایت و مشاهیر در میان فرق انام مشهور است و کمال بلاغت و فصاحت
آن منثورات و منظومات بر السنه و افواه اصحاب فطنه و انتباه مذکور و هو العفو الغفور **امیر صدر الدین ابراهیم الامینی**
والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب مولانا ابراهیم باکابر دوده
التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب هدایت شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شأنش در میان علما کالشمس فی وسط السما
هویداست بوثوق پیوسته و یک شعبه از نسب صاحب هدایت بشیخ ابو العلا محدث اتصال می‌یابد امیر والده
امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبد الرحیم بن مولانا عبد الله لسانی بوده که سالها بصدارت میرزا بابر
و میرزا علاء الدوله قیام می‌نمود و نسب مادر آن خجسته نسبت از یک جانب بمقتدای اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید
ابو الخیری می‌پیوندد و از یک طرف بامیر عبد العلی بزرگ که از نقبا مشهد مقدسه رضویه بود و سید کمال الدین عربشاه سبزواری
نیز در سلک اجداد مادر آن ستوده انتظام داشته و جمال حال ابراهیم سلطان همیشه بزیور شرف نسب آراسته است
بزیور فضل و ادب و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است و حسن سیرت و نفاذ سریرت دست پرورد عنایت
سبحانیست و بجودت طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل نفسانی ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم بدرجه
کمال ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از امثال و اقران ربوده در شعر و نظم و نثر و صنعت
مهارت موصوف و در شیمه چه در منزل بغایت بلاغت معروف جواهر زواهر منظوماتش کامثال اللؤلؤ المکنون
زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و لآلی درر عقود منظوماتش کانهن الیاقوت و المرجان مزین چهار
ابکار عرایس افکار   **بیت**   ای طبع تو مشاطه ابکار سخن   از رشحه کلک تو جهانی گلشن   از نظم تو آثار فضایل
ظاهر   وز نثر تو انوار بلاغت روشن   و آن جناب در اوایل جوانی چند سال بملازمت شاهزاده ستوده خصال ابو المنصور
مظفر حسین میرزا گورکان قیام می‌نمود و در سنه عشر و تسعمائه کمال قابلیت و صلاحیتش بر ضمیر پر نور خاقان
منصور ظاهر شده منصب صدارت خاصه موزرا برای صواب نمایش تفویض فرموده و امیر سلطان ابراهیم

تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات در غایت اختیار و لوازم اقتدار بلوازم آن منصب جلیل القدر اشتغال داشت
و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت و چون
سلطنت خراسان از آن دودمان عالی شأن بابوالفتح محمد خان شیبانی انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور
چند روزی بر افغه مولانا عبدالرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشه انزوا و عزلت منزل گزید
و در سنه ست عشر و تسعمایه که ماهچه لوای کشورگشای حضرت شاهی پرتو معدلت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور
انظار عنایات نواب کامیاب گشته بسیورغالات و انعامات مفتخر و مباهی شد و در سنه ست و عشرین و تسعمایه
از دار السلطنه هراة باردوی همایون رفته مجددا باصناف الطاف اختصاص یافت و تألیف تاریخ فتوحات شاهی برای صواب
نمایش تعلق گرفت و حالا بجد تمام و جهد الاکلام بآن امر اشتغال می نماید و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت
ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت دقیقه نامرعی نمی گذارد و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل والا نژاد رباعیاتی
است که در ترجمه دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدا المشارق و المغارب امیر المؤمنین و امام المتقین
ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام الملک الواهب در سلک نظم کشیده است و معانی بدایع آیات آن
اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان در سواد حروف پنهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانید و از جمله مؤلفات
خجسته صفات آن جناب دیگری رساله ایست که او در معارضه مهر و مکتوب بعبارت خوب و اسلوب مرغوب مرقوم
کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل گستری برافراشته
طبع لطیف بوتیمه کموکند وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال کرم
کردگار اکرم تا جهان باقی بود ممکن آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی در غایت عافیت و کام
روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از رشحات سحاب کلک گوهربار و قطرات غمام خامه گوهر نثار ریاض فضل و کمال
و گلزار جاه و جلال را ناضر و ریان گرداند بمنه و فضله والمدامة وحده ذکر بعضی از سادات و نقبا و مشایخ و علما و فضلا
که معاصر بودند با معز السلطنه و الخلافه سلطان حسین میرزا مقدم این طبقه عالی شأن و اشرف این طایفه عالی
مکان سادات عظام و نقبای کرام روضه مقدسه رضویه اند علیه الصلوة و علیهم السلام و در اکثر اوقات سلطنت

آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام الدین عبدالحی و امیر غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک در آن مقام بهشت نظام بمنصب جلیله کلانتر
نقابت منصوب بودند و چنانچه سزاوار علو مرتبت و سمو منزلت ایشان بود بمراسم آن امر قیام می نمودند و این سه نقیب والا
الرتبه از سایر نقبا سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادات صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و
همواره همت عالیه بر ترویج و تعمیر آن مزار قدس آثار و ضیافت صادر و وارد می گماشتند تفوق و تقدم ایشان بر نقبای
اقطار جهان مقرر و قدم دودمان و رفعت خاندان ایشان از آفتاب در وسط السماء ظاهرتر و حالا امر نقابت آن سده
سنیه و عتبه علیه تعلق باولاد امجاد آن سه بزرگوار میدارد و نتیجه آفریده از سادات روزگار نقش مصاحبت با ایشان در لوح
ضمیر بر لوح خاطر می نگارد سید غیاث الدین فضل بن سید حسن بمزید علم و نقابت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی
بود و در شاهد هراة و آن دیار در آن ولایت بلوازم منصب شیخ الاسلام و فیصل قضایای شرعیه اقدام می نمود سید کمال الدین
بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی گری سلوک نموده رایت جلادت می افراشت در
اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر می برد و بموجب فرمان واجب الاتصال جهت رسالت
خواجه عماد الدین محمود گاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبرگه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا
بفارس رفته در شیراز رحل اقامت انداخت و هم در آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خاطر از جهانیان
باز پرداخت قصیده شهرآشوب که در صفت اعیان و اشراف دار السلطنه هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست
و مطلع آن قصیده اینست که بیت شکر خدا که قاضی شهر هری منم ؛ در سلک آدمی صفتان حری منم ؛
امیر سید اصیل الدین عبدالله الحسینی بصفت اصالت و وفور جلادت و نجابت شأن و قدم دودمان موصوف و معروف
بود و در زمان سلطان سعید از دار الملک شیراز که وطن اصلی آن جناب است بهراة تشریف آورده اقامت فرمود
و در علم حدیث و تفسیر شبیه و نظیر نداشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تصنیف کتب مفیده و تألیف رسایل
شریفه می گماشت و در هفته یک نوبت در مدرسه مهد عالیه گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق می پرداخت
و در ماه ربیع الاول در میان میلاد با سعادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مواظبت نموده طوایف انام
را محظوظ و بهره ور می ساخت از مؤلفات آن سید ستوده صفات کتاب افادت آثار درج الدرر که مشتمل است بر سیر

سینهٔ خیر البشر و رسالات مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت
آن نسخ و السنهٔ افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آئین بریاض بهشت برین در مقدم ربیع الآخر
سنهٔ ثلث و ثمانین و ثمانمایه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خاطر اولاد و امجاد آن جناب توجه کرده سیورغالات سید
مرحوم را بایشان عنایت فرمود **مولانا شمس الدین محمد** بادکانی در سلک خلفاء شیخ زین الدین انتظام داشت
و همواره همت بلند بر اداء وظایف طاعات و عبادات می گماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقهٔ رشاد
و هدای نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک می نمودند و از فروغ باطن فرخنده بنیادش اقتباس انوار سعادت
کرده باوامر و نواهی خدام عالیمقامش مفتخر و مباهی بودند از آثار انامل فیاض جناب مولوی مخمس قصیده بوده و شرح منازل
السایرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس النفایس مسطور آنها که بحر قامت سرو تو مبتلا
گر راست بگویی همه کوته نظر انند و مولانا شمس الدین محمد در سنهٔ وفات یافته در خیابان هراة مدفون گشت و امیر نظام
علی شیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضاء خاطر عاطر ولد ارشدش مولانا حمید الدین کوشید
و مولانا حمید الدین مدة مدید در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک می نمود
و در سنهٔ سبع عشر و تسعمایه از عالم انتقال فرمود **مولانا کمال الدین عبد الرزاق** ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود ولادتش در دوازدهم
شعبان سنهٔ ۸۱۶ در هراة روی نمود و مولانا اسحق در اردوی همایون خاقان بمنصب قضا و امر پیش نمازی اوقات بسر کرد
و گاهی در مجلس اشرف علی توضیح مسایل و قرائت مسایل می پرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر
فی سنهٔ احدی و اربعین و ثمانمایه رساله که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حرف و اسم اشارت تألیف کرده شرحی نوشت
و دیباچهٔ آن انشاء منقح را باسم همایون خاقان سعید موشح گردانید تا آنکه بسعادت شرف دست بوس حضرت خاقان دریافت
و در اواخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه عمانی مامور گشته بجانب هند شتافت و دران سفر جناب مولوی انواع
غرایب و حالات عجیبه روی نمود آخر الامر قرین صحت و سلامت بخراسان آمد و بعد از فوت خاقان سعید بر سبیل
نوبت بعز ملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر و میرزا ابرهیم معزز شد و در زمان
سلطان سعید فی جمادی الاول سنهٔ سبع و ستین و ثمانمایه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت

و تا آخر حیات بدان امر اشتغال داشت و وفاتش در ماه جمادی الآخر سنهٔ سبع و ثمانین و ثمانمایه روی نمود و از آثار اقلام
بدایع انتمائش کتاب افادت ایاب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف بعظم وقایع
معمورهٔ ربع مسکون از زمان سلطان ابو سعید بهادر خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابو سعید گورگان مسطور
و اسمه بحقایق الاحوال و الامور **امیر محمد بن امیر هاشم** بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده
موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدتی بمنصب نقابت منصوب بود و بلوازم آن قیام می نمود و نسب
شریفش بسید اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف سادات نقباء خراسان انتظام داشت می پیوندد و سلسلهٔ
آباء سید اشرف بامام عالیمقام ابی عبد الله حسین بن امیر المؤمنین علیهم السلام ملحق می گردد **خواجه مسعود قمی**
از جملهٔ اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن مألوف بهراة آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر
اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم اشعار احوال خجسته مآل خود را باو رجوع
کرد و خواجه دران باب نزدیک بدو هزار بیت در سلک بیان آورد و قصهٔ یوسف و زلیخا و مناظرهٔ شمع و تیغ
و قلم نیز از جملهٔ منظومات اوست و این مطلع در دیوان غزلیاتش انتظام داشت **بیت** بی تو چون در گریه خوابم میبرد
خواب می بینم که آبم میبرد وفات خواجه مسعود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة روی نمود و در مزار سید سعید سال مدفون شد
مولانا محمد بن حسام الدین در میان مردم بنام ابن حسام اشتهار دارد و او را در نظم اشعار وقت بسیار بوده و پیوسته
در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیه و سایر ائمهٔ معصومین قصاید غرا نظم می نمود و آن ابیات بلاغت آیات حالا
بغایت مشهور است و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور و از جملهٔ مثنویات ابن حسام کتاب خاورنامه است
که بروزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و دران نسخه کمال شجاعت و کرامت امیر المؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده
وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنهٔ ثلث و تسعین و ثمانمایه در قصبهٔ خوسف که از مضافات قهستانست
بوقوع پیوست **قاضی نور الدین محمد الامامی** ولد ارشد قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین محمد امامی
بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی قیام نمود و در
فصل قضایای شرعیه غایت امانت و دیانت و دین داری و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر ساخت و در کمال

و در کمال جاه و جلال و وفور اختیار و استقلال بقطع و فصل مهمات و بلیه پرداخت مضمون حکم تعاون فاحکم بین الناس
بالحق همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایا فرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام تجاوز نمی نمود و بعد از
مدت مدید چهار سال که بآن شغل داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و در بیستم جمادی الآخر سنه ۸۱۵ دست قضا بسجل حیاتش
در نوشت و در کنار زرگاه بحظیره که از جهت همین مصلحت ساخته بود مدفون گشت و از قاضی نورالدین دو پسر ماند عالی جناب
معالی ایاب شیخ الاسلام ملاذ الانام صدر الشریعة والدین محمد و جناب فضایل پناه سیادت دستگاه جلال الدین محمود
مد ظلهما الی یوم الموعود و این پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشت
سیورغالات و معافیات حضرت اقضی القضاتی بدیشان تعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام **خواجکی قاضی** اشتهار
یافته بمنصب قضا منسوب شده در فیصل قضایا اقتدا بسنت سنیه آبا عظام و اجداد کرام خویش کردند و چون
سلطنت مملکت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان بمحمد خان شیبانی انتقال یافت بدستور معهود آن امر جلیل القدر
تعلق بخواجکی بود و بعد از آنکه عرصه ممالک خراسان از فروغ ماهچه لوای جهانگشای حضرت شاهی صفت آفتاب
پذیرفت و قدم خاندان اعظم دودمان و کمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجکی نزد آفتاب
کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دار السلطنه هراة و مضافات مفوض برای صواب
نمایش شد و چون آن عالی جناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر به انجام
اشتغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرمود و دست از آن کار باز داشت و مضمون این بیت را که **بیت**
ز منصب روی در بی منصبی نه ∴ که از هر منصبی بی منصبی به ∴ مطمح نظر خجسته اثر کرد و همت عالی نهمت بر ادخار
مثوبات اخروی گماشت و حالا آن عالیجناب و برادر خجسته سیرش در غایت اعزاز و احترام و در نهایت اجلال
و اکرام در وطن مالوف و مسکن معهود خود یعنی دار السلطنه هرات حمیت عن الآفات تشریف شریف دارند و طوایف
انام از خواص و عوام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای می آرند
قاضی شمس الدین عبدالله خلف صدق مولانا جلال الدین ابو سعید بن مولانا شمس الدین عبیدالله بن قاضی آن که
محمود الامامی بوده و در زمان خاقان منصور چند گاه در بلده هراة بلوازم منصب قضا قیام می نمود و مدتی دیگر در مدرسه

شریفه سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید فی شهور سنه ... علم عزیمت بعالم آخرت
برافراشت **مولانا یوسف بدیعی** از ولایت اندجان بوده و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب
فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراء النهر بهراة تشریف آورده در ظل عاطفت مقرب
حضرت سلطانی آرام یافت و از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین
قواعد معمایی رساله مفیده تالیف فرمود و این مطلع از جمله منظومات اوست **مطلع** که بدین آب و هوا
کوثر بود منزلگهم ∴ نی زلال خضر ... دم مسیح اللهم و فاتش در شهور سنه سبع و تسعین و ثمانمایه روی نمود در
سرخس و در مزار فایض الانوار حضرت آثار شیخ لقمان پرنده قدس سره مدفون شد **حافظ غیاث**
قدوه ارباب علم و عرفان ∴ و عمده محدثان زمان خود بود و در ایام سلطنت حضرت خاقان منصور مغفور
مبرور سالها بسیار در دار السلطنه هراة حمیت عن الآفات و البلیات بافاده علوم دینی و معارف
یقینی قیام و اقدام می فرمود و مردم بار آمده شد بود و فاتش در سنه سبع و تسعین و ثمانمایه تجربه اتفاق
افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گردید والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین
مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی لمعات فضایل و کمالات آن جناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب
منور عرصه مسکون است و رشحات اقلام فیض انجام آن زبده مشایخ و شاب لسان قطرات سحاب حضرت
بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر در شب فروز و از لآلی نثرش عرصه عالم جان
جواهر اندوز تصانیف او در اقسام علوم بحدی و در ترصیف خزاین معانی بعدی که لاجرم حاجت بآن نیست که
خامه دوزبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید و با تامل سعی و اجتهاد ابواب
مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب بینش و ایقان برگشاید **بیت** چه حاجت که کلک بلاغت مآب ∴
نویسد که عامست فیض سحاب ∴ چه حاجت که گوید از نور مهر ∴ منور بود عرصه سپهر ولادت با سعادت
آن جناب در شب بیست و سیوم شعبان سنه سبع و عشر و ثمانمایه در قصبه خرجرد جام اتفاق افتاد و پس
وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطه مناسبت اصلی

و ملایمت جبلی در مبادی سن صبا دست از نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم را نضرت و نضارت
بخشید و مهارتش در آن فن بمرتبه رسید که دیوان اشعار متقدمین و متاخرین را از درجه اعتبار ساقط
گردانید و در زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی آن پادشاه وافر بهتر حلیه حلل را در فن معما نظم
بدایع آثار ساخت و در زمان سلطان سعید سلطان میرزا ابو سعید بترتیب دیوان اول و تالیف
بعضی از رسایل پرداخت سایر مولفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور صفت تحریر
یافت و لوایح آن کتب آثار و رسایل اعجاز کردار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تافت میان
جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعده مودت و ارتباط استحکام لا کلام داشت و آن جناب در
اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکوکیش را بر لوح بیان نگاشت مصنفات مرغوب
حضرت سلطانی نیز بتعریف و توصیف آن حاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و هر کس که بمطالعه کتب آن دو
بزرگ فایز شده راقم حروف را درین دعوی راست گوی می شمارد وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن
روز جمعه هجدهم محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه روی نمود مدت حیات آن جناب هشتاد و یک سال
بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی
ارکان ملک و ملت بمنزل شریف آن جناب تشریف آورده در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج
سنن سید المرسلین سعی نمودند و نعش او را بعیدگاه برده و نماز گذارده تحت مولانا سعد الدین کاشغری
باز آوردند و در پیش دفن کردند و حضرت خاقانی و مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اشراف
و سادات و علما اطراف را در عیدگاه هرات جمع ساخته و جهت ترویح روح حضرت مولوی با طعام
طعام و ختمات کلام قیام و اقدام نمودند و امیر علیشیر در مرثیه مولانا عبد الرحمن ترکیبی در سلک
انشا کشید و مطلعش بر خاطر کوربود بثبت گردید **بیت** مردم از انجمن این چرخ جفایی دگر است ::
بر دل انجم از داغ بلایی دگر است :: و تاریخ وفات مولانا عبد الرحمن را افاضل آن زمان بعبارات مختلفه
در سلک نظم انتظام دادند از انجمله مولانا الوزی که شاعری بدال وش بود و نظمی دلکش داشت این قطعه

بلوح بیان نگاشت **سه** جامی که بود مایل جنت مقیم گشت فی روضة مخلدة ارخها السماء کلک قضا نوشت
روان بر در بهشت بار بحز و من دخله کان آمنا **خواجه قطب الدین احمد الجامی** مقتدای اولاد امجاد
شیخ الاسلامی احمد الجامی است متقی بود و از ثبات اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت شان ممتاز و مستثنی
می‌نمود سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی می داشت و همواره خوان احسان گسترده
همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد می گماشت و چون آن جناب از جهان گذران بمقتضای حیات انتقال
نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت و اعتبار و اختیار او در آن ولایت از امثال
و اقران درگذشت اما بواسطه صفت مشرب گاهی با شاهزادگان عالیمکان مصاحبت میفرمود و بخلاف
طریقه آبا و اجداد بجرعه شراب ناب جام می پیمود و در صفت جود و سخاوت و سلوک طریق بذل و مروت
عدیل و نظیر نداشت و مادام الحیوة انجار از جهت حاصل می کرد صرف آینده و رونده نموده تخم محبت و اخلاص
در زمین دل همگنان می کاشت **خواجه عبد العزیز جامی** بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته
ساعات باداء وظایف طاعات و عبادات صرف می نمود در سلوک ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان
سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام می کرد و همواره بر سجاده پرهیزکاری و دینداری نشسته
شرایط افادت علوم ظاهری و باطنی بجای می آورد **مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی** ولد مولانا
جلال الدین مطهر باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود و در فن
انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس خاقان منصور چند گاه
همت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون از انشای گذارش حکایات در ایراد تشبیهات
و استعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نپسندید و آن امر را برای صواب نمای دیگری
مفوض گردانید و خواجه مجد الدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب
مولوی از شنیدن سخنان مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته با وی هزل می نمود و آن جناب با خواجه نظام الملک
و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک می داشت و بنام ایشان ترسلات تالیف کرده یادگار گذاشت

و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین
حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده و الحق درین ابیات کمال فصاحت و بلاغت
ظاهر گردانیده شعر دو برادر با هم از آن ارزانی که از قدر آمدند : آن که وزارت را مآب و این امارت را مآل :
آن کمال دولت و دین در سرای رشید : وین رشید ملک و ملت در نهایات کمال : هم بود از روی آن صبح سعادت
را فروغ هم بود از رای این خورشید دولت را جمال بر سپهر زندار مهران در علا دین در علو برترند از برگان آن
در سخا این در نوال از جناب آن نکو نامی کرد دولت اجتناب وز کار این نکو نامی یافت اقبال انتقال آن
بود خورشید منظر این بود برجیس قدر آن بود محمود طالع این بود مسعود فال ماه و جاه و حشمت آن باد فارغ از کسوف
آفتاب دولت این باد ایمن از زوال قاضی نظام الدین محمد ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی
محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقها زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت اما
قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر : و فتوی بر اکثر علما ایام دولت خاقان منصور
فایق بود و مدتی مدید در مدرسه غیاثیه و مدرسه اخلاصیه بر اسم منصب تدریس قیام می نمود و چون
از آن منصب استعفا نمود خاقان منصور آن جناب را بتکلیف موفور قاضی دار السلطنه هراه گردانید
و قاضی نظام الدین بروجهی در قطع و فصل قضایای شرعیه طریق اجتهاد مسلوک داشت که قضیه امانت
و دیانت شیخ قاضی منسوخ شد و وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم سنه ستعمایه دست داد و راقم حروف
را نظم این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد رباعی آنکس که شریعت بنظام از وی شد :
از حکم قضا بسجل عرش طی شد : از صفحه دل چو محو شد نام نظام : و تصحیح پذیرفت که فانی کی شد
مولانا نظام الدین الفراهی برادر قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقوف
می نمود در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفه تحریر می نگاشت در
ایام جمعه بعد از ادای نماز در مقصوره مسجد جامع هراه وعظ در کمال تأثیر میگفت و در غرر معانی آیات
و احادیث را بالماس طبع لطیف می سفت باعاظم امرا و نوئینان که در مجالس وعظ او می نشستند

منقبت می گشت و از روی تعصب آن طایفه سخنان درشت که بر زبانش میگذشت و آن جناب بعد از فوت برادر
بموجب تکلیف خاقان والا که مدت یکسال صاحب منصب قضا بود و آنگاه ترک آن امر داده هر چند که دیگر مباشر
گردند قبول نفرمود از آثار قلم لطایف نگار مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهور است
و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوات بروایات مختلف دران نسخه مسطور و مولانا معین در شهور سنه
سبع و تسعمایه مریض شده درگذشت و در مزار سرخ باغ خواجه عبد الله انصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت
مولانا شمس الدین محمد استرابادی در ایام جوانی تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام نمود و در میدان
درس و افاده از اماثل و اقران و قصب السبق در ربود و آن جناب بحسن محاورت و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی
مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنه هراه بر نشر فواید علمی همت میگماشت و در ماه جمادی الاخری
سنه تسعمایه پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده در روز پنجشنبه دران جناب باد فنا داد مولانا شمس الدین محمد
بن مولانا شرف الدین عثمان در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علما زمان ماوراء النهر بود
بلکه معتقد افضلا هر شهر در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه کعبه گشته و از حج اسلام شده بدار السلطنه هراه
رسید و منظور عنایت خاقانی و ملحوظ عین رعایت مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک با مضا رسانید
و بعد از مراجعت در دار السلطنه هراه توطن نموده و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه اخلاصیه بنشر فواید
علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی میفرمود و آن جناب که بمولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی
و کبر سن و وفور تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعمایه رایت
رحلت بعالم آخرت برافراشت مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی بوفور علم و سرعت فهم و جودت
طبع از اکثر فضلا دانشور ممتاز و مستثنی بود و بسبب شرب و میل بصحبت اهل طرب از عدم تعیین بر تمامی ظرفا
سرور فایق می نمود و مدتی مدید تدریس مدرسه خاقان سعید مغفور و خانقاه خلاصیه مقرب الحضرت سلطانیه تعلق بآنجناب
میداشت و بعلم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبه علوم می نگاشت ارتحال مولانا برهان الدین
از جهان محنت آئین بخلد برین در ماه رمضان سنه اثنی و تسعمایه بوقوع انجامید و از نتایج طبع او رساله ایست که

که در فن معما در زمان ابو القاسم بابر میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما گردانید **حضرت مخدوم امجد امیر خواند محمد**
از سایر اولاد عظام امیر خداوندشاه بلکه از اکثر علما و فضلای زمانه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم
امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح
خاطر نگاشتند و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور
اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات در خبر داشت که در بیان
بیان فصحا توضیح آنرا کما ینبغی از جمله محالات میشمارد تالیف کتاب امارت مآب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی
برهانیست معین و لطایف عبارات آن نسخه فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلیست مبرهن و راقم حروف
نسبت بآن حضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردانش می‌شمارد سبحان الله
غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبی است و اقتباس ذره از خورشید والا غایت بوالعجبی **بیت**
چه نسبت ذره را با مهر انور ❊ نمی‌شاید خزف در عقد گوهر ❊ اگر خواهم که باشد آب رویم ❊ نمیگویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم غلام کمترینم ❊ بگرد خرمنش خوشه چینم ❊ غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخنگوی در این مقام
بمثل این در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب‌جوی بنابر نسبت
مذکور بخودستایی حمل نمایند و گفتار این مقدار را داخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از
اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت ابوی مخدومی را در اواخر ایام حیات میل
بانقطاع و انزوا شده و از اختلاط خلایق دامن همت در چیده مدت یکسال در کازرگاه گذرانیدند و اکثر اوقات
را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند و در ماه رمضان سنه اثنی و تسعمائه بواسطه عروض
مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم
ذی قعده سنه ثلث و تسعمائه از محنت آباد جهان بریاض راحت افزای جنان انتقال فرمودند و فات آنحضرت
در سن هفتاد و شش سالگی دست داد و دفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا قطب الدین**
محمد آدم اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود در معالجه مرضی و ازاله علل مسابله بیمن انفاس مسیحا ظاهر

می‌نمود اما بصفت حسن خلق اتصاف نداشت و در اوایل سنه اربع و تسعمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت
مولانا شمس الدین روجی مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و قریب هفتاد سال در سلوک
طریق هدایت و تتبع سنن سنیه حضرت رسالت علیه السلام والتحیه سعی نمود و جمعی کثیر از درویشان و طالبان طریقت
ایشان هر روز بآستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادات کرده
گروه بمرادات فایز می‌گردیدند و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنه اربع و تسعمائه مریض گشت و در ایام ناتوانی
بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام
بجای آورند و در هر موضع صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی
حق را لبیک اجابت گفته امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان همراه نعش مغفرت
صفاتش را بعیدگاه هرات بردند و نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری دفن کردند اما پس از روزی
چند بعضی از مریدانش بی تفتیشی بآن مقبره رفته و آن پیر عزیز را از قبر بیرون کشیده بکازرگاه نقل نمودند و نزدیک بمزار
مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری تختی ساخته دفن فرمودند و این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان
ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و روز و ماه و سال آن واقعه را در یک مصراع بسر حد ظهور رسانیده
آن پیر که سر عشق او را ❊ از عین شهود بود مشهود ❊ منسوب بروح و در حقیقت ❊ ز نسبت هر دو کون مفقود
شد سوی جنان و گشت تاریخ ❊ شنبه ز صوم شانزده بود **مولانا میر حسین معمایی** در ترکیب نفس نفیس لطیفه باطن
شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای
ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه ساکن بود و بطلب علم مشغولی می‌نمود و در
اکثر متداولات فنون معقول و منقول را مطالعه فرموده مهارتش در فن معما بجایی رسید که رقم نسخ بر گفتار
مهره آن صنعت کشیده در سنه اربع و تسعمائه بمرض اسهال درگذشت و در گنبد مدرسه مذکوره مدفون
گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد رساله‌ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام
منظوم و منثور آن نسخه کمال لطافت و بلاغت ظاهر گردانیده و مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق

قطعه بخاطر رسیده بود ثبت آن درین مقام مناسب نمود شعر مظهر خلق حسن میر حسین * سید فاضل خجسته

صفات کرد رحلت بسوی خلد برین * یافت از حادثه دهر نجات * نور رحمت چو بر وی نازل شد * نور رحمت شد تاریخ

سال وفات مولانا کمال الدین مسعود شروانی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علماء زمان خود بود و در درس

سایر علوم معقول و منقول کمال وقت و لطف طبع ظاهر می نمود و سالها در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا و مدرسه

اخلاصیه و مدرسه الحضرة السلطانیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس

مدرسه گوهرشاد بیگم داده در مدرسه غیاثیه علم افادت برافراشت و در روزی که آن جناب را در آن مدرسه اجلاس

میکردند امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علماء دار السلطنه هراة مجتمع گشتند چون یکی از شروط وقفیه

آن مدرسه آنست که اعلم علماء خراسان در آنجا مدرس باشد در آنروز مولانا کمال الدین مسعود بقصد تعریض

دانشمندان خراسان کرده آیه انی اعلم ما لا تعلمون در موقف و آنمقدار از نکات بدیعه و معانی سر نقد ادا نمود

که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت و آثار قلم افادت رقمش حاشیه شرح حکمت عین و بعضی دیگر از رسایل در میان

طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت اشعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور بیت بسوز سینه

بستان برفت می ناب * که نیست سوز مرا ساز کار غیر شراب * انتقال مولانا مسعود شروانی از جهان فانی

بعالم جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود و در مزار پیر سیصد ساله مدفون شد مولانا خلیل الله

ولد مولانا فاضل سمرقندی بود و در اوایل حال ملازمت میرزا ابابکر میرزا بن میرزا سلطان ابو سعید قیام

می نمود و بعد از واقعه شاهزاده بدار السلطنه هراة شتافت و آغاز درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت

سلطانی بر وجنات احوالش تافت و مدتی در مدرسه شیرلغه گوهرشاد آغا و خانقاه خلاصیه بتدریس

و افاده اشتغال داشت و الحق در آن اوقات طلبه علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی

از امثال و اقران تفوق می افراشت اما چون بشرب مدام مشغول می نمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده

بنفیش حکم فرمود و آن جناب از هراة به بلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان

میرزا بسر میبرد و در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافت و روی بقندهار آورده در ظل عاطفت

امیر خسرو شاه می بود تا آن زمان که از عالم انتقال فرمود مولانا مسیح الدین حبیب الله برادرزاده مولانا حسین طبیب بود

که در زمان میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابو سعید از سایر اطباء زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت

می ربود و مولانا حبیب الله نیز در معالجه مرضی ازاله علل برایا آثار نفس مسیحا ظاهر میکرد و از مبادی ایام خاقان

منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار می گذرانید و با وجود حصول تقرب بدرگاه خلافت پناه و

وفور اسباب مکنت و جاه بطیب نفس و بشره شکفته ببالین فقرا و مساکین تشریف می برد و از روی طوع

و رغبت بی کلفت در معالجه درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنه مولانا حبیب

نبضش از قانون انحراف جست و بمرض اسهال که مدتی مبتلا شده بجوار مغفرت الهی پیوست مولانا حسنشاه

شاعری بود بلیغ و شیرین کلام و از حیثیت فوت بدیهه سر خیل افاضل شعرا ایام همواره ابیات ظرافت آمیز اشعار

و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان می نگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از دقایق مزاح و نکته پردازی نامرعی

نمی گذاشت ولی شاید که تکلف در آن شیوه بی مثل زمان خود بود چنانچه درین باب این بیت نظم نمود

شعر در شعر و در ندیمی و در فضل و در ادب * لی دعوی کی چو بنده درین دهر دون * و مولانا حسنشاه در اوایل

ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بسر برده بتحصیل لطف طبع و حسن تقریر زنگ ملال

از مرآت ضمیر آن شهریار کشورگیری می سترد بیت در آن اثنا روزی سخن بذکر سعادت ملوک رسید و مولانا حسنشاه

بهریک از حسنات سلاطین ماضیه را بعضی منسوب گردانید و میرزا محمد در آخر مجلس از وی پرسید که مرجع عیب دایم

جناب مولوی جواب داد که غیر کاهلی هیچ منقصتی در ذات شاهانه نیست بادشاه گفت که کسالت ما از کجا دانستی گفت

که ده هزار دینار بمولانا حسنشاه دهید و می گوید میرزا محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاده چهار دینار بمولانا

حسنشاه عنایت کرد مولانا گفت اینک از غایت کاهلی در میان راه ماندی و مولانا حسنشاه بعد از شهادت

میرزا محمد در دار السلطنه هراة متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط سلوک داشته بفراغت

اوقات می گذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو التفات خاطر امیر

نظام الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته بقرب حضرت سلطانی را ملازمت

می کرد و بتقریبات وجهه تشحید خاطر عاطرش ابیات در سلک نظم می آورد از جمله آنکه نوبتی داروغه هراة بموجب
فرمان خاقان حمیده صفات وسمه کبود را که ضعیفه بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه مظهر عودی که خدمت
امیر علی شیر شافعه منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمس مبذول افتاد و همان زمان مولانا حسنشاه
بمجلس درآمد و همان التماس کرد و مقرب حضرت سلطانی جواب داد که آنخانه تعلق بخواجه مظهر گرفت مولانا
حسنشاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد رباعی در شهر اگر مظهر عودی هست زهره دو رقص کس نیارد
بر لبت هر قحبه که از شهر برونش کردند این قحبه زن آمد و بجایش بنشست دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان
حسن ارسنکی مقرب حضرت سلطانی جهت تزویج روح او ترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان
بران آغاز سرانجام اسباب و مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدر خانه او می آمد و خبری گرفت که آش
بکجا رسید قضارا در روزی که آش می کشیدند او را مهمی روی نمود در وقتی که بملازمت امیر علی شیر آمد که طعام
باتمام سو بسته بود لاجرم متأسف گشته این رباعی بر زبانش گذشت رباعی دیدا آمدم ز غصه و غم خوردن
دانم بیقین که جان نخواهم بردن یک آش که برای من فکر کنید کز غصه این آش بخواهم مردن وفات مولانا
حسن شاه در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود مدت عمرش زیاده از صد سال بود میر حاج بشرف
سیادت وصف زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام قصاید
غرا بر لوح بیان می نگاشت و تخلص او در قصاید و غزلیات السنی بود و قصه لیلی مجنون را بنظم آورده با
مطلب افتتاح نمود بیت ای عشق تو را جهان طفیلی مجنون تو قصد مرا میلی مولانا کمال الدین حسین
الواعظ در علم نجوم و انشا بی مثل زمان بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری می
نمود با آواز خوش و صوت دلکش می پرداخت و بامر نصیحت بعبارات لایقه و اشارات فایقه معانی
کلام الهی و غوامض اسرار حدیث حضرت رسالت پناهی را مبین می ساخت صباح روز جمعه در دار السیاده
سلطانی که در چهار سوق بلده هراة واقع است بوعظ مشغولی می کرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع
امیر علی شیر بلوازم آن کار شرط اهتمام بجای می آورد و در روز سه شنبه در مدرسه سلطانی عظمی کفت

و چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد و ایضا در اواخر اوقات حیات چندگاه در روز پنجشنبه
در حظیره سلطان احمد میرزا باین امر پرداخت و چون متقاضی اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمائه مهر سکوت
بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آثار خامه بلاغت
آثارش بیشمار از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق
محسنی و اختیارات در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس
النفایس مسطور بیت سبزه خطا ز مشک تر غالیه بر قمر مزن سنبل تاب داده را بر گل و نسترن مزن و در این
تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه که این اجزا سمت ترقیم می یابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین
قائم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف فیوضات است بنصیحت
فرق عباد می پردازد بحق و ران امر ما حسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق بر اماثل و افاضل می افرازد و از
سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام دارند و همواره نقش متابعت سنن سنیه مصطفویه صلی الله علیه و آله
و سلم بر لوح خاطر عاطر می نگارند از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود و ایاز که بر وزن لیلی و مجنون در
سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج
و مذکور میر عبد الجلیل در سلک دانشمندان متعین انتظام داشت و چندگاه در دار السیاده سلطانی
بتعلیم دانش نقش افاده بر صحیفه خاطر طلبه می نگاشت وفاتش در سنه احدی عشر و تسعمائه اتفاق
افتاد و جهة ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی تحریر این قطعه زبان گشاد قطعه
افسوس از آن سپهر دانش کش بود جواهر شیوه اتفاق زان عبد جمیل گشت نامش کارا آینه
شد بحسن اخلاق تاریخ وفات او خرد گفت علامه بی مثال آفاق مولانا نظام الدین عبد الحق
از اکابر مفتیان دار السلطنه هراة بمزید فقاهت ممتاز بود و چندگاهی بمنصب قضا سرافراز گشته بفیصل
قضایای شرعیه قیام می نمود مولانا سیفی در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مألوف و مسکن معهود
او بود بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علی شیر آرام یافت

احیاناً بملازمت آستان سلامت آشیان نیز اقدام میفرمود و بعد از چند سال بمقتضاء حدیث حب الوطن
روی بما وراء النهر آورد و بشرف استادی شاهزاده سعید بایسنغر میرزا مشرف گشته دو سه سال در خدمت آن
حضرت بسر برد و چون میرزا بایسنغر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید مولانا سیفی در بخارا ساکن
گشت تا آنزمان که دست قضا سجل حیاتش در نوشت و آن جناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است
از آنجمله این دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد شعر ای ترا همچون دل عشاق پریشان کاکل : قامت فتنه و سر دفتر دوران
کاکل قامت نیست که بر گرد سر شمع بود : حلقه حلقه لب آن مه تابان کاکل و ایضاً مولانا سیفی در باب ارباب
صناعات دیوانی علی حده اختراع نموده دران منظومات امثال و معانی بدیع درج فرموده از جمله این ابیات
این مطلع بغایت مشهور است شعر تا بنقد جان بت خبازنان میدهد : عاشق بیچاره نان میکوبد و جان
میدهد : مولانا ریاضی : از مشاهیر شعراء خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال
مینمود و چندگاه قضاء ولایت زاوه و محولات که منشأ و مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه شکایت
کلانتران آن ولایت ازان امر معاف شد و همگی همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست
ملک شستی بآب خضر اگر دامان من بودی : بسوزم دست دور از دامن جانان من بودی : شیخ صوفی علی
در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین خافی انتظام داشت و از اوایل ایام صبا تا نهایت اوقات شیب
همواره همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات می گماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه
آن جناب ساکن می شدند و اوقات شریف را مستغرق ذکر الهی گردانیده از باطنش اقتباس انوار سعادت
مینمودند و شیخ صوفی علی در آخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته در گذشت و در حظیره که خواجه
جلال الدین عطار است در سر خیابان ساخته مدفون گشت خواجه منصور بلخی : مدتی مدید در ملازمت آستان
سلطنت آشیان خاقان منصور بسر برد و حسب الحکم پرسیدن مهم دادخواهان مشغولی می کرد و از نظم اشعار
وقوفی تمام داشت و همواره غزلهاء دلفریب بر لوح بیان می نگاشت و این مطلع از جمله ابیات اوست
شعر پرده لاله تهی دیدم و آغشته بخون : یاد دم آنکه مرا رفته دل از پرده برون مولانا نظام الدین

استرابادی سرآمد قصیده گویان زمان خود بود و گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود و این مطلع از منظومات اوست
بداغ دل درین بستان سرای عالم فانی نهال آرزومندان کنار آب حیوانی مولانا محمد بدخشی بحلاوت گفتار و نکات
اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن می گماشت مدت سی سال در ملازمت امیر
نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و چند رساله در علم معما برقوم کلک فصاحت انتما گردانید از جمله معمیات
آن جناب این معما باسم حبیب در خاطر بود شعر ز انجاله بر لبها خندان : جای شد بطرف آب حیوان
نورالدین محمد : نبار نگاهی از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین بتحصیل قیام نموده بتکمیل علوم موفق گشت و در مدرسه
شریفه سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چندگاه ازان امر معزول
گردید بنا بر آن فی سنه ۹۰۵ ازان بلده فاخره هرات بقبة الاسلام بلخ رفته منظور نظر عاطفت سلطان بدیع الزمان
میرزا گشته در مسجد جمعه آن بلده آغاز درس افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان میرزا هفته ای نوبت بآن درس
تشریف میبرد و نسبت بجناب مولوی غایت تعظیم و تکریم بجای می آورد و دران اثنا مولانا نورالدین محمد بواسطه
حب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان بعدالت
مرو مفوض کرده و میرزا بدیع الزمان این ملتمس بعز اجابت اقتران داده بسبب دخل دران مهم جناب مولوی را
ترک تمام دست داد و کار بجائی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و تتمه اوقات حیات در ملازمت اولاد
امیر ذوالنون بپایان رسانید و وفاتش در شهور سنه ثلاث عشر و تسعمایه در قندهار وقوع یافت و بانجا مدفون شد
مولانا معین الدین اسفزاری عمده فضلاء زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود از حسن خط تعلیق
بهره تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم آن فن می گماشت از جمله مؤلفاتش تاریخ بلده هرات و رساله
مشتمل بر منشآت مناشیر و مکتوبات در میان مردم مشهور است و از اشعارش این مطلع بر السنه افواه
مذکور شعر ز بس سیه است اگر می بینی بچشم مردمی پیکر که از خونهای چشمش می کند خاک سیه بر سر مولانا حاجی
محمد نقاش ذوفنون زمان خود بود و پیوسته بتعلیم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر می نمود و
در فن تصویر و تهذیب مهارت تمام داشت و چندگاه همت بر تحقیق چینی فغفوری می گماشت و بعد از تجربه

بسیار و از کتاب سفت بی شمار جسم ظروف و اوانی که میساخت اعجوبه بغایت شبیه گشت اما رنگ و صفای چینی
نمی یافت بود و از جمله مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانه جناب امیر علی شیر ترتیب
نموده و دران صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را
یک نوبت بر نقاره که پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت می کرد و علی هذا القیاس
و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علی شیر بود و آخر الامر از ان جناب رنجیده در شهور سنه اربع و تسعمائه
که بدیع الزمان میرزا بمحاصره بلده هراة اشتغال داشت بلشکرگاه آن شاهزاده پیوست و بهمان منصوب گشت
و در اوایل زمان استیلاء ابو الفتح محمد شیبانی درگذشت **خواجه میرک نقاش** در علوم تصویر و تذهیب
نظیر نداشت و در فن کتابه نویسی ایات بی مثلی بر می افراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست
وفاتش در زمان تسلط محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست **مولانا بنائی** ولد استاد
محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل حاصل نموده از علم تصوف و موسیقی بهره تمام داشت
و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علی شیر رنجیده بعراق رفت و ملازمت سلطان یعقوب
میرزا پرداخت آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمد و چند گاه دیگر در بلده هراة متوطن گشت
و کرة بعد اخری از ان امیر صافی ضمیر غباری بر خاطرش نشسته بسمرقند شتافت و دران ولایت پرتو التفات
سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافته و چون آن ملک بحیز تسخیر محمد خان شیبانی درآمد در سلک خواص
بارگاه سلطنت ملازمت میکرد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه باولادش پیوسته در سالی که امیر جهان
بانی امیر نجم ثانی ببرهان واجب الاذعان حضرت شاهی دین پناهی لشکر بما وراء النهر کشیده و قرشی را گرفته دران
بلده قتل عام بوقوع انجامید نهال حیات مولانا بنائی بزخم تیغ ملازمان عظام صفت انهدام یافت و دیوان
اشعارش در بلاد خراسان و ما وراء النهر مشهور است و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا
بنائی در اواخر اوقات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده و دران غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص
فرموده **شیخ الاسلام الامجد** مولانا سیف الدین احمد علامه عرصه عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود بنهایت

امانت و دین داری موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف در علم تفسیر و حدیث و فقه
بی شبهه و بدل و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علماء زمان افضل و آن جناب بعد از فوت والد ماجد و جد
مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرد
و قریب سی سال در خطه خراسان لوازم تقویت شریعت مطهره بجای آورد و در ماه رمضان سنه ست
عشر و تسعمائه بواسطه سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی باعدام و مصادره آن
جناب صدور یافته و هم دران ایام بتقدیر پادشاه قدیر گشته بعالم آخرت شتافت مدرسه که بر نزدیک
مسجد جامع هراة بنواحی درب خلیفتان واقع است از آثار جناب شیخ الاسلامی است و بعضی از رسایل و حواشی
که در اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه علوم مشهور است و سخنان آن رسایل بر الواح خواطر مسطور
در علم حکمت و ریاضی بی شبهه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان دعوی تفوق
می نمود و بصیام دهر روزگار می گذرانید و همواره بوظایف طاعات و عبادات مودی می گردانید
در زمان خاقان منصور در مدرسه سلطانی نیز رایت افادت بر افراشت و در کرت ثانی که ماهچه علم ظفر آثار
نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایت خراسان انداخت میر مرتاض بسبب تعصب در مذهب تسنن
از هراة بجانب قندهار شتافت و هم دران ولایت وفات یافت **خواجه عماد الدین عبد العزیز**
المشتهر بمولانازاده ابهری عالمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت می نمود و
در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علی شیر مشکوة را شرح نوشت اما پیش از انکه آن کتاب بنهایت
یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت سالها در مدرسه خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسه
سلطانی و خانقاه خلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و در همان سال که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار
رفت مولانازاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت و دیگر از وی خبری پیدا نشد **مولانا فصیح الدین**
صاحب دارا بمزید طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلاء استرآباد
بود و در فن شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام ظاهر میکرد و در نظم قصاید و معمیات

نهایت بلاغت بجای می آورد و در اکثر اوقات ایام شریف را بخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد
و بعد از فوت آن جناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت و داروغهٔ
کتابخانهٔ همایون شد و در سلک انجمن رایت تقرب برافراخت و از جملهٔ لوامع اشعار مولانا صاحب
قصیده ایست که در مرثیهٔ مقرب الحضرت السلطانیه در سلک نظم کشیده و حروف مصاریع اول تمامی
ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد و حروف مصاریع آخر از تاریخ وفات
آن جناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست فوت مولانا صاحب در سنه سبع و عشر
تسعمایه بولایت استراباد دست داد و از معمیاتش این معما باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد
بیت آن ترک پری پیکر خورشید لقا ؛ تا بند پی تاراج دلم عشق نما ؛ بشکرد دل ویران مرا کان عیار
در دانهٔ نهفت باز پس آورد بجا **مولانا محمد طالب** طالب علمی خوش طبع بود و در فن معما
از امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت
اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آن حضرت محروم ماند بدرگاه عالم پناه حضرت پادشاهی
ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب برافراشت و در شهور سنه ثمان عشر و تسعمایه که میان عبید الله
خان و آن پادشاه عالیشان در ماوراء النهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در معرکه شربت شهادت
چشید از نتایج طبع آن جناب رساله ایست در فن معما در غایت رفعت و لطافت و از منظومات
مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج شده بیت چو در روی خوب تو دیدم برفت از دل من
محبت همه اشیا بغیر وجه حسن **مولانا کمال الدین حسین** ابیوردی در سلک فضلا و سادات خراسان
منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از ابیورد بهراة آمده بتحصیل علوم مشغول شد و در آن اثنا بمجلس شریف
کیچک میرزا افتاد و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش بگشاد
اما در وقتی که میرزا کیچک عزیمت حج فرمود امیر حسین ابیوردی مرافقت نمود و بعد از رفتن شاهزاده از
توقف پشیمان شده از عقبش بشتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر بلکه دیگر بخدمتش نتوانست رسید

و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد و در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت
و چند سال در آن مملکت اوقات گذرانید و بوطن مألوف باز آمده بخدمت امیر علیشیر پیوست و مطمح نظر
التفات شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن اوان که بملازمت امیر علیشیر بود
آن جناب او را برسالت یعقوب میرزا نامزد فرمود و مقرر فرمود که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی با دیگر
کتب نفیسه از کتابخانهٔ خاصه ستانده جهت قاضی عیسی نواب آنکه رکاب ببرد و در وقتی که جناب سیادت مآبی
آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار می ستاند خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکیه را که در حجم و جلد
بکلیات مولانا عبد الرحمن مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را احتیاط نموده با دیگر
تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید
پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسید و بر زبان مبارک گذرانید که درین سفر بواسطهٔ
بعد مسافت ملول شده باشید میر حسین جواب داد که بنده را مصاحبی بود که ملالت بر امن خاطر نمیگذاشت
سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نموده جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت
مولوی که مقرر بحضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی داشتم
نظر بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نماییم و امیر حسین کسی
فرستاده آن مجلد را بمجلس آوردند و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات جامی لاجرم
جناب سیادت مآبی از خجالت منفعل گشت و از این جهت دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و
در اواخر اوقات حیات خاقان منصور بر طبق اشارهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا او را بشیخی آستانهٔ علیهٔ
شاهیه نصب کرد و در سنه ثمان و تسعمایه آن منصب را بامر صدارت مبدل ساخت و در سنه عشر و
تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در هراة بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و یکچند سال اوقات
گذرانید و در سنه اربع عشر و تسعمایه محمد خان شیبانی او را باسم رسالت متوجه درگاه عالم پناه
شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان

باز آمده در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و از سنهٔ عشرین و تسعمائه
عالم آخرت را منزل ساخت و از جملهٔ معمیات آن جناب این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود ثبت افتاد
شاه سواری که طرح عمل افکند   نام خود در نگین دولت کند   خواجه باخرالدین ابو النصر مهنه با حسن سیر
سلیقه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات
و تکمیل اسباب بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی می‌نمود و آن جناب در سلک
اولاد عظام خواجه مؤید مهنه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب او
رطب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالی‌شان سلطان ابو سعید ابو الخیر
قدس سره بواسطهٔ نور علم و فضیلت رایت تقوی و تفوق می‌افراشت و چون آن جناب را زمان حلول اجل
مقدر نزدیک رسید داروغهٔ مهنه بطمع جهات و متملکات خواجه را مواخذه و معذب گردانید و در اثنای آن
نقصانی بران حاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید : از اشعار بلاغت آثارش این مطلع بر خاطر بود
نوشته شد شعر نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیز   از آن چون شعله بنشینم دمی صدبار و برخیزم
مولانا سلطان علی مشهدی
بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ تعلیق آن مقدار حاصل نمود که خطوط اساتذهٔ
متقدمین و متاخرین را منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره بملازمت آن حضرت و الا جاه
امیر نظام الدین علی شیر بکتابت نسخ می‌پرداخت گاهی بنظم اشعار نیز زبان می‌گشاد و از آن جمله
این مطلع ثبت افتاد شعر گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست : چون اشک من که از دل
پرخون نمونه ایست : و آن جناب فی سنهٔ تسع عشر و تسعمائه در مشهد مقدسه درگذشت و هم در آن
بقعهٔ متبرکه مدفون گشت ~~مولانا سلطان علی مشهدی~~ ولد امیر رضی الدین عبد الملوک بن امیر معین
امیر صدر الدین یونس الحسینی
الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که شمه‌ای از علو شان او در اخبار مکسور اللسان در اثنای ذکر اکابر
زمان خاقان سعید ثبت نمود و امیر صدر الدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز
اتصاف داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سبز برامان و مدرسهٔ بدیعه و مدرسهٔ غیاثیه تعلیم

دانش نقش افادت بر صحایف خاطر طلبه می‌نگاشت و در زمان اسمعیل خان شیبانی بر دیار خراسان منصب قضا
متعلق بآن سیادت مآب گشت و یکدو سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر پرداخت بالآخره بطیب نفس
سر آن منصب درگذشت و بعد از آن بموجب استدعا میرزا که حاکم بلخ بود بدان جانب توجه نمود و میرزا منصب شیخ
الاسلامی بلخ با وی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن باز که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت
ابو سلطان انتقال کرده در کمال اختیار و اعتبار در آن دیار روزگار می‌گذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت
زبان بغیبتش گشادند و خرمن هستی آن سید عزیز را با یک پسرش ابو الوفا نام بباد فنا بر دادند اکنون دو پسر دیگر آن
جناب امیر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بر تحصیل
علوم و اکتساب فنون معقول و مفهوم می‌گمارند امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی عمدهٔ علمای زمان و زبدهٔ سادات
فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالها موفور در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی و مدرسهٔ بدیعه و خانقاه خلاصیه
بامر درس و افاده قیام می‌نمود و در شهور سنهٔ تسع عشر و تسعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت
و دو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی
اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده می‌گمارند و امیر محمد امین در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس
اشتغال می‌فرمایند و امیر محمد حسین در مدرسهٔ عالیه با افاده قیام می‌نمایند و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل
نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال بامر احتساب اشتغال می‌نمود
مولانا فصیح الدین محمد النظامی که مجالس بعلو نسب و بتبحر علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات
سرآمد فضلای دوران می‌نمود طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علمای متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات
مصنفات فضلای متاخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر مستعدان ولایت در شاگردی مولانا فصیح الدین مباهات
کرده از آن جناب می‌خواندند و تعبیر نمود سر رابطهٔ تعظیم و تکریمش بجای می‌آورد و تدریس مدرسهٔ اخلاصیه و مدرسهٔ غیاثیه
و مدرسهٔ بدیعه گاهی متعاقبه احیانا بر اذی التعلق با او بود مسند اشت آن جناب در شهور سنهٔ تسع عشر و تسعمائه بواسطهٔ بعضی
از اسباب که تحریر آن لایق سیاق کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هراة رایت عزیمت بلخ برافراشت

وچند سال در آن ولایت در ملازمت امیر صدر الدین یونس که داماد وی بود بسر برد و در اواخر سنه تسع عشر و تسعمایه
روی بعالم آخرت آورد و از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایت حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین
نووی و شرح مائة العامل و حواشی مختصر و مطول و غیرها اینجا در میان فضلا مشهور بود و طلبه از مطالعه آن رسایل بهره
تمام روی مینمود **امیر برهان الدین عطاءالله** در عنفوان اوان جوانی از بلده مشهد که منشأ و مولدش بود
بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم نمود و باندک زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربوده و در علم
عربیت و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه رفیعه اخلاصیه
همت بر تدریس می گماشت از تصانیف شریفش رساله قافیه در صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است
و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع و بدایع در صفت مسمط مذکور شعر بحمد الله که شد حاصل جهان را زلی
کامل زرافت شامل بعدل خسرو عادل شه غازی که در هیجا چو شد سد امیر آسا شوند از بیم او اعدا چو روبه خایب و بیدل
سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل و امیر عطاءالله در اواخر
اوقات حیات دیده ظاهری از رویت اشیا عاطل گشت و از بلده فاخره هراة بمشهد مقدسه رضویه علی راقدها تحف السلام
والتحیات رفته در اواسط شوال سنه تسع عشر و تسعمایه درگذشت **شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی**
نبیره مولانا جلال الدین ابویزید بود و بعفیفه خاطر عاطر و تزکیه نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی
مینمود جود و سخاوت آن جناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوش خوئی همت بر ضیافت صادر و وارد می گماشت
خاقان منصور نسبت بآن جناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک می کرد و هر سال یکدو نوبت به پوران رفته [illegible]
وی بشرایط انعام و احسان بجای می آورد اما محمد خان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مواخذه می نمود و جانبی
دیگر بدار السلطنه هراة متوطن بوده بولایت قندهار شتافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و تسعما
شبی از بام افتاده درگذشت **سید نظام الدین علی** الموسوی باظهار زهد و تقوی و ارشاد فرق برایا
مشغوف بود و پیوسته جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر می نمود و بیاران کو خواب بین مشهور گشت
و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت

و پسرش **سید افضل** بصفت فضل موصوف و در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان
مغفور اوقات گذرانیده چندگاه همت بر پرستش یرغو می گماشت وفات سید سلطان علی در شهور سنه احدی
عشرین و تسعمایه دست داده و ارتحال سید افضل بعد از دو سه ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین ابراهیم امینی در تاریخ
فوت سید سلطان علی فرماید شعر سید عالی نسب سلطان علی آنکه می گفتش خرد اهل یقین سر ز اولیا
خواب بینی مشهور بود سال فوت اوست میر خواب بین **خواجه آصفی** ولد خواجه نعمة الله قهستانی بود که چندگاه وزارت
سلطان سعید مینمود و آن جناب بصفای ذهن سلیم و ذکاء طبع مستقیم از سایر شعرای روزگار و فضلای عهد
امتیازی تمام داشت و گاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع الزمان
می گماشت دیوان غزلیات آن جناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور شعر بسی چو ذره در آب دیده دولت
ماهی وطن دیدیم که با آفتاب زلفش را بکام خویشتن دیدیم وفات خواجه آصفی در سابع شعبان سنه احدی و عشرین
تسعمایه اتفاق افتاد و جهت ضبط ماه و سال مذکور بلبل طبع امیر سلطان ابراهیم این ترنم آغاز نهاد شعر چون آصفی
آن چشم خرد را بحرم در ابر اجل گشت نهان چون انجم پرسید دل از من که چه آمد تاریخ گفتم ز برات آمده روز دوام
شیخ فصیح الدین محمد ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بوده و مدتی مدید در سر مزار جد خویش بر سجاده تقوی
نشسته بضیافت صادر و وارد قیام مینمود و در سنه ثلاث و عشرین و تسعمایه که سن شریفش قریب بنود درگذشت
و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین هم در آن مزار مدفون گشت **امیر نظام الدین عبد القادر** در سلک اجله سادات
و علما و اعاظم افاضل و نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه نقش افاده بر
حاشیه ضمیر طلبه می نگاشت و منصب جلیل القدر نقابت و امر قضاء مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بآن
جناب بود و در تکفل این مهام و طریق امانت سلوک می نمود و وفاتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمایه اتفاق
افتاد و قلم مجسمه رقم در بیان تاریخ آن واقعه این رباعی بزبان کشید شعر عالی نسبی که بود در دین فاخر
در علم یگانه و در فضیلت نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر **مولانا هاتفی**
خواهرزاده مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بوده و در نظم مثنوی از سایر شعرای زمان گوی تفوق می ربود

اکثر کتب خمسهٔ شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرد و در برابر سکندرنامه تیمورنامه
بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنهٔ سبع و
عشرین و تسعمائه بعالم آخرت شتافت و مولانا حبیب اسمه معروف که بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است
در تاریخ وفات آن جناب گوید شعر از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت سوی باغ قدس بصد عیش و طرب
جان داد رو بروضهٔ پاک رسول گفت روحی فداک ای صنم ابطحی لقب رفت از جهان کسی که بود در لطف شعر او
آشوب ترک و شور عجم فتنهٔ عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از شاعر سپاهان و شه شاعران طلب

امیر رضی الدین عبد الاول پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین
مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والدهٔ ماجده اش در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق
مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت طبع لطیفش
مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و معقول در عنفوان اوان شباب از تحصیل فارغ گشت
و در مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه و در مدرسهٔ بدیعه مدرس شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت
و چون چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب سه شنبه یازدهم ذی حجه سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه از عالم فنا
بدار بقا رحلت فرمود و پدر عالی گهرش امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از مشاهدهٔ این
واقعهٔ جانسوز و حادثهٔ محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و اشک باری باوج فلک زنگاری رسانید و بعد از
مثال بمفارقت آن عزیز مصر فضل و کمال در گوشهٔ بیت الاحزان حرمان و ملال نشسته زبان حال و مقال بمضمون
وا اسفا علی یوسف گویا گردانید و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مفارقت فرزند ارجمند در غایت
غم و اندوه اوقات شریفش مصروف داشت مریض گشت در اوایل ربیع الآخر سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه
رایت عزیمت بجوار مغفرت حضرت عزت برافراشت و این قطعه که نوشته می شود بحساب جمل مشتمل است
بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول شعر سید فاضل رضی الدین که بود زبدهٔ اولاد امجاد بتول
رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبدهٔ آل رسول

و این رباعی مجرب است از ماه و سال انتقال امیر نور الدین محمد امین شعر از حکم قضای حضرت سبحانی چون میر محمد
امین شد فانی از سال و مه واقعه پرسید کسی گفتم که اوایل ربیع الثانی قاضی اختیار الدین حسن ولد قاضی
غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی می نمود در اوقات جوانی از ولایت
زاوه و محولات بدار السلطنهٔ هراة آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده در نوشتن
فتوی و تحریر صکوک و سجلات رایت پیش نهاد همت ساخت و در فن انشا و شعر و معما نیز صاحب وقوف گشت
و در اواخر زمان صاحبقران منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران در
گذشت و بواسطهٔ کمال فراست و کیاست و غایت لوازم امانت و دیانت از تمامی قضاة دار السلطنهٔ هراة
امتیاز و اعتبار بیشتر یافت و بپرتو التفات و عنایت حضرت خاقانی کامیاب و مبتغی بدرجات آمالش
یافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلای ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب بود و بعد از کشته
شدن آن پادشاه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمائه
بمرض سوء القنیه در گذشت و در قصبهٔ تربت بمقبرهٔ آبا و اجداد خود مدفون گشت و از نتایج او ملفقات الاحکام
قاضی اختیار الدین اقتباسات و معمیات او در میان فضلای روزگار مشهور است و در تاریخ منبری که از
سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور شعر
از همت بزرگی شد منبری مکمل کز غایت ترفع بر چرخ سر کشیده هرگز کسی ندیده منبر بسنگ مرمر
تاریخ شد همانا کمتر کسی ندیده شیخ نور الدین محمد در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و بمزید فضل و کمال
از علمای ستوده خصال ممتاز و مستثنی بود و از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام جوانی
از تحصیل علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبهٔ
علوم تافت در اوایل سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه از وطن مالوف و مسکن معهود یعنی بلدهٔ فاخرهٔ
هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و بصوب ولایت گرمسیر و قندهار شتافته شرف ملازمت
حضرت ظهیر الدین محمد بابر دریافت و چند گاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات

گذرانید و فی جمادی الاخری سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بعالم آخرت انجامید و حالا برادر ارشدش شیخ زین
که از اقسام فنون بهره‌مند است در آستان معدلت آشیان بسر میبرد و منظور نظر الطاف خسروانه بوده
شرایط ملازمت بجای می‌آورد مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده
آغاز تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجه کمال ترقی نمود و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه
عبدالله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در سنه ۹۲۶ از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان
مسموع میشود که حالا بافاده قیام می‌نماید اسماعیل تبریزی ... در علم کمال از اقران مولانا شمس الدین
بردعی است و او نیز در سنه مذکوره از هراة بجانب آذربیجان رفت مولانا حاجی محمد تبریزی از سلک
علما محقق فضلا مدقق نظام و انتظام وارد و در سنه مذکوره از دار السلطنه هراة بماوراء النهر رفته منظور
نظر تربیت عبیدالله خان شد و بمنصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چندگاه دست از تکفل آن شغل
باز داشت و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید مولانا عصام الدین ابراهیم
ولد مولانا عربشاه اسفراینی است و نبیره دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر و استاد سلطان محمود
میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع و حدت ذهن و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون
مفهوم و منقول سرآمد علما عالمیانست و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده باین مرتبه ترقی
نمود و در مدرسه شریفه شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بروی روزگار طلبه گشود و در ماه رجب سنه
ست و عشرین و تسعمائه بواسطه حدوث بعضی از امور که تحریر آن مناسب سیاق این تاریخ نیست از دار السلطنه هراة
بنجارا اشتتافت و حالا در آن ولایت متوطن است و از فوز انعام و احسان عبیدالله خان محظوظ و بهره‌ور میگردد
امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه سلسله‌اش ملاذ طوایف اکابر و اشراف انام است و عتبه علیه
اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعه انوار کتب الهی و صحیفه خاطر عاطر
مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینه سفینه‌اش گوهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کمالات
در مخزن باطن خجسته مآثرش مخزون تمایل نبوی از مشارق جمال خجسته مآلش طالع و شعشعه آثار فضایل مرتضوی

از مطالع خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل طبع مشکل گشایش حلال
معضلات مواقف تأویل ـــــ زبانش مظهر اسرار تحقیق خاطرش مظهر انوار توفیق جمال بن مزین زبان بیانش
علوم شرع واضح از کلامش رتبه وضع کلامش گشته روشن بر اهل علم هر مشکل هر فن و آن حضرت مانند جد بزرگوار
خویش امیر سید اصیل الدین در علم الحدیث بی‌نظیر آفاق گشته‌اند و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون
یقینیه از مجتهدان استحقاق در گذشته‌اند چند سال در مدرسه شریفه سلطان در گنبدی که حالا مدفن حضرت
خاقان منصور است و در خانقاه خلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هفته یکنوبت در مسجد جامع دار السلطنه
هراة بتعلم آیات ازل نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خاطر اعاظم اشراف و اکابر می نگاشتند اما حالا بنابر جمعیت
و گوشه نشینی بامثال این امور التفات نمی‌نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات
و عبادات ساخته باذکار مثوبات اخروی مشغولی مینمایند سلاطین انام و حکام اسلام باقدام ارادت و
اعتقاد ملازمت آن حضرت بر ذمه همت واجب میدانند و در رفاهیت حال و فراغ بال خدام عالی مقامش
طریقه اشفاق مبذول میدارند بدانچه میتوانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت کتاب
روضة الاحباب فی سیرة النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و شائبه شبهه عقل در ایراد
که نظیر آن کتاب از ذات مستطاب او در آیینه خیال امر محال میشمارد ولد امجد ارشد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد
که بمیرک شاه مشهور شده‌اند ایضا در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه‌اند و درین اوقات در مقبره منوره
مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده قیام می‌نمایند و زمره از طلبه ملازمت آن یگانه
نموده از نتایج طبع نقاوه انجاب مستفید و بهره‌ور میگردد خواجه عبدالرحمن والد ماجدش قاضی خواجه کلان
سالها در اوان در بلده فاخره هراة بنابر فرمان خاقان منصور بتفصیل قضایای شرعیه می پرداخته و قاضی بالفعل
الحکم بوده مهمات فرق انام بر حسب فتوی علما اعلام بسرانجام مقرون همی ساخت و جناب خواجه عبدالرحمن نیز
در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منصوب شده قائم مقام پدر بزرگوار خود بوده و در مدرسه
گوهرشاد آغا بدرس و افاده قیام می نمود و فی الواقع خواجه عبدالرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره

تمام دارد اما بواسطهٔ حلم و تواضع و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بی سامانی اوقات می
مولانا صدر الدین محمد در سلک اعاظم علماء زمان انتظام دارد و حالا در مدرسهٔ شیخ الاسلام و مدرسهٔ غیاثیه
همت بر افادهٔ علوم می گمارد مولانا شمس الدین محمد حنفی بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق در بیان
محسوس و مفهوم بی مثل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار گذرانیده از شرایط امانت و دین داری
دقیقه نامرعی نمی گذارد و تدریس یک صفه از مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه متعلق بآن جناب است و اکثر طلبهٔ دار السلطنه
هراة بپای آن درس تردد نموده از نتایج روزگار افادت آثارش محظوظ و بهره ور می گردند خواجه ضیاء الدین میرم
پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه افضل الدین محمد کرمانی بوده سالها بوزارت بعضی از حکام و
سلاطین قیام می نمود و آن جناب از غایت ها در برادر امیر سلطان ابرهیم امینی است و بلطف طبع و حدت
ذهن ناظم مناظم فضیلت و حرزه یمنی (?) در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سرانجام عظایم مهام
دیوانی می گمارد و بهزل و مزاح بغایت مشعوف است و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف علما
اندازه خواجه میرم ببلاغت الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیت که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه
وآله و سلم گفته شده بر السنه و افواه مذکور شعر باله از تخت العقل ما را مطلع خور کرده سحرگاه (?)
مولانا کمال الدین شاه حسین کامی در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل نفسانی موفق گشته و پایهٔ قدر و منزلتش در
نظم شعر و معما از فضلا سخن آرا در گذشت امیر نظام الدین علیشیر السنب (?) بآن جناب التفات بسیار بود
و همواره ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش می گشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبهٔ
اوبه توطن دارد و از ممر زراعت همت بر کسب وجه معاش می گمارد و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که شعر
چه سان بود شب غم روز من چنان باشد هر که روز چنین است شب چه سان باشد و ایضا این معما باسم (?)
از نتایج طبع بلاغت سمات آن جناب است شعر رهزن زاهد زان شد ای صنم عاقبت از شیوه ... (?)
هم حافظ علی ولد مولانا نور الدین محمد عوربانی (?) است که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال
بمنصب صدارت و استادی ابو تراب میرزا منصوب بود و حافظ علی نیز بجودت ذهن و جودت شعر موصوف

است و اکثر خطوط را خوب می نویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیدهٔ
مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار مرتبه تتبع نموده چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید
اینست شعر حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکهت موی تو راحت احرار و در صنعت مقلوب مستوی که
مشکلترین صنایع است این مطلع را در سلک نظم کشیده که شعر داد ما را درد و درد آرام داد دارم آرامی
ای ما را مراد و در صنعت مقطوع و موصول به دو حرف و حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحهٔ بیان نگاشته که شعر
ای در دل زارم زده درد آوز خالت بر خت بر گل نو نازه تر خطت لب شکر شکن مشک فتن جعد
عبهر شمیم گیسو عنبر مولانا حسن علی در سلک فضلای فصیح زبان و بلغای سحر بیان انتظام دارد و بعضی
از مقدمات علوم را مطالعه نموده اشعار سلیس همواره نظم فرموده از جمله این رباعی است که از غیب انعامش بر
برگ دل ان گفته شعر با آتش عشقت بدل افروخته ام چون شمع همه سوختن آموخته ام ای آنکه دلی چو سنگ
آهن داری می کن حذر از سوز دل سوخته ام مولانا شهاب الدین احمد القیری (?) بلطف طبع و صفای ذهن موصوف است
و بمهارت در فن شعر و معما معروف اکثر مقدمات را با ... (?) مطالعه کرده و در بیان و توضیح قواعد معما
رساله در غایت بلاغت نظم فرموده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و درین اوقات
همواره در مدح و ثنای حضرت ملکت پناهی حبیب الهی اشعار غرا بر لوح بیان می نگارد و این غزل از آن جمله است
شعر ما را غم تو همدم جان حزین بس است درد تو مونس دل اندوهگین بس است کز با توام نماندگان وفا
چه باک شد قتل من به تیغ جفایت یقین بس است گر بر فلک نشود حسبه از جاه و حشم روی نیاز بر در تو ام
بر زمین بس است کو در رخم مباش ز آزادگی نشان داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است در سلک بندگان کمین
سگان خویش ره داده مرا شرف من همین بس است ما را چه حد آنکه نشینیم با حبیب همنشین با سگان درش
همنشین بس است زآشوب روزگار حقیری پناه تو ظل ظلیل خواجه دنیا و دین بس است و ایضا این معما باسم
ملک از جملهٔ معمیات آن جناب است شعر در هجر تو بست ای برخ مطلع نور صد داغ بجان عاشقان گور (?)
بنما رخ ماه خویش تا کی باشند زان زلف و کلاله داغ داران مهجور مولانا بدر الدین هلالی زبدهٔ شعرای زمان

و تمه و بقایای دوران است و قصاید و غزلیات و مثنویاتش در اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت
بر منصه ظهور می آید و بتوسط اهتمام آن جناب بر مطالعه بعضی از مسندات و لایت نیز یافته و بجودت طبع و حدت
ذهن در میان شعرای ایام اشتهار تمام یافته از نتایج افکار او شاه و درویش و لیلی و مجنون و دیوان قصاید
و غزلیات بغایت مشهور است و این مطلعش که نوشته میشود بر السنه و افواه مذکور **شعر**
ای که می پرسی ز مسکینان ما را منزل کجاست منزل او در دلست اما ندانم دل کجاست و این رباعی از جمله
منظومات آن جنابست **رباعی** آنانی که ملامت زمانه ریخته اند ذرات وجود را برنگ بیخته اند
با شیره جانها نمک آمیخته اند تا همچو تو صورتی برانگیخته اند **مولانا زلالی** بفصاحت بیان و
طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف و در میان شعرای زمانه بمکارم اخلاق و محاسن
آداب معروف پیوسته از سر چشمه ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار مترشح میسازد و بنظم قصیده
و غزل بیشتر از سایر اقسام شعر می پردازد بخلاف سایر شعرا مضمون الذل مع الطمع را منظور داشته
از شیوه طمع پیوسته اجتناب مینماید و طبعش از نظم شعری که مشعر بانمعنی باشد متنفر بوده هرگز بطلب
نمی گشاید قصیده بال مرصع را متتبع کرده و الحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و سه بیت اول
قصیده مذکوره اینست **شعر** روز و شبی سحر و تاب دلو طلوع رسن تا بدر آید ز چاه یوسف گل
پیرهن کرد زلیخا صبح پیرهن صبر چاک زار زدش ناخن گشت بر سر انجمن داد زال سپهر طرفه ترنجی ز مهر
طرفه که شد هم ترنج برکف او تیغ زن و این مطلع نیز از جمله منظومات اوست که گو نهی کرد باور خار خار
سینه چاکم بکم رازی که گیرد دامنت خار سر خاکم **مولانا مجنون** ولد مولانا محمود رفیقی است که بحسن
خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش وش و فانی مشربست و اشعارش
سلس و هموار اتفاق می افتد و این مطلع غزل از آنجمله است که **شعر** بیوفا بودی در اول من ترا
نشناختم حیف از اوقاتی که دنبال تو ضایع ساختم و این مطلع نیز از جمله منظومات اوست **شعر**
بر روزه سپهر و را اکثر زین روی زمین تمام بزیر نگین تست **استاد کمال الدین بهزاد** مظهر بدایع

صورت و مظهر نوادر سحر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نمایش ماحی تصویرات هنروران
بنی آدم **شعر** موی قلمش ز اوستادی جان داده بصورت جمادی و جناب استادی بیمن تربیت
و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر بدین مرتبه ترقی نموده و حضرت خاقان مغفور را با آن جناب التفات
و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول
عاطفت بی نهایت حکام اسلام **شعر** بی شبهه همچنین خواهد بود **مولانا سلطان محمد** بن مولانا نور
عمده نسخ تعلیق نویسان زمان است و بحسن کردار و لطف گفتار زبده اعیان دوران **مولانا سلطان محمد
خندان** با وجود حسن خط و لطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلده فاخره
هراة توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریفه می گمارد **شعر** توفیق رفیق حال او باد نوشته نماند
که در زمان خاقان مغفور از طبقه فضلا و اهل هنر و طایفه شعرا و مردم دانشور در دار السلطنه هراة و سایر
ولایات جمعی کثیر متوطن بودند و در سایه تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت می غنودند و ذکر مجموع
ایشان موجب تطویل و اطناب و اجتناب از آنمعنی شیوه ستوده اولو الالباب لاجرم خامه سخن گذار عنان
بیان را بصوب ذکر شمه از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف می دهد و کیفیت
استیلاء لواء دولت محمد شیبانی را در ولایت خراسان بر طبق عرض می نهد **شعر** کاریست
در پیش قلم گشته لیکن توقت تحریر کم تا دال الطاف الهی بود سرم خانه توفیق را باورم تا هم این
داستان را اختتام رو نهم سوی حصول المرام

گفتار در بیان شارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور حسین گورکان در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقان فردوس مکانی

بر مرآت ضمیر اولو العقل و دانش در حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه
که هرچه در کارخانه الوهیت صنعت وقوع می پذیرد نمونه از آن در پیشه کار سلطنت صورت وجود میگیرد
پس همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند جل جناب جلاله از وهمت مشارکت منزه و مبرا است می باید
که ذیل حشمت پادشاه نیز از عیب تهمت پاکیزه و مبرا باشد تا سایه وجود فایض الجود سبحانی تواند بود و کا

وبنفسی بمصالح امور جهانبانی قیام توانند نمود بیت سلطان یکی بس چو خدای جهان یکیست و اگر بخلاف این معنی
دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور در وادی رعیت و لشکر خواهند که سرکش باشند هر آینه بر طبق آیه کریمه
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال آن مهام ملک و مال اختلال پذیرد و شر از فتنه و فساد بر وجنات
احوال فرق عباد و اطراف بلاد بیند غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی کلمه حجته لا یصلح سیفان فی
غمد واحد مؤید این معنی است و کیفیت سرگذشت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان
مغفرت انتما سانح این دعوی شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از
از تعزیت حضرت خاقان منصور باز پرداختند بمشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را باستقلال متصدی منصب
سلطنت سازند تا آنکه میرزا مظفر حسین را در این امر با آن حضرت شریک گردانند التماس ساختند
بعضی از عقلا که بمزید فراست و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خاطر همگنان نگاشتند
که آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشد اولاد امجاد خاقان منصور است و جبلت پاک
جبلتش بر تمهید اساس مکرمت و احسان مفطور باستقلال پادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت
و آخرت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را بدو تسلیم دارد تا سایر شاهزادگان که در اطراف ولایات
بحکومت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال بر این خاطر نگذارند و زمره از مردم کوته نظران
رای رزانه ببندند و جانب نقیض گرفته گفتند مناسب چنان می نماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهد امر
سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بین الجانبین بسعایت اهل خباثت صورت
مخالفت روی ننماید و در مملکت بیگانگان را مجال مداخلت نماند مصرع آری باتفاق جهان می توان گرفت
و درین باب قال و قیل بسر حد طول انجامید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والده مظفر حسین میرزا بود و اختیار
و اقتدار تمام داشت و اولاد خواجه شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصا میرزا علی بیک اصلا باین معنی راضی نشدند
که بدیع الزمان میرزا باستقلال متصدی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیا و متابعان
و امرا برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه از جمعات اواخر ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائة در

جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضا در یک سکه اسامی ایشان نقش کردند و
تنکات بان مزین گشت و بلوکات و محروسات آن بلده فاخره را بحسب جمع تقسیم نمودند تعلق بسرکار سلطان
بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه حبیب شد و زمام اختیار حصار بیرون تو بفرمان مظفر حسین کورکان
در قبضه درایت امیر زین الدین قرار یافت بر این قیاس بعضی از وزرا خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان
میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین کورکان شتافتند و طایفه هر دو پادشاه را ملازمت نمودند
خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان
بخواجه معز الدین حسین و خواجه کمال الدین محمدی مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعده سابق بمسعود
اوراق و مولانا جلال الدین جمشید تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و درویش
احمد قابض و حل کردند و حسب اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار بامیر
صدر الدین سلطان ابرهیم ایلچی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه این ترتیب و آئین آن دو پادشاه
سعادت قرین در دار السلطنه هراة بآرایش رعیت و سپاهی قیام نمودند و بموافقت و مرافقت یکدیگر ابواب
عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید بر زبان آوردند که اگر
سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات بر بارتبه تقدم دارد باستقلال متصدی منصب پادشاهی گشت
ما را بغیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا در این امر با او شریک
و سهیم شد متابعتش ما را ضرورت نیست و هر یک دم استقلال زده در ملکی که بودند خطبه بنام خود خواندند لا
جرم باندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان
بقبضه اختیار بیگانگان در آمده چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر گرفتاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیک در قلعه اختیار الدین و فرار نمودن آن جناب بعنایت حضرت دلیل المتحیرین

خاقان فردوس
مکان امیر مبارز الدین ولی بیک را بوفور لطف و عنایت نواخته و بکمال حرمت و تربیت بر افراز

ساخته مهم در دیوان مال و هم در دیوان تواچی مهد داده بود و مهم حکومت دار و غکی هراة را علاوه آن منصب
ارجمند گردانیده و میان ایشان خلاف موجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را روزافزون می‌بود
روز او اخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در
قبضه اقتدار آن جناب داده بود سبب بدرگاه خاقان عالی تبار بجز وی کسی نبود اختیار بناء علی هذا
رشک و حسد که لازمه ذات اکثر ارباب جاه و جلال است در کانون درون سایر ارکان دولت و جمعی از
امرا برلاس اشتعال داشت و همگی همت متوجه آن بودند که بصرصر غمز و سعایت نهال کامرانی بلکه شجره زندگانی
او بژمرده و بی طراوت گردانند و چو بار اعتبار و اختیار او را بخاک مذلت و ادبار انباشته زمام
سرانجام مهام ملک و مال بقبضه اقتدار در آورند و در زمان اقتدار خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر
ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت صبی
زبان بغیبتش گشادند و درین نوبت سخن ایشان موثر افتاد و سبب اقرب در تاثیر آن تدبیر آنکه دران اوان ارکان
دولت و اعیان حضرت خاقان منصور امرا و شاهزادکان در باب پادشاهی مشورت می‌نمودند امیر مبارز الدین
محمد بکه وبث گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد
و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بعدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف
ننمایند و بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و بسعایه امرا برلاس مدد علت شد
شاهزاده باتفاق امراء مشار الیهم و سایر مردمی که کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض سلطان بدیع الزمان
میرزا رسانیدند که محمد ولی بیک از روی اخلاص خدمت نمی‌نماید و خاطر بران قرار دارد که گریخته نزد بکه
میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هر چند حقیقه نمی‌خواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظه رضای برادر و امرا
برلاس آن امر همداستان شد و هم دران هفته که بر تخت پادشاهی نشسته بود دیگر قاتق او فرمان فرمود و در باغ
جهان آرای در مجلس کنکاش امیر مشار الیه مواخذه گشته آخر روز در یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون مهر
سازان نقد مهر منیر را از قصر سپهر مستدیر بنهانخانه مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان

میرزا امیر محمد ولی بیک را در کوشک باغ جهان آرای بقلعه اختیار الدین بردند و با میر درویش بیک سپردند
و هم دران روز امرا دیوانیان هر دو سرکار نواب جناب امارت مآب را مواخذه و مصادره کرده بتحقیق بر اسباب
و جهات او مشغول شدند و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیک اول خطائی بود
که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادکان را روی نمود زیرا که آن جناب از حیثیت رای و استعداد و وفور
و کمال شجاعت بنسبت اکثر امرا و ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمع جهات او صرف
سپاه منسوب گرفته ملازمانش که عدد ایشان به پانصد میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه چون میر محمد ولی بیک روزی
چند پای اختیار الدین بنشست همگی همت بر مخلص خود بست و دران باب فکری بصواب اندیشیده یکی از
دوستان پیغام کرد که طبقی از حلوا و قند بجهه محذرات دران تعبیه کنند و بقلعه فرستند آن شخص بموجب
فرموده عمل نموده امیر آن حلواها نزد جمعی که موکل بودند فرستاد و ایشان تمامی حلواها از روی رغبت تمام بکار
بردند و بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که روز دیگر بعالم یقظه و انتباه پیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده
بهمت تاریک رکابدار یوسف نام خود را از زیر آن دروازه قلعه که بجانب بیرون شهر متصل بود از بست
رسانیده و بطناب پایان رفته بر اسبی بادرفتار که بعضی از ملازمان او طیار کرده بودند سوار شد و از برق سبقت
سبر استعاره نموده روی توجه بمشهد مقدسه رضویه آورد و صباح دیگر که محافظان قلعه اختیار الدین چشم از خواب
باز کردند از امیر محمد اثری نیافتند و خبری نشنیدند در تحیر افتادند و امیر درویش بیک ملازمت سلطان
بدیع الزمان شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و ما زور از کوتوالی معزول گشته
امیر نظام الدین عاشق محمد کلستانش قایم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض آن روز مسافت بعیده را از راه غیر
معهود پیموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت و اقبال تصور
کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسبان کراون توان و شتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شادروان
و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور همت آن شاهزاده مظفر لوا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و در بسوند
والد مغفور خویش مهم سر دیوان مهم عنایت کرده حکم فرمود که امرا دیوان تواچی و مال بی وقوف و صوابدید آن جناب

امارت مآب صبح مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد بفراغ بال نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید و بران
حال و قال بسر برد تا در ذوالحجه کوچ کردانید انه علی ما یشاء قدیر **ذکر عبور نمودن اهل امان بفرمان محمد خان
شیبانی از جیحون و شکست یافتن از حرب تیغ امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون** دران اوان که خبر انتقال خاقان
منصور بگوار مرحمت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالها انتظار
آن جناب روزی می کشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور
گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بجاروب نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود را
از مرو گذرانیده در حدود باد غیس شعله صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنه ثلث عشر
تسعمائه کیفیت این حال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسید و گمان بردند که محمد خان شیبانی
بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه تسخیر مرا است بنابران تزلزلی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت
و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بر آن گماشتند که بعضی از امرا عظام را با فوجی از لشکریان بدفع
امان نامزد فرمایند و قبل از انکه یکی از ارکان دولت متکفل آن خدمت گردد شیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین
ذوالنون ارغون با ده دوازده هزار از سپاه غور و سافر و زمین داور در اواسط ماه مذکور از طریق هرات
رود و طاهر هراة رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت انتما اصدق هم عنان
شمال و صبا نزد امیر ذوالنون فرستاده بود و او را بر توجه بجانب مستقر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون
امیر ذوالنون شرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان دریافت کیفیت
آمدن ایل امان و دیگران بکنار آب مرغاب معلوم نمود و پیش از آنکه چند روز از رنج راه برآساید امیر سلطان
بایزید برلاس را بخود ملحق گردانیده بجانب مروجاق الملغار فرمود و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول آن
امیر بهرام قهر وقوف یافته براه جول ریگ علم عزیمت بلکه هزیمت برافراشتند و امیر ذوالنون متعاقب ایشان
بپای در آمده و خود را باوزبکان رسانیده و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قرب صد نفر از آن جماعت بر خاک
هلاک انداخته و هشت هفتاد کس دیگر را اسیر گردانید و رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپای

سریر سلاطین عظام رسید و باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیگ نزول
اجلال فرموده مقارن آن حال اولاد امجاد آن جناب شجاع بیگ و امیر محمد مقیم بیشتر از قندهار بزمین داور کلات
سلطان بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی
گردیدند در ان اثنا شخصی مولانا ختایی نام از نزد محمد خان شیبانی برسم رسالت بدرگاه سلاطین عالیجاه رسیده در
الکای باغ جهان آرای بتقبیل بساط جلالت مساط نمود و پیغام که داشت معروض گردانید خلاصه سعادت الکه
محمد خان می گوید که سو بسته آبا و اجداد اسما در حدود و تاریخ وقوع حوادث رجوع بقوانین دودمان عالیشان کرده
شرایط مطاوعت بجای آورند مناسب انکه بمقتضای سنت سنیه پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود
سازند و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزند تا عرصه مملکت معمور و آبادان معمور ماند و رعایا که ودایع
خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر حسین میرزا چون میدانستند
که سبب اصلی و غرض کلی محمد خان از فرستادن مولانا ختای آنست که بر کیفیت حالات خراسان و کمیت سپاه
اولاد خاقان فردوس مکان اطلاع یابد اگر جواب آن سخنان و رخصت ایلچی موقوف داشتند و قاصدان
باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند **گفتار در
وصول پادشاه خجسته صفات ظهیر الدین محمد بابر میرزا بهراة و ذکر نهضت سالکان
مسالک جهانبانی به نیت مقابله و مقاتله محمد خان شیبانی** :.: :.: در اوایل
سنه اثنی عشر و تسعمائه که خبر وفات خاقان فردوس مکان بسمع شریف پادشاه والا احسان ظهیر الدین
محمد بابر رسیده بوضوح انجامید که محمد خان شیبانی خاطر از جانب ترکستان و ممالک ماوراء النهر فارغ ساخته
رایات فتح آیات بعزم تسخیر ولایات خراسان افراخته بر ضمیر مهر تنویرش که عکس پذیر صفحه غیب است
این معنی پرتو انداخت که اگر درین ولا احفاد و اولاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان باتفاق همت
بمدافعه سپاه اوزبک مصروف دارند و همه یکدل و یکزبان روی بمحافظت مملکت خراسان آرند هر آینه علی
اسرع الحال محمد خان خطه خراسان نیز مسخر خواهد ساخت و بنیاد حیات بقیه دودمان صاحبقران

گیتی ستان را برخواهد انداخت بیت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد و بعد از تقدیم لوازم استخاره و استشاره
خاطر انور بر آن قرار داد که به دار السلطنه هراة شتابد و با اولاد امجاد خاقان فردوس مکان ملاقات نموده در باب
دفع اعدا از کابل بصوب خراسان نهضت فرمود بیت با فر اقبال شاه فریدون صفات رکاب روان شد
بسوی هراة ظفر بر یمین نصرت اندر یسار ز پیش سپر لطف پروردگار سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
میرزا چون این خبر بهجت اثر استماع نمودند بطلوع آفتاب دولت و اقبال از مطلع حصول امانی و آمال امیدوار
گشته تحت امرای کبار و نوئینان عالیمقدار را باستقبال پادشاه عدیم المثال فرستادند و بعد از قرب
وصول حضرت پادشاهی خود نیز استقبال فرموده بین الجانبین مراسم تعظیم و اجلال و نیاز و نثار بوقوع پیوست
و منزل امیر نظام الدین علیشیر از یمن نزول خدام نصرت پادشاهی غیرت افزای ریاض رضوان گشت و
سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا هر یک علیحده پادشاه عالیجاه را طوی دادند و سیصد لوتان
کبکی نقد و انواع تبرکات و تنسوقات بنظر انور رسانیدند و در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان
قنبر که حاکم قبة الاسلام بلخ بود در رسید معروض داشت که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات
سحاب نیسانی ظاهر بلده مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال اکثر رعایا
شهر را وخیمه مانده و فقدان قوت و قوت سپاهیان را بسر حد عدم رسانیده امید آنکه حضرات خاقانی
متوجه این حدود گردند تا شکر اورنگ اندراس یابد و پرتو انوار نجات بر احوال متوطنان آن ولایت
تابد سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان بعد از استماع این خبر با حضرت پادشاهی
ظهیر الدین محمد بابر و امرا و نوئینان و اقرب طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر مقابله و مقاتله محمد خان قرار
دادند و مجددا قاصدان جهت اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند و میرزا بدیع الزمان و
ظهیر الدین محمد بابر میرزا و مظفر حسین گورکان و جهانگیر میرزا که برادر حضرت پادشاهی بود و محمد قاسم میرزا با
اعاظم امرا و ارکان دولت و لشکر سیاره عدد بهرام صولت در اوایل پاییز سنه مذکوره از دار السلطنه هراة
رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و حرب و رزم سپاه اوزبک را پیش نهاد همت عالیه ساختند

روان گشتند شاهان ملک کش سپاهی بی نهایت از پس و پیش بتایید الهی گشته جزم ضمیر در خدمت
اقبال همدم و چون بحوالی چهل خبر آن از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان منکشف شد ابو المحسن
میرزا با لشکر نصرت اثر سپاهی بکثرت چو اعداد اختر از سنبله تا جوزه مرو تشریف آورد و دیده و دیده برادران
کامکار روشن گردانید و سلطان بدیع الزمان میرزا را که از همه جهتی از وی بزرگتر بود و پیش کش نمود
و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک با سلطان بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون نسب
پیش از میرزا ابو المحسن فروتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم نیاز و نثار بجای آورده
از آن مرحله بسیر کوچ واقع شد و بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان
علی ارغون از سیستان و سایر امرا و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمیکن همایون پیوستند
بیت رسیدند از هر طرف سروری بهر یک ملازم شده لشکری بخون عدو تنگ بسته میان
گشاده بمدح سلاطین زبان و فی الواقع همچنین جمعیتی در مدتی مدید بوقوع نپیوسته بود و غالبا اگر آن سلاطین
صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آیین آن عزیمت با نصرام رسانیدند ولایات خراسان از تعرض اوزبکان
مصون می ماند اما چون مقدر چنان بود که ابو الفتح محمد خان شیبانی بر اولاد حضرت صاحب قرانی
ظفر یافته چندگاهی فرمان فرمای خراسانیان گردد میرزایان را توفیق موافقت با برادران کا
مران نگشت و خیال محال استقلال در مقر عز خود یعنی مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها التحیه ساکن
بوده هیچکس از امرا و ارکان دولت را ابد دلفریب داد از این جهت فتوری تمام بعزیمت سلطان
بدیع الزمان میرزا راه یافته و بار دیگر آغاز مشورت نموده و امیر شجاع الدین ذو النون که شیر بیشه
هیجا و نهنگ دریای وغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا الا و بس امیر تیمور گورکان را اتفاق
افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدلی قوی و املی فسیح بمیدان حرب و معرکه
طعن و ضرب می باید شتافت و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت مسألت می باید کرد تا پیکر
مطلوب از پس پرده غیب جلوه گر شود و امیر محمد برندق برلاس فرمود که سرما بنواحی بلخ در دیم کیک

میرزا که بداعیه تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقه اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلده فاخره هراة
خواهد کشید و بنابر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک اند امیر شیخ علی طغایی
و امیر یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را
بحیطه تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع ان صورت اکثر امرا و لشکریان کرکوج و متعلقان
دران بلده دارند روی گردان شده بهراة خواهند رفت الف و اولی آنکه درین زمستان دفع
دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علیق چهارپایان بسیار خواهد بود دروی
جمعیت خاطر بمقاتل سپاه اوزبک اقبال نماییم و در اثنای این گفتگوی خبر رسید که امیر سلطان قلیجاق
و لشکریان بلخ را بسبب حدّ آن وقت محافظت شهر فوت شده از محمد خان بجان امان طلبیده
و خان ایشان را بمواعید دلپسند فریب داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است
و بموکب گردون عزت خان پیوسته و سپاه اوزبک بجاروب غارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک
ساخته اند و پس از آنکه بمسامع محمد خان رسیده که اکثر حکام و سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب
مجتمع گشته خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت بر افراخته چون این خبر در اردوی
خراب انتشار یافت و فی الواقع دران زمستان عبور از آب اموی و مقاتله محمد خان شیبانی
ما فوق طاقت انسانی بود رای امیر محمد برندق ترجیح یافت و در ماه رجب سال مذکور سینکتا قرقه
در خانه جمعیت خراسانیان افتاده ظهیر السلطنة والخلافة بابر میرزا علم عزیمت بجانب کابل بر افراشت
و ابن حسین میرزا بطرف تون و این رفته ابو المحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر
ذو النون و امیر سلطان علی ارغون روی ببلاد گرمسیر آورده سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر
حسین میرزا المستقر سریر سلطنت خرامیدن و هم دران چند روز بنابر مصلحت فصل مهم محمد
خان بجین میرزا ابو المنصور مظفر حسین کورکان بقصبه کوسویه تشریف برده دران مکان طرح قشلاق
انداخت و امیر محمد برندق برلاس با بعضی دیگر از امرا در طرف اقتباس کرد ... از میان جا

و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون و سایر نوئینان آن زمستان در دار السلطنة هراة ساکن
بوده در ماه مبارک رمضان باقامت صیام و ادای فرایض قیام و اقدام نموده و قریب بعید جهت ترویح روح
مطهر حضرت خاقان منصور بترتیب آش عظیم فرمان فرمود و چون هلال فرخ فال ماه شوال برقع از جمال بر داشت
آن کوکب اوج عزت و جلال بعیدگاه تشریف برده اداء نماز برافق وقت قرابت
مدرسه شریفه سلطانی را از فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنه
هراة از سادات و علما و قضاة بمجلس اشرف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمه لذیذه زیاده از حد و بیرون
و حلاوا از مرحد در حوصله خیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از ان مایده برمایده بخلی وافر و بعضی
وافی محظوظ و بهره ور گردیدند و سلطان گردون احتشام بعد از اطعام طعام و ختم کلام ذو الجلال والاکرام بر ابرش
تیز خرام سوار شده بباغ جهان آرای تشریف برده و به بسط بساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط
مشغول گردید شعر مرا وقت خوش کرد دست و هم معتنم شمار کس او وقت که انجام کار ملیت

گفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا به ییلاق منزل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی فی نفقد یرحق عز و علا و جل

چون دوران بیلاق فصل
شتا بنهایت و اختتام رسید و سلطان مدیع آثار بهار ریاحین دار نغضا با بساتین و صحرا کشید جنود درود
و سرما از هجوم لشکر فروردین منهزم گشت و خاقان مشرقی انتساب آفتاب خانه بهرام را مسخر ساخته رایت
نهضت از برج حمل معتم در گذشت شعر سلطان جهان بود در ایام ز دخیمه تحکاه بهرام افراخت علم
لاله در دشت عالم زنشیاء سبزه بر گشت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و امیر
نظام الدین شیخ علی طغایی را در هراة گذاشته رایات عالیات بجانب بلاد باد غیس بر افراخت و روزی
چند در منزل که مرغزاری است بهشت آثار رحل اقامت انداخت و دران ولا مظفر حسین میرزا میل ملاقات
برادر بزرگتر بوده از یورت قشلاق در حرکت آمده در اواخر ذی حجه سنه اثنی و عشر و تسعمایه در منزل مذکور
اجتماع سعدین و معانقه برین دست داد و برادران دیده بدیدار یکدیگر شاد و روشن کردند و در باب

اعدا طریق مشورت مسلوک داشته و از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و بنا بر آنکه منصور خجسته
بود که دران بهار محمد خان شیبانی بقصد مملکت سلطانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان سخندان بنزد شاهزادگان
عالیشان ارسال داشته بجمع آمدن ایشان فرمان دادند و از آن جمله از جهت طلب شجاع بیگ این ذره بیمقدار را
بامر و سفر قندهار نمودند و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از منزل بهراة شتافته تا زان
گرده متوجه مقصد گردد و دران اثنا گوهر درج عفت و عصمت چوچک بیگم که صبیه سلطان بدیع الزمان میرزا
بود در دار السلطنه هراة از جهان پرآفات رخت سفر آخرت بربست و امیر ذو النون و امیر شیخ [illegible]
عظام تجهیز و تکفین مهد عالیه نموده جسد مطهرش را در مدرسه سلطانیه بدیعیه مدفون ساختند و بترویح روح
پرفتوحش را باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم
الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه از مشرق دولت و احتشام طالع شده و بر تارک اخضر سپهر ظهور فرمود خبر
گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه بطرف خراسان متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا
امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را باردوی همایون طلبیده ایشان در روز دوشنبه
چهارم ماه مذکور از بلده هراة بدرگاه خلایق پناه شتافتند و روز دیگر بتشریف ملازمت مشرف گشته باتفاق
سایر امرا عظام بساط مشورت مبسوط گردانیده سعی داشتند که تیر تقدیر را به سپر تدبیر مندفع می توانند
ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بمثبت خس و خاشاک باز می توانند داشت هیهات هیهات
دافع تیر قضا نبود سپر و چون ارادت مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان چندی
بتصرف محمد خان درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید از اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امرا اصحاب
رای هیچ فایده مرتب نگشت و هم دران اوان سپاه بهرام مهر ماوراء النهر بسان سیل که از فراز روی بنشیب
آرد از آب آمویه عبور نموده خراسان را طوفان بلا از فرق سپهر درگذشت   چو تقدیر الهی بود زینسان
که گردد منتقل ملک خراسان   نیاید کار از مردان صفدر   نه از تدبیر دانایان کشور   شنیدم این سخن از کودکی
که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی و عشر و

و تسعمائه از دار الملک سپهر قدرت زمین ملک سلطانی نشست از معبر کرکی عبور نموده بگذر اندخود و شبرغان
سپاه منصور که دران اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حکم آن ولایت بود چون از فور شوکت و قوت دولت
خانی واقف شد اقبال مثال به بارگاه سلطنت و استقلال خرامیده و غاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات
گردید آنگاه خان گیتی ستان بر جناح استعجال راند و بطرف کنار آب مرغاب انعطاف نموده و بعد از وصول امیر
جان کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمان برداری انقیاد منصور کرده تا غایت نزدیک بدیع الزمان
میرزا و مظفر ابو المنصور حسین گورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه بصحت مقرون نبوده و پس از
وصول محمد خان بنواحی هراة بعینه سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین و امرا خراسان را منهدم ساخته غریق بحر
حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر بطریق مشورت سلوک داشته امیر ذو النون بنا بر شجاعت جبلی صلاح در جنگ
صحرا دید و امیر محمد برندق را تحصن در بلده فاخره هراة مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر هر یکی از ین دو صورت قرار
دهند صباح روز پنجشنبه هفتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاه
افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و مغلای آن سپاه مظفر لوا که سرکرده ایشان ولد محمد خان محمد تیمور سلطان
و عبید الله خان بن محمود سلطان بودند برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان
و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک نمناک انباشته گرداند
و سیلاب بلا را به پشت خار و خاشاک از رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند و لشکر روبرو
صف برکشیده بقصد یکدیگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران تهمتن تن و آوازه نقاره و نفیر اصوات
زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان و جوشن تغیر آتش سایر فتنه
مذهب الابصار ظاهر و مبین ساخت   و سر گرد سپاه شغل تیغ   نمود لسان برق در میغ   عقاب تیر جهت
طعمه حیات برنا و پیر دهان باز کرد و اژدهای سنان بطعن زره و مغفر و گبر زبان دراز گردانید   دران
میدان سنان آتش انگیز   ز بهر طعن گردان شد زبان تیز   عقاب تیر آمد تیغ منقار   ز خون پردلان
روز بکار از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی

با فوجی از شیران بیشه رزم آزمایی در آن روز در معرکه بسیار آثار دار و گیر ظاهر ساختند و بضرب
شمشیر نهنگ آهنگ و زخم سنان مرگ تاثیر لجه زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در غرقاب
فنا انداختند اما چون عساکر نصرت آثار ازبک باضعاف مضاعفه خراسانیان بودند و تیر لیسان ارباب
پر موج فوج از عقب [illegible] رسانیدند سپاه سالاردگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت
بوادی هزیمت تافتند و پریشان و بی سامان هر طایفه باطراف و ولایات خراسان شتافتند
اما امیر ذوالنون که زبان حال و قالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که **بیت** نه بیند زمن
دشمن بد گمان بجز روی شمشیر و پشت کمان مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله
میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه را گون بر دلان ساخته نهایت جلادت بجای می آورد آخر
الامر اوزبکان از اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده
گردانیدند و خواستند که دست و گردن بسته نزد خان برند امیر ذوالنون تن بعجز در نداد و بدستور
جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخ علی طغایی با جمعی دیگر از متعینان خراسان اسیر سرپنجه
تقدیر گشت و سپاه قدر قدرت ما قدر و تعوز ما طکر نخست کار را تعاقب نموده آنقدر از غنیمت
گرفتند که بیان ساز احاطه کمیت آن عاجز است و قلم و زبان از تعداد اندکی از آن قاصر
عاجز است از شرح آن اشیا قلم والله تعالی بحقایق الامور اعلم **گفتار در بیان کیفیت
هزیمت و پریشانی حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالنگ کهد
ستان** چون از رب عنایت حق عز و جل در میان رباط امیر علی
شیر و منزل پل شمیر فتح و ظفر بر پشته محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
گورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردید
عبدالله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکومک میرزا ابوسلطان و عبدالباقی میرزا و امیر محمد برندق
برلاس در حدود سبزوار با ابن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا ابطال السلطان

هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزیدند و لحظه غنوده سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه
حدود قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة آمده باغ شهر خرامید
و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی
و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هراة از ایشان استعانت جست جواب دادند که
نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد اهتمام ما فایده مترتب نمیگردد مظفر حسین میرزا فرمود که همراه
من زیاده از پنجاه نوکر همراه نیست با این طایفه در بنیاد مدند انگاه عرض کردند که بدین سپاه چگونه با سپاه اوزبک
مقاومت توان نمود بنا بران شاهزاده عالیشان بصد مرارت داغ وداع ملک و مال و مادر و عیال
کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص ملازمان از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز
روی توجه باستراباد آورد و صباح روز جمعه هشتم محرم الحرام سادات و قضاة و اکابر و اعیان هراة
در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده بود قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر
اکابر و اصاغر بسلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تا عرضه
داشتی مشعر باین معنی رقم آورد و آن نوشته را مصحوب برادرزاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان
ساختند و مولانازاده متوجه گشته در سر خیابان عمارت تخت نیاده متوجه و عرایض نزدیک ستغور رباط
خود را بمحمد خان تیمور سلطان رسانید و کیفیت حال عرض کرد محمد تیمور او را از ذکیه بدر فرستاده و
محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه سرداران در آخر همان روز الکه کهستان را مضرب خیام
دولت و اقبال ساخت و خاطر بسلطنت ممالک خراسان قرار داد و رایت بهجت کامرانی برافراخت
سبحان من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء و هو توتی الملک من تشاء و تنزع الملک من تشاء **ذکر وصول اکابر
و اشراف هراة بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی**
در روز دیگر که جمهور متوطنان هراة از بیم سیاست محمد خان دروازه‌های شهر هراة را مانند ابواب
نزع و سپهر بر روی خود بسته در کمال حزن و اندوه بودند و لشکر قیامت اثر اوزبک در محلات بیرون

در محلات بیرون آمده ان بلدهٔ فاخره علم اقتدار افراخته غارات و تاراج می نمودند امری در غایت غرابت
روی داد و قتل طایفه از سپاه ماورا النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین
شبانکاره و خواجه شمس الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان که از معرکه
گریخته شب در باغات بیرون هراة خفته بودند در خوابگاه آرزو خیال فرار نموده بجهت مخلص
خود حیله اندیشیدند مسلح و مکمل بر اسپان باد رفتار سوار گشته آواز بر آوردند که دولت دولت
کپک میرزا و بهرکس دوچار خوردند گفتند اینک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار رسید و بعزم رزم
و پیکار متوجه پادشاه اوزبکان گردید بر بوده او باش هراة که این خبر شنودند مانند تیر از خانه کمان
از دروازه های شهر بیرون جستند و از لشکریانی که در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قرب
سیصد کس بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر بتحقیق پیوسته جهت کشته شدن آن جماعت
و تفرقهٔ خواطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاد و خلایق در بحر حیرت افتاده تواقل حزن و اندوه
در فضای ضمیر پیر و برنا و سپه باز کشاد و سادات و قضاة و علما و رعایا و کافه عامه برایا آن شب دیکال
الم و ملال بسر بردند و در لجهٔ تحیر و تفکر سرگردان بوده برای مخلص خویش هر دم اندیشه میکردند صباح
روز دوشنبه برادر مولانا بنایی از اردوی آن سالک طریق جهانگشایی بهراة رسیده و نشانی که
از آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید
مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بمدد و بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه
کشورگشا منهزم گردید و ذو النون ارغون کشته گشت شیخ علی طغایی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شد و ما الکای
کهستانی را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند بر ترفیه حال سکنهٔ بلاد خراسان گماشته ایم
باید که چون نشان برسید مستظهر و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان
مصلحت دانند همراه آورند اکابر هراة بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان
خوشدل و شادمان گردانیده همان زمان شیخ الاسلام و عمدهٔ اولاد امجاد خیر الانام امیر جمال الدین

امیر عطاء الله الحسینی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن
و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد العلی
صاحب عیار متوجه الکای کهستان گشتند و چون نزدیک بعسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین
عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بی نهایت داشت
و خواجه کمال الدین محمود صباغ چی که بامر اشراف دیوان مشرف بود آن فرقهٔ واجب التعظیم را استقبال
نمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگهی دادند و محمد خان حکم فرمود که تحت کمیت مال امان
و پیشکش و ساوری هرویان را قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف را بمجلس اشرف اعلی رسانیدند
مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات
مبلغ صد هزار تنکچه که هر تنکچه از آن در آن اوان بشش معیار تنگی جاری بود سرانجام نمایند و اکابر عظام
و بیوتات عالداران بتمام مبلغ بیست هزار دینار تنکچه جهت پیشکش خاصهٔ خاقان فرود آورند و یازده هزار
تنکچه مولانا عبد الرحیم را خدمت کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور
سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان و مهدی سلطان
و جانو فانی میرزا و قنبر لی آراسته اکابر و اشراف را بار داد و اکثر جماعت مذکوره میان خوف و رجا بدان
خرگاه سپهر اشتباه در آمده سلاطین و امرا بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان رخصت جلوس ارزانی داشته
همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جانو فانی میرزا بمنصب حکومت و داروغگی هراة منتخب و سرافراز
گشته همراه اکابر و اصاغر متوجه شد و جهت سرانجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجه فرمود و میرزا جانو
در منزل اولاد میر غیاث فرود آمده مولانا عبد الرحیم در خانهای بابای دروازه خوش نزول نمود

گفتار در بیان در آمدن وزرای عظام ببلدهٔ فاخرهٔ هراة و دیگر شمهٔ از شدت مطالبات و جمع وقایع و حالات

چون نیر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع
امانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک بلاد خراسان را که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان

بود و همت تسخیر فرمود کلام همت انجام را ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر داشته تمکی
همت بر تحصیل اموال و جهات خانی و انچه اکابر قبول نموده بودند گماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو
که بخواجه خرد مشهور است با طایفه تحصیلداران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم بدار السلطنه هراه در آمدند
و تحصیلات نوشته بستند و تمام وجوه مذکور را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض کهیته بحصول موصول
گردانیدند و جهات و متروکات طاهری ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات
و متعلقات بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را تمام گرفته آن جماعت را باردوی همایون در آوردند
و ایشان بعز ملاقات خانی فایز شده مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس
مکان و منکوحه مظفر حسین گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نمود و چون این امر مواصلت گشته خانم دعوی
کرد که مظفر حسین میرزا قبل ازین تاریخ بدو سال مرا طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعا او ادای
شهادت نمودند با مامن شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت و مهر انگیز بیگم که صبیه صلبیه
مظفر حسین میرزا بود و از ستر عظمی مشار الیها در وجود آمده بود عبید الله سلطان بحباله نکاح در آورد
و محمد خان بقیه مخدرات تتق عصمت را بار بشهر فرستاده جهت مطالبه زخارف و نفایس اجناس ایشان
محصلان تعیین کرده و آنمقدار لآلی آبدار و درشاهواری و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر
زواهر و طلا آلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاه باستقلال نمی گنجید
و از جهات امرا و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشه فراوان بدست آمده لشکر
تمام اثر اوزبک هر یک از متمولان خراسان را بهانه گرفته در تعذیب و شکنجه کشیدند و انچه توانستند
از ایشان بحصول موصول گردانیدند و مضمون آیه ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها
اذلة تابلیغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال بانواع حقارت و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر
از فلک اثیر در گذشت و بسیاری با زنان حرم حرمت بدست اوزبکان بی رحم اسیر گشته در لگد
بودند و زمره جبینان حجله عفت از رعب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی

ساعتی بمی آسودند **سو** علم زد آتش ظلم اندران بوم جهان تاریک شد از دود مظلوم • بر آمد ناله و شیون
ز مردم بسوخت آن قوم را اصلا ز ترحم و بالآخر بسعی خواجه کمال الدین محمود آن شدت تسکین یافته و انوار
امن و امان بر صفحات روزگار طوایف انسان تافت و در روز جمعه پانزدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنه هراه
خطبه بنام ابوالخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بموجبی که محمد خان حکم فرموده و لقب او امام الزمان و خلیفه الرحمن
بر زبان راندند و آن خان گیتی ستان بمقتضا علو همت فرمان داد که بنام ذکر بر تنکات سابقه اضافه
نمایند و چون سکه همایون زیب و زینت یابد هر یک از ابشش بتازگی جاری دانند و تنکات کم عیار
سابقه را بتجدید بازرسانند و در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم تازیک که ملازم سلطان و حکام
خراسان بودند از بیم حیف و تعدی اوزبکان در حوالی هرات و شهر با حصن جسته از نهایت خشیت لحظه بفراغت
نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین مطاعیه در باب
استمالت آن جماعت صادر شده همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت و عنایت
گشته مناصب مناسب یافتند از انجمله خواجه معز الدین شبانکاره و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت
نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا قاسم خواند امیر دیوان املاک و اسباب غایب شدند و لوای
عظام سید غیاث الدین محمد با جناب امیر جلال الدین محمود ملازمت شده سلطنت را اختیار کرد و امیر سلطان
محمود روی بتکفل مهمات خانوفا میرزا آورد

ذکر تسخیر قلعه اختیار الدین و حصار شیره تو

چنانچه از ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار
اختیار الدین را با میر عاشق محمد کوکلتاش ولد امیر ساربان جنید مفوض گردانیده بود و در وقت توجه
بمنزل حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیک میرزا بن سلطان ابوسعید را با برخی آغاها که بعد لیب استظهار داشت
دران قلعه گذاشت و از معرکه منزل امیر عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله تکاول و بعضی از افراد اخیار که مجال
فرار یافته بودند بحصانت آن قلعه التجا نمودند و ایضا صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی بان حصار
رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از ترس و محصلان گریخته دران منزل تحصین نمود و چون آن جماعت

از سطوات اوزبکان بهرام صولت بغایت هراسان بودند با وجود آنکه مهم شهر تا آن مرتبه که شرح کرده شد
رسیده بود در محافظت آن قلعه از خود بتقصیر راضی نمیشدند و محمد خان همگی متوجه آن حصار گشته المجانیق
و ان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد و تا آورا از روحانیت عاقبت مخالفت برساند و از عقوبت انهدام
بارگاه سلطنت ایمن گرداند و به پایان آورده و چون نتیجه بر آمد سفر از نیت سیافت فرمان واجب الاذعان
شرف نفاذ یافت و منجنیقان آهنین چنگ آغاز لعب کردن کردند و چون سه چهار روز تا آن کار برد چند
قواعد برجی که بجانب باغ شهرست مجوف گشته میل بانهدام نمود و از مشاهده آن انکسار ارکان ثبات
و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند
و حسب الحکم مولانا عبد الرحیم بقلعه رفته و هر دو عاشق محمد و شیخ عبد الله و خواجه میرکی بپایان آمدند
مولانا عبد الرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان موکد گردانید و از قبل خان سوگندان بر زبان آورد
که چون قلعه تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین
بعضی باختیار و زمره باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده هر دو عاشق محمد و شیخ عبد الله مولفد
کشتند و اموال و حیات خود را فرود آورده بجان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان
توقف کرد و عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله بجانب روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه
جلال الدین میرکی بوسیله خواجه کمال الدین محمود که داماتش بود بی سابقه از تفتیش نجات یافت و اززوی
لوشیان سراپرده عصمت کابلی بیگم را عنبر میرزا کوکلتاش بحباله نکاح در آورد و عندلیب را تیمور سلطان
بحرم سرای خویش فرستاد و کوتوالی قلعه اختیار الدین بپهلوان درویش محمد تعلق گرفت و جالو غا میرزا
نیز از بیرون درب خوش بدانجا نقل کرد و متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار
اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه نیره تو را که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم
امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و بنا بر آنکه آن حصار از بدایع صنایع آفریدگار
و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز امکان ملوک ذوی الاقتدار رای همگنان بران قرار یافت که رسل

و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورند و خواجه شمس الدین محمد منشی که با او بجانب رابطه محبت و اتحاد محکم
و مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار نیره تو منعطف گردانید و بعد از وصول خاطر امیر
زین الدین علی را بغلاظ ایمان و تاکید مواعید پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و خطاب امارت آن بنیاد
قلعه و ذخایر تسلیم خدام پایه سریر سلطنت معیره کرده احوال خاصه خود را نیز برسم پیشکش برد و او و از سایر لوازمات
ایمن گشت

ذکر بعضی از احوال مولانا عبد الرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه دران اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران او فی آن:

مولد و منشأ مولانا عبد الرحیم صبرایست که داخل ولایت ترکستانست و در اوایل شباب دران حوالی چندگاهی
سمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرد و از آنجا بهراة آمده در درس بعضی از اکابر علما روی بکسب کمال آورده اما چون قابلیه اصلی
و استعداد جبلی از فرزنش مسلوب بود دست عنایت علیم الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگار
نگشود / کی حاصل کند زنگی بخت در روز / بسرمه کی بینا کند چشم کور / توان پاک کردن ز زنگ آینه
ولیکن نشاید ز سنگ آینه ۞ طرفه آنکه بمجرد آنکه مسئله که از مرحبا مولانا عبد الرحیم را معلوم شده بود خود را عالم فاضل
کامل تصور کرده و چون از خراسان بترکستان بازگشت چندان تظاهر ساخت که در بلده فاخره شهر تدریس
مرکس از علما شاگرد خود را از وی دانا تر یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن مقرون بصدق پنداشته دعوی
آن دعوی را حمل بر خبط دماغ کردند و بعضی حمل داشتند و در وقتی که محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته
بحدود ترکستان رسید مولانا عبد الرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان رفته منظور نظر عنایت گردید
و صاحب منصب صدارت گشته پایه قدر و منزلتش صفت ارتفاع پذیرفت و روز بروز خطاب خانی نسبت
او بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بغایت منقلب الاحوال مختلف
الاقوال علامات سوء دماغ و سودا و سوء مزاج در گفتار و کردارش هویدا و امارات قلت فهم و سخافت
رای از حرکات و سکناتش هویدا ~ و دماغی داشت از افیون مشوش ۞ از آن قول و فعلش بود نامشوش
نظر بر علل فعلش و بر بودی ۞ زقولش اسیر مهجور بودی ۞ راقم حروف کرات از وی استماع نمود که می گفت که

اگر عقل مرا با تمامی عقول عقلا بسنجد برتبه فایق می آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابو علی ابن سینا زنده شود در
عین مباحثه اورا الزام می نمایم گاهی بر بستند همت در عصمت نشسته اصحاب علم و فضیلت را التعظیم نمودی چنانچه
جهت تمشیت جزوی مهم سوار شده تنها در بازارها سیر فرمودی و در مجلس شریف اکابر و اشراف بی وحشت بر آن
و بر زبان پوشیدی و بجز دانگ سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان گذرانیدی اما پیش خان منکس را
غیبت نکردی و از منع آزار بکتاب ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان محمد خان را میسر
گشت سادات و مشایخ و قضاة و علما و سایر ارباب عمایم را طوعا و کرها در سرانجام مهام خود رجوع بمولانا
عبد الرحیم می بایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه مذکور شد پانزده هزار تنکه بیک مثقالی از ان جماعت
طمع کرده آن وجه را بحصول موصول گردانید و بعد از ان هر کس که از وی التماس مهمی می نمود مبلغی دیگر طلب
میفرمود و مشکلترین امور که در ان اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبد
الرحیم بمرتبه غلبه داشت که اگر مثلا عزیزی در روز متعاقب اورا ملازمت کردی و هر روز تحفه لایق و ترکی
مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون اورا دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبد الرحیم
در اوایل حال فی الجمله شیخ الاسلام را تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمی نمود اما چون آن زمره در مجلس
خانی آغاز آمد شد کردند و راه سخن یافتند و نسبت بهمه ایشان فراخور قدر و منزلتی که داشتند سر التعظیم
می آورد و بجای و مناصب مناسب جهت هر یک تعیین کرده بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلام التماس
نمود که بدستور ایام سالفه منصب موروثی خود را قبول نماید و امر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبد
القادر تفویض فرمود و قاضی القضاتی ممالک خراسان را علاقه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و
قاضی صدر الدین محمد الامامی را نیز بقاعده استمرار متصدی فیصل قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب
و املا مشارکت غیری بسید صدر الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را بامیر برهان
الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید زین العابدین فراهی و خواجه عماد الدین عبد العزیز ابهری
متعلق گردانید و رقم عفو بر صفحه احوال دیگر مدرسان آن بقاع که در زمان واقف منصوب گشته بودند

کشیده و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع حسب همان عمل بجای آورد و صدر ربیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا نوبت
خویش باز داشته فرمان داد که بدستور سوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت اقران و هند اما آن جماعت را تکلیفات
نالایق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه می نمود و با وجود آنکه بواسطه گفت شنود بعضی از مخادیم
دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم امینی و مسود اوراق از سایر اماثل و اقران امتیازی تمام دارند در ان اوقات
چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا
عبد الرحیم از پشت دروازه خوش پایان آمده در منازل خان مرند میرآخور که نزدیک بدروازه مذکور است
نزول کرد روزی امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید غلالی را فرمود که گوسفندانی که
نوکران ما بجهه گرفته اند قسمت سر رسانند و در وجه بها هر گوسفندی مبلغ بیست تنکه خانی که شش صد دینار
تبریزی باشد جواب گویند و با انگشت قبول بر دیده نهاده و چون روز بیگاه بود و از جنس نوکر و خدمتکار کسی همراه
نبود التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم و قسمت
کرده جواب گوییم این ملتمس بدرجه قبول نیافت و ما ناکام عوض عصاها تکلف که در ایام صدارت بر دست
می گرفتیم چوبهای چوپانی برداشته گوسفندان را پیش انداختیم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار بچا
که قبل از این چند روز ما را در کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب سوار دیده بودند با آن حال مشاهده نمودند تعجب
کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را نیز خنده گرفته مولانا غیاث الدین جمشید گریان
شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر بر ان قرار داده بودیم که در زمان او کسب
شبانی کنیم اما نمی دانستیم که در میان بازار خوش باین امر مامور خواهیم گشت بیت ز روزگار همین حاصلم بسند آمد
که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم ٭ درین صحیفه مینا بخامه خورشید ٭ نگاشته سخنی خوش بآب زر
دیدم که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر ٭ مباش غره که از تو بزرگتر دیدم و بعد از آنکه هر یک از صدور
و مباشران اوقاف مولانا عبد الرحیم را بدانچه توانستند از نقد و جنس خدمتکاری نمودند و امیر صدر الدین
سلطان ابراهیم و این ضعیف را مواخذه نموده مبلغ بیست هزار تنکه شش دیناری طلب فرمود و پیش از

کفت و شفقت بسیار و تضرع بیشمار بهم بران قرار یافت که سیزده هزار تنکه خاصه ما سر دو کس سایر صدور
و مباشران امور اوقاف کرفته زیاده تعرض نرسانند و حال انکه دران زمان بواسطه غارت و تاراج هیچ
یک از ما مالک هیچ تنکه نقد نبودیم و مع ذلک بعنایت الهی در عرض هیچ شش ماه آن مهم بتفصیل رسید و جناب
مولوی دران اوقات موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد خود مفصوره قسم و لویسقا تقسیم
نمود و فرمان فرمود که از حاصل آن ده روز جهت رسم صدارت برکیرند و ده یک رسم تحصیل و با وجود این
ظلم در سر چند روزی بهانها بهانه ابدا کرده بر اوقاف حوالات می نمود و از زوقیان مطالبات میفرمود
لاجرم رسم راتبه صادر و وارد از خوانق و روابط و مزارات متبرکه برافتاد و چون کلاف قاعده زمان تمور
باین دران اوان مال وجهات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصانی تمام بحاصل وقف راه یافته بقاع
خیر روی بویرانی نهاد و بنا بر اقتضاء حکمت الهی تا غایت که تاریخ هجری سنه تسع و عشرین و تسعمایه
رسیده است هیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نکشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع خیر و معموری و آبادانی
اوقاف سعی نماید انشاء الله سبحانه و تعالی من بعد بیمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث بر
تالیف این اجزا و توجه خاطر مسوده ما شراوست ابواب این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش کشا
والتوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء والحمد لله اولا و آخرا **ذکر بوسیتن ابو المحسن میرزا و محمد
محسن میرزا بیکدیکر و شهید شدن آن دو برادر بنا بر اقتضاء قضاء مالک الملک اکبر**
فریدون فر اسکندر تمور معین الدین ابو المحسن بهادر بادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف
و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش
ظاهر و بیدا و آثار سعادت لم یزلی از لقای ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل کشایش در امور
سرانجام مملکت مقرون بصواب و تدبیر دانشش صواب در تمهید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب
نظم ز رای روشنش کیتی برافروز ؛ شد تمام ملک معمور ؛ و چون آن پادشاه عالیجاه در زمان والد
بزرکوار خویش بایالت ولایت مرو شاهجان برداخت بواسطه معدلت و احسان اندک زمانی آن مملکت

را معمور و آبادان ساخت و دران اوان که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایات ما وراء النهر را مسخر کردانید ابو المحسن میرزا
از کمال عاقبت اندیشی قلعه سرخس را بکمال عمارت باز آورده بعضی از ذخایر و نفایس اموال را بانجا رسانید و در اوایل سنه
ثلث عشر و تسعمایه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد اردوی خود را دران حصار مضبوط ساخته لوای عزیمت بصوب
مشهد مقدس رضویه برافراخت محمد حسین میرزا مقدم شریف برادر بزرکتر خود را باقدام تعظیم و اجلال استقبال
نمود و بلوازم … و پیشکش پرداخته بساط عیش و انبساط انبساط نمود و اقداح ارغوانی از دست ساقیان کلعذار
دایر کشت و نوای مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز از غرفه خانه ناهید درکذشت **نظم**
شکرلب مطربان نغمه پرداز ؛ کهی از خسروانی که ز آواز ؛ بهر مجلس نوایی می سرودند ؛ نشاطی بر نشاط می فزودند
دران اثنا که بحکمان معرکه منزل متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را مشروح معروض کردانیدند
میرزا ابو المحسن و کیک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر و استمالت برادران صف در مشغول
کردیدند و الجیبیان قرب … آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند و باندک زمان جمعیت تمام در سایه علم آن
دو برادر در عدالت سیم وقوع انجامید و سپاهی جنکجوی درشت خوی با یراق بسیار و سلاح بیشمار آماده جنک و
بیکار کردید و چون محمد خان شیبانی از نمنمی خبر یافت عنان تکاور بصوب دفع ایشان تافت و محمد تمور سلطان و عبید الله
خان باین خدمت مامور کشته با جنود نامحدود و عساکر نصرت مآثر **نظم** سپاهی همه پر دل و کینه خوی ؛
بمیدان مردانکی رزم جوی ؛ اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة و السلام برافراختند
و بر سبیل ایلغار و جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند و ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا
چون خبر توجه اعدا شنیدند امرا و اعاظم را طلبیده در باب مدافعه آن حادثه مشورت نمودند امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سپاه
ممالک بهلوانی را در ظلال رایات محمد تمور سلطان و عبید الله سلطان بدین جانب فرستاده و خود بنفس نفیس
در الکه کوهستان ایستاده و بنا علی هذا مناسب چنان می نماید که ما با جمعی از اهل جلادت و مردانکی از راه
دواب ایلغار نمائیم و ناکهان بر سر دشمنان تاخته بیک حمله آتش جنک برافروزیم و تلاش آب روی خویش کرده

خرمن جمعیت اوزبکان بسوزیم دمی دیگر بر زبان آوردند که رعایت طریقه حزم مقتضی آنست و ابو المحسن میرزا با اوبها
وطایفه از سپاه بحصار کلاه رخنه آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیه لشکر دامن بعضی از جبال
رفیع و عقبات متین بالعسکر ظفر اثر ساخته بطریق غدو بدافعه اعدا بر دارند تا به بینیم که از غیب چه سلیح گردد
جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبه سپاه خصم
اندیشه ننمایم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال بر گشاییم ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا
رای ثالث اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دو
بسرحد زوال رسیده از موضع سنگ بست بی جهتی مراجعت فرمودند خاطر بر آن قرار دادند که در نفس
مشهد مقدس توقف کرده در نواحی آن منزل متبرک بمحاربه سپاه اوزبک پردازند از آن طرف
تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بقصبه جام رسیدند خبر توجه شاهزادگان عظام شنیدند از سر خفتی
که در حرکت می‌نمودند باز ایستاده بنای آغاز طی مسافت کردند ناگاه خبر توجه شاهزادگان عظام شنیدند
و از سر عجلتی که در حرکت می‌نمودند باز ایستاده حدیث مراجعت ایشان استماع فرموده بار دیگر بر جناح استعجال
روان شدند و در صباحی که ابو المحسن میرزا و کپک میرزا و اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سران
بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار خیال مجلس دیگر بر لوح ضمیر می‌نگاشتند که مخبری
بمشهد رسیده این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراء النهر با لشکر بهرام قهر در ظرف نزول اجلال فرمودند
و ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت فرمودند و بعد از اجتماع
سپاه و مکمل شدن برادران رزم خواه دل بر محاربه نهاده عنان بکران بطرف طرق انعطاف دادند و دران
زمان محمد خان تیمور سلطان و عبید الله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار
بمردان روزگار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و مستعد حرب و جنگ و آماده طعن و ضرب گشته انتظار
میکشیدند درین وقت چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد از هر دو طرف سورن انداخته نفیر و نقاره نواختن و یلان
دلیرجوی و یزولان رزم‌جوی اسب جلادت برانگیخته در میدان کین تاختن از نور صعود گرد و غبار خورشید

فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعشعه سنانها و سپرها و رنگارنگ لمعان بر
نیزها شمع کردار ساحت میدان منور شد و دیده مردان خیره گردید — سوی چرخ گرد لشکر
بربست نقاب مهر انور :: از سر پری لیک آن روز :: شد قبه مهر عالم افروز تیغ یمانی آغاز سرافشانی
کرده مرغ روح انسانی را از تنگنای قفس بدن فانی بر پرانیده و عقاب تیر از آشیان کمان پرواز نموده مغز
سرگردان و سرداران را طعمه گردانید تیره تحقیق خط کل من علیها فان بر ناصیه احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ
رهرو پیکر از خون پردلان برنگ یاقوت احمر بر آمده ریگ بیابان گونه لعل و مرجان کرامت فرمود —
از شعله شمع سرافشانی :: شد سوخته جان پهلوانی :: از عکس زمین که غرق خون بود :: پیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن
میرزا که از فور شجاعت و دلاوری داستان هفتخوان اسفندیار را معتبر نداشتی و بوقت پیکار تیغ گذاری
بار رستم و دستان و سام نریمان مقاومت توانستی در آن روز با طایفه از خواص خود که هر یک شیر بیشه هیجا و نهنگ
دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله سواری بر خاک هلاک انداخت پهلوانی که آن خسرو پیلتن رو
او بحت اگر خود کوه آهن بود از هم فرو ریخت و هر آن صف که آن بادشاه دشمن شکن متوجه آن گشت اگر همه
سکندر بود که از خیالش از مدد گریخت — جوان شیر دل سوی میدان رسید :: بهر حمله یلی بهم بر درید
بهر صف که آن پیلتن رو نهاد :: ز خون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات
مقدره بنهایت انجامیده فایده بر آن کشش و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده هم
در خیر بدبیر برنا و پیر در گذشت امیر بابا محمود ولد بابا حسن که سالها در سلک خاقان مغفور ارغمان بود و منصب
مهرداری قیام می‌نمود با جمعی کثیر از زوایا و اسافل شاهزادگان از زخم تیغ و تیر اوزبکان بر خاک هلاک افتاد
بقیة السیف روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داده
و سپاه ظفر پناه ماوراء النهر روی ستیز و مهر شاهزادگان را در میان گرفته سر راه گرفته تو مردوا اسیر پنجه
تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن سرو و خسرو مشتری ماه را از پای در انداختند
— فلک پا در انداختن شد سرشت :: نشاید کشیدن سر از سرنوشت :: بزور کس باکه آخر نکشت

که در مهر نرم است و در کین درشت **ذکر شمه از ستیز و آویز میرزا ابن حسین و التجا کردن او بدرگاه**
فرمان فرمای مشرقین شاهزاده سعادت انتما ابن حسین میرزا اکبر و انجب پسران اکبر اولاد خاقان منصور بود
بر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی سابقت از اخوان و اقران می ربود و آنحضرت بعد از استماع خبر واقعه
مرزا نکبال بخت آزمایی و نیت کشورگشایی بعزیمت ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود
بجانب نیشابور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبدالباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده
پیوسته جمعیتی تمام در ظل رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن
سید عبدالله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان و امرا بدان جانب شتافته شوکت و عظمت ابن حسین میرزا مضاعف
گردید محمد تیمور و عبیدالله سلطان چون از جمعیت ابن حسین میرزا و داعیه جهانبانی آن شاهزاده مظفر لوا وقوف
یافتند کیفیت حال به پایه سریر اعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا
بر توجه اعدا مطلع شده موضع را معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید و
بعد از تقارب فریقین و تلاقی صفین صدای کوس حربی نمونه صور اسرافیل در قالب جهان دمید و صوت
کره نای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش
آمدند و دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده خروش برآوردند سهام جان پرواز از شست کمان گردان صفدر
چنان در جنبش و پرواز آمد که نقاب تحلی بر رخسار آفتاب بست و بیکبارها ابتدا از شست دلاوران خنجر گذار
دور بین جسته مانند بید دلپذیر در دل جوانان نشست شعله سنان سنان برق لامع خرمن حیات می سوخت
و فروغ خنجر خونریز صاعقه صفات نایره و بیداد می افراخت ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله
کرده همچو شیر ژیان می غرید و بزخم شمشیر خونفشان سینه و پهلوی پهلوان می درید و لشکر ماوراءالنهر
اوزبک مثال پلنگ رزم آهنگ بقعر بحر جلادت آتش جنگ می افروختند و بخدنگ خارگذار رخنه در تارک
کمربند خوارزمی دوختند و در آن روز مبادی احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف
از پیش برداشت و عبیدالله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون قلب مغلوب شد

لشکر اوزبک نوبت دیگر در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه
خراسان که اکثر ایشان بتاراج اموال مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن سبب فتح
و ظفر امیدوار شده بود شکست یافته دل از ملک و مال برگرفت و عنان بوادی فرار تافت و عبدالباقی میرزا
با بسیاری از اعیان امرای خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی دیگر از رؤسای سپاه
اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خونخوار بتلقین ملهم غیب و الهام ملقی لاریب
بخاطر گذرانید که مضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح ... بکشتی عاطفت بحر نبوت
التجا باید کرد تا از طوفان نوایب روزگار رهایی یافته بجودی فراغت واصل شویم و بمقتضای فحوای انی
تارک فیکم الثقلین بپایه عنایت مهر سپهر فتوت پناه می باید جست تا از تاب آفتاب حوادث حلاوت
خلاص شده بعنایت عافیت فایز گردیم و اجمعین الا بعضی از خواص که هم عنان آن شاهزاده فریدون فر از معرکه
کین بیرون آمده بودند ظاهر ساخته تمکان جواب دادند که چاره کار منحصر در امضای این عزیمت و استظلال
بظلال رایات همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم
ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از وصول درگاه سلاطین پناه شرف پای
بوس همایون که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشای جهان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب
بابی مفتخر و مباهی شده بانعام تاج دوزی و خلعت خاص اسبان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته
بقیه ایام زندگانی در دولت و کامرانی بسر میبرد و لا عجب **شعر** برین آستان هر که ساید جبین ۞ باقبال گردد
شود همنشین ۞ که آمد برین در زروی نیاز ۞ که از دو عالم شد سرفراز **ذکر مآل حال اولاد امجاد خاقان**
منصور مغفرت انتما معز السلطنة و الخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا
از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان سعادت رقم سابقا بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت
بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت از آن جمله ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا

و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدس به شربت شهادت چشیدند و ابو المحسن میرزا که یک پسر ماند سلطان محمد باقر نام
در سن سه سالگی آن شاهزاده را در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف بازرونسا گریزانیدند و ظاهرا
بعد از چند سال که در آن حدود بود باجل طبعی از جهان انتقال نمود و ابو المنصور مظفر حسین گورکان چنانچه
گذشت در استراباد فوت گشت و یک دختر داشت مسماة بمهر الملک و مهر انگیز بیکم هم در آن ایام
که محمد خان هراة را فتح کرده بحبالهٔ نکاح عبید الله سلطان درآمد و چون یکدو سال با وی بسر برد بین الجانبین
مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورده و حالا که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده
آن مستوره را الکه در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق روزگار میگذراند **اما فریدون حسین**
بعد از آنکه از حصار و امعان بیرون آمد مصاب به آنکه بعد رفت و در شهور سنه [illegible] که محمد خان شیبانی لشکر
به استخلاص دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده به بلاد خراسان درآمد و قلعه
کلات استیلا یافت حاکم مرو شاه یکان قنبرلی چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات گشت
و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز شده قنبرلی برافتح میسر شد و فریدون
حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فنا داد **اما ابن حسین میرزا** چند سال در ظلال دولت شاه
کامیاب سایش در رعایت فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع و عشر و تسعمایه در کاشان بعلت فجاه روی
بعالم آخرت آورد **اما سلطان بدیع الزمان میرزا** چون سه چهار ماه باردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات
گذرانید حسب الحکم بمملکت ری رفته ساکن گردید و بنابر آنکه از تحکمات سلطان بایزید پرلاس و شیخ محمد
بکاول بتنگ آمده بود داروغه آن ولایت میر احمد رساق را بقتل آن دو عزیز اشارت نمود
بالجمله سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه استراباد شد و حاکم جرجان خواجه احمد قنقرات در
آمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و محمد قلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین
خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت فرحت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت
در آن حرکت شهد شهادت چشیده و شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه

فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایات هندوستان پیش گرفت و بدانجا شتافته حاکم آن مملکت آن
حضرت را استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته و از هر جهت خویش [illegible] و مساوی [illegible]
سلطان بدیع الزمان میرزا را ده و یک سال در میان هندیان بسر برد و نوبت دیگر احرام خدمت بارگاه عالم پناه شاهی
بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه در خراسان بآستان ملایک آشیان رسیده ملحوظ عین العنایت
گردانیده و مصحوب اردوی کیهان پوی با در بیجان رفت و در آن مملکت از امر ملازمت استعفا نموده و تو
کامیاب سایش ملتمس آن حضرت بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان
متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار در وجه مدد معاش او سرانجام نمایند و در رجب
سنه عشرین و تسعمایه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء قضاء مالک الملک واجب التعظیم به
تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را بتعجیل تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان بعد از سه چهار ماه
که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض
تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک اجابت کرده بهزار حسرت درگذشت **رباعی** ای دل بود دولت دنیا جاوید زنهار وفا مدار از دهر امید
انوار کمالات رسد آخر بزوال : هر چند براوج فلک تابی خورشید : خورشید حیات کی بود پاینده
دایم نبود لوز بقا تابنده : چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده : تا شد همه را تکاب اجل آینده : کل شیء
هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون : و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت بر عالم افشاند از وی
یک پسر یادگار ماند و سوالسلطان العظیم الشأن **اما میرزا محمد زمان** و میرزا محمد زمان از آن زمان که از قلعه [illegible]
بیرون خرامید بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنه عشرین و تسعمایه در ملازمت سده سنیه
بسر میبرد و روز بروز عنایت و التفات بشری یافت و در سنه مذکور توفیق که رایات همایون فال
پادشاه باستقلال استقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا با جمعی از مردم فتان از آن
یورش تخلف کرده روی باستراباد آورد و بعد از وصول گذ و هزار جریب [illegible] نزد حاکم آن ولایت امیر

کمال‌الدین حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که
در باره آبا و اجداد او سابقاً ثابت داشتند مثال مخدوم‌زاده را امتثال نموده با سیصد سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در
ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت و چون این خبر بسمع رغیب بیگ مالش که از قبل برادر خود خلفا بیگ
حاکم استراباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را باستقبال کرده لوازم
نثار و ایثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باستراباد آمده کلانتران آن ولایت را با
صناف لطف و احسان نوازش نمود از آنجمله خواجه غیاث‌الدین علی تکمی را که برادر بزرگتر سیف‌الاتامی خواجه
مظفر بود منصب امارت دیوان عنایت فرمود و بسرینک اختران جناب این همین بیک را به بوالجی ساخت (?)
و زمام مهام داروغگی آن ولایت را با آقا میر کفشگر داد و جهت طلب اطاعت و انقیاد رسولان نزد کلانتران
الوس صاین خان فرستاده و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمان برداری مسلوک داشته جمعی کثیر از
امرا ایشان بملازمت شتافته و پیشکشها لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و بدین قیاس تمامی اعیان
و سپاه‌پوشان جرجان غاشیه خدمتکاری درین برج (?) شهریاری بر دوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب
سلطانی سیف‌الاتامی خواجه نظام‌الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر مظفرالدین محمد که در مواضع حصین تحصن
نموده طریقه مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور
کرده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو سه ماه هر صباح در بارگاه عشرت و سکامش جام آن
آب مانند بیاغ آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آن شاهزاده خجسته فرجام از ساقیان گل اندام
اقداح مدام طلبیده تجرع می‌نمود و در خلال این احوال جناب سلطانی سیف‌الاتامی از خراسان متوجه آن
جانب شده در منزل کلید وجه استیلا میرزا محمد زمان را براستراباد استماع نمود از آنجا باسفراین شتافته
و برون سلطان را که حاکم آن ولایت بود با خود متفق ساخته بوکدین بیک نیز از عقب رسیده به او پیوست
بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز از جوقه بسیار در میان خلایق پدید آمده بود و جناب سلطانی سیف‌الاتامی
و سایر امرا [illegible] طی مسافت می‌نمودند و چون بقریه جوزشار رسیدند قرا اویس توزجی از درگاه عالم‌پناه آمد

رخنوانیت صحت اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف
الاتامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود و بنابر آن امرا عالی‌شان
بلیغ و بسیار کشته تا با صدقات و نذور بر دو افشند و عزیمت استراباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند
و در اثنا راه قاصد داروغه بسطام رسیده و بسر خواجه میر کفشگر را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان
میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و در آن اثنا خواجه جلال‌الدین میرکی که وزیر سرکار
بلخ بود و ضبط برج شاه حسین تعلق بوی میداشت از محمد بهارلو متوهم شده قاصدی نزد مخدوم‌زاده فرستاده
پیغام داده که اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آید برج شاه حسین را بخدام می‌سپارم تا شهر مسخر
گردد بنابر آن محمد زمان میرزا و امیرارد و شاه در لیله موعوده که شب چهارشنبه ششم ربیع‌الاول سنه
اثنی و عشرین و تسعمایه بود بپای برج بلخ رفتند حال آنکه امیر محمد بهارلو دو روز گذشته از آن مواضعه خبر یافته
بود و قصد خواجه میرکی و اتباع نموده و او باتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداخته و متوجه اردو
گشته القصه آن جماعت در بیرون بلخ بموکب عالی پیوستند و صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز
محاصره و محاربه کرده چون محصول بدو نرسید ارباب و کلانتران بلخ گمان بردند که لشکریان غلات ایشان
خواهند چرانید و بر خلاف امیر محمد بهارلو با خواجه ناصرالدین حیدر علی قرچی که او نیز منصب وزارت
داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه سیوم ربیع‌الآخر که محمد زمان میرزا و امیرارد و شاه بعمارت
ملک آقا که نزدیک بدروازه عکاشه است شتافته سپاه را بجنگ پیش فرستاده بودند دروازه مذکور
باز کردند و مخدوم‌زاده هم عنان اردو شاه ببلخ درآمده امیر محمد بهارلو در ارک متحصن گشت و در روز
چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامیده و پیشکش گذرانیده ملازم گردید و بعد از این فتح
امیر جان محمد قلیجاق که حاکم شبرغان بود با ارباب و کلانتران آن ولایت باستان ولایت‌آشیان مخدوم
زاده شتافته مقالید بلده مذکوره را بخدام سپرده و پیشکشها لایق کشیده در سلک سایر بندگان عالی
منتظم گردیدند و محمد زمان میرزا و امیرارد و شاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله

مبذول داشتند با تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر در آمده انگاه امیرارد و شاه زمام حکومت
بلخ را در کف کفایت برادر خود نوام بیگ نهاده و ولایت شبرغان را در بسته بر بستر عزم خویش ابن بیگ عنایت
کرده وازو عکی سان و چهار یک را نیز باو داد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت گران آمده زیرا که
مدعا آن حضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان خانی گیرد و شبرغان بیکی از امرا خاصه سمت اختصاص
پذیرد القصه چون خاطر امیرارد و شاه در استحکام بلخ و شبرغان فارغ شد میرزا محمد زمان اکثر
تمام اران بلده بیرون آورده و بمیان مردم قولچی که در حدود دکهرد می بودند شتافت و اران جماعت
اسب و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران ایشانرا همراه کرده بر سر مردم بکینالک تاخت و بعضی از متوطنان
آن مکانرا غارت شده عنان بکران بطرف سان و چهار یک معطوف ساخت و مال آن ولایت قرار داد
رو بجانب غرجستان نهاد و این حالات ازین جناب با بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید که ضمیمه آزار
مخدوم زاده گردید لاجرم با امیرارد و شاه امر کرد که بهنگام مجال با طایفه از ابطال رجال که با آنحضرت اتفاق داشتند
از دوی جدا شوند و در قریه چهار یک امیرارد و شاه استماع نمود که پدر مولانا معقول که کلانتر موضع ... بود
بود و قبول بتمام داشت فوت شده و فوت طامعش در حرکت آمده با سی چهل کس از مخصوصان بر سر او
رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده چاشتگاه چهاردهم ذی قعده سنه مذکوره که موافق اول
جدی بود با سی کس از خواص خود به بهانه شکار از اردو سوار گشته متوجه خرم و سایباغ شد و نماز خفتن
امیرارد و شاه از سیراب باز آمد و چون بر ضجران میرزا محمد اطلاع یافت بغایت محزون و متألم گردید
و رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر در طریق تمنا
سلوک فرماید و بار دیگر ملحق گردد تا وی بتدارک تقصیر خدمت پردازد و این التماس معقول نیفتاد تا که هر کس
که برسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران لشکر سرشب جوق جوق از اردوی امیرارد و شاه فرار
نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا می کردند تا آنکه جمعیت بتمام در ظل اعلام نصرت انجامش بوقوع پیوست
و قاصد استیصال امیرارد و شاه که در قراانغاج بود از توجه آنحضرت مطلع گردید مضطرب شده در

روز عید اضحی اوروق خود را بجانب غرجستان فرستاده و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه آن
ولایت گردد و دران شب امرا مغول غایجی بتمام و مردم قلی دانشمندی فرار نموده همه باستقبال
محمد زمان روانی گشتند و امیرارد و شاه سحر دوم عید اضحی که آفتاب در اواخر جدی بود و چشم سحاب
مانند غمزدگان اشک فراوان می بارید از قراانغاج کوچ کرده روی براه آورده و امیر حسین قلی جلایر دوست
کلکدار روی جدا شده روی بسایه دولت مخدوم زاده نهادند و چون امیرارد و شاه از آن مسجد گذشته
بعقبه که در میان آن منزل و جرزوان واسطه است در آمد ناگاه امرا ایلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر
برلاس و امیر جعفر علی قرار کور و مراد قلی و شاه حسین بارکی میر آخور شاه مزید کوکلتاش و محمود ایشیک
آقاسی از عقب در رسیدند و از ارکان دولت امیرارد و شاه شاه محمد بیگ که با ایشان متفق شده و شمشیر کشیده
روی بامیرارد و شاه آوردند و با او هفت کس از قرابتان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان ازان جمله بودند
بطرف شبرغان گریخته و سایر لشکریان را با اوقاتی که همراه داشتند با اموال و جهات تحت تصرف امرا
محمد زمان میرزا در آمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبه مذکوره رسیده شب توقف کرده روز دیگر
بآن مسجد بازگشته افراد حشم و احاد خدم را بلطف و عنایت خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیرارد و شاه
واتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لشکریان قسمت نمود علم نصرت شیم بصوب سان و چهار یک
برافراخت و در منزل قراانغاج بوضوح پیوست که امیرارد و شاه از شبرغان بجانب بلخ رفته و مخدوم زاده
باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار داده مسودا ورق امر نمود که قبة الاسلام بلخ شانه نوعی سازد که امیرارد و شاه
آن مملکت را که اما حج چه تعلق با آنحضرت میداشته بتصرف خدام عالیمقام بازگذارد و خود بغرجستان
که یورت اصل او بود رود و تا غبار نقار که بین الجانبین ارتفاع یافته باب صلح و صفا تسکین یابد و درین
باب نشانها بنام امیرارد و شاه و برادرش نوام بیگ و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده این شکسته
حسب الامر نموده با آن بلده شتافت و هر چند سخنان مصلحت آمیز و کلمات مودت آمیز بسمع امیرارد و شاه
رسانیده سعی نموده که از مقام منافقه در گذرد و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود بجای نرسید و

و در وقتی که بنده را رخصت انصراف می‌داد گفت اگر مخدوم زاده ما عهد داند که نظام ملک بلخ تشریف آورده عهد و پیمان
نماید که چون بعرض من و برادران و قرابتان کنند بین الجانبین قواعد مصالحه تاکید می‌یابد و الاطلاق بند
از انجا مایوس باز گشته در قریه میان نابستان اقبال آستان رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان
بجان آنکه چون ظاهر بلخ را مضروب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده حقوق عدالت و احسان و انعام
خاقان مغفور را رعایت کرده ابواب شهر باز خواهند متوجه آن طرف گردید و قریب یکماه بمحاصره قیام نموده
فتح آن باب میسر گرده ابواب نگشت و هر چند رسل و رسایل نزد امیر اردوشاه فرستاد از وعده و وعید سخن
راند فایده بر آن ترتیب نیافت در ان اثنا تحقیق پیوست که امیر اردوشاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصان
انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاه ظهیر الملة و الدین بابر فرستاده و استدعا آن نموده ان حضرت بنواحی
ناسعالیه قلعه شهر تسلیم نماید و چون مقصود بود که عنقریب ماهچه رایات نصرت آیات آنحضرت پرتو وصول
بران حدود اندازد محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره حزرفت [?] و در آن منزل میرزا علی بیک
و امیر محمد باقر ولد امیر محمد بدیع [?] برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیدند و آنجا
دولت خواهی بر دوش گرفته میرزا علی بیک متعهد تمهید بساط مصالحه گشت و از محمد زمان میرزا رخصت
حاصل کرده جریده به بلخ رفت و با امیر اردوشاه ملاقات نموده دلایل معقول خاطر نشان کرد که صلاح طرفین
در تشیید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و مهم بران جمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه
بالنگر کسی در قریه بوخته که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده هم عنان
یکدیگر به بلخ روند انگاه اگر خاطر مخدوم زاده خواهد امیر اردوشاه را در بلخ نگاه دارد و الا رخصت داده بطرف
غرجستان فرستد و چون میرزا علی بیک باز آمده خبر مصالحه رسانید از دره خرزندها [?] از برشتافت و از جانب
امیر اردوشاه سید عبدالله و حیدر ترخان بخدمت مخدوم زاده آمده و آنحضرت و امرا و ارکان دولتش
را سوگند دادند که در حق امیر اردوشاه بد نیندیشند و ازین طرف محمد علی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد
زمان میرزا منتظم بود به بلخ رفت و خاطر امیر اردوشاه را مطمئن کرد و او در صباح روز چهارشنبه از ایام

ربیع الاول سنه ثلث و عشرین و تسعمائه با چهل کس از خواص خویش که همراه ایشان جهت رعایت حزم جبه در زیر جامه پوشیده
بودند بوخته آمده و رسم بکاول را نزد شاهزاده فرستاده که آنحضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با چهل کس بدانجا
شتافته و محمد زمان میرزا با تمامی امرا و سپاه خود که قریب سه هزار نفر بودند از دامنه اربعجای [?] که واسطه است از میان
آن منزل و قریه بوخته شتافته در انجا لشکر را توقف امر کرد و بصفت سغاد [?] کس از مردم جلد بعزم ملاقات شاهزاده
روان شده و با امرا مواضعه نمود که آنمقدار توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد انگاه بر خلاف استعجال
بجانب او در حرکت آیند و چون مخدوم زاده بوخته رسید امیر اردوشاه از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت
زانو زده و شرف تقبیل انامل جانفزا حاصل کرده بر زبان آورد که من از جمله نوکران فرمان بردارم وقتی که مرا از درگاه
رانده مدبر شده رفتم و چون طلب فرمودید بملازمت آمدم و مخدوم زاده را جواب مناسب گفتند و هم عنان یکدیگر
سوار شدند و روی بشهر آوردند و همان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیر اردوشاه
از ان کثرت هراسان گشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده
میرزا بیک را با ده دوازده نفر از کلانتران مغول غالجی و بسیاری از آحاد اجناد بر خاک هلاک انداختند و بعضی
السیف محمد زمان میرزا پیوسته آنحضرت از بعد عزم قندهار کرد و راقم حروف بسبب املاک پدران اجازت یافته
در غرجستان توقف نمود و چون مخدوم زاده به دیر رسید شاه محمد بیکه که از معرکه جراغدان بدانطرف گریخته
بود با هفتصد هشتاد کس از توابع و لواحق بموکب عالی پیوست و بمبالغه بسیار آنحضرت را بران داشت
که فتح غزنیت قندهار کرده عنان بطرف ولایت سان و چهاربیک انعطاف داد و لشکریان در نواحی جرزوان
اوروق میرزا بیک را که عازم شبرغان بود بغارت بردند و فی الجمله براتی بدست آوردند و بچهاربیک رفته رحل اقامت
انداختند منتظر آنکه اسلام علی یار علی بخشی و مردم مغول غالجی که جهت تجهیز و تکفین کشتگان خود در بند رمانده بودند
بملازمت رسند انگاه متوجه شبرغان گردند و چون ایمن بیک این خبر شنید کس نزد امیر ابراهیم جانوق که در وقت
بحکم حضرت پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد
زمان میرزا جمع گردند بتفصیل مهم آنحضرت بپردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده ایمن بیک بوی پیوست

و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته بین الجانبین حربی صعب دست داد و در اثنا گیر و دار اسب محمد زمان میرزا
بسر در آمده در آن حین ابراهیم جابق بسر وقتش رسیده آنحضرت را دستگیر گردانید اما مراسم تعظیم و احترام بجای
آورده مخدوم زاده را مصحوب خویش بلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد حضرت بادشاهی بابر میرزا از غایت
مکارم اخلاق و محاسن اعراق و کرم جبلی و عاطفت ذاتی در رعایت شفقت و مرحمت با محمد زمان میرزا ملاطفات
فرمود و ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت نمود و بعد از تاکید
قواعد عهد و پیمان زمام ایالت بلخ و توابع را در قبضه اقتدارش نهاد و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه
داشت راضی و شاکر و مباهی و مفتخر به بلخ فرستاد و الی یومنا هذا که تاریخ هجری باوی عقده سبع و تسع عشر
بتسعمایه رسیده محمد زمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال دارد و گاهی ایلچیان نزد حکام خراسان
می فرستاده نسبت با ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر حضرت شاه دین پناه لوازم اخلاص و نیاز بجای می آرد
رجا واثق و وثوق صادق که آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایه دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی
خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه تا علی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت او
کامیاب شهنشاهی بر وجنات احوالش بیت آن اختر نورگستر اوج امید : سایه پرتو افسر جمشید : دایم
که ظل دولت شاه جهان : بر مسند اقبال بماند جاوید : و چون بمرافقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرای
آثار اولاد صاحب قران کامکار امیر تیمور گورکان را تا این غایت در سلک عبارت کشید از نفحات چشمه حیات
بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهی معطوف
گردانید امید که بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون کتب
فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات و الطف استعارات بمسامع دور و نزدیک ترک
و تازیک رساند بیت چون بعنایت خداوند کار : بخت موافق شد و توفیق یار : کلک سخن پرور معجز بیان
گرد عیان ذکر تمور خانیان : بار دگر ابر گهر بار شد : سحر فن و معجزه آثار شد : تا کند از دگر شه کامکار :
جیب فلک پر در شاهوار گر چه مرا قوت این کار نیست : خامه باین کار سزاوار نیست : هست امیدم که بفضل خدا

کلک چو بر هاج شود مشکسای : فیض سماوی دهدش یاوری : کوکب طالع کندش چاکری : تا ز حدیث شه کشور گشای
قبه افلاک شود پر صدا : صیرفی طبع جواهر شناس : حافظه نقاد هنر اقتباس : از در درج خبر ارشاد :
صدف درج کند پر گهر : کی شنود گوش خرد این نوید : نشکفد این غنچه باغ امید : گر نوزد بر چمن این رقم
باز نسیمی ز مهب کرم : کی شود این عقده گهر انتظام : گر نکند معدن جود اهتمام : حبذا مهب کرم و کان جود
دست و دل آصف ملک وجود : اختر برج شرف سروری : دوحه گلزار نکو اختری : ملک مداری که بتیغ و قلم
کرد خراسان چو بهشت ارم : شعله تیغش بظفر همدم است : ملک ز رشح قلمش خرم است : هست درروار کفش ابروار
نیست ولی چون کفش ابر بهار : زانکه بود بخشش دستش مدام : کی همه که قطره فشاند تمام : ذات وی از عدل بود محترم
دست و دلش مظهر لطف و کرم : بهره ور از فضل و کمال آگهش : مرجع اصحاب شرف درگهش : تربیت اهل هنر کام اوست
زیور عنوان سخن نام اوست : جوهر ذاتش شرف با نصیب : نزد خداوند خود آنش حبیب : ملک ز عدلش شده پر زیب و زین
هست دعایش همه را فرض عین : هر که بود از کرمش بهره ور : غیر دعایش چه نویسد دگر : تا که ز رشح قلم مشک فام
جوهر الفاظ پذیرد نظام : باد همیشه قلمش زرفشان : بهره بکام امور جهان : بحر عطایش همه که موج زن

بهر فراغ دل اهل سخن : سیر فلک باد بکامش مدام

نامه امید بنامش تمام

تم تم تم الکتاب

بعون الملک الوهاب
در تاریخ شهر
ربیع الآخر
سنه الف